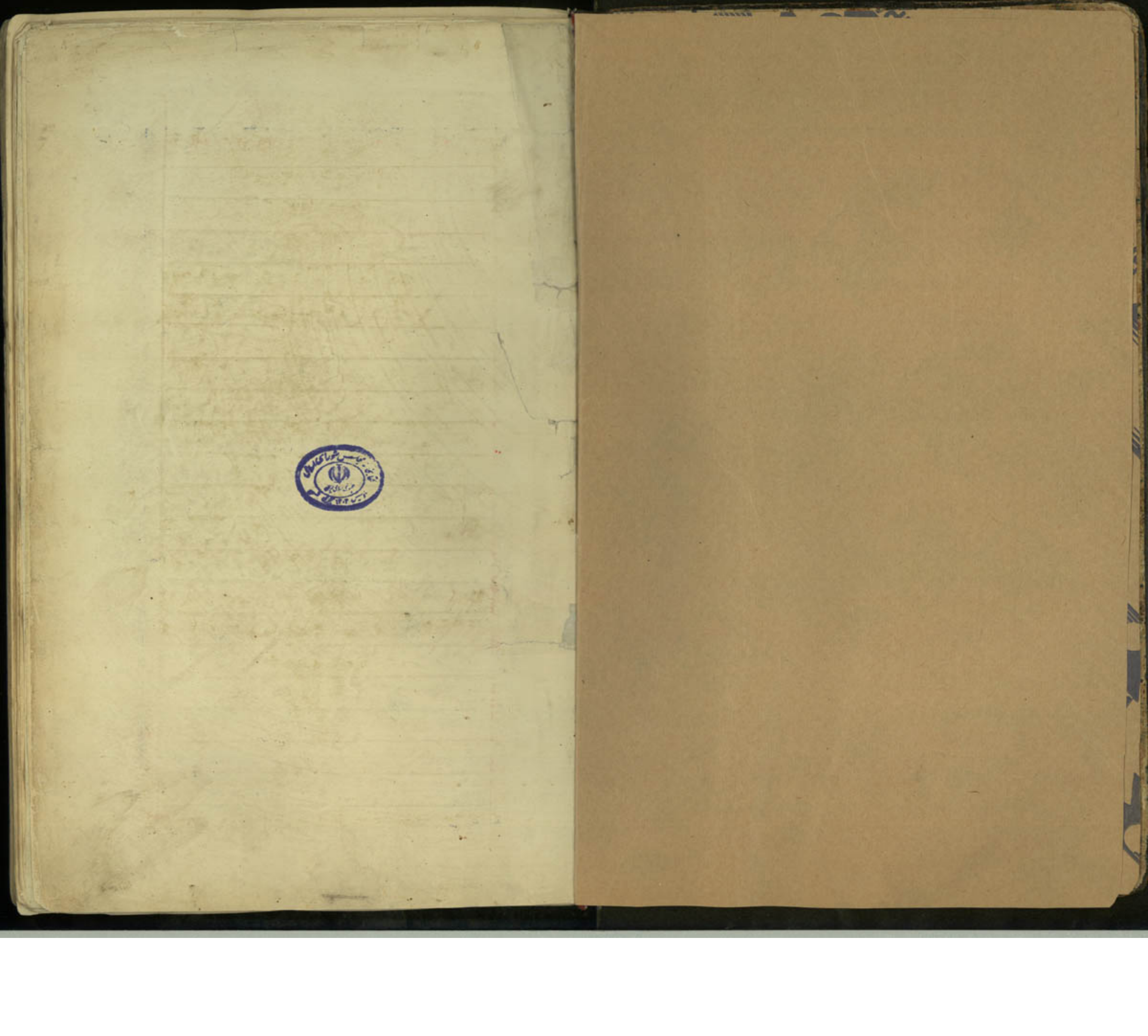
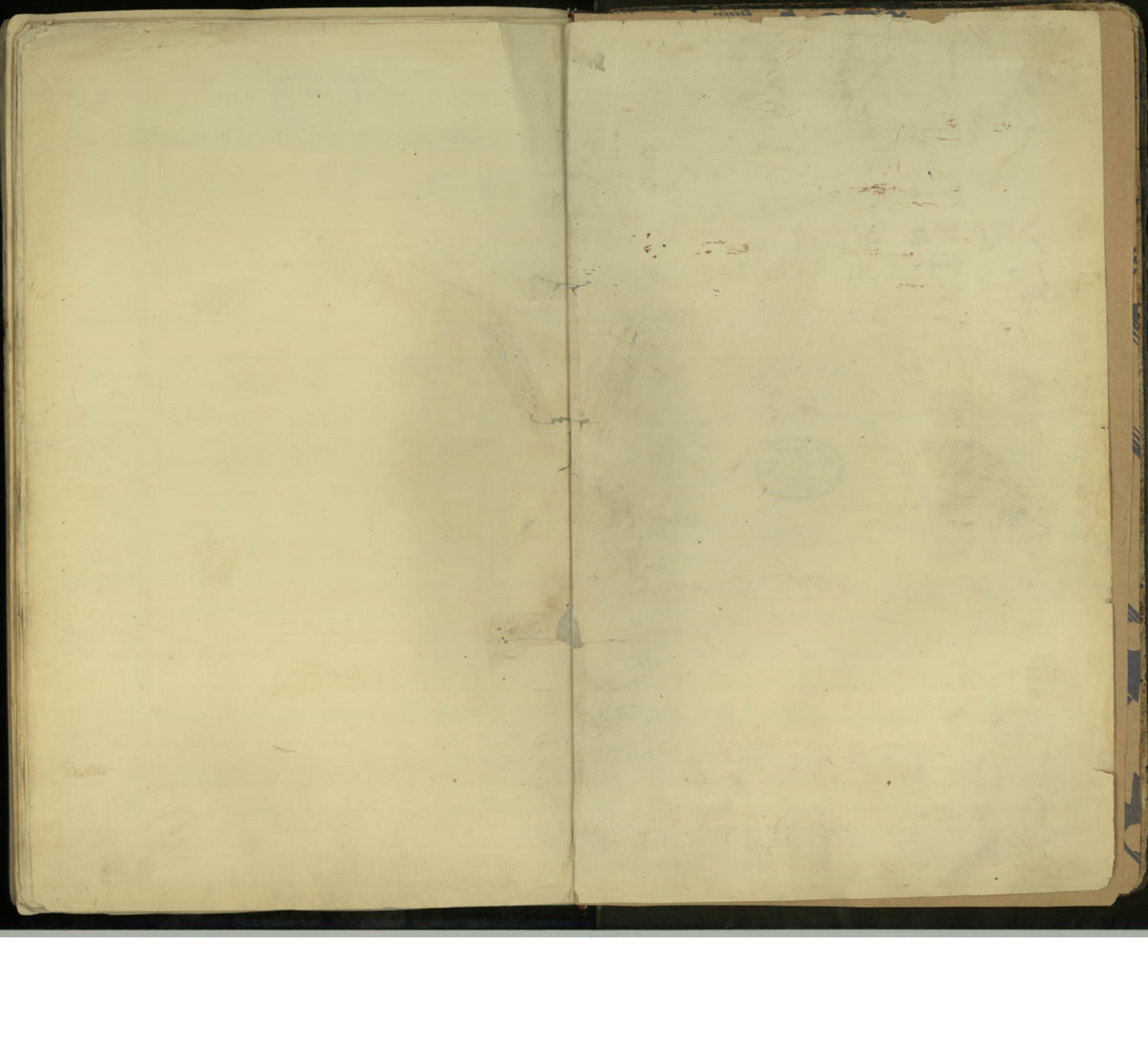
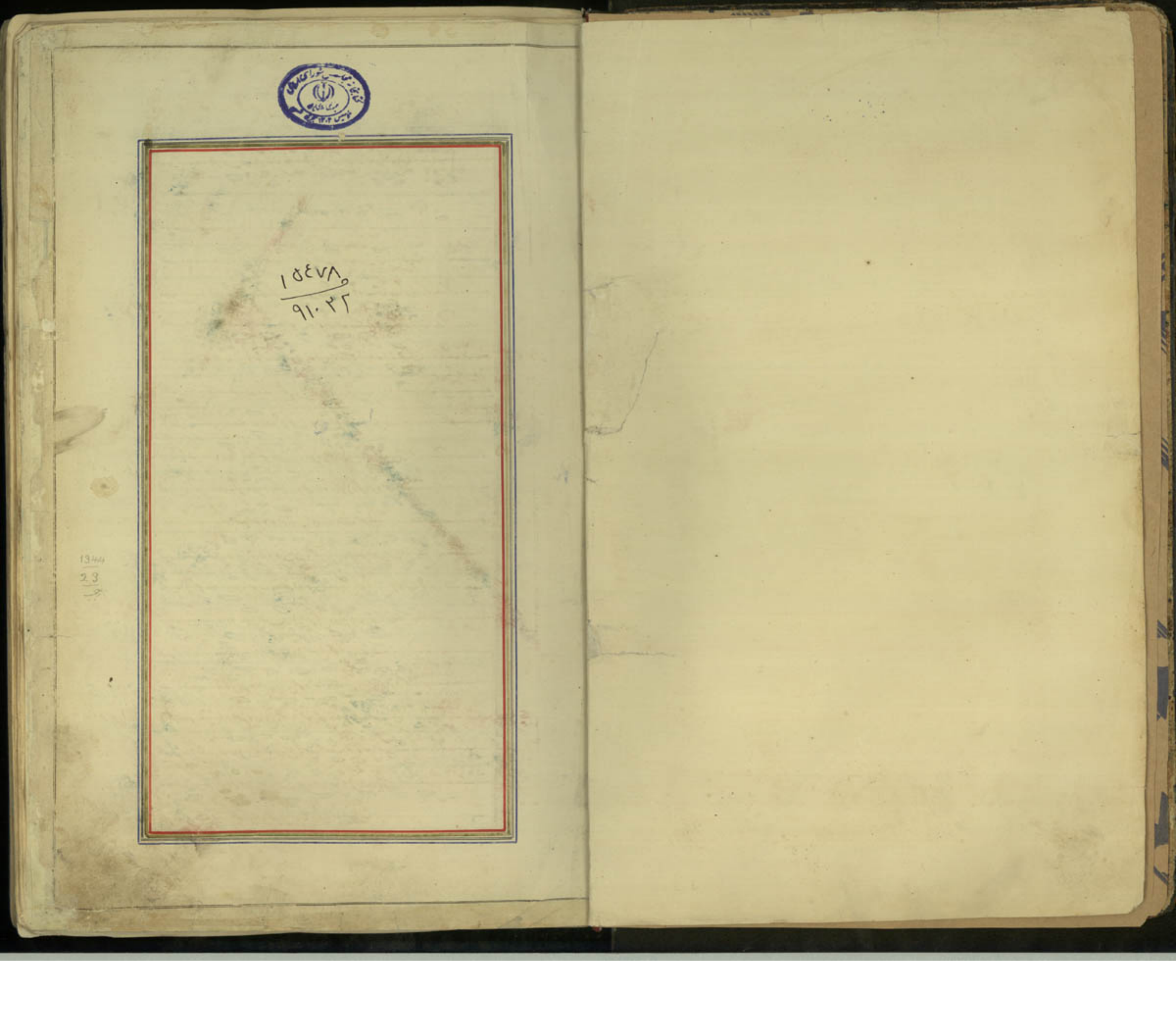



RIPASA
۱۲۴-۵
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تاریخ ناپلئون
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۴۷۸
شماره ثبت کتاب
۹۱۰۲۲


RIPASA
۱۲۴۰۵
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تاریخ ناپلئون
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۴۷۸
شماره ثبت کتاب
۹۱۰۲۲






١٥٤٧٨
٩١٠٣٢
1344
23

فهرست کتاب تاریخ ناپلیون که مشتمل بر چهار جلد میباشد

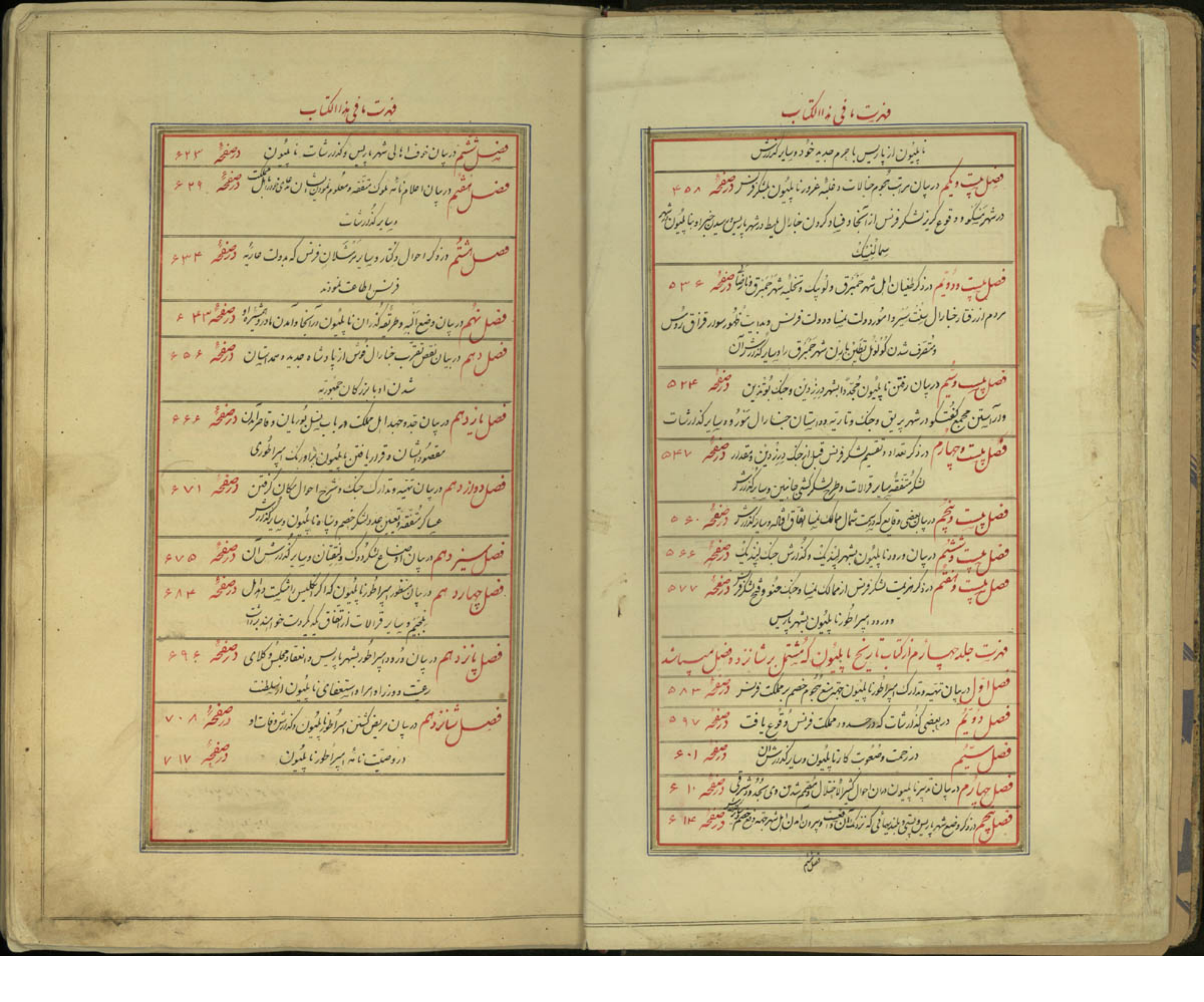
فهرست جلد اول کتاب تاریخ ناپلیون که مشتمل بر نوزده فصل است

فهرست جلد دویم از کتاب تاریخ ناپلیون که مشتمل است بر بیست و شش فصل

فصل بیستم

فهرست جلد سیم از کتاب تاریخ ناپلیون که مشتمل است بر بیست و هفت فصل

فهرست ما فی هذا الکتاب



فهرست ما فی هذا الکتاب

فهرست جلد چهارم از کتاب تاریخ ناپلیون که مشتمل بر شانزده فصل میباشد

فصل ششم

فهرست ما فی هذا الکتاب

دیباچه کتاب تاریخ ناپلیون

کتاب تاریخ ناپلیون که از فرانسه بانگریزی و از انگریزی بفارسی ترجمه شده است

بسم الله الرحمن الرحیم

سالکان مسالک سخنوری و گوی ربایان حلبه فصاحت گستری را سررشته آن و سران افواج ارباب درایت و صاحبان مناصب فطانت و کیاست را وظیفه چنان است که تشیید مبانی نظام هر کلام و نشیید مدارکان هر افتتاح و اختتام بحمد و سپاس ازلی پادشاه بی زوال و ابدی سلطانی مصون از تطرق عین الکمال نمایند که جاسوسان عقول کامل و شبروان خیال هیچ عاقل و غافل را در بارگاه درک ذات اقدسش بار نیست که ما عرفناک حق معرفتک و سمند تیزگام و برق خرام اندیشه و وهم را در قیافی کنه جلالش مجال کذرانی عجز الواصفون عن صفتک قلاع سبعه ذات البروج افلاک از اقالیم سبع قدرتش نقشه ایست و قصور بی قصور عالیه سموات طباق از بارگاه قدسش تتبّه [illegible] پیکانه حوالی [illegible] سموی در حضرت جلالتش بر بادتعه شهاب مبین دکر مجرم [illegible] اراده کرد تا بر سر نسبه سر [illegible] انتقام خود پانهد بخطاب لن ترانی بانواع پشیمانی قرین آمده نه کمند وهم و خیال را انکسار قصر عظمتش رسانی و نه خنجر فکرت اندیشه را یارای [illegible]

الوتنیس توانائی جل شانه و عم نواله و جل مجده و عزّ اسمه الاعزّ و زبده درود نامعدود و تحیات خارج از حد و عد زیب ابرام نظم و داد [illegible] محمدی بر [illegible]

سرخیل جنود برگزیدگان حضرت معبود و قائد افواج سعودکان صفوت نمود صاحب شأن لولاک لما خلقت الافلاک و اسطه مصالحه آب و باد و آتش و خاک عارج معارج فکان قاب قوسین او ادنی سالک مسالک فاوحی الی عبده ما اوحی انکه کران خامتش در زیر ران رام و بدر جمال کاشس در فلک ممارست تمام است در حلیه زمان سعادت کری سابقا از تمامی موجودات برده و در میدان معرفت قصب السبق از عموم ممکنات ربوده اعنی والی ولایات رسالت مالک ممالک هدایت مث حسم چراغ جمیع رسل سل ادی سبل سلطان جار بالش ایوان اصطفا و له ایضا محمد شمع جمیع اهل بینش چراغ بزمگاه آفرینش و بر جماهیر آل و اصحاب رشاسر سحاب رحمت باد که بنفد [illegible] جنود ولایت و سر صعان زمره اصطفاء هدایت زمان [illegible] کسور بکاه و کار فرمایان عالم کون و فساد اند با قدام جهات و اجتهاد طریق بندکی و عبودیت پیموده اند و با قدام خلوص و صفا ترک تارک احتساب بر اوج محدب فلک اعلی سوده اند و از روی کمال رضا سر تسلیم و تخود [illegible] و ممالک شجاعت و ولایت را افتتاح ابدی داده اند هم اسمائه الله و صفیائه و اولیائه و ودائه سیما ابن الله علی عباده و المجاهدین فی الله حق جهاده صاحب فتوت لافتی و الی ولایت من کنت مولاه فهذا علی مولاه انکه توسن خلاف در میدان ولات تاخت و رایات مجاهدات بر اوج افلاک بر افراخت رهروان مسالک ایمان را دلیل ادست و دهقان مزرعه دین را هادی سبیل تیغ بیدریغش کشور ولایت را حصنی است حصین و توسل بذیل اطاعتش وصول معیار حبل المتین مث علی آن شاه از سر عالی اعلی ولی الله از هر والی اولی علیه و علیهم صلوات الله الملک العلام الی یوم القیامة و قیام القیام صلوات زاکیه تاسمنوار و سر صله سکاره و تسلیم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد بر مرآت قلوب صافیه ارباب دانش و بینش اهل هر فردی از افراد آفرینش صورت این مدعا عکس پذیر است که حکیم علی الاطلاق برای اظهار قدرت کامله و افاضه فیوضات وافره اصناف موجودات را از ریک خانه ربوبیت خلعت خلقت پوشانیده کما قال تعالی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف پس زمره بشر را که بزیور عقل و عرفان و حلیه دانش و ایقان آراسته و محلی است بر سایر موجودات برکات و قرین برتری و مزیت داشت کما قال انا خلقنا الانسان فی احسن تقویم فتبارک الله احسن الخالقین و بدیهی است که مزیت حزب بر نوبر احزاب مخلوقات نیست کر بمزید معرفت و عبادات

که ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و ارتقای مدارج عرفان و عروج بمعارج عبودیت و ایقان
منوط بر علم است که انما یخشی الله من عباده العلماء و آن جوهر شریف مربوط است بکتاب که خذ العلم
من افواه الرجال و این معنی از قوه بفعل نیاید الا بامنیت و آسایش و فراغت و آرامش و آن صورت از
پرده خفا رخ ننماید الا بسیاری جهاد سلاطین عادل و بازوی مردی جهاد خواقین معدلت خصایل که
السلطان العادل ظل الله فی الارضین نظر بترتیب مقدمات مسطوره و قیاس قضایای مزبوره بر جناب احدیت
که فیاض و جواد مطلق است واجب و لازم است که در عهدی از عهود و عصری از اعصار قبضه اختیار را در کف کفایت
سلطانی نهد که کافل مهام انام تواند بود و زمام مهام انام را در قبضه اقتدار خدیوی که کفایت نظام عالم
تواند نمود در هر کشوری خدیوی نامدار برگمارد که کشاکش نزده حوادث و صوادر درخت تاب و توانش را از بن
نتواند برید و در هر اقلیمی سلطانی شوکتمدار گذارد که تند باد عواصف نوائب و هادم بنیان وقار و اقتدارش نتواند
گردید تا صعوه ضعیف از صدمت شهباز قوی در مهد آسایش بغنچد و تذرو بسل او چل شاهد اقدام تواند و غزال وحشی
آسوده از چنگال شیر شرزه در مرغزار امن و استراحت بنگرد و تهلیل او و تقدیس همانا تواند شنود که وان من شیء الا یسبح بحمده
ولکن لا تفقهون تسبیحهم لهذا از بدو خلقت بشر پیوسته سریر سروری را بفر وجود خدیوی زیب و آرایش و عموم
مخلوقات را در کنف کفایتش آرامش داده بیت هر آن رفت این دگر آمد بجای ❀ جهان را نماند بی کدخدای
تا در این عهد خجسته و اوان با نوابغ همت پیوسته که ملک جهان را پادشاهی عادل باذل دریا دل بمیراث داد
و زمام انام را در قبضه اختیار کشورگیر جم حشم خضر اثر تا شرهناد الملک یؤتیه من یشاء اعنی ملک ملک سیرت سلیمان
سریرت پادشاه هوشنگ فرهنگ جمشید اورنگ دارای سکندر اقبال فریدون خصال خسرو قاآن همت کسری معدلت
خدیو فلک بارگاه اسلام پناه مروج دین آله شهریار سمام سمند مجره کمند هلال جام آفتاب غلام زحل محل مشتری حمل بهرام
رزم ناهید بزم تیر تدبیر اثیر تاثیر شهاب خدنگ سحاب آهنگ حامی ملت بیضا سایه رحمت خدا السلطان الاعظم
والخاقان الاجل الاکرم مالک الملوک العالم غوث الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین اجل الملوک والسلاطین
قهرمان الماء والطین مالک الملک بالارث والاستحقاق ناشر آثار المعدلة فی الاطراف والآفاق ظل الله الممدود
علی الارض وفضله الموفور وفیها بالتطول والعرض المجاهد فی سبیل الله الغازی لدین الله السلطان ابن السلطان

والخاقان

والخاقان ابن الخاقان سمی حضرت رسول الله الملک الجبار محمد شاه قاجار سپهر برین کمترین چاکر
بزرجمهران رحم چترش ز ازاد و سرفراز قیصر سروزی ماه و چشم شده آب زری خلد الله ملکه و سلطانه
وانفذ فی قلب العدو سیفه و سنانه و چون شاهنشاه عالم پناه از بدو طلوع نیر وجود و سعود همت فلک اعتلا
مصروف لوای اعلای جهاد و غزا و خاطر فیاض غبار انظار و مکنون قلع و قمع و رفع و دفع اعادی دولت
خواهان ملت بیضا بوده و پیوسته در این راه بذل همت ملوکانه در تمهید قواعد لشکر و نظام و ترتیب [illegible]
لئام [illegible] و ضمیر ملک آشیان شاهنشاهی مایل بمطالعه کتب تواریخ سلاطین نامدار و خواقین کشورگیر اقتدار شعار
که موجب مزید شوق بامر غزا و جهاد کشورگیری و مملکت ستانی گردد لهذا در اواسط شهر جمادی الاول ختمه الله
بالخیر والاقبال من شهور سنه ۱۲۵۲ هجری که رایات نصرت آیات بعزم تنبیه ترکمانان ضاله شقاوت بنیان
و سفیدن صفحات فتنه و ارکان [illegible] کوه محل نزول موکب فلک فرسا بود کمترین
بنده جان نثار کمین غلام صداقت شعار محمد رضای تبریزی را که از عهد مهد الی اللحد که از قرنی افزون است
علم وارم بسرخط فرمان و سر فدویت بر آستان عالی بنیان است و همین ترتیب دولت علیه [illegible]
اروپا و فرنگستان را آموخته و در محضر چندان از فنون غریبه رخ فرخه وجود نما بوده [illegible] بعرض حضور ارفع
بدین موهبت عظمی زفلک هم برو چرخ هرم پایه مباهات و افتخار افزوده پس بخطاب وحی آداب [illegible]
در نیایم پس از اظهار مراحم خسروانه و ذل اشفاق ملوکانه مامور بترجمه کتاب تاریخ سرکار سلطنت آثار
امپراطور اعظم ممالک فرانسه ناپلیون حشمت مقرون که در امور کشورگیری و مملکت گشائی عدیل و نظیر [illegible]
تدبیر و خدعت و لوازم حزم و حیلت مجرب و فرید ادوار گردون سپر بوده و از روی کمال جلادت و فرط [illegible]
غریب بتسخیر مملکتی نهادی [illegible] ثبات رای و قوام امر عقده از آن کار گشودی و قدم در [illegible]
نهادی [illegible] گوی سبقت از [illegible] ربودی هم شرح برخی وقایع احوال و بعضی شجاعت و [illegible]
او و حسن و کاردانی و دولت و مملکت [illegible] از مطالعه ابواب کتاب استنباط شود فرموده که چون از زبان
فرانسی بانگلیسی ترجمه و تبیین کرده بود از آن زبان بلغه فارسی ترجمه نماید تا طالبان [illegible] و مملکت گیری [illegible]
طریق مجاهدت و نام برداری راه سرمشق و سررشته توانند بود و بر بصیرت و خبرت مشتاقان [illegible] شوکت و جلال

دیباچه کتاب تاریخ ناپلیون

آن دولت ابد آیت فزاینده افزوده از بسط لطف پادشاهی موفور نوادر صادرات آن اعجوبه ادوار ماه و مهر شوق جان
نثاری و خدمتگاری هر یک از چاکران دربار سلطنت افزون و موجب مزید اجتهاد و دعوا در راه دین و دولت ابد
نمون گردد از ظهور این مرحمت سر باوج فلک رسانیدم و زبان ارادت ترجمان بدین کلمات مترنم گردانیدم

بیت شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم پس برحسب امر همایون کمر خدمت را

باتمام خدمت بسته بانجام فرمایش همایون نشستم و ابواب تردد بیگانه بر خود بستم و هم در التزام رکاب ظفر قباب جهانبان
در اردوی فلک نمون مشغول خدمت مزبور بودم تا آنکه موکب قباب قباب رایت انتظام مهام صفحات خراسان و خوارزم
رای آهنگ افواج عساکر منصوره و مقر خلافت عظمی رایات فلک فرسا شقه گشا گردیده و کماکان بخدمت مقرره مشغول بودم تا در
سنه جدیده تخاقوی ئیل خیریت تحویل سنه ۱۲۶۱ که مجدداً موکب جهانگشا عنقا آرای صفحات هرات و خوارزم و اعلام
ظفر فرجام را تسخیر آن ممالک محروسه عزم بود هم برای تمام فرمایش مأموره از سعادت التزام رکاب قمر قباب همایون
که منتهای آمال و نهایت مقصود فدوی جان نثار بود محروم و متوقف و مقیم دارالخلافه الباهره مأمور و محکوم
فرمودند که پس از اتمام کتاب مسطور بر رکاب نصرت و سعادت مقصود ملحق و شرفیاب شود لهذا برحسب امر قدر قدر در
دارالخلافه الباهره نیز کمر جهد و جد بر میان فدویت و بندگی بست تا در خطه فلک رتبه طهران صانها الله عن
الحوادث و حرسها من تطرق الحدثان که خلاف آیت باهره مقر سلطنت قوی شوکت قاهره است و هم روی زمین را بقاع
خضر گردون و چرخ اطلس از نقش مهر و ستقر فر زینت تمام و صورت انجام و اختتام پذیرفت رجا بر تجلی از درگاه
واهب العطایا و رازق البرایا آن است که در دربار آسمان مدار و درگاه فلک خرگاه سپهر مدار انجم سپاه جم وقار شهریار
سلیمان جاه فریدون قدر از مقبول نظار مهر آثار همایون و مطبوع طبع گهربار آفتاب نمون افتد که از این موجب
کرامت بی منتها تارک مفاخرت و مباهات براوج افلاک و سموات بسایم و من الله الامال و الاقران قرین بزرگی
وافزونی ایام همانا گران سر قلب وجود ناپاک بودند کان فدویت نشان از کیمیای قبول نظار مهر آثار خسروانه روحی
و روح العالمین فداه قابل رواج در بازار موجودات آید و ذره بی وجود هستی غلامان جان نثار عبودیت ارکان
از لمعات آفتاب مراحم و عطاف از خاطر مهر مآثر شاهانه جاودانه ملکه و سلطانه الی یوم القیام شایان نمایش و بروز
در عالم وجود گردد و گرنه ما را که این مقصد عالی نتوانیم رسید ان الله تعالی ولی ذلک و هو حسبی نعم الوکیل

فصل اول از جلد اول

جلد اول از کتاب تاریخ ناپلیون

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد اول در وقایع احوال ناپلیون بناپارت که مشتمل است بر چند فصل فصل اول در بیان اصل و نسب و هنگام
تحصیل مراتب حال او

شارح این وقایع مذکور چنین نماید که در باب تولد و اصل و نسب و نجابت ناپلیون خلاف و گفتگوی بسیار است
اصح همه اقوال این است که او در پانزدهم شهر آقت ماه فرنگی سنه ۱۷۶۹ عیسوی که مطابق اواسط ماه شعبان سنه ۱۱۸۳ هجری
بود در جزیره کارسکه و در شهر آجکسو متولد شده و در پستی فطرت او هرچه گفته اند همگی خلاف واقع است و اینکه خاندان
او فقیر بوده اند و او خود در مدرسه عامه که وجوه مخارج آنها از مردمان دولتمند و دیندار ادا میشد تربیت یافته
محقق است ولیکن این نوع تحصیل منحصر باو نبود بلکه اکثری از اولاد نجبا که خاندان آنها بی بضاعت بوده اند در
مدرسه ها تعلیم یافته اند و اتفاقی که ناپلیون در مدرسه برین که یکی از مدارس نظامی دولت فرانسه است مشغول
تحصیل و چهارده ساله بود پدر او عرض حالی بسرکار وزیر جنگ دولت مذکور نوشت و در آن عریضه بسبب فقر و احتیاج
خود در خصوص شرح داد که چون مخاصمه در میان اهل ولایت فتاد من نیز طرف مخاصمه بودم از آن جهت بزرگان
این از روی عناد و بخل بمرور تلف کرده املاک موروثی مرا که از اجداد انحصار بمن منحصر بوده ضبط کردند و نیز در آن عریضه
استدعا کرده بود که وزیر جنگ التفات نموده منصب نایب دومی در توپخانه به ناپلیون تفویض فرماید و برادر کوچک
که لوسین نام داشت بمدرسه نظام داخل سازد وزیر جنگ در پشت عریضه او جواب نوشت که هرگاه جای خالی باشد
مضایقه نیست و در حاشیه عریضه این فقرات را مرقوم نموده بود که تا ناپلیون در مدرسه است برادر او لوسین را
داخل مدرسه نمیتوان کرد بجهة آنکه قانون اهالی فرانسه آن است که دو برادر را در یک مدرسه نمی توان کرد مگر برادر اولی
منصب داده و از مدرسه بیرون کنند بعد برادر دیگر را برای تحصیل بآن مدرسه بفرستند و قبلی که ناپلیون پانزده ساله شد او را
از مدرسه برین بیرون آورده بمدرسه نظام پای تخت پاریس که مقر سلطنت مملکت فرانسه است داخل نمودند که در آنجا
نیز تحصیل کرده بمرتبه که قابل رجوع خدمت دولت باشد برسد نظر بقانون متداوله دولت فرانسه که مذکور شد مادامی که

ناپلیون در مدرسه مزبور بود و بجدیتی منصوب شده بود برادر کوچک او لوئین را به مدرسه برین داخل کرده این مدعا بصحت رسیده که ناپلیون بلاشک از خاندان بزرگ و از نجبا بود و در اصالت و نجابت و مجدت و نبالت او حرفی و شکی نیست و فقرات چندی ملاحظه شده که آبا و اجداد او بواسطه برخی حوادث و صدمه در بعضی غوایل که ذکر آن خالی از تطویلی نیست از ایطالیا بکارسیکه آمده اند در ایام زمستان سنه ۱۷۸۴ عیسوی مطابق سنه ۱۱۹۹ هجری که آن زمستان سختی بود و برف شدیدی افتاده بود ناپلیون بجهة زیادتی برف از گردش و تفرج که آن معتاد بود باز مانده چاره ندید مگر اینکه هر روز با جوانان مدرسه محشور گشته در ایوانی که در آن مدرسه بود با آنها بسر میبرد و اوقات میگذرانید از این حالت نیز خستگی بهمرسانده بجوانان مدرسه گفت که هرگاه شما بیل و کلنگ و آلات و ادوات قلعه سازی فراهم آورید و در صحن وسیع مدرسه برف را شکافته برج و باره و سنگر و جان پناه ترتیب دهید بهتر میتوانیم خود را مشغول سازیم و تفرج حاصل نمائید این تکلیف را جوانان مدرسه قبول نموده اسباب و اوضاع سرانجام کرده قلعه از برف در صحن مدرسه ساختند بعد از اتمام قلعه ناپلیون گفت که حال باید ما خود را تقسیم نموده بمحاصره قلعه و یورش آن اقدام و مبادرت نمائیم و حمله بردن بر سر قلعه را بعهده خود گرفت و هر خدمت از خدمات قلعه داری و قلعه گیری را بچند نفر از آن جوانان مفوض داشت و مشغول این کار شدند و تسخیر قلعه برفی چهارده روز طول کشید مادام حمله و یورش گلوله برفی در کار بود عاقبت الامر کار بجائی رسید که سنگ ریزه و ریگ در برف داخل کرده بهم میانداختند چندین نفر از محصورین و محاصرین زخمهای نمایان خورده تا اینکه دعوا باتمام رسید مؤلف این رساله که رفیق مدرسه ناپلیون بوده و در ایام قشون داری ناپلیون او را محرر خاص خود کرده بوده بورین نام داشت حکایت میکند که از این گلوله بازیهای برفی در آن دعوا من از همه بیشتر ضرب و صدمه خوردم و میگوید در آن اوقات ناپلیون در فکر تحصیل علوم مملکتداری نیز بود و در ایام تعطیل و ساعات بیکاری با اوثیل نامی که صاحب کمال بود در باب سلطنت و قوانین دولت و آداب تجارت و آدابی که باعث قوت مملکتداری و ترقی دولت و رعیتی است گفتگو مینمودند و از جوانان مدرسه صاحب منصبها تعیین کرده هر یک را باداره کارشان اسمی گذاشته و در ایام شب که اعیاد مقرره که اهل شهر بمدرسه رو میکردند که از تماشاخانه اهالی دور و تنها بوده باشند از جوانان مدرسه صاحب منصب قراول تعیین نموده بود که احدی

بدون نوشته و اذن او بجمعیت آنها راه نمی یافت روز عید سنت لوئیس که یکی از اعیاد مقرره آنهاست جوانان مدرسه اوضاع قتل قیصر و گزارش احوال او را بوضع تماشاخانه آشکار میساختند زنی دربان مدرسه خواست بدون نوشته داخل شود قراولها مانع شدند و از اینجهة غوغای عظیم برپا شد از اتفاقات سرکرده قراول و کارفرمای آن روز ناپلیون بود وقتی که این خبر باو رسید حکم داد که آن زن را که بحرمتی داخل آمده شده است بیرون کنند و بهمین یک سخن فوراً و بکلی رفع غوغا شده زن مزبوره از آنجا بیرون رفت و غوغا آرام گرفت و چون ناپلیون در سر سفره معلم کل شام میخورد و جمعی از مدرسین مدرسه نیز حاضر میشدند خواستند که ناپلیون را خجالت داده باشند عمداً بعضی صحبتهای ناملایق نسبت بپائولی که سابقاً بزرگ جزیره کارسیکه بود نمودند و دیدند که ناپلیون آن شخص را بسیار اخلاص دارد و همیشه تعریف از رشادت او میکرد ناپلیون بعد از ملاحظه این احوال گفت پائولی مرد بسیار بزرگی بود چرا که مردم ولایت خود را بسیار دوست میداشت و آزادی اهالی ولایت را همیشه طالب بود من هرگز پدر خود را حلال نخواهم کرد چرا که نایب پائولی بوده و تصدیق کرد که باید کارسیکه با فرانسه ملحق شود و سزاوار او این بود که پیرو و تابع پائولی باشد و در خیرخواهی ولایت پایمال گشته شود ناپلیون در سن پانزده سال و دو ماه بود که او را از مدرسه برین بتعلیم خانه لشکر که در پاریس است فرستادند وقتی که داخل تعلیم خانه مزبوره شد اوضاع آنجا و وضع گذران معلمین و جوانان مدرسه را ملاحظه نموده دید که مخارج زیاده از حد و شکوه زیادی بسیار بخرج ایشان ترتیب داده اند فی الفور عریضه در آن باب باین مضمون ببزرگ مدرسه برین مرقوم داشت که وضع تعلیم و ترتیب جوانان در این مدرسه نظام فی الحقیقه بسیار خراب کننده دولت و از این بنا آنچه منظور نظر همایون اولیای دولت است بسیار بعید است که بعمل آید چرا که نتیجه این نوع قانون و اسراف و خوشگذرانی که در مدرسه نظام مترتب گشته جبران نمی شود که جوانان مدرسه که از اولاد نجبا هستند لذت خوشگذرانی را چشیده و از کبر و غرور آگاه میشوند وقتیکه منزل امثال بخانه خود مراجعت نمایند بعوض اینکه از دیدن خانه و عیال خوشحال شوند خجالت از وضع فقر پدر و مادر میکشند و بخانهای محقر خود بچشم حقارت نظر مینمایند و قطع نظر از این دقیقه معلمین مدرسه در اول جوانی در مدرسه نظام اسباب تجمل مهیا داشته صاحب اسب و نوکر شده شام و نهار خوب و اکل و شرب مرغوب صرف نموده چنانچه در این مدرسه پای تخت ملاحظه میشود و از زحمات لشکر غافل و عاری میمانند و در مقام ضرورت

بدان طریق که منظور اولیای دولتست از عهدهٔ زحمات خدمت نمی توانند برآیند بنابراین لازم است که جوانان
مدرسه از اول جوانی بانجام برخی زحمات و خدمات که منسوب بانست عادت نمایند از قبیل پاک کردن رخت
و چکمه و کفش و گذران جزئی و کارهای با زحمت که آنها را قوی و چالاک نماید و نان سیاه حاصلات
خوراک آنها باشد و مادامی که در مدرسه هستند شغل و منصب بآنها داده نشده باید بر همه زحمات آشنا باشند
و بطریقی تجربه و کار فرموده شوند که توانند سختیهای اردو و زحمات سفر جنگی که دعوا و اختلاف آب و هوا را
تحمل شوند تا بوضعی که در مدرسه سخت و پر زحمت و اطاعت شده بعد از اعطای منصب بآنها بصالدات ابواب جمعی خود نیز
همان قرار تعلیم نمایند مؤلف میگوید که ناپلیون در سن شانزده سالگی در امورات دولتیه باین طریق تعقل
میکرد و در وقتش معلوم شد که هرگز از جادهٔ قوانین مذکوره انحراف نورزید علامتش این است که در ایام اقتدار
خود مدرسه نظامی برپا ساخت و همان قواعد مذکوره که در جوانی خود نوشته بود قرار داد نهم و چون که ناپلیون از
همان وقت جوانی بسیار زرنگ و هوشیار بود در امورات دولت و سایر مواد هر آنچه بنظر او میآمد بدقت تمام
ملاحظه نموده رای خود را در هر باب و هر مواد بجرات و جسارت تمام می برد آشکارا و ظاهر میساخت از آنجمله
جوانان مدرسه از راه حسد طالب بودند که او را در مدرسه بسیار نگذارند بمانند و زود بامری منصوب گشته بیرون رود
بنابراین وقتیکه معلمین بقرار و قانون دولتیه بجهه امتحان تحصیلات جوانان مدرسه داخل مدرسه نظام شدند شاگردان
مدرسه با وجود یکه در تحصیل علم و فنون پیشتر و بیشتر از ناپلیون بودند باز امتحان او را بر خود مقدم داشته معلمین برای بعد از
امتحان و تشخیص کمالات او او را از مدرسه بیرون آورده بمنصب نایب دویمی توپخانه منصوب ساختند مؤلف
میگوید چون من در هر حال با ناپلیون بودم وقتیکه او را بمنصب نایب دویمی توپخانه مقرر داشتند چون من خواستم
داخل شغل مزبور شوم لابد مانده بپای تخت لمسه رفتم و از آنجا بصوابدید شخصی یکی از مدرسهای بزرگ مملکت جرمن
رفته مشغول تحصیل شدم و آموختن پیشهٔ مختلفه را پیش گرفتم چند روزی نگذشت که صدای غوغای اهل فرانس بلند شده افسوس
و دریغ که هر آنچه در آن عصر عقلا فکر نموده بودند خلاف آن بعمل آمد یعنی انقلاب عظیمی در میان اهل فرانس برپا شد
و خرابی کلی در آن دولت بهمرسید و در آن فتوای قتل شاه فرانس داده شد چنانچه تواریخ فرانس مشحون از احوالات
و خرابیهای آن ایام است و باز مؤلف میگوید که چندی در مدرسهٔ مزبور مانده در سنهٔ ۱۷۹۲ عیسوی که مطابق سنهٔ ۱۲۰۶

هجری باشد مراجعت بپاریس کرده در آنجا ناپلیون را ملاقات کردم و دوستی سابق را که در مدرسه با هم داشتیم از سر
گرفتیم و تجدید عهد و محبت کردیم اگرچه من بی اوضاع بودم ولیکن در آن اوقات ناپلیون نیز از من بی اوضاع تر بود
بنابراین او در دیوانخانهٔ جنگ بسته های ماموریت مینمود و من در دیوانخانه وزیر امور خارجه شغلی میخواستم در
اوایل تابستان سنهٔ ۱۲۰۶ هجری شورش عظیمی در پاریس برپا شده قریب شش هزار نفر از اهالی شهر جمع شده و از خصوص
استقرار آزادی اهالی آنجا در عمارت پادشاهی سر رفتند ناپلیون و من هر دو حاضر بودیم ناپلیون وقتیکه این
این احوال را کرد بی اختیار فریاد برآورد که چرا عوام الناس را این قدر جری کرده اند و باینگونه جسارت واداشته اند
و چرا اشای پادشاهی حکم نمیدهند که توپها را آتش کنند و بالغه شش صد نفر را از آن اشخاص بکشند تا همه فرار کرده آرام
گیرند و در شب همان روز که شام میخوردیم از اول تا آخر صحبتش در خصوص دفع شورش مردم بود گویا عیوب اینگونه
غوغا را قبل از وقت میدید و در نهایت ادراک نتایج آنرا بیان مینمود در حقیقت ذهن او هیچ خطا نکرده و هر چه گفته
بود همان طور در خارج آشکار شد دهم اوت ماه اواسط تابستان سنهٔ ۱۲۰۶ بود نزدیک رسید که آن روز را روز مهلک نام نهند
بعلت اینکه در حین انقلاب مردم و شورش عامه در آن روز بسیاری از اهل شهر در معرض قتل آمدند بعد از غوغای روز
مزبور ناپلیون بجزیرهٔ کارسکه رفت و باز مراجعت بپاریس نمود و بمنصب سرهنگی رسیده همراه اردو بر سر قلعهٔ تولان
رفت که در آن وقت در تحت تصرف و اقتدار دولت انگلیس بود و آن اول سفر ناپلیون بود که همراه اردو جنگ
کرد و در گرفتن آن قلعه خدمت بسیار از او ظاهر گردید و در سیزدهم شهر جولای که اواسط تابستان سنهٔ ۱۲۰۷ هجری بود وکیل
رعیت که همراه لشکر فرانس و ایطالیا بود ناپلیون را آنجا و یکی از قرالهای کوچک مامور کرد که در آنجا باتفاق
وقایع نگار دولت فرانس در چندین مواد با کارکنان دولت جنوا گفتگو نماید و در خفیه بیا به ناپلیون داده فرمایشات
مخفی دولتی باو نمودند که در ضمن این خدمت قلعه های جنوا و قریب جوار آنها را ملاحظه نماید از چگونگی و اوضاع آنها
علم بهمرسانده و معلوم باشد آن خدمت و آن فرمایشات مخفی دلیل بر این است که ناپلیون با وجودی که آنوقت بیست و
پنجساله بود چه مرتبه اعتبار در نزد وکلای رعیت بهمرسانده با وجود یکه همه در کار از این چنین امورات و خدمات بسیار
دقت بکار می آوردند مردمان آزموده پرکار را خاطر جمع با این چنین امورات مامور میساختند با وجود این ناپلیون را با اینحد
سن برای چنین کار منتخب نمودند و برحسب حکم ناپلیون روانه جنوا شده و خدمات محوله خود را بانجام رسانید مقارن

این احوال قرار تازه در جمهوریه شده وکلای رعیت را که در میان عساکر ایطالیا بودند احضار کرده دو نفر وکیل
دیگر بجای آنها فرستادند و از نقشاشی که در آن روزها در کار بود این دو نفر وکیل تازه بجهت عدم استحضار از حالتیکه
در اول مأموریت با ناپلیون شده بود و اینکه بعضی از مردمان مفسد که بشوکت و جلال با ناپلیون که روز بروز در
تزاید بود حسد برده او را با این دو نفر وکیل تازه مشتبه ساختند و این دو نفر وکیل رعیت حکم نوشته ناپلیون را
از منصب معزول ساختند و محبوس نمودند و حکم دادند که به پاریس در حضور جمعی که آنها را وکلای جمهوریه لقب نهاده اند
برده حقیقت آن امر را آشکار نماید مؤلف گوید هرگاه این مقدمه دو هفته قبل از آن اتفاق افتاده بود و ناپلیون را
پیش وکلای جمهوریه برده بودند قبل از عزل و نصب او وکلای رعیت در مقام امتحان او بر نیامدند محتمل این فقره بود که
جوان هیچ و پیچاله را که آثار شجاعت و دلیری و علامت جلالت و بزرگی از ناصیه احوال او ظاهر بود و هیچ سابق از او
لشکرکشی و کشورگیری اقدام ورزیده و جنگهای مردانه از او صادر شده و علوم سپاهگری دانی و تسخیر ممالک و جهانداری که
یک از آن حکایات اعجوبه ایست از عجایب که شنیدن که بیان از آن وقعات باعث تعجب اهل عالم است و در محل سیاست
وکلای جمهوریه بیشتر ملاحظه نمائیم مؤلف گوید وقتیکه ناپلیون را از منصب معزول ساخته بقید و حبس او فرمان دادند شرحی مبسوط
بآن دو نفر وکیل مرقوم داشت که ذکر آن در این مقام لازم است مضمون اینکه شما مرا از منصب معزول ساختید و حکم بحبس من فرمودید
و مرا خاین قلمداد نمودید حقیقت اینست قبل از آنکه حکم عدالت درباره من جاری شده بدون اینکه سؤالی از من کرده باشید و جوابی
از من شنیده باشید و تقصیر مرا بر من ثابت کنند بیگناه در حق من حکم صادر نموده و وقتیکه نقشاش در دولت واقع شده
کل مردم از نوکر و رعیت دو صنف بودند یکی خاین و دیگری دولتخواه و بغیر از این دو صنف نبود و وقتیکه خاین مشخص شد برای
حفظ و سلامتی دولت تدبیرات بجهت رفع آنها باید نمود و آنها را با مردم سیاست باید ساخت لیکن ظلم کردن درباره دولتخواه
چندین زیاد است که ضرر آن بدولت خواهد رسید و وکیل رعیت حکم بر خیانت دولتخواه جاری نمی تواند کرد مگر اینکه
چندین شهود دهند و سلسله از راست گویان بی غرض اجرای شهادت کنند و یکنفر دولتخواه را خاین گویند مثبت خیانت
به دولتخواه مثل اینست که از دو چیزی که در عالم بهتر از آن و قیمتدارتر نیست بگیرند یعنی از آبرو و اعتبار مسلوب سازند
حالا مرا در کدام منصف میگذارید خاین یا دولتخواه از آن زمان که نقشاش در دولت فرنس واقع شده آیا
من همیشه مرد متعین جمهوریه نبوده ام و سعی و کوشش برای دولت جمهوریه ننموده ام و با دشمن ولایتی جمهوریه و دشمن خارجی

انها و ایتالیا جنگ نکرده ام و از اول اغتشاش ولایت فرنس مجموع خانه و عیال و مال هرچه داشتم در راه جمهوریه
ترک کرده ام و از آن وقت تا بحال مشغول خدمت گشته ام در دعوی تولان و در تسخیر ایطالیه قلعه جات
خدمات نمایان نکرده ام با وجود اینها چگونه مرا خاین میگوئید و حال آنکه حرفی از من نشنیده و سؤالی از من نکرده اید
و قطع نظر از اینها اول مرا خاین خوانده بعد از آن چند وقت نوشتجات مرا مهر کرده و حال آنکه میبایست اولا
نوشتجات مرا کلا ضبط کرده همه را بخوانید هرگاه خبری از آنها پیدا مینمودید که خیانت جمهوریه ظاهر شود بعد از آن
بایست مرا بخواهید و چگونگی آنرا از من تحقیق نمائید در صورت عجز از جواب مرا بایست بگیرید و از منصب معزول
سازید و حال آنکه عکس این را درباره من بعمل آورده اید و حال از من خواهش فرموده اید که به پاریس بروم و در
آنجا مرا امتحان کنند و حکمی در حق من داده اید که از آن حکم خیانت من ظاهر شود و در این صورت چگونه میتوانم
به پاریس بروم اگر چنانچه بزعم شما حقیقت معلوم شده و دلایل صحیح تقصیر من برای شما ثابت شده باشد همان
نوشته کافی است وکیلان دولت که مردمان صاف اعتقاد و پاک طینت میباشند چنین خواهند دانست که من مقصر دولت
بوده ام و حال آنکه چنین نیست اگر چه من یکنفر دولتخواه بیگناهم که مرا بخیانت متهم ساخته اید ولیکن وکلای جمهوریه
هر قراری درباره من جاری نمایند نمی توانم شکایت نمایم چنانچه هرگاه سه نفر شخص امین متفق الرای بگویند که از
من فلان خیانت سرزده و وکلای جمهوریه حکم بر سیاست من کنند نمی توانم از وکلای مزبوره شکایت نمایم ای
سالیستی شما مرا بعضی قیاسیه از شما سؤال میکنم آیا در این مدت پنجسال خلافی از من دیده اید که دلیل بر خیانت
من باشد وای آلبیستی اگر چه شما مرا نمی شناسید ولیکن یقین دارم تا حال دلیل خیانت من بر شما معلوم نشده است
و شما از من تا بحال سؤال نکرده اید و بهتر میدانید که بعضی اوقات زبان تهمت و افترا چگونه تند و تیز میشود و جلالت
واقعه را در قلوب بزرگان جای میدهد این از روی انصاف نیست که با من دشمنهای خویش مخلوط و بهیچ وجه با آنها فرقی
نگذاشته باشیم و نام من در میان آنها گفته میشود و در جرگ آنها تعلیم آیم آیا سزاوار است که دولتخواهان ولایت دولت
مثل من سرکرده را که وجودش موقوف برای جمهوریه بمصرف نموده است فدا کنند و ناسزا از یاد در آورند یا شما
که وکیل دولت میباشید روا میدارید که بقول العتمه یتی شما وکلای جمهوریه مجبور شوند باینکه بی انصاف و مقید بر تعلیم
و مرا بی تقصیر سیاست نمایند بنابراین توقع دارم که عرایض من گوش فرا داده و ظلمی که درباره من شده رفع نمائید.

وباز مرا باعتبار دولتخواهان سرفراز فرمایند بعد از آنکه این محبت را در بارهٔ من کرده در آن هنگام که
دشمنهای من در قصد جان من باشند برضای خود مضایقه از دادن جان ندارم و بارها مردم
دیده و تجربه رسانیده‌اند که من همیشه مردن را آماده‌ام و زندگی را وقعی نگذاشته‌ام و تا حال
چیزی که مرا زنده نگاهداشته و خیالی که مرا بجرات تمام بر تحمل بار گران زندگی وا داشت کرده
اینست که شاید روزی بشود که وجود من برای مملکت و دولت درکار باشد مورخ گوید که این نوشته
که مشتمل بر شرح صداقت و جرات و پردلی ناپلیون بود تاثیر تمامی در دل آن دو نفر وکیل نموده
فوراً تحقیقات بسیاری بطور خوب و طرز مرغوب در باب عمل و کردار ناپلیون نمودند و در تاریخ
سیم آقست من شهور سنه ۱۷۹۴ عیسوی که مطابق اواخر تابستان سنه ۱۲۰۹ هجری بود وکلای جمهوریه کاغذی
باین مضمون نوشته بناپلیون دادند که چون بدقت و اهتمام تمام نوشتجات ناپلیون علی التفصیل دیده
و رسیده‌ایم و احکامی که هنگام سفارت جنوه داده بودند بدقت و اهتمام تمام دیده چیزی که دلالت
بر خیانت ناپلیون کند بهیچوجه ملاحظه نشده و بملاحظه اینکه وجود او در علوم سپاه‌گردانی برای جمهوریه
منفعت عظیم خواهد بخشید او را عجالتاً از قید و حبس مرخص نمودیم و نیز مورخ میگوید که بسبب همین حکم
ناپلیون را از قید و حبس مرخص نموده در اوایل کار یکی از آن دو نفر وکیل خصوصیت تمام بهم رسانیده
لیکن بعد از آنکه ناپلیون بمرتبه بلند رسید و صاحب جاه شد باین سبب دوستی ایشان زیاده دوام نکرد
معلوم است که وفا و بیوفائی گاه از خورد و بزرگ اتفاق میافتد فصل دوّیم در تسخیر و محاصره
قلعه بندر تولان تولان معظم‌ترین بندرهای دولت فرنس است که مجموع کشتیهای جنگی آن دولت در آن بندر
مجتمع میگردید و در ایام جدال و انقلاب دولت فرنس دولت انگلیس لشکر فرستاده بندر مزبور را بقهر و غلبه
تصرف نموده بودند و در آن زمان جمهوریه فرنس لشکر فرستاده مجدداً آنجا را محاصره کردند و ناپلیون
با توپخانه الواجمعی خود مامور تسخیر آنجا شده وقتیکه ناپلیون بتولان رسید دید که لشکر فرنس در حوالی قریه بیوسط که
متصل بتولان است جمع شده [illegible] کشتیهای جنگی انگلیس و کشتیهای سایر دولتها را که با انگلیس متفق
و در بندر مزبور مجتمع [illegible] که ناپلیون باتفاق سردار اعظم بملاحظه لشکرها روان شده چیزی

که بسیار بسیار بتعجب ناپلیون افزود این بود که شش عراده توپ پنج پوندی را ملاحظه نموده که بفاصله ربع فرسخ
از که وک اتثولش گذشته‌اند که از آنجا تا کشتیهای جنگی انگلیس بقدر سه تیر پرتاب گلوله توپ و کنار دریا بفاصله دو تیر
گلوله توپ مسافت داشت و مجموع داوطلبها و عیالداتهای افواج بر قندی مشغول گرم کردن گلوله توپ هستند
بعد از آنکه ناپلیون اوضاع را ملاحظه کرد اوّل احتیاطی که نمود این بود که چندین نفر از سرکردگان توپخانه که در ایام
شورش اهل فرنس از توپخانه اخراج کرده بودند جمع‌آوری کرده بنای گرفتن توپچی و توپ درست کردن گذاشته
در عرض شش هفته علمه و اسباب و توپچی و صاحب‌منصب دویست عراده توپ را در نهایت آراستگی سرانجام نموده
و گرمل قندی را امیر قورخانه و شهر مرسیل که ده فرسخی تولان است برای انجام قورخانه تعیین داده و سنگرها را
در کنار آب و جاهائیکه مناسب‌تر و خوبتر بود ترتیب داد و پیش برد چنانچه از آن به بعد و از پیش بردن سنگر از ضرب گلوله
توپ و چوب و گل چندین کشتیهای بزرگ را شکسته و چندین جهازات کوچک جنگی غرق شده معرض تلف درآمدند
و آخر الامر کشتیهای انگلیس مقهوراً و مجبوراً از آن مکان بندر تولان بعقب نشسته ترک مکان اوّل نمودند و همچنین
تدارک بجهت انجام محاصره دیده میشد روز بروز لشکر زیاد میگردید و مجمع وکلای جمهوریه در باب امر محاصره نیز
نقشها و دستور العملها نوشته فرستادند و در آن طریقهٔ جنگ و مکان جدال و محل توپ و لشکر و بلندی و پستی زمین
و منزل عساکر و مدارج ساخته بودند تا لشکر مامور با بصیرت اقدام بجنگ نمایند و همه مقامات جدال را
دریافته در آن مبادرت کنند و همهٔ اینها را در دیوانخانهٔ مهندسین دولت جنارال گران که در مهندسی منصب
جنارالی و در آن فن ید طولی داشت مرقوم داشته بعد از آن سردار افواج و چند دسته از مهندسین با یکی از وکلای
دولت وارد شدند و از گفتار و احکام همگی ظاهر شد که باید امر محاصره شروع کرد بنابراین در حال مجمع مصلحت
فراهم و وکیل جدید الورود را کرسی‌نشین اوّل قرار داده احکامی که از پاریس فرستاده بودند همه را خوانده و رسیده
معلوم شد که لوازم و اعمال تسخیر تولان را بتفصیل نوشته‌اند و حکم کرده‌اند که تولان را بمحاصره با قاعده که مهندسین
قلمداد کرده‌اند باید بدست بیاورند بعد از اتمام مشاوره و خواندن دستور العمل که از دولت فرستاده بودند ناپلیون
که اتوقت در توپخانه منصب سرتیپی داشت پیش از رسیدن احکام جنگ و تسخیر قلعه کماهو درست بدقت تمام مجموع
اراضی و اطراف تولان را ملاحظه کرده و از مجموع پست و بلند و تنگ و فراخ آن آگاهی حاصل ساخته بود وضع گرفتن

تولان و حمله بردن بدشمن با طوری قرارداد نمود که بهمان طور قرارداد قلعهٔ مزبوره مفتوح گردید جمیع احکام
و دستور العملی که از دولت فرستاده بودند قبول کرده گفت این دستور العمل درچنین مقام بکار نخواهد آمد و محاصره
با ضابطه نیز در اینجا دلیل و برهان بمصرفیت بلکه جائی من دیده ام که هرگاه اینجا را بدست آوریم و مکان
لشکر توپها را در آنجا قرار دهیم و پانزده یا بیست عدد خمپاره و سی یا چهل عراده توپ و چندین کوره جهة
گرم کردن گلوله در آنجا ترتیب نمائیم از آنجا میتوانیم علی الاتصال کشتیهای جنگی انگلیس را بضرب گلوله عاجز
کنیم و یقین است که دراین حال کشتیها مجبور شده بالکلیه بندر بالا و پائین تولان را ترک نموده بطرف دریا
خواهند رفت و عساکر ساخلو قلعهٔ تولان مجبوراً در میانه حیران و مضطر خواهند ماند و مراوده با کشتیهای
انگلیس و سایرین نمی توانند نمود ناپلیون این مقدمات را دلیل کلی قرار داده حکم قطعی کرد که بسبب این دلایل
که گذشته عساکر انگلیس و لشکر دوستیان دولت مزبوره بی شلیک عساکری که ساخلو قلعهٔ تولان هستند کشتیها
کرده با بقیّ کشتیهای جنگی دولت فرانسه را که بالفعل در تحت تصرف آنهاست با انبار و تدارک که در قلعه موجود است
آتش زده میبرند و هرگاه ده بیست هزار نفر ساخلو در قلعه بگذارند که بعد از رفتن آنها جمیع آن لشکر اسیر ما شوند
بعد از تقریر این مقدمات اظهار نمود که بر سر قلعهٔ تولان یورش و حمله بردن مطلقا ضرورتی ندارد بلکه همین قدر لازم است
که همان مکان مشخص را که من تعیین کرده ام بدست بیاوریم و مکان مزبور در جبل داغه کوه بلقنیر که داخل دریا واقع
بود و کوه بلقنیر و اجلیط آن بود که انجا را ناپلیون قبل از آن پیدا کرده و بسپهسالار لشکر نشان داده و قبول کرده
بود که هرگاه در مکان مزبوره بطالیان صالدات بگذارند قلعهٔ تولان را در عرض چهارده روز خواهند گرفت
ولیکن از وقتی که ناپلیون آنجا را دیده بود سردار لشکر انگلیس نیز از عیوب آن مکان آگاه گشته چهار هزار صالدات
از کشتیهای خود بیرون آورده در آنجا مقیم ساخت و چوبهای کوه را مجموع تراشیده و هرچه در قلعهٔ تولان از
اسباب و عمله در آنجا بود بکار برده اطراف آنرا کلاً قلعه بندی و اسم آنرا جبل الطارق کوچک نهاده بودند چنان
مکانی را که یکماه قبل میتوانستند صاحب شوند لازم افتاد که بحمله و یورش مضبوط بدست آورده شود ناپلیون باز اظهار
نمود که گرفتن این مکان بهجوم صالدات محال است بلکه چندین لشکر در حوالی آن باید ترتیب داد که توپهای بیست و چهار پوند
و خمپاره های بزرگ صاحب آن کرده تا جان پناه لشکر انگلیس را که با چوب ترتیب داده و بعضی سنگرهای مضبوط و محکم که

برای حراست آنجا ساخته اند همه را بضرب گلوله شکسته و خراب کرده و چندین هزار گلولهٔ توپ و خمپاره ها
تگرگ در میان قلعه بیاندازند و چندین هزار صالدات در کمین باید نشانند که خصم از صدمات لشکر ما هراسان
شوند باز ناپلیون از ترتیب این مقدمات چنین نتیجه قرار داد که هرگاه اینگونه سخت گیری از ما صدور یابد
تسخیر قلعهٔ مزبوره را در چهل و هشت ساعت بسبب هجوم آن چند هزار صالدات که در کمین نشانده ایم بآسانی
مسخر خواهیم نمود در وقتیکه ناپلیون این حکم قطعی را تقریر نمود دو روز بگرفتن قلعه بیش نمانده بود و مگر زبان آورد
که این قلعه بتصرف لشکر جمهوریه خواهد آمد مهندسین مأموره بآنجا در نزد وکلا از وضع طرح ریزی ناپلیون
بجهة گرفتن قلعهٔ تولان بسیار مباحثه کردند آخر الامر مهندسین دولت چاره بجز این ندیدند که تدبیری کنند که
نه قرارداده ناپلیون باطل شود و نه دستور العمل وکلای جمهوریه جاری نگردد آخر الامر متفق الرای گفتند که طرح
ریزی ناپلیون سوای دستور العمل دولت نیست بعلت اینکه هرگاه اراده کنیم که یک قلعه را بقانون علم هندسه
محاصره نمائیم اولاً بضابطه بحمله و هجوم آن قلعه بپردازیم چنانچه فرمایش وکلای جمهوریه نیز همین است و لازم
که راه تردد قلعگیان را از هر طرف سد نمائیم و طرح ریزی ناپلیون نیز مقدمات همین عمل است
الحاصل بعد از این قرار داد و گفتگو مجموع عساکر از قرار طرح ناپلیون مشغول امر محاصره شدند و بین طریق که در
اطراف جبل الطارق کوچک پنج شش لشکر ترتیب داده و برای گذاشتن پانزده خمپاره بزرگ نیز جای
مضبوط فراهم آوردند و علاوه براینها مخفی از دشمن سنگر مضبوطی نیز در مقابل قلعه ملیا یک ترتیب داده هشت عراده
توپ سی و چهار پوند و چهار عراده خمپارهٔ بزرگ گذارده که دشمن مطلقا از ساختن سنگر مزبور اصلا اطلاع بهم نرسانند
بودند و منظور ناپلیون این بود که از این سنگر توپها مطلقا دشمن خبردار نشوند تا اینکه کار محاصره از هر طرف تمام شود
و وقت حمله و هجوم آن صالدات که در کمین گذاشته شده برسد و بعد از رسیدن آن سرباز حکم بآتش فشانی آن توپها
صادر کرده و لیکن چند روز قبل از وقت وکلای دولت برای ملاحظه مجموع سنگرها رفته بودند وقتیکه بر
توپهای مزبور رسیدند توپچیانی که بر سر توپهای سنگر مزبور بودند مذکور ساختند که این سنگر شش روز است که تمام
رسیده و تا حال یک توپ انداخته نشده و حال آنکه گلولهٔ آنها بهتر از گلولهٔ توپهای سایر سنگرها کار خواهد
افتاد وکلای دولت بدون اینکه سبب و جهة سؤال کنند حکم کردند که توپها و خمپاره ها مشغول آتش افشانی

شونه توپچیان وخمپاره چیان با کمال شعف مشغول آتش فشانی گشته جنارال اوحاره که سردار لشکر انگلیس بود
دولت مزبوره و در قلعه تولان سردار عساکر انگلیس و اسپانیول بود از دیدن این احوال بسیار پریشان حال شد
و ازین سبب که لشکر را باین نزدیکی بخبر در پهلوی خیابان قلعه مضبوط ساخته اند بسیار متعجب شده و حیرت او فزود
گشت و حکم داد که باید در طلوع صبح با چند هزار صالدات یورش برده لشکر مزبور را از دست لشکر فرنس گرفت
و ناپلیون لشکر مزبور را از راه فنون متعلقه بتسخیر قلعه در سر کرخاج لشکر فرنس ترتیب داده بود و خاج مزبور شش هزار
نفر بودند که اینها مابین این دو قلعه رفوج و ملنک بوضعی متمکن شده بودند که هرگاه احدی از قلعه تولان بیرون
بیاید ببینند ولیکن نظر بزیادتی فاصله مابین این دو قلعه همین شش هزار نفر بطریقی دور از یکدیگر مکان گرفته بودند
که هرگاه از عساکر محصوره بقوت زیاد از هر طرف و هر مکان حمله آور شدند در آن مکان ممانعت ممکن نمی شد
و بایست لابد راه بدشمن داده باشند جنارال اوحاره یکساعت قبل از طلوع فجر گرفتن لشکر مزبور را مصمم شده
با شش هزار صالدات انگلیس و اسپانیول از قلعه بیرون آمده بر لشکر توپ ناپلیون هجوم آور شده از هر جا که گذشت
برای او روی نداده بمرتبه که فوج مخبران قبل از او بلشکر رسیده بودند و توپهای لشکر را کلاً میخکوب نموده در این حال
از طرف لشکر انگلیس بالابان خاطر باش کل زده شد و جنارال دوقامیر که آن روز نیز سردار لشکر فرنس با مجول
بوده وجه آن نیز زود ذکر خواهد شد افواج لشکر را بطرف لشکر بحرکت آورده ناپلیون در جای بلندی که سرکوب
لشکر بود شکلی احتیاطاً ساخته و از پشت لشکر توپها قرار داده و صالداتی در آنجا نگاه داشته بود که هرگاه لشکر توپها
گرفته شود مجدداً در آنجا هجوم آورده دشمن را از لشکر بیرون کنند و احتیاطاً از آنجا راه محفوظی از سبد و دیگه چوب ساخته
که از نظر دشمن تا لشکر توپها مخفی و محفوظ باشد و خود از شکاف مزبور نگاه کرده دید که دشمن بعد از گرفتن لشکر توپها
در یمین و یسار آماده جنگ شدند فی الفور یک فوج صالدات برداشته از همان راه محفوظ بمعاونت حجاب درختان
جنگلی که در سر لشکرهای توپها واقع بود خود را بلشکر رسانیده و از آنجا طرف یمین لشکر انگلیس را بگلوله تفنگ گرفت جنارال
اوحاره غافل ازین مرحله چنان تصور کرد که لشکر انگلیس از راه غفلت از طرف یمین بطرف یسار تفنگ میاندازند فوراً بیرون
دوید که این تغافل لشکر خود را مرتفع سازد دست او زخم گلوله برداشته مقارن این احوال کمپفر از سرجوقه دولت فرنسه
بر این واقعه اطلاع حاصل نموده تعجیل رسانیده دست جنارال اوحاره را گرفته بعنوان قوناق از راه محفوظ بلشکرگاه دولت

فرنس برد از وقوع این مقدمه و گرفتاری جنارال انگلیس احدی از لشکر خود او نیز خبردار نگشت و مجلس جنگ جنارال
مزبور که برطرف و چه شد در این اثنا جنارال دوقامیر نیز با افواج قاهره فرنس خود را مابین قلعه تولان و لشکر مزبور
رسانید ازین نوع حرکت او که مبتنی بر ضابطه و در تحت قاعده جنگ بوده لشکر انگلیس بالمره مایوس گشته پریشانی
کلی در امر آنها پدید آمد و کنار قلعه مزبور را گرفته بنای جنگ گریز نهادند و لشکر فرنس کرّاً بعد کرّ در نهایت جلادت
و تعجیل با دروازه قلعه آنها را تعاقب نموده در کمال اضطراب و وحشت و خوف داخل قلعه نمودند لشکر انگلیس از
کیفیت گرفتاری سردار خود اصلاً و مطلقاً مطلع و مستحضر نشدند در این جنگ جنارال دوقامیر نیز زخمدار گشت قبل ازین
اشاره رفت که چگونگی ماموریت جنارال دوقامیر را بیان نماید لهذا برشته تحریر میکشد که در ابتدای محاصره قلعه تولان
جنارال کوتو از جانب دولت فرنس مامور بسرداری لشکر بود و او نقاشی بود که در اوایل حال وکلای جمهوریه در
میان عسکر شهر پاریس منصب اجودانی باو داده بعد از آن در دعوای تریبل خدمتی کرده وکلای رعیت بلوک کوهستانات
منصب سرتیپی و منصب سرداری را در یک روز باو تفویض کردند اگرچه او شخص امین نیکوکردار بود ولیکن از قوانین علوم سپاهیگری
و دقایق رموز جنگ خبردار نبود و بهره از رسوم لشکرکشی نداشت و از اوصاف رشادت و طریقه جلادت و شجاعت
عاری بود لهذا ازین جهت وکلای دولت و امنای رعیت از روی مصلحت او را معزول نمودند و جنارال واپت را که شغل او
طبابت بود در جای او منصوب گردانیدند و این سردار نیز بهیچ اوصاف متصف نبود مگر آداب سپاهی و سپاهیگری
و رشادت و جلادت و چهل و هشت ساعت بعد از ورود سردار مزبور بعسکر نزدیک بود که قلعه را تسخیر کنند تفصیلش آنکه
در روز ورود او یک فوج از افواج بلوک آزنذر مابین چهارپایه‌های جبل الطارق را قراول بودند یکی از قراولان
آنها را قراولان لشکر اسپانیول گرفته ببالای لشکر برده اذیت میکردند و هرزه گوئی و یاوه درائی با لشکر فرنسه مینمودند
این گونه رفتار آنها را لشکر فرنس تحمل نشده بحکم سردار و بخبر تفنگهای را برداشته بزیر قلعه یورش بردند ناپلیون خود نیز طالب
این فقره بود که لشکری بی‌محابا بزیر قلعه روند در آن وقت ناپلیون جنارال مزبور که بیخبر ازین مقدمه بود این فقره را اخبار
نمود و باتفاق او بسروقت سربازان که یورش برده بودند رفت ناپلیون باندیشه آنکه مبادا جنارال مزبور جنگ را
موقوف کند و این هنگامه را فرونشاند باو اظهار کرد که در این حال ضرر بازگردانیدن لشکر و بازداشتن آنها از یورش
زیاده از اقدام آنها در جنگ کردن خواهد بود بنابراین و بنابر دلایل چندی که در این باب جاری کرد جنارال مذکور را منع

بر این شد که حکم بجنگ جاری نماید و مجموع لشکر را بحمله و یورش تعیین کند لهذا حکم صادر نمود ناپلیون با تمامی لشکر با
یورش پرداخت از قضا در حین گرمی هنگامه و اشتعال نایرهٔ جدال که از هر دو طرف گلولهٔ توپ و تفنگ مانند باران
میبارید و دود و غبار را مانند شب ظلمانی تیره و تار کرده بود علامات فرانس فشنق زیاده از حد نزدیک شد که
قلعه را متصرف شوند کمتر از سرکردگان لشکر فرانس در پهلوی جنارال مزبور کشته گشته جنارال مزبور از کثرت جبن و بیم
بمحض مشاهدهٔ این احوال بی اختیار فرمان داد که بالابان رجعت و طبل ترک جنگ کوبیدند و شیپور معاودت
کشیدند عساکر فرانس ازین گونه عمل بیدانش جنارال که مخالف قانون جنگ و جدال بود تغیر بهم رسانیده حسب
الاجماع بر عقب او وکلای دولتیه بسیار حرفهای نالایق گفته فریاد بر آوردند که چرا این مرد طبیب را که سررشته از
رموز جنگ و لشکر ندارد بسرداری ما تعیین کرده‌اند وکلای دولتیه بعد از شنیدن این اوضاع و وقوع این مراتب باز مجبوراً
جنارال مزبور را معزول کرده جنارال دو قامیر که کیفیت احوال او گذشت بسرداری لشکر مامور فرمودند و این سردار
بسیار خردمند و کارافتاده و نظام دان بود و پنجاه سال خدمت دولت کرده و در علوم سپاه و سپاهگری دانی سررشتهٔ
کامل داشت و چندین زخم در دعواها برداشته از اعضا و جوارح او علامات رشادت و پهلوانی ظاهر بود منظور این است
که این معنی معلوم شود که بنای جمهوریه در اوایل کار بخواهی که بی علم [illegible] در فنون جنگ علم
و آگاهی نداشته بر چنین منصبهای بزرگ منصوب میساختند بعضی را [illegible] و برخی را [illegible] میکردند و چونکه
محاصرهٔ تولان چهار ماه طول کشیده و در این مدت تسخیر قلعه انجام نیافت وکلای دولت بلکه عموم اهل
مملکت ازین معنی خوفناک و با هراس شده و اندیشه کردند که مبادا قلعه مدت بپاید و دشمن روز بروز
قوت بیابد و ضرر بمحاصرین رسانده مایهٔ انقلاب و وحشت اهل قلعه و بی میلی آنها بدولت فرانس گردد
لهذا شرحی بسرکردگان لشکر مأمور بسمت قلعه تولان نوشته روانه ساختند که درین مدت چهار ماه تسخیر جائی را
که عبارت از جبل الطارق کوچک باشد منظر گرفته آید که صلاح خلیق بقلعه تولان ندارد و کاری
بهیچ وجه ساخته نشده بهتر این است که امر محاصره را الی موقوف داشته تا وقت و فرصت دارند لشکر را
از [illegible] قلعه بر داشته آرام و فراغت تمام که حالا برای شما ممکن است پیش از آن که دشمن فرصت یافته
شما را ممکن نشود که [illegible] دوخانه دو دنش باید و مترصد کار دیگر شوید و از آنجا روانه گردد

ترک محاصره نمایید و در این کار سردی اهمال فرنتیشا اول را که پادشاه فرانس بود بجا آورید چنانچه
چهار صد سال قبل ازین پادشاهان [illegible] و سپانیول نیز همین قلعه و بندرات تولان را مسخر ساختند و پادشاه
فرانس لشکر کشیده قلعه مزبور را محاصره نمود و مدت محاصره بطول انجامید و از محاصره دست برداشته و محصولات
ولایت را ضبط نموده راه آمد و شد آذوقه را مسدود کردند بعد از آن که قحطی برای آنها روی داد مرجعت کرده
قلعه را با آسانی مفتوح نمودند بعد از رسیدن فرمایش وکلای دولت ناپلیون دید که از اوضاع
محاصره بهیچوجه آنها استحضاری نیست و معلوم آنها نشده است که هرگاه جبل الطارق کوچک گرفته شود قلعه
تولان با بندرات بدون ضرر و خسارت گرفته خواهد شد و همچنین چهار صد سال قبل ازین کشتی جنگی دولت
سپانیا و سپانیول قوت و استعدادی نداشت حال دولت انگلیس در کشتی نهایت مهارت را دارد و باین
که برای آذوقه معطلی برای دشمن حاصل خواهد شد از محاصره دست بر نمی توان داشت و در وقتیکه این حکم وکلای
دولت بجنارال دو قامیر و رئیس لشکر رسید که فتح قلعه مزبور نزدیک بود و چند روز بیشتر گرفتن قلعه نمانده
بود و چند روز بعد از رسیدن احکام قلعه را مسخر کردند و بندر مزبور را از دست دشمن گرفتند و وکلای دولت
احکام خود را در باب موقوف نمودن محاصره انکار کردند و گفتند که آنها را جعل کرده‌اند و کیفیت تسخیر قلعه برین
طریق است که جنارال دو قامیر و ناپلیون مصمم شدند که حمله و یورش بر سر قلعه جبل الطارق برده باشند
اول ناپلیون حکم داد که آن روز هفتصد یا هشتصد گلولهٔ خمپاره در میان قلعه و لشکر ایشان انداختند و با سی عراده
توپ بیست و چهار پونده دیوار و جان پناه و بروج و باره قلعه را خراب کردند و چهار ساعت از ظهر گذشته عساکر را
کلاً حکم دادند که از اردو حرکت کرده بطرف قریه سین روان شدند و در آنجا آماده و مستعد ایستاده در نصف
شب شروع بحمله و یورش نمایند که در تاریکی شب محفوظ از صدمهٔ گلولهٔ توپ و تفنگ باشند و از بالای کوه هجوم کرده تسخیر
قلعه نمایند بعد از صدور این احکام باز وکلای دولت که همراه اردو بودند مجمع مشورتی برپا کرده بنای شور
گذاشتند که آیا یورش در آن شب مصلحت است یا نه چون بقول اکثری از رؤسا و سرکردگان گرفتن جبل الطارق از
جملهٔ محالات مینمود و میگفتند که گرفتن آن بقهر و غلبه ممکن نیست ازین شور متفکر گشته این بود که اگر عیب و نقصی در حمله
و یورش برای لشکر فرانس روی دهد کلاً بعهدهٔ جنارال دو قامیر و ناپلیون [illegible] آنها خواهد آمد و این دو مرد

بزرگوار و دو شجاع نامدار ازین شور و مصلحت وکلای مزبور خندان شده عساکر را کلاً دو ستون ترتیب داده
و حکم قطعی دادند که حمله و هجوم بر سر جبل الطارق کوچک ببرند افواج ساخلو قلعهٔ مزبور از ضرب گلولهٔ نارنجک
معتاد براین شده بودند که یک فوج از مهاجران را در پیش روی قلعه گذاشته باقی لشکر خود را در عقب قلعه کشیده در موقف توپ
نزدیک میشود مهاجران آنها را خبردار کرده که زود بقلعه رجعت کنند و مشغول جنگ شوند افواج ساخلو همینکه
صدای گلولهٔ تفنگ در پای کوه بلند گشته فوراً شروع بجنگ داده اخذ توپ و تفنگ نمودند و عساکر فرنس از سنگرهای
خود علی الاتصال گلولهٔ نارنجک و خمپاره بمیان قلعه سرازیر کشید جنرال دوقامیر بر عادت معهود در سر افواج خود
در پیش رو بود بعد از حملهٔ بسیار و یورش بیشمار از صدمهٔ توپ و تفنگ دشمن مجبور شده عقب نشست و در نهایت
مأیوسی فریاد کرده که مرا از این جنگ یأس کلی حاصل شده و قطع امیدش از این جهت بوده که هرگاه فتح نشود وکلای دولت
مرا خواهند کشت چرا که وکلای مزبور آن اوقات هر سرداری که از جنگ شکست میخورد بدون سؤال او را میکشتند ناپلیون
با توپ و خمپاره در آتش افشانی بوده و کل عساکر ساخلو را از ضرب گلولهٔ توپ و تفنگ باضطراب انداخته بود
و یکی از صاحبمنصبان توپخانه که در آن روز اجودان ناپلیون بود یک فوج پیاده از افواج مهاجران را با ناپلیون
داده بیورش قلعه مأمور ساخت و او به پشت بندی پیشوائی دوقمیر عساکر فرنس به این کوه رسیده از آنجا
که بر همه گذرگاه کوه بلدیت داشت و سرکرده با عقل و هوش بود این یک فوج را از راهی بالای کوه و پای
قلعهٔ جبل الطارق رسانده و چندان ضرر بآن فوج رسید بمجرد رسیدن بپای قلعه بدون تأمل از شقبهای
سنگر توپ داخل شدند و مجموع توپچیان انگلیس و سپانیول را که در سر توپها بودند بقتل رسانیدند و خودش نیز زخم نیزه
برداشت ولیکن دهان توپهای سنگر را بطرف اندرون قلعه کرده باتش افشانی مشغول گشت و در طلوع صبح لشکر
فرنس مجموع سنگرهای اطراف جبل الطارق کوچک را که کلاً سرکوب قلعه و بندر تولان بود از دشمن خالی کرده
متصرف شده بودند و توپهای چپ و چهار لوند و خمپارهای بزرگ را بر آن سنگرها سوار کرده کشتیهای جنگی انگلیس
و سپانیول را بضرب گلولهٔ توپ و خمپاره گریزاندند جنرال هود که سردار جهازات جنگی انگلیس بود بعد از
مشاهدهٔ این حالت از راه آگاهی علوم نظامیه و سیاسیه دانست که با وقوع این حادثات بعد ازین در بندر
مزبور زیست و تحمل ممکن نیست و قلعهٔ تولان نیز امروز و فردا مسخر خواهد شد لهذا حکم داد که لنگر جهازات جنگی و غیره را

کشیده

کشیده خود را در نهایت تعجیل بشهر تولان رسانده کیفیت واقعه را علی التفصیل بلشکر و رعیت آنجا معلوم کرد
بدون تأمل و درنگ شهر و قلعه را خالی کرده بکشتیها نشسته فرار را روان شدند ساخلو قلعه و اهل شهر نفرموده او
عمل کرده بغیر از چندین هزار ساخلو چندین هزار از اهل شهر نیز برضا و رغبت خود بکشتیهای انگلیس نشسته داخل دریا
شدند در این حال هرچه از جهازات جنگی دولت فرنس در تحت اختیار دولت انگلیس آمده بوده بردن آنها ممکن
نگشته تمامی را سوختند از آن جمله نه کشتی بزرگ که هر یک مشتمل بر هفتاد و چهار عراده توپ بود با چندین جهازات
جنگی انگلیس و مجموع اسباب و آلات و ادوات و قورخانه که در شهر بود آتش زدند و در قلعهٔ تولان نیز هر قدر انبار
و قورخانه و آلات جنگ و سایر ادوات رزم که مهیا بود و بجهة استحکام آنجا قرار داده بودند همه را سوخته و هرچه توانستند
بکشتیهای دیگر برده روانه سمت دریا شدند و عساکر فرنس این همه خسارتها بچشم حسرت مشاهده کرده داخل شهر
شدند با وجود این همه خرابی که بشهر مزبور روی داد از وکلای جمهوریه نیز حکم رسید که مجموع عمارتهای شهر را
خراب کنند و آنهایکه در شهر باقی مانده اند گرفته بسیاست رسانند بسبب همین حکم نامناسب که از روی سفاهت
صادر شده بود چندان عمارات عالی خراب شد که بعد از آن مخارج گزاف آنجا را از نو عمارت نمودند و از بسیار
اهل شهر که بامیدواری التفات کارکنان دولت مانده بودند بنابر حکم وکلا یکصد نفر را بقتل رسانیدند و جنرال فتح
عظیم روح بخش اهل فرنس شد از آن تاریخ اعتبار و احترام ناپلیون بالا رفته منصب جنرالی توپخانه و حکم مجموع توپخانجات
آن حدود را باو مفوض نمودند و سپهسالاری عساکر شرقی ولایات فرنس را بجنرال دوقامیر واگذار نمودند
مورخ گوید که بعد از فتح تولان جنرال ناپلیون بپاریس مراجعت کرده من نیز از جزیرهٔ کرسیکا تازه وارد پاریس
شده بودم باز دوستی سابق را با ناپلیون اکثر اوقات باهم بودیم در آن روزها خبر انقلاب اهالی ملوک
وندی که یکی از کوهستانات ولایات فرنس است رسید چون اهالی ملوک مزبور همه اوقات تعصب پادشاه مقتول
خود را کشیده بودند وکلای دولت که ایشان جانب حکومت جمهوریت ملقب بودند ناپلیون را از منصب امیری توپخانه
افواج پیاده باو مفوض شد و حکم دادند که بملوک مزبور روانه شود و شرارت آنها را رفع نماید ناپلیون که بحسب
از عواقب کارها مستحضر بود اینگونه وکلای دولت رای بعضی [illegible] قبول ننموده دلیل آورد و قول آنها را اقامه کرد کلی
اینکه در ملوک مذکور خدمت عمده نیست که سزاوار شأن و لایق رتبهٔ من [illegible] تا اینکه از جنرالی توپخانه بیرون

آمدن و امارت به نیم توانی جاده منصوب شدن نیز برای من ننگ عظیم است و وکلای دولت ازین معنی متغیر شده
اسم او را از جبار الی واز دفتر اخراج کردند ناپلیون ازاین صدمه ناگهان بشدت دلگیر شده بمکان
قدیم خود رجوع کرد و چندی بی شغل و کار بماند نگارنده این وقایع میگوید که اکثر اوقات با ناپلیون شام و نهار
صرف میکردیم و همه اوقات نزد او میرفتم و در منزل او اشخاص معتبر میدیدم خصوصا یالیستی که یکی از وکلای
جمهوریه بود مشاهده مینمودم که بسیار در خلوت با ناپلیون گفتگو مینمود و حرف و صحبتهای بزرگ که حاکی بر کارهای
عمده بود در باب امورات دولتیه میکردند و خصوصیت او بجائی رسیده بود که یک وقت ناپلیون از راه اضطرار
کالسکه خود را فروخت و آن شخص بزرگوار مبلغ زر فرنگ داده کالسکه او را استرداد نمود و با ناپلیون بخشید مورخ گوید
که از اوضاع آنوقت چنان یافتم که ناپلیون میخواهد با وکلای دولت در باب امورات دولتیه شریک شود
و آن شخص بزرگوار او را تعلیم داده که با جدی اظهار نکند ناپلیون روز بروز متفکر و مترصد بود و هر روز انتظار ملاقات
آن مرد بزرگوار را داشت و وقتیکه باهم بودیم بجز حکایات از وکلای جمهوریه حرفی نمیزد و هرچه با آنها میخواست
نمیرسید وکلای میخواست که امکانه را برپا کند و با تکلیف که با عوام الناس گشته شدن ننگ عاقبت این خیال در مغز او
نقش بست که ولایات شرقی برای اسم و آوازه بهتر از فرنگستان است و مصمم شد که از فرنس بیرون رفته روانه
اسلامبول شود و داخل عساکر روم و من نیز در این باب تکلیف کرد که همراه او بروم و چند نفر نیز با او متعهد شده
بودند که در رفتن روم با او همراهی کنند بنابراین ناپلیون خواست مطلب خود را بطوری که کسی نداند که ناپلیون اظهار
کرده بر وکلای جمهوریه معلوم کند و تصدیق از آنها حاصل کرده روانه روم شود لهذا دو رقعه طولانی نوشت
یکی باسم شخص نامعلوم خطاب کرد و یکی باسم ابرث و کانی که از معتبرین وکلای جمهوریه بودند خطاب نمود و مضمون
رقعه ها این بود که در چنین وقتیکه سلطان دولت روس سلسله دوستی را با امپراطور دولت نمسه محکم ساخته منفعت
دولت فرنس این است که هر قدر تواند قوت لشکر روم را زیاد کند و دولت مزبور اگرچه لشکر رشید بسیار دارد
ولیکن مثل لشکر ایطالی از علوم سپاه گردانی و آداب جنگ و قاعده نظام عاری و غافل میباشند خصوص در
علم و عمل توپخانه و قورخانه که معظم تر و عمده تر از سایر کارها برای استحکام لشکر است و مجموع گرفتن قلعه ها و نگاه داشتن
آنها بسته بر آن است و تحصیل فتح و ظفر از انضباط آنها حاصل میشود مطلقا سررشته و وقوف ندارند و حال دولت

فرنس نظام توپخانه را با قورخانه بهتر از نظام سایر عساکر نظم داده و مضبوط کرده و منتهای ترقی رسانده و چند
دفعه دولت روم خواهش کرده اند که چند نفر سرکرده صاحب وقوف و با اطلاع از توپخانه دولت فرنس
بروم فرستاده شود و دولت مزبور چند نفر را فرستاده اند ولیکن بسبب اینکه آنها در مهندسی و علم و هنرها ناقص
بوده اند نتوانسته اند که منشاء کاری شده باشند علیهذا اجازه ناپلیون را که از بدایت عهد شباب در توپخانه
بتحصیل و تعلیم آداب جنگ مشغول بهمه و خدمت نموده است و هنگام محاصره قلعه تولان و جدال ایطالیا تمام
اختیارات توپخانه آن مرز و بوم بکف کفایت آن مفوض بهمه خود طالب و راغب است که از جانب دولت
فرنس با چند نفر از اهالی نظام و توپخانه و قورخانه بدولت روم مامور شود و باسلامبول رفته توقف
باشد و خود متعهد است که تقویت تمام از عساکر آن حدود نماید و از علوم بنا نهادن قلعه جات جدید
و استحکام قلاع قدیم آنها را آگاه کند و امیدواری کلی دارد که بسبب انجام این خدمات فایده وجود
خود را برای دولت فرنس آشکار نماید مورخ گوید که از جواب رقعها اصلا اثری بظهور نرسیده دولت
روم بی معلم و ناپلیون بی شغل و بیکار مانده و من نیز ازاین معنی مشعوف شدم که جواب معروضه داده نشد
چرا که از ذکا و زیرکی و عقل و فطانت او مخوف بودم که از رفتن او بروم دین و آئین فرنگستان را معدوم
و این مرز و بوم را منهدم سازد و در آن اوان از قوت طالع ناپلیون چنانچه سابقا اشاره رفت
مخالفتی با این سکان و بلوکات شهر پاریس و وکلای جمهوریه ظاهر شد که عاقبت آن بر مخاصمه و از مخاصمه
بر مجادله کشید و در معابر شهر جمعیتی عظیم از شهر و اطراف شهر همگی بکمال و سلیح فراهم آمده وکلای مزبور از این
اندیشناک و خوفناک شدند که مبادا لشکریان نیز با اجماع رعیت همداستان شوند و با آن جماعت متفق از برای
بقتل ایشان بپردازند یکی در مصلحت خانه مجتمع آمدند و مجلس شوری منعقد ساختند بعد از مکالمه بسیار باتفاق
آرا گفتند که اگر یکی از ارباب مناصب توپخانه که جلادت و رشادت او کامل و از ترس و بیم غافل و در خون
ریزی و خونخواری جری باشد موجود میشد از اجماع خلق اندیشه و از شورش ایشان پروائی نداشتیم برث نام
یکی از وکلای رعیت و طالب ناپلیون بود و در خفیه با او ربطه داشت فی الفور سخن در آمد که من یکنفر سرکرده کو
قدیم باشد و جرأت در نظر دارم که در خون خوردن هم خوش مضایقه و بیم ندارد تا به حال که چه رسد برسند که آن

که هیئت اسم ناپلیون را مذکور ساخت وکلای دولت ازین معنی خورسند شده باحضار او حکم دادند و گفتند
باید در رفع غایله باو در میان آوردند و عهد و میثاق بسته که در ازای این خدمت که آتش این فتنه را باب
تیغ آبدار و توپ آتشبار فرونشانی و خاک وجود این شرطلبان را بباد فنا دهی آبرو نی بکار خواهی آورد
برتبهٔ امیر تومانی نظام فایز خواهی گشت ناپلیون از روی جلادت و تهور بتقدیم این مهم دامن همت بر میان
زده باحضار صالدات فرمان داد و توپهای اژدها بنیان را برابر آن کشیده بقتل عامهٔ اهل نفاق حکم داد آتش
قتال و نایرهٔ جدال مشتعل گردید و چنان قتلی واقع شد که در معابر آن شهر خون کشتگان جاری گشت و آن نایره را
فرونشاندند وکلای جمهوریه بعد از انجام این خدمت منصب امیر تومانی و اختیار تمامت افواج شهر پاریس را
شهر را با و تفویض نمودند و این مقدمه در پنجم شهر اکتوبر سطابق ۱۷۹۵ سنه عیسوی که موافق سال هزار و دویست و
یازده هجریست اتفاق افتاد مؤلف گوید که ناپلیون در ایام اقتدار و شوکتش مکرر برای این مدعا
دریغ و افسوس میخورد که کاش در آن روز برتث اسم مرا مذکور نساخته بود که این امر از من صادر شود و تنها
میخواهم که قبح این کار از صفحهٔ احوال من زایل گردد باز نگارندهٔ تاریخ مذکور میسازد که در وقوع این مقدمه من در
پاریس حضور نداشتم بعد از ورود من بپاریس ناپلیون برتق و فتق امورات ملکی مشغول بود و مرا که با او ملاقات
سابق بود بعضی اوقات در نهار و شام شرف خدمت او ادراک میکردم روزی زن جوانی که شوهر او
جهان فانی را بدرود گفته و نهایت حسن و منظر و صباحت وجه داشت در پیش روی او نشسته بود ناپلیون باشاره
و ایما مرا اعلام کرد که در باب او چه بخیالت میرسد این مطلب را دریافتم که باو مایل است و آن زن دام
زلف مشکین و دانهٔ خال عنبرین مرغ دل او صید نموده و از سبک مکالمهٔ او چنان درک کردم که بنکاح
او رغبت دارد بنابراین جوابی که بیارایهٔ فرح و سرور او باشد ادا کردم و آن زن را شوهری بود صاحب ثروت
و بزرگ منش که در ایام شورش و انقلاب کشته گشته و شمشیر او علی الاتفاق بناپلیون رسیده و پسر آن زن که
یوجین نام داشت چهارده یا پانزده ساله بود بطلب شمشیر پدر خود نزد جنارال ناپلیون آمد و مقصود خود را
تقریر نمود جنارال از گفتار او بغایت خوش آمد فوراً شمشیر را تسلیم او نمود آن جوان شمشیر را بوسیده بچشم خود گذاشت
و آغاز گریستن کرد ناپلیون از حرکت او زیاده متأثر شده و دلجوئی و التفات زیاده در بارهٔ او مبذول داشت و تربیت

اورا بر خود لازم شمرد که بعد ازین خدمات و ترقی او علی التفصیل شرح داده خواهد شد مادر آن جوان از التفات
جنارال نسبت بفرزند خود آگاه گشت و راه ادراک خدمت ناپلیون را در پیش گرفت نهایت شکر و سپاس بجای آورد
ناپلیون از حسن گفتار و طرز رفتار آن زن زیاده شیفته و پریشان حال شد بعد از دو روز دیگر بی اختیار بخانهٔ آن
زن رفت و روز بروز محبت طرفین در تزاید آمد تا اینکه در هشتم ماه مارچ ۱۷۹۶ سنه عیسوی مطابق اواسط شعبان سنه ۱۲۱۰
هجری آن زن را بعقد خود در آورده بعد از وقوع این مقدمه ناپلیون بسرداری عساکر بسمت ایطالیا بدفع لشکر
نمسه که در آن اوان بآن سرحدات آمده بودند مامور و روانه شد بعد از تلاقی فریقین جنارال کالی که سپهسالار
اجناد نمسه بود بقانون متداول اهل فرنگستان که برای متارکه بیدقی روانه نزد دشمن میکنند و مهلت جنگ میخواهند
مولین نام را با بیدق متارکه باردوی ناپلیون فرستاده و درخواست مهلت چند روزه نمود نایب ناپلیون
آورندهٔ بیدق را محبوس کرده جنارال کالی در این خصوص شکایت نامه بناپلیون فرستاده و نگارش داده که فرستاده
مرا بخلاف قاعدهٔ جنگ نگاه داشته اند و پاس بیدق را منظور نیاورده اند و جنارال دیال که نایب من بود اورا
طلب داشته مضایقه کرده اند و باین اعتقاد که این مقدمه را شما نشنیده اید و خبر ندارید اظهار مینمایم اگر چه اولاد اهل
فرنس است و فرار اختیار نموده آمده و نوکر شده است فرار کردن او باعث هتک حرمت بیدق گفتگو نمی شود
بنابر جوانمردی و فتوت و حفظ ادب که همیشه از جنارالهای جنود فرنس شاهده و تجربه کرده ایم توقع داریم
که مسئول مرا ارزانی کنید دیروز هنگام جدال قراول طرفین امیر تومان عساکر شما را که حکم بقید و حبس مولین کرده بود
یکی از سپاهیان ما افتاده در قید و حبس ما چه شد هرگونه رفتار نامناسبی که شما بمولین بکنید با همان رفتار با او
بجا خواهیم آورد و در نهایت صدق در خواهش دارم که خلاف قاعده و قانون از شما صادر نشود و رفتار خوب
و دوستی که تا حال در میان اهالی دولتین نمسه و فرنس متداول بود بدامنهٔ بدرفتاری و دشمنی
طرفین مبدل نگردد جواب رسالهٔ جنارال کالی که ناپلیون نوشته ای جنارال بدان که خیانت کار فراری از
دولت خود رو گردان شود و بدولتی دیگر ملتجی گردد با اهل دولت خود جنگ کند چنان شخص بجهت الفت که بمکافات
زحمت و خدمت و تدارک و تلافی و واسطه و وسیله مانع قتل او نخواهد شد از این مولین را که فراری دو
برای متارکه و گفتگو فرستاده اید و این برای دولت فرنس بزرگترین ننگ است دولت واجب و غیرت اهل اورا

بالکلیه بدین سبب تمام کرده اید باسجمله شما نیز از قواعد جنگ اطلاع کلی دارید و قدر و مرتبه هریک از کردارها را
منصب او بهتر میدانید در این صورت هرگاه با نیم تومان عساکر فرانس که در قید شمااست خلاف قاعده اتفاق فا
کل گرفتاران شمارا ابیات خواهم رسانید در آن اوان وزرای جنگ دولت فرانس چنین مصلحت دیدند که جنارال
کلرمن را با لشکر مامور بسمت ایطالیا روانه نمایند که ثانی ناپلیون باشد و برتق و فتق امور لشکر پردازد جنارال ناپلیون
از استماع این خبر متغیر شده و بکرنوت که در آن اوان وزیر عساکر بود نوشت که این بناهای شما هیچ به پسند خاطر
من نیست هرگاه در اینجا مرا بخدمت مامور دارید یا بجای دیگر روانه کنید هیچ وجه تفاوت بحال من نخواهد داشت
منظور کلی من اینست که هر آنچه از من برآید در خدمت مملکت فرانس اقدام نمایم و بنفس خود بدون شارکت غیر خدمتی
بانجام رسانم که بسبب آن که بخصوصه و منفرداً مورخین مملکت فرانس لقب بر کمینه صفحه شرح احوال مرا در تاریخ
نگارش دهند و هرگاه شما جنارال مزبور را در جنگ ایطالیا با من شریک نمائید نظم امور مرا پریشان و جمیع عساکر
که بوجود من منتظم است بی نظم خواهند نمود اگرچه جنارال مذکور تجربه اش زیاده از من و در رسوم و آداب جنگ را بهتر
از من میداند لیکن اجتماع دو امیر در یک لشکر جایز نیست و کارها برخلاف قانون خواهد گذشت در این صورت نمیخواهم
با کسی محشور باشم که خود را بزرگترین جنارال فرنگستان میداند ؛ کلای دولت مجبوراً مسئول او را مقبول داشته فرستادن
کلرمن را موقوف داشته و ناپلیون خود را بالاستقلال مشغول جنگ و جدال ساخت و پل لُدی کالیه را فتح کرد که کیفیت آن
بدین طریقست که آن پل بر رودخانه عظیمی واقع است و لشکر نمسه متصرف بودند و این طرف پل را بسی و پنج عراده توپ
و آن سمت را نیز بسی و پنج عراده توپ محکم و مضبوط ساخته راه را مسدود کرده بودند ناپلیون با سپاه آراسته و آتش خانه
بگرفتن پل و عبور از آن مشغول شده و لشکر را فرمان داد که از پل بگذرند و توپخانه را ضبط نمایند لشکر نیز بیجا باردان
شدند و بسیاری از آن کشته شد و خود بنفسه بر سر توپخانه رفت و دست خود را با شمشیر بلند نموده لشکر متعاقب جمع شده
و توپخانه خصم را ضبط نمودند و در آن هنگام کشته شدن او شهرت کرد و باطراف این خبر منتشر شد بعد از وقوع این
فتح معشوقه خود جوسفاین که در حباله نکاح او بود شرده نامه مرقوم داشت بدین طرز معشوقه من جوسفاین
بعد از انتشار قتل خود از زنده ام و پنج بعد مرگ در پیش روی من نیست و تحصیل مفاخرت و آبرو منظور نظر و کنون
خاطر من است خصم را از پل لُدی کالیه متفرق ساختم و علی الصباح خبرهای درون پاریس را که از آنجا و الی رسیده بود

وا فرار کرد تعمیر خواهم نمود و بعد از انقضاء هفته دیگر شهر فتوره را تسخیر خواهم کرد بعد از آن باسحه کی جوهم
نیست و با شما هزار گونه دلیل و برهان از گرمی دوستیهای خود شرح خواهم داد اندک خسته شده ام هر
قدر زودتر توانستم بمیلان خواهم رفت از پسر و دختر شما نوشتجات بمن رسید که بسیار از آن مشعوف شدم وقتیکه
بیادونیه که حال متفرق است رسیدم آنها را برای شما خواهم فرستاد و از دشمن نخراز گرفته و شهر از گشته ام ای
معشوق من جوسفاین بصحت و سلامت باش و هر وقت مرا یاد آور و هر هنگام از پهلوان جنگی خود کم محبت
نشوی و دولت از او سیر دشو ظالم و بی انصاف مباش مادامی که من عاشق بی اختیار تو باشم یقین دارم که تو
معشوقه وفادار من خواهی بود بجز مرگ محبت و یکتا دلی و دلبستگی مرا هیچ چیز از تو جدا نتواند کرد همیشه سلامتی کج
خود را مغتنم قلمی دارید که آگاه شوم و در دل خود هزار هزار بوسه برای شما قصد کرده ام مورخ گوید که من
محض ملاحظه محبت و وداد قدیم که با ناپلیون داشتم بشوق حضور و دریافت خدمت او افتادم نه از برای
حرص و طمع دنیوی چنانچه از نوشتجات او که با حضار من نوشته مستفاد میشود در تاریخ ششم شهر جون
مطابق نهم شهر اعلیموی که اوایل تابستان سال هزار و دویست و دوازده هجری بود این نوشته را میلان جنارال
مرقوم نموده بحکم ناپلیون که در آن اوان سپهسالاری کل عساکر مامور بسمت ایطالیا بود بمن قلمی داشته که ای جان
عزیز من جورین سپهسالار اعظم حکم کرده که فرح و خوشحالی او را از سلامت بودن مزاج شما اعلام نمایم و فرمایش
آمدن شما را بعسکر او باشان اظهار کنم سپهسالار اعظم سفیر باید که در نهایت تعجیل از آنجا عازم شده خود را باردو
و عسکر برسانید و مراتب محبت مرا نسبت بخود ملاحظه کن و زیاده از این ملول و اندوهناک مباشند که شما همراه لشکر
که از غنیمت جنگها و فتوحات حصه و رسدی بردارید این مجاهدات و مجادلات که اتفاق افتاده و بدی کارها که
بنیکی متبدل شده و روزهای خوب بانجام رسیده همانا که در صفحه روزگار و متون تواریخ یادگار خواهند ماند
عساکر ما کمتر از سی هزار موجود بودند و خصم از هفتاد هزار زیاده لشکری داشت که همه عدوی دولت ما بودند
با وجود اینکه مدتی کمتر از دو ماه بود هشت کرت جنگ واقع شد و بعون خدا بر دشمن ظفر یافتیم و پادشاه
ولایت سردینیه را بر مصالحه مجبور و ناچار ساختیم و عساکر مملکت نمسه را بقدرت از ایطالیا خارج
کردیم و فتح دیگر که ما را از رنج و زحمت زیاد فارغ کرد تسخیر معبر فتوشه بود و حال ناتمامی کار محاصره قلعه

مفتوح و میلان است که چندان اهمیتی برای ما ندارد و سپهسالار اعظم زود آمدن شما را طالبست و شوق ملاقات
شما را بسیار دارد و دیرکتورین میگوید که در آن اوان مرا از خیرخواهان پادشاه قدیم و هواخواهان وکلای
جمهوریه محسوب کرده بودند بنابر آن از جانب وکلا حکم شده بود که از مین تترام و ضامن کمیزنه که از شهر تورن
دورم باین علت چندی متحیر بودم که چگونه خود را باردوی ناپلیون برسانم تا اینکه رفتن من باردوی او بطول
انجامید مجددا جنرال برتونت مراسله باین مضمون بدستخط جداگانه از سپهسالار برای من ارسال داشت که
ای عزیز من دوباره سردار اعظم حکم کرد که شما را در آمدن باردو تاکید کنم و ما اکنون در بحبوحه فتح و نصرت
میباشیم لشکرکشی بر مملکت جرمن مثل لشکرکشی نیست که سابقا بسمت ایطالیا اتفاق افتاده بچندین درجه لشکرها از آن فوق
جری تر و مستعدتر شده و از همین فقره شما قطع کنید که منفعت این سفر برای ما بسیار و زیاده از سفر ایطالیا میباشد
و نفع بسیار در نظر داریم ای عزیز من برتورین تو را بخدا قسم میدهم که زودتر تکلیف ما را در باب آمدن خودت
باردو قبول کن که از جهت خوشحالی ما هر دو بهره ور شویم و آمدن شما بر خوشحالی ما خواهد افزود و من چاپاری
که نزد وکلای جمهوریه میرود سفارش کردم که از راه قریه سین بیاید و این نوشته را بشما برساند و جواب آن را گرفته بیاورد
و دستخط سپهسالار که بشما نوشته و شما را حکم بآمدن اردو کرده در میان همین نوشته است خواهید دید و البته روان خواهید
شد مورخ گوید که بعد از رسیدن این مراسله همان حکم ناپلیون را که مضمون این است که ای برتورین حکم آمده است که
قریه سین که وطن تو در آنجا میباشد ترک کنی و خود را بعسکر ایطالیا برسانی و ناپلیون هم خود را بقانون توسحات
فرنگ در آنجا نوشته بود همان ساعت مدار و غیره و بزرگان آنجا نمودم همین که حکم و اسم ناپلیون را دیدند کسی جرات
ممانعت از رفتن من نزد ناپلیون نکرد و روانه شدم وقتیکه وارد پوراتیه که یکی از شهرهای ایطالیاست شدم
که سرکشی اهل آن ولایت با اهل فرنس که از جانب ناپلیون سرحدداری و کوتوالی شهر مامور بودند نزدیک بود که آنجا
شود زیاده از دو ساعت در آن شهر نمانده بیرون آمدم بعد از بیرون رفتن من از شهر بلافاصله اهل آن شهر
طغیان ورزیده بقتل اهل فرنس پرداخته بودند در عرض راه بهر جا که رسیدم همین تماشا را دیدم از نوزدهم
شهر ایریل طرف غروب باردوی جنرال ناپلیون رسیدم در صبح همان روز مقدمات مصالحه با دولت مسیه در
میان داشتند اراده رسیدن خدمت جنرال کردم هنگامیکه وارد منزلگاه او شدم جلال و شوکت او را بپایه فتح

رفتار و خصوصیت و دوستی قدیم را ترک کرده سپهسالار بزرگ که جمیع بزرگان لشکر نزد او نشسته بودند رسیدم
بطریق شایسته که فراخور احوال او تهنیت و احترام از او بجا آوردم در میان جمیع باواز بلند همین قدر
گفت که خوش آمدی از آمدن شما بسیار خوشحال شدم من نیز شرایط شکرگذاری بجای آورده زیاده جسارت
نکردم بمجرد اینکه جمعیت متفرق شده و مجلس خالی از اغیار گردید فرمودند که از طرز رفتار شما نسبت بخود زیاده
مشعوف شدم همان ساعت اختیار دفتر خود را بمن تفویض فرموده و محرر خاص خود نمود که همه اوقات در خدمت
او و محرم نوشتجات او بودم در شب آن روز طغیان و وقایع سرکشی اهالی ونیز با اهل فرنس در هر یک
از شهرها دیده بودم علی التفصیل عرضه داشتم فرمود از این گونه اتفاقات تشویش بخود راه مده که اهالی
ونیز از این حرکات ناشایسته بسزای خود خواهند رسید و حال روز اهالی ونیز بشب رسیده و دولت و قوت
برای آنها نمانده است مورخ گوید همین گفتگوی ناپلیون فقرات چندی که کبرئیل نام مورخ در ایام لوئیث
که پادشاه دوازدهم فرنس و چهار صد سال قبل از آن بود در یکی از مصنفات خود نوشته بود که بیاد من
آورد و آن اینست که بسبب تفاخر اهل اسلامبول با اینکه شهر پای تخت دو مملکت شده و همچنین اهل فرنس بیان
مینمایند که دولت هزار و دویست سال است که دوام بهم رسانده است روز اقبال آن مملکت باخر خواهد رسید و در ایام
مکالمه جناب در یاد آورده کردم که او بعقب تخته دولت نمسا هرگز راضی نیست و میخواهد بقهر و غلبه پای تخت نمسا را
مسخر کند و این مطلب را از من پوشیده نداشت و قبل از آنکه مقدمات مصالحه را با شاهزاده چرال که برادر
پادشاه نمسا و سپهسالار لشکر و با ناپلیون در جنگ و جدال مشغول بود در میان آورد و بوکلای دولت
فرنس بر قوم داشت که آنچه منظور آن است که از پی فتح و نصرتی که مرا در این سفر واقع شده روانه شوم و زیاده
از این خدمات برای دولت بظهور رسانم و در این صورت لازم است که مرا بفرستادن جنرال مینوس و جنرال
موژو با لشکر انبوه بجمعی اینها که در سرحد ولایت نمسا متوقف میباشند و من ایشان را گذاشته و گذشته ام امداد کنند
که قوت من زیاد شود که مشغول محاربه باشم بعد از رسیدن این مطلب ناپلیون و وکلای دولت در جواب نوشتند که
چون که جنرال مینوس و جنرال موژو ما از دون میشند که از رودخانه رین که یکی از رودخانهای معظم ممالک
نمسا است عبور کنند و بتو نخواهند رسید و جولان تو در صفحه جرمن زیاده از این جایز نیست البته مصالحه را مضبوط

و مراجعت کن چون بهیچگونه جواب که هرگز بخاطر ناپلیون نمیرسید از کارفرمایان دولت صادر شد ناپلیون
منظورات خود که نشاندن بیرق وکلای جمهوریه در بالای قلعه‌های تخت نیما و افزودن لشکر فرنس و جنوب
آنها و اخذ نمودن خراج خارجی برای دولت فرنس بود ترک کرده مجبور بمصالحه راضی شد بعد از مصالحه حوالت
بایطالیا مراجعت نامه در هیجدهم ماه اپریل ۱۷۹۷ سنه عیسوی مطابق اواسط شوال ۱۲۱۱ سنه هجری جنرال ناپلیون
در عرض راه بسبب طوفان و باران و سیلاب بقانون لشکرکشی خود که هنگام جنگ و جدال چادر همراه نمیبرد مبتلای سیل
شد لابد در جزیره از جزایر رودخانه رین پناه برده توقف کرد در همان روز از کنار رودخانه چاپاری دید
که بتعجیل میرود دانست که چاپار دولتیست باحضار او فرمان داد نوشتجات دولت که با او بود همه را ملاحظه
کرد دید که کارگذاران دولت مرقوم داشته‌اند که برحسب تمنای تو عساکر فنیوس و مورو را اجازت دادیم
که بامداد تو روانه شوند که با خاطر جمع و اطمینان مشغول جنگ شوی این چاپار بعد از هفت روز از مصالحه
گذشته وارد شده بود و در همان روز مصالحه در سرحد نیما جنرال فنیوس و جنرال مورو بنا بر حکم
وکلا که خبر از مصالحه نداشتند بنای جنگ و ستیز گذاشته و مهیای آمدن نزد ناپلیون بودند بعد از اطلاع این خبر
ناپلیون بحدی تزلزل خاطر بهم رسانید که خواست در همان ساعت از رودخانه گذشته بیلدیت آوزی آهنگ
جنگ رساند و مصالحه را بهانه بشکند لیکن بعضی بسیار پریشان خاطر شد که این حکم جنگ و آن حکم مصالحه
چیست این اختلاف چرا تا اینکه جنرال دزبیز و سایر روسای لشکر ناپلیون را بوضعی ساکت کردند بعد از آن
افسوس و دریغ میخورد که هیهات چه تفاوت در عقود مصالحه دست میداد اگر چند روز حکم صلح نمیرسید و معلوم
میشد که مصالحه را چگونه باید کرد ناپلیون بواسطه بدنامی خود و ننگی که از او باقی میماند حکم ثانی را که وکلا
در باب جنگ نوشته بودند گوش نداده روانه ایطالیا شد بعد از ورود بولایت ایطالیا از جنرال مورو که
هنوز خبر مصالحه ناپلیون را نشنیده و بحکم ثانی وکلای جمهوریه از آن طرف رودخانه عبور کرده مشغول جنگ شده
بود مراسلات بناپلیون رسیده که مضامین آن این بود که روز هشتم شهر اپریل اواسط شوال ۱۲۱۱ سنه با لشکر نیما و انگلیس
جنگ نموده چهار هزار نفر از آنها را گرفتار و زود خود را باردوی جنرال خواهم رسانید از این فقره نیز ناپلیون بسیار
متغیر شده و بیداست که ضرر این امور [illegible] و چه کارفرمایان دولتیست که متوجه شده در کارهائی از ناپلیون صادر شده

که باعث شهرت او بود خود را شریک گفتند که فتح و فیروزیها که اتفاق افتاده باسم او به تنهائی در زبان
مردم جاری نشود که باعث قوت کار او باشد و وکلای دولت از ترسی که از ناپلیون داشتند از راه
حسد سایر جنرالهای فرنس را بجنبه ناپلیون وا میداشتند که در مقابل او کارگذاری کنند که ناپلیون زیاده
ترقی نکند و بواسطه تضییع ناپلیون وکلای جمهوریه مضایقه از هتک حرمت دولت فرنس و رفتن آبروی نوکر دولت ابا
نداشتند هرگاه مشغول ناپلیون را وکلای دولت بانجاح مقرون نشد و لشکر انبوهی جنرال فنیوس و جنرال
دیگر را اجازه رفتن باردوی ناپلیون میدادند بمحض عبور از رود رین که آوازه ماموریت آنها باردوی ناپلیون
میرسید قرار مصالحه را بدون تشکیل ناپلیون بطریق ملوک و سلاطین در میدان جنگ تکلیف میکرد هرگاه
شاهزاده اینارسه از این تکلیف انحراف میورزید فوراً ناپلیون بعزم تسخیر پای تخت نیما حرکت میکرد و دوران
جنگ و جدال بپای تخت نیما میرفت و اهالی آنجا را مجبور میساخت که از قرار خواهش و تکلیف ناپلیون
مصالحه محض دارند و در آن وقت که خبر دعوی جنرال مورو بناپلیون رسید کاغذی بوکلای دولت
باین مضمون نوشته بود که من ماموریت سرحدداران ایطالیا را بسمت خود اطلاع نمودم که از این خبر زیاده غمگین و مکدر
شدم که چرا مرا از ماموریت خود خبردار نمودند که امر مصالحه را معوق گذاشته با تمام آن اقدام نکنم و پانزده
روز قبل از این تاریخ هم نوشته چرا از رود رین عبور نکردند که امر مصالحه را با انجام رسانم و این نوشته را زده
وکلای دولت فرستاده و خود در هر یک از ملوکات ونس تفرج عبور کرده در پنجم ماه می که عبارت از هجدهم ذیقعده ۱۲۱۱ سنه
هجری باشد وارد پای تخت ایطالیا شده و چندی در آنجا توقف کرده و اکثر از مکانهای خوب و ملوکات و جزیره‌ها
و کنار دریا را سیاحت کرد و در سه فرسخی شهر میلان قلعه بسیار خوبیست در آنجا نزول کرد و وزیر مختار دولت نیما نیز در
تغیر سنجی آن قلعه ساکن بود جنرال ناپلیون شروع بگفتگوهای مصالحه دولت نیما و دولت فرنس که در شهر رستاد خود
خود او انجام داده بود نمود و در نظم و نسق و بنای قواعد جمهوریه برای شهرهای ونس و جناوه و میلان
که پای تخت مملکت ایطالیا بود گذشت و بسیار در تفحص و تجسس مردمان با حوصله کاردان شد و موافق طبع خود کسی را نیافت
کم دو نفر را فرا برآورد که این حکایتیست که در مملکت ایطالیا [illegible] خلق جمع شده‌اند و با اشکال و جهت بسیار دو نفر
مرد که کاری قدرتها ساخته شود پیدا کرده‌ام که یکی از آنها [illegible] و دیگری [illegible] بدستیاری این دو نفر نظم امور ایطالیا

واستقرار مصالحه پرداخت **مورخ گوید که با وجود سعی واهتمام خارال ناپلیون** که در باب قرار امر مصالحه داد
بازبطول بیانجامید و بتاخیر بیافتاد و باعث این خرجیله وجه مزبین دولت بتاخیر دیگر بود و چونکه ناپلیون
مشغول کارهای دیگر از قبیل نظم ولایات ایطالیا بود اخبار ناهنجار از شهر پاریس باو میرسید که باعث اغتشاش
حواس میگردید و هر روز از نوشتجات و اخبار چنان معلوم او میشد که متکلمین مجلس خانه وکلای جمهوریه بی پرده و
بیجا بالسخنان چند میگویند و در مقام بیحرمتی و بدگوئی او و شکر ابو الحجمی و فتوحات او میباشند و برای ولایات
ونت اغتشاش ثابت میکنند وتعصب مفاخرت اهمیت از دست داده بعلاوه در نشر اشتغال شده اند و توسط
رساله ها نیز هرچه از آنها می شنوند در میان عامه خلق شایع میسازند و همچنین بسیار متغیر بود و از اینکه کارفرمایان
دولت مظنه بر از رفتارهای او که همه پسندیده و مطبوع آمیز و خیالات عالی او را سخیف و باطل میشمارند
و بخصوصه شخصی از پای تخت نامه شرح مبسوطی بناپلیون نوشت و خواهش که بهمراهی چاپار روانه نماید تا برسد که در
عرض راه بگیرند لهذا مصحوب یکی از قشونهای خود بایطالیا نزد خارال ناپلیون فرستاد **مضمون آن این بود که ارکان**
جمهوریه در این گوشه در پیش افتاده که مجموع خدمات و زحمات شما را که در نظرها بزرگ و بسیار باوقارات حقیر شمارند و
جمیع این کارهای غریب و عجیب که از شما صادر شده میخواهند که بهم خود تمام نموده تماشای این وقایع را در
نظرها بوضع و سیاق دیگر جلوه دهند و اکنون دو نفر را تعیین کرده اند که بیاقی بمعروف شما نمایند و دیگری در میان
اشخاصی که محرم خلوت میباشند باشد و همه اوقات آنچه از شما صادر میشود مفصلا بوکلای جمهوریه بنویسد
و نیز در شهر پاریس در این گوشه که نگاه جهت شما برانگیزند خارال از ملاحظه این احوال زیاده از اندازه خشمناک و متغیر
شد **باین مضمون شرحی بوکلای جمهوریه نوشت** و خدماتی که از او صادر شده بود تمامی را شرح داد و بعد از آن نوشت
که هریک از امورات من که در این سفر ناقص شده و عیبی بهم رسانده و ناتمام مانده همه بواسطه بخل و حسد و اخلال کردن
شما ها بوده حال که چنین است لازم شده که پایان برداشته اول بدفع شما اقدام کنم اگر این حال بکار رسد
وای بر احوال شما مضمون این مراسله را در ارادهٔ شهر پاریس در میان لشکر شهرت کرده و از آنجا بپای تخت نیز خبر رفت
امپراطور نمسا از شنیدن این خبر شگفته و خوشحال شده و شرحی در جواب عریضه برادر خود که سپهسالار نمسه و در سر حد ساکن
بود نوشته مصحوب چاپار روان داشت در عرض راه آن نوشته بچنگ یکی از لشکریان ناپلیون افتاد **نگارنده این وقایع گوید که**

خود را مورد رحمت آن نوشته شده دیدم که سپهسالار لشکر نمسه با امپراطور نمسه نوشته که در این اوقات که روز دولت ناپلیون
در ترایداست و کوکب اقبالش آنا فانا اوج میگیرد و طالع او با فتح و ظفر رفیق است ولازمه تقویت را حاصل نموده و
اعدا قد و ما میباشد و در پهلوی ما ساکنست نمیدانم دفع او را چه باید کرد امپراطور در جواب او مرقوم داشته که کمتر
نفاقها و شکستها که در کارها برای ما اتفاق افتاده از مخالفت اهل ایطالیا و پادشاه آنجا شده حالا این مهم را
چاره نیست جز آنکه شنیده ام که ارکان جمهوریه دولت فرانسه با ناپلیون در مقام مخالفت و مخاصمت میباشند
و ناپلیون غضبناک شده میخواهد که لشکر را برداشته بجهة تنبیه آنها بشهر پاریس برود و هرگاه این مقدمه را وقوعی حاصل شود
در کارها فکری میتوان کرد و الا فلا **مورخ گوید در جواب مراسله که ناپلیون از روی غضب بوکلا نوشته بود** همه روزه
نوشتجات و مراسلات ملایم دوستانه و مشفقانه از وکلا میرسید در ظاهر کارفرمایان دولت بسیار اظهار وداد و محبت
و محبت بناپلیون میکردند و سر او این بود که از آن مراسله او مخوف و اندیشناک شده بودند و یکی از آن دو نفر را
که وکلای جمهوریه جهة وقایع نگاری اردوی ناپلیون روانه نموده بودند **و اسم او بانات بود** از نزد ناپلیون
رجعت بپاریس نموده بناپلیون نوشت که بعد از ورود من بپاریس کارفرمایان جمهوریه بسیار محبت میکردند
و زیاده از حد تعریف و توصیف از شما مذکور ساختند و میگویند جمیع ما محبت قلبی و خصوصیت کامل بناپلیون بهمرسانده
و بی خلاف و نفاق با او وابسته شده ایم **فصل سیم در بیان اتمام مصالحه ناپلیون و امپراطور نمسا و امضا**
نمودن وکلای جمهوریه آن را برای مصلحت مصالحه ناپلیون با پادشاه نمسه وکلای جمهوریه چندین
محضر و مجلس ساختند و کارفرمایان مجتمع شدند و در مجالس عدیده بواسطه عداوت قلبی که با ناپلیون داشتند و منظور
ایشان تضییع او بود امضای مصالحه نمی کردند تا آخر الامر در مجلس سیم هم باتفاق آراء اهل کارکنان و خیرخواهان دولت
فرانسه شنیده و بنای مصالحه که ناپلیون **در شهر کمپو فرمیو با تمام رسانیده** شده بود علت آن این بود که مطلبان
گشته شده فرانسه را از راه تعصب بواسطه قوت ناپلیون که روز بروز در ترقی باشد و با خصم جدال کند که این باعث
تنزل و پستی کارکنان دولت شود راضی بصلح نمودند و از آن جهت وکلای جمهوریه نیز سست میشدند که ناپلیون قول
و فعل او از درجه اعتبار ساقط شود و در دول خارجه برای او وقعی نماند مصالحه را قبول نمی کردند بعد از آنکه مراسله ناپلیون را
که از روی قهر و غضب نوشته بود و سابق ذکر یافت وکلای جمهوریه ملاحظه کردند اندیشناک شده موافقت بر مصالحه را

مجبوراً قبول کردند از آن طرف کارگزاران دولت نمسه که اتفاق اهل فرنس را ملاحظه کرده تا تمامی مصالحه
که بواسطهٔ اختلاف اهالی دولت فرنس تعویق و تعلل میگردانیدند با تمام رسانیدند مؤلف گوید که استعداد
دولت نمسه بطوری بود که با وجود اینکه چندین دفعه در جنگ شکست از برای آنها اتفاق افتاده و تمامی اسباب
و اوضاع آنها کلاً بغارت رفت باز قدرت برتری و پیشی در ایطالیا برای آنها باقی مانده بود ترسیدند
که صلح نکنند و این استعداد هم از دست ایشان بدر رود لهذا در امر مصالحه اقدام ورزیدند و کارفرمایان
دولت فرنس نیز ملاحظه کردند که این لشکرکشی بر سر ایطالیا نه تنها باعث مفاخرت و عظم فرنس است بلکه امورات معظمه
بدین واسطه بدولت فرنس مقرون بانجام شده و غنایم بی شمار از آن فتوحات عاید دولت گشته است و امور
عامهٔ خلق فرنس رو به بهبودی نهاده و قوت آنها در کل ممالک بعیده شهرت کرده و امتیاز یافته است و وکلای جمهوریه
نیز در خون خوری و سبعیت قدیم باقی نمانده بودند و از آن شوکت و صولت و جلال که داشتند بسیار
بسیار فروتر آمدند و ناپلیون که یک سردار از جانب کارکنان دولت فرنس بود بعلت عرضه و قابلیت
و جرات و رشادت خود با وزرا و سلاطین دول خارجه همسری بلکه برتری میجست و اهالی دول
خارجه را آموخت که با وکلای جمهوریهٔ فرنس بطریق دوستی و یگانگی قدیم بگذرانند و جمهوریه نیز اعلام
کرد که بسیار دول را که حکمران آنها و سلاطین میانشان بچشم دشمنی ننگرند و مدارا و موافقت حرکت کنند

فصل چهارم در توجه جنرال ناپلیون بپاریس و وقایع آن این چنین است که بعد از فتوحات ناپلیون
و غلبهٔ او بر اعادی و تسخیر قلعه جات و صفحات نمسه و مصالحه با اهالی آنجا عامهٔ خلق پاریس طالب
و خواهان او شدند و زیاده از حد اشتهار بهم رسانده و خواستن اهل پاریس ناپلیون را بر ناپلیون معلوم و مشخص شده
عزم رفتن پاریس را بر خود لازم شمرده و خواست که پیش از رفتن بشهر پاریس خود را بشهر راستد که یکی از شهرهای
نمسه است رسانده و خود را در مجلس وزرای مختار و سفرای دول خارجه رسانده و در آنجا که مجتمع شدند حاضر سازد
و سرخیل آنها و بزرگان آن مجلس شود عطف عنان بجانب آن شهر کرد و روانه مقصد شد لیکن بعد از حرکت از
شهر میلان بشهر راستد وقایع و تفصیل جنگها و غنیمتهایی که بتصرف در آورده و الواح و صور بسیار که کار استادان
قدیمست که در ایامی ایشان شرح داده خواهد شد بوکلای جمهور نوشت و امر کرد که بیدق بزرگی مهیا کردند در

بطرف

بطرف بیدق این عبارات را بخط جلی نوشت که اهالی مملکت فرنس باید بسیار ممنون از لشکر مامور بسمت ایطالیا
باشند و در طرف دیگر تعداد جنگهای خود و اسامی جاهائی که بقبضهٔ تصرف خود در آورده بود نوشت و
تفصیل فواید لشکرکشی خود را بطرف ایطالیا و نمسه مرقوم داشت که حاصل لشکرکشی مزبور بر وجه مختصر این است
که یکصد و پنجاه هزار نفر در جنگها اسیر و دستگیر شد و یکصد و هفتاد بیدق فوج و ششصد عراده توپ سفری
و پنج دستگاه اسباب و آلات پل سازی و نه کشتی که شصت و چهار توپ در او بود و نه کشتی کوچک که سی و
دو توپ داشت و سی و پنج کشتی کوچک جنگی بتصرف و تملک لشکریان افتاد و از جمله کارهای بزرگ تر ایشان
پادشاه سردینیه و وکلای جمهوریه جناوه و پادشاه پرمه و پادشاه نپل و پاپای روم و مجبور کردن اینها را
برای مصالحه بود و از آن جمله گفتگوی و بنای این بود که امپراطور نمسه را باینجا آورده که عقود مصالحه را موافق
تکلیف خود معمول دارد و از آن کارها اتمام عهدنامه کل با امپراطور نمسه بود که در شهر کمپو فرمیو بانجام
رسانیده و آزاد کردن عامهٔ خلق شهرهای متعدد و قرالهای مرقوم بود که یکی بنده امپراطور نمسه بودند
و وی آزاد نمود و اسامی بلاد و قرالات مختصر که در تحت اقتدار دولت نمسه بوده و ناپلیون آزاد نمود از
این قرار است شهر لونیه شهر فرراره شهر مودینه شهر برگاره شهر رومنو قرال لمبردی قرال برسکیه
شهر برگی شهر نیتیه شهر کریمه یک ربیه از ولایت درونی شهر کیوشه شهر مانتو و قرال ولتلینه قرال
جناوه جزوی از قرال نمسه قرال کارسیره قرال بحر انجین جزیرهٔ اسکبه و از جمله اسباب منهوب
شکلها و تصویرات سنگی و الواح بود که همهٔ آنها از دست و قلم نقاشان و صورتگران فرنگ و الواح استادان
مشهورهٔ ایطالیا و روم ساخته و پرداخته شده و اسامی استادان مزبور از قرار تفصیل است میکائیل انجلو
کارسنو طنین مال دو نیز کرجیو بالنو کرک رفیل لانزد و بعد از ترتیب این مقدمات بیدق مزبور را
بجنرال جوبرت سپرد که با اسبابهای مرقومه بر داشته بپای تخت دولت فرنس برده بوکلای جمهوریه
نوشت که با بیدق مزبوره و اسبابهای مرسوله زینت دیوانخانهٔ بزرگ جمهوریه شود مورخ گوید که با وجود
فراسیها و صدمات که از ناپلیون با اهالی نمسه رسید و جمیع بصاره و ملاد آنها از لشکر ناپلیون خراب و ویران
شده و لو بواسطهٔ قید آزادی آنها بود که ناپلیون در مصالحه ذکر نمود ملکی خود را آزاد کرده ناپلیون سند

و همه اوقات بذکر محامد و محاسن او مشغول بودند ناپلیون در عرض راه که بشهر رشته میرفت در منازل
شاهزادگان و بزرگان قدیم منزل میکرد و در هر مکان که میرسید مردم را تحریص و ترغیب مینمود که در
فکر نظام و لشکر باشند و قوانین علم هندسه را در معموری مملکت موافق قاعده دوباری که یکی از علمای بزرگ
این علم است بیاموزند و نهری از رودخانه مفتوحه که نزدیک شهر مفتوحه بود جدا کرده بشهر پسیره برد و دیگری
نهر بزرگ تجدی بود که اهالی آن دو شهر مذکور با کشتیهای کوچک تردد مینمودند و مال تجارت و احمال
و اثقال خود را از کشتیهای کوچک گذشته بسرعت و سهولت حمل و نقل میکردند و جنرال ناپلیون دو روز در
شهر مفتوحه ماند و بقانون و قواعد نظام تعزیه جنرال ارس که یکی از جنرالهای معظم لشکر فرنس بود
و در آن روزها وفات یافته بر پا داشت و مقبره سنگی برای مزار ورجیل که یکی از شعرای مشهور معروف
فرنگستان بود ترتیب داد و در آن روزها شخصی از اهل پاریس ناپلیون را ملاقات کرده و از احوالات و اخلاق و
همت عالیه او استفسار حاصل نموده از قراین خارجه منظورات و منویات خاطر ناپلیون را استنباط نموده شرحی
مبسوط در این باب باصدقای خود که در پاریس داشت باین مضمون نوشت که ناپلیون آدمی است بزرگ منش
و باشوکت و همه اوقات در تدبیر ملکی مشغول و برای کارهای بزرگ همواره در دریای فکرت غوطه ور و
ما فی الضمیر خود را ابدا باحدی اظهار نمیکند با این حزم و احتیاط و فکر و خیال که من از او مشاهده کردم یقین است
که منظورات عظیم در پیش دارد بالجمله ناپلیون دو روز در شهر مفتوحه توقف نموده و از آنجا نهضت کرده در عرض
راه بصحرائی رسید که اسم آن مورات بود و آن مکان بود که شاهزاده جنرال پسر پادشاه برقندی در
تاریخ سنه ١٧٩٧ عیسوی مطابق ١٢١١ هجری بعزم جنگ مخالف با عساکر بسیار وارد آن زمین شده بجنگ حاضر
بجنبه اردوی داده خود داد و نیز کشته شد جنرال ناپلیون از صحرای مذکور عبور نموده شب را در شهر مودان که حوالی آن است
بسر برد و صباح آن شب روانه مقصد گردیده در عرض راه کالسکه او شکست پیاده شده با قراولان پیاده و سواره
بحوالی کلیسای مانث رسید در آنجا استاد جوهای آن مکان شد که جنگ شاهزاده جنرال در آنجا اتفاق افتاده بود
میدان وسیعی بود بار کلیسای مزبور برده باو نمودند کیفیت شکست و عدد لشکر او را استفسار نمود سرکرده در رکاب
حاضر بود که از این واقعه بسیار آگاهی داشت عرض کرد که اردوی شاهزاده جنرال در اینجا توقف داشت علی الغفله از سر کوه جنگ کرد

در آن برابر است لشکر مایت سوس شبیخون باردوی او برده بسیاری از عساکر او را مقتول ساختند و شاهزاده
جنرال نیز در آن میان کشته شد ناپلیون پرسید که شاهزاده چه قدر لشکر داشت عرض کرد که شصت هزار از این سخنان
بسیار متاثر شده فریاد بر آورده گفت که این شاهزاده چه قدر بی احتیاط و عاری از تدبیرات عسکریه بوده و قواعد
جنگ را نمیدانسته چنانچه بایست که از این لشکر خود بسیاری را در اطراف زده و بلندیهای کوه و جنگل و معبرها متعین
کند و خود و باقی لشکر آسوده خاطر شب را بسر برند و دشمن نتواند حیله را بنهادت یابد و بایست در همه جوانب
اردو دیده بان داشته باشد که همه طرف را ملاحظه نموده حافظ باشند بعد از افسوس بسیار از آنجا روانه شهر
رشته شده و در مجمع ایلچیان و وکلای دول خارجه حاضر گردیده و با آنها آنچه بایست در میان آورده
گفت و شنید کرد مقارن این احوال نوشته چاپاری از وکلای جمهوریه فرنس باحضار او رسید که روانه شهر
پاریس که پای تخت فرنس است شود ناپلیون چون همیشه خواهان این مطلب بود فرصت را فوت نکرده استعجالی
خود را در شهر رشته گذاشت و بچاپاری روانه پاریس گردید خبر ورود او که بپاریس رسید کار فرمایان دولت برای
ناپلیون تدارکات بسیار از همه جهت دیده و برای منزل او عمارتی از عمارات شاهی ترتیب داده بودند که
ناپلیون در مجلسهای عام بحضور کارفرمایان حاضر شود مستر تلرند که یکی از وکلای جمهوریه وزیر دول خارجه بود
مذکور ناپلیون آمد او را برده بحضور بسیاری وکلای جمهوریه برد و در نهایت فصاحت و بلاغت فقرات چند
در ذکر محامد و محاسن اخلاق و کاردانی و طریقه روش و بزرگی و شهامت و بسالت ناپلیون ادا کرد بعد از آن
گفت که بزرگی و جلال ناپلیون و فطانت او نباید مایه اضطراب شود بخصوص در چنین دولت جمهوریه که
تسلیط و قوام آن آنا فانا در ترقی و تزاید است و کسی را یارای آن نیست که خلل باوضاع آن رساند و چندی از صفات
و محاسن دیگر برای ناپلیون تقدیم رسانده بعد از آن گفت که از دور اندیشی و فطرت صاحب این مجاهد بسیار بعید است
که بغیر از خدمت دولت چیز دیگر اندیشه و خیال دیگر کند و مرا اعتقاد این است که باز روزی مجبور خواهیم گشت که باز ناپلیون را
از گوشه استراحت با التماس بیرون آورده زحمت و مشقت تکلیف نمائیم و خود در نهایت استراحت با اهل مملکت
روزگذرانیم حضار مجلس این کلمات را شنیده و منتظر بودند که ناپلیون چه خواهد گفت او نیز زبان گویا کرده در مقام
تعریف آنها و انتظام امور دولت فرنس و آزادی مردم و خوشحالی ایشان برآمد و مصالحه نامه که در شهر کمپوفرمیو

با امپراطوریه مهر کرده باو داده در نزد کارفرمایان دولت جمهوریه فرنس که است و احترام و عزت زیاد از آنها
منظور کرده که مکشوف است و دارم که بواسطه قوانینی که از جوهر ذات و کاردانی و کفایت شما جاری شده و کل اهل
فرنگستان آزاده و همه کار رانی و مراد با برت نام که یکی از کرسی نشینان جمهوریه بود در جواب ناپلیون شرح مبسوطی
بیان کرد که ماحصلش این است که روزگار وجود شخصی را که فنا از او و از قبل و بعد کارها با خبر و امورات کلیه که باعث
شهرت او باشد از عهده برآید و امورات عجیبه از او بظهور رسد برای خود ذخیره دارد و در نهایت تأمل و تأنی
بعد از انقضای قرنهای بی‌شمار آشکار میکند که نادره عصر و وحید دهر شود و در این اوان آن شخص قوی توئی که روزگار
از شدت احتیاط نگاه داشته بود و اکنون بعرصه ظهور آورد و بعد از آن هریک از کرسی نشینان با ناپلیون بطریق
خصوصیت و شرائط تعارف بجای آوردند ناپلیون بعد از انقضای مجلس بمنزل خود رفت و مدتی در شهر پاریس
توقف نمود در آن اوقات روزی زنی نزد ناپلیون پیغام فرستاد که چند نفر اتفاق کرده اند که شما را
مسموم نمایند من از راه اخلاص کیشی از این امر مستحضر شده عرض کردم متوجه خود باشید بعد از آن کاهی از کیفیت
آورنده پیغام را محبوس و خود با چند نفر از قضات عدالتخانه بخانه آن زن که پیغام فرستاده بود رفت
وقتیکه داخل خانه شدند آن زن را دیدند که چندین زخم کاری خورده و مرده است دانستند آن اشخاصی که
متعهد شده بودند که ناپلیون را زهر بخورانند شنیده اند این ضعیفه مطلب آنها را ابراز نموده و کیفیت را بناپلیون
پیغام فرستاده هرگاه او را زنده واگذارند جان خودشان بمعرض تلف خواهد آمد از این جهت آن ضعیفه را
بقتل رسانیده اند و در آن روزها بعلت درایت و دانشی که از ناپلیون بظهور میرسد او را یکی از اصحاب
حل و عقد و علوم و صنایع نام نهادند و یکی از بزرگان این طایفه شمردند مؤلف گوید که قرار چنان بود در انگلیس
وکیل رعیت میشدند برای ایشان از مراتب سن و سال حدی معین است و کسی که کمتر از آن سن و سال بود داخل
وکلای رعیت نمیکردند ناپلیون چون بیست و نه ساله بود میخواست که این قاعده را منسوخ کند بلکه تواند خود را یکی از
وکلای رعیت بشمارد و در میان آنها بشور و مصلحت کلی اشتغال نماید دید که وقت مقتضی نیست که در تقدیم این
کار جد و اهتمام نماید لهذا در بیست و نهم ینوری ۱۷۹۸ سنه عیسوی که اول بهار و مطابق ۱۲۱۴ هجری بود من در روز
که بعد از آن ناپلیون خود را در پاریس تلف شده دانم خدمتی در اینجا نیست که باعث زیادتی اسم و ترقی من باشد

و کارفرمایان دولت جمهوریه نیز میل شنیدن مطالب من ندارند و اسمی که تا حال پیدا کرده ام بجهت بیکاری تا
من در شهر پاریس از میان میرود و بتدریج از نظرها دور و از خاطرها محو خواهد شد و این محوطه فرنگستان را
هم این قدر قابلیتی نیست که توان اسم تمام و تفاخر کامل از اینجا حاصل کرد از اینجهت باید ترک این مملکت گفت
و باید بممالک شرقی که تحصیل نام و آبرو در آنجا بوجه احسن میتوان کرد رفت و گفت که تو را ولات و مملکتی
که هرسه دوست من میباشید هر سه را همراه خود برداریم اول سواحل دریا را ملاحظه کنم هرگاه بردن لشکر در
ولایت انگلستان متعذر باشد برای اینکه بنیان دولت انگلیس را خراب کنم بمصر خواهم رفت مورخ گوید که ناپلیون
در نظر داشت که اسم سلاطین سلف را که جنگی بوده اند از صفحه روزگار محو کند و کاری نماید که آن کار عظمش از
جمیع امورات اتفاقیه دنیا عظیمتر باشد که آن کارهای سلاطین گذشته را وقعی نماند هرگاه قیصر اول پنجاه
دفعه با خصم جدال کرد او در نظر داشت که صد جنگ کند و اگر اسکندر و هانیبال که یکی از معاندان اهل مصر
اقدام کرد میخواست که برای پیدا کردن سرچشمه رود نیل که از کوههای بسیار بلند یکدفعه فرو میریزد و تاکنون کسی نمیداند
حرکت نماید بالجمله مشهور است که مؤلف این کتاب میگوید که ناپلیون دو نفر دیگر را که سابقا مذکور شد
بهمراهی خود برداشته بسواحل دریا برده و بقدر دو هفته مجموع آنجا را گردش کرد و در هر باب تحقیقات نموده در مراجعت از
ناپلیون سؤال کردم که لشکر کشی بخاک انگلیس از اینجا که دیده اید میتوان برد یا نه در جواب فرمود که بسیار مشکل است و حالا
من در این امر اقدام نخواهم کرد و مباشر این امر عظیم نخواهم شد از این سخنان چنان فهمیدم که حکما بمصر خواهد رفت
بعد از ورود بشهر پاریس بتعجیل تمام بتدارک سفر مصر و کنار رود نیل کوشید و پیش از حرکت از شهر سرداری
تعیین کرد که بهانه ملاحظه سرحدات دریای لوانت آسیب کلی بجزیره مالطه برساند و حکایت لشکر فرستادن
بجزیره مالطه را از اول کارفرمایان دولت صلاح ندیده نشنیده میگفتند که قلعه آن جزیره بسیار محکمست و تسخیر آن خالی
از اشکال نیست در آخر چون دیدند که ناپلیون در گرفتن مالطه اصرار زیاد دارد و هرگاه آنجا را تسخیر نکند رفتن او بمصر
مشکل است بعلت آنکه مالطه در سر راه واقع است و در تردد جهازات جنگی همه اوقات بآنجا احتیاج میشود لهذا حکم نمودند
که باید ناپلیون آنجا را بید تصرف آورد و در گرفتن آنجا اهمال نکند و همچنین برای گرفتن تدارک و لوازم این کار
سه ملیان فرنک که قریب ششصد هزار تومان است از بابت وجه نقد باو دادند ناپلیون تنخواه مزبور را به چند تومان

فرستاد که تدارک عمارات جنگی دیده شود و هر چیز که لازم داشت مهیا کرد در دوازدهم ماه اپریل سنه
عیسوی که اواخر بهار ۱۲۱۳ سنه هجری باشد سپهسالاری عساکر دریا و خشکی مأمور مصر شده بودند از جانب
وکلای جمهوریه بناپلیون مفوض شد مؤلف گوید از او سؤال کردم که سپهسالار چند وقت در نظر دارد
که در مصر توقف کند جواب گفت چند ماه خواهم ماند و یا شش سال توقف خواهم کرد همه این امور بسته بتقدیر و
مقتضیات وقت منظور من این است که بعد از گرفتن مصر آنجا را آباد کنم و از مرد و زن از هر قسم صاحب
صنعت در آنجا خواهم برد حال سن من سی ساله هر گاه شش سال بمانم سال و عمرم بسی و پنج
خواهد رسید در عرض آن شش سال اگر جمیع کارها بر وفق خواهش من بگذرد از آنجا بهندوستان خواهم رفت باز فرمود
آنچه کنون ضمیر من است این است که گفتم بعد از شنیدن اینها از دوستی که بعیال خود شرح دهی و بعد من فرمود
که کتابهای خوب در علوم و صنایع و تحدید بلاد و تواریخ و اشعار و کتابهائی که در امورات دولتیه لازم است
از قبیل علوم توپخانه و قورخانه و تسخیر قلعه و لشکر و سایر کتب از هر مقوله در باب دین و مذهب همراه خود برد
که هنگام ضرورت معطل نباشم قبل از حرکت از شهر پاریس روزی همراه ناپلیون در دار الانشاء جمهوریه رفتم
که دستور العمل احکام و نوشتجات سفر مصر را به منشیان تعلیم کنم که بنویسند در رجعت چون مرتی متفکر بود خواستم او را
بسخن در آورم سؤال کردم که آیا راضی میباشید که از فرنس بیرون روید باید در جواب گفت بلی تنهائی
رضامندی دارم چرا که اکابر جمهوریه طالب من میشوند و در فکر تضییع من میباشند باید اینها را پامال کرده
خود بپادشاهی اقدام نمایم و این مطلب حال ممکن نیست خود تنها حکمرانی کنم امرا و اعیان و اشراف
فرنس مرا بپادشاهی قبول نمیکنند و وقت آن رسیده که خود تنها حکمرانی کنم باید وکلا را دوباره مصدر
امور عجیبه پریشان کنم تا اینکه بمطلب خود فائز شوم فصل پنجم در توجه ناپلیون بمصر قبل از بیرون رفتن
از شهر [illegible] عساکر متوقف در بندر [illegible] که بر عمارات جنگی نشسته ببندر تولان روان شوند و بسیار
عساکر رو بجاده در حرکت آیند در اوایل ۱۲۱۳ سنه هجری جنرال ناپلیون از پاریس حرکت نموده بعد از آن
وارد بندر تولان شد و دانسته که اکراه نباید امر را مهمل گذارد چرا که اهالی انگلیس مشغول کار و تدارک بودند لارد
نلسن را که سردار جهازات جنگی انگلیس بود مأمور کرده بودند که در روی دریا میانه جزیره مالطه و سسیل من بعد کشتیهای

و تسخیر نمایند از آنجهت تعجیل در حرکت داشت و باد مراد نمی وزید و باد مخالف شدت داشت بنابراین ده روز در بندر
تولان توقف نموده در آن ده روز مشغول بار گرفتن و تدارک و صناع عمارات جنگی شده دقیقه مهمل نبود
در چهارم جمادی الاولی ۱۲۱۳ سنه هجری ناپلیون با عمارات جنگی از بندر تولان روانه شده از اتفاقات یکی از جهازات
جنگی که بسیار سنگین و پربار بود بگل نشست و چون زود کشتی را بیرون آوردند بعضی بر وجود آن کشتی راه نیافت
و بعضی از کشتیهای کوچک جنگی که در عقب مانده بودند دو روز هم بجهت رسیدن آنها در عرض راه توقف کرده
بعد از آن بتعجیل تمام روانه شده بیست و پنجم شوال ببندر جزیره مالطه رسیدند چون که قبل از ورود ناپلیون سلاطین
فرنگستان آدم فرستاده اهل آن جزیره را متحرک شده بودند اگر چه تحریک آنها ثمر ثمر نشده بود ولیکن نظر بعضی
اختلافات چند تیر گلوله توپ از طرفین انداخته شد ناپلیون از این عمل متغیر شده جنرال برقی را حکم کرد که از
سمت غربی آن جزیره بجنگی رفته بلوازم حمله و یورش بپردازد و جنرال مزبور حکم ناپلیون را با کمال جرأت
و هوشیاری بوضعی که رضای خاطر او باشد بانجام رسانید و بعد از دو روز جزیره مالطه و قلعه آنجا را تصرف
نموده بعساکر ادخال داد و این معنی بدیهی است که اهالی جزیره و جماعه فقها در خفیه رابطه با ناپلیون داشته اند
و آن دو روز نیز جنگ از برای آن بود که اهالی مالطه و فقهائی آنرا [illegible] و این اشخاص جماعتی بودند که جهاد را با مسلمین
واجب میدانستند و همیشه اوقات رومیان را در هر جا که میدیدند جنگ مینمودند و از آنها اسیر بسیار گرفته و همان
اسیرها را در کشتی جنگی خودشان زنجیر کرده نگاه میداشتند و هر وقت که در روی دریا بعوامیر رفتند زنجیر آن
بیچارها را بر داشته پاروکش کشتی خود مینمودند و بانواع مصایب گرفتار میکردند و این جماعه از روی دریا به
ولایات تردد مینمودند و لیکن آن اوقات در جزیره مالطه بودند و الان چنان جزیره محکمی که اطراف قلعهای محکم بوده چنان
مشهور بود که ممکن نمیشد بقهر و غلبه گرفته شود چنانچه ناپلیون خود نیز در ایام محبوسی در جزیره سنت هلینه این
فقره را گفته بود که پیش از آن زمان که از بندر تولان حرکت کنم یقین داشتم که مالطه بتصرف من خواهد آمد بعد از
تصرف بندر مالطه را ناپلیون دید که جمع کثیری فقها از جماعه عثمانلو در کشتیهای خود زنجیر کرده اند فوراً حکم
بآزادی آنها نمود و آن قاعده را از میان برداشت و چون داخل مالطه شد چند دفعه بباغ بزرگ آنجا رفت
و آن باغ که مشحون و مملو میباشد از درخت نارنج و لیمو و تمام میوه جات و از شدت تاثیر گرمای آن جزیره ها

بسیار مضبوط و گوارا است و همراهان ناپلیون از آن میوها متلذذ شده‌اند و جنرال ناپلیون بعد از آنکه دستور العمل حکومت
و وضع نگاهداری مالطه را القا کرد در دویم سرطان سنه ۱۲۱۴ هجری از مالطه بکشتی نشسته روانه مصر شده و قبلیکه
روانه شد جمعی از طایفه فقها را همراه برده در عرض راه هر یکه را فراخور احوال نقد و درم منصب عطا کرده و آنها را
بدین وسایل و دادن منصب و بلندی قدر از اعتقادات فاسده خود باز داشت در شب ششم سرطان از حوالی
جهازات جنگی انگلیس که سردار آنها لارد نلسان بود گذشت و لارد مزبور نیز در تاریکی شب ندید ناپلیون
از آنجا عبور میکند مورخ گوید که لارد نلسان در بندر شهر سینه خبردار شده و یقین کرد که ناپلیون مالطه را تسخیر نموده
بدون توقف از آنجا باسکندریه رفته است و مطلقا تصور نمی کرد که او در عرض راه خواهد دید بنابراین اعتقاد فقط
لنگر کرده بطرف مالطه نیز نرفته همان روز که ناپلیون از مالطه حرکت کرد او نیز از بندر مزبور روانه شد چنان اتفاق افتاد
که سه روز قبل از ورود ناپلیون با جهازات جنگی انگلیس به بندر شهر اسکندریه وارد شد کیفیت این واقعه را خود ناپلیون چنین نوشته است
که لارد نلسان بدین وضع فریب خورده که کشتیهای جنگی ما را در روی دریا پیدا نکرد و قبلیکه از دولت انگلیس مأمور شده
که در دریا آسیبی بکشتیهای جنگی فرانس برساند در اینکه زود که بطرف مصر روانه شوم در روی دریا تفحص میکرد تا اینکه بمن
جزیره کاندیه و پرادنث و ساپنول رفت که در سر راه مترصد آمدن من شود لذا اتفاقات شبی طوفانی روی داد
و شکست بر بعضی از اجزای کشتیهای او رسید بخصوص کشتی که خود او در آن بود چوب دکل آن شکست در این احوال خواست
خود را به بندر اسپیتفی رسانید که آن بندر در جزیره سردینه است نتوانست ناچار مانده بجزیره سنت پطر رفت و
در آنجا کشتیهای خود را مرمت کرد جنرال ناپلیون میگوید در همان شب که لارد نلسان را طوفان گرفته بود از قصبه ...
در همان شب با جهازات جنگی خود از بندر تولان روان شدم و بجزیره مالطه رفتم و لارد نلسان بخیال اینکه من هنوز از
تولان حرکت نکرده ام با ده کشتی جنگی دیگر که باو ملحق شده بود بطلب من رفت و بعد از آنکه بسیار تفحص کرده و هر جا رفته
مرا نیافت آخر الامر به بندرات ناپل روانه شد و در آنجا خبردار گشت که من مالطه را هم گرفته بطرف مصر رفته ام بدون درنگ
لذا از آنجا حرکت کرده سه روز قبل از ورود من بحوالی اسکندریه رسید و در آنجا نیز هر چه تفحص نمود آثاری از من نیافت و اکثر جاها را
در روی آب گردش کرده و هر جا که مظنه داشت تجسس نمود به سواحل مغرب زمین که عبور کرده در آنجا نیز از من خبری نیافت
و آب و آذوقه کشتیها تمام شده مجبور از در جزیره بزرگ لنگر انداخته و از آنجا آب شیرین برداشته بقیمت گران گرفت

نموده

نموده است روانه گردید چند روز نیز در آنجا مانده عاقبت خبر باو رسید که من بمصر رفته ام و بتمامیت در آن
سرزمین داخل شده ام و مقصودم اینکه در عرض یکماه کار آنجا را باتمام رسانیده باز بپاریس مراجعت خواهم کرد
از آنجا برگشته به بندر اسکندریه رفت که آنجا را از هر طرف مستحکم سازد و قبلیکه وارد شد کشتیهای فرانس در بندر
ابوکر بجهة و بخاطر جمعی تمام لنگر انداخته بکار خود مشغول بوده اند چنانچه تفصیل گزارش آن بعد از این نوشته
خواهد شد مورخ گوید در آن سفر دریا از بندر تولان الی بندر اسکندریه اغلب اوقات ناپلیون قبل از
ظهر از خواب بیدار میشد و در آن بیت که کشتی بسیار بزرگ و بقدر یک شهر جمعیت در آن بود و اکثر آنها مردمان
بزرگ و کار دیده و کار افتاده بودند و در آن شهر که در روی دریا شناور بود هر روز و هر شب جنرال ناپلیون
بنوبت چند نفر را دعوت میکرد که در خدمت ایشان شام و نهار صرف نمایند و بغیر از اینها که دعوه میخواست
چند نفر از صاحب منصبان با تجربه کار نیز دایم الاوقات در سفره او موعود بودند و احتیاج بدعوت جدید نداشتند و هر
وقت هوا خوش بود بالای کشتی میرفت و تماشای دریا و سواحل مینمود مورخ گوید روزی در دریای سسلی
در بالای کشتی راه میرفتیم و هنگام غروب آفتاب بود چنان بنظر می آمد که کوههای آلپ که در حد ایطالیا واقع هستند
پیداست و فوراً باو عرض کردم بسیار خندیده و بمن بنای شوخی گذاشت ادمرال برونیز را که سردار کشتیهای
جنگی بود طلبید سردار مزبور دوربین خود را برداشته بالای کشتی آمد بعد از ملاحظه بسیار عرض کرد که حدس او صحیحست
و قله کوههای آلپ پیداست و باز از راه تملق عرض نمود که گویا حالا شما را در آنجا می بینم جنرال ناپلیون چندی
از حرف او ساکت مانده بعد از آن فریاد بر آورده گفت که من نمی توانم زمین ایطالیا را بدون انقلاب خاطر ملاحظه
کنم بعلت اینکه کوههای مزبور مشرف بر ملکهائی است که در آن امکنه بخت من یاری کرده و مدتی عساکر فرانس را
که ابوابجمع من بودند بفتح و نصرت رهنمائی کردم و بهر جا بردم مظفر و منصور شدم حال آن ایام گذشت و
مشرق زمین که مرا بکار خطرناک که عبارت از تسخیر مصر و رخنه بدولت انگلیس است وعده میدهد کنون باید
ملاحظه قله کوههای مشرق زمین نمایم انشاء الله باعانت لشکر فرانس و بامداد سرکردگان صاحب وقوف
بر آنجا نیز مثل ایطالیا غلبه خواهم کرد و بفتح و فیروزی عساکر فرانس را در آن صفحات رهنمائی خواهم نمود و باز
مورخ گوید در روی دریای اعظم خوشی جنرال ناپلیون این بود که بعد از صرف شام سه و یا چهار نفر از

پیر کرد که زاده بیغمبر بود که بحثی و گفتگوئی در هر خصوص در میان آورند و سه چهار نفر را مامور نمود که در مخالف
آنها در مقام بحث در برآیند و در صحبت ایشان خود گوش فرا میداد و گاهی خود طرح مسئله میکرد و در هر مورد که
چند نفر در نفی آن مطلب گفتگو نمایند و در این مباحثه ملاحظه میکرد که کدام یک در کدام مقام و در کدام کار پایه
و مایه دارند و چه کار باو میتوان رجوع کرد و هر یک بچه کار میل دارند که باو رجوع شود و مرتبه علم و مدرک هر یک را
می‌سنجید و کاری که در نظر گرفته بود بهر یک از آنها که سزاوار میدانست رجوع مینمود و هر کس احوال ناپلئون را
خوب فهمیده بود هرگز تعجب نمیکرد از اینکه اکثر اوقات مسائل جعلیه بمیان میاورد و مسائل علمیه طرح میکرد
و در این مسائل طرف اشخاص را منظور مینمود که مسئله مجهول را بقوت ادراک و سعی و جهد و جهد خود معلوم نمودند
و بسیار دوست میداشت که کسی برای اثبات مدعای خود هم از حق یا باطل جهد و کوشش کند و برای گفته
خود محلی قرار دهد و ناپلئون اکثر مسائل را بعد از گفتگوی زیاد بامور سلطنت و قوانین دولت و مملکت و رموز
جنگ و لشکرکشی راجع می‌نمود از آن جمله روزی مسئله طرح کرد که آیا در سیاره های آسمان مخلوق یافت میشود
و ربا و اتی در آنها است یا نه و روز دیگر پرسید که عمر دنیا چه قدر است و اول خلقت چه وقت بوده است و نیز
روز دیگر سوال کرد که آیا احتمال میرود که این زمین روزی با آب و آتش خراب شود و وقت دیگر از مسئله صدق
و کذب عالم ارواح سوال نمود و چگونگی تعبیرات خوابرا پرسید و منظور ناپلئون از گفتگوی تعبیرات خواب این بود
که چون بمصر میرفت میخواست که گفتگو را بکیفیت احوال یوسف که چندین سال در آنجا سلطنت نموده بود بکشاند و از
اوضاع سلطنت و ولایتی گفتگو نماید مورخ گوید بعد از آنکه از صحبت و مسائل فارغ میشد از تنگی و از خرابی ممالک
شرقیه سخن بمیان میاورد و سبب تنزل و خرابی ولایات مزبوره را بیان مینمود و میگفت که چندین دفعه
خاک آن ولایات خوش آب و هوا بخون اهالی آنجا رنگین شده و خرابی آن بنهایت رسیده است و خیال
ناپلئون در هر سفر بخصوص در آن سفر دریا مجموع الوالجمعی خود را چه در لشکر دریا و چه در لشکر خشکی که سوار جهازات جنگی بودند
بسیار دلجوئی میکرد و مراقب احوال همگی بود و هر کس را بوضعی دلگرم میساخت چنانچه اگر اتفاقا کسی از اهل کشتی و از
صاحب منصبان و از غیره در عالم مستی یا هوشیاری در دریا میافتاد اهتمام داشت که او را زنده بیرون آورند و هر کس در
آن باب سعی میکرد انعام کلی باو میداد و چند روز قبل از آنکه به بندر اسکندریه برسیم اعلام نامه نوشت و از جهاز بیرون

بر داشته در میان لشکر الوالجمعی خود منتشر ساخت اعلام نامه جنرال ناپلئون بعساکر الوالجمعی خود در سفر
خطاب نمود که ای عموم صاحب منصبان تسخیر مملکتی را در نظر گرفته اید که منافع آن در باب تجارت و ترقی
و ترقی شما بیحد و نهایت است و این صدمه که حال شما بانگلیس در نظر دارید خوب و درست از پیش خواهید برد و انگلیس را
بسیار متاثر خواهید ساخت و دولت مزبور این گونه صدمات را در قوه دارد بخود خواهد پسندید و تا میتواند
خودداری خواهد کرد شما باید کاری کنید که ایشان را از آن توانائی و قدرت باز دارید تا سیاستی میتوانید یک
اقدام و مبادرت در جنگ ایشان را مستاصل نموده مبتلا باید و یک صدمه دیگر شراب مرگ بایشان بچشانید
و حالی باید قدری زحمت بخود راه دهید چونکه بخاک مصر داخل شده ایم باید منازل چند بتعجیل طی نمائیم و اندک
گرسنگی را بر خود گوارا سازیم و چندین جا جنگ کنیم و مشقت قبول کردن چندین خطر باشد و کمال و شجاعت زحمت
دهیم تا اینکه در هر کار عاقبت بخیر گردیم چراکه تاییدات حضرت باری تعالی همراه ما است و رؤسای طائفه مملوک را
که بکلی غلام و حال مستولی شده اند و آزار اند و تا حال بصمیم قلب اهالی انگلیس را حمایت کرده و همیشه طالب آنها هم
میخواهند که در ولایت مصر تجارت اهل انگلیس بهتر رواج بهم رسانند و بر خلاف آن بر تجار ما بسیار بدرفتاری نموده
و بسبب زیادتی اخذ گمرک تجار اهل فرنسه را زیاده بیرنجانیده اند و بر ساکنین سواحل رود نیل ظلم و تعدی نموده
حال امیدوارم که بعد از چند روز از ورود ما همگی آنها رخت هلاک بخاک بکشند و از ظلم آنها بعد از این احدی
نخواهد رنجید و این اهالی مصر که حال بمقابله برای آنها روانه ایم و با آنها محشور میشویم همگی مسلمان هستند
و شریعت دین محمدی عبادت مینمایند و اصول دین آنها لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم است شما را لازم است
که آنها را از پیروی آن دین منع نکنید و هر طریق که در فرنگستان با یهودی و اهل ایطالیا رفتار میکردید با ایشان هم
رفتار کنید و بر مفتی و افندی و شیخهای آنها بسیار احترام نمائید چنانچه بزرگان دین موسی و بسیار ادیان احترامت
میکنید و آداب و شرایع دینیه آنها که در قرآن امر شده شما نیز وسعت دهید چنانچه با آداب دین موسی و عیسی
وسعت میدهید و بر وفق مدارا با آنها رفتار نمائید و شما اگر خوانده و شنیده اید که در ایام قدیم که اهالی یونان
و روم بر همه عالم مسلط بودند مجموع ادیان و مذاهب را آنچه بیش رفتار خود حرمت مینمودند و محافظت میکردند
حال که ما باین ولایت و مملکت میرویم رفتار و عادت اهالی اینجا سوای رفتار و عادتی است که اهل فرنگستان دارند

خصوصا در باب جماعت اناث که در آن خصوص تجمل و حسد بسیار میورزند و میخواهند که نسوان از چهار دیوار
خود بیرون روند و دیگران که نامحرمند روی آنها را دیده و با آنها تکلم کنند لهذا لازم است که شما نیز بنابر
مصلحت تابع سلوک و رفتار آنها شوید و در هر مملکت هر کس بخواهد خلاف سلوک آنها رفتار کند اهالی آن مملکت
او را مردود میدانند و غارت کردن آن ولایت چند نفر غارت کننده را صاحب دولت مینماید ولیکن دو ضرر
کلی در ضمن آن مترتب میگردد یکی آنکه کل اهالی ولایت بی بضاعت و محتاج میشوند و منفعت از آنها حاصل نمی توان کرد
و دیگر آنکه غارت کننده در جمیع عالم بدنام میگردد و بدتر از همه این است که سرچشمه که از آن لشکر را خراب میسازد و دوستی
اهل آن ولایات را به دشمنی مبدل مینماید و حال آنکه نفع ما این است که اهالی ولایات متصرفه را دوست خود نمائیم تا درست بر آنها
مسلط شویم و اولین شهری که ما باید وارد شویم شهری است که آنرا اسکندر اعظم بنا نهاده است و در هر قدم چیزهای عظیم
بنظر ما خواهد آمد و آثار و علامات بزرگ که هر یک باعث علو همت و دور اندیشی ما است مشاهده خواهیم نمود و هر
یک از آنها قابل این است که غیرت اهل فرنس را زیاد کند و حمیت لشکر را بلند نماید مورخ کوید وقتیکه این اعلان نامه
در میان عساکر منتشر گردید همه کس خوانده و نتیجه نصایح ناپلیون را دانستند هرچه در نظر داشتند که بعد از ورود
مصر بعمل آورند ترک آن گفته و از خیالات خود آرام گرفتند و مهربانی و سلوک و رفتار پسندیده خود کردند
و ادمرال بروئیز بزرگ جهازات جنگی فرنس مادام سفر دریا بسیار مضطرب بود و هر وقت از اوقات که از
جهازات جنگی انگلیس خبرهای مختلف میرسید اضطرابش زیاده میگشت مورخ کوید که او بسیار با همت دلاور بود و اعتبار رفتار
و کردار نمینمود و اعتقاد او این بود که حرف از زمین بر نمیکند بنابر این کمونات خاطر و منظورات خود را بمن میگفت
و تشویش او از این راه بود که جهازات جنگی ما را خوب مهیا ننموده و مضبوط و مستحکم نساخته اند و این کشتیها در مقابل کشتیهای انگلیس
تاب نمی آورند و هرگاه جنگ در روی دریا اتفاق افتد من از عهده این خدمت بیرون نمی توانم آمد و متفکر میدانم
که فتح و ظفر از طرف ما بعمل آید اکنون خداوند عالم لطف فرموده مقدر کرده است که کشتیهای انگلیس این سفر را با ما در
روی دریا ملاقات نکنند و بهرجا رود و از ما اثری نه بیند و الا مشکل بود که این سفر ما خبر به ازان کنگری او چنان معلوم
میشود که آن عیب که بعد اتفاق میافتاد قبل از وقت بنظر میآورده به است که بعد از این جهازات جنگی دولت انگلیس
جهازات جنگی ناپلیون را خراب و مستاصل خواهد ساخت چنانچه در مقام خود ذکر خواهد شد جامع این اوراق گوید در روز دوازدهم

سرطان سنه ۱۲۱۳ هجری ناپلیون با جهازات جنگی خود بحوالی شهر اسکندریه رسید ادمرال بروئیز را حکم کرد که کشتی کوچکی
فرستاده مستر مغلان را که کونسل دولت فرنس بود در شهر اسکندریه توقف داشت بخدمت ناپلیون آورند کونسل
مزبور بناپلیون عرض کرد که لارد نلسان چند روز قبل از این وارد شده در بندر اسکندریه لنگر انداخت و کس بطلب ناپلیون
انگلیس فرستاده او را برده وقتیکه ناپلیون را در تحقیق احوال شما از او نمود و بدون شک و در یک طرف کشتیها را شده و بجانب مشرق
و شمال را در نظر گرفته روانه شد لارد نلسان چنان تصور کرده بود که ناپلیون با جهازات جنگی فرنس در اسکندریه است و در حین ورود
خواهد دید و پیش این بود که ناپلیون چهار روز قبل از آنکه وارد بندر مسینه راه افتد از بندر مالطه روانه شده است و با ناپلیون
انگلیس با ولک که هرگاه منظور این بوده که باسکندریه بیاید بایست که تا حال آمده باشد یقین جای دیگر در نظر داشته است
و برای اینکه شما را فریب دهد اسم اسکندریه را شهرت داده است لارد نلسان از قول او چنان تصور کرد که ناپلیون در
مملکت سیریه بشهر اسکندرونه رفته و از آنجا بکنار و بخشکی خواهد رفت فوراً بسمت مشرق و شمال راه پیش گرفته بسمت
سیریه و شهر اسکندرونه روانه شد و این خطای لارد نلسان دوباره بغیر باکشتیهای ناپلیون رسید و آنها را از بلای ایشان
محافظت نمود خبر از ناپلیون وقتیکه این احوالات را از کونسل فرنس شنید مصمم شد که همان وقت بخشکی
برود ادمرال بروئیز اظهار نمود که حال دریا بسیار تلاطم دارد و وقت شب است و سواحل دریا سنگلاخ است احتمال
میرود که ضرر کلی بعساکر برسد و چون تازه وارد شده ایم از آب رودخانه و سواحل علم نداریم امروز
مهلت باشد انشاء الله فردا که آب آرام میشود مجموع جاهای آب دریا از بارگاه تا سواحل دریا امتحان
کرده عمق و عدم عمق آب دریا را مشخص میسازیم و بخاطر جمعی و فراغت لشکر را بکنار میبریم و لارد نلسان تا چند
روز نمی تواند از سمت سیریه مراجعت کند و ما فرصت کار در دست داریم ناپلیون اقوال او را از اول تا آخر گوش
داده با تغیر تمام در جواب او فرمود که ما وقت وسیعی نداریم که فوت نمائیم طالع من زیاده از سه روز مرا
فرصت نداده هرگاه کام دل و منظور نظر خود را در آن سه روز حاصل نکنم اوقات بطالت میگذرد چون ناپلیون
صاحب اختیار مجموع لشکر و کشتی وغیره بود بنابر این ادمرال بروئیز اطاعت کرده حکم داد که کلکها و زورقهای
کوچک مهیا کرده لشکر را بخشکی برند در شب سیزدهم سرطان سنه ۱۲۱۳ هجری یک ساعت از نصف شب گذشته در سه فرسخی
شهر اسکندریه بخاک مصر داخل شد و ناپلیون دو ساعت بعد چند فوج از عساکر را برداشته روانه شهر اسکندریه شد در

عرض راه اعراب بدوی از اطراف قتل و قتال کردند و هرکس از افواج در عقب می‌ماند و یکباره برطرف قرار اسیر کرده می‌بردند
تا اینکه لشکر فرانسه بحدی نزدیک شهر شدند که گلولهٔ توپ با نهایت رسید بکلانت و شجاعت هرچه تمامتر پیش رفته
جان پناه و برج و باره شهر را متصرف شدند در نهایت جلدی و چابکی و دلیری مجموع مشکلات و موانع تسخیر
قلعه را رفع نمودند جنرال‌ها عساکر خود داخل شهر شدند در این یورش اول خونی که ریخته شد **خون جنرال کلبر بود که**
در ابتدای یورش سرش زخم گلوله برداشته خون از زخم او جاری شد و ناپلیون با جمعی از سرکردگان ایستاده تماشای
آن یورش می‌نمود جنرال کلبر تبر داد و رفت و زخم خود را نشان داده و ناپلیون خلاف قاعده و قانون ملک گیری
دانسته نگذاشت که شهر را غارت کنند و خود ناپلیون از کوچه بسیار تنگی می‌گذشت که زیاده از دو نفر پهلوی یکدیگر
نمی‌توانست بگذرد از پیش و پس مردم از پنجره خانه‌ها به جنگ گلوله تفنگ مشغول شدند قراولان جنرال
ناپلیون هرچه سعی کردند که شاید آن زن و شوهر را از حرکت قبیح خود شرم کنند و گلوله انداختن را موقوف نمایند
فایده نکرد و اصرار نمودند ناپلیون متغیر شده بقراول پیش حکم داد که آنجا را هدف گلوله بسازند قراولان نیز پس از
قرار فرصت عمل نمودند و آن دو نفر بقتل رسیدند ناپلیون لذا آنجا بسلامت گذشت و در شهر حکومت قرار یافت
جنرال ناپلیون شش روز در شهر ماند و در آن شش روز بنظم امور حکومت شهر و ملوکات آن پرداخت جنرال
دسئی را با چهار هزار و پانصد نفر مأمور کرده بطرف شهر [illegible] که سر راه دمنهور واقع است روانه شد و این جنرال
اول کسی بود که بزحمت بسیار مبتلا شده و بسختی عظیم گرفتار گردید و با وجود میل خاطر جنرال مزبور و اخلاص
و ارادت و نسبت بناپلیون شدت تنگی و کمی آب و آذوقه بحدی بود که چشم از اخلاص پوشیده و شکایت
آغاز کرده و شرحی نوشته درخواست نمود که مرا زیاده از این در این مقام بر خطر نگذارید و بدون تأخیر مرا اذن
بدهید که پیشتر روم یا رخصت دهید که معاودت نمایم بعلت اینکه دهات حول و حوش آبادی ندارد و تمر کنندگان
از آنها مقصودیت و در این صحرای وسیع آب وجود ندارد و در هر جا چاه آب و چشمه بوده همه را مخفی کرده‌اند و
پیدا کردن صعوبت عظیم دارد و اکثر روزها بعد از آنکه چند فرسخ راه طی می‌کنیم و در نهایت تشنگی بمنزل می‌رسیم
بغیر از آب تلخ چیزی پیدا نمی‌شود **نویسندهٔ این تاریخ می‌گوید** با وجود این سختی بی‌نهایت که در اوایل کار برای
عساکر و اجمعی ناپلیون روی داد بار نظام و مرتبه اطاعت آنها بحدی بود که تاب می‌آوردند و از خدمت یک گام

وا پس نمی‌نشستند جنرال ناپلیون نیز ملاحظه نموده دید که مجموع سرکردگان و افراد عساکر در شکایت و همه افتاده‌اند
اندیشناک گشته‌اند و در رفع دلتنگی آنها اهتمام نموده نگذاشت که زیاده طول بکشد **فصل ششم در وقایع ایام توقف
اسکندریه و گذارشات آن** نگاشته که ناپلیون وارد اسکندریه شد زیاده از حد انقلاب و پریشانی در اوضاع شهر ملاحظه کرد دید
که از قدیم الایام در شهر اسکندریه هفتصد هزار جمعیت بجهة [illegible] ناپلیون در آن روزها زیاده از شش هزار نفر نمانده و دیگر اینکه
ناپلیون قبل از آنکه داخل خاک مصر شود شرحی باهالی مصر نوشته بود که من از جانب کارگذاران جمهوریه فرانسه
مأمور شده‌ام بمصر آمده بزرگان و تجار را تنبیه نمایم و رؤسای ممالیک را گوشمال دهم بعلت اینکه ایشان اخلال در
امورات تجارت اهل فرانسه کرده‌اند و تجار فرانسه را اذیت رسانیده‌اند زیاده از قانون گمرک از آنها مطالبه
و دریافت کرده‌اند و زیاده مأموریت ندارم و در این مملکت قدم نگذارده‌ام که کاری و عملی بخلاف قرآن
که زینت مصر رسیده و بر اوامر و نواهی آن اعتراض کنم لهذا از شما که بزرگان مصر و از جانب دولت روم بحکومت
منصوب شده توقع دارم که در خصوص تنبیه و تادیب پاره مفسدین بمن امداد کنید تا من بنیان آن طایفه منحوس را
از صفحه ولایات مصر برکنده بیازم و بزرگان و رؤسای آن قوم مشوم را بالمره قلع و قمع نمایم **بالجمله چون جنرال ناپلیون
باسکندریه وارد شد برای تأکید اعلام نامه مزبور که در عرض راه نوشته بود شرحی مجددا** باهالی مصر رقم و علاوه
بر تفصیل شکایت مفسدین در باب بی‌حرمتی تجار فرانسه و اخلال در امر تجارت ایشان نیز این چند فقره را رقم
داشت که ای اهالی صحرای مردمان فتنه جو و بد نهاد طلب شما خواهند گفت که ناپلیون بدین قصد حرکت کرده که
روش دین و طریقه آئین را منسوخ کند مرگز قول ایشان را مقبول ندارید و یقین کنید که من محض استرداد حقوق شما از غاصبین از
فرانسه حرکت کرده‌ام و غاصبین حق شما را سیاست خواهم کرد و در نهایت آسایش و رفاهیت خواهید گذرانید و چنان
بدانید که من بیشتر از بزرگان ممالیک احترام خدا و پیغمبر و قرآن را منظور داشته‌ام و یقین کنید که قدر بنی نوع انسان در نظر
خداوند عالم یکی است و تفاوت مابین ایشان زیادتی عقل و علم و تقوی و ادب است و هرکه این مذکورات در او بیشتر
ترجیح او بر دیگران زیادتر است در این صورت چگونه میشود طایفه ممالیک را به شمار آرند و در رشته و خلل و فسخ
دین و آئین اهل برآیند توقع دارم که همه قضات و مشایخ و پیشوایان دین بعموم اهل مصر معلوم دارند که من خود
و جمیع اهل فرانسه از لشکر و غیره که با من همراهند مسلمان حقیقی و هرکه در دین خود پایدار و برقرار [illegible] نیک می‌شمارم

سیدار بیم و بنگرید که همیشه پاپای روم مردم را به تمنی اهل اسلام ترغیب میکرد و میگفت که جهاد با مسلمین حلال است
من چگونه او را مستاصل ساختم و نیز فتنهای مالطه که همه اوقات جان خود را در باب دین و نفی قتال با
مسلمین کرده بودند و اذیت بر مسلمانان میرسانیدند چگونه ایشان را متفرق ساخته از آن عقادات فاسد باز
داشتم و اینگونه عملهای این دلیل راست که مجموع بنده کان خدا را خوب دانسته ایشان دوستم و مرا با دین و مذهب
مطلقا رجوعی نیست هرکس در دین و در اعتقاد خود ثابت قدم باشد محبوب من است و هر که فضل و هنرش بیشتر و عبادت
خدا را بهتر بجا آورده و اوامر و نواهی دین خود را ملاحظه کند او را ترجیح بر سایرین خواهم داد بعد از آنکه ناپلئون اعلام نامه
مزبور را نوشت و بمصر فرستاد مجموع امور شهر و نواحی اسکندریه را منتظم ساخت در روز هشتم سرطان ۱۲۱۳ هجری از اسکندریه
بیرون آمد روانه دمنهور شد در عرض راه در صحرائی که از رمل چون وادی الرمل آب نایاب بود از اعراب علی الاتصال
بر عساکر فرنس اذیت میرسید و در آن صحرا از اتفاقات اگر چاه آبی پیدا میکردند یا با ریگ پر کرده بودند یا آب آن را
کثیف نموده که استعمال ممکن نبود و از نایابی آب عساکر فرنس ناچار زحمت را قبول نموده مانند برق از آنجا میگذشتند
و این مشقت را عساکر فرنس تحمل مینمودند و گاه گاهی اظهار شکایت نیز مینمودند و در شب اول که از اسکندریه بیرون
رفتند خطری برانها روی داد که نزدیک بود جمیع آن لشکر بهلاکت برسند و آن واقعه اینست که جمعی در رکاب ناپلئون
در تاریکی شب میرفتند و اکثر ایشان در شب اسب بخواب رفته بودند علی الغفله دو دفعه از بیابان میان جمعیت ما
شلیک اتفاق افتاد و تکی هراسان شده تصور کردیم که اکثر از لشکر کشته اند بعد از آن که بدقت بتحقیق رسیدیم معلوم شد
که یکی از دلیلان راه زخم گلوله برداشته بر تعجب افزود و در ساعت جنارال ناپلئون حکم داد که تحقیق نمایند چه در این
عمل باعث کیفیت مشخص شد که فوج جنارال دسی که پیش قراول بودند در تاریکی شب ما را دشمن فرض کرده و جمعی از
اعراب بتصور ما شلیک انداخته فورا بهمه سرکرده گان خبر رسانیدند و ایشان را از کیفیت اطلاع دادند و لکه اشتباه در آن
تاریکی شب برهم خوردگی میان لشکر روی داده و نظام لشکر این مرتبه بود که با وجود دو دفعه شلیک مطلقا از جای خود
حرکت نکرده به دستور میرفتند و منتظر حکم سردار اعظم شدند فردای آن شب چون وارد شهر دمنهور شدند و در عمارت یکی از
مشایخ آنجا منزل کردند از اتفاقات عمارت شیخ مزبور عمارتی جدید البنا و بیرون عمارت با زیب و زینت و مجموع آن منقش
و منقح و با شکوه بنظر میآمد و لیکن میان عمارت زیاده از حد بوضع و با احتیاج خانه از ظروف و فروش و غیره کهنه و مستعمل

وظروف آن شکسته ناپلئون چون این دید دانست که آن شیخ بسیار با دولت و مکنت است از این حالت تعجب نموده و بعد از چندی که
محرمیتی حاصل شد از اوضاع او تحقیق نمود شیخ بیان کرد که چون من این عمارت عالی را ساختم خبر بپاشای مصر رسید که
چنین عمارتی شیخ ترتیب داده بزبان آورد که شیخ صاحب دولت و مکنت میباشد در آن دم حکم نوشت و آدم فرستاد
که شیخ باید چند هزار تومان بدیوان مساعدت نماید و من در ادای وجه اهمال ورزیدم مهلتی گذاشت که بعنف مبالغ
کلی از من گرفت از این جهت است که وضع خود را تغییر داده ام عالم شاهد است انشاءالله تعالی با اهل این ولایات عقب کنند که کسی نمی تواند
مال و دولت نگاه دارد بالجمله در آن اوقات روزی بقدر یک فوج از اعراب به قصد ناپلئون سوار به خانه شیخ هجوم آوردند
ناپلئون از پنجره عمارت نگاه میکرد از خیره گی سوار مزبور متغیر شده یکی از اجودانهائی را که از اتفاقات در آنجا حاضر بود
حکم داد که چند نفر از قراولهای مرابط در روا این مردم بیهوده را از اینجا دور کن اجودان مزبور پانزده نفر سوار و ده پیاده
برداشت و در ساعت مقابل آنها رفت و اندک زد و بند مابین ایشان اتفاق افتاد جنارال ناپلئون دید که اجودان و آن
قراولها که همراه او بودند اندک تردید دارند و درست بجنگ اقدام نمی کنند و ناپلئون بدانسبب آن چپ فریاد بر آورد
که پیش روید و شلیک کنید ایشان صدای ناپلئون را نشنیدند باز فریاد کرد که بتعجیل روان شوید و شلیک کنید و چنان
تصور میکرد که از آن مسافت صدای او را می شنوند و تاخیر مینمایند از این معنی متغیر شد و بعد اجودان حمله برده عرب
ایستادگی کرده قراولها را قدری عقب نشانیدند باز اجودان مزبور در نهایت آرام مقام خود را مالک شد بعد از
قتال مختصری اعراب فرار کردند اجودان مراجعت کرده چون ناپلئون هنوز متغیر بود خود را نتوانست نگاه دارد
با اجودان فرمود که چرا دیر حرکت کردی معلوم است که ترس بر تو غلبه کرده بود اجودان مزبور مایوس شده برگشت
و بمنزل خود رفت مورخ گوید که چون اجودان جوانی بود که ناپلئون با او میل خاطر داشت بمن فرمود که او را از جانب
من دلجوئی کن وقتیکه اجودان را ملاقات کردم هرچه او را دلجوئی نمودم و تسلی دادم آرام نگرفت بمن گفت که
جنارال فرموده که تو ترسیدی و من بعد از شنیدن این لفظ زندگی نمیخواهم و اگر فرصت دست دهد اول من جان
خود را فدا خواهم کرد مورخ گوید که اجودان بیچاره بحرف خود وفا کرد و با آنکه بعد از این بسیار التفات از جنارال
ناپلئون دید در جنگ اکری خود را بکشتن داد چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد بالجمله در بیست و چهارم سرطان سنه ۱۲۱۳ هجری
جنارال ناپلئون وارد رحمانیه شد و در ایام قدیم بلکه بندر بزرگی است که معامله و تجارت اهالی فرنگستان را با اهالی ایران

ایشان که نهر بزرگی از رود نیل بریده بشهر اسکندریه برده‌اند بهای نهر مزبور زیاده از بیان است جنرال ناپلیون دو روز
در آنجا توقف کرده روز سیم از آنجا حرکت نموده از کنار رود نیل روانه مصر شده و یک کشتی جنگی نیز از رود نیل روانه کرده که
همیشه در مقابل لشکر حرکت کند و هرگاه در عرض راه حادثه روی دهد لشکر امداد آن و آن امداد لشکر باشد اتفاقات
باد شدیدی وزید و کشتی مزبور را پیشتر برده و لشکر در عقب مانده که در آن حال شش هفت هزار خیلی روسیان که از شهر
مصر بطرف اسکندریه میرفتند با او برخورده جنگ آغاز کردند از یکطرف آن طایفه و از یکطرف اعراب
و مملوک و فلاح که کنار رود نیل را گرفته بودند و توپهای کوچک داشتند که بار شتر کرده عرصه را بر اهل کشتی ناپلیون
تنگ کردند ناپلیون ازین مقدمه آگاه گشت و خواست خود را بمدد کشتی برساند چهار هزار نفر از مملوکین راه او را
سد نمودند و پیش روی او را گرفتند ناپلیون مردانه صف جنگ اقدام کرد و آنها را منهزم ساخت و اعراب و شیخ
هر که در سر راه بود همه را از پیش برده‌اند وقتی رسید که ترکان رومی چند نفر از اهل کشتی گرفته و جمعیت ایشان را تمام
کشته بودند و سر آنها را بلشکر فرنس نشان میدادند تا رسیدن ناپلیون همه فرار کردند و کشتی مزبور نجات یافت
از آنجا گذشته در چندین مکان جنگ کرده و بر همگی فایق آمد و مراد بیک که بزرگ مملوک بود فرار کرد و بطرف مصر علیا
رفت و در سه مقام جنگ عظیم روی داد اول در رحمانیه دویم در خیر سیم در پرامیز و در هر سه جنگ جنرال ناپلیون
شکست فاحش بدشمن داد و بعد از آن باقی در تسخیر شهر مصر مدینه تعجیل نمود که زود بشهر برسد و در این حال نیز اعلام
نامه ببزرگان شهر مصر و اهالی آنجا بهر یک جداگانه مرقوم داشت که دیروز طوایف مملوک را بتمامه منهزم ساختم
و اکثری را کشته و بر خیرا زجمدار منهم و بعضی که فرار کرده‌اند لشکر بتعاقب آنها فرستاده‌ام حال هر چه کشتی و لنگه که در کنار
رود خانه و در تصرف شماست همه را زود نزد من فرستید و چند نفر از مردمان معتبر روانه نمایید که نزد من آمده از وضع
و طریقه و آیین شما مرا خبردار کنند و برای همراهان من سیورسات از قبیل نان و گوشت و کاه و جو و علف حاضر نمایید
و تشویش بخود راه ندهید و وحشت ننمایید و خاطر جمع دارید و مطمئن باشید که احدی خوشحالی شما را بهتر از من نمیخواهم
و نیز باهالی شهر بدین طریق مرقوم داشت که ای اهالی مصر من از رفتار شما بسیار خوشنودم و کار پسندیده کرده اید که تا حال
بدشمنی من اقدام نکرده‌اید و من محض از برای این آمده‌ام که نسل مملوک را از صفحه این ولایت محو سازم و تجار و اهالی
این ولایت را از شر ظالم و دشمن محافظت نمایم لهذا هیچکس از آمدن من نترسیده خوف را از خود دور سازد و هرکس از

ترس من فرار کرده است خاطر جمع باشد بمنزل و وطن مألوف خود مراجعت نماید و مردم مثل ایام سابق در مسجدها
بلوازم عبادت دین خود مشغول باشند و هرگز از مال و عیال و خانه و ملک خویش تشویش نکنند که احدی زیاده طلبی
نخواهد نمود بخصوص در دین غرای محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که من احترام آن بزرگوار و دین و آیین او را بسیار
داشته و دارم و بعد از آنکه بشهر وارد شوم اشخاص معتبر از اهل مصر تعیین خواهم نمود که بامور داروغه گی شهر
مشغول شوند و مردم را در هر باب آرام و آسوده نمایند و دیوانخانه نیز ترتیب خواهم کرد که اصحاب آن هفت نفر
باشند سه نفر آنها دایم الاوقات در پیش امیری که از جانب خود تعیین خواهم کرد حاضر باشند و چهار نفر دیگر
بعور رسی اختلافات عموم اهل شهر مشغول شوند و حکم صادر نمایم که احدی بی استحضار ایشان باموری اقدام ننماید
و ایضا یک روز قبل از آنکه با لشکر خود با جلال و شکوه داخل شهر مصر شود شرحی با بعض و حسابی باشای مصر نوشت که
منظور جمهوریه فرنس از گرفتن مصر اینست وجود رؤسای مملوک را از صفحه این مملکت بالمره نابود کنند چه آن نابکاران
یکدفعه خیره گی نموده بسلطان روم طغیان ورزیده‌اند و بعد از آن جسارت کرده بر دشمنی اهالی فرنس اقدام نموده حال
دولت فرنس با جانب عساکر خود صاحب مصر شده و شما که از جانب سلطان روم پاشای مصر هستید خاطر جمع دارید
که منظور دولت فرنس اینست که پاشای سلطان روم مالیات ولایت او را از شر غاصبین محافظت نماید و از شما
توقع دارم که سپاهیان روم مصر و ضد داریه و او را معتقد سازید که من مطلقا بآن دولت ضرر نخواهم رسانید و تابت این
ولایت را چنانچه سابقا میدادند بعد از این نیز بطور پیش مصارفی خواهم نمود بالجمله جنرال ناپلیون در پنجم ... سنه ۱۲۱۳ هجری
با عساکر خود در کمال اجلال داخل شهر مصر شده و در مقر حکومت آنجا قرار گرفت و حکم داد که بر اهل و عیال مملوکین
که خود در خارج بجنگ عساکر فرنس مشغول بودند احدی بی احترامی نکند و اذیت نرساند بخصوص بزوجه مراد بیک که
پیرزن اصیل نهایت دو روز بعد از ورود جنرال ناپلیون نوجیین که پیرزن او بود منصب آجودانی داشت با جمعی
جهت پرسش احوال زوجه مراد بیک فرستاد و زن مراد بیک در اندرون خانه نشسته با پسری ناپلیون را تنها باندرون
طلبیده است و قریب پنجاه شصت نفر کنیز و غلام در برابر او بغیر از تماشاییان جمال آجودان ایستاده بودند از عمر
آن زن قریب پنجاه سال گذشته و حسن و ملاحتی که مناسب عمر او بود نیز داشت حکم داد که قهوه و شربت در
ظروف مرغوب برای آجودان حسن را آوردند بعد از آن خاتون مزبور انگشتری الماسی که هزار لوت قیمت آن بود

از انگشت خود بیرون آورده با سنجوال تعارف نمود و چندین بسته عاز سردار اعظم کرده بهمگی سفرون با جاب
جنارال اعظم بعد از چهار روز ورود خود جوبلین را که یکی از اجوانهای او بود با نوشتجات و احکام با سکندریه
که جنارال کلبر را که زخم وارد و در سکندریه مانده بود نزد او ضابع سفر سپهبار داده و بآن جنارال نوشت که بر
قدر در مصر وجه نقد کم داریم لیکن برنج و جو و گندم فراوانست با هرچه تنخواه در زر تجارات همه را جمع آوری کند و بمصر
بفرستید که در عوض آن برنج و گندم داده خواهد شد جوبلین اجل رسیده با پانزده نفر دیگر بطلکه نشسته روانه سکندریه
شد در عرض راه بسبب شدت باد طلکه او بساحل رفت در آنجا او و پانزده نفر همراهان او را بقتل رسانیده
بعد از یکماه معلوم شد که در چه مکان ایشان را بقتل رسانیده اند جنارال ناپلیون بوقت تمام رسید و تحقیق نمود که
ایشان را در قریه المکم از آب حیات پیاده کرده اند فی الفور جنارال لانث را حکم داد که با نصد نفر صالدات
برداشته روانه مکان مزبور شود و دستور العمل داده که تمامت اهل آن قریه را با خانها و املاک آنها بسوزانند
و شیخی که فرموده او این عمل شده زنده بنزد ناپلیون آورند و اموال ایشان را بغارت ببرند و فرموده که اعلام
نامه نوشته بمجموع دهات و اطراف بفرستید که هرجا یکی از اهل فرنسه بقتل رسد با داش عمل اهل آن مکان این خواهد بود
جنارال مزبور بموجب حکم روانه شده مجموع اهل آن قریه را مقتول ساخته اموال آنها را بغارت داده و قریه مزبور را نیز
آتش زده عالیها سافلها نمود و ناپلیون پس از استحکام این نوع امورات بدین فکر افتاد که بمور او رعیت را
منتظم گرداند هرکس که در غرور جوانی ناپلیون را دیده بود از ذهن و ادراک و ذکا و چالاکی او در نظم امورات
تعجب مینمود خواصه زیرکی و فکری که در انتظام مهام مصر در نهایت تعجیل بانجام رسانید چون نه تنها تسخیر ولایت مصر
منظور نظر او بود لهذا در چند هفته مرتبه از اوضاع آن ولایت آگاهی بهم رسانید که گویا ده سال وقات در مصر گذرانیده
و در آنجا زنده کانی نموده احکام صادر کرد که بایستی انتظام جمیع امورات رعیت و دولت بدقت ملاحظه شود و مجموع خلق مصر اطاعت
احکام او را لازم می شمردند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد بودندی و حکم صادر شد که در مسجدها و معبدها قواعد
و قوانین دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم را جاری سازند خواصه حجاب حمایت نسوان را که اهم امورات و
در باب سایر آداب شرایع اسلامیه نیز باید معمول به و جاری باشد و اهل مصر و فرنس هیچیک با دین دیگری بیرون
نگذارند و نهایت احترام از شریعت مطهره منظور دارند و خلاف نورزند بعد از صدور این فرمایشات که احدی از خلاف

آن احکام نمود مجموع اهل شهر دا فرادی که بطریقی با نوبی یکدیگر شده نه که چند روز بعد از ورود بشهر مردمان فرنسه
با اهالی مصر بدون نفرت به کاکین و بیوتات راه میدادند و با ایشان ماکول و مشروب استعمال میکردند
و در شغل و زحمت یکدیگر امداد می نمودند جنارال ناپلیون دو روز بعد از ورود خود بشهر مصر شرح مبسوطی
ببرادر خود که در پاریس بود نوشت که در کاغذهای اخبار گذارشات مرا و فتوحاتی که اتفاق افتاده خواهی دید
بکلی آنها فرضیست که بر اصل شجره مفاخرت جیش منصور فرنسه رسیده و از کردون گردان در گذشته و شرح
دادن آن بتفصیل لازم نیست میدانید که ولایت مصر در باب عمل آوردن غله و برنج و قیام سبزی آلات و گله
رمه بهترین ولایات روی زمین است لیکن اهل مصر بالمره وحشی صفت میباشند و در زر چه عاری هستند و من نمی توانم
آن قدر وجه نقد تحصیل کنم که موجب لشکر را برسانم شما در حوالی شهر برای من عمارتی مهیا سازید که بعد از دو
ماه بپاریس مراجعت خواهم کرد و بعد از آن در باب والات حرب هرچه ضرور بود بتفصیل نوشت که از پاریس بفرستند
از اسباب طرب و غیر که نه بازیگر و کلمه نه رقاص و دویست هزار پیمانه برنجی و چند نفر خانه ازدوشر
و یکصد نفر فاحشه و قدری اسباب عرازی و چند نفر جراح و سی نفر دوا ساز و ده نفر طبیب و چند نفر
ریخته گر و چند نفر باغبان با اهل و عیال و تخم بقولات و ریاحین و سی هزار ذرع ماهوت آبی و گلی
و بعد لحاف صابون و روغن زیتون و مجموع زنان سپاه و صاحب منصبان که در مصر بخدمت قیام دارند
از پاریس جلد بفرست مورخ گوید از این احوالات مذکوره معلوم میشود که منظور ناپلیون این بوده که قوانین فرنسه را
در مصر جاری کند و در امر تدبیرات و مقدماتی چند بکار برد که بعد از مدتی با شکال نتیجه از آن حاصل نماید
و مکنون خاطر خود را بانجام رسانید و در آن قبل مدت که ناپلیون بمصر خود را اقامه کرده است و حکم را موقوف داشت
و در هر شهر و هر بلوک که لشکر فرنس در آنجا بود چنان قرار داد که سیورسات از خود بگذارند و تنبه و برخان ...
نمود که منافع لشکر فرنسه را بطوری منظور دارد که بهیچوجه من الوجوه معلوم نشود که بخواهد منافع اهل مصر را منقطع سازد
و ناپلیون در باطن چنان میخواست که مجموع شغل و کار و خدمات با منفعت در دست اهل فرنسه باشد بعد از چهار
روز از ورود ناپلیون بشهر مصر خود را با امتحان کردن هر خبر و صحبت داشتن با اشخاصی که از اغنیا بودند احوالات
مصر را اخذ کند مشغول نمیه بود و علم بهمه اوضاع آن ولایت حاصل نمود و بعد از تحقیق اوضاع آن مملکت احکامی چند

صادر کرد حکم اول اینکه در هر بلوک از بلوکات و نواحی مصر باید دیوانخانه باشد که در هر یک از اینها هفت نفر
مرد صاحب تمیز تعیین شود و کار اینها این باشد که متوجه منافع آن بلوک باشند و هر کس از هر بابت عریضه
باینها دهد زود دهمن معلوم کنند و نگذارند منازعه و مخاصمه در دهات آن بلوک روی دهد و هر کس مقصر باشد
او را سیاست نمایند و هر گاه برای سیاست اینها امداد لازم شود از حاکم آن بلوک که از اهل فرنس بر قرار خواهد
گردید بگیرند و در باب تربیت و ترقی مردم فرصت را فوت نکنند حکم دویم اینکه در هر بلوک و نواحی یکنفر از آقایان
ینکه چری باید مامور شود و او همیشه مراوده با حاکم آن بلوک کند و از اهل آن بلوک شصت نفر مرد مسلح باید همیشه
در خدمت او حاضر باشند و بهر خدمت که لازم دانند تعیین کند و بهر جا که خواهد با خود ببرد حکم سیم اینکه در هر بلوک
یکنفر مباشر جداگانه تعیین شود و شغل او این باشد که توجهات دیوانی آن بلوک را که قبل ازین میدادند جمع آوری
کند و آن مباشر نیز هر قدر عمله برای این کار لازم داشته باشد نگاه دارد حکم چهارم اینکه مباشر مزبور باید یکنفر
تحویلدار از جانب دیوان در نزد خود نگاه دارد که او همه اوقات احوالات را بوزیر مالیات بنویسد و هر
حکم باو مرقوم دارند در ساعت عمل نماید مورخ گوید در آن روزها که ناپلیون باین طریق مشغول نظم ولایات بود از
خارج نیز غفلت نداشت جنرال دسی را مامور نموده بود که بطرف مصر علیا رود و مراد بیک را تعاقب کند و خود نیز
بعد از آنکه از نظم مصر و نواحی آن فارغ گردید چند فوج همراه خود برداشته بتعاقب ابراهیم بیک که در جلال و قدرت و دولت
ثانی مراد بیک بود شتافت و این مقام طولانی است که همه را در شرح بتفصیل نویسم مجمل اینست که عساکر فرنس هر جا که هجوم
ملاقات کردند مظفر و منصور رجعت مینمودند و از هر مکان که یکی داشتند متواری میساختند بعد از آنکه همه ایشان را از قلع ماده
فساد آنها حاصل نمودند بشهر مصر رجعت کردند در هنگام ورود خبر رسید که لارد نلسان که از سرداران بحری انگلیس بوده در
بندر و بوغازهای ابوکر مجموع کشتیهای جنگی و تجارتی فرنس را در هم شکست و در دریا غرق نموده آنچه لازمه رزم و
جدال و کشش و کوشش بود از لشکر انگلیس در خرابی کشتیهای فرنس بعمل آمده و وقوع این قضیه هائله و وصول این خبر خائله بناپلیون
زیاده علت اغتشاش حواس شده و مجموع تدبیرات و افکار او باطل شد شارح این وقایع میگوید که کیفیت شکست کشتیهای
فرنس اگرچه در تاریخ ناپلیون بتفصیل مذکور است لیکن من نیز آن طریق که ناپلیون خود در سفینه حلینه نقل نموده علی
التفصیل خواهم نوشت و پیش از شروع بمقصود حکایتی شگفت و داستانی عجب برشته تحریر میکشم که موجب حیرت و باعث

و آن

و آن اینست که یکی از کشتیهای جنگی فرنس که بسیار بزرگ بود در هنگامه قتال آتش گرفته یکی از کپیتانهای کشتی که خود در
و در آن کشتی میان زخمداران نیمجان شده بود و پسری ده ساله داشت عمله جات کشتی برای بیرون بردن آن پسر بکلکه
حاضر شده هر چه سعی کردند که آن پسر را از کشتی بیرون برند ممکن نشد گفت که از پدر خود جدا نمی شوم و پدر خود را از
نهایت مهربانی و دوستی در آغوش کشید و در آن کشتی ماند تا غرق شد غیرت و همت آن طفل در آن آشوب و معرکه از
قلوب بسیار کس تازه و شاد و هیکونه اخبار تسلی برای ناپلیون میرسید و با وجود غیرت و جرات و جلادت ناپلیون
از وقوع این حادثه بسیار محزون و متوهم شد و از سرزنش و تشنیع بسیار خبرا لهای دیگر که برادران جنگی او بودند و شوکت
کشتیهای مزبور را که قوت کار خود میدانسته بشدت غمناک شد و چرا که یک اندیشه و تفکر تصور نتیجه این حادثه را می نمود
و میدید که بعد از آن راه تردد از فرنس بالمره مقطوع شد و امداد باو نخواهد رسید و اسباب رجعت او نیز با لشکر بطرف
فرنس میسر نخواهد شد مگر اینکه بذلت تمام با دشمن بی ترحم مصالحه کند و بعد از آنجا رجعت نماید و بدتر از همه این
صدمات که ناپلیون را بسیار پریشان خاطر و ملال کام نمود این بود که دیگر مصر را نگاه نمیتواند داشت سوختن کشتیها رای
او در وقت بسیار بدی اتفاق افتاده در وقتیکه نیکوست همه کشتیها را جهت آوردن جمعیت و تدارک از فرنس بعجله نگاه داشتن
مصر روانه نماید این امر واقع شد و منظور ناپلیون این بود که مصر و بلوکات و بندرات آنجا را مضبوط و مستحکم گرداند و شهر تولان
مراجعت نماید و کشتیها را تماما همراه خود برده و لشکر و آذوقه و هر قسم اسباب که لازم است و در کار دارد بمصر بفرستد و مجموع
کشتیهای جنگی دولت فرنس را و کشتیهای بار قرالهای فرنگ که با او دوست بودند در یکجا مجتمع ساخته بعد از انجام دادن تمام تهیه
و تدارک و اسباب و اسلحه جنگ با انگلستان رود و در این باب قبل از وقت شرحی بکارگذاران جمهوریه نوشته و در دیوانخانه
آنها ثبت شده بود که با این شروط انشاالله بزودی میتوانم داخل خاک انگلیس شوم و لیکن هر قدر که تدارک کشتی آنها
زیاد و تربیت از نتیجه آن تشویش بخاطر من میرسد و امیدوارم که تفوق ایشان را با برخی از تدبیرات تباه کردن مرتفع سازم
مورخ گوید عمده منظور ناپلیون این بود که پاریس حجت آرا کند و در آنجا بنای قوت انگلیس را بوجه اکمل تدارک نماید و تکلیف کند
ازین عمل بر انگلیس لازم است که کشتی جنگی خود را برای محافظت از هر جا جمع آوری کند پس از آن در دریا و سر
راه مصر و بندر مصر نمی توانند کشتی جنگی بگذارند و در فکر حفاظت و نگاهداری خود میافتند در قوه ندارند که لشکر بطرف
مصر روانه کنند و راهها از هر طرف مفتوح میشود و کار مصر را در نهایت سهولت میتوانم مضبوط کرد و دلیل عمده در

این حادثه عظیم مجموع این خیالات را اقتضا ساخت و بر خلاف تدبیر او تقدیر شده بود و وقتیکه تنها بود این حکم
مکنون خاطر داشت بمن تکلیف و من در جواب عرض میکردم که اگرچه این قضیه بسیار بد اتفاق افتاد ولیکن
شکر باید کرد که در روی دریا برای ما اتفاق نیفتاد هرگاه در دریا لارد نلسان بما میرسید جمیع کشتیهای ما را
در هم می شکست و بالمره امید ما قطع شده بود حال اگرچه راه ما از فرانس مقطوع است ولیکن در مصر لشکر ما مضبوط است
و در سلوک و آذوقه بقدر کفاف داریم اکنون برای ما لازم است که با آرام تمام صبر کنیم و در کار خود مشغول باشیم
تا ببینیم کارکنان جمهوریه چه طور از برای ما خواهند نمود مورخ گوید وقتیکه این فقرات را عرض کردم جنرال ناپلیون
آهی کشید و فریاد برآورد که کدام کارکنان و کدام کارگذاران بفریاد ما خواهند رسید و از مردمان مفسد و شریر
و بی آئین در یکجا جمع شده و برای پیشرفتار خود کیانی را تقویت میکنند و عزت و احترام می بخشند که مثل خود
دنی و ناکس و جبون باشند و مثل من کسی را که از همه امور دولت و لشکر آگاه باشد و در آداب جنگ و سپاه گردانی و طریقه
مملکت گیری و کشورگشائی آگاهی تمام دارد و همیشه برای اسم و آوازه دولت و برای نیکنامی مملکت خود میکوشد از او
متنفر شده و از روی یقین کامل من حسد میبرند و میخواهند که من در این مملکت معرض تلف باشم و اثری از من باقی نماند و اگر
از مصر رجعت کنم قطع نظر از این مقدمه می بینی که لشکر بچه مرتبه در این روزها ناراضی و شاکی شده اند بعد از آنکه سرکردگان
و بزرگان این معنی را یافتند که کارکنان با من بنظر توهین میبینند یکی رغبت بماندن اینجا نخواهد داشت و خرابی دولت در آن
زمانیست که کارگذاران برای پیشرفت کار خود بر مردمان شایسته و کاردان حسد زنند و از راه بخل نگذارند که ایشان
مشغول خدمت و مصدر عملی شوند و الا من که ناپلیونم بقوت عقل و فطانت خود میتوانم چاره این گونه مهلکه را بطور خوب
و شایسته نموده باشم و نیز نامی از آن بیرون روم نگارنده این تاریخ می نویسد که خیالات چندی که بر ناپلیون بواسطه
شکست کشتیهای فرانس غلبه کرده بود باعث اغتشاش احوال و مهموم بودن او شده بود از دل بیرون کرده و تزلزلی که بجهة امر
مزبور در راه مهمی شده بود بر طرف شد و همان جلادت و دلیری خود رجوع کرده با افسوس تمام گفت که ای ادمرل
بروئیز این چه خبط و بیخردی بود که کردی و مرا زحمت و خودت را بهلاکت انداختی کاش زنده بودی و میگفتی خطا
ولی تدبیری تو بعد از این ضررهای کلی تجربه تازه حاصل میشد چنانچه برای من تجربه حاصل شده و مکرر تکلیف که
بزرگ نباید آنی از طریقه حزم انحراف ورزد و در بعضی جاها شکوه ظاهری لشکر خاطر جمع شود باید با من منتظم و مضبوط باشد

نظاهر

نظاهرش جنرال ناپلیون اگرچه در ظاهر تقصیر را تماما به گردن ادمرل بروئیز وارد میآورد ولیکن مادام توقف او
در جزیره سنت هلینه وضع کیفیت دعوای رود نیل را بدین طریق نوشته است وادمرل ولینور را که نایب ادمرل
بروئیز بود شریک خود متهم میگوید که در آن اوقات که کشتیهای جنگی فرانسه در تو غازهای ابوکر لنگر انداخته
و بخاطر جمعی تمام بخوشگذرانی مشغول شده بودند لارد نلسان دو فروند از کشتیهای جنگی یکبار فرستاد که
کشتیهای ادمرل بروئیز را بیابند و به بینند که در کجا لنگر انداخته و بچه طریق اقامت نموده اند آن دو کشتی بزور
بتو غازهای ابوکر رفته و مجموع کشتیهای ادمرل بروئیز را دیده و از اوضاع آنها استحضار حاصل نموده بدون آنکه
کسی خبردار شود و ضرری بایشان برساند رجعت کرده خبر بلارد نلسان دادند لارد مزبور بتعجیل تمام روانه مقصد شد
و هنگامیکه وارد شد سه ساعت از ظهر گذشته و ادمرل بروئیز بیخبر بر سر سفره نشسته با صاحبمنصبان بخوردن طعام مشغول بودند
و اکثر از عمله جات کشتی او با سکندریه بکنار آب رفته بودند چون او را خبر از این مقدمه دادند فورا ببالای کشتی آمده
ملاحظه کرد که کشتیهای انگلیس با نهایت تعجیل میآیند ادمرل بروئیز در حال حکم بکشتیهای خود داد که حاضر
جنگ شوید و در ساعت کس فرستاد که عمله جات کشتیها را زود از سکندریه بیاورند و بعد از آن حکم داد که بادبانهای
کشتیها را بکشانند و پهلوی توپها را خالی کرده جای توپچیان را مضبوط کنند و با اضطراب تمام مشغول این حکم شده چنان
اتفاق افتاد که مجموع کشتیها و پهلوی توپها از جمال و اثقال پر بود حتی دو ادمیرال که کشتی بسیار بزرگی بود و
ادمرل بروئیز خود در آن کشتی نزول داشت در پهلوی توپها بعضی جاهای کوچک از تخته ساخته بودند که سرکردگان
مادام سفر دریا در آنجا نزول کنند آنها را هم بهمان احوال گذاشته میان آنها مملو از خمرهای نفط و قیر و قطران
و رنگ مجموع پهلوی توپها را گرفته بودند و عمله دو کشتی بزرگ دیگر که اسم یکی فوریر و دیگری کانکورنت بود نیز بهمان طور
فرصت کردند که جای توپها یک پهلوی کشتی را خالی کردند و حاضر جنگ شدند و پهلوی دیگر آن دو کشتی که بطرف
خشکی بود بمرتبه مملو از جمال و اثقال بود که در وقت جنگ هرچه خواستند توپهای پهلوی کشتی مزبور را بیندازند ممکن نشد
و لارد نلسان ملاحظه کرد که در تیت بدق کشتی مزبور در حرکت است و یک توپ خالی نمیشود از این حالت متعجب گردید
کس فرستاد و سبب این را معلوم کنند و عمله جات کشتیهای فرانس که در کنار بودند فرصت نکردند که بکشتی بیایند و ادمرل بروئیز
چنان تصور کرد که لارد نلسان تا دو ساعت از شب گذشته بمقصد کار نکند اما بمنزل گلوله توپ میرسید و قرداع صبح بنای

جنگ خواهد کرد است عجله نمود دید که لارد دبرویز با یازده کشتی بزرگ که هریک مشتمل بر هشتاد توپ همراه دارد
وچندین کشتی کوچک و با بقی کشتیهای او هنوز باو ملحق نشده اند یقین کرد که تا کشتیهای او تمام وکمال باو نرسید
شروع بجنگ نخواهد کرد و بجهت اینکه عمله جات کشتی او حاضر شوند کشتیهای خود را بطرف دشمن حرکت نداد
وخواست آن شب را باهمال تا فردا ملکه تهیه و درستی به بیند و در این اثنا صدای توپ کشتیهای انگلیس بلند شد
لارد نلسان که در فنون جنگ دریا نهایت مهارت و آگاهی داشت فرصت را فوت نکرده باتش افشانی مشغول
گشت و در این اثنا یکی از کشتیهای انگلیس در جزیره که در آن حوالی بود بزمین خورده و در آنجا ماند این حادثه امید تازه
بادمرل دبرویز که آن شب جنگ موقوف خواهد شد لارد نلسان ازین گونه اتفاقات اندیشه بخاطر خود راه نداد
هنگامه را گرم دیده و در روی آب باتش افشانی مشغول گشت و از طرفین گلوله توپ مانند تگرگ باریدن گرفت و در این
هنگامه گرم که دو ساعت گذشته بود بعضی از عملجات کشتیهای فرنس رسیدند و بعضی در خشکی ماندند و در این دعوا منظور
لارد نلسان این بود که کشتیهای فرنس را یکیک تنها مقابله کند و از پیش بردارد باین علت حکم داد که هریک از
کشتیهای انگلیس از عقب لنگر انداخته کشتی خود را منحرف کرده پهلوی آن از سمت راست کشتی فرنس نگاه دارند ولیکن
حادثه از حوادث این طرح را تغییر داده چنانچه کلادین که یکی از کشتیهای انگلیس بود خواست که بقوریر حمله کند و سعی نمود
که ملکه از مابین طرف چپ آن کشتی و جزیره که در آنجا بود بگذرد و بمقامی که لازمست بکرد در نزدیکی جزیره بگل نشست
و هرگاه قبل از وقت ادمرل دبرویز هوشیاری کرده چند عراده توپ برای احتیاط در آن جزیره گذاشته بود بلاشک
همان کشتی را میگرفت و همچنین لارد نلسان حکم داد قالیه که کشتی دیگر بود از عقب آن روان شده خود را بقوریر رسانید
و در مقامی که لازم است لنگر انداخته مشغول جنگ شود از شدت باد و تندی آب کشتی مزبور را از آنجا که رانده و نتوانست
لنگر اندازد تا اینکه از قوریر گذشت و با این پهلوی چپ کانکورنث افتاد و مترصد بود که توپهای پهلوی چپ
کشتی مزبور فرمان رسانیده دید که یک توپ نتوانست خالی کند لهذا جرات بهم رسانیده پهلو به پهلوی آن کرده
بچند شلیک توپ کشتی مزبور را از کار انداخت و همچنین دفلت از جای خود حرکت کرده بر عقب قالیه رفت و
خود را برمحاذی قوریر رسانید و در پهلوی آن لنگر انداخته لیکن نتوانست چاره توپهای آن را بکند و چوب کل
کشتی مزبور بضرب گلوله خصم درهم شکست و همچنین ارین که کشتی دیگر لارد نلسان بود از قرار حکم شل دلت قفا

کرد

کرد ولیکن یکی از کشتیهای فرنس در بین راه پیش از گرفته نتوانست برود و لابد ماند و مابین این دو کشتی که اسم یکی
فرنکلین و اسم دیگری پیوپل سیاورین بود لنگر انداخت و در نقاره که لارد نلسان خودش در آن در
پهلوی کشتی فرنس که اسمش سپرتی ایت بود ایستاده و لارد نلسان امر کرد که چهار کشتی دیگر از کشتیهای
خودش وسط کشتیهای فرنس را تا بکشتی هشتم آنها بجنگ گرفتند ادمرل دبرویز با کشتی خود و دو کشتی دیگر مقابل
کشتی آنها را گرفت و نایره حرب بحدی مشتعل گشت که روی آب از دود باروط تیره و تار گردید و یکی از کشتیهای
انگلیس از کار افتاد و بگل نشسته غرق شد و چندین کشتی دیگر لارد نلسان از ضرب گلوله توپ کشتیهای فرنس
کناره گرفتند در این حالت ناپلیون نوشته اگر چنانچه ادمرل ولینو که حکم کشتیهای جناح یسار ادمرل دبرویز
در اختیار او بود ریسمان لنگر کشتیهای خود را که پنج فروند کشتی بزرگ بودی بریده و بر سر کشتیهای انگلیس هجوم
میبرد لامحاله شش فروند از کشتیهای کوچک انگلیس را که در آن هنگام مضطرب شده بودند متصرف میآورد
و بضرب گلوله همه آنها را از قراریکه لارد نلسان خودش نیز بر آن اعتقاد بودی میشکست و از کار میانداخت
لیکن ادمرل مزبور مطلقا حرکت نکرد و یک توپ هم نینداخت مختصر شد که در آن هنگام حکم از ادمرل دبرویز باو رسید
ادمرل مزبور روانه و در مشغول جنگ شده و یک کشتی انگلیس را بکل شانه و کشتی دیگر مشغول شد بلکه از آنجا نجات داده
و وسط صف کشتیهای انگلیس را هجوم آورده نزدیک شد که از پیش بردارد و تا این مقام هنوز فتح از هیچ طرف معلوم نبود
تا اینکه دو کشتی بزرگ ادمرل دبرویز که یکی قوریره دیگری کانکورنث نام داشت از کار افتاد و از طرف کشتیهای
انگلیس نیز دو کشتی بزرگ یکی کلادین و دیگری برافان موسوم بودند بحرکت شدند و قلب صف کشتیهای فرنس را
نفس بجهت آسیب زیاد قلب صف کشتیهای انگلیس سر رسانیدند و چندان مضرت هنوز بر آنها نرسیده بود و از کشتیهای
انگلیس همین کشتیهای هشتاد و چهار توپ باقی مانده بود با بعضی کشتیهای کوچک و چون که آن شب را تا صبح از
طرفین بیداری کشیده منظور لارد نلسان این بود که صبح زود در این گرمی جنگ ادمرل ولینو با آن پنج کشتی
که ابواب جمع او بودند هنوز یک تیر نینداخته بودند حمله خواهد کرد و در این صورت بسیار تشویش داشت که فتح از
طرف کشتیهای فرنس باشد و ادمرل دبرویز آن مفاخرت را حاصل سازد از اتفاقات چهار ساعت
بنصف شب مانده بود آرنیت که کشتی بسیار بزرگی بود و ادمرل دبرویز خود در آن کشتی نزول داشت آتش گرفت

واین حادثه و بلای ناگهان باعث فتح و فیروزی لشکر انگلیس گردید چون این کشتی بزرگ بقدر ربع ساعت روی
هوا از چنان گرفت که جنگ از طرفین موقوف شد بعد از آن با وجود آن حادثهٔ عظیم باز کشتیهای فرانس ابتدا
کرده جنگ را مجدداً شروع نمودند و تا سه ساعت بعد از نصف شب باتش فشانی مشغول گشته و از اول وقت
تا دو ساعت از روز گذشته از طرفین آثار خستگی ظاهر گشت و تا چهار ساعت از روز گذشته باز بشدت گرم
جنگ شده و خسارت بسیار بطرفین برسید و تا چهار ساعت بعد از ظهر جنگ بسر کردند تا آنکه کشتیهای فرانسه
از کار افتاده ادمرل ولینو نیز ریسمان لنگر کشتیهای خود را بریده بطرف کشتی رفت و سایر کشتیهای فرانسه
بحرکت مانده بودند لارد نلسان گفت که چند ساعت بعد از آنکه کشتیهای فرانس از کار افتاد کشتی من نیز
بوضعی بی حرکت شده بود که بیدق کشتی فرانس که بی صاحب در بالای کشتی در حرکت بود من نمی توانستم
نزدیک رفته بیدق را مالک شوم بخت لارد نلسان اورا صاحب فتح و ظفر کرده و کشتیهای فرانس بالمره
خراب و ناچیز شدند و ادمرل برونیز بعد از آنکه چندین زخم کاری برداشته بود باز در جنگ مبادرت میکرد تا
هلاک گشته گردید و ناپلیون چنان تفصیل که شرح داده اعتقادش این بود که در خرابی کشتیها اول خطا از ادمرل
برونیز شده و بعد از آن از ادمرل ولینو ادمرل برونیز را در باب خرابی کشتیهای فرانس تنها ملامت نباید
کرد چرا که ناپلیون کشتیهای جنگی را متحمل تدارک دیده و نواقص بود آنها را چنانچه لازم بود انجام نرسانید و مکرر
ادمرل برونیز گفته بود که اینگونه کشتیهای ناقص و ناتمام در تقابل کشتیهای انگلیس تاب مقاومت نخواهند آورد
و با این تدارکات ناقص جواب آنها را نمی توان داد بعد از این مقدمه مورخ میگوید عریضهٔ از قول ناپلیون
به پولتخانه جمهوریه در خصوص خرابی کشتیها و بی تقصیر بودن ادمرل برونیز بدین طریق نوشتم که ادمرل
برونیز بدین جهت در ابوکر ماند که کشتیهای جنگی بسیار بزرگ و پربار بودند راه نداشت که به بندر اسکندریه
داخل شود و در آنجا از آسیب و خطر سالم ماند و مجبور بود که در بوغازهای ابوکر توقف کند تا وقتی فرصت
دست دهد و از آنجا بکارفیو روان شود در این بین لارد نلسان رسید و ادمرل برونیز فرصت نیافت
ناچار بنای جنگ و جدال نهاد و این حادثه علی الغفله باتفاق افتاده لازم است که بدون تاخیر
لشکر و کشتی و سایر ضروریات برای ترمیت کارهای این آسیب ارسال دارید مورخ گوید بعد از اتمام سلطان [illegible]

بنظر

بنظر ناپلیون رسانیدم بعد از ملاحظه بسیار خندید و بمن گفت شما میخواهید ادمرل برونیز را بالمره بی تقصیر [illegible]
واین معنی ندارد هرچه من تقریر میکنم آنرا بنویس لهذا شرحی بمن فرمایش کرد که جزء اول آن مشتمل بود بر
گذارشات لشکرکشی و شکست کشتی خود و بعد از آن گریز زده این مطالب را در ضمن آن فرمایش کرد که من
جنرال منیر را که با جمعی از سرکردگان و مهندسین در صالحیه گذاشتم در آنجا قلعه بسازند و از آنجا بشهر
مصر روانه شدم و از عرض راه با ادمرل برونیز نوشتم و از او خواهش کردم که در بیست و چهار ساعت
باید کشتیهای جنگی را داخل بندر اسکندریه نماید و هرگاه کشتیها پربار و بزرگ است و نمی توان بآنجا داخل نمود
بار آنها را از توپ و هرچه که تعلق بلشکر دارد از اسباب و آلات حرب و آذوقه و غیره بخشکی برده در اسکندریه
بگذارید و کشتیها را خالی و سبکبار به بندر کارفیو که مکان بس جامی و قرار دهد ادمرل مزبور چون
در مکانی کشتیها را نگاهداشته بود که سنگ و کوه پاره بسیار داشت و لنگری چند از کشتیها نیز در آنجا مفقود شده بود
چنان تصور نمود که حمل و نقل توپها و سایر اسباب لشکر بکنار آب متعذر میباشد لهذا کشتیها را با بوکر برده در آنجا
لنگر انداخته و با چند نفر از مهندسین و صاحب منصبان دیگر نیز فرستادم که با او تأمل کردند که هرگاه برای او
فرصت روی دهد از خشکی برای امداد او نمی توان کرد و با او شرط کردند که هرگاه در آن دو سه روز که در آنجا
میماند کشتیهای انگلیس بیایند باید ریسمان لنگر کشتیهای خود را کشیده یا بریده از جنگ احتراز نماید و باز شرط کرد
که بقدر امکان در ابوکر زیاده از دو سه روز توقف نکند و من خاطر جمع شدم که او در عرض دو سه روز یا
باسکندریه داخل میشود و یا آنکه بکارفیو میرود و چون که اعراب اطراف اردوی مرا گرفته بودند و آمد و رفت
چاپار و قاصد ممکن نبود تا چند روز از اوضاع اسکندریه و کشتیها خبر بمن نرسید و فقط که فتوحات چند برای من
روی داد و راه عبور و مرور مفتوح شد چندین رساله از ادمرل برونیز بمن رسید بسیار تعجب کردم که او مینویسد
هنوز در ابوکر متوقفم بار دیگر بتعجیل تمام باو نوشته و تاکید کردم که یک ساعت زیادتر در آنجا نماند یا باسکندریه برود یا
بکارفیو روانه شود با وجود این بار رساله بمن فرستاد که چند فروند کشتی انگلیس آمده بودند جا و مکان مرا
ملاحظه نمایند و من در تدارک و تهیه ام اگر لارد نلسان بیاید در ابوکر با او جنگ خواهم کرد این خبر مرا بوحشت
انداخت و دانستم که این وارد از مصالحه گذشت چرا که این رساله در دوازده روز قبل از این نوشته شده بود باز آرام

یافته چون این را فرستادم که در ابوکر این قدر بماند که ادمرل برونیر را از انجا روانه کند و خبر من رسانه
ولیکن وقتیکه او رسید کار از کار گذشته بود ادمرل برونیر مجرد رسیدن کشتیهای انگلیس جا بجنبی فرستاده بود
که از طرح اندازی او سر خبر دهید اورا هم در عرض راه کشته بودند بهر حال در خاتمه عریضه نوشت که هرگاه
ادمرل برونیر در این حادثه عظیم گناه و خطائی کرده و غفلتی نمود بر در بردانه کفاره او را نیز داد گویا کنون
خداوند میمون میخواهد که در خشکی قوت ما زیاد شود و بر خصم غالب کردیم و سلطنت دریا را به دشمن ما تفویض داشته
با وجود این باز هر قدر نوایب عظیم بما روی دهد باید شکایت از پروردگار ننمائیم که با مرده ما را فراموش نکرده
و ترحم کلی در حق ما نموده و در این سفر تفضل خود را شامل حال ما ساخته مثلاً چنانچه چون من وارد اسکندریه شدم شنیدم
که لارد نلسان با استعداد زیاد سه روز قبل از انجا رفته در ساعت حکم دادم که بخشکی باید رفت با وجود این
که دریا تلاطم داشت و بیم غرق شدن بود همگی سالات کنار رفتیم در حین رفتن یکی از کشتیهای لارد نلسان را
از دور دیدم که از طرف مقابل می آمد اندیشه کردم که مبادا قبل از انکه اسکندریه و بندر انجا را مالک شویم لارد نلسان
مستحضر گردیده او از دریا و اعراب و مملوک مصر از خشکی ما را با تمام ساحل نشسته بیافتاد فریاد کشید گفتم ای
آسمان مرا فراموش کرده پنجروز در حق من التفات نموده مهلت ارزانی دارید تا تدارک گذران خود را بوجه
اکمل نمایم از اتفاقات ناو کشتی مزبور ما را ندیدند و من با لشکر خود سالات بخشکی رفته آن شب را تا صبح پیاده بمقصد
شتافته صبح باسکندریه رسیدیم با سه هزار نفر که همه کی بیخواب و خسته و بی توپ و گلوله بودند حتی فشنگ نیز بقدر
کفاف نداشتند اسکندریه را مسخر کردم و در عرض پنجروز شهر رشید و شهر دمیاط را با آن علاوه نمودم و بالکلیه صاحب
مصر شده از تشویش و دغدغه خلاص گشتم در این مدت پنجروز ادمرل برونیر بیست جا کاری کرده خود را الجانی
گمان که اگر هزار کشتی انگلیس و چندین لارد نلسان بیاید ضرر با و نتوانند رسانید بعد از انکه خداوند جهان
داننده آشکار و نهان که آن پنجروز و چندین روز دیگر مهلت کرامت فرموده باز ادمرل برونیر خلاف کرد
و نخوت خود را از محل هلاکت بیرون برده با وجودی که خبر با و رسید که من همه جا را مسخر کرده و شهر مصر را حل
شدم و میتوانست که بهر یک از بنادر و سواحل که محفوظ باشد برود با وجود این مبادرت در حرکت و تغییر مکان نکرد
و از کید آسمان غافل بود بخت از او رو گردان شده عاقبت جان او و مجموع سکان کشتیها و جوانان فرانس معرض تلف

آم

آمده حال از این حادثه عظیم همه کی لشکر ما ترس گشته اند و اهتمام از جانب شما لازم است که پیاده و اسباب و امداد
و تدارک زود تر روانه نمائید مورخ کوید ناپلیون مانند کسانی که مباشر کاری میشدند که لوازم آن کار را مجموع
قبل از وقت مطلع باشد و دقایق او را ادراک کرده آنچه واقع شود پیش از وقت آگاهی تمام داشته باشد و
از این حادثه عظیم که عبارت از سوختن کشتیها باشد مقدمات چند برای پیشرفت امور خود ترتیب داد که نتیجه
انها را ابرو بعرصه ظهور آورد فصل نهم در بیان قتل شیخ اسکندریه و رفتار ناپلیون نسبت باهل
اسلام در آن اوقات شیخ اسکندریه خیانتی کرده بود ناپلیون امر کرد که جنارال کلیبر او را گرفته در کشتی محبوس
سازد و ناپلیون حکمی نوشت که چون شیخ مزبور با وجود محبت من نسبت باو و احکام کلیه که مدت اوداده ام خیانت
ورزیده و خیانت او بچندین جهة معلوم و مبرهن شد باید برای رفع این خیانت سیصد هزار فرنک که قریب
سی هزار تومان است تاوان دهد و اگر تا پنج روز بعد از وصول این حکم مبلغ مزبور را مهیا نسازد باید سر خود را دور
از بدن خواهد دید و مجرم زیادتر بی سر خواهد شد شیخ مزبور بشهر مصر رفت که در انجا تهمت را از خود
رفع نماید هنگامیکه وارد مصر شد باو گفتم که این تاوان را زود تسلیم کن و جان خود را از معرض هلاک نجات
ده و با و تاکید کردم که سردار اعظم مصمم شده که تو را برای عبرت دیگران و ترسانیدن اهل مصر بقتل رساند
باز شیخ مزبور بقول من معتقد نگشت و چون شیخ مرد بزرگی بود از خوشی احوال یک نوع محبت او در دل من جای
گیر شده میخواستم کشته نشود باز با و دفعه دیگر اصرار کردم گفتم که تو دولت و ثروت بسیار و مال بی شمار داری
بعد از مردن بکار تو نخواهد آمد از مال خویش جان خود را خریداری کن او از راه زهد خندیده و جواب
داد که هرگاه اجل من رسیده باید کشته شوم هیچ چیز نمی تواند مرا حفظ کند در این صورت چرا مال خود را بی مصرف
خرج کنم و هرگاه اجل من نرسیده کشته نخواهم گشت چرا مال اندوخته خود را از دست بدهم بعد از اتمام پنج شش روز
که راس موعد بود و جریمه داده نشد جنارال ناپلیون حکم کرد که او را گردن زدند و سرش در میان کوچه و
بازار و محله های شهر گردانیده جار کشیدند که شیخ اسکندریه قسم خورده بود که مدت العمر جمهوریه فرانس را خدمت
بصداقت نماید و مطلقا خیانت نکند در این اوقات خلاف قسم از او ظاهر گشت و ثبوت رسید که در خفیه با
بزرگان مملوک رابطه داشته و در شهر اسکندریه برای آنها جاسوسی می نمود از این جهة سردار اعظم حکم کرد که او را بقتل

رسانند و من بعد هر کس خاین باشد جزای او این خواهد بود در آن روزها فی الجمله اختلافی فیما بین سردار اعظم
و جنارال کلبر اتفاق افتاده بود و جهت این اختلاف اینکه شرحی جنارال برنور بناپلیون بسردار اعظم نوشته
که شما تصور نفرمائید که من از راه خوف و وحشت است که لوازم کار خود را می نویسم و آنچه بمن لازم است مطالبه
مینمایم و این معنی را بدانید که هر جا باشم تفاوتی باحوال من ندارد و در هر مکان که جا کنم پرچم شرطی که عمر خود را
در تحصیل افتخار فرنس مصروف داشته باشم خائف و نادم نخواهم بود و میخواهم که اگر کشته شوم در طلب مفاخر مملکت باشد
و در این صورت شما باید اعتبار من و با آنکه بفرمایش شما اطاعت میکنند نمایند مکرر بشما عرض کرده که حکایات
خرابیهای کشتیهای فرنس قلوب عموم عساکر را پر از غیظ و انتقام کشیدن نموده و منتظر و معتقدند که انتقام از اهل
بکشند چرا که اهالی انگلیس باعانت ایشان کشتیهای فرنس را در هم شکسته اگر مراد از امر و نهی سپاه فرنس خطائی
واقع شده باشد از این راه است که ایشان را ممانعت از این حرکت کرده ام و شما را از وقوع این امر مستحضر ساختم
از آنجهت مرا لازم است که هر چه ضرور و وجوبی دارد عرض نمایم صداقت من نسبت بشما بحدی است که نهایت او
متصور نمی شود جنارال ناپلیون در جواب رساله جنارال کلبر نوشت که ای جنارال بدان که من مراتب
دوستی و مدارج محبت و صداقت شما را اینست بخود دیده ام و این مرحله را خود سنجیده که اعتبار بسیار بر قول
و اعمال دوستی و وداد شما دارم و اندیشه ام اینست که فی الجمله کدورتی فیما بین ما واقع شده باشد چرا که مطلب مرا
شما یافته اید و مطلب شما بر من معلوم گشته است این معنی باعث اذیت خاطر من شده و اگر در مصر موارد تیره گی و
رنجشی حاصل آید در شش ساعت مرتفع میشود و هرگاه کدورتی بر من عارض شود در سه ساعت البته برطرف میگردد
و شما یقین بدانید که محبت من بشما از حد و حساب بیرون است و اقوال شما را صحیح میدانم القصه مابین دو سردار کدورت
طرفین مبدل بصفا شد مورخ گوید جنارال ناپلیون احکام و دستور العمل بجهت جنارال کلبر فرستاد که کشتیها را متوجه بود
و بقدر مقدور در حفظ و حراست نماید و احتیاط کند که بسبب ملک کشتیها در شهر و نواحی اسکندریه اغتشاشی روی ندهد بعد از آن ناپلیون
خاطر جمع مشغول امر جنگ و نظم قلعه جات و اخذ مالیات و تعیین حکام ولایات و انضباط دیوانخانها و پیشرفت
تجارات و آموختن صنایع شد و برای شیوع و اشتهار علوم و صنایع قوانین تازه در شهر مصر بنا نهاد و چندین نفر از
ارباب علم و صنعت را باشراف آن مینمود و در روز عید مولود جناب نبوی صلی الله علیه و آله ناپلیون در خدمت شیخ الاکبر

بعمل آوردن آداب روز عید مشغول گشت و دو نفر غلام از جوانان مملوک یکی ابراهیم و دیگری رستم بجناب
شیخ بخشید مورخ گوید که ناپلیون هرگز بمساجد اسلامیه پای نگذاشت لکن کلیه فقهه که سبب آنرا بعد از این
خواهم نوشت در هر جا که متعینین مصر و سادات که دستار سبز بر سر داشتند او را دعوت مینمودند بی مضایقه میرفت
و همیشه برای صلاح کار خود دین و مذهب اسلام را بسیار تعظیم مینمود و لازم دانست که عمل و کردار او مثل
مسلمانان باشد و همیشه میگفت که حکمران عاقل بر هر جا که غلبه نمود جهت اینکه آنجا را نگاه دارد در محافظت
کند دین و آئین اهالی آنجا را و قانون ایشان منتظم دارد و نگذارد که خللی در آن واقع شود مورخ گوید
اعتقاد ناپلیون چنانچه بارها در خلوت بمن میفرمود این که مخترع و مبدع مجموع ادیان خود ایشان است
و چون محافظت ادیان و ملل از اسباب قویه مملکت داری و سلطنت است از آن جهت پاسداری و احترام شریعت
بزرگ و سلطان مملکت لازم و واجب است و ناپلیون مادام توقف در مصر مثل مسلمانان رفتار مینمود و با
علمای دین اسلام بطوری گفتگو میکرد که گویا مسلمان است و یا میخواهد بدین اسلام درآید و علمای دین مزبور
معتقد افعال و اعمال او شده از او راضی و مشعوف بودند که قوت دین اسلام ناپلیون را احاطه کرده
و او زود مسلمان خواهد شد بنابر این میل بسیار با او صحبت او داشتند و ناپلیون هر وقت از اوقات
که احکام باطراف میفرستاد اهالی فرنس را بتعظیم دین و شریعت اسلام ترغیب مینمود و برای خود یکدست
لباس رومی ترتیب داده بود روزی محض از برای شوخی بمن فرمود که بجهت اکل طعام بخوان حاضر شود
مهمانان را نیز با خود ببر و مشغول خوردن طعام باشید و انتظار مرا نکشید وقتیکه بر سفره و خوان حاضر شده
نشسته بودیم دیدیم که ناگاه شخصی در لباس عثمانی لوبطرز [illegible] داخل مجلس شد اول چنان تصور کردیم که از
بزرگان آن طایفه است که بدیدن سردار اعظم آمده است همگی برخاستیم بعد از ملاحظه معلوم شد که ناپلیون
است باشد بی اختیار در خنده شدند ناپلیون در کمال وقار نشست لکن ساعتی نگذشته بود که سنگینی عمامه و …
بسیار او را رنجه داشته لباس را بیرون آورد و بعد از آن مطلقا نپوشید در اواسط سنه ۱۲۱۳ هجری خواست که
با پاشای مصر عهد و میثاق نامه بامید که دوست و یکدل شوند و در ظاهر او را خاطر جمع کند که حکومت این ولایت را
بتو خواهم داد و تو را از شر سلطان روم محافظت خواهم کرد و در خفیه بزرگان را عاطم میگفت که من حکم …

ولایت سلطان روم را از اشرار پاک کنم و بعد از آن بکارکنان آن دولت بسپارم و ناپلیون همیشه میخواست
که بنای مزبور را مخذول و منکوب کرده از صفحه روزگار براندازد ولیکن آن اوقات کار و مشاغل
او بسیار بود و میخواست که استقلال و قدرت حاصل کند بعد از این بامر مزبور شروع نماید **مورخ گوید جنارال**
ناپلیون مکرر این سخن میفرمود طریقه حزم این است که با اهل این ولایت مطلقا خاطر جمع نشویم و کارهای دولتی
اعم از امر لشکر و رعیت و ولایت بهیچوجه من الوجوه بانها رجوع ننمائیم چرا که اکابر و اعاظم این قوم
که قبل از این کار و شغل در دست آنها بود و بسیاق دیگر رفتار مینمودند و اندیشه دیر و دیگر دارند اکنون اهل فرانسه
غالبیت و ایشان مغلوب هر کار بایشان رجوع شود و هر نوع محبت و احترام در حق ایشان بعمل آید از کذب و دروغ
و مکر و حیله و ته سر خود نمیگذارند و با مردم در مقام استهزا و تمسخر میباشند و بعینه خیانت را در لباس خدمت جلوه
خواهند داد و همواره چشم و گوش در اطراف میدارند و منتظرند که دشمن بر ما خروج کند که بر قوت کار ایشان بیفزاید
و در تضییع و خذلان من و اهل فرانس مبادرت کنند و در حال تقویت و تسلط اهل فرانس و تدبیر خود مجموع این فساد
بزرگان و پیرخیلان اهل مصر را بسته ام و هر کدام را بکاری مشغول و بهر یک امری رجوع داشته ام و از اهل فرانسه
هر جا دیده بان قرار داده ام که از جزئی و کلی امور با خبر باشند اولا مگذارند امری روی دهد و هر گاه کاری
روی دهد در خفیه مرا مطلع میسازند با وجود این احتیاط باز در هر جا بخبر از ایشان نمی‌نشینند هر گاه بلفظ و ایما و اشاره
غیبت و مذمت از کار و امورات و قوانین نظم بر پا میکنند و در باب دفع اندیشه ها مینمایند انشاء الله تعالی زود
آن وقت میرسد که در مصر مسلط شوم و فتنه های این قوم را بالمره دفع کنم و مجموع امور را از کلی و جزئی با اهالی
بسپارم خوشحالی و فراغت و خاطر جمعی من آن وقت خواهد بود و استراحت و آرام حقیقی من آن زمان است
مورخ گوید اکثر امورات را گویا ناپلیون قبل از وقوع میدید و حکم بر وقوع آن میکرد چنانچه اجماع اهالی
مصر در آن روزها واقع شد از اقوال سردار اعظم مشاهده گردید و اهتمام و دقت جنارال ناپلیون و حزم
و احتیاط او در امورات مصر باین مرتبه بود که قراولها تعیین کرده که همه اوقات در صبح و شام و شب
هنگام اذان و مناجات نزد مؤذنان حاضر باشند تا اینکه اذان تمام شود و این حکم در اول ورود بمصر صادر شده
بود که قراولان مؤذنین مساجد را متوجه باشند از عدم احتیاط مباشرین قراول این حکم را چند مدت فراموش کردند

و جنارال ناپلیون از پس در آن ایام مشغول انجام مهام بود که اجرای حکم مزبور غفلت کرده مؤذنان
غفلت قراولان را دریافت نموده دانستند که این حکم جنارال فراموش شده در فراز گلدسته و بام مساجد
اذان و مناجات را با واز طغیان و یاغی گری تبدیل نمودند چون که در اذان و مناجات یک کلام
چند دفعه مکرر **الله اکبر و لا اله الا الله و محمد رسول الله گفته میشود مؤذنین بعوض این کلمات با واز بلند میگفتند**
ایها الناس وقت طغیان و یاغی گری است و بفلان و بهمان بگوئید در فلان مسجد بیائید و در میدان شیخ جمع شوند
و در نواحی و ملوکات خبر رسیده است که در روز معین باید کوس یاغی گری و طبل سرکشی بکوبید و اسباب و اسلحه حرب مهیا
نمائید و در آخر عموم اهل مصر اعلام کردند که سلطان روم نیز فرمان داده که با دولت روس و انگلیس متفق
شدم و از دوستی جمهوریه فرانس دست کشیده و بنای جنگ دارم شما نیز طغیان ورزیده و آشوب نمائید و از عزم
شهر از این گونه عملهای اهالی مصر غافل بود بواسطه مؤذنها و جاسوس و قاصد که مشغول مغالطه میشدند
عموم اهل مصر مستعد طغیان و یاغی گری گردیدند و **پیرخیلان این هنگامه روز بیست و ششم میزان سنه ۱۲۱۳ هجری را**
جهت هجوم عام قرار دادند و دو ساعت از روز مزبور گذشته بود که توپ جنار از آتش دادند خبر بجنارال
ناپلیون رسید که اهالی شهر مجموع دکاکین و بازارها را بسته و اسلحه حرب برخود ترتیب داده هجوم بر اهل فرانسه
مینمایند و فقط بعد از وصول این خبر باز خبر بجنارال ناپلیون دادند که جنارال دوپی را که حاکم و سالخلو شهر
بود در کوچه شهر بازو همین بقتل آوردند جنارال ناپلیون در ساعت اسب طلبیده سوار شد سی نفر از قراولان
خود را برداشته روانه شد و هر مقام که مظنه خوف بود در رفته مجموع قراولان را باحیا کرده ایشان را اطمینان
خاطر فتنه با نهایت اطمینان قلب دستور العمل بر همه اهالی فرانس داد که محافظت و حراست خود نمایند حکام که
ناپلیون از منزل بیرون میرفت مرا بالمنفرد قراول در منزل گذاشت و فرمود خوف کمی این است که مراجعت بنمایم
لیکن من میدانستم که او را از اوضاع این فتنه گران خوب مستحضر ساخته اند بمرتبه که بچستی و چالاکی و بصیرت و پیشرو
من ناپلیون اعتقاد داشتم که مطلقا و ابدا بخاطر راه نمیدادم و با کمال اطمینان منتظر رجعت او بودم و در وقتیکه
خانه ناظر نظام را که در مقابل عمارت جنارال ناپلیون بود فتنه گران محاصره کردند باز اطمینان من بحدی
بود که اصلا واهمه نکردم و ناظر نظام خود در خانه بود و بسیاری تخت جنارال اعظم عمارت خود را آن قدر

محافظت کرد که بعضی از اهل شهر بامداد او رسیدند و جنرال ناپلیون بعد از آنکه مجموع منازل اهل شهر
و قراول خانهٔ ایشان را بدقت ملاحظه نمود و دستور العمل داد که احتیاط خود را چگونه نگاه دارند رو بمنزل مراجعت
نمود وقتیکه مرا تنها دید بخنده آمد از من پرسید که آیا ترسیدی من در جواب عرض کردم که هرگز من نمی ترسم
و بخاطر جمعی تمام منتظر مقدم شما بودم جنرال اعظم ساعتی آسوده گشت و مشغول نهار خوردن بود خبر آوردند که بعضی
از اعراب بدوی گرد آمده از بابت نصرت و معاونت و یاری اهل شهر هجوم آوردند که داخل شهر شوند جنرال ناپلیون
سلکاسکی را که آجودان جنرال بود امر فرمود که پانزده نفر از قراولان برداشته خود را بدروازه رسانده و در آنجا
با اعانت مستحفظین شر آنها را دفع کن آجودان مزبور سوار شده روانه گشت یکی از جنرالهای دیگر که کرابیر نام داشت
حاضر بود اظهار نمود که سلکاسکی زخم دار است و هنوز زخم او التیام نیافته هرگاه جنرال حکم بفرمایند من عوض
او میروم جنرال قبول فرمود لیکن سلکاسکی رفته بود و ساعتی بعد یکی از آن پانزده نفر قراول با سر و صورت
خونین مراجعت کرده خبر آورد که سلکاسکی را با چهارده نفر دیگر پاره پاره نمودند و هنوز نعش در میان بود که این
خبر غمناک رسید و سلکاسکی از اهل پولند و جوانی بسیار آراسته بود هر کس او را دیده و شناخته از این حادثه بسیار
غمگین و ملول گردیده و جنرال ناپلیون نیز از جهة او زیاده از حد ملول و آزرده خاطر و غمگین گشت حکم داد که
خمپارهای بزرگ از صالداتها بالای کوه مقدم که مشرف بر شهر مصر بود بکشند و بر جا که ازدحام عوام
الناس است گلوله و خمپاره بیندازند و امر فرمود که صاحب منصبان هر یک چند نفری از سربازان ابواجمعی خود
برداشته توپها را بکشند در کوچها و مشغول خون ریزی شوند همان ساعت با لابان و شیپور جنگ را بصدا آوردند
و دستجات صالدات در کوچها و میدانهای شهر هر مکان که جمعیت بود هجوم برده از کوچهای وسیع محلی را
هزیمت دادند و تمامی مفسدین و اشرار بمیدان مسجد جامع مجتمع آمدند کوچه تنگی را که معبر مسجد و میدان
مزبور است بستند که صالدات نتوانستند از آنجا داخل شوند تا دو روز از مجموع توپهائی که در بلندیها گذاشته بودند
علی الاتصال گلوله و نارنجک بشهر میریختند تا اینکه دوازده نفر از اعاظم و رؤسای شهر مصر را گرفته خدمت
جنرال اعظم آوردند ناپلیون امر کرد که ایشان را در عمارت او محبوس کردند و آنها مترصد انتظار مرگ را میکشیدند
لیکن آنها را شل گرو نگاه داشتند و یکی از آقایان مصر که خود را از اخلاص کیشان محسوب داشت و همیشه در خدمت سردار اعظم حاضر بود

بنهایت تعجب عرض کرد که چرا سردار در کشتن اینها تأمل دارند سردار فرمود که وقت آن هنوز نرسیده باید
تحمل کرد مجملاً اینکه این هنگامه تا سه روز امتداد یافت از اشرار بسیاری را گرفته در قلعه محبوس کردند و جنرال
اعظم حکم نوشت که هر شب ده نفر را بقتل رسانند و در شب و قتها که گذشته برود نیل اندازند و چندین نفر از
زنهای متشخصه نیز داخل مقتولین بودند بعد از سه روز هنگامه و غوغا فرو نشست اگر چه عدد کشتگان معین
نشد لیکن از مضمون مراسله که خود ناپلیون بجنرال برتیر نوشته و شش روز بعد از این مقدمه فرستاده بود معلوم
میشود که هر شب علاوه دوازده نفری که برود نیل میانداختند و غیر آنهائی که در کوچها کشته شدند سی نفر را گردن
میزدند و در آن زمان با وجود انضباط و احتیاطیکه ناپلیون در حفظ اهل فرانس معمول داشت اگه در دهات و
خارج شهر کسی ضرر و خسارت بایشان رسانده و در معرض قتل بیاید خبر رسید که قبیلهٔ اعرابی که در حومهٔ شهر
مصر ساکن و جمعیت زیاد هم دارند چند نفر از اهل فرانس را بقتل رسانیده اند بمجرد وصول این خبر جنرال ناپلیون
جهة عبرت دیگران آجودان جنرال خود [illegible] را حاضر کرده امر فرمود که دو فوج صالدات و چند عراده توپ برداشته
بمسکن اعراب مزبور رود و تا تواند بقتل و غارت کوتاهی ننماید آجودان بموجب فرمان روانه گشت و اطراف آن
قبیله را احاطه کرده و هرچه مرد در آن طایفه بود مقتول و زنهای ایشان را اسیر و اموال آنها را غارت کردند و مجموع
مسکن آنها را آتش زدند و اسرا را برداشته با سرهای کشته گان بمصر و قاهره آورده بحضور سردار اعظم آوردند اکثر زنهای ایشان
در عرض راه وضع حمل نموده بودند و اکثر اطفال از گرسنگی و گرما و خستگی بمعرض تلف آمدند مورخ گوید وقتیکه ایشان را
بحضور سردار اعظم آوردند از نظارهٔ آن حال خجسته نظارگیان دست داد که از تحریر آن عاجزم لیکن بسبب این
سیاست بزرگ مدتی معابر و مسالک در نهایت امنیت بود و قافله که لازم بود همه اوقات برای خدمت لشکر
باطراف و نواحی سفر نمایند بسلامت و خاطر جمعی آمد و شد مینمودند جنرال ناپلیون بعد از آنکه شهر و نواحی را
امن نمود احکام بعساکر و رؤسای لشکر صادر نموده اعلام کرد که هیچ وقت احتیاط خود را از دست ندهید و در شهر
و بلوک و نواحی و قلعه که هستید قراول معین کنند و از حرکات مردم با خبر باشند و همیشه اوقات در کوچها و گذرها
و بازارها مکانیکه رجوع مردم با آن مکان میشود قراول بگذارند و در این اوان خبر رسید که لشکر رومی در بندر شام
و حلب جمع شده اند از آنجا که در مصر شورش عام شد اینها نیز حرکتی بقلعه استعداد افتاده اند جنرال ناپلیون در تهیه

و تدارک این سمت مشغول گشت قبل از حرکت از مصر طرحی جهت تسخیر هند و بیان ریخت و قبل از آن جاسوس
و قاصد و وکلا از جانب خود بمملکت ایران فرستاده و توسط آنها معلوم کرده بود که هرگاه پیشکش نقد
چند هزار تومان وجه نقد بپادشاه ایران بدهد راضی خواهد شد و اذن خواهد داد که در چند مکان معین
مملکت مزبور سیلاح خانه و انبار و آذوقه و غیره برای لشکر ترتیب دهد و ضروریات لشکری از هر بابت
در آنجا فراهم آورد که لشکر او بهیچ وجه من الوجوه معطل نباشد مورخ گوید بن فرمود بعد از آنکه مصر را
بالتمام باطاعت خود درآوردم و از اطاعت آنها مطمئن شدم پانزده نفر صالدات جرار کاردان
بجهة حفظ و حراست و نظام مملکت در مصر میگذاردم و سی هزار نفر صالدات رشید همراه خود برداشته برود فرات خواهم
رفت و از آنجا معلوم است که از کدام سمت مملکت ایران رخنه بهند و بیان خواهم کرد و ناپلیون اگر در باب
عبور بیابانهای بی آب و علف و کوهستان با من گفتگو میکرد و تدبیر او در باب گذشتن از آنها می‌نمود و میگفت
باید از چند وادی النمل و صحرای طولانی بگذریم تا اینکه با ایران زمین قدم بگذاریم و هر روز نقشه که همراه
داشت در اوطاق پهن میکرد و خود بدراز بر زمین میافتاد و مجموع راههائیکه بود برآورد میکرد و دو انگشت از
او نیز حکم میداد که مثل او بدراز بر روی نقشه بر زمین بیافتادم نشان میداد که از کدام سمت با ایران خواهم
رفت و در این مقام گاهی از فتوحات اسکندر بخاطر میاورد و از اتلان نام ار گفتگو مینمود و گاهی میگفت که
دولت جمهوریه فرنس بسیار ضعیف است و لشکرم در این اوقات اندک ناراضی شده‌اند و این دو چیز که تا
قوت من است هر دو ناقص و قاصر است لهذا تدبیرات دیگر باید کرد و چاره در کار باید نمود خیال سفر هندوستان
همه اوقات در دلش جلوه گر بود قبل از آنکه حرکت او بسمت سیریه محقق شود شرحی باین مضمون به تیپو صاحب
که یکی از بزرگان هند و سلطانست نوشت که شما البته تا حال مستحضر شده‌اید که من با چندین هزار لشکر جرار
بسواحل بحر احمر که عبارت از دریای عربستان است وارد شده‌ام محض از برای اینکه شما را از بند آهنین انگلیس
مستخلص سازم و از شما توقع دارم که علی العجاله اوضاع ملکیه و دولتیه خود را برای من بنویسید و از راه مکه و جدی زود
خود را بمن برسانید که قبل از وقت آگاه شوم که شما در چه حال هستید و چه نوع کار میکنید و چند نفر از معتمدین
خود را نیز روانه نمائید که در سوئز یا در مصر نزد من آیند که من خاطر جمعانه در باب امورات هند با آنها گفتگو نمایم

فصل

فصل هشتم در توجه ناپلیون بسوئز و عبور او از گودار بحر احمر و خلیج عیون موسویه که حضرت موسی
علی نبینا و علیه السلام با معجزه آشکار نموده و ذکر بعضی از کارشات دیگر و معاودت بشهر مصر و توجه
او از آنجا بولایت سیریه و بیان کارشات جنارال ناپلیون در اول جدی ۱۲۱۴ هجری جمعی همراه خود برداشته
روانه سوئز شد روز دویم در صحرا مانده و آن روز گرما زیاده از حد شدت داشت در حوالی نصف شب
بحدی هوا سرد شد که محتاج با فروختن آتش شدند در آن صحرا هیمه وجود نداشت لیکن راه تردد کاروان
از سوئز الی تا راتان صحرا است که استخوان مرده آدمی و دواب از قدیم در آن صحرا بسیار بود قدری از آن
استخوانها جمع کرده آتش سوزانند چون آتش روشن شد بخار متعفنی از آن احداث کردید که آن جمع نتوانستند
در آنجا توقف نمایند لهذا در ساعت از آنجا حرکت کرده چند فرسخ دورتر رفتند روز بیستم جدی وارد سوئز
شدند روز چهارم جنارال ناپلیون بملاحظه شهر و بندر سوئز رفته و احکام چند در باب لوازم کشتی
و لشکر نمود چرا که در اول حرکت از مصر این اندیشه داشت که مبادا از طرف هند عساکر انگلیس بمصر بیایند چنانچه فکر
او صایب بود بعد از آن آمده بودند روز پنجم بمیدان عیون موسویه رفت که قدری بسمت شرق و جنوب
شهر سوئز واقع است و در ساحل شرقی بحر احمر قریب دو فرسخ مسافت باشد و خلیج عربستان قریب نهر ارسل
بشمال شهر سوئز میرسد و بحر احمر قریب به بندر زیاده از هزار و پانصد میل عرض ندارد و وقتی بسبب جزر و مد دریا
از هر مکان سواره میتوان گذشت و کاروانی که از شهر تار و کوه سینا بمصر میروند بجهة نزدیک کردن راه
همه اوقات از آنجا میگذرند جنارال چند ساعت در سر عیون موسویه تفرج نمود و از آن آب قهوه برای او
ترتیب دادند که بسیار شور بود از شوری شرب آن ممکن نشد نگارنده این وقایع میگوید که از متکلفان و
گوشه نشینان کوه سینا که در آفاق مشهورند شنیدیم و در هر رجب که هوا تاریک شد بکنار دریا آمدیم از آنجا
که هنگام صبح گذشتیم بجهة جزر و مد عبور از دریا اندک مشکل شده بود بزحمت بسیار عبور کرده بشهر سوئز آمدیم جنارال
ناپلیون برای احترام حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و برای ترغیب یهودان حکم معافی آن شهر داد که از
اهالی آنجا بعد از آن مطالبه مال و دیوان نکنند و از آنجا مراجعت کرده بشهر مصر آمدیم در ورود بمصر محقق شد که سلطان
روم در صدد عداوت است و چندین گروه از اهل مصر که اعتقاد ایشان این بود که لشکر فرنس بصلاح و صوابدید سلطان

روم بمصر آمده اند از آن عقاید اند و پاشای مصر که بسمت شام و حلب فرار کرده بود بحکم سلطان اعظم
لشکر جمع کرده شهر غزه و عریش را گرفته در فکر پیش آمدن میباشد این معنی معلوم کردید که بنای جنگ از طرف
جنرال ناپلیون فرمود که حال باید پیش از وقت چاره کنیم و این جمعیت تازه که باسم سلطان روم بجنگ
ما اقدام کرده اند تنبیه نمائیم و بروج و باره حیفه و اکر را خراب کنیم و آن صفحات را از حلیه آبادی عاری نمائیم
و بهیچ وجه من الوجوه راه گذران برای عبور و مرور لشکر دشمن نگذاریم تا اینکه از مصر خاطر جمع شویم تا بر این
مهمات و اطمینان از اینکه در فصل زمستان از طرف دریا لشکر انگلیس و از خشکی سپاه دیگر نمی توانند بمنازعه و جدال
اقدام نمایند در روز بیست و دویم دلو سنه ۱۲۱۵ هجری با دوازده هزار لشکر جرار حرکت نموده از شهر مصر روانه سمت سوریه
شدیم و دوازده هزار نفر دیگر در مصر بجهت محافظت شهر گذاشتیم و این اوقات که تمامت سپاه ناپلیون پنج و
دو هزار بوده و کلای جمهوریه در جنرال نوشته بودند که ناپلیون شصت هزار پیاده و ده هزار سوار دارد مورخ گوید
که قرب غروب آفتاب بصالحیه رسیدیم و در روز هفدهم دلو وارد عریش شدیم در عرض راه که از کویر بگذشتیم
تشنگی بر صالدات و عموم ملازم بسیار دست میداد و هنگامیکه بمنزل میرسیدیم فرصت نمیدادند که آب را بر وفق
قانون با ایشان تقسیم نمایند مشکهای آب را پاره میکردند و ضرر بخود و مجموع لشکر وارد میآوردند جنرال
ناپلیون تدارک آب و آذوقه بسیار برای گذشتن از کویرستان دیده بود و حساب کرده بود که چه قدر
نوکر و دواب موجود دارد جهت هر یک هر روز مقداری از آب و آذوقه تعیین شده بود که بورود منزل و یا در مقام
احتیاج باو میرسانیدند و اضطراب لشکر از شدت عطش باعث قلت آب شده لشکر از اینجهت شکایت آغاز کرده
و هنگامیکه بعریش رسیدیم بدون جنگ و منازعه تسخیر کردیم و مستحفظین عریش پس از آنکه تعهد کردند که مرکز بدشمنی اهل فرانسه اقدام
نکنند جنرال ناپلیون اذن رخصی بایشان داد و لیکن چون حیفه را محاصره نموده بودیم در میان محصورین
از مستحفظین عریش دیدیم که مشغول منازعه بودند مجملا بیکه امر عریش انتظام یافته از آنجا گذشتیم بعد از آنکه ده روز
راه رفتیم تشنگی و خستگی کشیدیم در روز بیست و هشتم دلو بود که بمکان خوش و منظر دلکش و صحرای سبز و محصول
سبز به تماشا رسیدیم که از چندین جهت حالی از آب و خاک و هوای فرنگستان بود مجموع لشکر از ملاحظه آن خورسند گشته
و از دیدن کوه و دره و صحرای سبز ملک شام نزدیک شد که همه خستگیها و زحمتهای آن سفر را که چندین نفر از عقب

ان مختصر بوده فراموش کنند بلی در مدت عمر در بعضی مقامات یاس کلی از جهت ایشان اتفاق میافتد و از بعضی
گرفتاریها که از شدت یاس و زحمت هرگاه خبری فرجی حاصل آید فی الفور مجموع مایوسی و زحمت تخفیف
میابد و در آن سفر حال لشکر ناپلیون چنین بود بسکه در دشت عربستان از گرما و بی آبی و منزلهای طولانی
خسته و درمانده بودند که بمجرد ملاحظه ملک شام و خیال وفور نعمت آنجا همه زحمتهای گذشته ایشان
فراموش گشت و فکر خوشگذرانیهای فرنگستان در دل ایشان جای گیر شد جامع اوراق میگوید که روز نهم
حوت بشهر رملی رسیده آن شب را بصومعه بسر بردیم که دو نفر زاهد آنجا بودند و آن شب خدمت و محبت بسیار
بما نمودند و بناپلیون گفتند که خانواده حضرت عیسی از اینجا عبور کرده و بمصر رفته اند و چاهی نشان داد
که ایشان آب از آن چاه خورده بودند و ما نیز از چاه مزبور آب خورده بسیار صاف و گوارا بود از شهر
رملی تا بیت المقدس بقدر دوازده فرسنگ راه بود من عرض کردم که سردار اعظم بآنجا تشریف نخواهند برد
فرمود که آنجا خارج از راه است و بمن حکم کرد که شرحی بزرگ آنجا نوشتم و خاطر جمعی دادم که ضرر لشکر فرانسه
باو نخواهد رسید باین شرط که خلافی هم از او صادر نشود و اهالی آنجا آرام نشسته باشند و از جای خود حرکت نکنند
فصل نهم در بیان محاصره قلعه حیفه و تسخیر آن و محاصره قلعه سنت ژان داکر مورخ گوید وقتیکه برابر
قلعه حیفه رسیدیم چند فوج که قبل از آن مامور شده که بامر محاصره بپردازند هنگامیکه گرم حمله و یورش بودند احوال
جنرال فرانسه بنظرم در آمد چون با یکدیگر خلطه و آمیزش داشتیم پیش رفته آداب و تعارف گفته خواستم مصافحه
کنم خود را پس کشیده با تعجب تمام بمن گفت گویا نمیدانی که در این سرزمین مرض طاعون شیوع دارد و احدی بدیگری ملاقات
نمی کنند میترسم که شما نیز باین رنج مبتلا باشید پس از شنیدن این تقدیر کیفیت و قصه را خدمت جنرال ناپلیون عرض کردم
فرمود که اگر احوال جنرال این مرتبه از طاعون واهمه دارد و اندیشه نماید یقین از ناخوشی مزبور مرض تلف خواهد
آمد از قرار فرمایش ناپلیون وقتیکه بحکومت ملوکات قضا و تلخ مشار الیه مامور گردید چندان نکشید که
از ناخوشی طاعون جان سپرد در دوازدهم حوت جنرال اعظم حکم فرمود که قلعه حیفه را تسخیر کنند و محاصره [illegible]
در آوردند دو روز و دو شب از هر طرف حمله پی در پی نمودند روز سیم لشکر فرانسه بقهر و غلبه آنجا را تصرف در آوردند
و جنرال اعظم حکم فرمود که حیفه را قتل عام کنند صالدات بمیان قلعه ریخته بقتل و غارت مشغول گشتند

بعد از ساعتی جنارال اعظم دو نفر اجودان خاص الهامی خود را امر فرمود که بقلعه رفته خشم و غضب صالدات را
اندک آرام دهند و ملاحظه اوضاع شهر نموده خبر باو رسانند وقتیکه آن دو نفر وارد قلعه شدند ملاحظه
مشاهده کردند که شرح آن از حیز تقریر بیرون است و جمعی کثیر از متحفظین آنجا در قلعه بزرگی رفته حصار آنجا را پناه خود
نموده با صالدات در منازعه بودند و مقاتله مینمودند چون بجهت لباس و رتبه و منصب این دو نفر اجودان
از دیگران ممتاز بود چون نزدیک حصار رفتند محصورین دانستند که ایشان صاحب مناصب جلیل میباشند
از عمارت آواز بر آوردند که ما بخواهش خود مطیع و منقاد عساکر منصوره فرنس میشویم در صورتیکه ما را
مطمئن نمائید و از خون ما درگذرید اگر ما را اطمینان ندهید ناچار شده تا جان در بدن داریم بدفاع
اقدام خواهیم کرد با اینکه مشار الیهما میدانستند که قتل اهالی فرنس بسیار در تسخیر قلعه مقتول شده اند ناپلیون
حکم بر قتل مجموع محصورین کرده صلاح چنین دیدند که ایشان را خاطر جمع کرده از قلعه بیرون آورند لهذا ملتمس
ایشان را قبول کرده همه را از آنجا بیرون آورده باتفاق خود باردو بردند موتوغ کویدمن و ناپلیون
در بیرون چادر در راه میرفتند از دور دیدیم که دو فوج از محصورین که یکی دو هزار و پانصد و دیگری هزار و پانصد نفر
بودند از دور نمایان شدند آن دو نفر اجودان جنارال دورس و ایشان از عقب داخل اردو شدند ناپلیون
این احوال را ملاحظه کرده بسیار متغیر شده فرمود این چه حکایتیست من حکم بر قتل کرده ام و ایشان رفته
چهار هزار نفر را جمع کرده نزد من میآورند آیا ایشان پس از این از من چه تمنا دارند و چه خواهش خواهند نمود
که در بارهٔ اینها با انجام منظور دارم آیا آذوقه بجهت اینها موجود است یا کشتی حاضر دارم که ایشان را بکشتی نشانده
بمصر یا فرنس روانه نمائیم و از این حرکت بسیار متغیر و در غضب شده بر شیطان لعنت فرستاده گفت اینان
چه خدمتیست که باین اقدام نموده اند وقتیکه آن دو نفر وارد شدند جنارال به تندی و تلخی تمام با ایشان
عتاب و خطاب کرده لیکن چه فایده که آن جمع کثیر را آورده بودند و کار از اصلاح گذشته و لازم بود که فکر
و تدبیری در بارهٔ ایشان شود و عذر که آن دو نفر اجودان جنارال آوردند این بود که سردار ما را امر فرموده
که بقلعه رفته بقدر مقدور خلق را از قتل نجات دهیم وقتیکه وارد شدیم قهر و غضب صالدات بحدی بود که
نزدیک ما نیامدند و ما خواستیم که حکم سردار اعظم را جاری نمائیم از آنجمله ایشان را خاطر جمع کرده از آن مهلکه خلاص

دادیم

دادیم جنارال ناپلیون بغضب تمام در جواب ایشان فرمود یقین است شما را برای این فرستادم که بفریاد
مردم برسید لیکن نه اینگونه بردم که تفنگ برداشته بصالدات حمله کنند و ایشان را مقتول سازند و قلعه را که از آن
حفظ نمایند و اطفال و زنان و مردمان پیر را که از کار افتاده باشند محافظت نمایند و سربازان جوان را بقتل
رسانید و کشته شدن شما بهتر بود که اینگونه مردمان با اسلحه و اسباب را برداشته نزد من آورید اکنون چه در نظر
دارید که در حق ایشان معمول دارم بعد از تغیر و پرخاش بسیار آن چهار هزار نفر را در پس چادرها دست
بسته بدو زانو نشانیدند و امر فرمود که مجلس شورائی در چادر او منعقد ساختند که درباب اسرای مزبور
چگونه رفتار باید کرد اهل مجلس تا شب گفتگو نموده نتوانستند قطع و فصل کنند شب روزنامه افواج را بعادت
معهود آوردند جنارال افواج در آن روزنامه بغیر از شکایت از کمیابی آذوقه بجهت افواج چیزی دیگر
ننوشته بودند از آن جمله نوشته بودند که افراد عساکر شکایت دارند که ما قلعه جفه را بالقهر و غلبه گرفتیم و
جنارال اعظم بنا بقانون جنگ حکم فرموده که همه را بقتل رسانند با وجود این باز چهار هزار دشمن را از جنگ
گرفته باردو آورده آذوقه ما را قطع کرده ایشان سیر شده و ایشان را شریک جیره و آذوقه ما کرده اند یکی از جنارالها
نوشته بود که اینگونه شکایت افراد لشکر عاقبت بطغیان و فتنه منجر خواهد شد جنارال ناپلیون بعد از خواندن روزنامه
و خبردار شدن از اوضاع آن روز مجددا حکم فرمود که باز اهل مجلس شوری مجتمع شوند و مجموع صاحب منصبان نظام را
امر فرموده که در مجلس گفتگو حاضر باشند بعد از انعقاد مجلس تا چند ساعت در ما بین صاحب منصبان و ارباب شوری
و مصلحت گفتگو شده و در مواد مختلفه مباحثه کردند از آن جمله گفتند آیا این چهار هزار نفر را میتوانیم بمصر بفرستیم در صورتیکه
بفرستیم اولا لازم است که همراه اینها قراول و مستحفظ نیز روانه نمائیم این قراول و مستحفظ باید از لشکر فرنس باشد در
این صورت لشکر ما در این بلاد دشمن کم میشود و چندین حمله در مقابل است و لشکر ما ضعیف میگردند ثانیا بقدر کفاف
باید آذوقه برای اسرا و قراولها مهیا کرد این آذوقه از کجا بهم خواهد رسید در اینجا بقدر کفاف لشکر خود آذوقه
نداریم و مشکل است که از اینجا آذوقه با ایشان برسانیم که با خود بردارند و راه ایشان نیز از میان ولایات دشمن است
که در وقت آمدن ما خود خراب کرده ایم و در اعراب جدید هم گشته اند هرگاه چیزی باقی باشد از عبور ایشان کم
میشود و لشکر در مراجعت بالمره معطل بمانند ثالثا ایشان را میتوان بکشتی نشانیده روانه نمود لیکن حال کشتی کجاست

و از کجا فراهم میتوان آورد اگر ذوربین خود را بدست گرفته اطراف دریا را بنگریم یک کشتی در آنجا پیدا
نمی توانیم کرد و رابعاً هرگاه اینها را رخصت ارزانی داریم فوراً بقلعه سنت جان اکری خواهند رفت
و امداد مستحفظین آن مکان خواهند نمود و یا در زوایای جبال نابلوس مخفی شده عقب و یمین لشکر را وقت
و بی وقت اذیت میرسانند و بعوض آنکه ایشان را بقتل نرسانیده ایم بقدر یکه از ایشان برآید از لشکر ما مقتول
خواهند ساخت چه ایشان اهل فرنگستان را مانند خنزیر و کلاب میدانند حاشا اگر ایشان را عاری از اسباب و آلات
حرب نمائیم چنانچه حال نموده ایم و با جمعیت اردو مخلوط سازیم آذوقه ایشان را از کجا فراهم خواهیم آورد
و چگونه بایشان ملتفت میتوانیم شد علم داریم که در غربت و بلاد مخالف چه خواهد گذشت و چه قضیه بر ما رو خواهد آورد
اینان همه کی دشمن جان و مال و دین و مذهب ما میباشند و چون قلعه سنت جان اکری را محاصره مینمائیم
از ایشان چگونه اطمینان بهم رسانیم که در عسکر ما شعله العصیان نیافرازند بالجمله در آن مجلس امر ایشان قطع و فصل نشد روز
آواز شکایت هر طرف بلند شد و جنرال ناپلیون که خود را بند مصلحت وقت میدانست و اهل شوری نیز
مصلحت در قتل ایشان دیده و بعرض او رسانیده بودند ناچار این حکم داد که همه اسیران را بقتل رسانند تمام افواج صالدات را
حاضرباش کرده امر فرمود که آن چهار هزار نفر اسیر را با آن بیچارگان بسمت ساحل دریا قرار داده یک دفعه
شلیک باینها کردند بعضی از ایشان خود را بدریا انداخته و شناگری خود را بسنگهای میان دریا کشیدند صالدات
توجه ننموده چند مرتبه ایشان را بطرف خشکی آوردند چون نزدیک منزل گلوله رسیدند دوباره شلیک کرده کلی را
هدف گلوله تفنگ نموده جسد ایشان در کنار دریا ماند طعمه حیوانات بحری گردیدند مورخ گوید ناپلیون در باب
قتل این چهار هزار نفر ناچار بود و مقتضی مقام این بود که همه را مقتول سازد و چون تحقیق امر کرده در
بعضی اوقات پاره قضایا حادث میشود که بدانجهت قوانین کلیه منسوخ و قواعد قدیمه که بین الدول معمول می شده و آن
خلاف قانون که وقوع یافته باعث شهرت و آوازه و اسم میگردد و بدان سبب منافع کلی متحقق میشود مثل اینکه
آن چهار هزار نفر پس از آنکه اسلحه های ایشان را گرفتند قاعده این بود که در امان باشند و کسی بایشان نرسد چون
ناپلیون از قراریکه مذکور شد در قتل ایشان ناچار بود فرمان داد و مرتکب خلاف قانون کلی گشت و همین باعث
شهرت و خوف او در قلوب اهالی آن صفحات گردید و اگر آنکه آن ضرورت مقام را لحاظ کنند فی الحقیقه انصاف خواهند داد

که ناپلیون

که ناپلیون بغیر از آنکه بعمل آورد چاره دیگر نداشت بعد از تسخیر قلعه یافا طاعون میان لشکر افتاده و قریب بشصد نفر از لشکر
تلف شدند در روز بیست و دویم حوت از آنجا کوچیده بسمت قلعه سنت جان اکری روانه شدیم در عرض
راه جنرال لانس که پیش قراول بود ببعضی کوه نشینان برخورده منازعه کرد ایشان را هزیمت داده تعاقب
نمود تا اینکه بکوه نابلوس رسیدند چون ایشان غریب و آگاهی از ثغور و معابر آن کوه نداشتند جنرال لانس
از راه بی تدبیری داخل معابر کوه شده قدری طی مسافت نمود چون از آنها اثری ندید رجعت کرد در
حین رجعت کوه نشینان مزبور که در زوایای کوه مخفی شده و در مقامی که سرکوب بدشمن بود جای داشتند
بنای شلیک بر فوج جنرال لانس گذاشتند لشکر فرانس نمیدیدند که از کدام سمت هجوم میبرند و حمله میکنند
تا رسیدن جنرال ناپلیون کثیری از فوج جنرال لانس هدف گلوله کوه نشینان شدند جنرال ناپلیون
از این عمل بسیار متغیر شده جنرال لانس را بسیار ملامت کرد فرمود چه لازم بود که این بی تدبیری را کرده خود را
بهلاکت و چندین نفر از صالدات خیلی را بهلاکت اندازی جنرال مزبور باین عذر متمسک شده که کوه نشینان
از هر طرف عرصه را بر لشکر پیش قراول تنگ کرده قیل و قال و کر و فر می نمودند خواستم گوشمالی بایشان داده باشم
که لشکر آیند و راحت باشند ناپلیون فرمودند این مقام خیال تعاقب نبود که تو اقدام باین کار نمائی و از راه
کنار روی و داخل مکانی شوی که نه راه و نه گذرگاه آن را بدانی سردار و سرهنگ باید مدبر و با فکر باشند و هم
در چند مقام بکار است لیکن جرات و رشادت در یک مقام و اگر جرات خود را نیز در آن مقام تدبیر منضم کنند
جرات بر تهور مبدل میشود و کم اتفاق می افتد که عاقبت او بخیر شود در این سفرها با این قلیل لشکر در ولایت
دشمن منظورات عظیمه در نظر داریم رویه حزم و احتیاط این است که باین جزئیات متوجه نگردیم و باین و چنان
متحمل نشویم و اگر جرات کنند و بمعابر آیند بدفعه شان میپردازیم والا اینگونه امورات باعث تعویق و تاخیر مقصود خواهد
بود و لشکر از این جزئیات شکسته دل خواهند شد بعد از آنکه ملامت زیاد کرد و لشکر را دلجوئی نمود بتعجیل روانه
شدیم در بیست و ششم حوت برابر قلعه سنت جان اکری رسیدیم در حین ورود آنجا شنیدیم که پاشای
اینجا قونسل فرنگستان را بصندوق کهنه با چندین نفر دیگر بدریا انداخته است چون دریا جسد مرده را همیشه بکنار میاندازد
در روز دویم در کنار دریا رفته بدن خود را می شستیم اجساد کشتگان را دیدیم که امواج دریا بکنار میآورد قلعه سنت جان اکری

اگرچه باره مضبوطی داشت بجا بسیله‌اند کی در اطراف قلعه برجها ساخته بودند که هنگام یورش مستحفظین بروج یکدیگر را
میتوانستند معاونت نمود و خندق بسیار عمیقی داشت ولیکن میدانستیم که اینگونه قلعه قابل آن نیست که در مقابل
صولت و تدبیر مهندسین و صاحبمنصبان توپخانه تاب مقاومت آورد و اینقدر بود که تسخیر این قلعه باین زودی و آسانی که
قلعه جفه بدست آمد ممکن نبود در اینجا لازم افتاد که تدارکات تسخیر قلعه را مضبوط و حزم و احتیاط بیشتر و سعی و کوشش
زیاده تر نمائیم و تدابیری که در تصرف آوردن قلعهٔ مزبور در نظر داریم بکار بریم لهذا املاء کردیم که در قلعه
جفه قدر مستحفظ آنجا کسی نبود که امداد ایشان نماید بخلاف آن در این قلعه سپاه خلو از قدیم بود در این اوقات
نیز امداد از لشکر و آذوقه بسیار بآنها رسیده است و کشتی انگلیس آذوقه و غیره و مهندسین صاحب وقوف
بسیار باین قلعه آورده اند کنون امداد کننده گان این قلعه از متعلقین فرنگستان هستند و باید با ایشان محاربه و نبرد
نمائیم مورخ گوید چون دولت انگلیس سرسدنی سمیس را که امیرال کشتی بود قبل از وقت از روی آب روانه
کرده بودند که هر قدر توانند کار را بالمپون مغشوش کنند و از پیشرفت کار او در سیریه و مصر مانع آیند
امیرال مزبور قبل از ورود ناپلیون در بندر قلعه سنت جان اگری لنگر انداخته و در آب و خشکی طرح
انضباط آنجا را ریخته و مستحفظین آنجا را که از لشکر ترک بودند از نگاهداشتن آنجا اطلاع داده بودند و توپهای
کشتی و قلعه را در مکانی که بر مارپیچ و لشکر سرکوب باشد نهاده بودند و از روی انصاف ضرر و خسارت
بسیار در هر حیثیت از امیرال مزبور بما رسید و ما را از تسخیر قلعه مزبور باز داشت و ممانعت کرد و بسبب جرأت
او بود که ناچار شده محاصره این قلعه را ترک کرده رفتیم و بعضی از راه افترا گفته بودند که امیرال مزبور با جنرال
ناپلیون مراوده داشته در خفیه با یکدیگر بنای یگانگی و الفت گذاشته بودند لیکن این سخن بالمره خلاف است چرا که ناپلیون
[illegible] شکایت از او داشت و میگفت که امیرال مزبور بهزار حیله میخواهد صاحبمنصبان و صالدات مرا اغوا کند و بوعده‌های
بسیار و منصب بزرگ همگی را از من روگردان سازد و هر قدر لشکر اهل فرنس در دریا و خشکی و جنگ و سختی گرفتار شده
بخلاف روئیه جنگ همه را در کشتیها گذاشته روانه کرده است که در آن کشتیها ناخوشی طاعون بهم رساند و امیرال مزبور اگرچه در
ظاهر چرب زبانی و چاپلوسی دارد ولیکن در باطن دشمن پر کینهٔ اهل فرنس است و هر که رفتار او را در قلعه عکه
نسبت بلشکر فرنس یافته میداند که او چگونه رفتار با اهل فرنس داشته است مورخ گوید چون قلعه سنت جان اگری

رسیدیم از مقدمات انضباط آنجا چنانچه مذکور شد استحضار تمام داشتیم ناپلیون حکم فرمودند که شروع
بمحاصره شود از دو طرف آن قلعه که خشکی بود مارپیچ برده و سنگرها ترتیب داده و با توپهای رکابی بنای
کوبیدن برج و باره آن نهادند و لیکن چه فایده که تدبیر لشکر فرنس از راه غرور و بی احتیاطی برای
تسخیر آن قلعه ناقص بود چنانچه روزی با جنرال کلبر در پیش روی چادرها براه سیر رفتیم مکرر در مقام
تعجب میگفت که عمق مارپیچ تا بزانوی من نیست و توپهای بزرگ ما هم نرسیده و با توپهای کوچک و این
مارپیچ که از زانو بالای صالدات نمایان نیست چنین قلعه را محاصره کرده ایم نمیدانیم عاقبت کار ما چگونه
خواهد شد با این اوضاع قلعه را محاصره کرده سه عراده توپ هشت و چهار پونده و شش عراده هیجده پونده توپ
بزرگ قلعه کوب شش روز بعد از ورود ما و محاصره قلعه مزبور از عقب رسید و آنها هنوز نرسیده بود که
سه دفعه یورش سخت بر سر قلعه بردیم و هر دفعه جمع کثیری از صالدات ما تلف شده و پای دیوار قلعه
رسیدیم و از صالدات بالای دیوار تیر رفته باز با جرأت و غیرت تمام از قلعه ممانعت کردند و لشکر
ما را هزیمت دادند و اهالی قلعه و سپاه خلو تعلیم و تشخیص مهندسین انگلیس و غیره از کوچکی توپهای ما خبردار
گشته بسیار جری شده تهور و خیرگی آنها زیاده از حد شد هرچه از این طرف اصرار در گرفتن شد ابرام محصورین
در نگاهداری قلعه بیشتر گردید اجرا الامر در چهاردهم ثور سنه ۱۲۱۳ هجری بعد از پنجاه روز کوشش بارودها و گلوله
ما نزدیک باتمام رسیده و میزان تنزل گلولهای توپ و عدد توپ اندازی ما از آن قراریکه داشتیم کمتر گردید
و جنرال ناپلیون از این گونه حادثه اندیشه چندان بخاطر راه نمیداد باز احتیاط را از دست نداده
بملاحظه احوال قیمتی بسبب قطر قیام هر گلوله تعیین کرده حکم داد که هر قدر گلوله از قلعه و از آن دو کشتی
بزرگ انگلیس که در هر دو طرف بندر لنگر انداخته اند و بیابانه انداخته شد هر که پیدا کند از قرار قیمت معینه وجه آن را
از صندوقخانه بگیرد این دو کشتی را امیرال انگلیس طوری گذاشته بود که گلوله آنها راه مراوده لشکر را با مارپیچ
و سنگر میگرفت که از آن روآمد و شد بسیار مشکل بود لیکن حسن کار این بود که صدای توپ خصم در گوش ما زیاده
از رسیدن صدمه گلوله بر بدن آنها بود و بغیر یک نفر صاحبمنصب که در شب حرکت از قلعه کشته گشت زیاده
تلف نشد و در مدت محاصره روزی جنرال کفرلی که یکی از سرداران رشید فرنس بود و کمپای او را گلوله برد

در عوض آن پای چوبی ساخته بود در میان مارپیچ ایستاده و جهة آنکه برای پای چوبی او افاقه شود
بر پای دیگر تکیه کرده دست خود را بکمر نهاده تکیه بر پله مارپیچ داده بود مرفق او از بالای مارپیچ نمایان
گشته و سپاه خلو قلعه که اکثر از آنها تفنگ انداز قابل بودند و بر بالای باره قلعه دو سنگ پهلوی
یکدیگر گذاشته تفنگ خود را در وسط آن دو سنگ قرار داده هرچه در نظر میگرفتند گلوله آنها خطا نمیکرد
و همینکه جنرال کفرلی آگاه از این نقطه کردند از راه جرات و رشادت اعتنا نکرده متوجه این گونه احتیاطات
نشد بعد از گذشتن چند دقیقه که از قلعه شلیک تفنگ شد اهل قلعه هرچه در نظر گرفته بودند یکی از آنها خطا
نشد از آن جمله گلوله بمرفق جنرال کفرلی زدند که از هم شکافت و بهمان زخم بعد از سه روز فوت شد
و جنرال ناپلیون مدت حیات او هر روز شش ماه دو دفعه بدیدن او میرفت مورخ گوید بمن حکم فرمود که
اکثر اوقات در پیش او باشم چند ساعت قبل از آنکه جان تسلیم کند از من خواهش کرد که دیباچه کتاب ولطیر را
که مردی از اهل فرنس بود و کتابی نوشت که در باب رفتار مردم در دار دنیا چه باید کرد که مواخذ نبود
برای او بخوانم قدری که از آن کتاب خواندم بخواب رفت من برخواسته نزد جنرال ناپلیون رفتم
احوال او را از من پرسید عرض کردم که در حالت نزع است و از من خواهش نمود که دیباچه کتاب ولطیر را
برای او بخوانم ناپلیون از اعتقاد او تا آن کتاب بسیار تعجب کرد گفت که چرا خواندن آن کتاب را کفرلی
خواهش کرد مگر تابع اعتقادات مجدد است جنرال ناپلیون بدیدن او رفت و او هنوز در خواب بود همین که
بیدار شد جان تسلیم کرد از مردن او مجموع لشکر غمگین شدند چرا که مرد دانا و آگاه و صاحب علم و هنر بود و
همچنین با دوام محاصره روزی جنرال ناپلیون بدین اوضاع مارپیچ و لشکرها رفت احوال جنرال کراسیر که در
محاصره حفه ذکر او گذشت همراه جنرال اعظم بود و چون از آن [illegible] که در حفه روی داد و آن چهار هزار نفر را
آورده و همه را کشتند بسیار دلگیر و همیشه در این فکر بود که بوسیله [illegible] گشتن دهد و چون این صحبت در میان بود
که از محاصره دست بردارند جنرال کراسیر مضطرب شد که مبادا فرصت برای کشته شدن او اتفاق نیفتد بکامی که
در خدمت ناپلیون داخل لشکر شد فرصت یافته ببالای دیوار میرفت که قلعه او را در نظر گرفته جنرال
ناپلیون خبردار شده با آواز بلند بانگ برآورد که از آنجا فرود آی که ماندن تو در آنجا صورت ندارد دیگر کاری

نداری او چند دقیقه خاموش مانده جواب نداد دقیقه بعد از آن گلوله از شهر انداختند که بپهلوی او رسیده او
آمده از آن طرف بیرون رفت فوراً از دیوار افتاد جنرال ناپلیون حکم فرمود که او را در عماری گذاشته
شانزده نفر بنوبت هر دفعه هشت نفر در دوش میبردند بعد از آنکه از محاصره گذشتیم و مراجعت کردیم در بین
شهر قضا و عرش جان تسلیم کرد مورخ گوید اکثر اوقات با دوام محاصره ما در بالا میرفتیم و از کشتیهای انگلیس گلوله
با می انداختند چون از نزول گلوله ایشان دور بودیم چندان احتیاطی نمیکردیم بلکه نوعی تفرج جهة ما حاصل
میشد در ایام آخر محاصره خبر رسید که مهدی نامی در مصر خروج نموده مردم را اغوا کرده است که خداوند عالم مرا
مامور فرموده که کفار را از مصر بیرون کنم جمعی از اعراب و اوباش بدور او جمع شده بودند مهدی مزبور
در هر جا دسته لشکرها را گرفته اذیت میرسانید جنرال امر فرمود که فوجی بدفع او روانه شدند بمجرد رسیدن
فوج مزبور در جلو او و وقوع چند دفعه شلیک ابواجمعی آن رسول کذاب کلاً متفرق شده خود بتنهائی
فرار کرده متواری گردید و خیالات باطله مردم در حق او بجهة گلوله تفنگ ضایع شد و زایل گردید بالجمله
جنرال اعظم دید که امر محاصره بطول انجامید و وقت میگذرد و آذوقه روز بروز کمیاب میشود و ادوات
جنگ نقصان می پذیرد مجلس شورائی برپا کرده بعد از گفتگوی بسیار مصلحت در این دیدند که یکبار دیگر که
دفعه ششم باشد حمله و یورش بر قلعه برند اگر توانستند قلعه را مسخر کنند و الا دست از محاصره برداشته تا آذوقه
دارند وقت نگذشته است بمصر شتابند و انجام این امر را بوقت دیگر گذارند بنابراین شبی امر فرمود که از
اول شب دیوار قلعه را بضرب گلوله توپ نمودند و حوالی صبح امر فرمود که صالدات هجوم برده بپای
دیوار قلعه رسیدند و از جائی که با گلوله توپ خراب نموده بودند ببالای قلعه رفته بقدر دویست نفر
داخل قلعه شدند و از هر طرف آواز مسخر نمودن قلعه بلند گردید در این اثنا مهندسین قلعه با افواج
ترک از سمت دیگر قلعه بجای شکست دیوار رسیدند بضرب گلوله توپ و تفنگ صعود لشکر ما را بنزول
مبدل کردند و از رخنه های دیوار پس نشانیدند و آواز ناله زنان بلند بود و بقانون آن ولایت
خاک بر سر افشانیدند و در کوچها و بام خانها ناله و فریاد میکردند مردم آنجا را کلاً بر سر غیرت
آورده و همگی هجوم آور شده آن دویست نفر صالدات بدون امداد مانده هر که میتوانست و راه پیدا میکرد

سکر بخت و هر که نمی توانست متحمل شد بر سید سردار اعظم چون صورت حال را مشاهده کرد و دید که گرفتن
قلعه ممکن نخواهد شد و لشکر بسیاری کشته گشته اند حکم داد که مجموع لشکر از سر قلعه برگشتند و داخل ماریچ و سنگرها شده
چون شب دیگر لیمان آمد هر چه کشته و زخمدار بود باردو حمل و نقل کردند جنارال ناپلیون فرمود که اگر
از اول میدانستم که سلطان روم با دولت انگلیس متفق شده و قلعه را باین طور مضبوط کرده و آذوقه ما
کفایت نخواهد کرد و این توپهای کوچک و ادوات جنگ برای محاصره این قلعه کارگر نخواهد آمد
هرگز باین امر مبادرت نمیکردم یا بایست در اول ورود بهر طریق که بود قلعه را بحیطه تصرف آوردم
و این قدر طول ندهم که دشمن از اوضاع من مستحضر شود و جرات بهم رساند و یا اینکه محاصره را با ثمره موقوف
کرده برگردم و این ضرر و خسارت بلشکر من روی ندهد حال باید بدون تامل رجعت کنم که زود خود را
بمصر رسانم یقین دارم که دولت روم باغوا و تقویت دولت انگلیس از دریا بمصر لشکر خواهد فرستاد
و در اسکندریه یا دریاچه بیرون خواهد آمد و معطلی من در این مکان صورت ندارد و اگر بخواهند لشکر از
خشکی روانه کنند چاره آن این است که در رجعت مجموع آبادیها را خراب کنم و کل معموره را مخروبه سازم
تا خصم بکویر داخل شود او ضایع او مستغرق سازم و کاری کنم که بالمره از خشکی نتواند بمصر لشکر بیاورد و اما
مصر را بهمه جهة منتظم سکنم تا ببینم چه مقدر شده است مورخ گوید که چند روز بعد از آن گفتگو در اردو ماند
قرار دستور العمل حمل و نقل ناخوش و زخمدار داده در روز ششم ثور شبانه اردو را از آنجا حرکت داده
که در تاریکی از هجوم قلعگیان محفوظ باشند و راه گریز لشکر را که تا شش فرسنگ از کنار دریای مدیترانین
از توپ کشتیهای انگلیس مخفی نماید ولیکن ناخوش و زخمدار را دو روز قبل از حرکت اردو روانه نموده بود
داخل قلعه نمیدانستند که باین زودی دست از محاصره خواهند کشید جنارال ناپلیون خواست که
شکست او از نظرها پنهان ماند اعلام نامه های مجعولی نوشته باطراف و جوانب فرستاد که تا رسیدن
او بمصر انقلابی روی ندهد بالجمله همه جا از کنار بحر مدیترانین میرفتیم تا اینکه از کوه کرمل گذشتیم از
ناخوش و زخمدار بعضی را در محفه و برخی را بشتر و اسب و الاغ سوار کرده بودیم از تشنگی زیاد که آب
مطلقا وجود نداشت و شدت گرمی هوا و شنزارهای طولانی از بالای کوههای ریگ که پای مردم را

میسوزاند

میسوزاند مجموع لشکر از حال و توانائی افتادند و اکثر از صاحبمنصبان را دیدم که پاهای تبهار اگلوله برده
و میدانستند که در راه تلف خواهند شد کاغذها نوشته با پول بمردم میسپردند که بدوستان ایشان
برسانند و اجرت بعمله سودج میدادند که ایشان را در راه نگذارند و اکثر از آنها و افراد لشکر که باتفاق
زخمدار و ناخوش و طاعونی بودند میدیدم که در راه گذاشته میگذرند و بحکم سردار اعظم مشعلها روشن
کرده بودند که در عرض راه هر جا شهر و قریه و آبادی و خانه و کاروانسرای بود آتش میزدند
و زراعت و محصول که از حد زیاده بود میسوزانیدند وقتیکه ملاحظه کردیم مجموع صحرا یکپارچه آتش شده
بود و اطراف ما را در هر جا دزدان و طاغیان گرفته بودند و آواز ناله کسانی که در بیابان وامانده
بودند و میمردند بلند بود یکطرف ما دریا بود و طرف یسار و عقب را بالمره ما خود خراب و ویران
کرده بودیم و در پیش رو دود آتش و آه و ناله مردم باسمان می شد مورخ گوید که حقیقة احوال ما در
آن سفر بدون کم و زیاد بهمین طریق بود که مذکور شد با این احوال بقریه طنطوره رسیدیم در آنجا
نیز گرمی هوا شدت داشت و باین سبب افسردگی زیاد و هجوم هیاکر سرایت کرد از فروش هیچ نداشتیم
که بر روی آن استراحت کنیم مگر ریگ برافروخته و سوزاننده در آن روز و شب بسیاری از زخمداران و مرضی وفات
یافتند وقوع این حادثه تجددی در دل ناپلیون اثر کرد که بمجرد ورود قریه مزبور حکم کرد که چادر او را برپا نمود
و درخواست فرمود حکمی بجنارال بر سیر بنویس که همگی باید فردا پیاده طی مسافت کنیم هر چه اسب و شتر و قاطر
داریم باید بزخمداران و مرضی و طاعونی ارزانی داریم و من حکم مزبور را نوشته فرستادم بعد از ساعتی که
حکم را جنارال بر سیر بمجموع لشکر رسانیده بود میر آخور سردار اعظم داخل چادر شده تعارف نظام تعظیم کرده
گفت که جنارال کدام اسب را جهة شما نگاهدارم ناپلیون چون از غصه و کدورت بسیار پریشان خاطر و
پژمرده بود از عرض او در غضب شده از جا برخاسته تازیانه که در دست داشت بر سر او زد و با درغضب
فرمود که ای مردود مگر حکم را نشنیدی که همه باید پیاده طی مسافت کنیم و من خود از همه پیشتر باید پیاده روانه
شوم بعد از آن فرمود که رو مجموع اسبها را بمریض و زخمدار حواله کن من تقسیم کن مورخ گوید من خود اسب خوبی
با دو راس قاطر و دو نفر نوکر داشتم یکیشان خود بمردم و گفتم که اسبها را کسی که ناخوشی طاعون دارد بدهند بر خلاف حکم

ناپلیون روز دیگر همگی پیاده روان شدیم و در شب آن روز کثیر از توپهای بزرگ در ریگ فرو رفته ماند چون
صبح حالات از ماندن توپها خبردار شدند همگی زحمت خود را فراموش کرده جهت توپها افسوس و دریغ میخوردند
و میگفتند که آن توپها اسباب فتح و ظفر ما بود و با آن توپها در سفر ایطالیا و روم و کل فرنگستان را بزیر در
آورده بودیم مختصر تا اینکه باحوالی که شرح داده شد بقصبهٔ ... رسیدیم و شب را تا صبح راه پیمودیم حوالی صبح از کنار
دریا میگذشتیم پهلوی یمین راه دو سه قدم از دریا فاصله داشت و در طرف یسار خارستان بود شخصی
ملعون در زیر بوتهٔ خار پنهان شده در حین عبور ناپلیون که خواب آلوده بود و من در پهلوی او میرفتم
آن ملعون سر ناپلیون را در نظر گرفته تفنگی انداخت گلولهٔ او خطا کرد بناپلیون و من ضرری نرسانید و بآب
دریا خورد فوراً قراولها خارستان را تفحص کرده آن مرد را بدست آوردند سردار اعظم فرمودند که با گلوله
او را بکشند چهار نفر از قراولها تفنگ بر سر دست کشیده انداختند گلولهٔ هیچیک بیرون نرفت آن مرد
ناپاک خود را بآب دریا زده در میان آب سنگی بدست او آمد از آن جهید و ایستاد چون از تنزل گلوله او در
تر بود هر چه تفنگ انداختند باو نرسید سردار اعظم حکم فرمود که لشکر از اینجا گذشته و مرا فرمود که تو در اینجا باش تا جنرال
کلبر که قراول عقب لشکر بود با افواج خود برسد از قول من باو بگو که این مرد را فراموش نکند من در اینجا ماندم
تا جنرال مزبور رسید حکم سردار اعظم را باو رسانیده خود رفتم بعد خبر رسید که آن ناپاک را مقتول ساختند
و ما در روز دویم جوزا الفلاک تمام بجهت رسیدیم بشهر مزبور چنانچه قبل از این ذکر شد یکدفعه از ... مصیبت
قتل عام گرفتار شده بودند حال نیز موافق شریعت جنگ بر آنها واجب شده گرفتار مصیبت تازه شدند
سردار اعظم حکم فرمود که چند باب چادر در سمت شرقی جعبه در مکان بلندی برپا نمودند و امر فرمود که اطراف
دور قلعه را نقب زده باروط در جوف آن ریختند در روز پنجم جوزا که همه چیزها حاضر و مهیا شد بیک اشاره
همه را خراب و منهدم ساختند ساعتی بعد از آن سردار اعظم باتفاق جنرال ... و سایر عملهٔ خود که
یکی از آنها بود با چند نفر طبیب بشهر رفتیم بعرض راه درباب مریض و زخمدار و طاعونی که حرکت برای
ایشان ممکن نبود مشورت و مصلحت بسیار نمودند بعد از گفتگوی زیاد همه آرا بر این متفق شد که چند دقیقه
بعمر ایشان بیش نمانده باید بزهر آنها را مقتول ساخت و از گرفتاری و اسیر شدن بدست رومیان خلاصی داد

تا اینکه

تا اینکه این ننگ بدامان دولت جمهوریهٔ فرنس نماند بنا بر این جنرال ناپلیون خرابی برج و باروی
قلعه را بتعجیل تمام ملاحظه کرده مراجعت نموده بشفاخانه رفتیم و در آنجا ملاحظه شد که پای جمعی را بریده بودند
و جمعی مریض و زخمدار و طاعونی همگی از ناخوشی و مرض خود در آه و ناله بودند و ناپلیون همه خانهها را
گردش کرده تازیانه که در دست داشت بر چکمهٔ خود میزد و میگفت که بخت این روزها بر خلاف رای
من در رفتار است باید بتعجیل تمام در مصر رفته آنجا را محافظت کنم و دشمن که از عقب میآیند و چند دقیقه
دیگر باینجا خواهند رسید حال هر که میتواند برخیزد همراه ما بیاید که از قرار حکم او را بهودج که زنده و یا
با اسب سوار نموده همراه ببرم با وجود این فرمایش مطلقاً از ایشان آواز بلند نشد از این حالت
معلوم شد که ایشان قادر بر حرکت نیستند ناپلیون بعد از ملاحظهٔ احوال ایشان بیرون آمده بچادر خود رفت
و همان شب ایشان را دوائی داده که از زحمات آن زندگی خلاص شدند بعضی گفتهاند که حکیمباشی بزرگ
خود مباشر این عمل شد و او خود سه سال بعد از آن در مصر وفات یافت و این رمز را مطلقاً باحدی
اظهار نکرده مورخ بجهت معفو نمودن ناپلیون در باب این عملهای ظلم آمیز چنان بیان نماید که هر
سردار و امیر بسبب عدم مساعدت بخت و انقلاب زمان بمقامی رسید که خوف آبرو و بیم هلاک جان
و سپاه خود را مشاهده کند بهر طریق که تواند باید از آن مرحلهٔ پرخطر استخلاص حاصل نماید و برخی افعال ظلم آمیز
که مقرون بصواب نیست از او صادر شود تا از آن ورطه نجات یابد و رهائی جوید و چون بعین حقیقت بنگری
وقتی میتوان ناپلیون را ملامت کرد و عیب بر او ثابت نمود که خود را در آن غایله بمنزلهٔ او فرض کنی
و از روی انصاف از خود جویا شوی که آیا جز آن امری که از ناپلیون صدور یافته چارهٔ دیگر میتوان
نمود که از آن مهلکهٔ پرخطر مستخلص شد و مورد سرزنش خصم نباید و حفظ نام و ننگ نمود یا نه اگر جز این علاجی
نیافت او را ملامت نکرده بلکه بنیت با وتعظیم و تکریم منظور دارد و انصاف اینست که در بعضی موارد
سرداران و امرا لاعلاج بشوند که برای حفظ نام و ننگ و تحصیل فتح و ظفر بعضی اعمال ناشایسته مثل
افعالی که از ناپلیون صدور یافت بجا آورند مورخ گوید که جنرال ناپلیون در شب آن روز از آنجا
حرکت نموده بتعجیل تمام روان شدیم و در شب بیست و دوم جوزا بشهر مصر رسیده مدت بیست و پنج روز در راه

بودیم و قبل از آنکه وارد شهر شویم جنرال ناپلیون جهت سردار فرنچه گفت اخبار نامه شهر مصر نویس دیگر
و مضمون آن را بدین طریق مذکور کرده و تقریر نموده که ای اهل مصر بدانید که اسرای بسیار و بیرقهای بیشمار که
حاصل سفر سیریه است همراه خود خواهم آورد و مجموع دیوار قلعه سنت جان اکری را بضرب گلوله توپ
منهدم ساختم و عمارت جزار پاشا را با زمین مساوی نمودم و مجموع آن قلعه را با خاک یکسان کردم
و ساکنین شهر مزبور بدریا فرار نموده و خود جزار پاشا زخم مهلک برداشت مورخ گوید پس از تقریر
ناپلیون چون دیدم که بسیار اغراق گوئی کرده تردید در نوشتن مینمودم فی الفور مقصود مرا دریافت کرده
و فرموده ای عزیز تو صادق و ساده لوحی وته پیراین کارها رهنمائی بکار خود مشغول باش بهمان طریق
که تقریر کرده بود اخبار نامه را نوشتم بعد از اتمام آن نوشته را دادم که ناپلیون دستخط بگذارد فرمود که
چندان وقت نمیگذرد که نام من در جمیع ممالک روی زمین مشهور خواهد شد و مضامین خوب جهة
شعرا و مورخین مهیا خواهم نمود فصل دهم در ذکر احوال سر سدنی سمیث و نوشتجات ناپلیون بجنرال
برتون مورخ گوید که سر سدنی سمیث سردار مرتبه سیم جهازات جنگی انگلیس بود به بندر ابوکر آمده بود و شهرت
میداد که از اسکندریه بیرون خواهم آمد نگذاشت انجا مسخر شود و در حقیقت تسخیر شام و حلب را نیز مانع شده و در
عوض بعضی مدتها اکثر اوقات خوبی بسر برده جنرال ناپلیون را از رفتار او کدورتی در دل جا گرفته بود و در
نوشتجات خود او را مرد بوالهوس و دیوانه محسوب میداشت چنانکه در مراسله که بجنرال برتون نوشت احوال
او را از راه عداوت بدین طریق بیان نموده که سر سدنی سمیث جوانی است بی بهره برای اینکه بخت خود را امتحان
کند همیشه میخواهد پیش رو باشد و تدبیر نیک درباره او اینست که باید هرچه او شهرت دهد و عزم دروغ کند
سکوت اختیار نمود و شان او زیاده از شان یکنفر سرکرده کشتی نیست و بسیار خطا کار است و کارهای
از او عمل نخواهد آمد و علمهای لغو بسیار مینماید چنانچه گاهی شهرت میدهد که من با هشتصد نفر صالدات انگلیس
بجنگی خواهم آمد و حال آنکه با اشتهار هم قوه ندارد و تفاخر میکند که من تبدیل لباس کرده با اسکندریه رفتم
و حال آنکه خلاف است احتمال میرود که مثل یکنفر عمله کشتی به بندق امان مدت گرفته بشهر آمده باشد و بطور دیگر
ممکن نمیشود که او تبدیل لباس نموده بشهر داخل شود و بهر جا که خواهد رفته باشد نگارنده تاریخ میگوید که جنرال

ناپلیون ماه ایلکه در مصر بود بجهة قوت لشکر خود و امانت او را بهمه وقت ضبط مینمود و لیکن در این اوقات
که در جزیره سنت هلینه محبوس بود و قطع امید از همه جا کرده راست و درست هر کار و نقص و تعریف
هر کس را بزبان صداقت بیان مینمود و در باب سمیث و اعمال او چنین فرموده است که سر سدنی سمیث
سرکرده رشید است و در آن اوقات که من لشکر را در مصر گذاشته بفرنس مراجعت کردم سرداران لشکر
از راه ضعف نفس خواهش نامه نوشته نزد لارد کیث که از سرداران بزرگ دولت انگلیس است و علم جهازات جنگی
انگلیس کلا با او بود لارد ملیان و سایرین کلا اطاعت او را میکردند فرستادند که مصر را تسلیم لشکر ترک
نمایند و خود با عساکر فرنس در امان دولت انگلیس باشند بشروط اینکه ضرر بایشان و اسباب ایشان نرسد و ایشان
بفرنس مراجعت کنند لارد کیث خواهش نامه ایشان را امضا نکرده نزد سر سدنی سمیث فرستاد و او از راه نیک
نفسی و خوش ذاتی در ساعت خواهش نامه مزبور را نزد سرداران فرنس فرستاد و معلوم کرد که شهر را خالی
کنند که لارد کیث مطلب او را امضا کرده و هر گاه هشت روز در کتمان این مطلب بکوشند لشکر فرنس بخاطر جمعی
لارد کیث ممانعت انها را بفرنس نخواهد کرد مصر را خالی کرده بلشکر ترک سپردند و خود بجهة گرفتاری لشکر انگلیس میدیدند
بمجنس او در تحریک و اغوای لشکر فرنس کوتاهی نمیکرد چرا که ایشان مدتی بود از ولایت بیرون آمده و شاکی
بودند و او فرصت را فوت نمی نمود و بهر حیله میتوانست ایشان را فریفته کایات متاورده و فریب داده پیش خود میبرد
و در اوقاتی که من در ایطالیا بودم سر سدنی سمیث در دریای فرنس بود و وقتیکه در مقابل بندر خود رسیده با چند نفر از
رفیقان خود مذکر کرد که بشهر مزبور داخل شود و تماشا خانه رفته فردا صبح مراجعت نماید و کسی او را نشناسد
باین خیال بشهر مزبور رفت و مستحفظین او را گرفته باسم جاسوس محبوس کردند در آن اوقات ناپلیون از ایطالیا
مراجعت کرده بفرنس برقیم او خبردار شده پیغام بمن فرستاد که در اینجا گرفتارم مرا از قید و حبس خلاصی ده
چون در آن مقام التماس استخلاص او ممکن نمی شد از آنجهة قبول نکردم تا اینکه بعد از مصالحه او را از حبس بیرون
آوردند و میستر اوسیره که در نزد ناپلیون بود میگوید که من تحقیق کردم آیا سر سدنی سمیث در دعوی
سنت جان اکری رشادت ورزید یا نه ناپلیون فرموده که بلی سبب عظیم عدم تسخیر آنجا او شد چرا که
مجموع توپهای بزرگ و ادوات جنگ و آذوقه مرا که در چند کشتی کوچک گذاشته از روی آب فرستاده بودم

که بقلعهٔ مزبور برند همه را ضبط کرده نگذاشت که بمن برسد و الا قلعهٔ مزبور را مجبس در و دو در پس پردی و تسخیر میکردم
و در قلعه نیز رشادت و جلادت ظاهر ساخت و کمفر از مهندسین فرنس نیز که او در مدرسه با من درس
میخواند و کمفر باو همراه او بود که بقوت تدبیرات و معاونت کمک در محافظت قلعهٔ مزبور میکوشیده
و قریب ششصد نفر از عمله کشتی خود را بقلعه فرستاده بود که در سر توپهای قلعه مشغول توپ اندازی باشند
و همین باعث فرصت و آسایش اتراک و ساکنین آن قلعه شده و بایشان تعلیم نمودند که قلعه را چگونه باید نگاهداری
کرد و خطا یکه از او واقع شد این بود که چند دفعه لشکر را بشند از قلعه بر سر خندقها و از روی من هجوم آورد
زیاده از نصف جمعیت او در این حملات تلف شد و ممکن نشد که در مقابل لشکر فرنس توانند فتح و ظفر حاصل نمود و او
اعلان‌نامه نوشت بمیان لشکر فرنس فرستاد و بعضی از صاحب‌منصبان و افراد لشکر را در خفت تزلزل آورد بنابرآن
حکمی نوشته در میان عساکر منتشر ساختم که سر سیدنی سمس مرد دیوانه است و حرفهای او از درجه اعتبار ساقط است
و حکم دادم که احدی با او مراوده نداشته باشد و اعلام‌نامه او را نخوانند و چند روز بعد از آن یکی از اینک زادگان
لشکر کشتی را با بیدق امان فرستاده مراسله بمن نوشت که با شما جنگ طپانچه دارم و جائی نشان داده
بود که در آنجا باید بعد ظهر تنها ملاقات کنیم لیکن از تکلیف او در خنده آمدم در جواب نوشتم که اگر تو قوتی
ملبرو را حاضر کنی که با من جنگ کند بجنگ طپانچه خواهم آمد و در همان مکان که تعیین کرده شما را ملاقات
نمایم ناپلیون فرمود با وجود همه اینها باز او را بسیار دوست میدارم که آدمی است رشید مورخ گوید
وقتیکه بشهر مصر رسیدیم خبر دادند که مراد بیک سرخیل مملوکین از سمت فیوم آمده و در نظر دارد در بجاهریه لشکر
ترک که مدتی در آنجا مجتمع شده‌اند ملحق شود و برای مجمع لشکر خود در استخراب شوره‌زار را تعیین نموده است
و چون قبل از آن جنارال مورو در ملکان مزبور مأمور شده بود مراد بیک مستحضر شده از آنجا فرار کرده متعقب شد
که بکمور جیزه و منارهای شداد و فرعون رود و در حوالی آنجا تیر اعراب باو خبر رسانند که جنارال دیسی
از سمت جنوب مصر چند فوج را بتعاقب او روان نموده و سردار اعظم خود نیز از عقب ایشان مشغول این
جانب و استخراب شوره‌زار و بجاهریه را لشکر فرنس متصرف گشته باز بطرف فیوم فرار و در این صفحه همه اعراب
مطیع بودند و هرگز بارها مثل کنند و این بار جاراتی بود که منتشر شد که مراد بیک بکمک اعراب در روزهای

کوه جیزه و در گردش میباشد جنارال ناپلیون مصمم شد که خود بسمت منارهای شدادی روانه شود
که از آنجا تفحص مراد بیک لشکر تعیین نماید و همیشه میگفت که تسخیر مصر آن روز تمام است که دشمن فورا
از پیش بردارم در بیست و چهارم سرطان سنه ۱۲۱۵ هجری جنارال اعظم از شهر مصر حرکت کرده بسمت منارهای
شدادی روانه شده و در نظر داشت که دو سه روز در منارهای شدادی توقف کرده زیرزمینهای
آنجا را تماشا کند و لشکر بعقب مراد بیک روانه نماید لیکن قضا طرح دیگر چیده این اوضاع فراهم آورده
روز ششم بعد وقت شام در برابر چادر راه میرفتیم از راه اسکندریه عربی سواره پیدا شد و بتعجیل بطرف ما آمد
بعد از ورود نوشتجات از سرحددار اسکندریه که جنارال مرمون بدست سردار اعظم داد از مضمون آنها
معلوم شد که پانزده یا شانزده هزار لشکر ترک با جات کشتیهای انگلیس و سرداری سر سیدنی سمس وارد
شده‌اند چون جنارال اعظم قبل از وقت انتظار کشیده که لشکر وارد خواهد شد چندان تعجب نکرد و لیکن در وقت
مراجعت از قلعه سنت جان اکری جهت آرامش مردم و شهرت اسم خود همه جا نوشته بود که در قلعه مزبور
لشکر ترک را قتل کردم و چندان لشکر از آنها باقی نمانده و امسال قادر بر آمدن نخواهد شد از این جهت
باز مقام تعجب آمده جهت آنکه سرحددار اسکندریه که شوهر خواهر او بود اظهار داشته نماید در جواب او نوشت
که لشکر ترک در غره رمضان از اسلامبول مأمور شده بودند و لیکن در قلعه سنت جان اکری بسیاری از
آنها را تلف کردم و هرگاه آن مرد دیوانه انگلیس که سر سیدنی سمس است باز ایشان را از راه تهور و شیطنت
بکشتی نشانده آورده است که از بندر ابوکر بیرون آید یقین دارم که زیاده از دو هزار نفر نخواهد شد شما در
تدارک باشید که من نیز نزد ایشان خواهم شتافت و آن نوشته را بعرب داده روانه ساخت و برای آنکه سایر
سرداران نیز از این گونه خبرها متوحش نشوند شرحی بجنارال دگو که در شهر مصر گذاشته بود نوشت که ماحصل آن
این بود که سر سیدنی سمس سردار دیوانه انگلیس با عساکر انگلیس و روم چند روز است به ابوکر آمده است ایشان آن لشکری می‌باشند
که اکثر ایشان را در قلعه اکری بقتل رسانیدم و شرحی نیز بجنارال دسی بمضمون مختصری نوشت که حال وقت
آن رسیده است که از جانب دولت روم لشکر یاری روانه و وارد خاک مصر شوند اگرچه امسال ملتفت این نمی‌رفت
لیکن خاطر جمع باش هرگاه لشکر باید خود جهت دفع ایشان اقدام خواهم کرد شما امر سرحدات را همه جهته

مضبوط نماید مورخ گوید بعد از آنکه این نوشتجات را ارسال داشت در اینجا در رقعه مراسلات جنارال برمون را دوباره من الابتدا الی الانتها خوانده مرا خواست فرمود که حال رفتن به آن منارهای شدادی و دیدن آن آثارهای عظیم موقوف باید به اسکندریه رفته و احکامی که برای دستور العمل عساکر سرحدات لازم است نوشت و حکمهای حرکت لشکر کابی که ضرورت طرح کرد لهذا آن شب را تا طلیعت صبح مانده و فرمایش دستور العمل عساکر مجموع سرحدات انتظام و طرز رفتار و حرکات لشکریان فرمود که مادام غیبت او بچه وضع سلوک کنند و چه رفتار شعار خود سازند بعد از آن دستور العمل لشکر کابی را تقریر فرمودند که از کدام راه روانه شوند و بچه وضع قراول و چنداول ایشان مضبوط باشد چون همه فرمایشات ایشان را نوشتیم هرچه متعلق بسرحدات بود فرستادیم و هرچه تعلق بلشکر کابی مترجمی بود با خود آن جنارال نهادادیم که کل بزرگان سپاه معلوم کنند در طلوع آفتاب همان روز که بیست و ششم سرطان بود جنارال اعظم سوار شده لشکر کابی بتعجیل براه افتادند آن شب را بشهر وزدان رسیدیم که در شمال جزره واقع است در روز بیست و نهم شهر مزبور وارد شدیم و در سیم به داخل اسکندریه گردیدیم و در آنجا تدارک جنگ از هر بابت مهیا بود و تفصیل این جنگ را در روزنامه بدین طریق شرح داده بودند که جنارال اعظم هنوز باسکندریه نرسیده بود که لشکر ترک از کشتیها بیرون آمده ارک قلعه ابوکر را با یک سنگر دیگر که بالای قریه که اسم آن هم ابوکر است واقع بود گرفتند و دیوار هر دو را مضبوط کرده مرمت نموده بودند و از هر جای آن سواره و پیاده داخل میشدند جنارال مرمون و قلیکه ملک متحفظ آنجا رسید هر دو بدست لشکر ترک مالک شده بودند چون صورت حال را چنین دید فورا مراجعت کرده بحراست اسکندریه مشغول گشت و هر گاه جنارال ناپلیون با لشکر خود نمیرسید او را نیز محاصره مینمودند و سردار اعظم در نصف شب وارد اسکندریه شد از ملاحظه اوضاع ابوکر گرفته شدن آن مکان منظم احوالش دیگر گون گشته بسیار غضب آلوده گردید لیکن جنارال مرمون را چندان ملامت نکرد و گفت که اگر او در آن قلعه مشغول جنگ میشد احتمال داشت که کار اسکندریه نیز بمحاصره بکشاند در آن وقت کار بسیار مشکل میشد روز دیگر که خسرو سیارگان از افق نمودار و لشکر سیارگان را هزیمت آشکار شد ناپلیون بلا تامل حکم بحمله و یورش داد و عساکر جرار از هر طرف هجوم برده مشغول کارزار شدند چندان کشیده که لشکر ترک را از آنجا حرکت داده بکنار دریا انداختند

دو فقره دیگر نیز هجوم برده لشکر ترک هرچه اسباب و آلات حرب و احمال و اثقال و ادوات جنگ همراه آورده بودند ریخته خود را بدریا رسانیدند که شناوری بکشتیهای خود که در دو فرسخی بود برسند کمتر توانست که خود را بکشتی برساند لهذا همه تلف گردیدند و مادام گرمی هنگامه جنگ یکی از پاشایان لشکر روم با چهار هزار نفر فرصت کرده خود را بیکی از سنگرهای قلعه که استحکام داشت رسانیده در آنجا متحصن شدند چون جنارال ناپلیون منظور دیگر در نظر داشت معطل آنها نشده جنارال منو را امر فرمود که با افواج ابواجمعی خود اطراف ایشان را محاصره کرد خود روانه اسکندریه شد پاشای مزبور سه روز در آنجا مانده گرسنگی و تشنگی غلبه کرده لاعلاج اسیر محاصرین گردید جنارال منو ایشان را گرفته باسکندریه فرستاد این چهار هزار نفر همگی جوانان توانا بودند سردار اعظم امر فرمودند همه را بیل و کلنگ داده در استحکام قلعه اسکندریه بعمله گی مشغول شدند و چون که جنارال اعظم مدتی بود که از احوالات فرنس اطلاع نداشت و میخواست از اوضاع آنجا استحضار حاصل نماید صاحب منصبی را با بیدق ستاره که نیز داد در آن کشتیهای رومی روانه نمود باین بهانه که اسرای فرنگ را معاوضه کنند صاحب منصب مزبور را سر سیدنی اسمث نام شده کشتی خود برد و معلوم انگلیسیست بهیچوجه او را در مابین رومی و فرنس باشد صاحب منصب مزبور را بسیار محبت کرده و تعارف خوب در حق او بجا آورده چنانچه قانون اهالی فرنگ همین است و انواع احترام نیز از او معمول داشته در وقت روانه نمودن سیدنی اسمث که ناپلیون از وقایع ایطالیا مطلقا ب… دسته کاغذهای اخباری که از بندر فرنگستان باو رسیده بود با کاغذهای اخبار انگلیس باو داده نیز دناپلیون فرستاد و قبیله این کاغذ بجنارال اعظم رسید همه را گرفته آن شب تا صبح مشغول مطالعه آنها شده و از احوالات بالکلیه مستحضر گشت فورا این فکر افتاد که بفرنس مراجعت نماید و ترتیب کلی مملکت فرنس را رفع کند و اگر تواند مملکت مزبور را از خرابی محافظت نماید مورخ گوید که صبح بسیار زود مرا احضار کرده فرمود که جمهوریه فرنس ایطالیا را از دست داده و تمام فتوحات من کلا از دست رفت کنون واجب شد که بفرنس مراجعت نمایم و در ساعت جنارال برتیر را خواست و آنچه در اینجا بود باو حکایت کرد و فرمود که من بفرنس میروم و شما را نیز همراه خود میبرم مشروط که این معنی را بکسی نفهمید و شما نیز مطلقا اظهار خوشحالی نکنید و خرید و فروخت ننمایید که مردم خبردار شوند و بدانند که من اراده رفتن دارم و بعد از آن

اورل کنتوم را خواهش فرمود که دو کشتی کوچک جنگی و دو کشتی کوچک بار و برای پانصد نفر آذوقه دو ماه
از هر باب مهیا کن باین شرط که احدی مطلع نشود که برای چه تدارک می‌بینی و دستورالعمل لشکر را داده و
طرح انضباط اسکندریه را ریخته لشکر را در آنجا گذاشته در پنجم شهر [illegible] که پانزدهم اسد بود از اسکندریه روانه
شد و در دهم شهر مزبور وارد ولایت مصر گردید و بنای تدارک گذاشت که من بمصر علیا خواهم رفت
و بسرحدداران نوشت و رفتن خود را معلوم کرد و هر کس که لازم بود همراه خود برد و جنارال کلبر را
نایب خود کرده دستورالعمل او را از اسکندریه فرستاد و بتعجیل تمام روانه شد و در روز بیست و دوم شهر مزبور
باسکندریه رسید تا ورود آنجا بغیر از سه نفر کسی نمیدانست که جنارال اعظم بفرنس خواهد رفت و در ورود
آنجا همراهان فرمود ایشان را از عزم خود اطلاع داد بجنارال کلبر نوشت که به بندر رزته باید که در بعضی
مواد معظمه گفتگو نماید و حال آنکه میدانست قبل از آنکه [illegible] برسد جنارال اعظم روانه خواهد شد
در روز بیست و سیم شهر مزبور سوار کشتی شده بطرف فرنس روانه شدیم و قریب پانصد نفر جمعیت با ما
بود جنارال اعظم از برای اینکه کشتیهای انگلیس خبردار نشوند شب سوار کشتی شده از دور در تاریکی کشتی
پیدا شد ما گمان اینکه از کشتیهای انگلیس است و میخواهد تفحص نماید که این چه کشتی است و در آن تاریکی از بندر
اسکندریه بیرون رود بسیار وحشت برداشتیم جنارال اعظم که همواره حضور قلب و آرام و استقامت در کارها داشت
فرمود که تشویش نکنید بخت بلند همراه منست اهل انگلیس خبردار نشده‌اند و هرگز بخاطر نمیرسانند که من از مصر
بیرون خواهم رفت آن شب اهل کشتی را از اول شب تا آخر در اطاق کشتی نگاه داشته دستورالعمل داد و با
فرمود که کشتی را چنانچه قانون است از وسط دریا از راهی که همیشه تردد میکنند مبرو و راهی که در میان مصر و اسکندریه
بفرنگستان میروند کناره جوئید و در هر مکان کشتی را بطرف زمین بحرکت آورید بطوریکه ساحل دریا مد نظر
نمودار باشد و همه جا از کنار دریا برو تا اینکه بسردینیه رسیم در عرض راه هرگاه کشتی انگلیس پیدا شود زود
میتوانیم خود را بکنار دریا کشیده و با این جمعیت قلیل و چند عراده توپ که همراه داریم شر انگلیس را دفع کنیم و از
خشکی تا بندر اوران رفته باشیم و از آنجا راه پیدا کرده فرصت نموده خود را بخاک فرنس رسانیم مورخ گوید که
اعتقاد بعضی از اهل فرنگستان این بود که در مراجعت از مصر کارفرمائی کشتی ناپلیون را اورل کشتی نمود از آن جهت

که صحیح و سالم از جنگ کشتیهای انگلیس بیرون رفتند این محض خلافست چراکه در هر جا از دریا و خشکی که
جنارال اعظم حضور داشت احدی بغیر از او نمی‌توانست کارفرما باشد و تا بنیاد وقت مراجعت از مصر بخصوصه
مجموع احکام با خود او بود حتی در بستن و گشادن بادبانهای کشتی نیز بدون حکم او احدی اختیار نداشت
مورخ گوید بیست و سه روز بسبب باد مخالف گاه بسواحل سیریه و گاه بطرف اسکندریه میگشتیم و یکدفعه نیز ناپلیون را
تکلیف کردیم که ما را تا دون بیازد که باز به بندر اسکندریه برگردیم قبول نکرده فرمودند که هرچه بادست
بمن وارد آید قبول میکنم که دوباره باسکندریه مراجعت نکنیم از اتفاقات همان شب باد مراد برخواست
بادبانهای کشتیها را کلا گشوده چندان وقت نکشید که بجزیره سردینیه رسیدیم جنارال امر فرمود که در
حوالی آن جزیره نیز احتیاط از کشتیهای انگلیس داریم در هر جا کنار ساحل از دست ندهند که هرگاه کشتی انگلیس
ظاهر شود بخشکی بروند و از آنجا بجزیره کارسیکه روانه شوند در این اوقات ناپلیون دقیقه آرام نداشت
و دایم الاوقات در بالای کشتی متوجه اجرای احکام بود و هر وقت از دور سر چوب دکل کشتی نمایان میشد
احوال سردار اعظم دگرگون گشت و از همانوقت خوف اینکه بدست اهل انگلیس گرفتار خواهد شد در دل او جا نمود
این معنی از همه چیز ناپلیون زیادتر مضطرب میساخت چنانچه عاقبت گرفتار همین خیال گردید که بعد از جنگ واترلو
بخاطر جمعی جوانمردی دشمن او که اهل انگلیس بودند بحمایت آن دولت پناه برد مورخ گوید که در همه دریا
از کنار جزیره سردینیه برفتیم و باد مراد در وزیدن بود وقتیکه از آن جزیره گذشتیم باز باد مخالف شدت
کرده ما را مجبور ساخت که در غره شهر [illegible] که دوازدهم میزان بود بخلیج آجکسو داخل شدیم روز دوم
بادبان گشتیم هرچه خواستیم از خلیج مزبور بیرون رویم ممکن نشد ناچار در بندر آجکسو بخشکی رفتیم و باد مخالف
تا هفتم شهر [illegible] ما را معطل نمود معلومست که این گونه حادثات بچه مرتبه ناپلیون را پریشان خاطر نمود
بعضی اوقات چنان متغیر میشد که گویا میخواهد عناصر را نیز مثل آدمیزاد ملجا و لابد باطاعت خود نماید
و میفرمود که زمان فرصت که در نزد من از همه چیز عزیزتر است باین طریق بهدر میرود و عمر به بطالت میگذرد
و بدتر از همه اینست که انگلیس هرگاه دریافت کند که من در جزیره کارسیکه هستم چه تدبیر خواهم اندیشید و چقدر
در آنجا معطل خواهم شد و البته موقع همه کارهای من در فرنس خواهد گذشت و مردم میگویند که من سلطان بیابان

وجه نقد از مصر همراه دارم و حال آنکه مبلغ ده میلیان فرنک دارم که اکنون این مکان باید با وجوه فرنسه
معاودت کنم مورخ گوید این همه تنخواه که مذکور شد ناپلیون از مصر همراه خود داشت زیاده بر آن هرچه گفته اند
خلاف حقیقت را که بیان میکنم نتیجه این است که بعد از آنکه ناپلیون از مصر بیرون آمد نوشتجات
کذب و افترا بسیار نوشته و بفرنس فرستادند و در عرض راه گرفته بانکلیس روانه کردند که در انگلستان در
کاغذهای اخبار نوشته میان مردم منتشر نمایند صدق کلام این است که ناپلیون تنخواه موجب سپاه را مطلقا
تصرف نمیکرد هرچه در مصر فراهم آورده بود اول موجب و شیوریات لشکر را موضوع مینمودند و از وجهی که
جهة مصارف و کفاف مخارج خود داده زیاده بر میماند و اکثر اوقات مداخل ولایت مصر بر مخارج سپاه کفایت
نمیکرد او از خانه قرض مینمود و حواله میکرد که در فرنس از تنخواه او که در آنجا داشت مهیا سازی نمایند
و در مصر در نوشته او که روزنامه شده بود دیدم که در عرض یکسال هشت و پنج کرور و یکصد هزار فرنک
داخل کرده بود جنارال ناپلیون چهارده ماه در مصر ماند بعد از آنکه بیرون آمد آن قدر تنخواه نداشت
که خرج توقف بندر احضور و مخارج عرض راه را تا فرنس کفایت کند و از راه تهمت معاندین او گوشزد
که هشت ملیان فرنک از مصر برد وقتیکه بحضور رسیدیم خبر دادند که لشکر ینه در شهر نادی لشکر فرنس را
هزیمت داده و جنارال جوبرت کشته گشت ناپلیون ازین اخبارات زیاده از حد مضطرب شد و میندانست
که عاقبت امور چگونه خواهد شد مگر این مغرور بودیم که بخاک فرنس رسیدیم لشکرها از جانب جمهوریه فرنس طلب
مأموریت خود را با تنها خواهم رسانید یقین دارم که در میان آن لشکر سرداری جست که اطاعت من کنند و لشکر را باز دیگر
فتح نمایانی در آن صفحه خواهم نمود و خبر این فتح بشهر پاریس میرسد قبل از آنکه بشهر مزبور روم آوازه فتوحات
من قلوب مردم را پر خواهد نمود معلوم است که در آن زمان چه تدبیرات خواهم کرد و کارها را چگونه خواهم
گذرانید حال میدانم اشخاص چند از راه حسد با من دشمن و قبلا میطلبند راهی میجویند و کارفرمایان جمهوریه نیز از ایام
و هنر من در اضطراب میباشند یقین دارم بمحض مراجعت و استماع برآن تدبیرات خواهند کرد که مرا در عرض راه یا در
تولان بهانه قرنتین چندی معطل کنند جنارال مادام توقف در حضور دارد هرگونه خطر را که برای او روی
دهد دیده و ملاحظه نموده داری نموده دوازده نفر پاره کش با قوت و قدرت که در آنجا هم برسید رای آن ...

پهلوی

پهلوی کشتی بیست که اگر در عرض راه در دریا حادثه عارض شود و یا یکی از کشتیهای جنگی انکلیس مقابل شوند
خود را با آن مطلب انداخته بکنار رود بعد از آن امر فرمود که بادبانها را کشیده کشتیها از بندر احضور روان شوند
یک روز و یک شب باد مراد در نهایت تندی میوزید و حادثه نیز روی نداد لیکن روز دویم هنگام غروب آفتاب
که چهارده فروند کشتی جنگی انکلیس از دور نمایان شد چون آفتاب بروی ما تافت اهل کشتیهای انکلیس ما را بهتر
میدیدند کشتیهای ما را که اهالی ونیس ساخته بودند شناختند از قوت طالع ناپلیون هنگام شب میان آمد
در تاریکی نتوانستند درست تشخیص دهند و پیدا کشتیها را تا چند ساعت میدیدیم و صدای توپ سلام
انها را میشنیدیم و بخیال ما چنین میرسید که آنها میخواهند در میان جنوب و شرق پیش روی ما را سد کنند
جنارال ناپلیون فرمودند اندیشه نکنید که کشتیهای انکلیس نمیدانستند که ما از مصر میآییم و بفرنس میرویم بلکه هرگاه
دانسته بودند تا آن طرف نمیآیند میروند بلکه بایست ما بین خشکی و کشتیهای ما را بزنند که وقت ما از خشکی بریده شود
تا هنگامه نتوانند تا پیش آیی ما رسیده نمایند حال که صدای توپ ایشان از طرف چپ میآید یقین است که چنین
تصور کردند که این کشتیهای ما است که از بندر تولان کجا و میروند از آنجهت است که از ما نشنید و دراین ایام تعرض
این کشتیهای کوچک ما نشده‌اند با وجود این باز در حوالی نیم شب دریل گنتوم خوف کرده خدمت سردار اعظم
عرض کرد که بسیار تشویش زیاد دارم ملاحان انکلیس مسلح اند بحیله ما را از خشکی دور میسازند ماذون فرمایند که ما
باز بکنار اسکندریه مراجعت کنیم سردار اعظم اجازت نداد و از هیبت کف این خیالات جلیلت مجموع بادبانها را
گشاده و دریا و طرف شمال و مغرب را در نظر گیرید و هر کس در جای خود آرام گیرد و بکار خود مشغول شود
همین حکم سردار اعظم ملال اضطراب را از ما دفع نمود چنانچه در طلوع آفتاب ملاحظه کردیم که کشتیهای انکلیس بطرف
شمال و شرق میروند و ما بطرف شمال و مغرب روانه هستیم از این ملاحظه خوشحالی ما زیاده از حد شد فی الفور
سردار اعظم حکم فرمودند که حال رو بسواحل فرنس نمایید مورخ گوید بعد از چندی معلوم شد که ادمرل
کشتیهای انکلیس ما را دیده و چنان تصور نموده بود که از کشتیهای ابوالجمعی خودش میباشد که با این نزدیکی آمده
و میخواهد داخل کشتیهای انکلیس شود و مرکز خیالش نرسیده بود که ناپلیون است و از مصر بفرنس میرود بهر حال
در روز هشتم اقتوبر بیت و لیم نزان ده ساعت بظهر مانده وارد بغازهای بندر فریجوس شدیم چون ساحل

بندر فریجس مطلقاً بخیال نمی‌رسانند که سردار اعظم از مصر بی‌خبر خواهد آمد و ما نه تنها بود از علامات
شده اوله که تازه بنا نهاده بودند علم نداشتیم هرچه از بندر علامات دوستی بایشان دادند در جواب
ایشان نه ایستیم چه باید کرد و چند توپ نیز از بندر فریجس بطرف ما انداختند ولیکن عدم احتیاط و جرأت
ما در داخل شدن بوغازهای بندر مزبور و جمعیت انبوه در بالای کشتی و شادیهای ملاحان جای
شبهه جهة ایشان نگذاشت و دانستند که از دوستان دولت جمهوریه‌ایم کمی آرام یافته داخل بندر شدیم
و در آنجا که بایست بیرون بیائیم سر رفتیم که از کنار بندر یکی فریاد کرد که ناپلیون سوار یکی از این کشتیهاست
همان ساعت مجموع اهل بندر و پیاده باستقبال آمده روی آب از کثرت لتکه سیاه شده و توپهای شادی از هر طرف
بصدا آمده و قتیکه بخشکی آمدیم جنرال حوبرت که بقانون مملکت بطرف کرنتین رود چرا که از مصر آمده و آنجا
طاعون بهم رسیده جمعیت از زن و مرد اطراف او را گرفتند و بنای مصافحه گذاشتند هرچه سردار اعظم فریاد
میکرد و میگفت که ما ای جماعت از مصر آمده‌ایم باید احتیاط از ما کرد در جواب میگفتند که ما طاعون را
بهتر از اهل بیه میدانیم بعد از انجام تعارفات جنرال ناپلیون را بعمارت برده مجموع همراهان او را
داخل شهر نمودند و این معنی از غرایب بود که ناپلیون با بضعه نفر داخل خاک فرانس شده و در زمان قلیل
با وجود این مطلقاً ضرری با حدی نرسید قبل از این اشاره شده که ناپلیون از شهر مصر حرکت کرده چنان شهرت داده
که بصعید علیا خواهد رفت و جنرال کلبر را نایب خود تعیین کرده و قتیکه باسکندریه داخل شد قبل از آنکه روانه شود
مراسله باو نوشت و خواهش کرد که او بشهر رازته بیاید که در بعضی مواد عظیمه گفتگو نماید هنوز این کاغذ بجنرال
کلبر نرسیده بود که مراسله دیگر نوشت که مثلش این است چون اخبارات فرنگستان که تازه بمن رسیده بر ذمه
من لازم گردیده که بفرنس روم بنابراین اختیار مجموع سپاه را بجنرال کلبر واگذار کردم و بعد از این سپاه
عموماً دستورالعمل خواهم نوشت ولیکن جدا شدن من از سپاهی که بشدت تمام محبت بآنها دارم ملال مرا
زیاد میکند سبب تسلی که دارم اینست سفر من زیاد طول نخواهد کشید جنرال کلبر که بجای من در مصر میباشد
مرد آگاه و دانا است اعتبارش در نزد امنای دولت جمهوریه کمتر از من نیست مورخ گوید بعد از این کاغذ
آنچه لازم بود که بجنرال کلبر نوشته بتفصیل تمام بدین طریق مرقوم داشت که ای جنرال در جوف این مراسله حکمی

نوشته



نوشته گذاشته‌ام که بدست شما خواهد رسید و بسبب آن حکم اختیار مجموع عساکر را بعهده شما واگذار کرده‌ام و
من این تعجیل روانه گشتم جهة اینست که از طرف انگلیس تشویش دارم که مبادا خبر شوند و من میخواهم وقتی خبردار گردند
که بفرنس رسیده باشم و جنرال لانت و جنرال مرمون و بارتیر و منج و برتالط را همراه خود بردم
و در میان مراسله کاغذهای اخبار انگلیس و فرنکفارت را خواهی دید که تا دهم شهر جون مطابق بیست و
دویم جوزا نوشته شده و از مضمون آنها معلوم شما خواهد شد که ایطالیا از دست ما بیرون رفته و این
سه شهر و بندر منتوه و تورین و تارتونه را محاصره کرده‌اند و یقین دارم که شهر اول تا اواخر ماه نومبر که
عقرب سال مزبور گرفته نمی‌شود و امیدوارم هرگاه بخت یاری کند در اوایل شهر اکتوبر که میزان سال مزبور است
خود را بفرنگستان برسانم ای جنرال دو علامت نوشتن برای خط رمز گذاشته‌ام یکی از آنها بمن احوالات را
بنویس و با آن دیگری برای امنای دولت جمهوریه از شما توقع دارم که مجموع نوکرهای مرا با هرچه در مصر
گذاشته‌ام بفرنس بفرستی که در شهر اکتوبر یا نوامبر بمن برسند و هرگاه برای شما لازم باشد که از نوکرهای من
در نزد خود نگاه داری مضایقه ندارم هرکس بکار شما آید نگاه دارید که در خدمت شما بماند و خواهش امنای
دولت جمهوریه این است که جنرال دسی را نیز روانه فرنس نمائید و اگر چنانچه امری واقع شود که وجود او در
مصر لازم باشد مضایقه نیست که او را هم در پیش خود نگاه داشته باشید چهارم مباشرین امور صنایع و حکمای
علمیه را حکم کرده‌ام بفرنس بیایند و بقرار عهود که در باب معاوضه گرفتاران طرفین نوشته‌ایم و در آنجا قید
کرده‌ایم که هرکس بخواهد از مصر بفرنس برود اذن نامه باو داده شود ماذون نامه از سرداران جهازات جنگی انگلیس
در وهی گرفته ایشان را زود روانه نمائید و ایشان را حالا مامور کرده‌ام که بمصر علیا بروند و اوضاع آنجا را
ملاحظه نمایند و هرکدام نیز از آنها برای پیشرفت کار شما لازم باشند مضایقه ندارم و شما ماذون هستید که
نگاه دارید و مابقی ایشان را روانه کنید و افندی که در ابوکر محبوس بود مرخص کردم و شرحی بصدر اعظم دولت
روم نوشته باو داده‌ام و بشما نوشته‌ام که بمجرد ورود او را روانه نمائید که بجزیره قبرس برود و نوشتجات مرا با
وسواد نوشتجات مرا که بصدر اعظم نوشته‌ام در جوف این مراسله گذاشته‌ام بخوانید و از مضمون آنها مستحضر باشید
دیگر آنکه شنیده‌ام که چندین کشتی از جهازات فرنس به بندر تولان آمده‌اند و چند فروند از کشتیهای دولت

بپاپول بکرنه چنین رسیده است بدون شک و شبهه چه تفنگ و طپانچه و شمشیر و تحفه آنچه که شما احتیاج دارید
و من بوقت بر آورده کرده ام با عوض صالداتها که در جنگها و ناخوشیها تلف شده اند همه را تمام و کمال
برای شما خواهم فرستاد و امنای دولت جمهوریه نیز شما را از منظور خود مطلع خواهند ساخت و من نیز در
خفیه و آشکار همیشه از اوضاع دولت و مملکت شما را آگاه خواهم نمود و هر گاه بعضی از تقدیرات روزگار
که ما را از آن خبر نیست مجموع زحمتها و کوششهای ما را بی ثمر کند و تا ماه می که اواخر بهار سال آینده است
از فرنس جهة شما امداد و ادوات جنگ و سایر ما یحتاج نرسید و در مصر طاعون شدت کرده هزار یا
هزار و پانصد نفر از صالدات تلف نماید اعتقاد من این است که در این حالت شما بهیچوجه من الوجوه
بجنگ اقدام نکنید و بلکه با دولت روم بنای مصالحه گذارید و اگر چنانچه امنای دولت روم تکلیف
کنند که باید تخلیه مصر نیز در ضمن عهود مصالحه قید شود البته قبول کنید شما بحثی وارد نخواهد آمد باین شرط که مصر را
خالی کنید تا مصالحه عموم دول فرنگستان بانجام رسد و با دولت جمهوریه دوست و یکدل شوند و بدون
شک باید چنانچه من میدانم دانسته باشید که نگاهداشتن مصر بسیار لزوم دارد و بودن آن سرزمین در تصرف
دولت جمهوریه نفع بسیار جهة دولت فرنس حاصل خواهد آمد الآن دولت روم از خرابی خود اندیشناک
و در حقیقت نزدیک است از هم پاشیده شود و در این صورت خالی کردن مصر غم عظیمی جهة اهل فرنس بسیار شدید
خصوص در زمانی که بچشم خود ببینیم که ما مصر را واگذار کردیم و یکی از قرالات فرنگستان آنجا را مالک شده
وقتیکه اخبارات قوت و ضعف طالع جمهوریه بعد از این از فرنس بشما خبر برسد آن زمان قرار و مدار
امور خود را درست ادراک خواهی نمود و اگر قبل از آنکه مراسله من از فرنس بشما برسد دولت روم جواب مطالب را
که در باب امور مصالحه قبل از این نوشته ام و فرستاده ام بگوید که هر قدر ما میتوانیم در باب جنگ و صلح و در بسیار
مواد مختار بوده من نیز مختارم و از جانب دولت جمهوریه نیز ماذون میباشم که مصالحه نمایم و با ایشان گفتگوی
مصالحه در میان آورید لیکن هوشیار باش که از قرار قرار داد من امر تخلیه را با دولت روم مگذار و تا فیصل گفتگوی دیگر
و بگو که هرگز دولت فرنس در نظر نداشت که مصر را از مملکت روم جدا کند و خود مباشر امور آنجا گردد و در ضمن مصالحه
باید قرار شود که در صورت تخلیه مصر دولت روم باید با سایر قرالات فرنگستان که با دولت فرنس جنگ میکنند اتفاق

نماید و ماذون باشد که کشتی تجارت دولت فرنس در بحر قرادنگز عبور کند و مجموع گرفتاران دولت فرنس را
مرخص کنند و اگر توانی قرار شش ماه متارکه را با دولت روم مستحکم کن که از طرفین جنگ و جدال موقوف گردد
و با ایشان اعلام کن که این شش ماه متارکه برای این است که مصالحه نامه طرفین از جانب دولتین امضا شود و این
بهانه فرصت در دست داشته باشید که از اوضاع فرنس مستحضر شوید و اگر چنانچه وقت مقتضی این باشد که شما
باید مصالحه کنید این معنی را بدانید که شما اختیار امضا کردن مصالحه را ندارید و باید مباشر امور مصالحه که
از جانب دولت روم است معلوم کنید که در باب بستن عهود مصالحه ماذون هستم و لیکن باید کارگذاران دولت
فرنس امضا نمایند و بعد از آن مصر خالی شود و با این مجموع دول قانون این است که از وقت گفتگوی مصالحه و
بستن عهود آن تا وقتیکه از طرفین امضا شود چند ماه بطول میانجامد این مدت را ایام متارکه میخوانند شما نیز
باین بهانه شش ماه متارکه کنید و در بستن عهود مصالحه مشغول باشید تا اینکه عواقب امور معلوم شود و اخبارات
از فرنس بشما برسد ای جنرال عزیز من شما از هر باب آگاه شده اید که من ولایت مصر را چگونه نظم داده ام
بهر چه مقتضی وقت باشد معمول دارید اراده و آنانکه عیسوی مذهب میشوند در هر حالت خواهان ما خواهند
بود و لیکن برای مصلحت کار آنجا ایشان را مگذارید که با اهل مصر و مسلمین تفوق جویند و زیادتی کنند چه اهل
مصر چنان تصور میکنند که از راه تعصب دین شما ارامنه را ترجیح بر ایشان میدهید که زیادتی بر ایشان نمایند
و در این اوقات بر شما لازم است که منفعت لشکر خود را بپائید و اهل مصر را باستمالت دلگرم دارید که در ایام
غیبت من و ما معلوم میشود اوضاع فرنس اختلافی در میان ایشان واقع نشود که مانع از پیشرفت کار شما و انگلیس و
رومی قوت پیدا کنند و اگر اراده کنی که مجموع اهل مصر دلگرم شوند و از شما خاطر جمعی بهم رسانی بهترین تدبیر اینست که
شیخ اعظم را که در شهر مصر متوقف است بسیار احترام منظور داری و او را بهر وضع توانی ممنون و راضی بسازی که مایه
قوت مجموع اختلافات او میباشد چرا که حرفهای شیخ به مردم القا میکند و خود معتقد با نهایت و مردم زیاده از سایر
بزرگان ولایت بعلما جانب شریعت کرده باشند و اطاعت و فرمان برداری او میکنند و صاحبان نعمت
که معظم آنها شیخ مزبور است اگر چه مثل سایر بزرگان جرأت و جلادت و رشادت ندارد و قادر بر حرکت نیست
لیکن سایرین را که اعتقاد بر حرفهای باطل او دارند اغوا میکنند و آشوب و مفسده بر پا مینمایند لهذا الازم

که در ظاهر حرمت ایشان را بسیار منظور داری و ایشان را فریفته رفتار خوش نمائی، اخبارات از
مصر بشما برسد و من مراجعت نمایم در باب قلعه اسکندریه و سایر قلعه جات همین قدر می‌نویسم که قلعه
اسکندریه و قلعه عریش هر دو کلید ولایت مصرند و من در نظر داشتم که این زمستان سنگرها و سدهای بسیار
محکم از چوب آزاد ترتیب دهم چنانچه دو سنگر مضبوط و سدی محکم از صالحیه تا کاتیه ترتیب دهم و دو
سنگر دیگر از کاتیه الی قلعه عریش بنا کنم و یکی ازین سنگرها را در جائیکه جنرال منو آبی که بسیار گوارا است
پیدا کرده مرتب سازم جنرال سمیان و جنرال سانجش مهندس توپخانه شما را اطلاع خواهند داد
که وضع مخصوصی هریک از سنگرها و سدها بچه طریق باید باشد و مستر پانسلو که اختیار جمع آوری کل وجوهات
نقدی مصر بدون مشارکت دیگری بعهده او محول شده مرد آگاه و جراری است و حال بقدر
مقدور از قرار ماهی دو کرور از مصر استحصال بهم رسانیده است و من در نظر گرفته بودم که اگر چنانچه امر تازه مانع نشود
درین زمستان قرار تازه در باب اخذ وجوهات مصر بدهم که برای مخارج لشکر خود و قلع ماده اشرار آن
ولایت کفایت نماید و حال مصلحت کار شما را در این می‌بینم که قبل از آنکه اقدام در این قرار داد من که
بمستر پانسلو گفته بودم نمائید و از آن قرار مالیات از ولایت مصر بحیطه وصول رسانیده و فکری کنید و باطن امور را
بدقت ملاحظه نمائید و مصلحت کار شما را در این می‌بینم که پیرامون اینگونه عملها نگردید و بسیار در مشغول
انجام این چنین امور نشوید و یقین دارم که جهازات جنگی فرنس در زمستان امسال به بندر اسکندریه و بندر
بورلاث خواهد آمد شما در بورلاث قراری گذارید که پیش از وقت برج و باره مضبوطی بسازند و اگر توانید شصت
نفر یا کمتر از مملوکین مصر یا سایر توابع را که از مفسدین و اشرار میباشند جمیع مخصوصا بمحض رسیدن جهازات جنگی فرنس ایشان را
درساعت گرفته بلا تامل ببرج مزبور بفرستید و از آنجا بکشتیها نشانده روانه فرنس نماید و چنان قرار دهید
که گرفتن ایشان و فرستادن ببرج و نشاندن بکشتی زیاده از یک روز بطول نینجامد و هرگاه از مملوکین کسی بدست نیاید
از اعراب و مشایخ که در حبس و صاحب تقصیر میباشند از بزرگ و کوچک همان مقدار که نوشته شد در عوض
مملوکین بکشتیها نشانده روانه نماید که یکسال یا دو سال این وحشی خصالان را در فرنس نگاه دارم که بزرگی
دولت و مملکت فرنس را برای العین مشاهده کنند و زبان فرانسه بیاموزند و رسم اهالی مملکت را خوب یاد بگیرند

دارند تعلیم بگیرند بعد از آن ایشان را روانه مصر میکنیم و چنان میدانم که ایشان معین مطلب ما خواهند بود
و من مکرر از کارکنان دولت جمهوریه استدعا کرده بودم که یکدسته بازیگر در باب حرب بمصر بفرستند
تاکنون در فرستادن اهمال ورزیده اند حال خود بفرنس میروم مخصوصا در فرستادن آنها تعجیل خواهم
کرد که رسیدن آنها بمصر اولا لشکر ما را خوشحال میکند و از چندین مورد ایشان را از تاثیر غربت و سایر
خیالات باز میدارد و ثانیا باعث این میشود که آداب و اطوار اهل ولایت مصر زود تغییر یابد و قوانین مصر
مبدل بقواعد فرنس گردد و این رتبه بلند که سپهسالاری مجموع عساکر مامور مصر است و اختیار ولایت
مصر و مصلحت صلح و جنگ در این صورت بشما لازم است که مدارج ادراک و فراست ذاتی خود را ظاهر سازی
و از این خدمت عظیم تحصیل نام و عزت کنی بعضی خیالات فرح افزا بخاطر من رسیده است که انشاء الله تعالی آن
برای تادیب اهل مصر و پیشرفت امور تجارت اهالی فرنس زیاده از حد خواهد بود و مراد ناپلیون از این سخن این بود
که جمهوریه را مستغرق خواهم ساخت و خود در مسند حکمرانی متمکن خواهم گشت و چون عادت من این است که در این عصر عملی بظهور
رسانم که در اعصار بعد تحسین کنند و مباشر رجعتی شوم که پاداش آن خدمت را از نسل بنی نوع انسانی دریافت کنم
بنابراین بود که با حسرت بسیار روانه و ناچار از مصر بفرنس روانه گشتم و محض حصول منفعت مملکت فرنس و جلالت
قدر اهالی آنجا و وقوع بعضی غوایل و امورات عجیبه که در آنجا بظهور رسیده ناچار گردیدم که زود از مصر بیرون
رفته با هراس و بیم از میان جهازات جنگی دشمن بجانب فرنس بشتابم و تحمل انواع زحمات و مشقات در دریا
شوم با وجود این معنی شب و روز از ذکر محاسن شما غافل نخواهم شد و باین رتبه طالب خوشوقتی و نیکی عاقبت
امر شما میباشم که گویا خود در مصرم و خورسندی خود را میخواهم و هر ساعت از ساعات عمر خویش را که جهة انتظام
لشکری که در تحت حکم شما گذاشته ام صرف کنم و بر خوشوقتی ایشان نیفزایم آن ساعت عمر تلف شده و ببطالت
گذشته خواهم انگاشت چرا که ایشان در معنی اولاد منند که همه را بشما سپرده ام و در هر قضیه و بلیه ایشان را امتحان
نموده و رتبه محبت ایشان را نسبت بخود سنجیده ام و از شما نیز توقع دارم که این اعتقاد را بخاطر ایشان راسخ کنید
که من نهایت احترام و اعتبار نسبت بشما و رعایت و محبت افزون از حد نسبت بایشان دارم خدمت و زحمت
هیچیک را فراموش نخواهم کرد

فصل یازدهم در ذکر ورود جنرال ناپلیون به بندر فریجوس و تجلیات وی

در استرداد ایطالیا و فرنس و رفتن وی بشهر پاریس جنارال ناپلیون از روزی که از بندر اسکندریه سوار کشتی شده
چهل و شش روز در روی آب و در بندرات متصل بود تا اینکه وارد بندر فریجس گردید خبر آمدن او بفرنس منتشر شده
فرنگستان متزلزل شد تمامی متوجه فرنس شده و با اضطراب منتظر بودند که چه اتفاق بر پا خواهد نمود جنارال اعظم
بلکه در باب حقیقت اوضاع ایطالیا و فرنس پریشان خاطر بود در ساعت ورود به بندر فریجس معارف آنجا را
جمع کرده کیفیت احوال از ایشان پرسید بعد از آنکه استحضار کامل بهم رسانید مورخ گوید پس فرمود که ایطالیا
از دست رفته و از سوء تدبیرات کارگذاران جمهوریه دولت نمسه قوت یافته و دولت فرنس بشدت
ضعف بهم رسانیده چاره این کار در اینجا نخواهد شد باید بتعجیل تمام بپاریس رفت در هنگام ظهر از ورود
بکالسکه نشسته بسمت پای تخت روان شدیم و در عرض راه در اولیه مادرم که در قصبه سین بیکس است نوشت که
شام مهمان تو خواهم شد لیکن وقتیکه بلیانس رسید از آنجا راه را عوض کرده راه بوربانیس را پیش گرفت و دلیل
این عمل زود ذکر خواهد شد و بهر شهر و قصبه و قریه که میرسید بهمان طور که در فریجس مقدم او را عزیز و محترم شمرده
خوشحالی مینموده استقبال میکردند و علامات انبساط از صمیم قلب ظاهر میساختند که مرتبه خوشحالی ایشان را بحیطه بیان
نمی توان آورد و کسانیکه حاضر بودند از همین اطوار مردم فهمیدند که اینگونه علامات محبت مقتضی یک امر عظیم خواهد شد
وقتیکه جنارال ناپلیون داخل مملکت فرنس شد اوضاع مردم را باین طریق مشاهده کرد اولا ملوکات و نواحی
عرض راه کلا کبوتر وار شکار چنگل عقاب در شورش و انقلاب بودند علی الدوام خوف هجوم دشمن خارجی را
داشتند و بعضی بلوکات جنوبی منظر نفاق و بر هم خوردگی بودند و اهالی آنجا عموما در تحت اختیار و قوانین ظلم آمیز
جمهوریه ناله و فریاد مینمودند و فی الحقیقه ظلم و جبر را بطریقه عقل و هر جا بنا گذاشته برای اشتباه مردم آن را
عدالت جمهوریه نام نهاده بودند و بسکه از اهالی فرنس خراج و کرو گرفته بودند که آزادی مردم بالمره از
نظرها رفته و ترک شده بود و بسکه مال زیاد از مردم مطالبه کرده گرفته بودند مردم ناچار شده ملک خود را
برهن سلنج فرنی گذاشته یا فروخته بودند که اکثری از ملک و مال عاری مانده و اکثر از زارعان مملکت گردن از
اطاعت جمهوریه باز زده اظهار دشمنی متهم آشکار میکنند که چنین اشخاص بی قوت و انصاف و بی عدالت و سلوک که
هم عهد شده اند و با هم مکر برای خراب کردن اهل مملکت نفاق دارند اطاعت نباید کرد دوم پریشانی در آن روزها

عموم بهم رسانیده بود و لیکن پریشانی در نواحی و بلوکات تولون بیشتر از شهرهای معتبر بود چراکه در شهرها
فی الجمله فریادرسی از مردم مینمودند در نواحی مطلقا دادرسی نبود مردم بالمره بستوه آمده بودند و طالب شده
که تغییری باوضاع جمهوریه راه یابد و از دست آن جمع ظالم خلاص شوند و در چنین حالت که همگی عموم
طالب تغییر اوضاع بودند و با غیرت و حمیت تمام میخواستند که بنیان دولت جمهوریه را از زیر و زبر و منهدم
نمایند ممکن نبود که بانجام رسد و مقصود خلایق بعمل بیاید و باعث خوشوقتی ناپلیون نشود عموم مردم
مترصد خرابی دولت جمهوریه بودند لیکن از دو چیز واهمه داشتند یکی شورش و انقلاب عظیم و دیگری از قوت یافتن
سلسله بوربان که پادشاه قدیم فرنس بودند و اهالی میخواستند که سلطنت و مملکت بقبضه اقتدار یکنفر باشد
و همیشه چشم براه بودند و انتظار یکنفر را میکشیدند و کسی را میخواستند که بقوت عقل و شجاعت تواند آرام و آسایش
قدیم مملکت را برقرار سازد و لیکن تا آنوقت چنین شخص را نیافته بودند تا گاه یکنفر صاحب لیاقت بلند بخت خوش
طالع مثل ناپلیون که فتح و نصرت همعنان بود ظاهر گشت اهالی فرنس ملاحظه کرده دیدند که این مرد منصور و مظفر سرافراز
دولت فرنس را در شهر مصر و مصارهای شداید بسر کرده و مجموع اهل جهان بلندی بخت و علو ادراک و همت او
اقرار کرده و او اوصاف حمیده و رشادت و جرات و فتوحات خود را ببلندترین مراتب رسانیده است و از آن روز
که منصب عظیم سپهسالاری باو داده شد و کارهای عظیم و جنگهای مردانه نموده و گفتگو با اعلام نامهای او جای شبهه
نگذاشته است که او همیشه طالب خوشحالی و آزادی اهل مملکت فرنس میباشد بنابراین چشم مجموع اهل مملکت بسردار
اعظم روشن شده آشکارا اظهار نمودند که بزرگ مملکت این است و میتواند که اهل مملکت را از تحت اختیار ظلم و ستم
جمهوریه بیرون آورد و این فرج ضعیف ریاکار را که بحیله و تدبیر تمام اهل مملکت را بنده و فرمان بردار خود
نموده اند از صفحه روزگار زایل سازد و چون جنارال اعظم این اوضاع را ملاحظه نموده عالم شد که قلوب عموم
خلق باو مایل است مصمم گردید که مداخله در امور دولت کند و با کارگذاران جمهوریه بنای معارضه گذارد
بنابراین در عرض راه از بندر فریجس الی پاریس که زیاده از دویست فرسنگ بود در بلوکات و نواحی
جا که رسید دلجوئی مردم کرده اطمینان خاطر میداد و پاره سخنان میفرمود که مردم دریافت نمودند که او مایل
بسلطنت است و هر گاه تکلیف کنند قبول خواهد کرد و در انجاح مطالب ایشان التفات خواهد نمود لهذا قبل از آنکه بنای تخت

وارد شود آواز ولوله و شورش بلند گردیده و در گوشه و کنار شهر و نواحی و در نظام و غیره قرار نموده
که همعهد باشند و ناپلیون را تقویت کرده بمعاونت او جمهوریه را قطع و قمع نمایند مورخ گوید در حین
راه و ورود بشهر پاریس از گفتار و رفتار ناپلیون معلوم شد که شل کسی است که توانائی و قوت خود را
دانسته است در شانزدهم اقتوبر وارد شهر پاریس شدیم و هنوز ناپلیون نمیدانست که در شهر چه روی
داده و جمهوریه چه در نظر دارند و بچه وضع اوقات میگذرانند و در باب او چه تدبیر نموده‌اند پیش از آنکه
برادران خود و حرم خود را که بسیار هوشیار و عاقله بود ملاقات کند و کیفیت اوضاع را از ایشان تحقیق نماید
فردای ورود بدین کارگذاران جمهوریه شتافت و در مجلس ملاقات با ناپلیون خوش گذشت و مانند مار
گزیده از آن مجلس بیرون آمد روز بیست و چهارم اقتوبر جنارال قاسیر که وزیر امور داخله بود او را بمهمانی
دعوت نمود بعد از آنکه جنارال ناپلیون از آنجا رجعت نمود بمن فرمودند که امشب نیز بیشتر در آنجا بود و من
میخواستم او را دیده باشم و بسیار اظهار تغیر درباره او فرمود و من در مقام تحقیق عرض کردم که آیا دشمنی او بر شما
یقین شده فرمودند تا کنون خلافی از او مشاهده ننموده‌ام لکن از جمله بیگانگان است و از زمره یاوران من نخواهد
بود در نظر دارم که او معزول شود و منصب و شغل او را جمهوریه بمن تفویض دارند و یکی دیگر از معاندین ناپلیون
برنادت وزیر جنگ بود چند روز قبل از ورود ناپلیون استعفا کرده شغلش را بمری واگذارده بودند و بعد از ورود ناپلیون
محسوس جنارال لها بدین او آمده همراه او که چهار روز بعد از ورود ناپلیون برادر و همشیره ناپلیون که با او الفتی
داشتند او را بملاقات جنارال آوردند و در مجلس گفتگو خواست که انضباط امورات سرحدات و لشکر و ولایت را
با ناپلیون ثابت کند نتوانست و در آن مجلس نیز فی الجمله کدورتی در میان ایشان واقع شد مورخ گوید ناپلیون در ساعت
باوطاق خلوت آمده بمن فرمود اول کاری که خواهم کرد این است که اوضاعی بر پا خواهم نمود که خود را
یکی از وکلای جمهوریه قرار دهم جنارال برنادت از خیال من آگاه است و میداند عیوب ایشان را فاش خواهم نمود
جمعیت زیاد از کارگذاران بی اعتبار میخواهند مرا در امور دولت مدخلیت نداده باز بخارج ولایت مامور کنند و لکن
من از هر باب اسباب برای این مطلب جمع و فراهم آورده‌ام اکثر از بزرگان لشکر و رعیت و کارگذاران جمهوریه
طالب و خواهان من هستند اگر مجلس شوری برپا شود همه کی مصدق قول من خواهند شد و چند روز بعد جنرال ناپلیون

درمیان

درمیان پانصد نفر کونسیل برادر او لوسین را یکی از کرسی نشینان قرار دادند و وکلای جمهوریه از این گونه
اوضاع دانستند که مردم میل بناپلیون دارند و اندک اندک او را سر خیل جمهوریه خواهند ساخت با این اندیشه
افتادند که باز منصب بزرگی بناپلیون داده او را روانه خارج نمایند لهذا مجلس خاصی برپا کردند و ناپلیون را
بمهمانی طلبیدند بعد از انقضاء مجلس ناپلیون بمنزل خود رجعت کرد مورخ گوید در ساعت مرا احضار کرده فرمود
که کارکنان جمهوریه بمن تکلیف کردند که سپهسالاری لشکر هر سرحد را تمنا کنی بتو واگذار نمائیم و میخواستند مرا
باز بسمت ایطالیا مامور کنند اگرچه رد قول ایشان را نکردم و لیکن در جواب گفتم که حال احوالم اندکی
ناخوش است چند روزی مهلت ضرور است که مشغول معالجه خود شوم مقصود از مجلس برخواستم که دیگر تکلیف
نکنند پس از این بمجلس ایشان نخواهم رفت تا اینکه کارم را سامانی و مدعایم را پایانی حاصل شود بعد از آن
با ایشان مقابل خواهم شد و مطلب و مقصود خود را از پیش خواهم برد و فرمود که سییس را بطرف خود مایل
بسازم همان شب چند نفر از هواخواهان خود را تعیین کرده او را بجهة خاطرجمعی داده خدمت ناپلیون
آوردند در میان آنها بجهة دوستی شد سییس بجنارال ناپلیون رسانید که برث در شورتخانه گفت که آن
شخص کوچک جثه که عبارت از ناپلیون است دولت فراوان از مصر آورده و میخواهد دوباره بانجا روانه شود و
احتیاج ندارد که از فرنس بیرون رود جنارال ناپلیون برای اینکه در مجلس کارگذاران دروغ او را ثابت کند
بمشورتخانه رقعه اظهار نمود و شکایت کرد که برث افترا بمن گفته اولا اینکه در ایطالیا هر چه بمن رسید مجموع صرف
شده و حال بجهة من اندوخته از آن باقی نمانده و ثانیا اگر در آنجا دولت فراوانی بمن رسیده باشد مطلقا
بجمهوریه مدخلیت ندارد و برث که یکی از اشخاص دولتی است چرا باید در مقام غیبت و بدگوئی من باشد من خود را
نوکر دولت میدانم موافق شان و رتبه خدمت بمن رجوع کنند بجان و دل اقدام خواهم کرد چون این فقرات اگرچه
تمام گفت موافق قانون دولت حرف برث را از مناط اعتبار ساقط نمود او در مقام عذرخواهی آورد این عیب او
در دل برث باقی ماند چون بجهت اکنون نوکر دولت خلاف احترام نمی توانست نمود و در ظاهر و باطن حرف
خلاف نیست با او نمی توانست گفت در مصلحتخانه تا قانون مورد شود مانع پیشرفت کار ناپلیون میشد جنارال ناپلیون
برای حصول مقصد خود اوضاعی فراهم آورده و از طرح ریزی مخفی او هیچکس خبردار نبود بلکه چند نفری که امداد ایشان

لازم بود آگاهی داشته نا پلیون در آن اوان اوضاع مخلوق را بکارخانه تشبیه کرده بود که مشتمل بر
چندین چرخ باشد و یکی و یا دو از آن چرخها که معظم و بزرگ و چرخهای کوچک بسته بآنهاست و فلکه
بنای گردش کارخانه هست همان یک چرخ یا دو چرخ بزرگ را باید حرکت داد که بعد از حرکت آن سایرین
بی اختیار تابع حرکت او خواهند شد بنابراین چند نفری که وجود ایشان منشاء اثر بوده و کاری از آنها
ساخته میشد از اوضاع مخبر بودند و سایرین مطلقاً نمیدانستند که ناپلیون در چه کار است و چه خواهد کرد

فصل دوازدهم در ذکر تفویض سپهسالاری عموم عساکر بناپلیون و انجام تدابیر وی در تغییر و
تبدیل اوضاع شورتخانه و عزل و نصب وزرا و سایر اصحاب جمهوریه و سایر گذارشات آن

در آن اوقات جمهوریه سه قسم دیوانخانه ترتیب داده بودند یکی دیوانخانه وزرا و کارفرمایان دویم
دیوانخانه امرا و خوانین و اعیان و اشراف و صاحبان سلسله قدیم سیم دیوانخانه پانصد نفر و کلای
رعیت و اشنای اهل مملکت در آن اوقات وکلا چنان در نظرها جلوه داده بودند که این وضع برطبق میل
عموم اهل مملکت باشد و هرچه حکم از ایشان صادر میشود گویا حکم همه اهل مملکت است و کلیه باید اطاعت کنند
و هرکس را باید منصب و شغل از آنجا داده شود و هرکه بخواهد بدون حکم ایشان کاری کند و یا منشاء امری شود
گویا خلاف قانون مملکت کرده مورد مواخذه و سیاست است چنان ناپلیون خواست در بدو هر کاری
کند که مردم عوام چنان تصور کنند که هرچه او میکند بحکم جمهوریه است و هرگونه تغییر و تبدیل در اوضاع مصلحتخانهها
ده بر رضایت جمهوریه است تا اینکه انقلاب در اوضاع لشکر و عوام الناس واقع نشود و کار بخون ریزی و امرار
عظیم منجر نگردد بنابراین از اول ورود میل لشکر و رعیت را بخود دیده بود چیزی که برای او لازم داشت این بود
که چند نفر از سرداران لشکر و چندین نفر از اصحاب دیوان دو فقره انجام مطلب با او همراز و متعهد شوند بنابراین شب
و روز اوقاتش در جذب قلوب صرف بود تا اینکه آن قدر از سرداران لشکر و از اصحاب دیوان دو فقره معین مطلب خود
گردیده که از غائله عوام الناس خاطر جمع شده که دیگر کسی را یارای آن نیست که در مقابل او منشاء اثر تواند شد
لهذا روز سیم هم برومیر را روز اجلاس قرار دادند و به دوستان و خیرخواهان خود گفت که مجموع در مصلحتخانهها
جمع شوند و قبل از آنکه معاندین مجتمع شوند حکمی از جانب کونسل قدیم که عبارت از دیوانخانه امراء اعیان باشد

برضای کارگذاران هر دو مصلحتخانه و رضای ایشان که با من دوست شده اند باسم من صادر
باین مضمون که اختیار عموم لشکر را با حکومت پاریس بشما واگذار کردیم و شما را اذن دادیم که برای مصلحت کار خود
عموم اهل مملکت و لشکر و جمهوریه و اصحاب دیوانخانههای مزبوره را از شهر حرکت داده بعمارت سنت کلود
ببرید چون در شهر بعضی مردمان مفسد با بعضی اصحاب مصلحتخانه مراوده بهم رسانیده اند از این جهت رخنه کارها
فلم این اتفاق می افتد که صلاح لشکر و رعیت در آن میباشد و عمارت مزبور اندک از شهر دور است اجلاس
ارباب شور و مصلحت در آنجا اهم و اولی است و قرار داد نمود که این حکم باید صبح بسیار زود در روز مزبور باد
برسد و باز قریب ده هزار نفر که عبارت از ده فوج باشد قرار داد که در صبح همان روز در پیش روی عمارت
مصلحتخانهها که میدان وسیعی است حاضر باشند باین اسم که رخت و اسباب و اسلحه ایشان را ملاحظه خواهد کرد و اکثر
از صاحب منصبان را خبر کردند که همگی با رخت نظام در عمارت ناپلیون حاضر باشند این اوضاع را بغیر از ناپلیون
و چند نفر دیگر که محرم بودند مطلقاً نمیدانستند و ده نفر از مهرمان خود را که اصحاب شور بودند تعیین کرده بود
که در دیوان وزرا مشغول اجرای دستورالعمل او باشند از آن جمله ابی سییس بود که او را امور دیوانخانه مذاکره بود
و دیگری رئیل بود که امور سایر دیوانخانهها کرده و دستورالعمل داده بود که بصلاح و صوابدید فوش که یکی از
وزرا بود و با مرتقرره پرداز و طوری خدمت خود را بانجام رساند که وزیر مزبور ادراک این معنی نکند چه تجاهل
او را بان منصب بلند رسانیده اند بمعرض تلف خواهند آمد و امور مزبور همه امور آراسته روز قبل از وقت بانجام
رسانیدند و باپلیون پیغام فرستادند که هرچه بخواهید زود بجا آور و ده نفر دیگر از وزرا بودند که ناپلیون
چه کرده بود که از مخالفت او بگذرند ایشان در ایجاب جواب صریح نداده بودند ناپلیون دوباره پیغام با ایشان
فرستاد که شما تصور نکنید که من احتیاج بشما دارم چنان نیست کنون من این قدر مقتدر شده ام که خود جمیع امورات را
بدون اعانت غیر بانجام رسانم و چه چندای را که محتاج باشد نیستم امروز شما رای خود را متحد کنید یا با
من باشید یا از من اعراض نمایید و بدانید که فردا کارها با تمام خواهد رسید و سه نفر از اعاظم وزرا ابی ویر
و برت و برنذات با ناپلیون در خفیه بسیار متعاذ بودند و ناپلیون از ایشان بسیار راضی است و در ظاهر چنان
بر همه اعلام منحصر بود که از جمهوریه توقع دارد که سپهسالاری عساکر را بدو دهند و داخل ارباب شور و مصلحت شود

وچنان میدانند که در مقام توقع ایستاده است نه در مقام تحکم و از نتیجه براءت او که چه خواهد کرد و در جه کلات
بالمره غافل بودند جهة اینکه از کار ناپلیون واقف نشوند خود بدین برتری رفت مورخ گوید که بعد از
مراجعت بمن فرمود چون فردا روز موعد کار مصلحت خانها است که کارها را تمام کنم اندیشه داشتم
که این سه نفر مبادا قبل از وقت خبردار شوند از آنجهة خود بدین برتری رفتم و صحبت با او تمام نموده
وعده دادم که یکساعت بنصف شب مانده باز او را ملاقات کنم و جهة آنکه تو خبر از هر طرف سلطان باشد
کس فرستادم که فردا شب در خدمت او شام صرف خواهم نمود معلوم است که بوعده وفا نخواهم کرد
باز جهة آنکه درست خاطر جمع شود با ژوزفین را گفتم که او را بمهمانی بطلبد که فردا صبح را ناهار در
منزل من میل کند و یقین است قبل از آمدن او من بمصلحتخانه خواهم رفت و ژوزف را نیز فرستاده‌ام که برنادت را
خبر کند که فردا حاضر باشد بمن فرمود که امشب برتری انتظار مرا خواهد کشید شما کالسکه مرا سوار شوید و در سر
وعده بآنجا روید و هنگام ورود بخانه اسم مرا بگویند که ناپلیون است و خود زود داخل شوید و عرض سلام
برسانید بعد از زبان من بگویند که مرا صداع شدیدی عارض شده و بستری گشته‌ام فردا بدون حرفت
شما خواهم رسید و باز بگو که از صداع من ملال بهم نرسانید انشاءالله تا فردا نیک خواهد شد مورخ گوید در آن
وعده که ناپلیون فرموده بود در آنجا رفتم همینکه کالسکه ناپلیون نمایان شد در را گشوده خبر رسانیدند که ناپلیون
چون برتری در خلوت خاص خود نشسته بود برخاسته که تا در اوطاق استقبال کند من داخل شدم چون
مرا دید احوالش دگرگون شد و بعد از رسانیدن پیغام قدری نشسته برخاستم او نیز رخصت داد که مرا از در بیرون
کند فرمود که چنین میدانم ناپلیون مرا فریب میدهد و فردا نزد من نخواهد آمد معلوم است که کار خود را
درست کرده و احتیاج بمن ندارد باو بگو که هر چه کرده است بجهة سکوت من کرده باز باید از من ممنون
باشد و باز تکرار کردم که فردا بخیال در خدمت شما خواهد رسید و او سر خود را حرکت میداد مورخ گوید
وقتیکه مراجعت کردم ناپلیون نشسته بود کیفیت را نقل کردم بسیار خندید فرمود حال یکساعت از نصف شب
گذشته باید قدری استراحت نمود و بمن گفت که در طلوع صبح حاضر باش فردا صبح قبل از طلوع آفتاب
بخانه او رفته دیدم در صحن خانه و در اوطاقها جمع کثیری از سرداران و صاحبمنصبان لشکر با لباس نظام حاضر شده

و با وطاق ناپلیون داخل شده او را نیز بخلاف عادت هر روز در لباس نظام دیدم و مجموع زینتهای
نظامی را بر بدن خود آراسته کرده و در چنین روز شاید روز جنگهای عظیم در آرام و آسوده خاطر است مطلقاً اضطراب
در او نیست دو سه دقیقه نگذشته بود که ژوزف باتفاق برنادت داخل شدند دیدم برنادت لباس نظام
نپوشیده است آهسته نزدیک رفته عرض کردم که بغیر از شما و بنده همگی لباس نظام پوشیده اند نارف در جواب
گوید که چرا لباس بپوشم که ناپلیون برخواست با او مصافحه کرد در مقام تعجب فرمود که چرا لباس
نپوشیده اید گفت تا بخدمتی مأمور نشده ام هرگز لباس نظام نمیپوشم ناپلیون فرمودند حال شما بخدمتی
رجوع خواهد شد گفت من مطلقاً خبر ندارم باید قبل از وقت مرا خبردار رسانید ناپلیون دست او را
گرفته باوطاق خلوت برد بعد از ده دقیقه با یکدیگر بودند و از دو بیرون آمدند و در مصلحتخانها نیز خبرها
ناپلیون حکم سپهسالاری ناپلیون و حکم بردن اهل مصلحت خانها را آنروز با صفهای لشکری که خواهان
بودند رسانیده و لکن جمع کثیری از اصحاب دیوان مطلقاً خبردار نبودند و ایشان که از این معنی خبر دار داشتند
وقت اجلاس را در آن ساعت ندانسته بودند و خیرخواهان را مطلع کرده که در طلوع آفتاب حاضر باشند
و بدخواهان را دو ساعت بعد از آن تا اینکه این دو حکم باسم ناپلیون از دیوانخانها صادر شده خبر
بناپلیون رسید که کارها ساخته شد ولکن منتظر رسیدن احکام بود بمجرد وصول احکام بسرداران فرمود
که باتفاق من روان شوید و برنادت نیز فرمود که با لباس نظام در مصلحت خانه حاضر باش که من
زیاده انتظار نمی‌توانم کشید در ساعت سوار اسب خود شده روانه گردید و برنادت اول سخن آمد که مرا
استحضار حاصل نیست آیا میخواهند باز اغتشاش و بهم خوردگی در ولایت واقع شود من در این مکان
با شما توقف میکنم ولکن بعد از آن که ناپلیون رفت او نیز بلا توقف بخانه خود شتافت و در آن هنگام
احدی غیر از محرمان ناپلیون نمیدانستند که چه اوضاع برپا میشود و چنین میدانستند که ناپلیون میخواهند
کارگذاران جمهوریه منصب تازه عطا کنند و لشکر که حاضر شده اند چون ناپلیون سرداران میخواهند ایشان را
سان دیده اوضاع ایشان را ملاحظه کند مورخ گوید برتری هنوز انتظار داشت که ناپلیون بدیدن او
خواهد رفت و فوخیر لباس تازه نمود که در خانه ناپلیون ناهار خواهد خورد مطلقاً خبر نداشتند که حکم سپهسالاری

ناپلیون داده شده و اصحاب مصلحتخانه نیز بسنت کلود باید روان شوند جنارال ناپلیون با جلال تمام
با اکثر سرداران که در رکاب او حاضر بودند داخل میدان شهر شد ده فوج در آنجا بود بعد از مشق و سلام قلعه از لشکر
ترتیب داده در میان قلعه رفت با طمطراق بایشان فرمود که ای همراهان احکام محکم مصلحتخانه که
از روی قانون مملکت صادر شده و در فصل یکصد و پنجاه و دوم و یکصد و پنجاه و سوم قانون نامه ثبت است سپاه
لشکر فرنس و حکومت شهر پاریس بعهده من واگذار شده است و من باین ملاحظه که هرچه ارباب مصلحتخانه
در باب رفاه مردم از لشکر و رعیت صادر خواهند کرد امداد در اجرای آن احکام کنم این منصب را قبول کرده‌ام
و در این دو سال گذشته حکومت و امنیت‌داری جمهوریه لیبیاره شده و شما دیده و دانسته بودید که مراجعت من از
سفر مصر عیوب همه کارها را رفع خواهد نمود و اصلاح در امور اصحاب مصلحتخانه داده خواهد شد و با کمال
محبت و خوشحالی که در مراجعت از شما و از عموم اهل ولایت دیده‌ام بر ذمه من لازم آمده که خدمات
کلیه برای رفاه و رسم مملکت بجا آورم و از شما نیز توقع دارم که حق نوکری خود را معمول دارید و با آن
شوق و قوت و استقامت و اعتبار و اعتماد که همیشه بمن که سپهسالار شما هستم امداد کرده‌اید اکنون
امداد نمایید و امیدوارم که آزادی و امنیت و فتح و نصرت جمهوریه فرنس را تا آن پایه که در کل عالم نمایان و
مشهور شود برسانید **مورخ گوید در این وقت که ناپلیون با لشکر باین طریق در مکالمه بود** خیرخواهان او
نیز در مصلحتخانه غافل نبودند قبل از وقت از قرار دستورالعمل ناپلیون اعلامی نوشته در میان شهر منتشر ساخته
و در آنجا بخلق معلوم کردند که دیوانخانه مصلحت چند کان جمهوریه را تغییر داده‌اند بعلت اینکه در شهر اکثری از ایشان
متفق بودند که حکومت را بخواهش نفس نمایند و جنارال ناپلیون خود نیز برای صلح کار قبل از وقت شرحی نوشته
در میان شهر فرستاده بود و معلوم کرده بود که جمهور کارگذاران بقرار فصول یکصد و پنجاه و دوم و یکصد و پنجاه
و سوم قانون مملکت اقرار کرده‌اند که من اصلاحی در ارباب مصلحتخانه نمایم و ایشان را از شهر حرکت داده مجلس
اجلاس ایشان را در سنت کلود که خارج شهر است قرار دهم و بجهت اصلاح عموم اهل ولایت بعضی کارها کارگذاران
جمهوریه باید حکم کنند و من اجرای حکم ایشان را نمایم بجز از ایشان در مصلحتخانه انکار در این کار ورزند
چون این عمل بجهت رفاه حال شما است لازم است که شما نیز امروز مصلحتخانه را باید در اجرای احکام مرا امداد نمایید **مورخ گوید که**

ناپلیون بعد از آنکه دستورالعمل لشکر را فرمایش فرموده احکام مصلحتخانه را بعموم اهل شهر رسانید و همه اصحاب
دیوانخانه را مستحضر ساخت که باید فردا در عمارت سنت کلود که در خارج شهر است حاضر باشند و حاکم جمیع
کارها فردا انجام خواهد یافت بعد از آن اکثر آقایان و بعضی از ایشان دیوانخانه را دستورالعمل داد که قرار و مدار
فردا را از قرار صوابدید بعضی از ارباب مصلحت که خود با ایشان اتفاق داشته بود مضبوط کنند در حوالی غروب
آفتاب مراجعت کرده بمنزل آمد و بمن فرمود که کار امروز بسیار خوب گذشت کاری که مانده است همان
حکایت افواج است که ایشان را نیز آن طور که لازم است فردا صبح زود دستورالعمل داده خاطر جمع شوم و باز
فرمود که حال یقین دارم که حضرات اینک آقایان و بعضی از ایشان با حضرات اهل شورا آداب امور
فردا را که در عمارت سنت کلود خواهند گذشت طراحی می‌نمایند و بجهت من هیچ ملحوظ نمی‌شود که احکامی که خود
دستورالعمل داده باشم ایشان بمن برسانند و من اطاعت کنم بعد از آن بمن فرمود که رای **جنارال مورو را**
هم بدست آورده‌ام او نیز وعده کرده است که شریک قول من باشد ولیکن برنادت مثل سندان است
هیچ حرف بگوش او فرو نمیرود و هنگام صبح دست او را گرفته باطاق خلوت بردم و بی پرده باو
گفتم که تغییر و تبدیل در اصحاب دیوان خواهم داد و قوت تازه برای دولت جمهوریه حاصل خواهم ساخت
و هرچه خواستم که عهد کند مخالف با من ننماید چاره نشد بجز حرفش این شد که هر حکم دیوانخانه جمهوریه
مصلحت داند و صادر کند اطاعت آن را خواهم نمود ناپلیون آن شب بسیار خوشحال بود فردا صبح زود از
خواب برخاسته باتفاق جنارال در عمارت سنت کلود رفتیم و از قرار حکم دیروز که باسم دیوانخانه وزرا
و امرا صادر کرده بودند مجموع اصحاب دیوان و وکلای رعیت در عمارت مزبور جمع شده بودند در یکجا
پانصد نفر وکلای رعیت و در جای دیگر بسیار کارگذاران دولت جمهوریه اجلاس داشتند صدرنشین مجلس
اول لوسین برادر ناپلیون بود **و در مجلس دویم لمرسیر که یکی از وزرای معتبر محسوب میشد** نشسته بود یک ساعت بعد از
ظهر صدرنشینان بالای تخت رفته اوضاع دیروز را حکایت کردند و آنان که خبر از این مقدمه نداشتند بنای مجادله
گذاشته گفتند اینگونه عمل باعث خرابی امور جمهوریه و خلاف قرار قانون است چرا باید مصلحتخانه را از شهر که پای
تخت است حرکت دهند و چرا باید که کارگذاران همی ترک منصب خود کنند و دیگران بجای آنها منصوب شوند و این احکام

دیوزار کجا صادر شده و باعث و بانی کیست چون اکثر از اهل مجلس در مقام نفی این مطلب بودند در هنگام مباحثه
و گفتگو تغییر و تحرک اهل مجلس زیاده از حد شد جنارال ناپلیون که در خارج بوده هر دقیقه خبر از اوضاع مجلس باو
میبردند دریافت نمود که اگر مجلس بر دوام باشد که احکام مختلف بخلاف خواهش او صادر گردد و کار را اغتشاشی
حاصل شود فورا با تغیر و تعجیل تمام خود را بمجلس امرا و وزرا رسانیده داخل مجلس شد **مورخ گوید چون پهلوی**
رات صدرنشین مجلس سید من در پهلوی رات ایستاده بودم و جنارال بر سید در پهلوی چپ صدرنشین
قرار داشت و ما در پهلوی تخت ایستاده اطلاع از آمدن ناپلیون بهم رسانیده رو بطرف او کرده بارة
تحقیقات از او نمود و از اوضاع روز گذشته را از ناپلیون سوال کرد ناپلیون دید که در جواب او عاجز مانده بنا
بطفره نهاد و از اوضاع لشکر و شجاعت ایشان بسیار گفتگو نمود و در مقام این بر آمد که مردم میخواهند هنگامه برپا
کنند و در خفیه گفتگو مینمایند که وضع حکومت جمهوریه را تغییر داده و بر هم زده اند و شکایات از احکام دیروز نمود
و حال آنکه بانی و باعث همه آنها خود او بود و بهانه کرد که من دیروز مطلقا از هیچ امر مستحضر نبودم و قبلیکه مطلع
شدم از دیوانخانه اول که عبارت از دیوانخانه امرا و وزرا باشد حکمی بمن رسید که این روزها باید امداد
مملکت فرنس کنی چون هیچکدام از این جوابها مطلقا سوال صدرنشین نبود دید که سید بیرون رفته و میخواهد کار
خود را از پیش ببرد دید باز از هر گوشه مجلس آواز بر آمد که این مرد بسیار محیل و مزور و با عقل است ناپلیون بعد از
مشاهده این احوال دانست که اوضاع قسم دیگر شد با خود گفت بهتر این است که مجموع اهل ولایات را متهم نمایم
باهل مجلس کرده گفت عموم اهل فرنس مرا بالخصوصه طلب کرده از مصر و ایطالیا آوردند که اختیار امور دولت را بمن
واگذار کنند و خواهش عموم لشکر نیز که همگی ایشان برادر سپاهی من هستند از من تمنا نموده اند که این امر را قبول کنم
و آزادی اهل مملکت را ثابت و برقرار سازم و جمهوریه را بموافقت یکدیگر مدار دهم **مورخ گوید بعد از آنکه ناپلیون**
این الفاظ را بپایان نمود یکی از اصحاب دیوانخانه قطع سخن ناپلیون را نموده و اکنون جمهوریه را با تمام ارکانهم
محو کرده اید و مفهوم کلام او این بود که قول شما در این مجلس اعتبار ندارد جنارال ناپلیون را از این حرف
چهره برافروخته شد فرمود ای ریاکاران و معهدان حال پرده از روی کار بر خواهم داشت و همه افعال
شما را آشکار خواهم نمود و اگر چنانچه از این خطر که جمهوریه از آن در خطر است خلاصی یابد و بطلب خود در آید کسی که من از منصب

واختیار خود با تمام استعفا خواهم نمود و از همه چیز خواهم گذشت **و بعد از آن برث و مولین هر دو را که**
از بزرگان دیوانخانه امرا و وزرا بودند متهم کرد و گفت ایشان چرا خواستند مرا با جمعی مقابل نمایند
که منظور همه ایشان این است که هر کس بخواهد مطلب خود را بطور راستی و صداقت بیان نماید با او مخالفت ورزند
چون اکثر اهل مجلس دیوانخانه علم مدروغ و افترای ناپلیون شنیده و ملتفت شدند که در خارج مجموع بزرگان لشکر با
او متفق و در داخل دیوانخانه نیز جمعی با او همراز و همداستانند و منظور ناپلیون این است که نفاق در میان اصحاب
دیوانخانه اندازد تا آنکه مقصود او حاصل گردد لهذا از اهل مجلس آواز بر آمد که این ادعا باید ثابت شود
سر مجلس فرمودند که جنارال خود تفصیل بیان نماید که برث و مولین چه تکلیف بشما کرده اند ناپلیون باز همان
الفاظ اولی را بپایان نمود و بر خلاف قانون آن مجلس بر عقب گفتگوی دیگر رفت **مورخ گوید جنارال اعظم**
بسیار گرم شده است از حرفهای بی ربط او نزدیک است اهل مجلس شورش کنند آهسته دامنش را حرکت داده با
رسانیدم که باید از مجلس بیرون رفت و جنارال بر سید نیز از آن طرف اشاره کرد ناپلیون از ایما و اشاره من آگاه
گشته فورا از مجلس برگشت در این فقرات را فرمود که خدای جنگ و خداوند کار طالع در هر حال همراه است هر کس را
دوست دارد همراه من خواهد آمد آنگاه روانه شد پرده دار مجلس پرده را برداشت و قراولان احترام کرده راه
دادند بر حیاط دیوانخانه داخل شده بر اسب خود سوار گشت **مورخ گوید وقتیکه صدرنشین دید ناپلیون برگشت**
و میخواهد از طالار دیوانخانه بیرون رود هر گاه بر قراولان دیوانخانه که مطیع حکم صدرنشین بودند و از قرار
داکون چاپیت حکم اعدا جاری کنند حکم میرفت که ناپلیون را مانع از رفتن شوند تا آن زمان کار بسیار مشکل میشد
خدا داناست که چه اتفاق میافتاد و چه هنگامه برپا میگشت احتمال کلی میرفت که هر گاه صدرنشین این حکم را صادر
مینمود پیش از آنکه فردای آن روز در عمارت تقرنبرق محبوس شده در آن مجلس رشته عمرش را از هم میگسستند
فصل سیزدهم در بیان رفتن ناپلیون در مجلس پانصد نفر کونسل مورخ گوید اوضاعی که در اندرون مجلس امرا
ملاحظه نمودیم خلاف آن را در بیرون مجلس مشاهده کردیم چرا که ناپلیون در وقتیکه بحیاط عمارت دیوانخانه داخل شده سوار
اسب گردید از هر طرف از لشکر و رعیت بالاتفاق آواز بر آمد که ناپلیون را بقا باد و او سلامت باشد خورندگی
مردم از قبیل پرتو آفتاب با من ابر بود چرا که در یکطرف مجلس امرا خواهش قدیم منعقد بود بطور خوب گفتگوی آنها

صورت نپذیرفت و مجلس دیگر پانصد نفر کونسل یکی نشسته بمخالفت ناپلیون در معارضه بودند از مجلس اول
بطور شایسته بیرون نیامده ایشان را در معارضه که است و میبایست بمجلس دوم نیز رفته باشد و برادر معلوم
نبود که در آنجا چگونه خواهد گذشت مقارن این حال در سلطنتانه پانصد نفر وکلای رعیت مصمم شدند که عرض
حالی بوزرا بنویسند و از دیوانخانه امراء و خوانین تحقیق کنند که این احکام بموقع چه بجهت است که دیروز صادر شده
و این نفر جمع کردن ما در این مکان از چه راه است و باعث چیست و حکمی در آن باب صادر نمایند لکن نمیدانستند که
سه نفر از وزرا سییز و روجر دوکوس و تورث با ناپلیون متفق شده و دو نفر دیگر قوهیر و مولین را جنارال اعظم گرفته
در عمارت لقزنبرق محبوس نموده و بجنارال موره سپرده است که مستحفظ و قراول بر ایشان بگمارد در آن ساعت که
پانصد نفر کونسل عرض حال را نوشته میخواستند بخدمت وزرا بفرستند از دیوانخانه امراء و خوانین مراسله بانها رسید که آن را
یکی از وزرا نوشته و ارسال به دیوانخانه امراء و خوانین داشته و ایشان آن نوشته را به دیوانخانه پانصد نفر کونسل فرستاده
بودند لوشین که برادر ناپلیون و میر مجلس آنها بود مراسله را با ایشان نقل کرد مضمون آن این بود که ای جناب
صدرنشین مجلس امراء و خوانین چون من بسیار دوست میداشتم که آزادی در این ملک برقرار شود محض از جهة
این خیال خدمتگذاری جمهوریه را قبول کرده بودم و اینکه منصب عظیم وزارت اعظم بر من عنایت شد بر ذمه من
لازم آمد که در مقام محافظت دولت جمهوریه برآیم و کسانی که حب وطن دارند ایشان را تقویت کنم و نگذارم
دشمن برایشان تسلط یابد و هر کسی که غیرت مملکت و دولت در او هست و در امداد و ولایت ثابت قدم میباشد متوجه
احوال آنها باشم و چنان نفع کلیه بانها رسانم که شایسته وزارت من و لایق خدمت و غیرت ایشان باشد
لیکن این گونه جلال و عظمت که این جنرال دارد در رحب از نصر انگار مفخم و چگونه تعریف و توصیف که مردم از او مینمایند
و میل مفرط باو دارند و علامات عظیمه اعتبار که از دیوان امراء و خوانین باو میدهند دل کشته و حکایتیکه از مجلس
وکلای رعیت در حق او صادر شده و احترامی که عساکر از او منظور دارند مرا یقین شده که بعد از این بهر پایه بلند که
خواهد تواند رسید و بهر مرتبه عظیمه که او ارتقی دهد خوف آزادی مردم برخواسته خواهد شد و نفع کلی لشکر ثابت
خواهد گردید بنابراین وجود من در امور دولت جمهوریه لزومی ندارد و برضا و رغبت از منصب خود استعفا نموده و
گوشه نشینی اختیار کردم و بسیار خورسندم که بعد از این جنگ که در مملکت روی داد شغلی که بمن واگذار شده بود

بخوبی

بخوبی محافظت و عهده داری نمودم و کنون بی عیب و نقص استعفا از آن مینمایم چون برادر ناپلیون که
صدرنشین مجلس بود این مراسله انشا نمود پانصد نفر کونسل از مضمون آن بسیار متعجب شده تکلیف کردند که دوباره
خوانده شود بعد از آن بنای گفتگو گذاشته این مطالب را در میان آوردند که آیا این اوقات گوشه نشینی برث
چه ضرورت دارد آیا این خود بنفس الامر و رضای خود استعفا کرده یا اینکه فسادی در ضمن آن مترتب است یا
هواخواهان ناپلیون باین کار برانگیخته اند و هرگاه اعتبار بقول او نمائیم که نوشته است آیا از برای کار
آمدن ناپلیون آزادی رعیت و نفع لشکر بعمل خواهد آمد یا نه و این حکم که اصحاب دیوانخانها بعضی باید
اخراج و عوض آنها گرفته شود و در دیوانخانهای شهر اجلاس موقوف باشد از چه رهگذر خواهد بود مجملا
آنکه در آن باب گفتگو بسیار نمودند ناپلیون را خبر رسانیدند که هرگاه داخل مجلس نشود قطع و فصل گفتگو بر
خلاف او خواهد شد جنارال ناپلیون دو سه دسته از فوج بهادران همراه خود برداشته به دیوانخانه پانصد نفر
کونسل رسید صالدات را در ایوان گذاشته خود داخل مجلس شد همین که اهل مجلس او را دیدند در لباس نظام بنحوی داخل
شد و صالدات بهادران ظاهر گشت همگی متغیر گشته از اطراف مجلس فریاد برخواست که این مرد ذاکون
مملکت را خراب کرده ظالم است بدفع ظلمه اقدام باید نمود و هر که بر خلاف ذاکون عمل کرده و صالدات
در چنین مکان آورده است باید از پا درآورد جنارال ناپلیون تا اراده کرد سخنی بگوید از هر طرف آواز
بلند گفتند که بیاشرین جمهوریه زنده باشد و ذاکون جمهوریه سلامت باشد هر کس خلاف کرده باید سرنگون
شود چون ایشان همه برخلاف ناپلیون سخن می گفتند و همه او را غلبه کرد نزدیک بر این شد که بیهوش شود
صالدات ملاحظه احوال او را کرده هجوم آورده داخل مجلس شدند و گفتند راه دهید که ما سردار خود را از
مهلکه بیرون بریم ناپلیون مثل کسی که دلش ضعف کرده باشد بر صالدات تکیه داده فرمود چنانچه این مجلس
اراده دارند که مرا بقتل رسانند بعد از آنکه ناپلیون را بیرون بردند اهل مجلس بمشاوره مشغول گشته حکایاتیکه
حالی بر قتل ناپلیون بود بمیان آوردند لوشین برادر ناپلیون که میر مجلس بود گفت منظور ناپلیون این بود که بعضی
امورات اتفاقیه خارج را بشما اظهار و اخبار کند و هرگز منظور نمیرود که خلاف ذاکون از او کاری صادر شود
و هر چه اصرار کرد که ایشان ماذون سازند که ناپلیون دوباره بمجلس حضور بهم رساند و مطالب که در خارج

با و معلوم شده اظهار کند اهل مجلس راضی نشده فریاد برآوردند که ناپلئون خود را باید نام کرد و ماندن
او برای جمهوریه ننگ است هرچند چراز از طرف لوسین زیاد شده از طرف ایشان انکار زیاد کردید
لوسین از تخت دیوان فرود آمده گفت شما مرا از اصحاب دیوان محسوب نمیشید و عرض جوابی مرا گوش دارید باز
اهل مجلس گفتند که ناپلئون از قانون جمهوریه بیرون رفت و خارج از قانون رفتار نمود چون دید که باز
نمیکند و حرف او را گوش نمیدهند بالای تخت رفته خواست مطلب را ملتزم کند اهل مجلس متغیر شدند و هنگامه
برپا کردند نزدیک بود که لوسین را ضرر رسانند او فوراً دیبای صدارت را از دوش انداخته ترک مجلس کرد
ناپلئون چون بیم است اگر این مجلس بفصاحت خواهد کشید دو دسته صالدات فرستاده برادرش را از مجلس بیرون آوردند
ناپلئون دید که این مقدمه مهلک خود و برادرش خواهد شد و اگر زیاد بر آن حوصله کند احکام برخلاف از دیوانخانه
ظاهر خواهد شد برادرش را گفت که سوار اسب شده بفوج بهادران که در آنجا حاضر بودند و جمعی از اهل شهر نیز
فراهم آمده بودند مورخ گفت مجلس را بطریق تو بیان فرماید لوسین رجا نمود ناپلئون گفت که ای لشکر
در حقیقت من که میر مجلس این پانصد نفر کونسل میباشم شما میگویم که اکثر ایشان که موافق قانون مملکت حرف حق را تصدیق
نمایند بعضی از اشرار ایشان پیش از وقت شمشیر و تفنگ و طپانچه همراه آورده بمقام تهدید برآمده گفتند هرکه
حرف صحاب ما را قبول کند معرض تلف خواهد آمد و یقین دارم این اشرار که داخل وکلای رعیت محسوب میشوند
بعضی از دولت انگلیس موجب و مقرری دارند و طالبند که دیوانخانه را خراب و مشوش کنند و بجبار ناپلئون که
سردار شمات و میخواهد که احکام دیوانخانه را خراب بچاپ سکویند که خلاف قانون مینماید و حرمت قوانین را
برداشته است و در آن وقت میخواهند که این الفاظ را اهل دیوانخانه در حق هرکه بگویند قتل او واجب شود و او را
مقتول سازند و من که کرسی نشین اند ام شما میگویم که این دیوانگان خود کارهای خارج از قانون عمل میآورند
و قتل خود ایشان لازم است حال توقع دارم که بعضی از اهل مجلس که حرف حق را قبول کرده اند و در عدد زیاده
از مفسدین میباشند از شر آن اشرار و هرکه از موجب انگلیس جرأت حاصل نموده خلاصی دهید و سردار و صالدات
و اهل شهر که احدی از اهل مجلس پانصد نفر کونسل که بامن موافق در خوبی و خیرخواهی دولت جمهوریه نکردند
نگذارید امشب از اینجا بیرون روند و هرکدام که از قانون مملکت بیرون رفته اند بگیرید تا ببینم جزای شرارت و طالحی

همراه دارند چرا قاعده و زمان و قانون که از آن دولت را منحوس بشید تقبل بیانند و اغتشاش در مملکت راه دهند
و قبلاً این الفاظ تمام شده از مجموع آن جمیع آواز بلند کردند که ناپلئون زنده باشد و بلکن باز در تردد بودند
که آیا به دیوانخانه بریزند یا وکلای رعیت را بگیرند یا نه و از احوال لشکر معلوم بود که منتظر اشاره بودند تا برروی آن
قوانین مملکت بکشند لوسین از اوضاع آنها این معنی را دریافت کرده فی الفور شمشیر خود را کشیده گفت که قسم یاد
میکنم که هرگاه برادر من هم خواسته باشد که ضرر بآزادی اهل فرنس رساند اول او را بقتل رسانم این جمع خائن را
که اغتشاش بدیوانخانه انداخته اند باید گرفت و دیوانخانهای دولت جمهوریه را از وجود اشرار پاک کرد
مورخ گوید که این کلام در دل لشکر مؤثر افتاد و تردید از رأی ایشان نماند جنارال ناپلئون حکم داد که در
دیوانخانه ریخته ایشان را تماماً بگیرند در همان ساعت جنارال مورات فوج بهادران را برداشته داخل ایوان
دیوانخانه شده و تمامی اهل کونسل را گرفته بیرون آورد و بجائی که قبل از وقت معین شده بود فرستاد بعد از آن
جنارال ناپلئون حکم داد که هرکس از امرا و خوانین نیز که برخلاف او بودند گرفتند و هرکس با او متفق بودند
در دیوانخانه جمع کردند که قرار اصحاب جمهوریه داده شود مورخ گوید که یک ساعت به نیمه شب مانده بود که
ناپلئون بمن گفت انشاءالله امورات دولت موافق خواهش من خواهد شد لیکن حال باید نیت و اعلام نامه
نوشت و بپای تخت فرستاد که لوس اهل شهر نیز تغیر و امر و ... شود لهذا این تفصیل را من تقریر نمود
و من نوشتم که ای اهالی شهر پاریس وقتیکه من از مصر مراجعت کرده داخل فرنس شدم در میان مجموع جناب ارکان
دولت جمهوریه مخالف عظیمی یافتیم و دیدیم همه وزرا و وکلا و اصحاب دیوان که مؤسس قوانین مملکت بودند دسته دسته
بسته و صنف صنف شده و بر مخالف یکدیگر سخن میگفتند و بلکن در این ماده که نصف قانون سلطنت جمهوریه
خراب گشته و نصف طریقه مؤسس قوانین دولت فاسد گردیده و آن قدر توانائی در آنها نمانده است
که آزادی و آسودگی مردم را نگاه دارند هیچ یک قول و سخن بودند و هر صنف و هر فرقه جدا جدا از من
آمدند و منظور خود را برشته تقریر کشیدند و از اسرار خود مرا آگاه کردند و از من استعانت نمودند من هریک را
جدا جدا گفتم که داخل هیچیک از فرقه شما نخواهم گردید و همچنین جماعت امرا و خوانین که از کونسلان قدیم
میباشند مرا باعانت خود دعوت کردند ایشان را جواب گفتم عاقبت الامر مردانی که ایشان را عموم خلق

حافظ مال و دولت و آزادی خود دانسته اند قراری داده اند که اصلاح در ارکان جمهوریه حاصل شود که باز
دولت جمهوریه بقوام سابق رایج گردد و این قرار لازم داشت که هر که را هر چه بعقل رسد بیان سازد
و از هر گونه خوف و تهدید مطمئن خاطر باشد بنابراین کونسلان قدیم و عموم امرا و بزرگان چنان مصلحت
دیدند که مجالس شور در شهر پاریس نباشد و در این خصوص گفتگو در دیوانخانهای شهر نشود لهذا امت برای کار نشد
که مجموع اصحاب دیوانخانهها را در عمارت سنت کلود که سه فرسنگی شهر است ببرند و اجلاس در آنجا شود و من حکم
فرمودند که نگذارم احدی تمرد کند و مزاحم شود و نگذارم که اصحاب دیوانخانهها بخلاف این گفتگو کنند و اگر
جمع کثیر در دیوانخانهها متفق الرای صلاح دیدند که فلان طریقه در سلطنت جمهوریه صلاح لشکر در عقب همان
طریقه را متقرر سازم و اگر جمع قلیل در مقابل جمع کثیر ایستاده خلاف ایشان را در نظر داشته باشند و در انکار
مطلب ایشان بکوشند مانع شوم و ایشان را هلاک نمایم من که اخبار ال نامیمون چاشم محض رفاه اهل مملکت
و صلاح افراد لشکر و محافظت جلال و عظمت دولت جمهوریه که در تحصیل آن چندین هزار نفر کشته شده بودند
این حکم را قبول کردم و نظم کار را بعهده خود گرفتم مجملا اینکه مجموع دیوانیان در عمارت سنت کلود مجتمع شدند
دو مجلس مصلحت برپا کردند در یکی امرا و بزرگان و در دیگری پانصد نفر وکیل بگفتگو نشستند افواج بهادران در خارج دیوانخانهها
قراول بودند و ملتفت شدند باعث مانعی در خارج واقع شود لیکن یکدفعه مستحضر شدم که در دیوانخانه پانصد
نفر کونسل صدای بگیر و دار و قتل و غارت بلند شده در ساعت با جمعیت تمام بدیوانخانه قدم گذاشتم و کیفیت را
بایشان عرض کردم و استدعا نمودم که مقصود خود را بانجام رسانند و راضی نشوند که بعضی ارباب غرض مداخله
امر ایشان نمایند و اگر مطلب امروز تمام نشود و قرار نگیرد فساد عظیم برپا خواهد گردید و همچنین بایشان عرض کردم
که ضعف و زبونی اهل مملکت را چاره فرمایند و این مردم در سنت کلود بحکم شما جمع شده اند و بحکم شماست که امروز
جهة محافظت مملکت و رفاه رعیت و افتخار لشکر وضع تازه قرار کنند و هر که هر چه بعقلش برسد در دیوانخانه عرض کند
تا تمامی آرا یک امر قرار گیرد حال در دیوانخانه پانصد نفر کونسل جمعی شمشیر و طپانچه داشته اند و جمعی که زیاده از
ایشانند و قلمرو ایشان یکی است تهدید مینمایند و ملتفت کارند که قرار امور را بگذارند اهل مجلس قدما از این سخن آگاه گشته
بمن فرمودند که حکم همان حکم است که دیروز داده شده هر کس تخلف کند نگذارم و من از قرار فرمایش آن جمع محترم از مجلس

بیرون آمده بمجلس پانصد نفر کونسل رفتم و با کمال ادب خود تنها بدون اسلحه جنگ بمجلس مزبور داخل شده کلاه
برداشته بهمان طریق که پیش قدمار رفتم تعظیم ایشان بجا آوردم و بسیار تحسین از حرکت من نمودند در پیش صدر
پانصد نفر کونسل ایستادم و با کمال ادب عرض کردم که تا کنون هر روز این است که از اصحاب دیوان هر طرف
رنا و ترهات ورای ایشان یکی است آن طرف را حمایت کن در ساعت دیدم از اشرار اهل مجلس با اسلحه حرب
همراه خود داشتند هجوم بطرف من کرده بیست نفر اطراف مرا گرفته سینه مرا نشانه تیر تفنگ کردند قراولان
فوج بهادران که در دیوانخانه ایستاده بودند صورت احوال مرا مشاهده کردند دویدند و مابین من و قاصدین
حایل شدند مرا از میانه آن اشرار بیرون آوردند در این بین آواز بلند مرا که حافظ شریعت بودم خارج
از شریعت خوانده و ظالم نام نهاده روبلوبین که صدر مجلس آنها بود گرد و اطراف او را گرفته تکلیف کردند
که تو نیز اقرار کن که ناپلیون خلاف قانون و فعال او خارج از شریعت ملت است تا اینکه حکم قتل او را
نوشته داد او را تهدید بقتل نمودند این خبر در بیرون بمن رسید شش نفر صالدات فرستادم او را نیز از
دست ایشان خلاصی دادم بعد از آن چاره منحصر دیده حکم کردم که مجموع آن اشرار را گرفته مجلس را
از ایشان عاری ساختند باقی اهل مجلس و ارباب شور و مصلحت آرام یافته مشغول قطع و فصل امور دولت گشتند
شدند ای اهالی فرانس شما دیده اید که من پیش از کمتر صالدات با غیرت نیستم و آزادی و رفاه اهل مملکت را
خواهان و طالب اسم و آوازه دولت جمهوریه میباشم و خاطر را در تحصیل نیکنامی جمهوریه وقف نموده ام
مورخ گوید این اعلامنامه را در آن نصف شب بپاریس فرستاد که قبل از صبح زود در میان اهل شهر
منتشر شود و قلوب متوجه آن شد تا اینکه قرارنامه جمهوریه بانجام رسید بعد از آن هر که در آن
دو دیوانخانه خواهان ناپلیون بودند جمع شده و بتعجیل تمام حکمی صادر کردند فصل اول آن حکم این
بود که جماعه در قانون یعنی وزرا را معزول کردند و جمعی که اسامی آنها نوشته شده و قبل از این کارهای آنها خیانت
بجهت مخصوص هر روز که مجلس شور برپا شده و خلاف قانون از آن صادر شده و خیانت کرده ایشان هر روز
یافت همه ایشان از کارگذاری دولت جمهوریه اخراج مینمایند و شصت و یک نفر دیگر که اسم ایشان بتفصیل مرقوم در جای
ایشان برقرار شده اند و در فصل دویم حکم مزبور نوشته شد که در قرار حکم دو دیوانخانه اعیان و امرا عجالتاً مستقر

منتخب کردیم یکی از آنها ناپلیون اول دویمی سییس سیمی جردوکاس که ایشان را باسم دیرقیار که عبارت از
وزارت منسوب به سه نفر است بلکه باسم کونسل یعنی مدبر بکارگذاری جمهور مشغول شدند و این حکم را نیز بشهر فرستادند
که معلوم شود و سایر احکام نیز هرچه آن شب نوشته شد همه را قبل از وقت قرار داده بودند مورخ گوید
تا سه ساعت از نصف شب گذشته خبار ال ناپلیون بجهت مشغول کار بود که آن روز و آن شب مطلقا
غذا نخورده بود سه ساعت از نیمه شب گذشته خبار ال ناپلیون با دو نفر رفیق خود مجلس پانصد نفر وکیل که
زیاده از سی نفر باقی نبودند و بجهت آرام مردم باز مجلس پانصد نفر وکیل نام نهاده بودند و بمردم چنان
معلوم میکردند که بصلاح آنها کار میکنند رفته رفته تا بدانکه اکنون مملکت قسم یاد نمودند که بغیر از صلاح مملکت و
لشکر و رعیت باشر امر خلافی نشوند و در قوت کار جمهوریه بکوشند مورخ گوید بعد از آن بیرون آمده
بمن فرمود که کارها تمام شد حال باید بخانه رفت از آنجا سوار کالسکه شده بشهر رفتیم طلوع صبح بود که کالسکه
خود رسیده باوطاق حرم ناپلیون رفتیم و او در رختخواب بود سلامی باو کرده و با سه نفر قریب نیم ساعت
نیز مشغول صحبت بودیم خبار ال ناپلیون که مسمی بکونسل اول دولت جمهوریه شده بمن فرمود که امروز بعضی
گفتگوهای متفرقه که در مجالس دیوان کردم جهت این بود که در چنان مجالس عادت بسخن رانی ندارم حال
که کونسل اول دولت شده ام خواهید دید که مجلس آرائی چگونه خواهد شد مورخ گوید در حقیقت این عمل که ناپلیون
در آن دو روز کرد علی الظاهر مفهوم نمی شد ولیکن در باطن بنیان دولت جمهوریه را منهدم نمود لیکن احدی
نمیتوانست گفت که عمل او در مملکت فرانس آن اوقات نافع نبود چرا که در حقیقت آن زمان کار دولت بتعویق
شده و وجه مطلقا در خزینه نمانده بود و مردم بسیار رنجیده شده مثل ناپلیون کسی را از خداخواهان و
تماما راغب بودند چنانچه عموم اهل فرانس از لشکر و رعیت ترقی او را از الطاف خداوند میشمردند و مبارک باد
بلکه میگفتند که ناپلیون وزیر اول شده است و آن وقت وجه نقد مطلقا در خزینه نبود کونسل اول جا بجای
میخواست که نزد سپهسالار لشکری که در سمت ایطالیا بود روانه نماید بقدر هزار و دویست فرنک جهت خرج راه
هرچه سعی کردند از خزانه موجود نشد و اهل مملکت نیز چهار کرور مقروض شده بودند همه را با ایشان بخشید
و کرورکان را از مردم موقوف داشت و چون قاعده کلیه است که در اول هر کار بخصوص سلطنت وجه بسیار

ضرور میشود کونسل اول دید که از مملکت و رعیت انجام نخواهد ممکن نیست لابد بنای مشورت نهاد و از آن جمله
کمپفر نقدی یک کرور فرنک که قریب یکصد هزار تومان است باو قرض داد که مخارج دولتیه را کفایت کند
چون کونسل اول خواست امورات را تماما از نو ترتیب دهد و در مملکت بوضعی مسلط شود که مردم او را
غاصب و جابر و ظالم نگویند و هر حکمی جاری کند و قانون احداث نماید و منصب بکسی که دلخواه او
باشد تفویض فرماید و هرگونه مداخل از مملکت عاید خزانه سازد به ستیاری جمعی باشد که علی الظاهر
بصلاح و صوابدید عموم اهل مملکت فراهم آمده باشد لهذا از آن روز که کونسل اول شد نظر از این مطلب قطع
که دو دیوانخانه یکی موسوم بسنات و دیگری مسمی بطربیون باشورتخانه دولت ترتیب دهد
و جمعی مونس قوانین مملکت فراهم آورد و بالاخره قانون تازه موافق سلیقه و منظور خود قرار دهد که امور
ایام امور سلطنت بدان طریق بگذرد و چون فرصت نداشت که باوضاع مردم توجه کند و میزان عقل و
مرتبه صداقت و درستی هرکس را درک کند و دخیل امور دولت نماید و وقت نیز مقتضی نبود لهذا چند
نفری را که از بدو جوانی دیده و بر احوال ایشان فی الجمله استحضاری داشت و چند نفری که در اوایل کار
قوت کار او شده بودند و از صداقت خود با سوگند او را خاطر جمع کرده بودند و دانسته بود از ایشان در هر مقام
خیانت صادر نخواهد شد هریک را در دیوانخانها که ایرادی از اهل مملکت نشود بمناصب معظمه منصوب داشت
سه نفر صدر اعظم که امور کلیه با ایشان باشد و رجوع کل امورات با ایشان شود تعیین فرموده ایشان را
کونسل لقب نهاد و وقت معین از برای منصب ایشان قرار داد نمود چنانچه خود کونسل اول شد تا ده سال
لوازم منصب مزبور اقدام نماید و کمبرسرس را نیز کونسل دویم تا ده سال و لبرون را کونسل سیم با پنج سال
تعیین نمود و دو دیوانخانه تعیین کرد که سیصد نفر مجلس نشین در آنجا باشد و محکمه ساخت که یکصد نفر کرسی نشین
در آنجا نشینند و انتخاب ایشان را بعهده اهل مملکت و بعهده کسانی که اهل مملکت اعتبار بحرف ایشان داشته باشند
واگذار نمود معلوم است در آن باب نیز هرکس ملاحظه رای او را مینمودند و در باطن میل او بهر که بود در ظاهر توسط
میکردند و میدانستند که هرگاه خلاف کنند از پیش نخواهد رفت و بهزار تدبیر رای خود را بکار خواهد برد نگارنده
این وقایع میگوید که کونسل اول از مجموع خصایل انسانی در خدمت دولت و پیشرفت مطلب خود صداقت را

از همه چیز بهتر میدانست و رشادت و شجاعت و علم و هنر و تدبیر و رای را از زیردستان بهتر از خود
نمیدانست چه خود جامع و دارای این صفات بود و بیشتر موارد اگر این اوصاف در زیردستان شاه کار دولت را
چندان خلل نمیرسید ولیکن این همه اوصاف در ایشان موجود باشد و صداقت نباشد خلل عظیم در هر باب
بهم خواهد رسید هر کس بصفت صداقت متصف بود بدون واسطه غیر داخل خدمات کلیه میشد مجمل سخن آنکه در
سیزدهم دی سمبر این اشخاص را که بتفصیل مرقوم میشود داخل خدمات کلیه کرد از جمله لاپلیث را وزیر امور خارجه
گردانید و رین تمروا وزیر امور داخله نمود و قادین را که وزیر چاپارخانها بود وزیر مداخل ولایتی نمود
و برتیر را وزیر جنگ قرار داد و کامبسر را وزیر عدالتخانه فرمود و فارفیث را وزیر امور بحریه نمود
و فوش را محافظ شهر و مباشر امور داروغگی کرد و لاتث را وزیر امور چاپارخانها قرار داد که
در معنی خود مباشر او بود و در ظاهر بصلاح و صوابدید گروه مختلفه و اصناف متعدده امور میکرد زیرا که اهل
مملکت و مردم تصور نکنند که ناپلیون میخواهد مملکت را مالک شود و خود در عمارت لقزنبرق مسکن گرفت
روزها دو ساعت قبل از ظهر بدون اختلاف غذا صرف مینمود و نیم ساعت بعد از نهار با مهمانان خود که
همیشه در سر سفره شام و نهار حاضر بودند سخنان میراند اکثر اوقات که از سر سفره نهار برمیخاست بمن
میفرمود بیا که مشغول کار شویم هر دو باوطاق کتابخانه میرفتیم و هر چه دستور العمل و فرمایش بود و قرار و مدار
امورات اقتضا میکرد همه را مینوشت هرگاه زود فارغ میشد بحکم او از تصنیفات احوالات سلاطین قدیم و از
کتب قانونیه از سنه مختلفه و اعصار گذشته برای او میخواندم هر چه دلپسند او بود بخاطر میسپرد که فکر تازه
در آن باب کرده باشد و بهفته سه و یا چهار دفعه بمجلس دیوانیان میرفت بعد از مراجعت نوشتجات را
ملاحظه مینمود و مضامین آنها را بدقت میدید و جواب آنها را فرمایش میکرد و کاغذهای اخبار فرانس را من
البدو الی الختم ملاحظه میکرد و از آراء مردم و اوضاع ایشان تحقیق میکرد و نوشتجات خارجه را کلاً خود بخط
مینهاد و نوشتجاتی که روز گذشته از هر طرف باو رسیده بود مجدداً مرور مینمود که مبادا مطلبی از ذهن او رفته باشد
و یا جواب عرض کسی را فراموش کرده باشد بلاتأمل مشغول جواب شده مردم را منتظر نگذارد و فکر مناسب تازه
مینمود که مردم و ارباب استحقاق رجوع بخدمت ایشان را مشعوف کند و شوکت خود را زیاده نماید و روزهائی که

به دیوانخانه تشریف میبرد کارهای خارج را زود باتمام میرسانید و با اینکه آواز خشن داشت و صوت
او را ملایمتی نبود زمزمه مینمود و گاهی بعادت اطفال و مقتضیات وقت شوخی مینمود و مزاح میکرد و لیکن بعد از
این اعمال باز میدیدیم که راست می نشست و مثل آن روزگار که در پای دیوار سنت جان اکری
بود خیال سلطنت و مملکتی مینمود که وسعت آن مملکت موافق همت او باشد باز مشغول این خیالات بود و طرحی
امورات مینمود تا شب آنگاه میگشت حوالی غروب آفتاب شام حاضر میکردند حرمش خبر میفرستاد که شام حاضر است
با هر که مهمانش بودند بسر سفره شام حاضر میشدند بعد از صرف طعام باوطاق حرم خود جوسفاین روان
میشد و در آنجا وزرا بدیدن او میآمدند و از هر مقوله سخنان میراندند قریب نیمه شب که اهلی بخوابگاه میخواستند
روانه شوند میفرمود حال وقت خواب است همگی حضار مجلس متفرق میشدند چون خود و حرمش و من در
اوطاق بودیم کونسل اول میفرمود بوربن نزدیک شد که عنان اختیار سلطنت باتمام مهمات را
از لشکر و اهل ولایت و اشخاصی که بروی کار آورده احدی را ناراضی از خود نگذاشته و هر یک را
با قیام تدبیرات ممنون کرده ام در هر خانه تعریف من است و مطلقا از احدی اندیشه خیانت ندارم و لیکن
از خیرخواهان سلسله بوربان که پادشاه قدیمست اندیشه میکنم کاری باید کرد که درین مملکت یکی از ایشان
در وجود نباشد و الحق اگر توانم باید در باب این مملکت فرانس سدی از تیغ خود کشیم تا بفراغت استراحت
کنم و تدبیرات در دفع آنها مینمود و برضای جمهوریه بمرور بدفع آنها وسایل می اندیشید که ایشان را بالکلیه
دیوانخانه از مملکت بیرون کند فصل چهاردهم در ذکر وقایع سلطنت جدیده و اوضاع قرارات و
مصالحه تمنا نمودن ناپلیون و سایر گذارشات چون ناپلیون را از دقایق حکمرانی وقوف کامل
حاصل بود و میدانست که در تدبیر و ریاست تالیف قلوب معظم امورات است بخصوص در حینی که قوانین سلطنت
قدیم باطل و نهج نامی سلطنت تازه نهاد و از آنجمله ملاحظه نمود اگر با این مملکت فرانس و سایر ممالک جنگ و نزاع
باشد بهترین کارها جهة جذب قلوب اهالی آن مملکت اینست که گفتگوی مصالحه در میان آورد چه عموم خلق طالب
امنیت و از جنگ و جدل محترز میباشند بنابراین چون ناپلیون کونسل اول دولت شد در رتق و فتق امور
باوجود اتفاق مجموع فرنگستان با دولت فرانس در جنگ بودند و وجه نقد در خزانه نبود و لشکران قرضدار شدند که

مقابل دشمنان ایستاده بجنگ و جدال اقدام نمایند اول باید وجه فراهم آورند و لشکر را مجتمع سازند
و قرار سلطنت جدید را در خارج محکم نمایند و پس امور داخل مملکت را منتظم سازند و نظم دهند و انجام
این کارها موقوف است بوقت متوسع و نمی توانست که زود بانجام رساند لهذا دو روز بعد از آنکه
کونسل اول دولت باشد بسفرای دولت فرانس که در پای تخت دول خارجه مقیم بودند و بر کونسلها
و بالیوزها که در اطراف و اکناف ممالک خارجه مأمور گشته بودند اعلامنامجات نگاشت و از منصب خود
همه را آگاه ساخت و دستور العمل داد که من بعد طرح گفتگو و طرز رفتار ایشان بچه طریق باید باشد و دول خارجه را
خاطر جمع کنند که پادشاه قدیم فرانس را بفرانس راه نخواهیم داد و بر همه آنها نیز معلوم نمود که این قانون
جدید مملکتداری که او بنا نهاده است ماورای قانونی که وزرای مخیل قدیم جمهوریه بنا نهاده بودند و از
راه ضعف و زبونی حیله و تدویر بکار میبردند و همه اوقات طالب غوغا و جنگ بودند لیکن او مطلقا طالب
جنگ نیست و میخواهد دولت فرانس با مجموع دول خارجه مصالحه نماید و اهالی ممالک عموما آسوده و آرام باشند
برای اثبات این مطلب کونسل اول بنای مکاتبه با وزرای دولت انگلیس نهاد تیلیران را که سفرا دول هم مستر
کرنه را بوزارت دول خارجه منصوب ساخت و با او تعلیم کرد که بعضی تکالیف دوستانه از قول خود بوزیر
دول خارجه آن دولت و از طرف کونسل اول بوزرای دیگر مرقوم داشت و مضامین آنها را بوضعی نوشته بود که
بعد از آنکه از طرفین مبادله شده و در کاغذهای اخبار نوشته گشت بر عموم اهل فرنگستان فروتنی ناپلیون
و غرور دولت انگلیس آشکار گردیده و باز مستر کرنه وزیر دول خارجه اصرار نمود که برای دولت نمسه نیز تکلیف
مصالحه نماید لیکن نه در آن وقت که به دولت انگلیس تکلیف مصالحه کرده بود از این مقدمات منظورش این بود
بلکه بوضعی کدورت فیمابین آن دولت و دولت انگلیس راه دهد جامع این حکایات میگوید روزی ناپلیون در
مقام صحبت بمن فرمود که دو دشمن بسیار قوی دارم یکی انگلیس است و دیگری نمسه هرگاه با یکی از آن دو
مصالحه کنم آن دیگری را زود مقهور میسازم لیکن حقیقة این است که بسیار طالب دوستی دولت انگلیسم و میدانم
دولت نمسه آن قدر مکنت ندارد که تواند از عهده مخارج جنگ برآید امداد و وجه دادن دولت انگلیس است که
او را بجنگ دولت فرانس انگیخته است خلاصه حکایت آنکه در باب مصالحه بسیار گفتگو نمودند ثمری نشده فرانسه

فرنگستان

فرنگستان آن نوع سلطنت فرانسه را قبول نموده و کونسل اول بودن ناپلیون را امضا نشد بعد از چندی که
در شهرها این مصالحه راضی و تکالیف مصالحه را قبول کردند سبب جنگ مارنقو بود که کونسل اول لشکر
انگلیس و نمسه را شکست عظیم داد و همه را مجبور بمصالحه کرده و الا هرگز والات فرنگستان در آن اوقات بدوام اقتدار
ناپلیون راضی نمیشدند الحاصل اوقات گفتگوی مصالحه کونسل اول را فرصتی حاصل شد که امور مملکت
و لشکر را منتظم سازد چنانچه در آن اوقات بتحمل تمام داخل و مخارج لشکر دولت را مشخص کرد و لشکری که
لازم بود زیاد نمود و حکام و مباشرین از هر صنف تعیین فرمود لوازم امور ایشان را مشخص کرد و تدارک
سپاه را من جمیع الجهات مهیا نمود و مقرری نقد و جنس ایشان را با مخارج ادوات کشتی معین کرد رخت و مهمات
و ادوات جنگ از هر باب بقدری که در لشکر کشی در وقت فتح و شکست محتاج بود موجود ساخت و پایه هر کار را
که متعلق بجمع کردن وجوه نقد و تهیه جنس و تدارک احتیاج سپاهی و سایر مخارج دولتیه بود طوری استحکام داد
که از انضباط آن بنوعی خاطر جمع شده است که بهیچ وجه من الوجوه تزلزل بارکان آن نخواهد رسید و تدارک
لشکری بهر طور که خواهد در اوقات معینه بر جا و هر احوال باشد بدون اختلاف خواهد رسید و تعطیلی برای او
و لشکر او روی نخواهد داد مؤلف گوید که از صحبت ناپلیون این بود که برای سلطان اطمینان از امور مملکت
لازم است یعنی هر سلطان که خواهد خلل در اوضاع او روی ندهد اول ولایت خود را باید ایمن کند
و سرحدات آن را مضبوط سازد و نوعی خاطر جمع شود که هرگونه دشمن از خارج پیدا شود و در هر جا او را
شکست روی دهد مطلقا اندیشه اغتشاش در ولایت خود نداشته باشد و بداند که از داخل مملکت مدارک
نقدی و جنسی سپاه بدون اختلاف خواهد رسید و در ایام جنگ و لشکر کشی اگر چنان تدبیر نمود که آذوقه
و ملبوس و مقرری سپاه و سایر تدارکات مدار آن قرار که در داخل مملکت خود حاضر است و در اوقات
مقرره بارباب استحقاق و لشکر برساند آن قرار نیز در خارج ولایت بدون اختلاف میتواند مدار آن انجام
رساند کار آن حکمران ابدالآباد مغلوب نخواهد شد و شوکت آن سلطان مطلقا نقص حاصل نخواهد گشت
مگر اینکه ضعف طالع و تقدیر صانع که راه گریز از آن نهایت گریبان گیر شود کونسل اول در آن اوقات
که مشغله عظیم داشت از یکطرف با دول خارجه در گفتگو بود و از یکطرف کارهای ولایتی را بانجام رساند

با وجود این باز یک توجهی بسوی مصر داشت در ابتدای وزارت چنان مقرر داشته بود که از هر طرف نوشتجات
باسم وزرای سابق نوشته شده همه را پیش او بیاورند بنابراین چندین نوشتجات که اکثری از آنها در
مدت او بود باو رسیده و از آن جمله در میان مکاتبات مهام مصر عریضه مفصل از جنرال کلبر که
حسب الامر ناپلیون در مصر توقف داشت که بوزرای سابق نوشته بود مختصر مضمونش این است که جنرال
ناپلیون وقتیکه در اسکندریه بود شرحی بمن نوشت و مرا احضار کرد که بشهر رازتیه روم او خود نیز
به آنجا بیاید در باب امورات مصر گفتگو کند وقتیکه من بشهر مزبور آمدم یافتم آن روز که مرا احضار کرده
بود خود در اسکندریه بکشتی نشسته بطرف فرنس روانه شده و احکام چند بمن نوشته است و در آن احکام اختیار
لشکر و ولایت مصر را بمن واگذار کرده است و حال اگرچه من نمیدانم که او بفرنس آمده یا در دریا بدست انگلیس
باو رسیده لازم دانستم که مسوده احکام او را که اختیار لشکر را بمن محول کرده است با مسوده نوشتجات که در
باب مصالحه به دولت روم مرقوم داشته بفرستم که بنظر شما برسد مقدار لشکر را که سابقا روانه مصر کرده بودید
حال نصف آن لشکر بیجا نمانده و اکثر جاهای معظم که در تصرف عساکر منصوره فرنس بود تماما مستحفظ مضبوط
ضرور دارد و لشکر بقدر کفاف نداریم و کنون دشمن باز مثل سابق نیست که منحصر بطایفه مملوک و اعراب باشد
بلکه لشکر سه دولت عظیم انگلیس و روس و روم از دریا و خشکی هجوم آور شده و صدر اعظم دولت روم با لشکران بشام
و حلب رسیده است اسلحه جنگ نداریم و آهن و سرب و ادوات ضروریه تمام شده است اسلحه خانهها و کارخانه
خانهها مشغول کار نیستند و باروت خانهها از کار افتاده و رفته کاری اسلحه حرب و غیره نقصان پذیرفته کار
کردن اهل این کارخانهها وجه نقد ضرور دارد و مصالح لازم است هیچیک از اینها در انبار و خزینه مصر وجود ندارد
و مدتی است مواجب قرار دادی لشکر نرسیده و نبودن رخت و بالاپوش علاوه بر طاعون مصر شده است ناخوشی
و مرض لشکر از حد گذشته و جنرال ناپلیون قبل از رفتن مصر حکم داده بود که مواجب برای لشکر بدهند ولکن حکم او
مثل سایر احکام بجهت عدم تنخواه بتعویق افتاده حکم جاری میساخت ولکن تنخواه نمیرسانید و برای رفع تعجب کارگذاران
دولت لازم است که عرض کنم چرا در مملکت مصر وجه نقد بقدر کفاف نیست و علت آنکه تنخواه بعمل نمیاید آن است که در اوایل ورود
مصر جنرال ناپلیون مالیات سالیانه را بالمره از خلق بازیافت داشت و علاوه بر آن در هر مکان وجه نقد از

هرکس

هرکس بعمل بیاید باسم مخارج جنگ اخذ نموده و مجموع سرچشمههای مداخل را مسدود گردانیده و رفته و آن زمان
وقتی بوده که هرچه بیشتر داریش بیرق مردم از واهمه و ترس سخن نمیگفتند اگر چنانچه در این اوقات اطراف
مرا از هر طرف دشمن فرو گرفته و مردمان فرصت یاغیگری را طالبند مثل جنرال ناپلیون مطالبه وجه کنم
و علاوه بر مالیات باسم مساعده و باسم مخارج جنگ از مملکت مطالبه نمایم یقین دارم که آشوب عظیم برپا
خواهد شد و علاوه بر اینها چون جنرال ناپلیون از مصر رفت مبلغ چهار کرور فرانک مقروض شده بود
و آن قرض را از ولایات مصر وصول کرده و ادا نموده این وجه در این اوقات که اطراف را دشمن فرو گرفته است
بقدر مالیات یک ساله مصر است بنابراین توقع دارم که ملاحظه اوضاع مصر نموده دستور العمل بفرستید و دیگر اینکه
جنرال ناپلیون در باب ضرورت وقت دستور العمل مصالحه نوشته صورت آن را هم فرستادم که ملاحظه فرمایند
و از روی تدبیر فکر من این است که با آن قرار که جنرال ناپلیون دستور العمل داده در گفتگوی مصالحه باشم و فرصت
در دست من باشد تا از شما خبر مجدد برسد و در خصوص انجام مصالحه بصدر اعظم دولت روم که حال در شام است
شرحی نوشتهام اگر غرور مانع نشود و جواب موافق خواهش من بنویسد و تکلیف کند که باید مصر را خالی کنم و بتصرف
دولت روم بدهم من این چند شرط که تکلیف باو خواهم کرد قبول مطلب او را بنمایم اول اینکه سلطان روم
پاشائی تعیین کند که در مصر حاکم باشد و وجوه میری که حق سلطان است و همیشه میگرفته آن وجه را بازیافت
و عاید خزانه سلطان سازد و زیاده بر آن چیزی مطالبه نکند دویم اینکه معامله و تجارت اهل فرنس در مصر و
شام و حلب و سایر اماکنه مثل معامله و تجارت اهل روم باشد تفاوت بهیچ وجه من الوجوه در میانه رعایای
طرفین منظور نشود سیم اینکه عساکر دولت فرنس در مصر باشند و قلعههای مصر و بندرات چنانچه الآن در تصرف ما است
باشد و زیاده مال سلطان هرچه مداخل میشود از گمرک و غیره حاصل اهل فرنس شود تا اینکه مابین دولت انگلیس و
فرنس مصالحه شود چهارم اینکه بر من محقق معلوم شده که اگر مملکت مصر در تحت اختیار دولت جمهوریه باشد
تجارت اهالی فرنس بچه مرتبه وسعت بهم خواهد رسانید این قدر است که نگاهداشتن مصر قوت و استعداد دریائی
لازم دارد و قبل از این مارا ممکن بود بعد از خراب شدن کشتیهای جنگی قوت دریائی ما بسیار کم شده است و شما
که کارگذار دولت هستید لازم است که فکری در این باب نمائید و حال اگر آن دست نداده بر من لازم است که با دولت روم

لشکری مصالحه نموده قطع و فصل کنم پنجم اینکه ثبت قوشونهای ناپلیون را که بلشکر فرانسه بصورت اسباب
و ادوات ضروریه توپخانه و قورخانه و سایر مخارج متفرقه با روزنامه لشکر فرستادم که شما استحضار
بهم رسانید و در فکر چاره باشید ششم اینکه این روزها خبر آورده اند که پانزده فروند کشتی جنگی
رومی چند روز است برشید رسیده و در آنجا لنگر انداخته اند و منتظر نشسته اند که کشتیهای کپتان شاپتیر با ایشان ملحق
شود و لشکر ایشان هشت هزار نفر میباشند که اراده آمدن خشکی دارند هفتم اینکه صدر اعظم دولت
روم که با لشکر بسیار در شام بود از آنجا بطرف مصر حرکت کرده و جزار پاشا نیز عساکر ابوابجمعی خود را
از حوالی شهر قضا برداشته بقلعه سنت جان اکری رفته در آنجا منتظر ورود صدر اعظم میباشد
هشتم اینکه صدر اعظم کمتر از صالداتهای فرانسه را که در اوقات محاصره قلعه مزبور از حمله گرفتاران
بود بار روی خود برده مجموع لشکر و سپاه و کوکبه جلال خود را باو نموده روانه مصر کرده و باو گفته که هر چه
دیده برفیقان خود بگو و لرزه بر اندام سردار و سپاه فرانسه انداز از این عمل مراد اینست که صدر اعظم بسیار
خاطر جمعی بقوت لشکر خود دارد و یا مرا میترساند که امور مصالحه را بدون تاخیر بانجام رسانم
نهم اینکه جنرال ناپلیون چنانچه در احکام او ملاحظه خواهید کرد بمن نوشته است که قلعه عریش
و اسکندریه کلید مملکت مصر میباشند قلعه عریش قلعچه مختصری است که از راه کویر باآنجا چهار روز میتوان
رفت و چون ساختن آذوقه در آنجا مشکل است زیاده از دویست و پنجاه نفر مستحفظ در آنجا نمی توان
گذاشت و ششصد نفر مملوک و اعراب هر وقت خواسته باشند راه تردد ایشان را از شهر کواتریه
قطع کنند میتوانند و جنرال ناپلیون هنگام رفتن خود پانزده روز آذوقه با ایشان داده و مرا یقین
حاصل است که بعد از انقضای مدت مزبور ایشان را چاره نیست مگر اینکه بدون انداختن یک توپ و تفنگ
تسلیم دشمن شوند و مرا در قوه نیست که این اوضاع آذوقه با ایشان رسانم و یا امداد نمایم دهم اینکه در کویرستان
مصر اعراب و مملوک میتوانند در بالای ریگ سوزان تردد نمایند و آنها از خدمت ما گریزان میباشند
بخصوص در این اوقات که صدر اعظم وجه بسیار با ایشان داده و ایشان را بالتمام از ما یاغی و گریزان کرده است
یازدهم اینکه قلعه اسکندریه در حقیقت قلعه نیست که او را دوام و ثبات باشد مانند معسکر وسیعی است که اطراف

آنرا

آنرا مستحکم کرده باشند و توپهای بزرگ ما که در آنجا گذاشته بودیم آنجا را محافظت مینمود لیکن جنرال
ناپلیون وقت رفتن خود مجموع توپها را برداشته و در کشتی که همراه خود میبرد گذاشته و بجهة حفظ وجود خود همراه برد
حال اسکندریه در مقابل دشمن زیاده از دو روزی دوام نمیکند دوازدهم اینکه جنرال ناپلیون وقتیکه
پانزده هزار نفر رومی را در قلعه ابوکر شکست داد از این معنی بسیار خوشوقت و خورسند بود و خوشحالی
او بیهوده بود چه پانزده هزار نفر در جنب لشکر بی حد و نهایت دولت روم چه وقع دارد و آن
دولت عظیم که بهترین ممالک است از دست او بیرون رفته باشد و تعصب دین و مذهب بر او کارگر آید
و تسخیر شدن مصر را نیز نقص آبروی خود تصور نماید چگونه از خرابی پانزده هزار لشکر اندیشه بکار میرساند
و چگونه دست از این بر میدارد تا دوباره مملکت خود را اگر تواند استرداد کند و اسم خود را در خارجه
مشهور نماید و بدین طریق بود که فتح ابوکر و خرابی پانزده هزار نفر رومی تدارک آمدن صدر اعظم را
بالمساعت تعویق نینداخت سیزدهم اینکه در چنین مقام درهم شده که جنرال ناپلیون مرا تنها گذاشت
و بطرف فرانسه روان شد و خیال من این است که هر قدر توانم حفظ سلامتی و آبروی عساکر اندک خود را
بعمل آورم و دفعهای خوش بختی و خوشوقتی من آن است که بشما نزدیک باشم و هر چه حکم فرمائید بجان و دل
اطاعت کنم و بانجام رسانم چهاردهم اینکه اگر آن چهار مطلب که در باب مصالحه بصدر اعظم نوشته ام و در
اول این عریضه بشما معلوم کرده ام مقبول شود و صدر اعظم بوکالت دولت خود مصالحه را صورت دهد
چنین میدانم خدمتی بدولت و مملکت خود کرده ام که اگر یک جنگ عظیم نموده و فتح نمایان کرده باشیم مثل
این خدمت نباشد ولیکن میترسم که اگر دولت روم قبول مصالحه کند دولت انگلیس نگذارد مورخ گوید که
این شکایت نامه جنرال کلبر که در کونسل اول نوشته بود بدست خود ناپلیون رسیده ملاحظه نمود بعد از
ملاحظه بمن فرمود که من پیش خیال کردم که کلبر از این واسطه تمام خواهد کرد چه وزرای جمهوریه با او بد بودند
و بجهة آنکه او را پر و بال شکسته کنند بلکه ما در مقام مشغول بازنه بهانه میجستند اگر قبل از نهم خوردی اوضاع ایشان
چنین مرحله بدست میافتاد بلا شک ناپلیون را تمام کرده بودند با وجود این کونسل اول مطلقا متغیر نشده
بمن فرمود که بعضی منصبداران و افراد جهاد مصر که در تحت اختیار جنرال کلبر میباشند حکمی از جانب من

این مضمون بنویس که ای صاحبمنصبان و افراد جنود الویه جمیع جنرال کلبر هیکل سلطنش خاطر باشد
که کونسلان دولت جمهوریه ابداً شمارا فراموش نکرده اند و خدمات شمارا که در بزرگی اسم فرنسه
در مصر تقدیم رسانیده اید همیشه در نظر دارند و بر مجموع اهل فرنس و بر همه اهل فرنگستان معلوم شده است
که بضرب شمشیر و توپ و تفنگ و رشادت و جلادت شما مصر مسخر شده و بسبب تسخیر آن مملکت تجارت
و معاملهٔ اهالی فرنس که سرچشمهٔ مال و دولت و بلکه مدار سپاه و رعیت بر همه سکون راه یافته و در عالم شایع
گشته است چشم عموم اهل فرنگستان بشماست و شما همان لشکرید که در زیر علم من چندین گونه رشادت
نمودید و بر چندین سختی و زحمت گرفتار گشتید و در هر جا بسبب دوام و ثبات شما عاقبت بخیر شده مظفر و
منصور بجا آمده و حال نیز اگر اتفاقات جنگ و حادثات ولایت غربت شمارا زحمت دهد و بسختی مبتلا
سازد باید غیرت خود را فراموش نکنید و در بلند کردن اسم و آوازهٔ نام و ننگ مملکت و علو گردن
رشادت و مردانگی خود تا جان در بدن و رمق در تن دارید بکوشید و اگر بزحمت تاب آورده رو
سفیدی حاصل کرده از مصر رجعت کنید و بر خاک فرنس پای بگذارید چه تفاخرها خواهید کرد و چه تحسینها
اهل مملکت فرنس خواهند نمود و چه مرتبه سرافرازی برای شما حاصل خواهد شد و جنرال کلبر که مقطاع
و همراه بنیست و شما حسب قانون مملکت و لوازم نظام و حکم من در زیر علم او شتابید و صاحب اختیار مملکت
و لشکر مصر است اطاعتی که بمن میکردید و احترامی که از من مینمودید و اعتقادی که بر من و محبت من داشتید باید
بهمان طریق در اطاعت و فرمانبرداری او بیایید او سرداری است مثل من و اعتماد کونسلان دولت جمهوریه
در حق او زیاده از حد است و الحق سزاوار است و هر چه در باب شما و احتیاج و لوازم انضباط امور شما بنویسد
بدون تاخیر سرانجام خواهد کرد و این روزها که تازه وارد فرنس شده ام احتیاج شما را آنچه که باید از فرنس
فرستاده شود بمحض اشارهٔ جنرال کلبر خواهم فرستاد و کونسلان دولت جمهوریه نفع و صلاح شما را از نظر محو
نخواهند ساخت مورخ گوید این گونه عمل کونسل اول اگرچه مایهٔ تعجب است و هر کس بشنود حیرت خواهد نمود بلکه با
وجود آن اگر شکایتهای او زودتر رسیده بود مایهٔ خرابی کونسل اول میشد و با وجود نقار و کدورتی که
قبل از آنها با او داشت باز در کمال لطف و مهربانی و دوستی با او رفتار فرمود و احدی نفهمید که جنرال کلبر مطلقا

نقاری داشته و لیکن هرگاه کسی بجزئیت دقت بر احوال ناپلیون رسیده است هرگز تعجب از اینگونه عمل او
نمینمود چه ناپلیون کسی نبود که بر عداوت شخصی نفع دولت را از دست دهد و جهت خواهش نفس خود
از نفع جمهوریه بگذرد و مکرر در باب جنرال کلبر بمن میفرمود که او مردی است از امور نظام آگاه و از
دقایق سپاه گردانی باخبر و از هر قسم سپاه باو سپرده شود میداند که بچه وضع ایشان را نگاهداری کند
و نوکر جدید را لوازم نظام و اطاعت یاد دهد و بچه چیز ایشان را مشغول سازد که از راه و رسم طاعت
که اصل بنیان نظام است آگاه شوند مورخ گوید اعتقاد ناپلیون این بود که نظام جسمی است مانند اعضای
انسانی که با قوت و قدرت باشد و جمیع اعضای او با تمام در اطاعت او بود تا آنکه بارادهٔ او اعضایش
بهر طرف که خواهد بگردد و حرکت خلاف رای او بعمل نیاید و اگر بغیر از این باشد زود متفرق میشود و
ناپلیون سرکردهٔ کامل کسی را میدانست که راه و رسم طاعت که جزء معظم است گاه بملایمت و گاه بدرشتی
بطوریکه وقت مقتضی باشد بزیردستان خود بیاموزد و نگذارد نظام بغیر اطاعت عادت کند و مطلقا
غفلت از تعلیم و تربیت صاحبمنصبان و افراد لشکر ننماید که اگر یکماه غفلت شود باید یکسال زحمت کشید تا
آن لشکر را بحالت اولی رسانید جنرال کلبر را از جمله سرکردگان است که تمامی طرق تعلیم و تربیت مدام
و طریقهٔ مشغول کردن سپاه را نفهمد و هرچه کند از روی فهم کند از این جهت بود که کونسل اول میخواست که در
امرش مسلط باشد و احدی نفهمد که کونسل اول با او در مقام عداوت است و این معنی را باید دانست که ناپلیون
فی نفسه موسس اساس و مبدع قوانین سلطنت و نظام بود و محتاج باحدی نبود و قوهٔ متصرفه بحدی داشت
که در چارهٔ هر کار و هر عمل عاجز نبود و اگر رای او قرار میگرفت میتوانست که اوضاع سلطنت را برهم زند و وضع جدید
ترتیب دهد و طور دیگر نظام برپا نماید و مطلقا در اینگونه امورات عجز نداشت و محتاج برای نبود که کسی باو
رهنمائی کند چنانچه در اول رجعت از مصر اوضاع جمهوریه را بوضعی پریشان نمود و وضع جدیدی بطریقی
ترتیب داد که مطلقا عیب در امورات و نقص در بناهای آن روی نداد

فصل پانزدهم در ذکر اوصاف و اخلاق و شمایل و اعمال ناپلیون

مورخ گوید نقش اصل پیکر و سیمای ناپلیون را نقاشان و سنگتراشان
بسیار صاحب وقوف مشکل بود که از عهده برآیند و بسیار سعی نمودند که شاید چهره و سیمای او را چنان مجسم کنند که کیفیت

احوال او تعیین شود و از ملاحظه ترکیب و سیمای او در پرده و در صفحه آینه و کاغذ اوضاع و حرکات او
ظاهر گردد نتوانسته‌اند که حقیقت را بقلم بیاورند و چون من یازده سال محرم اسرار او بودم و بمجموع حرکات
ظاهر و باطن او و بر ترکیب و تمامی اعضا و صورت او اطلاع داشتم لهذا آن طور که بر من معلوم شده
بیان مینمایم ناپلیون تارکی بطبوع و جبهه گشاده داشت چهره‌اش افسرده و نگاه او همیشه دلالت میکرد
که در فکر و خیالست و هر چه در دل مخفی میکرد فورا علامات آن در چهره‌اش هویدا میگشت و نگاه
او گاهی از ملایمت بدرشتی و گاهی از حرص بخوشی مبدل میشد و برای هر گونه خیال که از دل او میگذشت
نگاه کردن جداگانه داشت و او را دست بسیار نیکوئی بود و از خوبی دستهای خود غرور میورزید و در
مقام گفتگو و صحبت با فرح تمام بدست خویش نظاره می‌نمود اگرچه در بدایت دندانهای او نیک
مینمود ولیک با تامل نظر مستحسن نمود چون در ایوان باغ و عمارت گردش میفرمود گاهی از ک
حمیدن باعضای خود میداد و هر دو دست خود را در پشت خود صلیب آسا بر روی یکدیگر میگذاشت
و بعضی اوقات علی الغفله حرکتی بشانه راست خود میداد و دهنش از طرف چپ بطرف راست گردش
مینمود بخصوص وقتیکه مطالب بسیار عمده در خاطرش میگذشت بسیار متفکر میشد و اکثر اوقات در هنگام گردش
مضمون نوشتجات مخفیه را بمن میفرمود و در پیادگی و سوارگی تاب زحمت بسیار داشت اکثر روزها شش ساعت
گردش مینمود و خسته نمی‌شد سهل است که مدت راه رفتن خود را نیز انداخت و هر کس که میل داشت در وقت تفرج و
بدست او میداد گاهی بازوی او گاهی عصب های دیگر او تکیه مینمود و مکرر بمن میفرمود که حال من بی ضعیف است و یقین
دارم بعد از آنکه سن من بچهل رسید بسیار پرخور و اکول خواهم شد و چاق و فربه خواهم گردید و حال از وضع خلقت و اوضاع
فطرت خود دریافت کرده‌ام که بعد از چهل سالگی تغیر و تلون مزاج بر من عارض گردیده طبیعت من بادوای این
طبیعت خواهد شد و بسیار اظهار ملال از این باب مینمود و من برای رفع ملال او هر چه سعی کردم این خیال را از او
بیرون کنم چاره نشد و در آخر عقاید او حقیقت بهم رسانید و بحمام بسیار میرفت دو سه ساعت در حمام میماند و حکایت
کاغذهای اخبار یومیه و نوشتجات مردم را برای او میخواندم بخصوص خلاصه اخبارات شهر پاریس را که بسیار جالب
بود مدانه در شهر و در میان خلق چه اشتهار دارد و در حمام بدفعات آب گرم میغلطید و آب را آنقدر گرم میکرد که بخار

آب

آب حمام را تاریک مینمود و من لابد میشدم که در حمام را باز بگذارم تا بخار بیرون رود و بعضی از اطبا
گفته‌اند که ناپلیون ناخوشی صرع داشت و گاه گاهی بر او عارض میشد و این بنا و محض کذبست چه من یازده سال
ملتزم خدمت او بودم مطلقا علامات آن مرض را از او مشاهده ننمودم مزاج ناپلیون بسیار صحیح بود مطلقا
عیب و علت نداشت بعضی از شعاعین او نسبت بیخوابی باو داده گفته‌اند که شبها خواب نداشت و این مرض ناخوشی است
که بر شخص عارض میشود و اساس این هم بنا بر مضمون محض کذبست چه ناپلیون شبها نخوابید لیکن بلکه ران را
بیدار است و بسیار هم بخواب میرفت بمن حکم فرموده بود که هر روز علی سبیل الاستمرار یکساعت بعد از طلوع
آفتاب او را بیدار کنم بنابراین اول کسی که داخل اطاق خوابگاه او میگردید من بودم و مکرر اتفاق میافتاد
که چون او را بیدار مینمودم از آن پهلو بآن پهلو میغلطید و بمن میفرمود کونستان بگذار قدری بخواب روم و من نیز
الزام فوقی نبود سخن نگفتم تا زیادتر خواب کند در بیست و چهار ساعت شب و روز هفت ساعت را صرف خواب
مینمود و علاوه بر این اغلب اوقات بعد از ظهر نیز فی الجمله استراحت مینمود از جمله دستورالعملها که در خفیه بمن میداد
که شب بعد از خوابیدن تا کار لازمی نباشد باطاق او نروم و بمن فرموده بود هر وقت خبر خوشی داری مطلقا
تعجیل مکن که مرا بیدار کنی و بگوئی لیکن هر گاه خبر بدی باشد دقیقه مهلت مده و هر قدر زودتر توانی مرا خبر کن
که فرصت فوت نشود و اکثر اوقات نفع خود را در این میدانست وقتیکه از خواب بیدار میشد خواجه ریش او را میتراشید
و موی سرش را بقانون منظم مینمود و در آن مقام نیز بایست من کاغذ اخبار هر ولایت را برای او بخوانم و
کاغذ اخبار فرنس بمن میفرمود که زود از آن بگذر میدانم اکثر مطالب آنجا خورسندی من نوشته شده لیکن کاغذ
اخبار انگلیس و المانیه را میفرمود بدقت اعلام دار که آنها متنفر شوم و بدانم ایشان در حق من چه میگویند و هر مطلب
عظیم میرسیدم فورا روی خود را بطرف من میکرد و بدقت متوجه میشد و حکم میکرد که مکرر بخوانم و تعجب میکردم که
دلالت روی او را می‌دیدم چرا که روی خود را بی اختیار بهر دو طرف میگردانید بعد از آنکه از شستن و شستشوی سر و رو
فارغ میشد لباس میپوشید و خود آرائی مینمود و باطاق خلوت و کتابخانه خود میرفت و احکامی که در شب گذشته
نوشته و جواب مطالب مردم را تحریر نموده بود همه را دوباره مرور میفرمود و دستخط میکرد است و بمن میفرمود جواب مطالب را
زود بصاحبان آنها برسان که در دیوان و نظام دوباره بمن عرض ننمایند و نوشتجات تازه و رقعه جات مردم که شبها

صبح رسیده بود همه را در بالای میز گذاشته بودم یک یک را بدقت ملاحظه می‌نمود و جواب بعضی را خود مرقوم می‌نمود
و بعضی را بمن فرمایش می‌فرمود که من می‌نوشتم و مرا مقرر داشته که جد و جهد کن جواب مطالب مردمان را از امروز
بفردا مگذار یک ساعت زحمت من و یک ساعت دقت شما کار چندین نفر را بانجام میرساند و فرغت و آسودگی جهت
مردم حاصل می‌شود و کار زیاد نمی‌شود چه کار امروز از امروز است و کار فردا از فردا هرگاه کار امروز بتعویق ماند
فردا دو کار می‌شود و اگر فردا هم بتعویق افتد روز دیگر کارها زیاد و حواس پریشان میگردد و از عهده نمی‌توان
برآمد دو ساعت قبل از ظهر قرارش این بود که نهار میل فرماید در آن وقت ناظر داخل اطاق میگردید و عرض می‌نمود که
نهار حاضر است و اهل مجلس مجتمع شده‌اند در ساعت برمیخواست و بنهار حاضر شده و غذای او بسیار مختصر و قوت
غالب او خروس بچه و مرغی بود که بیان روغن سرخ کرده باشند در نهار اکثر اوقات همین را میل می‌نمود و
بسیار دوست میداشت و شراب کم می‌نوشید و شراب کلارت بسیار دوست میداشت در نصف روز و وقت شام قلیلی
از آن قسم شراب صرف می‌نمود بعد از شام و بعد از نهار یک فنجان بزرگ قهوه شیرین تناول می‌نمود و باید آن قهوه
غلیظ باشد در هنگام نهار هرگز چای و قهوه میل نمیکرد و لیکن وقتیکه شبها بیدار می‌نشست و بسبب کثرت کار تا سه
ساعت از نصف شب گذشته بیدار میماند یک فنجان قهوه با رجیل میخورد و من نیز یک فنجان از آن مرحمت می‌نمود و
مردم شهرت داده‌اند که ناپلیون بسیار انفیه استعمال میکرد و از کثرت استعمال آن را بجیب ارخالق می‌نهاد که بر
داشتن آن آسان باشد این قول هم خلاف بلی ناپلیون انفیه استعمال میکرد و انقوطی میداشت و قوطی مربع را
بهتر از قوطی مدور میدانست که آن را زودتر باز میکرد و همواره دو هوای بزرگ در سر داشت یکی جنگ و دیگری [illegible]
بزرگ بجهت حصول این دو مطلب بی‌اختیار بود در معسکر بسیار ملایم و خوش طبیع بود بر خلاف آن که چون در شهر
توقف می‌نمود و ایام بیکاری که در آن سختگی بسیار ترش رو و گرفته دل میشد و میخواست که اوقات او بیهوده نگذرد در
ایام بطالت و بیکاری بفکر ساختن آثار و علامات می‌افتاد و وضع ترکیب آنها را طراحی می‌نمود و زینت و آثار
و آرایش آنها را ترتیب میداد و از این معنی آگاه بود که آثار و علامات عظیمه در تاریخ عصر ثبت خواهد شد و در اعصار
آینده خواهند گفت که نسبت بصنعت و هنر و علم و عمل که در ساختن آنها بکار رفته است پایه ترقی و تربیت اهل آن عصر
بوده ناپلیون چندین آثار معظم بنا نهاد و یکی از آن علامات که بسیار بلند بود از مصالح توپهایی که از دشمن گرفته است

آمد

آمده بنا نهاده و در روی آن مجموع جنگهای خود را با صورات غریبه نقش نمود و صنعت علم و هنر زیاده از حد
وصف در اتمام و زینت آن بکار رفت و در جزوی از اجزای آثار و نشانها اسم خود را مرقوم داشت و در بالای
مراسم عقابهای زرین که علامت سلطنت او بود نصب نمود و از هر قبیل غنایم که در جنگها بدست او افتاده و از
ولایات مسخره آورده بود از بابت تصویر و الواح و غیره که همگی کار و عمل صاحب صنعتان مشهور اعصار قدیم
یونان و روم بودند مجموع را آرایش آثار و علامات مذکوره ساخت و منظور او این بود که اسم و آوازه او باین سبب
در صفحه روزگار و سالهای دراز باقی ماند و لیکن از شدت حرص و طمع که در انجام این گونه کارها منظور داشت خبط
عظیمی از او ظاهر گشت چرا که خواست هر چه از آثار قدیم و عمارات پادشاهی و سایر بناهای معظمه که در اعصار
گذشته ساخته شده و مطلقا باو و سلطنت او هیچ دخلی نداشت آنها را نیز باسم خود تمام کند و در اعصار آینده مردم
مشتبه کنند که بگویند همه این علامات در عصر او و بتربیت او ساخته شده و از این جهه شکل حرف نون را که علامت اسم
ناپلیون است در مجموع اجزای آثار قدیم نقش نمودند و در هر جای آنها صورت آن را از سنگ تراشیده یا از مفرغ
ساخته گذاشتند و هر کس بهر جا نگاه میکرد علامت اسم ناپلیون را میدید و بهر طرف میگردید شکل او را ملاحظه می‌نمود و مجموع
آثار قدیم و عمارات سلاطین را تعمیر نمود و مجموع زینت و آرایش آنها را تازگی آورد چنانچه وقتیکه لوئی هیجدهم بعد از
گرفتاری ناپلیون در تاریخ ۱۸۱۴ عیسوی که مطابق سال هزار و دویست [illegible] هجری است از انگلند بپاریس رفت و
عمارت توئیلری را که عمارت او بود ملاحظه نمود گفت که ناپلیون اینجا را زینت داده و همه چیز او را پاکیزه نگاه داشته بود
حقیقت ناپلیون اجاره دار خوبی بوده است مطلقا خرابی در آثار قدیم بهم نرسیده و در این مقام ناپلیون خبط نمود
و چنان دانست که شکل حرف نون در اخبارات و تواریخ اختلاف خواهد انداخت و یا اتصال زمان را
بدل خواهد نمود و مردم چنین خواهند فهمید که مجموع آثار و علامات از او خواهد بود بالجمله ناپلیون میل داشت
بود که صنعت و هنر خوب و کارهای عظیم دولت را عظمت و جلالت دایمی می‌بخشد و در عصر هر سلطان که آنها منتشر
رونق داشته و هر سلطان که آنها را قوت داده و محافظت نموده است اسم آن سلاطین را دایم الاوقات در صفحه روزگار
محترم میدارند و مکرر بمن میفرمود که اسم بزرگ مثل آواز بلند است که هر قدر آواز بلندتر شود دورتر شنیده میشود
چنانچه شریعت و ملت و قانون و دولت و آثار و علامات و نشانهای مملکت همگی خراب میگردد و لیکن اسم بلند

تا انقراض عالم باقی خواهد بود و بعضی اوقات در مقام صحبت میفرمود که قوت و اقتدار من بسته بر آبرو
و بزرگی هست و آبرو و اسم بزرگ بسته بر فتح و فیروزی است اگر چنانچه قوت و اقتدارم را بسبب تحصیل فتوحات
جدیده نگاهداری نکنم از دست خواهد رفت و غلبه کردن بر دشمن مرا باین پایه رسانیده است و تفوق بر اعادی
مرا در این پایه نگاه خواهد داشت مورخ گوید از این جهة ناپلیون در یک مکان آرام نمی گرفت و تحمل جنگ از جهة [illegible]
بیاشد و در هر جا پیش دستی کرده برابر دشمن می شتافت اعتقاد ناپلیون این بود اگر کسی در مدت عمر کارهای عظیم نکرد
گویا هیچ زندگی نکرده و اوقاتش باطلات گذرانیده است اگر میفرمود شکوه سلطنت تازه باید تجدید شود که چشم مردم
خیره گردد و [illegible] بحیرت باز کنند و هر گاه [illegible] شود زود بیان آن مشغول میشود مورخ گوید ناپلیون خود
در عین بی آرامی و بی آسایشی از او آرام توقع کردن محض غلط بود و در هر دقیقه میخواست که هم مملکت فرنسه معمور
شود و جمیع اهل مملکت خورسند و خوشنود گردند و در نهایت توانائی باشند و اهل آن مملکت مثل اولین قبایل بنی
نوع انسان است بر مجموع اهل ممالک روی زمین قانون و طریقه [illegible] در مجموع کارهای خود حال را ملاحظه میکرد
فکر استقبال را هم مینمود و تکلیف حال هر چه اتفاق افتاد گذشت باید فکر آینده را نمود و در هر جزو از اجزاء عالم بوده گو
گونه فتح و نصرت باو روی میداد خیال فرنسه از دلش بیرون نمی شد و جد مینمود که قدر و مرتبه من نزد فرنسه بلند میشود و
اعتبار من در آنجا زیاده میگردد و تکلیف میکند وقتیکه بایران رفت و در حوالی شهر اربیل لشکر دارا را درهم شکست
و صاحب آن مملکت عظیم الشان آن قدر غرور و شعف هم نرسانید که از زیاد شدن اطاعت و احترام اهل آتن که
مکان تولد و مقر سلطنت او بود و بزرگ شدن اسم او در میان آن قوم افتخار و فرح یافت و [illegible] گرفتن ممالک
خارجه و شکست دشمن برای این است که در نظر اهل مملکت خود معظم بهم رسانم و محبوب القلوب اهل مملکت خود شوم و از جان و دل
تعریف و توصیف من گویند و بخواهش قلب بزرگی و اطاعت من راضی گردند ناپلیون بعد از جنگ مارنغو که صحرای
وسیعی است در ایطالیا چندین هزار نفر را بقتل رسانیده و فتح نموده بعد از آن گفت فرنسه از این جنگ که بنام من [illegible] خواهد
[illegible] و نام نیک مرا بچه مرتبه بلند خواهند کرد ناپلیون قبل از آنکه جنگ کند کمتر بخیالش میرسانید که هر گاه فتح شود
چه باید کرد همیشه اوقات در این فکر بود که هر گاه شکست اتفاق افتد یا حادثه بدی روی دهد باید چه تدبیر اندیشید
و بکدام خیال حرکت نمود مورخ گوید این احوال را مخصوصه در چندین مکان از او مشاهده نمودم و تصدیق قول خود را

بارباب شور و مصلحت که همراه ناپلیون و با ناپلیون همراه اینها گفتگو میکردند و اگر از اینها [illegible] ناپلیون در اداره و امور
مملکت و خارج مملکت در امورات جزئیه دولت و لشکر بسیار وقت مینمود و اعتقادش این بود که اگر او غافل
از کل فعل جزئی ضرر کلی در دولت و مملکت حاصل میسازد و لازم میدانست که خود به همه امورات جزئی و کلی برسد
و غور رسی نماید و بسیار سعی میکرد که هرگز فرصت به دشمن نه دهد و دقیقه خود او فرصت نیافت دقیقه آرام [illegible]
و در ساعت مشغول امور لازمه میشد و مرتعجب بسیار حاصل است که ناپلیون با وجود بیباکی و رشادت ذاتی
و با اینهمه مشغله خوف سلسله بوربان از دلش بیرون نمی شد و در عین پریشانی که در امور دولت و جنگ و مصالحه
در تفکر بود خیال خوف آن سلسله در دلش بود میفرمود که بهر جا میروم خوف باز آمدن این سلسله همراه من است
و دیدن محله فوبرق مانند ملاقات دیو بنظرم مهیب میآید ناپلیون مطلقا اعتبار و اعتقاد و اعتماد با دمی نبود قهرا
زیادتر با کسی معاشرت مینمود اعتقاد او از او فسخ میکرد و میگفت که آدمی [illegible] و چیزها رادت و صداقت
ناچار مینماید یکی نفع و دیگری خوف اگر این دو منظور نباشد مطلقا ارادت و صداقت نخواهد آمد مورخ گوید در
آن اوقات جهة تماشاخانه شهر پاریس خزانه ترتیب داده بودند که از سایر تماشاخانها و بازیگرخانها
و قمارخانها هر ساله مبلغ خطیری در آنجا جمع میشد و مبالغی از آن وجه بمصارف آنجا بخرج میرفت و باقی را
بانعام گروه مختلفه و اصناف متعدده میدادند و این انعام جهة جذب قلوب مردم بود از آن جمله بازیگران
و ارباب موسیقی و طلاب معتبر و بزرگان و اکابرین عیسوی و زنان فاحشه هر یک را از آن وجه بصیغه انعام میدادند
و بانو فورس محبوبه ناپلیون را دیدند که بیشتر از همه کس در آنجا تردد مینماید و این زن آن است که در مصر مدتی معشوقه
ناپلیون بود و او را [illegible] فورس صاحب منصب نظام اهالی مصر بمصر برده بود و اوقاتی که ناپلیون در مصر حکم داد که جشن
یوم تبرک جلوس جمهوریه را با کیفیت تعلیم مخصوص بود که جشن را بسیار با شکوه برپا کنند اهل مصر از طور و طرز [illegible]
اهل فرنسه که همه فریبنده و خوش آینده طباع است آگاه شده فوتی در کارها پیدا گشته خود او نیز از آنجا که شیفته
بود زنان خوش منظر در مصر بسیار میباشند حکم داد که شش نفر از مشهورین ایشان را دعوت نموده که بمجلس او
حاضر شوند بعد از ملاحظه رفتار آنها دید که مثل صورت بیجان اند حسن دارند دلربائی و صحبت مطلقا با ایشان
نیست ایشان را مرخص نمود چند روز بعد از آن بانو فورس در نظر ناپلیون جلوه کرده و بحسن و قد و شیوه حرکات

[illegible]

ودلربائی و گفتار شیرین و بیان دلنشین او شیفته گشته و دیگر صبر و تحمل فرار بلکه در هیچ شهر مثل و مانند او نیافت
محبت او در دلش قرار یافت و بعشق او گرفتار آمده و بی اختیار گشت بنابراین عمارتی در حوالی عمارت الف بیک
که مقر حکومت او بود اجاره نمود بانو فوکس را بآنجا آورد اکثر شبها شام خود را حکم میداد که بمنزل بانو فوکس
میبردند وقت خوردن آنجا میرفت و من همراه ایشان بودم بعد از آن که شام و قهوه صرف میشد من مرخص شده
بمقر حکومت که عمارت الف بیک است مراجعت میکردم و ناپلیون در آنجا میماند تا طلوع آفتاب با بانو فوکس مشغول
عشق بازی بود این عمل بمرور بایه نجوای عمله جات و خدمه او گردید وچون مستر فوکس در سر خدمت بود و بهمراه قشون
میرفت از این مقدمه نیز آگاه شده بود چنانکه ناپلیون خواست او در مصر نباشد و خود بفراغت مشغول خوشگذرانی
گردد بلکه بسیار میخواست اولادی که حاصل ناپلیون در او باشد از او بعمل بیاورد لهذا مستر فوکس را طلبیده اظهار
التفات باو نمود و او را مامور ساخت که بفرانس رود و وزرای جمهوریه را که از اخبارات مصر وقتی است استحضار ندارند
مستحضر سازد و در ضمن او نیز نفع بسیار عاید او گردد و نوشتجات بسیاری توسط او داد و باسکندریه فرستاد که از آنجا
بکشتی نشسته روانه شود مستر فوکس نوشتجات را برداشته باسکندریه رفت و از آنجا روانه سمت فرانس گردید در دریا بکشتیهای
جنگی انگلیس برخورده گرفتار و اسیر گردید چون او را نزد امیرال کشتیهای انگلیس بردند تحقیق احوال او را نموده سبب
ماموریت او را خواستند مستر فوکس کیفیت اوضاع خود را علی التفصیل بیان نمود و سبب اصلی ماموریت خود را
حکایت کرد امیرال مزبور از راه شدت عداوت بسبب اینکه عیش ناپلیون را ناقص کند مستر فوکس را دلجوئی زیاد
نموده انواع محبت در حق او بعمل آورده و او را بلا تاخیر بمصر فرستاد که عیش ناپلیون را ناقص سازد ناپلیون از زن
فربه و بی شکل کراهت داشت و از دیدن زن حامله نفرت مینمود و بهر مجلس که تشریف فرما میشد از قبیل زنان حتی از خانمهای
بسیار بزرگ متوقع میشد در آن مجلس دعوت نمایند زن نازک اندام لطیفه بالا را خوش میداشت و لباس ساده زنان را پسندیده
بخصوص لباس سفید که در نظر او بسیار مرغوب مینمود لباس الوان تخصیص رنگ سیاه را نمی پسندید کثرت کلام را داشت لیکن بیشتر
از او احدی نمی توانست گذارش و حکایتی بر رشته بیان کشد مباحثه کردن را در هر باب دوست میداشت بعضی
اوقات در این مباحثه چنان سرگرم میگردید که اسرار دولت از او می طراوید و بسیار از اوقات آن اسرار با حدی
ممکن نبود که گفته شود بدخلق و درشت خو بود لیکن تغیر او مانند ابر بهار زود متفرق میگشت و فورا تمام میشد چون بخواب

کسی را ندید که کفر گوید نیز حاضر داشت و مخترع الفاظ تقریر میکرد و لیکن بگواه و بینه و برهان باو با
مثله که کسی متعرض شخص مطلقا تغیر نمی نمود و ملامت نمیکرد و حرف ناملایم نمیزد و در چنین مقام تا التی حضور
داشت بجرات گفتگو میکرد و الا منقصر بجزئی مدت استخلاص حاصل مینمود مورخ گوید که مکرر دیدم که ناپلیون
از گفتگوی با کمتر چیز از میان همیشه طالب که تالی تر حضور بهم رسانده و سرزبان انتظار داشت که گلی سبب
شور و مصلحت با گفتگوی مخفی خواهد آمد میخواستم که بیرون رفته خلوت کنم مکلف بودن تو بمانی بجائی
مرد و با اینکه یکی از وزرا و بزرگان میخواست نزد ناپلیون آید میدیدم که حضار چهار نفر میشوند من حرکت
مینمودم باشاره منع مینمود که حرکت مکن و یقین است که او نمیخواست گفتگوی مجلس مخفی او در خارج گفته شود
لیکن مرا چنان دانسته بود که لایق جاه و رتبه و سزاوار آبرو و حرمت او نخواهم بود که هر مجلس او را در
خارج بگویم و این معنی بر همه معلوم شده بود و معلوم است هر که در مجلس مخفی او راه داشت و در گفتگوی او در
امورات دولت حاضر و ناظر بود در صورت اظهار آن مطالب در خارج چه ملامت باو مینمودند و مورد حرکات
میگشت بر اشخاصی که بسلسله بوربان یاغی شدند و لویت را بقتل رسانیدند عداوت قلبی داشت و در خصوص
ایشان مکرر با نفرت و کراهت سخن میگفت و بمن معلوم بود که مشغول داشتن بعضی ایشان که از راه تقاضای
وقت مکروه طبع میدانست و چندین دفعه دیدم که از راه مزاح بلهم بیر که کونسل دویم بود میفرمود عزیز من اگر
سلسله بوربان دوباره بسلطنت نشینند شما را خواهند کشت و من متوهم که روزی هم از من یاغی شوند
و کسی بهتر از من پیدا نشد و بجهة اینکه این الفاظ را بشوخی مکرر رانده دو تیانه گوش او را گرفت و حرکت میداد
و لهم بیر بسیار از این گفتگو با خجل و شرمنده میگشت و تبسم مینمود و عرض میکرد که مرا التماس آنست که از این گفتگو در
درگذرید و بزبان نیاورید در شبهای مهتاب بسیار مایل صحبت بود و چه صحبت نیز در شب مثل بایه بنای بزرگ و مهیب
منظر تیاه شبی در مقام صحبت از صور توهمات خود چنان بیان نمود که وقتیکه مرگ یکی از دوستان مرا که محبت قلبی
باو دارم و از ما دور است بخیال خود اسیر شما یه گاه میشود که پیش از رسیدن خبر وفات در تحال او آگاهی از
مرگ او حاصل میکرده و صورت او در حالت مرگ مجسم شده بنظر میآید و معلوم میشود که آن شخص وفات یافته
چنانچه روزی لوئی هفدهم در غرفه عمارت در نسل اخبارات جنگ فرد لنجمن بیا که و بلبز سردار فرانس

فتح نامه بود بجهت حضار مجلس میخواند یکی از مصاحبین که در آن مجلس حاضر بود و پسران در آن معرکه بوده‌اند صورت پسر او در انتهای غرفه بنظر او در آمد بی اختیار فریاد بر آورد که پسر من نیز کشته گشته بعد از دو سه دقیقه که لوث اسامی کشتگان را تعداد مینمود اسم پسر او را نیز مذکور ساخت در وقت سفر بسیار سخن بتکلف همراهان از سخنان او بهره برده و شگفت زده میشدند و در مقام گرمی گفتگو بعضی علامات از منظورات او مفهوم میگشت که میخواست از مردم مخفی دارد **مورخ گوید روزی گستاخی کرده باو عرض کردم** که این عمل منافی حزم و احتیاط است در گرمی صحبت منظورات مخفی شما معلوم میشود مدتی که طبع او از این عرض ملال بهم رسانید فرمود درست است ضبط کرده‌ام که باین مرتبه در صحبت زیاده روی کرده‌ام **و در سنت حلیه کمتر گفته بود** که من در صحبت بسیار ضبط میکردم و بسیار احتیاط بعضی از منظورات خود را معلوم مینمودم از جمله اوصاف او این بود که چون که وقتی باو میرسید یا خیالی و ملالی بخاطر او راه مییافت با آن آوازی که داشت زمزمه مینمود و بالای صندلی خود نشسته تکیه بر تخت تحریر میکرد و از شدت فکر صندلی را آن قدر پس میبرد که نزدیک میشد بزمین افتد و قلم تراشی که در دست داشت طرف راست صندلی را میتراشید و من قلم تراشیده حاضر کرده منتظر بودم که از فکر فارغ شده شروع بنوشتن کند و بخصوصه شیوهٔ من این بود که او را منتظر نگذارم صدای ناقوس تاثیر خاصی در مزاج او داشت هنگام نواختن ناقوس اگر در حرکت بود درنگ میکرد که مبادا صدای پا مانع از شنیدن نالهٔ ناقوس و با من تغیر میکرد که چرا مثل من از این صدا متاثر نمیشوی و بعضی اوقات او را بحدی متاثر میساخت که شرح بعنوان داد چون این لفظ را ادا میکرد در آن اوقات خوشحالی برای من بود که **در برین منزل داشتم** فرحش در آواز حاصل گشت چون صدای ناقوس تمام میشد بتصورات خود رجوع کرده بخیالات اعمال آیندهٔ خود میرفت گاهی تاج سلطنت بر سر گذاشت و گاهی سلاطین را معزول مینمود **مورخ گوید در همه وقت ناپلیون را** بغیر از میدان جنگ زیاده از همه خوشحال میدیدم مگر اینکه **در باغات ملمیان** که در اوایل قرار کونسل اکثر اوقات روزهای پنجشنبه در آنجا میرفت و روز جمعه نیز در آنجا میماند و کارهائی که فرمایش داده بود وارسی میکرد و بعضی اوقات باطراف شهر نو بیرون میرفت لیکن دفعه دیگر مستحفظین آنجا خبردار کرده بودند که بعضی از خیرخواهان پادشاه سابق در اطراف شهر پنهان شده‌اند و احتمال میرود بجهت شما از آنجا گذشت بنابراین گردش خود را منحصر بباغات نمحه بود روزی در آنجا یکی از خاتونان معتبر بتفرج مشغول بوده صحبت

بنوشت

نگرافتاد که تخم انگلیز نارضائی را که در دل امپراطور پاول کاشته شده آبیاری کند و حاصلی که در نظر دارد بعمل بیاورد اولاً چند روز بعد از جنگ و فتح **مارنگو شمشیری که لیوی دهم که پاپای روم** است از راه تحفات باو دم که اسم بزرگ یکیهای مالطه بت داده بود و بدست ناپلیون افتاده از راه تمجید و تبرک برای امپراطور پاول فرستاد و شمشیر بزور از آنجا که نظر کرده و پیشوای دین او بود در نظر او بسیار جلوه کرد و ثانیاً چندی قبل از آن در باب ده هزار نفر صالدات روس که در جنگ ایطالیا و زورک و حالند اسیر شده بودند بدولت نمسه و انگلیس تکلیف محض بودند که ایشان را یا عوض دهند و یا فدیه ادا نمایند یا از خصم گرفته بدولت روس فرستند کارگذاران دو دولتین تکلیف او را قبول نکرده در جواب گفته بودند که اول اسرای ما را نزد ما فرستید و بعد این تکلیف را بما نماید این معنی نیز برای قوت عداوت مابین ایشان دست آویزی بود ناپلیون بمقام شکایت برآمده دو سه مرتبه مرقوم داشت و برای اینکه این خبر منتشر و با امپراطور روس برسد در کاغذهای اخبار ثبت نمود که این بر وفق قاعده و قانون نیست که امپراطور روس از راه حفظ دوستی لشکر بسیار بامداد شما فرستد و شما ایشان را در همه جا پیش جنگ کنید و بدون اعانت شما جنگ کنند و در چندین جا فتوحات نمایان کنند و اسیر شوند و حال شما در استرداد ایشان عذر آورید علاوه براین اگر ایشان در تحت حکم سرداران شما اسیر شوند **مورخ گوید چون ناپلیون یقین نمود** که این اخبار با امپراطور پاول رسیده و آتش فتنه مشتعل گردیده دیگر فرصت فوت نکرده احکام صادر نمود که عموم اهل مملکت مستحضر شوند و بدولت نمسه و انگلیس نوشت که چون شما در دوستی امپراطور روس خلاف انصاف و عدالت نمودید بر ذمهٔ من لازم آمد که کار مردانه کنم و این ده هزار نفر را بدون اینکه عوض بگیرم و یا فدیه بخواهم بدولت روس تسلیم کنم تا امپراطور اعظم معلوم شود که من چه قدر اعتقاد و اعتبار بمردان رشید جرار دارم فی الحال حکم داد که مجموع سرداران و سرکردگان روس را از محبس آورده شمشیر و نشان بر بایشان دادند و هر چه صالدات بود وارسی نموده بهر فوج از افواج روس لباس نظیف موافق قانون ایشان مرحمت نمود و بایشان تفنگ و شمشیر از کارخانهای دولت فرانسه عنایت نمود و یکی از سرداران روس امر فرمود که بمشق و تعلیم ایشان اقدام نماید و کیفیت را با امپراطور روس اظهار نموده او در جواب کونسل اول اظهار خوشنودی خود در بیان نموده کلمات نوشتجات سابق که همیشه برخلاف جمهوریه بود مرقوم داشت که من در صدد آن هستم که بمقام تصدیق حق مردم برآیم

وسؤال کنم که حق مردم چه میباشد یا آزاد میباشند یا بنده یا پادشاه داشته باشند یا اطاعت جمهوریه نمایند
در هر مملکت بهر وضع که رای اهل آن مملکت قرار گیرد و هر نوع حکومت جهة خود قرار دهند آن طور مطبوع و مقبول
خواهد شد ولیکن بهر اوقات در هر وقت و هر مملکت قوم کسی را می بینم که از روی تدبیر و شعور حکمرانی میکنند و
در جنگ و در صلح طریقه حزم که رعایت و عواقب امور دولت و مملکت خود را از روی عقل و هوش میفهمد قلب من بیاختیار
طالب دوستی او است بنابراین بشما مینویسیم و شما را مستحضر مینمایم که دولت انگلیس هر فصل از فصول قانون جهان را
بند میره قوت بی حرمت و سوقر مینماید و ذاکونی که در میان ممالک و سلاطین روی زمین متداول است
ملاحظه نمی کنند و در احوال نفع خود را از نفع دولتیان خود مقدم میدارند بنابراین از دوستی آن دولت اکراه
بهر بهانه منحرفم هم با شما متفق شده دولت مزبور را از هرگونه خلاف ورزی منع نمایم مورخ گوید بعد از این
نامه جنارال سپرنق پارتن را که از اعاظم جنرالهای دولت روس بود بسفارت دولت فرانس منصوب
کرده نزد کونسل اول فرستاد در اوایل سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و پنج عیسوی مطابق ۱۲۱۶ هجری سفیر مزبور وارد
گردید کونسل اول بعد از استحضار از مطالب او دریافت کرد که تیر تدبیر او بنشانه رسیده و از حسن مقاصد و اتحاد
کلی بین آن دو دولت بهم رسیده و باعث ده هزار صاحبه از را با مجموع سردار و صاحب منصب با رخت نظام و اسلحه و
تسلیم ایلچی مزبور روانه مملکت روس ساخت این ده هزار نفر بهر جا که رسیدند از مرحمت غریب نوازی و جوانمردی کونسل اول
تعریف و توصیف مینمودند و هم آوازه او را بلند میکردند و آن رشته دوستی در مابین امپراطور روس و کونسل اول روز بروز
استحکام یافت و از طرفین سعی میشد که در ملاحظه لوازم ادب و دوستی از یکدیگر پیشی گیرند ناپلیون بردی نمود که از این
از امپراطور روس پیش گیرد و او را فریفته حرمت و ادب خود نماید چنانچه چندان نگذشت که در دیوان خاص روس
تسلط تمام یافته از طرف کارگذاران آن دولت علامات دشمنی بدولت انگلیس آشکار گردید امپراطور روس حکم داد لارد وز
وارث را که ایلچی مختار دولت انگلیس بود از پای تخت او بیرون کردند و مجموع کشتیهای انگلیس را در بندر روس ضبط کردند
و لشکر روس را حکم نمود که داخل ولایت هانوور شده و بهمه قراولات و کشتیبانان نوشتند که هرگاه بر دشمنی دولت انگلیس اقدام
بکنند خود تنها با لشکر روس و بدون اعانت دیگری با هر یک از آنها جدا جدا جنگ خواهم کرد و ضرر کلی بولایت و تجارت
ایشان خواهم رسانید و از این طرف کونسل اول بفکر انجام خیالات قبل که در باب مقهور ساختن انگلیس مصمم بود افتاده بین

که مردم بازاری و جمهوریه مایل بودند و آن دو رفیق او نیز نفهمند که ناپلیون از این عمل چه در نظر دارد و اوقاتیکه
در عمارت تقر شرق بود گاهی اوقات از پایان خود یا وزرا همراه برداشته بدین بعضی امکنه و برخی بناها که
متعلق بدولت بود تشریف میبرد مورخ گوید چون من محرر خاص او بودم و بایست مجموع احکام و نوشتجات را هم
خود فرمایش کرده بود و یا وزرا از راه مصلحت دولت نوشته بودند بهمان مضمون بدون یک حرف کم و زیاد در
کتابچه ثبت نمایم و هر شب منظر ناپلیون برسانم بنابراین بیشتر فرصت من در غیبت او بود همراه او نمیرفتم
لیکن چون مراجعت مینمود هر چه کرده و هر چه گفته بود مجموع را حکایت میکرد و تصدیق از من میخواست روزی
بدوستان قدیم انها شکایت و بعد از مراجعت فرمودند که در رفتاران مردمان غریبی نمیبینم اند مجموع بناهای دولتیه را
با وضاع مدبر پا داشته و همه را از نظم انداخته اند ولیکن باندک زمان همه را منتظم خواهم ساخت از آنجمله دوستان قدیم انها
که مطلقا نظم ندارند و به هوا هستند و ماکولات خوب به دوستان قدیم نمیدهند و همه مریض میباشند حکام و دوستان را
طلب نموده تحقیق مطلب از آنها کردم معلوم است که عادت دروغ گفتن و تعریف کردن از خود کرده اند حرفات
از آنها نشنیدم بعد از آن شیل که عبادتخانه بوده و اشخاص معتبر را بعضی اوقات در آنجا محبوس میکردند رفتم
و بجهه لوئیس هفدهم که پادشاه فرانس بود و او را مقتول ساختند بسیار متالم و متاثر شدم چه او مرد ساده بود و
هرگز نمیدانست که با بنی نوع انسان چگونه رفتار نماید و هر وضع که با و میگفتند قبول میکرد مکان حبس سیدنی سمیس را
ملاحظه نمودم که او ترال انگلیس بود در بندرات ایطالیا اسیر لشکر فرانسه گشت چون من مصر رفتم او محبوس بود از بی نظمی
کار رفتاران و عدم اهتمام حکام و دوستان قدیم فرار نمود چند نفر از هواخواهان او لباس نظام پوشیده بنظام
بدر محبس رفته بقراولان آنجا گفتند ما عوض شما قراول میباشیم قراولان از پی کار خود رفته ایشان در آنجا مانده در
ساعت در محبس را باز کرده سرسیدنی سمیس را برداشته فرار نمودند و آن محبس جای بسیار مضبوطی است لیکن بی نظمی کار
باین مرتبه بجهه که دو را از آنجا فرار نمود و بمصر آمده و از آنجا بطرف قلعه اکری روانه شده اگر او فرار نمیکرد و کار مرا
در قلعه اکری خراب نمی نمود قلعه مزبور را بلاشک مسخر کرده بودم و آن همه ضرر و خسارت در آنجا بمن نمیرسید
و چندین گونه خیالات دیگر نیز برای محبس در نظر من است روزی آنجا را خراب خواهم نمود و فرمود که بیانه ها می محبوس بیند
دیدم و بعضی از گروه بهای دولت در میان محبس بودند همه را مرخص نمودم و با ایشان گفتم که در رفتاران آزادی شما را

فراموش کرده بودند من شمار را ازو نموده‌ام و حق شما را بشما باز دادم مورخ گوید ناپلیون هرچه از این سر
پان واقع را بصداقت اظهار میکردم چون بعضی اوقات میدیدم که خلاف رای او میباشد جواب میدادم
از سکوت من باز آنچه بایست برای او علم حاصل میشد و من نیز شل باین بعد از آن که امپراطور شد
طراحیه تملق پیش میگرفتم زیاده بران یازده سال در مقام التفات او باقی بماندم و چون در اوایل کار همیشه
بمن میفرمود که صدق امور را هرچه میدانی و از خارج بر تو معلوم میشود بمن اظهار کن از آنجمله هم از آن
آنچه تحقیق میکرد و از خارج مفهوم من میشد عرض میکردم ولیکن در ایام اقتدار او قدری از آن مقام تنزل نموده بودم
و تملق کنندگان بسیار شده بودند و من نیز از صداقت دست نکشیدم از آنجمله بود که التفات او نسبت بمن [illegible]
من نسبت باو زیاده از یازده سال دوام نمود در این خصوص نیز تحقیق از من نمود که آیا خوب کرده‌ام یا نه
عرض کردم بسیار خوب کرده‌اید غرض او این بود که علمای خلاف جمهوریه را بر هم بزنم و منظورم این است که با [illegible]
خراب شود آیا در خارج منظور من معلوم میشود یا نه بسیار سعی داشت که احدی باصل منظور وی پی نبرد مورخ گوید که
ناپلیون چه در شهر پاریس و چه در سایر مکانها هرجا میرفت تجسس میکرد که حقیقت اوضاع حکام و سرحدات
و اجرای احکام را ملاحظه کند و بمن میفرمود ای بورین اگر حکام و مباشرین هر کار و عمل را مستحضر بسازم معلوم است
که اینها چند روز همه کار را منتظم میسازند و پرده بروی عیوب کار میکشند بهتر این است که هر امر مباشرین را بیخبر ملاحظه
کنم و آن زمان اطمینان حاصل نمایم که بعین الیقین دیده باشم که آنچه حکم من بوده است و هرچه صلاح دولت بوده
بعمل آمده و بسیار اوقات مذمت دیکتاتوران را میفرمود و میگفت عجب مردمان غبی و احمقی بوده‌اند این چگونه حکومت
بوده است که ایشان بنا نهاده‌اند چون مجموع مباشرین را ملاحظه نمایم بانواع مکر و حیله منال دیوان و مال رعیت را گرفته
نگاه داشته‌اند و هر مباشر را که میگویم در سر هر عمل بجهه بغیر از مداخل خود منظور هیچ عمل دیوانی نشده است و میبایم که
بر ایشان کاری و اسراف و مداخل و مخارج بیجهه در مملکت قرار داده‌اند و مناصب عالیه و مراتب عظیمه و مشاغل
نبیله و املاک بیشمار و مقبوضات بسیار را مانند اشیاء و اجناس بیفایده در بازار بهر آجان معرض بیع نهاده‌اند و در همه‌جا
راه مداخل خود را سد اگر دوانه منفرد استحقاق و خدمت و صداقت و درستی و راستی از دست رفته است و علاوه بر این
مبلغ معتاد بخوان بنیان فرنک که شش کرور ایران از رعیت مساعده نموده‌اند که از سال آینده ایشان محسوب

نماید و در خزانه دولت هم وجه نقدی باقی نگذاشته‌اند حال چه بسیار وجوه بی‌شمار مال دولت این جمله کار آن
جمع نموده روی هم نهاده‌اند آیا میتوان از اینها استرداد کرد فرمودند نخواهم گذاشت و همه را استرداد خواهم نمود
مورخ گوید در چنین حالت و عدم بضاعت دولت لازم افتاد که ناپلیون جهة مخارج لازمه از مردم استقراض کند
لهذا القدر دو کرور تومان از صرافان قرض نمود که در عرض سال هر یکصد تومان را باسی و سه تومان منفعت [illegible]
و در بعد از آن قرار مواجب و اخراجات ارباب مناصب بزرگ دولت کانسولیه را باین طریق معین نمود که اخراج
آنها در وقت و در موقع خود بیابد که کار دولت را بی تردید متوجه شوند نوشتند دولت چهار کرور و چهارصد
هزار فرنک و اصحاب دیوان دو کرور و سیصد و دوازده هزار فرنک و اهل دفتر هفتاد و پنج هزار فرنک
و سه نفر کونسل با مخارج مخفیه ایشان سه کرور و سیصد هزار فرنک و نویسندگان کونسلان و سایر ارباب
قلم هفتصد و دوازده هزار و پانصد فرنک و شش نفر وزیر دولت سیصد و شصت هزار فرنک و وزیر دول
خارجه نود هزار فرنک و مجموع مواجب ایشان مبلغ سیزده کرور و سیصد و پنجاه و چهار هزار و پانصد فرنک
و مواجب ناپلیون علاوه بر آنکه همراه دو نفر رفیق خود میگرفت پانصد هزار فرنک بود و وقتیکه ناپلیون
کونسل شد این مواجب را قرارداد نمود ولیکن در ایام امپراطوری بسیار بر این مبلغ اضافه نموده بود که با
تسلط پیدا کرد و مطلقا این نوع مواجب در جنب آن بنظر نمیآید و میگفت منصب بزرگ و مواجب و نشان
زیاد اسم و قوت دولت را زیاد مینماید و بانی آن را در نظرها عظیم و در دلها محبوب میسازد مورخ گوید بعد از
قرار مواجب هیئت جمهوریه را بصورت زن منظری در خاتم دولت جمهوریه حک نموده نیز بدست او داده بر
فرامین و احکام و اوامر دولتیه میزدند کونسل اول نیز آن را باطل نموده و باز در آن روزها که در عمارت لقزنبرق
منزل داشت دوراق را بایلچی گری نزد پادشاه پروس روانه داشت و این حالت گویا در اوایل سال یکهزار و هشتصد
عیسوی که مطابق ۱۲۱۵ هجری بود و سبب روانه نمودن دوراق این بود که او مرد صاحب فهمی بود و میتوانست دقایق
امور را ادراک کند و در نظر ناپلیون هم این بود که او را در نظرها بزرگ و مرتبه او را بلند نماید و در لقای جلاجل
جلال او کوشد و همچنان از صداقت داشت و در اوایل ترقی او در رکاب ناپلیون خدمت مینمود و هرجا در
معرکه و در جنگ اتفاق افتاده همه را بچشم خود دیده بود و نیست که پادشاه پروس تشنه اخبارات و حقیقت

بطور خوش بیان مینماید و در ولایت پروس نظم پادشاه جلوه خواهد نمود مورخ گوید این خیال ناپلیون خفیف
بهم رسانید وقتیکه دوراق بپروس رفت بقدر دو ساعت با پادشاه پروس با او صحبت داشته او شبی هم او را
دعوت نموده بود در خدمت او شام صرف نمود و وقتیکه ناپلیون این خبر را شنید بسیار مشعوف شد که ایلچی او در سر
پادشاهی شام صرف نموده و وضع زمانه چنان اقتضا کرد که آن پادشاه چند سال بعد از آن در اطاق
بیرونی ناپلیون انتظار بیرون آمدن او را بکشد و کلاه خود را بزیر بغل گرفته سر برهنه می ایستاد که او کی بیرون آید
که لوازم احترام نسبت باو بعمل آورد و امپراطور ناپلیون پس از چند سال که خبر مرگ امپراطور روس رسید ایلچی
مزبور را بپطربورغ فرستاد که با امپراطور الکساندر تعزیت و تهنیت گوید و در دفعه ششم نکاسیکه جنگ مابین
ونیه روی داد باز او را ببرلین فرستاده بسفارت دولت نمسه تعیین نمود مورخ گوید وقتیکه ناپلیون
کونسل اول شد در امر کلیه رای او قرار یکطرف بدون تامل و تشویش بجا بیاورد چنانچه در بهار سال ۱۸۰۰ عیسوی که
مطابق ۱۲۱۵ سنه هجری وقتیکه ناپلیون در مصر بود جماعت دیگر کتاران علی رغم ناپلیون اقتدار لشکر و محافظت
شهر مفتوحه را بجنرال لئوتور فوگ واگذار نموده و در گرفتن شهر مزبور جنرال ناپلیون بسیار زحمت کشیده و لشکر
از جوانان لشکر فرانسه را کشتن داده بود مدارک خوب از قبیل آذوقه و ادوات جنگ فراهم آورده و در اینجا که اشته معلوم بود
که شهر مزبور بزودی و آسانی تسلیم دشمن نشود با وجود سردار مزبور در ایام جنگ باندک تفاوت تسلیم لشکر انگریز کرده
و شهر را بسرداران دولت مزبور واگذار کرده و در تسلیم شهر مزبور شرطی بسیار عجب نمود که قبول کردن آن و تسلیم نمودن
شهر مفتوحه در حسب ساخلو مستحفظ و توقف او در شهر مزبور شبهای در باب صداقت او میان اولیای دولت
جمهوریه انداخته بود و شرط مزبور این است که جنرال لئوتور فوگ را با عساکر ابو الجمعی او صحیح و سالم بجای تخت نمسه
برده و او را نگاه داشته مابقی ابو الجمعی او را مرخص نمایند که بفرانسه روانه شوند بعد از چندی او را با گرفتاران دولت نمسه عوض نموده
داده بشهر پاریس آمد وقتیکه برنادت وزیر جنگ شد گفتگوی رفتار او را بمیان آورده چند مجلس مخصوص برپا کرد که در باب
عمل او حکمی نمایند که آیا برونق قانون جنگ خیانت کرده یا نه و جنرال مزبور نیز بعد از رجعت در باب عدم تقصیر خود شرحی
نوشته در کاغذ اخبار ثبت نموده میان اهل مملکت منتشر ساخته در آنجا اشاره نموده بود که بجهة ضروریات بسیار و آذوقه و ادوات
جنگ و غیره که محتاج بود و جهة آن ممکن نمیشد که زیاده بر آن تواند قلعه مزبور را نگاه داری نموده باشد تسلیم نمود در این احوال

ناپلیون کونسل اول گردیده و در کتاران را گرفت و گذارده کان قوانین برای محبوس ساخت وقتیکه تسلیم شدن شهر مفتوحه
بدشمن بخاطر او رسید بحدی متغیر شد که برای اظهار مرتبه تغیر خود لفظ درشتی پیدا نمی توانست کرد که ادای سخن نماید
بنابراین در آن روزها که کونسل اول شد از شدت تغیر مجالس امتحان تقصیر او را موقوف داشت و قبل از آنکه تقصیر او
ثابت شود حکم کرد که او را اخراج بلد نمایند اگرچه رفتار او بسیار خلعانه(?) بیان برگرداکان و صاحب منصبان نظام امر جنگی
نزدیک شد که ظلم جائزه بعد از آن را نمایند مجموع اهل شورا و مصلحت را متوجه عدم رجحان حکم مزبور کنند و قریب شد که اگر بعد از آن
تقصیری از آنها سر زند ایشان را بدون امتحان و اثبات در نظام سیاست آورند مورخ گوید من هرچه در جناب خدمت کونسل
اول عرض کردم قبول نفرمودند و بعد از چند روز در خلوت آنچه میان مردم من حالی شده بود اظهار نمودم
و نتیجه ناراضائی مردم را دریافت کرده فرمودند ای بورین این حکم خلاف قانون در اول کار خوب ننمودن حکم
نوشته شده و امر صادر گردیده بر همه کس معلوم شده و در این دو سه روز معلوم می‌شود که سبب آن را معلوم کنم صبر کن چندی
بگذرد باز بطوری او مطلب شده از قرار دادن لئوات(?) را او رفتار نمایم که این عمل که از او کدورت و ملال غیظ تغافل فراموش و
از نظرها بالمره باطل شود مورخ گوید ناپلیون در آن وقت که مشغول جائزه کار جنرال لئوتور فوگ بود باز از کار
امور مصر و از توجه اهل مملکت بآن کشور غافل نگشت یکی از وزرا که وزیر شهر و امور داره و غیره بوده امر نمود
که بادی گران و رقاصان و ارباب طرب فراهم آورند و در میان آنها از رقاص و خوانندگان زنانه نیز باشند و منظور او
این بود که این امر اشتهار یابد و مردم چنان تصور کنند که امور مصر این مرتبه مضبوط است و اهل فرانسه بحدی در آنجا تسلط
دارند که آنجا را مانند ولایات آباد کرده و خود بنای تماشاخانه و بازیگرخانه گذارند و میخواهند جمیع علوم و صنایع
حتی علم موسیقی اهل آن مملکت را آگاه نمایند و همچنین سایر دول نیز تعقل کنند که او از مصر نخواهد گذشت و لشکر فرانسه که در مصر
میباشند از شنیدن این اخبارات دلگرم شوند و بمن فرمود که اگر اهل موسیقی و ارباب طرب نفرستم باز آن اشتهار که در
نظر است خواهد یافت ابتدای کونسلی که ناپلیون در عمارت لقزنبرق بود مدارک منظورات آینده میکرد و آنچه بجا
نتیجه آن عاید استقلال او میگشت و باعث پریشانی اوضاع جمهوریه بود و چکایکه کونسلان دولت مصوبانه ناپلیون
صادر مینمودند نفهمیدند که باعث خرابی خود ایشان است مورخ گوید در آن روزها دشمنان قوی دست بجهة تحکم کرده
بودند و تخم آن قوانین و قاعده که محصول آنها رسیدن ناپلیون بسلطنت بود در دل خود میکاشتند مورخ گوید

اگر اغراق گویی نشود میتوانم نوشت که ناپلیون شش و شخص در یک تن بود یکی جبار و یکی خیرخواه جمهوریه که
گویا شب و روز در سعی و اهتمام آزادی مردم و مباشر پاسداری اصول و قواعد مملکتی میباشد و دیگری که در جهد در
صدد بر کندن بنیان آزادی و حصول قواعد دولتیه و منتظر انقلاب است چنانچه من بیان نمودم که او مطلقا سلطنت را
طالب نیست بعلت آنکه او از دل طرفدار آن بود و حمایت جمهوریه و آزادی مینمود و هرگز راضی نمی شد که دوباره
سلطنت فرانسه پیشکش باشد با وجود این بار جهت آنکه مردم مطلقا نگفتند که او طالب جمهوریه است میخواهد او را
در سر خدمت خود نگاه داشته بود تا اینکه او ضایعی فراهم کرد که او خود استعفا کرد و وقتیکه برضا و رغبت خود استعفا
از منصب نمود ناپلیون محض از برای اشتباه خلق توسطی در بارهٔ او کرده بدیوانخانه نوشت که برای صاحب دیوانخانها
و کونسلان و وزرای مملکت و وکلای رعیت لازم است که در عوض خدمات او و برای آنکه بجهت غرض محض رضا
و رغبت خود استعفا نموده است اجر وافی از جانب جمهوریه در حق او داده شود که در هر گوشه نشینی نیز افتخاری جهت
او حاصل باشد و تکلیف معلوم گردد که خواهان جمهوریه و دشمن پادشاه را در هر حال احترام لازم میباشد چون ناپلیون دید
که در کاغذ اخبار نیز بسیار زیاده روی میشود و هر کس خواسته باسمه خانه مهیا نموده است خواهد بوضعی ایشان باید که
بجهت آزادی نیز صدمه بآن بزند لهذا از جانب کونسل اول حکمی صادر شد که اصل منظور با ظاهر مضمون بسیار متفاوت
بود و مضمون حکم آنکه چون کونسلان دولت جمهوریه می بینند که بعضی از کاغذ اخبار شهر پاریس بدست دشمن میرسد و مضمون
آنها در بعضی مواد باعث مشرف کار آنها میشود و اهل مملکت فرانسه عموما ضامن نگاهداشتن آبروی رعیت دولت جمهوریه اند
و این ملاحظه را بعهده ما گذاشته اند لهذا امر میشود که وزیر امور شهر پاریس وادار و غدغن کند و غیره قدغن کند مادامیکه
دولت جمهوریه با بسیاری از دولت فرنگ در جنگ و جدال است بغیر از این چند باسمه خانه که اسم برده میشود در باب
باسمه خانها مطلقا باسمه نکنند مورخ گوید این حکم بلا مرافعه برای این بود که احکام مجموع باسمه خانها با تصرف او باشد
و معلوم بود که برای استقرار و استقلال او است لیکن در این کتاب صادر نمود که گویا ناپلیون نفع خیرخواهان جمهوریه را
طالب میباشد و میخواهد از صدمه و حرفی هم خللی بارکان دولت آزادی برسد و این قید را هم نمود که مادام جنگ
نگذارد که باسمه خانها کلا در کار باشند و از این نیز مکنون خاطر جمعی دیگر مردم داد که ناپلیون منظور دیگر بغیر از
خیرخواهی جمهوریه در نظر ندارد و حال آنکه ناپلیون بمن سفر نمود احکام مفیدی که از من صادر میباید و از این

روزها مانده موم است و از دو ترکیبی که دلم میخواهد آن را تغییر میتوانم داد و نیز در آن حکم قید کرده که هر گاه این
امر خلاف ورزد مباشر امور شهرها ماذون میباشد که باسمه خانه ایشان را بسته خود ایشان را بمجلس بنمایند و بدین جهت کار ناگر
ناپلیون مادام توقف خود در عمارت تویلری بنا گذاشت یکی این بود که شمشیر و تفنگ که نشان آبرو و عزت
بود از خود بجهت شکرگذاران میداد این فقره نیز از برای این بود که اندک اندک فوج خدمتگذار ملازم صداقت
شعار خدمتکار بجهت محافظت خود فراهم آورد و هر کس را که بهانه علامات خدمت میداد معنی آن این بود که او را
خواهان خود مینمود و در اول تقسیم علامات خدمت و آبرو یکی از وکیلان فوج خوصه که اسم او لیان آن بود
شمشیری فرستاده و باین سبب بهانه بدست او افتاد که عریضه خدمت کونسل اول نویسد مورخ گوید ناپلیون
بمن فرمود از زبان من باین مضمون بنویس که مقطار عزیز رشید من رسالهٔ شما بمن رسید و از مضمون آن آگاه شدم
شما را لازم نیست که خدمات خود را بخاطر من آورید بعلت آنکه همه در خاطر من است او نوا رشیدترین فوج خوصه وکیلهای
آن میدانم و از آن جهت بود که از صد قبضه شمشیر که تقسیم کردم یکی را برای شما فرستادم و تکلیف که تو سزاواری من بسیار
خوشحال میشوم که تو را ببینم تو بزرگ حکم کردم که چهار نامه تو را بفرستید بعد از رسیدن چهار نامه رنود میباشد مورخ
گوید از این گونه مهربانی او که عمدا مینمود منظورات خود را بعمل آورد چه مجموع افراد لشکر بعد از آنکه یافتند که ناپلیون بلنفر
وکیل فوج این همه مرتبه فروتنی و مهربانی منهم او را مفتخر خود خوانده همه کی امیدوار شدند و یقین کردند که او بغیر از آزادی
مردم و هم سری ما مطالب هیچ خیر نیست و هر چه بکند صلاح دولت است و بسبب استقلال او نیست و حال آنکه ناپلیون
از حرکات خلاف نظام میگذشت مضایقه نداشت که هر زر نقره با یکجا در سر خلاف نظم مرهوف گلوله بسازد مجملا در آن وقت
که فروتنی مینمود ملاحظه کرد که عمارت تویلری بسیار کوچک است باین فکر افتاد که بعمارت تویلری رود که عمارت پادشاه
سابق بود و بدین جهت مردم منظقه نبرند که او بعمارت پادشاهی میرود و هر کس در آنجا ما و اگر بنده فکر سلطنت خود
افتاد و داود نقاش را امر کرد که شکل بروتس که قاتل قیصر اول بود در میان طاقهای ایوان عمارت تویلری نقش کند
و شکل بروتس را ناپلیون خود از ایطالیا آورده بود و باین سبب مردم معلوم کرد که او باین مرتبه از سلطان مستقل و جابر
احتراز دارد که شکل قاتل بزرگترین قیاصره را که سلطان مستقل عهد خود بود بعلت تذکر تعدیات او در ایوان خاص
عمارت خود نقش نمود مورخ گوید در فرانسه بهترین دلایل سکوت مردم این بود که ناپلیون فکر نمود در آن وقت منظور

اصلی ناپلیون این بود که در اوطاق خوابگاه پادشاه فرنس هیئتی بعمل بیاورد و ما بقی منظور خود را بعد از آن
بطریق شایسته بعمل آورد و در هر باب مقدمه ترتیب دهد که نتیجهٔ آن بمرور ایام ظاهر گردد چنانچه مقرر داشت
که در تاریخ نوشتجات او و بکمران احکام او که صادر میشود و نوشتجات که از خارج باو نوشته میشود در آنها
اسم عمارت سلطانی را ننویسند بلکه بنویسند که از دار العدالت جمهوریه صادر شده و یا در دار الحکومه
جمهوریه بملاحظه کونسل اول رسید و اسم عمارت سلطانی را دار العدالت و یا دار الحکومه جمهوریه
نام نهاد که مردم بدانند ناپلیون از بردن و آوردن اسم سلطان نیز اجتناب میورزد و نمیخواهد که
در احکام دیوانی اسم سلطان برده شود مجملا معمار باشی پادشاهی طلب داشت و پانصد هزار فرنک
باو داد که این مبلغ در نظر داشته باشد و بیک لفظ مشترک حکم فرمود که عمارت تولیر را پاک کن
و این لفظ دو معنی دارد یکی آنکه عمارت را جاروب و مرمتی که ضرور دارد بعمل آور و دیگری اینکه هر
کس در آنجا نشسته بیرون کن و احدی در آن عمارت نگذارد و باز اوضاعی فراهم آورد که مجموع آنها
تغییر شود مبلغ مزبور را قبول کرده حکم دیوانی صادر نمودند که اوطاقهای عمارت را تعمیر کنند و از تصویرات
و شکلها و الواح شکلی بقدر بقدر در آنجا بگذارند و نوعی آرایش دهند که قابل نشستن کونسل اول باشد
مورخ گوید در باب احتیاط کار خود هیچ فرو گذار نکرد چنانچه حکم داد که صورتهای سنگ مرمر و بعضی تصویرات
مشهوره بتجمه زینت در ایوان و غرفات عمارت تولیر گذارند و نوعی نمود که مردم تصور نکنند که این
عمل محض از جهه آرایش عمارت و حظ نفس میباشد بلکه هریک از آن صور و الواح را با سببی امر فرمود که در آنجا نهادند
تا مردم زیاد تر اعتقاد بر افعال و اعمال او بهمرسانند چنانچه در میان یونانیان بکمال فروتنی امر فرمود که صورت
دیماستنز و اسکندر که در استقرار دولت جمهوریه یونانیان و آزادی مل کلیک بعمل آوردند بنظر آورده و شیوه‌های ایشان را
پیشنهاد خاطر خود سازم و صورت جنرال که از شجاعان شهر گرسیج بوده بسبب اینکه دشمنان قوی روم را
بخاطر آورم و در برابر من گذارید و صورت شهر روم را که شاه بلاد بوده بمشابه تمثیل تعیینی و لارا از سنگ مرمر
تراشیده بودند با صورتهای سنگی سیپیو و سیشرو و کتو و بروتس و قیصر اول که هر یک از ایشان نامداران قیصره
بودند تمامی در عمارت نصب کنند که بخاطر آورم که آن سه نفر اول چگونه بسبب تدبیر و کاردانی فطانت و لیاقت

خود شهر روم را محل صدور احکام تمامی شهرها و بلدان عالم نموده و تصویر بروتس و قیصر اول را که قاتل
و مقتول بوده در پهلوی یکدیگر نهاده بدین سبب که هر کس پای از جادهٔ جمهوریه بیرون کند از صورت
احوالش چنین خواهد شد مورخ گوید اشخاص مذکوره از حکما و بزرگان قدیم یونان و روم بوده که ناپلیون
امر کرد در اوطاقهای عمارت تولیر گذاشتند و در میان متاخرین نیز صورت چند نفر را منتخب کرد از آنجمله
قیساوتپ او اولف که از سرداران سوئد بود که در راه آزادی مل لات خود بسیار سعی و تلاش نموده تا عاقبت
مقصود خود را بانجام رسانید و صورت توران و کاندی را نقش نموده بدین جهة که توران سردار رشید
فرنس بود و چندین جنگ نمایان کرده و در چندین جا دشمن مملکت را مقهور ساخت و کاندی را که از خیر خواهان پادشاه
فرنس بود و با جمهوریه بسیار جنگ نمود که اوضاع ایشان را پریشان ساز و پادشاه را برقرار کند عاقبت
کشته گردید منظور این بود که مردم بدانند بعد از آن کسی نیست که چنان ادعائی کند و بتواند جمهوریه را مستاصل
سازد و از نسل بوربان کسی را پادشاه فرنس نماید و دیگر جهة یاد آوردن ایام نصرت و اقبال لشکر بحری فرنس
صورت ذوقی طرونین را که از معظم امرالهای کشتی های فرنس بود در آن عمارت نهاد و تصویر مال برا و یوجین را
که اول سردار بزرگ انگلیس و دوم سردار بزرگ نمسه بود و هر دو بحکم دولت خود باتفاق لشکر برده با لویس چهاردهم
فرنس جنگ کرده او را شکست داده تفضیل یافتند و ایام سلطنت او را که شصت سال بود بانتها رسانیدند نیز برای
این در عمارت مزبور گذاردند که مردمان مصیبتهای گذشته فرنس را و شکرانهٔ ایام کونسلی را بخاطر آورند مرشل سقس را نیز
نقش فرمود که مردم بدانند در عهد سلطنت لویس پانزدهم مملکت فرنس خالی از یک نفر سردار رشید جرار نبوده و
صورت فردرک و واشنقتان را نیز بدین سبب که فردرک پادشاه پروش بوده و بسیار کارها کرده و خوب بهار بخت
تا سلطنت را بر اعقاب و اولاد خود در مملکت پروش پایدار ساخت و واشنقتان بتجربه اینکه بسبب شجاعت و جوهر کاردانی
خود مملکت و سلطنت تازه در ینگی دنیا بنا نهاد در آن عمارت مصور شدند بالاخره کونسل اول امر کرد که صورت
سه نفر از معظاران او را نیز در ایوان نهاده و اسم هریک را در بالای صورت آنها نوشتند و آن سه نفر در
چندین جا محکوم حکم کونسل اول بوده در ایطالیا و نمسه و مصر جنگهای نمایان کرده و در راه دولت جمهوریه
کشته شده بودند محض از برای اظهار محبت خود نسبت بچنین اشخاص شکل ایشان را نیز داخل صور سرداران و بزرگان

وجکا و مردمان مشهور و معروف ایام قدیم و جدید نمود مجملاً ناپلیون منظور ظاهر خود را بدین طریق آشکار
میساخت و مکنون خاطر او را احدی ادراک نمیکرد و ممکن نبود که احدی مکنون ضمیر او را بداند قبل از این
مذکور شد که ناپلیون در اوایل کار بدولت انگلیس و نمسه و پروس اظهار نمود که با دولت کانسولیه فرانسه
مقدمات مصالحه بمیان آورند اشتباه کشیده و جواب صریح از ایشان حاصل نگشت کونسل اول مصمم شد که
جنگ کند و بر همه معلوم نماید که چرا در اول تکلیف مصالحه را قبول کردند و بعد از آن اوقات را بتعطیل میگذرانیدند و
جواب صریح در آن خصوص نمیدادند بنابراین دو مطلب اعلام نامه بسیار طولانی شده بجای گزارش ایشان
از سبب تأخیر از مصالحه و لزوم جنگ آگاه میساخت بعد از آن بتعجیل تمام دیوان دولتیه را تکمیل داده و دیگر بکار
مشرف بمورات جنگ در هیچ باب نقصی روی نده دیوان دولت را پنج تقسیم نمود اول دیوان امور داخله
دویم دیوان وجوه سیم دیوان امور بحر چهارم دیوان امور جنگ پنجم دیوان عدالت بعد از آن مواجب وزرای
دولت را قرار داد فرمود و هر یک را بیست و پنج هزار فرانک معین نمود و صدر دیوانخانه دولت را سالی [illegible] هزار
فرانک مقرری داد همچنین ارباب مناصب دولتیه را و قرار داد آنها را با شغل خاص هر یک شخص و لباس سلام
هر صنف از اصناف عمله دیوان را از مدبرین و وزرا و غیره بطور ملوکانه و بقسمی که منصب و جاه هر کس معلوم شود [illegible]
حقیقت اوضاعی فراهم آورد که مجموع لباس وقار و شکوه سلطانی بکار آمده همه چیز خوش شد که رسم جمهوریه باقی بماند که
از آنها نیز در مقام فرصت پادشاه باشاهنشاه مبدل کند مورخ گوید نه تنها لباس و منصب و مواجب [illegible]
بلکه تماشاخانهای قدیم را که جمهوریه حرام کرده بودند همه را بهتر از اول رواج داد که مردم بسبب خوشی [illegible]
فکر کار او غافل شوند و در اوقات خوصه که مقام فکر نه پیرایت خیال خوشگذرانی [illegible]
سلیقه در میدان جنگ توانائی و دشمن را تقسیم کن تا بر او فایق آئی و مردم را مشغول خوشگذرانی بساز تا ایشان [illegible]
خودنمائی و سلیقه مردم را بکار بنماید گذاشت که بدترین عیب از برای دولت از بیکاری مردم برخواسته میشود تماشاخانها
و دیگر خانها و مجالس عشرت از هر باب راه انداخت چون اکثر آنها از قدیم بودند و در ایام جمهوریه ترک کرده بودند
در آن روزها در نظرها تازگی بهم رسانید اهل شهر از بزرگ و کوچک از ذکور و اناث میل تماشا کرده از فکر کار و تدبیر منصوبات
ناپلیون غافل شدند شبی در یکی از تماشاخانهای خاص که اختصاص بکونسول داشت ناپلیون دیدم که یکی اهل مجلس از بزرگان قوم

و مردمان پر فکر و عاقل و اروسپاهای جمهوریه اند در نهایت خوشحالی مشغول خوشگذرانی و رقص و خواندن بودند
اوضاع ایشان را ملاحظه کرده خنده آغاز کرد و بمن فرمودند عجب اوضاعی فراهم آورده ام باید این
مردمان پر مکر و حیل و غدار که شب و روز در فکر کارهای من بودند باین طریق مشغول و بی خبر باشند
و هر قدر ایشان اینگونه متوجه لهو و لعب میشوند فرصت ندارند که داخل مصلحت خانهای من شده از تدبیر
کارهای من مستحضر شوند و من بهتر میتوانم کارها را فیصل دهم و منظور خود را حاصل سازم چون اصل مقصود
بعمل آمد دیگر از برای ایشان باک ندارم و میدانم چگونه دهن آنها را بسته نمایم و مرفع ایشان گوشم و
فرمود تورین باید از فرد ایتالیا قوت کار نخواهیم [illegible] زود کارها را بانجام رسانم و [illegible] رجعت کرد
مسئله در دیوانخانها طرح نمود حاصل آن برضای عموم دیوانخانها این شد که هر چه در ایام جمهوریه
اخراج بلد کرده اند اذن مراجعت بوطن اصلی خود داده شود بعد از صدور این حکم مجموع اخراجیها آمدند چهل
نفر از بزرگان و معارف ایشان را که خود میشناخت چند وقتی در شهر پاریس [illegible] بدست وزیر شهر
نگاه داشت و هر یک را بمرور ایام در کارهای معظم دولت منصوب ساخت و چند وقت نکشید که مجموع عمله دولت
و حکام و غیره جدید شدند و تغییر و تبدیل یافتند کسان دیگر باشرین و صاحب مشاغل گردیدند و کارها و
شغلها بهیچ وجه من الوجوه تفاوت بهم نرسانید مگر اینکه منضبط تر گشت و اطمینان بجهة کونسل اول حاصل آمد
فصل هفدهم در ذکر دوستی امپراطور پال پادشاه روس و ناپلیون و سایر گذارشات مورخ گوید که
قبل از این مذکور شد ناپلیون در ابتدای وزارت خود برای مصالحه رسول نزد پال که آن زمان
امپراطور روس بود فرستاد و جواب صریح نشنید در این اوقات که مجموع کارها انتظام یافت و استعداد
فراهم آورد مصمم گشت که بجنگ اقدام نماید در این اثنا خبر اراجیف از اطراف رسید که آثار کدورت مابین روس
و نمسه پیدا و علامات نفار میان انگلیس و روس هویداست ناپلیون همیشه منتظر فرصت بود که وقتی فرصت دست بدهد
فوت نمیکرد و خواست این کدورت را مابین ایشان زیاده کند و نفاق تمام در دوستی ایشان راه یابد بتفصیل اجمال
آنکه چون اهل فرنس اجماع نموده لوئی هفدهم را از تخت سلطنت معزول و او را مقتول ساختند لوئی هجدهم
پسر او فرار کرده با انگلیس شناخت دولت روس و نمسه با دولت انگلیس متفق گشته متعهد شدند که اهل فرنسه را گوشمال دهند

اگر در قوهٔ خود می‌دید قواعد جمهوریه و مجلس ایشان را متروک ساخته پادشاه یا امپراطور در سریر سلطنت قرار
بیارند و در آن وقت کترین در روس امپراتریس بود در عین انقلاب فرانسه که جنگ در میان بود کترین
فوت شد پسر او پال اول امپراطور روس شد اگرچه چندان میل بر خلاف جمهوریهٔ فرانس نداشت و نمی‌خواست
جنگ با دولت جمهوریه نماید لیکن نظر بوفای عهدها در خود که با دولت انگلیس و نمسه نموده بود و نظر با جرار احترام
آن دو دولت در معاونت ایشان ثبات قدم ورزید جنرال سووارو را با شصت هزار نفر با ایطالیا و چند
هزار نفر بولایت سویزرلند مأمور کرد و پانزده هزار نفر هم بدوک آف یارک که سپهسالار دولت انگلیس بود
داد که در زیر حکم او بجهت مشغول تسخیر هالند شوند در آن اوقات همین تعداد لشکر مستعد دولت روس بیش نداشت
و زیاده بر آن نمی‌توانست در میدان جنگ حاضر نماید جنرال سووارو در سمت ایطالیا اگرچه چندین فتح نمایان
نمود و بر دشمنان فایق آمد ولیکن زیاده از نصف لشکر او بمعرض تلف آمد و بعد از جنگ زوریک بسیاری از
لشکر روس هم در دره‌های سویزرلند مفقود الاثر شده در این جنگ جنرال کارسکوف که کرسکوف مشهور است اسیر گشت و از
انگلیس و نمسه چندان اعانت در حق ایشان بعمل نیامد چون این اخبارات با امپراطور پال رسید از سوء تدبیر دو سردار
خود آگاه گشته جنرال سووارو را احضار نمود در روز ورود بمملکت خود هلاک گردید که سه ربع لشکر روس تلف شده است و یک ربع آن مفلوک
وار زده افتاده داخل مملکت شدند امپراطور پال از ملاحظهٔ این احوال پریشان حال شده شکایتهای بسیار از دولت انگلیس و نمسه
آغاز کرد و از عدم اعانت ایشان بر لشکر او که بامداد آنها فرستاده بود شکایتها نموده دلیلها بر عدم حقوق ایشان
اقامه کرد و بحثها بر ایشان وارد آورد از جمله بر دیوان خاص دولت نمسه گفت که شما بچه سبب بعد از آنکه ولایت
پیدمونت را تسخیر کردید و لازمهٔ تنبیه و سیاست را در حق ایشان بعمل آوردید پادشاه آنجا را در جای خود برقرار
ننمودید و خود صاحب آن مملکت شدید و حال آنکه مقتضی عدالت سلطنت این بود که پادشاه سابق بر جای
خود ثابت و برقرار باشد و بر دولت انگلیس بحث کرد که جزیرهٔ مالطه را گرفت و عوض آنکه بحکام سینت جان
امام بیت المقدس را اطاعت کنند و باز آنجا را به بیتهای قدیم واگذار کنند بالمره مالک شده و در تحت اختیار خود
نگاه داشت علت اینگونه رفتار که مبنی بر حرص و طمع است پیدا نماید معلوم است در فکر اجرای حق نیستید و قانون دوستی
عدالت در نظر ندارید مورخ گوید ناپلیون مردی بود که بعد از استحضار از این احوالات فرصت را فوت نکند فوراً آن

میدانست کلمهٔ ایستاده و از آن خاتون تحقیق نمود که مرا چگونه بجا آورده آن خاتون بسیار صاحب کمال بود
از این سؤال بموقع او خاتون بسیار تعجب نموده گفت که ای جنرال من شما را مثل معماری صاحب وقوف میدانم
که تا عمارت خود را با تمام نرساند کسی بلاحظهٔ او نبرد و شما در قفای عمارت بلند خانه بنا که گذشته اید چون آنجا
تمام شد آن عمارت بلند را سرنگون نمود مراد او از این قول این بود که چون تدبیرات او با تمام رسید سلاطین را
مسلوب الاختیار از ممالک ایشان خواهد ساخت ناپلیون فرمود که بهتر طریق است که دریافت کرده اید و بسیار
نیکو فهم این مطلب را نموده اید و نتیجهٔ گفتهٔ شما زیاده از دو سال بطول نخواهد انجامید و مذاق شعر دوست و محسنات
آن هرگز در نظرش جلوه گر نیامده و در او تأثیر نمی‌نمود مگر شعاری که در باب جنگ گفته بودند بطایفهٔ نسوان
بخلاف اهل فرنگ هرگز خوش آمد نمی‌گفت و کمتر اتفاق میافتاد که در مجالس با ایشان سخنی گوید که موافق خواهش
ایشان باشد بعضی سفر نمود یا حد شما سیمین نیست و رنگ آن بسرخی مایل است و برخی میگفت که موی شما تنک ارادهٔ
یافته و بعضی را میدید که ملبوس زینت میکرد که پاکیزه و لطیف نیست و هرکس را در این خصوص ایراد با وارد میآورد و بسیار
از او متنفر میگشت و این گونه سخنان با زنان در فرنگستان بسیار قبیح است و بحرم خود خوب بخوبی تعلیم مینمود که رخت و لباس
چگونه بپوشند و طرز رفتار را بچه طریق باشد که در نظر خوش آینده باشد و خود او بهترین ملبوسات لباس نظام را میدانست
و در ایام سلطنت نیز از بهترین زینت بزرگی لباس نظام را میدانست و در باب مذهب در یک مقام متوقف نبود و از آن حضور رأی
مستقیم نداشت و تغییر مینمود هر چه بعقل خود رجوع مینمایم از بعضی عقاید مذاهب فسخ اعتقاد میکنم و آنچه در طفولیت در دلم نقش بسته
آن نیز مرا در تشکیک وامیدارد در باب دین و مذهب بسیار از اوقات مجلس مباحثه بر پا مینمود و دلایل و براهین ادیان مختلفه را
استماع میکرد و میل بر دلیلی که عمال دین و مذهب را با قتضای وقت منحصر مینمود آن را میل او می‌شد و تغییر نمودن عبارت
لله دانستن خالق است و خالق همیشه بوده و دین هم باید همیشه باشد و شبی از شبهای مهتاب در بالای کشتی با جمعی از ارباب
دین و مذهب گفتگو مینمودند ناپلیون سر بسوی آسمان کرده فرمود ای مردم شما هر چه در باب دین و مذهب میگوئید خود
میدانید ولیکن بنظر بیاورید که این ستارگان آسمان را که موجود کرده و که آفریده است ملخص کلام این است که ناپلیون بدین و مذهب سلاطین
رجوع نموده است مجموع ادیان و مذاهب در نظر او یکسان بود و باعتقاد او تمامی روح عبارت از این بود که اسم شخص همیشه در آفاق
در السنه و افواه جاری باشد و تا جهان است هم او در خاطرشان بماند ولی از رفتار او این بود که اگر از راه اشتباه حکم خلافی از حق

کسی چیار رمینمود و معلوم میشد که ظلم یاو شده و در تلافی آن تحمل نمی نمود بلکه چند روز یا چند ماه تامل میفرمود که آن
خبط از نظرها محو شود بعد از آن در مقام تلافی آن بر میآمد **مورخ کوید قلب ناپلیون بنا پارت را مخالف بوده اکثر**
لوازم مملکتداری نمیکذاشت موافق تقاضاهای قلب خود رفتار کند هرچه دشمنان میخواستند درحق او بکویند ناپلیون
بدخواه و بد طینت و کینه جو نبود رحم و انصاف و مروت بسیار داشت و در بذل مال و منصب هیچ وجه من الوجوه خودداری
مینمود و از روزیکه کونسل اول شد تا روز آخر **که سلطنت خلع شد** قصدش این بود که افراد و اصناف رعیت و سایر
طبقات اهل مملکت از او راضی باشند و تا در قوه داشت ظلم و بی رحمی از او صادر نمیکشت در مقام ضرورت که پیشرفت
امر دولت مقتضی میشد بی اختیار هرچه مصلحت میدید معمول میداشت **فصل شانزدهم در ذکر قوانین ناپلیون**
و منسوخ و موقوف داشتن عید روز بیست و یکم جنیوری را مورخ کوید منظور من است که قوانین و فرامین
و احکامی که ناپلیون خود صادر نموده یا بحکم و تعلیم او از دیوانخانهای مختلفه صادر کردیده بسیار بنویسم چراکه آن
قواعد و احکام را در کتاب ذاکون دولته که او نوشته و تفصیل داده ذکر آن چندان لزومی ندارد مجموع اصول آنها
در آن کتاب ثابت و باقی بعد از کرفتاری او منسوخ کشت و آن کتاب باقیمانده ولیکن در آن اوقات بعضی احکام از او جاری شد
که مجموع اهل فرنسه را امیدواری داده لازم است که بعضی از آنها را در این مقام ذکر نمایم **چنانچه در قاران که وزرای جمهوریه با شخص**
بسیار فرومایه و شریرتر از کانونشن بودند و کانونشن آنها نیز در پاریس که بعد از قتل پادشاه فرنسه بقرار و مدار امور جمهوریه
مشغول بودند و بعد آن طایفه از این اسم معزول و جمهوریه لقب یافتند **آن جماعت روز دوازدهم جنیوری را**
داخل اعیاد معتبره جمهوریه نمودند و مردم را ترغیب کردند که در آن روز نیز مثل سایر روزهای معظمه جشن کنند و
بیادکاری آن روز جشن برپا نمایند بجهة اینکه روز مزبور روز قتل لوئی شانزدهم بود ناپلیون چون این مسواده در نظر داشت
که مجموع اختراعات دولت جمهوریه را از صفحه فرنسه براندازد و قواعد سلطنت را برپا نماید لهذا اولین مبادرت او
این شد که آن عید را موقوف دارد چون هنوز مؤسسین آن روز در قوت بودند نمیتوانست که مطلب خود را
شایع کند تا وقتیکه فرصت یافته او و دو نفر هم منصب او **که سیئس و دیرو کاس بودند** حکمی نوشته هرسه تخط کذاشتند که
بعد از این **روز اول و روز چهاردهم شهر جولای را** که این دو روزها دو روز بنای دولت جمهوریه و اجلاس اصحاب محترمه
الست داخل اعیاد شریفه دانسته بجهة احترام آزادی و بنای جمهوریت جشن برپا سازند تا ناپلیون قبیح آزادی را از آن حمیت نمود

که لشکر از سمت خشکی تعیین نماید که ولایات سند شرقی را که در تحت اختیار انکلیس بود بحیطه تصرف آورند **مورخ**
کوید مقارن این احوال سواخواهان جمهوریه و خیرخواهان سلسله بوربان در این فکر بودند که بوسیله از
وسایل کونسل اول را از میان بردارند لهذا چندین دفعه در عرض راه بعمارت **مل میسان** که از اول اکثر کشته
که از میان خارستان که در کنار راه واقع است او را بهر سلاح که صلاح دانند از میان بردارند لیکن قوت
بخت او سپر مجموع بلاها بود هیچیک کارکر نیفتاد **از آن جمله یکی این بود که او طاق** خلوت کونسل اول تعمیر لازم
داشت شاکرد نجاری از شهر فرستادند که بسازد وقتی تعمیر شد او طاق را فرش نمودند قبل از آنکه کونسل اول
داخل او طاق شود یکی از خدمه جهة ملاحظه دید همه چیز او طاق بجایست داخل او طاق شده بعد از ملاحظه همه جا
و همه چیز دید در میان صندوقچه تحریر کونسل اول کمانه قوطی انفیه مثل انفیه دان او کذاشته شده او اول خیال تصور نمود
که کونسل اول خود در آنجا کذاشته است چون که منظنه برفت که معاندین رشوه داده اسباب ضرر وجود کونسل اول
مهیا نموده لهذا قوطی را برداشته انفیه را وارسی نمود معلوم شد که سم داخل انفیه دانه **مجملا در آن روزها کونسل اول در این خیال**
بود که زودتر از عمارت تقنرق در عمارت تولیر که عمارات بزرک پادشاهی بود نقل مکان نماید لیکن احتیاط
کاری کند که مردم را از این خیال که چرا بعمارت شاهی میرود و چه در نظر دارد باز چندین تدبیر برای جذب قلوب
مردم نموده از آن جمله یکی این بود که ده روز قبل از این که بعمارت شاهی رود روز جشن برپا نمود و در آن
روز قرار داد که هفتاد و دو بیدق را که در دعوای ابوکراز لشکر رومی بدست او افتاده بود و آنها را از مصر همراه خود
آورده بود با ساس تمام بمعبد برنج که یکی از عجایب خانهای شهر پاریس است ببرند و در آنجا باشکوه تمام تسلیم
مستحفظ آنجا نمایند که در میان غنایم فتوحات سلاطین سلف کذاشته شود و میدانست که شکوه نظام و دیدن مردم او را
برانشت اسب او از اهل شهر نسبت باو بلند خواهد نمود و یک نوع رسوخ تازه در دل مردم خواهد کرد **از اتفاقات**
در اثنای تهیه و تدارک جشن مزبور خبر مرک جنارال واشنقتان انکلیکی دنیا رسید این بعضی را ابراز اهل اتفاقات دیانت
اساس تعزیه او را علاوه بر شکوه جشن مزبور ساخته حکم داد که مجموع اهل نظام دستمال سیاهی بر بازوی خود بسته
و شال سیاه از بیدقهای نظام آویخته و بر آلات موسیقی مرفوج رنک شکلی افزوده شد که بر شکوه جشن و اساس تعزیه داری
او افزوده شود و چون جنارال واشنقتان در ینکی دنیا اساس جمهوریه و آزادی بنا نهاده و برخلاف سلطنت پادشاهی

اوضاع فراهم آورده بود در مردم خیال تصور کنند که ناپلیون همیشه در فکر سفر از جمهوریت و هر یکه برای رواج دولت
آزادی است از جمله آن روز جشن سه قتهای رومی را با اساس تعریف جنرال شتنشتان پیش انداخته و نظام
پیاده و سواره را بهمان شکوه و در لباس و اسلحه که داشتند با نغمه های موسیقی خودشان با توابع و وزرا و کارکنان سواره و پیاده بعید
بریخ رفته از هر جا که سکنه شهر گروه گروه مرد و زن تماشا ایستاده بودند آواز ناپلیون زنده باد از هر گوشه
باسمان بلند شده و در معبد مزبور سه قتها را چنانچه عادت آن ایام بود بوزیر جنگ تحویل داده خطبه تهنیت و تعریف
خوانده شد و در هر دو خطبه تعریف کونسل اول و حمایت او در دولت جمهوریه مفهوم گردید و در هر فقره از فقرات
انفصال آن مجلس آواز مرحبا و آفرین و کونسل اول زنده باد بگوش دور و نزدیک میرسید مورخ گوید بعد از آنکه
از آنجا رجعت کردیم بمن فرمود که هر قدر آواز تحسین من در میان مردم بلندتر میشود بهمان قدر بر سلطنت
نزدیکتر میگردم و از جمله اتفاقات آن ایام یکی این بود که کونسل اول همشیره خود کارالاین را بمراد نام که
در آن اوقات از دوستان زن او بود عقد بست این جوان در اول حال بسیار ترقی داشت و ناپلیون بسیار او را دوست
میداشت و خدمات او بطوری در نظرش جلوه کرده بود هر وقت چند نفر صاحب منصب همراه او بجنگ میفرستاد چنان تصور
مینمود که هزار نفر فرستاده است لیکن در یکی از جنگها جبن از او ظاهر شده بود از آنجمله او را از نظر التفات انداخت
تفصیل این مجمل آنکه اوقاتی که ناپلیون از جانب جمهوریه لشکر بتسخیر ایطالیا مأمور گشت مراد در اسفنیاب سرداری داد
وقتیکه ناپلیون وارد ایطالیا گشته جنرال ورمزر را که یکی از جنرالان بسیار معتبر دولت نمسه بود با هشت و چهار هزار نفر
ناچار ساخت که در شهر منتوانه محصور شود جنرال منوک را با چهار هزار نفر در کمین او گذاشت که هر وقت خواهد
بعزم شبخون و یا بعزم حمله و هجوم از شهر بیرون آید پیش روی او را بگیرد و با او جنگ کند از اتفاقات در یکی از حملها
سردار مزبور مراد را حکم نمود که با یک فوج در مقابل او رود و چون فوج مزبور اندک کم کار و ضعیف بودند مراد مخوف
شده از اجرای حکم غفلت ورزید و بعد از ساعتی که هنگامه گرم شد زخمدار گردید از خوف و در اول کار و از زخم
در گرمی هنگامه ناپلیون با او کم التفات و کم محبت گردید و چون قبل از آن اول فتحی که در ایطالیا اتفاق افتاد و اول بیدق فلکی
ناپلیون از دشمن گرفته بود همراه او بشهر پاریس فرستاده و او در آن روزها با حرم ناپلیون خصوصیت بهم رسانیده و لیکن
قبل از آن در روم در خانه جوسیف برادر ناپلیون همشیره کوچک او را دیده اظهار محبت از طرفین ظاهر گشته و در آن اوقات

فرزند شاهزاده خانم سنه گذشته نیز وصلت آن محبوب را طلب میکرد بعد از آنکه ناپلیون از او کم التفات شد او را
بجنرال بلی سپرد که در میان افواج او خدمت نماید و وقتیکه مصالحه شد و ناپلیون از ایطالیا بمصر رفت او را
همراه خود برد و چون که حرم ناپلیون خاطر او را بسیار میخواست از وزیر جنگ خواهش نمود که او را در میان
فوج مهندسین منصب سرتیپی داده در خدمت سردار اعظم روانه مصر نمودند در بین راه و در مصر سردار اعظم با او حرف
نمیزد تا اینکه مراد بیک سرخیل مملوکین بعد از چندین شکست قوت یافته خواست بنای آشوب گذارد مراد را بمقابل
او فرستاد از اتفاقات چندین علامات رشادت و جلادت و کاردانی از او ظاهر گشت که مجموع نشانهای جبن و
موقوفی را از صفحه احوال خود محو ساخت و سردار تقصیرات گذشته او را فراموش نموده او در تمام تعاقب را آنچه چون
مصر رجعت میکرد او را همراه خود بفرانسه برده در فرانسه و از آنجمله اصحاب دیوانخانها را میخواست محبوس کنند افواج
خاصه را باو داده همراه خود به دیوانخانه برد و در آن روز و آتش به خدمت باو رجوع شد بعد تعاقب انجام سیاست
التفات ناپلیون درباره او زیاد گشت افواج خاصه و توپخانه رکاب و توپخانهای جلو را باو سپرد و قراولی
خود و سایر وزرا و دیوانخانها را باو تفویض فرمود چون خاندان ناپلیون با حرم او جوسفاین عداوت
بهم رسانیده هر روز دروغ و افترا درباره او شهرت میدادند بلکه کاری کنند که کونسل اول از او دل برداشته او را
بخواهد در هر جا دوست و جانبدار جهت خود بهم رسانده با مراد دوستی داشت خواست او را داخل سلسله کونسل اول نماید
اول کسی که حرف وصلت او را با همشیره ناپلیون بمیان آورد و او را خاطر جمع نمود که این مطلب را بعد از اظهار خود
بانجام میرسانم جوسفاین بود جنرال مراد بعد از آنکه سلطان خاطر گشت باشاره او نزد مستر کالات که ندیم و مصاحب
ناپلیون بود رفته باو معلوم نمود و مصلحت کرد او در جواب گفت که البته خودم بدون اینکه باحدی اظهار کنی نزد کونسل اول
برو و این تمنا را بکن مراد از قرار دستور العمل او خدمت کونسل اول رفته استدعای مطلب نمود کونسل اول در جواب او
فرمود که فکری در این باب بکنیم و لیکن حرم او اصرار نمود که رضای او حاصل آید و اذن دهد کونسل اول فرمود که مراد
پسر دکانداری است و حال باین مرتبه که من بخت یاری کرده رسیده است نمیتوانم همشیره خود را باو دهم و خون خود را
بخون او مخلوط نمایم از این گذشته تعجیل در این باب بیجا نمود مورخ گوید من نیز با تو جوسفاین متفق بودم باو
رسانیده که سلسله محبت طرفین بسیار محکم است یعنی پسر و دختر رای یکدیگر را اختیار نمودند و متعلق رضای شما شده بعد از آنکه

بسیار اصرار کردیم راضی براین وصلت شد و صبح زود بعادت معهود خدمت کونسل اول رفتم و بار شمراج نمودم
فرمودند بسیار مبارک است حسن دیگر بخیال من رسیده است که دیگر خیرخواهان پادشاه سابق این خیال را نخواهند
کرد که من با خانواده‌های بزرگ وصلت کردم برای اینکه قوت بهم رسانم و بسبب وصلت آنها در بزرگی ثابت
و برقرار شوم مراد مردی است تجربه کار و من خود باعث ترقی او شده‌ام و کسی باو ندارد هر جا باشم با من خواهد بود
مورخ گوید در آن اوقات کونسل اول وجه نقدی داشت بقدر دو هزار تومان حق عروسی همشیره خود داد و
گردن بند مرصع بسیار قیمت دار که مال زن جوسفاین بود از او گرفته بهمشیره خود عنایت کرد که آن هم زینت
عروسی او باشد جوسفاین حرم ناپلیون گردن بند مزبور را بسیار دوست میداشت و منحصر بهمان بود لذا از این عمل
فی الجمله تکدر بهم رسانده خواست که باز عوض آن را درست کند که تنترفان شیر جواهر فروش جواهرات بسیار خوب
دارد که مال کوئن ماری انتونین بود و او خریده است او را احضار نموده جواهرات را ملاحظه نموده یک گردن بند
بسیار نیکی از آن جواهرات ابتیاع نماید و قیمت آنها بقدر بیست هزار تومان بود جوسفاین در آن اوقات آن قدر پول نداشت
مطلب را نزد برجناب اظهار نمود و زیر جنب بعد از آنکه بنا بر عادت خود ناخن را بدندان گرفته بعد از اندکی تامل
قرار داد فرمود که مقرری شغلهای عساکر ایطالیا را که از بابت دوا و ضروریات آن باقی مانده بود
بالیت ارباب مقاطعه واصل شود کارسازی نمایند لهذا مجموع ارباب مقاطعه‌ها را احضار نموده تنخواه ایشان را
تمام و کمال مهیا سازی داشت و ایشان بدین شکرگذاری که این مبلغ خطیر زود بایشان عاید گردید مبلغ بیست هزار تومان را بوزیر
جنگ تسلیم نمودند و نیز مبالغ تنخواه را با تمام تاجری که جواهر فروخته بود مهیا سازی داشت و جواهرات را جهت جوسفاین
حرم کونسل اول خریداری نمود و جوسفاین بعد از آنکه گردن بند را یافت متفکر شد که چگونه او را بزند
و بحضور ناپلیون رود و حال آنکه ناپلیون مجموع جواهرات او را ملاحظه کرده و الحال چهار روز در صندوقچه جواهر
خود نگاه داشته جرات نکرد که بیرون آورد و همین زمان را از بزرگترین تنبیهات است که نتوانند زینت خود را استعمال
نمایند آخر الامر خودپرستی بر هوشمندی او فایق آمد مورخ گوید بمن گفت که فردا مجلس بزرگی در قصر ناپلیون خواهد بود و باید
خود را بجواهرات آراسته حاضر شوم و ناپلیون از روی تفحص بمحض ملاحظه سوال خواهد نمود که این جواهرات را از کجا گرفته
من باید بدون تردید عرض کنم که از قدیم داشتم از شما توقع دارم که فردا نزدیک من باشید و تصدیق قول من

شود

شوید از اتفاقات در آن سیاق که جوسفاین تقریر کرده بود اتفاق افتاد وقتیکه کونسل اول جواهرات را
ملاحظه نمود فرمود که این جواهرات از کجاست که زینت خود نموده‌اید گفتم بسیار مطبوع و مقبول شده جواب داد که
ای جان عزیز من حال مدتی است که این جواهرات از دست شما چندین دفعه دیده‌ام مال جمهوریه است که کارگذاران جمهوریه
از راه تملق بشما بمن داده‌اند از آن زمان تا کنون نزد من است و چنین میدانم که تو بدین نیز دیده باشید کونسل اول رو بمن کرده
فرمود شما این جواهرات را سابقا دیده‌اید عرض کردم بلی خیال در خاطر دارم که دیده باشم مورخ گوید این جواب من از روی
صدق بود چرا که قبل از آن آن جواهرات را جوسفاین بمن نشان داده بود و کارگذاران جمهوریه نیز گردن بندی
بسیار گران بها باو داده بودند کونسل اول از حرف من و قول او خاطر جمع شد عذرخواهی نمود مجملا کونسل اول
خیال مراد را بعمل آورده همشیره خود را باو عقد بست مورخ گوید هرگاه مراد این تمنا را نکرده بود بسلطنت
نیپل نمیرسید و هرگاه بسلطنت نیپل نرسیده بود موافق قانونی که خود در نیپل نهاده کشته نمیشد توضیح این مقال اینکه
پس از آنکه کونسل اول امپراطور فرانس گردید ولایت نیپل را بمراد عنایت نمود وقتیکه مراد زمام اختیار ولایت مزبور را
بقبضه اختیار خود گرفت و قانون نامه تازه نوشته علاوه بر قانون سابق انجا نمود یک فصل قانون نامه مزبور
این بود که هرکه بدون حکم امپراطور فرانس وارد خاک این ولایت شود باید او را گرفته سر او را از تن جدا نمایند
اوقات که ناپلیون بمسکو تشریف فرما شده و از آنجا فرار و رجعت کرد سلاطین اجماع کرده او را ناچار نمودند که از
امپراطوری فرانس استعفا کرده لقب امپراطوری باو داده بجزیره البه فرستادند که بجلوت انجا مشغول شود و از آنجا بیرون
نیاید بعد از مدتی نقض عهد نموده بیرون آمده و مراد که از نیپل بیرون آمده خواست که خود را بامداد ناپلیون رساند چون
نتوانست دوباره مراجعت بنیپل نمود و در بندر پیزو که یکی از بندرات نیپل است او را گرفته حکم مجدد دولت را از او
خواسته چون حکم نداشت بنا بر قانونی که خود قرار داده بود سر او را بریدند بالجمله قبل از آنکه کونسل اول بمقام
شاهی رود و انجا را تسخیر خود سازد جاسوسان تعیین نمود که خبرات هر جا را جمع نموده باو رسانند و هر شب برای
او فرستند و دو نفر از معتبرین خدام دولت مباشر این عمل بودند و هر یکی بی اطلاع آن دیگری کار میکرد و هر یک از این دو نفر
مباشر چندی داشتند که مقرری دیگری بسیار بایشان میدادند اگرچه من چندین بار بعرض رسانیدم که در این عمل مردمان بد
خاطر جمع از دست که جان و مال مردم رهین صدق و کذب اینهاست بمن فرمودند که تشخیص ایشان و قول ایشان با من است

با وجود هوشیاری و اهتمام او باز در چندین مواد امر را باو مشتبه نمودند و مقام و وقت چنان بود که گشودن
کردن اینگونه اشخاص را لازم میدانست یکی از سرخیلان آن طایفه جوبات بود که ناپلیون اعتماد بسیار باو داشت و او نیز
سلیقهٔ خطرناکی که جاسوسان شهر پاریس رسانند روزی اخبارنامه او را چنانچه حکم کونسل اول بود نزد من
آوردند وقتیکه ملاحظه کردم دیدم نوشته‌اند **که مستر بورین محرر خاص ناپلیون دیشب از فلان مهمانخانه با جمعی**
مقام صحبت بجهه و از صحبت او چنان مستفاد گشت که ناپلیون اراده پادشاهی دارد و صبح بسیار زود جونات
نزد من آمد باو گفتم اخبارنامه را خوانده‌اید گفت بلی از آنجا که تا انتها دیده‌ام گفتم این بیاد که من داده‌ام
محض افتراست و دروغ میباشد چه در شب گذشته خدمت کونسل اول بودم و تا سه ساعت بعد از نصف شب گذشته در پیش
من فرمودند او حرف مرا قبول کرده گفت اعتماد بر مباشرین خود دارم و حرف ایشان را معتبر میدانم چون بالا زم
بود که در مقام صداقت مجموع نوشتجات و اخبارات که بمن میرسید بنظر کونسل اول برسانم چون از خواب بیدار گردید
بعادت معهوده همه نوشتجات را جمع کرده در اوطاق خلوت بردم و در بالای تخت تحریر که نشستم کونسل اول
ملاحظه میفرمود چون بفقره من رسید فرمود که اخبارنامه جوبات را خوانده گفتم بلی فرمودند این فقره را نیز دیده عرض
کردم آری و بجوبات نیز گفتم که این فقره دروغ است از من قبول نکرد کونسل اول بسیار متغیر شده حکم باحضار جوبات داد
بعد از حضور باو در مقام مواخذه برآمده فرمود که من کمال اخبارات صحیح در نوشتجات مرقوم دارید نه اینگونه کاذب
دروغها بنویسید جوبات هر چه خواست که عذر بگوید قبول ننموده فرمودند برود مباشرین خود را اخراج کند بعد از آن
بمن فرمود که قسطنطین نتیجه اینکه از اوضاع مردم و از چگونگی کارهای دولت و مملکت آگاهی بهم رسانند چند نفر از کسان
بسیار معتبر را این خدمت منتخب نموده ایشان را از هر باب مستغنی کرده و از ایشان مطمئن خاطر شده که مطلقا تجربه شوند و از حفظ
نفع خود کار مشتبه و خلاف نمی‌کنند و ایشان را تنبیه کرده بود که اوضاع مردم و اشورات اتفاقیه را از روی صدق و اخلاص
باو عرض کنند و این اشخاص را چشم سلاطین نام نهاده بود این مقوله اشخاص را بسیار امین و متدین میشد و اخباراتی که عرض
کردن آنها باعث دوام و قوام دولت و مخفی داشتن آنها موجب خرابی و اضمحلال دولت میشد زود باو برسانند **مجملا بسیار**
تاکید فرمودند که هر چه در خارج بر تو معلوم میشود زودتر بمن اعلام دار بخصوص در باب اجرای احکام من که آیا زود
انجام یافته یا بتعویق بهم رسانیده است در اخبار دادن امورات ساعتی تاخیر مکن که هر گاه از موقع بگذرد و غفلت در کار

آن واقع شود عاقبت آن بمرارت عظیم خواهد کشید **مورخ گوید از آن روز که ناپلیون کونسل اول شد** در باب
نفاذ امر و جریان حکم خود زیاده از حد دقت داشت از اوطاق خلوت هر چه از زبان او در علم او جاری گشت آن
سرعتی که گفته یا نوشته بود میان خلق نافذ بود چون در مملکت فرنس و شهر پاریس دو فرقه مختلف بودند که بسیار قوی
و توانا و با مکنت بودند یکی خواهان سلسله بوربان که طالب نوبت مجدد هم بودند و دیگران کسانی که لوث مفسد هم از آن گذشته بودند
و بنای جمهوریه را بر پا داشته این دو فرقه ضد یکدیگر بودند ناپلیون میخواست تدبیری کند که این دو فرقه برطرف شوند
و خود صاحب سریر سلطنت گردد تدبیر دفع مفسدین اول این بود که سه نفر کونسل برای دولت جمهوریه تعیین ساخت
و خود را کونسل اول قرار داد بعد از این باین خیال افتاد که لوازم شغل بزور را بکار برد و جهه اینکه مباشرین و کارگذاران
دولت جمهوریه را مستاصل سازد هر یک را شغل و منصب داده اظهار مهربانی مینمود و میدان امور و شغل آنها را وسیع کرده
بود که از آنها خیانت و خلاف نتواند بیدا کند و هر یک را که مخل امراء بودند برضای جمهوریه از میان برداشته
و مردم باو ارادت و ارادتی ورزند و نگویند که ناپلیون همه مباشرین و کارگذاران قدیم را معزول و بیکار نموده و خیر
خواهان خود را در جای آنها منصوب ساخته گاه گاهی در مقام صحبت از کلام او مفهوم میگشت که کونسل اول بودن
سببش اینست که مقدمات سلطنت او فراهم آید چنانچه بمرور اسبابی فراهم نمود که مردم با وجود اینکه نفرت از پادشاهی
و عمارت پادشاه داشتند عموما اقرار کردند که عمارت تفرنس وسعت و گنجایش اساس کونسل اول را ندارد باید
بعمارت تویلری رود و در آنجا محل نشیمن خود سازد وقتیکه از مردم مطمئن خاطر گشت که در باب حمل و نقل او بعمارت شاهی قبل از وقت
خبر دار نخواهند گشت که طالب سلطنت است روزی معین که با اوضاع جشن نقل مکان بعمارت مزبوره کند **مورخ گوید**
در آن روز چنانچه عادت من بود صبح زود در رفتم که کونسل اول را بیدار کنم دیدم سخت در خواب و در چنین روزها
که جلیسان از عمل خود داشت التماس از من کرده بود که او را زود بیدار نکنم گذشتم ساعت دیگر که داخل اوطاق شدم
بیدار شده بمن فرمود بورین آخر الامر نشیمن با امروز عمارت شاهی خواهد شد و من زیاده از شمار خرسندم باید خود را
منتظر تماشای مردم نمایم و بهر کس حرفی بگویم و با هر فرقه صحبتی بدارم و با سپاه هم ملاطفت ورزم و ازدحام عوام بعمارت بروم
شما با جوشقایق آنجا رفته و لوازم زینت و آرایش اوطاقها و ایوانها و دیوانخانه‌های آنجا را ترتیب دهید چون من آنجا رسم
داخل باب باده شده هم شمار زود در اوطاق خلوت حاضر باشید و منتظر من شوید کونسل اول خود بعد از ظهر سوار کالسکه شده

با اجلال تمام از آنجا روان شد فوج خوجه و مجموع بزرگان و اعیان دفتر و دیوان و توابع ایشان و کو[illegible]
و وزرا سوار کالسکه شده شش اسب سفید بکالسکه کونسل اول بسته بودند و این اسبها را امپراطور نمسه بعد از
مصالحه کمپو فرمیو برای او فرستاده بود که آنها را هر کس ملاحظه میکرد یاد از ایام مصالحت میآورد و تفاخر
مینمود و همچنین در آن روز شمشیر مرصعی که امپراطور فرنیث باو داده در کمر خود بست و در عرض راه نظام پیاده
و سواره دو صف ایستاده بودند کونسل اول با این جمعیت از میان ایشان میگذشت و هر جا میرسید آواز
مرحبا و آفرین و صدای کونسل اول زنده باد از مردم بلند میشد و آثار فرح و شادی از جبین ایشان هویدا
میگشت بدین طریق بدر عمارت رسید و در دو پهلوی دروازه قراول خانه ساخته بودند و در بالای طاق
یکی این عبارت مرقوم و محکوک بود در دهم شهر اوت سال هزار و هفتصد و نود و دو عیسوی پادشاهی
از صفحه مملکت فرانسه برداشته گشت و بعد از این پادشاهی برقرار نخواهد شد مورخ گوید هر کس آن را ملاحظه مینمود
خیال میکرد که الآن سلطنت برپا شده چون کونسل اول بدروازه رسید از کالسکه فرود آمده سوار اسب گردید
بملاحظه نظام که در میدان عمارت مجتمع بودند شتافت و در اوطاقهای عمارت در غرفهها و ایوانها و دریچهها
جمعی از خاتونان معتبر تماشا مینمودند شکوه نظام و آرایش ایشان چشم نظارگیان را خیره میکرد و کثرت ازدحام
بمرتبه بود که جنبه نگهبانی [illegible] خطیری میدادند که اوضاع را ملاحظه نمایند صدای نغمات موسیقی و آواز تحسین
و توصیف مرد و زن و افراد نظام تا آسمان میرفت و کونسل اول مجموع صفوف نظام را سیر نمود [illegible]
همه را نوازش نمود در ایوان دروازه ایستاده و تمامی نظام از سلام او گذشتند چون بیدقهای افواج که در دعوای
ایطالیا از زخم گلوله برداشته و از دود باروت توپ و تفنگ لشکر دشمن سیاهی بر جای او عارض شده و از حضور
میگذرانیدند کونسل اول کلاه برداشته تعظیم مینمود و هر بزرگ که اینگونه احترام از آن [illegible] مینمود قانون این بود که
حضار باید باواز بلند تعریف و تحسین از او بجا آورند و هنگامی که سلام نظام با تمام رسید کونسل اول داخل
عمارت گشت و باوطاق خلوت رفت در این اوان جنارال دوکاس و جنارال سییث که کونسل دویم و سیم بودند
از منصب خود استعفا کرده بعوض ایشان جنارال کم بسیر و جنارال لبرون برقرار شده بودند و در جای جنارال
رینهارت که وزیر امور دول خارجه بود او نیز بسبب مراتب نامیمون استعفا کرده جنارال تلیرند را برقرار

کرده بودند وقتیکه کونسل اول داخل اوطاق خلوت شد با وزیر مزبور خلوت کردند و من نیز حاضر بودم وزیر
دول خارجه عرض کرد که چون شما کفایت امور این منصب عظیم را بعهده من واگذار فرموده اید قسم یاد میکنم که مطلقا
خیانت از من به دولت جمهوریه صادر نشود و این نوع ایمان که نسبت بمن دارید خلاف آن نسبت بشما
ظاهر نخواهد گشت لیکن این چند فقره عرض را از من قبول فرمایید اولا باید قرار امورات من با شما باشد و غیر از
شما دیگری در امر من مداخلت ننماید و این عرض من از راه غرور و بیهودگی نیست بلکه محض آنست که باهل مملکت
فرانسه خدمت نموده باشم و بدین سبب که در مملکت فرانسه احکام نیکو جاری گردد باید در اعمال و احکام حکومت
مواحدت باشد و شما باید کونسل اول باشید و کونسل اول باید زمام اختیار مجموع امورات را که متعلق بمملکت است از
تقبضه اختیار خود گیرد و بر تمامی ارباب مناصب دولتیه مسلط باشد و رجوع کارها کلی باو شود و احدی غیر از
او مسلط بر سایرین نباشد و وزیر امور داخله و وزیر امور خارجه و وزیر جنگ و وزیر صلح و وزیر مداخل و وزیر مخارج
و وزیر نظام و وزیر خزانه و وزیر چاپارخانه و وزیر ضبط و ربط امور شهر و داروغگی و غیره بخصوص ارباب
این دو منصب عظیم که مباشر امور بحری و ناظم امور لشکری که هر دو از امورات معظمه دولتیه میباشند لازم است که از
شما جدا جدا اذن داشته باشند و دو کار دیگر است که آنها نیز معظم میباشند یکی مباشری امور عدلیه تنها و دیگری وزارت
مخارج ملکیه هر گاه گستاخی مرا قبول فرمایید یکی را بکونسل سیم محول فرمایید که ایشان نیز مشغول کار شوند و هم مطیع
و منقاد شما باشند و این دو منصب هم ایشان را خورسند مینماید و هم فرصت نمیدهد که به [illegible] و فکر زیاد جهت مخالفت
شما نمایند باز وزیر دول خارجه عرض کرد که اگر بدین طریق قرار داده کینه مجموع اجزای عمده حکومت در دست شما
خواهد بود آن زمان شما میتوانید بمقامی که در نظر گرفته اید برسید و آنچه در دل خود مصمم کرده اید بانجام رسانید و [illegible]
مملکت فرانسه را [illegible] دهید مورخ گوید چون این فقرات با مراتب نامیمون موافق بود باصل تمام استماع نمود و
بعد از آنکه وزیر دول خارجه مرخص شده رو بمن فرمود شما درست میدیدید که او چگونه سلیقه و نصیحت نیک
[illegible] و حقیقت بسیار مرد با مروتی است و یقین دارم که بر مجموع مراتب من پی برده و اصل مقصود و مراد من [illegible] است چه
شما میدانید که هر چه او گفت من شب و روز در استقرار آنها بی اختیارم بعد از آن فرمود که الآن میان دو فرقه
واقع شده ام تا یکی را قوت ندهم دیگری را استیصال نمیتوانم نمود بعد از آن یکی از آن دو طایفه گفت که هر گاه

شما بر وضع حکومت تازه متمسک نشوید و آن را تقویت نکنید آن دیگری قوت پیدا خواهد کرد و اولاد پادشاه
تقویت خواهند نمود و همه کی شماها را گرفته مقتول و اخراج بلد خواهند ساخت و آن دیگری رسالت که اگر شما بر
کارهائی که من در نظر دارم قوت ندهید رؤسای جمهوریه را بار دیگر تسلط پیدا میکنند و آن کسانی که خیر خواه
سلطان میباشند و جمهوریه را طالب نیستند پامال خواهند نمود مختصر کلام آنکه فردای آن روز مجمع پانصد و وزرا
بخدمت کونسل اول آمدند و هریک جداگانه صورت کارهای خود را از نظر او گذرانیدند و در آن مجلس آن دو نفر
کونسل دیگر نیز حاضر بودند که ناپلیون به تنهائی همه امورات را وارسی نمود و احدی یارای حرف نداشت
دو روز دیگر مجمع سفرا در خدمت او حاضر شدند و هریک نوشتجات خود را که بجهة نظم دولت قلمی داشتند در حضور
کونسل اول نهادند و او همه را برگردانیده بوزیر دول خارجه تسلیم نمود و وقتیکه وزرا و مباشرین و ایلچیان از نزد او بخانها
کونسل اول مرخص شدند بنا بر قانون سلاطین سابق یکی را السلام، نوحه سفاین بروند مورخ گوید بدین طریق قوم این
و قواعد سلطنت اندک اندک در عمارت پادشاهی ظاهر گشت و چیزهائی که تعلق بسلطان داشت در آن روزها
با و تعلق گرفت و چیزی که ناپلیون در آن روزها پیش از همه طالب بود که متصرف او در آید این بود که بخشش و عفو
مردمان مقصر باو تفویض شود و در این خصوص مختار باشد و آن بدین طریق است که بخشیدن جرم مردم از حقوق سلاطین
فرنگستان است باین معنی که چون یک نفر مقصر شد و از دیوانخانهای دولت حکم سیاست دادند سلطان محق است که از تقصیر او
بگذرد مورخ گوید که ناپلیون بسیار طالب بود که دل خلق را بخود مایل سازد و هر کس که از کارگذاران که حکم سیاست او
صادر میگردید در استخلاص آن فرح و بشاشت ناپلیون میداد و مشعوف میگشت که او را شکرگذار و فدوی خود
ساخته و در این باب هر کس توسط میکرد از او نیز راضی میشد و میخواست بدین وسیله خود مرجع و ملجاء مردم باشد و بیم و امید
مردم از او حاصل شود مورخ گوید که ازین سفر بود که چون دیدی که یکی از کارگذاران دولت مایوس گشته و استطاعت
او باش که من قبول خواهم کرد و او را از خود راضی و خوشنود خواهم ساخت هرگاه آن شخص بعد از این محبت در حق من وفاداری
کند بجود مه کرده است و چون از شما توسط قبول کردم یقین بدانید که در قوه نداشته ام مورخ گوید که ناپلیون جلب اراده
و بنای آثار جلالت را زیاده از حد مایل بود و جنگ بزرگ و آثار عظیم که از او صادر میشد باسم خود شهرت میداد
و میخواست که آن کار در نظرها بسیار بزرگ و عظیم باشد از آن جمله شهر پاریس را که پای تخت بود شکوه و جلوه آورد

و اکثر کوچهای آنرا تجدید نمود و چندین کوچه تازه بنا نهاد و عرض کوچها را دوازده ذرع قرار داد و راه
پیاده و سواره را بطور خاص از سنگ فرش نمود و چندین کوچه تنگ را بزرگ کرد و هر جا خانه که مانع از وسعت
کوچها بود خریداری کرده و خراب نمود و کوچهای مزبور را اندکی تر شده فرش کرده و خانهها را محاذی یکدیگر
ساختند و در معبرهائی که رودخانه داشت و پل لازم بود معماران صاحب وقوف برای ساختن پل مامور کرد
و عمارات عالیه بنا نهاد و مدرسههای نظام و تعلیم خانههای قدیم را تعمیر کرده بر زینت و شکوه آنها افزود
و هر چه لازم بود از نو بنا نهاد و برای اسرا احتمال هم از هر چه ضرور بود مقرر داشت و همه را خود مشخصا بازدید
فرمود و چندین عمارات عالیه متصل بیکدیگر ساخت که ایلچیان دول خارجه منزل کنند و سرباز خانهها و توپخانهها
وسیع بنا نهاد و تعلیم خانههای تحتانی و فوقانی ترتیب داد و او طاقها و طالارهای بسیار نیکو و خلوتهای با
زینت جهة شام و نهار و نشیمن صاحبمنصبان نظام فراهم آورده کتابخانهها ترتیب نمود و هر قسم کتاب نظام و تواریخ
و نقشه ولایات و دریا و راههای ممالک جهة مطالعه و مباحثه سرکردگان و افراد نظام جمع نمود و هر نوع اسباب
و ادوات تعلیم و تعلم فراهم آورد و در مملکت فرانس اقسام تمبرات برای حرکت مردم و وسعت امور تجارت و عبور و مرور اهل
مملکت که بهر طرف با سانی تردد کنند بکار برد مورخ گوید نه تنها در فرانس اینگونه بنا نهاد بلکه در ولایت بلژیکه و هالند
و پیمونت و ایطالیا بناهای عالی نهاد و بر زینت و آرایش آنها افزود و در طرف رودخانه پوی عظیمی را
که سنگ در اجزای او بهم رسیده بود امر کرد که تمامه برداشته و در عوض آن پل بسیار محکمی ساختند که قرنها نام او بسبب
آن در صفحه روزگار باقی خواهد ماند و شاهراه عظیمی در راه سمپلن مشید و متین بنا کرد که هر که مینه بسهر و جاده و حمل بنام
از آن جمله در عرض راه با طاق و جبل عظیمی بود که بر گردن و تردد نمودن از آن ممکن نبود و عقل انسانی حیران میشد
ازین گذشته چندین جنگل را باتمام قطع نمودند و چندین جبل شکافتند و سوراخ کردند و چندین رودخانه را پل ساختند
و چندین دره را پر کردند تا اینکه راه مزبور صاف و هموار گردید مورخ گوید از این کارها منظور ناپلیون این بود
که کارهای عالم طبیعت را از قبیل کوه و جنگل و سایر موانع در مملکت مثل بنی در مقابل خود ملاحظه نکند زیرا که مانع از مقصود و عزم او نباشد
چنانچه روزی از راه جوت بلژیکه میرفت از قضا در جوت کوچک کنار راست رودخانه موسوم بزبان قلیلی معطل شد
چرا که بزورق رودخانه مزبور که بایستی آن شب از آنجا عبور کرد حادثه عارض شده بود و از آنجا که ناپلیون رای عبور از

ابتدای جنگل گرانان که در کنار چپ رودخانهٔ مزبور واقع است و بقدر نزول گلوله توپ ممود و معطل شده و از این
معطلی دلتنگ گشت فوراً حکم بوزیر امور داخله نوشت که پل بسیار محکمی باید در بالای رودخانه مزبور بنا کنند که چوب کوبی
وجوب بزرگ بسبب پل مزبور بکه بر متصل شوند و باید تا حرکت اردو در سال آینده پل مزبور تمام شود مورخ گوید
حکم مزبور را از همانجا فرستادم در سال آینده در همان زمان که در حکم قید شده بود پل مزبور باتمام رسید
ایضاً مورخ گوید منظور اصلی ناپلیون در خصوص ساختن پل و بعمل آوردن کارهای عظیم و از قبیل شاهراه این بود که
هر مانع و سدی که عالم طبیعت در مابین حدود فرنس و سایر ممالک برپا نموده از مقوله کوه و کمر و رودخانه
و سایر چیزها همه را از میان بردارد و هر قصبه و بلوک و ولایت که پی در پی از ممالک دشمن بگیرد بسبب ساختن
پل و راه بولایات فرنس متصل سازد که رابطه فیمابین آنها و فرنس بهم رسد چنانچه در ولایت سوانی که بلوکی است در
مابین فرنس و ایطالیه راه بسیار وسیعی مانند خیابان باغ بنا نهاد که بسبب آن مجموع بلندیها و پستیهای خطرناک
جنگل آن محو و باطل گردید و همچنین راه جبل سنپلن را که در هر فصل بدترین معابر بود بطوری ساخت که در فصول اربعه
مانند راههای باغ و چمن که تفرجگاه خواتین فرنگستان است دلپذیر گردید و همچنین از قلهٔ کوه سنپلان که از جبال
الپ است و قلههای کوه در سر راه مزبور اتفاق افتاده بود معبری ساخت که آن قلهها پست شدند و در حقیقت بسبب ساختن
راه مزبور مجموع جبال الپ در رکود ناپلیون سهل و آسان شد و همه بهمان طریق کوبیده و تراشیده و سوراخ نموده معابر قرار
داد مورخ گوید چون لوئی چهاردهم که پادشاه فرنس بود طرق جبال پرنیز را که در مابین فرنس و اسپانیول واقعست
ساخت بعد از اتمام فرمود که حال گویا کوههای پرنیز معدوم شدند و ناپلیون چون شاهراههای جبال الپ را
ساخت محق بود که زیاده از پادشاه مزبور این عبارت را بیان کند که حال کوههای الپ را که معظم کوههای
فرنگستان است گویا موجود نیست مورخ گوید در آن اوقات که کونسل اول استقلال تمام در منصب خود بهم رسانید مرتبه اعتبار
نیز در نزد او باین مرتبه بود که دستور العمل امورات مرا باین مضمون بوراق مرقوم داشت اول آنکه هر گونه مکاتبات از خارج
و داخل از اعالی و اسافل باسم کونسل اول مرقوم شده باشد باید مستر بورین بگیرد و او همه را بعد از ملاحظه و مطالعه روزی
سه دفعه بنظر کونسل اول برساند و اگر مقام مقتضی شود زیاده از سه وقت نیز بکونسل اول ارائه دهد و مکاتبات را بنماید و پس از آن حضور کونسل
اول همه را در اطاق خلوت بگذارد و همچنین بورین باید اول است که مطالب و نوشتجات را کلاً ملاحظه کند و هر کدام از آنها بسیار

عمده و معظم نیست خود از قول کونسل اول جواب بنویسد و دستخط کونسل اول را که نوشته مهر کند و بقیه آن را بسیار
و هر روز سه وقت معین مجموع آنها را بکونسل اول بنماید یکی وقتیکه از خواب بیدار میشوم دویم بقدر نیم ساعت
قبل از شام خوردن سیم یکساعت بنصف شب مانده و اختیار دفترخانه و اشکال ... و دفترخانه ترجمه اخبار باو باشد
و بورین بخصوصه دو نفر مترجم زبان ... و مترجم زبان انگلیس و دو نفر محرر ترجمه نویس ... باشد هر روز ترجمه اخبارات
انگلیس را در اوقات معینه بنظر کونسل اول برساند و در باب کاغذ اخبارات ایطالیا و سایر فرنگستان مستر بورین خود ملاحظه
کند هر که را قابل است حکم بترجمه کردن آنها نماید و بنظر کونسل اول برساند و اگر قابل نیست ترجمه نکنند چهار دفتر نگاه دارد در دفتر
اول هر چه خدمت و منصب است و ولایت بنویسد و در دفتر دویم اسامی اشخاصی که بآن خدمت و منصب منصوب میشوند بنویسد
و در دفتر سیم اسامی کسانیکه در خارج مملکت مامورند ثبت نماید و در دفتر چهارم مجموع مستعملین و تحویلداران و مباشرین ... از
از قبیل مستوفیان و وزرای دولت که دخیل امور جمع آوری وجوهات مملکت میشوند مرقوم دارد و اسامی اشخاصی که
کونسل اول در هر بلوک و هر ولایت و دفترخانه و دیوانخانه جهت شغلهای مزبور تعیین میکند ثبت کند و این کتابچه باید
بخط مستر بورین باشد و او خود همه را بنویسد و باید بالکلیه این کتابچه را مخفی نگاه دارد و نوشتجات محرمانه را از هر جا و
باسم هر کس از وزرا و امنای دولت نوشته شود که او مطلب مخفی دارد و بعضی ملاحظات در نهایت که میخواهم من بخصوصه معلوم کنم
و باید نیز مستر بورین بنویسد که او بخط کونسل اول برساند و بعد از آن که بنظر کونسل اول رساند و مطلب مفهوم شد جواب بگیرد
و بدون اینکه بنفر ثالث آن مطالب را بفهماند هر یک را بصاحبش برساند و احدی باید از این فقرات مستحضر نشود و هر چه مخارج مخفیه
دولت از هر قسم و هر بابت است باید مستر بورین در کتابچه بخط خود تحریر نماید و چنان مخفی دارد که احدی علم و اطلاع بهم نرساند
و هر کاریکه از سر کار وزارت و از سایرین بمستر بورین محول شود او اذن آنکه در خدمت کونسل اول باشد آن امر شود و
آنها را بانجام رساند و در هر کار بطریقه حزم و خفا امر منظور دارد مورخ گوید ناپلیون مرا بدین طریق در زیر بار عملجات
خود گذاشته بود که شب و روز مشغول آنها بودم و در تشویش و اضطراب بودم که مبادا کسی بر اسرار دولت او پی برد و
چند ساعت مطالب فرمایش میفرمود و من مینوشتم و با اینکه هر چه خود نوشته بود سواد آنها را برسید ... و کار ...
این بود و هرگز از برای من فرصت نبود که بخارج بروم و هر گاه در هر ماهی یکدفعه باذن خود ... بهر قسم ...
بودم که وقت غذا خوردن رفته و سه ساعت از شب گذشته که وقت فرمایش دستور العمل بود و همه نوشتجات در اطاق خلوت

خلوت حاضر باشیم و در آن وقت که جناب ایشان بوده و کونسل اول شده و بعد از آنکه بامپراطوری رسید هرگز موجب دستگیری
بر قراری ما نشتم لیکن هرچه خرج میکردم از وجوهات مخفیه او بود که مطلقا حساب از من نمیخواست و گاهی اتفاق افتاده که مبلغ خطیر
وبرات که در میان هند و قحچه او بود و بخاطرش میرسید آنها را بمن میداد که وجه آنها را از خزانه بگیرم و خرج کنم
یکدفعه اتفاق افتاد که برات سیصد هزار فرنگ از بابت تعارف مردم بمن مرحمت فرمود که بمصارف خود خرج
کنم و در مجموع مدرسه ها و تعلیم خانه ها وضع تعلیم و تربیت را خود دستورالعمل میداد و خود بدیدن ایشان میرفت و با
جوانان مدرسه گفتگو میکرد و سؤال و جواب مینمود **از آن جمله روزی بمدرسه پرتنی تشریف برد و منشی گیروان همراه**
او بود بقدر یکساعت در آنجا توقف کرد بعد از آنکه مراجعت نمود بمن فرمود که امروز درس جوانان مدرسه را خود
وارسی کردم چون قواعد هندسه و دلایل ایشان با وجود این شغله که دارم در خاطرم هست خوب از عهده برون آمدم و
مجموع اولی قبهای نشیمن جوانان مدرسه و اوطاق خوابگاه ایشان را ملاحظه کردم و در خصوص ایشان … رسیدم و ملبوس و ماکول
آنها را دیدم هرچه از جهات جهت رستگاری آنها ضرور بود حکم کردم که تا هفته آینده درست کنند و جوانان مدرسه وضع
تحصیل و تعلیم ایشان را خوشنود شدم و مدراق که وزیر امور داخله بود هشتم ماهی لیاقتی را که سؤال و جواب با ایشان کرده ام …
و اسب بفرستید که انعام و تعارف نزد ایشان بفرستم و از قرار خواهش معلم مرتب نوشته نفر از متعلمین را که مستعد دیدم و پیش نفر از آنها
منتخب کرده نزد وزیر دول خارجه فرستادم که در دفتر و دستگاه او مشغول کار شوند و تربیت حاصل نمایند **مورخ گوید که در آن**
مدرسه امری اتفاق افتاده بود که بدون ذکر آن از این فقره نمیگذرم وقتیکه کونسل اول بمدرسه تشریف برده بود یکی از جوانان
مدرسه را فرموده بود که سعی کن و در درس و در تحصیل خود ترقی کن که بعد از شش ماه در میان ملازم منصبی بتو خواهم داد و بعد از شش ماه گذشت
جوان مزبور شرحی بکونسل اول نوشت که چون شما وعده فرموده اید که من سعی کنم و ترقی نمایم منصبی در میان ملازمان خود بمن بدهید
حال همان پایه را یافته ام و اوصاف پدر خود را اخذ کرده ام و شما که وعده فرموده اید گذشت و جواب رساله این جوان
غفلت شده و داده نشد همان جوان دوباره شرحی باین مضمون نوشت که چون شما وعده فرموده بودید که بعد از شش ماه مرا در میان ملازمان منصبی بدهید
حال یکماه از وعده شما گذشته است من بعهد خود بفرمایش شما وفا کردم و در درس خود ترقی حاصل نمودم و شما بعهد خود وفا
نکرده حتی جواب عریضه مرا هم نداده اید وقتی این عریضه و نیم شما برسد من از دنیا رفته ام چرا که دور از حلم این نوع دولت
که رئیس و سرحل آن دروغگو باشد و خلف وعده نماید زنده ماندن من ننگ عظیمی است **مورخ گوید** این جوان بعد از آنکه

عریضه را فرستاد طپانچه خود را پر کرده در اوطاق خوابگاه خود رفته و خود را مقتول ساخت چند روز بعد از آن معلوم
که ناپلیون حکم منصب آن جوان را در سر موعد داده و وعده خود را فراموش نکرده ولیکن در وقت فرستادن حکم
امضای آن تاخیر رفته و در همان روز که آن جوان خود را مقتول ساخت حکم منصب او سرتیپ فوج رسیده
بود از این معنی ناپلیون بسیار متاثر شده و غمناک گردید و بمن فرمود که هنوز ارکان دولت اصلاح پذیر نشده
باز گوشمالی ارکان دولت لازم است و تغییر و تبدیلی لازم میباشد **کسی که سیاق حکمرانی ناپلیون را دیده**
و شنیده خواهد دانست که نتیجه این قول چه خواهد بود و از آن روز که ناپلیون کونسل اول شد رای معارت
و اوضاع مملکت چندان گونه طرح ریخت و همراز و در انجام آنها گردید هر کس که دقت و چالاکی او را در باب تربیت و اصلاح
اوضاع معاشرت ملاحظه میکرد تعجب مینمود ولی چندان تحسین تکلف و چندان وقف نکنند که از حسن اهتمام او در رواج
تازه در ایران موجود و عبرت تازه در دلهای مردم مسدود شده و هر کس از اهل فرنس در تحصیل علم و در کسب هنر سعی
میکرد که بهتر از رفیق خود شود و هرچه کار رخوت از او ظاهر گردد و در باب ترقی و تربیت و تعلیم و تعلم مردم را بشوق
آورده بود و در این باب جد و جهد مینمودند هر کس میخواست که مدارج علم و تربیت و تحصیل خود را اندازه گیری نظام
وافی و آداب علم و عمل در نظام و غیر نظام بهتر از دیگران آگاه شود چرا که از اول کار عموم اهل مملکت وضع حکومت را
دانسته که هر کس سواد در علوم نظام بهمرسانید ترقی در نظام حاصل خواهد نمود و هر گاه تربیت یافته در امور نظام
سپاه گردانی بطریقه علم و عمل آگاهی بهم نرسانید ابدا برای او برتری و ترقی نخواهد بود و جرات تحصیل مطلقا نخواهد نمود
در آن روزها از اتفاقات هرچه ظهور یافت معین و معقول مطلب ناپلیون بود چنانچه کیفیت آبله زدن که در آن اوقات
اختراع گردیده در حقیقت باعث گردید که اکثر خلق از این مرض استخلاص حاصل نمودند و بقدر یکهم مردم در جنگ تلف شده بودند
بل زیاده و مضاعف مضاعف از هلاکت نجات یافتند و آن حکیم که علاج مزبور را در شهر فرنس تداول نمود بسیار التفات ناپلیون
در حق او بجای آورده و مال و ملک بسیار در حق او مبذول داشت **مورخ گوید با وجود اینهمه شغلت که در نظم مملکت و در قوام خزینه**
مردم داشت در باب نظم و جمع آوری لشکر دقیقه غفلت نمی نمود بخصوص در باب لشکر و سپاهی که میخواست بایتالیا مامور دارد
افواج قراولان خاصه را که در شهر بودند بنحوی بحسب لباس و مشق و تعلیم و تربیت بشکوه و جلوه آورد که جوانان شهر و ملوک
و نواحی از اعلی و ادانی و بزرگ و کوچک از هر طبقه از طبقات ناس میل بنوکری نظام کردند ناپلیون بهانه خوب بدست آورد

چندان فوج تازه از جوانان خوب تربیت داده و چندین نفر از جوانان و اولاد و جهاد بزرگان را به مدارس سپاهی
نظام فرستاد که هر یک علمی بیاموزند و همهٔ ایشان را افواج داوطلب نام نهاد و مقرر داشت که این افواج را بجهة
لشکری که وردی جان جمع کرده بودند بدرقه و پشت بند قرار دهند و چون ایشان با ایطالیا میروند ایشان
در عوض ایشان در آنجا بمانند و اکثر بزرگان و بزرگ زادگان که شوق نظام داشتند بدست معلم کل مدارس سپرد
و دستور العمل مخصوص و اکول و تعلیم ایشان را فرمایش فرمود و مقرر کرد که هر که خانه او نزدیک است هفته یکروز از
معلم کل میرفت پدر و مادر خود رود و هر که خانه اش دور است بنسبت مدت مسافت هر سالی یا ششماه یکماه بخانه خود رود
و در آن اوقات طبقات اهل شهر و اهل مملکت مجموع آنها که منوط بسته گی بناپلئون و دولت او بهم رسانیده و جهة بندگی و ترغیب
و تحریص مردم زیاده تر شود اکثر ایشان را در ششماه و یا در یکسال با امتحان در آورده داخل نظام مینمود و بسبب تعلیم و تربیت
هر یک ایشان را در نظام پیاده و سواره و جهه سپی و توپخانه منصب نایبی و بیگزادگی میداد که بجهة از آن خدمت کنند
و بمناصب عمده و بزرگ فائز شوند و افواج داوطلب را که تازه بنظام آمده بودند بمشق و تعلیم مشغول نموده و لباس نظام
ایشان را از ماهوت زرد قرار داده و بسیار با جلوه و شکوه کرده بودند و زینت لباس ایشان را از هر باب زیاد نموده مورخ
گوید چون شور رعب ناپلئون و عظم کارهای او در دل اهل مملکت بخصوص اهالی شهر درست نقش نگرفته بود باز در اکثر
مجالس اینگونه افعال استهزا و مسخره مینمودند و شوخی و ظرافت میدیدند و افراد نظام داوطلب را کنری لقب نهاده بودند
و کنری مرغ زرد را میگویند ناپلئون بسیار از شوخی و ظرافت کناره میجست و از این گونه حرفها بسیار متغیر بود و اکثر
اوقات در خفیه اظهار رنجش مینمود ولیکن مطلقا آشکار نمیکرد و رشته کار خود را از دست نمیداد و سعی مینمود که نظام تازه بنود
قوام پذیرد و چون که میدید که روز بروز نظام در ترقی است و هر ساعت میدید که جلوه تازه دارد در مرتبهٔ خوشحالی او در بیان
نمیتوان نمود و بمن میفرمود فرح و شادی من در تعلیم و تربیت عساکر است که سالهای سال نتیجه آن تعلیم و ترقی خواهد ماند
و هر چه مردم بگویند جزو هوا خواهد شد مورخ گوید هرچه ناپلئون در مدت عمر خود بعمل آورد و هر کار که بسعی و اهتمام
او بانجام رسید هر یک را بخصوصه منظور و مقصودی در نظر گرفته بود که از آن کارها بایست مقصود او حاصل شود و
واحدی نمیدانست که منظور او از آن کار چیست چون مقصود او صورت حصول میپذیرفت آن زمان مردم میدانستند
که او در نظر چه گرفته بود چنانچه روزی بمن فرمودند که چون کسانی جرأت من و فا نمیکنند که مجموع ایشان را که در قتل و در غرا با ...

سابق متفق گشته بودند و حال هر یک امیری میباشند یکدفعه از میان بردارم و عداوت خود را نسبت به همه ایشان آشکار
بسازم و میخواهم امری روی دهد که همه ایشان مستحضر شوند که من در باره ایشان چه در نظر دارم و فرمودند که فردا
بعدالتخانه بزرگ عرف خواهم رفت و با ابریل که یکی از معتمدین عدالتخانه مزبور است در باب نظم و ترتیب کلی گفتگو
خواهم کرد و ترجت نام را که امیر عدالتخانه مزبور است و در عزل و قتل پادشاه با اشرار متفق بوده بتقصیر قلم خواهم داد
و معزول خواهم نمود و ترانجت نام را که بسیار حمایت از پادشاه سابق نموده و در حق او انسانیت بعمل آورده
و الآن بهمان سبب معزول و گوشه نشین است در جای او نصب خواهم نمود و یقین دارم که بد خواهان پادشاه
و طالبان آزادی از من بدگوئی خواهند نمود و بسیار حرفها خواهند گفت ولیکن احتیاط از حرف ایشان ندارم
چه ایشان نمیدانند که سبب اصلی این است بلکه ظاهر را ملاحظه میکنند که در باب امور عدالتخانه تقصیر کار بوده مورخ گوید
فردا بهمان طور که تقریر کرد یکی را عزل و دیگری را در جای او نصب نمود شیوه ناپلئون در عزل و نصب ارباب
مناصب این بود که پیش از وقت نزد خود تدبیر مینمود و تدبیر خود را مخفی داشت و ایشان را که میخواست معزول کند
کار و شغلی برای ایشان مشخص مینمود و ایشان را که میخواست در جائی نصب کند اسم ایشان را مخفی داشت و هر کار را که میخواست بهر
کسی محول کند از آن نیز مرقوم میداشت و حکم آن را اظهار نمیداشت در روز مشخص مینمود و تا آن روز احدی از وزراء و اعیان
و باشرین امور دیوانخانها مطلقا مطلع نبودند معزولین و منصوبین نیز مستحضر نبودند و در روز موعد بطریقه خاصی که در
نظر گرفته بود احکام هر یک را بغیر میداد کسانی که نزدیک بودند در آن روز مطلع میشدند و آنانی که دور بودند بعد از چندی
استحضار بهم میرسانیدند مورخ گوید ناپلئون مکرر میفرمود از هر کاره هر حکم و از هر عمل بزرگ قبل از آنکه از قوه بفعل آید
اگر در خارج مطلع شوند بفکر چاره و بمحض اطلاع میافتند و کار را از عظم و رعب میاندازند آن اوقات که ناپلئون در
ایطالیا جنگ مینمود چندین نفر از منصبان عساکر نمسه گرفتار و اسیر جنگ کرده بود و از آن زمان در فرانس محبوس
بودند از آن جمله یکی جنارال ماک بود در این اوقات که ناپلئون بشوق تمام در تدارک سفر ایطالیا بود خبر آوردند که
جنارال ماک از محبس فرار نموده از این خبر اندک متفکر شد از سبب آن سؤال کردم فرمودند که در بند فرار کردن این شخص از اینجا
بروند احتیاط از او ندارم ولیکن از این عمل جسور دیگر بخاطرم رسیده فکر دارم تمام نفر از جنارال ماک و چندین نفر دیگر میباشند
که اهل صاحب اسم و منصبند میخواهم ایشان را بدون فدیه و عوض نیز رخصت کنم که بولایت نمسه روند قبل از آنکه عزم آن ولایت

کنم ایشان در صفحهٔ آن ولایت منتشر شوند چون از اوضاع و تدارک من آگاه شده اند و از رعب و سطوت
من باخبر گشته اند اهل مملکت را آگاهی دهند قبل از آنکه داخل ایطالیا شوم مردم از مرتبهٔ سطوت و جوانمردی من
مستحضر خواهند گشت هم خائف و هم امیدوار میگردند در ساعت بدون اینکه احدی استحضار بهم رساند من امر نمودم
که حکم استخلاص ایشان را نوشته فرستادم بعد از آنکه ایشان رفتند موافق تدبیر او کاغذ جاری که از دور رسید مشحون از
تعریف و توصیف ناپلیون بود **فصل هیجدهم در ذکر نوشتجات لوی هیجدهم پادشاه سابق فرانس توقف**
انگلیس و حمایت نمودن جوشفاین حرم ناپلیون دو دختر وی و سایر گذارشات این معنی بتجربه رسیده که هر کار
جزئی که بدون ملاحظه بگذرد دو دفعه قرار نشود هر چه بعد از آن روی دهد عمده و بزرگ خواهد گشت و خبط جزئی
بدل بخبط فاحش خواهد گردید **شاهد این فقره حکایت مراوده ایست که** فیمابین لوی هیجدهم و کونسل اول اتفاق افتاد روزی
بیانش مخفی که لوی داشت مراسله بخط خود بناپلیون رسانید بدین مضمون جاجا ظاهر رفتار شما هر چه باشد صفت و
اخلاق شما و مردانگی که دارید زایل نخواهد نمود کنون شما مقام بلندی قبول نموده اید و از این عمل بسیار شاکر و ممنونم
باید شما بهتر از همه کس بدانید که چه قدر تدبیر و قوت لازم است که مملکت وسیع فرانس و قوم محیل و مکار او را محافظت کنند
اگر شما این قدر سعی نمائید که فرانس را از دشمنان خانگی محافظت کنید و اشرار مملکت را دفع نمائید رضای خاطر و خوشنودی
مرا بهتر آورده اید و از شما این تمنا دارم که پادشاه مملکت را از دو باینجا رسانید که نام نیک در صفحهٔ روزگار باقی
یقین بدانید که اگر من مالک خود آیم و در سریر سلطنت موروثی خود متمکن شوم وجود شما شخصی از امور سلطنت برای من
لازم خواهد شد که از روی عقل و تدبیر حقوق اهل مملکت که در ذمهٔ من و خانوادهٔ من است ادا نماید **مورخ گوید بعد از آنکه این**
مراسله را ناپلیون ملاحظه نمود بسیار بتردید افتاد و اضطراب و وحشت او از نوشتن و نفرستادن جواب زیاده گردید
و چون هنوز ناپلیون در فرقهٔ عظیم مبتلا بود تا میل او را ملتفت سیدند از طرف دیگر شورش و غوغا نمودند از آنجمله مراسله
پادشاه سابق بر روی تخت تحریر مانده و شغله زیادی که در آن روز ناپلیون داشت فوت تردید خاطر او گشته مدتی جواب
کاغذ او نوشته نشد و غفلت در آن باب واقع گردید بعد از چندی مراسلهٔ دیگر از جانب پادشاه مزبور رسید مضمون اینکه
جنرال شما مدتهاست میدانید که من چه قدر اعتماد بر شما و کارهای شما دارم میخواهم روزی شود که توانم بر شما محبت
باطنی خود را ثابت کنم و از خیالات بیوفائی این دوستان و خیرخواهان که اطراف شما را گرفته اند شما را مستحضر سازم تا بر شما و

همهٔ عالم معلوم شود که ارباب هنر در نزد من چه مقام بلند دارند و توقع دارم که شما اعتماد بر قول من کنید و عده
که من کمتر از اهل فرانس میباشم و رحم و مروت سرشت روح من است و انصاف و عدالت و حق شناسی مروت
حیات من شما از روی عقل و تدبیر و جرات و جلادت مسخر کنندهٔ ایطالیا و مصر میباشید و کل اهل عالم بر اصابت رای شما
اعتقاد دارند توقع دارم که شوکت پنج روزه بر فخر ابدی ترجیح ندهید و این اوقات گران مایه را از دست ندهید
مرا از دو مملکت و سلطنت خود رسانید که من و شما باتفاق یکدیگر در قوه داریم که بمعاونت طرفین شوکت و شکوه
مملکت را ثابت و برقرار نمائیم **مورخ گوید این مراسله را نیز ناپلیون** تا دو ماه جواب ننوشت و از این تردید و
غفلت او در جواب دادن مراسلات همهمه میان مردم افتاد بخصوص زن و دختر زن او که میخواستند او پادشاه
شود چرا که رمالی بزن ناپلیون گفته بود که شوهر تو پادشاه خواهد شد و شما با لوی مملکت فرانس میشوید و لیکن شما
زود از آن مقام تنزل خواهید کرد و از شوهر خود دور میشوید باین جهة طالب بودند که ناپلیون باین مقام نائل شده و ترقی
رای او حاصل نشود بنابراین التماس از او کردند که شما در جواب مراسلهٔ پادشاه لوئی بدهید و سعی در کار
او نمائید که بهتر از جنرال مانک که یکی از سرداران انگلیس بود **و در باب چارلس دوئیم سعی و اهتمام نمود** و او را بعد از کشته
شدن چارلس اول که پدر او بود در سریر سلطنت برقرار ساخت شما هم نام نیک در صفحهٔ روزگار بگذارید و امیدوارم
انتها در باب پادشاه سابق تجدید بود که ناپلیون بمن فرمود که این شیطانهاد دیوانه شده اند و بسیار بمن و صورت میتازند
و چنان میدانند که من هم مثل جنرال مانک خواهم بود و حال آنکه این معنی دور از خیال منست و نمیدانند که من فکر دیگر در
باب استقرار حکومت مملکت فرانس در نظر دارم که بسلسلهٔ سلاطین سابق مطلقا دخلی ندارد و یقین دارم که اگر غفلت کنم در
باب جواب مراسلهٔ پادشاه همهمه در میان مردم افتاده است فورا برداشت و جواب مراسله را باین مضمون نوشت که مراسلهٔ شما بمن
رسید و از التفاتهای شما بسیار خوشوقت و ممنون شدم در باب مراجعت خود بان روش که مرقوم فرموده بودید معروض میدارم
که هرگز خیال آمدن باین مملکت نکنید که اگر چنین نقل اتفاق افتد یقین بدانید که باید از روی صد هزار نفر کشته بگذرید در
این صورت لازم است که شما اینگونه خیالات را از دل خود بیرون کنید و نفع خود را در آرام و استراحت اهل مملکت فرانس
بدانید که از این عمل نام نیک شما ابد الآباد در تواریخ ممالک در صفحهٔ روزگار باقی خواهد ماند من نیز نیک از سلسلهٔ
شما آگاه میباشم و میدانم که بر شما و آباء و اجداد شما چه گذشته است و چه حوادث روی داده هر وقت بشنوم که در گوشه

بر شما خوش میگذرد علت زیادتی خوشحالی من خواهد شد مورخ گوید روزی که ناپلیون از نظم کار خود و انضباط
امور لشکر و مملکت فرح و سروری برای او حاصل بود در باغ عمارت تفرج مینمودیم و از هر طرف گفتگو در میان
داشتیم در مقام صحبت فرمودند آیا زن و دختر من باز حرفی در خصوص شاه فرنس با شما زده‌اند عرض کردم از آن روز
که جواب مراسله شاه را فرستاده‌اید دیگر حرفی نشنیده‌ام فرمودند که گاهی شما نیز بر قول آنها قوت میدادید از
آمدن پادشاه سابق چه منفعت خواهد رسید شما دیده‌اید که در عصر آنها احدی باستحقاق خود بر جاه و مرتبه بلند
نمیرسید و مجلس را نسبت بکمال و هنر و شغل و منصب نداده‌اند بلکه ملاحظه میکنند که هر کس از سلسله بزرگ است و اهل عزت
و مال و دولت زیاد دارد در رشوت زیادتر میدهد یا بنده و پرستاری از بزرگان نموده آنها را ترقی میدهند و این حال
و دولت خود مینمایند و مطلقا در بند استحقاق و هنر و کمال مردم نمیباشند میخواهم اینگونه آداب در دولتداری نشود و
قانونی گذاشته شود که مردم بشوق بر هنر و اخذ علم و عمل و تعلیم و تعلم معتاد شوند و مطلقا بر مال و دولت و اهل عزت
و اصل و نجابت خاطر جمع نشوند و بسبب آن بر تکاهل و تساهل عادت نکنند و قیمت علم و پایه هنر و مقام رشادت را
بشناسند و این معنی جای گیر قلوب شود که هر کس در علوم و صنایع و امور لشکر و رعیت از روی علم ماهر است بر سایرین فایق است
و احترام او بیشتر است تا اینکه در هر باب تربیت و ترقی در مملکت حاصل شود و مجموع امورات پایه و مایه قبول کنند
مورخ گوید ناپلیون اندکی بفکر افتاد و ساکت شد بعد از آن فرمود بیشتر نور بین حواس خود را جمع کن و اوضاع
گذشته مملکت را بنظر بیاور و خیال زمان آینده کن که بر اهل مملکت و لشکر و رعیت ترقی حاصل آید و مجموع ممالک روی زمین را
بنظر آور بدقت ملاحظه کن که در هر مملکت چه کار و چه عمل است که مردم در تعریف و توصیف آن بی اختیار میباشند
و از اندازه حساب بیشتر میبرند از جمله آن کارهائی که باعث تعریف و تحسین مردم میشود کوچهای تمیز داده و سنگفرش شده و
بازار و کاروانسرا و حمام و مساجد و آثار و عبادتگاه عالی است که همه بانتظام تمام ساخته شود و مملکت معمور گردد
و جا بتوسط آبادی بیشتر و مداخل لشکر زیادتر میخیزد اهل آن زحمت کش میباشند و دولت زیاد دارند و صنایع در آنجا
بسیار است و تعریف اهل مملکت در آن است که صاحب سواد و صاحب هنر و صاحب غیرت باشند و بجهت غیرت دولت و مملکت
داشته باشند و لشکر خوب را تعریف کنند جهت آنکه مجموع افراد آن صاحب سواد باشند و صاحب اراده و بجز اطاعت نظام در دل
آنها هیچ نباشد و از روی غیرت و میل و رغبت بر مقابل دشمن روند و در حفظ دولت و مملکت از جان گذشته بشوق تمام

بجنگ

بجنگ اقدام کنند و صاحبمنصبان آن از هر مقام و از هر پایه از رموز جنگ و از علوم نظام و سپاه گردانی بهره تمام
داشته باشند و مجموع آداب آن را از روی ترتیب و تحصیل اخذ کرده باشند که هر گاه با اهالی نظام سایر ممالک
صحبت اتفاق افتد مرتبه کمال سپاهی آنها معلوم شود و در روز جنگ حرکت آنها موافق قاعده و ضابطه و قانون
باشد ایضا مورخ گوید بعد از آنکه ناپلیون صحبت را تمام کردند من جسارت کرده عرض نمودم که هر گاه از سلسله
بوربان که سلاطین سابق فرنس میباشند در این مواد چنین منفعتی بر اهل مملکت نرسیده است و من که شب و روز در خدمت شما
مشغول خدمتم یقین حاصل کرده‌ام که چه قدر نفع از شما بر مملکت و بر اهل مملکت در بنده کردن اسم و رسم آنها حاصل
شده و همگی اهل مملکت شاکر و ممنون خواهند بود که عنان اختیار مادام الحیات در قبضه اقتدار شما باشد و لیکن فکر من
عرض اهل مملکت در این است که هر گاه شما از دنیا رحلت نمائید وارث شما که خواهد شد و قوانین شما را در باب ملکداری
که برقرار خواهد کرد شما اولاد ندارید و از این زن که حال دارید یقین است اولاد برای شما نخواهد شد و خود هم میدانید
که برادرهای من قابل مملکتداری نیستند فکری بفرمائید که بعد از شما چه خواهد شد از این حرف بسیار متاثر و متفکر شده فرمودند
که من تخمین کرده‌ام اگر سی سال بعد از این عمر کنم هر چه در باب مملکتداری در نظر گرفته‌ام بطوری قوام و دوام
خواهم داد که قرنها بگذرد و مطلقا خللی بارکان آن نرسد و لیکن هر گاه قبل از آن بمیرم اساس ملکداری من ناتمام
بماند یقین دارم که برادران من قابلیت و لیاقت ندارند و هر سرداری از سرداران عیار فرنس ادعای
جانشینی مرا خواهند کرد مورخ گوید چرا از حال بفکر این نیفتاده‌اید که چاره و علاج را قبل از وقوع بکنید و اسبابی
فراهم آورید که سلسله سلطنت منقرض نشود در جواب فرمودند شما چنین میدانید که آیا از این مرحله غافلم نمیدانید که
چه قدر سوانح در راه من افتاده اند هر گاه از سلسله پادشاه یا خود او را برای این کار بیاورم هشتاد هزار نفر که با آنها
اخراج بلد سلسله اهلی مراجعت خواهند کرد و چندین هزار نفر از اهل ولایات پدر او را کشته‌اند و او را اخراج بلد کرده‌اند
و مجموع قوانین ملکداری آنها را برهم زده طرح دیگر ریخته‌اند و چندین قوانین تازه بنا نهاده‌اند و مجموع آثار
ایشان را از صفحه مملکت برداشته مدت دوازده سال است در قلع و قمع ایشان میکوشند بعد از آمدن او و آن
هشتاد هزار نفر مردم را بچه بلاها مبتلا خواهد کرد شما تصور کنید صدا و عکس صدا چه قدر تفاوت دارد و قبیله او را
کشتند و او را اخراج بلد کردند گو رها خسارت بمملکت رسید و هزاران از اهل مملکت تلف گردیدند حال او با از

سلیلهٔ اولی را اختیار کنم حیث ذات تنها بکجا خواهد رسید مورخ گوید دوباره عبارت کردم که پادشاه خود شما تو
که در هر باب با شما متفق باشد و از صلاح و از صوابدید شما بیرون نرود و شما حال در قوه دارید که بقاعده
و قانون هر چه صلاح مملکت است از او عهدنامه بگیرید و با عهد و میثاق او را مجبور کنید که مادام الحیات
نتواند خلاف آنرا بجا بیاورد و علاوه بر این سه چهار سال هم میتوانید او را با نوید در انگلستان نگاه دارید
و در این مدت چندین گونه قوانین که صلاح مملکت و اهل مملکت در آن است میتوانید در میان مملکت متداول کنید
که ابدا نتواند خلاف آنرا بعمل آورد ناپلیون فرمودند که همه اینها صحیح است و قبیله او بفرانسه آمده و اختیار بدست
چنان خیال خواهد کرد که بر ملک موروثی خود غلبه کرده و از دست غاصبین گرفته است هر طور که میخواهد از آن قرار
با اهل مملکت رفتار و معامله خواهد نمود و هر عهد که کرده فراموش خواهد کرد و هر سوگند یاد کرده خواهد شکست در این
صورت هر کس بنهایت احمق در او باشد اقوال او را قبول خواهد کرد من بعد برای این کار شب و تدبیر کار رجوع را کرده ام
زیاده برای گفتگو در این باب غلط است و دانسته ام که در این خصوص زن و دختر من شما را بسیار آزار رسانیده اند از آنها تمام
لکن و از قول من بآنها بگو که شایان زن نمیباشند در فکر خودسازی خود بهتر است بگذارند که هر چه صلاح میدانم رفتار نمایم
بالجمله در آن اوقات که ناپلیون گفتگوی مصالحه با دولتهای فرنگستان بمیان آورده بود چنانچه قبل از این
مذکور شد در تدارک بود که صد هزار زیادی با ایطالیا وارد آورد تا بر این جنرال مسینه را که از اعظم جنرالهای
فرانس بود با لشکران قبل از وقت مأمور کرده بود و شهر جنوه را که از معظم شهرهای ایطالیا و در کنار دریا
واقعست استحکام داده با او سپرده بود که در بحبوحه ولایت ایطالیا مسکن گرفته نگذارد از لشکرهای آستریه باینجا رسد
و از طرف امپراطور ممسه نیز جنرال ملث مأمور گردیده بود که شهر جنوه را بحیطه تصرف آورد و از حدود ایطالیا
گذشته داخل خاک فرانس شود ناپلیون مکلف تازه‌ای که جنرال مسینه در ایطالیا و شهر جنوه مسخر شده باید دارم
که دشمن خود را در صحراهای ایطالیا که قریب بچهار سال قبل محل فتوحات من بوده ملاقات کنم لهذا همت بر آن
گماشت که شهر دیجان که یکی از شهرهای فرانس است در سرحد فرانس و سوئیس واقع میباشد لشکری فراهم آورده برسد
لشکری که با ایطالیا خواهد برد باشد و دیجان شهری بود که چیزی که بکار آید مطلقا در آن شهر وجود نداشت الحق ناپلیون
در قلیل مدت همه چیز در آنجا فراهم آورد و هر چه بجهت سپاهی لازم بود از هر بابت مهیا کرد که وقت ضرورت از آن باب [illegible]

واذوقه و ادوات جنگ بهیچ وجه من الوجوه معطلی در آنجا روی نداد و قرار آذوقه و ادوات جنگ و ملبوس
تابستانی و زمستانی و سایر مایحتاج لشکرکشی را با وزیر جنگ گفته و دستورالعمل داد که منقسم بهفته در هر جا باشد
موافق جمعیت باردو رسانند بعد از آن تقدیر سی و چهار هزار تومان وجه نقد بخزانه مستحفظ کاروانسرا و شفاخانه
سنت برنرد که از بلندترین کوههای فرنگستان و همیشه برف دارد و کاروانسرا نیز در میان برف واقع
آنجا که صعب میباشد که هرگز عقل باور نمیکرد که از آن راه میتوان لشکر داخل ولایات ایطالیا نمود و در آن کاروانسرا
معبدی هم هست که چند نفر از رهبانان و مرتاضین و عابدین در آنجا معتکف میباشند فرستاد که در آنجا نان و پنیر
و شراب بقدر کفاف لشکر حاضر کنند و آنجا را وسعت دهند که در عبور لشکر چون در آنجا خواهد منزل کند تا کاه لشکر باشد
بعد از آن ناپلیون دید که افواج مرتبه نزدیک است جمع شوند و هر چه قبل از وقت از خیال او گذشته بود سرانجام
کرده و قصوری در امورات باقی نمانده و بمن فرمود بنده وادارم که قبل از آنکه جنرال ملث سردار آستریه خبردار شود
از راه کوه سنبرنرد داخل ولایات ایطالیا شوم و عقب لشکر او را گرفته راه آمد و رفت لشکر و امداد و آذوقه او را از من
قطع نمایم بشرطی که شهر جنوه را تا حال نگرفته باشد و جنرال مسینه تا رسیدن من در امداد شهر غفلت
نکرده باشد مورخ گوید در روز هفدهم ماه مارچ در باغچه که بسیار تر دماغ و خوشحال بود بمن فرمود که نقشه
فرنگستان را حاضر کن و در صحن اطاق پهن کرد از ناپلیون در روی آن دراز شده بمن نیز فرمودند از طرف آن
دراز شدم و او سوزن چند که در سر بعضی آنها لاک سیاه و در سر بعضی لاک سرخ زده بود بدست گرفته در روی
نقشه نشانده من با او تمام ملاحظه لشکرکشی و طراحی او را در روی نقشه مینمودم جای قسمهای لشکر دشمن را با سوزنها که
در سر آنها لاک سیاه بود تعیین کرد بعد از آن با سوزنهای لاک سرخ جای صفوف لشکر خود را مشخص کرده رو بمن کرده
گفت حال بگو آیا چه میرسد جنرال ملث را کجا شکست خواهم داد عرض کردم چه میدانم که شما میخواهید کجا او را
شکست دهید فرمود چرا نمیدانی ای احمق نگاه کن تو بتو تمام یکی از سوزنهای لاک سیاه را بر نقشه گذاشته فرمود جنرال
ملث در اینجا که شهر اسکندریه که یکی از شهرهای ایطالیا است میباشد و از اسیکه قلعه جنوه را نگرفته اند از آنجا حرکت نخواهد کرد
و مجموع انبارهای آذوقه و ادوات جنگ و قورخانه و تدارک لشکر و توپخانه و توپهای بزرگ و لشکر او همه در
در اینجاست بعد از آن یکی دیگر از سوزنهای لاک سرخ را برداشته در بالای نقشه گذاشت و فرمود که قله جبال آلپ را از آنجا

از این مکان و از راه جبل عظیم سنت برنرد که بتعقل دشمن نمی رسد بالا رفتیم و از این معبر باریک پرخطر فرود آمدیم و سمت
فرار جنرال ملث خواهیم افتاد و عقب لشکر او در راه عبور و مرور او را از مملکت میلان بالمره مقطوع خواهیم ساخت
و او وقتی خبردار خواهد شد که کار از چاره گذشته است لابد مانده رو بطرف من حرکت خواهد نمود و من او را بجنگ
بیرون دیده و در حوالی شهر جولینو بار او را خواهم گرفت با سوزن لاک سرخ را گذاشته فرمود در این صحرا گرفته
با تقویت جنگ کرده او را شکست خواهم داد مورخ گوید بعد از آن سر بالا کرده بخلام فرمود که من بعضی از این
و طراحی شوخی نهای او مثل بازیچه نگاه میکنیم محض تماشا بنظر بیاورم دو سه لفظ از الفاظ شوخی که اکثر اوقات
در مقام صحبت بین سفر سود فرمود و دست بر اکرف و وضع طراحی خود را در بالای نقشه بتفصیل تمام بنظر بقیه و مورخ
و میان مدلل و مبرهن ساخت بعد از آن نقشه برداشته حرفی در آن باب گفته نشد مورخ گوید چهار ماه بعد از آن وقتیکه
ناپلیون آن طرح که در میان نقشه ریخته بود و از همان راه که نشان داده بود با ایطالیا رفت و در همان مکان
که سوزن در نقشه گذاشته جنرال ملث را شکست داده در هنگام شب که در شهر جولینو بودیم مضمون فتحنامه های آن لشکر عظیم
فرمایش میکرد و وضع تیپ آرائی و شکست دادن دشمن و جای و مکان آن را بیان میفرمود من بی اختیار زبان بتعریف
گشودم و او نیز بر آن دوراندیشی و پیش بینی خود بسیار خندید بالجمله قبل از این مذکور شد که در تقسیم مناصب جنرال
برتبیر را وزیر جنگ نمود و این با قضای وقت بود چون او در شغل مزبور سر رشته داشت و راه و رسم تدارک لشکر
موجود کردن و سر انجام نمودن ادوات جنگ و مهیا نمودن لوازم و ضروریات لشکرکشی را میدانست در این وقت چون بوده
میان لشکر بهتر بکار می آمد از عمل وزارت و نظارت او ناپلیون راضی گشته قبل از حرکت از پای تخت او را معزول نمود
جنرال کرنوت را که اعتماد بسیار در تدبیر و کاردانی و قصد او داشت بر وزارت جنگ منصوب ساخت و در پای تخت گذاشت
دستورالعمل داد که قبل از وقت مشغول تدارک لشکر شود و در اوقات مخصوصه ارسال دارد و در روز دوم ماه اپریل سنه
عیسوی مطابق بهار سال هزار و دویست شانزده هجری حکمی ناپلیون نوشت که چون نشانهای دولت جمهوریه اعتماد
بسیار بر لشکر آرائی شما دارند و دانسته اند که شما از زور سپاه گردانی و سپاه مهارت تمام داشته و دارید جنرال این فرمان را
تکلیف سرداری لشکر مینماید و چون امسال مدام ایام زمستان دیوان و دفتر جنگ را نظم داده و هرچه باحتیاج لشکر بود
بقدر مقدور و بقدر قوه موجود و مهیا کرده اید لازم است که در بهار و تابستان بعهده شما باشد که عیار کردن دولت را بفتح و ظفر

رهنمائی

رهنمائی کنید که اسباب تحصیل صلح با دول خارجه و مستحکم کردن دولت جمهوریه بسته بهمین فتح و ظفر است
مورخ گوید چون ناپلیون این حکم را ملفوف است بسیار خندید علی الخصوص در الفاظ نظم داده اید و موجود و مهیا کرده اید
بعلت اینکه او خود مطلق کاری نکرده بود و هرچه هم بقدر مقدور مهیا شده آنها را ناپلیون خود مرتب شده
بانجام رسانیده بود الحاصل احکام مأموریت منصوب در روز نهم داده شد کرنوت بوزارت جنگ مشغول گشته
برتبیر همان ساعت بسمت شهر دیژون حال روانه گردید که در آنجا لشکر مزبوره را آراسته سازد چون قانون دولتداری
کونسلیه این بود که کونسل اول در خارج سرحدات مملکت حکمران لشکر نشود بنابراین ناپلیون عزم خود را مخفی کرده
مورخ گوید بعد از آنکه برتبیر را بسرداری لشکر منصوب کرده گستاخی نموده عرض کردم که حال ارکان دولت عموما
خواهند فهمید که شما خود با تفاق لشکر با ایطالیا خواهید رفت و حمله ای لشکر مأموره با ایطالیا را بعهده خود خواهید
گرفت بعلت اینکه بحدس خواهند گفت که اگر خود نمیرفت کس دیگر را بعوض برتبیر مأمور ساخته بسرداری لشکر از این حرف
من بسیار خندید و فرمود بعد از رفتن من بسیار خبرها خواهید فهمید بالجمله در ششم عیسوی روز ششم ماه می را تعیین کرد که از
شهر پاریس حرکت کنند و هنوز نمیخواست از رفتن او با ایطالیا احدی از ارکان دولت اطلاع یابند در شب قبل از
حرکت مجموع ارکان دولت را احضار کرده با دو نفر کونسل دیگر و وزرا بنای مشاوره گذاشت بعد از آن برادر خود
لوسین گفت امشب من میروم شما فردا احکام بحکام بنویسید و فوشه را که مباشر امور دار و نظمیه است گفت در کاغذ
اخبار بنویسید که من بشهر دیژون رفتم که لشکر مزبوره را ملاحظه کنم و نظم کار ایشان را با تدارکات لشکر که
در آنجا موجود کرده اند وارسی کنم و علاوه شما از خود بنویسید که محتمل تا بشهر جنوه نیز برود و باید تحقیقا بنویسید
که این سفر من بهر جا باشد زیاده از چهارده روز طول نخواهد کشید و یکی از معتمدین خود را که نام او کلم بسیر بود
امیر دیوانخانه دولت نمود و او را حکم داد که از فردا صدر نشین مجلس حکام و بنای دولت باشد در غیاب او
بمباشرین امورات دیوانی و رعیتی بگوید که کونسل اول از خدمت و زحمت ایشان بسیار راضی است و در سرانجام کردن
مخارج دولت و لوازم لشکر بسیار اهتمام نموده و کونسل اول زیاده تر راضی و خوشنود از ایشان میشود که بعد از این
در باب پیدا کردن منافع و زیاده نمودن لشکر و تهیه و تدارک ایشان بیشتر اهتمام کنند و مرا زیاده از این ممنون و خوشنود
سازند و برادر خود جوسف را نیز یکی از کونسلان دولت نمود با او گفت در مجلس کونسلان بگو سفر من خیلی طول نخواهد کشید

ولیکن بر آن مدت معین مشخص کمی که چند روز طول خواهد یافت یقین دارم که چند روز دیگر مردم خواهند گفت که من در
پای تخت لندن یا پای تخت انگلیس میباشم لیکن یقین بدان هرگاه کاری در شهر اتفاق افتد که وجود من لازم
باشد مانند برق خود را خواهم رسانید مورخ گوید بعد از اتمام فرمایشات و اصدار احکام و تعلیق دستور العمل کارها
دو ساعت از نیمه شب گذشته از شهر حرکت فرموده راه محال برقندی را گرفته روانه شدیم در عرض راه از اوضاع
سلاطین قدیم گفتگو نمودند علی الخصوص اسکندر و قیصر که هر دو از جنگجویان نامدارند فرمود که من اسکندر را بهتر از قیصر
میدانم و او را در مرتبه اول میگذارم ولیکن وضع لشکرکشی قیصر را بمغرب زمین بسیار پسندیده ام و سبب ترجیح
من نسبت باسکندر اینست که طرح لشکرکشی ممالک شرقی را خوب ریخت و لشکر را خوب برد مادام عمل مطلقا خطا
از او سر نزد و کسانیکه بالمره از رموز جنگ سررشته ندارند بحث با او خواهند کرد که چرا اعتنا داوقات خود را در قلعه
شیر تلف کرده و حال آنکه کارهای عظیم در پیش داشت هرگاه من آنجا میبودم و گرفتن آنجا را لازم میدانستم هفت
سال هم در آنجا معطل میشدم اسکندر وقتیکه عزم نمود که ممالک شرقی را تسخیر کند جهت او لازم بود که اول جانب
ولایت پرمحصول که عبارت از مصر باشد بحیطه تصرف آورد جهت گرفتن مصر و تسخیر قلعه شیر و رفتن او بادشت
امان که جزیره معظمی است که در کویر عربستان در ریگ واقع شده چندین منزل باید از روی ریگ رفت تا
بآنجا رسید و در عرض راه آب و آذوقه بهیچ وجه من الوجوه یافت نمی شود و در آن جزیره کلیسای بزرگی است
که رهبانان در آنجا نشسته اند و صورت خدای یونانیان در آنجا ثابت میکنند که اسکندر در سپاه گری انی ادراک
داشت و بهره نه فهم و عقل و علم و عمل کار شکل از پیش میبرد و از کارهای بزرگ اسکندر یکی این بود که با لشکران
بجزیره و کلیسای مزبور رفت و چندی در آنجا ماند و بزرگ کلیسای مزبور او را پسر خدای یونانیان نام نهاد و او نیز
قبول کرد چون شکل خداوند مزبور شاخ داشت در تصویر اسکندر نیز دو عدد شاخ قرار دادند از آنجهت او را ذوالقرنین
نام نهادند وقتیکه اسکندر داخل ممالک شرقی شده دید که هرگاه مصر در دست دشمن و قلعه شیر در تصرف او باشد از یونان زمین قطع
خواهد شد و مدد و قوت بند از ولایت قریب در وقت ضرورت باو نخواهد رسید خیال کرد که اگر پادشاه ایران را
تعاقب کند و بخواهد باو برسد در چندین جا لشکر خود را متفرق کند و هرگاه در سر راهها هر جا فرقه فرقه و گروه گروه از
عساکر او با خصم ملاقات کنند و انها را شکست دهند وقتیکه لشکر او بدارا میرسد همگی بنا و ضایع و متدارک افتاده و خسته باشند

بنابرین مصلحت دید که اول مصر را تصرف کند و بعد از آن قلعه شیر را مالک گردد که راه تردد مملکت او در دست باشد
و در این وقت پادشاه ایران مجموع عساکر خود را جمع خواهد کرد و بجهت استخلاص ولایت خود با جنگ کردن با او پیش خواهد آمد
و جنگ با او خواهد نمود اسکندر گفت در اینوقت بعوض اینکه جوقه جوقه لشکر او را شکست دهم یکدفعه او را شکست خواهم داد
و اساس سلطنت او را یکباره برهم خواهم زد مجملا اسکندر اگرچه جوان بود و در سی و سه سالگی از دنیا رحلت نمود لیکن در
این مدت قلیل نام بزرگ در صفحه روزگار گذاشت

فصل نوزدهم در ذکر عزیمت ناپلیون بلشکر و بیان خانقاه جبل برنرد و عبور روی از جبل مزبور و گذرانیدن لشکر از آنجا و بیان گذار رستا

آن اوقات لشکریکه کونسل اول موجود همراه خود بایطالیا میبرد جمعی کثیر و بسیار با نظام بودند اگرچه این لشکر را بتسلط جمع کرده و نام نویس منجمه فراهم آورده بود
لیکن ایشانرا بچندین نفر سرکردگان دولتخواه کاردان سپرده که با ایشان اطمینان داشت و از رشادت و جلادت ایشان استحضار
بود لشکر رزیفر بود اگرچه لشکر جدید و بتسلط از ولایات گرفته ام لیکن مجموع را کار نظام دیده ان و قدیمی کسانی که اغلبی
کرده ام ایشان تمام بر صداقت و کاردانی ایشان دارم و ایشان نیز از اهل فرنس میباشند و با غیرت و چستند گمان دارم
و شنیده ام که من چهار سال قبل از این با لشکر کمتر از این که ضعیف بوده اند آتش بصفحه ایطالیا زده ام حال امیدوارم که تا
رسیدن من قلعه جنواه گرفته نشود و جنرال سینه در نگاهداری آنجا اهتمام نماید اگر قحطی در آنجا با ایشان غلبه کند
و قلعه را مجبور بتسلیم دشمن کنند تشویش ندارم هنگامی که در صحرای ما رنگو موافق طرحی که ریخته ام جنرال ملس را شکست دهم
فی الحال آن قلعه مزبور را از دست دشمن خواهم گرفت و بعد بخوشحالی تمام بفرنس رجعت خواهم نمود و افراد عساکر
همراه رکاب خود را با تعارفات گوناگون مباهات خواهم داد مورخ گوید در بیستم ماه می که آخر ماه ذوالحجه سنه ۱۲۱۴
هجری بود وارد خانقاه مزبور شدیم خانقاه مزبور در پای جبل برنرد میان دره واقع است که مطلقا آبادی
نمی باشد و قبل از ورود چلچی فرستاده بود که لشکر در آنجا بماند و سرکرده با چند فوج از کوه برنرد فرود آید و قلعه برد را
که در آن طرف کوه مزبور در سر راه واقع است متصرف شود که در گذشتن کوکبه جلال آسیبی از توپهای قلعه مزبور بعساکر منصوره نرسد
وقتیکه وارد خانقاه مزبور گردید در آن مکان تیره و تار سه روز توقف نمود که خبر تسخیر قلعه مزبور رسید اول
رسید بعد از آن معلوم شد که هنوز بیاخلو قلعه بار بتارکی نموده اند از این معنی بسیار متغیر شده شکایت از سرکرده های
آنجا نمود که من از ماندن این مکان خسته شده ام آن مرد غدار قلعه برد را نخواهد گرفت و باید من بآنجا روم و کار خصم را تمام

که چه باید کرد در ساعت حکم بحرکت لشکر داد و لشکر راه قلهٔ جبل برنارد پیش گرفته روانه شدند منور بحال چنین
بمیر رسید که ناپلیون از چنان راه سخت لشکر با بطالیا خواهد آورد و از طرف جبال برنارد که بشان چنیاد تمام
از آن راهها قدم برمیدارند و اگر یک قدم غلط بردارند بی اختیار دست از جان میشویند توپ و عراده و توپخانه بجنگ
جنگ کشیده ناپلیون در این کارها قوی دل بوده بر کارهای مشکل را قبل از وقت میسنجید و بیلداران و کلنگداران قبل از
وقت پیش از لشکر فرستاده و جنارال ماریسکو که سرافواج مهندسین بمنصب جنرالی داشت با چند نفر از مهندسین مامور نمود که
بقدر مقدور موانع راه را رفع کنند و لیکن در فکر وسیع کردن راه نباشند که لشکر را معطلی حاصل شود و امر فرمود که توپها را
از عراده جدا کنند و قورخانهارا از عرادها بیرون آورده همه را بار دواب کردند و ساق درختان قوی را بریده میان
آنها را خالی نمودند توپها را در آنها جای داده با طناب کشیدند بدین طریق پیاده و سواره و عراده و توپ و قورخانه را
ببالای آن کوه بلند رسانیدند و در عرض راه از یکطرف خوف غلطیدن و از یکطرف خوف افتادن پشتهٔ یخ و برف
که از قلل جبل در بالای سرها آویزان بود و محتمل بود که حال یا یک دقیقه دیگر خواهد افتاد و همه را تلف خواهد کرد و پیش بود
با وجود این خوف با زحمت مردانه او و غیرت سرداران لشکر او مطلقاً مخاطرات مزبوره را بنظر نیاورده صعود بر فراز کوه نمود
و وقتیکه بر فراز کوه بر صومعه و شفاخانه و کاروانسرای کوه برنارد رسیدند در آنجا رهبانان و متکفلان و متوکلان آنجا
بحکم کونسل اول چنانچه بی اطلاع همه پول فرستاده بود که نان و پنیر و شراب برای ملتزمین رکاب و افراد جنود او
تدارک کنند هرکه بآنجا میرسید ساعتی آرام گرفته هر یک نفر را یکدانه نان و قدری پنیر و یک فنجان شراب میدادند
و چون ایشان سیر شده و دیگر میرسید و بهمین طریق با نظام تمام همه کس تردماغ شده از قلهٔ کوه و میان برف فرود
آمده برف را شکافته روانه گشتند کونسل اول با ملتزمین رکاب با وقار و آرامی که همیشه در سختیها و کارهای خطرناک
عادت او بود و دیگران حیرت از او برمیداشتند بآن مکان رسید داخل خانقاه شد کتابخانهٔ آنجا را دیده و کتابها
ملاحظه نمود و از اوضاع ایشان و احوال تردد در آن مکان و راه سخت سوالات چند کرد همگی عرض کردند که چون
مدتهاست در اینجا میباشیم اوضاع و انقلاب هوا را آزموده ایم و اهالی دهات این کوه و درهها نیز دانسته اند که وقت حصول
و محصول و زراعت چه وقت است کم اتفاق میافتد که خطا کنند مورخ گوید ساکنین خانقاه مزبور سگهای بسیار بزرگ
نگاه میدارند و عادت داده اند که هر روز در راه و اطراف کوه بالای یخ و برف راه روند و تفحص کنند هرکس از تردد این

وامانده باشند و گرفتار سرما و برف و کولاک شود بصومعه رسانند و بلد راه ایشان باشند و قدری دور از
صومعهٔ مزبور ده کوه مخروطی است که با اتمام یخ است و در زمستان و تابستان همیشه یکقرار است اکثر سیاحان
چنانچه رهبانان نقل کردند با اینکه جبه دست و پای خود از آهن چیزی دارند و با اینکه بعضیها را کوشش دهند
جرات کرده میخواهند بالای کوه یخ بروند و اوضاع آنجا را ملاحظه نمایند هنگامی که بنصف راه میرسند دست و پای
ایشان روی یخ میلغزد و میافتند و فوراً وفات مینمایند بالجمله رهبانان مختصر نهاری جهة کونسل اول
حاضر نموده بودند بعد از آنکه او و ملتزمین رکاب او غذا صرف نمودند از آنجا روانه شدند چون بر فراز کوه رسیدیم
در یا کلاف و یخ نشسته بقدر هزار و دویست ذرع راه خود را از روی برف لغزانیده و بشیب رفتیم در دامن کوه
مزبور شهر و قلعهٔ برد واقع است بسبب اینکه از آتش توپهای قلعه که مشرف براه بود ناپلیون و همراهان او
احتراز نمایند از راه منحرف شده از فراز کوه آلبرده گذشتیم و چون بردن توپها از فراز کوه مزبور ممکن نبود
قرار چنین دادند که توپها را از میان شهر برد که اطراف آن دیوار نداشت برده باشند برای این عمل شب را بهتر از روز
دانسته مجموع چرخ و عرادهٔ توپها و دست و پای اسبها را بعلف پیچیدند که مستحفظین قلعه از گذشتن توپها باخبر نشوند
و دره در طول کوه برد از ابتدا تا انتها کشیده شده و آن دره پر از مکان پر حاصل و پر منفعت است در پایان
آن دره که آخر کوه مزبور است قلعه و شهر برد واقع است و هرکه از فراز کوه بشیب بیاید باید از شهر مزبور بگذرد
و قلعهٔ مذکور تا شهر جائیکه گلولهٔ توپ میرسد براه سرکوب است و چون شهر داخل میشوند نیز قلعهٔ مزبور بر کوچهای شهر مشرف
میباشد لیکن دیوار ندارد برای انداختن توپ از قلعه بشهر مانعی است مجملاً اینکه توپ و عراده و قورخانه را از دره و همهٔ
لشکر از میان شهر عبور نمودند اهل قلعه از عبور آنها خبردار نشدند لیکن مردم شهر خبردار از گذشتن لشکر بودند و از ترس حکم
ناپلیون که قبل از وقت بآنها رسیده مطلقاً سر از خانها بیرون نیاوردند و قبل از آنکه اهل قلعه گرفته شود لطف الله لشکر از پس
از شهر برد بهمین طریق بدون آسیب گذشته بودند نگارندهٔ اوراق میگوید که از زیادتی انضباط لشکر ناپلیون و زیادتی
غفلت لشکر نمسه تعجب من از حد گذشت و وقوف و ادراک سرکردگان لشکر فرنس که اطاعت آنها بحکم ناپلیون باعث
اطاعت افراد لشکر بود بحکم آنها و عدم وقوف و ادراک و تسلط لشکر نمسه بر حیرتم بی شمار افزودن گرفت بعد از اینکه جناح
لشکر انبوه فرنس از راه صعب بر فراز کوه برنارد بالا رفته و در شیب آن فرود آمدند و از راه مزبور که هر جا توپ قلعهٔ دشمن مشکل

سر سبه گذشته، از جلو شهر تر رد شدند و در نهایت انتظام با آرام تمام مردان اینکه قیل و قالی کنند و آوازی از ایشان
برآید از کوچهای شهر تر که شهر دشمن بود گذشتند و یکی از افراد لشکر نتوانست جراحت جراحتی کرده جراحتی رساند
و دست بر در و دیوار شهر زنند و یا اینکه از نظام و صفوف مقدم و متوحش شده از یمین و یسار قدم بخارج گذارند
و اجرای احکام و اطاعت فرمان ناپلیون با آن نظام بر این مرتبه بود که سردار اعظم بکفر ناپلیون اوامر و نواهی او را
در هر خصوص در هر جهه در غیاب بانجام میرسانیدند که گویا ناپلیون خود حاضر است و حکم اجرای آن مینماید و اطاعت آنها
میکنند ولکن بخلاف آنها غفلت سرکردگان لشکر نمسه بمرتبه بود که فکر نکرده و بخاطرشان نرسید که چنان راه صعب را بجزئی جنابه
مسدود کنند و این قسم کوتاه نظر بودند که بمسافت نزول گلوله توپ نیز ندیدند که لشکر از آنجا عبور مینماید و هرگاه قبل از وقت از این
کار مستحضر میشدند و جزئی زحمت قبول کرده در هر مکان لشکر و پشته ترتیب میدادند سعی و جد و جهد لشکر فرانس در عبور و مرور از راه
مزبور بیحاصل میشد و نتیجه کار را بعکس میکرد. مورخ گوید که روز بیست و ششم ماه می در نزدیکی قلعه تر رسیدیم و در طرف یمین راه
رود خانه ایست که در میان قلعه تر و شهر تر جاری میباشد و یک جانب رود خانه مزبور جبل البرنو منتهی میگردد و در دامن آن
مکان قلعه تر بر سر کوه است و هر کس از آنجا بگذرد از قلعه خواهند دید. ناپلیون با جمع قلیلی که همراه بودند از رود خانه گذشت و قبل از نزول
گلوله توپ رسیده دید که در طرف دست چپ راه باریکی است که بسمت فراز کوه البرنو میرود و در پشت قلعه تر در سیاه تپه تعریف قسم
امر فرمود که زودتر قدم بردارند که براه مزبور برسند همه کی ... کالسکه جاده زود ... نکرده و باندک صعوبت براه مزبور رسیدیم و از آنجا
بر فراز کوه البرنو رفته که سر کوب قلعه تر است و مجموع اطراف او را خوب میتوان دید در آنجا دو پشته بود که او را از نظر اهل قلعه
مخالف کند قرار گرفت و پایهای دوربین را بالای زمین محکم کرده قلعه و اطراف آنرا بدقت تمام ملاحظه و بعد باشخاصی که
آمده بودند و کیفیت قلعه و مکانهای آن و جائیکه گرفتن قلعه از آنجا ممکن میشد پا نمی ... چندان ایراد وارد نمود و کارگاهی نیز کرده
حکم فرمود که در آنجا لشکری بسازند و فرمود که اگرچه گلوله توپ از آنجا بشهر اندازند چنان محصور شده و قلعه را تسلیم خواهند نمود
مورخ گوید بعد از آنکه این احکام را صادر فرمود مراجعت کرده و در پایان کوه بقدر سه فرسخ فاصله در قریه منزل نمود شب را در آنجا
توقف فرمود و روز دویم ماه جون خبر رسید که در آن مکان که کوتل اول ایشان واقع است لشکر ساخته توپها را کشیده و با چند تیر
گلوله توپ قلعه گیان را مجبور ... قلعه را بدون دست تسلیم لشکر فرانس نمودند. مورخ گوید عبور کردن ناپلیون از کوه سنت برنارد
که از کوههای البس است عجیب در تواریخ ممالک روی زمین ثبت خواهد شد و از جمله تهورات محسوب خواهد گردید که ... تاکنون بخشیده

واینگونه جرات که کوتل اول نمود و فعلی که عقلی بخیله از او صادر شد دشمن او با تمام هراسان شدند و تجدید خوف
گردیدند که با وجود آن لشکر که در صفحه ایطالیا داشتند و آن همه وقت که محاصره قلعه تر مشغول بودند آنجا نتوانستند جرأت
نمودند که یک جوق از عساکر نمسه با مداد و استخلاص قلعه مزبور روانه نمایند و دیده و بصیرت سرداران عساکر نمسه چنان بسته او را
که یکی از آنها با افواج خود نرفت که گذرگاه و راه عبور و مرور عساکر فرانسه را سد نمایند و قلیله از قلعه تر ... نتیجه
در مقابل دشمنیم لکن گروه بسیار ضعیف در گوشه و کنار که قابل این نبودند که در برابر ما ایستاده جنگ کنند و هر قدر ناپلیون
پیشرفت و دشمن زیاده پریشان شده و از اول ایشان عزم تسخیر ممالک فرانس شنیده آن زمان بدین خیال افتاده چاره ندیدند
مگر اینکه از این راه که ناپلیون میرفت مراجعت کنند و به لشکر جنرال ملک که سپهسالار کل بود ملحق شوند. مورخ گوید آن چالاکی
و طبیعت مردانه و همه پر دلیرانه که در باب مروانی ناپلیون بود در همه از آن مشام جنرال ملک رسیده و چه آن ...
رای که برای سرکرده لشکر لازم است فی الجمله در او بود و از روی تدبیر تمام و حالت لشکر خود و عساکر ناپلیون را ملاحظه میکرد
و تفکر مینمود و خیال میکرد که او هر قدر خود را عقب کشد آن فرصت برای و نمانده است که رشته عملی که در نظر گرفته است
بدست تواند آورد و دوباره راه آمده شده مملکت نمسه را مالک تواند شود چرا که ناپلیون همه را متصرف گشته و اگر او دید است
که مجموع قلعه های محکم ایطالیا در آن زمان در دست دولت نمسه است که بهیچ وجه من الوجوه از جنرال ملک که سپهسالار فرانس بود راه
تشویش از برای او نیست تا توقف شود که او هر امور جنگ بیند که باید تقلید بر کار ناپلیون کرده و چنانچه ناپلیون از کوه برنارد
بخاک ایطالیا شتافت او نیز ناپلیون را در آنجا گذاشته بخط مستقیم داخل خاک فرانس شود و شهرهای فرانس که یکی از آنها
فرانس بود رود و در آن زمان ناپلیون چه میتوانست کرد و چه از دست او میآمد جنرال ملک در مقابل خود باقی میدید
و چند شهر پی استحکام و بی لشکر در سر راه خود میافت و تا شهر پاریس بی مانع میتوانست رفت و عساکر فرانس در صفحه وسیع ایطالیا
میماند و دشمنی نمیدید که جنگ کند خود بخود خسته و وامانده میگردید اگر ناپلیون بجای جنرال ملک بود کارها میکرد که عبرت گیرند
از دنیا چه حدت بحث ما بود که جنرال ملک با فکر و تدبیر خود و هیچ کار را از او بعمل نیامد. مورخ گوید در روز دویم ماه جون وارد شهر میلان
شدیم فردای روز مزبور خبر رسید که قلعه تر را تسلیم لشکر فرانس کردند و ورود ما بشهر مزبور و داخل شدن با آنگونه جلال
سهم میانه و فی الجمله ممانعت از اهل شهر و پیش قراولان لشکر نمسه روی داد و ولکن معلوم است اینگونه موانع مقابل سطوت ناپلیون
زود مرتفع میگردد. ناپلیون امر فرمود که عساکر قلعه را محاصره کردند و چنانکه بهر کس لازم بود صادر نمودند جنرال ملک امر داد

افواج ابو الجمعی او گرفتن بلده شغره مامور کرده بود این جنرال ... آنجا را مالک شده و جنرال لانس را بشهر
بلوفیناد که او بجز در رسیدن آنجا جنرال اوث را که یکی از سرداران عساکر لینه بود در هم شکست و شهر مزبور را متصرف شد
ناپلیون شش روز در شهر یافا توقف نمود فردای روز ورود در خلوتگاه خود بود خبر دادند که جاسوسی فلان آمده وارد
میخواهد بحضور مبارک مشرف شود ناپلیون او را شناخت حکم فرمود که او را بخلوت آورند چون او را ملاقات کرد فرمود
که شما مشهور زنده ماندید و تا حال شما را نکشته‌اند در جواب عرض کرد که جنرال چون شما در مصر تشریف داشتید و دعوا دوباره
فیمابین دولت ... و فرانس آشکار گردید من داخل خدمت دولت ... شدم چرا که شغل من این است که هر که وجه نقد زیاده
میدهد با او خدمت میکنیم و کنون از شغل خود خسته شده ام میخواهم بقدر کفاف تنخواه بدست آورم و از این شغل کناره کرده
در گوشه آرام گیرم جنرال ... که سپهسالار مجموع عساکر ... است مرا بجاسوسی لشکر و اوضاع و دیدن وضع عساکر شما
فرستاده است لهذا میتوانم خدمت بزرگی بشما کرده باشم و از مقدار لشکر دشمن و مقام جوقهای مختلفه و اسامی سرداران
و صاحبمنصبان ایشان شما را مستحضر میسازم و عرض میکنم که کنون شهر ... که معسکر جنرال ... میباشد و همه تدارکات لشکر او
در آنجاست در چه حالت است و شما را آگاهی میدهم که مرا از شما از روی عرض ... بعد از این هم نخواهم کرد و لیکن مرا
لازم است که بسردار خود بعضی خبرها و اوضاع شما را خبر دهم و شما نیز احتیاط از این کنید که پاره حوالات ...
بمن داده باشید و از حقیقت اوضاع خود مرا مطلع کنید که او را مستحضر نمایم ناپلیون فرمود بعد از آنکه من از اوضاع دشمن با خبر باشم
بسیار دلم میخواهد که دشمن نیز از طرف من از اوضاع من مطلع گردد مشروط باینکه از وضع طراحی من خبردار نشوند و کنون از
مقدار لشکر و عدد توپ و مقام جوقهای لشکر شما را مطلع مینمایم و دو هزار با جلو هم بشما خواهم داد در صورتیکه هر خبر
میگوئی راست باشد مورخ گوید بعد از تمام این گفتگو کونسل اول امر فرمود از قرار تقریر جاسوس مزبور مجموع اسامی جوقهای
لشکر دشمن و مقدار ایشان را با اسامی سرداران هر جوق و مقام و مکان عسکر ایشان تفصیل نوشتم کونسل اول نقشه را گشود
از آن قرار که تقریر جاسوس را یافت کرده بود هر مکان که مقتضی طراحی او بود و از هر راه و هر مکان که لشکر او
سردار میخواست تعیین کند همه را با سوزن نشان نمود و از قرار تقریر جاسوس چنان یافتیم که چون جنرال ... یافته بود که
... تردد او و لشکر او ... برده خواهد شد و با شهر ... محاصره خواهد کرد ... آذوقه وافی القدر کفاف در آنجا جمع
نموده بسیاری از لشکر او ناخوش و خسته است بعد از آن کونسل اول امر فرمود جنرال ... تفصیلی از اوضاع لشکر و ...

بعجت بود نوشته بجاسوس مزبور داد که برای جنرال ... ببرد مورخ گوید اخباراتی که جاسوس داده بود همه
صحیح بود که بعد از فتح جنگ مارنقو ناپلیون جاسوس را خواست و بمن فرمود دو هزار با جلو که با او وعده کرده بود تمام
و کمال دادم و جاسوس اقرار کرد که جنرال ... نیز از خبرات من وقتیکه از خدمت کونسل اول رجعت کرده بود
رسانده ام این قدر خوشحال بود که زیاده از نصف این انعام بمن داد و جاسوس مزبور همان وقت توبه کرد و از شغل
خود که بدترین شغلها بود کناره جست مجملا روز آن جنگ عظیم نزدیک شد کونسل اول مجموع امور منظم ساخت و تمامی
تدارکات را مهیا نمود از قرار نقشه که در طراحی کرده بود بهر جا که سردار لازم بود تعیین نمود و هر مکان را که
مصلحت دیده بود در دست باشد از جوقهای لشکر تعیین کرد که قبل از وقت آن مکان را بگیرند و هر کس را بهر جا
که باید تعیین و روانه فرمود قبل ازین مذکور شد که جنرال مراد بگرفتن شهر ... مامور گردیده بود
چون آن مکان را مالک شد چاپاری از جانب جنرال ... به دولت ... میرفت آن چاپار را بچنگ آورده و نوشتجات
آن چاپار را در شب ششم ماه جون بما رسید جنرال مزبور بدولت خود نوشته بود که در روز چهارم شهر مزبور قلعه
جناوه که تنها در محاصره ما بود و جنرال ... تنها نگاهداری کرده بود تسلیم عساکر منصوره کرده و عساکر او
هر چه در قلعه مزبور بودند کلا اسیر و دستگیر شدند و در این روزها شهرت داده اند که جنرال ناپلیون با عساکر
خود ... که اسم ایشان را ... میگویند داخل ایطالیا شده اند و ناپلیون خود در پای تخت فرانس
حرکت ... از آنجا ... و این لشکر قلیل که بجهت ... لشکر فرانس آمده اند بسیار ضعیف و کم کارند و بهیچ وجه من الوجوه
کاری که موجب وهن باشد از ایشان ساخته نخواهد شد مورخ گوید آن نوشتجات را که زبان ... بود ترجمه کرده
ساعت از نیمه شب گذشته بود که کاغذها را برده داخل خوابگاه ناپلیون شدم و از قرار فرمایش او که هر وقت خبری باشد
مرا زود بیدار کن او را در میان رختخواب حرکت دادم بیدار شد ترجمه نوشتجات را خواندم از نقل تسخیر جناوه بحدی
مضطرب گشت که فورا از رختخواب ... حرفی که بمن فرمود این بود که شما از زبان ... وقوف کامل ندارید بعد از آن احکامی که
بجهة رفع ... که از تسخیر شدن جناوه احتمال میرفت که حاصل گردد و لازم بود نوشته فی الفور بسرداران لشکر فرستاد
و لشکر را به این سمت مامور ساخته بود امر فرموده مراجعت نمایند و بسمت شهر ... بروند و خودش فی الحال از آنجا
... روز شهر ... رفت و آنجا را معسکر خود قرار داد مورخ گوید در این مقام ذکر بعضی از وقایع که معین

فتح جنگ مارنقو شده لازم است از آن جمله یکی این بود که در نهم ماه جون جنرال لانت در حوالی قلعه
مانت بلو فتح نمایانی نموده شکست فاحشی بلشکر نمسه داد اگرچه در بعضی تواریخ نوشته اند که ناپلیون خود در جنگ
مزبور بوده لیکن جنگ مزبور در آن روز اتفاق افتاد که ناپلیون از شهر میلان حرکت فرمود که بسمت صحرای
قصبه مارنقو برود و جنرال لانت چند روز بعد از آن که وضع جنگ را بیان میکرد باین طریق میگفت که از ضرب
گلوله دشمن استخوان افراد لشکر من چنان در هم میشکست که گویا تگرگ بزرگی بشیشه میافتد و دیگر اینکه جنرال دسی
که بسیار در جنگ بکار آمده در مصر بود و قتیکه مابین صدر اعظم روم و لشکر فرنس جنگ روی داد حاصل این شد
که مصالحه نمودند بعد از مصالحه جنرال دسی فرصت یافته روانه فرنس شد مدد آن روز که کونسل اول از پاریس
بسمت ایطالیا حرکت فرمودند جنرال دسی وارد بندر تولان شده از آنجا کاغذی نوشته بود بمن و مژده
ورود خود را انجاک فرنس بمن فرستاده این مراسله وقتیکه وارد شهر مرقتنی شدیم رسید چگونگی را خدمت کونسل اول
عرض کردم بسیار خوشحال شده فرمودند که جنرال دسی لازم است که این سفر همراه من باشد در ساعت حکم نوشته فرستادند
که خود را زود باردو برساند در روز یازدهم جون که کونسل اول از شهر میلان حرکت کرده محل معسکر خود را در استرادل
قرار داده بود جنرال دسی وارد گردید کونسل اول از آنجا که او را مرد کاردان و تجربه کار بجای آورده بود
و میدانست روزی خواهد شد که از وجود این چنین کارها ساخته شود بشوق تمام او را باطاق خلوت برده
اظهار محبت قلبی خود را نسبت باو اظهار نموده زیاده از سه ساعت با او در خلوت صحبت داشتند فردای روز مزبور حکمی
بعساکر ابواب جمعی جنرال چاپت صادر نموده مقرر داشتند که جنرال دسی را بسرداری شما تعیین کردم و حکمی همان روز
بجنرال دسی داده که لشکر مزبور را بشما سپرده ام مورخ گوید خدمت ناپلیون عرض کردم که شما تا حال سه ساعت تمام با
احدی خلوت نکرده بودید چگونه اتفاق افتاد که با جنرال دسی خلوت فرمودید فرمودند او را بسکه صدیق و کاردان
یافته و بیاد کردانی میدانم و بیاختیار و ساده دل و [illegible] کردار بجا آورده ام محبوب من شده چون [illegible]
مراجعت کردم او را در جنگ خواهم نمود اگر توانستم چندان وقت نمیکشد او را برتبه شاهزادگی خواهم رسانید و اگر چنانچه نتوانم
شاهزادگی جهه او مقرر خواهم داشت دو روز بعد از آن شب در حوالی مارنقو بعد از آنکه رشادت ورزیده و بعمل فتح نمود
کشته شد و در آن وقت سی و سه سال عمر داشت مجملا در روز یازدهم ماه جون جنرال دسی بخدمت [illegible] روانه شده

ناپلیون از آنجا حرکت کرده بحوالی شهر قلقوله رفته از آنجا یکی از صاحب منصبان خود را روانه کرده حکم داد که خبر
نماید آیا در بالای رودخانه بار بیده پل ساخته اند یا نه سرکرده مزبور سه ساعت از شب گذشته خبر رسانید
که مطلقا دشمن پل در روی رودخانه مزبور نساخته است از این خبر ناپلیون فی الجمله آسوده خاطر گشت و باطمینان تمام استراحت
نمود لیکن صبح بسیار زود صدای توپ بلند شد و خبر رسید که عساکر نمسه از رودخانه عبور کرده در صحرای مارنقو صف
آرائی نموده و همه صحرا را گرفته از یمین و یسار با سرداران فرنس شروع بجنگ نموده اند مورخ گوید چون ناپلیون این خبر را
شنید بسیار متغیر شده فرمود که سرکرده مزبور را بیاورید چون بعد که نتوانسته است همه مکانهای رودخانه را [illegible] نماید
بعد از آن بمن حکم فرمود که بقلعه تن جولینو بروم و از آنجا که بقدر چهار فرسخ مسافت بمیدان جنگ است منتظر حکم
مجدد باشم و خود سوار شده بتعجیل تمام بجنگ شتافت و من آن روز تا غروب آفتاب او را ندیدم چون بعد از ظهر شد شلیک لشکر
فرنس نمودار شد و زخمدار و فراری بود که از پشت قلعه مزبور و حوالی آن میگذرد و میگفتند که لشکر فرنس شکست خورده
ناپلیون خود با چند فوج از افواج خاصه بسختی تمام مقابل لشکر دشمن ایستاده مشغول جنگ میباشد و جنرال دسی که قبل از وقت [illegible]
شده بود راه جاوه را رسیده در نماید جائی رسید که با افواج خود زود مراجعت نماید و خود در صحرای جنگ باشد صبح زود
روز چهاردهم ماه جون که روز جنگ بوده مراجعت کرده از آنجا میگذشت و من افواج او را که مجدد باو تفویض شده
بود ملاحظه کرده تعجب میکردم که این لشکر چگونه امداد بناپلیون خواهد نمود و چگونه لشکر بسیاری را که شکست خورده و متفرق
شده اند نگاهداری خواهد کرد چونکه جنرال دسی بصحرای جنگ رسید ناپلیون از او پرسید که اوضاع جنگ را چگونه
می بینی آن سردار تجربه کار بهتورانه جواب میداد که بالمره از دست رفته لیکن دو ساعت از ظهر گذشته و تا غروب آفتاب
آن قدر فرصت داریم که جنگ نموده فتح حاصل نمائیم مورخ گوید ناپلیون خود بعد از جنگ مزبور نقل میکنند که بخیال
احدی نمیرسید که این افواج ضعیف جنرال دسی با چند عراده توپ بتوانند که جنرال کلرمن نیز در حوالی غروب
آفتاب فتح حاصل کنند و شکست خود را بفتح مبدل سازند تا دو ساعت بعد از ظهر فتح از طرف لشکر نمسه بود بعد از آن جنرال
دسی با لشکر ابواب جمعی خود رسید از آن زمان تا حوالی غروب جنگ را بالمره منقلب کرد و تا سه ساعت دیگر فتح و ظفر بطرف لشکر
فرنس گشوده و همان یک صدمه مملکت ایطالیا بتعلق دولت فرنس شد مورخ گوید یکساعت بعد از غروب آفتاب ناپلیون
بمنزل خود مراجعت کرد و در اوقات اول حرفی که بمن فرمود این بود که حیف از جنرال دسی که کشته شد این قدر [illegible]

فتح مسعوف میباشم که از ترک او غمین میباشم و بعد بمن فرمود ببین چه کارهای حربی چنین امور معظم را تحصیل میدهد
حقیقت اینست که جنرال دسنی در آن توقف که من او را امر کرده بودم وارد شده و همان قرار که فرمایش او بود کردم اقدام
بجنگ کرده و خود ملاحظه مینمودم افواج خود را از قرار دستور العمل من که تعجیل تمام با و رساندم چنان بموقع حرکت
داده و چنان بهوشیاری بمقابل صفوف دشمن رسانده که سر موئی از فرمایش من خلاف نداشت و مقصدم تقدیم
تا خبر نشده هزار حیف که زود کشته شد و وضع کشته شدن او بر من معلوم نگشت و چنان فورا اتفاق افتاد که احدی از
نایبان و صاحبمنصبان و افراد لشکر او نیز مستحضر نشدند و چون او را دیدند در میدان جنگ افتاده یکی از نایبان او بکلوم
که بقدر مقصد قدم از او دور شده ام و بحکم او جهت رساندن فرمایش او با افواج در عین گرمی جنگاه اندک غافل شده ام تا
برگشتم و کیلی بمن گفت که جنرال دسنی فلان جنگ افتاده چون با و رسیدم او را کشته دیدم و زخم او از پشت سر بود معلوم نشد
که آیا در گرمی جنگاه که او پس رو بوده گلوله افواج او بر سر او آمده و یا هنگامی که روی خود را بر گردانیده که دستور العمل و
حکم تازه بر صفوف لشکر خود دهد گلوله دشمن به پشت او خورده مورخ گوید که بعد از شام خوردن که خلوت شد
و مضمون فتحنامهای مملکت را فرمایش میکرد عرض کردم که شما حالا باید بسیار خوشحال و خوشنود باشید که چنین فتح
عظیم جهت شما روی داد فرمود بوریقین بدان وقتی از این فتح راضی بودم و خوشنود میشدم که جنرال دسنی که جنرال
صاحب وقوف با تدبیر بود کشته نشود مورخ گوید روز دوئیم جنگ صبح بسیار زود که شاهزاده ولیعهد پیش از جانب جنرال
مث که سپهسالار عساکر ایمه بود جهت گفتگوی مصالحه خدمت کونسل اول آمده و شرط او موافق مصلحت در باب مصالحه بنا
لهذا کونسل اول در جواب او فرمودند که من عساکر ایمه را که الان در شهر اسکندریه محصور شده اند امان میدهم و ایشانرا
میگذارم که با اسباب و اسلحه حربی که دارند همراه خود برداشته از آنجا روند و لیکن باین شرط که مجموع ایطالیا را خالی کنند و
مجموع شهرها و قلعهها را که در تصرف عساکر ایمه میباشد بتصرف عساکر فرانس دهند شاهزاده مذکور درخواست کرد که او را
اذن دهند که مراجعت کند و فرمایشات کونسل اول را بجنرال مث برساند درخواست او مقبول افتاده روز روانه بجنگاه شده و غروب
آفتاب باز مراجعت کرده از قول جنرال مث چنین جواب آورد که تحمل بمقابل تکالیف ناملایم بهیچ وجه ممکن نیست مشغول شد
با واز خشونت آمیز فرمودند که ای صاحب عزیز من حاصل مقصود من اینست که بشما میگویم که سردار خود را اعلام کنید و زود
مرا از جواب مستحضر سازید که این قصد من مطلقا تغییر نخواهد یافت و بلکه در نظام و حالات و از کیفیت اوضاع شما خاطر جمعم خبردارم

من هم همان طریق ملتم از دیروز که روز فتح بود شروع با موختن علم و شیوه جنگ نکرده ام خود دیده و شنیده ام
و مرتبه ادراک سرداران آن باب قدر تجربه رسانیده است اولا حال شما در شهر اسکندریه محصور میباشید و از لشکر شما بسیاری
مریض و زخمدار است در اطراف شما از هر طرف بریده شده و آذوقه و دوا بقدر کفاف لشکر موجود نیست و احتیاج
دارید که از خارج بیاورید و آن نیز ممکن نمیشود و من مجموع عقب لشکر شما را گرفته ام و بهترین افواج شما الان در
میان کشتهگان و زخمداران است در این صورت میتوانم بالاتر از این تکلیفات در باب مصالحه بشما بنمایم و مقام من
چنین مقامی است که مقتضی اینست که هرچه بشما تکلیف کنم قبول نمائید لیکن با وجود این معنی باز مطالب خود را
کمتر و ملایم تر نمودهام و این از این جهت است که از سوی سیف شهزادار حرمت منظور میدارم مورخ گوید بعد از این گفتگو
شاهزاده را اذن مراجعت داد و من وقتیکه او را مشایعت میکردم که این قیود مصالحه که کونسل اول قرار داده بسیار مشکلست
که جنرال مث همه را قبول کند بخصوص در باب تخلیه قلعه جناوه که بعد از یکسال محاصره که در دو روز است تسخیر آن ممکن
شده بهرحال مورخ گوید این معنی بسیار تعجب داشت که خبر گرفتن و پس دادن قلعه جناوه هر دو در یک روز و یک ساعت
با مپراطور نیمه رسید مجملا که طریقه جنگ مارنغو را مورخین بچندین وضع نوشته اند لیکن اوقاتیکه نابلیون در
جزیره سنت هلینه محبوس بوده بطریق بجنرال قورقو حکایت کرده و جنرال دسنی که از مصر مراجعت کرده
در بندر تولان کرنتین نگاه داشته بودند حکم با و نوشته بودم که خود را زود بعسکر من رساند من در شهر میلان بودم
وارد شد و آن شب را تمام شب پیش من بود احوالات مصر و هرچه بعد از بیرون آمدن من روی داده بود
استفسار کردم فردا صبح حکم سرداری جنرال وانت را که چند روز پیش از آن مرده بود با و دادم و عسکر جنرال
مث در شهر اسکندریه بود و دو روز بود که لشکر او از هر طرف سرف و حوالی شهر مزبور جمع میشد و مقام جنرال مث
مقامی بود که احتیاط زیاده از حد لازم داشت و هرگاه مقصدم پس و پیش مینمود بالمره تمام میشد بعلت آنکه سلسله
عمل را باخته بوده هر وقت زیاد تر تاخیر مینمود و در این فکر میشد که چه باید کرد مقام او ضایع تر میکردید چرا که از
عقب لشکر جنرال سانت را امر کرده بودم و ساعت بساعت پیشتر میآمد و در سایر اطراف او من خود سرداران حرب
تعیین کرده بودم که هر روز لشکر او را بیچ پس میبرند و زیاد تر مینمودند و من وقتیکه در ستردلا بودم هر روز در
او قلعه و لشکر میباشم جنرال مث مطلقا حرکت نکرده حال آنکه در آن ایام که او افتاده بود سه طریقه در پیش داشت

واو را لازم بود که یکی از ایشان را اختیار کند و زود با نجام رساند اولاً چون لشکر او زیاده از لشکر من بود و
اهلی آن نفس بوده میبایست آن که با و خبر رسید که من از کوه برتر دسر از زیر شده و در عقب او راههای آمده
شده ام راه قطع نمایم مجموع لشکر را به شب از میان لشکر فرانس را همراه گرفته هر جوق از جوقهای لشکر فرانس که با او در
مقابل بیاید بشکند و تعجیل شهر پیشتر را گرفته روی جنگ را بطرف شهر مفتوحه کند که مجموع طرق مملکت لمبه را مالک
شده باشد ثانیاً اینکه وقتیکه دانست عقب لشکر او را گرفته ام بایست دریاچه لشکر خود را حکم داده از رود خانه
پو یا حوالی شهر تورین و یا مابین شهر مزبور و حوالی رود تیشیه بگذراند بعد از آن خود را بر رود تستنور رساند
از آن رود خانه نیز بگذرد و خود را قبل از ورود من بشهر ملان با نجا رساند که پشت خود را بشهر مزبور داده راه را
بریده و قوت لشکر لمبه رساند و ایشان را جبراً و قهراً پس نشانده تا بعقب رود خانه اده رساند و طریقه ثالث
این بود که در الکسندریه که توقف داشت حرکت نموده بشهر پاوی برود و قلعه جناوه را پشت بند خود قرار دهد
و منتظر شود که لشکر انگلیس که در شهر مهان جمع شده اند با مداد او رسند و بعد از رسیدن ایشان بجنگ اقدام کند در
این صورت قحط بار و آذوقه نمیافت و جبه ادوات جنگ معطلی است چه از طرف دریا اتصال مراوده
با قلاع داشت و با بالانه داشت و در تستغینی هم چند فوج مهیا و موجود داشت و ازین گذشته راه دریا نیز در دست او بود و همه جهت
از کشتیهای انگلیس باو میرسید علاوه این مقام میتوانست توپهای بزرگ خود را از روی دریا بتستغینی فرستد و از آنجا
هر وقت خواهد قلعه مفتوحه را مالک شود مجملاً جنارال لیاپ را که در سواحل رود پو بود حکم دادم که خود را عقب کشیده
بر سر تستنور رود و اگر دشمن کنار چپ رود خانه مزبور را متصرف آورده باشد او را میتوان پنج شش هزار نفر با مداد خود
از جنارال هانتی که در ملان حاکم است بگیرد و چهار هزار نفر هم خود داشت و با آن ده هزار نفر اینقدر توانائی حاصل مینمود
که عبور دشمن را از رود خانه مزبور چند روزی بتأخیر اندازد تا اینکه من فرصت یافته از آن دو پل که بر رود خانه بود
لشکر خود را گذرانده و بعقب تستنور رسانم مقارن این احوال هر ساعت منتظر حرکت لشکر لمبه بودم روز دوازدهم
جون رسید و تا بعد از ظهر نیز انتظار داشتم دیدم اثری از جنارال مث و لشکر لمبه ظاهر نگشت بسیار مضطرب شده
خیال کردم که جنارال مث لشکر خود را برداشته بسر جناوه رفته یا به تستغنی شتافته یا بمقابل جنارال سالت رفته است
که اول او را از جنبش باز دارد و بعد مراجعت نموده بر من تاختن آورد بنا بر این جنارال همان روز از تشرواله که معسکر من بود

کوچ،

کوچ و بحوالی رود خانه سکروته رفته حوالی غروب آفتاب انجا معسکر ساخته شهر تارتونه را محاصره نمودم
و معسکر خود را در شهر و اهره قرار دادم و آن روز هم که سپاه فرانسه الحرکت آورده بودم باز اثری از جنارال
مث و عساکر لمبه ظاهر نشد و مطلقاً خبر از آنها نیافتم مگر اینکه چند دسته سوار از گوشه و کنار از دور نمایان بود که آنها
نیز دلیل نمیشد که در صحرای مارنغو لشکری مجتمع باشد تا بلیون ملکوید مرتبتین حاصل شد که دشمن بالمره فرار کرده خود را بطرف
قلعه جناوه کشیده اند در سیزدهم ماه جون طلوع صبح از سکروته گذشته از اواسط صحرای وسیع مارنغو بحوالی قریه
سن جولینو رسیدم و سوار مختصر فرانس بهر طرف تاخته اثری از دشمن نیافته از این قرار مرا شکی نماند یقین
کردم که جنارال مث لشکر خود را از الکسندریه بطرف جناوه برده چه اگر در الکسندریه میبود طریقه جنگ این بود
که لشکر او در این صحرا پیش روی مرا گرفته بود سوار جرار لمبه در این صحرای وسیع میتوانستند حرکت نمایند از یافت
نشدن لشکر لمبه مضطرب گشته فوراً جنارال دسی را حکم دادم که افواج ابواب جمعی خود را برداشته بطرف چپ دشمن روانه
شود او را دستور العمل دادم که شاهزاده ناوی را که با الکسندریه میرود ملاحظه کند و معلوم نماید که اثر لشکر و عبور
آن از آن راهها ظاهر است یا نه و افواج جنارال گاردان را امر کردم که بقریه مارنغو رونده و از آنجا قراولان
بطرف باربیده فرستند و مشخص کنند که آیا دشمن در آنجا پل ساخته اند و جسر آورده اند یا خیر چون جنارال گاردان وارد
قریه مارنغو شده سه چهار هزار نفر از چنداولان لشکر لمبه را در آنجا دید فی الفور حمله بر ایشان برده جنگ داده از
قریه مزبوره بیرون نموده و آنجا را متصرف شده و از آنجا قراولان فرستاده باربیده را ملاحظه کنند وقتیکه قراولان برود مزبور رسیدند
شب شده و هوا تاریک گردیده بقدریکه میتوانستند ملاحظه کرده و من در آنجا ماندند و خبر بمن رسانیدند که پل نیست و در الکسندریه
چند هزار مستحفظ میباشند و مطلقاً از جنارال مث خبر نداده که آیا هست یا نیست و لمبه ام سمت رفته و افواج ابواب جمعی جنارال
لانث نیز از جای خود حرکت نموده از راه منحرف شده و از پشت قریه مارنغو از گوشه و کنار بخط مستقیم به سمت راست لشکر
لمبه رفته تا بلیون ملکوید که آن شب بسیار متفکر بودم که آیا دشمن چه تدبیر کرده باشد و لمبه ام طرف او را این اثنا شب بالآخره
مجموع لشکر را ملاحظه کنم که اخبارات از جنارال هانتی بمن رسید قبل از آن جنارال لیاپ و سایر مباشرین و محصلین که آن
طرق مختلفه را که فرستاده بودم بطرف جناوه رونده و دستور العمل داده بودم که جای لشکر و ضبوط جبه اردو مشخص کنند تا یک
چون کنار رود خانه سکروته رسیده بود آب طغیان داشته عبور ممکن نشده و بودن بنا بر این قرار دادم که معسکر من در تو

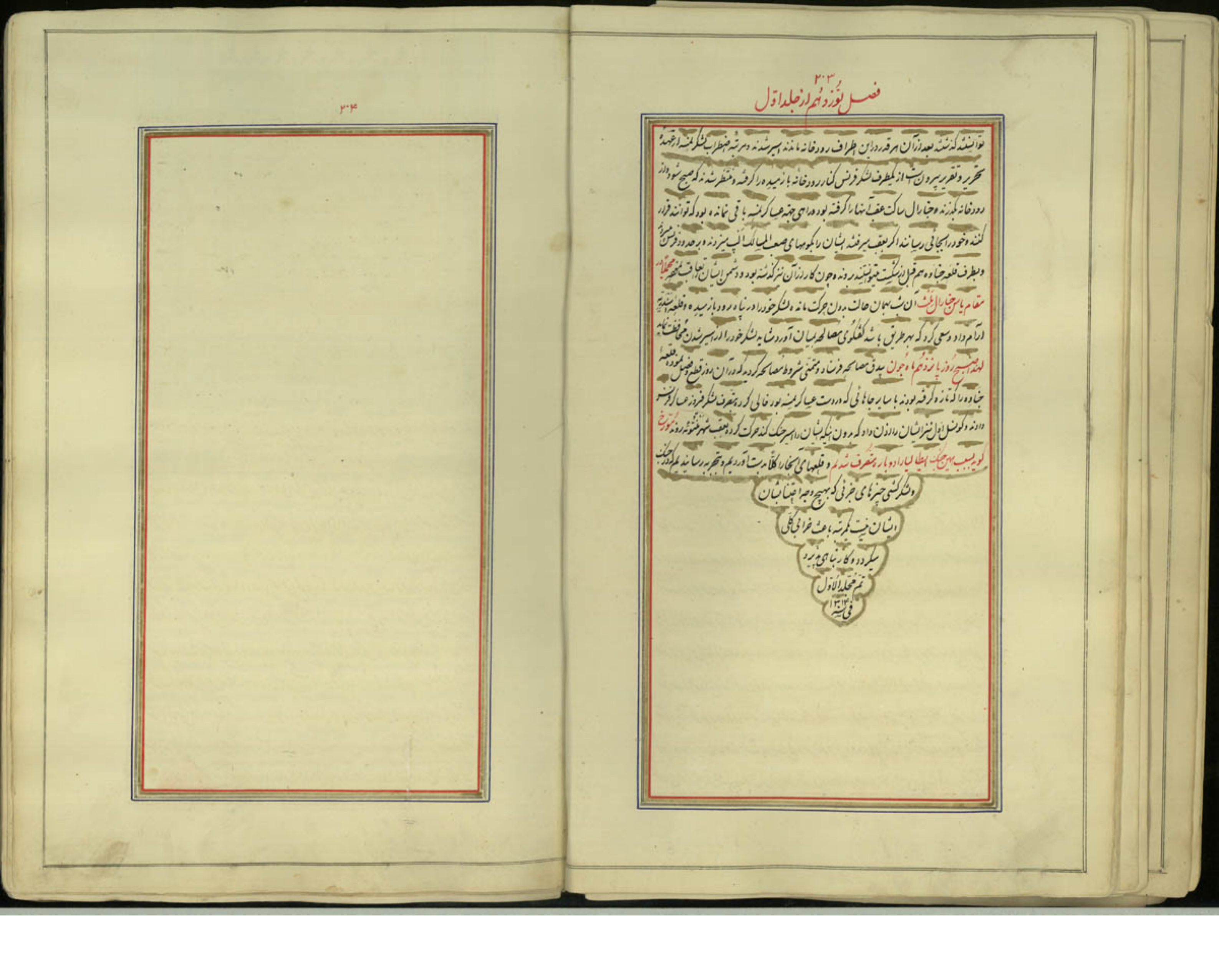
و اسکندریه در قرقاله قرار گیرد بدین خیال شب را صباح کردم در این اوقات که من متفکر بودم در اسکندریه انقلاب
عظیمی برپا شده سرکردگان و صاحب‌منصبان و مشاورین لشکر نمسه در حیرت بوده‌اند و در مصلحت فرو رفته که چه باید کرد
و در این حالت که راه آمد و شد لشکر قطع گردیده و دشمن رو بروی ما را لشکر ناپلیون گرفته در عقب سر ما لشکر جنارال سالک
قرار یافته و قراولان جنارال سالک از کوههای نیس آمده نزدیک است که همین راه لشکر نمسه را نیز بریده
باشند و ناپلیون نیز ساعت بساعت نزدیک میشود چه باید کرد بعد از آنکه بسیار مشاوره نمودند آخر الامر بنا نهادند
که هر قدر زود است باید جنگ نمود لهذا در روز یازدهم ماه جون چون جنارال ملس سمت کاشته ملحق لشکر خود
منتخب نمود بمقابله جنارال سالک مأمور ساخت و باقی لشکر را در پناه رود بارمیده و قلعه اسکندریه نگاه داشت ولیکن
جنارال ملس در شب دوازدهم ماه جون مستحضر شد که ناپلیون بطرف اسکرویه آمده است فوراً کس فرستاد
در روز دوازدهم ماه جون افواج مأموره را طلبید و روز سیزدهم را در تدبیر و مشاورت گذرانیدند و بعد از آنکه
مباحثات در میان ایشان اتفاق افتاد آخر الامر رأی را براین قرار گرفت و گفتند که اولاً جنارال ملس خبر از وجود
بودن لشکر در قرقاله وقت نبود که ناپلیون غفلتاً آورده است نداشت که قبل از وقت در تدبیر و چاره آن باشد ثانیاً حال
مجموع احکام و دستور العمل امنای دولت نمسه تنها بجهت دفع عساکر ابواب جمعی جنارال سینه بجهت و آذوقه
بقدر کفاف بجهت دفع لشکر مزبور و گرفتن قلعه جناوه داده بودند که تا امروز هر دو بعمل آمده حکایت آمدن
ناپلیون و آوردن لشکر مذکور در میان مبهم است ثالثاً این حالت که غفلتاً بچنگ خصم افتاده‌ایم و از هر طرف راه
راه ما قطع شده و آذوقه و دوا و ادوات جنگ بقدر کفاف نداریم این حمل بر عدم اهتمام وزرای دولت میشود
نه بر عدم وقوف کاردانی جنارال ملس هر حادثه که برای ما روی دهد تقصیر وزرا خواهد بود توبیخ بجنارال ملس
نباید کرد و رابعاً در چنین حالت مضطرب چاره جز این نیست که عساکر حق نمک خوار نمسه حق خدمت دولت را از راه غیرت
که مقتضی مقام است بجای آورند و خامساً باید بر همه عساکر معلوم کنیم و از ایشان درخواست نمائیم که حمیت کرده مردانگی
نمایند و هجوم کرده از میان لشکر ناپلیون راهی مفتوح و دوباره طریق مراوده با پای تخت نمسه حاصل کنیم و از این
مهلکه مستخلص شده رجوع بدفع دشمن نمائیم و سادساً هر گاه مقصود ما حاصل شود الکه همه چیز خواهیم شد و چون
قلعه جناوه نیز متصرف ماست و راه دریا را در دست داریم زود بلشکر مراجعت بکنیم طرح شمالی که در ابتدای سفر ما



تحت نمسه ریخته بودند میتوانیم بانجام رسانیم و سایر کارها هر گاه شکست یابیم و از نیل مقصود دور افتیم بلا شک
بمهلکه عظیم گرفتار خواهیم گشت چه آذوقه و تدارک و دوا بهیچ وجه من الوجوه موجود نداریم که باب
شقاوت آورده دو مرتبه با دشمن جنگ کنیم و مجموع تقصیرات در هر حال بوزرای دولت ما عائد
داشته حق خدمت را بجای آورده‌ایم مجملاً از اینگونه دلایل آراء اهل مجلس شورت متفق شده و همگی گفتند که
چاره منحصر بجنگ است تا براین شب روز چهاردهم ماه جون که روز جنگ بود بجهت نظم کار جنگ فردا هر
کس مشغول گشت ناپلیون میگوید در حقیقت مجموع احتمالات فتح با عساکر نمسه بود چرا که اتباع زیاد از
عساکر فرنس بودند و صاحب‌منصبان و سوارهای ایشان قدیم و کارآزموده و در جمعیت سواران ایشان سه مقابل
سوار ما بود و با وجود آنکه در جنگ مانت بلو و در قلعه جناوه بسیاری از ایشان کشته گشته و مجروح شده بودند
زیاده از لشکر مزبور فرنس بودند الحاصل روز چهاردهم ماه جون بار و بنه و حمال و اثقال را در اسکندریه
گذاشته لشکر جنگی خود را بر سه دسته تقسیم از آن سه پل که در بالای رودخانه بارمیده که قبل از وقت ساخته و در
دست داشته‌اند لشکر را طلوع فجر گذرانده حمله پی در پی بر سر قصبه مارنغو زدند و در آنجا عساکر فرنس سر راه
ایستادگی کردند ناپلیون میگوید وقتی صدای توپ رسید از شدت تندی صدای توپ دریافت کردم که
عساکر نمسه شروع بحمله و یورش نموده‌اند فی الحال حکم فرستادم که جنارال دسی جناوه رفتن را موقوف نموده خود را
زودتر با افواج ابواب جمعی خود که بقدر نصف روز دورتر رفته بودند بمیدان جنگ رساند بعد از آنکه احکام ضرور را به
هر جا و هر کس فرستادم خود سوار شده و دو ساعت بظهر مانده بمیدان جنگ که مابین سن جولیانو و مارنغو بود رسیدم
لشکر دشمن تا آن وقت قریه مارنغو را از دست لشکر فرنس گرفته بود و افواج جنارال ویکتر بعد از آنکه بسیار ایستادگی کرده
بودند تاب نیاورده شکست خورده بودند و صحرائی که در طرف چپ و عقب مملو از فراریهای لشکر فرنس بود هر جا
که میرسیدند بر وحشت سایرین میافزودند و مأیوسانه فریاد میکشیدند و دیگری میگفتند که کارها تمام شد و رشته
کار از دست رفت و افواج جنارال لانس اندکی در عقب دست راست قریه مارنغو بود و لشکر نمسه بعد از گرفتن قریه
مزبور صفوف خود را بطرف چپ تنها حرکت داده و صف حرب خود را در مقابل صفوف یمین لشکر فرنس
بجا می کشید که از همه گذشت و با جنارال لانس مشغول جنگ گردیده و او را باضطراب انداخت چون ناپلیون

این حالت را مشاهده نمود فوراً هشتصد نفر سوار تفنگدار جزایر را که قراول خاصه او بودند فرستاد که بقدر هزار
قدم فاصله از صفوف جنرال لانس بایستند که دشمن را در اضطراب نگاه دارند و چند فوج از افواج جدید را امر
فرمود که آخر صفوف راست لشکر رفته در انتهای یسار لشکر دشمن توقف کنند و خود با نصف فوج از افواج هشتاد
و دو که همراه داشت بتعجیل تمام بامداد جنرال لانس شتافت میان عرصه جنگ عساکر فرانس ناپلیون را دیدند
که با سپاه خود و با دویست نفر سوار تفنگدار که کلاه ایشان از پوست خز بود بآرام تمام مشغول فرمایش احکام
و رسانیدن امدادات از وجود او که دانسته بودند مایه فتح و ظفرست روح تازه بجسم ایشان آمد از فتح امیدوار شدند
و هر جا که خبر فراری رسید برگشته تعجیل کردند که خود را زودتر بصحرای جنگ برسانند و جنرال لانس اگرچه شکست
یافته بود لیکن چنان بآرام جنگ و گریز نمود که در مدت سه ساعت بقدر یک فرسخ پس نشست و حال آنکه ساچمه
و نارنجک هشتاد عراده توپ دشمن علی الاتصال بطرف افواج او انداخته میشد و در این اثنا افواجی چند که از
طرف راست لشکر فرانس بطرف چپ دشمن مأمور شده بودند از قرار حکم کونسل اول بآنجا رسیده بجهت
مختلف برج محاذی یسار دشمن را گرفته و سه ساعت بعد از ظهر جنرال دسئی رسید کونسل اول مکانی جهة او سر راه
سن جولینو تعیین فرمود که در آن مکان مقیم شود در این هنگام که شکست از طرف لشکر فرانس بود جنرال ملاس
چنان تصور کرد که جنگ تمام شده و لشکر فرانس رو بهزیمت نهاده اند از کسالت و زحمت رنجور و خسته شده بود تمام
جنگ و تعاقب کردن لشکر فرانسه را بعهده جنرال زاک که یکی از جنرالهای رشید لشکر نمسه بود واگذار نموده خود
مراجعت کرد و از همان پل گذشته بالسندریه رفت که بقدر مهل بعد از آن مشغول شود جنرال زاک باین خیال که لشکر فرانس
از راهی که از مارنگو به میآید بفرار مشغول میباشند تعجیل نمود که خود را در عقب سن جولینو براه مزبور رساند ولیکن ناپلیون
در ابتدای جنگ این لشکر را بعینه راه گریز را عوض کرده حکم داده بود که در جنگ و گریز راه مابین شهر سالته و مارنگو
بنظر گیرند بطوری دستورالعمل داده که شاهراه مارنگو مطلقاً بلشکر او نفع و ضرر نرساند و قطع شدن راه مزبور مانع
رفتار و حرکت لشکر او نمی گردید جنرال زاک از راه تهور بدون تدبیر اکثر لشکر را بسمت دور کردن راه مزبور کشیده و افواج
جنرال لانس در مقام جنگ هر دقیقه از طرف چپ انحراف ورزیده بطرف راه تازه که حکم کونسل اول رسیده بود
میل میکردند و دشمن در گرمی هنگامه سمت حرکت او را نمی فهمید و جنرال ملاس نیز که مقدمه خبر شکست دشمن در نامه

بود قبل از رسیدن افواج جنرال لانس براه مزبور رسیده و جنرال زاک چنان تصور کرد که این دو جوق را
بریده شده و از آن جهت چنین حرکات مختلف از راه اضطراب میکنند و در این مقام چپ جنرال زاک را بحکم کونسل اول
هجوم برد که جنگ از نو شروع گشته و مجموع سواران لشکر در پیش روی سن جولینو در بین افواج جنرال دسئی جمع بودند
و در عقب یسار لشکر جنرال لانس از هر طرف گلوله و نارنجک بر سر سن جولینو میبارید و طرف چپ آن را جنرال
زاک شش هزار نفر تعیین کرده گرفته بودند و در این حالت کونسل اول حکم فرستاد که جنرال دسئی افواج خود را
برداشته این جوق لشکر دشمن را از پیش بردارند و جنرال مزبور فوراً تدارک دیده که احکام کونسل اول را بجای آورد
و دویست نفر از سواران تفنگدار جزایر پیش افتاد که خود را بر جوق لشکر دشمن برساند چون بآن مقام رسیده و حکم بافواج
خود داد که شروع بجنگ کنند فی الحال گلوله بر سینه اش آمد و فوراً جان تسلیم نمود در حقیقت کسی را کونسل اول بمرگ
تلف آمد که اعتماد زیادی بر او داشت و میخواست که بعد از این او را نایب خود نماید بالجمله این مصیبت مطلقاً حرکت
افواج او را بتأخیر نینداخته در ساعت جنرال بودت که نایب او بود افواج را جری نموده و بغیرت آورد
که باید خونخواهی این سردار رشید خود را بنمایند و ایشان نیز حمله بر جوق لشکر دشمن بردند و از یک طرف جنرال
کلرمن هشتصد نفر سوار با اسلحه که در دست برداشته بچالاکی تمام وسط جناح چپ جوق لشکر دشمن را شکافته و کمر از هم
ساعت آن شش هزار نفر را که محوق بودند شکست داده متفرق و پریشان ساخت و جنرال زاک را با مجموع سرکردگان
که همراه او بودند اسیر نمود و محبوس گردانید و چون جنرال لانس این احوال را مشاهده کرده او نیز حمله کرده و آثار
شکست از هر طرف در ملوکات لشکر نمسه ظاهر و آشکار گردید و کونسل اول حکم فرستاد که سر پلهای رود بارمیده را
بگیرند که فراری لشکر نتواند خود را بالسندریه برد و جنرال مث رسانده ده هزار سوار نظام لشکر نمسه از ترس اینکه مبادا
لشکر فرانس پیش از ایشان به پلها رسیده راه را سد کنند همه جا بشتاب شتافتند و با اضطراب تمام میرفتند بهر فوج از افواج
لشکر که هنوز در جنگ مشغول بودند میرسیدند ایشان را نیز بوحشت انداخته راه فرار می نمودند و جنرال او کنار
نیز دو باره هجوم برده قریه مارنگو را نیز از دست دشمن گرفت و در ظرف یک ساعت شکست لشکر فرانس بفتح مبدل
گردید و بعد از شش ساعت شکست عاقبت فتح و ظفر لشکر فرانس شد و بوضعی اختلال بلشکر نمسه روی داد که از هر جا
صدای الفرار الفرار بلند گردید چون این فراریها به پلهای رودخانه رسیدند هنگامه عظیمی برپا شد تا غروب آفتاب قریه



توانستند که نشسته بعد از آن هر قدر در اطراف رودخانه ماندند اسیر شدند و مرتبه اضطراب لشکر نمسه از جهت
تحریر و تقریر بیرون است از طرف لشکر فرنس کنار رودخانه بارمیده را گرفته و منتظر شدند که صبح شود و از
رودخانه بگذرند و جنارال ساک عقب آنها را گرفته بود و راهی جهت عساکر نمسه باقی نمانده بود که توانند فرار
کنند و خود را بجائی رسانند اگر بعقب میرفتند ایشان را بکوههای صعب المسالک آلپ میزدند و بر حدود فرنس میبردند
و بطرف قلعه جناوه هم قبل از شکست نمیتوانستند بروند و چون کار از آن گذشته بود و دشمن ایشان را تعاقب نموده محملا
مقام یاس جنارال ملاس آن شب همان حال بدون حرکت مانده و لشکر خود را در پناه رود بارمیده و قلعه اسکندریه
آرام داد و سعی کرد که بهر طریق باشد گفتگوی مصالحه بمیان آورد شاید لشکر خود را از اسیر شدن محافظت نماید
لهذا صبح روز پانزدهم ماه جون بیدق مصالحه فرستاد و متمنی شروط مصالحه کردند که در آن روز قطع و فصل نموده قلعه
جناوه را که تازه گرفته بودند با سایر جاهائی که در دست عساکر نمسه بود خالی کرده بتصرف لشکر فرنس واگذار
دادند و کونسل اول نیز ایشان را اذن داد که بدون اینکه ایشان را اسیر جنگ کند حرکت کرده بعقب شهر منتوه روند مورخ
گوید بسبب همین جنگ ایطالیا را دوباره متصرف شدیم و قلعههای آنجا را کلا بدست آوردیم و تجربه رسانید که در جنگ
و لشکرکشی چیزهای جزئی که بهیچ وجه اعتنا بشان
ایشان نیست گمرتبه باعث خرابی کلی
لشکر دو کار بتباهی میبرد
تم مجلد الاول
فی سنه ۱۳۱۴



جلد دویم از کتاب تاریخ ناپلیون مشتمل بر چند فصل است فصل اول در بیان بناپارته که دولت فرنس و
شرح نامه ناپلیون که بهم سیران خود نوشت

چه بسیار اختلال و اختلاف که در کارها و اهالی مملکت در زمانی قلیل پدید آید و زمان اندک تغییر کلی را الغایت
کند چنانچه مورخ گوید در روز سیزدهم ماه جون کونسل اول از شهر میلان که پای تخت مملکت ایطالیا است عزم حرکت
نمود در روز چهاردهم فتح مارنغو کرده روز پانزدهم مملکت ایطالیا را که تا آن زمان در تصرف دولت
نمسا بود کلاً متصرف در آورده و از نتایج آن فتح یکی این بود که ما بین عساکر نمسا و عساکر فرنس روی داده
بیک بناپارته نامه که ما بین جنرال بر[illegible] و جنرال ملث نوشته و مبادله شد جمیع شهرهای معظم و قلعهای محکم [illegible] شهر
منتوه بدولت فرنس منتقل گردید بعد از اتمام بناپارته که نامه و امضای طرفین کونسل اول از شروح [illegible] خود گذران دو کونسل
دیگر است که در شهر پاریس متوقف بودند بدین مضمون نوشت که ای کونسلهای شهری فردای روز جنگ مارنغو جنرال ملث
پیغامی به پیش قراولان ما فرستاده و اذن خواست که جنرال برای بناپارته نزد من فرستد بعد از حصول اذن جنرال
[illegible] را که یکی از سرداران معتبر عساکر نمسا است نزد من روان ساخت و در آن روز تا شب بناپارته که منعقد گردید و در دست
[illegible] که نامه‌ها را از طرفین [illegible] از جانب جنرال بر[illegible] و از جانب دولت نمسا جنرال ملث [illegible] کنند

مهر کردند بنابرین امید دارم که اهل فرنس از مراتب رشادت و فتح لشکر خود راضی باشند و خوشنود گردند
چنانچه رسم اهل فرنگستان است در خاتمه نامه بخط خود نام که ناپلیون بناپارت است نوشت مورخ گوید پس آنکه
بناپارته تمام شد و عساکر نمسا را راه داد که روانه شوند از آنجا باز بشهر میلان که پای تخت مملکت ایطالیا است
رجعت فرمود این نوبت مجموع اهل شهر و نواحی استقبال کرده شکر گذاریها بجای آوردند و جنرال مسینه را که در آنجا
[illegible] بود در آنجا ملاقات کرده التفات زیاد در حق او مبذول داشت زیرا که در محافظت و پاسداری قلعه جنوه زیاده از
حد رشادت و جلادت نموده بود اگرچه آخر الامر مجبوراً عساکر نمسا آنجا را پس گرفته متصرف شدند و جنرال
مزبور بجهة قحط آذوقه و عدم ادوات جنگ ملجی شده قلعه را بتصرف عساکر نمسا داده و لیکن در حفظ و حراست آنجا حق
خدمت خود را بجای آورده و چون در آن اوقات دیوان و دفتر دولت نمسا الصلاح و صواب دید دولت انگلیس رفتار
مینمودند و ایطالیا را ناپلیون باز مالک شده بود احتمال میرفت که باز اغتشاشی در آنجا روی دهد و شورش بر
پا شود و مقام تشویش بود که این نوع بناپارته را آیا لکه زننده [illegible] شود یا آنکه باز تحریک و تقویت دولت انگلیس محرک
اقدام خواهند کرد بنا بر ملاحظه این دو فقره سردار و سپهسالار معتمدی لازم بود که توقف آنجا مامور شود در
آن اوقات جنرال مسوره که شایسته این خدمت بود در سواحل رود رین بسرحدداری آن صفحات اشتغال داشت
و آوردن او از آنجا معطل بود بناء علیه جنرال مسینه که از اوضاع آن صفحات استحضار تمام داشت او را در ایطالیا بنیابت خود برقرار
کرده سپهسالاری عساکر فرنس را که مامور مملکت نمسا بود کلاً بعهده اهتمام او محول فرموده و الا [illegible] تمام
باو سپرد مستر بوربین که مولف این رساله و کاتب اسرار کونسل اول بود میگوید که قبل از آنکه ناپلیون از میلان حرکت کند
مراسله از لوسین که برادر ناپلیون بود رسیده نوشته بود که مجموع اهل فرنس خاصه اهل شهر پاریس تماماً منتظر مقدم مسعود [illegible]
شرفیابی خدمت و متوقعند که در این اقرب زمان جناب کونسل اول الموکب تمام داخل شهر شود و اهالی شهر آنند که بنام
نامی ناپلیون طاقهای عالی و رواقهای بلند که علامات فتح و ظفرست بنا کنند بنده عادارم که ملتمس ایشان در درجه قبول [illegible] من هم
که بوربن هستم اعلام داشته بود که هفت و چهار ساعت قبل از ورود ناپلیون که جناب کونسل اول است او را آگاهی دهم تا [illegible] را
استقبال کند و اوضاع فراهم آورد مورخ گوید چون ناپلیون را بسبب فتح مارنغو اعتبار و اقتدار تمام حاصل آمد چند روز
زیاده از آنچه منظور داشت در شهر توقف کرده نظمی که در مملکت ایطالیا لازم بود داد و قبل از حرکت انجا ملتمس فرمود که انجا

قرینی بلطف جمال و حسن رقص و خوبی آواز شهره شهر و نادره عهد بود و ناپلئون را کمال میل با و حاصل
و چنان سید است که در آن سفر دوم فتح کرده یکی مملکت ایطالیا را مسخر نموده و در کشور چنین وجودی را متصرف دارد
وجه نقدی بده که تدارک خود را دیده بمملکت فرنس و در پای تخت پاریس آید بعد از آن کونسل اول در نهایت
خورسندی و شادمانی و استماع تحسین و توصیف مردم از شهر میلان بیرون آمده راه تورین در پیش گرفته
بسمت پاریس که پای تخت فرنسست روانه شد هنگام عبور از کوه مُنت سنی جنرال کارین را دید که
سوار کالسکه شده و باستقبال شوهر خود میرود کونسل اول او را شناخته امر فرمود که کالسکه را نگاه دارند پس از این
تعارف و تلطفات با او بجای آورده و از رشادت و کاردانی شوهر او در جنگ مارنغو تعریف کرده از آنجا در
گذشت و داخل شهر تورین شد و این شهری است که پس از آنکه شکسته بود متصرف شده بدون نزاع تسلیم جنرال [illegible]
شد بالجمله ناپلئون ساعتی چند در آنجا درنگ نموده قلعه آنجا را بدقت تمام ملاحظه کرده از آنجا نیز گذشته داخل
شهر لیان شده و در مهمان خانه تلسیتن که یکی از مهمان خانهای مشهورست منزل نمودند اهل شهر از آمدن
ناپلئون آگهی یافته از بس دور از ازدحام نمودند و در اطراف مهمان خانه جمع آمدند و تحیه در اظهار شوق و ابراز
ناپلئون مبالغه نمودند که او ملجا گشته در پیش ایوان عمارت آمده خود را بمردم نمود روز دیگر بتماشای میدان برگی
رفت که وقتی از اوقات خوشترین تفرجگاه شهر مزبور بوده و عمارات اطراف آنجا را ملاحظه کرده همه را از فتنه
همه آنها خبر از خرابیهای ایام انقلاب فرنس میدادند بجهت اینکه یکی از خرابیهای ایام آشوب را از صفحه خاطر مردم
زایل کند همت بر تعمیر و تجدید بنای آنجا گماشت و طرح عمارات عالیه در آنجا افکنده و سنگ طرح همه را بدست خود
نشانده و قبل از اتمام طرح آن بنا که مخارج عظیمی بجهت آن دولت بود شرحی باین مضمون بآن دو نفر کونسل دیگر که
در شهر پاریس بودند و علی الظاهر هم کار و هم سر و در باطن چاکر و بنده فرمان او محسوب میشدند نوشت که ای
کونسلان شهری این روزها وارد شهر لیان شده‌ام روزی چند در اینجا توقف نمایم و طرح بنای میدان بلکور را
بچگلم و سنگ شالوده طرح عمارت آنجا را بدست خود گذاردم مکانی که چندی قبل از این در نهایت شکوه و رونق
بود الکنون خراب و منهدم نمیتوانم دید در بنا و تعمیر خانهای آن معظم بی اختیارم و مرا مهندسین مطمئن کرده‌اند که بنای
این طرح جدید تا مدت دو سال انجام خواهد یافت امیدوارم که تا زمان معهود امر تجارت آنجا که وقتی از اوقات شهره

کل و کمتیان بود ما بالا گیرد و ترقی پذیرد و باز بآن پایه سابق رسد و سبب توقف من بشهر مزبور از این جهت
آن است که امر آنجا را انجام دهم و همچنین شهر معظم را معمور تا اول سال کنم بوریین گوید پس از آنکه مهمات شهر مزبور
از هر جهت منتظم یافت و تعمیر مجموع خرابیهای آنجا را دستور العمل داد و مطمئن شد که تا دو سال دیگر بانجام خواهد رسید
از آنجا حرکت کرده از راه دیجان روانه شد وقتی بشهر مزبور رسید اهل شهر آگهی یافته استقبال کردند و دعا
و ثنای او را آغاز نهادند خصوصه خاتونهای شهر که یک بجمال شهره و بسماع مانند زهره بودند و از گل و
سنبل و خیری و قرنفل دسته‌های رنگین بسر زده در اطراف کالسکه ناپلئون سوار و پیاده و سوار کالسکه
میرفتند از تماشای حسن و بها و مشاهده بالای دلارای آنها غنچه دل شگفته میشد از آنجا نیز گذشته اتفاقات
در عرض راه مابین شهر نِنر و لینو کالسکه کونسل اول شکست بوریین گوید آدمی نزد مادر من فرستاد که تا تعمیر
کالسکه شود مهمان شما میباشیم لهذا غذای شام را در آنجا صرف کرده تا دو ساعت از شب گذشته کالسکه را
ساخته در ساعت از آنجا روان شده از اتفاقات کالسکه بسرعتی که میرفت یکی از چرخهای آن بر بالای
تلی که در حوالی شهری از شهرهای فرنس واقع است از میل بیرون آمده و بپهلو افتاد بوریین گوید که کونسل اول
در جانب چپ من در کالسکه نشسته بود و کالسکه بجانب راست بر زمین آمد و کونسل اول بروی من افتاد
با او آسیبی نرسید ولی اندام مرا صدمه زیاد حاصل آمد و از چوبهای کالسکه اعضای من جراحت برداشت و باز
چرخ از دو در راه انداخته در آن شب که دویم ماه جولای بود وارد شهر پاریس شدیم بوریین گوید سابق ذکر یافت
که ناپلئون در سفر و سواری بصحبت و مکالمه زیاد مایل بود و از هر بابت گفتگو مینمود از آن جمله بمن فرمود که
ای بوریین هر گاه چند کار دیگر از قبیل این کار که در این سفر رای من است در اتفاق افتد احتمال میرود که نام من تا
دراز نه آینده در تواریخ ثبت شود در جواب عرض کردم که شما حالا هم کم کاری نکرده‌اید در این زمان قلیل فتوحات
کثیره کارهای بزرگ از شما وقوع یافته همین کفایت میکند که نام شما را در روزگار پاینده و ساز فرمود که بودن
این جواب اندوی تملق و تعارف بی در یک ماه و راست که حالا کمتر از سه سال که سه مملکت بزرگ که یکی فرنس و
یکی مصر و یکی ایطالیا گرفته‌ام ولی ای عزیز من بر تو یقین است که هر گاه فردا بمیرم بعد از هزار سال بیش از نیمی از صفحه نام من در تواریخ
جای نخواهد داشت زیرا که من در وقت نیم ساعت در تواریخ می بینم چندین عصر طولانی مرا از نظر میگذرد که هر گاه در

ملاحظه کنی در عقب آنها که گذارش ایام یک سلطنت و مدت یک عمر بقدر یک ثانیه خواهد شد و قبلۀ خلاصه السواد گرچه
ملاحظه سکیم مجموع احوالات قیصر و سکندر و آن پایه مملکت ستانی ایشان و تمامی گذارشات تیمور و چنگیز را
با آن خرابیها که در صفحه روزگار کرده اند در یک صفحه نوشته اند در حقیقت برای این امر حرفی بعنوان کلی عالم را کافیست
کرد **مؤلف گوید در آن روز که جنارال وستی** در جنگ مارنقولت شد جنارال کلبر نیز در مصر مقتول شده بود
و چنان اتفاق افتاد که مملکت فرنس در یک روز از وجود دو سردار مقتدر تهی ماند از کشته شدن یکی ایطالیا بدست دولت
فرنس و از مقتول شدن آن دیگری مصر از دست دولت فرنس رفت **تفصیل این اجمال آنکه جنارال وستی از آنجا که پا بجلادت**
و تهور در میدان می‌نهاد و خود را الشتن (?) نمیداد مملکت ایطالیا بدست آمده و جنارال منوکه نایب جنارال کلبر بود اگرچه
در ساعتی که این بقتل رسید آن بجای او قرار یافته صاحب اختیار لشکر و کشور گردید ناپلیون نیز فرداً دستور العمل حکم
فرستاد که در امر خود مستقل شود ولیکن من گفت که از امروز روز بروز قوت ما در مصر کم میشود و دشمن قوی گردد زیرا که سلطه
و کاردانی جنارال کلبر و رعب او در قلوب اهل مملکت از راه تقویت دولت ما فیوما در تزاید بود حال از این یک را بآیه
آن رسانیم و یا اینکه او ضایع و کم بر جای آن برپا کنیم مصر از دست رفته است و فرمود ای بورین بی‌تعجیل کن انداروی
عجز گفتگو میکنیم در مقام آنم که حقیقت امر را معلوم کنم کار مملکت در خارج پای تخت زودتر عیب کند زیرا که در پای
تخت وجود بزرگ پرده عیوبات است کسی را که در خارج اگر شایسته بوضعی ترتیب کرده و قوت داده ایم بعد از
زوال و استعفات زیاد در دولت لازم است که دیگری را فوراً بآن پایه رسانده و آن پایه قوت ولیکن این عمل در پای تخت
بغایت آسان است حال هرگاه من خود در آنجا بودم از قتل جنارال کلبر مطلقا عیب حاصل نمیشد یکی را بجای او برقرار میکردم
و خود مواظب امورات او میشدم چه سود که از ایشان دورم و این حادثه روی داده چاره جز این ندارم که باز نایب او را
قوت دهیم و امورات آنجا را کلا با او محول کنیم **مورخ گوید در این مقام لازم است که قتل جنارال کلبر را ذکر کنیم تا خوانندۀ**
ادراک مطلب تأمل نباشد قبل از این معلوم شد که ناپلیون در مصر در عمارت الفی بیک نام منزل گرفته بود و قبلیکه ناپلیون از مصر
بپاریس معاودت کرد جنارال کلبر در آنجا منزل گرفته و در آن عمارت راهی بود که از پیش روی ایوان عمارت میگذشت و
بآب انباری میرسید که قدمی چند از آن گذشته باغ عمارت منتهی میشد آب انبار مذکوره تماماً خراب و بی‌آب بود زیرا که
ناپلیون در آنجا متوقف بود غالب اوقات در آن راه گردش میکرد و با ندمای خود صحبت میداشت الحال با عزم سیر دم کتابخانه

مذکور

مذکور فایده ندارد و در محلی مرتفع واقع است و از اشرار میتوانند در آنجا مخفی و وجود شما را آسیبی رسانند در جواب
فرمود که تو زیاد سرد حبانی و در زمان خود بغایت ترسانی اتفاقاً با آن سخنان اعتنا ننمود و در آنجا با کمال
حرکت متوقف بود **بالجمله قاتل جنارال کلبر در آن مکان مخفی شده** بضرب خنجر او را مقتول ساخت پس از آنکه قاتل او
بدست آمد معلوم شد که سلیمان نامی حلبی و جوانی است بیست و دو ساله و صدر اعظم دولت روم در آن هنگام که
در شام بود او را فرستاده که ناپلیون را بقتل رساند سلیمان چون مصر را از ناپلیون خالی دید بجای او بقتل جنارال کلبر
اکتفا کرد لاجرم ملباس متبدل خود را بصورت یکی از دوستاقبان ساخت و خنجر در بغل پنهان نمود و در آن آب انبار
کمین کرد از اتفاق در آن روز یکی از معماران جنارال کلبر همراه او بوده و در آن راه طراحی میکرد که عمارتی تازه بنا
کند آن جوان بغفلة از کمین گاه در آمده و پیش روی جنارال بزور زانوی ادب بزمین نهاده عریضه بجنارال داد چون
شروع بمطالعه عریضه کرد معمار او را مشغول دیده بکار خود اقدام کرد آن نابکار فرصت کرده بکار خود پرداخت و دو سه زخم کاری
کار او را تمام ساخت معمار آگهی یافته با تعاقبی که در دست داشت رسید او نیز زخم برداشت مشوش شد با وی درآویخت قاتل گریخت
از فریاد معمار قراولان رسیدند جنارال را در حال نزع دیدند عاقبت قاتل را در میان باغ بچنگ آوردند بعد از تحقیق
مراتب و تصدیق او بر چنان گناهی عظیم او را هدف گلوله تفنگ ساختند **جامع این اوراق میگوید وقتیکه این خبر وحشت اثر**
بناپلیون رسید و از اوضاع کشته شدن او مخبر شد بسیار غمگین گشت و اقرار نمود که هرچه من در این باب با او گفته بودم از روی
حزم و دوراندیشی بوده هرگاه خود او نیز در مصر میماند باین بلیه گرفتار میشد **در جلد اول ذکر شد که ناپلیون جنارال کلبر را**
از صمیم قلب دوست نمیداشت و میدانست جمیع مراتب و حیل او را در انهدام دولت جمهوریه میدانند و انکار او را براو ثابت
وارد میساخت و چنانچه در ایام محاصره قلعه سنت جان داکری که مشهور بعکه است کمر جنارال بزور من سلیقه کلبر برد
بنهاد خود را نداد که قات پیشرفت و لهذا تا از حکمه من سبب عاقبت مملکت فرنس را ملاک کرده شد حال برای اینکه کار خود را
درست کند جنگ کشتی عاقبت او را سنجیده و چه قدر خرج زیاد برای دولت فراهم آورده و گرد او نام خود را نزد رعیت سرباز که
ام خود را بلند کند و کار خود را از پیش برد هرگاه منظور او خیرخواهی دولت بود هیچگونه مخارج بایستی نتیجه دولت
جمهوریه حاصل کند و لشکر را بی سبب از وضاع خود و لشکر را بخارج فرنگستان نکشد زیرا که دولت جمهوریه تازه
بنا شده چندان قوام نیافته است باید حوزین چنین دولت بجز از فرنگستان بجای دیگر متوجه نشود هنوز دولت قوام نیافته

و داخل مملکت معلوم نشده که توان بخاطری جمع لشکر بخارج مملکت برود از فرانسه خارج شده است می خواهد
او را سیدانم میخواهد دولت را بخرج معهوده اندازد تا آنچه در نظر دارد بعمل آورد دولت را محتاج خود کند و از
جمیع تعالیات و تجملهای جنرال برزبور ناپلیون آگهی میداد و او میدانست که درست دریافت کرده از در مور وقف
و آگاه است و اگر چه از آنجا که ملایم طبع او نبود کسی و گاهی تند برات او برده و از او در تدابیر پیشی گیرد و این باب
همه از او خاطر پریشان بود ولی این معنی را نیز دریافت کرده بود که جنرال کلبر با وجود آن همه اکراهی که از او
دارد خاین دولت فرانسه نیست و در مقام خدمت بر همه سبقت دارد و در راه حفظ دولت بی محابا بدم توپ تفنگ
یا اندازد و در نظام سپاه عدیل و نظیر ندارد هر نوع خدمت از او در راه دولت ساخته میشود لهذا بهیچ وجه آن را
بروی او نمیآورد و روز بروز بر اقتدار او میافزود و احدی مطلقاً استنباط میکرد که جناب کونسل اول با وصل خاطر
دارد و در آن روزها که خبر قتل او رسید زیاده از حد ملول شده با آه و حسرت بمن فرمود که مقتول شدن کلبر
مصر را از چنگ من بیرون کرد و آن همه مخارج که در محافظت آنجا کشیده ام هدر رفت مورخ گوید قبل از آنکه ناپلیون
وارد شهر شود بسیار مشتاق بود که او را خبری از مصر رسد و مدام از من جویا بود که چرا از مصر خبری نرسید تا آنکه مرا
بعد از ورود بپاریس قریب دو ساعت از نیمه شب گذشته چاپار وارد و پیش از اعلام من او را خبر داد بحدی تعجیل در تحصیل
من کرد که نوکر نفرستاده خود برخواسته شمع در دست گرفته بسمت اوطاق خوابگاه من آمد چون روز قبل باو عرض کرده بودم
که زن من وضع حمل کرده بدین سبب من در اوطاق دیگر میخوابیم و هر گاه مرا بخوانند در اوطاق دیگر میباشم باین جهة از
اوطاق سابق من گذشت که باوطاق جدید من آید در راه راند است یکی از اوطاق نویسندگان من او را بنهاد جناب تصور
کرد که من در آنجا میباشم در را کوفت نویسنده گفت کیستی گفت جنرال شما میباشم باز پرسید نیز تا جواب شنید چون
در را گشوده دید که کونسل اول در لباس شب شمع بدست ایستاده و احوال او پریشان است از نویسنده پرسید که اوطاق
بورین کجاست او در حال اضطراب نشان داد ناپلیون از او معذرت خواسته روی بسمت اوطاق من نهاد من
ساعت رخت پوشیده که حاضر شوم ناپلیون از غایت اضطراب بدر اوطاق من رسیده پله کوچکی بود که بالطبقه زیرین
راه داشت با پیش از آن پله بلغزید و نزدیک بود که از آنجا سرازیر شود او را گرفته باوطاق در رفتیم کاغذ را
با تمام خوانده ملاحظه کردم که از سیمای او چنان مفهوم میشود که مصر از دست رفته بدر خواهد رفت بنظر تصحیح

آنجا خود بجوی گفتگو مینمود و کنون خاطر خود را بمن چنان فرمود ملخص کلام قبل از این معلوم شد که نسخه لشکرکشی
ایطالیای آن متارکه بود که در پنجم ماه جولای واقع شد ولی در ابتدای ماه دسمبر دولت متارکه را شکسته و
چندین نوبت جنگ مابین عساکر المانیا و فرانسه روی داد عاقبت در حوالی شهر هاهنلندن عساکر المانیا شکست
عظیمی یافتند باز منتجی شده از نو متارکه کردند و اوقاتی که ناپلیون تازه از سفر ایطالیا معاودت کرده بود
در شهر پاریس توقف داشت نوشتجات بسیار از اطراف باو میرسید بحدی بود که شب و روز من و نویسندگان
من و کونسل اول در نوشتن جواب آنها عاجز بودیم روزی عریضه باو رسید که نوشتن خلاصه مضمون آن در این
مقام خالی از لطفی نخواهد بود و آن اینست شخصی از بریسی تاریخ دوازدهم ماه جولای سنه ۱۸۰۱ عیسوی که اواخر سرطان سنه ۱۲۱۶
هجری است بناپلیون نوشته بود که اوقاتی پدر مرحوم شما برادران شما را در جزیره کارسیکه از کرت بیرون
آورده میخواست به مدرسه بریین آمده و شما را در آنجا داخل کند خرجی نداشت و بجهه خرجات راه معطل بود معادل
پنجصد لویث که سکه طلا باشد از من وام گرفت بی مضایقه دادم پس از آنکه از آنجا رجعت کرد نتوانست دین
خود را ادا کند بعد از آنکه از دنیا رحلت کرد مادر شما خواست دین او را از اسباب و ظروف فروخته ادا نماید چون
آنوقت احتیاجی نبود راضی نشدم و اظهار کردم که هر وقت شما را استطاعت حاصل شد میدانند از آنجا که ایام پیری
و هشتاد سال از عمر من میگذرد و از ایام ظهور دولت جمهوریه اخراج بلد میباشم و گذران من بعسرت بوجه قلیلی که دولت
انگلیس از راه نیک نفسی و سخاوت چنانچه بهمه اخراجیهای فرانسه میدهند بمن نیز اعانت مینمایند چون آن وجه کفایت
نمیکند گستاخی نمودم و شما را یادآور شدم مورخ گوید وقتیکه ناپلیون این عریضه را خوانده فرمود که این مطلب
پایه مخفی بماند الآن هست برابر آن مبلغ وجه نقدی برای او بفرست و من در ساعت فرستادم جامع این اوراق
میگوید شیوه من در این کتاب آن است که هر چه دیده و دانسته ام بدون ملاحظه ترتیب مینویسم خوانندهای این رساله
معذورم دارد که مرا منظور شرح احوال است نه تاریخ نگاری که ترتیب ملاحظه شود ولی با وجود این خوانندهها بهره مند
میدانند که ادای مطلب بی ملاحظه ترتیبی فی الجمله میسر نیست چون در آن اوقات که ناپلیون از ایطالیا برگشت هوای او
بسیار بالا گرفت دشمن او زیاد شده و چندین بار قصد هلاک او کردند از آن جمله یکی از سرکشان بعزم قتل او کسی را
فرستاده فرستاده نزد بورس بارجیان با وزرا یک شد که میخواست بقتل او اقدام کند ولی واهمه برادر غلبه کرده خواست

کاری کند نوبت چهارم که تا بوسیلهٔ ناپلیون نزدیک شده خواست جسارت کند یکی از همراهان ناپلیون که
او را گرفت خنجر را از بغل او بیرون آورد حکایتیکه جناب کونسل اول در جزیرهٔ سنت هلینه محبوس بود در این باب گفت
که جدم جرات قاتل واحتیاط باعث وجود دین شد والا بر ایشت و هیچ مانعی نیست اگر بلند تر جمعی متفق شده و جمع
کثیری اسلحه حرب داده و آنها را در کمین گاه و در نشسته او را بقتل رسانند تفصیل این اجمال آنکه شخصی جرال نام در باره
بود و منصب نایب سرتیپی داشت بتقصیری او را معزول کرده بودند و او ازین رهگذر رنجیده خاطر بود با سه نفر
دیگر که هر یک از کونسل اول بهانهٔ رنجش داشتند متفق و متعهد شدند که او ضایعی فراهم آورند و وقتی که
در آن وقت ناپلیون را بقتل رسانند نام این سه نفر یکی آرنه و یکی لیبرون و یکی دو تروئیل بود و هر سه تن صاحب
اسم و رسم بودند اگرچه دو نفر آنها ناپلیون را ... و ازین رهگذر غدری داشتند و لیکن آن یک نفر را مطلقا
ندیده و نمی شناخت بالجمله متعهد شدند که شبی ناپلیون تماشاخانه میرود او را در آنجا یا در عرض راه هدف
گلوله تفنگ سازند مورخ گوید احدی از اعیان شهر ازین حکایت خبر داشت در شب چهارم سپتمبر ...
مانده جرال خود نزد من آمد و مرا از اراده و کار خود آگاه ساخت و گفت چندین نفر با من چنین قرار کرده اند و من شما را از آن
خبر میکنم مشروط بانکه وجه نقدی بمن کارسازی دارید که آنها وجه نقد کفاف ندارند که بکار خود اقدام نمایند
همینکه تهیه کار انجام یافت و مقام انکار برای آنها نماند شما را خبر رسانم که همه را بچنگ آورید و قتیکه ازین خبر آگاه شدم
تکلیف خود در آن دیدم که فوراً ناپلیون را ازین کار خبر دهم همان لحظه خدمت او رفته حقیقت را عرض کردم فرمود
هرچه وجه نقد ضرور دارد بده ولیک مستر فوش را که وزیر ... است خبر کن تا آنکه من او را اعلام کنم که او غافل
در کار خود غفلت میورزد مورخ گوید بعد از حصول اذن هر قدر وجه جرال را لازم بود دادم و او هر شب در موقع
خاص مرا خبر میداد و درجه کار خانه و کار را الحق رسانده اند شبی نیز وارد شده و خبر داد که مجموع تدارک را بانجام
رسانیده اند ولیک بجهت تفنگ معطلند که تفنگ سازان بی اذن مستر فوش تفنگ نمی فروشند مورخ گوید که
انجام این فقره در قوهٔ من نبود بکونسل اول عرض کردم فرمود که میدانم فوش امور خود را مضبوط کرده است اگرچه او
نیز در بعضی موارد غفلت میکند حال از جانب من باو بگو که او را از کار او معوق نگذارد و تفنگ با تهیه بعد از
حصول اذن کار سعادت من بانجام رسید و تدارک بهرجهت سرانجام شد سیصد و چهار نفر تفنگدار مهیا شده و در کمینگاه نشسته

که ناپلیون با سایرین در آنجا کونسل اول با سایر کونسلها روزی از دیوانخانه برخواسته با وطاق خلوت آمده در آنجا
اظهار نمود که هرگاه مصلاح دانید امشب بتماشاخانه رویم در جواب گفتند که چون در هر باب برای سلامت وجود شما
محفوظ و حال بفضل الله راه تشویش از هر جهت بسته است اگر میل دارند مختارند بعد از صرف طعام بالاپوش خود را
بالای رخت سبز نظام پوشید سرا با وراق وزیر خود در کالسکه با خود نشانده بتماشاخانه رفتیم چون کمینگاه معاندین
جرال اعلام کرده بود سابقا احکام لازمه بمستر فوش فرمایش کرده او نیز بجهت تدارک گرفتن معاندین جمعیت
... ایشان نشانده بود بعد از آنکه کونسل اول بتماشاخانه رسید در غرفهٔ مخصوصهٔ خود نشست که نمایش
بعد از آن وقت گرفتن اشرار بود در سر موعد صدائی بلند شد بمن فرمود ببین چه خبر است چون از غرفه فرود
آمدم دیدم مستر فوش تمامی اشرار و شوسین (?) آن اساس را که کل مسلح بودند دستگیر ساخته غفلة سیصد و چهار نفر تشلیک تمام
همه را بدست آورده است او را از کیفیت اعلام کردم نهایت خوشنود شده برخواسته بمنزل رفتیم روز دیگر تمام اشرار را
بعد از اثبات خیانت بسزای خود رسانیدند جرال را که از بدایت کار بصدق تمام افشای این راز کرده او را
از چنین مهلکهٔ عظیم نجات داده مجدداً بمنصب نظام سابق خود سرافراز فرمود و بر احترام او افزود مورخ گوید باقی
این فساد از جماعت آشوب کنندگان بودند که مخالف پادشاه سابق برخواسته او را دفع کرده بنای جمهوریه
نهاده بودند مقدمهٔ دیگر نیز که در آن روزها روی داد و زیاده عجیب است و شاهان از سلسلهٔ پادشاه سابق
و از منسوبان و خیرخواهان اوست این است که یکشب در تماشاخانه بنای خلق عالم را برپا داشته ناپلیون اشتیاق
کرده در آن مجلس حاضر گردید مورخین گوید قبل از آن شب بمن فرمود که من امشب بتماشاخانه میروم شما نیز باید
بیائید و چون امشب جنرال لانس و جنرال برتیر و مستر لارسیان باتفاق در کالسکه من خواهند بود در آن
کالسکه دیگر جای نیست مورخ گوید از فرمایش او زیاده خوشنود شده بکالسکه خود نشسته بتماشاخانه رفتم در جنب
غرفهٔ او در غرفه جای گرفتم پس از ساعتی ناپلیون با همراهان خود آمده چنانچه عادت او بود پیش غرفه نشست
چشمم مستر لارسیان که بمن افتاد از خدمت او برخواسته نزد من آمده آهسته گفت که در فلان معبر بکالسکه عبور خمره باروت
آتش زده نزدیک بود که کونسل اول با من نیز آتش بگیرند و کشته شوند بعد از استماع این خبر تعجب داشتم که با چنین
حادثهٔ عظیم که روی داده مطلقا خود را نباخته و با آرام نشسته بدقت تمام متوجه تماشا و چشم زن و مرد با وجود ...

مستر ماریتیان گفت تعجب در این است که پس از آنکه چنین حادثه روی داده و مجموع شیشه کالسکه او از صدمه
باروط شکست ده دقیقه بعد در گردشگاه آن کوچه باز رسیدیم کالسکه‌چی کالسکه را نگاه داشته که حکم کونسل
اول چیست بطرف عمارت باز گردیم یا باز بتماشاخانه ناپلیون آرام تمام فرمود تماشاخانه و از آنجا تا بانجا
بهیچ وجه در آن باب سخنی نگفته صحبت خود را تغییر نداده است و حال نیز آرام نشسته بدقت تمام متوجه بازی است
مورخ گوید چون این فقرات را شنیدم دیدم حضور من در عمارت لازم خواهد بود برخواسته بعمارت رفتم
بعد از آن کونسل اول تشریف آورد و چون این خبر در شهر اشتهار یافت در ساعت تمام بزرگان و صاحب منصبان
در طالار بزرگ دیوانخانه جمع گردیده و منتظر حکم کونسل اول شده متحیر بودند که آیا باعث این عمل که اقدام بسلب
داده خواهد شد مترصد بودند که کیفیت را از کونسل اول بشنوند و هر که گرفتنی است بگیرند و هر که کشتنی است
بکشند ناپلیون وارد طالار شده منظور حضار را دریافت نموده بایشان مجال زیاده از آن در تردید نگذاشت
با خشونت و صولت تمام فرمود که مؤسس این اساس سلسلهٔ پادشاه قدیم و از خیرخواهان و هواخواهان
او میباشند و ایشان همه در قصد جان من بوده و در این عمل از اشراف و علما و قضاة و سایر طبقات مردم
هیچیک شریک نیستند و از این فعل شنیع بهیچوجه آگاه نمیباشند و من خود دیده‌ام که در قلع ایشان چه باید کرد
لازم نیست که باین اعمال ناشایسته اقدام کنند و مرا زودتر از آن وقت که خود در نظر دارم بر سر طلب آورند و
رشتهٔ حیات خود را زودتر بگسلانند حال حضار مجلس تمام بدانند و آگاه باشند که بانی مجموع اینگونه اعمال ناشایست
اولاد و احفاد و اقوام و عشایر و هواخواهان پادشاه سابق است و سخت میترسم که عاقبت تمام مملکت را در
باتش فتنهٔ این بدنهادان بسوزد مورخ گوید که کونسل اول را هرگز اینگونه متغیر ندیده بودم و این سخنان را
بصولتی ذکر میکرد که از تحریر آن عاجز و قاصرم و جمیع حضار یقین کردند که خشک و تر را باتمام خواهد سوخت
و مستر فوش که وزیر احتساب شهر بود هر چه سعی کرد که این نسبت را از سلسلهٔ بوربان که پادشاه سابق از آن طبقه
سازد سعیش نفعی نداد و بعد از ذکر این فقرات حضار مجلس مرخص شدند روز دیگر تمامی بزرگان و علمای شهر برای
شکرگذاری چنین بلای عظیم که روی داده و رفع شده بود در عمارت جمع آمده او را مبارکباد گفتند و عرض
کردند که شما را الطاف خداوندی در هر حال حافظ است از این دهشت حال بانجام خطر رساند کونسل اول

جواب

جواب فرمود که این طایفه شوم را اگر چه مقصود و منظور قتل من بخصوص است تنبیه و سیاست ایشان را بقانون
مملکت رجوع میکنیم بهر حکم که از دیوانخانه صادر میشود آنرا جاری مینمایم زیرا که باعث قتل چندین هزار نفس میشوند
و در هر دفعه جان و مال چندین نفر از اهالی شهر بهدر میرود این بار که این بار فراهم آورده خمره اختراع
کرده‌اند و در سر راه من آتش زده‌اند هر چند بوجود من نرسید ولیکن چندین خانه خراب شد و چندین نفر کشته گردید
که همه بیگناه بودند چنانچه ایشان را در این باب تنبیه و سیاستی سخت نمود که در تواریخ عبرت آیندگان شود بعد از
این گفتگو حضار مجلس مرخص شدند کونسل اول چندین بار با وزرا و کونسلان دیگر در این باب در دیوانخانه نشست
بالاخره بلکه صد و سی و چند نفر با نام نویس ملحم هر چه داشتند ضبط کرده و از ولایت اخراج نموده و بجانب جزایر سیشل فرستاد حکم کرد
که همه را بقتل رسانند و نه نفر ایشان که مقصر بودند برباط صاحب منصب غلامی یافتند بعد از آن فرمود و فتیلهٔ خمره
باروط را آتش زده بود چند نفر را که متهم گشته شده بودند از جوانان سلسلهٔ مزبور انتخاب کرده هدف گلولهٔ تفنگ ساخت
و دویست نفر را نیز با زن و عیال از ولایت بخارج فرستاد و در میان آنها اغلب بی تقصیر بودند مورخ گوید
کونسل اول در خلوت بمن فرمود که مدتهاست میخواستم از وسائل این بدنهادان خلاص شوم بهانه بدست من افتاد
حال بهنگام فرصت نباید فوت کنم و خشک و تر را بسوزانم تا اینکه سلطنت بشود و بآرام مشغول کار خود باشم مورخ گوید
تعجب در این است که مؤسس و مصدر اعمال چند روز دیگر پیدا شدند موافق قانون مملکت تقصیر ایشان ثابت گردید
و خود اقرار بر اعمال ناشایست خود کردند و سرهای خود را در راه جرم و تقصیر دادند فصل دوّیم در بیان سانحه
توازی ما بین قیصر اول و گرانویل و ناپلیون و گفتگوی ما بین وی و مستر فوش و تعرض ناپلیون و اشتغال نمودن
لوئیس بکار خود و سفارت وی در دولت اسپانیول و سایر گزارشات آن مورخ گوید که در نوشته شده است که
ناپلیون بجهة آنکه بلندترین پایه دولت و برترین جاه و سلطنت را حاصل کند و نیز خیال و خاطر مردم را بجانب
تغییر عظیم و به چندین قاعدهٔ جدید اختراع میکرد و چندین حیله بکار میبرد و همچنین هم از منبعهٔ کار ناپلیون این
معنی را درست یافته بود که پس از آنکه بنیان کار محکم شده دمورات و ولنداری منظم کرده و مداخل و مخارج را
معین آمد و محض صورت و آوازه هر چه اختراع شود و هر قانون تازه احداث آید اکثر مخالف رای مردم با
مضطرب شوند بمخالفت و رد احکام او بصراحت و مواجهه جرأت نمینمایند شاهدان متعال ایتالیه مخفی نیست که

در شهر و نواحی پاریس منتشر ساخته‌اند این رساله معلوم است که باشارهٔ کونسل اول نشر یافته بود که مردم را
چند روزی مشغول کند و ملاحظه نماید که از مردم چه میزاید و مردم نیز بفقرات مشروحهٔ آن مانوس شوند
مورخ گوید من از این مقدمه مطلع نمودم در ماه دسمبر سنهٔ ۱۸۰۰ عیسوی مطابق سنهٔ ۱۲۱۵ هجری که خود در جستجو بوده که مرتکبین قصد
جان کونسل اول را بچنگ آورد رسالهٔ مختصری بمن رسید و آن رساله را بموازی با پن قیصر اول و کرامول
و نابلیون نام نهاده بودند مورخ گوید این رساله را اهل شهر کونسل اول فرستاده بودند چون نابلیون در منزل
نبود من خود از بدایت تا نهایت خواندم دیدم خلاصهٔ مطلب آن در اثبات نافع سلطنت موروثی است و معنی آنست
که از اول بنای جمهوریه تا حال کسی را یارا و امکان اینگونه مقالات نبود چون بهیچ وجه از این رساله آگاه نبودم
همین قدر یافتم که از دیوان وزرا و امور داخلهٔ مملکت بیرون آمده و در صفحهٔ مملکت منتشر شده است بعد از خواندن
روی تخت تحریر نابلیون نهادم چند دقیقه دیگر که کونسل اول داخل اوطاق شده رساله را بطریقی ملاحظه کرد که گویا
خبر ندارد و تازه ملاحظه میکند بعد از آن رو بمن کرده فرمود لوریِن این رساله را خوانده عرض کردم بلی فرمود
از این چه بخاطرت میرسد گفتم این قدر میدانم که تاثیری بد در قلوب اهل مملکت خواهد کرد و مردم را از اصل مقصود
شما مطلع خواهد گردانید و میرنجانید یافت که شما میخواهید سلطنت کنید کونسل اول بعد از استماع این الفاظ
رساله را بطریق روزنامهائی که مطلع نیستند میخوانند و میافکند زمین مورخ گوید من در عهد خود در باب آن رساله
صایب بودم فردای آن روز از حکام ولایات شهر پاریس مسوده از آن رساله بکونسل اول رسید شرحی که نوشته بودند
که اینگونه گستاخی از باسمه‌چیان سر زده و نیست و اثر نیک نخواهد کرد و ثمر آخر این خواهد بود که خنجر قاتلین را با آهنگ
قتل شما تیز کند و دشمن بسیار شما را بهم رساند و اگر از این رساله خبر ندارید مباشر آن را که باسمه زده و در وقت انتشار
موافق قانون مملکت سیاست فرماید مورخ گوید بعد از ملاحظهٔ آن نوشتجات تغیر بهم رسانده بمن فرمود بفرست برادرت را
حاضر کنند بجهت این عمل که صادر شده و او که وزیر داخله این شهر است و این کارها متعلق باوست چرا ترکیب این امرا
تنبیه نمیکند من در ساعت آدمی بطلب او روانه کرده مشترفوشی را حاضر نمودم چشم نابلیون که باو افتاد فرمود این چه رسالهٔ
اهل شهر چه میگویند عرض کرد که کلا دریافت کرده‌اند که حاصل این رساله آنست که باز سلطنت در فرنس بنا گذارند نابلیون
فرمود پس چرا مباشرین این کار را منع نکردی عرض کرد این رساله از دیوان امور وزارت داخله صادر شده و حامی

آن لوئین برادر شماست و از این جهت سکوت کردم نابلیون عمداً تغیر کرده فرمود این جواب پسندیده نیست
شما وزیر داخلهٔ این شهر و از لوازم خدمت شما این است که از هر که چنین کاری صادر شده بمجلس فرستید
خواه برادر و خواه پدر و خواه سایر خویشان و ذوی‌القربی باشد مورخ گوید بعد از این گفتگو نابلیون آشفته‌گی
تمام در دالیسه داخل اوطاق دیگر شده و من با مشترفوشی در اوطاق دیگر ماندیم و بجهت اینکه زود از تعجب برآیم
کیفیت را از فوشی سوال کردم از لب خندهٔ او که در باب پرخاش کونسل اول کرد ملتفت شدم که نابلیون خود خبر
داشته است و از سخنان فوشی که سلیف نابلیون بمن فرمایش کرده که هر کس مؤلف این رساله است بمجلس فرستید
و مرا ملکی نیست که این کار عظیمی است یافتم که نابلیون خود بجهت اعلام اهل مملکت و ملاحظهٔ اینکه مردم را باز تا
این مضامین را اختراع کرده است مورخ گوید چون از مشترفوشی صراحتاً این مطلب را شنیده و حدیث خود را دانسته بودم
بودم از آنجا بیرون آمده نزد لوئین رفتم و او را ملامت کردم که این چه رساله ایست که در میان مردم انداخته
جواب نداده در ساعت شرحی از میان صندوق تحریر درآورده بمن نمود دیدم مسودهٔ رساله ایست که نابلیون
بدستخط خود جرح و تعدیل کرده است بالجمله هنگامیکه لوئین شنید که نابلیون او را عفو کرده بغوش امر کرده است او را
که در ساعت عدم تقصیر خود را از باب باسمه رساله اظهار کرده با وطاق کونسل اول رفت و گفت شما مرا از نزد
مردم مجرم کرده‌اید و خود را با لمره از این فقره کنار کشیده‌اید نابلیون فرمود که همه تقصیر از توست چرا بایست چنین کنی
که بر مردم معلوم شود و بعد از آنکه معلوم شد چرا باید اسم تو گفته شود و مشترفوشی نسبت داده نشود معلوم است او از تو
دانا تر و از تجربه تر است الحاصل لوئین بسبق از کار و منصب خود استعفا کرده نابلیون نیز بجهت اینکه داستان آن رساله
از زبان مردم بیفتد و هر اس از دلها برداشته شود لوئین را معزول و حالی الظاهر از ولایت اخراج و در باطن بدولت اسپانیول
فرستاده و دستور العمل داد که کاری کند که پادشاه اسپانیول بخصومت شهریار پورتقال اقدام نماید و طریقی کند که
دولت پورتقال مجبور شود از دوستی دولت انگلیس دست باز دارند زیرا که نابلیون در آن اوقات وزرای انگلیس را
در دیوان آنجا بحدی دیده بود که پورتقال را بمنزلهٔ نوآباد انگلیس منظور میآورد و چنین میدانست که هرگاه
کسی هجوم بر سر آن برد چنان است که بر سر انگلستان و همواره طالب بود که کاری کند که راه تجارت انگلیس از ولایت
پورتقال بریده شود و در آنجا نیز حرکت اسپانیول متعلق بدولت فرنس گردد بنابر این نابلیون چنانچه ذکر یافت لوئین را در آن جزو

فرستاد بعد از آنکه به مدرید که پای تخت اسپانیول است وارد شد با وزرای آن دولت گفتگو کرده پادشاه آنجا را
بخصومت پورتغال برانگیخت و او لشکر جراری بمعاونت عساکر فرانس بولایت پورتغال فرستاد لشکر مزبور
در آن سرحد تخت شهر الونزه را گرفته و از آنجا گذشته داخل قلعه بدجاز شدند پادشاه پورتغال چاره را
منحصر دیده از در مصالحه درآمد در همان قلعه بدجاز امر مصالحه را گذرانده و چندین قلعه و شهر معظم از ولایات
پورتغال موضوع کرده باختیار خود به دولت اسپانیول واگذاشت و از دولت انگلیس نیز بالمره قطع نظر کرده
ابواب بندرات خود را بر روی جهازات تجارت انگلیس بست با وجود این باز ناپلیون راضی بامضای مصالحه
نشده و حکم داد که لشکر فرانس از آنجا حرکت نکنند آخر الامر باز پادشاه پورتغال مجاب گشته موافق خاطر خواه او
امور مصالحه را گذرانید مورخ گوید مقارن این احوال جوزف برادر کونسل اول ازمن وعده خواست این چیز را از
مقصود وی خدمت ناپلیون معروض داشتم دستوری خواسته رفتم شب ملاقات صحبت برادرانه ناپلیون درباب
باسمه رسانه توازی مابین قبیل اول و کرانویل ناپلیون سخن بمیان آورد و شکایت زیاده از تجسس برادر خود
در امورات نموده و تحقیقات چند از من کرد چون برادر ناپلیون بود بعضی از اسرار دولت را که واقف بودم
بمیان آورده بودم و لیکن دانستم که ناپلیون او را تحریک کرده میخواهد مرا آزمایش کند که در ضبط اسرار او بچه پایه ام جوزف
فردا صبحهای شب را بمجموع باو رسانده وقتیکه بخدمت ناپلیون رسیدم بعد از اتمام فرمایش دستور العمل با نهایت
خشونت بمن فرمود که ازین بعد هر چه نوشتجات از اطراف و از وزرا برسد بهمان طور سر بمهر در میان صندوق
تحریر بگذار و دیگر مأذون نیستی که مهر از سر آنها برداری چون علی الغفله این فرمایش اتفاق افتاد زیاده از حد
پریشان خاطر شدم و مصمم شدم که بتدارک رفع آن که فی الحقیقه بی جهه بود تدبیری کنم بنابرین تا سه روز هر
چه نوشتجات عمده که درباب مطالب کلیه هر روز از وزرا و دیوانخانه و اطراف مملکت میرسید همه را در صندوق
جای داده هر چه از نوشتجات بی حاصل که در تعارفات رسمیه نوشته بودند و یا بعضی توقعات کرده بودند که مهر
آنها را ناپلیون اوراق قمارخانه نهاده بود در بالای آنها گذاشتم از کثرت مشاغل وقتیکه در صندوق را میگشودم
ناپلیون چند طغرا از آنها میخواند و کسل شده و مطالب عمده را ندیده که او را بشوق آورد چنان تصور مینمود که حکم
بیک روش است متهم بملاحظه نکرد در روز سیم دیدم که هرگاه زیاده ازین با او معامله نمایم خیانت خواهد شد لهذا

شب چهارم که نیمه شب باو طاق خوابگاه خود رفت چون من اجازه داشتم که هر ساعتی که خواهم آنجا روم
نیمساعت بعد شمعی روشن کرده بخوابگاه او رفتم چون داخل اطاق شدم صندلی را برداشته در جانب راست
خوابگاه او گذاشته نشستم هنوز او و حرمش ژوزفین در رختخواب بیدار بودند چون مرا دیدند از روی تعجب که آیا چه
روی داده و چه خبر برای او دارم سؤال کرد که چیست عرض کردم چون این روزها بمن سوء ظنی بهم رسانیده
و حال آنکه میدانید خود مرا پرورده اید و نیز میدانید که بصداقت تمام تا اکنون بخدمت اقدام کرده ام مستدعیم
که اول تقصیرم را بفرمایید بعد اجازت دهید که از عمارت بیرون روم که این دو سه روز از غصه و الم آرام بر
من قطع شده است ژوزفین حرم او در مقام تعجب پرسید که بوریین چه تقصیر کرده است ناپلیون گفت که تو را در این کارها
مدخلیت نیست بعد از آن روی بمن آورده گفت شکایت از رفتار تو دارم چرا باید اسرار مرا با برادر من بمیان آوری
و حال آنکه محرم اسرار منی عرض کردم بجای دیگر سخنی نگفته ام چون میدانستم برادر شما امین شماست با او باره سخن بمیان
آورده ام از این گذشته او خود سبقت در سخن کرد بجهة سکوت او من بعضی جوابها گفتم او خیانت در امانت من کرده من
خیانت با و نکرده و نخواهم کرد آنچه او اظهار کرده نمیکنم و حال آنکه هیچیک از ایشان بکنه کار خیانت دولت نبود
بلکه خیرخواهی شما بود ناپلیون فرمود معلوم است که خیانت نیست ولی از شما که محرم اسرار من هستید بعید است که برادر من
هم اعتبار در این امورات کنید پس کونسل اول فرمود وقتیکه جوزف مرا خبر داد خواستم چند روزی شما در قرنتین باشید
تا درست از عیب و علة شما مطمئن بشوم عرض کردم که حال سه روز است در قرنتین مانده ام فرمود زیاده برای رفع علة
شما همین قدر کافی است زیاده ازین در این باب جایز نیست باز از فردا الطریق سابق نوشتجات را خود نگاه کن
هر کدام لازم است بمن بنما مورخ گوید دو ساعت از نیمه شب گذشته بمنزل خود معاودت کردم بقدر رسم عشا خواب کرده
صبح زود بعادت معهود بخدمت ناپلیون رفته او را بیدار کردم آن روز بجدی التفات درباره من نمود که تلافی
آن سه روز بی التفاتی بعمل آمد جامع این اوراق میگوید وقتیکه ناپلیون در پای تخت ایطالیا بود برای دولت
ایالت تازه بنا نهاد و وزرای آن روز نظر داشت که آن خان کشورگیر المنفعت را با تمام بولایت فرانس منضم کند زیرا که در عهد
سابق لویی پادشاه فرانس که در سلسله بوربان بود و چون چهار پادشاه سلف کرده کرده او را لویی چهاردهم میگفتند
اکثر از توابع و ملوکات آنجا را بمرور غلبه کرده و در تحت اختیار خود داشت و اهالی فرانس آن صفحه را بیدا لو کونسل اول

از طبقهٔ سلاطین فرنگستان رفتار لوئیس چهاردهم پادشاه است که روزی بمسند سلطنت نشست هرگاه لوئیس پادشاه زاده‌ئی بود
بزرگ پادشاهی نشده و آثار معظم از او در صفحهٔ روزگار نمانده چه سود که شاهزاده بود و با ابنای روزگار معاشرت
کرده و از انواع مختلفهٔ اهل زمان استحضار داشت از شدت و رخا و رحمت و عنای روزگار آگاه شود لهذا است که باید
همواره مجاری احوال عموم خلایق را از هر طبقه از طبقات مانند لوح پیش نظر دارد و لحظه بلحظه در او نظر کند که خود بنفسه
از اوضاع آگاه و مترقب باشد و چنان مسلط شود که برای هر کار و هر منصب جزئی و کلی از خورد و بزرگ خود مردمان شایسته
منتخب نماید و دیگر محتاج تعلیم و القاء احدی نباشد اگر او چنین بود کارهای بزرگ از او صادر شده و آثار عظیم از او در صفحهٔ
روزگار بماند بتحقیق این هم حالیکه پادشاه در مملکت خود حاکم و محسود نیست و همیشه خواهد که عموم افراد مملکت از اولاد خویش او در رعیت
و سپاه از او راضی باشند و هر روز در مقام خود هر یک متحمل خدمت و زحمت شده ترقی کنند و بمراتب بلند معزز شوند
بعد آنکه او پادشاه بجمیع مراتب قبل از وصول مقام سلطنت رسیده و عموم طبقات مردم را شناخته باشد کارهای
او از روی آگاهی است خبط و خطا در احکام او اتفاق نیفتد از پادشاه که بگذری سایر ارباب مناصب دولت مملو از
حسد و عداوت و طمع‌اند و هیچیک نخواهند نسبت بدیگری بقدر هنر و قابلیت او رفتار شود و از اینکه مبادا ترقی کند و
منشی گردد بنابراین هر سلطانی که خود استحضار ندارد و محتاج است که از دیگران بشنود و بگوید امر کند راند غالب اوقات امور
مملکت بوسائط ارباب غرض باشتباه بگذرد عیب و نقصی که ظاهر شود منسوب بپادشاه است جلب و نفع موصول بدیگران
چنانچه لوئیس چهاردهم اگرچه خود پادشاهی بزرگ و بقدر همه مسخر است در سلطنت بلند آوازه کرده و نام او و مملکت او در
صفحهٔ روزگار بماند ولی وزرای او از روی طمع سر راه او چنان شبهه کرده که ولایات کثیر المنفعت را که سالها در دست او بود
برضای او گرفته بدشمن واگذاشته که در این عهد آثار اهل فرانسه در صفحهٔ آن ولایات هویداست مورخ گوید در زمان او قات
کونسل اول بجهة اوضاع حکومت پرقوت و دیوانی ترتیب داده و اجزای دیوانخانه را در ولایات از اشخاصی برقرار نمود
که بسلکی زیاده دولت فرانسه واشنه و جنرال دوپان را صدرنشین دیوان مزبور کرده لقب وزارت مختار دولت
فرانسه را باو عنایت کرد که با فتخار لقب و قوت عقل و اصابت تدبیر خود بخدمات مرجوعه قیام کند مورخ گوید کاغذیکه
مجرر بمضمون وزارت جنرال دوپان نوشته چنین نوشت که منصب وزارت مختار دولت جمهوریه فرانسه بآن محول
چون حکم را بنظر کونسل اول رسانیدم که دستخط کند زر خواند او را از عبارت جمهوریه فرانسه خوش نیامده بمن فرمود این لفظ را حک

کن

کن تمام دولت فرانسه کافی است مورخ گوید این نیز از قدمهای او بود که بجهة در جادهٔ سلطنت قدم نهاد
و هنگامیکه از ایطالیا بپاریس معاودت کرد هر کس را که در رکاب او بود بقدر اخبار احوال بلکه زیاده از آن مستحق داد
و احکام هر یک را از قبیل خانوت و جنرال لگرین را منصب سپهسالاری داد و با غلب شمشیر و نشان عنایت کرد
و بر روی هر یک حک کرده بودند که این شمشیر و نشان علامت فتح جنگ مارنغو است که کونسل اول خود با شخص
جنگ بود و از جانب دولت جمهوریه بنقلان داده میشود و همچنین با غلب از افراد نظام حتی بطبال و نائی
که در جنگ مزبور جلادت و رشادت نموده بودند تفنگ افتخار و نشان اعتبار و چوب نی داد با سیران
و مهمانان مملکت نیز یک نوع شفقت کرد از آن جمله من فرموده بود زر جنگ بنویس که از طپانچه‌های کارخانهٔ فرانسه چند
جفت انتخاب کرده از جانب من بجنرال ذاک تقدیم نماید که امروز با من تغدا خورده و در آن اثنا تعریفی زیاد
از کارخانه‌های سلاحیهٔ فرانسه کرد و من گفته‌ام تو میخواهم چند جفت طپانچه بجنرال ذاک دهم
که در شهر شما اشتهار یابد و از سلوک و رفتار من آگاه شوند که در ولایت با اسیران جنگ نیز که در ولایات
محبوس‌اند بهمان مراتب التفات بنده دل میشود و همچنین امر فرموده که از دیوانخانهٔ دولت چهار هزار تومان
بجهة مخارج سنگ لوح جنرال دستی که در جنگ مارنغو کشته شده مقرر دارند و مبلغی نیز ناپلیون از مال
خاص خود بر آن افزود که در معبد مریخ که سابقا ذکر یافت بنائی رفیع بنام جنرال مزبور بنا کنند و چون
قانون چنین بود که از فتوحات ممالک هر چه غنایم بدست بیاید در روزی مخصوص باجماع وزرا و حکام تمام
با عیش و جشن زیاده بآن معبد برند و غنایم را در حضور وزرا و امرا و امنا تحویل وزیر جنگ میکردند و او
بسرایداران میسپرد ناپلیون در آن روز بنای مزبور را بنام جنرال مزبور بنا کرده و بجهة احترام و یادگار او
سنگ اول را بدست خود نشانده و هر چه بیرق که در روز جنگ از لشکر نمسا که سابق گرفته شده با جشن و شکوه تمام
در معبد مزبور که مخزن غنایم فتوحات دولت بود و سنگ الواح فوت رؤسای مملکت در آنجا نصب میشد
تحویل وزیر جنگ نموده و بسرایداران سپردند بعد از اجرای این آداب هر یک از وزرا و حضار در تحسین و تعریف
و اعمال و افعال دولت و ظفر و نصرت عساکر شرحی بیان نمودند کونسل اول نیز بفصاحت تمام شرح مختصری
بیان کرده خلاصه مضمون آن اینکه این بیرقهای دشمن را که لشکر منصور فرانسه در حضور اهالی چنین بخشیده

برسم پیشکش این از نظر ارکان دولت بگذرانند حقیقة برهان مراتب تعلیم و تربیت و آداب افراد نظام بشان است
و دلیل عقل و فراست و سپاه گردانی سرداران و صاحبمنصبان ما شده خواهد بود مژده و رشادت جنرال مورو
که در سرحد رود رین و دنیوب بود و جنرال شینه که در قلعه ظهیر و قوت لشکر شده و بر مراتب فتح و ظفر افزوده
جنرال روی با افواج نظام که در سلام پیاده بوده کرده فرمود وقتیکه بسفر میروید بهمگنان و همراهان
خود بگوئید که روز عید جمهوریه نزدیکست و در نظر داریم که در آن روز جشنی عظیم تر از سنوات قدیم بانجام
و جمعیت دولت جمهوریه را گوش زد نزدیک و دور کنیم توقع دولت و اهل ملک از شما اینست که با دشمن ما چنانچه
قرار داده شده مجادله کنید و همان قرار سابق امر مصالحه را زود انجام دهید و امضای امپراطور نمسا را در روز نزدیک
بدار السلطنه پاریس برسانید و یا آنکه باز صدق چند لشکر دشمن بگریزد و برای علامت فتح و فیروزی مجدداً
بمملکت خود بفرستید که روز عید مزبور با پنجاه رسیده و فر و شکوه و جشن و سرور را بیفزاید مورخ گوید در اثنا
که آواز تحسین بر آسمان بلند شد فوج قراولان خاصه کونسلیه که در رکاب کونسل اول در ایطالیا بوده با رنگ
پرچمان و شیپور وارد شدند و با همان لباس و اسلحه جنگ که در حرب مارنقو بوده در حضور او صف سلام آراسته
سیما و چهره ایشان که از آفتاب گرم تابستان ایطالیا سوخته و لباس و اسلحه حربیشان که از دود تفنگ و زد و خورد
عرصه جنگ پاره و شکسته و مندرس بود از صدمه جنگ و زحمت سفر خبر میداد که تا چه پایه در آن سفر لطمه خورده و زحمت
کشیده اند کونسل اول از جانب خود و از جانب اعیان دولت جمهوریه اظهار رضامندی از خدمات نمایان آنها
کرده زیاده از حد التفات نموده با رافت تمام مرخص کرد که در سربازخانها در منازل خود قرار گیرند مورخ گوید
در آن روز که پانزدهم ماه جولای و روز جشن معهود بود چنانچه ذکر یافت جناب کونسل اول بدان پایه بانجام مهام
جشن روز مزبور مشغول است که ابدا در بخاطر میرسید که دولت نمسا بعد از جنگ فتح عظیم مارنقو باغوا و ترغیب
دولت انگلیس در امر مصالحه که تکالیف فرنسه در آن شده بود مسامحه کند و دفع الوقت کند زیرا که انگلیس با انقضای آن مکول
نامه و در اثنای جشن مزبور اخبار اراجیف میرسید که در باب نقض عهود مصالحه در دفتر دولتخانه دولت نمسا گفتگو در کار بود
ناپلیون تعجب و حیرت نمود اگرچه دانسته بود که تا دولت انگلیس را مقدور است نخواهد گذاشت که امور مصالحه صورت پذیرد
و دولت نمسا با دولت فرنسه متحد شود ولی حوالی غروب آفتاب که هنگام تفرج اهل مجمع بود چاپاری وارد و نوشتجات

سرحدیه

سرحدیه در دست داشت و در آن نوشته بوده که دولت نمسا تن داده که سه شهر معظم که الم و فلزبرق و انغلشتاد است
و جبات شهرهای عظیم است متصرف لشکر فرنسه است چون یکی از عهود مصالحه این فقرات بود کونسل اول
فی الجمله مطمئن گردید چنان تصور نمود که قبل از آگاهی دولت انگلیس امپراطور نمسا مصالحه نامه را امضا کرده
گذرانده است از ابلاغ این خبر روز جشن که از مطلع آفتاب تا هنگام مغرب بزحمت تهنیه لوازم آداب آن روز
اشتغال داشت او را سروری و فرحی زیاده حاصل گشت و خاتمه آن روز بخیر و خوشی گذشت فصل سیم در رشوت گرفتن
نمسا از انگلیس و نقض عهد مصالحه خود با فرنسه هنگام توقف جولین وکیل دولت نمسا در پاریس و سفارت
دوراق بنمسا و جنگ نمودن فرنسه با نمسا و مغلوب گشتن امپراطور نمسا و تسلیم نمودن سه شهر معظم و تتمه مصالحه
شدن آن متارکه که در مارنقو واقع شد و بعد از رجعت ناپلیون عقد آن بر هم خورده و نقض عهد شده و
باز با اهتمام سرحدداران حدود ممضی گردید مدتی شروط متارکه را بین عساکر حدود ملاحظه میشد و بحکم احترام
عهود متارکه قدم از حد دستور خارج نمیگذاشتند ولی دولت انگلیس از این مقدمه خبر شده و انجام چنین مصالحه را
مصلحت ندیده بقدر [illegible] کرور از نقد و جنس بدولت نمسا هرساله برای مخارج جنگ دادند که مصالحه را ممضی ننماید
و بجنگ اقدام کند و فرضا اگر مصالحه اتفاق افتد بصلاح و صوابدید وزرای دولت انگلیس واقع شود دولت نمسا
خود بتنهائی با دولت فرنسه مصالحه ننماید معلوم است بعد از آنکه دولت نمسا وجه نقد و اسباب و لشکر موجود و مهیا تمام
کامل حاصل گردید بی استحضار دولت انگلیس مبادرت بکاری نمیکرد و بمصالحه اقدام نمی نمود و بی مضایقه با کمال
اطمینان بجنگ میپرداخت و هنگامیکه در پای تخت دولت نمسا امور مصالحه بدین طریق میگذشت و در پاریس مزبور خبری
نبود مستر جولین که ایلچی دولت نمسا بود در پای تخت فرنسه مقدمات مصالحه را کلا از جانب دولت خود دستخط نهاده
بود ولی دولت نمسا اعتنائی نکرده عذر آورده که پیش از ابلاغ این خبر مصالحه را بر هم زدیم و متارکه را شکستیم و
نیز در آن اوقات خبر رسید که دوراق را که کونسل اول بجهت تبادل صلحنامهای دولتین تعیین کرده فرستاده
بود او را پیش قراولان نمسا نگذاشته از سرحد بگذرد و داخل ولایات نمسا شود مورخ گوید کونسل اول بالکل
طالب مصالحه بود و باین سبب وقتیکه دولت نمسا فایق آمد و عساکر آن را با تمام شکست داد با آنکه سلسله مربوط
تکلیف کند و در ایطالیا توقف نماید و همراهی در عقد مصالحه کند امپراطور نمسا این سخن قبول خواهد نمود چون مصالحه را

طالب و مشتاق مراوده بوده و کارهای بزرگ در نظر داشت از این جهت در عهود مصالحه و در تکالیف آن زیاده
اعتدال و ملایمت نمود و چنان دانست که بمجرد وصول مصالحه نامه ایمپراطور نمسا در ساعت امضا خواهد داشت
و تأخیر نخواهد نمود بعد از آنکه شنید باغوای دولت انگلیس و امداد مال ایشان ایمپراطور نمسا چشم از همه جا پوشیده است
در غضب شده و حق داشت که بر خشم و تغیر افزاید و پا بدایره جنگ نهد مورخ گوید در آن عالم غیظ بانهایت ملایمت
فرمود ای نوربن چون اهالی مملکت را دیدم طالب امنیت و آسایش شده و نیز امور مملکت را ملاحظه کردم
که زیاده نظم لازم دارد از این جهت طالب مصالحه شدم که دو سه سالی فراغت حاصل کنم و امور داخله
ولایت را نظم دهم و مداخل و مخارج مملکت را معین کنم و مطمئن شوم که بعد از این هر قدر که در خارج مملکت بجنگ اقدام
کنم مایه مخارج لشکر من تمام نخواهد شد و مجموع لوازمات و احتیاج ایشان از مداخل مملکت خواهد رسید و عیب در امورات ملکی و مملکتی
واقع نخواهد گردید از این گذشته کار مصر و جزیره مالطه مشغول مانده بود خواستم چندی که ایام مصالحه است مرتب
انتها شوم امداد و آذوقه و ادوات ضروریه بقدر کفایت بانجام رسانم باین جهات طالب مصالحه شدم و با اعتدال
و ملایمت در تکالیف مصالحه رفتار نمودم حال که دولت انگلیس باین مرتبه در دیوان و دفتر نمسا مسلط شده
نمیگذارد مصالحه شود من نیز عزم خود را جزم کرده ام که چندان جنگ کنم تا اینکه دشمن ملجا شود و بخواهش من مصالحه را
تمام نماید مورخ گوید بعد از این فرمایش در ساعت در حالت تغیر احکام شدت تمام بجانرال مورو که سرحددار
کل حدود رود خانه رین و دنیوب بود صادر کرد که بمجرد وصول احکام حرمت متارکه را منظور نکرده اقدام بجنگ
کند و از حدود بگذرد و داخل نمسا شود و مادامی که این سه شهر معظم که قلعه محکم دارد که یکی الم و یکی فلزبرق و یکی
انغلستد است و در سواحل رود رین و رود دنیوب واقعند نگیرد و پلهای رود مزبور و جسرهای معظم ایشان را
مالک نشود و تصرف ننماید آرام نگیرد و آسوده ننشیند بعد از آنکه گرفت اخبار کند و منتظر احکام مجدد باشد مورخ گوید
در آن ایام باز دولت نمسا اظهار نموده که مجددا عهود مصالحه از طرفین نوشته آید و امضا شود ولی دولت انگلیس اصرار
داشته که در امر مصالحه دخیل شوند و در هر محل که امور مصالحه منعقد شود وکیل ایشان نیز حاضر گردد کونسل اول
باین راضی نمیشد و میگفت که انگلیس هر گاه بخواهد باید مصالحه علاحده با من کند و با دولت نمسا شراکت را کاری نیست
در آن روز که کونسل اول میخواست بدولت انگلیس خبر دهد که متارکه با شما موقوف است در دریا و خشکی بنای جنگ است

خبر از حدود رین و رود خانه دنیوب رسید که بمجرد وصول احکام عساکر مأموره سرحد حرکت کرده از قرار
حکم کونسل اول همان سه شهر معظم که ذکر یافت باندک اهتمام گرفته و پلهای رودخانها را متصرف شده با وجود
این معنی باز دولت نمسا از راه اتحاد بدولت انگلیس نوشت که هر چه شما در انعقاد عهد مصالحه مصلحت بدانید معلوم
کنید که از آن قرار عمل شود در اثنای وقوع این امورات مستر اتو وکیل دولت فرانس در پای تخت انگلیس بود
و در باب معاوضه اسرای طرفین گفتگو میکرد و نیز در باب متارکه در روی دریا چنانچه با دولت نمسا در خشکی اتفاق
افتاده سخن میگفت دولت انگلیس با آن نوع متارکه که در خشکی کرده بود راضی نبود که در دریا کند و میگفت این چنین
متارکه برای دولت فرانس مفید است و بعد از آنکه متارکه شکست نفع فرانس زیاد تر از سود دولت نمسا است
بالجمله از این گفت و شنود تأخیر در اتمام امور مصالحه بعمل آمد کونسل اول میخواست که باز بلکه طوری مصالحه
فیمابین اتفاق افتد و رضا شد که هر گاه تکلیفات دیگر از دولت انگلیس شود که بجهت او مضر نباشد و برای دولت
انگلیس مفید بود قبول کند و وکیل انگلیس را در مجلس مصالحه که در شهر لونویل که یکی از بلاد فرانس است اجازه دهد که داخل
شود و دخیل امور مصالحه گردد ولیکن شرط نمود که دولت انگلیس باید مصالحه نامه علیحده که مطلقا دولت نمسا
با آن مدخلیت نداشته باشد مهر کند و کونسل اول و دولت انگلیس باین شرط راضی نشده تمکین ننمود مورخ گوید
بعد از آنکه ناپلیون اتمام حجت به دولتین کرد دید تأخیر و اختلافات اقوال آنها کسل و خسته کرده دانست که ایشان
او را بدفع الوقت میگذرانند و منتظر فرصت کارند و نیز دانست که ضرر اینگونه تأخیر باو عاقبت خواهد رسید
بنا علیه نقض متارکه کرده آشکارا نوشت که بغیر از جنگ چاره نیست و قطع و فصل این عمل بجنگ موقوف است
مورخ گوید ناپلیون در آن وقت که بلشکرکشی ایطالیا اقدام کرد بضررهای کلی راضی شده و لیکن بتلف جوانان مردم
تن در داده بود ولی فتوحات او در جمعیت ایطالیا مقصود او را کفایت کرده آن را مانع ضرر خسارت کلی گذشته
جوانان فرانس کرده بود در ایطالیا بعد از فتح مارنکو جنگ هراریکو [illegible] فتح عظیمی حاصل نمود ولی چشم از همه پوشیده و طالب
چشم گرفت که مصالحه شود و بجهت او زود فراغت حاصل آید پس از آنکه ملاحظه نمود که هر چه او بمدارا و ملایمات میافزاید
و علامات ادب و فروتنی ظاهر میکند عجب و تکبر دولت انگلیس و نمسا علاوه میشود لابد شده احکام باطراف فرستاد
که عساکر متوقفه حدود از هر جا و هر جانب داخل ولایت ایطالیا و نمسا شده شروع بجنگ و مملکت ستانی نمایند

و در ساعت خبر اطلاع آشوب جنگ و غوغای توپ و تفنگ بلند شد مورّخ گوید مدتی معلوم نبود که فتح و ظفر
از کدام طرف خواهد بود هر نوبت که عساکر نمسا شکست خورده ملتجی شده وعده مصالحه میداد و هر وقت
که اندک پیشرفت در کار لشکر خود میدید باغوای دولت انگلیس نکول از وعده خود مینمود تا آنکه عاقبة الامر
طالع دولت فرانس قوت یافته بخت حضرت ناپلیون مساعدت نمود از هر سمت لشکر فرانسه بر دشمن غلبه کرده بهر
جانب که توجه نمود مسخر کرد و بهر سمت که روی آورد گرفت تا آنکه عساکر منصوره فرانس هجوم نمودند و در
ایطالیا و نمسا در هر محل دشمن را شکست دادند و از رودخانهٔ سن سنوب و دنیوب گذشته در حوالی
شهر حاشلندن که یکی از شهرهای معظم ولایت بوریه است جنگی عظیم فیمابین عساکر نمسا و فرانس اتفاق افتاد
و در این جنگ نامدار نیز عساکر فرانس مظفر و منصور شدند و دشمن را ... لشکر منصور فرانس شانزده فرسخی شهر وین
که پای تخت ایالت رسید امپراطور نمسا صورت حال را مشاهده کرده فوراً کس نزد سردار عساکر فرانس فرستاد که
چند روزی متارکه شود تا آنکه مصالحه کنند این اخبار و قضیه بکونسل اول رسید چون از جمله بود که باز اگر امان دهم بطریق
سابق حیله روباهی پیشه کنند و سخنان بیهوده بمیان آورند جواب داد مادامیکه امپراطور نمسا راضی نگردد که بدون
شراکت و مداخلت غیر با من مصالحه کند و از دو مصالحه را بعید داند و لشکر بهر سمت که هست دست از جنگ نخواهند باز
داشت و از ولایت ایتالی نخواهند بازگشت امپراطور نمسا دید که هرگاه قبول نکند مملکت از دست خواهد رفت
با آنکه دولت انگلیس او را وعده داده بود منظور نیاورده از چنان نفع سالیانه چشم پوشیده راضی شد که بدون شراکت
غیر مصالحه کند و دست از دوستی و اتفاق دولت انگلیس باز دارد مورّخ گوید و قضیه دولت انگلیس صولت
جناب را ملاحظه نموده و با تمام کرد و مملکت ایتالی عساکر فرانس را مشاهده نموده دید کار از کار گذشته است هرگاه راضی بکار
جناب کونسل اول نشود و باز اصرار در شرکت امر مصالحه کند دولت نمسا که دوست و تبعی اوست بالمره خراب خواهد شد
و مملکت او از دست خواهد رفت لهذا لابد شده با امپراطور نمسا نوشت که بهر چه مصلحت است اقدام کن که دولت انگلستان
رضا نخواهند بود مورّخ گوید وزرای دولت انگلیس خواهش منهم بودند که در شهر لونویل که یکی از بلاد فرانس است بجائیکه
مصالحه واقع میشود ایلچی دولت ایشان نیز در مجلس مصالحه حضور یابد جناب ناپلیون نیز راضی شده ولی از راه حیله بروز نداد
بلکه عاقبة الامر با دولت انگلیس شرط کرد که ایلچی شما را در مجلس مصالحه دولتین راه دهم که شما نیز در بحر جنگ را چنانچه بین ... دارید

موقوف داشتم متروک دارید مورّخ گوید که روز سیم ماه دسمبر سنه ۱۸۰۰ عیسوی اواسط شعبان ۱۲۱۵ هجری چنان فتح عظیم
حوالی حاشلندن روی داد و روز ششم ماه مزبور خبر آن بجناب ناپلیون رسید شب جمعه جناب کونسل اول
از تماشاخانه برگشت نموده بود چاپار وارد و خبر فتح آورد فوراً نوشتجات را خود در بزم خوانده و از غایت وجد
از جای بجست زیرا که هرگز او را بخاطر نمیرسید که بی حضور او چنان فتحی عظیم روی دهد و باین پایه چنان مسرور
از لشکر آن حدود نبود و نمیدانست که در مملکت دشمن باین مرتبه توانند پیش رفت بالجمله وقوع این فتح قوی
تازه عهود مصالحه داد و کونسل اول مصمم شد که روز اول جنیوری که اواسط تابستان سال مزبور بود سفرای
دول خارجه در شهر لونویل برای انعقاد شروط ما بین دولتین جمع شوند و بنای گفتگوی مصالحه گذارند بعد از آنکه
شش هفته علی التوالی گفت و شنود شده و از طرفین عهود مصالحه معلوم گردید آخر الامر مصالحه نامه چنانچه در معاهده
نامه قید شده بود ما بین دولت فرانس و دولت نمسا نوشته بمهر وکلای طرفین مجری و ممضی گردید و در مدت
ایام اطلاع خبر مضار از دو دولت از جانبین معلوم شد و حال آنکه مصالحه ایشان زیاده از چهار سال دوام نکرد مترجم این
گوید در اوایل سال یکهزار و هشتصد عیسوی مطابق ۱۲۱۵ سنه هجری مستر فولتان نوشتجات خود را در باب فن کشتی
بخار بنظر جناب ناپلیون رسانده و او در اول خواندن آن عجایب بعید دانست که توان کشتی ساخت که بزور بخار آب بر روی دریا
سیر کند فرمود کسی که اینگونه عمل را مدعی انجام شود یا مردی مجهول است یا صاحب خیالات فاسده است هر کس چنین سعی
با من گوید مورّخ گوید من هر چه عرض نمودم این عمل را باید تجربه نمود مفید نیفتاد آخر الامر معلوم شد که این عمل از اعمال
قدمای عصر بوده ولی در این عهود قریبه متروک و مهجور گردیده از صفحه خیالات بکلی محو شده است و مستر فولتان که
مدعی اختراع است در این دعوی کاذب بلکه عمل بزرگان را خواسته احیا کند بعد از آنکه بجناب ناپلیون معلوم شد که
این عمل از قدیم بوده و بسیار بتجربه امورات تجارت نافع است خود خود را ملامت کرده فرمود چرا باید بعضی اوقات
بدون تأمل از سر مطلب گذرم و در بد و نیک آن تفکر ننمایم مورّخ گوید بمن حکم کرد که هر اوقات در باب علوم و صنایع
و سایر امورات متعلقه بدولت بمن اظهار شود و من بجهة کثرت مشاغل بر بطون آن مشتغل شده جواب بیجواب
دهم البته آن مطلب را ثانیاً بمن القا کن که تا وقت آن نگذشته از او چاره کنیم مورّخ گوید از جمله وقایع دیگر این
اوقات آن بود که در شب بیست و چهارم ماه دسمبر عیسوی سنه ۱۲۱۵ هجری امپراطور پال را که امپراطور روس و پدر روی الکسندر است

در عمارت خود کشته شد و در روز سلخ ماه مزبور شش روز بعد از قتل وی جهازات جنگی انگلیس از بوغازهای بالتیک
ولایت وی لند و سودن گذشته راه بندرات روس را گرفته وقتیکه این خبر موحش بجناب کونسل اول رسید با وجود
از جد آزرده خاطر و پریشان احوال شده از اوضاع چنان حادثه عظیم دانست که سکاه و فتنه برپا خواهد شد و از
سیاق و محاورات این خبر وحشت اثر دریافت کرد که این عمل بتحریک دول خارجه شده است مورخ گوید این سبب
فرمود شرحی بمانی طور باین مضمون نوشتم که فلان شب امپراطور پال را اهل خانه او بقتل رسانده اند و در فلان روز که شش
روز بعد از آن بود جهازات جنگی انگلیس از بوغازهای این ری لند و سودن گذشت توضیح این مقال و تفصیل این اجمال بعینه
اخبار و حکایاتی است که بعد از این علی التوالی ذکر خواهد شد و معلوم خواهد آمد که قتل امپراطور پال و عبور جهازات جنگی
انگلیس قبل از وقت ربطه باهمدیگر داشته اند و پیش از وقت سید اندیشه که در فلان شب امور اخواهند گشت والا چگونه میشود
که دولت انگلیس قبل از قتل پال خبر از مقدمه نداشته شش روز بعد جهازات جنگی او داخل بوغازهای مزبوره گردند مورخ گوید
آن اوقات روابط دوستی و خیرخواهی مابین امپراطور پال و جناب کونسل اول روز بروز زیاد میشد بعد از این خبر
جان سوز ناپلیون فرمود که من میتوانستم بقوت و مظاهرت امپراطور پال صدمه مهلکی در هندوستان بدولت انگلیس زنم
و نیز ممکن بود که باتفاق و همچنان مملکت هندوستان را مسخر کنم و خلل بارکان دولت انگلیس افکنم چه سود که آن
تدابیر بدون ثمر ماند و حال لازم است که چاره دیگر کنم و باید در این باب در صدد برآیم که ولایت پولند که عبارت از
مملکت لهستان است اطاعت دولت روس را برآورده باز چنانچه در سنوات سابقه بود قرال جداگانه قرار دهم چون
بعد از قتل امپراطور پال امپراطور الکساندر بجای پدر بر تخت سلطنت روس قرار یافت جناب کونسل اول ملاحظه دوستی
اول جنرال دوراق را که زیاده صدیق و دولتخواه بجهه و عاقبت بوزارت دولت سرافراز شد بجهه تعزیت و تهنیت جلوس
امپراطور جدید بدولت روس فرستاده چنانچه سابق ذکر یافت که تفصیل گفتگوی مصالحه و شرح دعوای جانبین در آخر
این فصل مذکور خواهد شد فصل چهارم در مصالحه ما بین دولت نمسا و فرنسا و انگلیس و سایر گذارشات آن
جناب کونسل اول بعد از آنکه ملاحظه کرد که امر مصالحه مرفوع الوقت میگذرد و از ایلچی انگلیس نیز باو تکلیف میشود که
داخل مصالحه دولتین فرنسا و نمسا گردد چاپاری نزد مستر اتو ایلچی فرنسا که در آن اوقات در لندن بجهه تعادل
اسرای طرفین متوقف بود فرستاد و پس از آنکه چاپار بلندن رسید و مضمون مطالب معلوم کرد مستر اتو در بیست و چهارم

ماه اوقست رقعه بلارد قراون وبل وزیر دولت انگلیس نوشت مضمون اینکه لارد هفتوا ایلچی انگلیس در این اوقات
بجناب ناپلیون اظهار کرده است که رای امنای دولت انگلیس است که جناب کونسل اول او را اذن دهد که در مجلس
مصالحه دولتین فرنسا و نمسا حضور بهم رساند از جانب دولت خود شرکت در انجام مصالحه کنم رای دولت انگلیس این است
که داخل این مصالحه شوم و اگرچه جناب کونسل اول خیال آن مصالحه نموده است و تمنای ایلچی را قبول میکرد ولیک ملاحظه
هرگاه دولت انگلیس در مصالحه دولت نمسا شرکت کند امور مصالحه دیرتر انجام پذیرد و گفت و شنود زیادتر شود و مطالب
از حد درگذرد و مصالحه که ناپلیون خواهد زود انجام گیرد و مطول بماند بنا بر این تمنای ایلچی مزبور مقبول نیفتاد علاوه
بر این جواب داد که مار تغو بجهه این بود که مصالحه مابین فرنسا و نمسا زود بگذرد و تا حال نگذشته است جناب کونسل اول
مصلحت دولت جمهوریه ندانند که زیاده بر این صبر در متارکه کند و جنگ را در موقوف دارد و لیکن اینکه دولت نمسا
و انگلیس نیز در بحر متارکه کنند بطوریکه در بر متارکه و جنگ موقوف است در بحر نیز همان قرار است تا اینکه مصالحه منعقد شود
و هرگاه در دریا متارکه نشود در بر نیز هم متارکه برهم خورد چون مسوده نوشتجات ایلچی انگلیس از نمسا و پاریس بلندن بنظر لارد مزبور رسیده
بود و کیفیت را میدانست از وصول رقعه ایلچی فرنسا و از مضامین آن تعجب نموده در ساعت از ایلچی مزبور خواهش نمود که
اصل نامه جنرال خود را که در این باب ارسال شده بفرستد که مقصود دریافت شود و معلوم آید که این مطلب از کجا
ناشی شده ایلچی فرنسا اصل نامه را فرستاده و نیز در همان هنگام نوشتجات ایلچی دولت انگلیس از نمسا و پاریس رسید وزیر
دولت انگلیس در جواب ایلچی فرنسا چنین نوشت که تا حال در تواریخ نام متارکه دریایی مطلقا مذکور نشده و حال
در نظرها بسیار بعید است ولیک در این روزها برادر من از جانب دولت مامور است که بهمان مکان که دولت شما بجهه
گفتگوی مصالحه متعین کرده است روانه شود و این سخنان را در آنجا قطع و فصل نماید لهذا شما که ایلچی دولت فرنسا
میباشید بملیطه دهید که ایلچی ما را در بندر است او در خاک فرنسا بجای معهود مزاحم نشوند و مانع نگردند مستر اتو ایلچی دولت
فرنسا از این فقرات دریافت نمود که مقصود او ظاهر است و از این جواب و سوال جز دفع الوقت منظور نیست نامه علیحده در
روز سلخ ماه اوقست که دهم سنبله بود مجددا نوشت که قبل از سیم ماه ستمبر که چهاردهم سنبله است میباید سوال مرا جواب بگی
دهید والا روز دهم متارکه مزبوره نقض و منجر بمجادله خواهد شد و در صفحه ایطالیا و سایر ممالک نمسا جنگ در عوابا
خواهد گشت وزیر دولت انگلیس در روز چهارم ماه مزبور نامه را شرحی نوشت که ما نیز منظور شما از متارکه بحری جلبت

شما ملتمسات خاطر خود را علی التفصیل مرقوم دارید تا جواب مطابق تفاصیل داده شود ایلچی دولت فرنس مجموع
تکلیفات جناب کونسل اول را نزد او فرستاد از جمله شرایط و تکالیف آن مرتفصل است اول اینکه کشتیهای جنگی و
تجارتی دولتین انگلیس و فرنس بدون ممانعت و مزاحمت در دریا بهر جا که خواهند روانه شوند و بهر سمت که اراده کنند
عبور نمایند و کسی تفحص از آنها ننماید که چه در بار دارند و چه در کشتی نهاده اند و بکدام سمت میروند دوئم اینکه جهازات
جنگی انگلیس و نیمسا که بندر تولان و سایر بندرات فرنسه را محاصره و سد راه کرده اند باید تمام از محاصره دست باز
دارند و به بندرات خاص خود روند سیم اینکه مجموع قلعهای متعلقه بدریا را از قبیل مالطه و سایر قلعه جات جزایر و بندرات
متعرض نشوند و اجازه دهند که مانند قلعجات سرحدات ایطالیا و نیمسا تردد و عبور و رو تنها شود و هرچه از طرف آورند
بدون ممانعت داخل آنجا شود و هرچه از آنجا لازم بود که بخارج رود بدون سوال و تفحص برند و مجموع کشتیهای جنگی
و تجارتی دولت فرنس و سایر دول که بهیچ وجه دخیل جنگ و مجادله نیستند و مطلقا رجوع بکار ندارند قرار الهامدارند
کلی بندرات و قلعجات مزبور باختیار و اراده خود آمد و شد نمایند و بدون ممانعت داخل بندرات مزبور شوند و در
هفتم ماه سپتمبر مطابق روز هفدهم سنبله وزیر دولت انگلیس در جواب ایلچی فرنس نوشت که اگرچه متارکه بحری مطلقا صلاح
دولت انگلیس نیست و فایده برای انگلند ندارد ولیکن محض از برای اینکه مصالحه تمام شود و نفع دولت نیمسا که دوست
واقعی انگلیس است عمل آید حضرت پادشاه انگلستان راضی بمتارکه بحری شدند ولیکن شرایط آنرا که جناب کونسل اول
نوشته اند بایستی بکلی تغییر دهند و بدین شرایط که منظور حضرت پادشاه انگلستان است متارکه منعقد شود تفصیل مضامین
تکلیفات جناب کونسل اول و مجری گشتن پاره از شرایط آن این است اول آنکه جناب نابلیون را خواهش این است که جنگ در
دریا موقوف شود این فقره مضایقه نیست بخیلی در این ثانیا اینکه تکلیف نموده اند قلعهای متعلقه بدریا را از قبیل مالطه و بلکه در و غیره
هرچه خواهند در کشتی حمل و نقل نمایند و بهر سمت که اراده کنند روانه شوند و هر کشتی جنگی و تجارتی که از خارج با تجارت روند ممانعت ننمایند
این شرایط ممضی و مقبول نیست بلی همین قدر مجری است که جمعیت آنجا را بکلی آذوقه و باده و ساخلو و غیره میان ده
برادرد ایام المتارکه هر نوبت بقدر آذوقه چهارده روزه حمل و نقل نمایند و داخل آنجا نمایند زیاده بر آن چیزی داخل
نشود و خارج ننمایند و ثالثا اینکه تکلیف نموده اند که محاصره و سد راه بندرات دولت فرنس و بندرات سایر قرار الهها که
با آن دولت دوستند موقوف شود این فقره مضایقه نیست ولی مشروط باینکه جهازات جنگی دولت انگلیس در حوالی بندرات

مزبوره همیشه مقیم باشند که اهل بندرات آنها را و آنها اهل بندرات را ملاحظه نمایند و در دادوستد بلکه هر بامداد متارکه
واقف باشند در روز شانزدهم ماه سپتمبر مطابق بیست و ششم سنبله ایلچی دولت فرنس جواب وزیر دولت انگلیس را نوشت
کجناب کونسل اول و دولت جمهوریه فرنسه از این فقرات جواب این است که از قرار خواهشی که سابق نموده بود ایلچی
انگلیس را اذن میکنیم که در شهر لونویل داخل مجلس مصالحه شود و راضی میشویم که بشراکت دولت انگلیس امور مصالحه
دولتین فرنس و نیمسا بگذرد مشروط باینکه تا زمانی که مصالحه نامجات نوشته نشده و از طرفین مبادله مصالحه نامجات
نگشته است و هنوز گفتگوی مصالحه در میان است جنگ در بر و در بحر موقوف باشد و هرگاه دولتین انگلیس و نیمسا
طالب باشند که مادام گفتگوی مصالحه متارکه شود و جنگ موقوف گردد باید هم در بر و هم در بحر متارکه شود
نه اینکه از این سمت در بر متارکه گردد و از آن طرف جهازات انگلیس در دریا بجنگ اقدام نمایند و خیانت دولت
انگلیس این فقره راضی نشود از مصالحه دولتین فرنس و نیمسا کناره کند و مداخلت ننماید و بگذارد که ما با دولت نیمسا
متارکه کنیم و بدون مشارکت او امر مصالحه را بگذرانیم بعد از آن دولت انگلیس خود بنفسه قدم پیش نهد و مصالحه
جداگانه با دولت جمهوریه فرنس کند و این مصالحه خواه در پاریس و خواه در لندن در هر جا که حضرت پادشاه انگلند
متعلق داند بانجام رسد و حال جناب نابلیون اختیار را بعهده دولت انگلیس واگذارده است هر یک از این تکالیف
که ممضی میدارید زود جواب بنویسید و اعلام دارید و نیز ایلچی دولت فرنس بوزیر دولت انگلیس در این مکتوب نوشت
که ما متارکه بحری را بدان سبب طالبیم که ضرر متارکه بری را بنفع آنجا تلافی کنیم و بدل گیریم زیرا که هر قدر زمان متارکه
امتداد یابد و مصالحه تمام نشود همان قدر ضرر دولت فرنس خواهد شد چرا که دولت نیمسا در ایام متارکه فرصت
بدست آید و لشکر خود را تعلیم دهد و اسباب و ادوات جنگ و آذوقه بقدر مقدور موجود کند و سرحدات را مضبوط نماید و
مادامی که او باین کارها اقدام کند لشکر نیمسا نیز آسوده شود و صدمات جنگ ما تعقورا بکلی فراموش کند و روز بروز جری شود
و قوی گردد و از آن طرف نیز مملکت نیپل که یکی از ممالک معظم است و همیشه محل صدمات و آلام بوده فرصت کند لشکر گیرد و
تعلیم کند و قوت بهم رساند بلی هرگاه در بحر متارکه نباشد در مجال قلعه و انگلند که معظم ممالک است چگونه میتوانند از
لشکرگیری و اسباب جنگ موجود کنند صد و در این امور کلا از متارکه است که ضرر دولت جمهوریه و نفع دشمن او است حاصل
دولت فرنس با آنکه غالب است و دولت نیمسا مغلوب از راه جوانمردی مغلوب را امان دهد و در گذرد و دولت نیمسا را ...

وعده نموده اند و سوگندها خورده اند که زود مصالحه کنند و مصالحه را بدون شراکت دولت انگلیس انجام
رسانند تا حال تاخیر نموده اند و مصالحه معوق انداخته اند معلوم است که این تاخیر روز بروز ضرر دولت
و نیز در آن مراسله ایلچی دولت فرانس بوزیر دولت انگلیس نوشت که شما مرقوم داشته اید که هر وقت بقدر چهار روزه
آذوقه بقلعه‌های مالطه و اسکندریه و سایر قلعجات بجزیره داده شود منظور از متارکه بحری تنها این است که امر
رسانیدن آذوقه آنها انتظام گیرد چرا که قلعه‌هایی که در سواحل میباشد اغلب احتیاج بآذوقه مطلق
که از روی دریا برای آنها کشتی حمل و نقل شود بلکه از سمت خشکی راه عبور و تردد آنها باز است و بقدر کفایت
آذوقه برای خود تحصیل میتوانند کرد بلی در باب متارکه بحری نفع دولت فرانس این است که راه تردد مصر و مالطه
داشته باشند و بدون جنگ و غوغا بر روی دریا آمد و شد بجهازات خود کنند و ما نفعی مادام المتارکه نداشته باشیم
در جواب این فقرات باز وزیر دولت انگلیس نوشت که حال که در تکالیف متارکه بحری از طرفین خلاف حاصل
شد تکلیفات دیگر در آن باب کنید بلکه از طرفین مقبول شده مقصود حاصل شود در روز بیست و یکم ماه سپتمبر که دوم
میزان بود ایلچی فرانس باز بوزیر دولت انگلیس مرقوم داشت که جناب کونسل اول تکلیفات خود در باب متارکه
بحری اندک ملایم کرده است شما خواهش کرده اید که جهازات جنگی از نظرگاه بندرات دور نشود بسیار خوب است
این فقره ممضی است ولی تکلیف جناب کونسل اول این است که مجموع جهازات جنگی دولت فرانس و انگلیس و سایر دوستان
این دو دولت هر جا که حال میباشند مادام ایام متارکه در جای خود بمانند مطلقا بسمت دیگر حرکت ننمایند
و محل اقامت خود را مبدل نکنند و در باب جزیره مالطه تکلیف این است که بقدر پانزده روزه آذوقه در هر نوبتی
آذوقه برای اهل اینجا و سپاه خود بیشتر زیاده بر آن بر آورده باینجا بهیچ وجه من الوجوه نشود و در باب اسکندریه چون
در اینجا آذوقه بسیار است و از خشکی آذوقه باینجا میرسد و تجهیه آذوقه زیاد است که با انگلیسان نیز حمل و نقل
میتوان نمود لهذا خواهش کونسل اول این است که دولت فرانس اجازت داده که دولت فرانس در ایام متارکه ماذون باشد
که شش فروند جهاز جنگی از بندر تولان به بندر اسکندریه روانه سازند و در ذهاب و ایاب کسی از آنها جویا نشود که چه
در بار دارند و بچه کار میروند و وقت رفتن و بازگشتن یکنفر از صاحبمنصبان دولت انگلیس با یک بیدق مصالحه
در میان جهازات مزبوره باشد مورخ گوید نفع دولت جمهوریه در ایام متارکه همان شش فروند جهاز جنگی بود

زیرا که

زیرا که آن شش فروند جهاز گنجایش داشت که سه هزار و ششصد نفر صالدات و بقدر کفایت اسباب و آلات
حرب و آذوقه و سایر ادوات جنگ ببرد و بعساکر شوقشه مصر رسانند بالجمله بدین طریق گفتگو در مصالحه
میرفت تا آنکه باز وزیر دولت انگلیس بایلچی دولت فرانس نگاشت و مستر حمان را که نایب الوزاره بود
مامور ساخت که با ایلچی مزبور داخل امر مصالحه شود هر گاه تکالیف دیگر نیز باشد بمقام ظهور در آورد
در اثنای گفتگو نایب الوزاره باشاره وزیر دول خارجه دولت انگلیس بایلچی دولت فرانس تکلیف نمود که یکی
از شروط متارکه باید این شرط باشد که دولت فرانس مصر را از قرار کلمه دعوای قلعه عرش خود قرار داده بودند
خالی کنند و به دولت روم واگذار نمایند باین تکلیف نایب الوزاره دولت انگلیس مطلقا ایلچی دولت فرانس متحمل نشده
جواب نیز نداد و نایب الوزاره هم بهیچ وجه تکرار و اصرار در آن باب نکرد بعد از چند روز گفتگو و مباحثه آخر الامر
این دو نفر وکیل در هر عهدی از عهود مصالحه بالکلیه متفق الآرای شدند مگر در باب فرستادن شش فروند جهاز جنگی
فرانس بمصر که در آن باب اصرار از حد گذشت عاقبت ایلچی فرانس بنایب الوزاره دولت انگلیس که وکیل مصالحه بود نوشت
که انجام جمیع عهود مصالحه موقوف بیک عهد است که فرستادن شش فروند کشتی است بمصر هرگاه این یک عهد قبول
نشود مصالحه صورت نخواهد گرفت نایب الوزاره دولت انگلیس بعد از مشاوره بسیار در جواب نوشت حال که
امر متارکه موقوف باین است که جهازات جنگی شما بمصر تردد نماید بنابرین امر متارکه صورت پذیر نیست و بنای جنگ است
در ساعت طرفین هر دو دولت قرار جنگ اعلام کردند و جنگ در گرفت چنانچه سابق ذکر یافت بعد از چندی ناپلیون
بقهر و غلبه آنها را ملجا و مجبور کرده بر وفق خاطر خواه او باز مصالحه را از سر گرفته و مصالحه نموده و از طرفین
امضا داده شد لیکن ضرر کلی بدولت نمسا رسید و خرابی بسیار بولایت او روی داد و در این مصالحه اگر چه مصالحه
امری قیه کرده بودند ولیکن زیاده از چهار سال امتداد نیافت چنانچه بعد ذکر میشود فصل پنجم در ذکر جنگ
جاهنلندن که مجدداً عساکر فرانس فتح نمایان نمودند و بسبب وقوع این فتح دولتین انگلیس و نمسا در کار
مصالحه ناچار گشتند در ابتدای ماه دسمبر که هشتم قوس بود هنگام طلوع صبح سپهسالار [illegible]
در پیش روی بلندیهای اسپین تقسیم کرده نایب سردار لشکر فرانس که با ... نفر در پیش روی او بود حمله برد
و ستون دیگر از بالای پل فرنی برق تعیین کرد که در بلندیهای اگوعف سردار ... و غبار ... که یکی از

سرداران فرنس بود او لاعلاج شده و نزدیک بود پس نشینند و عساکر نمسا محو شود و دستگیر گردد ولیکن از جانب
نایب سردار عساکر فرنس قوت تازه بامداد رسید و لشکر منهزم را بر گردانده و بقوت تمام بصفوف لشکر دشمن حمله
کرده و شش فوج عساکر مزبور را از پیش برداشت و شکست فاحش داده ولی سپهسالار عساکر نمسا با افواج سیاره که
هر نوبت جوقی از آن در اطراف نایب فرنس معین میساخت سردار فرنس را ناچار ساخت که قرار بر فرار اختیار کند لهذا بنای
جنگ و گریز نهاده یکی از سرداران لشکر فرنس صورت احوال ملاحظه کرده افواج خود را رسانیده بامداد او شتافت در آن هنگام
شب بمیان آمد نایب سردار لشکر فرنس فرصت یافته در بلندیهای شهر حاق که یکی از شهرهای ولایت حالند است
افواج هزیمت کرده خود را جای داد و آن شب وحشت و دهشت عظیم در لشکر فرنس قوت یافت و سپهسالار لشکر
مزبور بغایت مضطرب و پریشان خاطر شد زیرا که در آن شب عساکر نمسا از هر طرف با جمعیت زیاده با افواج
شکست خورده و پریشان شده فرنس هجوم و حمله میبردند و افواج متوالیه از هر سمت بر سر ایشان تعیین مینمودند در
اول جنگ این نوع حرکات عسکریه لشکر نمسا بغایت نیک و پسندیده بنظر می‌آید و چنان معلوم می‌شد که حرکات ایشان
بعد از آن بهتر و نیکوتر خواهد شد ولیکن سپهسالار لشکر نمسا ندانست که آن حرکات پسندیده عسکریه را که در تقدیم جنگ
بکار برده چگونه بانجام رساند و نتیجه حاصل کند و از آن بهره‌مند گردد ولی بعد از آن عمل موافق سپاه کشی لازم آن
بود که یکی از سرداران عساکر فرنس کومت دیجمز را با ابوالجمبی شب حمله بر نوزی برده و او را با تمام لرزه در و توانایی
افکنده از این عمل غفلت کرده بکفاره بیست و سیصد نفر اسیر داده و عراده توپی که از عساکر فرنس گرفته بود گرد
روز دیگر که دویم ماه دسمبر بود و بایست از شهر حاق بگذرد و امان بلشکر فرنس نداده و در هر جا آنها را تعاقب
کند و جمعیت ایشان را که در هر مکان متوقف شوند متفرق سازد و نگذارد که از پریشانی و اضطراب رو داده بحال آیند
بلکه عرصه را چنان بر ایشان تنگ کند که بالمره تمام شوند و از قوت و حرکت باز مانند و ناچار شده بتسلیم لشکر نمسا تن دهند
اما این قانون لشکر کشی که لازمه جنگ نظام بود تغافل کرده غرور و تکبر ورزیده فردای آن روز را بمسامحه گذرانده
و بحرکات جزئیه پرداخته و آن روز را بشب رسانده و لشکر فرنس فرصت یافته از وحشت و دهشت روز گذشته بحال
آمده و زود جمعیت خود را آراسته کرده و مستعد جنگ روز سیم شده و همان غفلت سپهسالار نمسا باعث شکست ایشان در
جنگ روز سیم گردیده و موجب خرابی او و شکست لشکر نمسا و صدمه دولت و مملکت او شد چنانچه جنرال مورو سپهسالار

عساکر فرنس روز دویم را حرکت کلی از دشمن ندیده و قوی دل شده آن روز و آن شب را بجمع آوری عساکر
خود پرداخته و از آن جمله جنرال سنت سوزنی را که از عدم مساعدت بخت در کنار رود خانه دنیوب گذاشته بود
احکام دستورالعمل فرستاد که باسه تیپ ابوالجمبی خود بقریه فرزن چین رود حال آنکه او قبل از پنجم ماه نمی‌توانست
بآنجا رسید و دعوا در روز سیم بود بجنرال الکور نوشت که از طلوع روز سیم حرکت کند و تا غروب آفتاب راه
آمده در سمت یمین نزدیک او قرار گیرد و در آن مکانهائی که جنرال ریچنپ سابق در تصرف داشت افواج
خود را گذارد و خارج شهر وازربرق را با تمام محافظت کند که دشمن از تنگها و گذرگاه باره نیاید و این جنرال
هم در روز چهارم ماه مزبور میتوانست خود را بآنجا رساند نه سیم که روز جنگ بود و بجنرال ریچنپ و بجنرال
دکین نوشت که بقریه آلتن پات رود در آنجا راه گذر و تنگه خارج و داخل جنگل جاهنلیندن را المره و دشمن را
نگذارند داخل آنجا شوند و بیایست آنها شب راه روند تا آنکه از دشمن آنجا زودتر رسند زیرا که از مکان ایشان تا جای
مزبور هشت فرسخ و از جای دشمن تا آن مکان چهار فرسخ راه بود و افواج شکست خورده جنرال قرنیر در سمت
یسار شهر جاهنلیندن مکان گرفته و افواج جنرال نی در سمت راه شهر مزبور بجهت معاونت او ایستاده و لشکر
ابوالجمبی جنرال گرو در مرکز سپاه بود و لشکر جنرال لقرنه متوجه لنزدرف و مرقب معبر و مدخل جنگل دیتین کرده و آن لشکر
ابوالجمبی جنرال گروچی را همراه برده و متوجه سمت یسار جاهنلیندن واز دور دیده بان خارج جنگلستان بود
بنابراین احوال لشکر فرنس نظر بملاحظه مکان سرداران لشکر مزبور که هر کدام دور از یکدیگر افتاده بودند هرگاه
روز چهارم دعوا میشد جنرال مورو و سپهسالار لشکر فرنس همان هشت فوج در پیش خود داشت و اگر در روز پنجم جنگ میشد
احتمال داشت دو فوج علاوه شود لیک آرچ دوک جان سپهسالار لشکر نمسا اگرچه خطای عظیمی کرده روز دویم را
بغفلت گذرانده روز سیم بخلاف روز قبل طلوع صبح شروع بحرکت کرده و از عزیمت او مجموع مهارت جنرال مورو
که در جمع آوری سپاه خود کرده بود باطل و بیحاصل گردیده و افواج جنرال الکور و جنرال سنت سوزنی نیز نتوانستند
در روز جنگ بمیدان تحصیل نام و ننگ برسند از این گذشته جنرال ریچنپ و جنرال دکین نیز در جنگ جدا کانه گرفتار
آمده و برای محافظت معبر و مدخل جنگل جاهنلیندن چنانچه جنرال مورو حکم و دستورالعمل فرستاده بود نرسیدند
بالجمله ارچ دوک جان سپهسالار لشکر نمسا عساکر خود را سه ستون قرار داده ستون اول جناح یسار که میسره لشکر است داده بود

که از ما بین راه شهران و راه شهر بیولک روانه شده و شهر اکیجن جن و شهر سنت کرنتا فرا در نظر گرفته و ستون
قلب لشکر چهل هزار بود و از راهی که از شهر مخلدارف میگذرد و بمیولک میرسد و از حاق گذشته بجاهلندن
ملحق میشود روانه شده و مجموع عرادهای بنه و قورخانه و بدرقه را کلا از این راه که سالم تر از راههای دیگر بود
برونه ستون سیم میمنه لشکر بیست و پنجهزار بود و سردار آن جنارال لتور بود و بایست بقریه برگرین رونه و جنارال
کن نیز با ابو الجمعی خود تابع میمنه بود و بایست از شهر درازفن گذرد و بشهر سیجوبن رود و مجموع تلهای اهرا گیرد و خود
در جائی متوقف شود که از آنجا تواند صحرای شهر آدمن را ملاحظه کند و اطراف را در دست دارد زیرا که سپهسالار لشکر نمسا
در نظر داشت که آن شب اردوی خود را در آنجا متوقف بسازد و منتظر رسیدن لشکر ابو الجمعی جنارال کلنو شود که از کنار
رود خانه این در همه جا رو بفرار نیامده که خود را بانجا رسانند و در آن اوقات که اواخر قوس بود
بمقتضای فصل در هر جا برف بسیار سخت افتاده طی مسافت زیاده از حد صعب بود میمنه و میسره لشکر نمسا لابد بودند
که از طرق صعب المسالک گذرند و بمکان مقصود رسند بدین سبب راه رفتن ایشان اندک اندک بود با خبر باف بخلاف ستون
قلب لشکر همه جا عرادهای بار و بنه و بدرقه را پیش انداخته راه را کوبیده برحتی تمام میرفتند و جاده بزرگ در دست
داشتند بتعجیل تمام از میمنه و میسره پیش افتاده بسیار دور از ایشان شده ابتدای قلب لشکر وارد بنه بجنگل رسید و
هنوز جنارال رچنیت مزبور بحکم جنارال متور و چاپیست خود را بانجا رسانده و معبر و مدخل جنگل را محافظت کند
بانجا نرسیده بود و لیک ستون قلب مزبور چون بجاهلندن رسید زیرا که آنجا محل توقف فوج جنارال قروحی بود
و میسره تیپ جنارال لتی نیز بانجا منتهی میشد بدین سبب قلب لشکر نمسا که چهل هزار بودند از آنجا گذشته و جنارال
قروحی و جنارال لتی از قرار دستور العمل سپهسالار لشکر فرنس جمیع راه و تنگه و دامنه و شیبهای معبر را آدم نشین نموده چنان
سد بستند که در همه جا امور مضبوط آمد و جنارال متور نیز با اصل لشکر خود در آنجا بود و چنان نشسته که احکام او بهر جا
رسیده و لشکر او از اطراف بمکانهائی که دستور العمل فرستاده رسیده اند و دیگر راه تشویش برای او نیست و تا رسیدن لشکر
نمسا خبر از سرداران او خواهد رسید غفلةً رسیدن لشکر نمسا در اول حال فی الجمله انقلاب در عساکر فرنس انداخت و درست
شروع بجنگ نموده و چند فوج از لشکر فرنسا شکست داده جنارال لتی دید که چاره منحصر است تیپ خود را برداشته بتعجیل تمام
بالا آمده بیک ستون لشکر نمسا که در آنجا ایستاده بود برخورده حمله بزوری بر ایشان کرده از شدت گلوله و از جنگ توپهای

او حیرت بر لشکر نمسا غلبه کرد تا رفته که از حیرت بر آینده تشنه بسیار از ایشان بمیدان جنگ افتاده و لشکر نمسا
شکاف خانچه صدای کیرودار و کشش و کوشش تا بابتدای ستون لشکر نمسا رسیده و انقلاب باطراف لشکر افتاده
و جنارال شپاچی که یکی از سرداران لشکر نمسا بود نیز گرفتار شد سپهسالار نمسا صورت حال را مشاهده کرده حکم داد که
افواج پیش قراولان یمین لشکر او از بلندیهای قریه برگرین فرود آمده حمله بر بسیار لشکر فرنس برند جنارال
لتی از وقوع این احوال پریشان خاطر شده ملجاشد که از آنجا دست باز دارد و خود را بامداد بسیار لشکر رسانده قبل
از آنکه دشمن بانها رسد پیش روی دشمن خود را بگیرد و نگذارد داخل لشکر او شوند و صفوف جنگ ایشان را برهم زنند و
اگر چنانچه جنارال لتور این قدر فرصت میداشت که زودتر امداد با افواج پیش قراول خود رسانده و پیش روی لشکر را
قوت دهد آن همه زحمت و جد و جهد جنارال لتی بیهوده و بیفایده میشد و مطلقا نمی توانست ضرر بایشان رساند
و لیک چه سود که جنارال مزبور خود بقدر دو فرسخ دور از آنجا مشغول جنگ بود و قبل از وقت خبر از چگونه
اتفاقات را نکرده بود جنارال لتی بقتاش و آشوب تمام بمیان افواج پیش روی لشکر نمسا افتاده جنت مورخ گوید
تا این زمان خبر از افواج جنارال رچنیت و جنارال کلنو نرسیده بود و هر لحظه منتظر رسیدن ایشان بود هم
که از قرار احکامی که شب گذشته جنارال متور نوشته بود که طلوع صبح خود را بمکان مزبور رسانده و قریه تین
یا تشوند معبر و مدخل و تنگه و گذرگاه و جنگل را بگیرند که دشمن نتواند با سیاهی از آنجا گذرد در آن اثنا که جنارال لتی
انقلاب تمام در میان پیش قراولان و افواج بهادران لشکر دشمن انداخته بود خبر آوردند که آن شب راه که جنارال الهامی
مزبور از قرار حکم راه افتاده بشدت تمام برف باریده راهها را مشوش و جادها را مفقود کرد جنارال الهامی مزبور
راه را گم کرده تا صبح در حوالی جنگل جاهلندن حیران و سرگردان گردش نموده پس از طلوع صبح که هوا روشن شده
که دو فرسخ دیگر راه مانده است که بمکان معهود رسد جنارال رچنیت باضطراب افتاده دانست که حال خلل در کار
و باید خود را زودتر بآن مکان رسانده باشد و جنارال متور نیز خاطر جمع است که از قرار حکم زودتر بانجا رسیده
لهذا لابد و ناچار شده و نصف لشکر ابو الجمعی خود را منتخب کرده با خود برداشته بتعجیل تمام راه افتاده و نصف دیگر را نیز
امر فرمود که از تعاقب او هر قدر که در قوه دارند سعی کنند و زود با و رسند خود پیش افتاد که دقیقه زودتر خود را بمقام معین
رساند همین که قدری از راه قطع نموده دور شد ستون میمنه لشکر نمسا که از راه دیگر مامور جاهلندن بودند وارد قریه

سنت گرنت فرستاده با بین جنارال جنیث و افواج عقب مانده او را گرفت جنارال مزبور در تعاقب ژنرال واقع
شده زیرا که از لشکر خود دور و با آنجا که باید برسد بقدر یک فرسخ باقی بود در میان چنین بلیه مانده دشمن به
قوت تمام میسره لشکر مایات در پهلوی او حاضر بود در این احوال با ته پیر خود را از دست نداده بتعجیل تمام روانه
که زود خود را بکنار جنگل رسانه که هر گاه لشکر ما داخل جنگل شده بتنگه و گذرگاه ما را اگیرد در این خیال بود
که بعد از قلیل زمانی **بقریه گیتن بات رسیده دید چند فوج از لشکر دشمن** از تنگها گذشته داخل جنگل شده اند و بارو بنه
و بعد رفته لشکر گذشته توپخانه نیز داخل تنگها شده قطار کرده متعاقب یکدیگر میرفتند در ساعت جنارال مزبور از
قریه مذکوره گذشته در بلندیهای آنطرف قریه صف آرائی کرده بنای حمله بردن نهاده دشت فوج سوار نظام که
چند اول لشکر دشمن بودند در مقابل صف آرائی کرده از توپهائی که داخل تنگه شده بودند چند عراده برگردانیده از
طرفین بنای آتش فشانی شده دقیقه بدقیقه کار جنارال جنیث خطرناک میشد ولیکن انتظار داشت که از جنارال
دست رس کمک با مداد او آیند ولی زود او را خبر دادند **که جنارال ورنوات با جمعی کثیر در جنگ است و از امداد معذور است**
و از جنارال دکین نیز مطلقا اثری نیست در این صورت منتظر بودن را منافی حزم دانسته با خود گفت از هر طرف دست کوتاه
بریده شده و تا امداد من برسد مرا از میان خواهند برداشت پس مناسب آن است که **بنا بر این جنارال وانتیر را با**
افواج سواره که همراه داشت در آنجا گذاشت که سواران جوشن پوش را از تعاقب کردن او باز دارند و ایشان مشغول گشته
او خود سه فوج از نهادران لشکر خود را که همراه داشت برداشته داخل جنگل شده بعجلت تمام بصفوف پیش روی لشکر رسید
که در ستون بودند و در پیش روی بارو بنه و عرادهای مدرقه میرفتند صفوف دشمن وقتیکه آگاه شده کار را از تغافل گذشته
گذشته بود و بتصور اینکه افواج انبوه جمیع جنارال جنیث تازه و بی نظام شده و از نیز و پیش دشمن جنب و فرار مینمایند فورا
لشکر ایشان نیز پیش کرده بهجوم بر سر ایشان بردند افواج قدیم نظام فرنس که از مجموع سو جنگ آگاه بودند در ساعت
شلیک ... به میان دشمن کرده بامیت و استیلای تمام داخل ایشان شده و بعد از اندک زد و خورد همه را شکست داده اند و دور
نمودند خبر این شکست از عقب به پیش روی لشکر و از پیش و بعقب و از یمین به یسار و از یسار به یمین منتشر شده قلب سپاه دشمن شکسته
بر هم خورده و تو هم اینکه لشکری زیاده از عساکر فرنس بسر ایشان آمده و از هر طرف شکست داده اند و توپهائیکه داخل تنگهای
جنگل شده بوده و راه حرکت نداشت توپ سواران جناب توپ کشی را کلا بریده رو بگریز نهادند سواره و پیاده از هر طرف بهم ریخته شده

هشتاد و هفت عراده توپ و سیصد عراده آذوقه و بارو بنه و اسباب و اسلحه در آنجا ماند بلی افواج مزبور بنابر این
قاعده لشکر کشی غافل بودند که توپخانه در هر جا که داخل تنگه میشود میباید قبل از وقت از اوضاع دشمن و از قرب
و بعد مکان توقف ایشان مستحضر و آگاه باشند که تا رسیدن دشمن نتوانند از تنگه برون آیند و صف آرا شوند
مورخ گوید که این جنگ مختصر دلیل اقبال و آمدن آن روز گردیده معلوم شد که فتح و ظفر با کدام طرف است و از افواج
لشکر دشمن هر قدر داخل تنگها شده بودند بغایت مشوش و پریشان احوال شده و از صدمات ایام سابق که از لشکر فرنس
با ایشان رسیده بود یاد آورده و زیاده از حد مضطرب گردیده از بی کوششی اغلب ایشان تازه نظام نیز بودند
و سنجی جنگ نشناخته که توانند در چنین مقام خود را تا نه استقامت ورزند و در این اثنا که اغتشاش در میان ایشان
افتاده بود جنارال فی نیز در رسیده بجنارال جنیث ملحق گشت از نجده گجان سپهسالار لشکر مایا صورت اوضاع را
مشاهده رو بجنگ و گریز نهاده و جنارال جاق نیز تقلید سپهسالار خود را کرده افواج از طوفان غلامی قدیم خود را
فرار نمود و از مجموع عساکر ما تنها ستون میمنه لشکر در حال خود باقی مانده که در تحت اختیار جنارال لشور بوده جنارال
لکن نیز بر با و ملحق شده جنارال سابق مستظهر با لحاق سپاه مزبور گردیده غافل از اینکه قلب و میسره با لمره شکست
خورده است فورا حمله بر افواج **جنارال فرنیز برد که افواج جنارال لفرنه و جنارال لستول و سوار نظام جنارال**
حشپول کلا در زیر اداره او بوده بالجمله این جنگ زیاده بطول انجامید و کوشش مردانه از طرفین بعمل آمد عاقبت
عساکر جرار با نظام فرنس غالب آمده جنارال لفرنه و افواج جنارال کی نیز را شکست داده و بقوت استیلای
تمام افواج مزبوره را مانند گله گوسفند پیش انداخته میبردند جنارال لشور نیز بعد از کوشش زیاد دید که میسره و قلب
بر هم خورده و سپهسالار نیز فرار کرده و دل سردگشته مضطرب گردیده ترک میدان جنگ گفت و رو بهزیمت نهاد
مورخ گوید نسیم فتح و ظفر از هر طرف بروی سپاه فرنس وزیدن آغاز کرده و از هر جانب آثار زد و شکست از قلب و
یمین و یسار عساکر ما نمودار گشت هزیمت کردگان میسره لشکر ما از رودخانه ان و از بالای **پل واندربرق گذشته**
و فراری قلب لشکر مزبور از بالای پل مشهور **شهر گرتی نبرق و پل شهر مولدف عبور کردند** و گریزندگان ستون میمنه
لشکر از بالای **پل شهر اونشق رفته و جنارال کلمان** در اوایل حال مشغول بود که با افواج ابوالجمعی خود بسوی پل رودخانه ان
روانه شود چون دید عساکر ما از پلهای مزبور گذشته هر که از سمتی روانه شده فسخ عزیمت کرد بسمت رود دنیوب رفت

که متوجه ولایت توجه شود و عساکر متوقفه بخارا لکنر رو حرکت کنند و با دشمن اقدام نمایند مختصر کلام آنکه
جنارال مورو سپهسالار لشکر فرنس پس از آنکه مطمئن شد که فتوح تمام دست داد و در راه تشویش و احتیاط دیگر باقی نماند
معسکر لشکر فرنسا را در شهر حاق که سواد اعظم مملکت توریه است قرار داد مورخ گوید در این جنگ شش فوج از
فوجهای لشکر فرنس داخل جنگ بودند و در مقابل عساکر انبوه نمسا ایستاده مردانه دعوا نمودند و شکست دادند و بسیار
فوجهای لشکر فرنس در هر جا که بودند مطلقا محتاج بحرکت نشدند و حال آنکه جمعیت هر یک از طرفین هشتاد هزار بود
از لشکر فرنس در این سفر در این جنگ ده هزار کشته و اسیر شدند و از عساکر نمسا پنج و بیست هزار مقتول و هشت هزار
گرفتار گردیده که از آنجمله دو نفر جنارال سپار معظم بود و از غنایم این فتح یکصد عراده توپ و چندین عراده آذوقه و
و بنه و اسباب و آلات حرب وغیره بدست عساکر فرنس افتاد

فصل ششم در ذکر تاج بخشیدن کونسل اول یکی از شاهزادگان و او را بولایتی مأمور نمودن

مورخ گوید ناپلیون قبل از آنکه تاج سلطنت فرنس و ایطالیا را
بسر گذارد و حال سلطنت داشت که پیش از وقت تاج بسر یکی از شاهزادگان اگرچه از شاهزادگان سلسله بوربان بود گذارد
و با متوسطه مردم را با رسم تاج و تخت آشنا کند و بدین سلطان عادت دهد بعد از این ذکر خواهد شد که اکثر اوقات عصای سلطنت نیز
می بخشید که اهل مملکت که از عهد جمهوریه این قبیل علامات را از بزرگان دولت برچیده بودند و خوش داشتم که اسم عصای سلطنت
و نام تاج و تخت خلاف برده شود شنیده و معتاد شوند و خواست که شوکت سلطنت را در مجمع خاصه در شهر پاریس ملاحظه کنند
مفصل این مجمل آنکه در ماه می سال یکهزار و هشتصد و یک عیسوی که موافق سنه ۱۲۱۶ هجری بود دختر سیم کارل چهارم پادشاه اسپانیا بعد
آمدن او بدین طریق است که چندی قبل از آن پسر امیر پرمه که از سلسله بوربان با پادشاه فرنس است بجای تخت سپانیول که از ولایات
ایطالیا رفته بود که دختر دویم پادشاه اسپانیا را نکاح خود در آورد و وقتیکه به آنجا رفت دختر سیم او را دیده عاشق شده مشوق و
محرک بدست آوردن دختر اول کرده پسر و شاهزاده اول [illegible] دختر دویم با آنکه [illegible] دختر سیم را عقد کرده در آن اوقات برادر ناپلیون
برای مصالحه مأمور بود که از مصالحه را با امیر پرتوگال که زمانه و نظر بعهود مصالحه مزبور ولایت پرمه نیز بولایات فرنس منضم گشت
و بعد از مردن امیر آنجا با ثمره بایست در اختیار دولت فرنس باشد و جناب کونسل اول بعد از این مصالحه تعهد کرد که ایالات
ولایت تسکنی که از ولایات ایطالیا به پسر امیر پرمه که از سلسله بوربان بوده و بهمین سبب پادشاه آنجا و به نقد بسیار کونسل اول
داد و وقتیکه هنگام آن شد که شاهزاده مزبور را بایالت ولایت تسکنی منصوب سازد اعلام کرد که شاهزاده و زن او خود بشهر پاریس آیند

کرد ستور العمل از کونسل اول گیرد و روانه آنجا شود بعد از ورود ایشان جناب موصوف با ایشان احترام ملوکانه کند و در نظرها
جلوه دهد روزیکه شاهزاده مزبور بدین کونسل اول برسد از جانب کونسل اول امر شد که مجموع اوطاقهای ایوان
و خرگاه را پیرایه و آرایش و زینت داده قرار یابند مورخ گوید بعد از این حکم وقبل از آمدن شاهزاده او خود بملاحظه
اوطاقهای زینت شده رفته در حجب فرمود ای نورین خدمتگذاران و چاکران من بسیار کم توجه و بلید هستید
تصویر مرا که در بالای کوه آلپ ایستاده ام و دست خود را بلند کرده امر بتسخیر آن مملکت کنم و صورت دیگر را که
در بالای کوه مزبور قبل از فتح مارنقو بر روی برف خوابیده ام بر بالای تصویرهای دیگر گذاشته اند چرا که
اول در روی چشم آدمی بر آنها میافتاد و بحضور یکه شاهزاده مزبور از ملاحظه آنها آزرده خاطر خواهد شد و کدورت
بر دل او راه خواهد یافت امر کردم که آنها را از اوطاق و ایوانها بردارند و در سایر ایوان و اوطاق دیگر نیز هر کدام
که از علامات تسخیر ایطالیا بود برداشته شد و زینت دیگر کنند مورخ گوید آمدن شاهزاده مزبور بشهر پاریس اول سلطنت
کونسل اول را شکوه و رونقی تازه داد زیرا که در هر جا و هر مجلس که او را میدیدند صحبت منحصر باین بود که ناپلیون
در مقام کبریا و جلالت بمرتبه ایست که در مملکت پادشه نشان است در ممالک سلاطین تعیین کند و خود قبول سلطنت
ننماید مورخ گوید شبی کونسل اول شاهزاده و زن او را باتفاق خود بتماشاخانه برد بعد از آنکه از تماشاخانه مراجعت
کرد در اوطاق خلوت بمن فرمود ای نورین مطمئن شدم که مضمون [illegible] من از نظر مردم محو شده است چرا که
امروز پادشاهی را که تاج سلطنت بسر او نهادم و باتفاق خود بتماشاخانه بردم از مردم هر تحسین و تعریف شنیدم
بخصوص در آن مینی که خوانندهٔ مجلس تماشاخانه خواند بدین مضمون که ناپلیون کسی است که سلطان تعیین کند و خود قبول سلطنت
ننماید و حضار مجلس از استماع آن بوجد آمده و دستان زنان آواز بارکباد با سمان بلند نمودند مورخ گوید آن شاهزاده
مزبور که ناپلیون او را تاج بسر نهاده پادشاه کرد بغایت ساده لوح و بی مدرک بود بطوریکه بجهة خود تعلیم رسوم و لقب
کنند و خوشگذرانی نماید قوه دیگر نداشت روزی کونسل اول چند ساعت با او و با زن او در خلوت نشسته دستور العمل ایالت داد و
بعد از مرخص کردن او در خواست که این شاهزاده مطلقا [illegible] هر چه جواب و سوال با ایالت مزبور با او کردم به بدی
زن خود نگاه کرد که او جواب دهد باز فرمود که شاهزاده ساده لوح فردا میرود و نمیداند برای چه میرود و عرض کردم وای بر
احوال اهل مملکتی که چنین پادشاهی برای تعیین کرده آیه گفت سر مملکتداری مقتضی است که چنین پادشاه بیچاره تعیین کنم و

او بجهة انجام مقصود منظوری است که با خود دارد بعد از این گذشته از جهان کمتر در سایر سلاطین فرنگستان است این نوع سلطان
بیکار مطلوب جامع این اوراق گوید بجهة آنکه احترام زیاد زردربار او بعمل آید سه نفر از اعاظم و بعد از آن از
قراولان خاصه خود بجهة تعظیم و تکریم او همراه کرده با احترام تمام او را روانه کرد شاهزاده مزبور در روز دوازدهم
اپریل سال یکهزار و هشتصد و یک عیسوی مطابق [illegible] حمل سنه هجری وارد ولایات متعلقه بخود گردید بعد از شش
سال سلطنت در جوانی مرده و زنه کانی گردن زن او انتر کونسل اول از آنجا بیرون نمود مورخ گوید در این
سال جمعی در درگاه کونسل اول موقف عرض رسانیدند که در باب عبادت و دینداری و طریقه تازه در فرنس بنا
گذارد که پیشوای آن همیشه در پای تخت فرنس باشد این تکلیف نیز موافق خواهش کونسل اول بود چون در فرنگستان دو
مذهب شایع است یکی کیتالیک و دیگری پروتستنت مذهب اول اعتقاد آن است شراب و نانی که در کلیسای دین
مزبور از دست کشیشان با جازه خلیفه اعظم که موسوم بپاپا در روم متوقف است معتقدین این جماعت میخورند با اعتقاد
راسخ و عقیده ثابت خورند و آشامند لحم و شحم و بدنهای ایشان را بلمونع و روحانیت بخشیده مانند خون و گوشت پیکر پاک
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام کند که سخط و عذاب روز جزا متعرض او نشود و متوجه او نگردد آتش جحیم و عذاب الیم
حرام آید مذهب دویم را اعتقاد آن است که چنانچه جام کشیشان و نان دست ایشان را قوت دهد و فربه کند حضرت
عیسی علیه السلام که خداوند ایشان است روح و جان آنها را تقویت کند و بعنایات خود زنده دارد و بملکوت و صدق و ارادت
آن شراب و نان را چنانچه معهود است بعد از عبادت از دست خلفای رشیدین گیرنده و آشامند بعقیده آنکه چنانچه آن آب
و نان تن ایشان را تربیت کند خدای ایشان نیز جان ایشان را تقویت نماید مورخ گوید کونسل اول چون این ایالت را نمود
و با خیال دوراندیش اوضاع مملکت و مقصود خود را ملاحظه کرد دید که بنای عبادت و دینی که قبل از این نیز در مملکت فرنس رواج
داشت و در ایام جمهوریه متروک گردیده موجب قوام سلطنت او خواهد شد توجه برواج و رونق آن فرموده روزی بمن فرمود
ای بورین در هر مملکت رعایت دین بجهة قوام و دوام دولت لازم است صاحبان مملکت میباید نوعی کنند که بواسطه دین نفعی که اراده است
حاصل شود زیرا که اهل هر مملکت که سلطان خود را حامی دین و حافظ شریعت خود نه بینند بطیب خاطر و صمیم قلب تمکین او نکنند
و تسلط او روز بروز بدین سبب قرار یابد چنانچه من وقتی در مصر بودم بمقتضای وقت بدین محمدی درآمدم و دین اسلام قبول نمودم
و علی الظاهر به پیشرفت کار خود در استحکام آن کوشیدم حال که در مملکت فرنسم دین کیتالیک اختیار کرده ام چون دین قدیم است

و غالب

و غالب نفوس آن مایل بآنست از این پس حامی و حافظ دین مزبور شوم و همیشه ایام یکشنبه که بمنزله جمعه اسلام است
در معابد باستماع مواعظ و ادای آداب آن اقدام کنم ولیکن جناب پاپای خلیفه در روم متوقف است بجهة تعلیم
مسائل دینیه چشم و گوش بر دارم بلکه قلوب عموم خلایق متوجه محل توقف اوست حال بر لازم است که بجهة توجه چشم
و دل اهل فرنگستان بجانب پای تخت خود با جناب خلیفه مزبور معاهده شوم یا او و یا خلیفه از جانب او در پاریس
آورم در هر دو صورت کاری کنم که با جازه او حمایت دین مزبور را بعهده خود گیرم که مرا مردم حامی و حافظ
دین دانند هر چه کنم و هر چه گویم که صلاح دولت و پیشرفت کار مملکت من در آن است خلیفه نیز همان را ممضی دارد که دین
و دولت متصل بیکدیگر بلکه متحد شوند مورخ گوید آدمی نزد پاپای روم فرستاد و گفتگوی مهمی زیاده از چهار ماه فیمابین
گذشت وزر و سیم بسیار او را فرستاده تا آنکه خلیفه راضی بحصول مقصود خود گردید خلیفه مزبور نایبی از
جانب خود تعیین نموده با چند نفر رئیس دیگر به پاریس فرستاد از جانب کونسل اول نیز چند نفر امین و محرم تعیین بعد از
گفت و شنود زیاد معاهده نامه از طرفین در روز پانزدهم ماه جولائی سنه ۱۸۰۱ عیسوی که پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۱۶ هجری بود
امضا داشته نگاشته شد و دستخط کرده و مهر نموده کونسل اول آن معاهده نامه را که خود حامی و مرتب لوازم او بود در ماه
اپریل سال یکهزار و هشتصد و دو عیسوی موافق سنه ۱۲۱۶ هجری قانون دولت نموده کلیسائی در عمارت خود ترتیب داد
روز یکشنبه خلفای دین برابر آنکه مواعظ میشنیده دری از ایوان عمارت بآنجا بگشودند هر چه مصلحت دولت بود خلفا
در مقام وعظ بخلایق القا میکردند از قواعد مملکتی قدیم هر چه مخالف دولت او بود به بسیاری دین و اعتماد خلفای
شریعت آئین منسوخ داشت و هر قانون جدیدی که مستحسن است اختراع نمود و قوانین جمهوریه را غالباً باطل و عاطل کرده
قواعد جدیده بنا نهاد مورخ گوید در بدایت قرار وعظ که کار قوامی نیافته بود اندیشه نمود که از سخنان دینی مطلب
او برنه واعظ از قرار دستور العمل او و احکام عبادت را انقدر رونق نیابند تا خبر احتشام قبل از آنکه مجمع [illegible] غرض منعقد شود که عظمی که
مقصود او بود گوش زد خاص و عام نمودند پس از آنکه سخنان حضور بهم میرسانیدند وقت قرائت انجیل و سایر کتب و صحف سماوی
و هنگام عبادت بود جامع این اوراق گوید در اکثر روزهای یکشنبه که یوم الجماعة نصاری است وقت عبادت مردم حاضر
میشدند که ناپلیون نیز متوجه عبادت و طاعت است و حال آنکه در آن وقت من نیز منظم امورات خود اشتغال داشت اگر چه زمان عبادت اندک
زیاد بود فرصت را فوت نمی نمود بورین گوید محرابی در آن کلیسا قرار داد که حمل و نقل آن ممکن بود و بقدر یک پله از زمین ارتفاع

داشت یوم الجماعه هنگام وعظ و ادای آداب در آن مسجد میگذشتند و بعد از عبادت بر میگشتند سایر ایام
چون حقیقت اعتقادی بمذهب و معبد نداشت خدمه خانه و کنیزان مطبخ او در کلیسای مزبور از پشت سوی ظروف
او آلی مضایقه نمی نمودند مورخ گوید در آن اوقات کونسل اول را کمال التفات درباره من حاصل و من هم بجهة
آنکه چون اوقات شبانه روز خود را صرف خدمت من میکنی و دقیقه خودداری نمی نمائی بر من لازم است که بر اعتبار
و افتخار تو بیفزائیم در روز هشتم ماه جولائی سنه ۱۸۰۱ عیسوی که سنه یکهزار و دویست و چهارده هجری بود منصب وزارت
مختار دولت فرانسه را بمن عنایت فرمود و بلوازم خدمت مرجوعه اقدام کردم حرم او از راه التفات
لمیدت ملبوس که بمنصب مزبور متعلق بود دوخته جهة من فرستاد و کونسل اول را آن لباس بغایت بنظر خوش آمده
خود نیز کلیدت ترتیب داده چند روز پوشیده و بمن بخشید فصل هفتم در تخلیه مصر و سایر گذارشات مورخ گوید در
آن اوقات که کونسل اول بتعیین پادشاه و ارتباط دین و دولت مشغول بود از خیال محافظت مصر قطع نظر
ننمود و از همه ولایات مسخره خود تسخیر آن را بکارتر و پر فایده‌تر میدانست و بسبب تسخیر آن آوازه مملکت ستانی او در
ممالک شرقی شهرت داشت و در محافظت آنجا آنچه لازم بود فرو گذار ننمود در یکی از مراسلات خود بجنرال کلبر نوشت که
شما میدانید که نگاهداشتن مصر بجهة دولت فرانسه تا چه قدر نافع است بطوریکه من فهمیدم شما نیز دریافت نموده اید که
نگاهداری مصر دولت مزبور را چه قدر لازم است دولت روم را که در این اوقات اتفاقا آثار شکست پیدا و مغلوب
از کار خود افتاده و شیرازه آن از هم گسیخته و هر جزوی از اجزای آن بدست یکی خواهد آمد در چنین احوال تخلیه مصر خطای
عظیم چرا که چندین زمانی نمیگذرد که آنجا را یا بدست دولت انگلیس خواهیم داد یا در تحت تصرف یکی از دول فرنگستان
مشاهده خواهیم کرد در آن اوقات خبر رسیده بود که جهازات جنگی دولت انگلیس لشکر بخاک مصر برده با اتفاق سپاه دولت
روم با لشکر قلیل فرانسه در مجادله اند کونسل اول یکی از سرداران جهازات جنگی را مامور نموده بود که امداد و اسباب و آلات حرب
بمصر برد سردار مزبور در بندر تولان و بندر برست معطل شد و موقع کار از دست رفت لکن من منتظر بودم که این امر چرا انجام
کرده چرا از فت باز تاکیدات بلیغه نوشت ولی مقارن آن حال خبر رسید که مصر تخلیه شده پس از ابلاغ خبر فرمود در اوقاتی
که جنرال کلبر بقتل رسیده و نایب او را نابر وقت او در آنجا منصوب کردم دیدم که آن شخص بعقل و سخیف الرای همیشه در
فکر عربستان و مغرب مشغول بود و هم خیالش مصروف خارج است و مطلقا در فکر محافظت ولایتی که در آن متوقف

منصوب میباشد ثبت دانستم که مصر را از دست خواهد داد و منتی بسیار از نصب او پشیمانم کاش در همان اوقات
او را عزل میکردم و سردار مجرب آزموده کار افتاده در آنجا برقرار میکردم که از روی خردمندی و تدبیر کار کند الحال
حالیا که وتهور حال چه سود که وقت منقضی شده و سر رشته کار از دستم رفته است بلی ممکن داری کار بی نجابت خطیر است
تدبیرات گوناگون یکی خطای محض و خبطی اندک است دولت فرانسه ولایات مصر که با همه کیفیات و قرابت و با غایت تدبیر و سپاه گرانی
و با علوم ملکداری مسخر شده بود حال بسبب عدم تدبیر و کاردانی جنرال الی از دست رفته و نتیجه آن مایه زحمت
و ثمره آن مایه لشکر کشی که شهره عالم گردیده عاقبت این شد که بمجوق لشکر ممتاز دولت فرانسه از پای درآمد و چندین هزار از آن
کار دولت از دست رفت و جهازات جنگی آن تمام شده و مال الطرز جنگ ابوقیر و دولت انگلیس مالک روی دریا شد
و حاصل با همان داستان مصر است که بعد درج خواهد شد مورخ گوید که کیفیت تخلیه مصر قبل از این بکونسل اول معلوم بود و لیکن
چون در آن اوقات امور مصالحه در میان بود دانست که هرگاه انگلیس آگاه شود این معنی موجب استقلال او گردد و تکلیفات زیاد
بمیان آورد لهذا مضامین مستنجات اخبار را تغییر داده و کتمان نمود که از کیفیت تخلیه آنجا دولت انگلیس تا اتمام امر مصالحه مطلع شود بروز
بعد که مصالحه نامه را در تحت نظر نهاده بودند خبر مصر منتشر گشت مستر اتو که ایلچی فرانسه بود و مباشر امر مصالحه بکونسل اول گفت
و قضیه وزیر دول خارجه خبر مصر را بمن داد اظهار نمود که از گذشتن امر مصالحه بغایت خوشنودم اگر قبل از اتمام امر مصالحه
از تخلیه مصر آگاه میشدند امر مصالحه بطریقی که حال گذشته است هرگز نمیگذشت با لجمله در سلخ ماه اوت یکهزار و هشتصد و یک
عیسوی و اواخر ماه ... سنه ۱۲۱۶ هجری در همان محل که لشکر دولت انگلیس از سپاه دولت فرانسه شکست یافته بودند سردار دولت
فرانسه مجبور بمصالحه شد مصر را با تمام خالی و بتصرف عساکر دولت انگلیس داد مورخ گوید حال در اینجا لازم است که
گذارشات اواخر سال یکهزار و هشتصد و یک عیسوی و اوایل ۱۸۰۲ که آخر سال یکهزار و دویست و پانزده و اوایل ۱۲۱۶ هجری است از نظر بگذرانم
جزیره ملت در اینجا که از جمله جزایر بحر مغربی است و یکصد و پنج فرسخ طول و از بیست فرسخ تا سی فرسخ عرض اوست
یکصد و پنج سال در تحت تصرف دولت اسپانیول بود در عرض پانزده سال دو کرور جمعیت آن جزیره از ... هزار رسانده
زیرا که اهالی آن بغایت سیاه و غلامی بخارج میبردند و سفر و خلق و در آن جزیره مکرر مجادله و مقاتله اتفاق افتاد
و اکثری بقتل میرسیدند آخر الامر دولت اسپانیول ... جزیره مزبوره را بالمناصفه تقسیم و سوت کردند بعد از آن
در سال یکهزار و هشتصد و نود و پنج عیسوی مطابق ۱۲۱۰ هجری دولت اسپانیول بالمره دست از آنجا برداشته حصه خود را

بدولت فرانسه واگذار کرد چند سال بدین منوال بود یک نوبت اهل جزیره بقدر یکهزار سپاهی از دولت یاغی
شده اهل فرانسه که در آنجا متوقف بودند بقتل رسانیده و حاکم خود را کشته و یکنفر از میان خود منتخب کرده حاکم
خود نمودند این اخبار بکونسل اول رسید بعد از آنکه مصالحه مابین انگلیس و فرانسه و ینا گذشت و فراغت بجهت کونسل
اول حاصل آمد خواست لشکری بآنجا فرستد که بعین بقیة السیف اهل فرانسه شود و مسلط گردد مسیو رخ کوپه شبی از اول
تا آخر فرمایش دستورالعمل آنجا را بمن فرمود وضع رفتن در میان ایشان مسلط شدن را که چه تدبیر لازم است و چه حیله
باید ایشان را رام و آرام نمود و بزیر بار اطاعت کشید همه را یکان یکان فرمود و من نوشتم بعد از آنکه تمام کردم
جنارال کلرک را که یکی از سرداران جوان بود احضار نمود من نیز حضور داشتم صورت فرمایشات را باو داد و فرمود این را
بگیر و از قرار دستورالعمل که فقره بفقره نوشته شده بجزیره مشهور برو و این خدمتی است که باید در این شغل تحصیل
منافع دو اجل کنی و سیم و زر بدست آوری و از این بعد دیگر در باب عدم اوضاع و تهی دستی با ما سخن میان
نیاوری جنارال مزبور احکام را بجا آورده روانه شده و تدارک جهازات جنگی و لشکر از هر بابت قبل از وقت مهیا کرده بود
جنارال مزبور در چهاردهم ماه دی سمبر سنه ۱۸۰۱ عیسوی با لشکر و جهازات جنگی از بندر فرانسه روانه شده و در غره
ماه فبروری سنه ۱۸۰۲ عیسوی اواخر سال ۱۲۱۶ هجری به بندر جزیره مزبور رسید مخارج و خرج این لشکرکشی و فتح آن
مزبور بتفصیل نیست و قضیه کونسل اول دستورالعمل این لشکرکشی بسردار جوان میداد شنفتها نیز طور و طرز جنگ و طریقه تسلط
یافتن در آن جزیره و تدبیر و حیله لازمه را که در آنجا بکار برد با و القا فرمود ولی چه سود که سردار بغایت ناآزموده
بود و بمقتضای حداثت سن کم تجربه و در اول امر که باین خدمت مامور شد نیز از وجنات احوال او آثار
فیروزی و کارگذاری مشاهده نبود اگرچه کونسل اول مکرر خود میگفت که سردار جوان ناآزموده کار را نباید در کار
بمیان نظام نگاه داشت که در وقت خدمت از قرار فرمایش سپهسالار بکار رفته و یا با سرداران کار افتاده صاحب رای
بجایی که لازم باشد فرستاد و الا این سرداران را تنها بخصوص بخدمات کلیه مامور نمودن از طریقه حزم دور است و از
قاعده دانش مهجور زیرا که جوانان از غرور نخوت و عدم تجربت نگذارند که از روی تدبیر حرکت کنند و از روی عقل و هوش
خدمت را انجام دهند با وجود این معنی نظر بمحبت مفرطی که کونسل اول را بخواهر سردار مزبور حاصل بود بسبب خواهرش او را
مامور چنین خدمتی نمود و باین سبب لشکری بسیار و تنخواهی بیشمار بمعرض تلف افتاد مجملا با وجودی که کونسل اول شرح

مفصلی مبنی بر امیدواری و اطمینانی بزرگ جزیره مزبوره نوشته و دو فرزند او را که قبل از این بپاریس آورده تربیت
نموده بود فرستاد و باو نوشت که شما نایب الحکومه جزیره مزبوره اید و حکم منصب مزبور را بجهت او ارسال داشت
بزرگ جزیره در اوایل ورود جنارال کلرک خواست اطاعت احکام ناپلیون کند و طریقه خدمت پیش گیرد لیکن از
راه حب ریاست یا از روی خوف سیاست ناپلیون یا از جهت خشونت و درشتی سردار جوان متهم جنگ شده
دو سه نوبت جنگ دلیرانه نمود آخرالامر لشکر با نظام فرانسه فایق آمده فرار کرده در میان جنگل در باغی شده تحصن کرد
که از آنجا راه بیرون شدن نداشت چندی بدین منوال ماند تا آنکه سیاه و سیاه آن جزیره اتفاق کرده جمعیت بی نهایتی گرد آوردند
که باز بر خلاف اهل فرانسه برخیزند این معنی باعث شد که اهل فرانسه همت کنند و بزرگ جزیره را بدست آورده به
فرانسه بیاورند لاجرم او را گرفته بدست سردار مزبور دادند و مشار الیه او را تسخیر کرده بپای تخت پاریس فرستاد کونسل
اول فرمود او را بمحبس برده و محافظت نمایند چند ماه در حبس مانده عاقبت در آنجا جان بجان آفرین سپرد و بعضی بر آن
او شهرت یافت که او را مسموم نموده و حقیقت ثابت نیست بالجمله سردار جوان فرانسه نیز بعد از آنکه چندان کوششهای
بیفایده کرد و نتوانست جزیره را بالمره مسخر کند آخرالامر در آن جزیره بمرض تب فان درگذشت و بدرود جهان کرد
و جنارال چمبو بجای او قرار یافت مانند جنارال شو که در خلوت سفر حرکات ناپسندیده نموده از پیش نبرد و
نیز در جزیره مزبور که اهل آنجا را در اول حال بنهایت بملایمت و رفق آرام کند بتلخی و درشتی رام داد و کلید جهاز
جنگی انگلیس بآنجا رفته در ماه دی سمبر سنه ۱۸۰۳ عیسوی که قوس سنه ۱۲۱۸ هجری بود آنجا را گرفت و سردار مزبور از آنجا
بیرون آمد مسیو رخ کوپه کونسل اول را غالباً وجع شدیدی عارض میشد و چنین میدانم که در جزیره سنت هلینه
از وجع مزبور رشته حیاتش منقطع شده است و در غالب اوقات وجع مزبور هنگام شب او را عارض میشد شبی در اثنای
اینکه فرمایشات قرار داده در فرودگاه من بطریق معهود سفر نمود وجع او را عارض شد سخن او قطع شد تا یکساعت از
نیمه شب گذشته در آن حالت بعد از اتمام کار ما برخاست دست مرا گرفت و در راه بر بازوی من تکیه نموده با هم بطرف
خوابگاه میرفتیم بطریق شبهای سابق و در دالان راه که از پله ها روی بالا نهاده بودیم یکی بتعجیل از پیش روی ما برخاست
و سرعت از ما گذشت که نزدیک بود بهم درهم خوریم چون ناپلیون را عادت این بود که از دالان تاریک بی شمع و روشنائی
از خلوت باطاق خوابگاه خود میرفت و از دالان و پله ها بی چراغ میگذشت مرحوم ناپلیون سراسیمه شده بدیوار تکیه نمود

شوهر او را ایسیپی بوجود به است پریشان احوال پرو آمد پس از آنکه باوطاق خوابگاه در آمدیم و جویا شدیم معلوم
یکی از خدمه مهمان خدنه دیگر یعنی شب بسیار نشسته نگام رفتن او نیز از آمدن کونسل اول آگاه نشده از اوطاق بیمار بیرون
آمده دید که زود بخوابگاه خود رود و در آن روزها کونسل اول با زوجه دختر جوزفین حرم خود را که از شوهر
دیگر داشت و در حرم سرای ناپلیون تربیت یافته بود ببرادر خود لوئی داد تفصیل این اجمال آنکه با زوجه
با دوراق تعلق خاطر داشت نوشتجات عاشقانه در میان رد و بدل میشد و ناپلیون نیز مایل بود که با زوجه
بدوراق دهد ولیک مادر دختر میخواست که بحباله نکاح برادر ناپلیون درآورد مدتی در میانه کشمکش خانگی در کار
بود عاقبت حرم ناپلیون قوت یافته غلبه کرد بخواهر خواه و بنائی نهادند که دختر را ببرادر ناپلیون دهم
مورخ گوید در آن اوقات دوراق تازه از پای تخت روس معاودت کرده بود و کونسل اول را کمال تعقد و
تعلق با و حاصل بود شبی در خلوت نشسته بودم جناب کونسل اول داخل شده فرمود دوراق کجاست گفتم تماشاخانه
رفته است فرمود وقتیکه بازگشت کند از جانب من او را بگو که من یکی را طالبم که با من بسته خانگی باشد و او را کمال
از کمالات دولتی بود و شما را هرچه ملاحظه میکنم باین صفات موصوفید و بکمالات معروف خاصه در این اوقات که
شما را بولایات دول خارجه مامور کردم بصیرت و آگاهی تمام حاصل نموده اید و شایسته رجوع هر خدمتید
و هر مهمی که بشما رجوع کنم سلطانی و تعهد می و کسی را انعام اراده در آن باب نیست و با زوجه را نیز قبل از این وعده
کردم که بشما دهم و گفت ای بورین اگرچه حال در باب با زوجه حاسی دیگر بپای آمده است ولی باز او را
و من میخواهم دختر را با و دهم و زیاده از ده روز تعطیل نمیخواهم و زود این خبر بانجام رسد پانصد هزار فرانک باو
میدهم مشروط باینکه در این دو روز عروسی کند و شب زفاف عروس خود را بردارد و به بندر تولان برود که
انجا را انتظام دهد حال بیا از که دیگر سواد دور باشیم و من داماد که در خانه ما نمینمایم و فرمود که اینست
جواب صریح از او من بیاور هرگاه راضی است دختر را باو دهم کار دیگر در نظر دارم و مجدد تعیین دارم که
با این شرط راضی نخواهد شد اگر راضی نشد دختر را بلوئی میدهم و فرمودید اینم دختر را راضی است یا نه ولیک باید راضی شود
مورخ گوید بعد از اتمام فرمایش ناپلیون رفت و نیمه شب دوراق آمد وقایع را با و گفتم و از او جواب خواستم دوراق در جواب
گفت حال که کار باینجا رسید از جانب من عرض کن دختر خود را بهر کس که میخواهد بدهد من بیرون از جای دیگر زن تازه ام این سخن را گفت

وکلاه را برداشت و خداحافظ گفت و رفت و من در تماشا رفتم وقتیکه ناپلیون و حرم او شنیده شدند در خوابگاه در آمدند
کیفیت را عرض کردم فرمود بسیار خوب روی خود را بجوزفین کرده گفت که با زوجه ما دوراق نیست با زوجه را بلوئی دهیم
و بنای مرخصی گذاری دوراق را نهم هر جا زن خواهد از جهه او خواهیم گرفت دو سه روز دیگر عروسی کردند در عالم
نه دختر چندان بشوهر رنه شوهر چندان بدختر مایل بود دوراق هم چندی بعد دختر صرافی گرفت که زیاده از حد
دولت داشت و مایه ثروت دوراق گردید فصل هشتم در مختار شدن ناپلیون در دیوان جمهوریه
ولایات ایطالیا و ملاقات کردن وکلای جمهوریه ایطالیا وی را در شهر لیان و سایر گذارشات
جناب کونسل اول همیشه در این صدد بود که دیوان جمهوریه ایطالیا را نیز با دیوان جمهوریه فرنس در جمیع قواعد
متفق و متحد کند و این معنی واضح بود که باید کسی را منتخب کرده رئیس دیوان آن نمود که با وی در هر موقف قدم زند و هر جا که او
باشد بجای آورد و چنین کسی بجز ناپلیون کسی یافت نشد لهذا به دیوان جمهوریه ایطالیا نوشت که چون تجدید دیوان ارتجاعی
لازم است و برای مجلس دیوان صدرنشینی واجب و بیاید در این باب جلاسی شود و کلای رعیت و اعیان باید در محلی
جمع شوند که در آن مجلس من نیز حضور یابم میلان که پای تخت ایطالیاست از ما دور است پاریس که پای تخت فرنس است از شما
دور لهذا شهر لیان را که مابین نزدیک است بجهة اجتماع وکلای ایطالیا برقرار نمودم مورخ گوید قبل از آنکه جناب
کونسل اول از پاریس حرکت کند عرض کردم چرا بپای تخت ایطالیا توجه نمیفرمایند مگر ولایتی که تسخیر فرموده اید و آوازه
فتح آن مملکت را گوش زد کل عالم نموده اید در خطر شمار اهل میرفت و فرمود البته بولایتی که خود گرفته ام رفتن طالبم و مراد از علت
اهل آنجا یک نوع لذتی خاص حاصل است ولیک از اینجا تا میلان مسافتی است بغایت بعید اوقات من که حال هر دقیقه اش
تسخیر شهری کند و بانجام مهمی پردازد بسیار دریغ است که مصروف طی مسافت شود و مجال فرصت کارهای بزرگ
تنگ گردد و از این گذشته هرگاه اجتماع وکلای ایطالیا در خاک فرنس شود قوت تصرف من در مزاج ایشان بیشتر خواهد بود
و مقصود من زودتر بعمل خواهد آمد و علاوه بر این لشکر فرنس با مور مصر که معاودت نموده اند و مدتی است ایشان را ملاقات
نکرده ام اکنون در لیان نیز از لقای ایشان خوشنود خواهم شد مجملا باین دلایل مجمع وکلای ایطالیا را در شهر لیان
مقرر داشتم مورخ گوید در روز هشتم ماه جنیوری و اواسط رمضان سنه ۱۲۱۶ هجری کونسل اول از شهر پاریس حرکت کرده چون
اوقات مغتنم بود که بسر رسیدن تعطل شود میخواست اهل ایطالیا را بمقامی درآورد و طرقی کند که ایشان خود بسبب تمام

در حسب خواهش خود او را پادشاه ولایت کند جناب کونسل اول بچشم بصیرت دیده بود که لقب ریاست دیوان جمهوریه
بهترین وسایل سلطنت آنجا است چنانچه بعد از آن تجربه رسانید که لقب کونسلیه اول که میبایست مادام الحیوة باو
ملقب باشد نیکوترین سبب وصول و انتقام سلطنت فرنس گردید مورخ گوید بعد از آنکه وارد میلان شد و چند مجلس
با وکلای ولایت ایطالیا نشست و برخوت نمود حاصل کنونات ضمیر خود را آشکار تا و صراحتاً بایشان القا و حالی
نمود در روز بیست و ششم ماه مزبور لقب ریاست جمهوریه ایطالیا را باو نهادند و او را بالطوع والرغبة مختار مملکت
و دولت و دیوان ایطالیا نمودند همه این امور را قبل از وقت تدارک کرده بود و این بغیر از اجتماع محض خدعه
بود که علمی زیاد در نظرها بهم رسانید بهمین جهة آن همه اساس را فراهم آورد بالجمله از وقایع آن اوقات اینکه در
بیست و پنجم ماه مارچ که ابتدای بهار سال مزبور بود نا بخواهش دولت انگلیس کونسل اول راضی شد که تا مدت
چهارده ماه متارکه کند و متعرض ایشان نشود بالجمله متارکه نمود و این متارکه را بشرط مصالحه نام نهاده که در
عرض مدت متارکه مصالحه نیز واقع شود ولیک از آثار و علامات این متارکه بنیه مصالحه هرگز نبود زیرا که بدیهی است
این فقره واضح بود که دولت انگلیس از جزیره مالطه دست بر نخواهد داشت و کونسل اول هم چشم از آن نخواهد پوشید لاجرم نقض
متارکه از آنجا ناشی خواهد شد و جناب کونسل اول نیز این معنی را قبل از وقت دریافت نموده بود ولیکن متارکه بجهة آن کرد
که چون دولت انگلیس مطلقا بجلالت و بزرگی او و در دولت فرنس اعتنا نمیکرد و اگر او را داشت که او را با خود قرین و انباز کرده و با او
مصالحه دولتی کند لهذا متارکه کرده و تساوی خود را با سلاطین روی زمین واضح و مبرهن ساخت و همه عالم قدرت
و شوکت خود را وقف نمود مورخ گوید در آن اوقات که بر جلالت و قدر او یوما فیوما میافزود روزی در تفرج گاه
باغ عمارت هنگام گردش بمن فرمود ای مسیو بوربن اسم شما نیز در صفحه روزگار خواهد ماند بدون تأمل عرض کردم
چرا فرمود بعلت اینکه محرر خاص من می باشید گفتم شما بفرمایید محرر خاص اسکندر رومی کیست و نام او هرگز در تواریخ
از او اسمی ذکر کرده میشود هیچکس واقف است که او که بوده و چه راهی می پیمود از این جواب او بالغایت خوش آمد و لبی بتبسم
بجنبید اگرچه از خوش آمد او را به یاد مراد از این جواب بغایت محظوظ شده دانستم که بجز نام خود نمیخواهد نام احدی در صفحه
روزگار بماند مورخ گوید ناپلیون غالب اوقات در مجالس بانوان و خواتین مشغول مزاح و شوخی میفرمود از آن جمله شبی زن
جنرال مورات جناب کونسل اول را ضیافت کرده و اغلب از خاندان و خاتونان عظیم الشان در آن مجلس حضور داشتند چون قرار آن

مملکت

مملکت آن است که خاتون خانه میر مجلس است و او بجانب صدر سفره نشیند و هر که از حضار شان او ارفع و بیشتر
و اجلی است در مقابل او جای گیرد و در وقت طعام خوردن و برپای لقمه گرفتن و غذا خواستن مجلس مردان از خلاف
آداب است جناب ناپلیون بر سر سفره طعام در مقابل جنرال مورات نشست و عمداً از وقت طعام خوردن در سخن گفت
بعد از آنکه سفره شام برداشته شد چون زنان عالم را عموما و فرنگستان را خصوصا از تحقیق اسباب حسن و زیبائی عمر خود شرم
نیاید از راه ظرافت از اسباب حسن زنان یکان یکان تحقیق فرمود مورخ گوید هنگام تحقیق چون نوبت بزن من رسید ناپلیون
گفت از مرتبه حسن او من واقف هستم او با شوهر خود جمال و همه نداشت حضور تحقیق نیست بهمین مطایبه از او در گذشت
نمود ولیک زنان دیگر از سخنان ظرافت آمیز و نکتهای لطیفه انگیز او با غنج و دلال اظهار رنج و ملال مینمودند
مورخ گوید چون در عهود سابقه مستشرار تایزه که مردی بزرگ بود دعوی ریاست داشت غالب اسباب از قبیل حمایل
و ملبوس حتی خانه خود را برنگ سبز ترتیب داده بود و این رنگ مخصوص اختصاصی با او داشت و در این اوقات ناپلیون نیز بمقتضای
بخت جوان نشانی سبز بجهة خود تشنیع و اختراع نموده بود مردمان یاوه سرای شهر از روی استهزا بعهد بر شکفته که ناپلیون
مستشرار تایزه تقلید کرده است وزیر احداث شهر که اطلاع آنگونه اخبار نیز بعهده او بود شرحی از این باب بکونسل اول
نوشت که مردم چنین میگویند بعد از خواندن آن بمن فرمود این اهل این شهر بغایت ضعیف العقل و سخیف القول و
یاوه گویند چه گفتگو ما نسبت بمن کنند از این گذشته پایه قدر مرا از مستشرار تایزه نیز کمتر گیرند معول القدر عنقریب است که اهل زمان
مرا در مقام خود شناسند و دانند که با دیگران تا بچه مرتبه تفاوت است مورخ گوید چون در عهد سابق هواخواهان سلطنت
بوربان بزوال و اختلال دولت جمهوریه اتفاق نموده بودند و ایشان را عاقبت اسامی دولت جمهوریه اتفاق نموده از
مملکت فرنس اخراج کرده باز گشت بملک خود ممنوع شده در عهد ناپلیون از آنجا که جناب او نیز قلبا مایل بود که اساس
دولت جمهوریه زایل شود و سلطنت مخصوص او گردد ضمنا بوزیر احداث شهر که نام اخرجیان مزبور در دفتر او ثبت بود
فرموده بود که از معاودت اخرجیان بمملکت فرنس مضایقه ندارم بالجمله او ضمنا اذن و دستوری داد که نام اخرجیان را
بمرور از دفتر خود اخراج کند که بولایت خود آیند و جمع شوند وزیر مزبور نیز تا اواسط سال گذشته و مستعد که هجری
که ۱۲۱۷ هجری بود بعضی اخرجیان را از دفتر اخراج و اذن باز گشت فرنس میداد و متعاقب این حال بجناب کونسل اول عرض نمودند که وزیر
احداث شهر از اخرجیان رشوت گیرد و نام ایشان را از دفتر محو نماید و آنها ملتفت نهند و بدیشان وانمود کنند که این عنایت با خود برای تم

از آنجا که ناپلیون بجهت جذب قلوب مردم خواهد که ازجهان مملکت منیجه ساحلی رود نیل بغیر از جناب و ملتجی شوند یا من
کردند این معنی مخالف رای او آمده امر فرمود که بی استحضار نام کسی را از دفتر اخراج نکنند و هر روزه ثبت دفتر را نزد او
بنظر او رسانند هر که را گوید اخراج کنند و اذن معاودت نفر نیز و شد مورخ گوید با این کثرت مشاغل اکابر
بنفس خود کارهای خود کرد گوید روزی بکونسل اول عرض کردم که حال چون ما ی شما تعلق گرفته که ازجهان این
معاودت کنند چه ضرور که روزی ده پانزده نفر اذن داده شوند مکتوب جلی از دیوانخانه صادر شود که از این
بعد در این باب محتاج زحمت هر روزه نشود و سبب خفه رشوت نشود جناب شما که حال دین را قرار داده
و ملک و ملت و دین و دولت را تجدید کرده اید و خلق را انجداد به توسل منظر اند لازم است که اهل مملکت را نیز با همه مشغول
فرمایید ازجهان بیک نوبت اذن معاودت دهید و اهل مملکت را با ایشان موافق نمایند و آثار نیکنامی گذارید
مورخ گوید در ساعت عرض مرا قبول کرده فرمود بسیار خوب همه را با امضا و تصدیق دیوانخانه دولت حکم هم
داد که بولایت خود آیند که هزار نفر از بزرگان ولاد و خاندان سلطنت که ایشان را نمی توانم بمملکت بازداد
مورخ گوید این هزار نفر که ناپلیون قبول نفر نمود همه را خانه و ملک و جاه و منصب در تصرف دولت و ضبط دیوان
بود و فرضا اگر صاحبان آنها معاودت میکردند ناپلیون املاک ایشان را استرداد میکرد و ملک مشاغل املاک را نیز
برایشان نمیداد مورخ گوید بعد از آنکه قرار معاودت ازجهان را نزد خود داد مجلسی عظیم از ارباب شوری منعقد
نمود و قطع و فصل عهد و حکم آن را بتصدیق و امضای ایشان موقوف داشت پس از آنکه مجلس منعقد شد مورخ گوید در وقت
متصل مجلس نیز نشسته بودم که تمام گفتگوی ایشان را میشنیدم پس از مباحثه و مجادله زیاد عاقبت آن فرقه که باعث
آشوب عام البلوای فرنس بوده ازجهان مزبور را اخراج کرده بودند که آن فرقه بزبان فرنس دوا گوشتری گویند فائق
که مقصد ایشان که مجارتی نماند زایل گشت لاجرم جناب ناپلیون سکوت اختیار نمود و هر اراده که ایشان داشتند
نکرد هرچه در باب بازگشت آنها قرار داده و نوشته بود ممضی نشد و موقوف گشت زیرا که گفته شود فرقه دوا گوشتری
چنان استنباط شد که ایشان نیز در باب معاودت ازجهان مملکت چندان انکاری نداشتند ولیکن چون ملک و مال ازجهان
ایشان نیز متصرف بودند ترسیدند که مبادا از ایشان منتزع شود ملی بیت بازدهش ازجهان دولت مابین تجارت
کاری صعب بود مورخ گوید پس از آنکه مجلس منقضی شد و کونسل اول بخلوت آمد فرصت فوت نکردم و عرض نمودم که ملک

اتفاق نیفتاد که تکلیفات شما را وکلای دیوانخانها ممضی داشته و خوش نیست که بطریق بگذرد و تعجب است که
شما چگونه تحمل فرموده که مخالف تکالیف وکلای شما سخن گویند فرمود اهل آشوب زیاد و مصدق ایشان در دیوانخانه بیش بود
چون مخالف ایشان را با اجتماع حکم اقامه وکلا ممنوع بودم و مصدق ایشان زیاد بود چه میتوانستم کرد تو خود ندانی که نفوذ
مرا آن پایه قدرت در مملکت حاصل نشده که جمیع موانع را بیکبار توانم مرتفع ساخت عرض نمودم جناب شما باید از
سر این مطلب بگذرید و باز مسئله را مجددا طرح فرمایند و با ایشان راه گفتگو آورده و اقوال ایشان را با قامه و دلایل
رد نمایید فرمود حال بسیار مشکل است زیرا که ایشان هنوز در شورا هیچ قادرند باید قدری تحمل بکار برد و تامل کرد و
ایشان را به بیداری خود کمک از پای در آورد هنوز در این باب قطع و فصل نشده و مطلب بانجام نرسیده است
عاقبت معلوم شود که چه خواهیم نمود مورخ گوید یک تدبیر کونسل اول این بود که در آن اوقات سفرا و ایلچیان
باطراف و اکناف مملکت فرنسا که نام نامی دولت فرنس و صیت شوکت ناپلیونی را در اقصی بلاد عالم کشند و در سایر دول
بعیده از قبیل بلاد عربستان و مصر و مملکت مغرب زمین و غیره عظمت مملکت او را عرضه نهند چنانچه دولت انگلیس در اشتهار
دولت خود ساعی است سفرای مزبور نیز در اشتهار مملکت خود سعی بلیغ بعمل آورند از جمله مستر سبستیانی را که سفیر ایتالیا
و اکاد بود به بیت المقدس و بریتان و ولایات مصر و جزیره خالدات فرستاد سفیر مزبور در هر جا که رسید شرح
شوکت و جلالت ناپلیون و وسعت و فسحت مملکت او را آویزه گوش خاص و عام نمود و ذکر جلال و جبروت او را
در قلوب اهالی مملکت مزبور و بزرگان آنجا ورد و ثابت و راسخ نمود و از تعریف و توصیف و فر و شکوه و جلال و کمال و رشادت
و سخاوت و فتوت و مروت او قلوب اهالی آنجا را با او مایل و راغب کرده به دلایل مبرهن نمود که دولت انگلیس در جنب
صولت و شوکت انجم و آفتاب است و اضعاف مضاعف جناب هرجا با دولت فرنس سابقه و رابطه داشتند رابطه را محکم
کرد و هرجا که تعلقی نداشت مربوط نمود عهد و میثاق و اتحاد و ارتباط فیمابین بست و اجاب مراوده و مراسلت گشود
و از این یک سفیر در یک سفر کارهای معظم در خارج ساخته آمد مورخ گوید جناب کونسل اول با رسال و تعیین سفرا
و ایلچیان باطراف ممالک زیاده از حد معتقد و در این باب مبالغه داشت و بهر سرحد که سفیر میفرستاد از اوضاع و احوال
آنجا تفتیش و تجسس خاطر بود و مدام منتظر وصول و اطلاع اخبار خارج بود و فرحی از این افزون تر او را منظور نبود که سلطنت
او در ولایات بعیده او را آوازه رسیده و از رموز ممالک آگاه گردد قبل از آنکه بر سریر سلطنت متمکن شود علاوه بر سفرا

دولتی که مخارج از دولت برقرار داشتند و بممالک و بلاد و سرحدات و بندرات میرفتند از وجه مختص خود نیز چند تن
نفر از اهل معرفت و دانش را مخارجی زیاد میداد و مأمور ولایات دیگر مینمود و از اوضاع تمام مملکت آگاه و مستحضر بود
بطریقی که از مملکت فرانس آگاه بود از خارج ولایات نیز بدان طریق استحضار داشت مورخ گوید در اوایل سال یکهزار و
هشتصد و دو عیسوی که اوایل سنهٔ ۱۲۱۷ هجری بود پهلوی راست جناب کونسل اول را وجع شدیدی عارض شد
و اغلب اوقات هنگام شب شدت میکرد و بعضی اوقات تکیه مینمود و میگفت که عاقبت این مرض مرا از پای خواهد درآورد و در یکی از
اوقات در باب اسراف در صرف غذا امتناع میفرمود و میترسم که مرتبت سن من که از چهل در گذرد پرخور و خواب بگذرد و فطور
نتوانسته شوم و از من تحقیق نمود که کدام طبیب تجربه علاج من شایسته است که او را اختصاص نمایم بخود هم عرض کردم لوئیس برادر شما
مستر کاروزرت را که حاذق ترین طبای این مملکت است تجربه این مهم تعیین نموده است طبیب مزبور را احضار کرد و با او رجوع
فرمود و چندان نگذشت که او امپراطور شد و طبیب را حکیمباشی دیوان اعلی نمود بالجمله درد پهلوی مزبور موجب تلون
او گردید و تلون او نیز بمقتضای وجع شدت و ضعف داشت اغلب اوقات احکام و فرمایشاتی که صادر مینمود بعلت آن نصیحت و فسخ
عقیدت و عزلت میکرد و تغییر و تبدیل میداد شبی بعضی احکام نوشت و فرمود بباسمه خانه فرستم از بیم آنکه مبادا پس از آنکه در باسمه خانه
در روزنامجات اخبار درج شده بر مردم معلوم شود و فساد کرد در احکام را نگاه داشتم روز دیگر چون دیدم که مطالب چند را
نوشته بودم چرا در روزنامجات اخبار بنظر من نمیرسد معذرت خواستم که من در فرستادن احکام بباسمه خانه تسامح کردم از روی فتور
احکام را بدست او دادم خوانده و پاره نمود و گفت خوب کردی که این کار را عادی در روزنامجات اخبار ثبت نکنید بالجمله بعد از آن کار خیر
انفس واقع شد جناب کونسل اول جنارال انژرا وزیری را که یکی از جنارالهای توپخانه بود بسفارت دولت انگلیس فرستاد
جنارال مزبور با بخار رفته چند ماه توقف نموده مراجعت کرد و جناری که شایسته ذکر باشد از او ظاهر نشد مورخ گوید چون
ناپلیون در اول حال با سعادت رضای اهل مملکت و اتفاق ایشان منصب کونسل را تا انجام نامی خود تا موعد دو سال ابراز کرده
بود در این اوقات که نزدیک بود موعد منقضی شود متوهم آنکه مبادا اهل مملکت بعد از انقضای مدت بمنصب کرسی متفق شوند
چنین ازو فوت باین خیال افتاده همت گماشت که ده سال دیگر نیز با رضای اهل مملکت کونسل اول باشد در این باب چندین
از امنای دولت جمهوریه و رؤسای مملکت منعقد کرده گفت و شنودها واقع شد نخست بعضا میل نشدند عاقبت برای
انعقاد مجالسی چند از اهل عناد و وداد و سخنان زیاد تر در داده و بعضا دادند پس آنکه از این خیال آگاه شده بایست فساد

که اعضای دائم الحیوة از ایشان خواهد در این باب مجالسی زیاده از حد منتظم گشت و مجادلات لاتعد و لاتحصی میان
آمد زمانی ممتد این سخن در مجمع اهل دیوانخانهٔ داير بود عاقبت جناب ناپلیون تدابیر صائبه و خیالات ...
از مقصد خویش مطلب خود و جمعیتی کثیر را تحت خانچه قانون مجالس شوری است که هر که را مقصد خویش است اکار او پیش است
لاجرم دولت جمهوریه از جانب مجموع اهل مملکت بعضا داشته و او را مادام الحیات کونسل اول دولت فرانس نموده و احکام از
دیوانخانهای جمهوریه نوشته شده و در کتابها ثبت کرده و چند روز بعد احکام مزبور را داخل قوانین دولتی و مملکتی
نموده که دیگر تغییر و تبدیل در آن متصور نشود جناب کونسل اول مطمئن و مستحضر گردیده داشت که زمان جلوس بر سلطنت نزدیک
آمده مانع مفقود و مقتضی موجود است بنای دولت جمهوریه بعد از آنکه ملاحظه نمودند که ریاست او را مادام الحیوة حاصل آمده
در دولت اقتدار سلطنت بهم رسانیده از راه تملق و اظهار تعلق عرض نمودند که این مقام سلطنت است و تعیین ولیعهد از لوازم این
مقام است بالجمله این مسئله را در دیوانخانها طرح نموده بنای گفتگو نهادند که سزاوار ولیعهدی کیست از برادران ناپلیون کدام
شایسته این منصب جلیل و مهم جلیل است پس از گفت و شنود بسیار تعیین آن را نیز برای او زبن و اندیشه منوط بجناب ناپلیون
موقوف داشته که هر که را خود صلاح داند تعیین فرماید ناپلیون که در حقیقت خود بانی این هنگامه و جامع آن عامه و انداد
دقیق فکر عمیق در عواقب امور و مآل مهام جمهور آگاه بود دیده که حال فرزندی ندارد و از برادران او نیز کسی شایستهٔ این کار
نیست و از این گذشته کارهای بزرگ در نظر دارد و باید اوقات شبانه روز خود را متوجه تهیهٔ اوضاع سلطنت کند پس از
آنکه بر تخت سلطنت و شهریاری متمکن گردد بتعیین ولیعهد و سایر لوازم پادشاهی پردازد تعیین آن را موقوف بمقتضای
وقت نمود در جواب امنای دولت جمهوریه فرمود که حال قرار اینگونه امورات زود است مجادله و مباحثه بتعیین ولیعهد
در این هنگام فی الحال مانع از نظم امورات لازمهٔ فوریه است انشاءالله در مقام خود تعیین این مهم خواهد شد فصل نهم
در وقوع آشوب در شهر وندی و شهر تاور و رفع نمودن جنارال رنژات آن را و عدم انصاف
ناپلیون در بارهٔ او و سایر گذارشات مورخ گوید چون کلک خامه در گذارش وقایع سبک عنان گردید
بجانب مقصد که اصول وقایع است در آب تاخته پاره از متفرعات اخبار را از میان انداخته است لاجرم اکنون که
در نیمه راه لازم است که مجدداً عطف عنان کنند و از نظر افتادگان سخن را برشتهٔ تحریر کشد تا خوانندهٔ را بصیرتی حاصل
شود بالجمله چون انگام میکرد ناپلیون مصمم است که قواعد و رسوم در کارهائی که امنای دولت جمهوریه منسوخ نماید جنارال

برنادات در این باب بجناب او مخالفت نموده با فرقه مزبوره موافقت کرده بود بنابراین جناب کونسل اول بر خود لازم
کرد که جنارال مزبور را در طی خدمات مرجوعه بهانه و دستاویزی بدست آرد و اهانت رساند چنان در نظر او
که او را بخدمتی معظم مأمور کند و دستور العملی مبهم دهد و بدین واسطه بهانه بدست آورده او را از پای درآورد لازم
در اوایل بنای کونسلیه در شهر وندی که یکی از بلاد مشهور فرنس است هنگامه نفاق افتاد و از این وجه جناب کونسل اول
چنان اضطراب و واهمه روی داد که وحشت و اضطراب لشکرکشی سابق حدود رود رین و ورود دشمن او را از خاطر
محو شد زیرا که این مقدمه در بحبوحه مملکت واقع شده و دیده است که هرگاه زمان این فتنه امتداد یابد و اهالی وندی
طغیان و گردن کشی را مکرر سازند این معنی موجب جرأت و جسارت سایر اهالی مملکت فرنس خواهد گشت رفته رفته از اهالی مملکت
رفتار و کرداری صادر خواهد شد که ملایم طبع غیور او نخواهد بود و فقط او را کار لشکرکشی و خونریزی منجر خواهد گشت دست
خود بخرابی ولایت خود و قتل مملکت خود اقدام خواهد نمود از این گذشته دولت انگلیس که خصم خونخوار او و عدوی الد الخصام
او است همینکه آشوب در مملکت او ملاحظه کند در مخاصمه قوی دل گردد و بخاطر خواه او اقدام بمصالحه نکند و اهل مملکت او را
باشتداد فتنه و آشوب تحریک نماید جناب کونسل اول تمشیت مهام آنجا را بعهده اهتمام جنارال مزبور محول فرموده خود
گفت که اگر انجام این خدمت را از عهده برآید فبها و الا تقصیری چند بر او وارد آرد و از خسران مخارجه در لشکرکشی
او در انجام آن مهم روی دهد او را مورد طعن و ضرب سازد و بسیاری رؤسای دولت خیانت او را بر آن کنند **مختصر آنکه**
انجام این مهم باو تفویض یافت از آنجا که جنارال مزبور در فنون سپاهیگری قادر و در حسن تدبیر ماهر بود و صولتی وافر
داشت بمجرد ورود مهام آنجا را انتظام داد و در میان ایشان بقانون دولتیه قاعده نظام نهاد گاه بخشونت و گاه بملایمت
ایشان را مطیع قوانین دولت جمهوریه فرنس کرد چنان منظم ساخت که جناب ناپلیون از او اعتماد یادی بر او وارد آورد چندی
که از این مقدمه گذشت نگاه یکی جنارال مزبور سپهسالار عساکر غربی مملکت بود **اهالی شهر طور که یکی از بلاد مملکت فرنس است نیز**
آغاز طغیان و سرکشی نموده فتنه عظیمی بپا خواستند عساکر نظام که در انجمن جنارال مزبور و در آن شهر توقف نموده و
دفع آن فتنه متعهد ایشان بود مطلقا از جای خود حرکت ننمودند و بدفع فساد اقدام نکردند و تب بجا و دلیم عساکر
مزبوره هر چند از مواجب آنان شکایت کشودند که مواجب ما از دیوان نرسیده مادامی که مواجب نرسد بهیچ خدمتی توجه
نخواهیم نمود جنارال مزبور را در چنان موقعی از راه جرأت و جلادت بهیچ وجه قدرت نشد بخاطر رسید که افواج مزبور را حکم

نمود که در میدان شهر صفوف آراسته شده و در آن احوال بصولت و هیبت تمام حکم نمود که جمیع سرکردگانی که باعث
آن حرکت بوده بگیرند و بمجلس برند **بالجمله از گرفتن سرکردگان** چنان سطوتی از جنارال مزبور شایع و رفت
که هم رعیت و هم سپاه حساب کار خود را نموده هم کشوری گشت و هم لشکری **گویند که در آن اوقات در جنگ بود**
کیفیت را بجناب کونسل اول روزنامه کرد **بالجمله** با آنکه از جنارال مزبور چنان خدمتی صادر شد جناب کونسل اول از
راه ایراد فرمود که برنادات موافق قانون مملکتی و سپاهی خلاف احتیاط نموده اگر چه رجحان اتفاق منقضی اتفاق بعید ولی
محتمل است که در آن هنگامه سپاه تمکین او ننمایند و از جسارت سپاه رعیت نیز جری شوند و آشوب زیاد گردد **بالجمله در**
حاشیه روزنامه مزبور نوشت که برنادات با افواج ستم کرده است زیرا که منظور ایشان عدم اطاعت نبوده بلکه جمعیت
شهر زیاد و دفع ایشان را افواج کفایت نمی نمودند **مورخ گوید اگر چه وزیر جنگ در ذیل روزنامه** در اوایل حال
بکونسل اول چنان حالی نمود که از این حرکت جنارال مزبور هنگامه عظیمی برپا خواهد شد و در قوانین دولتیه تقصیر کلی وارد
خواهد آمد ولیکن چند روز بعد خبر رسید که همان حرکت جنارال برنادات موجب آسایش کشور و لشکر شده و از آن کسی
پیرامون فساد و آشوب نگشت **مورخ گوید جناب ناپلیون موافق قانون دولتیه** لابد گشته در مسئله التفات آمیزی به برنادات
نوشت و در مراتب کارگزاری او تحسین نمود ولیکن از آنجا که از جنارال مزبور رنجیده خاطر بود محاسن نتایج خدمات او را
بیکی از سرهنگان متوقف در شهر مزبور نسبت داده نوشت که حکم سرتیپی او در این روزها صادر خواهد شد **مؤلف این اوراق گوید**
که هر قدر در جلالت و مراتب شوکت کونسل اول می افزود عداوت او در باره مغضوبین منظور افتادگان او زیادت میشد
موقع انتقام و پاداش فرصت را فوت نمیکرد **و از جمله روزی درباره جنارال برنادات** متغیر بوده که من فردای بی این
امروز مصمم شده ام که در دیوانخانه برنادات را اذیت کنم و بنیادش را بر اندازم **بالجمله چون برنادات دوستی جامعی بود**
از آن پایه تغیر ناپلیون مضطرب شدم و دانستم که بمجرد ملاقات باو آسیبی خواهد رسانید همین که از خلوت برخواست که بانجا
رود من سبقت کرده خود را بآنجا رسانیدم از اتفاقات اول کسی که به دیوانخانه حضور یافته بود برنادات بود که در پیش یکی از
ایوانهای دیوانخانه ایستاده بود و منتظر ورود کونسل اول بود من خود را زود باو رسانیدم گفتم الحذر الحذر در گذار این شیر
خشمناک حالیست تا پای داری بگریز که دیگر مجال زیاده از این سخن نیست برنادات که آن احوال را مشاهده کرده دانست
مقام ایستادن نیست فوراً از آنجا درگذشت و در ساعت کونسل اول وارد شد او را در آن مجمع ندیده منظم گردید بعد از

بتقاضای مجلس فرمود ای توری امروز بر ذات اینجا حضور رساندند عرض کردم معلوم است که طالع او ساقط گردیده امروز عنقریب وحط
شما که شده است بر حسب اتفاق حضور بهم رسانیده و نایرهٔ خشم و کین شما فرونشست مورخ گوید بتعجب است که در آن
اوقات هرچه قهر و خشم ناپلیون نسبت بر ذات بیا فرود میل و وداد من در بارهٔ او زیاده میشد اکثر مهمات او را
بدون حجابت میگذرانیدم و از رموز امور او واقف میشدم مورخ گوید در بهار سال هزار و هشتصد و دو عیسوی مطابق ۱۲۱۸
هجری در عمارت سنت کلود که یکی از عمارات سلطانی و در خارج شهر پاریس است کونسل اول نزول نمود و در آن
اغلب مهام مملکت را انتظام داد و در آنجا طرح بنیان قویم سلطنت افکند و در آنجا لوازمات و مقتضیات پادشاهی را
بر قرار داشت اندک اندک ظاهر ساخت و در آنجا مردم را با آداب قدیم ملوکانه مانوس و رفع وحشت کرده بتجدید عهود
نمود و در آنجا تغییر اوضاع خود را از ملبوس خسروانه و کوکبهٔ شاهانه داد و در آنجا سران و سرداران لشکر مملکت خلاع نمایان
و شمشیر و نشان عنایت فرمود و در آنجا قرار سلام و ستادن هر یک در مقام خود نهاد مورخ گوید در آن اوقات
روزی بمن فرمود که بنی نوع انسان ضعیف النفس و سبکبارند پایه و مایه ندارند بخرج عطایای ملوکانه زرخرید میشوند و فریفته
گردند چنانچه من هر اوقات زنجیرهٔ زردی بر لباس امنای دولت جمهوریه فراهم هر نوع تکلیفاتی که ایشان را لازم
تحمل شد و هرچه گویم بشنوند مورخ گوید روزی نیز در این خصوص مبالغه میفرمود و از فطرت پست مردم سخن میگفت
من گستاخی کرده عرض نمودم که این حکم کلی نیست چه بسیار از افراد انسان که بلند همت و عالی فطرتند که بسیم و زر
اعتنائی ندارند و مال و منال بنظر نیارند از جمله مستر فاکس وزیر دولت انگلیس که بعد از مصالحه نفرنس آمده بارها او را
دیده و آزموده ایم فرمودند بلی در بارهٔ او هرچه گوئی معتقدم مستر فاکس الحق مردی بزرگ است من او را پسندیده‌ام
مورخ گوید وزیر مزبور هر وقت بملاقات کونسل اول می‌آمد بسیار گفتگوی دولتی با او میفرمود و اعتمادی تمام بتحققات
او داشت و میگفت از این جهت هر امری از امورات دولتیه که مابین انگلیس و فرنس بوده بر آنم که با او قطع و فصل کنم کاش او
خود خواهد دخیل امورات دولتی شود پس از آنکه چند مجلس با او در خلوت گفتگو کرد یک الفتی خاص مابین آن دو حاصل شد که هرگز
از جانبین زوال نیافت و فی الحقیقه مکرر در اوقات جنگ چه هنگام کونسلی و چه ایام امپراطوری در خفیه قصد جان ناپلیون نمودند و
وزیر مزبور بجهت اعلام او در خفیه کسی را او فرستاده از تهدیدات قتل او را آگاه میداد مورخ گوید از قراین خارجه و داخله
بر من محقق بود که هر اوقات معاندین ناپلیون در قتل او با دولت انگلیس مشورت مینمودند وزرای ایشان اجازت میخواستند قبول

نمی افتاد و با انکار تمام از آن فعل شنیع نهی مینمودند و هرگز راضی نبودند که در نهان قصد جان او کنند اگرچه اعتقاد
ناپلیون این بود که هر اوقات معاندین قصد او میکردند با دولت انگلیس متعاهد بودند چنانچه روزی در اثنای صحبت
بمستر فاکس گفت وزرای دولت انگلیس از کیفیت خمرهٔ باروتی که معاندین بجهت قتل من تهیه نموده در سر راه من آتش
زدند خبردار شدند وزیر مزبور با وجود آن پایه متبسمانه بجهت این سخن و استماع این مطلب برآشفته گفت که شما هرگز این گونه
اسناد بوزرای انگلیس مدهید که هر اوقات از اراده و انگونه رفتار آگاه شدند تغیر کرده ممانعت نمودند مورخ گوید
سبب دوستی کونسل اول و مستر فاکس آن است که چون در آن اوقات که وزیر مزبور در شهر پاریس بود ناپلیون قدغن کرده
بود که هر جا خواهد رود کسی مانع نشود و بهر جا که اراده تماشا کند با نهایت احترام او را راه دهند حتی اگر بخلوتخانه
او اراده کند ممانعت ننمایند وزیر مزبور با زن خود بتماشای عمارات شاهی رفته بود و ناپلیون از خلوت مخصوص بود
که احدی در آن راه ندادم مداوم دربسته و حاجب برزخ نشسته بود وزیر مزبور با زن خود از اتفاق در خلوت رسیده و بدون
ممانعتی وارد میشود چون در خلوت مزبور تصاویر و تماثیل نامداران متقدمین و معاصرین از سلاطین و وزرا و امرا
و ارباب هنر از سنگ تراشیده در اطراف برقرار کرده بودند از جمله تصویر مستر فاکس را از سنگ مرمری حک نموده
با تصاویر بزرگان عهد در یک مقام برپا داشته بودند از اتفاقات در اول ورود چشم زن مستر فاکس بآن تصویر افتاده
از روی شگفتگی و شگفتی بشوهر خود بانگ زده و گوید این تصویر شماست چون وزیر مزبور دید که ناپلیون نظر
بمراتب هنر تصویر او را افراشته و احترام او در سلک بزرگان در خلوت نصب العین خود نموده است محبت او چنان در
قلب مستر فاکس راسخ شد که مادام الحیوة محو نگشت و ناپلیون مدام در جزیرهٔ سنت هلینه میگفت هرگاه مستر فاکس تا
حال زنده بود و عمرش چندی وفا میکرد یقین میدانستم که مصالحهٔ ابدی با دولت انگلیس ما را اتفاق میافتاد
و دولت مزبور مدام با ما مصالحه خوش بود بود مورخ گوید کونسل اول تماشاخانه خاص خود در عمارت شاهی بنا
نهاده بود که بازیگران و رامشگران و سایر عمله جات آن کلا از محرمان خاص او بود و من نیز یکی از عملجات تماشاخانه
بودم دختر و زنان خاندان او با من بهر شغلی مخصوص بودند و هر نوع بازی که دلخواه او بود پیش از وقت تدارک
میکردند اقوال و اعمال آنرا مینوشتند و تیار نموده هر یک هنگام بازی ملبس بلباس مخصوص شده و باعمال تماشاخانه
مشغول میگشتیم و الحق جشن و سرور و عیش و عشرت بیشتر از آنجا حاصل بود و بغیر از محرمان کسی دیگر در آنجا راه نداشت و گاهی

کونسل اول خود نیز یکی از اجزای تماشاخانه می‌گشت و چون من کار دیوانی در دست داشتم و فرصت نمی‌نمودم
از حفظ اعمال تماشاخانه عجز داشتم گاهی اوقات میخواستم طفره زنم که کار دیوان تعویق نیفتد قبول نمی‌فرمود
باصرار بلکه بالحاح مرا میبرد و مقرر بود که صبح زود برخیزم و کار شب گذشته را انجام دهم حال با این همه مشاغل که
هست تو خود میدانی که نشاط و انبساط من منحصر بهمین است خاصه حرکات شما الکلام بازی مرا زیاده از حد
منبسط خاطر کند و از خنده بی‌اختیار نماید مورخ گوید از صفات ناپلیون را دو صفات در مزاج استیلاء داشت
یکی مهربانی دیگر ناصبوری که این دو وصف در مزاج او از حد اعتدال گذشته بود مهربانی بحدی داشت که
هرکه را دوست داشتی مادام الحیوة تغییر نپذیرفتی و بصدد و خاطر ترک محبت نگفتی بمعذرتی قبل از جرم گذشتی
و هراسون انتقام گشتی ناصبوری او نیز بدان پایه بود که هیچ نقاش تصویر او را کما هو حقه نتوانست نقش بست در
احکام چندان مجال نمیداد که ایستاده هر تواند در چهره و سیمای او تأمل نمود و از روی قاعده اجزای او تناسب
نقش بندد فصل دهم در تغییر و تبدیل دادن ناپلیون وزرا و ارباب مناصب را و عزل نمودن مستر فوشر
وزیر اعداء شهر و وزارت مزبور را ضمیمه وزارت عدالتخانه نمودن و این دو خدمت را بیکی تفویض داشتن
و سایر گذارشات مورخ گوید چون سلاطین فرنگستان خود بمیل خاطر خود در عزل وزرا و صاحبان مناصب مستقل و
مختار نیستند فی تقصیر مملکتی عزل نمی‌توانند نمود عزل موقوف بمخالف از قوانین دولتیه و اتفاق امنای دولت
و جمهور اهل مملکت است بخلاف سلاطین سایر ممالک که خود بخاطرخواه خود هر وقت خواهند نصب کنند و هر نوبت که
خواهند عزل نمایند ناپلیون که کونسل اول بود به دستاویز اینکه جمهور اهل مملکت و امنای دولت امضا نموده‌اند و
او را کونسل اول مادام الحیوة نموده در عزل و نصب هرچه کند صلاح اهل مملکت است هرکرا خود میخواست عزل و نصب مینمود
و عمداً از روی قاعده و قانون عزل و نصب نمیکرد که اهل مملکت افعال او را حجت شمرند و صلاح مملکت دانند که بعد از آنکه
مقر سلطنت مستقر گردد تا آنکه از سلاطین فرنگستان است هرکه را خود خواهد عزل نماید و هرکه را خود خواهد نصب کند
و دیگر اهل مملکت اعتبار بر عادت سابق در کارهای و مجال سخن نباشد از جمله مستر فادین که یکی از وزرا بود و بنا بر قانون
مملکتی باید عزل شود عمداً او را معزول ننموده و بر مرتبت التفات او بجهت نتیجه مقصود خود افزوده و وزیر مزبور نیز از آن‌جهت که
آن التفات در معاملات و حواله‌جات و جمع و خرج دیوانی قانون جدیدی قرار داده حسن عملی معمول داشت که

بالغی خطیر نفع دولت شد و از جمله مستر داگرس که وزیر امور تجربه بود و جنایت قانون مزبور معزول
کند بجهت منظورات خود با آنکه امورات تجربه در نهایت وزیاد مختل گشت مدتهای مدید عزل ننمود و مقتضیات وقت
اغلب اوقات بدون جهت و سبب و بدون قصور و خیانت عزل و نصب کلی مینمود که قدرت و تسلط او قرار
و لیکن علی الظاهر بدون اقامه دلیل و برهان عزل نمی‌نمود بالجمله پس از آنکه امپراطور شود نظر بمقدمات مذکوره
خود بوجه دل خواه خود بطریق سلاطین خارج فرنگستان تغییرات کلیه در مملکت داده مورخ گوید از اخلال کنندگان
کار خود دو صنف استخراج و استنباط نموده یکی حمایت کردن و دیگری ممانعت نمودن چنانچه اگر وقتی از اوقات
خواهد قانونی از قوانین قدیم منسوخ کند و مباشرین قانون مزبور را مخذول نماید اخلال کنندگان بحمایت او
اقدام کنند و اگر خواهد قواعد جدیدی اختراع کند ممانعت نمایند مانند مستر فوشر وزیر امداد اهل شهر که وقتی ناپلیون
میخواست قوانین در کتابهای جمهوریه را که مشرکان ایشانند از میان بردارد وزیر مزبور در کتابهای آن را
حمایت نمود در این اوقات که ناپلیون تغییرات کلیه در نظر داشت اندیشید که مبادا وزیر مزبور چنانچه در آن
مقام حمایت نمود در این اوقات نیز ممانعت کند با خود قرار داد که تهیه عزل او نماید و منصب دیگر باو دهد
در اوایل اوقات اغلب از کارگذاران و پیشکاران دولت نیز در عزل او با ناپلیون گفت و شنود نموده نظر بر جمعیت
و اقتدار وزیر مزبور مفید نیفتاد و لیک در اواخر که ناپلیون در دفتر دیوان استیلای تمام یافت و بنا نهاد
دشمنان روالوشیان را باتمام دوست خود کند و در این اوقات جمعیت استقلال و استیلای او اطراف مملکت را
گرفت و حل و عقد اغلب امورات دولتیه او منضبط خصاص یافت و معاینه دید که مستر فوشی معین جمهوریه خواه شد
و تحمل که ناپلیون را از سلطنت مانع گردد لاجرم عزل او در ضمیر ناپلیون راسخ گشت و چون میخواست ملکوت
او را از حرمت و احترام اندازد در این باب تدبیرات نمود چنانچه اولا بنا نهاد که منصب وزارت اعداد امن را
بکلی موقوف کند و گوید این منصب را حال فایده نیست و بدین دستاویز مستر فوشی را منصب نکرده روزی
کونسل اول بمستر فوشی فرمود اینکه من در موقوف داشتن وزارت اعداد امن اظهار میکنم اگرچه در این اوقات
موقوف نخواهم داشت مرا منظور این است که قدرت و اختیار دولت را بخلق آشکار کنم و بر دور و نزدیک ظاهر سازم
که در دولت چنان امنیتی حاصل شده که دیگر راه تشویشی نمانده است که در امور محافظت و محارست شهر و محلات

و نگهبانی وجود کونسل اول این پایه دقت لازم بود که شغل مزبور را وزیر احتیاج نیست بالجمله چنان دلایل
رانده و براهین اقامه داشت که بر اصل این منصب در صفحه دیوان و دفتر خط بطلان کشید و مسیو فوشی نیز با آن رضا داد
ولیک عرض نمود حال که چنین است دو سال دیگر صبر فرمائید و این منصب را برقرار دارید تا ورثه اطمینان بهم رسانند
و از آن پس هر چه رای شما تعلق گیرد معمول دارید ناپلیون در جواب بسکوت گذرانید و لا و نعم نگفت تا آنکه
شبی در خارج شهر بجائی رفته فردا را نیز در آنجا اقامت نموده حکم بطلان منصب مزبور را نوشته مهر نموده
و هنگامیکه بشهر رجعت کرد مسیو فوشی بطریق سابق خدمت کونسل اول آمد بهیچ وجه از عزل و بنجمی بمیان نیاورد و با
سؤال و جواب مانند ایام سابق در امورات متعلقه با او نمود بعد از آنکه وزیر مزبور رفت و بمکان خود معاودت
کرد یکی از وزرا را فرستاده خبر عزل او داد و سه روز که از این مقدمه گذشت تحریرات که مسیو فوشی زیاده از این
از آن واقعه افسرده خاطر باشد حکم صاحب خاص و نوابی با و داد و حکم مزبور را بدستخط خود مزین بمضمون نوشت
مسیو فوشی که وزیر پلیس غافل شهر بود در ایام صعب و روزگار سخت بحسن تدبیر و جوهر ذاتی و جلادت جبلی که داشت و
بارادت فطری که او را بدولت جمهوریه حاصل بود لوازم خدمت مزبور را از روی صدق و درستی بقدری که در
قوه داشت بلکه فوق الطاقت از عهده بر آمده موانع را بالمره مرتفع ساخت لهذا دولت نیز در ازای خدمات
او را در آغوش خاص دیوان خود جای داده و او را از اصحاب خاص خود نمود و هرگاه از این بعد نیز چنان اتفاق
افتد که احتیاج بوزیر پلیس شود او خود باز در این منصب مخصوص گردد که شایسته تر از او بجهة دولت جمهوریه نیست
بالجمله از آن زمان وزارت پلیس و وزارت عدلیه خانه را یکی نمود و مستر رقیر را که در فرمود چون او وزیر
عدلیه خانه شهر بود امور بلده و اسواق و محلات را نیز ضمیمه شغل او کرد و با این تدبیر مقصود خود را حاصل نمود مورخ گوید
قبل از این مذکور شد که مادام ژوزفین دختر زن ناپلیون را بلوئیس برادر او داده سخنان اراجیف ناشایسته درباره
ناپلیون و مادام ژوزفین شهرتی داشت و خیال میگفتند که ناپلیون را با دختر سری و کاری است تا آنکه دختر بار در خانه شوهر
خود آثار حمل آشکار شده باز با ناپلیون نسبت میدادند بوربین گوید از آنجا که من مدام محرم آن خاندان و در احوال
ناپلیون در هر سواد واقف بودم در یقین خود قاطع و جازمم که این بهتان نسبت با و محض افترا و افترای محض است چه هم
ناپلیون از این نسبت افترا و شهرت ناسزا گریه و زاری بحال دختر خود مینمود بالجمله ناپلیون بجهة دلنوازی حرم خود

روزی با او گفت شما از این سخنان بیهوده مردم خاطر رنجه مدارید چون مردم بسیار طالبند و مایل شده که مرا اولادی
باشد که از این بعد وارث من شود و می بینند این فقره بغایت بعید الوقوع است باین خود را راضی داشته که اولادی
بمن نسبت دهند اگر چه از صلب دیگری باشد که وارث من شود مورخ گوید اینگونه دلداری ناپلیون حرم خود را
بیشتر غمین و محزون کرد و تشویش انداخت و دانست که ناپلیون طالب اولاد میباشد و چون او را اولاد نشود
باید عاقبت او را طلاق گوید تا تواند زن دیگر گیرد که از او زاد و ولد شود و از این رهگذر زیاده از حد
مشوش بود و من هر وقت از راه ادب میخواستم او را گویم که حرم پادشاه و یا بپرس که حرم امپراطورات
خطاب کنم بعجز و الحاح میکرد که مرا باین القاب مخوان که هرگز این تصورات بخاطر من خطور نکند درخواست من از خداوند
این است که ناپلیون مدام کونسل اول باشد و من زن کونسل اول و همیشه بناپلیون نصیحت میکرد که سعی کن و مگذار او
خود را پادشاه کنند و میگفت حال که مادام همچو کونسل اول است چه تفاوت با پادشاهی دارد در رسم
که تفاوتی نیست در اسم هم تفاوت گو باش بالجمله حرم ناپلیون در اندیشه بود که بعد از آنکه ناپلیون
پادشاه شود بفکر وارث افتد و زن دیگر آورد مورخ گوید روزی حرم ناپلیون مرا احضار نمود دیدم در اطاق
خود نشسته چشمش گریه آلوده است سبب پرسیدم فرمود میخواستم آب گرم ردم برادر ناپلیون این قدر گستاخ و
بی ادب بمن گوید که ناپلیون بسیار طالب اولاد است حال که از روی اولاد نشود سعی کن که از دیگری بهمرسانی
مورخ گوید روزی ناپلیون در اطاق خلوت بودم حرم او چون سخنان گفته داخل شده با حرکاتی خوش
نزد ناپلیون رفته بر زانوی او نشست و دست خود را بگردن او در آورده و با نهایت میل گفت بناپارت شما را
بخدا که التماس مرا بپذیر و سلطنت قبول مفرما این کونسلیه اول شما را بهتر از سلطنت است زیرا که حال الان همه سلاطین
فرنگستان بپایه افزون و بمایه برتر و باین اقتدار مادام بحیات شاهنشاهی خواهید فرمود سخن برادران خود را مشنو
ایشان بجهة صلاح کار خود شما را بکارهای پرخطر رهنمائی کنند ناپلیون بعد از استماع این فقرات تبسم نمود و گفت جوزفین
مگر دیوانه شدی عزیزمن این اخبار را مورخان کوچه سنت جرمین بشما آورده و اینگونه دروغها را با شما میان گذارند حال
بس است مرا از کار خود باز مدار بگذار مشغول شوم بالجمله اینگونه گفت و شنود در خانه کونسل اول بود و او شب و روز در انجام
امورات دولتی بود و در رواج علوم و صنایع و سایر فنونات رونق مملکت میکوشید و در آن اوقات شهر پاریس از

صنایع مختلفه و بدایع غریبه محل ازدحام و مرجع خاص و عام گردید مملکت اینک یافت و جمعیت شد در اوایل ماه
سال یکهزار و هشتصد و دو عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۷ هجری در شهر لوور مکانی که از اقمشه و تحفه و صنایع و بدایع و
نفایس و ظرایف هرچه تصور شود به آنجا برند که هم مردم تماشا کنند و هم خرید و فروخت نمایند که آوازه ما فوق
مملکت فرانسه که فرنسیرا تو افیو ما بر رونق افزاید و محصولات این مملکت بهتر از سایر ممالک است مورخ گوید جناب ناپلیون
نیز تماشای آنجا رفت و زیاده از حد خورسند و شادمان شد که در عهد او علوم و صنایع باین پایه رسید چه کمال رسیده است
و از این معنی زیاده مشعوف بود که عموم اهالی سایر ممالک فرنگستان که بعد از مصالحه بفرنس آمده اند در آن تماشاگاه
بی اختیار بر صنایع و بدایع اهل مملکت فرنس تحسین کنند و تعریف نمایند فی الحقیقه در آن اوقات پاریس رونقی تازه و شکوهی بی اندازه
یافته بود جمیع ولایات این و آنچه کار رعیت و سپاه و مدرس و خانقاه بکلی منتظم بود و قرار امورات خارجه بغایت
مستحکم و دیوان روم از آن زمان که با ناپلیون مراوده منظم بوده او را از راه احترام صدرنشین محفل این دولت
لقب نهاده بودند اظهار موافقت و مطاوعت در دولت میکردند و اغلب از قرالهای معتبر فرنگستان نیز در مقام
اطاعت او بود در آن اوقات عموم ملوک را با او موافقت و مصالحت حاصل و همه متفق و مجتمع بودند که کونسل اول
که بجهه خود این مقامی که آرزومند بود رسیده و از هر سمت اسباب فراهم آورده بودند که زمام قدرت و استقلالی که خود او مایل
طالب بود بدست اختیار او سپارند زیرا که در آن اوقات بر همه واضح و آشکار بود که ناپلیون بدون شک و شبهه طالب
سلطنت بالاستقلال است اگرچه این اراده در بدایت حال معلوم نبود ولیکن وزرای جمهوریه از عدم بصیرت
دریافت نمی نمودند و نمیدانستند که از اول بنای کونسلیه که جناب کونسل اول نام اختیار مجموع مهام را در دست خود گرفت
منظور او آن است که بی اجازت و دستوری او در جزئی و کلی امری نگذرد و بدین سبب بود که ضمانت و کفالت مهام را
مخصوص خود میفرمود هرگاه در نظر داشت که سلطنت از نو بنا گذارد و دولت جمهوریه برقرار کند میبایست در اول حال
کفالت امورات را کلا بعهده وزرا و وکلای مملکت که در دیوان تنها بودند و خود را اصحاب دیوان جمهوریه میشمردند واگذارد
و خود را نیز یکی از ایشان انگارد نه اینکه کفالت عموم مهام را بعهده خود گیرد و سایر وزرا را باب مشرف کار خود و مقصود خود
کند و ایشان را محکوم حکم خود سازد با آنکه در آن اوقات ظن غالب این بود که همین که ناپلیون بنای سلطنت نهد اهل
مملکت باز آشوبی بپا کنند و از سلسله بوربان که سلاطین قدیم ایشان بودند یکی را برانگیزند و گویند کنون که قرار سلطنت سلاطین قدیم

خود را دست بند یکی دیگر کردن تجدد میشد تهیم و از این گذشته احتمال کلی نیز میرفت که قرالهای فرنگستان با او
اتفاق کنند و او را از سلطنت مانع نمایند با وجود این مراتب هر کس ناپلیون را دیده و در احوال او تتبع کامل نموده
و میداند که او قبل از وقت از همه دقایق آگاه و خطر مقام خود را یافته بود و نیز میدانست که موانع را چگونه رفع
باید ساخت لاجرم از هیچ موانع اندیشه نمی نمود و از قوت همت بر رفع عوایق اقدام میکرد و با مقتضای وقت در حل
امور گاهی در نهایت نرمی عنان کشیده میرفت و گاهی در غایت تهور زمام جلادت رها میکرد مورخ گوید در حقیقه
ناپلیون نه تنها سلطنت بالاستقلال در مملکت میخواست برقرار کند بلکه از همه مجبتر آن بود که سلطنت سابقه
اختراع میکرد چنانچه اغلب از سرداران و صاحب منصبان سابقه را نزد ملوک بسفارت میفرستاد و مکنون خاطر او این بود
که ملاقات ایلچیان با اسلحه نظام سلاطین رعب را در قلوب افکند و چنان دانند چندان وقت نگذرد که ناپلیون تخت
سلطنت ایشان را بحمله سابقه متصرف شود و اغلب از صاحب منصبان نظام را در امورات دولتی دخیل کرده در دفتر دیوان
بجهه ایشان شغل برقرار نمود مورخ گوید در آن اوقات کمتر کسی که در بیت و گفتگوی فیما بین کونسل اول و من اتفاق افتاد
که مورخین بانواع مختلف بیان کرده اند حال لازم است که حقیقه آن را بر وجه اصح ایراد نمایم چون مدت نه ماه بود که
من خدمت کونسل اول عرض کرده بودم که این تحریرات و مشاغلی که بمن محول است قوای مرا ضعیف و مزاج مرا علیل کرده است
هرگاه زیاده بر این مداومت کنم مرا بیم هلاکت است چندی فراغت و آسایش مرا لازم است که مزاجم بحال اعتدال آید و
قوای من اندک قوت گیرد ولیک بهیچوجه کونسل اول راضی نشد و علی باشی هم بمن گفته بود که این کار تو را از دور یابی
در آورده و نرحب بالمره از دست خواهد رفت هرچه در استعفای کار خود مبالغه کردم مفید نیفتاد تا آنکه از اتفاقات
در بیست و هفتم ماه فبروری سال یکهزار و هشتصد و دو عیسوی مطابق اواخر سنه ۱۲۱۶ هجری شب در باب بعضی مهم من
فرمایش کرد که بوزیر دول خارجه نوشتم و دستخط گذاشت و بمن فرمود زود بفرست باو رسانند و در آن شب اعلام شده
بود که وزیر مزبور صبح زود بعمارت رود و او را ملاقات کند و من در ساعت میعاد معهود نوشته را بفراش خلوت
دادم که زود بوزیر دول خارجه رساند و وزیر مزبور بهنگام ظهر نیز داد آمد کونسل اول از او تحقیق نمود که چرا در آمدن
تاخیر نمودی وزیر عرض کرد که رقعه را ظهر بمن رسانیدند ناپلیون تعجب کرده در نهایت قهر و غضب زنگ اطاق جستن
احضار چنانچه عادت زده فراش خلوت را خواست و مرا احضار کرد و از شدت سخط و غیظ هنگام زدن زنگ دست او حاج

بنجاری خورده که خون از او جاری گشت و من در آن حوال داخل اوطاق شدم بمن فرمود چرا رقعه مرا دیشب بوزیر دول
خارجه نرسانده اند عرض کردم نمیدانم من همان ساعت رقعه را بنفر مستحفظ دادم بر او لازم بود که رقعه را در
برساند فرمود حال بروجه تاخیر را بپرس و زود خبر آر من رفتم حقیقت را جویا شده رجعت کردم فرمود جهت
چه بود عرض کردم هیچ کس را تقصیری نیست وزیر دول خارجه دیشب از منزل بیرون رفته و بهر جا که گمان میرفت در پی او رفته
او را نیافته چون چنین جواب شنید نتوانست هیچ یک را بمعرض سخط در آورد وزیر دول خارجه هم سعی نمود که او را از آن غیظ
فرود آورد مفید نیفتاد و چنان متغیر بود که ما فوق آن متصور نگشته از جای خود برخاست و از اوطاق بر آمده فراش را
طلب نمود و خود تحقیق کرد فراش نیز از صولت و سطوت خشم او نمی توانست از عهده جواب بر آید این فقره موجب
اشتداد غیظ او آمد بالجمله با آن تغیر رو باوطاق نهاد و هنوز خون از دست او جاری بود و من از قفای او
میرفتم چون داخل خیابان در اوطاق بخشم بر هم زد و بست که اگر قدمی پیشتر بودم لطمه او سرم را از بیان رسانیده
و تغیرم را بدان اندر آوردی پس از ورود من باوطاق با سخنان درشت که تا آن روز از آن نشنیده بودم روی
بمن نموده از راه خشونت لفظ ای احمق ابله بگذار مرا تنها نشینیم چون بی حال مرا حکم بخروج از اوطاق در حضور
وزیر دول خارجه نمود بخشم از حال صحبت برون رفته و از آن پس از اوطاق در آمدم همان بخشی که او با کشیده بود
از روی تعریض مکرر کردم و در باب آن روش که هنگام ورود او بر هم زدم من نیز دق خروج زدم و باوطاق خود
رفتم و همان تا آن در آن تغیری که داشتم استعفا نامه با این مضمون نگاشتم چنانکه مزاج من علیل و قوای من از شدت
تحریر در معرض تحلیل است زیاده از این انجام خدمت شما را قوه ندارم مستدعیم که مرا از این مشاغل و بستهای عرض خود
باستعفا در دارید پس از آنکه رقعه را تمام و نگارش را بانجام رسانیدم از اوطاق خود نگاه کردم و دیدم که اسب آورده اند
ناپلیون میخواهد سوار شود و حال آنکه روز جمعه بود و هرگز در آن روز سوار نمی شد و دوراق که یکی از خیار الهای محرم
او بود باتفاق سوار میشد بعد از آنکه سوار شده و رفته من زود سر رقعه را مهر کردم و در خلوت بالای تحریرات او
گذاشتم چهار ساعت بعد از هنگام ظهر رجعت کرد باتفاق دوراق باوطاق در آمده و رقعه مرا برداشت فرمود این رقعه
بورین است مهر از سر آن برگرفت و خوانده و گفت بورین از من رنجیده است استعفای او را باید قبول کنم در عقب دوراق
فرمود جواب رقعه را از جانب خود با این مضمون از قرار حکم من بنویس و زیر نوشته و فرستاد آن این است دوست عزیز من بورین

کونسل اول استدعای شما را قبول فرموده استمالت شما را بانجاح مقرون داشت و من امر کرد که شما را خبر کنم و نیز
فرموده که از قانون تحریر مراسله جات که بشما رجوع و محول بود دستورالعملی که لازم است نوعی شرح داده و القاب
یک از اهالی ممالک را عرض و القا کنید که هنگام تحریر معطلی حاصل نشود و من حال شما را ملاقات خواهم کرد بالجمله دو ساعت
به نیمه شب مانده دوراق باوطاق من در آمد و من با دوراق باوطاق کونسل اول رفتیم چون داخل شدم شروع بنمودن
محل نوشتجات نمودم سررشته دفتر و دیوان تحریرات را با او القا کردم ناپلیون که این حوال را مشاهده نمود روی بمن
کرده فرمود بسیار خوب من خود همه را میدانم زیاده بر این لازم نیست مرخصی برو مورخ گوید دو روز دیگر دیوان عمارت بودم
و توقف نمودم که در خارج مکانی بدست آورم و از آنجا روم بعد از آنکه تهیه خود را دیدم باوطاق خلوت خدمت کونسل اول
رفتیم که دستوری طلبم و مرخص شوم قریب سه ساعت در نهایت رافت با من صحبت داشت و من آنچه لازم بود خدمت او عرض کردم
هر وقت خواستم مرخص شوم صحبتی طرح مینمود و در ضمن آن اظهار التفات میفرمود و گفت از رفتن شما بسیار غمگین و افسرده ام و هرگز
نمیخواهم شما از من مفارقت کنید و مرا تنها گذارید مجملا وعده نهاری از من خواست که در خدمت او غذا صرف کنم و از آن پس
روانه شوم روز دیگر پس از صرف نهار مرا تا قریب غروب سرگرم التفات و نوازشات داشت بالجمله از آنجا بخلوت اوطاق
خود رفتم هنگام غروب چون در منزل جدید موعود بودم خواستم عزیمت آنجا کنم باز هم اظهار نمود این نوبت که وارد شدم
جناب کونسل اول خنده کنان از جای خود برخاست نزد من آمد گوش مرا چنانچه در مقام شوخی اکثر اوقات عادت
داشت گرفت و فرمود بورین باز بر سر خشم همان طور مرا به بر سر جای خود نشاند فرمود دیگر بس است همین مشغول کار
خود باش مورخ گوید هر کس ناپلیون را دیده میداند که من در چه احوال بودم و مرا دیگر چاره نبود زیرا که طرز تلقی و رفتار نمود
که احدی با او مقاومت نمیتوانست کرد لاجرم مرا قدرت تکلم نمانده خدمت خود را مجدد مباشرت کردم و در خدمت
سابق گرفتار آمدم بعد از پنج دقیقه اعلام کردند که غذای شام حاضر است برخاست بسر میز شام رود عرض کردم که این
است موعودم مرا جمعی منتظرند فرمود مرخصی و لیکن شرط کن که در ساعت هشت که چهار ساعت قبل از نیمه شب است در نزد
من حاضر باشی که مشغول کار شویم مورخ گوید با نظر بوسایق و بر خاص سرکار کونسل اول شده و دانستم که سلطنت
که در دست او من دل ندارد و او را اقتضا با من التفات حاصل است مورخ گوید چون ناپلیون بوصول امارت سلطنت بمجرد
و میخواست که با مضا و رضای اهل مملکت او را از مرتبه تازه حاصل شود اشاره کرد که در مجلس کرسیان خاص و یتیه قدما

مسئله طرح کنند اولاً باید دانست که جمیع مسائل دولتی در مجلس کونسلان خاص دولت طرح شده هر مسئله از مسائل اعلیٰ
مباحثه و تحقیقات اگر همه آرا بر این متفق بود که در سایر دیوانخانها گفتگو نمایند پس از اجازت ایشان بمجلس وکلای
رعیت و دار القضات که مجمع اهالی شریعت و مصدق دولتند رجوع مینمودند وکلای رعیت نیز با امضای قضاة مسئله را
طرح و گفت و شنود میکردند و مجلس وکلای رعیت را طربیون میگفتند و ناپلیون همه اهالی این مجلس را بدست آورده از کم
خواهش او را اغلب اوقات امضا نمینمودند و در قطع و فصل مهام تعلل مینمودند مکرر ناپلیون تکلیف از دست مجلسیه طربیون
شنوده آمده ام نزدیک برآنم که یک نوبت سوار شوم و شمشیر کشم و تا توانم از ایشان کشم من عرض میکردم که مبادرت
باین کار ناهنجار محتمل الوجهین است مقصود یا حاصل شود یا نه نشود ولیک صبر و تحمل بالاخر حصول مقصود احتمال است بالجمله از
در فقراتی که حالا درج میشود سابق تفصیلی یافته بود ولیک در این مقام اعاده پاره از آن فقرات در ضمن مطالب مجدداً لازم است
مجملاً در دیوان کونسلان دولت و سایر دیوانخانها این مسئله را طرح کردند که آیا اهل مملکت را لازم است در ازای زحمات
جناب کونسل اول بمراسم شکرگذاری قیام کنند و او را بعلامات آن شکر پایه و مرتبه تازه دهند یا نه پس از آن اکثر این مسئله را صحیح
نمودند و قبول افتاد مسئله دیگر بمیان آوردند که آیا آن علامات چه باشد بعد از گفت و شنود بسیار رخصت مجملاً ذکر
یافت قرار دادند تا ده سال دیگر بدون شراکت غیر خود باختیار و اقتدار کونسل اول باشد پس از آن کونسلان
دولت مراتب را با ناپلیون عرض کردند از قبال آن استعفا ورزیده اعتنا نکرد لاجرم باز مجالس و مسائل چند طرح
و منعقد گشت و سخنان بمیان آمد بالاخره او را کونسل مادام الحیات نمودند و امضا دادند مورخ گوید از امضای فقره
ادراک ناپلیون کلی حاصل گشت بعد از آن در مقام آن برآمد که از اهل مملکت چه از خارج و چه از داخل امضا نکرده کسی
نماند بالجمله جناب کونسل اول بعمارت باغ ملمیان رفت که چندی در آنجا تفرج و تعیش نماید بعد از ورود باغ روز دوم بعد از
صرف غذا فرمودند که بورین چند لحظه در باغ گردش کنیم مجملاً در آغاز گردش ناپلیون را ملاحظه نمودم دیدم چنان در
دریای تفکر غوطه ور شده که بهیچ وجه از من که با او دوش بدوش میرفتم خبر نبود گویا اتفاقی باین عالم ندارد خواستم او را
از آن احوال منصرف کنم عرض کردم که در این مجلس آخر کونسلان دولت را خوب مغلوب کرده و مقصود خود را حاصل فرمودید
باز هم لا شعور نشده و در حل و عقد خیالات خود بود رو بمن کرده فرمود بورین هرگاه من پادشاه سابق
فرانسه که مدعی سلطنت است ولایت کثیر المنفعتی دهم و اختیار آنرا ابداً با او و نسل او و اولاد او نسلاً بعد نسل واگذارم آیا

ترک

ترک سلطنت کند و برضا و رغبت دست از آن ریاست باز دارد یا نه چون من مرکزکان نداشتم که خیال این امر تمام
کند تأملی کرده عرض نمودم که مرا اعتقاد آن است که ابداً هر دست از این ادعا باز ندارد ولیک بتفضل الله
مادامی که عنان اختیار دولت فرانس در کف کافی شماست از سلسله بوربون کسی تعرض نتواند نمود اگرچه ایشان را
خیال است که توانند آمد و سلطنت نمود ناپلیون فرمود چگونه تصور این خیال و فرض این محال در خاطر ایشان تواند
خطور کرد که با وجود چون من کسی تواند قدم بدین خاک نهاد عرض کردم چنین است ولیک مباشرین شما چندی
حقیقت این امر را از شما مخفی میداشتند اگرچه شما خود استنباط فرموده مباشرین را مؤاخذه فرمودید مباشرین دختر خواهان
پادشاه سابق نیز از راه خوش آمد حقیقت این امر را از او پوشیده دارند و با او چنان وانمود کنند که او تواند بعد از این
معاودت کند و سلطنت نماید لاجرم هرگز دست از ادعای خود برضا و رغبت نخواهد برداشت و هرچه با او از راه خیر
خواهی اعانت فرمایید اهانت خواهد داشت عاقبت ناپلیون عرض مرا قبول فرموده از آن خیال درگذشت مجملاً آن چند هفته
که ناپلیون در عمارت باغ توقف داشت مباشرین دیوان در هر محل و هر مکان از خلایق امتزاج حاصل
مینمودند که آیا راضیند ناپلیون کونسل مادام الحیات باشد یا نه در آن دو روز از پنج کرور متجاوز از اهل مملکت
اقرار برضا و امضای او کردند و بدیوانخانهای دولت معلوم نمودند بعد از آنکه تعداد اقرار کنندگان بر اصحاب دیوان معلوم
گردید اصحاب جلیل مشورتخانه کبیر حکمی از دیوانخانه خاص جمهوریه باین مضمون اصدار کردند اول اینکه عموم اهالی مملکت فرانس
بجهت صلاح مملکت خود جناب ناپلیون را از میان جمیع همکاران دولت جمهوریه منتخب کردند که کونسل مادام الحیات دولت
فرانس باشد و برای عموم مشورتخانه کبیر دولت جمهوریه تصدیق نمودند دوم اینکه اهل مملکت و دیوان مشورت اجازت دادند
که صورت ایشانی از سنگ مرمر بجهت علامت آسایش و امنیت عهد او ترتیب دهند که در دست یکی از آن فتح و ظفر و
در دست دیگر حکم عهدنامه باشد و در عجایب خانه فرانس نصب نمایند و مخارج آن از وجه دولت جمهوریه داده شود
سیم اینکه باید اصحاب جلیل مشورتخانه کبیر طغرای حکم مزبور را که سجل و محضر اعتماد عموم مملکت است با شکوه تمام و احتشام
اجتماع خاص و عام بجناب کونسل اول رسانند مورخ گوید قبل از آنکه حکم مزبور را باو رسانند ناپلیون عموم اعاظم و اعیان
مملکت و جمیع سفرای دول خارجه را احضار و ایشان از قرار دستور العمل ملبوسات فاخر که هنگام سلام سلاطین بوده باید
سلام آن مملکت بازرگان نظام در ایوان دیوان جناب کونسل اول آمده و در آن مجمع باواز بلند خوانده و تسلیم او کردند

پس از تسلیم آن جناب کونسل اول و حضور سفرا و ایلچیان مزبور که مقصود او اظهار شأن آن بود که هر یک دولت خود
اعلام کنند باسم کونسل اول پادشاهی نیز بر سلاطین فرنگستان افزوده در جواب سخنان صاحب شورتخانه مزبور بفصاحتی
تمام بیان فرمود که جان عموم اعاظم مملکت در راه دولت جمهوریه فدا است منحصر بمن نیست اکنون که عموم اهل مملکت
تمنا کرده اند که تنها جان من مادام العمر در راه خدمت ایشان مصروف آید من نیز برضا و رغبت خود خواهش ایشان را
قبول کردم و حکم شان را اطاعت نمودم مادام الحیات در راه خیرخواهی در ارتقای مدارج مملکت ایشان خواهم
کوشید **مورخ گوید هر قدر ناپلیون** از وقوع اینگونه فقرات خوشنود میشد جوش سخافت حرص او زیاده و از آن تمکین
ملکت و مکلف هر چه ناپلیون بتخت سلطنت نزدیک تر شود آن قدر از من دور تر رود **مجملا چند روز که**
ازین مقدمه گذشت جناب کونسل اول خواست از شکوه و سلطنت نمونه ای هر کند روزی تعیین کرد که بملاحظه
اوضاع دیوان و شورتخانه دولت رود حکم نمود که در آن روز افواج خاصه از عمارت الی دیوان مزبور در
کوچهای معبر او از دو سمت صفوف آرایند و در عمارت دیوان مزبور قراولان خاص کونسلیه بوضع سلام نظامی بایستند
عموم اعاظم و امرا و اعیان در خدمت او جمع شوند و در رکاب او به دیوان اعلی روند **مجملا در روز معین سوار کالسکه شده**
با کوکبه تمام به دیوان اعلی رفت چون به دیوانخانه مزبور رسید ده نفر از اعاظم صاحبان آن از پله ها بزیر آمده جناب
کونسل اول را استقبال نمودند و داخل دیوانخانه اعلی کردند و هرگز این نوع احترام بغیر از سلاطین بجهت دیگران اتفاق
نیفتاده بود آن روز اول مرتبه بود که جناب کونسل اول شش راس اسب یکرنگ به کالسکه خود بست **مجملا بعد از آنکه**
ساعتی در آنجا اقامت نمود و قرار اموراتی که در نظر داشت داد باز با آن شکوه و کوکبه معاودت نمود **مورخ گوید** از آن
روز اهل مملکت گردن بر بقه اطاعت او نهادند و هر چه تمنای او بود عمل میآوردند **فصل یازدهم ذکر اوضاع**
مستر بورین بعد از آنکه دو باره در کار خود که محرر خاص بود برقرار شد و باز معزولی او از منصب مزبور
مورخ گوید چون در باب عزل من اهل تاریخ اختلاف کرده اند لازم است که خود بوجه اصح ذکر کنم روزیکه بحکم
ناپلیون مجددا در سر خدمت پر زحمت خود برقرار شدم روز دیگر هنگام طلوع صبح بعادت معهود باوطاق او رفتم و او را
بیدار نمودم نوعی با من رفتار کرد و بقسمی اظهار مرحمت و ابراز عنایت در حق من فرمود که این مدت هیچ اینگونه رأفت
و مهربانی از او ندیده و نشنیده بودم گویا هیچگونه اختلاف مابین او و من اتفاق نیفتاده است هنگام رخت پوشیدن

و خلوت رفتن بعادت سابق از روی اعتماد با من قرار و مدار امورات را داده **مجملا اوقاتی که** اختلافات مزبور
میان من و جناب او روی داده اواخر زمستان بوده و هنوز کونسلیه اول مادام العمر قطع و فصل نشده بود در اوائل
تابستان سال آتیه قرار یافت **مجملا روزیکه مجددا** بکار سابق خود اقدام کردم میدانستم که ناپلیون هیچ کسی را
که تواند از عهده انجام خدمات مرجوعه من بر آید در دست ندارد اصرار من در استعفای خدمت مفید نیفتاد
و با آن غرور او چاره منحصر بود که با من بردباری کند و با اصرار و الحاح مرا بکار خود باز دارد و نیز
میدانستم که ازین پس این حرف خواهد افتاد که کسی را بدست آورد که شایسته آن کار بوده و مرا بدست آورده
معزول کند **مجملا چندی که ازین مقدمه گذشت** روزی در اوطاق خلوت با نهایت رأفت بمن فرمود که
ای عزیز من در حقیقت شما را اشتغال زیاده از حد است تا حال فیما بین ما نیز بر کار شما خواهد افزود شما خود بانفراد
از عهده این زحمات نمی توانید بر آئید بترسم صدمه بکار عافیت وجود شما رساند و قوای شما را به یکبار
تحلیل برد برادر من کلی را بجهت انجام پاره ای ازین خدمات و تخفیف زحمات شما بدست آورده است اگر قبول کنید ابدا
جا آورد که محرر دوم در حکم شما باشد و اگر نیز صلاح دانید او را محرم اسرار کارهای خلوت نمائید **مورخ گوید دانستم**
منظور او چیست چون خود فراغت از زحمت را طالب بودم عرض کردم که ازین مرحمت ممنونم قرین امتنان دارم اشتیاقم
مقرر فرمایند شخص مزبور را بحضور بیاورند **در ساعت مذکور که آدمی شایسته بود حاضر نمودند** او را نایب خود
و محرر محرم خلوت کردم و بملاحظه رای او بترتیب و تعلیم او کوشیدم و من از احوال غیور ناپلیون دانسته بودم که
در آن هنگام که بر اقتدار او و انتشار آن افزوده او را از استعفای من و اصراری که در آن باب نمودم ناخوش آمده
منتظر وقت فرصت است که دست آویزی تلافی کند **مجملا ناپلیون که همیشه** مکلف هر چاکری که در راه من
بخدمت قدم می نهد مدام منظور دارم و در ازای خدمت نعمت تلافی کنم لذا من که در بدایت جبهی بخدمت او اختصاص
داشتم و تا اکنون در طریق خدمت بارادت قدم گذاشتم توقع استعفا در خیال نگامی انداخت چرا که کثرت زحمتم را فوق
طاقت تلافی و نسوه مراحم را شربت دنیا ر علاج مینمود و با ضعاف مضاعف عنایت شفا سود استعفای من از خدمت
و استبدای من از دولت در آن ایام و اصرار و ابرام در ضمن تحریر پیغام موجب تنفر طبع غیور او شده و کینه در دل گرفت
تا آنکه عاقبت او را بهانه قوی بدست آمد که موجب تفریق مابین و سیاق بعد المشرقین شد **از آنجا که مورخین سیاق اغراض**

در باب فکر ده از نوشتجات اخبار استنباطی کرده نوشته اند از جمله چنین درج نموده اند که مستر نوربن وجهی که حرف از
ال دیوان تفریط نموده معزول شده و حال آنکه مشاغل من مطلبی بعمل دیوان نیست بر من لازم است که خود مجمل سبب را
ذکر کنم اولا باید دانست که مراد دشمن بسیار بود از آنجا که سفرا حضرات صاحبان و سیاء مترجم حضور بودم و در خلوت
خاص او بار داشتم همگنان اندروی حسد و از راه خصومت طریق دشمنی پیش گرفتند هر چه از ناپلیون التفات در باره
بنده مبذول میشد بر معاندین من میافزود چنانچه روزی با وزرای دولت در مجلس دیوان تعرض بکرد و مکتوب با آواز
بلند گفت که هرگاه یکی دیگر مانند نوربن مدت من افتد از همه شما مستغنی شوم و از دست شما فراغت یابم [illegible]
این نوع التفات مرا حاسد و معاند زیاده از حد بر انگیخت و در مقام فرصت مصمم افترا و اثبات خیانت من گردیدند
مجملا در آن اوقات تاجر عظیم الشان معتبری از تجار مملکت فرنس غفلة سرمایه تجارت از دست داده و با فلاس شهرت
یافت تاجر مزبور علاوه بر معاملاتی که در ولایات داشت انجام مدارکات نظام و قورخانه و توپخانه فرنسه را بعهده
خود گرفته بود و تنخواه کلی نزد دیوانیان بجهة مخارج مزبوره تحویل او منحصر بوده من نیز باستحضار خیال مزبور که
مباشر اینگونه معاملات بود وجه نقدی بتاجر مزبور داده بودم که چنانچه عادت مملکت است معامله کند و منافع معموله
ولایت را بمن دهد دیگر خبر نداشتم که حاصل معاملات او با عموم خلایق از وجه سرمایه اهل مملکت است او و معاملان از
بیع و شرای اهل مملکت اسکه را نند از اتفاقات چندی نگذشت که این فقره بروز یافت و بر خلایق نیز کیفیت تهی دستی تاجر
معلوم گشت بالجمله سرمایه اهل مملکتی که ذکر یافت تحقیق و تفصیل آن این است که در عهدی از عهود اهالی مملکت باختیار خود
تنخواهی بدولت قرض میدهند و از قرار ثبت دیوان در هر سال [illegible] نیم عشر منافع آن را از دولت میگیرند
تنخواه بتصرف دیوان در آید و منافع ابدالدهر باینده و مانده منافع مزبوره را سرمایه اهل مملکت گویند چون جهان منافع
هنگام ضرورت و احتیاج سرمایه خود را فروشند و تنخواه از مشتری ستانند و در عوض برات حواله دیوان که مشتمل از تاریخ برات
منافع را مشتریان از دولت دریافت نمایند تاجر مزبور قدری برات سرمایه اهل مملکت خریده و بدین بهانه تنخواهی کلی
از مردم گرفت و برات خالی الوجهی از بابت وجه سرمایه اهل مملکت بدست مردم داده برات از اطراف بکرات رفت
و برگشت نمود از این واقعه بهم میان مملکت فساد معاندین فرصت یافته آوازه در افکندند که سرمایه اهل مملکت گزندی
خلل یافته است و در خفیه بجناب کونسل اول خیال حالی نمودند که این همه که در این واقعه مردم در باب خلل و نقصان سرمایه اهل مملکت

افتاده موجب بدنامی دولت فرنس و نهایت کار شما گردیده و از تاجر مزبور ناشی شده است چون تاجر مزبور در معاملات
با مستر نوربن محرم خاص شما شریک و سهیم است با اطمینان او چنین کاری نموده و موجب بدنامی دولت گشته جناب ناپلیون که
در پاس قوانین دولت و حفظ امانت مملکت جدی کافی و جهدی وافی داشت و مجوزات آوازه اعتبار دولت [illegible]
کار مملکت و کل ممالک روی زمین را فرا گیرد معلوم است بعد از شنفتن و پذیرفتن این افترا طبع غیور او را چه حالتی
دست داده و دیگر مزبور را باظهار رنجه وهمی است که پاس خدمات چندین ساله این خطای نوازی غضب او گردد که مرا
بور طه هلاک [illegible] و بعزل من که خود متمنی بودم اکتفا کرد من گفت ای نوربن شمارا از این پس از خدمت خود
معاف داشتم دیگر یاد قصر و خلوت من تورا کاری نیست مورخ گوید با وجود این اگر من طالب بودم باز سر رشته
شغل خود را میتوانستم در آن ساعت غیظ او را فرو نشانم و گویم که شما خود سه کرور ببرادر خود ژوسف تنخواه مدارک
و مخارج عساکر و عمارات جنگی داده اید که بجهة خود معامله کند و منافع آن را خود دریافت نماید من از بابت آن
خیانتی نکرده ام که تنخواهی از خود داده ام معامله کنند که هم خدمت دیوان را انجام دهند و هم منافع تنخواه را بمن عاید
دارند مورخ گوید از احوالات جناب ناپلیون خان دریافت کردم که حال دانسته است نایب من در انجام
خدمت او سر رشته بدست آورده و از عهده میتواند بر آید و من بدون شک و شبهه از کار خود استعفا خواهم کرد
و منظور او آن است که بر من سبقت گیرد و پیش از آنکه من اظهار کنم او استعفا فرماید لاجرم سخنی نگفتم و از روی اطمینان
و اطمینان فرمایش ایشان را قبول نمودم و از کار خود کناره گرفتم مجملا موجب افتراق او از من این بود که ذکر یافت
و لیکن یکی از مورخین درج نموده است که سبب عزل مستر نوربن آن است که روزی جناب کونسل اول در مجلس خاص دیوان
مشورت بود رقعه سر مهری باو دادند رقعه را خواند متفکر شد و از جای برخواست و از مجلس بیرون رفت بعد از ساعتی
معاودت کرده و فرمود کار نوربن دیگر تمام است از این قرار چنان معلوم میشود که معاندین من شرحی مجعول بطریق [illegible]
در باب مطالب کلیه دولت بمن دوستانه نوشته عمدا طوری فرستادند که در دفتر خانه که تفصیل آن ذکر میشود [illegible]
کونسل اول برسانند و او چنین و چنان داند که آن مراسله جواب مکتوبی است که در کشف اسرار دولت من با ایشان
بمیان نهاده ام ظاهرا در آن اوقات گفتگوی استعفای من از خدمت و کدورت جناب ناپلیون دشمنان من
فرصت یافته اینگونه نوشتجات را جعل مینمودند که مرا زیادتر متهم کنند و از خلوت خاص او مرا باز دارند بالجمله در زمانی که

ذکر یافت از بناهای لویث چهاردهم پادشاه فرنس بنای این دفتر را اختراع نمود که از مضامین نوشتجات و چاپار
اهل دیوان و محرمان خاص او در خفیه مطلع گردد یا اهل مملکت چه نویسند و چگویند و او را اعتقاد آن بود که فساد مملکت از این
دو فرقه ناشی میشود چون از رموز کار آگاه بود بجهة نفع خود رابطه با سایرین بهم رسانده و انا فانا اخبار خلوت و دولت را
بخارج ابلاغ کنند و اعلام نمایند که چه گویند و چه نویسند و چه کنند در حقیقت هم سلطان و هم وزرای خاص دولت را علمی کامل از
و هم فساد در مملکت بر پا کنند بالجمله چون در فرنگستان ارسال مراسلات و ابلاغ مکاتبات عموم اهل مملکت از جزئی و کلی
بعهدهٔ چاپارهای مخصوص مقرر است از هر جا و هر مملکت آنچه تحریر و اتفاق شده بدست چاپارهای مزبور رسانده و ایشان
ابلاغ کنند لویث پادشاه مزبور در خفیه مکانی بنا نهاد و در آن عمله جات چند از ارباب فراست و ذکاوت برقرار کرد
و آلات و ادوات لازمه مهیا نمود که مراسلات را بهمان نشان مهر و محکم میشوند و بصاحبان آن برسانند مجملاً
آن را دفتر خفا نام نهاد و کسی از آن واقف نبود و بتوسط آن از اخبار دیوانیان و اهل ممالک آگاه بود
مورخ گوید جناب ناپلیون نیز این بنا را تجدید کرد و در آغاز کار قرار چنین بود که جمیع مکاتبات هر چه بخارج
میرفت یا از خارج میآمد بدفتر خفا در خفیه میرفت و پس از ملاحظه و استنساخ باز سر بمهر بدون تغییر خط و تاخیر وقت
بصاحبان آن میرسید ولیکن در انجام که روزی سی هزار مکاتبات از پای تخت بخارج میرفت و میآمد زیاده از ده
یا ازده دوازده نسخه مرسله بنظر کونسل اول میرسید قرار داد که هر کاغذی را که مظنه رود سر گشایند و استنساخ کنند
بالجمله اگر نسخه متعلق بولایات و دول خارجه بود فوراً نزد ایلچی آن دولت میفرستاد بجز من که محرر وقایع بودم
دیگر کسی آگاه نبود و کسی نمیدانست که ناپلیون پس از اطلاع بمضمون قصه چه خواهد کرد من نیز همین قدر بود که ایلچیان را
اعلام میکردم که در این ساعت فلان خبر از فلان سرحد رسیده است دیگر باقی مطلب بعهدهٔ فراست ایلچی بود که بحدس
صایب خود مطلب را بدست آرد و هر آنچه نسخه متعلق بولایات داخله بود که از رعیت و سپاه شکوه بود و نه در مقام چاره
آن بر میآمد بالجمله این دفتر خفا زیاده از حد بکار دولت آمد اگر چه در نظر خوش نمی نمود ولیکن بجهة دولت بسیار
نافع بود مجملاً مورخ گوید در روز هشتم ماه آکتوبر مطابق عشر ثانی شهر ... سنه ۱۲۱۷ هجری باذن و اجازت ناپلیون از دفتر خاص و از
دیوان دولت و از خلوت و عمارت او دست باز داشتم و پای کشیدم و در محله ... که یکی از محلات مشهور شهر
پاریس است حسب الامر او ماوا کردم خانه و فرش و اسباب و اثاث البیت کلاً از سرکار ناپلیون عنایت شد لیکن ...

دولت بمن داد و مرا وزیر دیوان لقب نهاد و باین مضمون رقعه بمن فرستاد بوریین وزیر دیوان
در این مدت متمادی که شما محرر خاص من بوده اید و بصداقت تمام طریق خدمت پیموده اید و مرا کمال رضامندی
از خدمات شما حاصل است اکنون که از شغل خود بعلت انحراف طبع استعفا نموده اید و از منصب خود برضا و رغبت
بر داشته اید انشاالله کاری شایسته در این اقرب زمان بشما محول خواهم نمود که مایه عزت شما و خدمت دولت باشد
مورخ گوید چندی پس از آن مراعاتی روی داد لازم شد که با انگلیس روم شرحی موافق نوشتم که در این باب از
کونسل اول دستوری خواهم او عرض منم اجازت نیافت فرمود دادم مایه هرگز با انگلیس نرود بالجمله چندی که
از این مقدمه گذشت روزی در اوراق رقعه بمن نوشت که در عمارت دیوانخانه بمنزل من آی و مرا ملاقات کن که
فرمایشی از جناب کونسل اول دارم تو را ابلاغ کنم در ساعت دانستم که باز دشمنان من حیلتی انگیخته و از نو طرحی ریخته اند
بدون تامل رقم جناب ادوارد کث بجناب کونسل اول عرض کرده اند که مقصد ... فرنگ از باب مخارج عساکر
بحری شما از دیوان دریافت کرده اید و خیانت نموده اید چنین حکم شده است که از حال با حکام ... وجه مزبور را رد
نمایند بلاتامل عریضه بجناب ناپلیون نگاشتم الحق در ازای خدمات چند ساله لازم است که چنین سخنان افترا را در حق
من از سعایت استماع فرمایند و با در کینه دشمنان من منظور آن است که رشته ارادت و صداقت من بالمره قطع شود که
از این پس اگر امری خلاف دولت اتفاق افتد حرفی و اعلام نکنم بالجمله حال او بمنزل جناب ادوارد رفته متظلم نادم
که هر چه فرمایند اطاعت رود در قصه اخبار ادوارد مزبور بکونسل اول داده در جواب فرموده بود بوریین هر چه گوید راست
صدق محض است و آنچه سعایت او گفته اند عین افترا است از این رهگذر اظهار رنجیدگان کرده تمنا نمود که در دیگر
این کیفیت دیگر مرجع نشود و بعد از آن سبب این فقره معلوم شد و محقق گشت که از کجا ناشی شده تفصیل این اجمال
آنکه حرم ناپلیون خانه بجهة سکنای من تعیین نموده بود و از آنجا که من بعد از مقدمات خواستم که مطلق العنان باشم و
باختیار خود حرکت کنم خانه در خارج عمارات سلطانی ابتیاع نمودم که تحواه آن را با انضمام سایر مدارکات چنانچه
ذکر یافت جناب ناپلیون داد و لیکن چون در زمان سابق نیز اسباب و اثاث البیت و ما یحتاج خانه بمن داده بود
پس از آنکه خانه مزبور را با اسباب متصرف شدم حرم ناپلیون با او اعلام کرد که اثاث البیت پر بهائی نیز قبل از این بمن داده ایم
حکم باسترداد آن شد چون در رد آن مخالفت کردم تحریک حاسد بتلافی آن خواسته معادل ده هزار تومان برمن وارد آید

از آنجاکه ناپلیون قدر خدمت سیدنیت و حقوق زحمت را در نظر داشت سخنان حاذبین را ناشنیده انگاشت
و الامرا بکلی از پای در آورده فیت و نابود کرده بودند **فصل دوازدهم در ذکر ملاحظات ناپلیون در**
باب مصالحه و کیفیت شکست مصالحه مابین دولت فرنس و انگلیس و سایر گذارشات این مبهی است که
روز اول جناب کونسل اول این معنی را دریافت کرده بود که مصالحه انگلیس با او چندان نپاید و دوام نیابد ولیک
مصالحه را از آن طالب بود که هم در ایام مصالحه اهل مملکت را فراغت بوده و هم استیلا و قوت او در مملکت زیاده شود
و نیز اهل مملکت را از رفتار و کفتار بخود مایل کند و قبول عامه حاصل آرد و نیز بفراغت و فرصت تواند طرح بنیان سلطنت افکند
و دیگر بنظرش بود صلح را تا روزی طالبیم که تاج سلطنت فرنس را بچنگ آرم و از آن پس جنگ را تا وقتی برانگیزم که عرصه بر سلاطین
تنگ کنم که سایر قرالهای فرنگ ضمیمه فرنس شود و مملکت وسعت گیرد **بالجمله** از مصالحه و نقض آن مقصودی جز این داشت
اگرچه عهد مصالحه زودتر از آنچه او میخواست وقوع یافت ولیک در انجام امور خود چنان اهتمام کرد که آن زمان قلیل
کفایت حصول مقاصد او نموده دیر و زود نقض مصالحه طالب (؟) بیست و افسوس عدم مجال نبرده همراه اوقاتیکه در شورتخانه
دولت فرنس در باب صلح و جنگ در مقام بحث و قال برآمد لآلی خیال دقیق از دریای عمیق خاطر او ظهور یافته مقام جنگ را
ترجیح بنظر میاورد و نتایج آن را بدلیل و برهان ثابت میکرد **بالجمله چون از آثار و علامت دولت انگلیس** نقض مصالحه مشاهده رفت
غالبا در آن اوقات در شورتخانهای دولت فرنس از صلح و جنگ و شتاب و درنگ سخن مطرح بود و مردم از نفع و ضرر و خیر
و شر مصالحه و نقض آن دلایل اقامه میشد اصحاب دیوانخانها از محسنات صلح و صلاح چنین میگفتند که در ایام مصالحه
تجارت زیاده شود و علوم و صنایع رونق گیرد و در باب حرفه و کسب ازدحام کنند و اهل صنعت بمبالغه در اختراع جدید نمایند
و روز بروز مملکت رونقی تازه گیرد و شکوهی بی اندازه یابد جناب کونسل اول اگرچه این سخنان را انکار ننموده و بر این [illegible]
رد منظور ننموده بلکه غالب اوقات در اکثر مواد با ایشان متفق الرای و متحد اللسان بود ولیک این ملاحظات را نیز میکرد
با دامی دولت انگلیس را بر کل قرالهای فرنگ بواسطه تسلط در محاربه بحر چنان استیلا حاصل است که اگر فرضا آن دولت را با سایر
دولت در مقام موازنه و مقابله برآئی و بمیزان آزمایش بسنجی انگلیس را بر کفه و سایر دول را به کفه دیگر گذاری دولت انگلیس گران
سنگ آید و سایر دولت با وی نپاید دولت فرنس را امنیت نبوده و منفعت منظور حاصل نخواهد شد و نیز با دامی که [illegible]
مده و صره و سیم دولت مزبور رشوت بقرالهای فرنگ دهد امر مملکت فرنس انتظام نخواهد یافت حال که او در صدد نقض [illegible]

با نیز باید عهد بشکنیم و پاس صلح نداریم اکنون که دانستیم که او در چه احوال و ما در چه خیال است و از نهم پرده دوز او
واقف گشتیم و آثار نقض عهد او را معاینه دیدیم از طریقه حزم دور است که او را مجال دهیم که بر ما سبقت گیرد و دفعه از او
نتیجه شکست مصالحه نماید دیگر بوضوح پیوست که دولت انگلیس تجربه نقض عهد به دول فرنگستان وجه نقد فرستاده و جهات
جنگی در جمیع بندرات قرالهای فرنگستان مهیا داشته و مملو از تدارک آذوقه و اسباب و اسلحه حرب کرده و یقین دانم که
تدارک نقض مصالحه در آغاز مصالحه با تمام سرانجام کرده و نقض عهد را قبل از وقت نیز در نظر داشته است در این مقام
همت مردانه ما را لازم است که قدم پیش نهیم و در عرصه جنگ پیاده رانیم که شاه انگلند را از فرزرهب چنان رخ بر خاک انداخت
آرد که عموم سلاطین فرنگستان مات شوند و حیرت زنند و تدابیر دول بری را که با انگلیس اتفاق نموده اند بکلی درکون سازیم چنان
کنیم که از این پس دولت مزبور از کرده نادم شود و دیگر پیرامون مخالفت نگردد **بالجمله در آن اوقات که در صلح و جنگ**
دلایل در دیوانخانهای دولت فرنس اقامه میشد مطابق حدس و حکم جناب ناپلیون رفتار دولت انگلیس وقوع یافتی
و هرچه حزم پیش بین او از استقبال خبر دادی معاینه تحقیق رفتی **مورخ گوید دولت انگلیس** از نقض عهد خود دست
آویزی بدست ناپلیون داد و سودائی که در جنگ بسر داشت برانگیخت و چون اهل مملکت فرنس از جنگ احتراز میکردند
و از مخارج آن اندیشه مینمودند لاجرم جناب ناپلیون کیفیت میل خاطر خود را بجنگ مخفی میداشت و منتظر بود از نقض عهد او
سبقت شود و موجب بحث اهل مملکت گردد علی الظاهر اظهار تبری از جنگ مینمود و بحیله میکوشید نقض عهد از دولت انگلیس ظهور یافت
مغتنم شمرده بر اهل مملکت لزوم جنگ را مدلل و مبرهن نمود **مورخ گوید دولت انگلیس در ایام مصالحه** هرگز در تهیه نقض عهد غفلت نمیکرد
و رشوت به دول فرنگستان میفرستاد و در خفیه گفتگوی معاهدت با ایشان مینمود ولیک چندین گروه از اهل فرنگستان اعتقاد این بود
که دولت انگلیس نقض مصالحه بزودی کنند و جناب ناپلیون از رای رزین و خرد پیش بین قبل از وقت دریافت نموده از فکار
ایشان آگاه بود **مورخ گوید از زمان روالوشان که آشوب و انقلاب در ایران در مملکت فرنس وقوع یافت تا این اوقات که هزار و دویست و هیجده**
مطابق هجری است هرگز شاهد مملکت فرنس از نقاب فلیم چنین چهره بهروزی ننموده بود از اطراف و اکناف عالم خاصه
اهل انگلیس بتماشا و تفرج در فرنس جمع آمده بودند و مدام در ممالک فرنس محافل عیش منعقد و بانگ نوش نوش بچرخ برین میرسید
از آن مملکت و اهل آن آثار اقبال و نیکبختی ظاهر و هویدا بود از شاهد هر بیرایه چهره آن مملکت که در آن زمان قبل ایام [illegible]
بمشاطگی تدابیر جناب ناپلیون زینت یافته بود دیده دولت انگلیس و اهل آن مملکت خیره و چشم خیره گشت چون دولت انگلیس [illegible]

ازراه مصلحت خویش در نوشتجات اخبار خود مدام مذمت اوضاع مملکت فرانسه را درج نموده دولت و مملکت و رسوم و آداب
ایشان را بوضعی ناپسند در انظار جلوه میداد بعد از آنکه عموم عالم و سایر طبقات اهل آن مملکت در ایام مصالحه تردد
یافته در صفحهٔ مملکت فرانس منتشر شدند و خلاف نوشتجات خود را بچشم خود مشاهده کردند و شکوه مملکت و رونق نوع
صنعت ملاحظه نمودند و اهل مملکت فرانسه را آرام و آسوده و متفق و یکدل و یکجهت با یکدیگر بحدی دیدند که خوشتر از عهود سابقه یافتند
و لشکر نظام و قورخانه و جباخانه و سایر لوازمات دولت را افزون تر از ایام سابقه مشاهده کردند و دیدند که سلطنت
آثار نقض مصالحه در آن مملکت مرعی نیست و حال آنکه مباشرین اخبار دولت انگلیس روز اخبار کاذبه درج نموده
بعد از آنکه اهل انگلیس از تفرج مملکت فرانس رجعت نمودند پادشاه و دولت انگلیس که صلاح خود را در نقض مصالحه دیده بودند
مجبور است با اهل مملکت خود چنان معلوم کنند که تقصیر از جانب دولت فرانس است و از اطلاع اهل مملکت خود واهمه کرد که مبادا
اهل مملکت بنقض مصالحه رضا نداده و دولت خود را ناچار کنند که هرچه در مصالحه نامهٔ دولتین عهد شده معمول دارد
لاجرم تدبیر دیگر کرد که رفع این غوائل نماید و قلوب مردم را بجنگ مایل کند باز در نوشتجات اخبار مکارهائی از روی
از ناپلیون درج کردند روزیکه مصلحت خانهٔ بزرگ دولت منعقد بود و امنای دولت و وکلای رعیت عموماً مجتمع بودند
پادشاه انگلیس ایشان چنین پیغامی فرستاد که دولت فرانس در بندرات جهازات جنگی بسیار موجود کرده و تدارک لشکری زیاده
از حد دیده است و تهیهٔ اسباب و اسلحهٔ عساکر بحری را در کار است از اینگونه تدارک دولت فرانس در بندرات خود معلوم و محقق است
که میخواهد علی الغفله حمله و یورش بمملکت انگلیس آورد لهذا بر ذمهٔ اهل مصلحت خانهٔ دولت لازم است که قبل از وقت چاره کار مای خود
دیده قبل از وقوع اسباب ممانعت آن جبار را آماده سازند چون ایلچی مختار دولت فرانس در پای تخت انگلیس مقیم بود فوراً
کیفیت مزبور را نوشته به دیوانخانهٔ پاریس فرستاد و قتیکه عریضهٔ ایلچی مزبور را جناب کونسل اول مطالعه فرمود در سوم
پادشاه انگلیس در مادهٔ دولت فرانس زیاده از حد متغیر گشت و چهرهٔ او از خشم برافروخت روزیکه عموم وزرا و امرا و سرداران سپاه
و سفیران دول خارجه در سلام دیوان متوقف بودند و در دو طالار بزرگ که یکی مقام سفرا و وزرای دول خارجه و متعلقین
و دیگری مجمع امرا و وزرا و سرداران سپاه مملکت بود جمعیت منعقد گشت جناب کونسل اول بعادت معهود با حرم خود از خلوت بیرون
آمده داخل طالار اول چون بصف سفیران متوقفه طالار رسید در حالت تغیر روی خود را بلورد وارث ایلچی مختار دولت
فرمود که تعجب میدانم دولت شما را منظور چیست چرا بدون جهت و سبب غوغاهای و هوی در اهل مملکت خود برپا نماید و میگوید

فرانس جهازات بسیار و تدارکات بیشمار دیده و از این خوش است که اهل یک مملکتی عظیم مانند فرانسه را متهم سازد و این مملکت
دولت شما را چنان غفلتی حاصل شود که از حصول اراده ما واقف نباشد مگر یکدسته جهاز از جهازات جنگی در بندر فرانس مهیا کرده ایم
که آذوقه و اسباب و اسلحهٔ صالدات و قوپ بجزیره دمنقو برد که آن جزیره تمام حواس ما را بجانب خود متوجه داشته و هرگاه سکنه
فرستیم کفایت نکند چرا باید که دولت شما را سوء ظن باشد و اینگونه شکایتهای بی جهت کند مگر مصالحه را نیافته و تکلف مالاکلام
و میخواهند دیگر باره مملکت فرنگستان مستغرق دریای خونریزی گردد و اینکه پادشاه شما پیغام مشورت سخنانه کند که تدارک جنگ آماده است
معلوم است که او را مقصود و منظور آن است که ما را بترساند و همه فکند بعون الله تعالی عنقریب محقق خواهد شد که فرانس مغلوب نخواهد شد
انگلیس آشوب کرده مورخ گوید ایلچی انگلیس هرگز اینگونه خشونت از جناب کونسل اول نمیدید گمان نمیکرد در جواب تعظیم کرده بجز تسلیم نزد او
آوازی برنیامد جناب کونسل اول از روی تغیر دیگر بمتوقفین طالار توجه نکرده معاودت با وطاق خلوت خود نمود و بعجله داخل
حرم او روانه شد در ساعت جمعیت طالار متفرق گشت طالار و سایر محلها را از سلاسیان تهی نمود ایلچی روس سفیر انگلیس را گفت
شما هرگاه چنین صدمه بخود نمی بردید و شما مجلس بود که توانید فوراً جوابی مقرون بمصلحت دولت بخاطر آورده و گوید
حال کار یکه شما را لازم است این است که بدون تاخیر کیفیت مجلس و تقریر او را بجلی تفصیل بدولت تحریر کنید و وزرا و رسال دارید که
مقالات امروز ناپلیون خیالات بعد او ظاهر است و شما نیز در مقالات لازمست تهیهٔ کار خود کنید که ترک این مملکت گویند ایلچی
انگلیس مصلحت او را بجز فسخ کذارش او در ساعت نوشت و به دولت خود فرستاد مورخ گوید چندی نگذشت که نقض مصالحه از طرفین معلوم گشت
و چندین مراسلات مابین واو و شنید شد ایلچی انگلیس ملیط از دولت فرانس گرفت و از آن ولایت رخت بست مؤلف گوید شکی و
شبهتی نیست که دولت انگلیس بجنگ مایل تر بود و در نقض مصالحه او سبقت نمود زیرا که در مصالحه نامه چند عهد و شرط قرار داده بود
از جمله اینکه دولت انگلیس از جزیرهٔ مالطه دست بردارد و بدولت فرانس واگذارد دیگر اینکه دولت انگلیس مصر را از عساکر خود
تهی کند و بدولت روم دهد و نیز بندر کیپ قود هوب را متصرف دولت فرانس واگذار کند و حال آنکه تا آن هنگام بهیچیک از
آن عهود قائل نگردید و حقیقت آن است که دولت انگلیس از روی تحقیق در آغاز مصالحه دریافت کرده بود که قوتهای فرنگستان لحمد الله
بدولت فرانس حاصل است و او تواند به تدبیر و تهدید و رشوت و تهدید هر یک از عساکر ایشان را بالخصوص دولت فرانس
انگیزاند و نیز آگاه بود که دولت فرانس از سایر دول قوی دست تر و پردل تر و مستولی تر است و جناب کونسل اول نیز کارها
معظم در نظر دارد و هرگاه او را فارغ گذارند خیالات خود را بدرجهٔ وقوع و فعلیت رساند زیرا که معاینه دیده دارد چند باره

قبل ایام مصالحه چه مایه کارهای خطیر از جناب او ساخته آمده و بچه پایه مملکت را رونق داد و بر لشکر و مدارک و اسباب
و اسلحه و آلات و ادوات حرب تا چه مرتبه افزوده بندرات و سرحدات و قلعه جات مملکت را مستحکم نمود امور ممالک را در
هر مواد نظم داد و مدارس نظام و علوم و صنایع و هندسه بنا نهاد و رسوم کهن را برونق و شکوه افزود تعلیم و تعلم نظام را
با قوانین جدیده استقرار داد و مناصب و مشاغل و دواوین و دفاتر و دیوانی بر وجهی که عقول از آن حیران بود منتظم نمود
و بنیان هر یک از امور را چنان نهاده بود که گویا همیشه برقرار و قوام آن بیافزود بملاحظه این فقرات دولت انگلیس ملل
بفراغت او نبوده و بحق حریف را نیک بجا آورده بود مورخ گوید چون در آن اوقات ناپلیون از قرب زوال نقض مصالحه
دولت انگلیس واقف نبوده و نمیدانست که در آن اقرب زمان شکست در مصالحه واقع شود بسیاری از افراد جنادی از
صاحبمنصبان و غیره را مرخص کرده امور سواره نظام نیز منتظم نمود و توپهای درکامی را نیز دستور العمل داده بود
که از نو بریزند عراده و اسباب آنها را تازه کنند هنوز اتمام و انجام نیافته و از کارخانه مدت نیامده بود که نقض مصالحه
اتفاق افتاد باوجود این مراتب کونسل اول را هیچ وجه اندیشه بخاطر خطور نکرده در دل راه نیافت زیراکه قوانین مهام مملکتیه
و قواعد امور دولتیه را چنان بنا نهاده بود که هیچ گونه تعطیل و هیچ باب حاصل نگشت بمجرد اشارتی و اندک زحمتی
انجام تمام تدارکات میسر بود بنابراین در ساعت ظهور نقض مصالحه جناب کونسل اول احکام باطراف ممالک خود فرستاد
که هرچه کم و کسر لشکر و نقص افواج است از فراری و غایب و متوفی از بلده و بلوکات جوانان تناور و توانا گرفته داخل
افواج نمایند و جبار الهای افواج مهندسین و صاحبمنصبان توپخانه باقی دارند از جوانان مدرسه نظام تحت
امتحان کنند و بجای آن برقرار دارند و با میر توپخانه و قورخانه و جباخانه اعلام کرد که توپ و اسباب و اسلحه و ادوات
از قراریکه در اول سال مقرر شده که در بندرات و سرحدات و ثغور مواقعی که عساکر مجتمع آیند بقدر کفاف مهیا
شود و هرچه از قرار دستور العمل باقی است حاضر و آماده سازند و از بلاد معظم و ولایات معتبر تنخواهی زیاده از حد رسم
مساعده بجهه مخارج لشکر بازیافت فرمود و از شهر جنادوه که پس از نقض مصالحه فوراً متصرف شده بود مبلغی تنخواه بقدر
کفاف سواره نظام و توپخانه گرفت در ظرف زمانی قلیل منقضی و تدارک لشکرکشی جوانان ملاحظه نمود و کار بجائی رسید که
هیچیک از دولت انگلیس و فرانس را مجال طفره از جنگ نماند لاجرم جناب کونسل اول از شهر پاریس عزیمت ولایت بلجیم و دیگر
از متعلقات فرانس و در سمت سواحل شمال دریا واقع است فرمود زیراکه سواحل مزبوره از نظمی چندان بحال نبود و دولت انگلیس در آن

نظر

نظر داشت که اولا دست برزی بولایات مزبوره زند بالجمله خود بنفس نفیس متوجه آن حدود شده در عرض راه که از شهر
لمه بین میگذشت معلم ناپلیون استقبال نمود پس از ادای رسوم آداب از جناب او وعده خواست که در خانه او غذائی
صرف نماید ناپلیون تمنای او را قبول فرمود از اتفاق یکی از رفقای مدرسه ناپلیون که قبل از این نظر بالطاف
ناپلیون او را منصبی کثیر المنافع اختصاص داده و از فرط طمع بمداخل منصب اکتفا نکرده مبلغی خطیر از محلی بی مدرک بدست آورده
ناپلیون پس از اطلاع او را از نظر التفات افکنده و او نیز مدتی بواسطه بخانه معلم مزبور آمده و در آنجا ماوا داشت احکام عزل ناپلیون
بخانه معلم برای کالسکه او در عمارت رسید جوان مزبور بالجمله بملاحظه دوستی سابق با آنکه معلم مزبور
حضور ناپلیون ملکه از چاکران او نمود کالسکه خانه دویده در کالسکه را گشود دست حرم ناپلیون را گرفت و از کالسکه
بیرون آورد و اگرچه این عمل از اعمال قانون ملکیه ممنوعه رعایت آداب و احترام خاص ملوک است ولیک چون مقصود
هنوز ناپلیون بعفو و اغماض جرایم او مبادرت نکرده بود از اظهار خصوصیت او بغایت متغیر شده و چنان تصور نمود که
او را اجرای آن آداب معلم نموده و او را آموخت و با جازت او بصدد آن گونه گستاخی شده در حالت تغیر و خشم و قهر
ولکن و چین چنین وارد خانه و در کنار خوان عشا و ضیافت شده حرم خود را نیز بصرف غذا اشارت فرمود و معلم
تحیر استوما با پای ایستاد اگرچه چندی بجهة او آماده بود و اذن جلوس یافت از آغاز صرف غذا تا انجام بپای ایستاد
و از فرط خشم و قهر ناپلیون بغایت توهم نمود چندی نگذشت که از عارضه واهمه آن سرگذشت این عالم را درگذشت
مورخ گوید حق حقیقت آنست که هرچه بر مراتب اعتبار و احتشام و اقتدار ناپلیون میافزود از دوستان و آشنایان توقع
احترام و تواضع زیادتر داشت و هراوقات که نسبت باو گستاخی و سوء ادب ظهور میافت زیاده از حد متغیر میگشت
و هر یک از آشنایان قدیم که با او سابقه داشتند و در ایام صبی در یکدبستان سبق خوان بودند بمذاق سبقت اظهار
انجاح مطلب و ارجاع منصب و بذل مال و عفو مثال متغیر میشد و همالمی دوستان را از خود خورسند نگذاشت و متوقع
نبود که در شان حرمت او قولاً و فعلاً امری از آن حدود بیاید غالب از دوستان سابق خود را که رسم قدیم ارادت
نمیدادند و در روی بچشم ایام سابقه میدیدند و او را بموقعی لایق نگذاشتند در ممالک بعیده منصوب نمود تا در ملاقات
اتفاق افتد بالجمله ناپلیون در شهر جمادی الاولی بذکر یافت توجه بسواحل شمالی مملکت فرانس نمود و دولت انگلیس سابقاً بر
اندازی بلوکات ولایت دتنج متعلق بفرنس نهاد و در آن اوقات دولت فرنس با سانوول و پرتقال معاهده منعقد

بودند که مجادله نکند اقدام نکنند و دشمنی هر یک را اتفاق افتد نه اعانت کنند و نه امانت رسانند فصل سیزدهم در
مراتب اهتمام ناپلیون در امورات قبل از این ذکر یافت که در آغاز ظهور نقض مصالحه غفلتا جناب کونسل اول از
اکثر لوازم جنگ بعهده تعویق و اغلب امور بیوتات متعلق بآتشخانه مختل بود ولیک باندک اتفاقی چنان امور
متعلقه بجنگ را منتظم ساخت و در زمانی قلیل اوضاع فراهم آورد که خلق حمل بسحر و خرق عادت مینمودند و عموم
سران سپاه از چالاکی او عبرت میبردند مجملا در آن هنگام اموراتی فی مجال در انجام مدارک جدال از او ظهور یافت
سواحل شمالی را که تا آن زمان بایر و غیر مسکون بود باهتمام خود از وفور اسلحه و اسباب و آلات و ادوات حرب مانند
جباخانه و قورخانه مشحون توپهای قلعه کوب و تفنگهای خصم آشوب در نظم آن مرز و بوم صالدات فرانسه مانند
صالدات روم بکار نگذاشت و بیکار میداشت اسباب صنایع نیز چون آلات جنگ پیوسته در کار ردی میآمد مینمود
و خود نیز لمحه قرار نگرفت گر از پاریس رکفت مینمود و هنگام صبح بمنزل شهر خین تلی که مقدر فرسنگ بپاریس مسافت
داشت فرود میآمد و غذای نهار در انجا صرف میکرد و شام را در شهر اب دعالی تناول مینمود و صباح دیگر در آن
رخت میافکند مستر بوریه کوید که یکی از چاکران خاص ناپلیون و محرم خلوت و بانش سمت اتحاد حاصل بود در هیچ
دمی از او غافل نگشت و هرچه میگذشت از من مخفی نمیداشت وقتی بمن میگفت که مارا در تحمل زحمات میکری آنچنین باید
عجب تر آنکه بعد از طی مراحل و قطع منازل که تن از تعب حرکت مرکب خسته دارم جناب کونسل اول از کالسکه پیاده
و بر اسب سوار شود و بملاحظه سپاه رود ما باید در آن احوال روزکاری دیر بپای بایستیم تا جناب او مشق و تعلیم نظام
و سایر امورات سپاه بانتها رسد بالجمله ناپلیون را عادت این بود که با صالدات از روی میل خاطر سخن بسیار میگفت و از
ایشان تحقیق میفرمود که مرا تا چه پایه دوست دارید و چه وقت در صفحات انکلیس لندن باتفاق زیارت خواهیم نمود مورخ کوید
ناپلیون با وجود آن زحمات سفر و رنج متحمل شکر و فقیه از امورات دولتیه غفلت نمینمود و خود بنفسه از جزئی و کلی امورات
میرسید و مکرر در مشورتخانه میرفت و در شورای رجال بزرگ میشمرد و مکرر میفرمود که در امورات دولت کاری خوشتر از
مشورت با ارباب بینش و حزم و اصحاب دانش و عزم نیست بالجمله گاهی که او را فرصت از کار حاصل بود تحقیقات از تقسیم کل
عالم میفرمود و چون دیده تحقیق نظر بسطح روی این سیاره کل آفاق را دو قسمت میکرد و به دو دولت تقسیم مینمود و میگفت عموم
روی زمین دو حصه پادشاه نشین باشد یکی ممالک شرقی و دیگری ممالک غربی و هنگامیکه کویند فلان مملکت را رودخانه وسیع

وکوه عظیم در وسط فتاده و از فلان مملکت جدا نموده است و حد و آنها چنین و چنان است سخنی لغو و
و میفرمود هرچه ملاحظه میکنیم عموم ولایات فرنگستان از قبل فرانس و اسپانیول و انکلیس و ایطالیا و نمساو
سایر ولایات را چندان مغایرت با یکدیگر نیست در لباس و لسان و طریقت و شریعت متفق و متحد
و کل اهل این مملکت زیاده از دیگران هشیار کنند و بیع و شری و غلام و کنیز جایز نمیدانند از مملکت روم گذشته عموم
این ممالک را یک سلطان کفایت کند دعوا و غوغا و جنگ و جدال مرتفع شود مورخ کوید بعد از آنکه خاطر خطیر
او از اینگونه خیالات منصرف نشد متوجه مملکت فرانس میگردید و چنان تکلم میکرد که هیچ سلطانی مستقل در مملکت خود این
نوع تکلم نمی نمود روزی او را خبر دادند که یکی از صاحب منصبان بحری انکلیس مبلغی از تاجری بعبارت خواست و آن مبلغ را در عوض
تاجر که نوه رابا یام او موسوم است به بندر فرانس آمده و در شهر برشته دستگاه کمی بازی ترآمد و از اوضاع آنجا استحضار حاصل نموده
و باسم تاجر نزد بوربار بسیط نشان داده بیرون رفت بدون ممانعت و از فرانسیان کسی آگاه نشد و او را فراهم نکردیم
از این رهگذر زیاده از حد متغیر گشت و برآشفت و با اهل مشورت خاص دولت فرمود که از این پس لازم است اکر باشتری امدادی
زیاده در شهر بزنوقیس در قرار فرمود که دیگر از نوع چنین امور غفلت ننمایند و اگر یکی از باشترین در شهر معتین در قرار مینمود
بالقطع صاحب منصب انکلیس را میگرفت و او را بپاریس میفرستاد و چون بجاسوسی در این مملکت آمده و بار دیگر چنین فعلی جسارت کرده است
او را اعدام میکردم که هدف تیر تفنگ نمایند و این فقره موجب استحکام امور دولت بود و از این پس بنا بر قرار چنین شد که از اهل انکلیس از
اشراف و اعیان و امرا و ایلچیان احدی بدون اجازه به بندرات ما وارد نشوند بعنوان قصه این امور را تا از این قرار
منظم خواهم ساخت بالجمله روز دیگر که عموم وزراء و امرا و سران سپاه جهت عرض مطالب سفرای دول خارجه حضور رسیدند جناب
کونسل اول فرمودند که دولت انکلیس چنان می پندارد که مارا از جنگ اندیشه است بعنوان قصه هرگز مرا بر این از جنگ و پیکار باکی نیست
از عرصه کیر و دار نخست در مجادله و مقاتله مسامحه و مماطله ندانم با یک قبال و آواز از قوال تهدید مقاتله و تشبیه مغازله نکوشم
لیکن ناپلیون با اینک معادل چهار کرور لشکر در زیر فرمان است تا که هر چه امر کنیم اقدام کنند و دولت انکلیس که خود و نتیجه جنگ او را هم
ولایت بلجیم و پیمونت که ولایت معظم انکلیس بود بولایت فرانس منظم گشت و این دولت متعلق شد از این بعد
خواهد نمود که ظهور این اوضاع باز موجب قوام این مملکت و باعث استحکام این دولت است به هر کز این کمان کنند که دولت فرانس
انکلیس با امداد سایر دول خارجه از کار خود باز مانده و از مقام تقدم و تفوق خود قدم باز پس گذارد و حال این معنی بر عالم

که دولت انگلیس در نقض عهود مصالحه خلاف قانون دولتین معمول کند او پاس شروط معاهده ننموده در این صورت پادشاه انگلیس را
بجای تخت پاریس آوردن و بدست خود او را تاج بر سر نهادن و رقبه اطاعت او را بر گردن افکندن این عزم را چون صورت نبست
که نقض عهد او را متحمل شوم و سخنان ناپسند او را بشنوم اگر من در نقض مصالحه از انگلیس دو ماه دیگر درخواست تأخیر میکردم
آن طلبی نیز از مطالب ایشان قبول مینمودم یقین دارم که غرور و تکبر و نخوت ایشان از حد تجاوز میکرد و بر جسارت و تکبر
بیافزودند هرچه من در قبول تکالیف ملایمت میکردم ایشان سخت‌تر میگرفتند و ادعا میکردند که باید جهازات جنگی ما در
مکان معین بر دریا تردد کنند بلکه اظهار میکردند که باید شمار جهازات جنگی و تجارتی فرانسه برضای دولت انگلیس و بتوقف رأی ایشان
باشد و بسا تکلیف میکردند آنچه ایشان را بخاطر متصور میشد ولیکن بفضل الله من آن حریف نیستم که تکبر و نخوت انگلیس را تحمل و
تحمل کنم همینکه دولت انگلیس اظهار جنگ کرد ما نیز درنگ ننمودیم و قبول تمنای او کردیم مورخ گوید در آن اوقات ناپلیون
از سستی عهد و عدم ثبات پیمان انگلیس سخن میگفت و مبالغه مینمود و فی الحقیقه ترجیح مینمود او را و اینمعنی لیس الا اتفاقی که
در حین ایام مصالحه فوراً اسکنوت انگلیس در نوشتجات اخبار خود باو نسبت زشت و تهمتهای ناپسند درباره او رقم میکنند
مورخ گوید ناپلیون همیشه در این خیال بود که هرگونه تهمتی که دولت انگلیس در نوشتجات اخبار باو نسبت دهند بوسیله از خود
رفع سازد و از جمله مجلس بال که بعادت آن مملکت ضیافت است که زنان و مردان مختلط برقص آیند و غزلخوانی کنند بخصوص منعقد ساخت
تفصیل این اجمال آنکه قبل از این ذکر یافت که در باب ناپلیون و هارطن دختران او و مردمان یاوه سرا نسبت تهمت میدادند
و میگفتند که ناپلیون را با او سر و کاری است مجملاً ناپلیون مجلس بالی آراست و اغلب زنان و دختران بزرگان در
آن محفل موعود بودند هارطن نیز بعمامه و در آن مجلس حضور داشت و با آنکه ناپلیون را از رقص خوش نمی‌آمد و از زنهای
ایشان در مجالس ضیافت اکراه داشت خاصه هنگام رقص در آن مجلس بعد از ادای رسوم ضیافت در ایوان رقص گاه در رفته آغاز رقص
و غزل سرائی کردند در اثنای گرمی هنگامه جناب کونسل اول هارطن برقص طلب نمود و او بجهت حمل معذرت خواست ناپلیون
مبالغه کرد و باز او انکار نمود و اظهار اکراه کرد ناپلیون باز اصرار فرمود و خندان مبالغه و اظهار التفات فرمود هارطن
بوجد آمده بر خواهش و دست جناب ناپلیون را گرفت و با او رقص نمود علی الصباح که کیفیت مجلس شبانه را در نوشتجات
اخبار رقم کردند کاغذی در این باب بدست هارطن افتاد از آن مقدمه و تفصیل مزاح و مطایبه تعجب نمود نزد ناپلیون
رفت و اظهار ملالت نمود و گفت چگونه میشود وقایعی که در دل شب در مجلس خاص جناب کونسل اول روی داده طلوع صبح نگاشته

اخبار مفصلاً مشروحاً در نوشتجات درج کنند هرچه هارطن در این باب سؤال نمود جناب کونسل اول تبسم کرده جواب
نگفت و او را از سر آن سرگذشت آگاهی نداد مورخ گوید کیفیت آن مجلس و اتفاقی بود که من از کار خود استعفا نموده بودم
و در خلوت تحریر رساله هستم هارطن پس از آنکه از جناب ناپلیون در تحقیق جوابی نیافت بخلوت من شتافت و از من
خواهش نمود که سر آن داستان را با او بمیان آورم چون دانستم فهمائی آن مستلزم منقصتی نیست با او گفتم که قبل از انعقاد
مجلس بال کیفیت رقص شما را من خود در قلم جناب ناپلیون بنگارنده اخبار نگاشتم و آن سبب بود که جناب
شما را در رقص اصرار میفرمود مورخ گوید سر این نکته آن است که چون دولت انگلیس خواستند وزراء عظام جناب ناپلیون را
باعمال زشت نسبت دهند و او را در ممالک فرنگستان بدنام کنند در نوشتجات اخبار خود حمل هارطن را باو مجعول داشتند و
گفتند هارطن در خانه شوهر خود وضع حمل نمود و حال آنکه از زفاف وی چندی گذشت لاجرم جناب کونسل اول بجهت
تبرای از تهمت او را برقص در حالت حمل واداشت که در اخبار معلوم کنند که او در خانه شوهر خود حامله شده هنوز وضع حمل ننموده است
مورخ گوید پس از آنکه مابین دولتین فرانسه و انگلیس کار از این مقوله فقرات در گذشت و نقض عهد بکار رسید و کار از
صلح به پیکار انجامید در آغاز امر اگرچه جانبین تقصیر را بر یکدیگر وارد می‌آوردند و مدلل مینمودند و متمسک بمعاذیری چند
ولیکن حق حقیقت آن است که نقض عهد اولاً از جانب انگلیس شد زیرا که در مصالحه نامه مرقوم در شهر امینز عهودی چند
مندرج بود که دولت انگلیس انجام هر یک از عهود ملتزم بوده هیچیک وفا ننمودند از جمله چنانکه از روز امضای مصالحه
نامه جانبین و مبادله آن از طرفین تا انقضای مدت سه ماه دولت انگلیس عساکر خود را از جزیره مالطه بیرون برد
و جزیره را بقانون قدیم بتصرف شوالیه و جماعت مقدس و دولت روس نیز متعهد شده بودند که
دولت انگلیس تا سر عده مزبور تخلیه کند و تخلف نماید معهذا مدت یکسال از زمان مصالحه گذشت و عساکر انگلیس از
مالطه پای بیرون ننهاد عجیبتر آنکه وزد وارث ایلچی مختار انگلیس که در پاریس متوقف بود در تخلیه نکردن جزیره مالطه بعدم
استرضای دولت روس متعذر میشد از حسن اتفاق در خلال آن احوال چاپاری از دولت روس وارد گردید
مضامین مراسلات آن مخالف معاذیر ایلچی مزبور شد زیرا که در باب تخلیه مالطه نگاشته بودند که بدولت
انگلیس تأکید در این باب کرده‌ایم تا حال بایست تخلیه کرده باشند بالجمله بعد از آنکه راه عذر مسدود و مقدمه جنگ در
گرفت ایلچی انگلیس در اواخر ثور سنه ۱۲۱۹ هجری مطابق چنانچه علامت جنگ دولتین است از پای تخت پاریس روی

با انگلیس نهاد و در آن روز سفیر ایلچی فرنس را در پای تخت انگلیس ضبط دادند که عزم فرانس کند با وجود این جناب کونسل
اول بجهة اتمام حجت بدولت انگلیس تکلیف نمود که توسط روس را در حفظ عهود مصالحه بپذیرد و مالطه را از عساکر خود تهی
کند تا غبار کدورت فرونشیند و خون چندین هزار تن نریزد دولت مزبور از راه غرور قبول ننمود و در جنگ مبالغه کرد
خواست خطائی که در باب مصالحه کرده و تکالیف شاقه را تقبل کرده و نتوانست بعهده خود وفا کند بمجادله تلافی
نماید و در انظار جلوه داد که ناپلیون از راه تظلم درآمده و در صلح واشتی زند ولیک دولت ما را خیالی بجز جنگ نیست
مورخ گوید دو هفته پس از آنکه از دولت انگلیس تقدمه جنگ آشکار شود باز ناپلیون پاس احترام عهود مصالحه را نگاه داشت و با وی
جدال بمیان نگذاشت بعد از آنکه چاره بجز جنگ نیافت پیش از آنکه آخرین تدارک جنگ مهیا کند و اولین قدم مجادله
نهد بجهة اطمینان اهالی فرنس پیغامی به دیوان دولت و دفتر عدالت محکمه و کلای عیت فرستاد که حضرت پادشاه انگلیس نقض
عهد و پیمان نمود و ایلچی خود را خواست و مصفوف مجادله آراست و بندرات دریا را مملو از جهازات جنگی و عساکر بحری نمود و خیال آنکه دولت
فرنس حفظ مصالحه مبالغه کرد و دولت انگلیس در نقض آن اصرار از حد برد و در این صورت بر ذمت همت جمهوریه و اهالی
مملکت فرنس لازم است که تحمل اینگونه هتک حرمت ایشان نشود و بجهة حصول افتخار دولت فرنس بکمک اقدام نمایند و دلیری نمایند
توانائی عساکر خود بدشمن چیره شوند و چنان لطمه زنند که از نقض عهد خود نادم شوند و طلب تجدید عهد دیگر باره و دولت فرنس
دست تظلم بدامن در آورند از آنجا که در اقدام این مجادله حق بدست عساکر فرنس است رجائی و وثوق است که در این مجادله دولت
شاهد فتح و فیروزی از پرده فنا چهره گشاید و دلها را از فتح و قمع دشمن شاد نماید مورخ گوید اینگونه پیغام جناب ناپلیون که از بدایت
شعر بر مراتب فروتنی و خفض جناح او و مبتنی بر مدارج بسط ید و کبریای دولت جمهوریه بود موجب شعف و انبساط خاطر
اصحاب دیوان دولت جمهوریه شد و در ساعت بکفر وقت جهاز جنگی عظیمی که گنجایش یکصد و هشتاد و چهار توپ داشت بانضمام ملزومات
بجهة اقدام بجنگ مهیا داشتند و وجه موجب و مدارک لازمه و سایر اخراجات آن را از مقرری خود تعیین و تسلیم کردند و عرض
داشتند که تقدم جنگ خوشتر از تحمل ننگ است هر چه مصلحت دانند اعلام فرمایند از دیوانخانه دولت در تقویت این مهم معمول خواهند شد
پس از آنکه ناپلیون از جانب اهل مملکت اطمینان کامل حاصل آمد بمقتضای عادت خود که قبل از وقوع در هر یک از مواقع و مواضع
ضروریه لشکر مهیا داشت و مادام عمر قصد صدور فرمان نبودند داد لا بعساکر متوقف سرحد ولایات هانور که در متصرفات جلی و از
مملکت نمسات و مصدر و مولد سلسله سلاطین انگلیستان امر فرمود که متوجه ولایت مزبور شوند و آنجا را متصرف گردند لشکر مزبور

صدد و حکم آن ولایت را محاصره و یک جمله تسخیر کردند و بنیروی بخت ناپلیونی جمیع افواج انگلیس را شکست داده و بقیه را
اسیر و دستگیر نمودند چون اخبار این فتح نمایان بپای تخت پاریس انتشار یافت بجهة استماع خبر چنان در دیوان نگارنده کان
وقایع اخبار اجتماع از اهل فرنس دست داد که عرصه بر اهل ازدحام تنگ آمد ناپلیون همیشه سلف که در شمال این احوال بجهة
تقویت قلوب اهل مملکت بیمنی خوش تر از اخبار بشارت نیست مشروط بر اینکه خبر از دیوان نگارنده کان اخبار ناشی شود والا
مضاره غیر بشارت است بالجمله از وقوع این فتح و ظفر در باب مرحبا به کونسل اول شعف بر شعف افزود و بطالع نیک
گرفت و آثار خیر دریافت ملخصه فرمود حال اسرای شهر هانوور را که در بدست آمده اند باید با اسرای فرنس که در انگلند است
رفته اند مبادله کرد و در این باب شرحی بدولت انگلیس نگاشت و ارسال داشت و کارگزاران دولت انگلیس پس از مشاوره جواب
نوشتند که اگرچه اجداد و کبار پادشاه ما که خارج شیم است از ولایت هانور مرخوشیم و سقط الرأس و محل ظهور سلاطین ماست و هر وقت
سلسله سلطنت منقرض شود از آنجا منتخب کرده و در حقیقت سلطان ما شهریار دو مملکت محسوب شود ولیک با وجود این مراتب باز
حال مصلحت مقتضی نیست که مبادله اسرا اقدام کنیم بالجمله معاوضه اسرا مقبول نیفتاد مورخ گوید در این وقت خصومت مابین
دولتین زیاده اشتداد داشت لاجرم هر چه از اهل انگلیس از تجار و سیاح و غیره که در مملکت فرنس بودند حسب الامر ناپلیون گرفتار
گرفتار آمدند اگرچه ظهور این فقره مخالف قانون فتوت و از آزردن مهمان از مروت دور بود ولیکن بکار رفت زیرا که
ناپلیون را هر اوقات تاره غضب و سخط التهاب و اشتداد می یافت بجهة حصول مقاصد خود چشم از رسوم و آداب می پوشید
سد است از سیلک دماء و ضرب رقاب و زجر نفوس مضایقه نمی نمود مولف گوید در اوایل جای کونسلیه که ناپلیون تازه
مشرف مطالب خود در اختراعات قواعد و قوانین جدیده ممد و معینی از خارج لازم بود و در نظر داشت که ملکوت تسخیر عالم
خود را الیکتوب بمقام ظهور در آورد و عموم مهام مخترعه را قوام دهد شبی در خفیه با بن سلف که فرد ملتفت باشد که سوای ان
دین مسیحیه را احیای تقویت مطالب دولت خود بر ملزم و مقصود حاصل کنیم و این اوقات که بوار جدال این دو
اشتعال یافت بجهة ترغیب و تشویق قلوب در تقدیم مجادلات و حروب از خلفا و رهبانان عیسوی ملت و کشیشان هیچ مضایقه
تمنای دعا نمود که در رضای و کلیسه ربانی ایالم طاعات و عبادات مجاهدین فرنسا را مجاری خیر یاد کنند و فتح و فیروزی
آنها را از خدای خود مسئلت نمایند و در این باب ملفوفه بملوکانه برؤسای این دین مضمون نگاشت صاحبان آنچه مذکور
این جانب که مابین دولتین قوی کشمکش فرنس و انگلیس است بر کل اهالی فرنگستان بلکه عموم جهانیان واضح و آشکار است محتاج به تفصیل

ولیکن علت غائی این مجادله آن است که جزیره مالطه را که در حمایت امپراطور روس بود از روی عیار کر فرنس مسخر نموده و به
متعلق بود پس از آنکه مجدداً دولت انگلیس آن جزیره را متصرف شد در آن اوقات باو تعلق یافت ولیکن پس از صلح حکم
موافق عهود بایست مانند ولایات مسخره دیگر که بدولت انگلیس باز گشت نمود جزیره مزبوره هم مسترد شود از آنجا که
آن جزیره را در عهود سابق خلفای بیت المقدس در تحت اختیار خود داشته و به پیشوایان دین مسیح تعلق داشت در مصالحه واقع
در شهر آمین که از بلاد فرنس است محض از برای رعایت و احترام دین مسیح است از آنجا باز داشتیم که دولت انگلیس جزیره
ارغا را خود تهی کند و کماکان بخلفای دین مسیح واگذار نماید دولت انگلیس نظر به سستی اعتقاد و عدم اعتنا باین فقره قوی
بنا را بعهد خود وفا نکرده و شروط مصالحه را نقض نموده جزیره را تهی ننموده و متصرف خلفا نداده و پس از آنکه اظهار مجادله
کنند و ما را از این جانب اعلام نمایند کشتیهای تجار فرانسه را انگلیس بعنف گرفته منزوی و ما واقف از کیفیت جنگ نشده و تدارک
معارک بساز نداده و تهیه حفظ و حراست مملکت خود ننموده و او بنای جنگ نهاد و ما را لابد نمود که بمجادله اقدام کنیم و لی تهیه
کافی مستعد جنگ شویم بنابرین تمنا از پیشوایان دین مسیح آن است که فتح و فیروزی عساکر دولت فرانسه را بکلام ادای طاعات و
عبادات از درگاه حضرت جلت عظمته مسئلت فرمایند امیدوار چنان است که بدبرکت تأثیر ادعیه و توجه نفوس زکیه پیشوایان دین
اقربان فتح نمایان دست دهد و نیکنامی دولت جمهوریه حاصل شود مورخ گوید از مضامین رساله ناپلیون که مبنی بر
حلم خفیه بود اغلب سران سپاه که در معارک ملتزم رکاب او بوده و از عقاید و قواعد او تتبع وافی داشته تعجب نموده خنده آغاز
نموده و از روی طنز با همدیگر میگفتند که ناپلیون مدت ده سال بجنگ مشغول است و در ولایات ایطالیا بسیار را مسخر نموده و هیچ گاه
محتاج باستعانه و استعانت پیشوایان دین نشده و مکتوب نام خلیفه و محرسه بر زبان نرانده حال نیز بندگان دین از
روی تملق و اظهار تعلق هرچه از خارج مرحل کنند بانواع مختلف در راه او دهند بالجمله مضامین رساله جناب کونسل
اول تأثیر تامی در قلوب خلفا خاصه خلیفه اول نمود و او را حامی دین خوانده امر فرمود که عموم بندگان ملت
غرای عیسوی بمقتضای رای معموله رسانند و تقویت او را از لوازم شمارند فصل چهاردهم در ذکر ملاقات ملکزاده
بارجیز با کونسل اول و رفتن ناپلیون بسمت ولایت بلجیم و تجدید آداب ستره که سلطنت قدیم در فرنس نمودن در ماه
اپریل [illegible] عیسوی مطابق اواسط ثور سنه ۱۲۱۹ هجری شاهزاده بارجیز که یکی از ملکزادگان ایطالیا و پیشوا بود
حرم ناپلیون را بحباله نکاح او در آورده وارد شهر پاریس گردیده جناب ناپلیون وی را ملاقات نموده لوازم آداب دربارهٔ او

[illegible]

معمول است بالجمله در بیست و چهارم ماه جولای سال مزبور که اوایل سرطان بود جناب ناپلیون مجدداً عزم ولایت
بلجیم نمود و جوزفاین حرم خود را ملتزم حضور فرموده در آن ایام چون تهیه لشکر آرائی و کشورگشائی در نظر داشت قبل از
استیلای تمام در کار لازم دانست بنا نهاد که عموم اهل مملکت آدابی که در عهود سابق درباره ملوک سابقه مخصوص بود
گاهی در حضرت او معمول دارند و امر فرمود که بهر یک از بلاد که نزول اجلال کند اهالی بلد او را احترام ملوکانه کنند و تهیه استقبال
و تدارک پیشکش چنانچه سابق بهنگام نزول سلاطین متداول بود اقدام کنند از جمله چون یکی از ملوک دیگری از عهود دیرینه بیکی
از ولایات فرنس است وارد شده اهالی آنجا در آغاز ورود چند قطعه غاز را ضمیمه پیشکش خود کرده بحضور ملک آورده از
اتفاق ملک غاز را بفال نیک گرفت و از آن عهد هر یک از ملوک زمان وارد آن شهر میشدند پیش از هدایا غاز از نظر میگذرانیدند
جناب ناپلیون نیز امر فرمود که حکام و روسا و ولات نیز بر عادت معهود بار غاز را برسم پیشکش باز آورند و تجدید عهد کنند
بالجمله پس از ورود بآنجا غازهای معهود در شهر پاریس فرستاد که در حوض عمارت افکنند تا اهل مملکت ملاحظه کنند و بعادات
سابق معتاد شوند و هر یک از احکام ادای آداب ملوکانه و اجرای سنن شاهانه را در حضرت او مهیا کرده و اداره نموده از جمله
احکام دیوانخانها که پس از ملاحظه و دستخط او صدور مییافت و احکام عزلت سفر بوده خوش داشت که در غیاب او مصاحب دیوانخانها
بدستخط او احکام صادر کنند طغرای احکام را برسم سفید مهر و دستخط نهاد و با مصاحب دیوانخانها فرستاد که بهنگام ضرورت مطالب را
درج و بدستخط او حکمی صادر نمایند دیگر آنکه چون در بدایت ظهور دولت جمهوریه و قرار کونسلیه قانون چنین بود که احکام را
از جانب جمهوریه صادر مینمودند و درین روش بکار شد که کونسلان دولت از جانب دیوان جمهوریه چنین مقرر داشته در این
اوقات بنا نهاد که نام سلطنت صریحاً در احکام درج شود امر نمود که احکام را چنین نگارند که کونسل اول دولت و سلطنت جمهوریه
چنین مقرر میدارد مورخ گوید پس از آنکه بتدریج زمام اختیار مهام جمهوریه بکف کافی او قرار یافت از خصایص ملوک امری را
متروک نگذاشت از جمله جمعی از ارباب طرب و بازیگران نوش لب که پس از انقراض سلطنت با بنای دولت جمهوریه را خصایص
یافته که در تماشاخانه و محافل خاص شان رقص و سماع اجتماع مینمودند و انواع لعب اختراع میکردند ایشان را مخصوص بزم عیش خود
فرمود و در رکاب خود بسفر برد در هر یک از بلاد جشن ملوکانه بر پای مینمود اهالی مملکت را از سازندگان و لعب بازی گران
بهره مند میداشت و از تجدید قوانین ملوک سلف یاد آور میگشت بالجمله جمیع قواعد منسوخه ملوک را در آن ایام شایع فرمود
و وقوع مجادله با انگلیس نیز دست آویز حصول مقاصد او شده هر چه خود خواست نموده بر مراسم استیلا و استقلال خود افزود

مورخ گوید جناب ناپلیون از مراتب امورات معظم مملکت را کسی اگر از مغز سود زیرا که قوت و استیلای ادرا
موجب ضعف استقلال خود دیده است و در این اوقات که در نظر داشت با جماعه ای طوری نهد و سطح عالم را بکار
صف فراگیرد رعایت بیش از پیش منظور دیده است مجلس را در کارهای خطیر مستقل منفرد سود چون تجربه او را معلوم افتاده بود که
هریک از پیشکاران مملکت که در کار خود مستقل کردند خود را مملکت مدار عهد پندارند استقلال و افاضه فیض را از جانب
ولی نعمت کل خود که قائم مملکت و مربی دین و دولت است مانند خود را منفرد شایسته آن انعام پندارند بالجمله هر یک از بزرگان مملکت
که در دماغ او نخوت و پندار و در سر سودا است و بچشم اهل روزگار مملکت مدار می‌نمود بدست آوری چنان انتظار کار شیر را
از اشتباه بر پا آورد که غیر جناب او هر موجودی را هم صرف دیده انشید چنانچه جنرال مورو که در هنر و رشادت
و جرات و جلادت مشهور و صیت ریاست و کیاست او گوش زد دیگر و دور بود اهل ممالک در طی مسالک ملک داری
پس از کونسل اول او را از جمیع سران روزگار پیش قدم و ناپلیون را همراه و ندیم می‌شمردند بلکه غالب او را بپایه اولی اقدام
دیده انشید و خود نیز چنان می‌پنداشت او را نیز چنانچه سابق مجملا ذکر یافت و تفصیلا درج خواهد شد از مقام خود متنزل نمود
او و اهل مملکت را از مع شهرت فرمود و کونسلان دیگر که خود را با او در خطاب و خطوه اهتمام و احکام سید انشید نیز در چنان
کرد که در حل و عقد مهام مانند تماثیل اصنام کام نگشودند و نفس نمی‌کشیدند بالجمله قبل از توجه سفر جبال مملکت مکم ملند
و عموم احکام مخصوص خود داشت از آن پس چنانچه ذکر یافت عزیمت صفحات شمالی فرمود و در عرض جبل و بحر و در عرض
و طول صفحات شمال دریا را بجهت تهیه حفظ سرحد گردش نمود و طرح محل نزاع فتنه از عیار کرده تدارک هر چه در کار بود
برقرار نمود و پس از اطمینان از کوکبه تمام معاودت بشهر پاریس فرمود فصل پانزدهم در وقوع فتنه و آشوب دشمنان در
فرنگستان و بدست آمدن ایشان و اتفاق جنرال مورو و جنرال پیشگرو در فتنه و فساد و با بارل کتاب گرفتن و
گرفتن و حبس ایشان و عموم اشرار و مفسدین و ذکر مختل گشتن امور تجارت بحریه و بریه از آن آشوب و سایر گذارشات
آن اوقات در این اوقات که نوایر جنگ و جدال مابین دولتین فرانس و انگلیس اشتعال یافت سایر قرالهای فرنگ نیز هر یک
در مقام حفظ و حراست خود فتنه و آشوب مملکت آن دیگر برآمدند و پیوسته به هشیاری قاصد و جاسوس از طرفی و کلی مقاصد
بلکه در مملکت آگاهی می‌یافتند و فتنه و آشوب مملکت یکدیگر می‌یافتند مدام از دولت انگلیس جاسوس غدار و پیک مکار در خفیه مملکت
فرانس میآمد از جانب پادشاه سابق فرانس و متعلقان او که در انگلیس متوقف بودند و در زبان مخالفین سلطنت ناپلیونی اخبار

فتنه

فتنه انگیز ابلاغ میکرد و اگر جاسوسان مزبور نمی‌توانستند در بحبوحه مملکت پای نهاد و بپاریس آمده در جلد از توقف
می‌نمودند و در مملکت دوستی بدست میآوردند و مکاتیب مجعوله منتشر می‌شد و در میان مراسلات افکنده مصحوب چاپاران
مملکت بپاریس میرسانیدند و با فتنه ها از اخبار مملکت فرانس آگاهی می‌یافتند و سایر ممالک انها میکردند جناب کونسل اول
از استماع حضرت انگلیس دانست که او در مقام ضرر و خسران دولت فرانس معا امکن کوشد او نیز در مقام خسارت دولت
انگلیس آمده و دانست که از اختلال امور تجارت انگلیس ضرری عظیم بر منصب ایشان جرم امر فرمود که متاع انگلیس را بممالک متعلقه
دولت جمهوریه نیاورند و سرحداتی که متعلق باین دولت قوی ملت است تاجر انگلیس اجناس خود را نفرستند اگر از آن
متاع انگلیس در حجره تاجری که کاپ یا دست نیاید از دفاتر حسابی یافت شود ضبط دولت کنند و مرتکبین را سیاست نمایند
دولت انگلیس نیز بندرات فرانس را امر محاصره نمود نخست تسخیر شهر قرانول که یکی از بلاد بحری مملکت فرانس است با
تعیین کرد و محاربه اتفاق افتاد از تف گلوله خمپاره و نارنجک توپ انگلیس قورخانه و انبار و سوقات متعلقه
شهر مزبور آتش گرفته خراب و منهدم گردید اهل شهر تا پایان آنجا متزلزل و اندیشناک شدند و لیکن حاکم خود پای
جرات و جلادت در مسالک حفظ و حراست فشرده شهر را از دست نداد جناب کونسل اول پس از آگاهی از مراتب
اهتمام حاکم مزبور او را افشانی بر بها مخصوص داشت و ناپیان او را معزول نمود مورخ گوید اگر چه از بدایت امر
ناپلیون علی الظاهر در تدارک و تهیه بود و میکوشید که داخل خاک انگلیس شود و آن مملکت عظیم را مسخر نماید و لیک
من واقف بودم که ناپلیون بصرافت طبع خود مایل باقدام چنین مهم عظیم نیست مگر اینکه لابد شود و ملجا گردد
چنانچه در پانزدهم ماه دی سمبر مطابق دوازدهم قوس ۱۲۱۹ سنه هجری بعد از انقضای نقض مصالحه روزی برادر [illegible]
احضار فرمود و پس از لقات تحقیق نمود که اهل شهر در تدارک و تهیه ما در تسخیر انگلیس چه میگویند عرض کردم هر کس باندازه
هوش خود سخنی گوید و خیالی در خاطر مرتسم کند از جمله جنرال ساک که مرا یکی از دوستان صدیق و جناب شاکراه التجای
علی التحقیق است و مترصد وقوع محاربه با دولت انگلیس و انجام خدمات کلیه است چندی قبل در خلوت بمن تکلف که اگر
چنانچه کونسل اول جمیع تدارکات عزیمت انگلیس را داده و حال نیز در کار است و عموم بندرات و سرحدات را از لشکر و آلات
انباشته است و لیکن از احوال او چنین استنباط کرده ام که اقدام بچنین مهم عظیمی نکند فرمود بلی نیک استدراک کرده ام
نشوم مبادرت باین مهم نخواهم کرد چنانچه بخیال قبل نیز در شهرات و رب دل اغلب با شما گفتگو کرده ام که این معالم

یا باید دولت فرنس بکلی تمام شود یا از انگلیس اثری نماند و وقوع هر یک از این دو فقره کاری صعب و امری عظیم
هرکه را اعتقاد اینست که من عزیمت انگلیس کنم بلاشبهه ضعیف العقل و سخیف الرای است و از مراسم ملکداری عاری است
و بلکه رای بونپارت ما کلمه رای العین مراتب مشاهده و محسوس است که با لمعصد هزار لشکر تواتم پای سخاک انگلیس نهاد و لیک
در آغاز ورود جنگی عظیم اتفاق خواهد افتاد و فتح نیز با من خواهد بود اما سی هزار لشکر فرنس کشته خواهد گشت و از آن
پس عزیمت لندن خواهم کرد در حوالی آن شهر نیز محاربه دیگر وقوع خواهد یافت سی هزار دیگر از عساکر من از دست خواهد
رفت بعد از آن با ثلث لشکر بایه وارد چنان سواد اعظم شوم و رخت در پای تخت اقلیم و از آن پس جهازات جنگی انگلیس راه
تردد را بکلی مسدود خواهد نمود و راه آمد و شد امداد بالمره قطع خواهد گشت آنگاه مارا از ترتیب این مقدمات جز از ندامت
نتیجه حاصل نخواهد شد و فرموده ای بونپارت مرا از ظاهر آرائی و خودفریبی خویش نمایید و اضافات این نسبت با من شاید
تخت باید بنیان امور را محکم افکنده و از آن پس بنا را مستحکم گشت مادامی که جهازات جنگی عساکر بحری من از انگلیس فایق
نیاید یا اقل مراتب با او موافق نگردد نباید مرا در صورت اختیار بخاک انگلیس پای پیما شد زیرا که اقدام چنین مهم از قاعده
حزم دور است مورخ گوید عرض کردم در این صورت تهیه اینگونه لشکرگران و تدارک جهازات در سواحل شمال و ترتیب آن
جهازات جنگی و بندرات چه ضرورت فرموده ای بونپارت در این تدارکات در غایت اسرار امری بغایت عظیم در نظر دارم
شرط من با بخت من اینست که یا باید دولت من برترین دول روی زمین شود یا بالمره اثری از آن در روی زمین
نماند مورخ گوید در آن اوقات مقصود ناپلیون از آن تدارکات این بود که عموم فرنگیان چنان دانند که او علی الغفله
متوجه انگلیس شود و دولت انگلیس نیز تمامه اوقات خود را بکلی صرف حفظ مملکت کند و دست از خارج باز دارد
چنانچه ناپلیون وقتیکه از شهر دیگر بشهرات عزیمت رفت ملاحان و سیاحان و اهل خبرت آن دو شهر معظم را گرد
آورد و کیفیت تدبیری کند که توان بسهولت و سرعت بخاک انگلیس در آمد و آن مملکت را بدست آورد پس از تعمق و تدبر
اول ورای این عرض داشتند که در انجام این کار کشتیهای بزرگ را موقوف باید داشت و چندین هزار کشتیهای مختصر ساخته که لشکر
ورود و سواحل انگلیس کم آب دریا قلت کیر دکشتیهای مختصر مانند کشتیهای بزرگ بکار نیفتد و در لشکر نگردد و بسهولت بکنار متصل شود
مورخ گوید اهل انگلیس پس از آگاهی از روی سخریه در صفحه کاغذی شکل دریای انگلیس را نقش نموده و کشتیهای مختصر فرنس را بصورت کرکان
تشبیه کرده بروی دریا افکنده و کشتی ملاح انگلیس را در وسط دریا در فرو زنگی در نهایت طمانینه و در کمال نشاط چون دست

او دادند و در تصویر شکل او را چنان نموده که هنگام کشیدن چپوق از نفس ملاح دود او کشتیهای جزئی فرنس
تلاطم آمده بگرداب حیرت سرگردان و گرفتارند بالجمله چندین هزار صفحه از این اشکال با سهیه زده در اطراف و جوانب مملکت
منتشر ساختند چند ورقی از آن با سمه در مملکت فرنس و شهر پاریس فرستادند ناپلیون از آن واقعه آگاه شد و از ناشرین
احدی ورقی از آن باسمه طلب نمود بناشرین کمی از آن اوراق را بدست آورده بنظر ناپلیون رسانیدند از ملاحظه آن متغیر
گشت و چهره او برافروخت از آن روز تا بانک انگلیس مصمم شد چنانچه ذکر خواهد یافت مورخ گوید قبل از آنکه تفصیل صلح عام
آشکار شود جناب کونسل اول برادر عمارت خود حضار و فرسود چندین کس از ارباب غرض و فساد چندان شهر پاریس و در
خارج بفتنه و آشوب اقدام نمودند که عاقبت باعث هلاکت تنی چند از نسل بوربان شدند و موجب تهمت بزرگی چند
در دولت فرنس گردیدند تفصیل این اجمال آنکه از جمله اشرار مفسدین مملکت فرنس فوش نام از اهل مرتی در شهر تولوشل بریح
شرارت کتب اشتغال داشت شرارت و افساد او شهرت یافت هنگام جنگ سابق از فرنس فرار کرده با نگلیسان در خدمت
افرجهان دولت جمهوریه در دشمنان ناپلیون شد و تمام جنگ و هنگامیکه مصالحه ما بین فرنس و سایر دول فرنگستان اتفاق افتاد از
آنجا که کارکنان دولت انگلیس و سایر خواهان دولت فرنس واقف بودند که آن مصالحه از روی مصلحت است و پاینده نخواهد بود
فرصت غنیمت یافته تنخواهی او دادند و بفرنس فرستادند که در خفیه با مخالفین دولت ناپلیون متفق گردد و در صدد ایام نقض
مصالحه شود و او را عمده مقاصد از رسالت این بود که در فرنس ما بین جنارال مورو که در آن اوقات از ناپلیون رنجیده و خاطر
گشته بمجلس او آمد و شد نمی نمود و جنارال پیشرو که سابق در فرنس از عموم جنارالان آن مملکت پیش قدم بود و از آن مملکت اخراج و در
انگلیس توقف داشت عهد و میثاقی محکم بندد که جنارال مورو مزبور باتفاق مخالفین مملکت با ختلال اوضاع جناب ناپلیون
مصمم گردد و سبب اخراج جنارال پیشرو آنکه سابق چون جنارال مزبور اعظم جنارالان فرنس و عساکر آن مملکت او را از صمیم قلب
خواهان و تابع فرمان بودند این معنی موجب غرور او گشته در مقام آن برآمد که دولت جمهوریه را منقرض کند و اوضاع میمون را
مختل نماید و از سلسله بوربان پادشاهی مقتدر سلطنت مملکت فرنس مستقر نماید قبل از آنکه خیالات خام خود را پخته و اسباب فساد را
در خارج پخته و موانع را پرداخته از روی شرحی در این باب بجهت اعلام معاندین ناپلیون با نگلیس نگاشت و از اتفاق مکتوب به
جنارال مورو که معین دولت جمهوریه بود افتاد و او آن را بنظر اولیای دولت جمهوریه رسانید از آنجا که عساکر فرنس نیز
در آن اوقات خواهان دولت جمهوریه بودند پس از علم از عقاید جنارال پیشرو از پیش روی ارادت و عقیدت آن کشیدند

و در نظر دولت جمهوریه نیز موقع کرده نظر بتجربات سابق در سیاست او باخراج بلد اکتفا نموده و مال و منال او را
ضبط و از مملکت اخراج کردند و بدین سبب پس از آن دو جنرال کدورت عظیم واقع شد و تا زمان اقتدار ناپلیون که
چندین هزار اخراجیان را اذن بازگشت بوطن خود داد جنرال مزبور اذن انصراف نیافت و در انگلیس در حمایت
آن دولت میزیست و منتظر فرصت بود که بوسیله خیالات مکنون خاطر خود را از قوه بفعل آورد جنرال مورو اگرچه
علی الظاهر اظهار رنجش از ناپلیون نمی نمود ولیکن از کیفیت کدورت او دوست و دشمن آگاه و در کوچه ها افواه بود
ناپلیون اگرچه از جمیع خیالات مخالف و موالف آگاه ولیکن از نیروی بخت بلند اعتنائی بمنظور نمود و دفع اشرار
و مفسدین را بعهده مباشرین احداث شهر مقرر نموده از جنرال پیشگرو خاطر جمعه داشت که او در انگلستان است و از جنرال مورو
نیز مطمئن بود که بغیرت جمهوریه باقی است هرچند از جناب او آزرده خاطر است حمایت دولت جمهوریه را از دست نخواهد
داد و تقویت سلسله بوربان نخواهد نمود ولیکن اشرار عموما و فوشی از آن خصوصا دریافت نموده بودند که تا پای جنرال مورو
در این کار میان نیاید و با ایشان متفق نگردد مقصود حاصل نشود زیرا که عساکر فرنس او را خواهان و پذیره فرمان بودند
مورخ گوید این مقدمات اگرچه موجب فتنه عظیمی شد ولیکن عجب تر آنکه آن هنگام عجایب از مساعدت بخت ناپلیون دولت
کونسلیه او را بسلطنت امپراطوریه مبدل ساخت که بخت جمهوریه نیز از اول او اختر اقبال ناپلیون طلوع نمود و بنیان اشرار از دو
سلسله بوربان چنانچه ذکر خواهد یافت تقبل رسید مورخ گوید که ذکر اتفاق مخالفین در خفیه و کشف یافتن و خلاف
کردن آنها بالجمله اتفاق این جنرال مورو و جنرال پیشگرو و جارج که در آن وقت در شهر پاریس [illegible] چنانچه مفصلا از
میشود و بعضی گفته اند که این فتنه از مستحفظین احداث خانه شهر [illegible] جاره ناپلیون [illegible] ملک
فرنس چنان معلوم شود که اوضاع بجهة انقراض دولت جمهوریه و کونسلیه فراهم آمده مفسدین باز در صدد آن برآمدند
که برغم طالبان دولت جمهوریه سلطانی از سلسله بوربان بفرنس آورند تا اهل فرنس نظر بحکایت دولت جمهوریه
سلطنت ناپلیون تن در ندهند و او را که تعیین جمهوریه است امپراطور کنند مورخ گوید مرا اعتقاد آنست که بحث این
فتنه از اشرار ناشی شده و مستر فوش که شرح احوال او سیاقا ذکر یافت در خفیه بتوسط مباشرین احداث خانه تقویت
اشرار مینمود که فریب ایشان خورند و عناد خود را ظاهر کنند و او عاقبت اشرار را بدست آورده و در خدمت جناب
ناپلیون اظهار خدمت کند و مستحفظین را بمهلکه افکند و ناپلیون را با خود سر التفات آورد [illegible] وزیر احداث شهر و مستحفظ

دولت و نگهبان وجود جناب ناپلیون شود بالجمله در آن اوقات داود نامی نیز که از کشیشان معتبران مملکت و با جنرال
مورو و جنرال پیشگرو او را سمت دوستی حاصل بود در آن باب دامان همت بمیان زده در فرنس نظام [illegible]
آن دو جنرال و اختلال اوضاع ناپلیون برآمده مباشرین احداث آگاه شده او را گرفته و حبس نمودند و
آن نتیجه را بانجام آن مهم کمر خدمت بست و بصحت پیوست که او را مستر فوش وزیر معزول مزبور بخفیه بلندن
نمود که در آنجا خود را بجنرال پیشگرو رسانده و چنان کند که جنرال مزبور با رفقای خود با لباس مبدل خود را بپاریس
رسانند که اسباب هنگامه آرائی فراهم آمده وقت کار است پس از آنکه فرستاده مستر فوش بلندن رفت و جنرال
مزبور تن در داد که بپاریس آید و مصمم گشت پیش از وقت معهود فرستاده بپاریس معاودت نمود که دوستان را از آمدن
ایشان اعلام کند که قبل از ورود اسباب لوازم فتنه جوئی را آماده نمایند که هنگام ضرورت تعطیل حاصل نشود مجملا
رنجش خاطر جنرال مورو از جناب ناپلیون بنا آن بنحوی شد که بظاهرت و همیان و مفسدین از اطراف بهیجان
آمده و اقدام بچنین مهمی مینمودند مستر فوش گوید روزی در اواخر ماه جنیوری سنه ۱۸۰۴ عیسوی مطابق اواسط ماه [illegible] ۱۲۱۸
هجری در عمارت سنت کلود خدمت جناب ناپلیون بودم در باب امورات مملکتی سخنان مفصل فرمودند در آن [illegible] که
حال ارباب احداث و مستحفظین شهر سخت ظالم و در کمال اطمینان [illegible] از احوال او چنان دریافت کردم که [illegible]
دروغ و فروغی که مرا بیشتر آورده عرض کردم بشره کافی بهر مرحمت سفیر باشید اگر شما را از ورود جارج و جنرال پیشگرو
بشهر پاریس اعلام کنم که اکنون در این شهر هنگامه آرائی دامان همت بمیان زده بفتنه اشتعال داده اند مستر فوش گوید که پس از ادای
این سخن جناب ناپلیون از عدم اعتنای سخن من بخندید و فرمود که امروز مستر رنیار قاضی القضاة وزیر عدالتخانه شهر
مکتوبی از جاسوس او که بجهة جنرال بلندن رفته است رسید که جنرال پیشگرو دو شب قبل در منزل یکی از وزرای انگلیس حضور داشته
غذای شام در آنجا صرف نموده مستر فوش گوید من در اثبات مدعای خود اصرار نمودم ناپلیون در تسلی مستر رنیار را
پاریس عمارت خارج شهر مزبور احضار نمود پس از احضار و اظهار نوشته جاسوس خود را ابراز و ظاهر نمود مورخ گوید
چون مستر فوش در خفیه آدمی از خود گماشته با مفسدین همداستان و از اسرار نهانی ایشان آگاه بوده و مدام او را اعلام میکرد
که امروز در کجا و شب در چه جا مجلس منعقد دارند از سخن خود مطمئن و او را شکی و شبهی نبود در اثبات مدعای خود چندان ابرام
نمود که مستر رنیار دانست جاسوس او خیانت کرده از دشمنان رشوت زیاده از آنچه او داده گرفته و او را خلاف گفته

باجمله ناپلیون دریافت نمود که مکتوب جاسوس اعتباری نیست مستر رقیبار را رخصت نمود و با مستر فوش در خلوت
و در باب مفسدان قرار درست آوردن اشرار داخل و مفسدین خارج داد و وقت آن را معین کرد که عموم اشرار و مفسدین فساد
چه در شهر و چه در خارج که مکان هر یک را مستر فوش مشخص نموده بود در وقت معین بدون تقدیم و تاخیر ملفوف گیرند
و محبس نمایند مورخ گوید در بحبوحه وقوع آن فساد خفیه که سر واحدی از ارکان دولت را اظهاری نمود که نسل اول روز دهم
ماه مرج سنه ۱۸۰۴ عیسوی مطابق اواخر حوت سنه ۱۲۱۹ هجری مرا احضار نمود تحت بهیچوجه در باب مفسدین سخنی بر زبان نراند و با من
از روی التفات فرمود ای بورین مرا با شما زیاده از حد میل خاطر حاصل است نظر بخدمات سابق لمحه از خاطر خود شما را فراموش
نمیکنم اگر در احضار شما درین اوقات ابرام و اصرار ظهور نمیرسد از آن است که بشما زحمت نمی پسندم فراغت شما را طالبم باجمله پس
از التفات فرمود ای بورین مرا از سخنان هیچیک از معاندین هراسی نیست ولیک در باب اتهام من و نام من و شهرت
آن نسبت زشت در السنه و افواه زیاده و از حد آزرده خاطرم و از آن رو در اندیشه ام که این گرد زشت در تواریخ دنیا
سیر من بسته شود خوانندگان باور کنند و نام من بزشتی سمر گردد و فرمود ای بورین شما همه محرم اسرار و واقف نهان
و آشکار من بوده اید و از بدو عمر تاکنون مرا از بچگی میدانید عاقبت شما نیز وقایع و آثار مرا بدیوان خواهید برد متمنی چنانم
آنچه در حق من شما را علم حاصل است در درج عموم ابواب خاصه این باب بنمائید فرمائید دامان پاک مرا از آلایش لوث این تهمت
مبرا و منزه دارید شما و جهد که جمیع کوشش و اهتمام من بجهة تحصیل نام نیک است از روز نخست خداوند جهان و دیده آورنده بکار
زمام دولت و شوکت بکف کفایت من نهاد تا اکنون طبع بلند من باعمال … اقدام نکرده و مدام در عهده خود ترقی جمهور
انام مجاهد و همیشه ما فوق الطاقه برونق ملک و ملت و شکوه این دولت و ظهور صنایع و شیوع جامع و معموری بلاد و رفاه عباد
در عیت و لشکر و رعیت … دانش و هنر کوشیده ام و از هر که حرفی نشنیده ام در ایام من ظهور یافته چون دانسته ام که در تواریخ احوال روزگار عهد من
نسبت دهند در باره او از بذل مال و انجاح آمال هیچ وجه دریغ نداشتم بی چه مضایقه در استقرار دولت و استحکام مملکت در دفع معاندین
و دفع حاسد بمقتضیات ملکداری کرارا مرا از خشم از مروت پوشیده در سفک دماء … و ضرب رقاب مضایقه نداشته ام و در …
وارث سلطنت از قضاء آن است که گاهی بمکتوب هزار تن را … و دیگر را از ضرب قاب …
رفتار و ضبط آن در کتب و آثار باکی نیست ولیک تحمل تهمت نتوانم و نسبت اعمال زشت بخود نپسندم مورخ گوید پس از آن سخن ناپلیون
از این جهان و سرآمدن روزگار او ضبط این وقایع پرداختم و خود را ثبت آن … ساختم امیدوارم که در باکی …

فطرت

فطرت او هر چه در درج تملق و اظهار تعلق مجهول ناید باجمله در آن اوقات که جوزفین بحباله نکاح ناپلیون در
آمد هارطن را که طفلی خورد بود با کودکی دیگر که هر دو از شوهر سابق خود داشت با خود بحرم سرای ناپلیون درآورد …
او رعایت مهربانه در حق طفلان … و هارطن از طفولیت احترام شاهانه از ناپلیون منظور رسیده است او را در بیت حال
و فرط ادب و فرط حیای هارطن پسند خاطر خطیر افتاده از وفور شرم و آداب و … هرگز تمنائی از جناب او نمی نمود
مگر بمن … فرمود ای بورین مرا فرزندی نیست این دختر و برادر مرا بمنزله اولاد نه زهی تعجب که درین امتداد زمان
هرگز تمنائی از من نکرده و انه … استغنای طبع این دو واحدی محفوظ نیفتاده باجمله با این اقوال و آن احوال از جناب او
صدور چنین افعال محل اشکال بل محال است مورخ گوید پس از آنکه مجلس باتمام رسید برخواستم که از خلوت بیرون آیم مجددا
فرمود ای بورین با فوشر و برادر او باز ترا سمت دوستی و اتحاد حاصل است آیا ترک مراوده او گفته عرض کردم هنوز از
ایشان خلافی ندیده ام فرمود ترک الفت ایشان و عموم خویشان و منتسبان سلسله بوربان را بر خود لازم شمار و از
این پس در محفل ایشان پای مگذار مورخ گوید چون از نگاه مفسدین و فساد معاندین مرا هیچوجه اظهاری نبود …
چندین مجالس بحثیه در باب انقراض دولت ناپلیون و جمهوریه فراهم آمده و تنی چند از دوستان من نیز در آن باب …
و … ناپلیون محقق و ثابت است که ایشان از مملکت انگلیس بجهت تقویت سلسله بوربان و تعیین سلطان بپاریس آمده اند عرض
نمودم که آن دو برادر جوانانی نیک و صاحب هنر و اهل کمالند و مرا از مصاحبت ایشان فیض کامل حاصل است آیا … احتراز لازم است که
در مراوده با ایشان قصوری در دولتخواهی خود ملاحظه کنم فرمود مراتب صدق شما واضح و آشکار است ولیک ایشان خصوصات
با شما و سایر دوستان صدیق من بیان ناورند از شما نهفته و با عموم معاندین حتی زن شما که از من آزرده خاطر است
خود را گفته اند غافل از آنکه من از جمیع خبایا و خفایای بد اندیش و نیکخواه آگاهم عنقریب است که ایشان و سایر مفسدین را
بمعرض سیاست درآورم این فقره واضح است که جرم دشمن بر من مبرهن نشود و محقق نگردد بسیاست او فرمان … قول
ارباب غرض را در حق کسی نشنوم بلی اگر سخنان ارباب غرض در پذیرم باید دمی هزار تن از خیر خواهان خود در خاک
هلاک افکنم و خود متفرد مانم از شما در باب عزل شما تحمل … بخاطر رسید که بسعایت بداندیشان و سعی ایشان
از شما باز داشتم و استعفای شما را دستاویز خود کرده و از خدمت تحریر خاص خود شما را معاف نمودم ای بورین دانسته و آگاه باش
هنگامی که شما در استعفای خود مصر و من در انکار مبالغه … مردمان سخیف الرای … که بی وجود شما … فضولی

در انتظام مهام دولت حاصل است هرچه شما بهر اراده من در انکار بیافزودم هرگونه ضعف الحال را نسبت دادی
سلک لاجرم هم عجز و بیچارگی شما را در استعفا مقرون بانجاح نمودم و هم در عزل شما از عجز تبرا جستم و رفع شبهت
خود کردم مورخ گوید چون فرمایشات جناب ناپلیون بانجام رسید مراد از آن ایاب داده از مجلس قیام فرمود که در یکجا
رود چندین از معتبرین که جرمشان ثبوت پیوسته بمقام بیان در آوردم که بجهت حصول استحضار المجمع در آنجا درنگ نمودم
دوراق را چون چشم بر من افتاد نزد من آمده دست مرا گرفت و گفت که جنرال مورو را نیز متهم کرده اند در این اوقات او را نیز
معرض اتهامات جرم در آورده گفتم در ثبوت آن جناب ناپلیون را غایت دقت و غور و انعقاد مجالس شوری لازم است پس از رنج
که چنین خیرخواهی متهم کنند و اذیت رسانند دوراق مرا از جانب جنرال المزبور مطمئن نمود که در باره اش جنایات او بر فرض
اثبات اکتفا بحبس خواهد رفت بالجمله در شب پانزدهم ماه فبروری مطابق اواسط سنه ۱۲۱۹ هجری جنرال مورو و جنرال [illegible]
هریک در مکان خود گرفته و اغلب اعاظم و ارکان دولت را مقید و محبوس ساخته دفتر دیوان بتی چند را مهر کردند که از
ایشان ملاحظه کنند و مکاتیب فساد را بدست آورند جارج کدودال و فوشی گرل و چندین نفر از مفسدین که اغلب از سلسله بوربان
و از منتسبان خاندان او بودند گرفتار گشته و جاسوس و پیک و چاپار اشرار را سایر قرالهای فرنگ را با تمام بدست آورده چنان
گرفتند که چند شخص مباشرین احد سیحانه از منزل و مأوای هریک آگاه است تعیین نماید که بدست نیاید مجلس شرف بالجمله جنرال [illegible]
در یکی از کوچهای پاریس خانه یکی فرمی را مخلص خود چنانچه مفصلا ذکر خواهد یافت بدست آمد پس از گرفتن او را هرچه تکلیف نمودند که
اسامی هریک از بزرگان دولت که با او بجهت شغل بودند معین نماید و قلمداد کند مفید نیفتاد و رعایت فتوت و مروت نمود
کسی را نام نبرد مورخ گوید عموم خلق متزلزل بودند که مبادا مسیو فوشی را فرصت بدست افتاده هرکه را خود خواهد جنرال مورو را بیاورد
متفقین فساد را تحریک کند و ملجا نماید که ایشان را در فساد متهم کنند و مهلکه افکنند اگرچه مسیو فوشی تحریک در غیب نمود
هیچیک نپذیرفته و مقصود او بمعمول ظاهر نشد مورخ گوید با وجود آنکه در این اوقات مباشرین احد سیحانه در عموم
مملکت از اهل فساد اشتغال داشتند و اگر مفسدی از خارج مملکت وارد میشد واقف میکشتند بیگرفتند و با [illegible] دولت عرضه میداشتند
در وقوع این حادثه معلوم افتاد که سه نوبت و بهر نوبتی جمعیتی کثیر از اشرار چه از انگلیس و چه از ممالک دیگر بلباس مبدل از بندرات
داخل شهر پاریس در آمده بفتنه و فساد و اغوای اهل فساد قیام و اقدام نموده و جمعی کثیر را مستعد کرده منتظر بودند که در نوبت
چهارم جمعی مفسد دیگر وارد شوند و بیکنوبت از اطراف شورش و انقلاب عام آغاز کنند دولت جمهوریه و کونسلیه را منقرض سازند

و تأسیس



و تأسیس جناب ناپلیون پردازند بالجمله پس از آنکه جناب ناپلیون را از آن واقعه علم حاصل آمد جنرال شوری را مأمور
نمود و احکامی چند با و القا فرموده که در نوبت چهارم که اشرار از هر بندری از بندرات بلباس مبدل داخل شوند دستگیر نماید
پس از آن که تفتیش سایر اشرار چنانچه ذکر یافت مباشرت نمودند که احدی را گرفته نماند فصل شانزدهم در قتل شاهزاده انجین
که اصل نام وی لویس انتوان هنری بود مورخ گوید هنگامیکه سلطنت بوربان در فرانس منقرض و دولت جمهوریه برقرار گشت
و هریک از اولاد و احفاد و منتسبان پادشاه سلسله بوربان بمملکتی متفرق شد یکی از شاهزادگان سلسله مزبور که بانجین ملقب بود
و لویس انتوان هنری موسوم بملک [illegible] رفت و در پناه دولت مزبور قرار یافت تا هنگامی که ایام مجادله [illegible]
مقرر شد و بسرحدداری مملکت مزبور تعیین گشت پس از مصالحه در یکی از ولایات مادر حمایت والی آنجا زیست مینمود و از دولت انگلیس که
مباد بزرگ او نیز در ظل رعایت آن دولت آسوده بود مواجب و مقرری درباره او قرار یافت و از [illegible] و از مقرری انگلیس [illegible]
هنگامیکه [illegible] فرانس را بدست آوردند ناپلیون فرمود که این شخص منظور این بود که پس از اختلال دولت جمهوریه و کونسلیه
سلسله بوربان شاهزاده ای چنین را بفرانس آورند و بتخت سلطنت نشانند لاجرم [illegible] پس از ظهور آن فساد جناب
ناپلیون بسرحدداران [illegible] نوشت که [illegible] تعیین کنند که شاهزاده مزبور را از ولایت [illegible] مغلولا بپاریس آورند
بالجمله والی ولایت [illegible] را که حامی او بود از سطوت و صولت ناپلیون قدرت بر ممانعت نبود و حکم محکم او نفاذ یافت
مورخ گوید این معنی پوشیده و مخفی نماناد که فساد اغلب شورات اتفاقیه جناب کونسل اول خود دلیل بود بمقتضای وقت هر ارادت
مدام هنگامه بر پا مینمود و موانع سلطنت خود را دفع نماید با فتنه رفع [illegible] نموده [illegible] ملکداری او بهیچ وجه [illegible] نبود
که مسیو فوشی سابق فتنه خود شود امیان و خیرخواهان خود را القا کند که وزرا و اشرار اظهار خصومت با ناپلیون کنند و ایشان را
فریب دهند و در روی مصلحت وقت آشوب ترغیب نمایند که پس از ظهور فساد بهانه بدست آورد و رفع موانع سلطنت کرده اهل
مملکت چنان نماید که از مملکت انگلیس و سایر قرالات با تفریق دولت جمهوریه و کونسلیه همت گماشته اند تا اهل مملکت
آیند و طالب سلطنت و استقلال او شوند و میل خاطر خود سلطنت او [illegible] مورخ گوید قبل از این ذکر یافت که
پادشاه سابق فرانس [illegible] از آشوب عام [illegible] ترک تخت گفت و با انگلیس [illegible] اولاد و احفاد و منتسبان او در ممالک
انگلیس و فرانس و سایر قرالات پراکنده گشته بعضی آشکار و برخی پنهان زیست مینمودند و نیز در شرح که در ظهور [illegible] جمهوریه
چندین نفر از مخالفین دولت را مال و منال ضبط کردند و اخراج بلد نمودند جناب ناپلیون را خیال که ایشان [illegible] جمهوریه

و عاقبت معین و مقصود وی خواهند شد نمی از اخراجیان را چنانچه در سابق اشاره شد رخصت انصراف باوطان خود داد
بشهر پاریس و سایر ولایات معاودت نموده بودند ولیکن اغلب از آن نظر به تباه شدن مال و ملک خود از جناب او آزرده
خاطر و بار دیگر بنهان بسایر قرالات رفته بودند و عموم ایشان چه در خارج و چه در داخل مملکت مادام که بحرص جاه
مبتلا شده و از سلطنت سلسله بوربان نیز بکلی مقطوع الطمع بودند و دیده نشد که تا از سایر قرالات فرنگ امداد و اعانت
ایشان اقدامی نشود از سلسله مزبور کاری ساخته نخواهد شد پس الکه نقض مصالحه واقع و مجادله در گرفت قرالات فرنگ
عموما بتقویت سلسله بوربان و سایر اخراجیان مملکت کمر همت بستند و باقصی النهایه بتحریک و اغوای ایشان کوشیدند تا آنکه
در فرنس عموما و در شهر پاریس خصوصا بفتنه و فساد مشغول شدند و بجهت کمر قتل جناب ناپلیون بستند جناب او که از جزئی و کلی
امور آگاه بود و ظهور آن فساد را بسبب ابتغای خود بمدارج سلطنت [illegible] چندان تحمل و تأمل فرمود که شخصی را که در نظر او
در جرم و جنایت اشرار سهیم و شریک نمود و دانست که حال احکام مشرف مقصود و مقام بوده به دستش از چهره مطلب
امر فرمود که بهوسران و بدخیالان اشرار را چنانچه ذکر یافت با کسانی که خود مستحق است در هر محل و هر محله و هر بلده که توقف بوده
گرفته و بمجلس شهر پاریس در آورده در روز بیست و دویم ماه مرچ مطابق آغاز بهار سنه ۱۲۱۹ هجری شاهزاده دوانگین را بقتل رسانیدند و چهل و
دو روز بعد در سلخ ماه اپریل این مسئله را در دیوانخانهای دولت طرح نمودند که چون حال عموم قرالات فرنگستان بتقویت سلسله
بوربان ممهد و کلا متفق شده اند که دولت جمهوریه و کونسلیه را منقرض کنند و در مملکت فرنس مانند سایر ممالک پادشاهی
معین دارند و از خارج بفرنس آورند و بسریر سلطنت متمکن کنند بناء علیه آیا برونسه دولت لازم است که مثل فرانکه
امور دولتیه اغتشاش پذیرد و از فتنه مفسدین امور ملکیه اختلال گیرد یکی را از اهل مملکت انتخاب کنند و زمام اختیار کل مهام را به
اقتدار او نهند و او را بامپراطوری مملکت اختصاص دهند که سلسله بوربان بکلی مأیوس شوند و سلاطین فرنگستان نیز [illegible]
یا لازم نیست مورخ گوید پس از آنکه این در دیوانخانهای دولت جمهوریه گفت و شنید زیاد باتفاق افتاد و ازآن روز این مسئله
اقامه شد عاقبت چنانچه بعد بتفصیل اشاره خواهد یافت در ماه پس از قتل ملکزاده مزبور در هیجدهم ماه می مطابق [illegible] سال
مزبور کونسل اول را امپراطور اعظم خواندند و تهنیت ملوکانه گفتند و مفاتیح ابواب سلطنت و مرزبانی آن مملکت را بدست اقتدار
او واگذار نمودند و هشت روز بعد [illegible] انجام مهام سلطنت با ثبات جرم و جنایت عموم مقصران پرداخت مورخ گوید اگر به نظر تحقیق بنگری و تحقیق
تأمل کنی در آن هنگام این دو مرغ از خوان [illegible] سلسله بوربان بخاک رحمت و صد هزار تن از هنگامه آرایان خاک [illegible]

انجمن

انجمن با یکی تن از عالم صالد اقتی مدار الملک امپراطوری رخت کشید و از نیروی بخت دارائی سهیم و تخت کرده بالجمله از
آنجا که ملکزاده دانگین چنانچه ذکر یافت در مملکت لیا در کنف حمایت شهزاده بدن که یکی از ملکزادگان آن مملکت است
زینهار جست و از سفری دولت انگلیس معیشت مینمود پس از آنکه ناپلیون عنفا بپاریس آورده و تقصیرش حکما ثابت کرده بقتلش
فورا مبادرت نمود هدف گلوله افواج خاصه اش کرد این معنی سبب تغیر خاطر ملوک فرنگستان گردیده ولیکن بعضی از قرالات
مختصر را با جناب او یارای اظهار انتقام آن ستم و باز خواست آن نبود و دولت لیا نظر بقرب جوار و غلبه عساکر او سر
تسلیم فرود آورد در باب قتل ملکزاده اظهار جسارت نتوانست نمود اما دولتین انگلیس و روس در آن باب اظهار تغیر و رنجش خاطر
کردند و او را شنعت نمودند و سایر قرالات نیز در باطن با ایشان متفق و کینه او در دل گرفتند و در مقام تهیه انتقام و تهدید
ناپلیون بر آمدند چنانچه ذکر خواهد یافت و درج خواهد گشت مورخ گوید قبل از این ذکر شد که جنارال مشرو و میان سیدل از انگلیس بپاریس
در آمد و در خفیه باغوا و افساد مردم پرداخت و منتظر وقت فرصت بود بالجمله [illegible] از ورود او بپاریس آگاه و لیکن بجایگاه
او پی نمی برد هر چه در سراغ او مبالغه نمود هیچ نفع نداد زیرا که مدام تبدیل مکان میکرد و تغییر خوابگاه مینمود عاقبت یکی از ندما
و دوستان عهد او که [illegible] و بعضی خاین بود بدست آوردند و بسیم و زرش تطمیع نمودند عاقبت بقصد هزار فرانک
و مأمن جنارال مشرو را به نشان ایشان داد و کلید سرای و جای خواب او با ایشان سپرد هنگام شب مباشرین احدیخانه قراولان
خاصه علی الغفله آهسته مأمن او را در باز گشودند و بخوابگاهش در آمدند و بقرار [illegible] او در خفته یافتند و بر سر تحریری در پیش شمعی
افروخته دیدند و اسلحه حرب در هر باب پیرامون او ملاحظه کردند چون مباشرین احدیخانه از قوت بازوی او آگاه و بیدار نشسته
اگر بیدار شود و در روشنائی شمع اسلحه بدست آورد آن جمع را پریشان کند و از بیم جان خود ایشان بهلاک [illegible]
شمع را کشتند و او را نیز بهیات مجتمعه بر روی جامه خواب در افتادند فرنجک وار اش بزیر گرفتند جنارال مزبور در آن احوال
از غایت کوشش و تلاش از نفس افتاد و بیحس گشت بالجمله او را به بندی محکم بستند و بکالسکه نشاندند و بمجلس بزرگ پاریس بردند و کس
محکمه اش حکم کردند مورخ گوید چون جنارال مزبور با دشمنان دولت فرنس دست و بنای براوده نهاد و از [illegible] اهل مملکت
از او بحکم یافته هنگام گرفتن او را انگشت حرکت نمودند و صدمه زدند و الا ممکن نبود قبل از اثبات تقصیر و صدور حکم دیوانخانه
عدالت سپاهیان آن نوع رفتار با او معمول دارند بالجمله نماینده جنارال مزبور که قریب هیجده هزار با [illegible] شوکت و شرف
و مأمن دوست خود را بدشمن نمود و با او لباس امانت خیانت کرده و عیال خود را [illegible] و ولایت [illegible] وطن نموده بجای

ما دا کرف وازشان فع ال الحیات خور بعثت میمود و **مورخ گوید** از بدایع گردش سپهر و از غرایب جنبش ماه و مهر یکی
آنست که جناب ناپلیون و چند از ال محبوس بود این دو یکی بود از مدرسه نظام بیرون آمده فقط و منصب نیابت سلطان
یافته حال یکی را در خرگه سلطنت تبارک فیروت و یکی را در محبس ... ذلت بر سر آن ... سلطنت عامه گوید
جنایت خود برات داده جوید **مورخ گوید قبل از این در باب جنرال مذکور بشارتی رفت بالجمله** اهل مملکت او را از دل خواهان بودند
و افراد سپاه احترام او را لازم شمرده و اغلب بزرگان دولت جمهوریه با او در کمر مهام متفق الرای بودند جناب ناپلیون از
این معنی اندیشناک بود و اهل مملکت چنین میدیدند و الحق نیز چنان بود که اگر جناب ناپلیون خواهد دولت جمهوریه را برهم
کند و در فرنس سلطنت بنا نهد و خود تاج بسر گذارد جنرال مزبور کسی با رای ممانعت نبود و از مراتب اعتبار او در نظام
اهل مملکت جناب ناپلیون خوش داشت خواست قسمی کند که او را اهل مملکت مفسده و خاین مملکت و خیرخواه سلسله بوربان
و با اشرار متفق دانند و چون جنرال مشار الیه از او نیز آزرده خاطر شوند و او را وقعی ننهند و لیک توانست خیانت او را ثابت
کند بلی اشرار نسبت داد **محاکمه جنرال مزبور را فرمود** او را گرفته و بمحبس بردند و در حقیقت جناب ناپلیون را منظور بود که
با لمره او را از شوکت افکنده بلکه بخواست او را اگر فرار آن خاطره کند و خود بسهولت خاطر با نجام مقاصد خود پردازد چنانچه ...
حبس قراولان غرت از روی احترام مرتب و منضبط و بوده **مورخ گوید جناب ناپلیون بجنرال سوری سردار قراولان**
محبس تقریر که در انتظام امر محبس اهتمام تمام کند بر اعداد قراول هر جا که لازم داند بیفزاید و مرتب باشد که محبوس با کسی
مکالمه و مشاورت نکند و در محبس یکه و تنها ماند **بالجمله** دست آویزی محکم بدست کونسل اول افتاد در رفع عموم موانع سلطنت
شناخت و از فرمایشات آن امری فرو گذار ننمود چنان بر رفع مخالف پرداخت و اشرار و مفسد ملکا نیز ... که ...
مرده و امور ... در کار سلطنت منصور می گشت بنا علیه جنرال مشار الیه و کرشمه از مرتب اعتبار و قدر او ذکر کرده
پس آنکه بجهت اثبات جرم و جنایت کرات در عدالتخانه حضور رفت و هنوز ثبوت نه ... شبی ... او را در محبس ...
منقطع النفس و ساقط الحس دیده علی الصباح بجناب ناپلیون شرح حالش عرضه داشتند اگرچه از دو اطبا ... چند
تعیین شد که اعضا و جوارح او را ملاحظه نمایند اگر آثار شکنجه و علامات آسیب و رنج به بینند عرضه دارند و لیک اهتمامی معمول ...
و معلوم شد که بعارضه مفاجات وفات کرده یا مسموم و مقتول گشت **فصل هفدهم در ذکر سلطنت و امپراطوری جناب**
ناپلیون و تفویض وی منصب القاب بر جال دولت و امتحان تقصیر جنرال مزبور پس آنکه جناب ناپلیون ...

بدست آورد ظهور آن هنگامه و شورش عامه هیچ غیرت اهالی فرنس گردیده و عموم ممالک خود را بر آن داشت که علی رغم سلاطین ...
شهریاری مقتدر در فرنس متعین دارند و بر سلاطین سایر فرانسه سلاطین مملکت خود را برتری دهند و احکام ملوکانه او را ...
گردن نهند عموم اصحاب دیوانخانه عدالت و شورت و وکلای رعیت و اعیان ملک و ملت و سران سپاه و امیران ...
انعقاد چندین مجالس و محافل و اقامه براهین و دلایل **جناب ناپلیون را انتخاب منصب امپراطوری مخصوص داشتند**
و شهنشاهی آن مملکت را نسلا بعد نسل به لیاقت و کفایت او واگذار نمودند بالجمله جناب او که از بدایت عمر مهیای
چنین روز بود و در ساعت بانجام لوازم آن مقام اقدام فرمود اولا مقرر نمود که در مکاتبات و مخاطبات جناب او را
امپراطوری و القاب شاهنشاهی و مخاطب دارند **و جوسفاین حرم او را مهد علیا نامند** و فرزندان و برادران
و منتسبان او را تا پنج دودمان اعلیحضرت امپراطوری خطاب کنند از آن پس برادران و سایر ارباب مناصب جمهوریه را
بتفویض مناصب امپراطوریه بطغرای فرمان ملوکانه عنایت نمود و هر یک از چاکران و خدمتکاران و دیوان ...
و فراخور احوال فرمان منصب امپراطوری زیب و تارک افتخار داد از آن پس بروشی که در دول فرنگستان معهود
و متداول است عموم اهالی مملکت خواه اهل دیوان با وی عهد و میثاق نمودند و سوگند موکد یاد کردند که بجان و مال
و دولت و سلطنت و عیال و خاندان او بچشم خیانت ننگرند و اگر فرضا در خارج و داخل حضرت او را دشمنی پدید آید ...
او را بر خود واجب شمارند قصد جان خصم را از جان و دل کوشند و سفیران مقیم دولت را القاء داشت که هر یک
بدولت خود قرار جدید را اعلام کنند که از این پس عموم ممالک با حضرت او آداب امپراطوریه مرعی دارند **بالجمله عموم**
قرالات فرنگ را معلوم نمود و اعلام فرمود که باید از این پس مجاری امور احکام او را مسلم دارند با تعظیم ...
شوند و متعهد تعیین عساکر امپراطوری ... تحت قرالات مقرر که مدام از صولت و سطوت او ترک آسایش ... حضرت
او را مغلوب بودند بجز استماع اظهار ارادت و عبودیت کرده در نقد اطاعت بگردن نهادند **بالجمله پس از انجام آن مهام حکم**
فرمود که در محکمه عدالت بحقیقت جرم و جنایت جنرال مذکور رسیده و مشخص نمایند که جنرال مزبور مجرم است یا متهم
اصحاب دیوان عدالت هر روز باحضار جنرال مذکور اقدام و بجواب و سوال اشتغال داشتند **مورخ گوید چون صحبت امپراطور**
مید است که مرا با مستر دیمکیان امیر جلیل دیوانخانه عدالت کمال دوستی حاصل است و نیز باقی بود که ...
مزبور محقق است که جنرال مذکور مجرم نیست و متهم است در آن اوقات روزی مستر کار ... بنزد مستر دیمکیان ...

زبور مضطرب خاطر و پریشان احوال بتخانه من در آمد و خانش همه سر داده‌ام که بنده هستم مرا حاجت تازه روی داده
و بجهت اعلام آمده است پس از تفحص گفت حسب الامر امپراطور آمده‌ام شما را اعلام کنم که مستر دستعبان از ملاقات کبینه
و در باب جنارال مور و فرمایشاتی چند از حضرت امپراطور با وی اعلام داریم و گوید اگرچه شما از ارکان معظم بتخانه
و مراتب کمالات شما بحضرت امپراطور ظاهر است ولیکن در عایب جانب جنارال مور و اغماض از جرایم او در حفظ و حمایت غلط
از شما امری مشاهده میشود و کار غلط را عاقبت بادشاهی بر سلطنت است مورخ گوید پس از اطلاع فرمایش حضرت امپراطور
با وی از روی تعجب گفتم این چه حکمی است که مرا از آن محکوم و مأمور داشته است چگونه اصحاب عد التحانه دولت اظهار این عقیدت
کنم که کسی بی جرم و خیانت ثابت کنند و آن را عدالت نام نهند و امپراطور خود داند که من تا حال بچنین اعمال مبادرت نکرده‌ام
مورخ گوید چون دانستم امپراطور جنارال زبور را مخل کار خود داند و خواهد تقصیر او را وارد آورد فرمایش او را معمول داشتم
بالجمله در چهاردهم ماه جون سنه ۱۸۰۴ عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۹ هجری هنگامیکه اثبات جرم جنارال مور و در میان بود امپراطور مرا
در عمارت شاهی خارج شهر احضار فرمود چون در باب جنارال زبور فرمایش او را مخالف مذهب بودم تمکین نه
کردم که احضار ازین مؤاخذه مخالف است پس از آنکه بعمارت در آمدم جنارال رب که یکی از محبان خلوت و
چنانچه ذکر یافت کمال محبت داشت مرا پریشان خاطر دیده گفت اندیشه مدار که حضرت امپراطور در عین سرور و شادکامی است
شما را ازین صحبت احضار داشته است پس از ورود او طاق چنانچه هنگام ملاقات او را عادت بود گوشم گرفت و حالم پرسید
و از زن و فرزندانم نیز جویا شد پس از اظهار ملاطفات فرمود بوربن در این روزها هیچ هنگام اثبات تقصیر جنارال مور و
بعد التحانه حضور رسانیده عرض کردم هر روز حاضر و از گفت و شنود ایشان نیز مستحضرم فرمود آیا بر شما محقق است که او از گناه بری
و از خیانت معری است عرض کردم بلی و یقین دانم که در عد التحانه نتوانند جرمی بر او ثابت کرد و متحیرم که چگونه او را از
و فساد اغتشاش متهم اند فرمود بوربن من روز تحت اعتقادات تو را در نیکی ذات جنارال زبور دریافت کرده‌ام
و نیز هر روز در این باب با جنارال دراق گفت و شنود کرده شنیده‌ام ولی شما او را چنین بیجای آورده اید در اظهار
عقاید خود مجتهد ولیکن مرا چه باید کرد پس از آنکه تنی چند از اشرار گویند جنارال مور با جنارال پشرو در چندین
مجالس نشست و برخاست مقصد ما متفق بوده است و بعضی ارباب عد التحانه نیز این فقره محقق شود و ایشان نیز مجلس را
تکلیف کنند در این صورت مرا چاره جز گرفتن او نبوده و اگر خلاف این معمول میداشتم تخلف و دولت خود مخالف میکردم

خود

خود بوده‌ام زیرا که چندین نوبت انگلیس چندین کس بقتل من برانگیخت مورخ گوید چون امپراطور سخن بمقال انجر گشت
فورا عرض کردم این فرمایش امپراطور محل تأمل است چه او قاتلی که مستر فاقس وزیر دولت انگلیس و با رس اقات داشت
دارم که حضرت امپراطور هنگام صحبت فرموده وزرای انگلیس را در قصد جان شده و وزیر مزبور پس از استماع این سخن از روی انکار عرض
نمود که هرگز چنین خیالی وزرای انگلیس را بخواطر متصور نشده و نخواهد شد چندان انکار نمود که شما را اعتقاد آن است
نمود و شما خود او را غافل نشیند و فرموده‌اید من بوثوق اعتماد سخن این وزیر محترم از سوء ظن خود گذشتم و ثمن وثوق
حاصل کردم حال بتعجب که بار دیگر باید دولت انگلیس بقتل من بکجا آمده فرسته فرمود ای امپراطور سخن این است که وزرای انگلیس
بخصوص وجه نقدی معین و معین نکرده ولی بناء این حیض مخصوص خود دارد و او در او شبی خارس بقتل رسیدن ان مکان معنی واضح است محل تأمل
است که عموم دشمنان من چاکر و خصه سکنه دولت انگلیس اند از آن دولت هرگز اعلی قدر رتبه مقرری و مواجب قرار داده
این صورت اگر تنی از دشمنان در قصد جان من کمپنی خیال است که دولت انگلیس کرده که دشمن مرا به در دهه از این گذشته مستر جارج و
جنارال پیشرو و چندین هزار اشرار را در این اوقات یکی از سران پاچه بحری انگلیس و جهازات جنگی خود نشانده به بندرات فرنسیس
در آورده است و در این مملکت منتشر کرده است جنارال مور و نیز خود و اسباب این دولت با جنارال پیشرو معاهد شده بصدد
آن هنگام عظیم شده و در حقیقه این خاسد رجع با انگلیس و شود با آن دولت بالجمله در باب جنارال مور و با آن احوال
چگونه میتوانستم او را متعرض نشوم و جرم او را نادیده انگارم هر چه در این خصوص ادم را دل خواهد که بگویند بباید من
بخواطر خواه ایشان بکار مملکت اقدام کنم حفظ وجود مردم بحفظ وجود من است این طرفه که متوقعند رای من بتوقف نارا
مردم بود که اعمال مرا ملامت کنند و بحث آورند مورخ گوید چون صحبت امپراطور بخشونت منتهی شد خوف بر من مستولی گشت
امپراطور دریافت کرده اندک تأمل نمود باز گوشم گرفت و تبسم کرده فرمود بوربن بنسبت شما این سخن نگفتم شما هرچه گویید
و هرچه کنید از راه صداقت است مرا به نیاید سخن در اشخاص دیگر است که از روی بداندیشی خود با اعمال من خورده گیرند
ایراد وارد آورند در حضور با من سخن نگویند در غیاب من و حضور دشمن مرا زبان بملامت کشایند از جمله یکی از اعوان جنارال
من که با او مجتهدها کرده‌ام و او را پرورده‌ام بحمایت جنارال مور و اهتمام کند و در مجالس گوید او مقصر نیست در این صورت
من مقصرم که او را بجنبه گرفته‌ام احوالی آن پایه و چاکری چنان گران مایه چرا باید در خارج سخنی شعر سلطنت
اگر باز مانند شما سخن در روی من گوید و از راه صداقت مرا سور و بحث کنند و سخن از مجلس بیرون نرود در آن سخنی نیست از دو

بردن نخواهد بود یا سخن او مرا قبول خواهد افتاد یا پذیرفته نخواهد بود اگر قبول شد فبها المطلوب تمنای او معمول آمده و الا
بحث او را جواب گویم و رفع جهل او را کنم **بالجمله ای نوبرین** میدانم شما با جنرال مزبور دوست و دشمن نیز میدانم او
جنرالی رشید است و با غلب اوصاف خوش متصف است ولی بخاطر داری در بدایت حال گفتم جنرال مزبور و عاقبت بمخالفت من
اقدام خواهد کرد و نیز بیاد داری اوقاتیکه در ایطالیا بودم و از فتوحات جاپی چشم وزرای جمهوریه را خیره نموده و وزرای بزرگ
راه چه خوش شده او را در مقابل من باز دارند مدام جلی رنجم بمن بر عظم وقوع او بیافزودند او نیز بمظاهرت ایشان مغرور
و خود را با من انباز میگرفت و طایر بخت خود را با همای اقبال من هم پرواز میدید و بخاطر داشت که عاقبت مرا باعث
اختلال سلطنت گردد و بفضل الله من وارد الملک سلطنت شدم قدم واو از آن غرابت را معتکف هر گاه و از روز نخست با من
بصداقت قدم می نمود و خلاف نمیکرد اکنون او را بسپهسالاری رتبه اول ممالک فرنس مینمودم و در مدارج عساکرش میافزودم
ولی چه سود که مخالفت کرد و تقصیرش محقق گشت اگر اصحاب محکمه عدالت بهم خیانت او ثبوت نمی پیوست و تهمتش حکم
صدور نمی یافت باز زیست او در این مملکت میسر نبود چه جای آنکه حال بعضی از اعضای عدالتخانه بحبس دو ساله اش حکم کرده
و برخی تعلیقش اجازه داده اند و مرا منظور هلاکت او نیست حال بهتر آنست چندی ترک وطن کند و از این ملک رخت بندد
که تا آمد و رود و ظهور کیفیت فیما وا و از انظار مردم محو و از خاطرها مهول بدست آنگاه بانصراف این مجلس اجازت دهیم از آن
گذشته پس از ظهور خیانت او را اعلام کردم که انکار تقصیر خود شعار تکذیب من است و این نیز خیانتی دیگر است غیر از آنکه
بتقصیر خود اذعان کنی و بسته های عفو جرایم خود نمائی تا برحمت لازم آید که بعفو و اغماض از آن درگذرم و نادیده انگارم
و بر مراتب اقتدارت افزایم این سخن او را قبول نیفتاد پیغامی از روی خشونت فرستاد که من هرگز اقرار بتقصیر خود نکنم و هرگز
بر زبان نرانم چندی قبل نیز او را القا کردم که ترک مخالفت گوی و برگ موافقت کن و مرا از خود مطمئن ساز تا تو را
احوال جنرال دولت اعظم کنم یا بسرداری افواج خاصه اختصاص و هم با مقرری معتدبهی از دولت تو را اضافه بر مقرری سابق
کنم و ایلچی بزرگ دول خارجه نمایم و بر مدارج اعتبارت فزایم هیچیک سودمند نیفتاد مانند آهن سرد در کوفتن افتاد و هیچ
نرفت گر آن مرتبه او در گذشته بودم پس از آنکه سلطنت مملکت فرنس بر من مسلم شد دیگر تجاوز نتافتن کس خویش خادم عدو دیگر
نپذیرم و از جرم کس نگذرم و پس از فرمایشات مزبور فرمود که دیروز تو را سفارش کرده بودم که از اهل محکمه عدالت حبس دو ساله
او را حکمی نسخ طلب کن زیرا که از ازدحام معتقدین در مجلس پاریس دیگر جائی نمانده است بهتر آن است که نظم بحجت را نشسته باید او

به سمتی که خواهد روانه اش سازیم و مخارجش را خود کفایت کنیم که در خارج مملکت چندی اقامت دارد تا کار ملک انتظام پذیرد
مورخ گوید مسترراد نیفور که او نیز مؤلف تاریخ امپراطور ناپلئون است در باب خشم امپراطور بجنرال مزبور چنین درج
نموده است که هرگز امپراطور قصد هلاکت او نکرده و مایل اضمحلال و استهلاک او نبود زیرا که در مجلس هلاکت وی هر نوعی از
انواع قدرت داشت پیرامون آن عمل نگشت و بمحض آنکه جنرال مزبور از حضرتش استخلاص از مجلس در خاص ملکی بنیاد مسافرت
نمود در ساعت قبول افتاده مدارک و مخارج لازمه او را امپراطور کفایت کرده بخوشی او را روانه ینگی دنیا نمود **بالجمله**
مورخ گوید امپراطور پس از فرمایشات خسروانه و نوازشات ملوکانه مرا از حضور خود رخصت انصراف داده در آخر فرمود
ای نوبرین حق خدمات تو را مادام در نظر است فراموش نخواهیم کرد عنقریب که مکنونات خاطر و نیات ضمیر ما در باره
شما ظهور خواهد یافت **بالجمله** خود نیز از مجلس برخواست و بخلوت رفت **مورخ گوید هنگام بازگشت از حضرت** امپراطور
عموم اهالی درگاه و سران سپاه که در طالار بانتظام سلام قیام داشتند از مراتب التفات و احترام ناپلئون در باره ام آگاه
گشته هر یک با من لازمه ادب مرعی داشته تعارفات و تملقاتی زیاد کردند **مدتی ثنا هنرس چو سنای احترام امپراطور** مرا احضار
نمود بحضور او رفتم او نیز کمال احترام درباره من مبذول داشت هنگام ورود من باوطاق از غایت رعایت ادب خدمه
حواری او از مجلس بیرون رفتند هنرس پس از التفات از کیفیت مجلس امپراطور و فرمایشات او جویا شد مطالب را عرض کردم فرمود دنبال
جنرال مزبور و هرچه شما گفته اید مطابق واقع است ولیک شما را نصیحت میکنم که از این بعد در کلی و جزئی امور هنگام سؤال او در پی
بحث و جدال نمائید بصدق خود مطمئن نشوید تا توانید بنفاق و لکنه نمائید از آنچه منافی طبع اوست زبان کشیده دارید
اکنون مجلس او را تملق و سؤال و رهصدق بسیار است هر حرفی خوش آمد گوینده و خوش نودی خاطرش جویند حال که
بملایمت و مدارا با وی سخن گفت و الا آزرده شود و خاطرش رنجه گردد چون آغاز سلطنت اوست و از هر طرف در اهتمام است
از هر که سخنی سخت شنود بحالت اولا بعید ... فدا اکنون شما زیاده از حد معتقد است و میداند که او را صدیقی مانند شما نیست اگرچه حال
دشمن را قدرت و مجال نیست که تواند نزد او در غیاب شما زبان بسعایت گشاید ولیک با نظام احتیاطات و تعیین دایم
که در این اوقات شما بجهة منتی خاص اختصاص دهد هر روزه هنگام غذای نهار و شام در این خیال است **بالجمله فرمود ای نوبرین شما**
از مراتب فراست و تجربت من واقفید من هرگز مایل این مقام خطیر و مصاحبت تاج و سریر نبوده ام از بدایت حال میدانستم
که سخت ضرر این مقام بمن رسد و موجب اندوه من شود حال بدوزخ خیانت احوال امپراطور و صحاب شود و مصلحت این اوقات

چنان معلوم شود که خواهرزنی دیگر گیرد تا وارثی هم‌پایه خانواده او گردد نیک ترتیب این مقدمات در سلطنت او و موروث
نتایج زشت شود پس از آنکه او را وارث هم‌رتبه سلاطین متحقق شود و او را از استقلال افکنند که سلطنت را از
دودمان او بر اندازند حال دوستان دغل از روی مکر و حیل به جهت جلب نفع خود او را باین کار ترغیب کنند و عاقبت
مقاصد خود را در زوال دولت او حاصل نمایند بالجمله پس از این گفت و شنود اظهار امتنان از خدمات سابق من کرد و
مرا از حضور خود مرخص نمود **فصل هشتم در تدابیر امپراطور ناپلیون در عزم انگلیس و سوگند دادن بزرگان**
مملکت اگرچه از لوازم قانون کونسلیه این بود که کونسل اول خود به خارج مملکت توجه نکند و سپهسالاری لشکرکشی عساکر را
بخارج ملک بعهده کفایت خود نگیرد ناپلیون که در بدایت کونسلیه اعتنا به این قانون ننمود و بخت بفتح ایطالیا یاری کرد
وعلاوه بر عساکر سابق لشکری نیز جدید گرفت و از تعاقب پشت بند و بر رقبه عساکر سابق کرد و انشای دولت را
تعیین عساکر جدید ملجا نمود و در آن عزیمت با عساکر جدید بر رقبه مزبور فتح بار تفوق کرد و از روی فتح‌یابی ایشان را
لشکر بار تفوق ملقب و مخاطب ساخت اکنون که از کونسلیه بمقام سلطنت پا نهاد معلوم است که ملاحظه قانون مزبور
بطریق اولی نخواهد کرد آثار او را از قانون نامه دولت محو خواهد نمود چنانچه پس از امپراطوری که اجرای احکام او دیگر
با امضای انشای دولت نبود بمصلحتخانه دولت امر فرمود که قاعده مزبور را بکلی منسوخ و از دفتر قانون دولت اخراج
بالجمله ناپلیون را که از بدایت نوایر اشتیاق بجنگ در کانون دل اشتعال داشت پس از مقام امپراطوری هم در عرصه
وسیع خیالش طرح تمهید نزاع و نقشه تسخیر قلاع مرتسم و مترصد بود که دولت انگلیس یکی از قرالات عهد مولف سابق بنده
و او را دست‌آویزی بدست افتد تا آنکه پای بمعرکه جدال نهد و مکنون خاطر خود را از قوه بفعل آرد **مورخ گوید**
آنجا که مرا با حوال حضرت او احاطه تام حاصل بود از ظاهر احوالش چنان مشاهده میکردم که از فرط میل بمجادله
حرص جنگ چندان منتظر وقوع عهدالف انگلیس با قرالات نشود و معاذیر ناموجه متمسک و بجنگ سبقت کند ولیکن از ده
حزم از عزیمت انگلیس باطل کف نفس مینمود و عنان طبیعت کشیده میداشت انا علی الظاهر تدارک نبرد انگلیس و الموده بنمت
آن مملکت در سرحدی معین عساکری بیشمار و تهیه بسیار مهیا و آماده مینمود که هم انگلیس متوجه خطر باشند و هم قرالات
را آن عساکر آماده محض ملاحظه اندک خلافی علی العجله تاختن کنند و بخطر نگاه نمایند زیرا که سایر قرالات آن تدارک را مخصوص انگلیس میدانستند
و از قاعده حزم غفلت مینمودند و هیچیک از وزرای او نیز پی برموز کار او نمیبردند و او خود با دیدار اسرار بمیان نمی‌نهاد

مورخ

مورخ گوید حال در این عهد سایر قرالات این تدبیر را از حضرت او نتیجه معمول میدارند بالجمله بعد از آنکه ناپلیون
بسریر شهریاری استقرار یافت و مصدر سلسله جدید سلطنت شد در مقام آن برآمد که مراتب ارادت و میل قلوب اهل
مملکت فرانسه را بخود معلوم خاص و عام کند و محقق سازد که همه اهل مملکت او را از صمیم قلب خواهان و بنده و فرمانبردار حضرت او
و بندگان مهربان **چنانچه مسترفوش روزی با من حکایت کرد** که در این اوقات که ناپلیون صاحب سریر مملکت فرانسه شده
و امپراطور گردیده لوئیس هیجدهم که صاحب تاج و تخت فرانسه و در شهر وارسا پای تخت مملکت لهستان توقف داشت
پس از آنکه از سلطنت ناپلیون آگاه گشت رساله‌جاتی چند بعموم قرالات فرنگ نوشت که ناپلیون بدون حق غاصب
تاج و تخت موروثی من گشت اکنون بر هریک از قرالات فرنگ لازم است که چشم از امداد من نپوشند و با غاصب حق من
کوشند رساله‌جاتی چند نیز باهل مملکت فرانسه نوشت که شاید ایشان را مهیج غیرت شود و محرک حمیت گردد بلکه از روی حق
و چاره جویند **مسترفوش گوید اول مرحله این مقدمه مراکه اطلاع افتاد** اندیشه کردم که مبادا این حکایات اشتهار یابد و موجب سقفت
کار شود در ساعت بحضرت امپراطور عرض کردم و رساله را با او نمودم و درخواست کردم که اکنون فی‌الحال و عالم شهر را
قدغن فرمایند که هرکه رساله‌جات مزبور را در مملکت منتشر نموده است بدست آورند **مسترفوش گوید** ناپلیون که در ایام
کونسلیه بمحض استماع نام بوربان مضطرب و پریشان میگشت رساله را از بدایت تا نهایت ملاحظه فرموده گفت که حال کار
بوربان بجائی رسیده که تمنای سلطنت کنند و چنین رساله نویسند مرا باکی از این نوشتجات نیست و این مهمی است که اعتنا به آن
بود بمقتضای فرصت دفع آن اندک توجهی کفایت کند حال تمنای اهل مملکت سلطنت سلاله نسل حق طلب ماست
و بحول الله دست تصرف ما قوی است بقوت بازو و حدت تیغ خود ضبط حق خود کنیم و احدی را جرئت نیست که از بوربان
و امداد این و آن اندیشه نیست بهتر آن است که تجاهل کنند و مراد آن باز ندارند که بدفع شان مبادرت کنیم و از آن
اثری نگذارم و بعد فرمود چرا این رساله بخیر خواهان سلسله بوربان ننمودی که آن را استنساخ کنند و بخواندن
آن خوشوقت شوند و محلاتی سنت گوبرق که مجمع خیرخواهان بوربان است تحفه برند اگر با قضای رساله مزبور در
مجالس جسارت می‌کنند چاره آن نیز باسان است ای مسترفوش اکنون این رساله را قدغن کن در نوشتجات اخبار
درج کنند و شایع نمایند تا سلسله بوربان از خیالات فاسده خود منصرف شوند و بدانند که حال را اهمیتی برای این
نوشتجات نیست بلکه معین کار ماست **مسترفوش گوید** در حال رساله را بمباشر امور اخبار رساندم روز دیگر در نوشتجات

بعموم اهل شهر و نواحی آن منتشر گشت **مورخ گوید** در آن روزها حضرت امپراطور بملاحظه دو فقره با رستو
وزیر اعظم استخانه شهر مقدس سابق و را [illegible] و تفویض داشت **اول آنکه** نخستین کسی که در باب آشوب و هنگامه محبس
سیسله بوربان آگاهی یافته و بحضرت امپراطور شفاهاً عرض نمود دستنوس بود **دیگر آنکه** امپراطور را یقین حاصل بود که
در آن اوقات بعزم تسخیر بلاد از شهر پاریس نهضت خواهد فرمود و جزیره [illegible] و دیگری شایسته پاس [illegible]
مورخ گوید از جمله قواعد جدیدی که حضرت امپراطور در مملکت بنا نهاد و قوانین قدیم منسوخ ساخت آنست که خلفای
دین را امر فرمود که هر روز عموم عباد را ببهانه عیدهای پاپی که در آن ملت مقرر است بکلیسا نخوانند و معطل ننمایند و علاوه
از تحصیل امر معیشت باز ندارند و در عرض سال زیاده از چهار عید نگیرند و امر فرمود که هر گاه خلفای این ممالک که به نیابت خلیفه
اعظم یا پاپ روم مروج شریعت [illegible] این قانون جدید رضا دهند در شهر پاریس اقامت ورزند و الا از مملکت فرانسه
رخت بندند **بالجمله** از آنجا که حضرت امپراطور دقیقه از دقایق اوقات خود را در نوع [illegible] که در نظم مهام مملکت مصروف
کرده و اگر فرصتهای غفلت ننموده از کمترین زمان دولت مشمرد **در پانزدهم ماه جولای مطابق بیست و سیم**
سرطان که از جمله اعیاد شریفه و از اتفاق روز یکشنبه یوم الجماعه این ملت بود امپراطور با کوکبه سلطنت بکلیسای
بزرگ شهر رفت و جمیع امرا و وزرا و [illegible] بعید مقدم حضور نمود **امپرس مخصوصان نیز خواتین جمیله جلیله شهر را باتفاق**
خود بمعبد مزبور برده در جنب محراب تختی نهادند امپراطور پس از ادای طاعات بر فراز تخت قرار یافت و در جنب دیگر
محراب تختی دیگر گذاشته امپرس بر آن جای قرار گرفت و بعد از دعای خاص و عام از دعاگویان [illegible] **مورخ**
گوید که چون امپراطور را با حضار کلیسا اعلام داشته بود دانستم که هر گاه در آن تاریخ کنم تا آن غلبه ازدحام [illegible]
منتفی شود در آن مجمع از بدایت تا نهایت حضور داشتم هنگامی که خلفای دین در ضمن مواعظ و نصایح زبان بستایش و مدایح
امپراطور و شکر ایت عهد او گشودند و در اظهار خیرخواهی دولت و ارادت وی مبالغه مینمودند از [illegible] انجام و هجوم عام و
تملق خلفای دین را از ایام مرتفع خود در مدرسه برین با حضرت او یاد آمد [illegible] تصور نمی گشت که [illegible]
رفیق مدرسه ام سلطان مملکت شود و [illegible] کرد و از مشاهده آن مستغرق دریای حیرت شدم و لا حول گفتم **بالجمله پس از مواعظ**
خلفای کرام و ادعیه خاص و عام ترتلات نه امپراطور خاصه در آن مجمع بپای خواست و فصلی مبسوط مبنی بر تمجید سلطنت جدید
و تکریم حضرت امپراطور و نظام امور نظام که دین [illegible] منظم است بیان نمود و سامی حاضران [illegible] که هر یک در عهد [illegible]

و نام آمده بودند بواسطه شاهدهای خود بملک بر شمرد **مورخ گوید** ملاحظه کردم هنگامی که خلفای دین کیشیان
عیسوی آیین ذکر خداوند متکلم و زمانیکه مترلات [illegible] نام امپراطور مترنم بودند عموم خلق خاصه عوام هنگام ذکر نام
ناپلیون تعظیم و تمجید زیاده از زمان بردن نام و ذکر خدای بیچون میشد و بیرون حضرات عبادت سلکان
و لیکن حضرت ناپلیون را بخلوص نیت اظهار ارادت مینمودند و مردم زیادت میکردند **بالجمله پس از اجرای مراسم و حمد**
دولتیه امپراطور بحرکات ملوکانه و ملاحظات خسروانه خود مهیای تکلم و آماده ترنم گردید عموم خلایق از فرط اشتیاق بشنیدن
استماع کلام او دم فرو بسته و مترصد استماع نشستند پس از زمانی دیر با آنی و درنگ از فراز اورنگ با واز بلند فرمود که ای
سپهسالاران لشکر و سرحدداران کشور و امیران سپاه و اعیان بارگاه و امرا و وزرا و وکلا و حکام و عمال و افراد افواج
و آحاد اجناد و سایر عباد شما را تکلیف آنست که سوگند مؤکد یاد کنید **اولاً جان** و مال خود را در صرف راه دولت
دریغ ندارید **ثانیاً در حراست** ولایات و ممالک مساعی بلیغه معمول دارید که خلافی از اهالی آنجا ملحوظ نگردد **ثالثاً**
امپراطور خود را که حال بامضای جمهوریه و رضای خاصه و عامه زمام اختیار مملکت در قبضه اقتدار او قرار یافته
و حقوقات او و اولاد او را از قرار داد کنون مملکت منتقل گشته در حراست دولت او از جان و مال مضایقه ندارید **رابعاً**
در حفظ آداب سلطنت فیودال از قرار قانون مقرره آنچه دستورالعمل داده و بعد از این نیز خواهند داد مافوق
در اجرای آن تسامح ننمایید و بهر چه حکم شود اطاعت کنید **خامساً در حفظ رسم آزادی دولت** و مساوات و مواسات
عموم اهل مملکت که بمنزله نفس واحده و این مهم از اصول قوانین ملت است متفقاً مجتمعاً بدون [illegible] مغایرت مساعی
جمیله بظهور رسانید **بالجمله** فرمود شما باید از صمیم قلب و خلوص نیت سوگند یاد کنید که از این تکالیف مخالفت ننمایید پس از اتمام
این مقال آنی فی الحال فرمود آیا در این مواد عموماً بالطوع و الرغبه قسم یاد کنید یا باکراه سوگند خورید تحت افراد قراولان
خاصه که بحراست وجود او مخصوص بودند و امپراطور خود تازه افواج مزبور را معین داشته پاسبانی حوزه اختصاص آن
داده بود بیکبوت متفق اللفظ و متحد الصوت آواز بر کشیدند که دولت امپراطور پاینده باد ما همه بجان و دل فدائی دولتیم
و بطیب خاطر در هر سواد قسم یاد کنیم حضار مجمع نیز عموماً با افواج مزبوره هم آواز و باظهار عبودیت همراز گشتند در کنبد
کلیسا همهمه و ولوله عظیم در افتاد پس آنگاه خلفای دین زبان بتحسین خلایق گشودند و بآیین مقرر در محراب عبادت
بلبیک را بصدق و ارادت سوگند دادند حضرت امپراطور پس از انجام آن مهم که قانون سلاطین سلف بود از کلیسا بعمارت

خود معاودت فرمود سه روز چنانچه ذکر شود بمعسکر بندر بولان محل تدارک جنگ انگلیسان توجه نمود و چون
در آن سفر نظر با اهتمام تمام در مهام تدارک حرب از بنای لشکر و قرار کشتی و سیاه پیاده و سایر فروعات مجالی
نداشت امپراطور امپرس جوسفاین را بپاریس گذاشت و عزم رکاب نفر نمود

فصل نوزدهم در ذکر رفتن امپراطور ناپلیون بمعسکر بولان و سایر گذارشات آن

حضرت امپراطور چنانچه روز عید تیره در کلیسای مزبور فرمود
که نشفه بمعسکر بندر بولان رود و بدست خود نشان و حمایل و سایر علامات افتخاریه نظام بعساکر آنجا دهد روز
هجدهم ماه جولای مطابق بیست و ششم سرطان ۱۲۱۹ هجری از پاریس حرکت کرده روانه بولان گشت فردای روز دیگر
که اهالی آن سامان از سپاه و سایر متوجه تهیه ورود موکب امپراطور بودند وقتی آگهی یافتند که امپراطور دیروز
وارد بندر شده در سواحل داخل عمله کار گردیده سرگرم امتحان و آزمایش فرمایشات مقرره است باز دیده کارهای
تمام و ناتمام اهل حرف قورخانه کند بالجمله از غایت چالاکی و چالاکی امپراطور و سعی و شتاب او در امور که در هر کار
خانه مقرر بغفلة حضور می‌یافت و در هر حد معینه که بفتنه مرور سفر نمود چنین شهرت یافت که امپراطور طی الارض کند و آنی
در هر مکان حضور یافته سیر عالمی کند چون در این عزیمت امپرس جوسفاین را ملتزم رکاب نفر نموده بود در پس نقض نمود
که بذل نشان و حمایل افتخار با اهل نظام بهانه است خواهد غلبه بخاک انگلیس را جنگ آورد و در لندن افتخار خود تحصیل کند
مورخ گوید بذل حمایل و نشان عادت وزیر نمود ولی مکنون خاطرش آن بود که هم مراتب احتشام امپراطوری و
مدارج اقتدار شهریاری بعساکر آن سرحد نماید که قلوب عساکر را نسبت بوی رعب زیاده گردد و نسبت بخصم
تقویت فزاید و هم مانند حصار کلیسا عساکر مزبور را نیز با پیمان غلاظ مطیع و منقاد کند بالجمله سراپرده احتشام امداد
مکانی که قیصر اول ایام هنگام فتح انگلستان محل سراپرده بوده بپای داشتند از سواحل دریا تا حد و عبور انگلیس حد
ملاحظه می‌رفت جز قورخانه و توپخانه و جباخانه و مفردات ارزاق با صنایع و صاحب حرف از حداد و نجار و سراج و
ریخته گر و گلوله ریز و سایر حرفه مشاهده می‌افتاد و دشت و شبانه از سپاه گشت و سپاه خیمه آورده کار کرده جز جنگ حدیثی
بمیان نبود و جز جدال سخنی بر زبان نه در انگلستان آوازه در افتاد که ناپلیون توجه بسرحد انگلیس نموده که علی الغفله
داخل آن ملک شود اهالی انگلیس از روی شتاب بتهیه ممانعت و مقابله اقدام نمودند و احتیاط بدست برده از هر جهت محفوظ
داشتند بالجمله در حوالی بندر بولان نزدیک برج قیصری بفراز تلی رفیع که اطراف آن صحرای وسیع بود تا به [illegible] ساخت

سپهسالار عساکر مزبور امر فرمود که شصت هزار عساکر در تحت اختیار خود در آن صحرای مزبور در آورده و تمام
آن صفوف آرایند که حمایل و نشان موشح تمثال حضرت امپراطوری بصاحبمنصبان و آحاد افواج و افراد جنود
علی قدر مراتبهم عنایت رود مجملا صفوف آراسته آمد و نشان عطا رفت از شمار صفوف سپاهیان بیننده را
دیده خیره گشت و از شعاع نشان مهر لمعان روز روشن تیره آمد نظارگیان را هر دم حیرت می‌افزود که
در آن زمان قلیل آن مایه تدارک چون آماده گشت امپراطور از فراز تل آواز بلند تجدید تقریر روز کارهای در کلیسای
پاریس فرموده عساکر مزبور با یمین سابق سوگند یاد نمودند و متفق زبان ببشاشت گفته معروض داشتند که تا زنده ایم
حضرت امپراطور را فدائی و بنده ایم ناگاه در خلال آن احوال در دریا طوفانی شدید پدید شد و تلاطم دریا بمیل
آسمان گشت چندان هزار کشتیهای بزرگ و خورد که بجهة عبور در انگلستان ساخته بدریا انداخته بودند و ملاحان
بمشق تعلیم مشغول شده بیم آن رفت که از لطمه طوفان سفاین جمله شکست گیرد که تخته پاره بدست نیاید در هر حال
امپراطور عساکر بجای گذاشته سوار گشت لب دریا شتافت بمجرد ورود امپراطور به آنجا بدستی که عناصر تابع رای
و مطیع فرمان وی بود تلاطم سکون یافت و طوفان قرار گرفت امر فرمود که کشتیها را به بندرگاه در آورند پس آنگاه
مسرور و منبسط خاطر معاودت بمعسکر فرمود با هر یک از عساکر اظهار التفات می‌فرمود و مکشف در کدام جنگ
لطمه و چند زخم برداشته اسیران سپاه امر فرمود که شخص نامدار از سپاه منصور که در تسخیر مصر و ایطالیا ملتزم حضرت بوده‌اند
چند تن در این معسکر اند اسامی و منصب و اولاد و عیال هر یک را معین کنند و نیز مشخص دارند که مایه معیشت ایام
پیری مخارج او را کفایت کند یا نه تشخیص اسامی و تعیین مراتب مزبور را مفصلا بنویسند و بحضرت او بسپارند که قراری
درباره هر یک داده آید پس آنکه اسامی را نوشته و بوی دادند نوبت دیگر که در صفوف لشکر در آمد یک یک را
و شناخته علی التفصیل هر یک را احوال می‌پرسید و از عیال و اطفال جویا می‌شد و بدست خود نشان عنایت نمود
و دلداری و مهربانی میکرد مورخ گوید یکی از وقایع بندر بولان هنگام توقف او آن است که ایام
که در فرانس اهالی انگلیس را از سپاه و اهل حرف و پیک و جاسوس میگرفتند و حبس مینمودند از آن جمله دو تن ملاح که در
محبس شهر وردین گرفتار و از آنجا بتدابیر و حیل فرار کرده خود را به بندر بولان رسانیده بودند و مدتی
امور مخفی آن سرحد مشغول شده در آنجا بماندند از بیم کشتی نشسته با انگلیس رخت بندند و از اسلحه بحر کاری

پاره چوبی بدست آورده با او همخوری سبک که در آن دو تن جای گیرد ترتیب داده‌اند زیرا که اگر در کشتی بزرگ
بجنگ بیایند هدف گلوله تفنگ میشدند با خود چنان گفتند که اگر غریق آب شویم به که حریق آتش گردیم از این
گذشته در این احتمال نجاتیست و در آن جزم قطع حیات روزی فرصت یافته در تاریکی شب نشسته خود را بآب در افکندند
چون کشتی از کشتیهای انگلیس نزدیک بساحل بود با بیدی که خود را بوی رسانند پارو زدن آغاز کردند مساوی چهار صد
ذرع که طی مسافت نموده اهل گمرکخانه بندر بولان آگهی یافته تنی چند فرستاده ایشان را گرفته و به بندر آوردند
کیفیت این ماجرا بعرض رای امپراطوری افتاده احضارشان فرمود با او ملحقین درآوردند امپراطور از روی حیرت
سؤال فرمود که حقیقه شما بدین پاره چوب عبور از دریا و ورود بانگلیس ممکن بود عرضه داشتند اگر امپراطور را اذن
امکان آن نیک و شبههٔ نیست ما را رخصت بانگلیس دهد که با او همدریا افکنیم امپراطور تماشا فرمایند امپراطور را از
جرات و تهور و محاسن سخن و تقریر ایشان پسند خاطر افتاده از جرایم ایشان درگذشت امر فرمود که بکشتی انگلیس ایشان را
رسانند و به ایشان فرمود هنگامی که بخاک انگلیس در آیند همگنان خود را آگهی دهید که امپراطور فرانسه چندان ارباب
جرات و غیرت و اصحاب تهور و فکرت دوست دارد که اگر دشمن او در این صفت متصف باشند از جرم او درگذرد و مورد
عنایتش آید پس بکار کشتی [illegible] ایشان عنایت فرموده مرخص نمود و مدام امپراطور را این سرگذشت بر کوزه خاطر بود
و پیوسته از آن یاد نموده در بیت خلیفه نیز یاد آورد مورخ گوید سلاطین غالبا در هر که روزگار آسایش و انتظام
کشور پردازند و در سفر که هنگام کوشش است برزم لشکر اقدام کنند ولیک ناپلئون در حضر و هم از طرح جنگ و تعیین سپاه
و آهنگ نبرد فراغت نداشت آنا فآنا احکام و دستور العمل عساکر [illegible] و سپهسالاران سرحد میفرستاد و در
سفر نیز لحظه از نظم مملکت غفلت نمیفرمود احکام مملکتی و نگارش و احکام ولایات در ارسال مینمود و در عین کوشش فکر
آسایش کشور داشت و در عین آسایش کشور خیال کوشش لشکر بالجمله قبل از حرکت سفر چون امپراطور [illegible] فرموده
بود که از پاریس بولایت بلجیم رود و در آنجا منتظر ورود امپراطور بود پس از انتظام مهام بندر بولان که در برابر
انگلیس است تا که بولایت بلجیم عنان عزیمت تافت روزی چند در آنجا توقف نمود و از آنجا جمیع بلاد و سواحل
رین را سیاحت فرموده بشهر [illegible] در آمد چندی نیز در آنجا اقامت داشت در آن اوقات سفیری نزد خلیفه اعظم
پاپای روم فرستاده اظهار ارادت و خلوص نیت کرده متمنی شد که خلیفه از روم بفرانسه آید و تاج سلطنت را بدست خود

تمنا دستگاه تبارک امپراطور جدید که حامی این قویم و محیی ملت قدیم است نهد بالجمله زمان سفر نیز بود در ماه [illegible] ابتدا
و در ماه آکتوبر در میزان سال مزبور بشهر پاریس معاودت نموده در عمارت سنت کلود قرار یافت مورخ گوید
در این سفر عرایض و مراسلات خوف و رجا بحضرتش میفرستادند و اظهار ارادت میکردند و پیوسته در مجالس و محافل
از بسطت و استیلای وی سخن میراندند از جمله روزی یکی از [illegible] در مبالغه تکمیل وجود امپراطور در مجلس خود گفت خلاق
عالم ناپلئون را بیافرید آنگاه آرام یافت تنی که از اعیان و ارکان زمان که از امپراطور کینه در دل داشت
و او را بدخواه دیرینه بود گفت کاش خلاق عالم پیش از خلقت وی آرام یافتی مورخ گوید هیچگاه [illegible] انگلیس باشند
آن سفر از بد اثر کار ناپلئون سرگشته و متحیر گشته بود زیرا که از تدارک بی پایان و عزیمت ناگهان او و کمال عزم [illegible]
سیرف و اهل مملکت نیز واقف بودند که از که ام مهم [illegible] درآید لاجرم [illegible] مخارج زیاده از حد متحمل شدند
بجمیع اطراف و جوانب مملکت لشکر و تدارک تعیین نموده و از هر جهة منتظر و مترصد ورود او گشته بلی در مثال این احوال کار
مملکت سخت باشد زیرا که باراده دشمن پی نبرند ندانند چه هنگام درآید و از کدام راه سر برآرد لاجرم در اطراف مملکت زمینی
بی سپه نگذارند و زمانی بی تهیه نشینند مورخ گوید در آن اوقات خبر رسید که خلیفه اعظم قبول تمنای امپراطور کرده و با یک
رسول امپراطور در این حدود درآید امر فرمود که در عموم منازل استقبال کنند و لازمه احترام معمول دارند بالجمله امپراطور بموز
ورود خلیفه اعظم سوار گشت علی الغفله [illegible] رسید که بر راه او عنان تافت چون بکالسکه خلیفه رسید از کالسکه خود فرود آمد
خلیفه آگهی یافته از کالسکه بر آمد و هر دو یکدیگر را در آغوش گرفتند مصافحه و معانقه کردند پیش از وقت اعلام کرده بود که هنگام
کالسکه امپراطور را بر کالسکه خلیفه مقدم دارند و چنان کنند که خلیفه سهو [illegible] حمل کنند و آزرده خاطر نگردد بالجمله [illegible]
کالسکه امپراطور خلیفه با وی در آن کالسکه متمنی جلوس گشت که در یکجا نشینند فوراً از جانب اشاره او دری از جانب یمین و دری از
جانب یسار گشودند که هنگام ورود بکالسکه یکی مقدم و دیگری پس نماند و هر دو بیکوقت درآیند از آن گذشته امپراطور [illegible]
از جانب یمین و خلیفه از طرف یسار داخل گشت هنگام جلوس امپراطور بجانب یمین خلیفه و خلیفه بسمت یسار او جای گرفت
و در آن رفتار احتیاط رفتار که زمان توقف خلیفه در پاریس [illegible] بخواهد یافت و احترامی که سزاوار مقام اوست منظور نگردد بالجمله [illegible]
بزرگواران دولت و دین یک کالسکه قرین گشته و بشهر فانتن بلو فرود آمدند فصل بیستم در ذکر احترام نمودن امپراطور و
عموم خلق شهر خلیفه اعظم را و منزل دادن امپراطور وی را در عمارت سلطانی و تهیه جلوس سلطنت نمودن [illegible]

رفتن خلیفه اعظم و امپراطور و تاج بسر نهادن وی از آن پس که خلیفه اعظم و امپراطور در شهر فنتن بلو روزی چند
مشاوره کردند تخت خلیفه از آنجا عازم شهر پاریس گشت حسب الامر امپراطور احترام خلیفه را زیاده از تعظیم امپراطوری
منظور نمودند و او را استقبال شایسته کردند و لوازم آداب از هر باب منظور داشته از عمارات شاهی عمارت توئلری را جهت
توقف خلیفه آراسته ایوان و خرگاه او را منزه و مصفا نمودند خاصه محل نشیمن او را مانند ایوان امپراطور آراسته کردند و خلیفه
در آن جای گرفت در حقیقه ورود خلیفه به پاریس بغایت عجب می نمود و مجلس کاملی گشت و بسیار بر وضع و وقت امپراطور فرود از
قدم او اهل پاریس مسرور بودند و مباهات می نمودند مورخ گوید که جدی خاص و عام بزیارت خلیفه اجتماع و ازدحام
می نمودند که کس را با وجود رسم بوسیدن خود دریافت خدمت و در اطاعت آمدم از کثرت جنجال مجال با قدم صاحب قلمی
خلیفه تماشای بسمه خانه امپراطوری قدم رنجه داشت به زیارتش فائز گشتم چون خلیفه با بسمه خانه در آمد او را به تعظیم حضار کلاه از سر برداشتند
و بپای ایستادند جوانی و در آن میان از ترک ادب کرده کلاه برنداشت جمعی منع او مبادرت نمودند خلیفه اعظم دریافت کرده بنگاه میکرد تا آن
جوان رسید از روی رفق فرمود ای جوان کلاه از سر برگیر تا تو را دعای خیر گویم سخن خلیفه در قلوب نظارگیان تاثیر تمام نمود
بر رعایت ارادت خلیفه افزود باجمله ورود خلیفه اعظم به پاریس موجب اندیشه و هراس دولت انگلیس گشت زیرا که موجب تحریر و تسخیر
ارام فکر شدند در انحراف قلوب اهل مملکت از ناپلیون در تسخیرات اخبار مدام سبهای رب نوی میدادند و او رضا
و لیکن امپراطور هر دم به وقت فرنور شده بدیع نیافت و در تاج نهادن اهتمام می نمود و در تهیه مهام سلطنت بهر چه خاطر او توجه میکرد
فی الفور در رفتار مملکت ممضی گشت باجمله در بیست و نهم ماه نومبر هشتصد و چهار عیسوی مطابق … هجری خلیفه اعظم با جلال
و احترامی تمام بپای تخت پاریس در آمده اول ماه دیسمبر در ورسایل … خلیفه صاحب شورخانه اعظم دولت
برضا و رضای روسای قوم امپراطوری ناپلیون و بقای سلطنت در نسل وی و تشخص سامی وی را بنظر امپراطور رسانیدند از جمله
امپراطوری وی عموم اهل مملکت متفق بودند ولیکن در بقای سلطنت در نسل وی اختلاف نمودند شصت هزار و … در ممالک فرنس از
دیوان مقدار او سرا و حکام و عمال و وکلای رعیت کشته بلکه کمیده و شادی … بودند و هر یک را دفتر و دیوان
علاحده بود باجمله سه کرور و هفتاد و چهار هزار و پانصد و نود و شش تن تفاق بر بقای امپراطوری در نسل وی نمودند
و دو هزار و پانصد و شصت و نه تن در وراثت مخالفت کردند امپراطور اشاره نمود که اسامی مخالفین را ثبت کنند که هر یک را
بمقتضای وقت بحضور آرد مورخ گوید یکی از مخالفین بقای سلطنت در نسل وی من بودم و مرا مقامی بود که از …

باجمله در ماه اکتوبر سال یکهزار و هشتصد و چهار عیسوی مطابق … هجری عموم اهل مملکت از ارکان دولت
و روسای ملت و سایر مجلس سلطنت در شهر فانتن بلو اجتماع نمودند مورخ گوید از اختلال گردش سپهر و
جنبش ماه و مهر در عرض ده سال در شهر فرنور اختلافاتی شگفت و تغییراتی شگرف روی داد که عقول را مات از تصور
آن حاضر و قاصر است تخت ناپلیون را خلیفه اعظم در این شهر تاج سلطنت بر سر نهاد و عاقبت نیز در این شهر وی را
از سلطنت مخلوع تاج و تخت و لشکر و کشور را بدرود نمود و در این شهر تخت اصحاب دیوانخانهای دولت با امپراطوری وی
بعد نسل اتفاق نمودند و امضا داشتند در انجام نیز در این شهر بر عزل او اجتماع کردند باجمله امپراطور را تاجی مکلل بجواهر
و مرصع بدرری که بتاج سلاطین قدیم فرنس مماثلت نداشت و به دیهیم قیاصره روم مانند بود ساخته بنگامیکه
تاج در حجره جواهری دولت نهاده بود تمام آن شهر مال داشته عموم خلق فوج فوج و جوق جوق بتماشا می آمدند چون از مملکت
انگلیس کیفیت تاج و حیث سلطنت ناپلیون اشتهار یافت در روز سیم ماه دیسمبر مطابق … هجری مستر پت وزیر دولت انگلیس
که تازه در وزارت اقتدار یافته بود در شهر استاک خولم پای تخت مملکت سویدن با امنای آن دولت عهد مواثقت
بسته عهدنامه نوشت و قرار نهاد که هر ساله مبالغ خطیری نقدا و جنسا بآن دولت دهد که بمجادله فرنس اقدام نماید
باجمله پس از اتمام تاج دوم ماه دیسمبر هشتصد و چهار عیسوی مطابق … هجری تا مبنی که کلک از تحریر و نطق از تقریر آن قاصر است
کلیسای بزرگ فانتن بلو را پیرایه بسته و اهالی شهر عموما در کلیسا حاضر آمدند خلیفه اعظم و امپراطور و امپراطریس یک یک
زمان قلیل از ازدحام کثیر بکلیسا رفتند تخت خلیفه اعظم با امپراطور معظم در حجره خاص یکدیگر را ملاقات نمودند از آن پس
خلیفه بفراز منبر برآمد امپراطور و امپراطریس در جنب محراب هر یک بر سریری نشسته تاج مکلل با طبق زرینی مرصع از جواهر
نهادند پس از اتمام خطبه خلیفه تاج را بدست خود با امپراطور تسلیم نمود امپراطور خود اول تاج بسر نهاد و از آن پس تاج دیگر
برداشته بدست خود بسر امپراطریس نهاد و بعد با حرارت شده بمکان خود که تاج مختری مکلل بجواهر قبل از وقت
بجهة امپراطریس مهیا داشته بسر وی نهادند خلیفه اعظم انجیل جلیل را بدست امپراطور داد بجهة احترام آن ایزدی کتاب امپراطور
زانو شکسته بر آورده بعزم سوگند دست بر انجیل نهاد و در حفظ و حرمت دولت و مملکت قسم یاد نمود بعد از انجام آن مهم از کلیسا
بعمارت شاهی معاودت نمودند روز جشنی عظیم کردند و شب چراغانی کثیر نمودند و آتشبازی کردند روز دیگر جمیع افواج
عساکر شهر و نواحی را معبر بیرون از حضار نمود در عرصه نظام تمامی … امپراطوری نهادند امپراطور …

بالاتفاق بر دو بعد از نسق نظام و اتمام سلام امپراطور بعزاز تخت بپای ایستاد و بدست خود بیدقهای افواج را
که تازه بشکل عقاب بر آن اختراع شده بودند به بیدقداران افواج داده و بدیشان خطاب فرمود که ای گروه همت
بیدقهای خود را حراست نمائید و در عرصه جنگ دشمن را طعمه عقاب شیر شکار خود کنید اکنون قسم یاد نمائید که تا جان
بتن و روان در بدن دارید بحفظ بیدقهای خود در عرصه جنگ مسامحه و درنگ ننمائید بالجمله عموم افواج سوگند یاد
کردند و در اظهار دولتخواهی و جانفشانی متفقاً مجتمعاً هم باز و هم آواز آمدند مجملاً که در سلطنت ناپلیون و تاج نهادن
وی مملکت فرنس را منفعت کلی حاصل گشت یوماً فیوماً ملک معمور گردید تجارت رواج یافت اهل کسب و حرف منفعتی زیاده یافتند
مورخ گوید عجب تر آنکه پس از وقوع این مرتب لوئیس هیجدهم پادشاه سابق فرنس از راه عناد و سفاهت از شهر
کلمر که یکی از بلاد سواحل دریای مملکت سودین است رساله جاتی چند نقش نوشته باسمیه نمود که من هرگز برضا و اختیار از سلطنت
موروثی خود دست باز نداشته ام و دست باز نخواهم داشت و در آن مرتبه یاد شده بود که ای اهل فرنس رشته دوستی خود را از شما
نگسسته ام و نخواهم گسست بالجمله در آن اوقات که امپراطور تاج بسر نهاد وقایعی که روی داده آن است که مابین دولتین
انگلیس و سودین عهد مولفت انعقاد یافت و مابین انگلیس و سپانیول جنگ آشکار گشت و مستر پت وزیر با تدبیر انگلیس وفات نمود
مجملاً امپراطور بعد از انجام مهام سلطنت خواست تا خلیفه اعظم در استحکام دولت را قوامی دهد در دوئیم ماه جنیوری که ماه اول
جدی سال مزبور است بپادشاه انگلیس مراسله دوستانه نوشت آدابی که در توشیحات ایام گوناگون مرعی است تغییر داده
برسم مواخات مکتوب نوشت و عنوان مراسله را برادر عزیز مکرم رقم کرد بالجمله از انفاذ مراسله و اظهار اتحاد خواست انگلیس را
فریب دهد و چنان معلوم کند که طالب مصالحه است و این معنی را کمال ایضاح حاصل بود که او در ابتدا مصالحه منظور نداشت مگر مجادله
مقصودی نداره خاصه آن اوقات که دولت سپانیول با انگلیس مخاصمت برخواست و شصت فروند جهاز جنگی بر جهازات سابق
خود افزوده در تحت اختیار ادمرل فرونیه مقرر داشت که بمجادله انگلیس اقدام کند مورخ گوید دولت انگلیس در آن هنگام شنیده
خصومت با فرنس که وجه نقد در مقابل نهاده هر نوبت با ناپلیون اظهار اقتدار میکرد او میخواهد زیاده بر تعرالات فرنگ بسیار
کشته را و استیلای ناپلیون شود و موجب ضعف قوت وی گردد مقام تعجب است که با دولت سپانیول آغاز جنگ نمود
از قانون حزم بغایت دور است زیرا که دولتی را که با دولت دیگر مجادله اتفاق افتد قرار است که با سایر دول که از مجادله آن دو دولت
نیوترل خوانند مخاصمت بمبادرت ننماید بلکه مسالمت کند اگرچه دولت سپانیول با دولت فرنس همراه بوده ولیکن

با انگلیس مخاصمه داشت و دولت سپانیول بی موجب دخیل ملک بحر جائلند سایر قرالات دیگر هیچ وجه متعرض نبود
مجملاً دولت انگلیس از طریقه حزم دور افتاده و قبل از آنکه دولت سپانیول اظهار مخالفت کند ادمرل کور که سردار
جهازات جنگی انگلیس بود سه فروند کشتی سپانیول را که از بندر گوبکذ زر سرف و از نقد و جنس نوا با خود که لنگر انداخته
یافت بامر داشت و در دریا مانع از عبور آمده بی سابقه خصومت در مقام منع و فحص بر آمد که چه در بار دارند و کمی سرود مجملاً
کار بنزاع انجامید و جدال منجر گشت لذا آنجا که کشتی انگلیس افزون بود کشتی سپانیول را مغلوب کرد و دو فروند کشتی
غارت و ملغوم و کشتی دیگر را باتش سوخت و این نیز اکتفا ننموده در هر بندر از بنادر که کشتی سپانیول لنگر افکنده داشت
نهب و غارت نمود در آن اوقات ایلچی دولت سپانیول در انگلند متوقف و از آن واقعه وقف نمود بالجمله ادماع سلطان
خبر چرل چهارم پادشاه سپانیول بغایت خشمناک گشته فی الحال آغاز جنگ نهاد مورخ گوید اگر بنای
دولت انگلیس از اسرار قوانین عسکریه ناپلیون واقف بودند ابداً سپانیول را متعرض نمیشدند که سپانیول با فرنس متفق شود
و انگلیس را مخاصمت خیزد و سایر دول فرنگستان معین یکدیگر شوند و با انگلیس خصومت ورزند و بدین حرکات ناپلیون اسباب
نمود که هرگاه جنگ در ممالک بری فرنگستان اتفاق افتد صرفه دولت وی خواهد بود و بملاحظه اینکه بعد از آن اختیار تمام
که وی طالب مصالحه است و انگلیس او را المجانبه که بجنگ اقدام کند چنانچه ذکر یافت مراسله دوستانه بدولت انگلیس ارسال
داشت و مضامین جواب نامه انگلیس را که از منستر بری وزیر دولت انگلند مصحوب مستر تمرنه بوزیر دول خارجه فرنس داد
در روزنامه ها امر فرمود تا باسمه کنند تا کل فرنگستان از سبقت جنگ انگلیس آگه شوند بالجمله مراسله انگلیس که منظور امپراطور
بهیچوجه او را اندیشه بخاطر راه نیافت مورخ گوید پس از آنکه باقدام و اهتمام خلیفه اعظم سلطنت بالاستقلال و الاستحقاق
او را مسلم گشت و این مراتب به اطراف و اکناف اشتهار یافت و به تهنیت و میمنت این مهم اعیان دیوان و دفترداران
کشور و لشکر بزم جشن آراستند و محفل ضیافت منعقد کردند خواهه شهر پاریس که در محضر امپراطور و بسر جشنی عظیم بپای نمودند
در اواخر سال یکهزار و هشتصد و چهار عیسوی مطابق ۱۲۱۹ هجری مصلحت خانه بزرگ دولت را آراستند در وسط آن که ایام جمهوریه
محل کرسی نشین اول بود تختی ملوکانه نهادند امپراطور بعزاز آن قرار یافت بعد از آن که حضار مجلس در خیرخواهی دولت وی
عهد و میثاق نمودند و مجدداً سوگند یاد کردند شرحی مبسوط بیان نموده فرمود ای حضار مجلس را خاطر با سایش و آرام است عموم
ممالک روی زمین را میل و طبع از کوشش و کشش بکلی زایل است ولی چه سود که از خصومت دیرین انگلیس بدولت فرنس و حرکات زشت وی

دولت سپانیول چنان مینماید که مرا تمنای خاطر حصول نیابد و خلاف وقوع پذیرد باید این معنی بهر کس محقق شود
که مرا منظور نیست که از غرور و طمع غیور سایر ممالک را ضمیمه فرانس کنم و تصرفات تفوق جویم بلی مقصود آنست که این
ممالک را از آسیب تطاول خارج حراست کنم و حفظ و تثبیت نمایم دیگر سرمایه آنست که تصرفات بزرگی جویم و مملکتی که تا
بلی انچه اکنون کشور گشوده ام و هرچه تفوق جسته ام از آن دست باز ندارم و پای پس نگذارم و در حفظ و حراست آن فوق
الطاقه کوشم مورخ گوید در آن اوقات که هنوز خلیفه اعظم با ایطالیا معاودت ننموده بود که آوازه در افتاد که امپراطور
ناپلیون خواهد بشهر میلان پای تخت ایطالیا توجه کند و بعضی از ولایات که بقرب شهر مزبور واقع و اهالی آن جمهوریه اند
ضمیمه ایطالیا کند و در آن مملکت نیز تدابیری که تخت جمهوریه بنا نهاد و از جمهوریه بلگونسلیه و از کونسلیه بامپراطوری
منجر گشت شهریاری مستقل کرده چنانچه وقتی از اوقات در مجاری صحبت مذکور بود که من نه همین وارث لوئی چهاردهم
بلکه نیز جای نشین کارل منیم که هزار سال قبل تاج آهنین از تارک شهریار ایطالیا گرفت و بسر نهاد مورخ گوید وقایع
سفر ایطالیا در مقام خود مشروحا مذکور آید و مبرهن شود که امپراطور منظور این بود که چنانچه تاج سلطنت فرانسه را بخود
اختصاص داد و همیم شهریاری مملکت ایطالیا را نیز مخصوص خود کند صاحب سریر ممالکین و حامل لوای دو نشین گردد و نیز در مقام
خود محقق شود که در آن سفر چگونه عقد عهد مابین او و امپراطور گشته آمد و مجلت مخصوص منعقد گشت فصل بیست و یکم در ذکر مامور
گشتن مسیو بورین بوزارت همبرغ مورخ گوید روزی امپراطور چون نعاین مرا بمقام فرستاد که امپراطور از این روز ما شمارا
بخدمتی مخصوص خواهد نمود چون در آن اوقات که ناپلیون تاج بسر نهاد و امپراطور اعظم گشت و سلطنت او را مسلم آمد
مرا خدمتی محول ننمود چندان مدید بار امپراطور آمد و شد نکردم هنگام عصر روز مزبور حکمی صادر یافت که در عمارت توئیلری بحضور
امپراطور را شرف حضور یابم بهنگام معهود چون بخلوت وی در آمدم چندان التفات مبذول داشت که از آغاز کونسلیه تا امپراطوری
چنان التفات ملاحظه نکرده بودم حیرت بر حیرت افزود بخت نزدیک آمد و دستم گرفت و بر دست فشرد و فرمود ای مسیو
بورین هیچ دانی که از آغاز تا کنون که این مقام را یافته ام رفتار من نسبت بشما تغییری نیافته ای بورین مرا از خدمت دوست
سلطنت مرا تغییری در احوال این کوکبه و حشم از لوازم سلطنت است و از پی انتظام و رعب قلوب جمهور انام است تو را ما
هرگز چشم بخدمت ننگریم و حقیقه مراتب وفا و صفای شما را محقق است قدرت خدمت شما را از خاطر نخواهد رفت اکنون بازای خدمات
و زحمات شما را بخدمتی خاص اختصاص دهم و فرمودن خود نیز نقشه دیگر غرت ایطالیا کنیم و مالک تاج و تخت آن مملکت شوم در آنجا

آنجا را مهامی خطیر در نظر است خواهم آنرا مملکتی عظیم کنم و عموم ولایات جمهوریه را که در قرب آن واقعست از شهر و
الی کوهستان سوئیس و پای های آلپ مرتبا بدان ضمیمه آن مملکت کنم ایطالیا مدام جزو فرانس نخواهد بود باید آن را بنظام
مملکتی پادشاه نشین کنم و چنان شود که مملکت فرانس و مملکت ایطالیا را قانون واحد و اکنون متحد بود اکنون ایطالیا را چندین
ولایت ملکزاده نشین است که بمجلس اطاعت آن دیگری نکنند تخت میانه عموم حکام آن مملکت باید یکسر منفق و متحد کنم ایالات
همه را در تحت اختیار پادشاهی مقتدر در آورم و رومرا پای تخت وی کنم تا دامی که پاپای روم را از جمعیت سیسیلیا
منفک کنم که جز مهام احکام و فتاوی مسایل و تحریر رسایل بکاری اقدام نکند این مرتب وقوع نخواهد پیوست اگر چه منور این
خیال مرا انجام تسمیت نیست ولیکن از این پس فکری نیک در این کار کرده آید حال این خیالی خام است و هنگام تحریر شود
و کار پرداخته گردد بورین گوید چون فرمایش وی که این سخن منجر گشت مرا بخاطر آمد که در مدت روزی در کوچه فرانس با وی
راه میرفتیم ناپلیون گفت ای بورین روزی آید که اختیار مملکت فرانس بکلی بر تسلیم شود از آن پس کفی کرد این خیال خام است هنگام
پخته آید و مهام ساخته گردد بالجمله فرمود ای بورین من هرگز در زمانه احوال زمان حال معتبر ندانم مدام در اندیشه زمان
استقبال کنم و مآل امور ملاحظه نمایم اکنون نظر باوضاع ایطالیا متوانم انجام کل مهام مکنون خاطر را بکلیات از
قوه بفعل آرم و ولایات مختلفه آن مملکت را متحد و یکدولت کنم و مطیع قوانین نو نظام سلطنه که ابتدا آن تعبیر و تبدیل
نیست آورم تخت پایه برود آن مملکت را مانند فرانس بقواعد سلطنت مانوس و وحشت مرتفع کنم عاقبت بالکلیه جمیع
مقاصد خود معمول آورم ولایات مختصر آن بدون انحصار و التفات باراده من خود عادت بدان آداب و قواعد کنند
و چون مرور خصال دیرین با تروک کنند خصومت نیز مرتفع گردد و اختلاف بر افتد آنگاه ایطالیا مملکتی مستقل شود
و قوانین آداب و رسوم وی متحد گردد آنگاه ایطالیا را قرالی معتبر کنم و اهالی آن را مانند فرانسه دیگر آزاد نمایم و لیک
ای بورین کفایت انجام این مهام را بیست عام لازم بود تا سال دیگر کسی چه داند که روزگار که پایان پذیرد و که
زنده بماند و چه روی دهد مجملا فرمود اکنون شما را منصب وزارت همبرق اختصاص دادم و وزیر مختار آن شهر نمودم
که بدانجا آهنگ و آن کشور در تک نمائی که در باب ممالک نیامنظوری چند در نظر دارم و انجام آن بوجود شما در
آن کشور صورت پذیرد در آنجا باید لطمه عظیم بدولت انگلیس زنم و او را با ثمره از خشکی قطع علایق کنیم و فرمود ای بورین
ممالک انگلستان بکلی بامتلی شود و در آن هنگام صاحب افسر و مقتدر گردد که از بیم وی قرالات یکسره با مخالفت نکنند

وودر ممالک از فرنس پی این مهم مملکتی شایسته تر نیست باید چنان کنم که سایر دول بکلی مطیع و منقاد دولت فرنسه شوند
و فرسودای بورین وای وزیر مختار و سفیر با اختیار ولایت حمبرق جبایه در آنجا خبر یابی هر کس توجه کنی
وکمبی توسل نجوئی و رموز ملک را از هر که غیر من است پوشیده داری امورات اتفاقیه را بمن نگار و جواب کیر باید
دول خارجه بر او ده کن و در اینجا سر فوش را محرم اسرار خود کن و وقایع را بوی نگار که فورا بمن رساند و در اینجا سر فوش
بالجمله پس از اندکی تامل فرسودای بورین در باب سفارت جوبرت و کیفیت وی از این مملکت اهل شهر چه گویند و چه شنوند
عرض کردم مجلس واقف نیست که وی بکجا مامور و بچه سمت خواهد رفت پدر وی نیز متحیر و متفکر است چون اتحاد کن
پسر خود آگاه است از من جویا گشت گفتم من نیز ندانم که بکجا رفته ولی بازگشت کند امپراطور فرسودای بورین فی الواقع تو
واهمی عرض کردم بلی فرسودای سلطان از آنکه اسراق سمع کرده عرض کردم بحدس خود دریافت کردم چون از بله وی از
لیبرک که یکی از ولایات سقیان علیا است بمن رسید و حضرت امپراطور نیز مکرر در باب ولایت ایران و ممالک هندوستان
مکنونات خاطر خود را با من در میان نهاده لاجرم چنان دریافت کرده ام که وی مامور بدربار شهریار ایران است فرمود نیک
استدراک کرده ولیکن این راز را پوشیده دار زیرا که انگلیس استنباط کرده که من آن مرام که رخنه در بنیان استیلای وی
در ممالک شرق افکنم اگر از عزیمت جوبرت بدان صفحات آگه شود در مقام چاره بر آید عرض کردم حال که جوبرت را مامور
داشته اید مرا نیز مقرر دارید که با وی بایران روم و بعضی از خدمات مقرره را بعهده خود گیرم چون مرا با وی وداد با
کمال اتحاد حاصل است مطاهرت یکدیگر در اقرب زمان مهام رجوعه را بنظام رسانیم فرمود اگر چه این خیال نیک است ولیکن تو
هیچگاه در ایران نبوده و از احوال آن مملکت استحضار نداری تاب و هوای آن خاک معتاد نه و وزارت و سفارت حمبرق تو را
نیکوترین خدمات است عادت آن ولایت دانی و معاشرت با اهل آنجا توانی و در اینجا مهام ما را نیز که اهم مطالب است کفایت
کنی الکنون خیالات من بکلی متوجه آن مملکت است مانند شما صدیقی در آنجا لازم است بالجمله امپراطور در خلوت راه گرفته
با من سخن سلیف مکتوب توقف فرمود کلفشای بورین پیش از آنکه سفر کنی در اینجا انجام خدمتی کن و از آن پس بلاسم
امپرس سخن شنود و نصیحت نوشته باید حال وی را دیدن کنی از آنجا که در مخارج سرف و تلف مال است اولا آن
ممانعت کنی حال دو سه نوبت ادای وام وی نموده ام متعهد مفهم بود که از این پس اسراف نکند و وام نیارد حال نیز از
قرار یکه مسموع افتاده باز مدیون است هرا و فات بدان باب با وی سخن گویم از من روی بگرداند و سرشک اندوه ریزد

بازکاش

بازکاش از وی ام اولادی بود که وارث من شود پس از من برادران من قابل خلافت نیند خداوند کار نگاه چه خواهد مجملا
از خدمت امپراطور بحضرت امپرس وارد شده فرمایشات وی را القا کردم و او را بر آن داشتم که اسراف نکند و دیگر وام تمام
درباب زیاده روی و اسراف در مخارج حیف کف که جمیع مقرری من نزل فقرا و سالکین مملکت شود از آن ابن السبیل
السبیل دریغ نتوانم مورخ کوید بکلام انتهای الکلام امپراطور وی از حدث اولاد سخن براندم دریغ داشتم که آن جلیله چند بحث
سخن مهموم و مغموم کنم بالجمله بازه امپرس زبان نصیحت بکشود و فرمود چنانچه بارها گفته ام در مجاری امورات دولتیه با امپراطور بحث
نکن و با او خورده مگیر خوش ندارد که در خیال کسی از وی برتری جوید یا بخطا وی را نسبت کند و لیک درباره خود و وساطت
دیگران هرچه گوئی شنود و آنچه خواهی دریغ نکند این بگفت و مرا از حضور رخصت داد فصل بیست و دوم در تمنای خلیفه از
امپراطور و معمول نیفتادن تمنای وی و آزرده گشتن خلیفه و رفتن امپراطور بایطالیا و تاج بسر نهادن
و صاحب سریر دولتین و تاجدار مملکتین گشتن وی و التبر که از فحول شعرا و فحول مورخین فرنگستان است از تالیف خود
ضبط کرده که خلیفه این مراوقتی بجای بوسه توان داد که از امور دنیویه درت وی بسته بود و از قیود در سته امید وابای
رجعت نشود امور مملکتیه را بپای بیان ننهد بالجمله جناب خلیفه اعظم برهان که بوسه مراد خود را المبلکه منعقد سعی
اینکه رنج سفر کشیده و از روم بپاریس آمده و امپراطور را تاج بسر نهاده اگر بپاس آن رنج این سفر از امپراطور درخواست تمنی
کند مقرون بانجاح خواهد بود مورخ گوید اگر از طبیعت ناپلیون آگه شده چنان تمنائی نمی نمود بالجمله آن مستمنی
از امپراطور گشته که ولایات توابع روم را از قبل او قفان و بالانه با انضمام ملوکی خند که سابق در تحت جناب خلیفه اعظم بوده
و امپراطور بقهر و غلبه تسخیر کرده ضمیمه ایطالیا نموده است حال از آنجا موضوع فرماید و بخلیفه اعظم مفوض دارند که کماکان متعلق بروم
شود مورخ گوید پس از آنکه ناپلیون را جمیع مقاصد حصول پیوست و با قدام و اهتمام خلیفه اعظم سلطنت بالکاق و رسلم
و تاج بسر نهاد و احتیاج وی از خلیفه مرتفع گشت و آغاز کشورکشائی و مملکت فرانی وی آمد در این هنگام بی هنگام تمنای چنین
مهمی از حضرت وی خطای محض و محض خطا بود قبل از آنکه آهنگ پاریس کند اگر غرامت موقوف و مشروط بانجاح این سوال و انجام
متمنیات می نمود ملکه ایطالیا را نیز درخواست میکرد امپراطور از روی احتیاج با طمینان آنکه پس از گذشت کار بوی بازگشت خواهد نمود
مضایقه نمیفرمود بالجمله تمنای بی هنگام قبول نیفتاد و این معنی در باطن رنجش خاطر خلیفه اعظم آمد اگر چه از این فقره خلایق که
گشته های دولت نیز فهمی رسیده شده ولیکن اهل ذکاوت و فراست و کیاست در یافتن مطلب منتظر بودند چنانچه بسیار اتفاق افتاده

در خارج مردمان فطن بجد بر عجایب خیال در باب مطالب دولتیه کنند که بنای دولت و ارکان صورت
آنان را شبهت نتوانند افکند بالجمله بخلاف توقع مخلوق که امپراطور برآن است که تاج سلطنت ایطالیا را نیز بسر نهد و این
مهم خلاف رای خلیفه و باطن میان بزرگواران دین و دولت مخالفت مجملا امپراطور در غره ماه ژوئن از پاریس
برآمد که آهنگ ایطالیا کند و در آنجا تاج آهنین سلطنت آن مملکت را متملک شود و خلیفه اعظم نیز پس از امپراطور چندان
در پاریس توقف نمود امپراطور از آنجمله که در تملک تاج ایطالیا او را عجول و حریص نخوانند تخت شهر تورین توقف ورود
ملک زاده بار خیر را که سابق ذکر یافت در آن صفحات والی و حکمران نمود و مهام آن حدود را با تمام منظم ساخت
و اوضاع و ولایات در قصه اتحدو را که بقانون جمهوریه بغداد ولیک چندان استیلائی نداشتند در کون منهجم
حکمرانانی چند تعیین فرمود و چون خلیفه اعظم از پاریس معاودت بروم نمود در بین راه شهر تورین در آمد امپراطور را
در آنجا با وی ملاقات آخرین اتفاق افتاد و احترام او را این نوبت بیشتر منظور داشت و او را روانه کرد و خود از آنجا به شهر
سندریه رفت و از پی استحکام و انتظام مهام آنجا مخارج عظیم منظور نمود و روزی در باب انتظام امور شهر ترتونه با جانال
برتیر سفیر بود که اگر امور قلعه سندریه انتظام گیرد مدام ایطالیا مرا بود و قلعه آنجا محکمترین قلاع روی زمین گردد و او را
گنجایش وسعت چهل هزار صالدات بود که همه در آنجا اقامت کنند محل آذوقه و مدارک و ادوات حرب ایشان آن
میسر بود آذوقه شش ماه نیز در آن منتشر شود فرضا اگر دشمنی قوی دست از مملکت نسا روی بدیشان که شش ماه خود را
در آن قلعه توانند حراست نمود که من اگر در اقصی بلاد عالم رخت کشیده توانم بدیشان رسید و دفع دشمن کرد بالجمله چون
صحرای مارنغو در حوالی شهر ترتونه واقع است عساکر ماموره آن سرحد در آن صحرا صفوف آراسته امپراطور کیفیت آن جنگ
مارنغو را که اتفاق افتاد در بر کرده و در آن لباس بصحرای مارنغو آمد و صفوف افواج در ترتونه در آمد پس از فراغت از عظیم افواج انشاد اکراد شهر نزول
میلان پای تخت ایطالیا عزیمت نمود اهالی شهر بنگام ورود تقدیم استقبال و پای انداز نموده و حضرت وی را اسرای
گرفت در آنجا از نیروی بخت امپراطور و تاییدات اقبال وی تقیدی شهر جناوه از جانب خود و از جانب اهالی آنجا
مستدعی شد که حضرت امپراطور در جناوه قانون جمهوریه را تغییر دهد و حکمرانی از خود در آنجا تعیین دارد و تابع فرانسه
مورخ گوید قبل از وقت در این باب تقیدی شهر جناوه از جانب امپراطور اشارت رفته بود بالجمله امپراطور مسئول
وی را قبول و مورد نوازشات ملوکانه فرموده دیگر فرصت تمام شهر جناوه توجه نمود مستر روزن را حاکم آنجا

کرد

کرده نیست و نصیب افواج قاهره فرانسه را توقف و حرکت آنجا مامور کرد و بمیلان معاودت نمود تاج
آهنین سلطنت آن مملکت که در میلان بخاک نهان بود نیز بدر آوردند و در سال یکهزار و هشتصد و پنج عیسوی
مطابق ۱۲۲۰ هجری در کلیسای بزرگ میلان که پس از کلیسای موسوم بسنت پطرز واقع در روم بزرگترین کلیسای
مملکت ایطالیا است از خاص و عام اجتماع و ازدحام کردند خلیفه بزرگ ایطالیا بدست خود تاج را لوی داده امپراطور
تاج را بسر نهاد و سلطنت مملکتین فرانس و ایطالیا بر او مسلم گشت مورخ گوید از وقایع ایطالیا در باب میل خاطر
امپراطور بناوم قرستینی که معشوقه دلربا و فریبنده و نیکو ادا بود مورخین اختلاف کرده اند از جمله نوشته اند که
ناپلیون در بیت خلیه خود و ایام صحبت گفت که در میلان روزی که تاج می نهادم ناوم قرستینی با دل از دست داده ام
چون حدیث میل خود را با او بمیان آوردم بطنازی جواب گفت ایامی که حسن خسارم نخورند چه گشتی و لطف او آزم
نا امید را از سپهر برآوردی در این مملکت زوال اجلال فرمودی هر چه خود در عرضه داشتم که گوشه چشمی بمن افکنی مفید
نیفتاد اکنون که جمال مرا زوال گرفت و جلال امپراطور کمال یافت تمنای ایام رفته ام بانجاح مقرون آمد فسوس که دیگر
من حسن جوانی و در آن عیش امثال باری نیست نوریس گوید با این فقرات را ناپلیون خود مقتضای مصلحت من روی داد گزارده
یا در روزنامه سهوی رفته است زیرا که نه چنان قبل از آنکه ناپلیون با ایطالیا رود و تاج آهن بسر نهد از پاریس تسخیر مملکت ایطالیا
رود و تاج آهن بسر نهد از پاریس تسخیر مملکت ایطالیا توجه نمود من خود در آن سفر ترا حضور بوده ام و در عین غفلت مینگریستم حضرت
او را در آن سفر میل مفرط بناوم قرستینی حاصل گشت حسن صورت و لطف صورت و سیرت وی ناپلیون را دل از دست برده
اگر هوای سلطنت مانع هوای محبت نگشت دمی از تمتع وی غفلت نمی نمود بالجمله اغلب ایام و لیالی او را ندیم جام شراب
و حریف جانه خواب ناپلیون بود و مکرر در خدمت ناپلیون لذت وی جای گرفتم و شبی که تسخیر قلعه جناوه را بوی
ابلاغ کردم او را در بستر ناپلیون خفته دیدم مورخ گوید چون امپراطور در میلان تاج سلطنت را متملک آمد قیدار را
وی زیاد گشته و تعیین روش و بنیاد انتظام وی را مصلحت دولت خود دانسته در مقام ضعف قوت و رخای شدت وی
برآمده در آشکار و نهان تمهید مقدمات کردند و با لیکم ممهد نشده چنانچه در مقام خود ذکر کرده آید بعد امپراطور که از حلول سلطنت
خود گوید من دگر تسخیر مملکت نکنم و بر مملکت فرانس نفزایم و قرارات تفوق بجویم چهار ماه نگذشته جناوه را ضمیمه ساخت
آویز تمنای اهالی آنجا بر فرانس افزایم و از آنکه مکنونات خاطر خود را از قوه بفعل آورد این معنی صحت که دو

مشابه مالک نشده بالجمله دولت نمسا خصومت خودرا بدولت فرانسه آشکار ساخت و آغاز جنگ و پیکار نهاده و سایر
قرالات نیز زبان شکوت گشودند نامها نوشتند و پیامها فرستادند که قوانین جمهوریه ایطالیا را منسوخ داشتن
و قواعد سلطنت بجای آن گذاشتن و مالک ممالک گشتن نه شرایط مرحمت حوالی کافی نیست فلذا تهیه تجهیز
آنکه مادام سکنه مراد جنگ نیست بلی اگر سایر قرالات اطاعت وی را گردن ننهادند مرکز اودار جنگ
نبود بالجمله قرالات دانستند که ایام صلح گذشت وی تدارک خودرا در هر باب مهیا کرده و اگر پیش از وقت چاره نجویند
وی ایشان را باطاعت خود ملجا کند چنانچه همان هنگام که ناپلیون در شهر میلان بود و ان صفحات را تابع فرانسه میکرد
خبر در رسید که دو دولت روس و نمسا از حرکات وی رنجیده و اظهار مخالفت کرده دولت پروس باز خاطر پرسش کرده
ولیکن بسبب توقف لشکر فرانسه در ولایت جنوا و ارز روی مصلحت اظهار رنجش نکرد مورخ گوید چون امپراطور ایطالیا الفرس ساده
کرد امر نمود که در جبل الپ در معبد زرک سنت برنرد و مناره جمیه علامات فتح بار تعمیر بنا کنند و استخوان جنرال دسی
که در آن جنگ مقتول در زیر مناره دفن و مقبره بنا نمایند بالجمله اوایل شهر جون وارد شهر پاریس روزی چند در آنجا
توقف فرمود باز روانه معسکر بندر بولان شد و باز در آنجا امر نمود که بجمیه ورود بخاک انگلیس تمهیدات کنند و تجهیزات
نمایند و از سمت بر و از جانب بحر در آن خاک درآیند این نوبت دیگر یقین شده که امپراطور آهنگ انگلیس کند بالجمله در این سفر
مقصود وی آن بود که هم انگلیس بحرست مملکت خود مشغول نماید و از خیالات خارج باز ماند و هم خواهش نشود و تهور نشکرش
متعلق شود و نیز سایر قرالات فرنگستان تخویش گیرند که هرچه مخالفت کنند ناپلیون متعرض نشود و خبر مهام انگلیس دارد و والی ای سیر
عملی نخفته بعد اگر روس کم در نهاد توقف در نظر داشته بخاک نمسا داخل شوند و تاختن کنند و سیلان ظفر یابد مورخ گوید پس از آنکه
مرا بوزارت و سفارت همبرق اختصاص داد چند روز بعد تدارک کرده در هشتم ماه کمر از هشتصد و پنج عیسوی مطابق اواخر ۱۲۲۰ هجری از شهر
پاریس عزیمت همبرق نمود و در پنجم ماه جون سنه زین بسرطامحی سابق فرانسه از همبرق عزیمت فرانسه نمود و من بلوازم خدمات خویش
خود پرداختم در آن اوقات سفیران دولت سپانیول و پروس و روس و اوستاریه و انگلند و سودین و ولایت ون سرک در دولت
همبرق اقامت داشته کونسل پرتوغال و کونسل دنمارک نیز توقف بوده ولیکن مرا با ایلچی ولایت سودین ملاقات اتفاق افتاد
هنگام ظهور مخالفت از همبرق برون سایر رفت و ایلچی انگلیس با نیز چنانکه امپراطور از اینجا بیرون برده بوده بالجمله درین اوقات
چاپاری از پای تخت نمسا بانگلیس رفت در راه میان جنگل دو چاپار باشرین امپراطور ناپلیون کشته اسلاحش را گرفتند و مکتوبات

بشد و عضایش را هم گشته و در که شهر اتفاق از آنجا پیره زنی میگذشت او را از درخت گشوده تیمارش کرد و بجا
آورد مورخ گوید اگرچه در مدت شش سال که در همبرق بودم اینگونه احکام از امپراطور صدور نیافت اگر فرضا صادر
میگشت من متصدی نمی شدم در این اوقات اگرچه دولت استاریه در پاریس بود ولیکن خود هنوز با ناپلیون شهرها
ایطالیا را میخواند و از این معنی ایتحاش داشت زیرا که بیداست پس از آنکه سلطنت ایطالیا با ناپلیون تعلق یافت و ولایات
پدمونت تابع فرانسه گردد و استیلای ناپلیون زیادت شود حرص و طمع وی غلبه کند دیگر دولت نمسا را نظر
بقرب جوار آسوده نگذارد و لاجرم دولت وی چنان مصلحت یافت که از آن پیش که ناپلیون در آن صفحات قوام گیرد
و قدرت وی فزاید با او جنگ آغاز کند و مانع استیلای وی شود دولت انگلیس نیز که مدام طالب اینگونه اختلافات
بود فرصت مغتنم شمرده بنای دولت استاریه را تحریک کرده بجنگ ترغیب نمود امپراطور ناپلیون که مدام در برابر انگلیس
کشتی انگلیس را بهانه بجهت از نمی نجات خوشنود گشته ترک انگلند گفت فسخ عزیمت سفر بحر نمود لوای جنگ ممالک
نمسا بر افراخت دستور العملی مرا داده بود که بمحض ورود همبرق انشای آن دولت و در کار ملک و ولایات استاریه از سلاطین و جمهوری
خاطر دارم که حضرت امپراطور رفع غوایل این صفحات خاصه نمسا را بعهده کفایت خود از جنگ و جدال با سلاطین
و ملکزادگان ولایت نشین در گیرد همه را اصلاح دهد و خلاف زمیان برگیرد و هرگاه فردی از ایشان
منصور شود مانع آید مترجم این کوید که من تازه با انشای دولتی در تعلم اظهار اصلاح برآمده بودم و گفت و
شنود میکردم که صدور سیف جنگ از جانب امپراطور ناپلیون ظهور یافت بلی این معنی محقق است که از مصدر
سلطنت امری که اتفاق افتد بایر ولایات روز منتشر شود خاصه ملک و مکان که در امر تجارت اهتمام کنند
بمحض استماع اخبار صلح و جنگ نظر بامنیت و اغتشاش منازل و معابر تجار یکدیگر را در ولایات آگهی دهند لاجرم اخبار
انتشار پذیرد و بدین ملاحظه در آن اوقات تجار ممالک شمالی بنای مراوده نهادم که از تمهیدات دولت روس
و سودین و انگلیس و استاریه آگهی یابم و محقق کنم که کدام یک از دولتها یکدیگر متعهد اند از تفصیل عهود و تکثیر حضور و تعیین
سرحد و تعلیم فوج مجدد ایشان مطلع کردم و از تهیه آذوقه و تدارک آلات حرب و قورخانه آنچه علاوه بر ایام سابق
منضم اند آگاه شوم و اراده مجادله بری و بحری هر یک را محقق کنم مدلول و نتایج مقدمات افکار هر یک بی بردم و
از آن پس خبر بپاریس فرستم اگرچه علی الظاهر استعلام این تقریرات از خبرنا یا مامور نماید ولیکن از روی کلیات مهام

مدت آیه و دران اوقات چنین مذکور شده که از عساکر فرنس مامور جنوه اغلب از آن سرحد گریزنده باطراف
خود رونه در جمهوری تنی چند ازیشان بدست آورده بپاریس فرستادم این معنی موجب انتظام و استقرار عساکر سرحد
گردیده دیگر کسی را امکان فرار نماند بالجمله چون امپراطور فرموده بود که در نوشتجات جنارال خلافی
محفوظ رود نوشته را ارسال حضور وی دارم و اگر اتفاق افتد بعرض آورم پس از چندی ورود جمهوری اعلام
نامه که در شهر برلین چاپ زده و دران افترائی چند بامپراطور بسته کرده منتشر نموده بنظر رسید و نیز محقق
گشت که جنارال سوروارا دران اوقات امپراطور روس بچاکری دولت خود خوانده و هزار روبل مخارج راه وی را
داده سردار [illegible] پذیرفته بخاک روس رفته و افواجی چند در تحت اختیار او آمده و یک عمروی و فانگرد
و دران خاک روزگار وی بسر آمد مجملا از اینگونه اخبار مدام امپراطور را آگهی میدادم در اوایل سال هزار و هشتصد و
پنج عیسوی مطابق ۱۲۲۰ هجری مذکور شد که مابین دولتین انگلیس و روس گفت و شنود مصالحه در میان است یکی از اعیان
مملکت مرا از عهود مصالحه مفصلا اعلام کرد بموجب شرح آن بحضرت امپراطور فرستادم اول اینکه مقصود کلی
از مصالحه بین دولتین آنست که در ساحات ممالک فرنگستان جهدی بلیغ معمول داریم که هر یک از قلمرات از حدود
مقرره خود تجاوز ننمایند و بر لشکر و کشور خود که معین است نیفزایند ثانی آنکه امپراطور روس سی و شش هزار از لشکر انگلیس را اداره
انگلیس از خود سپهسالار تعیین کند و بهر سرحد که خود داند مامور جنگ کند ثالث آنکه شهریار سردینیه را بسلطنت
خود برقرار نمایند یا بجای ولایت از دست رفته خود یکی از ولایات شمالی ایطالیا را از ناپلیون بازستانند و بوی بدهند
هیچیک از دولتین انگلیس و روس با دولت فرنس مصالحه ننمایند و دست از جنگ و پیکار باز ندارند رابع آنکه جزیره مالطه
دولت انگلیس بدولت روس تفویض کند خامس آنکه دولتین انگلیس و روس با یکدیگر متفق شوند که جزایر آیونین تعاون جمهور
سابق برقرار ماند سادس آنکه اگر دولت روس با همه ایران مجادله کند انگلیس معین ایران نشود و بروس امداد کند
مورخ گوید اگر این مصالحه بین دولتین روس و انگلیس انجام می پذیرفت دولت فرنس را خطری عظیم بود دران اوقات
قرار فرنگ سر صد جنگ عظیم در ممالک بر شمالی فرنگستان بودند ولیکن ناپلیون منظور دول فرنگستان را استدراک
کرده سبقت در جنگ نموده و از جانب انگلیس فتح عزیمت کرده و الا اختلالی صعب در ممالک فرنس روی میداد ایلچی [illegible]
شمالی فرنگستان را بخصوص فرنس تحریک مینمود ولیکن از آنجا که این معنی موجب اختلال امور تجار بود اقدام بمخالفت نکرده

جنارال برنادات سپهسالار عساکر فرنس و صاحب اختیار ولایات دریافت نمود که دران اوقات جنگ
و جدال اتفاق افتد و بلکوب خصومت بکار شود تهیه روز جنگ نمود آنچه عساکر فرنس که در سرحدات هناور متفرق
بود در مقامی مجتمع ساخت که بسهولت عزیمت اطراف توانند نمود مورخ گوید دران اثنا مراسله از جنارال دوراق از
شهر برلین که حسب الامر امپراطور در آن شهر مامور بود بمن آورده باین مضمون که معلوم نیست که در شهر برلین تا چند روز
توقف کنم حال شش هفته است که در این شهر اقامت دارم خبری این روزها از فرنس رسیده است که هنوز امپراطور از پاریس
حرکت ننموده ولیکن عساکر فرنس فزون از شمار در رود رین جمع آمده و از کارگذاران دولت پروسیا نیز در باره ملاحظه
مخالفتی میرود و عاقبت کار بجنگ ناچار کنند و از مرسل برنادات نیز مرا خبر رسید که امپراطور بجهت جنگ بسیار تند کلی از
بلاد جرمن است مراد عساکر تحت اختیار مرا امر فرموده که خود را از راهی نزدیک بعساکر امپراطور که بسمت دینه پای
تخت فنا مامور شده رسانم و بدیشان ملحق شوم اگرچه بسهولت از ولایات جنس گذشتم و کارگذاران آن ولایت لازمه
آداب و احترام از من معمول داشته اند ولیکن از آنجا که پادشاه سوئدین که مدام بخصومت امپراطور مشغول است لشکری از
مملکت سوئدین و پروسیا و انگلیس فراهم آورده که با سایر معاندین و مخالفین امپراطور اتفاق و بجنگ وی اقدام کند و هنوز
با امپراطور کار بوجهه محقق نیامده و باعلیه دران اوقات صلاح دولت ندانستم که سواحل رود آلب ورود و از راه خاکی اقدام
و بعساکر امپراطور مامور شهر وینه ملحق شوم و اکنون از حضرت امپراطور استدعای کلی مجدد دارم بالجمله پادشاه سوئدین را از اقدام بهم
آوردن آن عساکر سودی حاصل نگشت چرا که حصن محکم جانین را محاصره کرده دیگر پادشاه پروسیا چندین بمقام مخالفت
فرنس بر نیامده و با وی موافقت نمود لاجرم پادشاه سوئدین منفرد ماند امپراطور ناپلیون بروی و عمال وی خشم راند
اهالی مملکت وی از سخط امپراطوری زبان بشکوه پادشاه خود گشودند و در مقام منع و تفریع وی برآمدند مورخ گوید
در سیزدهم ماه سپتمبر از پاریس مستر فوکس وزیر جدید انگلستان بمن رسید که حسب الامر امپراطور مقرر است که از حرکت جهازات جنگی
بحری و عساکر بری روس اخبار آنچه بمن رسیده درج کنم و مدام با امپراطور ارسال دارم و مرا تحیر بود که سبب چیست که
تا اکنون نه از ناپلیون و نه از دوستان من که در روسند مرا خبری نرسیده است چهار روز قبل از نوشته مستر فوکس علی الحساب
وجهی کثیر بوی داده و بسمت دریای بالتیک فرستادم که از اوضاع عساکر روس مرا خبری دهد و بسمت حرکت لشکر روس اطلاع
که بالجمله معلوم کرده که جهازات جنگی روس با از بندرات بسیار گذرنده یا خطر و لیکن دران اوقات بکار شوند و عساکر جنگی

از دریا بسواحل درآید مجملاً بعضی از بلاد شمال فرنگستان خصومت خود را بمقامی رسانیدند که اهالی این بلدان در بنادر
احکام مواعظ اهل مملکت خود را ترغیب جهاد و عساکر فرنس کردند و مذکور داشتند که هر قدر که با فرنس مجادله کنند جان
که در راه دین جهاد کرده و جهان شوقی است مورخ گوید این اخبار را یوماً فیوماً عرضه دربار امپراطور رسید ششم و در سلخ ماه
سپتمبر سنه ۱۸۰۵ عیسوی خبر رسید که دو فروند کشتی جنگی روس وارد بندر ستراالزند شده و شش هزار لشکر سوئد نیز بمحاصره فرنس
بندر مزبور آمده مقارن این احوال بیست و یکم ماه اکتوبر سال مزبور مراد در اخبار دولتی رسید که قلعه الم عساکر فرنس تسخیر کرده
و عساکر منسا را بکلی مستاصل نمود هم بسر ... بسیار از ایشان بدست آورده و دانستم که هر مملکتی از ممالک سپاه گردانیدن امپراطور را آگاه
خواهد شد این اخبار را بافسانه حمل کنند و باور ننمایند و عساکر روس اعانت کنند لاجرم اخبار نامجات فتوحات امپراطور را
فی الحال بوزرای شهر از ممالک خارجه و داخله خاصه ستراالزند فرستادم و اخبار اوراق امور شهر برلین آگاه نمود که
بهاشترین من در اطراف از آنجا که روس آگاه و ایشان ... کاه و بیگانه و مرادم اعلام انیسه نمود که علی التعاقب
لشکر روس غیرت ... کنند و متصرف کرده مرام ... که طرفه عزم را از دست بدهد و مراقب باشید که ... آنجا
کمی از دقایق امور هریک از دشمنان نزدیک و دور واقف و نیز حضرت امپراطور را در گاه و بیگاه آگاه کرده ام

فصل بیست و ششم در متروک نمودن امپراطور حساب تاریخ ایام هفته و ماه و سال جمهوریه را و آغاز تسخیر
جنگ مملکت منضم شدن و عزم شهر الم نمودن مورخ گوید سه ماه پس از آنکه تحریر ... درآمد خبر رسید که امپراطور
ناپلیون تقویم شهور و سنوات تاریخ جمهوریه را بکلی تغییر داده و رسم دیرینه را چون در بدایت جمهوریه خلاف آثار
و آیات قدیم این دو دولت را متروک داشته احکام ماه و سال را نیز بنام جمهوریه منسوب نموده و تاریخ را از آغاز جمهور
جمهوریه بنا نهاده ... امپراطور استیلا یافت جمیع آداب و رسوم جمهوریه را منسوخ نمود و بکلی برانداخت و قواعد سلطنت قدیم
شایع کرده و سنه اول نمود و بعد ازین ذکر ماه و سال و تاریخ از جمهوریه سخن بمیان ... نیز بجا ماند و مشهور بکار بزرگ دولت
بر حساب شارزوی از ابتدای ماه جنیوری مطابق ششم جدی سال مزبور که اول سال فرنگیان بود ماه و سال را با آیین
قدیم سنه اول نمودند و چند روز دیگر امپراطور بعساکر خود منصور ... مورخ گوید کرده ذکر یافت که امپراطور اندودی هم
در انتظار چنان میبود که وی همیشه بصلح مایل و از جنگ ... و قرارات فرنگ وی را بجنگ ناچار کنند لاجرم قبل از وقت
حرکاتی میبود که خصم با تفرقه در مقام تدارک و لوازم حرکات خود برآید آنگاه او را بهانه میبود که وی مخالف سبقت کرد

آغاز جنگ مینهاد چنانچه قبل از تسخیر ویانه چندین ولایات محترم که هریک جمهوریه جداگانه بوده از جمهوریت تغییر داده تابع ایطالیا
نموده و آن مملکت پادشاهی مستقل است و چنانچه دو ولایت از مملکت ... نیز موضوع ساخت و مملکت فرنس منضم نموده امپراطور شاه ایطالیا
ملاحظه نمود که وی ولایات محترم قرب جوار منسا را جزو ایطالیا کرده و در ایطالیا که سابق جزو منسا بود شهریاری مقتدر گشت
و جناده متعلق بمنسا را جزو فرنس نمود اندیشه کرد که اگر وی در مقابل اظهار اقتداری نکند یوماً فیوماً بر او مسلط خواهد
شد و عاقبت او را از پای بدر خواهد آورد بنا علیه لشکر خود در خفیه افزود و چند فوج نیز ببلاد حوالی حوش خود ... تعیین
نمود امپراطور ناپلیون با آنکه نقض عهود چنانچه ذکر شد از وی ظهور یافت باز از امپراطور منسا زبان شکوه کشود که وی چنان
بسر دوستان من فرستاده و ولایاتی که مرا خواهان شده محصور نموده است لاجرم ... بمن لازم است که دوستان خود را هم
چنین احوالی دست کرم و رفع ستم کنم و حال آنکه قصد آن داشت که پای تخت وی را متصرف شود و تابع خود کند قبل از آنکه
امپراطور ناپلیون از پاریس حرکت نماید کنسل مجلس شوری برپا نمود و در آن مجلس چنانچه در ممالک فرنگستان معهود است از جانب
شاه این دولت حسب الاشاره وی شورت نامه خوانده آمد که در این روزها ... افواج قراولان مملکت را که حافظ
دین و دولتند چنانچه منظم داشت و تهیه تدارک ایشان را بسر انجام کرد پس از آن از دول خارجه فرنس نیز تفصیل روزنامه
خود را در باب دولتین فرنس و منسا برخواند آنچه مخالفتی که از دولت فرنس وقوع یافته بود هیچی نمود و آنچه معاندتی که
از دولت منسا روی داده فقط انتها نمود اظهار کرد قبل از آنکه مجلس بپایان رسد امپراطور فرمود که یک از پاریس رفت
کنیم و خود بعسکر سپاه منصور فرنس بیایم و دوستان خود را از جنگ تطاول دولت منسا رها نیم و در حرب دولت
فرنس اقصی النهایه کوشم اگرچه دولتین روس و منسا باغوا و تحریک انگلیس نقض عهود نموده اند بخلاف ایشان در حفظ عهود
مصالحه سعی و اهتمام بلیغ نمایم بالجمله امپراطور پس از حرکت پاریس تخت شهر ستر زبرق که یکی از بلاد فرنس و در محاذی
رین ... واقع است ورود امپراطور فرنس نیز ملتزم حضور بود و در آنجا لشکر فرنس را معلوم افتاد که تسخیر مملکت منسا را
از غلبه سیل سپاه باور دارد که امپراطور خود را پیش نموده و این جنگ تخت اختراعی است که ناپلیون در آن اغتنام نمود که
لشکر بجای یاری کشیده و لشکر خصم بحالاکی گرفت جیش بپایان و لشکریان خود را بر بیست هزار کالسکه ... داده سوار کرد از
معسکر تولان بسواحل رود رین تاخت چون عساکر فرنس خود را در کالسکه ... و بعد مسافت را بی مشقتی نموده ... بدیده
بخیال ... و حصول مطلب و تحصیل نام و نیل مرام هر تنی با هوا در سر و آتش دل و با دو دوانه افتاده همه گفتند که جان

خود را در رکاب چنین امپراطوری فدا کنیم و هر چه فرمان دهد بجان و دل پذیریم چون امپراطور این احوال را با
مشهود شاهده کرد فرمود اینک خود را در شهر وینه پای تخت شما مظفر و منصور می بینم خبار آنکه شرح جنگ
[illegible] ذکر یافت گوید که امپراطور از روی بهجت و سرور در آن حال که در همان حال که در شان این احوال عادت بیان وی
بود شرح ملت که اکنون تر و خشک شهر اُلم از برق حرقه شلیک عساکر منصور سوخته آید بالجمله جنرال ماک سپاه
نمسا و حکمران شهر اُلم مزبور خود را علی الغفله محصور سپاه منصور فرانس دید مجال جدال نیافت چاره جز امتثال ندید
لاجرم سپاه خود را در شهر مزبور گرد آورده مترصد ورود موکب منصور گردید چون فتح شهر مزبور که متعلق از قصور آن
قصور حاصل است چنانچه ذکر شود بسهولت دست داد چنان شهرت یافت که قبل از وقت امپراطور جنرال ماک را برشوت
فریفته با وی معهد کرده که هر اوقات موکب امپراطور شهر اُلم را محصور کند وی بی جدال مفاتیح ابواب شهر را تسلیم نماید از برای
مؤید این توهم گشته آن است که امپراطور فرانس پس از فتح شهر مزبور نزد امپراطور نمسا تمنا نمود که جنرال ماک را در مقام باز خواست
تقصیر در نیاورد زیرا که وی عنان اختیار از دست رفته جز تسلیم شهر گریزی نداشت و راه گریزی و را نبود مورخ گوید چون
هنگام جنگ نزدیک آمد امپراطور سرداری عساکر گوریه فرانس را بر ذمه خود گرفت قبل از آنکه عساکر روی رسد با همان [illegible]
سپاه خصم تباه هنگامیکه عساکر روی رسید و در یک عرصه مجتمع گردید تا عرق غیرت و حمیت سپاه فرانس را بغلیان آورد
با بانگ خلکشان بی اختیار کند اعلانامه در میان سپاه منتشر ساخت و در آن نوشت که ای فوج صلابت جرار قهار این
نوبت سیم است که قزاقات فرنگ اجتماع کرده بجنگ ما سبقت کرده اند لشکر ما نقض عهد نموده از رودان گذشته دو دفعه
ما را از پای تخت خود رانده است شما نیز دوباره بجرأت حدود مملکت خود تاخته از رود آن درگذشته اید باید کدام
گزیده و آسوده ننشینید تا آنکه دوستانی که در ممالک نمسا تولد یافته اند و توسل گشته اند از دست تطاول دشمنان
وا رهید کبر و غرور خصم را که جسارت کرده بولایات دوستان ما پا نهاده اند بنجم و قصور [illegible] آرید مادامی که
قزاقات مرتفع نگردد و ما را از حفظ دوستان خود اطمینان حاصل نیاید با دشمنان صلح نکنیم و در این هنگام غلبه بر خصم حکایت
سابق در انعقاد عهود مصالحه سست نگیریم با دشمن دیگر باره مواهبات نکنیم ای صاحب دلاوران و دلیر جانگیر من در این سفر امپراطور
شما با شما همرکاب و تا بانگ جنگ همعنان درنگ و ثابت چنان نماید که شما بعین بصیرتی بعرض [illegible]
شما را یاری دهد کارزند هنگام ضرورت [illegible] دوام [illegible] محاربه [illegible] فتح این عساکر انگلیس [illegible]

آورده که همت بندند اکنون منازلی دور و درپیش است باید تحمل زحمت و طی مسافت کنیم عوایقی که در مقابل
بود مرتفع سازیم تا دشمن مغرور را مقهور کنیم و بیدق منصور فتح ظهور محاذی دیوار حصار پای تخت خصم نصب سازیم
آسوده ننشینیم و آسایش نگزینیم امید چنان است که از همت من و قوت شما رشته صحاب نفاق دولت فرنس که
یکدیگر وفاق کرده اند در این اقرب زمان گسسته آید بالجمله امپراطور بنفیران متوقف فرنس و سایر ممالک نوشت
که دشمنان من بمخالفت سبقت کرده و با یکدیگر متفق آمده مرا بجنگ ناچار کرده اند مورخ گوید بخت که عزمت
جنگ کنند در شهر بتر زبرق بجنرال ماک رکنات امیر کبیر افواج مهندسین امر فرمود که از فوج مهندسین صاحبی جمعی از شهود
کار بر گزیند که بهمت آورند سفارت مملکت نمسا روده و ملاحظه طرق و شوارع آن سرحد کند جنرال مزبور
سلطانی از فوج مهندسین موسوم به برتر د بمحضر امپراطور درآورده فی الحال تدارک و مزوّدات خدمت [illegible]
کفایت نموده روانه داشت سفیر مزبور تا حوالی شهر وینه پای تخت نمسا رفت تعیین اوضاع بلاد آن مملکت از صحاری
و جبال و انهار و مزارع و مراتع و معابر و شوارع نموده نگامی که شهر اُلم بتصرف عساکر فرانس درآمد بمعسکر حضرت امپراطور
معاودت کرده شرح تفصیل سیاحت خود را بتحریر او تقریر با معروض داشته او نیز محقق و مبرهن نموده بود که اگر امپراطور
عموم عساکر را بخط مستقیم بپای تخت نمسا برد و بهیچ وجه متعرض سایر قلاع و حصون عرض راه و سایر بلاد نمسا
نشود و عساکر را پراکنده نماید پای تخت مسخر گردد و سایر بلاد بسهولت بدست آید و لکن کسی را بارای معارضت
و مخالفت نبود امپراطور از سیاق سخن مهندس تغیر نمود و بتعرض فرمود ای جوان جری و گستاخ مرا قانون لشکر
کشی تعلیم کنی اکنون برو و مترصد صدور احکام باش بوربن گوید جنرال رپ که بنیاد الاجودانی خاص امپراطور
در حضور امپراطور بود مراقب نگاهیکه مهندس مزبور از حضور امپراطور پس از تغیر فرمود که این مهندس جوانی
جری و رفیق و صاحب فراست در نظر آمد در این سفر او را بخدمات پرخطر مأمور کنیم تحمل مرت دشمن اقدام با
هدف گلوله تفنگ شود ثمن فرمود که بجنرال برتیر جنگ را اعلام که مهندس مزبور را از اینجا حکم بازیافت
کند و او را بشهر الیر به بنیانی و تعمیر قلعه مأمور دارد فی الجمله امپراطور ملتفت است که مهندس مزبور را خطری رسد
ولیکن از صدور حکم وی و همرکابان وی که در این سفر اید علو مقام و شند اکنون خاطر امپراطور را با وجه
بتعرض و سخط مشمول شد و آن را نوعی سیاست شمرده مهندس مزبور فی الحال بانجام خدمت مرجوعه از لشکر امپراطور

عثمان پاشا پس از آنکه امپراطور را از تسخیر بلاد و فتح حصار و قلاع حاصل آمد مظفر و منصور معاودت کرد در
آن چند سرکاران سفر را تفویض القاب و تعیین مناصب معزز و ممتاز ساخت در دفتر جنرال [illegible] فوج مهندس برقرار بود
اسامی هر یک از صاحب‌منصبان مهندس در عطای منصب و لقب تشخیص یافت این معنی نیز موجب [illegible] تو هم سابق دی
و امکان او گشت پس از چندی محقق شد که حضرت امپراطور به خط خود در دفتر اسامی سرهنگان نام وی را ثبت و در جمع
مقدم داشته منصب سرهنگی اختصاص داده و طغرای حکم وی را نیز فرستاده بالجمله در سال یکهزار و دویست و چهار
هجری قبل از لشکرکشی سپهسالار مهندسین گفت که از مهندسین کسی که از اوضاع ولایات [illegible] و ایرلند آگاه بود
معین کن وی عرض نمود که [illegible] که یکی از مهندسین معروف امپراطور منصب سرهنگی اختصاص یافته است چندی در آنجا
به بنا و بنیاد قلعه آنجا مأمور بوده وی از اوضاع آن حدود به کلی آگاه است فی الحال چاپاری به احضار وی رفت حاضر آمد پس از ورود
حضور اوضاع ولایات مزبوره را علی التفصیل معروض داشت در آن مجلس منصب سرتیپی به وی عنایت رفت [illegible]
بزرگ دولت توجه نمود وی را نیز ملتزم حضور [illegible] که گاهی [illegible]
آن مجلس بیرون فرمود [illegible] دولتی بدین گونه جنرال [illegible] که در ایام [illegible] مهندس
در منصب [illegible] و محرمیت امپراطور با من همال و انباز گشت **فصل بیست و چهارم در ذکر فتوحات**
متوالیه امپراطور و ظفر سرداران فرنس در سرحدات و رسیدن عساکر منصوره فرنس به قرب شهر [illegible] و
فرستادن امپراطور جنرال [illegible] را نزد جنرال [illegible] و شرح تسخیر [illegible] و سایر ولایات [illegible] مورخ گوید
آیین لشکرکشی امپراطور و فتوحات وی در آن سفر از حیز تحریر بیرون است اگر در مقام تعداد فتوحات وی برآییم
باید مانند راقم تقویم از بدایت ایام هفته و ماه روزی فرو گذار ننماییم از غرّه تا سلخ هر روزی را فتحی درج کنیم
بالجمله روز بیست و چهارم سپتمبر [illegible] عیسوی مطابق [illegible] هجری از شهر پاریس [illegible] و در دوم ماه [illegible]
مطابق [illegible] در هر حدود [illegible] اقدام کرده در جاهای [illegible] عساکر منصوره فرنس از رود
رین عبور گذشته داخل مملکت [illegible] شدند و عساکر دشمن را [illegible] سردار [illegible]
[illegible] با عساکر [illegible] مجادله نهاده [illegible]
دوم روز [illegible] عساکر [illegible] از پیش [illegible] منصوره فرنس [illegible] شهر [illegible] عثمان پاشا [illegible]

از قفا ایشان عزیمت کردند و در آن هزیمت [illegible] نمودند در [illegible] سرداران شهر [illegible] و [illegible] سرداران
مسخر کردند **مقارن این احوال** مرشل [illegible] را منصرف گشت [illegible] عساکر
[illegible] مرشل [illegible] شهر [illegible] مزبور [illegible] عموم عساکر [illegible] که در شهر
[illegible] مأمور بودند به دست عساکر امپراطور درآمده و در این روز [illegible] جنرال [illegible]
جنرال سپهسالار دولت [illegible] در [illegible] مجادله عظیم اتفاق افتاد **مورخ گوید در این سفر امپراطور [illegible] در شهر [illegible]**
توقف کرد که ملاحظه حرکات لشکر [illegible] را کند [illegible] پس [illegible] علی الغفله [illegible] لشکر [illegible] که هر سرداری [illegible]
[illegible] شهر [illegible] که [illegible] ورود [illegible] عساکر امپراطور را از ورود [illegible]
[illegible] امپراطور روی [illegible] نهاده [illegible] ثم العود [illegible]
[illegible] را که مجال هزیمت نمانده [illegible] از دست [illegible] ناچار [illegible] شهر [illegible] قلعه شهر
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] جنرال [illegible] سپهسالار لشکر [illegible] اعلام کند
که [illegible] شهر را تسلیم عساکر منصوره فرنس نماید والّا [illegible] انهدام قلعه و قتل و نهب قلعه‌گیان شود [illegible]
[illegible] اجازت نداد و معاودت نماید **بالجمله جنرال [illegible]**
اتفاق [illegible]
[illegible] **مجملاً [illegible] از دست دادیم و راه گم کردیم** [illegible]
[illegible]
بالجمله پس از آنکه خود را [illegible] [illegible]
فرنسی زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
قرین [illegible] دریافت کردم [illegible]

فایت بود و از وجنات احوالش شگفتگی ملاحظه میرفت ولیکن از من پوشیده میداشت بالجمله نام و پیام خود را ابلاغ
کردم مجمل ابلاغ احکام را که از ضمیر آراسته‌اش پدید آمد گرفت سخت خواهش سفارتم را شاد و زود جواب مامور بودم
پوشیده بخشیم گفتم صبح و ظهر که در چه مقام و فهم و چگونگی وی بر نخستوت گفت بهر وطه که بستم زود در بکار شوم
روس بعاونتم بیاید سپاه را از اهل شهر و روس از خارج متفق شوند آنگاه از دو سمت آتش افروخته کرده و در سالی
عمر و نیان افتد و سوخته آید عاقبت ناچار شوید و بدست عساکر ما و روس گرفتار آیند جنارال سغورکوید بودیم
شجاعان شما چنان دریافت میشود که اختلال اوضاع مملکت شما را علی التفصیل خوانده و پس از استعلام شنیدن
برش بر ذات شهر انتقال یافته و میونک را مسخر کرده و پیش قراولان لشکر وی از سواحل رود دوان گذشت تا کنون
انکار لکت جنارال ای تغییر نمیکند بر علم حاصل آید که لشکر روس اکنون بشهر وچو رسیده و مهم شهنی خان
کورکان خورد سال را کم تجربت دانی بس برتنک و فسون خوانی پس آنگاه مهلتی تامل کرده گفت اگر تا رسیدن لشکر روس
بمعاونتم برسد خود شهر را تسلیم کنم و عموم لشکر و صاحب‌منصبان ما را بجا گذارم پس از هشت روز مهلت و مدارا نزد
ما مجمل و مشروح شده کردم و گرم نمودند که بمحض اعلام از بیم قلعه را بدست دشمن دادی تامل کردی و مهلت خواستی
و دیگر امداد رسید با قراری شود که مورد بحث کنم جنارال سغورکوید عرض کردم ای جنارال الیقین میدانید که لشکر روس
و چو و شهر میونک را متصرف گشته است اکنون که باور نمیدارید و شما را اعتقاد آنست که روس تو چو رسیده
پنج روزه تواند خود را بمعاونت شما برساند بهتر آنست که زیاده از پنج روز مهلت مخواهید که هم مقصود شما حاصل شود و هم
امپراطور بتجاوز ننمایند دیگر باره جنارال ای گفت پنج روز مهلت کفایت نکند عاقبت در نزد دولت خود مقصر شوم و
خاین دولت گردم گفتم اگر راست خواهی پنج و هشت تفاوت نکند در صورتیکه مقصود از لشکر منصور دفع ... خود
مقابل قلعه نصب کرده اند مرشل برنات و جنارال بر نوبت فتح شهر وچو و میونک میخواهند فردا اگر روس بیایان
توانند سه روز ایشان را معطل نموده و عده منقضی شود بهتر آنست که همان پنج روز که امپراطور بعد از اف طبع خود مهلت داده
التفات کنی و بهجه سه روز دیگر بر آن نفزائی دیگر باره گفت ما را از ورود لشکر روس وصول امداد تردیدی نیست و در تسلیم شهر
درنگ ما لازم است گفتم چنان پندار که پنج روز دیگر امداد رسید در این صورت امپراطور از کجا که مجالی دهد فی الحال قلعه را عبله
گیرد و بقتل قلعگیان امر کند شما و عموم سرداران و سپاه آنگاه بمعرض تلف در آیند و شهر آلم بکلی انهدام یابد بالجمله از سخنم

طلیعه صبح آشکار گشت رفته رفته روز بوسط النهار کشید آنگاه بپای خواستم و گفتم مرا توقف از این زیاده دارنگ
اجازت نیست مامورم که پس از خلاف تمنای امپراطور از این شهر برآیم و بجنارال نی که بر محاصره بوی محول است
القا کنم که بکار خود اقدام کند جنارال سغورکوید جنارال ای از روی تظلم از من درخواست نمود که تحت تمنای
با امپراطور عرضه داده اگر مقبول نیفتاد آنگاه بمحاصره اقدام کنند مجملا از قلعه قلم برآمدم و کیفیت گفت و شنود را بحضرت امپراطور
عرضه داشتم پس از لختی تامل فرمود که اگرچه باید زود مهام این صفحه را انجام دهیم و بپای تخت شتاب جویم حالیا
بر گرد و جنارال ای را اعلام کن که هشت روز مهلت مجری است دستور العمل تسلیم قلعه و تفویض عساکر شما را مفصلا نگاشته
و بمن داد که از انقرار معمول افتد جنارال سغورکوید مجددا روانه شهر شدم باز چشم بسته و بقلعه درآورده دستور العمل را
بجنارال ای دادم سرداران سپاه را احضار نموده و خلوت کرد پس از شور و مصلحت نزد من آمده گفت سپاس از امپراطور
از راه فتوت تمنای مرا قبول فرماید حال مجددا باز کرده و ملکزاده مورث را نیز با تفاق مجمر امپراطوری برکه پارهٔ
جزئی عرایض برایست نمیده دارم که آن نیز مقبول افتد بالجمله ملکزاده نیز بود را اتفاق برداشته بازگشت نمودم چون
قراولان فرنس سید بم چشم و برا نیز ببستند و در محضر امپراطور گشودند چشم ملک زاده با امپراطور افتاد بغایت مضطرب ...
شاده و رفت معلوم شد که قلعگیان ورود امپراطور را بقرب قلعه باور نمیداشتند از روی اضطراب عرض کرد که
جنارال ای از مقدم امپراطور بقرب شهر هیچ وجه آگاه نیست چنان داند که از موکب امپراطور تا قلعه سه منزل راه است
بالجمله ملکزاده اظهار اطمینان از قبول پیمان کرده عرض نمود که اگر پس از هشت روز امداد نرسد شهر را تسلیم کنیم
لشکر ما را حضرت امپراطور دستوری دهد که بولایت ما باز رود از این تمنای امپراطور بخندید و گفت اگر چنین شد لشکر
وی را بیهیچ مدارک و سایر ملزومات خلاصی نیست از جنگ ما کنیم مراد این معامله دیگر چه سودی خواهد بود از فتح شهر چه
منفعتی حاصل شود از این گذشته از کجا مطمئن شوم که بعد از رخصت لشکر روس که اکنون در نوحیه اند و با امداد شما آمده ملحق
نشوند و بجنگ اقدام ننمایند جنارال شما در این باب چند نوبت مرا فریب داده اند حال دیگر نمیپذیرم در بار تفویض
لشکر تمنای جنارال ای آنکه دولت را قبول داشتم و لشکر بدست آمده ایشان را رها کردم شرط با اینکه دیگر باره بجنگ
نیایند دو ماه از آن واقعه نرفته بود باز بجنگ ما اقدام کردند جنارال مورو الجک ناچار کردند حال بهیچوجه از عهد
و شروط سرداران شما فی این گذشته مجاز من این نوبت با دولت شما مانند رزم سابق نیست که زود دست باز دارم

بی رضا و قیمت صاحبمنصبان شما را رخصت دهیم ولیک عموم صالدات فرانسه که اسیر و دستگیر نموده باید بپاریس روانه

الکنون لشهر معاودت کن و جنرال ماک را اعلام کن اگر امروز تسلیم نمائیم شهر و اسیر آمدن لشکر را پس از انقضای مدت روز هم

تمام و نفرستد فردا احکام صحیح امر با نهدام قلعه خواهد رفت ملکزاده بشهر بازگشت و ابلاغ احکام امپراطور نمود از آنجا

که عساکر نمساء از دو قسمت تشنه و از زاد و مأکول نیز ایشان را یأس حاصل بود جنرال ماک ناچار گشته بحکام امپراطور فرانسه تمکین نمود

پس از روز هشتم قلعه را تسلیم کرد تخت سلحه سی هزار لشکر مبعلد امپراطور فرستاد و از آن پس سی هزار عساکر نمساء را بجانب

قاهره فرانسه تسلیم کرده خود با سایر جنرالان و صاحبمنصبان بحضور امپراطور شرفیاب آمد **نام جنرالان نمساء که هیجده جنرال بوده**

و سایر شرذمه و سرکردگان انگلیسه بحضور امپراطور در آمدند و تعظیم نموده سو کورزه وانده و هناک بجای ایستاده امپراطور

از روی رأفت و عطوفت فرموده که مرا از مراتب اصالت و نجابت و حرارت و جلالت شما استحضاری کامل حاصل است

اسم هر یک دانم و رسم هر یک شناسم در هر جنگ و هر جدال که از جانب دولت خود مأمور بوده اید بعزت و نیکنامی

نام شما مسموع افتاده است از این رهگذر بغایت ملول و کار فرما خطای دولت خود گشته اید ای دولت نمساء شما را بهیچ مملکت

انداخته اند بجنگ از عدم انصاف بدون اعلام بجنگ من اقدام نموده و پیش از آنکه فوج روسیه را که بوعده ایشان شرقیه موسوم نشد

بای پیغمبر لمسار کشوده و خیل نیاز عه کرده اند اگر در ترحم تدبیر و سپهسالاری بنای شما خطای است بجای انکه روس آمده در آنجا

بایستی با من متفق شود و روس را از ممالک فرنگستان بنیاد برکند این اتحاد انگلیس و روس با دولت شما در شکل مانند اتحاد بیک

گرگ و شبان است که صباحی چند بغضب ورث با شبان یکدل راه روند و هنگام فرصت دمار از گوسفندان و هم برآورند چون

ایشان مصیبت که خوی گرگی نهاده عادت بیک پیشه کرده اند و حفظ رمه را متعهد شده اند خداوند عالم و قهرمان بنظر مرحمت ..

افکنده که در بلیکه از راه عدم انصاف مرا بجاده جدال داشته اید بیک نیا فهم و الا بدان عداوت طبیعی گرگ با رمه بکار بیک و بیک را

نیز از خوردن گوسفند گشته و بحکم مصیبت مضایقت نبود روزی آید که بنای دولت نمساء را خسارت کلی با روس و انگلیس بواسطه اتحاد با ایشان

آشکار شود و ندامت حاصل کرده و سودی نکند پس از آنکه امپراطور با جنرال ماک و آن روش ملاطفت فرموده و بنای ..خواهد غنیمت

خواست رضای خاطر خود را از عساکر فرانسه و مجاری آن حمات ظاهر و آشکار کند مجمل سپاه کشی خود را در این صدد و هنگام اعلام و اشاعه

و مقصود بود گفوله تسخیر سپاه انگلیسه را از ولایت بورنیه که محل دوستان صدیق من است اخذ هم و ست تعدی و تطاول ایشان را

از دوستان خود کوتاه داشتیم ملک نادره بورنیه که ما را خلاص کشتی صدیق است با دولت انگلیس مستقر نمودیم عساکر نمساء را که جارت کرده

بجنگ سبقت کرده و بجد و در ممالک ما تاختند آنها را بکلی مستأصل ساختیم و ملک دولت انگلیس را هیچ وجه از این جهت

و خسرانی رسیده بلکه در این حادثه سود حاصل کرده اند زیرا که عساکر سرحد نوران که متعهد آنجا انگلیس بودند از مسیر

این مهمات آوردیم و انگلیس را آسوده کردیم مخارج حرب دولت انگلیس در آن حد سود دو بی از کسیه هزار لیره بیاید که این

و وجه نقد انگلیس بجنگ ما مهیا کرد شصت هزار اسیر دستگیر کردیم و این شصت هزار تن بجای صالدات جدیدی که در حال

فرانسه گرفته ایم و از رعیت کاسته بر سپاه افزوده ایم حال بفرانسه فرستیم که در آنجا زراعت کنند و تلافی آن امر کار

اقدام نمایند بجای سیل تفنگ بیل و کلنگ گیرند و ملک فرانسه آباد کنند دویست عراده توپ و نود بیدق را بدست

آمده و صاحبمنصبان نمساء بجنگ اختیار و اقتدار تمام افتاده اند کمتر هزار لشکر خصم فزون از پانزده هزار تن جان از

جنگ دلیران ما بدر نبرده اند صالدات جرار قهار من این مجادله عظیم را از بی خوش نودی سپاه فرانسه شرح نمودیم

باید شکر نمود و زبان بستایش خداوند فیروزی ده گشود و نیز از شوره تدابیر دشمن یاد هم چنان داشت که مقصود جنون

هدون هلاکت لشکر خود حاصل کردیم و آنچه در نظر بار داشتیم که در تواریخ از فتوحات ما باز گویند و از استیلای ما باز

رانند بعون الله معمول آمد و مقصود حصول پیوست خصم کلی اسیر و دستگیر شد و از این فتوحات پیاپی و ظفرهای ما هم دو از

هزار و پانصد از عساکر منصور مجروح و مقتول گشته اند صالدات حق شناس من این حقوق شما موجب این فتح و ظفر است

فرط ارادت و عقیدت شما با من باعث این فتوحات نمایان آمده از تحمل خدمت و زحمت شما خصم شکست یافت و از تهور و جلادت

و رشادت شما ملک خصم بدست آمد از غلبه سیل شما بجنگ چنانم علم حاصل است که بدین فتوحات انتقام خواهید نمود و عساکر

روس را که رشوت انگلیس از اقصای عالم بدین ممالک آورده مانند عساکر نمساء و تاریه اسیر و دستگیر نمائید از پای

نشینید و آسایش نگزینید و این معنی را بدانید که در جنگ روس جمله و جنگ عساکر پیاده لازم است اکنون مقام مسجان تفوق

صالدات فرانسه بر روس است در این سفر تفوق و تقدم این دو سپاه بیکدیگر در ممالک فرنگستان باید بکل عالم معلوم شود

و مبرهن گردد که صالدات فرانسه دلیرست یا روس کدام آهنگ ستیز کند و کدام رو بگریز نهند که مقصدی جنگ شود

که متحمل تنگ گردد هر چه ملاحظه میکنیم از روس سردار پایداری ملاحظه نمیافته که بمجاس قوانین عسکریه او را مغلوب کنیم

و این معنی بر مرتبت اشتهار و افتخار من در اجرای قواعد جنگ فزاید و در تعلیم آید که از صالدات فرانسه کسی که مرتبه منزلت

او لاد و احفاد نه تنی کشته شود و بمعرض تلف آید چنان خواهم که بعزم ملی روس را مغلوب کنیم و بمقابله این خصم ز غلبه آورم

تا هم صالدات فرنس جهان‌گیر شود و آوازه شکست روس اقصای عالم در رسد مورخ گوید این اعلان‌نامه نیز از فرط
حمیت عساکر فرنسا را به هیجان در آورد بالجمله عساکر روس چنانچه مذکور شد رسیده مانند حیوانات وحشیه از هر جا
سکنه شده خراب می‌نمودند و مانند سباع اطفال آدم می‌خوردند و در آن زمان روس بوچیان شال لقب یافت و در روز
پس از تسخیر آلم قلعه طراح پل فیجین با مرشل مورات تسخیر کرده و هزار خصم نیز اسیر نمود متقارن این احوال در ایطالیا
مرشل مینه نیز آنچه عساکر فرنس در تحت اختیار وی بود از رود داوج گذرانده در حوالی شهر کلاه بر وجلی عظیم منهزم
نموده ازین لشکر تاره به اسیر و دستگیر کرد مورخ گوید فتح اخطر لتند از جمیع فتوحات آن سفر نامی تر و نیک تر بود که
امپراطور بحسن تدابیر خود عساکر روس و نمسا را در یک محل بیک نوبت شکست داد بالجمله چون مرشل دواق از لکین
به موکب امپراطور ملحق گشت مراسله‌ای که به مرق لین رسید مضمون اینکه حالتحریر با موکب امپراطور در شهر وینه تجمع نمودیم
و ما را کمال انبساط حاصل است مورخ گوید هرگز این واقعه‌ها در بنیاد تخت خیال تصور کردم که در خواب هم
هر لحظه با خود می‌گفتیم شهر وینه کجا که بریم امپراطور را طی الارض بود آن مایه سپاه چنان زود طی راه کرده چنان بایی
تختی عظیم چگونه ناگهان متصرف عساکر امپراطور اعظم در آمد پس از چندی کیفیت مملکت نمسا را مرشل لانس مورخ
مشروحا مفصلا نگاشت که چون عساکر فرنس با امپراطور به ساحل رود دنیوب رسید سمت یسار پل آن رود عظیم را که از تیر ساخته بودند
چون همراه جسیم مهولناک بود عساکر نمسا تصرف در شدند چون ما را ورود بپای تخت نمسا بعبور از آن پل متوقف بود
امپراطور نمسا تجهیز امر کرد که پل را خراب کنند روزی من و مرشل مورات بسمت یمین کنار رود مزبور سیر می‌کردیم ناگاه
ملاحظه کرده دیدیم که در آن سمت یسار رود نمساییان اسباب انهدام پل فراهم آورده‌اند چنان معلوم شد که گویا
خیال آنند که چون لشکر فرنس به عزم پل رسند در ساعت از سمت یسار بحراقه شلیک و سایر مواد لازمه پل را آتش زنند که
فرنساییان نیمی حریق آتش و نیمی غریق آب شوند دیگر مراتب درک و تجربت نمساییان چندان نبود که به تجهیز تدارک
انهدام پل پردازند علی الظاهر مهیای انهدام گشته هرچه کرده معاینه دیدیم و به ابطال عمل ایشان اقدام کردیم
چون تدابیر عسکریه در ابطال آن عمل لازم بود به معسکر خود مراجعت کرده به حکام افواج خود را یکی از صاحب‌منصبان کار آزموده
محول نمودم و وی را دستور العمل دادم و خود با تخت من و مرشل مورات و چندین تن از صاحب‌منصبان فرنس از جانب
یمین به عزم پل رویم و نزد سردار و صاحب‌منصبان نمسا روی خود را بجانب یسار کنند تا با افواج خود را از جانب یمین به عزم

پل آو

پل آورده و نیز دو بار رسانیدند بالجمله تخت من و مرشل مورات و چندین تن از صاحب‌منصبان فرنس به عزم پل رفتیم سردار و صاحب‌منصبان
نمسا را سرگرم سخن کردیم و گفتیم از قرار که یافته‌ایم بنای مصالحه است شنیده‌ایم که قبل از آنکه اقدام به جنگ شود و حکم از
امپراطور متصرف پل صادر گردد عهود نامه که از جانبین منعقد گردد و خلاف از بین و تن برخیزد بالجمله در بنای صحبت
بهانه که بسمت یسار رود مباشرت کردیم نمساییان بضرورت روی بجانب یسار نمودند و از سمت یمین تغافل
کردند صحبت به تمادی کشید و توجه ایشان بجانب یسار بطول انجامید صاحب‌منصب فرنس بموجب دستورالعمل فی الحال افواج را با
قدم زود از چج به عزم پل زده و نمساییان رسانیده افواج نمسا که در سمت یسار پل در لشکر باشند صدر تنگام شلیک بودند
سردار و صاحب‌منصبان خود را در میان فرنساییان به عزم پل شتابنده نمودند شلیک شو نشد گرد فوراً من و مرشل
مورات افواج خود را که آورده به جانب پل رسانیدیم و فی الحال لشکرها را از نمساییان گرفتیم و جمیع اسباب انهدام پل را
آب فکندیم و پل را حراست کردیم مرشل لانس گوید وقتی پسر دار و صاحب‌منصبان نمسا در فراز پل کشیم حال همه شما با
دو شاق و گرفتار فرنساییند آب در دهان ایشان نماند و رنگ از چهره‌شان پرید حرف دیگر قادر نبودند امساک از تشار نمودند
که نمساییان و توپچیان لشکرهای سمت یسار رود علامات عسکریه حکم شلیک دهند که افواج فرنس را از شروع بعبور پل باز دارم
مورخ گوید هنگامی که مرشل لانس خود این کیفیت را شرح می‌نمود از غایت تعجب خنده می‌کرد و می‌گفت بگمانم که سردار
لم تجربت نمسا که متصدی انهدام پل بود از تدبیر عسکریه من آگاه گشت چنان حالتی وی را دست داد که گویا
دغا لب تهی مجهت مورخ گوید از مرشل لانس و مرشل مورات و در آن سفر خدمات نمایان ظهور یافت هم پل را از انهدام
حراست کردند که عساکر فرنسا وصول بپای تخت نمسا میسر گشت و هم خدمت تسخیر پای تخت به عهده ایشان
مفوض بود و هم پس از تسخیر عساکر روس را که شکست بلکر بتاریه ابو الجمیع ملکزاده چرال ملحق شوند و به شمیم اخبات تمام
جنرال مینه نیز لشکر بتاریه را تعاقب کرده به مجموعه دلالت نمسا رسانیده و در آنجا بنای جنگ عظیمی نهادند مورخ
گوید پس از آنکه افواج مرشل لانس و مرشل مورات پای تخت نمسا را تسخیر کردند امپراطور فرمود که تمامی عساکر فرنس از عبور
کنند و در شهر وینه در آیند و از اطراف نیز به آنجا مجتمع شوند و امپراطور شهر شنبرون را معسکر خود نمود و در آنجا بخیال
که سپاه ملکزاده چرال را مجادله ناچار کند که بولایات هنگری رود که روس اوی دست رس نبود و خود با عساکر فرنس
بجنگ روس اقدام کند مرشل لانس و مرشل مورات را پیش قراول عساکر منصور نمود در آن اوقات امپراطور تکمیله از نظار

چنان نماید که وی جویای مصالحه است وزیر دول خارجه فرانسه که حضار ان دران نظام بر صلح دلیلی واضح بود
معلم خود خواند و جنرال سوری نامزد امپراطور روس فرستاد و وزرا را محرم داد این امپراطور جوان کم تجربت تکالیف و سخنان
سیاسی را که به اشتی جلکهادیه و وزد قانی پاکی آگاه است مورخ گوید دران اوقات در همبرق احکام سپرده گشت
باشرین تعیین کنم و از عساکر روس امپراطور را آگهی دهم که از چند راه روانه گشته اند و در هر راهی مقصودشان کجا است
منظورشان چیست اگرچه محتمل بود که عساکر روس از ولایات حالند و از راه ملوک برمن و ملوک المان برکیده
و خود را بعرصه جدال سازند ولیکن باشرین من از شهر قدیم خبر فرستاده که لشکر روس سواحل رود اپس گرفته
از چند راه مختلف طی منازل کنند بمحض اطلاع خبر جنرال برنو حکمران خانور شهر هنبور را از لشکر فرانس تهی نموده بشهر
باسپاه فرانس قرار یافت در دوّیم ماه دسمبر سنه عیسوی مطابق شهر رمضان سنه ۱۲۲۱ هجری پادشاه سوئدین بشهر استرالزند ورود
کرده وارد وروی به آنجا چنان معلوم گشت که عساکر متفقه انگلیس و روس و سوئد در مجادله فرانس طریقه تازه پیشنهاد
خاطر خود کرده اند و در نظر دارند که حوالی لاابرق که در دو فرسنگی همبرق واقع است از رود خانه الب عبور کنند
در غره ماه نوامبر در همین کرد لشکر روس از الذربا گذشته اند و در دویم ماه نوامبر امپراطور بادر امپراطور اطریش
لشکر از ولایت لیه روانه گشت دران اوقات هر لحظه مترصد بودیم که عساکر بیشمار انگلیس بلشکر خانور ملحق شوند و از سواحل رود
ویزر با سواحل رود الب اشکار کردند چنان مینمود که با هجوم بولایات حالند که دوست قدیم فرانسه بود و یا بتعاقب سپاه
منصور امپراطور شتابند ولکن عساکر متفقه یکبار زنند بالجمله ملکه سیکه حضرت امپراطور زیاده مترصد بود که خبر برکیه
از عبور لشکر سوئد از ولایت خانور و از مرور عساکر انبوه روس از ولایت لیه برسد باشرین من که در شهر رود
در شهر استرالزند پای تخت سوئد متوقف و از دقایق امور و اوضاع تحقیقات کلی واقف بود کیفیت ولایت خانور و حرکات
عساکر روس و سوئد و دو لشکر انگلیس بسواحل رود الب و گذرش سی و چهار عساکر متفقه قرار گذاشته که پانزده هزار روس
سوئد و دوازده هزار انگلیس بود که در خانور مجتمعند مفصلا شرح حال کاشته نزد من فرستاده من فی الحال
امپراطور داشتم مورخ گوید اطلاع این خبر زیاده از حد بنکام اتفاق افتاد و حرکات عسکریه را نهایت سود
امپراطور گشت و مراسم التفات فرمود از گذارشات اتفاقیه آن ایام آنکه پادشاه سوئدین دران سفر با همه
منتصر همراه داشت که اخبار لشکر خود را باسمه زند و معلوم کند نخستین باسمه وی این بود که حضرت پادشاه سوئدین

این اوقات

این اوقات عزیمت نموده که از شهر استرالزند بتابد بعضی از عساکر وی با من فلبین و هنبرق و برخی بمیان شتابد و
حدود همبرق قرار گیرند و گذارش اتفاقیه دیگر حکایه ناپلیان است گوید که چند روز قبل از ورود امپراطور بوینه یکی
روزی در خارج شهر سوار بوده در لباس نظام مسرف ژنی دید در کالسکه نشسته میرود و سرشک از دیده اش جاری است
امپراطور عنان کشیده سبب پرسید عرضه داشت مرا در چهار فرسنگی شهر باغی است که معیشت من بدان منحصر است جمعی
از صالدات بنکام عبور باغم را غارت کرده اند و باغبانم را کشته اند الحال بدرگاه حضرت امپراطور دادرسی
روانم امپراطور نام وی پرسید معلوم آمد که دختر یکی از نشانان قدیم امپراطور است با وی گفت اکنون بمعسکر آن
رو و در انجا مترصد بازگشت من باش آدمی نیز همراه او کرد که وی را ممانعت نکنند پس از معاودت بمعسکر وی را تعهدات
کرد آنچه باش رفته بالمضاعف عنایت فرمود مورخ گوید امپراطور چندی قبل از جنگ استرلتز احکام نوشت
که عساکر فرانس که در بلاد ممالک غیبا اند از هر طرف روی بپای تخت نمسا نهند و بمعسکر امپراطور ملحق شوند در اوایل
ماه نوامبر افواج مرشل برنادات وارد شهر سالتزبرق شده در آن روز موکب امپراطور شهر برنور را که از بلاد عظیم و متعلق
بنمسا است مسخر کرده در انجا نزول اجلال فرموده در انجا انبار آذوقه و ادوات حرب از قبیل توپ و تفنگ و غیره زیاده از حد
بدست ملازمین رکاب امپراطور افتاد از آنجا که لشکر فرانس عبور و مرور تمام شود و راه نزدیک کرده امپراطور با پادشاه
نیپل معاهده نمود که با یکدیگر بصداقت قدم زنند با دشمنان هم متفق نشوند زیان هم نخواهند خصم یکدیگر را نه
اعانت کنند و نه امانت رسانند ولکن پس از آنکه فوجی از لشکر فرانس که در نیپل بود بنظر با اطمینان عهود از شهر برنور بگذرد
بلشکر جنرال سنیه پیوسته آنگاه بمعسکر امپراطور ملحق گشته پادشاه نیپل باغوای وزیر و تحریک کارولاین حرم خود
نقض عهد کرده احکام صادر نمود که در ولایات وی تهیه مخالفت عساکر فرانس کنند و امر نمود که ابواب بندرات ولایات
وی را بروی مخالفین امپراطور گشایند دوازده هزار عساکر روس و شش هزار انگلیس بولایات خود آورده بدین سبب امپراطور
پس از جنگ استرلتز و غلبه بر خصم تسخیر ولایات نیپل امر نمود و چندی از آن نگذشت که جوسف برادر خود را پادشاه نیپل کرده
وی را بسریر سلطنت انجا متمکن فرمود فصل بیست و پنجم در جنگ استرلتز مورخ گوید جنگ استرلتز قبل از
رستاخیز روز گاه است و دوام ناپلیون در غزوات از روی مبالغه سفر نمود قبل از جنگ استرلتز
گردید بالجمله تفصیل این اجمال آنکه دران اوقات عساکر منصوره فرانس در شش فرسنگی شهر وینه قرار یافته بودند و لشکر بشمار

بود بجمیع شاهزاده و جنرال را حرکات عسکریهٔ امپراطور چنان تشاکل نمی‌نمود که یقین بستند که بر افسون عساکر منصوره فرانسه
ولیک عساکر روس بیشمار و هر یک را نفس تازه بود شبی که فردای آن مجادله اتفاق افتد الکسندر امپراطور روس ملکزاده
دالغاکی را که یکی از جنرال اجودان وی بود نزد امپراطور ناپلیون فرستاد ملکزاده مزبور هنگام ورود بمعسکر ناپلیون
زیاده خودآرائی و خویشتن نمائی کرد در حضور امپراطور در حفظ آداب و رسوم قصور ورزید و گستاخ از خود و
امپراطور خود تعریف و تحسین غیر لایق نمود و بجسارت سخن گفت پس از آنکه امپراطور ویرا مرخص کرد فرمود اگر رسول
نبودی و از قلعه کوه مونت نرتیره بدین سخنان فضول جسارت همی نمودی جواب را بزبان توپ و شمشیر گوشمالی مینمودم
مورخ گوید عجب آنکه این سخن امپراطور با گذارشی که بعد روی داد چنان موافق و مناسب بود که توان بالهام غیب
محمول نمود مجملاً در شرح جنگ استرلیتز جنرال اب کومه که ملتزم حضور امپراطور روس بود از فتح جنگ مزبور بسفارت دولت
پروس مأمور گشت هنگام رفتن در چهرق مفصلاً چنین ذکر نمود که چون موکب منصور امپراطور را آگاه بعزم خاقل از آنکه امپراطور
خود نقشه طرح جنگ را در مکانی خاص مشخص فرمود که چه باید از آنجا اقدام بجنگ کند و دشمن را بوسایل و حیل بدان مکان کشد
و در آنجا فنون عسکریه را بکار برد و خصم را مغلوب کند چون لشکر روس قدم پیش نهاد افواج پیش قراولان چند
فرسنگ پس نشسته چنان تصور نمودند که از بیم سپاه روس فرنسیان هزیمت کنند و تاب مقاومت نیاورند و در مرتبه
که از قرار دستور العمل امپراطور پیش قراولان پس نشستند که سپاه روس را بمکان مخصوص کشانند از این معنی نهایت خوش نمودند که جنود
مظفر منصور نشسته روز دیگر طلیعه آفتاب که بنگارش و بعضی پادورس معمول افتاد از هر طرف فرنسیان جنگ دلیرانه کردند
و نیروی بازوی خود را بروسیان نمودند از طلوع تا زوال بجنگ و جدال اشتغال نمودند شاهد ظفر چهره در پرده خفا
مستور داشت و معلوم نبود که روی بکه آرد و در وثاق کدام برقع از عارض فرو گذارد در و سیاحی ان دست بر فرنسیان
ملاحظه کرده خواستند بلکنوت هجوم آورند و بجنگ مغلوبه خصم را مقهور کنند بنا علیه چند تیپ لشکر خود را فی الحال
ما که در پیش روی وی پلی واقع بود اشارت دادند سواره و پیاده و توپ ایشان حمله آور شدند و پل را گرفتند
چون پیش روی قلب سپاه بلند و پست بود و لشکر روس در پیاده آن بجنگ اقدام نمودند امپراطور از حرکات دشمن آگاه
گشت جنرال اب کومه در آن اثنا من نزدیک امپراطور و تیر صد صدور هنگام بودم بلکنوت بانگ توپ تفنگ
بلند گشت و روس یکی از تیپهای لشکر را پس نشاند امپراطور مخصص اطلاع از آن حرکت مرا فرمود که فوج مملوک که از نظر آورده ایم

باده فوج از صالدات قراول و سوالده صاحب تفنگ بردار زود تشخیص کن که چه روی داده و در قلب سپاه چه واقع
فوراً بشتاب روانه شدم و نزدیک مقام مجادله رسیده دیدم سوار روس بقلعهای نظام صالدات فرنس در آمده
شمشیرها آخته کار صالدات فرنس ساخته و نیز در کار قاتله از دور ملاحظه نمودم چند هزار لشکر سواره و پیاده دیگر از
قفای لشکر روس ایستاده دیدم و دانستم پشت بند عساکر روسند چون مرا بدیدند چهار عراده توپ برداشته پیش رویم گرفته و
صفوف آراسته چون در همین حین خود جنرال ... و در یسار جنرال ... با افواج همراه داشتم روی بدیشان کرده
گفتم ای جوانان باید پای پیش نهاد و جنگ دلیرانه نمود ملاحظه نمی نمائید که دوستان و همرکابان ما را چنان بتیغ تیز
ریزه ریز کنند و بیدق شان از دست ستانند باید انتقام کشید و روی بخصم نهاد و جان دوستان خود خرید در این
سود الخنت باید ترک جان گفت و پای مردی بمیان نهاد و عاقبت مقصود حاصل کرد جنرال اب کومه
این سخنان صالدات را مهیج غیرت گردیده بشتاب پیش رفتیم و خود را بتوپخانه فرنسیان که روس تازه از دست ایشان
گرفته بود رسانیدیم اگرچه بخت سوار لشکر دشمن دلیرانه بجنگ و منع ما اقدام نمودند ولیکن عاقبت از نیروی ما مغلوب
گشته و روی گریز نهادند در آن اثنا امدادی بدیشان رسید خواستند دگر باره بازگشت کنند و بر ما حمله آورند مغلوب
سواره نیز بمعاونت من در آمد من در حمله سبقت نمودم در آن وقت بر جنرال ... که سرکرده نجابت رشید دلاور
آور و با من دوستی صدیق بود در برابر برگشته شد و جنگ مغلوبه گشت سپاه از جانبین بیکدیگر ریختند چنان با هم در آمیخته
که سپاه کاران طرفین از بیم آنکه سپاه خود را در آن مغلوبه هدف تیر تفنگ کنند تفنگ نیانداختند با سرنیزه و قنداق تفنگ
و شمشیر مبادرت بجدال و قتال نمودند عاقبت افواج فرنس غالب و سپاه روس هارب گشت امپراطور روس و انسا و فرار
نمی ایستاد و ملاحظه مجادله همی نمودند عساکر روس بر باد داده امپراطور سنگ بافته بلکنوت رو بگریز نهادند جنرال اب کومه
در آن جنگ بسر مزار خم شمشیر رسید سر و دست از روی جاری و ملبوسم خون آلود بود که از عرصه بحضور امپراطور باز گشت کردم
و اخبار شکست روس نمودم در آن احوال امپراطور ملاحظه منحصر التفاتی زیاده از حد فرمود و منصب جدیدی بر منصب سابق من
افزود فرمود حال که روس بگریخت باید ایشان را تعاقب نمود تا نشان خود پس از شکست روس توپ و قورخانه از
و مدارک ... رخت و رکنده اند آن روز از ایشان جوقی کثیر اسیر و دستگیر شدند ملکزاده رپنین نیز با اسیران دیگر
گرفتار فرنسیان گشت مورخ گوید جنرال ... نیز تفصیل جنگ استرلیتز را بدین روش نگاشته که امپراطور چون ابداً

سپاه دشمن آگاه گشت روزی چند تهیهٔ لوازم جنگ پرداخته در آن اوقات مارشال برنادت با دو گروه از افواج
قاهره بمعسکر امپراطور ملحق گشت و مارشال سالت سه گروه در تحت اختیار وی بود و مارشال لانس نیز دو گروه همراه
فرمان سپاه داد مارشال و لویت را نیز یک گروه الوار جمع نمود که و برادر مارشال بهر مقامی که لازم بود و حضار
فرماید فوراً حضور یابد بهادران دو گروه و قراولان پیاده نیز یک گروه بودند حضرت امپراطور خود سوای سوارهٔ
نشانی سه گروه سوار را قشون و دو گروه سوار زره پوش داشت و دو گروه پیادهٔ مجربان چالاک که تفنگها
خورد و سبک داشتند با قراولان سواره در رکاب ملتزم بود و قبل از وقت امر فرمود که آذوقه و ادوات حرب
از هر باب زیاده از حد از قلعهٔ برون که تازه تسخیر نموده بودند برون آورند و در مکان جنگ موجود کنند و خود
حضرت امپراطور خود از جمیع محال و کمین عرصهٔ جنگ چند فرسنگ تا چند فرسنگ گود سوار شده و جمیع افواج را در میدان
ماه دی سمبر در آن عرصه هر یک در مقامی مناسب فوج فوج و جوق جوق جای داد و محل توپ و مقام سرباز پیاده و سواران
صاحبمنصبان سواره را از قرار قانون عسکریه تعیین نمود مارشال لویت را با افواج در طرف جناح یمین کل لشکر در محلی
برقرار نمود که میان شهر وینه و قلعهٔ برون اتصال داشت و محل راه عبور قلعه و شهر بود و در یمین مارشال لویت جنرال
فریانت را تعیین فرمود مارشال لویت با افواج خود از مارشال سالت و افواج وی بواسطهٔ غدیر مائی که در
میانشان فاصله آمد مارشال سالت در یمین جوقی واقع شده که در مقابل سپاه روس صف آراسته بودند و سمت یمین
وی افواج جنرال لگرند برقرار گشت و افواج جنرال نربور چنان بعد غدیرهای مرقوم اتصال داشت که فاصله بین
جنرال فریانت و وی جز غدیر نبود و سمت یسار جنرال لگرند افواج سنت هلیر قرار یافت و سمت یسار وی
افواج جنرال واندم جای گرفت و در صف دویم لشکر که در قفای مارشال سالت زیب یافت تخت اوج
بهادران برقرار گشت و سمت یسار ایشان دو جوق مارشال برنادات جای گرفت و در سمت یسار مارشال سالت
افواج مارشال لانس صف آراستند مارشال مزبور تپه‌های اول را که در تحت یسار جنرال کافرلی بود بجانب یمین راهی که
از شهر آلمتز بشهر برون میرفت جای داد و سایر تپه‌های خود را که در تحت اختیار جنرال سالت بود در سر راه مزبور
بجانب یمین تپه‌های اول و سمت یسار حوالی شهر سنتان برقرار نمود قراول پیاده مدام ظهیر و پشت بند مارشال
لانس بود و چون سمت یسار صحرای جنگ که در دست فرانسیان بود بغایت وسیع و مارشال لانس در آن سمت مقام داشت چنان

مصلحت

مصلحت دید که مکان افواج سواره چندان دورتر از معین نشد لهذا اکثر افواج سواره جانب
در یمین مارشال لانس در مقامی جای دادند که هم سوار مزبور فضای جنگ لشکر مارشال سالت را که اندک
عقب‌تر از جانب یمین جای داشت تنگ ننماید و هم از لشکر فرانس دور نشود و سواره دراقشون را در
قفای سوارهٔ نشانی چالاک جای دادند و افواج سوارهٔ زره پوش نیز نزدیک لشکر مارشال سالت
با افواج قراول سواره جای گرفت امپراطور آن روز از مطلع آفتاب تا مغرب سواره لشکر را
دستورالعمل میداد و هر یک را در مکان خاص برقرار نمود و پس از آنکه در دستورالعمل عموم سپاه از سواره و پیاده
و توپخانه و توپچیانه فراغت حاصل نمود و صاحبمنصبان را فرداً فرداً دستورالعملها داد و در بیمارخانه‌های عسکریه نیز
مرضی و مجروحین صالحه از سرپرستی فرمود طبیبان و جراحان و پرستاران را باحکام دوا و غذا و دقت
معالجات قدغن بلیغ نمود پس از آنکه از هر باب اطمینان حاصل آمد و دانست دیگر معطلی در کار نشد بیست و
شب نیز در آمده از دشت بجای آسایش خود بازگشت فرمود سران سپاه و امیران از لشکرگاه در خیام منتهی با ایشان
غذای شام صرف کرد و حکام و دستورالعمل فردا را در آن شب به هر یک القا کرد که اگر هر یک از صفوف خصم در
مقابل صفوف ما چنین عمل کنند چاره برفع شان اقدام کرد و طریقه رد و منع افعال و اعمال ابطال خصم با
هر محتمل بود تعلیم نمود در بیست و چهار ساعت شبانه روز آنچه از مجربان سینه وی بروز و شهود یافت هرگاه درج
کنم دفتری و دیوانی دیگر شود بالجمله از وسط النهار روز مزبور تا نیمه شب لشکر روسیه پی در پی سر
و صفوف یسار است عموم لشکر روس در سمت یمین لشکر فرانس جای گرفت و چون محتمل بود که روسیان شبانه
بر یسار لشکر فرانس حمله زنند امپراطور قبل از وقت احتیاط محفوظ داشته تهیهٔ دفع و چارهٔ حملهٔ خصم اقدام نموده مصمم بود
که اگر مقام مقتضی شود خود بنفسه بدشمن تاختن کند و مکانها که دشمن برگزیده در آن قرار یافته از دستشان
بازستاند در نیمه شب سکوت بانگ تفنگ پی در پی از سمت سپاه روس خواست و شنیده شد امپراطور بانگ
تفنگ را جویای سبب گشت کس تعیین آن فرستاده خبر دیر رسید مارشال سوری گوید مرا احضار داد از خود
که شتاب قدم پیش نهد و از بانگ تفنگ به اندیشه آگاهی ده چون سوار شدم فرمود تا آخر صفوف افواج
جنرال لگرند و جنرال فریانت رسی و سبب معلوم کنی و مقصود خصم را بیابی باز گرد چنین دانم که سپاه روس

خواهند در بعضی از مکان جای گیرند هنگام رسیدن خود را در آن مکان شلیک کنند که در اثنای راه از زبان
فرانسی سپاه ایمن شوند **جنرال سوری گوید** چون بسمت افواج جنرال المقرر رسیدم دیدم پیش قراولان
سپاه وی که در دهی از دهات نواحی آنجا بودند و ده مزبور در نشیب مکانی واقع بود که سپاه روس در نظر داشتند
در آن مکان مقام کنند و فردا از آنجا حمله بر فرانسیان برند از هجوم لشکر روس در آن مکان پیش قراولان مزبور
فرار نموده نزد جنرال خود می شتافتند که وی را از آن واقعه آگاه کنند چون من رسیدم احوال را بیان نمودند
از آنجا که شب ماهتاب بود از دور حرکات و رفتارشان را ملاحظه میکردم معلوم شد که سپاه روس از تخت
کروی ده آن مکان آورند تا آنکه بسهولت میتوانستند خود را بآنجا رسانند از روی احتیاط تفنگ بحول و حوش
سیا فکنده که در پناه آتش تفنگ خود را بمنزل معهود رسانند روشنی ماه نیز معین رفتارشان و زود رسیدن
بمقصود گشت در آن اثنا ماه غروب کرده هوا تاریک گردید روسی سپاه فوراً یکجا مجتمع آمدند و منتظر
صبحدم شدند که هر فوجی جای خود گیرد و مصمم جنگ شود **جنرال سوری گوید** پس از ملاحظه این امور شتاب
بازگشت کردم که امپراطور را خبر دهم چون نزد وی رسیدم دیدم صالدات از علف جائی تهیه بالش امپراطور
ترتیب داده اند و وی بر فراز آن علف افتاده خفته است و چنان بخواب است که از بانگ بیدار نمیشود از اسب فرود
آمدم ساعتی اورا حرکت دادم چون چشم گشود گذارش را عرضه داشتم فرمود نوبت دیگر ملاحظه کن مجدداً عرض کردم
در حال پرنس سالت را احضار کرده کیفیت را با وی فرمود آنگاه خود سوار شد و جنرال مزبور را همراه برد که خود
مجدداً صفوف عساکر فرانس و روس را ملاحظه کند چون میان صفوف سپاه خود درآمد قراولان سپاه در آن شب
وی شاد شده در ساعت مشاعلی بیشمار از علف روشن نمودند صحرا مکنوب از شعل فروزان مانند روز روشن
گشت و بلند دعای افواج که امپراطور زنده باد بصوامع ملکوت رسید امپراطور شتاب از میان صفوف گذشته
بمنزل خود رسید لمحه بالش کرده پیش از صبحدم بجای خود برخاست و احکام فرستاد که عموم عساکر خاموش و آرام و اسلحه
خود برگیرند و در انتظار جنگ بپای ایستند دم فرو بسته منتظر صدور حکم باشند از اتفاق سپیده دم ابری بپای
خواست و هوا چنان تیره و تار گشت که کس کس را نزدیک دیدن نمیتوانست و این بجانب فرانسیان مفید بود
زیرا که بفرصت و فراغت آسوده از انظار دشمن تهیه جنگ اقدام نمودند چون در معسکر قراولان نظر بقرب را باید

بترتیب

بترتیب از عادت بود و در حفظ اسلحه و آلات جنگ از رطوبت ابر مهارت داشتند در آن هوا بر ترتیب
اسلحه خود را آراسته و پیراسته در دست گرفته خاموش و آرام بجای ایستادند با آنکه عرصه جنگ از ازدحام سپاه
مانند موقف رستاخیز و نیز استعمال اسلحه سواره و پیاده و استعجال اسب و عراده و لوازم خیز بود و از انعکاس
امر امپراطور از داد و اب و دستور نیز آواز بر نمیخواست مردم از سعال و اسب از صهیل در تمامی اردوگاه فرو می نشست
بالجمله این احوال عساکر بجای ایستادند سپاه با توپخانه و قورخانه و جباخانه هریک در مقام خود
نفس فرو برده قرار گرفته **جنرال سوری گوید** که امپراطور صبحدم دیگر باره مرا امر فرمود که تا از
میان لشکر روم و معلوم کنم که روسیان از حرکات عساکر بچه کار اقدام کرده اند چون بجنرال المقرر
رسیدم معلوم گشت که سپاه روس از آن مکان خود حرکت نموده در مقابل سپاه منصور فرانس بطرح و صف
آرائی اشتغال دارند ولیک از آنجا که هوا از ابر تیره و تار بود با آنکه فاصل این فرانسیان و روسیان
بیش از چهار صد ذراع نبود چنانچه باید طرز صف آرائی ایشان محسوس نمیگشت بمحض آنکه دانستم تغییر
مکان کرده اند و خواهند از سمت یمین لشکر فرانس بجنگ اقدام کنند بازگشت کردم و گذارش را معروض
حضرت امپراطور داشتم **بالجمله بجایگاه نصف النهار رسانده هوا روشن گشت** و امپراطور جمیع عساکر خود را
از سواره و پیاده ملاحظه نمود که جوق جوق و فوج فوج بجای خود ایستاده اند قورخانه و توپخانه بمقام
خود قرار یافته است **مرشلان فرانس عموماً بحضور ایستاده** در اجازت بجنگ عجز و الحاح مینمودند هردم
دستوری میخواستند از فرط اصرار و الحاح عرصه بر امپراطور تنگ میشد و وی اجازت نمیداد و تاخیر میافکند
تا آنکه آتش توپ و تفنگ لشکر روسیه را در یمین لشکر خود مشاهده نمود که از سمت یمین بجنگ اقدام کنند حضرت امپراطور
قبل از وقت حکم بمرشل داووت نموده بود که هر وقت روسیه در یمین لشکر فرانس بجنرال المقرر حمله برند وی با
افواج خود را ظهیر و پشت بند جنرال مزبور نماید پس از قلیل زمانی از صدور حکم امپراطور لشکر روسیه حمله بجنرال
مزبور بردند از شدت و کثرت بانگ توپ و تفنگ معلوم رای امپراطور آمد که مجموع صفوف لشکر یمین از سبقت
روسیه بجنگ اشتغال نموده اند در ساعت مرشلان فرانس را رخصت داده حکم فرمود که از هر سمت اقدام بجنگ کنند
مورخ گوید عموم لشکر بلکنوب حمله نموده چنان بآرام و طمانینه جنگ میکردند که عقل از تصور آن قاصر است هر سوئی

از لشکر و توپخانه خان سلطان و سبحه قاطر قدم پیش نهاد و به منزل گلوله رس دشمن رسید و توقف نموده و حمله
معیّن نکرده و دشمن را هدف تیر تفنگ و توپ نموده و چنان نمود که پنداری در دار السلطنه پاریس مشق و تعلیم اقدام
کند افواج و صاحب منصبان را وا ضبط و استوار نشانده به هیچ وجه اضطراب از ایشان ظاهر نشد و
از جائی صدا بلند نمی گشت افراد لشکر عموماً چشم و گوش به احکام و حرکات سرکردگان و سرکردگان سرداران
و سرداران را بر مارشالان و مارشالان را با ایمپراطور بود و هر یک چشم و گوش به احکام و حرکات برتر از خود داده و هر چه حکم
می رفت اقدام می نمودند جنرال سنت هیلر از پیش روی و میان هجوم برد تا دو ساعت لشکر روس گلوله توپ و تفنگ
بر او آتش افشان گشت بسیاری از لشکر وی مقتول و مجروح شد جمیع افواج وی یکان یکان از ستون بیرون آمده هر یک در مقابل
فوجی از افواج دشمن جدال نمودند و جنرال وانده می که با لشکر سیاقی بعید می کند به منزل گلوله رس توپ و تفنگ
خصم رسید با لشکر خود به ستون اول دشمن رسیده و در بلندی تمام از پیش بر رفت و مکان وی را گرفت و توپهای
زنبور دشمن متصرف گردید ایمپراطور فی الحال یک تیپ از تیپهای مارشال برنادت را روانه ساخت که به تعاقب
لشکر جنرال وانده می رود و پشت بند وی شود و از سواران نیز فوجی به تعاقب لشکر جنرال سنت هیلر فرستاد
که ظهیر و پشت بند وی شود و حکم به مارشال لانس نمود که سپاه خود را برداشته و به جناح یمین لشکر دشمن حمله برده و نیز
وی را سرگرم جنگ کند که از یمین و یسار امداد و معاونت به قلب لشکر نتوانند نمود ایمپراطور خود به قربان
جنگ یسار دشمن متوجه بود و یسار را بالکلی مشغول جنگ داشت در آن اثنا فوجی کثیر از روسیه سپاه به جنرال وانده می هجوم آورده
گشته چون قوت لشکر وی را ملاحظه نمودند از عزیمت خود نادم گشته خواستند به مقام خود که زمین مرتفعی بود باز
گشته و مترصد فرصت دیگر شوند جنرال وانده می باستظهار و پشت بندی افواج جنرال فرینت که در عقب او به [illegible]
و امر ایمپراطور به امداد وی رفته بود مستظهر گشته دشمن را تعاقب کرده و به مقامی رسید که دیگر خصم را [illegible]
لاجرم ناچار گشته در آن مقام بنای جنگ گذاشت و جنرال وانده می با مارشال سالت و باستظهار یک تیپ از تیپهای
برنادت سمت جنگ تغییر داده از جانب ضلع راست روانه شد که به قفای دشمن تازد افواج روس که در برابر لشکر سنت هیلر
به جنگ اشتغال ورزند میان گیرد که از جانبین حمله برند این حرکت عسکریه جنرال وانده می به جانب [illegible] اتفاق
افتاد و [illegible] که این حرکت خود را زود به مکان لشکر روس رسانیده و با جنرال سنت هیلر متفق گشته از مکان مزبور فرار آمده

وقفای لشکر دشمن را که با جنرال لنز مقابل شده بود گرفته ایمپراطور حکم نمود که افواج سواران و قراولان
در هر جانب پشت بند ایشان شوند که زیاده بر آن دو شیر دل سردار پا بر زمین رسیده الحق از آن حرکات فرنسا را
فتح و ظفر روی نموده جنگ را به انجام رسانیدند اگرچه جنرال وانده می را [illegible] حرکت صد به از سواران روسیه
زیرا که هجوم بر سر تیپ چهارم وی آوردند ولی از پنج قفای وی را گرفته ایمپراطور محض مشاهده این احوال
سواران زره دار و خنجر گذار و سواران سبکبار نظام را که در آن روز خدمت قراول بر ایشان مقرر بود [illegible]
که آب انداز ده و دو اجل سواران روسیه شوند جنرال بسام ... ایشان یورش بردند که نتیجه حادثه مزبور شود لشکر فرنسا را [illegible]
روسیان را زیان و فرنسا را سود حاصل گردید و هنگامیکه جنرال وانده می دوباره خواست سمت جنگ تبدیل کند و قفای
دشمن برود ایمپراطور فرمود که لشکر برنادت که به تعاقب و نظاره جنرال وانده می مأمور و بهر سمت از قفای وی روان بود از
آن خدمت دست بردارد و به خط مستقیم بر دشمن تازد لشکر مزبور اگرچه بار ایمپراطور معمول داشت [illegible]
جنگ نمود شکست داد و بسیاری وی و فرسنگ تعاقب نمود ولیکن بی اجازت ایمپراطور بمکان خود باز [illegible]
گشت حالت که چرا مساعدت نمود ایمپراطور نیز تعجب نموده خود سلف لشکر را که صبح به حمله دشمن بر منحصه روانه کرده [illegible]
که مشورت جناب از وسط النهار گذشته بی اجازت من چه شد که بمکان خود بازگشت [illegible]
جناح یسار لشکر فرنس که در حکم مارشال لانس و سواره آن که به نظر مارشال مورات بود جمیع لشکر روسیه را که در [illegible] واقع
بود شکست داده تعاقب کردند روسیه سپاه چندان از فرنسیان هزیمت نمودند که شب در آمده فرصت یافته [illegible]
گرفته که بفوج دیگر از هزیمت یافتگان روس که از مارشال سالت شکست یافته بودند ملحق شوند بناء علیه از لشکر [illegible]
بی اجازت ایمپراطور از تعاقب خصم بمکان خود بازگشت نمود قفای دشمن هزیمت یافته خود را گرفته بر فتند جناح
لشکر شکست یافته روس [illegible] و راه عبورشان را [illegible] منقطع ساختند و ایشان را از لشکر [illegible]
آن حرکات خلاف لشکر برنادت موجب رستگاری روس گشت از حرکات عسکریه هر چه بار ایمپراطور معمول افتاد مقصود
حاصل گشت و هنوز دست نداد و جمعی کثیر از عساکر روس که شبانه در یکجا مجتمع گشته بودند که چنانچه [illegible] صبح جنرال
لنز و جنرال فرینت که در یمین لشکر فرنس واقع بودند هجوم آورند بامداد یورش آوردند ولیکن به سبب حرکات عسکریه
ایمپراطور که سنت هیلر و وانده می اعلام و تعلیم کرده معمول داشته ایشان نیز شکست یافته در آن قبل و اسیر و دستگیر گشتند [illegible]

عسکریه امپراطور و شجاعت فرنسیان و ارادت آن سپاه بحضرت امپراطور روسی سپاه بکلی شکست خورد و قریب بهفتاد عراده
توپ و چهل و سه هزار اسیر سوای مجروح و مقتول با تمام سایر آلات جنگ بتصرف لشکر منصور فرنس درآمد پس از آن
که امپراطور از میدان جنگ بازگشت نمود و از محل صفوف و مقام جدال لشکر بگذشت از آنجا که هوا تاریک و حس
محسوس نگشت امر نمود که همراهان وی خاموش شده و صدا ننمایند که ناله زخمداران و آواز پای دواب کالسکه
بشنود و غفلت نکنند و درین طریق سیر فرموده تا بمکانی رسید که با بروی زخمداران را از آنجا جمع آورده بودند
و از اسب فرود آمد و امر نمود که از عراده خاص وی که در آن از جوهریات با بعضی از زاد و قوت ضروریه از هر نوع
موجود و بهر مقام با وی همراه بود مجروحی را یک پیاله برندی دادند و زخمشان را مرهم نهادند جنارال آسمور
گوید که آن شب تا هنگام سپیده دم ملتزم حضور امپراطور بودم دمی از کار فرصت نداشت گاهی امر میفرمود که
بالاپوش روسیان مقتول را جمع آوری کنند و بنفرسان مجروح بپوشانند گاهی ملتفت از پی مجروحین آتش افروزند که
از آسیب برودت هوا مصون مانند مباشرین جراحخانه و اجودان فوج را احضار نمود و اجازت داد که قراولان
ممانعت نکنند که شاید عموم زخمداران را بشفاخانه معسکر همایون حمل و نقل نمایند و چنان ایشان را بشفا رسانند که
زخمشان پایان نرسد و امر نمود که تمامت زخمداران را بشفاخانه ببرند و حضرت وی را ازآن اعلام نمایند باشرین
بمنازل خود بروند و دوا و غذای ایشان را بهنگام رسانند و از برودت هوا ایشان حراست کنند و از عفونت و سایر
شمایم ضاره محترز دارند مورخ گوید که حضرت امپراطور که به هنگام وی خلاف منصور نمود و بهر چه امر نمود
انجام رسید و می نگاشت معهذا تمامت شب را با زخمداران بسر برد وقتی از بالین ایشان روی به بستر خوابگاه
خود نهاد که طلیعه صبح آشکار گشت پس از لحظی آسایش با من و ملکین تمام شهر منتظر گشته درآمد قبل از آنکه روی شهر نهد
تخت مرسل و نوایت امر نمود که افواج خود را جمع آوری کنند و تعاقب دشمن روند و احوال خصم کنند مرسل زبور
بهیه ی منع کرده و لشکر را فراهم آورد و بقفای دشمن تاخت و خود را بمقامی رسانید که او ضایع گشت و استیصال ایشان را
علی التفصیل ملاحظه نمیه امپراطور را از آن آگهی داد فصل بیست و ششم در ذکر آمدن ملکزاده لیچتنین از جانب
امپراطور نمسا نزد امپراطور ناپلیون و ملاقات امپراطور نمسا با امپراطور ناپلیون و شرح مکالمات
جنارال سوری نزد امپراطور نمسا و امپراطور روس و وقوع مصالحه بر وجه خاطرخواه امپراطور

ناپلیون در شهر پرزبرق و سایر گذارشات آن روز دیگر ملکزاده لیچتین ملقب بفرنیث دوم که سابق
نیز در شهر اُلم از جانب جنارال ماک چنانچه ذکر یافت خدمت امپراطور را دریافت نموده از جانب امپراطور نمسا بشهر
استطرلته درآمد و بمحضر امپراطور شرفیاب گشت و معروض داشت که تمنای امپراطور نمسا آن است که با حضرت امپراطور
فرنس ملاقاتی دوستانه کند امپراطور قبول فرموده و قرار چنین شد که در آسیاب فرنگی شهر زبور قریب آسیابی معهود که هر دو را
ملاقات کنند و بتهیه لوازم آداب ملاقات پرداختند روز چهار دهم ماه دی سمبر مطابق دوازدهم قوس ۱۲۲۰ هجری
حضرت امپراطور سوار گشت و بمکان معهود رفت چنان اتفاق افتاد که هر دو یک نوبت بدان مکان رسیدند
چون از دور کوکبه امپراطور نمسا هویدا گشت امپراطور ناپلیون جنرالها تحت از اسب بزیر آمد و با جنارال اجودان خود
آهنگ استقبال کرد امپراطور نمسا بمجرد دریافت او نیز از اسب خود فرود آمده مصافحه و معانقه کردند و یکدیگر را در
آغوش کشیدند و عود بمکان موعود نمودند هنگام مصاحبت و مکالمه جز بر سیر در محضر امپراطور فرنس و ملکزاده لیچتین
در حضور امپراطور نمسا کسی دیگر نماند جنارال اجودان جانبین چنان از آن مقام دور ایستادند که گفت و شنود ایشان را
نمی شنیدند دو امپراطور اعظم قریب دو ساعت با هم نشسته مکالمه کردند امپراطور نقوش شرح مکالمات آن دو امپراطور را
بدین روش نگاشته که روز چهارم ماه مزبور سه ساعت بنصف النهار مانده من و قراولان سواره امپراطور
ناپلیون در رکاب وی سوار شدیم و در آسیاب فرنگی اطراف شهر قریب آسیابی که قراول افواج مرسل بدان نزدیک بوده
فرود آمدیم و زودتر از امپراطور نمسا بدانجا رسیدیم امپراطور امر فرمود که بجهه وی و بجهه سرکردگان آتش افروزیم
چندان نگذشت که امپراطور نمسا نیز وارد گشت امپراطور ناپلیون پیش رفته دست یکدیگر را گرفته مصافحه و معانقه کردند
و یکدیگر را در آغوش کشیدند جمعی کثیر از شاهزادگان و سرداران در رکاب امپراطور نمسا بود چون نزدیک آتش رسید
یکی از شاهزادگان نزد وی و مرسل بر سر زده امپراطور ناپلیون ماند دیگران کنار آتش سرکردگان گرد آمدند ما با
سرکردگان و شاهزادگان امپراطور نمسا لوازم آداب مرعی داشتیم تا دل تنگ نگردند بر ایشان تفوق جستیم و تقدیم
نشستیم دیگر از کیفیت گفت و شنود آن دو امپراطور قاهر و مقهور هیچ چه آگاه نگشتیم زمان نشستن و گفتن و برخاستن زیاده
از ساعتی دو امتداد نیافت پس آنگاه جانبین یکدیگر را بوداع در آغوش گرفتند و مدرود هم کردند و بمعسکر خود بازگشت
نمودند امپراطور نقوش گوید که یکبار از وی مفارقت مینمودند من نزدیک شدم خود شنیدم که امپراطور فرنس با امپراطور نمسا

لکن من تمنای شما را نپذیرم مشروط باینکه از این بعد عهدی کنید که با من مجادله ننماید امپراطور فرنسا در جواب گفت که
با شما عهدی کنم که دیگر بجنگ اقدام ننمایم و عهد خود نشکنم **بالجمله چون ناپلیون هیچگاه در مهام دولتمداری** وقت
فوت نمی‌نمود جنرال سوری را فی الحال نزد امپراطور نمسا فرستاده پیام داد که پس از مفارقت امپراطور رسولی از اردوی
اتحاد و وداد نزد امپراطور روس فرستادیم که در باب معاهده امپراطور نمسا و متارکه دولتین فرنس و نمسا شما را رای
چیست اگر انکاری هست معلوم دارید جواب فرستاد اگر پادشاه روم که دیگر لقب ملک نمسا یافته بمصالحه راضی است
مرا سخنی نیست من با فرنس جنگی ندارم محض اداء معاونت دوستان خود بدین صفحات آمده ام **بالجمله پس از انجام**
امپراطور نمسا وکیلی بجهة انجام مصالحه تعیین فرمود امینی نیز امپراطور ناپلیون معین داشت این دو در شهر
پرزبرق در تعیین عهود آغاز گفت و شنود نمودند وکیل ناپلیون را آنچه دل میخواست تکلیف نیز تکلیفی که می‌نمود
مقبول می‌افتاد و آن دیگری را مجال اظهار اکراه نبود لاجرم زمان گفت و شنود امتداد نیافت تاخیر و
تردیدی در عهود مصالحه واقع نیامد **در بیست و پنجم ماه دیسمبر مطابق دوازدهم جمادی الثانی ۱۲۲۱ هجری** سه ماه از حرکت
ناپلیون از پاریس باین صفحات گذشته عموم عهود مصالحه بر وجه دلخواه وی منعقد گشت و جمیع مهام چنانکه منظم و محکم
گردید امپراطور روس را که در مجادله شرکت حاصل بود بر مصالحه بهیچوجه دخلی نشد نمود وی نیز بدون اینکه با دولت فرنس مصالحه
کند یا متارکه نماید خود دیگر بجنگ اقدام نکرده و پیرامون انتقام نگشت امپراطور ناپلیون پس از جنگ استرلیتز در شهر برون
که سواد اعظم صفحات موراویه است نزول اجلال فرمود و تجار عسکر خود نموده احکام صادر آورد که پاره‌ای از عساکر
در هر ملوک و هر جا که خود خواهند قرار گیرند تا از صدمات برودت هوا و برف ایمن باشند روزی چند پس از صدور
احکام مزبوره و همچنان ازینجا که مذکور شد از شهر برون روان آمده از شهر وینه دار السلطنه نمسا گذشت بولایت شن برون
در آمد و از دار السلطنه مزبور شبانگاه بنظر معاهده چنان گذشت که از عبور وی اهالی شهر آگاه نگشتند پس از ورود
مستر حاقوز سفیر دولت پروس که در آن اوقات از جانب پادشاه پروس در دار السلطنه وینه باتفاق وکیل دولت
پروس با مستر [illegible] در گفت و شنود مصالحه بود بحضور حضرت امپراطور ناپلیون در آمد و از جانب دولت پروس اظهار
موافقت و مخالفت کرده وی بغایت در مقامی خطرناک بود زیرا که زیاده تدبیری را لازم که تواند قسمی امر خطیر
گفت و شنود کند که سود دولت پروس بوده و زیانی وی را حاصل نشود اگرچه چنان هم بود که هنوز امپراطور از فتوحات سابقه

ضمیر پادشاه پروس آگاه نیست و علی الظاهر نیز خطائی از وی ظاهر نیامده که در حضرت وی مورد بحثی بوده لیکن
مرآت ضمیر منیر امپراطور اجل از آن بود که صور حیل و تدبیر و نقوش مکر و تزویر دول خارجه در آن منعکس نگردد و درک
نشود بنا علیه در ملاقات ورود مستر حاقوز مزبور چندان التفاتی ننمود چه وی در شهر وینه توقف داشت که انجام
امور را ملاحظه کند و مجادله امپراطور ناپلیون با دولتین روس و نمسا در کدام مرتبه کار رود اگر امپراطور نمسا را فتوح روی دهد
با دولت وی قراری نهند که امپراطور ناپلیون ظفر دست دهد ناچار بحضرت وی گراید **بالجمله امپراطور پس از ملاحظه آن بود**
که شما را چنان بخاطر رسید که مرا باور افتد که شهریار دولت پروس با من از روی صدق و صفا در مسالک وفق و داد قدم
نهد با من حیلت نکند و غدر ننماید حاش لله آنچه کند بمقتضای وقت است ولیکن وی را بهتر آن بود که یک نوبت با من بظاهر
مخاصمت کند و طریقه مخالفت گیرد اگرچه از پی جنگ وی را بهانه نبود باز آن به که مکر و غدر پیشه کند و پنهان کار بجنگ پردازد و
با دوستان جدید تجدید عهد کند و معاونت نماید و مرا بدان ناچار کند که بجای مکتوب دو سه دوره جنگ کنم و دولت ایشان را دیدیم
شما را منظور آن است که با عموم دول اظهار دوستی کنید و همه وقت در این کار رغبت صعب است بلکه امری است محال شما را باید دولت
گیرید و ترک دیگر دوستان گفته یا دوستان خود را از دست بدهید و مرا به دوستی معتبر بدانید اگر شما را صلاح آن است که با دیگران
کنید مرا با شما بحثی نیست ولیکن اگر با من دعوی دوستی کنید من خرجه قسامی از شما نپذیرم باید مرا از خود مطمئن کنید من
دشمنان ملجئه خود را خوشتر از دوستان دودل دارم چه دوی همل را بهتر از جیب محل دانم شما با من گاهی دعوی
اتحاد کنید و گاهی روس مجتمع در خاور را اجازت دهید و اشارت کنید که از سرحد صفحات شما با عساکر روس که بجنگ
من مامور و وارد مملکت نمسا شده اند مراوده کنند آذوقه و ادوات حرب برایشان رسانند و اخبار فرستند چگونه اعمال شما
بهیچوجه عذری در مقابل نیست اکنون اگر دولت شما را قدرت بجواب این سخن نیست یا رفع این تهمت از خود نتوانید نمود شما را
به که خصومت آشکار کنید و حیلت پیش ننهید و شیوه و شیمت این است که دشمن خود را در یک نه هم فی بمیدان الجنگ آشکار کنم
مورخ گوید لاس کاسان ذکر نموده که هنگامی که امپراطور این سخنان مینمود مدان با به تغیر بود و آواز خود بلند مینمود که سخن
وی از تمام دور پیتاع [illegible] افتاد و در حقیقت حق بود چه سفیر مزبور را پادشاه پروس بدار السلطنه وینه روان ساخته که در آنجا
متوقف شود و تماشه فتح امپراطور روس و نمسا کرده اگر بمقتضای امید وی غالب و قاهر آیند در حال با ایشان اظهار
اتحاد و وداد کند و هر چه گویند شنود و هر تکلیفی قبول نماید و نیز با معانی چند در این باب توصیه سپرده بودند که هنگام

ضرورت ابراز کند و چنانچه بر خلاف مدعای وی امپراطور ناپلیون غلبه کند و ظفر یابد فوراً بحضرت وی بساط [illegible]
مخالفت کند چون خلاف مقصود وی داده و دانست حضرت امپراطور لذا مکنونات خاطر وی آگاه گردد ناچار بشسته
خواست ملک پروس را از سخط امپراطور حراست کند از جانب ملک پروس با حضرت امپراطور مصالحه نمود و در ضمن عهود
مصالحه نظر بمصلحت دولت خود قرار داد نمود که ولایت پرنث و انسپچ متعلق بدولت پروس را بدولت فرانس تفویض
شود و ولایت هانوور را که دولت فرانس متصرف گرفته بجای آن بدولت پروس واگذارد مستر حاقوز سفیر بود چون عهدنامه
مهر کرده با امنای دولت فرانس سپرد **مورخ گوید هنگامی که این مصالحه نامه در شهر شن برون نگاشته آمد** مرا خبر رسید که در
شهر برلین مستر وان هردنبرق از جانب دولت پروس مصالحه با دولت انگلیس نموده مصالحه نامه نوشت و مهر نموده
بدولت انگلیس سپرد و حقیقت این معنی دولت پروس را بمخاطره افکند چه وکیل او از کیست بی اجازت او در شن برون
با امنای دولت فرانس مصالحه کرد و از سمت دیگر وزیر دول خارجه وی با دولت انگلیس مصالحه دیگر نمود و وی را
ممکن نبود که در مصالحه جمع بین دو تین کند پاس عهود مصالحه هر یک دارد و دانست اگر حفظ مصالحه فرانس کند با دولت انگلیس
[illegible] ده و اگر انگلیس را پاس آداب مصالحه کند باید ترک مراوده فرانس گوید از آنجا که دولت انگلیس در مصالحه
شش کرور متعهد شد که همه ساله بدولت پروس دهد حفظ عهود مصالحه بر فرانس را جح آمد امپراطور ناپلیون چون بهیچ روی از
مصالحه انگلیس آگاه نبود و نیز میدانست وکیل ملک پروس بی اجازت پادشاه خود با وی مصالحه کرده سخن او را
اعتباری نیست و پس از مصالحه پادشاه وی امضا نخواهد داشت از اتفاق در آن اوقات سی هزار لشکر او
بسپهسالاری جنارال خود بن از وستوله عبور کرده از راه [illegible] بولایات [illegible] امپراطور الکساندر نیز
درین جهت بشهر برلین رفت و پادشاه پروس را ترغیب نمود که با پادشاه انگلیس و [illegible] متعهد شود که بمخالفت دولت
فرانس متفق گردند و چنان دانست که دولت فرانس تاب مقاومت اتفاق آن سه دولت نیاورد و غافل از آنکه
نیروی بخت ناپلیون همه را مقهور کند و مغلوب نماید **بالجمله چون مستر حاقوز پس از مصالحه با حضرت امپراطور**
ناپلیون معاودت بشهر برلین نمود در عرض راه مستر پال که نتیجه استحضار از مصالحه دولتین پروس و انگلیس [illegible]
بود نه ملاقات کرده هر قدر مستر پال مبالغه نمود که وی را دیگر باره بشهر وینه آورد نپذیرفته روانه برلین گشت
و کیفیت مصالحه خود را با حضرت امپراطور ناپلیون بپادشاه پروس معروض داشت پادشاه [illegible] نظم نهاده و با

از آن عمل تشنیع نمود **مجملاً ملک پروس را خاطر ازین رنگه پریش گشت** و در مقام چاره برآمد که شاید بتدبیر [illegible]
[illegible] خود و مملکت خود را از نهیب و لطمه دشمن باز دارد بنا علیه در فصول مصالحه وکیل خود با امنای دولت فرانس
بهانه بخود طرا آورده گفت اینکه دولت فرانس ولایت هانوور را بمن واگذار کند که بجای آن دو ولایت از من
باز ستاند چون در باب هانوور پای انگلیس در میان است و امپراطور ناپلیون آن را بغلبه متصرف گشته حال اگر خواهد من
او را تصرف کنم و تصاحب نمایم باید رضای انگلیس در این باب ملحوظ شود و مادامی که دولت انگلیس نگوید که با رضا و اختیار
خود دست از آن باز داشته ام من از تصرف نمایم و محقق بود که این سخن از دولت انگلیس از ممتنعات و وی تعلق بر
محال مینمود لاجرم پادشاه پروس تا از نهیب تغیر امپراطور ناپلیون ایمن ازد و ولایت دست داده و هانوور را در تصرف
واگذاشت و با امپراطور نوشت که هانوور را من بملک نتوانم شد ولیک برسم عادت نگهداری کنم تا عموم دول
بالکلیه مصالحه و این خلاف از میان برخیزد **مجملاً امورات امپراطور ناپلیون در آن اوقات** بعهود و شروط مصالحه
و متارکه سفرا و رسل منوط نبود با نکار مسلک هرچه تمنای من است چاره معمول افتد با جمکا قدام شود و امپراطور
روس اگرچه در آن خطر نشد شکست یافت ولیک بکلی مقهور گشت باز هوای جنگ بسر داشت و هیچوجه در امپراطوری ناپلیون
در فرانس و ایطالیا اعتراف نمی نمود هر اوقات کار وی با ناپلیون بنامه نگاری منجر میگشت در عنوان نامه وی را
صاحب اختیار مملکت فرانس مینگاشت و لکن امپراطورش خطاب نمی نمود **بالجمله در این اوقات که در جنگ ممالک**
بری اشتغال داشت در دریا حادثه عظیم بجهازات جنگی وی روی داد که فنای آن موجب [illegible] کارش بود لاجرم [illegible]
استخفار بهیچ وجه انکار نکرد و در شهر پاریس از توشحات تجار معلوم گردید و از بیم امپراطور در باسمه خانه نمی نوشتند در
کاغذ اخبار نهاد و بولایات منتشر ساخت هنگام سفر نیز نگذاشت در میان عساکر اشتهار یابد هر اوقات از زبان دشمنان
در آن باب ذکری میرفت بعداوت محمول میگشت **و حادثه مزبوره را تفصیل آنکه ادمرال ویلینو سردار جهازات جنگی**
فرانس باتفاق ادمرال قرونینه سردار جهازات جنگی سپانیول از بندر کدیه که از بندرات سپانیول است جهازات دولتین
[illegible] را بسپردند که با ادمرال نلسان سردار جهازات جنگی دولت انگلیس محاربه کنند دولتین فرانس و سپانیول سی و
یک فروند کشتی جنگی بزرگ و انگلیس را سی و سه فروند بود در دریا بهم رسیدند و جنگی عظیم فیمابین ایشان روی داد که چنان جنگ
تا اکنون بملاحظه نیفتاده و در اخبار سالفه مسموع نگردیده هیچ فروند کشتی دولت فرانس و سپانیول [illegible] تلف در آمد [illegible]

به بندر مزبور مسافرت نمود هر سه تن اودرل در آن جنگ کشته گشته تحت اودرل لیمان در جنگ مقتول
واودرل قزوینه زخم برداشته پس از چند روز بمرد و اودرل لینوکر قارگشت او را با کلیس برده از عاقبت
عشرت خود را گذشت از آنجا که امپراطور ناپلیون را عادت این بود که اوقات خود را بانجام یک مهم مصروف
ساخته و بدان همت بگماشت و نام از سایر مهمات نمی برد و دیده است که انجام مهم عظیم وی سایر مهام را
متضمن است لاجرم اعتنائی بدان حادثه ننمود و قضایای آن مهم نکرد و لیک در خفیه احکام سکه آن اختلال را صورت نوعیه
ده صدور نمود و با نتظام صفحات لیسبا پرداخت و نیز در آن اوقات نظر بغیبت وی از پاریس در باب وجوه دولت
اختلالی روی داده در آن باب نیز خدشه بخاطر راه نداد و تحمل گشت و همت بانتظام مهام کلیه مصروف داشت پس از
فراغت و بازگشت بپاریس بدانک توجهی رفع آن اختلال از عزل و نصب حکام و ساختن نمود بنابراین که
دو معقه پس از جنگ استرلیتز که زخم سرم را التیام حاصل نمود و از خدمات معاف بودم حضرت امپراطور را حین
فرصت کف توانائی سفر کنی عرض نمودم ملی فرمود عزیمت اطراف ممالک کن و سیر در آن دولت فرانسه نمودم و در سال
حضوصا از تفاصیل فتوحات جنگ آگاهی ده و نیز اوضاع امور هر ملک از آن ملاحظه کن و شرح احوال تفصیلا بنگار
و با خود از تحت الامر عزیمت شهر فرنته که از بلاد معظم ممالک ایتالیا نمودم در سال تشرف اطلاع احکام وی کردم در آنجا که
در آن جنگ عظیم حضور داشته زیاده و از حد اظهار ملالت نمود با امپراطور روی آوردم که کف و شنود مصالحه در میان است
و لیک قطع و فصل گشته است باید در کار خود آماده باشی لشکر را بالجمیع خود را مهیا داری و با هم جاسوسی چند بولایت
خبر فرستی و اوضاع آنجا را تعیین کنی و مراوده دشمن را با آن جماعات محقق کنی و حضرت امپراطور را از آن خبر
دهی از آن سمت بکان لشکر و مدارک عساکر وی را با مکان و اوضاع دشمن مقابل او را ملاحظه کردم و از آنجا روانه شهر
لی پک گشتم و در سال را ملاقات کردم در حوزه ششم لشکر که در اختیار وی بود دیدم و اطلاع احکام امپراطور به وی
نمودم که لشکر خود را آماده کند همراه او قاصد خبر بوی رسید که مصالحه با دولت نمسا انجام یافت در سال ون در
تحت نمسا آرامش گشته و از آنجا نیز عزیمت ولایت ونیز کردم و از مهام آن حدود مطلع گشتم و از آنجا در گشتم بعد
البوالجمیع در سال گردیده سبز که با امپراطور تسخیر شهر مأمور بود رسیدم و لیوی گفتم که امپراطور فرموده از آنجا که
این شهر از پادشاه مخالف ظهور با فتنه عساکر روس را بکلیسا به بندرات خود راه داده در دشمنی

آمده اند در تسخیر مملکت مزبور درنگ ننمائی و عساکر خود را برداشته به قبل روی بالجمله پس از ابلاغ احکام بشهر
کلیه جن فرث در آمدم و مرشل را ملاقات کردم و از آنجا بسعادت شهر که از بلاد معظم
تحت بوربن است مقبیل حضرت امپراطور ملحق گشتم و امور آنرا علی التفصیل عرضه داشتم در شهر مزبور سایر دولت و
ارکان حضرت امپراطور را حاضر دیدم امپراطور در محضر امپراطور حضور داشت و او را با وی کمال اتحاد حاصل بود
و بجهه یوجین پسر وی که امپراطور بفرزندی خود او را قبول نموده در آنجا جشنی عظیم بر
پای نمود و نواب عالیه شهزاده را بعقد
وی در آورد بالجمله در آن عیش حضور
داشتم و خدمت شایسته کی
بعهده
من محول گشت

تمت مجلد الثانی و خاتمه بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

جلد سیم از تاریخ ناپلیون مشتمل بر چند فصل است

۱۸۰۷
فصل اول بعد از جنگ اسطرلند که تفصیل آن در اواخر جلد دویم گذشت در پنجم ماه جنیوری که ابتدای سال جلوسی سلطان بن شتم جدی سنه ۱۲۲۲ هجری میباشد پادشاه سوئدن بحوالی شهر حمبرق وارد گردیده و کارکنان شهر مزبور از عساکر انگلیس و سوئدن و روس را در اطراف خود ملاحظه کردند مستحکم شده که جمیع جهت خوش آمد پادشاه سوئدن از شهر بیرون بفرستند و مبارکباد باو گویند پادشاه مزبور اول حرفی که آنها باز داد ان منع نماید تجدید ایستادگی و اعلان جنگ کرد که جمهوریه حمبرق ملغی نمودند که او در نظر گرفته که بی حسابی نسبت بشهر مزبور کرده تا عاقبت فرستادگان جمهوریه شهر مزبور را بار روی خود راه داده و بملاقاتی بسیار در حق آنها شد و دل داشت که بعد از رخصت همه کی اظهار رضامندی از رفتار او نمودند و لیکن پادشاه مزبور بان شهر از لشکر خود چنان جلوه میداد که گویا اول کسی که ممالک نمسه را از تصرف ناپلیون بیرون میآورد من خواهم بود لهذا تهدید زیاد نسبت بشهر و به توپخانه جمهوریه حمل آورده ... ضعیف و بیچاره شهر محله از وجود چنان همسایه قوی خطرناک با خوف و وحشت میبودند و همچنین پادشاه مزبور

سابق در مقام تخویف و تهدید حمبرق برآمده و میگفت که تسخیر شهر مزبور خواهم رفت و وزیر او ... که ممالک نمسه در این روزها متصرف پادشاه ما خواهد آمد و ولایت هانوور که لشکر فرنس خالی کرده بودند جولانگاه عساکر انگلیس گشت و بنای گرفتن مصالحات جدید گذاشتند که افواج قدیم آن ولایت را مجدداً برقرار نمایند ... دولت انگلیس وجه نقد بسیاری فرستاده که هر کس داوطلب میشود وجه نقد زیادی باو بدهند و شصت نفر از جوانان هانوور در پنج هزارند و ... عدد کالسکه برای حمل و نقل لشکر در آنجا مهیا کرده بکار رفته بوده **سبب بودن پیکوه چنان تصور کردم** که انگلیس در نظر گرفته است که بامداد ولایت هانوور که دولت دولت فرنس بوده است و منظور روس و انگلیس این بود که کاری کنند که ملکه جولانگاه عساکر فرنس از ممالک نمسه کمتر گردد و منظور مصالحه دولت نمسه و فرنس که در شهر پرزبرق که یکی از شهرهای ممالک نمسه است و پای تخت ولایت حنقری میباشد که صورت تمام یافت دولت انگلیس و روس خبردار شده بودند که مگذارند تسلط امپراطور در آن مملکت زیاد شود بنابراین حضرت امپراطوری احکام فرستاده بود که هرچه از عساکر فرنس دست رس است و جمع آوردن آنها زود ممکن میشود بدون یک دقیقه درنگ جمع آوری نموده حاضر و مهیا کنند که بامداد ولایت هانوور که دولت دولت فرنس است اقدام نموده باشند **مؤلف اوراق چنان مینماید که منظور از تحریر این گفتگو از شاهت نه این است که کیفیت لشکرکشی بهر جا در این مقام ذکر نموده باشم** بلکه منظور این است که بصیرت و آگاهی برای خواننده کان حاصل گردد که در آن وقت بچه وضع عساکر سوئدن و روس و انگلیس اطراف هانوور و حمبرق محاصره کرده بودند و مقام ذکر این لشکر کشی بعد خواهد رسید انشاء الله تعالی و در این اوقات از دور عساکر بحری فرنس توشجات پی در پی میرسید که جزیره که اسم آن جزیره فرنس بود بفرستم و منظور امپراطور این بود که جزیره مزبور را در تصرف خود نگاه دارد و بعضی ... بوده که کشتی که بجزیره مزبور رود و کمتر میرسید بلکه هم که توشجات مزبور را فرستاده باشم و وقتیکه مستر پت که وزیر دولت انگلیس بود وفات یافت مستر فاکس در جای او بوزارت منصوب گشت مجموع اهل فرانسه را اعتقاد این بود که زود زود میان دولت انگلیس و فرنس مصالحه خواهد شد چرا که مستر پت عداوت بسیاری به دولت فرنس و امپراطور داشت و مستر فاکس ... او در معاندت او چندان اصرار نداشت و علاوه در این یک نوع الفتی هم از سابق مابین او و امپراطور ناپلیون بود ... در حال حیات مستر پت نیز بارها اوقات در باب مصالحه اصرار میکرد و بخلاف وزیر مزبور حرف میزد و امپراطور نیز نظر باعتماد که باو داشت

اوورات احتمال میرفت که در باب مصالحه مرتکب ... و نماید قبول کند و لیکن دو مانع عظیم در میان بود که وقوع
مصالحه را متعذر و غیرممکن کرده بود **اول این معنی یقین اهل انگلیس شده بود** که هر نوع مصالحه که امپراطور نماید زیاده
از مدت سالی که طول نخواهد کشید یعنی بدوام و ثبات آن چندان اعتمادی نمی توان کرد و این معنی بعقیده اهل انگلیس جای حرف شده
بود که ناپلیون بتصمیم قلب درست از اداهای سلطنت روی خود نخواهد کشید **دویم اینکه ناپلیون در اول جلوس خود با این همه داعیه**
ولایات انگلیس را بقهر و غلبه مسخر کند و مخرب اساس آبادی انگلیس گردد و توانائی و تسلط ایشان را از دریا قطع نماید
این دو فقره از دل اهل انگلیس بیرون نمیرفت و در حقیقت این دو فقره مانع عظیمی بجای آنها با دولت فرانس بود که ممکن نبود
مصالحه شود و در آن اوقات که مستر فاکس در وزارت دولت انگلیس برقرار بود شخصی از فرانسهای فرانس ولف که هر گاه
اذن دهند و لوازم کار را مرا درست نمایند بفرانس خواهم رفت و امپراطور را خواهم کشت مستر فاکس از این عقیده نکول کرد و
سهل است که بکارکنندان امپراطور نوشت و کیفیت را معلوم ساخت و بر خود شخص مزبور جواب نوشت اگرچه قانون دولت انگلیس
نباید کسی را قبل از صدور تقصیر بگیرند و یا اینکه او را نگاه بدارند و لیکن شخص مزبور را تا توقف نگاه میداریم که دولت فرانس را
متعهد خبردار کنیم که در فکر محافظت خود بوده باشد بعد از آن او را مرخص بکنیم و بلکه جناب مستر فاکس مفتاح ابواب مصالحه گردیده و در آن ایام
روز بنای گفتگوی مصالحه فیمابین دولت انگلیس و فرانس گذاشته شد و امپراطور برای اینکه با انگلیس مصالحه نماید با این تمام
کرم جانب مستر فاکس نوشت که اگر چنانچه دولت شما مایل بمصالحه شود جزیره مالطه و کیپ قودهوپ یعنی بندر امید را برای شما دوست
شما واگذار مینمائیم و امپراطور ناپلیون لارد یزمونت را که یکی از اعاظم اهل انگلیس بود و بعد از شکست مصالحه او را اسیر کرده
و در قلعه وردون که از قلعه‌های مضبوط فرانس و در ملک میتوز واقع است حبس نموده بودند از حبس بیرون آورده مرخص کرده بود
با او نیز بامالی دولت انگلیس پیغام فرستاد که هرگاه بصداقت و راستی پای بجاده راستی گذارند و مصالحه نمایند آن
دو جای معظم یعنی جزیره مالطه و کیپ قودهوپ را که بندر امید است برضا و رغبت خود بدولت انگلیس تفویض میدارم
و بعضی از راه اتفاق قائل بر این شده اند که ناپلیون بمرتبه بصلح مایل بود که حتی آن دو جای معظم را بدولت انگلیس واگذار
مینمود که بتعریف از فروتنی و ملایمت او کرده باشند بعضی بخلاف اینها در مقام مذمت آمده گفته اند که او بجهت آن مصالحه
کند و قرارنامه را دولت انگلیس بگیرد که امپراطوری خود در فرانس و پادشاهی خود در ایتالیا را الحاق کرده و ممالک دیگر
مسخر کردن بسیار ولایات و شهر و عزل پادشاه و قبیل و منصب برادر خود در جای او که آن هم بی معنی شده از جمیع آنها

منحوست که آن دو جای معظم مالطه و کیپ را دولت انگلیس دهد و در عوض آن دو جای معظم را فدای منهای
تمنیات خود نماید **بالجمله امپراطور** بعد از جنگ استرلیتز و نظم آن صفحات مراجعت کرده **در اواخر سال**
یکهزار و هشتصد و شش عیسوی که مطابق سنه ۱۲۲۱ هجری است وارد شهر پاریس گردید و چون که در ممالک فرانسه سلاطین از خود
تعیین کرده خواست که در شهر پاریس نیز اطراف سریر سلطنت خود را با شاهزادگان و امیران محاط نماید لهذا
مرشل مورات را امیران دو ولایت معظم که کلیوز و برج باشد لقب داد و مرشل برنادات را شاهزادگی ولایت
عظیم پانت کاروا لقب نمود و تلیرند را امیر بنوونتان اسم گذاشت و کم بر سیر را امیر پرمه و لبرون را امیر پلیزنس
شناخته نام نهاد و همشیره خود را امیر قاستاله لقب داد **مؤلف اوراق میگوید** با وجود این همه از تقدیرات آسمانی
غفلت نباید نمود که بعد از چند سال همین ولایت قاستاله که ناپلیون بهمشیره خود واگذار نمود ملجا و پناه دختر
امپراطور نمسه که حرم ناپلیون بود گردید یعنی بعد از گرفتاری ناپلیون حرم جوان او در آنجا سکنی و قرار گرفت در این
اوقات جنگ و غوغای ممالک خشکی فی الجمله آرام داشت و دول فرنگستان جنگ را موقوف داشته بملاحظه اوضاع و حرکت یکدیگر
مشغول شده بودند و لیکن مصالحه نشده بود و مصالحه هم که با امپراطور نمسه کرده بودند همه عهود آن از طرفین معطل
مانده بود و اوضاع فرنگستان باین نهج بود که ناپلیون توجه بسمت ممالک شرقی کرد و جنرال سبستین را بسفارت
روم فرستاد در اسلامبول و با آن دولت مصالحه کرد و گفتگوی مصالحه که با انگلیس داشته شد با وجود اینکه امپراطور داد و
که مستر فاکس از جانب دولت انگلیس نزد امپراطور فرستاده بود باز عهود مصالحه از طرفین قطع و تمام مانده و گفتگوی آنها
در آن باب ثمری نشد علاوه بلکه در همان اوقات مستر فاکس که وزیر دولت انگلیس و طالب مصالحه بود نزدیک شده بود
که مصالحه را تمام کند بیمار و بستری شد و تا آنکه از طرفین میشد که عهود مصالحه منعقد شود وزیر مزبور وفات یافت
جانشین او ایلچی خود را از پاریس بانگلند احضار نمود و باز رشته مصالحه از طرفین قطع گردید و اگرچه مادامی که
ناپلیون دوباره بعزم جنگ از پاریس حرکت نکرده و بعساکر خود ملحق نگشته ایلچی مزبور از پاریس بیرون نرفته بود
ولیکن علامات وقوع مصالحه بالمره از میان برداشته شده و معلوم و مشخص گردیده بود که صلح نخواهد شد **فصل دویم در بیان**
تهدید پادشاه پروس و تکلیف واگذار نمودن ولایت هناور با انگلیس و ابتدای مجادله فیمابین فرانس و
پروس و جنگ آورستد و مرگ امیر برنزویک و سایر گذارشات این اوقات در هر جا علامات جنگ ...

نه موبه انگلیت دولت پروشا که تا حال از این خبر نرسیده که بناء مصالحه در مابین انگلیس و روس و فرنس واقع
شود و او تنها بماند آرام نداشت و حال خبرها و رسیده که مسیو فاقس وفات یافت و گفتگوی مصالحه برهم خورده در شنیدن
این خبر جری شده بنای دست اندازی گذاشت و امپراطور ناپلیون که شش ماه در شهر پاریس توقف داشت و او وقت
خود را بسبب گفتگوی مصالحه بهدر داد و بعد از شش ماه توقف از شهر پاریس **در بیست و پنجم ماه سپتمبر سال هزار و هشتصد و شش عیسوی**
مطابق سیم شهر رجب سنه ۱۲۲۱ هجری حرکت فرمود بممالک سواحل رودخانه رین رفت و در دهم ماه اکتوبر سال مزبور که عبارت
از بیستم همین سال مذکور بوده باشد آثار و علامات جنگ در مابین دولت فرنس و پروشا آشکار گردید **مؤلف اوراق میگوید**
در چهاردهم ماه مزبور که بیست و دویم شهر شعبان المعظم سال مذکور است جنگ عظیمی در ولایت ینه مابین امپراطور و پادشاه پروشا واقع گردید
و فتح نمایانی برای عساکر فرنس حاصل آمده و این خبر در فرنسهای جنگ در بیست و ششم شهر شعبان در همه قلمرو فرنس شده و لیکن بر
عکس شهرت داده بعضی گفته که لشکر پروشا بر لشکر فرنس شکست داده و بعد از آن احکام و فتحنامه از امپراطور رسید
من نمیدانم چه چیش کنم بغمگین گردم در آن اوقات امیر برنزویک که یکی از شاهزادگان مملکت پروشا بود و در شهر
اتانه کرده که در جنگ مزبور زخم برداشته و چند روز بعد از آن بهمان زخم وفات یافت و بغداد ودوال اشتت **فصل سیم در جنگ**
ناپلیون با پادشاه پروشا و امیر برنزویک که در حوالی شهر اوارشتید و شهر ینه اتفاق افتاده و غلبه امپراطور
از قرار تقریر جنارال که میگوید قبل از آنکه از پاریس حرکت کنیم جو حول و حوش رودخانه سال که یکی از رودخانهای
... گلا در تصرف ما بود و خوب تدبیری کرده بودیم که از حوالی شهر نوربور روانه شویم و پهلوی دشمن را گرفته بودیم و
دشمن این تدبیر که عزم داشت و غفلتا رو بطرف خود بر گردانیم و در آن عزم و مقصود که در نظر گرفته است منحرف سازیم در حقیقت
مجموع تدبیرات امیر برنزویک در مقابل تدبیرات عسکریه امپراطور عاطل و باطل گردید **شرح این مجمل آنکه امیر برنزویک تدبیری کرده**
بود که در رودخانه مین مقابل ما بایه و لشکر جداگانه بر جاهای عساکر فرنس تعیین کند بهمین بنا را متصرف شده و
با لشکر مستعد تعاقب لشکرها داخل شود و چون جاهای ما را گرفته و دست ما را از هر طرف برده و قبل از آنکه توانیم عساکر جوق جوق
خود را که از راههای متعدده روانه داشته ایم یکجا فراهم آوریم حمله بر سر ما آورده و ما را محکوم و منکوب سازد و چون
کمین امیر که در عصر پادشاه سابق ... فرنس و از تدبیرات ناپلیون از آنجا بیرون آمده بود از بوز سپاه گردانی
سرداران فرنس و از تدبیرات محکمه آنها که چگونه لشکرها را از راهها و مکانهای متفاوته تعیین نمایند آگاهی داشت و لشکر ...

که چه قدر راست و راههائی که برای هر جوق جداگانه لشکر که از شهر سوران مامور و روانه میگشته معین کرده
بودیم مستحضر شده بود و هیچ وجه من الوجوه شک در این باب نداشت که تدبیرات ما و راههائیکه لشکر روانه خواهند شد
و جاهائیکه بنای جنگ خواهیم گذاشت همه را دانسته است و بسیار خاطر جمع بود که همان طور که خود خیال کرده از جلو
چشم وی ما را زنجیر خواهند برید و قبل از آنکه بتوانیم دست و پائی جمع کنیم و عساکر پهن و بسیار روبسته بند را از خود
جدا و دریم ما را شکست خواهد داد و بیچاره غافل از تدبیرات عسکریه حضرت ناپلیون بهیچ چرا که امپراطور در لشکر امیر برنزویک را
گشته و از شیوه سپاه گردانی او که در آن اوقات مشهور داول گشته داشته بود که او چه تدبیر کرده است بجای اینکه همین جاهای
نزدیک اعدا قوت دهد و خیال خام او را پرورش نماید و او را در تدبیر خاطر جمع سازد که از همان راه که او فکر کرده است
لشکر فرنس روانه خواهند شد و از راه مزبور عبور خواهد کرد و همان ساعت از مهندسین و از صاحبان علوم تخطیط عادیه و جغرافیا چند نفر
دیگر که معین کار آنها باشد تعیین کرد که مجموع اطراف راههای تا بر رودخانه مین ملاحظه کنند و از اوضاع رودخانهای
عرض راه و کوه و آبادی و جنگل و غیر آبادی و مزرع و مرتع سهل المسالک و صعب المعابر سنگ و خاک و ریگ و از این
شور و باتلاق و وحل که در وقت بارش و غیر بارش چگونه میشود و جاهای ایوزدن و وسعت آنها کلا در سر کوه
هر سه سیل ... سخت مشخص کنند و ... امیر برنزویک نیز از این فقره خبر دار شد بالقطع یقین نمود که از تدبیر عسکریه امپراطور آگاه
شده و در همان مکان که در نظر گرفته است دمار از روزگار ما بیرون خواهد آورد یعنی از سیاق تفحص راههای چنان فهمیده
بود که در حوالی رودخانه مین گذرگاه لشکرهاست و در حوالی شهر کاتی شتفین لشکرها ظاهر و آشکار خواهد شد غافل از آنکه
مجموع تدبیرات امپراطور برای این بود که او را بدام آرد و فریب دهد و نگذارد که در جنگل تورنچین بمرو آید چنانچه در همان
وقت عزیمت لشکر امپراطور بطرف شهر کوبرق و منبچین بوده و از ولایات جلکستان و کوهستان عبور بکند که از رودخانه
لشکر امیر برنزویک در آنجاها ممکن نمیشد و از اوضاع تحقیقاتی نوشت بهم رسانیده و چون امیر که از مهمات عظیمه بود از آنکه خود را
بجا برساند و قبل از آنکه از آمدن او خبر دار شویم راه ما را ببرد و بنا بر این بتعجیل تمام روانه سمت کاتی شتفین شده و در آن وقت که
امیر مزبور با لشکر خود در جلکستان مشغول تفحص و تجسس کردن بود و حضرت امپراطوری بحوالی شهر شلنیز که یکی از شهرهای
جرمن است رسیده و این مکان چهل فرسخ به پهلو و عقب آن مکان بود که امیر مزبور تصور کرده بود که لشکر فرنس از آنجاها
بیرون خواهد آورد در روز دهم ماه جوق سیم سپاه منصور را امر فرموده و حکم فرمود که در حوالی شهرها و شرق ... از آن

بزنزدیک با نهایت خاموشی و آرام قرار گیرد و از آنجا دو روز راه بمقام جنگ مانده بود که دو روز بعد از آن
جنگ و غوغا شروع میشد و امیر برنزدیک که خبر از هیچ جا نداشت و سمت چپ او بالمره خالی بود و نزدیک بود که حضرت
سجاری لشکر فرنس حملی عساکر او را بر زیر شود و اتصال او برود خانه الب مشکل بود و نمی توانست بدون محاصره برودخانه مزبور
آمده وشده داشته باشد و فی الحقیقه بطوریکه جنارالهائی که در آن تقریر کرده اند غفلت اطراف خود را از هر طرف بریده یا دامیر برنزدیک
نیز همیشه مرتبه غفلت جنارال مزبور را طاقت میکرد و میگفت چرا باید باین مرتبه غافل شده تا خود را در آنجا مانده جنارال
مزبور گرفتار آمده و او بخبر از آنکه در عقب وی در یمین و یسار لشکر خود چه میگذرد و حضرت امپراطور در کجا و در چه کار است
پیش قراول با تعجیل روانه کرد که بحوالی رودخانه برسد و از ورود لشکر فرنس بآنجا خبر رساند بعد از آنکه پیش قراول مزبور
بحوالی رود مذکور رسیده صحرای وسیع آنجا را خالی از لشکر فرنس یافته خبر بامیر رسانده از این کیفیت نیز آگاهی و بصیرت
برای او حاصل گشت و دانست که بچه بلا مبتلا شده و بچه مخاطره گرفتار آمده است و چنان دانست که ناپلیون و لشکر او
هنوز بآنجا نرسیده اند مقارن این احوال بلکه رشل فیلد مارشل و ریده این خبر وحشت اثر او را هنوز از … خود
از مرتبه اعتماد که بسلامتی خود داشت فرو انداخت و همان ساعت از آنجا رجعت کرده فوراً حکم فرستاد که جنارال … بروجنارال خانشلو
زود خود را با عساکر ابواجمعی خود برساند و لشکر مرقه … حکم فرستاد که دو منزل را یکی کرده بسرعت تمام پیش
او بیایند ولیکن بعضی از اجزای لشکر را هم الکه و برخی بسرعت و تعجیل بکار برده بمقام جنگ رسیده امیر کبیر اینگونه حرکات
و سلوک و رفتار لشکر کشی امپراطور را ملاحظه کرده و طور و طرز … سپاه گردانی او را که همه کی جدید و تازه بود
دیده خود را … باخت که ندانست چه طرح و چه … در مقابل آن بلای ناگهان بکار باید برد و از آن همه قطع منازل
و طی مراحل و آن همه تهیه و تدارک هر کار و هر جا و هر حرکت عسکریه که بآن سرعت و تعجیل حضرت امپراطوری معمول آمده
بطوری امیر برنزدیک مضطرب و مغشوش گردیده که مطلقا نتوانست دریافت نماید که منظور و مقصود امپراطور چیست و چه
طرح در جنگ ریخته است نه طرح و نه مقصود او را توانست فهمیده باشد تا اینکه عساکر فرنس قلعه … و … را گرفته …
امیر کبیر از مطلب و جنگ امپراطور آگاه گشت و دانست که چه تدبیر بکار برده است آنوقت فکر دفع آن فساد و شکست … نیز در
که مامور سمت قلعه خال بودند تاکید کرد که مراجعت کنند و جنارال خانشلو را در اردوی … که … که سلوک و رفتار
عساکر پروس را که مراجعت کرده و میخواستند بتعجیل تمام باردوی او ملحق شوند و از شر عساکر ناپلیون محافظت نمایند

زودتر باردوی و برسانند با وجود این احوال بد حالتهای پروس که در انتصاب و مخاطرات جنگ شکفتند که از فرقفال
انتهار سیده بود تعقیب و تهیه و تبر ده و افواج شکست خورده را استهزا و مسخر مینمودند و میگفتند که پادشاه و حرم پادشاه
مانند لشکر فرنس آنقدر … که کفایت ما کند و امیر کبیر خود نیز وقتی در راه شهر … نشنیده بود و از بعضی از صاحب منصبان
مخبران لشکر فرنس سبب الکه دیار با اعتقاد اولی آمده که لشکر فرنس کمتر از سلک خواهیم داد و در راه تردد … شهر
مزبور گشاده بود و مانعی در سر راه او نبود و چنین دانست که راه تردد او را هیچ حسن الوجوه نمی توانست مسدود
نماید مورخ از راه مطایبه میگوید که اعتقاد امیر برنزدیک این بود که شبخون بر سر چنان امیر جنگجوی جسارت بردن
و علی الغفله او را متحیر و مضطرب ساختن از آسانی نبود ملخص کلام آنکه عساکر ابواجمعی جنارال خانشلو در پشت
بلندیهای قلعه ینه اردو انداخته و وسعت اردوی … از آنجا که بهر جا چشم کار میکرد کشیده تا بحوالی شهر
دیگر رسیده بود و حضرت امپراطور در عصر روز سیزدهم ماه جای اردو و مکان ها و اوضاع مجموع لشکر دشمن را
ملاحظه نموده همه را معین و مشخص کرد فردای آنروز مزبور را برای حمله و جنگ معین ساخت و شب احکام بمجموع عساکر اردو
جداگانه خود صادر نموده چنانچه بمرشل … حکم فرستاد که بسر قلعه … برود و در هر جا عقب عساکر دشمن را
… او را … ساخت که از هر راه که مصلحت داند برود ولیکن زود خود را بمقام جنگ برساند و پهلوی از
جنگ گرفته باشد و باز حکمی صادر فرمودند که هر گاه مرشل برنادت دسترس او … در هر حال امداد و معاونت مرشل
… نماید و دو ساعت بنصف اللیل مانده بود که امپراطور از تهیه و تدارک روز جنگ فراغت حاصل ساخت با وجود
اینها باز سرداران عساکر دشمن هنوز چنان تصور مینمودند که برای توپ و عراده از تنگهای کوه که در میان راه
واقع بود عبور و مرور ممکن نخواهد شد و فردا مقابل آنها … رسیده ولیکن … افراد عمله و کارگر عساکر فرنس
آن موانع را نیز زود رفع نمود در همان شب کوه و سنگ و تنگه هر چه در میانه واقع بود همه شکافته و معبر گشوده
وقتی دشمن خبردار گشت که از طرف یمین و یسار آنها جنگ آشکار شده و حرب آغاز گردیده و از طرفین شدت … در
جنگ نمودند حضرت امپراطور مرشل … را در این جنگ در مقابل واداشته بود که هر گاه دلیری و رشادت او نبود در مقابل
آن سپاه قوی دشمن … مینمودند و کسی … از ضرب … عظیم … دشمن … را …
و مرشل برنادت از امداد او در روز جنگ … افواج سواره … که مطلقا … خلی …

از معاونت مارشال دیوبست آمد و خود را مادام جنگ در اطراف قلعه اپالده کرد و منتهی نزدیک جنگ نیامد و مارشال اوژ
با پنج و شش هزار از عساکر فرانس در مقابل هشتاد و شش هزار لشکر منتخب و جرار پروشا که ابوهجیم امیر برنزویک و پادشاه پروشا
خود نیز در سر آنها حاضر بود ایستاده و جنگ مردانه میکرد و در آن روز که روز جنگ و تحصیل نام و ننگ بود عدم سعادت
مارشال مزبور که علی الظاهر باعث شکست و استیصال مارشال دیوبست میتوانست شود از یمن اقبال حضرت امپراطوری آن
رشادت و افتخار و مدارج جلادت و اعتبار او را در نظرها افزون از حد ساخت و تحقیق مارشال مزبور طرحهای جنگ را چنان
خوب قرار داده بود و سرداران افواج ابوهجیمی او چنان جرات و دانائی و وقوف حرکت نمودند که جنرال
بلوچر که یکی از جنرالهای رشید و جرار لشکر پروشا بود و با دوازده هزار سوار تند رفتار چابک حرکات
ابوهجیمی خود قادر برای شد که داخل یکدسته از افواج و سنجات قاهره لشکر فرانس شود و صدمه بوجود ایشان رساند
پادشاه پروشا با افواج خاصه رکابی خود بلکه با مجموع عساکر پروشا حملهای مردانه زدند ولیکن چاره ثبات قدم
لشکر فرانس را نکردند و در آن هنگام که آتش گوله توپ و تفنگ مانند برق و باران در خرمن صفوف لشکر دو جهانی
سپاه فرانس میریخت از طغیان قلب و دسته کی یکی از رصالهای فرانس شل انگه با ... رال خود در محل ... مشغول
شوخی و مطایبه شده و او را بمقام شوخی امپراطور نام نهاده بودند و صالدات مزبور چون ثبات و استادگی
و تهور خصم را ملاحظه نمود بر رفقای خود ترغیب و تحریص کرده پیش افتاده فریاد برآورد که ای مجبران دهها دران
داخل و سپاه همراه امپراطور خود در وان شوید و بهمین طریق جمعی را از مکان خود حرکت داده خود بجمعیت عظیمی لشکر سپاه
مخالف زدند و آنها را از پیش برداشتند بعد از آنکه صالدات این عمل را بجلادت بظهور رسانید منصب سرجوقگی باو عنایت شد
چون با میول بعد از انجام هر تهیدی که ترقی برای او حاصل میشد و منصب میرسید تکلیف کردن ... منصب طلب مینمیتم
بلکه برای حفظ ناموس سلطنت لابد این تکلیف را قبول کنیم آن صالدات نیز بعد از اعطای منصب سرجوقگی باو از باب
کنایه گفت که من برای منصب این خدمت را نکردم بلکه برای حفظ ناموس دولت و مملکت بانجام خدمت مزبور قیام و اقدام
نمودم و خواستم مرا حامی و حافظ مملکت نامند و **باز جنرالان انب میلوه** که در این جنگ که در حوالی شهر آدرستید اتفاق
افتاد و شکست فاحش برای عساکر پروشا روی داده در جنگ ینه نیز فتح و ظفر عساکر فرانس از آنجا کمتر نشده در آنجا نیز
لشکر دشمن شکست عظیم یافت و با تمام روی بهزیمت نهادند در عصر همان روز حضرت امپراطور مارشال مورا را از فرود کم

بتعاق

بتعاقب لشکر هزیمت یافته دشمن روانه شدیم و بعضی از افواج سپاهیان که از لشکر پروشا بودند رسیده و مخلوط
با آنها شده داخل شهر وی مرگرده ایم و آنجا را نیز متصرف گشتیم و لشکر خود را در پیش روی شهر جا و مکان داده
چند فوج سواره بسر راه از فرر روانه ساخته خود در قلعه جا و مکان گرفتیم بزرگ شهر مزبور را که چندی قبل
از آن از جانب پادشاه پروشا ایلچی دربار تخت پاریس اقامت داشت در شهر مزبور دیده و شناخته بودیم
بدیدن ما آمد و بشدت خوف و دهشت ما او را خاطرجمعی داده از وحشت بیرون آوردیم و مجموع دوستان
و حرم و منسوب و متعلق امیر کبیر در آنجا بودند خدمت امیر شهر مزبور رفتیم ما را بسیار احترام کرده با وفاداری تمکین
با ما رفتار نمود مطلقا خوف و وحشت از او ظاهر نمیگشت فی الجمله اغتشاش در شهر روی داد ولیکن چندان
اعتنا بشان او نرفت مارشال مورات در ارک نزول کرد و من از آنجا روانه شده بشهر ینه رفته و کیفیت این احوال
رسیده او از گذارش شب گذشته بتفصیل تمام او را آگاهی داده و تسخیر قلعه ... را مفصلا عرض کردم بعد از شنیدن
داستان تسخیر آنجا بسیار مشعوف گشت و از اینکه لشکر شکست خورده پروشا در قلعه ... تعجب نمود چنان دانسته
بود که فراریها کلا در قلعه مزبور جمع میشوند و دوباره بجنگ اقدام مینمایند و لشکر فرانس را چند روز معطل میسازند
و همچنین از ماندن متعلق و منسوب امیر کبیر در آن قلعه بخصوص حرم او و منتظر مقدم او بودن زیاده از حد حیرت نمود
و جرات و جسارت حرم شاهزاده مزبور آفرین و مرحبا گفت و مکرر فرمود من از آن سلسله مطلقا خوشم نیامد ولیکن از آن
خاندان اصل و نسب ... و محبت ندارم فی الجمله با نصفت مشغول احوال پرسی بودند که در همان ساعت عرایض مفصل از جانب
از جوق و دوم عساکر منصوره فرانس که در زیر حکم و فرمان مارشال مورات بود رسید **جنرالان انب میلوه بعد از آنکه
امپراطور گذارشات جنگ را بتفصیل خواند** بمن فرمود که مارشال دیوبست جنگ عظیمی کرده و در مقام ... گرفتار آمده
پادشاه پروشا و امیر کبیر برنزویک هردو باتفاق بجنگ اقدام کرده بهیجانه و لشکر پروشا مردانه و از روی دلی
کرده اند و زیاده از حد رشادت ورزیده اند و بسیاری از آنها مقتول گشته و امیر کبیر زخم مهلک برداشته و مجموع لشکر
پروشا متفرق و پریشان شده با اختلال و برهم خوردگی ... گشته اند و مارشال مزبور ... رفتار نیک نموده
که ... معنی ... که مارشال دیوبست از دشمن شکست یابد و در پیش روی خصم فرار نماید ولیکن کلا فتح
و مقصود او فتح و ظفر مارشال دیوبست توجه کرده و او را بصبر و تحمل کرده و مارشال مزبور ... خود را ... خلاق

جلوه گر است و مقام خود را تنزل داده و بعد از آن خوبتر و بهتر نخواهد شد مختصر کلام بیلیه [?] و در جنگ بر
لشکر پروشا با تمام شکست واقع شد و تاب و توانائی بر خود ندیده و طالب مصالحه و متارکه گردیده برای بقیه باقی
عساکر پروشا در ما مهلت بگذرند قبل از متارکه در میان خلق مشهور و منتشر شد که متارکه وقوع یافته و سفرا از جمله
آمد و شد نموده و مرشل سالت راه گریز لشکر پروشا را سد کرده بود بلوچر که در زیر علم جنرال کالکرت
بوده خبر شد که از آنجا عبور کند مرشل سالت بسپهسالار لشکر مزبور پیغام فرستاد که نقض صلح که از متارکه این روزها
منعقد شده که شما اراده دارید که لشکر ابو الجمعی خود را عبور دهید من در جنگ نظر نشسته عبرت از روز آمده ام و شهرت دروغ
فریب خورده عساکر شکست خورده و شما را راه مرور داده ام در این دفعه یقین بدانید که این حرفها شما را نخواهم گذاشت که
قدمی بردارید حال یا همه اسلحه حرب را مجموع تسلیم کنید و بمانید تا ورق جنگ منتظر باشید اگر حکم از امپراطور رسید شما را رها خواهم کرد
که بدون اسباب و اسلحه حرب روانه شوید و الا دو ساعت مهلت باشد سپهسالار مزبور خواست در اول اندک درشتی و خشونت نماید و
بدین حیله خود عساکر را از آن ورطه نجات دهد لکن از قوه خود ندید لابد تسلیم گردید و سایر حوقهای لشکر پروشا همین قدر را
که چند فرسنگ فرار نمودند و زحمت و مشقت خود افزودند چرا که عاقبت الامر کلی اسیر و دستگیر شدند پادشاه پروشا
از چنین امرها بیرون ناک شده فورا نامه بحضرت امپراطور نوشت و تکلیف مصالحه کرد امپراطور در جواب نوشت که پادشاه پروشا
اینگونه تکلیف که در مصالحه اظهار کرده است هرگاه دو روز قبل از جنگ و شکست با قبل خود نوشته بود جواب میدادم و اعتماد بحرف و قول او
میکردم لکن الان هر چه باعث افتخار مملکت فرنس و نفع اهالی آن کشور است قبول خواهم کرد و زیاده در گوش نخواهم داد و جنرال
دوراق را نزد پادشاه پروشا خواهم فرستاد که گفتگوی شروط مصالحه را با او تمام کند ولکن حالا که واجب تر از آن پیش داریم از اولا
باید آن کارها و شاغل واجب تر را بانجام رسانیم بعد از آن روی بجنرال دوراق آورده فرمود که حال روانه شو و بحوالی شهر
اودنبرق و دیسو و هر جا که جماعت لشکر ما ملاقات کرده احوال آنها را ملاحظه کن و ببین که هر چه باحتیاج آنهاست از زر و داد و غیره
تدارکات حاضر است یا نه و از طرف من یک یک آنها را باز دیده کرده از زبان من تسلی و خاطرجمعی بده و هر چه مقتضی مقام است از جانب
من با آنها رفتار کن و مرشل و تواد مجموع جنرالها و صاحبمنصبان و افراد لشکر ابو الجمعی و عموما بگو که این دفعه خدمتی کرده‌اند که
الی ابد حق خدمت آنها در ذمه من خواهد بود مولف اوراق میگوید که امپراطور با وجود این نوع فرمایشات زبانی از لطف کرم
در این باب دستخط نوشت و مراتب رضامندی خود را از مرشل دونیت و سایرین عموما شرح داد و بصحابت جنرال دوراق روانه

ومقرر

و مقرر فرمود که این دستخط را با آن تقریرات که در باب رضامندی خود از آنها نوشته بود در احکام شب نمایند و تمامی
لشکر منتشر سازند چون تمامت اجزاء آن احکام را دیدند و از مضمون آن استحضار حاصل کردند امیدواری کلی بهم رسانیدند چنانچه
زخمداران نیز از برکت التفات امپراطوری زنده و دلگشته بی اختیار اظهار خوشوقتی نمودند بعد از صدور این احکام حضرت
امپراطور عسکر خود را در شهر ویمر قرار داده و بجرم امیر شهر مزبور که در آنجا بود منتهای محبت بجای آورد مختصر این
احوال عساکر شکست خورده پروشا که در حوالی شهر ینه و آورستید هزیمت یافته و در جنگ دلاوران فرنس خلاص شده
بوده بی اختیار اظهار خوشوقتی نمودند و با سایر عساکر همرفقه و پشت بند لشکر پروشا بشهر متفرق رفتند و امیر و از تمبرق
و این اوقات در شهر حال بکلی آن گذشته بود مرشل برنادت لشکر ابو الجمعی خود را در آنجا بسرداری ساخت و چون لشکر او در جنگ
آورستید شریک جنگ نشده و از آن افتخارات محروم مانده و تفضل و افتخار آنها واقع شده بود مرشل مزبور بسیار خواست که خدمت
نمایانی کند و جبران گذشتهای سابق نماید که هیچ آن کار از نظرها محو شود تا از آن قضیه بحوالی لشکر امیر و از تمبرق رسید
با تمبرق و پیش آنها حمله بردند و از این حمله شکست بر دشمن واقع شد و مجموع آنها متفرق شدند و هرکس جا داد تمام و تسور
کلام در مقابل لشکر جرار مرشل برنادت ایستاد و از حمله جات عاری گردیده و بسیاری از دشمن بقتل رسیده و کرنل حال افضل
خدمت امپراطور نوشت و چنین اتفاق افتاد که شکایت نامه مرشل داوست در عدم اهتمام او و فتح نامه مرشل برنادت هر دو با یک
زمانی فاصله بحضرت امپراطور رسید و در روز دویم حضرت امپراطور بملاحظه میدان جنگ روان شده و آنها که در آنجا بنظر
آمده و بعضی از صاحبمنصبان فرنس نیز در میان کشتها بودند و قبلیه امپراطور نزدیک آنها میرفت در لباس هرکدام نشان فوج سی و دویم
ملاحظه نمود افسوس و دریغ میخورد و دو سه مقام تعجب بفهمید که اکثر افراد فوج مزبور در جنگ ایطالیا و مصر و سایر جاها کشته شده
و منصب دارم که فوج مزبور را بلقب تمام شده است فصل چهارم در ذکر جنگ ینه که جنرال سوری حکایت مینماید جنرال گورگو
میگوید که بشهر ینه رسیدیم خبردار شدیم که لشکر دشمن دو حوقه عظیم بهم از شهر ویمر بیرون آمده اند و بزرگترین حوقهای
لشکر در زیر علم خود پادشاه پروشا و امیر برنزویک بود و راهی که از شهر ویمر بشهر نامبرق میرود سد نموده بودند و حوقهای لشکر دیوم
پروشا که در زیر علم شاهزاده هانتلو راه شهر ینه را در پیش گرفته و قبیله و سنجات بیادران لشکر ما بالای بلندیهای شهر ینه مشاهده
و مرتفعات کوهی که بر سر کوب شهر مزبور بود بالا رفته صفوف لشکر دشمن پیدا کردیم و از همان مکان که بالا رفته بودیم دیدیم که در پیش
روی آنها افواج عساکر دشمن مشغول گرفتن جا و مکان و قایمه نمودن آفتاب بمحل غروب رسیده بود که خبر با امپراطور دادند که مقدار

امپراطور تنها بمکان مزبور آمده تا حوالی منزل گلوله طپانچه دشمن رفته و مجموع مکان آنها و مکان لشکر خود را بدقت ملاحظه نمود
و خود از اسب فرود آمده پیاده نزدیک بدشمن رفت که مکان صفوف لشکر آنها و جای قیمهای لشکر خود را مشخص کند دشمن ابداً بی
خبر و در گشته چند تیر تفنگ برای او انداختند تا میمون بعد از استحضار از اوضاع جاهای مزبور رجعت کرده تیپ و جوق عساکر
خود را حکم فرستاد که زود بسرعت تمام حاضر شوند و ستونهای لشکر خود را هریک بهر جا که محلی دیده بود تعیین کرده قرار
داد سرداران را خود بهر مکان که مشخص کرده بود رهنمائی نمود که قرار گیرند و خواهش آنها نمود که شب هریک با
ابواجمعی خود بمکان مزبور بروند و آنها را القا و تعلیم کرد که تا آفتاب غروب نکرده و تاریکی در هوا ظاهر نگشته است
حرکت نکنند بعد از تاریکی هوا بدون اینکه قیل و قال کنند خصم آگاه گردد در نهایت آرام روان شده و مالک شوند که دشمن
حرکت آنها را نفهمد و وضع و طرح جنگ آنها را نفهمد شب بعد از آنکه با مجموع سرداران خود در یکجا شام خورد در
مکان معین خود قرار و استراحت نمود لیکن قبل از آنکه بخواب رود از بالای کوه پیاده سرازیر شده و بپای کوه نشست
که خود ملاحظه کند که آیا مجموع توپها و عراده ها از تنگنای کوه گذشته اند یا نه و بعد از آن بخاطر جمعی استراحت نماید و چونکه
بپای کوه رسید دید که توپها و عراده های آذوقه و ادوات حرب ستون لشکر ابواجمعی مرشل لانس در تاریکی در تنگه
کوه راه را فرض کرده توپها و عراده ها را داخل کرده اند که بار و کیسل توپها و عراده ها کلا از هر دو طرف کوه چنان چسبیده
که پس رفتن و برگشتن از برای آنها ممکن نیست و یکصد عراده در پشت سر یکدیگر مانده و همین توپخانه پیش جنگ بوده که
آنجا مانده بوده و توپخانه و عراده های سایر ستونهای لشکر کلا در عقب آنها مانده بودند حضرت امپراطور از مشاهده این
اوضاع بغایت متغیر شده و آتش غیظ و غضب عظیم را بآب خاموشی فرو نشانده اندکی تأمل فرمود بعد از آن که سرکرده توپخانه را
احضار کرده و او حاضر نبود عدم حضور او در آن مکان بر تعجب او افزوده گشت و بعوض اینکه وقت را در ملامت آنها تلف نماید
در ساعت مشغول کار گشت و خدمات صاحبمنصبان توپخانه را بعهده خود گرفت و بکمک زدن توپخانه و عراده ها اشتغال نمود
و حکم داد که فانوسها روشن کرده و مجموع افراد توپچی و عمله کار را حاضر نموده با بیلهای سنگ تراشی از کوه سنگ ... و در میان آنها
تقسیم کرده به پهن شدن پهلوی راه مشغول شدند و آن فوج عمله را که خود مباشر بوده و دستور العمل میداد تا سنگ ... رسیداده
بدست خود گرفته مکان آنها را روشن کرده بود ... چنان بکشید که راه هموار شوند و آن قدر در آنجا ایستاد که توپ و عراده های
اول سلامت گذشتند بعد از آنکه خاطر جمع کرده که ما بقی آنها نیز خواهند گذشت رجعت نمود جنرال سوری ... و قبله مردم

دیده که امپراطور فانوس در دست دارد و روشنی برای آنها انداخته است از شرمندگی و شوق مرتبه توانائی و قوت نشده بر
سنگها سیر دند که من از تعریف آن عاجز میباشم و از غایت شوق مطلقا خستگی نفهمیدند و تا حوالی نصف شب
راه را از اول تا آخر گشودند امپراطور بعد از خاطر جمعی باز دستورالعملی که لازم بود با آنها داده مرجعت بمنزل خود نمود
و باز قبل از آنکه استراحت کند احکام چند صادر نمود و با استراحت مشغول گشت و این مقدمه در شب چهارم ماه دسمبر
که عبارت از اواخر میزان باشد و در آن شب نیز مانند شب جنگ استرلیتز هوا تیره و گرفته بود و این معنی باعث
بخت ما بود بعلت اینکه لشکرها در بالای کوه و مکان مسطحی بودند که آن سطح از هر طرف سد و دو بود و از جانب مکان لشکر روس
بقدر چهارصد ذرع فاصله داشتند و برای اینکه فردا صبح بسهولت و آسانی از آنجا هر ستون بمقام خود رفته و نزدیکی
جای معینه خود صف آرائی نموده باشند مجموع لشکر را در آن مکان در یکجا فراهم آورده و چنان نزدیک یکدیگر شدیم
که ستونهای متعدده لشکر یکدیگر متصل شده بودند و هرگاه آن شب هوا را تیرگی و میغ گرفته بود آتش و فانوس ما را
دشمن دیده و هر طرف گلوله توپ و خمپاره میزد و یک گلوله توپ آن برای لشکر ما بی ضرر و بی خطر نبود ولیکن بخت ما یاری
کرده و اقبال ما بمیمون امداد نمود همان تیرگی هوا فردا که روز جنگ باشد دو ساعت از روز گذشته بروشنی مبدل گشت
و بحکم امپراطور در طلوع فجر لشکر کلا بجنگ حاضر بودند و بمکانهای خود که در مقابل صفوف دشمن تعیین شده بود قرار گرفتند
و لیکن هوا بحدی تیره بود که راه را نمیدیدیم و یک روز قبل از آن از میان جنگلی که جانب یسار لشکر ما بود بطرف گرفته
زمین خالی مشخص کرده بودیم که از آنجا گذر کنیم و بمقابل صف دشمن برسیم با وجود غلط رفته بمکان جنگلی که جانب یسار دشمن بود رسیدیم
در ساعت افواج قراولان از طرفین یکدیگر ملاقات نمودند و بنای انداختن تفنگ گذاشتند و در آن هنگام دانستیم که راه را غلط رفته ایم
فی الفور سیل بخت چپ رفته بسر راه رسیدیم و از همان راه توپخانه را بطرف ستون که نزدیک راه بود قرار دادیم لشکر روس پیاده
جانب یسار مکان داشتند چنان احتیاط نمودند که حمله لشکر فرانسه بر صفوف آنها رسیده و چنان دانستند که لشکر فرانسه اقدام
در یسار آنها حرکت نمود غفلت یورش و شبیخون دارند از این معنی خائف گشته بتعجیل تمام بعزم آنکه تغییر مکان داده از قرب جنود
مجتمعه قلب لشکر سلنی گیرند حرکت نمودند و این حرکت بعد از روشنی هوا و سه ساعت قبل از نصف النهار بود و از جانب
چند تیر گلوله توپ بجانب خصم انداختند و بخیر فوج معدودهم که از افواج مختلف پیاده بامر امپراطور بسرکردگی خصم ...
ستونهای یسار فرانس بمقامات خود مشغول محاربه بودند سایر افواج و ستونها مطلقا تا کنون باستعمال آلات حرب نپرداخته

تا اینکه سوار دشمن و شجاع مهر ظاهر گشت و در این وقت مقابله صفوف لشکر فرانس با سپاه پروس شده بود فی الفور از جانب
حکم مقابله صادر شده و توپهای قلب چندین دفعه تمام بکار افتاد و در جهت تیرباری توپ خصم از شرباری توپ افزون
بود و ترشل تی که در طرف راست ترشل لانت بود با آخر طرف یسار جنود پروس حمله برد و دهی از رعایا که پناهگاه سپاه بود
تصرف دشمن گرفت و باز دشمن هجوم قلعه را تصرف خود در آورده و مره اخری ترشل تی غلبه دست دشمن را از حصار برون
نمود و کرت دیگر از عهده ضبط بر نیامده مجبور از آن داده و احتمال قوی میرفت که جمعی کثیر از جنود جمعی ترشل تی در مجاری
این حرب در قلعه مزبوره معرض تلف در آید ولی یک تیپ از جنود ابو الجمیع ترشل سانت از طرفین بیمین لشکر مادر ساعت
معاونت سپاه ابو الجمیع ترشل تی رسیده و بقدر نیم ساعت توقف نموده تا مومی الیه مکان مزبور را تصرف کرده و
جنود را از هلاکت رهانیده و اگر این امداد نمود بسیاری از صاحب منصبات جرار و جنود پایدار بایستی در آن گیر و دار معرض تلف
آید و امپراطور از این اصرار و ابرام ترشل تی فی الجمله تغیری در وی منحصر پس از انقضای محاربه سبب تغیر را توضیح و گوش زد او نمود
بالجمله منظور از گرفتن و نگاهداشتن قریه مزبوره آن بود که میسره لشکر پروس را که بقریه مزبوره ملحق بود از جا کنده تا آنکه موجب تقویت
ایشان کرده و لشکر پروس را نیز قدمی افسرده حرکت نمی نموده بنا علیه ترشل لانس با افواج ابو الجمیع خود بقلب جناح لشکر دشمن حمله
برده با خود اندیشه که از نزدیک شلیک تفنگ بقلب لشکر مزبور منحصر من راه تزلزلی بر قلب لشکر مخالف انداز و تا میمنه و میسره برای
رفع اختلال قلب متوجه شده پس بقوت خود و جنود فرانس هجوم آورده مکان جناح چپ را که برستی مقصود بود بجای آن فرانسه
لشکر پروس چون جرات و پردلی و جسارت و کند آوری ترشل لانس و تحمل او را در ستیز و قلب لشکرش دیده نموده در آن ساعت بهمین
مقدم محاربه را تبدیل و طرف یسار را تعقیب نهند و از راه حرکت مخالف طریق چاره رها منحصر در آن گشت که در جناح یسار مقدم نظام را
تبدیل داده جناح یمین را مقدم قرار دهیم در این اثنا گیر و دار حرب از طرفین گرم و هنگامه جدال بر پا شده صواعق تبار توپ و تفنگ چون
باد سموم که ما تذر من شیء اتت علیه الا جعلته کالرمیم سوختن خرمن جانهای غازیان آغاز نموده و تند باد فتنه و حادثه
تار و پود خیمه هستی جانبازان بر باد داد طرفین در پیچ شاه فتح و ظفر از پس پرده مطلوب رخ نمی نمود و انقاذ چهره حقیقت
نمی گشود تا آنکه بمقتضای صعود چهره صورت قضیه از پس پرده تقدیر رخ نمود که مدار عقده از کار رها گشوده تا پایم فتح و ظفر بر شقه لوای
جنود مادر اهتزاز آمد و صورت مزبور آن بود که حضرت امپراطور بعد از وقوع محاربه مطلع شد ترشل اقروا با چند فوج از
قند گذاشته بودند که چند فوج دیگر از سپاهی که پس مصالحه با پرس فرستاده بودند فراهم آورده لشکر جراری که مجموع مدارکات

از توپخانه

از توپخانه و غیره ذخیره و اسلحه باشند مهیا سازند و در این اوقات حضرت امپراطور از تعجیل تمام بعسکر فیروزی از جنود جرار هم
بوده ترشل مزبور حسب الامر از شهر مقند روانه شده بود که در همان روز محاربه وارد شهر مزبور گردید پس لشکر شاه و صورت محاربه
هر دو ان تامل و درنگ با وجود خستگی که از طی آن مسافت در او بود بمیدان حرب و جنگ نمود توقفی داد و میدان گشت
که بر وضع مزبور حمله بر لشکر پروس برده بود بهم افواج ترشل مزبور چنان از میان جنگل قیل الاوجاسبک ببرسان
تا ختن گرفت که در عقب جناح یمین او در آمده به تضعیف صفوف محاربه پرداخت و در ابتدا ستون جنود او فوج چهارم
ایستاده بود و قبل از انحصار لشکر پروس از وصول او و وقوف از وضع صف آرائی و استقرار سپاه شلیک تفنگ از ...
داد لشکر پروس از وقوع این حالت متاصل گشته بجای آنکه دو مرتبه با رام محکم اقدام توانند نمود صفوف خود را قدمی بجانب
عقب داده و این حرکت موجب تزلزل و انقلاب مجموع یمین و یسار و قلب گشت حضرت امپراطور بملاحظه این صورت
در صفوف پروس افواج سوار ملازم رکاب را که از آن جمله افواج ابو الجمیع جنرال دو رازنیل و جنرال الکان بوده بود
افواج اول و نهم و یازدهم سواره خاصه بوده و مجتمعا در مرکز صفوف منتظر صدور حکم بودند حکم یورش و حمله بر جنود
خصم فرستاد افواج سوار مزبور بمجرد وصول حکم قدر دستور چون نزول کواکب مانند شهاب ثاقب بر صفوف دشمن
ریختند و بنا حمله و یورش نهادند از ضرب حمله سواران و کند آوران عرصه کارزار بر لشکر پروس تنگ و کار بر ایشان
زار گشته آثار اضطراب و پریشانی و صورت انقلاب و مبادی از نواحی احوال ایشان برای العین مشاهده شد و پیادگان
جز فرار نمیدیدند و هر قدر خواستند تا که افواج سوار خود را بمقابله افواج سوار فرانس آرند بواسطه پریشانی احوال و انقلاب
و پراکندگی و اضطراب افواج پیاده خود صورت امکان نیافت و هم ما از امداد بخت امپراطوری بود چه اگر سواران ایشان
نمیرسید بواسطه کثرت عدد و افزونی از سوار فرانس لا شبهه بر ما غالب آمدند بالجمله صفوف جنود پروس بالمره
منهزم و بادیه پیمای طریق فرار گشتند و در همان زمان امیر کبیر ترشل مورات بسبه سواره فرانس مکان حمله
اول سواره رسیده و باتفاق تنها بتعاقب لشکر پروس که بعنوان فرار بسمت شهر وتی تر سر رفتند روی نهاده نهب و غارت
و تاراج لشکر دشمن پرداختند حضرت امپراطور در همان مکان متوقف و هزیمت جنود پروس و صولت سوار خود و
و شتم و حرب ایشان را ملاحظه نموده بحکام طوایف عسکر و مختلفات لشکر نفر تیاده و هر یک را فرمان تسمیتی میداد تا آنکه جنرد
زرین کلاه مهر از اوج سپهر سپهسالار خونین فام بمغرب زوال جلال نهاد از ظهور کواکب آثار رجعت بر لشکر روس

موید انگشت امپراطور نحوی که شیوه او بود بعد از فتح بنظر لشکر نیز معمول داشته بود به یازده سیدان کارزار دستخط مخصوص
و زخمداران اعتنای عنایت منعطف ساخته و بمقتضای رأفت ملوکانه در پرستاری آنها در میان مقتولین از اسب فرود آمده
و دست عنایت بسینه بعضی از آنها میگذاشت که شاید رمقی از آنها باقی شده و از راه وفور جراحت و زیادتی خون
بحال گشته اند هرگاه حرکتی یا بخار نفسی از یکی ایشان بشنید مسرور شادی کنان هر یکی را تا برنده یکی از مسکرات
بایشان میدادند و پرستاران برانها میگماشت که مداوا نمایند و هرگاه از شیمی دیگر گشته و زخمدار بنظر او میآمد می فرمود
بزیر آمده تکمه ملبوس تنها را ملاحظه میفرمود که از کدام فوج و جوقه است و از کدام دسته افزون تر کشته شده و انواع کلام
سرداران جدست و امپراطور را طریقه آن بود که بعد از هر محاربه با اول بار دو دفعه که نظام را احضار میفرمود از سرداران و ...
و افراد لشکر تحقیق مینمود که بچه نوع طرح جدال انداختند و طریق حمله شما و حمله مخالف بچه نحو بود و سبب زیادتی کشته شما از
چه بود و بدین طریق زیاده کشته گشتن ایشان را محقق میکرد جنارال سوری بیکوید که حضرت امپراطور بعین کرم در میان
کشتگان یکی را دید که رمقی دارد و از شدت جراحت بیهوش گشته و کمال حیات در او میرفت چنان مسرور و فرحناک
شد که وصف آن خارج از قوه وهم است ولی پس از ساعتی چنان غمگین و مهموم گشت و متاثر و متاسف شد که بیرون
از حیز و دایره بیان است و سبب حزن آن بود که میفرمود بالقطع در شمار این جمع قتل جمعی کثیر از این قبیل مجروح و ...
مدهوش خواهد بود که کمال حیات در آنها بود و آه و دریغ من همه آن است که یافتن ایشان در همه امکان نخواهد یافت و در
خاطر امپراطوری از تکولیدان جناس و شوکت پیمان صدق اساس بغایت خورسندی حاصل گشت چه در بستان
آذوقه افواج جنود و رسیدن بجراحات مجروحین تا سعد و جمیع آنها در یکجا و تعجیل در دوا و غذا و مداوا دقیقه فرو گذاشت
و نامرعی نگذاشتند و آنی در خدمت تغافل روا نداشتند بالجمله پس از انجام این مهام از آن مقام عنان عزیمت بسمت شهر ...
منعطف ساختند و شب در آنجا متوقف گشته اعیان و روس و بزرگان و اراذل شهر مزبور شرفیاب خدمت امپراطور شده
و نظر بانکه لشکر پروس در هنگام جدال اسیر و زخمدار و خسته و گرفتاران جنود فرانسه از جانب شهر مزبور منهم بوده اعیان
و بزرگان مزبور لوازم محبت و رعایت درباره هر یک از اسرا و تقدیم معمول و شرایط پرستاری و مداوا و ... مبذول
داشته بودند در این وقت مورد تلطفات گوناگون و نوازشات از حد افزون از جانب امپراطوری آمده و بزرگ شهر را
زیاده مشمول عنایت و عطوف فرموده با عطای تحفه مرغوب بر ... رتبه برتری داده و بظهور تفقدات ملوکانه ...

قرین سرور و مباهات کامل فرمود فصل پنجم در بیان احوال حرم پادشاه پروس و جلادت او در جنگ ینه
حرم پادشاه پروس بچند دقیقه قبل از شروع در جنگ بمیان لشکر پروس شتافت جمعی از ارکان مملکت مزبور نیز ملازم
رکاب او بودند در میان صفوف جنود میگردید و بر هر یک از افواج که عبور مینمود تعظیم او و همراهان جا می ... که خود
جنت سبارک ترمن منحه بود و تنها در لشکر فرزند بزرگ پادشاه سابق پروس بود بسبب ... و ...
و تفنگ در مجاری جدال و جنگ پیاده شده بقاعده سلام بحرکت تعظیم فرود میآوردند و لشکر پروس صدا بآفرین
و تحسین او بلند مینمودند از اتفاقات در آن روز هوا چندان صاف بود و لشکر پروس و فرانس چنان نزدیک بیکدیگر بودند
که لشکر فرانس معاینه حرم مزبور را دیده وضع ملبوس و رنگ آن را کما هو حقه تشخیص میدادند طاس کلاهی از فولاد و صیقل کرده
داشت و بر بالای آن میلی بغایت ثمین و در نهایت رنگین آویزان بود و چار آینه و شانه بند و بازو بند مذهب و مفضض خود
آراسته بود و کمر چینی از حریر و زربفت داشت که تا پای او را داشت و مزین و منقش بود بکلابتون و ابریشم که چشم نظارگیان خیره
و تار میساخت پس از هزیمت لشکر پروس و فرار ایشان خاتون مزبور با معدودی از ابطال دار الملک پروس در معرکه کارزار
قدم ثبات افشرده توقف فرمود و جمعی از سواره خاصه فرانس او را دیده حمله از سر دوانیدند تا آنها رسید بهر طریق که بود
باید او را بچنگ آورند سواره مزبور تنها از بیم آخته است سبقت داده ... رکاب خاتون مزبور نیز از ...
شیران جنگی آب تعاقب بیاورده چون دلیران طریق هزیمت پیش گرفتند و بستان زن رم خورده روی بر راه شهر ...
نهاده و اگر نه آن بود که اسب مزبور در تک و تاز بود با دهم گردون پیشی گرفتی و قصب السبق از همگنان ربودی سواران
مزبور او را اسیر کردند ولی در هر جا که او را تعاقب نموده قریب وصول او میگشتند دست بر او نمی یافتند تا اینکه در دروازه شهر ...
رسیده و بعد در دروازه در دروازه ... بسته و سوار فرانس که تعاقب او میرفتند بدون نیل مقصود مراجعت نمودند فصل ششم
در بیان احوال جنارال ... و ... و مامور شدن ... پادشاه پروس و سایر ...
آن تمام اهل فرنگستان ... صورت احوال و ... افعال جنارال ... که در میان ... از ... بطور ...
... مستر ... بیکوید ... که در ... شده بودم که جنارال ... در ...
کرده و عزیمت ولایت فرانس داشت و ... آن سفر ... در ... و در میان
... و در ... مشغول ... آن حمله ... که ...

سعی بلیغ کرده دولت بدست آورده بودم ولیکن برای حصول اذن و اجازت که در بندر آمده ... ده
یکی از کشتیهای انگلیس نشسته بیرون بیایم سریع دولت خود را بمباشرین دولت نربوره دادم و از آنجا روانه گشتم
مؤلف گوید که اکثر از هند و قبای و مملو از شال بود و چند طاقه نیز از آن بمن هبه نمود و یکدستی ... جنرال
و محاربات آن صفحات مقطوع گشته بود بدین جهت ... استیغال مشغول بتجارات و عمارات و مزارع شده در حوالی شهر ...
که یکی از بلاد مملکت فرنس و در بلوک ... واقع است اجماع و با شتغال در آنجا سکنی گرفته تا کنون در همانجا ...
و مستر بارجین نیز چند روز پس از جنرال نربور از بنگاله هندوستان در رجب وارد شهر حمبرق گشته از ...
فرنس شد و این دو در آن سفر با یکدیگر بسیار مناقض و مخالف کرده بودند و هر یک بر خلاف دیگری سخنان میراندند و ...
استیصال هر یک سهل تقصیر را بر یکدیگر وارد میآوردند و در ماه نهم ستمبر ۱۸۰۶ عیسوی که عبارت از شنبه ... هزار و دویست و
هشت و یک هجری است در میان تمام ممالک فرنگستان شهرت یافته بود که هر گاه میانه فرنس و پروش محاربه بود ...
روس فورا بر مخالف فرنس با دولت پروش متفق خواهد گشت ولی در شهر پارس نیز خط مباشرین طرفین صلح و عهد ...
فیمابین امپراطور انگلستند و امپراطور ناپلیون ... مشهور و ممضی گردیده بود و بنا بر آن شروط و عهود ... روس ...
کترو را که با کشتیهای جنگی خود راه مرور و عبور آنها را بسته بود خالی نموده کشتیهای خود را ببرد ولی بجهه وفای این ...
تعجیل در آن امر از طرفین نمود مستر نوربین بلکوید در این روزها از اخبار نامجات دیوانخانه امپراطور روس چنین ظاهر ...
مضامین آنها چنان معلوم میگشت که امپراطور انگلستند شرحی مبنی بر اظهار اراده امپراطور ناپلیون آنرا فاقا بممالک ...
در خطاب بعموم فرنگستان و سلاطین با فرو شان نموده بود که بر همه ممالک واجب و متحتم است که قبل از ظهور فسادات کلیه و فوت
ماده تدارک رفع آن بلای ناگهان و دفع این آتش سوزان کوشیده ممالک را از دست جور ناپلیون استخلاص و رهایی دهیم تا
امنیت مملکت رو بپریشانی و آبادی آن رو بویرانی نگذارد و نیز امپراطور انگلستند قلمی داشته بود که من محض از برای رفاهیت
عموم ملت و محافظت جنود ممالک خود لشکر خود را زیاده خواهم نمود و بر تعداد سپاه خواهم افزود و اراده کردهام که در کل ممالک
محروسه ام از هر پانصد نفر چهار نفر صالدات جوان که آماده نام نویسند و علاوه بر افواج جنود ... و قبل از شروع در مجادله
و مقاتله حضرت امپراطور رشل ... را نزد پادشاه پروش فرستاده که شاید تشخیص امکان مصالحه و عدم آن تواند نمود ولیکن ...
امور را بجدی روی داد که پادشاه پروش را امکان مصالحه با دولت فرنس نمانده بود و در ... مقصود ...

این اوقات

این اوقات ... پادشاه پروش در قلعه ... بود و از هر طرف جنود مسعود فرنس رایات نصرت و فتح گشوده ... اعلام
مؤلف در این حال آنکه شاهزاده ... که چندین هزار لشکر پروش ... بجمع او بود در شهر ... اسیر و دستگیر جنود فرنس شد و
هزیمت لشکر و گرفتاری و شکست جنرال بلوچر که یکی از سرداران معظم لشکر پروش بود و بقیه عساکر او ... و سایر لشکر
که در قلعه نربوره ... و محاربه جنود فرنس اقدام کرده بود جمع آوری نموده کلا را در یک مکان مجتمع و این لشکر را با جنودی که جنرال
بلوچر خود در شهر ... داشت متفق ساخت و در حقیقت همین لشکر با انفراده ملجا و پناهگاه دولت پروش بود و ... دولت
پروش همین لشکر بود در خلال این حال الحکام از مرشل مورات و مرشل سالت و مرشل برنادات قرین وصول آمد که در کمال عجز
و تعجیل بر سر جنرال بلوچر رفته و با نها نوشت که او همت در این گماشته که لشکر شما را از شهر برلین بیرون نماید جنرال
بلوچر لشکر خود را برداشته روانه سمت شهر لوبک گشت مرشل مورات بتعاقب لشکر که از ولایت ساکسان فرار ...
شهر ... روان گشته بود رفت مرشل برنادات تعاقب جنرال بلوچر را نموده ... تا آنکه او در شهر لوبک ...
و فرصت آتش نداده که از آنجا تجاوز نماید و این جنرال نهایت صاحب وقوف و با تجربه بود و منظورش آن بود
که لشکر فرنس را در برلین بگذارد و خود با جمعیت فراوان آنجا در ولایت ... یا شهر ... که هر سه در تصرف ...
بود برود و به تسخیر آنجا بپردازد و از آنجا بجنود انگلیس ملحق گشته عقب سپاه فرنس را بگیرد و طریق تردد شان را ...
نماید ولی بهوشیاری و دانش جنود و سرداران فرنس ... باستیصال او ... کوشیدند مؤلف اوراق
سکوید جمیع این حالات را مرشل مورات برای من نوشت و از اوضاع و وقایع لشکر مطلع ساخت ... جنرال بلوچر را مرشل
برنادات در شهر لوبک شکست داده و فی الفور او را ... بجانب شهر حمبرق فرستاد و من ... که در شهر نربورش نگاه داری نمایم
مستر نوربین بلکوید من ولایت ... وسعت و ... دوران نمودم ... در شهر ...
... هر جا خواهد برود و لیکن ... اجازت من قدم بیرون ننهد و این سردار را بسیار ... صحبت ... و شرب
شراب بود در هنگام صرف شام در سفره بسیار می نشست و بشرب مدام و عیش تمام اشتغال ... و پس از جنرال
نربور شاهزاده ... حمبرق آوردند این شاهزاده فرزند یکی از دو پادشاه بود که ... قبل از آن حضرت امپراطور
ممالک ... تعیین فرموده بود و این جوان از راه غیرت آزادی مملکت خود ... بدون اذن و اجازت ...
از شهر ... بیرون رفته در سلک خدام پادشاه پروش داخل گشت و سرداری سپاه ... با ... محاربه با ناپلیون ...

واز اتفاقات در اوایل محاربه دستگیر و گرفتار آمدن غلامحه حضرت امپراطور بعد از اتمام امور حرب در شهر برلین متوقف واز
اطراف واکناف از جانب بزرگان ممالک فرنگستان که با او رابطه مودت در میان داشتند ایلچی و ارمغان مبارکباد
او آمدند و سایر شاهزادگان و بزرگان ممالک جرمن و هستار که در ایام محاربه بجای مخالف گذشته بودند پس از
وقوع فتح بنه کلاوت از آزادی گشته دانستند که از قهر و غضب امپراطور راه گریز از برای آنها نخواهد بود تمامی تقلیعه
اتباعه گریخته بپناه تقلیعه مزبوره برده بودند و در این اوقات از هر طرف اختلال زیاده و اذیت پی در پی بولایات حمبرق
میرسید حتی لشکر نیز در بعضی از ولایات بلاد حمبرق منزل گرفته بودند بنوعی که وطالع اهل حمبرق آن بود که افواج لشکر فرنس که در
آنجا بودند الی الجمیع شاهزاده پانت کاروا که خود از اهل جرمن بوده و مراعات اهل حمبرق را که جزو جرمن محسوب میشود بیشتی
منظور دارد با وجود مرتب مزبور ضرر و خسران بسیار از جنود مرقومه بشهر حمبرق میرسید و اهل شهر مزبور را وحشت و پریشانی فراوان
حاصل بود و چون از توقف زیاد لشکر فرنس در شهر مرقوم چنین مفهوم میگشت که لشکر فرنس را منظور آنست که تجار را با اموال تجارت
شوند و در جزو ولایت متصرفی خود داورند و بدین راه دولت انگلیس در مقام آن برآمده که مال التجارت اهل حمبرق را نیز در شهر
انگلند ضبط نماید و مانع تردد آنها شوند که من بعد اهل حمبرق و اهل فرنس و حالانکه باسم اهل حمبرق بهر طرف میروند و بیع
و شری مینمایند و بدین راه کساد بسیار بتجارت این سه ولایت روی نمود و در حقیقت توقف جنود فرنس در بقدر فالمی
نداشت زیرا که از لشکر پروشا مطلقا در آن حدود نبودند که فرنسیان در مقابل آنها نشسته باشند از غرایب وقایع و نوادر
عجایب آنکه در آن اوقات شش هزار نفر از باشرین [?] لشکر کانه که در آن حدود بودند بواسطه چند ذرع ماهوت انگریزی و چند
تومان وجه نقد که از باشرین دولت انگلیس جایزه ایشان گشت باعث آن آمده که شش اکرور مال التجارت فرنس و اهل حمبرق
را در انگلند ضبط شود مستر نوربن سکوید نکر در خصوص تخلیه حمبرق و بر قدر [?] بمرشل برنات نوشته بود که لشکر
فرنسه از این جاها احضار نماید و مرشل برنات در شاهزده ماه نامه بمستر نوربن نوشت که اکنون حکم صادر نمودم که لشکر فرنس از
بر قدر [?] و سایر ولایات و بلاد متعلقه بحمبرق بیرون روند و از من خواهش کرده بود که کارکنان دولت حمبرق در
عوض سه رونه هزار زوج کفش روسی بجهة لشکر من سرانجام و تحویل نمایند و قیمت آن را نقد یا جنسی که میخواهند دریافت نمایند
و کارکنان حمبرق از آنجا که بر سستی اقوال و درستی افعال برنات اعتماد و اعتقاد تمام بود بتعجیل تمام فرموده او را زودتر
انجام و تمام نمودند و در ایام توقف لشکر فرنس در مملکت پروشا بجهت جمع آوری وجه نقد حسابات عدیده منتظر نموده بودند بهر اسم

ورسم وجوه بی شمار از مردم اخذ مینمودند و پادشاه پروشا بعد از آنکه ملاحظه نمود که هر طرف شکست بسیار باو عاید گشت
و مملکت او قبل از ممالک هستار و جرمن متصرف امپراطور آمده لاعلاج وثیقه صلح شده نامه مبنی بر استمهال و متارکه قتال به
امپراطور نوشت اگرچه امپراطور در اول اجابت مسئول و ملتمس جواب فرمود که مطلوب او بغایت پر روشن موقع است
ولی مجدد احبارال دوراق را بسفارت مامور فرمود که چنانچه سبق برف اولا افواج عساکر را در هر جا توقف دارند
بازدید نموده مرضی و مجروحین را از جانب امپراطور پرسش احوال نماید و محقق سازد که دوا و غذا و مایحتاج آن را بوقت
موقع بسر رسانند ثانیه پس از ملاحظه اوضاع جنود و فراغت از آن روانه نزد پادشاه پروشا شود و هر گاه او تکالیف
مناسب در امر مصالحه نمود که متضمن منفعت دولت فرنس گردد و با امپراطور را مخبر سازد و اگر آن تکالیف مصالحه از طرفین بمیان
آمد ولی تکلیفات ناملیون در آن قبیل بود که قبول آن خارج از عهده توانایی پادشاه پروشا بود زیرا که رای ناملیون
در آن بود که در آن مصالحه دولت انگریز نیز دخیل و در کار بوده باشد و از ابتدا مجادله دولت پروشا تا آن زمان که هر
نوآبادی و بندر از ممالک فرنس دولت انگلیس در حیطه ضبط در آورده بودند در ضمن همین مصالحه واگذار به دولت فرنس نماید
و دولت روسیه نیز از بندرات مولداویه و والیشیه تخلیه نماید و در حقیقت تکالیفات مبنی بر آن بود که چگونه جمیع
راضی امر مصالحه نبوده باشد و در آن راه شرایطی در مصالحه نهند و تکالیفی نمایند که قبول آن خارج از حیز امکان بوده
و بدرجه حصول نرسد و فی الحقیقه خود نیز از قبول تکالیف مایوس بود و پادشاه پروشا را امیدواری از امپراطور روس بود
امر مصالحه برین راه از طرفین بستی تمام نگذشت تا اینکه بتحریک و سعی ارکان دولت انگلیس امپراطور روس مایل و مصمم آن
گشت که با پادشاه پروشا متفق گشته با دولت فرنس مجادله نماید مقارن این احوال جنرال دوراق که از جانب
امپراطور در شهر کنسراد که در آن طرف رود ویشوله واقع است در خدمت پادشاه پروشا بعرض تکالیف مشغول بوده اهتمام
در اتمام امر مصالحه مینمود خبر از پادشاه مزبور آمد که وقت مصالحه منقضی و از این پس امر مصالحه انجام نخواهد یافت مستر نوربن
سکوید در آن اوقات که جنرال دوراق در خدمت پادشاه پروشا بگفتگوی مصالحه مشغول بود امپراطور نیز …
فرموده بود که در حمبرق با ایلچی سویدن گفتگو نموده دولت سویدن را نیز با دولت فرنس متفق نمایم و با دعاوی سویدن …
میل و دستی با ناملیون گردانم چون در آن اوان پادشاه دنمرک با دولت فرنس متحد بوده هر گاه پادشاه سویدن نیز
پا در جاده دوستی نهاده طریق موافقت با دولت فرنسه امی نمود از اتفاق دولتین انگریز و روس … امداد و معاونت پادشاه

پروس منتفی حاصل نمیگشت و هرگاه آن دو سه دولت مخوبقه در سمت شمال جمعیت نمایند از اتحاد دولت سوئد
بدولت فرنس خدمات کلیه بعمل نیامده ولی چه حاصل که مستر تیران ایلچی دولت سوئدن که در جمبرق متوقف بود
و در دولت خود بغایت معتبر بود مصلحت دولت را در موقف پادشاه سوئدن با امپراطور رسید است در همان
ایام که حکم از حضرت امپراطور بمن رسید ایلچی مزبور از دولت خود بملاقات رخصت حاصل نموده و مستر نظر انگیزی
گشت و این مطلب را با او در میان نهادم او را نیز با این رای دیدم که امر مصالحه را بزودی بعرض دولت رسانیده
مرتب است که تعجیل فیصل باب شود مستر تورین بیلکومه چون او را با این مصالحه دیدم از روی صداقت با و اظهار
نمودم که من از جانب امپراطور ماذون باین باب و تمام این مطلب گشته ام و حکم دارم تا امور مصالحه را در میان گذاشت
بیار ایلچی مزبور صورت ماجرا را کما جری بعرض پادشاه سوئدن رسانید پادشاه سوئدن از این معنی بغایت متغیر
وزیر خاص خود را فرمود که باو بنویس که من راضی بمراوده او با ایلچی فرنس نبوده ام و او را مامور بتکلم در امورات
دولتیه نکرده بودم و چاپه با وجود مراتب مزبوره و تکلمات که نموده اند روز از جمبرق بیرون آیم مستر تورین
بیلکومه روزی بخبر نشسته بودم ایلچی مزبور آمده و از صورت حال مرا استحضار داده همان روز سوئدن روان
پس از سه سال مجددا مامور بسفارت گشته او را در آنجا دیدم مؤلف گوید که حقیقتا ناپلیون داری بی نظیر در تدبیر
و صاحب تدبیر بوده و در علوم عسکریه و لشکر در فنون حرب و جدل چنان ماهر و مسلط بود که قواعد و قوانین جنگ
حرب که در آن ایام و سوابق ازمان در فرنگستان متداول بود این همه منسوخ و متروک نموده کلا را تغییر و تبدیل
داده از خود طرح و طریق جدیدی بنیاد نهاد و از آن جمله قبل از ایام ناپلیون سرکردگان مجرب و صاحب هنر و فضل
سنف سوک و محاربه و مجادله در تقویم سنوات تشخیص نموده بودند و شغل الرای بر آن قرار داده بودند که بعد از
بعد از فصول فصل ربیع الی بعد از ماه و منتهای خریف لمر اینان سپاه و مجادله و محاربه خصم مشغول اند
ورزیده و ما بقی سنه را که ایام برف و باران و یخ و طوفان است در هر جا باشد باید قشلاق نمایند لشکر را در
و با آن بها نشکنی و بر این قانون را و قبله عار ال منشر و در حالتیکه بود از میان برداشت و ملاحظه اختلاف فصول
نکرده ناپلیون نیز در حوالی شهر استطراد سختی زمستان را که آنه مقصود او حصول موت دامورات در قی
مطلوب بعمل آمد باین سبب در سال یکهزار و هشتصد و شش عیسوی مطابق هجری همان قانون را نجا بعمل آورد

برای سفر قرار داده و چونکه شدید مراتب لشکرکشی و سپاه آرائی خود مغرور بود و بر قوت و توانائی و رشادت افواج
جنود خود اطمینان تمام داشت لهذا عزم بر آن جزم نموده که در ایام زمستان لشکرکشی نماید و بر ولایتی که زمستان آن سخت تر از
زمستان ملا دی بود که تا آن زمان رحل اقامت و شاق افکنده و لوای نصرت برای محاربت افراز د و جنود ظفر نمود
فرانسه که رفقه رفیق ناپلیون را قلاده رقیه سطاعت و ارادت داشته انقطاع و انقیاد او امر و نواهی او را فرض عین
و عین فرض انگاشته بودند نوازشات نموده گاه نه فرمود که ملک را فرمود که چنانکه در سفر مصر بحرارت تابستان و حرارت
بیابان تن داده و دل نهاده در این سفر نیز زحمت تن را گزیده بر سردی هوا و سختی کار خاطر گمارید تا از روزگار
سختی را احوال روی نماید و امورات رجب برام مواجه آید و از آنجا که ناپلیون خود را از سرداران جهان بر دارد
لشکرکشی برتر دیده و مقام مقابله خصم و مکان مقاتله و رزم را از جنگجویان بر کار و خصم افکن خونخوار نمود
میدان مصلحت در توقف در ممالک پروشیا ندانسته که لشکر روسیه بولایت لیه آمده از ولایت پروشیا عبور نماید
و در صحاری ولایت مزبوره که تازه بحیطه تسخیر در آورده با او بمقام مقابله و مقاتله بر آید بنا علیه غرامت بنیان
نهاد که جنود نصرت نمود را در التزام مسعود مانند اجل محتوم باستقبال خصم برده قبل از عبور لشکر روس از رود ویسچوله
ناپلیون شکست نموده در آن سمت مزبور با او تلاقی نموده شد راه بر او نماید و قبل از حرکت از شهر برلین اخبار نامه مبنی بر فضول
ارشادات وزرائی و مردانگی و جلادت و دوام و ثبات و شجاعت خود در مجاری امور و شنفی به الواب و قایع و موارد که
آن زمان روی داده بود لشکر خود طبع فرموده و در ضمن آن مرقوم داشت که غرابت ولایت لیه و حدود ممالک روسیه
و ارم تا دشمن را در حدود ممالک ملاقات نمایم او را فرصت و مهلت ندهم که تواند بولایت من آید یا در ولایت مسخر من
مانند پروشیا بمقابله پردازد مؤلف گوید که این عمل از ناپلیون بر وفق حکمت و رای او بوقوع پیوست زیرا که لشکر روس در
جناح حرکت بود و هرگاه ناپلیون منتظر می نشست که جنود روس از ولایت لیه در رود ویسچوله عبور نموده وارد مملکت پروشیا شود
اولا احتمال آن داشت که در زمستان لشکرکشی موقوف شود و روسیه در آنجا ها توقف نماید و در آن توقف ناپلیون را علاج جز آن نیست
میان دو رود خانه ویسچوله و اودر در مقابل خصم در قشلاقات مطبوع بهوای آن زمستان را بسر برده یا اینکه روسیه به پروس
آمده و ناپلیون را بایستی بر خلاف مقصود از برلین حرکت نموده از رود اودر عبور و وارد در پروشیا گشته بمحاربه
روسیه پردازد و این هر دو صورت محمل ضرر کلی بجهة جنود فرنس بود ولی بمراتب اصابه و مساعی کامله و سلطنتی دربار

تا ملبون رفع این احتمال نموده تقدیرات ربانی نیز موافق تدبیرات او آمد **مستر نوربن بکوید که حضرت امپراطور**
قبل از حرکت از شهر برلین حکمی نوشته پنجاه هزار نفر مقرر فرمود که در ولایت حمبرق سرانجام نمایند و بتعجیل تمام
انفاذ دارد و نمایم و من حسب الامر سرانجام نموده در سال هشتم و سه ششم که جنود فرنس را باب سرمای ملک اشتال
و بقدر قوه سعی را تمام رتبه زودی نمودم و بتعجیل تمام روانه داشتم مجددا از جانب امپراطور امر آمد که چهار صد هزار
وزنه کنم که هر وزنه پنج و نیم من است از رعایای دولت روسیه در شهر لوبک میان انهار ضبط و زودی حمل و نقل بشهر
نقد برق نمایم و هرشل را نیز چندین هزار حمله چوب که در دولت روس بوده و سه کرور فرنک قیمه آن بود گرفته ضبط نمود
بالجمله در این اوقات حضرت امپراطور نهضت فرموده بتعجیل و سرعت تمام بطی منازل و قطع مراحل پرداخت چنانچه برشال
که قراول سپاه بود با جنود الوالجمعی خود در اواسط ماه نوامبر که اوایل قوس شده وارد شهر وارشا که پای مملکت له است گردید
و حضرت امپراطور را توقف شهر پازوین را که یکی از بلاد محکمه و قلاع مستحکم مملکت پروس بود مقر نزول موکب و معسکر جنود
ظفر کوکب فرمود و در آن ایام مجموع علما و اعاظم مملکت له و سایر ولایات و اقطار بزرگان و مباشرین دربار امپراطور سرفراز
از تقدیم شرایط مبارکباد و تهنیت در مقام استدعا برآمدند که مملکت له را همچون سوابق ایام قرالی علیحده و مقرر فرماید و آزادی
آن را برقرار و مستدام نماید **مورخ گوید که جنرال [illegible] که یکی از جوانان [illegible] معظم و محارم امپراطور بود** در نزد من چنین
مذکور نمود که وقتیکه مباشرین ولایات مملکت پروس این استدعا را نموده از حضور حضرت امپراطور رخصت حاصل کرده امپراطور
خطاب بمن فرمود که اهالی له رعایت محبوب ما هستند و تعصب و غیرت ایشان را که در باب آزادی مملکت خود مرعی و مسلوک
داشتند مستحسن شمردم و زیاده طالب و راغب آزادی ایشان هستم و میخواهم ولایات ایشان را از دست دیگران مستخلص سازم و قرار
قرار داده پادشاهی در آنجا نصب نمایم ولی در این اوان این امر برای من نهایت صعوبت است زیرا که مملکت له را دو سه
پروس هر یکی حصه از این مملکت در دست دارند و هرگاه قرار آزادی را در آنجا دهم خدای عالم داند که شعله آتش این فتنه تا کجا خواهد
کشید و شبهه در ضمیر من آن است که دولت فرانسه را استقرار و استحکام دهم و اکنون نفع آن را برای مملکت له از دست نخواهم داد
انسب آن است که انجام این امر منوط **و للامور مرهونة باوقاتها** بمقتضای وقت و مقام محول نمایم و بهنگام وصول وقت آن را
بدست خواهد آمد علی ای حال در همین شهر پازوین جنرال [illegible] از نزد پادشاه پروس معاودت و بموکب سعادت کوکب حضرت امپراطوری
موت و در عرض راه کالسکه او فتاده استخوان ساق پای او شکسته بود **مستر نوربن بکوید هرگاه گفته که در موکب مسعود من** [illegible]

از صعوبت راه و کثرت باران و برف و شدت گل و سرما و ابتلای افواج جنود در عرض راه بصعوبات و مشکلات بود و حتی
بر آن بود که عرادهای توپخانه و ادوات حرب را بمشقت تمام و زحمت مالا کلام بمنزل میرسانیدند و در آن روزها [illegible]
وزیر دول خارجه را بمعسکر فیروزی اثر احضار فرموده بودند که شاید صحبت مصالحه در میان آید و در باب او من تحقیق نموده که
او در عرض راه بگل فرو رفته و دوازده ساعت معطل بود و پای او را وی داده بود و یکی از سرداران فرانس از ملازمان و همراهان او
تحقیق نموده بود که این شخص [illegible] در جواب او گفته بود که وزیر دول خارجه سرباز تر بود در مقام تعجب [illegible]
به چرا او چنین اوضاع مدارک و جاه و مرتبه همراه خود برداشته به چنین ولایت که برای او مانند دوزخ است آمده مگر برای مصالحه
بیان خواهد آورد **خلاصه کلام حضرت امپراطوری در ابتدای ماه جنوری ششم جدی تشریف فرمای شهر وارشا که دار الملک**
مملکت له بود گردیده و قبل از ورود بکرات خبر خاصیه بعرض او رسیده بود که جنود مسقو را از شدت سرما و برف و صعوبت راه
و انقلاب فصل و هوا طاقت و تمام و توانائی بفرجام رسیده و کار بغایت پریشانی سخت گردیده و در روز ورود
نیز جنرالان جنود کماهو حضرت امپراطور را از اوضاع لشکر مستحضر نمودند امپراطور در مقام تسلیت با ایشان فرمود که کنون که
بمقابل خصم رسیده و هنگام مردی و غیرت و مردانگی و حمیت است افواج من که عادت از مردی و نام برآورده اند بیدنامی
ننگ تن در نخواهند داد یقین دانم که لشکر من نظر بوفور رادی که نسبت بمن دارند حصول نام را بر [illegible] بهترین موجودات عالم دانسته
و شدت در خاور جهت و راحت را مقابل سینه اند و از آن پس خطاب بجنرالان فرموده که جامه بشان را از خواب غفلت و بیداد
و بر سر حمیت و کار کارزار آرم و در ساعت بنگارش اعلان نامه به این مضمون [illegible] اطراف لشکر ایشان را فرمان داد که افواج جنود
مسقو و افراد سپاه جلادت نمود را از جانب ما اعلام باد که از آن زمان خجسته فرجام که آن جلادت نشانان در [illegible]
انتظار تنها با لشکر روسیه صف محاربه آراسته لوای جدال افراشتید و بتاییدات بخت میمون بر خصم غالب گشته روس را منهزم و پریشان
کرده در نهایت استیصال فرار و هزیمت داده و جمعی را اسیر و گرفتار نموده پاس اسباب و اسلحه و ادوات حرب ایشان را بحیطه تملک آوردید
تاکنون [illegible] بکلام است و دو روز بعد از جنگ [illegible] از صدمات شما و عدم توانائی مقاومت بنای صلح و متارکه نهادند
و به نقل و کذب شروط و عهود عمل آورده و پیمان را شکسته پیمان نمودند که بعد از اتفاق در مخالفت ما کنند و با اطمینان [illegible]
و گذشتی که در چنان مقام از شما ملاحظه نمودند که با وجود تسلط و قدرت کار را بر ایشان سخت نکرده فرصت و مهلت چند
با ایشان داده که جان از لجه مهلکه خطرناک بساحل نجات رسانیدند عهود و پیمان و شروط را بر طاق فراموشی نهادند

در مقام اتفاق آمده دول انگلیس و روس و پروس متفق گشته بنای تسخیر و استرداد ممالک مسخره ما دارند ولی جنود روسیه
که نظر بر شجاعت جنود و انتظام نظام و دستگاه و استظهار بامداد و معاونت پادشاه پروس اطمینانی تمام حاصل است
که در مقابل شما تاب مقاومت خواهند آورد در یک روز ولایت دارالملک پروس و مجموع قلاع و انبارات و آذوقه و
قورخانه جات و ادوات حرب آن پادشاه و دویست و هشتاد شقه رایات و دویست عراده توپ رکابی از آنها
بحیطه تصرف و قبضه تملک ما و دلیران جنود فرنس درآمده و تاکنون و فورآب رود آوذر که از صلابت آن خوف فلک از
آب ملکت و جنود نامعدود شهر وارسا که بصولت شیر ژیان ما زیان میرسانیدند و اراضی و چاپانهای مملکت له
و صفحات و سختی هوای زمستان و زیادتی برف و باران و صعوبت معابر و طرق دقیقه نتوانسته اند مانع گاه و عایق کار
و تسخیر بلاد و مملکت کبری شما آینه و تحمل انواع سختی و شغف گشته در هر محل بر دشمن فایق آمده اند و تابنده و طالع
میمکونه از این حادثات مانع عزم و وصول مقصد رای شما نیامده و بمجرد وصول و حیث ورود شما در هر محل عموم موانع
دفع و رفع گشته است و جنود روسیه چندانکه جهد و کوشش بعمل آوردند که شهر وارسا را که دارالملک مملکت له است محافظت نمایند
از عهده نتوانستند برآمد اعلام عقاب رفتار دولت فرنس شقه گشای سواحل رود وینشوله گردید اهالی و ارکان تمام
مملکت له هنگامیکه شما را ملاحظه نمودند چنان تصور کردند که افواج قدیم سردار خودشان است که از محاربات عظیمه با
مقصود و مفاخرات نامحدود مراجعت نموده اند و بآن راه چنان شعوف و مسرور گردیدند که بحیز تحریر نمی گنجد ای افواج سپاه اکنون
چاپه تا دشمنان را عموما مجبور نخواهیم با مصالحه نمایند و خاطر از سلامت دوستان با ثمره جمیع نیازم و نوآبادهای ما را که
در دریاها داریم و دشمنان ما متصرف گشته اند عموم و تمام فرنگیان بما واگذار نکنند و آزادی تجارت مملکت ما را در دریا استقلال
حاصل نگردد دست از قبضه تیغ آبدار برنداریم و اسلحه حرب از تن فرو نگذاریم و ما کنون ولایات رود آب و رود آوذر را
عوض بناهای جزایری که در راه بهنه نهاده بودیم و بندر مراد و نوآبادهای دیگر را که در ولایت سپانیول بنا نهاده بودیم انگلیس
و روس بدون استحقاق متصرف شده بغلبه و تسلط بحیطه تسخیر آورده ایم چرا باید روسیه اصل منظور ما را که اصلاح
فرنگستان است بطریق دیگر در نظرها جلوه دهد و برخلاف مقصود و منظور ما جد و جهد نماید و لشکر روس و فرنس حالا
استطرنیته بالمیکر محاربه نمونه جلادت و شجاعت یکدیگر را آزموده ایم چنانچه مال سبب حکایت فنمایه که امپراطور این فقره مزبوره
و این نسخه منبع نموده بعد از آن تمام فرمود که بخوان تمام آن را خواندم با وجود آنکه بواسطه تعجیل امپراطور در فرمایش بعضی الفاظ از

ذهنت تحریر نکرده بودم از مضامین آن بسیار شعوف گشته فرمود نوشته را بمجموع عساکر انفاذ نمودند و فقرات مرقومه و مسطوره
مزبوره چنان در خاطر افراد لشکر و اعیان عسکر تاثیر نمود ایشان را بر سر شوق آورد که شطری از آن از حیز امکان بیرون است
چنانچه آنان که از افراد افواج که از موکب مبارک بعقب مانده بودند حسرت میبردند و تاسف میخوردند که چرا عقب مانده اند
و سعی مینمودند که خود را باردو ملحق سازند و با وجود آن صعوبت راه طی مسافت نمایند و آنان که ملازم رکاب نصرت مآب بودند
مجموع زحمت و خستگی را فراموش نمودند و شب و روز در پی آن بودند که مستعجلا خود را بدشمن رسانند و فی الحقیقه تاثیر نفس کلام
بمرتبه بود که بمجموع حرف و فرمایش لشکر را بر سر شوق میآورد که برهنه و گرسنه بهر جا که میفرمود بمیل خاطر میرفتند جنرال راپ
حکایت کرده که قبل از ناپلیون پادشاه فرنس وارد ولایت ولندیا گشته روس را بیرون نمود از ورود حضرت
امپراطور سرور اهل شهر خارج از اندازه بیان بود و چنان میدانستند که این شخص موجب استخلاص ایشان خواهد بود
ولی لشکر فرنس بواسطه زحمات و صدمات راه آزرده دل و پریشان خاطر گشته مملکت له را بطوع محل نمیدانستند و اکثر
اوقات در مقام مزاح بالمیکر میگفتند که اهل له را کلام مختصر در این چهار حرف که در مطالبه نان با ایشان میگوئیم
میگویند وجود ندارد میگوئیم آب میگویند میرویم بیاوریم روزی امپراطور از حوالی شهر نازیک که یکی از ولایات
مملکت له است عبور میفرمود بر جوقی عظیم از جوق جنود فرنس برگذشت که از بسیاری زحمت و کمی آذوقه و بیچیزی راه و
سستی دستگاه و نرسیدن عراده آذوقه بستوه رسیده بودند چون کوکبه جلال امپراطوری را دیدند یکی از افراد فوج از
روی مطایبه و مزاح با آواز بلند بزبان له فریاد برآورد که پیه یعنی ای پدر نانی و شکرم گفت حضرت امپراطور نیز با آواز
بلند بزبان له فرمود خیال وجود ندارد از وضع آن سوال و طرح این جواب جمیع افراد فوج مزبور در خنده شده
که از شدت آن خنده حیرت بسیار شان از دست رفت از آن پس بیک عرض مطلبی خدمت امپراطور نکردند شبی در دارالملک له
یکی از لشکریان فرنس بتماشاخانه رفته بود پس شیوه تیاتر اوله در اثنای بازی تیاتر اوضاع آن از سر انجام و تغییر دهند
پرده در برابر او کشیده و در برگرفتن آن از عادت معهوده کی تهاون ورزیدند لشکری مزبور که در زاویه استقرار داشت
با آواز بلند ندا داد که پرده را برگیرند و گرنه لندن و وینشوله عبور نخواهیم نمود و در این مملکت باذیت شما خبر داریم فصل نهم
در بیان انقراض سلطنت در ملک سقیان و تدارک لشکر و جنگ ایلو و مفارقت جنرال ... از شهر
دیان و گذارشات آن مولف گوید منظور آنست که وقایع اواخر شهر ... عیسوی را که مطابق سنه ۱۲۲۱ هجری است ...

بیان آوریم بلکه بعضی از وقایع را که مناسب مقام و از صحت وقوع آن اطمینان تمام حاصل داریم در سلک تحریر آوریم
و در فصل قبل ذکر یافت که حضرت امپراطور در ابتدای ماه جنیوری که اول سنه ۱۸۰۷ عیسوی که مطابق سنه ۱۲۲۱ هجری است
وارد ولایت وارسا گردیده و سابق بر این در ایام توقف در شهر پاریس مصالحه با والی سقسان نموده ولایت مزبوره را
مملکت جدیدی مقرر فرموده و ولایت سواحل رود رین را نیز بتان منظم نموده پادشاهی در آن مقرر فرموده و او در نهایت
مستقر و مسلط داشت و چون سوار سقسانی پنج هزار سوار نامدار مسلح و مکمل تمام اسباب در خدمت امپراطور فرستاد که
ملتزم رکاب باشند این حرکت در نظر شاهزادگان ولایات جرمن که همیشه بر عادت قدیم معتاد بودند بنهایت غریب
و مستبعد مینمود که کمتر ایشان تسلط بهم رسانیده کلا رعیت خود میشمارد و حکم رعیتی ایشان میفرماید و موجب شکستگی خاطر
و لرزه ئی ضمیر ایشان گشت و چاره بر ایشان منحصر گشته تماما باتفاق بزرگان سقسان پناه بظل حمایت حضرت امپراطور آورده
و حضرت امپراطور بسبب زمام حکم نیز بوالی سقسان داده بود از آنکه والی مزبور را حسب و مرتبه بر تمامی بزرگان
و شاهزادگان جرمن برتر دیده و ملاحظه میفرمود که در مجاری امورات و مهمات او را بر دیگران زیاده بهره است از آن
و رعایت جانبداری او را لازم میشمارد او در تکمیل این امر میل فرمود اگرچه احترام و عظم شان هر کس در قبضه اقتدار خود
ناپلیون بود هر که را میخواست بانظار تفقدات خود مقرر میفرمود در اندک وقتی پایه اعتبارش برتر از فلک دوار میشد ولی اراده او
کار جانب متعلق دولت را نیز هیچگونه منظور میداشت مورخ میگوید در آن وقت که ناپلیون وارد شهر وارسا
گردید تا آنوقت که بنای اقدام بمحاربه روسیه فرمود همه اوقات اهالی لهستان مدعی این مطلب بودند که ناپلیون از مملکت
ایشان نیز پادشاهی مقرر فرماید و مملکت مزبوره را سلطنت قدیم و آزادی سابق خود قرار دهد ولی ناپلیون وقت را
مقتضی آن ندیده و اگرچه در شهر مشغول عیش و عشرت و ملاحظه صفوف نظام و سلام عساکر نصرت آیات بود که علامات
جنود فرانسه با اهل آن ولایت بنماید و لیکن باوجود حقایق بین ذات خدایی عالم را ملاحظه میفرمود و حسن و قبح کار
و نقص و انتظام و اختلال امور را در میافت و آوازه صولت و شوکت ما گوش زد ساکنین ربع مسکون میساخت در شهر وارسا تنها اوقات
فرخنده ساعات مصروف نظم لشکر و انتظام مهام محاربه و تسخیر هر مرز و کشور نشده بلکه مجموع ما پیان و مباشرین امورات دیوانی
ممالک فرنس نیز بموکب سعادت کوکب ملحق گردیده در همانجا امورات جمیع مملکت فرانسه بخوبی صورت انجام میداد که
تو گویی خود در شهر پاریس متوقف است و جوابات دیوانی هر ولایت در موعد مقرر واصل میگردید و در دستگاه هر مدارک تاج

جنود مسعود موجود گشته در اوقات معینه باردوی کیوان شکوه انفاذ مییافت و قرار هر امری در هنگام مقرر میگذشت
و آتی از آنوقت تخلف نمی ورزید و مادام توقف در شهر وارسا روزنامجات وزرا بغیر از روزنامه وزیر جنگ و وزیر
دول خارجه در هر هفته از شهر پاریس بمستقر موکب ظفر اساس واصل میگشت چه وزیر جنگ مامور بفرمان فرمائی ولایت
برلین فرموده و وزیر دول خارجه را بموکب نصرت نثار احضار فرموده بود و در آنوقت حضرت امپراطور بالسبب
سرپرستی مملکت پروشا که لشکر در آنجا مامور فرموده بود و همچنین از صورت وقایع و حرکات و خیالات دیرست رود
بالبسی منحصر باشد و مجبور شود که قبل از وقوف و اختلال امر در صدد تدبیر آن بر آمده و امپراطور نشارتر نیز چهل هزار لشکر
جمع آوری نموده در ولایت بوهمیه متفرق بود که تا آیات فتح از شقه رایات هر یک ظاهر گردد خود را با او محفوظ
چنان نماید که اراده امداد قوت داشته و دارم حضرت امپراطور در اواخر ماه جنیوری از شهر وارسا نهضت آرا
و هنگام باطراف و جوانب فرمایاد که در اوایل ماه فبروری که دهم دولت در هر مقام شروع بمقابله و مقاتله با
جنود روسیه نمایند ولی با وجود حسن و تدبیر او که اول حمله روسیه اقدام نماید لشکر روس سلسله سستی نمود غفلت بر سر او آمد
خبر انتقال اینکه در هشتم ماه مذکور در هنگام طلوع صبح جنود روسیه بعسکر او تاختن گرفتند و در آن که فوج
صفحه غبرا را ملون از دو زهر ریخته بود لشکر روس بعزم شبیخون تا آنوقت طی مراحل نموده بخبر ورود موکب ظفر اثر گردیده افواج
خاصه قراولان موکب امپراطوری مستحضر گشته بمقابله شوکت لشکر روس پرداخته آن قدر ایشان را سرگرم و مشغول نمودند که افواج
عساکر فرنس کلا مطلع گشته بمقابله صفوف جدال و قتال پرداختند و در حقیقت آن روز محاربه روی داد که کس دیده و گوشی
نشنیده بود افواج الوالجمعی مرشل برنادات در میسره جنود فرنس در حوالی ولایت کمین بوده و هر گاه مرشل مزبور با چهار
فوج پیاده و ده فوج سواره و توپهای الوالجمعی خود در هنگام گیر و دار مقاتله و جدال میرسید صورت محاربه در آن
روز بوضع دیگر واقع میگردید ولی شبهه جنود روس یکبار منهزم و پراکنده میگردیدند ولی از قضایای ناموافق
آن بود که در موقع مناسب نرسیده و همانا سبب نرسیدن عدم اطلاع بر حکم ناپلیون بود چون در ابتدای محاربه
حضرت امپراطور سرکرده مامور و حکمی بمرشل برنادات مزبور مقرر فرموده که با لشکر جمعی خود بتعجیل تمام روانه میدان کارزار
گردد و سرکرده مزبور را سواران قزاق روس دستگیر کرده احکام ناپلیون ضبط نمودند و از این راه مرشل برنادات بیخبر مانده
بمعرکه نیامد و ناپلیون را قرار بر آن بود که در مجاری امور صورتی که بر وفق منظور او روی نمودی غالبا جرم را بر دیگری

وارد و آورده در آن ماده نیز برندات را مورد انواع ملاطفت فرموده که چنین او را مانع است از حضور رسیدن ایلچی
والاجاه ارل جات پالت قبل از ورود مخبر منفصله که در میدان کارزار غایت لازم است و جنرال مزبور نیز در محاربه نقصان رسیده
بود مختص کلام جنگ مزبور سخت ترین محاربات بود و طرفین مردانه اقدام ثبات استوار نمودند و بالاخره جنود فرانسه را
طالع غالب آمده صاحب میدان محاربه گشته لشکر روسیه رو بهزیمت و جنگ گریز نهاده هنگام طلوع شب شهر …
زبرق رسیده که همین یک ولایت از مملکت پروس در تحت اختیار ایشان مانده بود و پادشاه پروس در آن وقت در
بندر ممل که یکی از بنادر کنار سواحل بحر بالتیک واقعه است فرسنخ از ولایت مزبور که محل مختص لشکر روس بود در …
و در این محاربه بواسطه رسیدن ترتیب برندات بسیاری از عساکر فرانس تلف آمدند و از صبح تا هنگام طلوع شب مردانه محاربه
نمودند بالاخره شکست به دشمن داده و از راه زیادتی قتل لشکر فرانس و … مأیوسانه در میدان محاربه ماندند و …
در آن شب بوقتی رسید که در عرض راه لشکر منهزم روس را در حال فرار ملاقات نموده بود بالجمله بعد از این جنگ که
مشهور بمحاربه آیلوت طرفین در اماکن خود بآرام و آسایش مشغول و تا چند روز مطلقا از طرفین حرکتی واقع نگردید
و بواسطه وفور زحمت و خساراتی که بهر یک رسیده بود مأیوس و متحیر مانده بودند تا چند روز وقایعی که قابل ذکر بوده باشد
بعرض ظهور نرسید باز در این حال حضرت امپراطور بحکم تکلیف مصالحه سفیر بوده … قبول این معنی ننموده و امپراطور …
متدارک آن بود که موکب خود را از آن مقام حرکت داده تعاقب لشکر روسیه روان گردد و ایشان را مردانه تعاقب نماید در خلال
این احوال که در اسلامبول بود دولت روم را نیز بر مخالفت دولت روس برانگیخت و دولت روم نیز از آن طرف بنای محاربه با
دولت روس نهاد و این معنی هم شکست کلی در کار روس آورده امپراطور روس لاعلاج … که حدود غربی مملکت را تخلیه نموده
جنود آن حدود را بمحافظت سرحدات جنوبی مملکت خود که لشکر روم عزم آن نموده بودند مأمور سازد و این معنی تقویت کلی …
گردید بعد از چندی از ظهور این مقدمه حضرت امپراطور جنرال گاردان را بسفارت دولت علیه ایران مأمور فرمود و در ایام سفارت
او را قبل از آن چنانچه مذکور شد بسبب فرستادن مستر جونس … مقدمات نامضبوط منفصله بود و این سفارت
جنرال گاردان مانند سایر سفارات عارضی و اتفاقی نبود که در دولتها برسم تعارف … ملکه …
در ابتدای طلوع نیر اقبال این … خیال آمده و صورت این عزیمت در آئینه خاطرش نقش گردیده بود که تسلطی …
شرقی بهمرسانیده و از راه تسلط و برتری بر ولایات شرقیه مانند هندوستان که متعلق بدولت انگلیس است زخمی کاری …

منظور

و منظور او در روانه نمودن جنرال گاردان آن بود که با شکوه تمام و استقلال ما لا کلام او را روانه نموده باشد
چهار فوج سرباز و ده هزار قبضه تفنگ و پنجاه عراده توپ مصحوب او انفاذ دربار سرکار اقدس شاهنشاه ایران نماید
و احکام نیز با تمام آن مقرر فرموده بود و اینها علاوه آن بود که حضرت شاهنشاه ایران هشتاد هزار لشکر فراهم آورده
حمله و هجوم بر ولایات سمت شرقی دولت روس آرند و بر حدود ممالک مزبور حکم تاراج و تاخت فرمایند و حدود
شرقی انجا را محل ورود جنود مسعود سازند و سبب سفارت جنرال گاردان نیز همین مرحله بود ولی در آن اوقات
کثرت مشاغل ملکی که بوده و وقوع حوادث فلکی که در هر لحظه رخ مینمود مانع از انجام مطلوب و نیل مقصود گردیده و جنرال
مزبور را با معدودی از مهندسین با فطانت و سرکردگان صاحب جلادت روانه دربار اعلیحضرت شاهنشاهی نمود جنرال
گاردان که وارد مرز ایران گردید بسیاری از سرکردگان انگلیس را در آن مملکت دید و از ملاحظه ایشان بغایت متعجب گشت
که در چه هنگام بمرز ایران آمده و منظور از توقف ایشان در آن دولت چیست مجملا … مکتوبه که در آن اوقات احکام
متواتره از حضرت امپراطور در باب سرانجام تدارکات جنود و از ملبوسات و غیر آن متصل تمام و انفاذ میرود …
در … میرسید از آنکه تدارکات مزبوره انجام آنها از ولایات … صورت امکان نمی یافت
با وجود حکم … که مقرر فرموده بود از تبعه انگلیس بممالک محروسه نیاورند لاعلاج گشته … ابواب مراوده …
و او را از راهی … و خاطر جمع … بواسطه او جمیع ما یحتاج را از … و چرم و غیره و ملزومات از انگلیس آورده …
راه فرمایشات امپراطوری را … تمام و انجام نمودیم و جنود فرانسه را از صدمه سرمای زمستان
ممالک شمالی روس که … زمهریر بود مستخلص … ساختیم و در این ایام مشاغل بیشتر از پیشتر و افزون تر از حد و حصر بوده
چه بایستی تمام … و ملبوسات سپاهی بپردازیم و … دول خارجه را که برای اخلال …
اهالی مملکت بلباسات غریبه و سیاقات عجیبه در تردد بودند نیز برطرف و متوجه باشیم و در هر جا اساسی برای گرفتن ایشان
فراهم آریم در خلال این احوال خبر رسید که جنرال … باستصواب اولیای دولت انگلیز سرداری جنود سوئد …
که در این قرب در بند … ولایات … نیز با ایشان ملحق … با مدد
پروس … کرده و حضرت امپراطور را با وجود مراتب مزبوره بهیچ وجه … خطور نکرده … در حدود ممالک …
با مر خود اشتغال و مشغول تسخیر بلاد و غلبه بر خصم نهاده بودند مؤلف گوید که حضرت امپراطور را منظور آن بود که … لشکر …

و دشمن‌کشی و مملکت‌گیری و دلیری و فتوحات جهان و محاربات در آن زمان که از او منقبت ظهور رسیده بود و منتشر
مسامع عموم سالکین و قاطبه قاطنین اروپا گردد لهذا شرحی در آن باب نوشته بمن حکم فرمود که مضمون آن را در
اطراف و اکناف منتشر سازم و اشتهار دهم و من برحسب فرموده در هزار نسخه از آن استنساخ نموده و باطراف ممالک
فرستادم و نیز مؤلف گوید که ناظران اوراق بر من اعتراض نکنند و نکته نگیرند که وقایع غریبه و فتوحات عظیمه جنود فرانسه
از زمان وقوع محاربه ناپلئون تا هنگام روی داد مکالمه فریدلند برشته بیان آورده و کیفیات سانحه و سوانح واقعه آن
مدت را در سلک تحریر منتظم نکرده‌ام چه دلیل آن اینست که اولاً آنکه فتوحات آن ایام بغایت اشتهار و بر هرکس آشکار و
معلوم و عموم اهل اروپا در آن سفر مراتب رشادت و جلادت جنود فرانسه خاطرنشان و مفهوم گردیده بود و محتاج
بشرح مجدد نبود دیگر آنکه جنرال رپ که روزبروز خبابات موکب ناپلئون و قول و فعل او را کما هو مدون نموده
می‌نوشت و روزنامچه وقایع را نزد من بفرستاد در آن اوقات اندکی که امپراطور بولایت دنتزیک مامور رفته بود و آن
ولایت را از معظم ولایات و دارالملک سمت غربی مملکت پروس است و محتوی بر عمارات خوش طرح و مناظر عالیه و تلاف
و از راه عدم حضور جنرال مزبور در خدمت امپراطور از اخبار صحیحه کمتر مطلع گشتم و از آن جهت اکثر وقایع آن ایام
تفصیل احوال تواریخ دیگر که در آن ایام در باب صلح و جنگ ناپلئون با دول فرنگستان روی داده نگارش یافته مهما امکن
ملاقات دوستانه که در آن ایام در مملکت پروس در شهر تلزیت فیمابین امپراطور الکسندر و امپراطور ناپلئون و پادشاه پروس اتفاق
افتاده لازم است اشاره شود لهذا بطریقی که جنرال سوری نوشته است برشته تحریر در می‌آورد که از آن پس که قوت بخت
ناپلئون و صولت و هیبت او رعب کلی در قلوب دشمنان گردیده و در هر مکان از صفحات مملکت پروس و دولت آباد پروس پا بر جا
نهاده بر دشمنان فایق و غالب آمده و سرداران جنود ظفرنمونش بهر طرف روی توجه نهادند آیات نصرت بر نواصی
احوال شان هویدا گشت و هر شهر و دیار و قلاع و حصار را که سطح انظار می‌نمودند ابواب تسخیر و فتوحات بر چهره ایشان باز
بالاخره دشمنان قوی او که امپراطور روس و پادشاه پروس بوده‌اند از در استیمان در آمده طالب صلح و الفت و رفع دشمنی و خصومت
آمده و بنای ملاقات دوستانه با او در میان نهادند و ناپلئون از آنجا که در هر کار و هر عمل بسر دانائی و تجمل و شیرین کاری
و تماشات معروف و مشهور آفاق بود امر فرمود تا در وسط رود نیمن که از رودهای معظم ممالک پروس است در روی آب خلوت
و ایوانی مسقف بنا نهادند و مکان مزبور را بغایت آرایش و زینت نمودند و دو در مقابل یکدیگر بر آن ترتیب دادند که هر یک

مجلسخانه

مجلسخانه خاص و گشوده شکست و خلوت مزبور را بنوعی آرایش و ترتیب نموده که بی‌شبهه چنان عمارتی در آن زودی
و نیکوئی در ولایت پاریس که دارالملک مملکت فرانسه است امکان نمی‌یافت و فرموده بود در بالای سقف آن عمارت دو کلاه
مرتب سازند که در یکی آیت عقاب آیت جنود روس آشکار و در دیگری آیت فلک‌فرسای دولت فرانسه نمودار باشد
و نیز در بالای ابواب خارجه اعلام نصرت فرجام آن دولت را منصوب ساخته بودند و این عمارت از چوب در وسط حقیقی
رود مزبور بود که آن دو در مقابل یکی بسمت یمین و دیگری بجانب یسار رودخانه مفتوح گشت که هنگام ملاقات
آن دو پادشاه یکی از آن سمت و دیگری از این سمت بر زورق نشسته بعمارت مزبور همی رسیدند در روز ملاقات آن دو امپراطور
در طرفین لب رودخانه آمده هر دو یکوقت در زورق نشسته ولی از آنجائیکه زورق امپراطور ناپلئون زودتر نیکو
بود و ملاحان چابکدست قراول خاصه مرتب و موظف که راننده او بودند لمحه از امپراطور الکسندر زودتر بعمارت رسیده از
درب حجره وارد گشته و از دالانی که در مقابل واقع بود شد و بابتی که امپراطور الکسندر نیز از همان مقام وارد گردد و
در کنار چه با نشسته منتظر و در آن تا چه‌دار بود و چون امپراطور الکسندر را ملاحان نزدیکتر نموده اند
مسافت نموده و چون امپراطور الکسندر وارد گشت با نهایت شوق و شعف دست بلکه کمر او را گرفته در عمارت وارد گشتند
و زمانی متمادی خلوت نمودند و پس از تکلمات بسیار برخاسته بطریق مودت معهود مجدداً مصافحه و معانقه نموده
وداع و هر یک بموکب خود رجعت نمودند و روز دیگر حکم از جانب حضرت امپراطور شرف صدور پذیرفت که نیمی شهر
تلزیت که از ولایات معتبره مملکت پروس است خالی نموده امپراطور الکسندر با یک فوج قراول خود تشریف فرما و منزل گزین
آنجا شده و در آن روز که امپراطور با فوج خاصه روس بشهر مزبور وارد گشت امپراطور ناپلئون مقرر فرمود که باستقبال
شاهان باشکوه نظام تحیه داده و نموده افواج خاصه قراولان امپراطور ناپلئون از لب رودخانه که محل عبور امپراطور
الکسندر در خشکی بود تا منزل امپراطور ناپلئون و از آنجا تا محل نزول اجلال حضرت امپراطور روس در دو طرف راه که جهانی
صف بیاده و صفوف سلام آراسته و امپراطور ناپلئون برای احترام مهمان جلیل‌الشأن خود بر لب رود رفته منتظر
ایستاد و چون امپراطور الکسندر از زورق پای بخشکی نهاده دست مودت با امپراطور داده و ملیحه توپ برسم سلام آن امپراطور
عالیمقام خالی نمودند و امپراطور ناپلئون مراتب احترام درباره آن مهمان عالیمقام تا این مقام رسانید که ما فوق آن
در حوصله وهم دو حیز نمی‌گنجید و تحف و هدایای بسیار اهدای بزم مودت داشت و چون در اوایل کار مراقبت امپراطور

علامت طول سفر و دوری مسافت بجهت امپراطور ناپلیون نهاد فرموده بود در این وقت که کار مصالحه و مودت [illegible]
امپراطور ناپلیون خوابگاهی که نشانه راحت و علامت استراحت است در حجره را باتحاف خدمت امپراطور روس فرمود
و خوابگاه مزبور مخصوص ناپلیون بود و امپراطور روس ازین معنی بغایت مستحسن و مطبوع افتاده زیاده مسرور و مشعوف و خشنود گشت
هدایای دیگر مقبول افتاد و از اینکه اینگونه ملاقات و مراودت فیمابین آن دو عظیم‌الشأن حقیقه موجب تعجب اهل عالم و استبعاد
بود چه هرگز در تواریخ و کتب چنین روایتی ندیده و از پیران و جهان‌دیدگان این چنین حکایتی نشنیده بودند مسافات بعیده
از بغداد فرسنگ و هشتاد فرسنگ در بادیه کم طی نموده طوایف ناس جوقه جوقه و فرقه فرقه بتماشای آن شکوه سلطانی [illegible]
بروانی روی براه شهر مزبور نهادند [illegible] و [illegible] دول خارجه دولت فرانسه نیز وارد گردیده پس از تقدیم رسوم تعارفات
رسمیه و تمهید قواعد مصافات [illegible] که شایسته ملاقاتی چنان و شایان مراودات [illegible] توانند بود تمهید مبانی مصالحه
کرده اساس ملاقات آن و علت غائی مراودات همان بود [illegible] مستر بوربن میگوید که کرت اول که امپراطور الکساندر را با
امپراطور ناپلیون اتفاق ملاقات افتاد هنوز مجلس منعقد نگشته بود که پادشاه پروس نیز وارد گشت مسیو [illegible] الکساندر آن
اوان سعادت قران که آن دو امپراطور جلالت نشان بر حسب مذکور در شهر تلزیت در جانبین رود نیمن که در وسط شهر
مزبور واقع است استقرار یافتند پادشاه پروس که ولایت او را جنود فرانسه مسخر و ویران و اوضاع او را مختل و پریشان نموده
مانند ارباب تعزیت و مصیبت با حرم خود در طاحونه که در آن حوالی بود رحل اقامت افکنده بود یکی از قراولان که در آن
روز بمحافظت عمارات ناپلیون مامور بود و معاینه وضع ملاقات و طرز مقالات ایشان را دیده و شنیده است میگوید
چنانچه که در آن وقت که امپراطور الکساندر بر ناپلیون وارد گردید همان طریق که در سال سابق در مجاری معاملات
و ملاقات امپراطور الکساندر معمول و مرعی داشته بود آغاز مکالمه نموده دلایل چند در صلاح [illegible] خصوصیت فرموده از جمله آنکه گفت
جدال تا آمال معین نیست و بر فتح و نصرت اعتماد نشاید نمود و کسی را بر عواقب امور محاربه وقوف نیست باشد که بر [illegible]
منتهی [illegible] لهذا اصرار در کار محاربه و جدال از طریق حزم دور و خلاف قوانین خردمندی است و در
اثنای مکالمه قبل از حصول فراغت پادشاه پروس نیز وارد مجلس گشت قراول مزبور میگوید که آثار هراس و دهشت و آیات
اضطراب و وحشت از ناصیه احوال پادشاه پروس ظاهر و هویدا بود چه تا ولایاتش از دست رفته و رشته کارش از یکدیگر
گسسته و علاج کارش جز عجز و زاری و فتوت و مکنت دشمن غالب و عدوی قاهر نمانده بود قراول مزبور میگوید که

اضطراب

اضطراب و خضوع او بمرتبه بود که ناپلیون نیز از مشاهده احوال او متاثر و متالم گردید و او را [illegible]
حرمش ضیافت فرمود چون حرم مزبور از ناپلیون ولایت سیلیسیه را که یکی از ولایات پروس است درخواست نموده بود
که در این قرار و مدار که در امور [illegible] او بیاید ولایت مزبور را ضمیمه مملکت پروس واگذار [illegible]
موضوع نماید هنگام صرف شام ناپلیون مسئول او را بدرجه قبول مقرون فرمود که بر حسب تمنای او معمول
خواهم داشت خبار ال لاکت میگوید در آن ایام که شهر تلزیت گفتگوی مصالحه در میان بود ناپلیون شرحی در
مضمون بجوزفین حرم خود نوشت که حرم پادشاه پروس حقیقه در غایت صباحت منظر و لطافت پیکر و بنهایت
دلفریب میباشد و منظور او آنست که بطریقه عشق‌بازی و شاهدی با من رفتار نماید ولی از این راه چیزی در خاطر
خطور نماید و خدشه بضمیر من نرسید زیرا که من بر آن مرغم که مانند خال و لغزیدن دام محبت گرفتار بسلسله زلف
طرازی و جاه عشقش نگونسار آیم و اگر خواهم بطرح عشق‌بازی و وضع دلبستگی رفتار نمایم موجب ضرر و خسارت کلی خواهد بود
و بلا علاج باید [illegible] بسیار و ولایات بیشمار بر سر آن کار صرف نمود مورخ گوید ذکر این صحبت در مجلس جوزفین
بدین طریق شد که روزی حرم پادشاه پروس را گل سرخی در دست بود ناپلیون گل مزبور را از او تمنا نمود
حرم مزبور فی الجمله تردید و تاملی نموده بالاخره گل را بوی داده و گفت این چه ربطی است که [illegible] تمام
بجان تمکین و اطاعت نمایم و شما را بهیچ وجه نظر التفاتی در انجاح مقاصد من نبوده [illegible] و مطالب مرا
اصلا استماع نفرمایید و مراد او تفویض قلعه ماغدبورگ بود که مکرر تمنا نموده و بعز اسعاف مقرون نگشته بود
مولف گوید در ایام توقف شاهزاده [illegible] در شهر [illegible] مرا با او [illegible] الفت و مودت [illegible]
یافته بود و او مردی بود مزبور بکمال آراسته و در زینت صفات و حسن عقل [illegible] و در اکثر مواد و مجاری امور [illegible]
عاقلانه بپادشاه پروس میگفت و بدین راه محل اعتبار و اعتماد پادشاه مزبور گشته منافع کلیه از نصایح او برای
پادشاه مزبور حاصل میآید و این شخص مزبور در تابستان [illegible] هجری بملک انگلستان وفات نموده
پس از چندی مراجعت نموده و باز در ولایت [illegible] ملاقات کردم و حکایت مینمود که در ایام توقف من در انگلند
چاپاری [illegible] مستر لاکت ایلچی روس که مامور دولت انگلیز بود وارد گردیده نوشتجات و احکام متعدده از کابینه
دولت روس برای او آورده و مضمون یکی از نوشتجات این بود که فیمابین امپراطور روس و امپراطور ناپلیون [illegible]

پروشا در باب مصالحه میان آن سه دولت در شهر تلزت چندان مکالمات روداده و شروط و عهود در باب
مصالحه و امورات ممالک اروپا انعقاد یافته که فرصت نگارش تحریر آن بر وجه تفصیل ندارم و در همان روز سرکنت
چاپاری بدار الملک دولت روس روانه نموده عهد و شروط جدیدی که در باب امر تجارت با امنای دولت انگلیس
کرده بود و عهدنامه کارگذاران دولت مزبور ممهور و بتخط وزرای آن مرقوم فرموده بودی داده بودند برای
امنای دولت روس فرستاد مستر توبرین بیکوییه که در آن اوقات سرکرده و لشکر اری دولت انگلیس مرتبه بود که در باب
قرار امر تجارت چند ماه قبل ایلچی دولت روس با ایشان تکلیف نموده در قبول او امتناع کرده بودند در این روزها که خبر
غلبه و برتری امپراطور ناپلیون بر امپراطور روس و پادشاه پروشا بسمع ایشان رسیده دانستند که هر سلاطین مزبوره بمصالحه
خواهد رسید فوراً تکالیف دولت روس را در باب قرار امر تجارت ممالک قبول نموده امضا نامچه داده و وضع قبول نمودن
و امضا دادن بدین طریق اتفاق افتاد که در همان روز که در شهر تلزت که محل توقف امپراطور روس و امپراطور ناپلیون و پادشاه
پروشا و مکان مصالحه ایشان بود نوشتجات ایلچی روس رسیده و در مضمون کاغذ ایلچی مزبور با امنای دولت انگریز
نوشته که قرار و قانون جدیدی که در باب تجارت رعایای دولتین بین انگلیس و روس اظهار تکلیف شده قبول نموده مضمون
دارند امنای دولت انگریز نیز بملاحظه صلاح کار و مقتضای وقت بدون تامل در یک تکالیف مزبوره را بدرجه قبول و اصل
و امضا نامه در آن باب داده و ایلچی دولت روس هم معلوم امنای دولت انگلیس نمود که امپراطور الکسندر را منظور این است که
فیمابین این دو دولت و ارکان دولت فرانس وساطت نموده بنای امر مصالحت را فیمابین مستحکم سازد و بنا علیه امنای دولت
انگلیس در مصلحت خانه خاص دولت اجلاس نموده جارج سیم پادشاه دولت مزبور نیز در آن مجلس حاضر بهم رسانده و در روز
بعد از مشاورت قایم در ... مستر کنینگ وزیر دولت انگلیس بمستر لاک ایلچی دولت روس شافهه اظهار نمود که بنای
دولت انگلیس بر این معنی مقبول خاطر و مرضی ضمیر افتاده که امپراطور الکسندر وساطت نموده در میانه دولت انگلیس و فرانس الفت و
التیام دهد ولی مشروط بر آن است که اولاً کارگذاران حضرت امپراطور نسخه عهدنامه ... ی که در خفیه و آشکار میانه او و سرکار
ناپلیون منعقد گشته عموماً از امورات مختص خود و مهام عامه ممالک فرنگ و متفرقات امور تماماً استنساخ نموده و برای استحضار
امنای این دولت انفاذ دارند که فقرات مسطوره من البدو الی الختم ملحوظ انظار سعادت آثار پادشاه با اقتدار انگلیس افتد و کما
ینبغی استحضار حاصل نماید و این معنی صحت و وضوح پذیرد که در عهود و شروط معهوده امری منافی بنا و دولت و مخالف

صلاح

صلاح سلطنت و مغایر مصلحت اهالی مملکت نیست و شرطی مقتضی اضرار و خسران دولت انگلیس مندرج نه و نیز مستر کنینگ
اظهار نمود که امپراطور مملکت نمسه هم قبل از محاربه و لشکرکشی در مقام این بود که واسطه مصالحه فیمابین دولتین فرانس
و انگلیس شود و الحال اگر او نیز در این باب با امپراطور روس معاون و معاضد گشته باتفاق متصدی این امر خطیر گردند
هر آینه اقرب بطریق صواب خواهد بود مستر توبرین بیکوییه فقرات مرقومه مستر کنینگ شافهه با ایلچی روس القا نموده در نهایه
صافی ... پوشیده نیست که در مکالمات و مکاتبات ایلچیان با امنای هر دولت تفاوت فاحش خواهد بود در عبارات
تحریر در نظر ارباب بصیرت مراتب بیشتر از تقریرات ایلچی دولت روس مثلکه تقریرات مستر کنینگ را که در جواب فرموده
امپراطور روس گفته بود استنساخ نموده انفاذ نزد امنای دولت خود داشت مجملا چندین گونه مکالمه فیمابین امپراطور الکسندر و
امپراطور ناپلیون واقع شد و مباحثات در باب فصول معاهده روی داد بالاخره قواعد الفت روداد و مبانی
مودت و اتحاد از طرفین استحکام یافته در نهم ماه جولای سنه ۱۸۰۷ عیسوی مطابق ... سرطان سنه ۱۲۲۲ هجری مصالحه نامجات از طرفین
نگارش پذیرفته و هر یک بتخط خود چیزی نوشته ممهور نموده بیکدیگر سپردند و بعد ها در نهایت دوستی و مودت و یکجهتی و محبت یکدیگر را
وداع نموده مفارقت کردند فصل هشتم و نهم در بیان وقایع مصالحه شهر تلزت که در شهر آنانه واقعشده و محاصره
امیر شهر ... که اسم او ... بود از جنبرق و آمدن جهازات جنگی انگلیس بر حسب ... ناپلیون شهر ...
و ضبط اموال التجار انگلیس و ظهور ... انگلیس با امپراطور روس در باب توسط او فیمابین دولت مزبوره و فرانس و
سایر گذارشات جامع اوراق بر صفحه بیان نگارد که پس از انعقاد عقود معاهده و اختتام امور مصالحه فیمابین
دولتین روس و فرانس در ولایت تلزت خبر مزبور در شهر آنانه که محل پایه ملک زادگان و اشراف بود انتشار یافت
موجب مزید حیرت و اضطراب ایشان گردید شاهزادگان ممالک جرمن که در ولایت آنانه و جنبرق متوقف بودند کلا
منتظر وصول اخبار خاتمه امور مصالحه بودند چون مسموع ایشان گشت که اختتام امر مصالحه فیمابین امپراطور الکسندر و امپراطور ناپلیون
بر آن استقرار یافته که اختیار ... و شاه در قبضه اقتدار ناپلیون بعهده و بهر چه رای و اقتضا نماید درباره پادشاه پروشا
معمول دارد زیاده از حد وصف و حصر پریشان خاطر و منقلب احوال گشته مضطرب گردیدند زیرا که در آن صورت انجام مهم
و قرار کار ایشان کلیه بسته بشمول الطاف ناپلیون بود و نمیدانستند که آیا ایشان را مورد التفات ملوکانه فرموده ولایات متعلقه
هر یک را کما کان باو مفوض خواهد نمود یا بر خلاف آن معمول خواهد داشت مستر توبرین بیکوییه که در این اوان قونسل ولایات ...

اخبار و حکایاتی که از جانب دولت مزبور باو رسیده بود بمن ابلاغ نموده بود یکی از اخبار این بود که در روز بیست
ششم ماه عیسوی مطابق بیست و پنجم سرطان ۱۲۲۲ هجری دوازده جهاز جنگی بزرگ و دوازده جهاز جنگی کوچک از جهازات
جنگی دولت انگلیس بسرکردگی امیرال قمیر از بوغازهای دریای بالتک گذشته و بکشتیهای جنگی ما در پهلوی
دریای بحر من که میان مرز سوئدین و دنمرک افتاده دیده اند و در همین موقع فوجهای لشکر انگلیس که در نواباد زوجن یکی
از نوابادهای دریای بالتک و باندازه یکی از چهار سه فرسنگ از بندر شهر سطرالزنه که از بندرهای بسیار پسندیده
شهر پامرینه است دور میباشد بجنگی رفته بودند و مجدداً بکشتیها سوار گشته مستر نورین سکویه که بمین اتساع این خبر مشغوف
شده برای من صورت امکان نیافت که چگونه جنود نامعدود و جهازات جنگی را دولت انگلیس کجا و برای چه مامور
نموده اند و از کدام سمت سپران خواهند آمد ولی تردید ما در این باب چندان امتداد نیافت زیرا که مستر دیه لات ایلچی دولت فرانسه مقیم
که در دار الملک مملکت دنمرک متوقف بود در چهارم ماه سنه مزبوره وارد شهر همبرق گردید و کشتیهای مزبور را در یکی از
بوغازهای بحر منه که آب بحر بالتک از آنجا ببحر منه جاری میگردد ملاقات کرده بوده و از نایبه بخت او بود که گرفتار آنها
نگشته از چنگ آن گذشته بود و حقیقت را برای من ذکر کرده و من کیفیت مزبور را در ساعت نوشته بجهة اطلاع حضرت امپراطور بپاریس فرستادم
مبین این مقال اینکه دولت انگلیس بعد از اتمام امر مصالحه فیمابین امپراطور ناپلیون و امپراطور الکساندر که در ولایت تلزت
اتفاق افتاد بیست هزار لشکر با هزار و نهصد فروند جهاز جنگی بسرکردگی و اختیار لارد کسکرت بدریای بالتک فرستاده
بود فروند کشتی جنگی [illegible] بجانب جزیره سوجیل و نیا در ولایت [illegible] که یکی از ولایات مملکت [illegible] است نموده بود و را
نزد منه را بآنجا از راه دریا سیه و سیاحت و نشر جنگیان را بسفارت مامور و بپادشاه مملکت دنمرک فرستاده
و او را تکلیف این نموده که کشتیهای جنگی خود را که در بندر است کلاً بتصرف اهالی دولت انگلیس دهد چندان که دولت مزبوره با
محاربه با دولت فرانسه است جهازات جنگی او با تهیه و تدارک با جنود بحری که در بنادر دارد کلاً بحیطه تصرف دولت انگلیس بوده باشد
و دولت انگلیس تمامی آنها را ضبط نموده با اینکه ضرورت مقتضی و مجمل اینگونه احتیاط باقی است جهازات و تدارکات مزبوره را
تماینده و منظور از این تکلیف این بود که مبادا پادشاه دنمرک جهازات جنگی خود را بمعاونت دولت فرانسه روان سازد و پادشاه
دنمرک را این خیال که پادشاه ضمیر کرده که منظور دولت انگلیس از سیاق تکلیف اینست که جهازات جنگی و تدارکات بحری شاه
را متصرف گشته مطلقا رد نماینده و تهاون ازین ماده که موجدی برای اشتهار آن مقرر و معین نمیکنند که معلوم بکرده باشد در خلال

این احوال جهازات جنگی انگلیس وارد بندرهای [illegible] گشته آغاز محاربه و بنیاد مجادله نهادند و پادشاه دنمرک نیز قدم ثبات
استوار و مردانه وار بمحاربه دشمن اشتغال ورزید بالاخره جهازات جنگی انگلیس بصوب عمق آتشبار توپ و خمپاره آتش در جمیع
عمارات و قورخانه و جبه خانه ولایت کوپن هاگن که دار الملک مملکت دنمرک است افکنده و با تمام سوختند و جهازات جنگی او را
کلاً منهدم و ویران کردند بنای طاقت و شکیبائی و صبر و توانائی اهل شهر از صدمه سیل آتش خمپاره و توپ و تفنگ قلعه کوب
روی بخرابی نهاده و در رتبه استیصال متحیر ماندند عاقبت طرق چاره را منحصر دیده در قبضه اطاعت و انقیاد ابراز در قبه تسلیم نهاده
ولایت را بتصرف مخالف دادند مستر نورین سکویه اینگونه رفتار ظلم آثار و این سلوک ستم شعار که از دولت انگلیس نسبت بپادشاه
دنمرک سلکشان بدنامی ابدی برناصیه آن دولت نامی نهاده و در تواریخ عالم صورت این حکایت برسوائی و بدنامی
منقش خواهد شد که از دولتی با آن قوت بدون جهة بر ضعیفان این ستم روی نمود مؤید این مقال اینکه در آن ایام یکی از
اکابر شرحی مفصل محتوی بر بصیرت و مذمت دولت انگلیس از ارتکاب این حرکات نوشته در اندک فرصت در صفحات ممالک
فرنگستان انتشار یافت و حقیقت آن تعدیات از دولت قوی بملک انگلیس نسبت بپادشاه دنمرک منافی لوازم انصاف و بعید از
طرق احتیاف بود مستر نورین سکویه یکی از شرح مزبوره را ترجمه نموده انفاذ خدمت ناپلیون داشتم مؤلف گوید از استماع این
شهر کوپن هاگن قبل از انعقاد مصالحه شهر تلزت صورت وقوع یافت امپراطور ناپلیون بمکافات آن رفتار ستم مقرون
یکباره اسم مملکت پروس را بواسطه مودت ایشان با دولت انگلیس از صفحه جهان محو و از دفتر ممالک عالم اخراج
میفرمود و با وجود وقوع مصالحه نیز بعد از استماع این خبر از این [illegible] برآمده بر آن شد که [illegible] در صدد انهدام دولت
پروس برآمده اسم آن ملک وسیع الارجاء را از جریده اسامی ممالک روی زمین محو نماید ولی بر تمنای امپراطور الکساندر که این
عقیده گسسته خرابی چندان بملک پروس نرسانید مورخ گوید موکب ظفر کوکب حضرت امپراطوری در اواخر ماه جون ماه
عیسوی مطابق اوایل سنه ۱۲۲۲ هجری از سفر خیریت اثر رجعت و تشریف فرمای شهر پاریس گشته و امتداد سفر مزبور ده ماه تمام
کشید و آن اطول سفر امپراطوری بود که از زمان وزارت تا وصول مرتبه امپراطوری هیچیک از سفرهای او بدان قدر امتداد
نیافته بود و از آن پس بواسطه ملاقات او با امپراطور روس و وقوع آن مصالحه در شهر تلزت عظمت قدر و جلالت رتبت او بدرجه
اندازه قیاس گشته تسلط و نفاذ امر او در صفحات ممالک بری فرنگستان از مرتبه وصف درگذشت و بدان راه قانونی جدید در
مملکت مقرر فرمود که بمقتضای قانون مزبور دو دیوانخانه مرا و را ضرور گردید که در یکی [illegible] وجه نقد [illegible] در آن دیگر مدارک اخراج

سرباز شود و مقرر داشت تا هر آنچه زر و لشکر مراد افزود در کار شود و دیوانخانهای مزبور بدون سخن و عرض و گفتگو
و اعراض کارسازی نمایند و برای اهالی مملکت وارد آورند که فرمایشات امپراطور را بدون تکاهل و تاخیر سرانجام نموده بانجام
رسانند و مانند سابق بابلیتی در سر هر مطلب و مردم چندین روز شور و صلح نموده اذن و اجازت از دیوانخانهای مجلس جات
متعدده حاصل نمایند و در حقیقت قرار این قانون بر مرتبه استقلال او افزود مانند سلاطین سلف بر آنچه رایش استقرار یابد عمل آورد
بدون هیچگونه بحث و سخن در دیوانخانهای دولت ممضی و مجری افتاد **مستر نورین سکویه از غرایب وقایع تکمله و دادن اخبار**
امورات ممالک فرنگستان و کیفیات واقعه بعد از مصالحه مذکوره تسلط و تفوق دولتی ناپلیون بر دولت روم و انحطاط
و نقصان پذیرفت از آن پس که بخیل و تدابیر ملکی چنانچه سبق ذکر یافته دولت روم را مخالف و معاند دولت روس
برانگیخته و دولت قوی آیت را مخصوصت یکدیگر کیدا ساخت و آغاز محاربه و مجادله با یکدیگر نهادند چندان که سعی و جهد
در اصلاح فیمابین ایشان معمول داشت مفید فایده و نتیجه نداد و **سلطان مصطفی خواندگار روم** گوش بآواز اصلاح ناپلیون نداده
در محاربه و معادات روس قدم در طریق ثبات نهاد و چون حضرت امپراطور در لعله شهر برلن متعهد گشته بود که فیمابین امپراطور
و سلطان مصطفی صفائی داده و گرد کدورت و غبار بغارت از راه ایشان مرتفع سازد در باب مصالحه کلمات عدیده و فصول شرح
و شرح مفصله بایلچی خود که مامور توقف اسلامبول بود نوشت که شاید بحسن این فقره را که طرح فساد او افروخته گشته هم بآب تدبیر
خود فرو نشاند و خاک مخالفت آن دو دولت را باصلاح ذات البین از میانه بزداید و فایده بر آن مترتب گشته سلطان روم
هر گاه از قبول مصالحه انکار کرده اظهار فرمود که ترک مجادله و مخاصمه با روسیه نخواهیم نمود و در آن اوقات که کوکب
بخت ناپلیون از اوج سعود و اقبال بحضیض سوط و وبال روی نهاده بنای مدخلت در امورات مملکت اسپانیول گذارده
محاربه فیمابین دولتین روم و روس تشدد تمام یافته بود **سابقا سمت تحریر یافت که ناپلیون در آن زمان که در مرتبه**
کونسل اول بود و پادشاه پورتگال را لابد بر آن داشت که با او دوست و موافق گشته بمخالفت و معادات دولت انگلیس اقدام نماید
استوار دارد و اکنون که بمرتبه جلیل امپراطوری رسیده بود نیز میخواست که پادشاه مزبور بر وضع سابق با او یکدل و یکجهت
بمحاربه دولت مزبور بپردازد و از آنجا که پادشاه مزبور با دولت انگلیس عهد موافقت بسته دست از خلاف ایشان شسته بود
نمی توانست از عهده خود نکول نموده نقض شرط نماید امپراطور ناپلیون لشکری بمملکت پورتگال مامور **و از غرایب امور آنکه سرداری**
جنود مزبور را بجونات که از منسوبان او بود محول فرمود و باتمام الکه ولایت مزبور را از تصرف دولت انگلیس و احباب ایشان ممکنت

کند جونات را با جنود نامعدود روانه آن مرز و حدود نمود و چون جونات بعدم وقوف از کار لشکر و امور
گرو فرو شوره تدبیر معروف بود اهل مملکت از حسن رای ناپلیون متعجب گشته که چگونه در آن ماده خبط نموده سرداری آن
سپاه را باو محول فرموده **مستر نورین سکویه** راه این کار را بوقتی نتاب از رسل بدوات استفسار نموده در
جواب چنین گفت که چون جونات نعابت مدرفتار و نا خوش کردار و اسراف کار بود ناپلیون خواست تا اهالی
ولایت پاریس از شر او در جهد اما غنوده آیند او را بسرداری سپاه مزبور نامزد و مقرر فرمود **مجملا چون جنود**
مزبور بدون زحمت و مشقت وارد پورتگال گردیدند از آنکه پادشاه مزبور منخوف بود که مخالف عهد دولت انگلیس نموده
نقض شرط نماید و تاب محاربه و مقاومت با لشکر ناپلیون نیز نداشت و از عهده معادات او نتوانستی بر آمد ناچار در ساعت
بر کشتی نشسته روانه شهر برزل گشت و اهل مملکت خود را فرمود تا با جنود فرنس بطریق مودت رفتار و ایشان را در نهایت
اعزاز و احترام ادر بکرلی داخل مملکت نمایند که عواقب امور در قبضه اقتدار مالک الملک قدیر است و مکافات ایشان را
که بدون جنگ بر سر اهل مملکت من آمده اند به آنچه مصلحت خواهد داد **در خلال آن حال امپراطور مراد و جام فرستاد که**
تعیین لشکر در آن مملکت از آن راست که شما را با دولت انگلیس طریق محبت و یکتایی سلوک و مرعی است و ملت در آن
مملکت لشکر ما به مجادله با دولت مخالف است **مورخ سکویه در آن اوان** که لشکر فرنس بجانب مملکت پورتگال میرفتند
بودا اهالی دولت انگلیس جزیره هلیگلاند را که در بحر جرمن واقع و متعلق بدولت دنمرک که با دولت انگلیس رابطه
مواحدت دارد میباشد از روی غلبه و قهر بحیطه تملک در آورده متصرف نمودند **مقارن این احوال اکنون نامه که چندی**
قبل از این ناپلیون شروع نموده در باب قوانین دولت و آیین مملکت منوشت داین وقت صورت اتمام یافته نسخه ها
از آن استنساخ نموده باطراف ممالک ارسال داشت که تا اکنون مزبور را ضبط نموده احکام بر طبق آن صادر نمایند و عمل نمایند
ممالک در مجاری معاملات و امور و مواقعات ملکیه و دولتیه از آن قرار رفتار کنند **فصل دهم در اوضاع و اختلال مملکت**
اسپانیول و احوال قادای که لقب صلاح الملکی داشت و وقوع افترا و تهمت درباره پادشاه اسپانیول و تعهد و
و تعهد ناپلیون در باب اصلاح مابین آنها و نارضائی اهل مملکت اسپانیول از آمدن لشکر فرنس و استعفای چارل
چهارم پادشاه اسپانیول از سلطنت و حبس قادای و ورود مرشل مورات بشهر مدرد که پای تخت اسپانیول است
و شوق مرشل مزبور بسلطنت آن ملک و حمایت او از قادای و انکار چارل از استعفای خود و انتقال تاج سلطنت اسپانیول

بیجوسف برادر ناپلیون و عدم رضای کل قرالات این عمل ناپلیون را مؤلف گوید که در ماه ... هجری
اختلالات کلیه در امورات مملکت سپانیول که یکی از قرالات فرنگ است روی داده و انتظام کار آن تخت روی بسستی نهاده و از اول
حال که شرح آن اختلال معروض خدمت امپراطور افتاد بمقتضای مصلحت مصلحت کار را در توجه آن جناب دیده و تعرض احوال
ایشان نگشت پس از انقضای روزی چند عطف عنان عزیمت مرام آن تخت منیعه بنای مداخلت و تصرف در آنجا نهاده و بسلطنت آن داشتن
برآوردن آغاز کرد تبیین این مقال و تفصیل این اجمال اینکه قادای نام که از ارکان دولت و معتمد علیه کارل چهارم پادشاه
سپانیول بود در شوخی تمام و احاطه ما لا کلام در مزاج آن سلطان ساده لوح سلیم بسانیده و نوعی سلط شده بود که زمام مهام
مملکت را از قبض و بسط و حل و عقد و رتق و فتق و امر و نهی کلا در قبضه اختیار خود آورده عنان تمالک از کف کارل چهارم
بدر برده بود و از ملزومات سلطنت سوای اسمی بی مسمی با کارل چهارم نمانده بود و قادای مزبور شخصی که احدی را جز خود صاحب منصب
نکرده و شغلی نداده بود چه آنان که سابق برادر در بار سلطنت صاحب عمل و منصب بوده از ایشان اجتناب و احتراز نموده محل کار
خود بیدانست و رتبه یافته کان او نیز بنظر حقارت و تخفیف در او دیده متحمل بار تمکین او نمی گشتند عاقول ...
اینگونه الطاف و اعطاف سلطان و وسعت خود را در انظار مردم چنان نمایه که ظهور این التفاتات و بروز این نوع تفاوت و
عنایات از جانب پادشاهی درباره من بواسطه شمول مزید توجهات و عنایات بیغایات حرم شهریاری است چه تو
فهم و فراست و عقل و کیاست از او خواهد بود و چه مجال اعتماد در رفتار و کردار او افعال و اطوار او باقی خواهد ماند مجملا چنانکه
مذکور گشت عنان اختیار درون و بیرون و مفتاح خزاین نقود و جواهر مخزون با تمام در دست او بوده و بر حسب
عقل و دانش و قلت هوش و بینش در غیر موضوع که مصرف مینمود و دست خراف با سراف و تبذیر گشوده و عمده باعث
تخریب و انهدام مملکت سپانیول آن بود تا آنکه حتی اذا بلغ ما بلغ بالجمله اعیان دولت و ارکان سلطنت و سران
سپاه و بندگان درگاه و افراد جنود و کسبه و عموم قاطنین و سکنه را خاطر از او متنفر و جرعه عداوت او گریبان گیر گشت
و شاهزاده استوریه فرزند پادشاه سپانیول و ولیعهد دولت را نیز در این عزیمت با خود متوافق نموده مخالف او گشتند
تا آنکه شاهزاده مزبور پرده از روی کار برداشته برملا بنای مجادله و معادات با او نهاد و پادشاه سپانیول از شدت
محبت و اعتماد و التفات و اعتقاد که بقادای داشت چنین بیدانست که هر کس با او مخاصمت و مناقشت ورزد گویا با
پادشاه معادات نموده در مقام ایذای ذات او برآمده است بنا علیه از در خصومت فرزند خود در آمده بر او بدبخت که فرزند اراده

آن دارد که مراد در حال بقای حیات از سلطنت خلع نموده خود متصدی این امر خطیر و متصرف تاج و سریر گردد در این
باب شروح مفصله نیز بسبیل مشاورت و مصلحت با امپراطور ناپلیون نوشته در دفع فرزند خود از او استمداد و استعانت
نمود که در آن باب آنچه در نظر ناپلیون صلاح و صواب نماید در طریق مودت او را اعلام کند ایلچی دولت فرانسه
که متوقف در دارالسلطنه مملکت سپانیول بود یوما فیوما اخبار وقایع را خدمت امپراطور نگارش میداد و او را از کیفیت
اوضاع آن مملکت و مخاصمت فیمابین فرزند و پدر مطلع و مستحضر میساخت تا آنکه شعله عداوت و نفاق فیمابین پدر
و فرزند بالا گرفت اندک اندک کار در آن مقام کشید که پادشاه خواست با موافق قادای مملکت فرزند خود را
منقصر کرده از ولایت عهد سلطنت معزول و محروم سازد و قادای مزبور نیز بدون استطلاع سلطان در آن
ایام بنا را بر آن نهاد که کسان و متعلقان و خواص شاهزاده را گرفته محبوس و از خدمت او مایوس سازد شاهزاده
استوریه از صورت حال استحضار حاصل نموده او نیز عریضه صادقانه نوشته ملتجی بحمایت و اعانت امپراطور ناپلیون
گشت و چون پدر و فرزند در مجاری مخاصمت هر یک ملتجی بناپلیون گردیدند حضرت امپراطور را منظور آن بود که بمضمون
اذا تقارب التقاطا آن هر دو را از مملکت سپانیول مقطوع الید نموده یکی از سرداران جنود خود را در آنجا
والی سازد و آنجا را نیز چون سایر ممالک محروسه ضمیمه ممالک خود گرداند ولی در بدو امر نخواست که عاجلا دست
در آن مملکت دراز و باب تصرف باز نماید چون آثار اختلافات کلیه و اغتشاشات تامه در چهره احوال
و امور مملکت سپانیول مشاهده فرمود برشل مورات را بهمراهی فوجی چند از جنود ظفر موند در ظاهر باسم اصلاح
میانه پدر و فرزند و بمعنی برای انجام منظورات ناپلیون در آن مرز مامور و متوقف نزد آن شاه ناهوشمند
نمود در هنگام ورود مملکت مزبور و در مجاری مرور و عبور از آن جنود منصوره منظور از غرابت آن راه و گذر
لشکر و سپاه را که استفسار مینمودند بعضی تقریر چنان مینمودند که اراده تمکین و استقرار پادشاه بر سریر سلطنت است
و برخی چنین مینمودند که منظور خلع سلطان و تمکین شاهزاده بر تخت شاهی و فرمان است در خلال این احوال
قادای خرافت منوال بمقتضای سوء تدبیر پادشاه را بر آن داشت که باتفاق اهل و عیال نقل مکان بشهر
سوایل که سابقا پای تخت مملکت سپانیول بود نماید و در آنجا در مقام سیاست و تنبیه آنان که در مخالفت
او موافقت فرزندش نموده اند برآید و پادشاه نیز از آنجا که احکام قادای را مطاع و لازم الاتباع میدانست و خلاف

آن را جایز نمیدانست معظم الیه سوای حرکت از مقر سلطنت خود تهیه اسباب حرب و جدال و مجادله و
قتال جنود فرنس گشت از وقوع این احوال که حقیقة منافی صلاح دولت و خلاف طریق مصلحت بود قادای
در نظر اهل مملکت بانحراف رای و سوء تدبیر و خیانت دولت و تخریب ولایت معروف و مشهور گردید لهذا عموم
اهل شهر باستصواب شاهزاده استوریه ولیعهد دولت بر قتل قادای یکدل و یکجهت گشته هجوم عام اطراف
احاطه نمودند قادای در یکی از عمارات فوقانی سرای خود مختفی گردید پس از تفحص بسیار او را بدست آورده اراده
قتل او نمودند در این اثنا یکی از اواسط شهر آواز داد که شاهزاده امر بحبس او نموده در ساعت او را بجهة ارتش محبس برده
مقید ساختند و چرل چهارم از این معنی بغایت مخوف و هراسان گشته تنزل کرده شاهزاده استوریه را بنیابت
این مرحله کرده و فرصت غنیمت شمرده داعیه سلطنت خود را با تمامی دولت اظهار نمود ارکان دولت نیز از جبر و قهر
او پادشاه را تکلیف باستعفای از امر سلطنت نمودند پادشاه طوعا و کرها قبول مطلب نموده از سلطنت استعفا و بفرزند
خود مفوض فرمود چون روزی چند از این مقدمه گذشت آتش فتنه نشست و غبار خوف و هراس از منظر خاطر پادشاه
برخواست و دانسته که از راه خوف براه سهولی شده بود مرتفع آمده از بیم جان اطمینان حاصل ساخت و بر او واضح
که فرزند او و اهل مملکت قصد جان او نداشته و ندارند و پیرامون این معنی نخواهند گشت باز خواهش هوای تاج و سریر و
سبیل سریر و افسر آمده و از استعفا نادم و مجددا خلعت سروری را جازم گردیده و در ساعت با امپراطور ناپلیون
از استعفای خود و استعانت و استمداد از او خواست مقارن این حال جنرال مورات با افواج اردوی خود از ولایت
پرنیز و کوهستانات آن عبور نموده در ابتدای ماه اپریل سنه عیسوی مطابق اوایل هجری وارد شهر مدرید که دار السلطنه
مملکت سپانیول بود گردیده و در آنجا مرسلا اظهار نمود که سلطنت مملکت سپانیول مفوض و موکول بمن شده و احدی مجال
تصرف در آن نیست چون این معنی معروض ضمیر امپراطوری گشته از کنون خاطر جنرال مورات استحضار حاصل نمود نهانی
بدو مرقوم فرمود که از داعیه سلطنت درگذر که منظور من تفویض سلطنت آن مملکت بتو نیست ولی خدمات تو نیز از نظر محو نخواهد
شد و خیال دیگر در باره تو منظور است مورخ گوید اگر چه جنرال مورات نتوانست خود را مالک سلطنت آن مملکت را بدست گیرد ولی
آنقدر کرد که از دست چرل بیچاره بدر رفت توضیح این مقال آنکه چرل بی خرد بنا بر عادت قدیم میلی تمام و محبتی کلام
بقادای داشت و حیات خود را منوط باو میدانست بنا علیه شرحی با امپراطور ناپلیون نوشته تمنای استخلاص قادای نمود

[illegible]

و معروض داشت که من و عیال من همین قدر از آن حضرت ممنون و خوشحال خواهیم گشت که محلی امن و مقامی از حوادث
ایمن برای سکنای ما مقرر گردانند که در آنجا روزگار گذرانیم بشرط آنکه قادای نیز در آنجا با ما باشد و از آن تمنای پادشاه
چنان معلوم میگشت که آن بیچاره بالمره از بزرگی و سلطنت گذشته و گریزان است جنرال مورات از تمنا و تعلق پادشاه
و حرم او خورسند گشته محبت ایشان را در باره قادای فزون از حساب یافته در صدد حمایت او برآمده بپادشاه
اظهار نمود که هرگاه شما از سلطنت استعفا نمایید احدی را در امر سلطنت سپانیول سوای قادای دخیل نخواهیم داشت
تا آنکه حکم عزل و نصب دیگری از حضرت امپراطور برسد اهالی مملکت نظر بتنفری که از قادای داشتند از این مرحله برآشفته
گشته کلا در مقام حمایت شاهزاده استوریه برآمده حمد کار او شدند و در خلال این احوال حضرت امپراطور از شهر پاریس
حرکت فرموده وارد شهر بایان که یکی از ولایات ساحل بحر مملکت فرنس جا شده گردیده و ولایت مزبور در بلوکات پیرینی
علیا واقع است جنرال مورات باشاره امپراطور ناپلیون پادشاه سپانیول و فرزند او را محرک شده که عزم رکاب
امپراطوری شوند تا در حضور او امور ایشان بنحو منظور صورت انجام پذیرد حلی اقال پادشاه سپانیول باتفاق قادای که
محبوب اصلی و مطلوب کلی او بود روانه گشت ناپلیون بنابر منظور خود که میخواست مملکت سپانیول را بحیطه تسخیر درآورده
ضمیمه مملکت محروسه سازد اساسی فراهم چید که پادشاه سپانیول از مسند سلطنت خود تحاشی نموده برضای تمام
و رغبت مالاکلام استعفا از امر سلطنت نموده استعفانامه نوشته خود و مجموع اولاد او که همراه او بودند مهر کردند و دستخط نهادند
و بناپلیون سپردند و بالمره قطع نظر از سلطنت سپانیول کردند و تمنی کردند که در مملکت فرنس ولایتی با ایشان مفوض شود
تا در آنجا مسکنی گرفته بفراغت روزگار گذرانند پس از وقوع این امر اغتشاشی در شهر مدرید که دار السلطنه سپانیول است
روی داده نسبت آنرا بولیعهد پادشاه آن مملکت دادند بدین راه او را هم ناپلیون از امر سلطنت خلع کرده برادر
خود جوسف را لقب پادشاهی داده بپای تخت مزبور مامور ساخت مستر نودین میکویه در آن اوقات ولیعهد مملکت سودین
در شهر همبرق بود او و تمامی ایلچیان دول خارجه که در آنجا توقف داشتند اظهار ملاقات و ملاقات لذا شکوه معاملات
و رفتار امپراطور که با دولت سپانیول نموده و از مراتب طمع و حرص او در مملکت گیری استحضار و آگاهی حاصل نمودند
مستر نودین میکویه که در آن اوان بقایای ممالک ناپلیون از بابت مالیات و مصارف ممالک متعلقه او با همبرق
قبالات مسخر خارج از حیطه محاسبه و وهم و فهم گردیده بود از جمله روزی حکمی بمن رسید که باید شانزده ملیان وجه نقد از

و توابع بحیطهٔ وصول آوری و نیز حکمی فرستاد که تا به سه هزار ملاح و عملهٔ کشتی از ولایات جنز که زاده لزده سه هر
بیت سرانجام و جمع آوری نمائی و برآورد ملحقه بود که یک کرور از ملاح و عملهٔ کشتی از ممالک فرنس فراهم آورده
در ایام تاریخ ۱۸۰۴ عیسوی مطابق فصل مزبور ۱۲۲۰ هجری حکم از جانب امپراطور شرف وصول ارزانی داشت که شاهزاده
پانت کاروا که در ولایت حمبرق مامور خدمت بود روانه شهر کوپن حکن که دار السلطنه مملکت دنمرک گردیده با سرداری
جنود فرنس که متوقف آنجا بود اشتغال ورزد شاهزاده مزبور حسب الامر امپراطور در نهم ماه مارچ از حمبرق حرکت
نموده و بایستی در روز چهاردهم وارد آنجا شود در این اوقات مکنون ضمیر امپراطوری آن بود که در ممالک روس
محاربه واقع نشود تا ایام زمستان عبور نماید زیرا که امر محاربه فیمابین او و دولت انکریز بطول انجامیده و امید صلح
بهیچوجه متصور نمی گشت و دولت انکریز دوتی عظیم بسرداری امیر البحر نلسون مملکت دنمرک مامور فرموده مطلقا امید التفات
و وداد نبود لهذا امپراطور قرار کار برآن داد که باتفاق امپراطور الکسندر و سایر ملوک و سلاطین فرنکستان از تعاطی
اسباب مجمع گشته مشورت و مصلحتی با این عمل آورده قراری جدید دهند و بنای تازه در کار نهند تا بتوسط ارسال اسباب
ورسل منظور خود را بعمل آورده ولایت ارفرت که یکی از بلاد معظمه سقسان علیا بجهة محل اجتماع مواکب سلاطین نامدار
و شهریاران کامکار تعیین گشت و امپراطور از شهر بایانی مرجعت بپاریس فرموده مرة اخری در ماه اخر ماه سپتمبر مطابق
او اخر سنبله سنه ۱۲۲۳ هجری از شهر پاریس نقل کوکبه اجلال نموده بتعجیل تمام وارد شهر ختند گردیده در عرض راه در هنگام حرکت
توقف بعمل نیاورد مگر برای ملاحظه جنود مامور مملکت اسپانیول که در راه میرفتند در مقامی چند قلیل زمانی توقف فرموده
باز دیداوضاع ایشان نموده روانه گشت و آوازه اجتماع امپراطور الکسندر و امپراطور ناپلیون و سایر سلاطین مشرق و مغرب عالم
مملکت گشته از کثرت تماشائی و نظارگی از ملک زادگان و ارکان و اعیان مملکت که با اسباب تجمل از اطراف شهر
ارفرت میرفتند عرض راه مملو گشته راه عبور تمام بود مجملا حضرت امپراطور ناپلیون قبل از امپراطور الکسندر وارد شهر
مزبور گردیده و بمقدار دو فرسخ از آنجا امپراطور الکسندر را استقبال فرموده و امپراطور ناپلیون ب... سوار در حضور یکدیگر
بر کالسکه نشسته بود و هر دو در تعظیم یکدیگر بزمین آمده و با نهایت محبت و مودت یکدیگر را در بر گرفته و ملوازم تصافح
و تعانق دوستانه پرداختند و در این مقام جمعی کثیر از ملوک و سلاطین ممالک حاضر و ناظر بودند مستر تورین سیکوند پادشاه
پروس و امپراطور استاریه و در این مجمع حاضر نبودند و امپراطور استاریه شرحی در این مضمون با امپراطور ناپلیون نوشته بود مضمون نامه

امپراطور استاریه که بناپلیون نوشته صاحب و برادر من ایلچی من که در ولایت پاریس بود اخبار نموده که جناب
شما در جناح حرکت و عازم شهر ارفرت میباشید که در آنجا امپراطور الکسندر را ملاقات نمائید چون بحوالی حدود من
تشریف فرما میباشید فرصت غنیمت شمرده و بشوق تمام برای اظهار دوستی و ارادت خود که نسبت بآن سرکار دارم این
وین بنت... اخبار احوال خود را نزد شما فرستادم که مراتب صدق و صفای مرا که قبل از این بتوسط تعبیر رسیل
در آن راه یافته عرض نماید و در باب بعضی قاعده و قانون که برای انتظام و انضباط امور ممالک محروسه خود بنا
نهاده ام برخی اخبارات مختلفه و اقوال کاذبه که در باب آنها شهرت یافته هرگاه تردیدی بخاطر شریف از آن راه
منظور و مقصود من راه یافته است به در نهجهام که توضیح و بیان ایلچی من که بوزیر شما القاء داشته بالمره تردید خاطر
جناب شما را رفع نموده باشد و اخبار احوال من از زمره آنها آگاه و مخبر است و سبب و جهه آنها را با و القا نموده ام که
بحضرت امپراطوری عرض و خاطرنشان نماید و علاوه بر آنها هرچه تحقیقات فرمائید و نماید عرض خواهد نمود و توقعی که
از جناب شما است که اخبار احوال من بزبور را التفات فرموده بهمان طریق که در شهر پاریس و در شهر درایا شرف اندوز
بود قبول فرمایند که از جانب من در مجمع ملاقات حاضر بوده باشد و هرگونه توجه و التفات در باره او بنمایند موجب امتنان
و شکرگذاری من خواهد بود مورخ سیکوندیه که ناپلیون کسی نبود که از اینگونه نوشتجات مغبون و فریفته گردد و گمان آن هم
نداشت که در مملکت استاریه در آن قرب بنای محاربه خواهند نهاد و منظور اصلی و مقصود کلی او در آن ایام انجام و تمام
مملکت اسپانیول و عهد و امضانامه و اقرار در باب سلطنت آن مملکت بجهة برادر خود از امپراطور الکسندر بود و در آن وقت
مقصود خود را به درجه حصول رسانیده امپراطور الکسندر سلطنت جوسف را در مملکت اسپانیول ممضی داشت و بتوسط ایلچی خود که متوقف آن
دولت بود بپادشاه قدیم آنجا اعلام نمود که تمکین سلطان جوسف نموده بفرمان او بلوازم امر حکومت خود پردازد و برادر بعضی
امپراطور الکسندر نیز در باب ضبط و تصرف ولایت فینلند که یکی از ولایات مملکت سویدن است از امپراطور ناپلیون استدعا
نموده امپراطور ناپلیون اذن تصرف آن داد و علی ای حال بعد از انقضای ایام ملاقات هریک از آن دو امپراطور بجانب دار السلطنه خود
شده و حضرت ناپلیون زمانی چند در پاریس توقف فرموده و از آن پس در ماه ناوینبر مطابق قوس سنه ۱۲۲۳ هجری بعزم مملکت اسپانیول
نهضت و حرکت داده تفصیل ملاقات الکسندر و ناپلیون بنا بر تقریر مستر سکوت نیز که حاضر حضور بعضی و سایر گذارشات
آن اخبار از مستر سیکوند در ماه سپتمبر سنه ۱۸۰۸ عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۳ هجری از ابتدا تا انتها مشغول تعیین رفت و حرکت امپراطور الکسندر

و امپراطور ناپلیون شدند که هریک از دار الملک مملکت خود وقتی حرکت نمایند و منازل عرض راه را تا مکان ملاقات
بر وضعی قرار دهند که در یک وقت وارد شوند و تقدیم و تاخیری چندان واقع نگردد و امپراطور ناپلیون شهر
ارفرت را از برای ملاقات تعیین فرموده و در ولایت مزبور مکان مناسب و منزل موافق بجهة هریک از ملوک و
همراهان و من تبع ایشان تعیین نموده مستحفظ هریک را مقرر کرده و دستور العمل تهیهٔ اخراجات داد که من جمیع الجهات
آماده و موجود سازند و جمعی طباخ و عملهٔ کارخانه روانه فرموده و مطرب و بازی گر و آلات طرب از هر قسمی [illegible] و
سایر تدارکات را از ماکول و مشروب و ملزومات تعیین چنان که درخور سلاطین و مرتبهٔ ملوک تواند بود سرانجام فرمود
و در ابتدای ماه اقتوبر که اوایل میزان است از شهر پاریس نقل کوکبهٔ جلال فرموده بجانب ولایت ارفرت که مقام ملاقات
بود عطف عنان عزیمت نموده جنود مسعود که سابقا مامور مملکت اسپانیول فرموده بود در عرض راه ملاقات کرده و حکم مؤکد [illegible]
داده نفر بنفر یک یک آنها را ملاحظه و اسلحه و اسباب و ملبوس و احتیاج آنها را از هر جهة بدقت تمام بازدید کرده و روانهٔ
مملکت مأموره ساخت و از آن مقام عبور فرموده وارد ولایت فرنکفارت گردید و از آنجا منزل بمنزل تا شهر ارفرت
در عرض راه از هر ولایت و بلوک که عبور میفرمود ملوک و سلاطین و شاهزادگان و اعیان و نجبا و بزرگان و رعایا
و سکنهٔ آن محل تعظیم او را بجای آورده باستقبال او میشتافتند و لوازم احترام و توقیر بجای میآوردند و هم در بین راه [illegible]
که مامور دار الملک مملکت روس و توقف آنجا بود برکاب ظفر انتساب ملحق گشته معروض داشت که امپراطور الکساندر در ولایت [illegible]
منتظر خبر بهجت اثر ورود حضرت امپراطوری بشهر ارفرت میباشد حضرت امپراطور بمحض استماع بتعجیل روانه گشته بنگام طلوع
فجر وارد ارفرت گردید و از آن پیش فرمان داده بود که علاوه بر افواج قراول ولایات و عمارات که محل نزول امپراطور
الکساندر بود چند فوج نیز از افواج خاصه از ولایات ارفرت تا شهر ویمر رو در هریک از منازل توقف ورزند و
احترام جناب امپراطور روس در مجاری عبور و مرور احترام سپاهی و سلام نظامی بعمل آورند و بنا بر تدارکاتیکه سابقا
دیده بودند امپراطور و همراهان او کلا بر اسبان کوه پیکر باد سرعت سوار گشته اسبی برق تک گردون توان کوه
چل کوهان نیز برای رکوب سرکار امپراطور الکساندر بزینت و زیور آراسته زین و یراق مخصوصی که بجناب امپراطور [illegible]
در دار السلطنهٔ پطربورغ بعادت روسیه سرانجام یافته بود بر آن ترتیب داده همراه برده بقدر دو فرسنگ باستقبال
آن شاه بادستگاه و فرد فرسر کاه رفت و از آن پیش چون کوکبهٔ موکب امپراطور روس نمایان گشت معلوم کردید که او و دوازده نفر

خواص در کالسکه نشسته و راه می پیمایند امپراطور از همراهان سبقت گرفته باظهار شوق اسب را تاخته بقرب کالسکه
آمد و هردو یکبار از اسب و کالسکه بزیر آمده برادروار دست و شانهٔ یکدیگر را در گرفته و ملزومات مودت و اخوت را
چنان معمول داشتند که ناظران را موجب تعجب گردید پس از تقدیم رسوم اخوت و وداد و تمهید مقدمات
و تعارف و اتحاد هردو بر اسبان کوه پیکر تازی نژاد سوار و تا شهر ارفرت مشغول صحبت و گفتار گشته در عرض
راه از بزرگان و اعیان و عمال و کدخدایان و کسبه و سکان ولایات قرب و جوار که بنظاره و تماشا آمده
بودند چنان جمعیت و ازدحام بود که طریق عبور و مرور نبود چون قرب شهر آمدند از اطراف برج و باره
یکباره سلام شایان را از رمی توپ رعد آشوب اشتغال ورزیدند و افواج قراولان که حسب الامر از دو جانب صفوف نظام
آراسته بودند آوای طبل تهنیت و نوای نای و شیپور مبارک باد بفلک اثیر رسانیدند شاهزادگان و ارکان و امرای عالی
شان و اعیان و اشراف هر مرز و سامان که برای مبارکباد و تهنیت از هر کشور و مملکت بدان ولایت فسیح عرصت
منعقد بودند مقابل منزل امپراطور الکساندر منتظر ورود امپراطورها فرنک و فرا ایستاده بودند هنگامیکه آن دو [illegible]
افسر از اسب کوه پیکر بزیر آمدند هریک با توابع و همراهان برحسب [illegible] اول ممالک اروپا تقدیم لوازم احترام و تکریم
نمودند و در آن شب آن دو امپراطور در منزل امپراطور الکساندر بصرف شام پرداخته امیر اعظم شاهزاده قسطنطین برادر امپراطور
الکساندر نیز که از ولایات در رکاب برادر خود آمده بود در آن مجلس حضور داشت و از آن پس طرفین در این بودند که هر
قراولی چند در منازل خود مقرر فرموده بودند که هنگام هریک بدیدن آن دیگر بطرف مجرد ورود اخبار نمودند تا
از منزل فرود آمده تا مقام نزول آمدن از کالسکه باستقبال و دوستانه دست یکدیگر را گرفته بمحل جلوس میرفتند و مادام
توقف در آن مقام همه اوقات در لیالی صرف شام در منزل یکدیگر مینمودند مگر در بعضی لیالی بجهة انجام کار خود در خلوت
خواص در منزل خود صرف شام میکردند مقارن ورود آن دو سلطنت نمود جمعی کثیر از سلاطین کامکار و [illegible]
دولتیار از هر مملکت و دیار برای عرض صداقت و اظهار مراتب خدمت و ارادت بشهر مزبور آمده شرفیاب خدمت امپراطور
گردیدند که از آن جمله سلاطین بلاد سقسانی و بوریه و ورتمبرق و وستفالیه و شاهزاده [illegible] و ملکرادکان ممالک
و گوبرق و دوقی بره و مکلنبرق ولایات دیگر بودند و پادشاه پروس خود نیامده برادرش ولیوم را نایب مناب
و وکیل خود قرار داده فرستاده بود و امپراطور مملکت استریه نیز نیامده بود و کمال سعی بعمل آورد که شاید مرتبهٔ [illegible]

ناپلیون را فریب داده بجای خود جنرال تران ون نست را وانهاد آن بزم ارم نظم و مجمع سلاطین نامیده بزم بر ترتیب
نموده شرحی مبنی بر تقریر رسوم محبت و تشیید مبانی مودت با امپراطور ناپلیون نگاشت ناگاه او را از اشتباهات که در باب
یگانگی او داشت بیرون آید و اکثری از صباهای سلاطین و ملکزادگان ولایت نمسه در آن ولایت حاضر بودند و در
ایام توقف آن دو امپراطور در شهر ارفرت بر سبیل استمرار از طلوع صبح تا هنگام نشستن اوقات را صرف ملاقات داده و بازیگر
رجال و نساء طرفین میآمیختند و در لیالی جمعی از ملکزادگان و اکابر ممالک را اخوان ضیافت خواسته مغنیان با سیه
چنگ و مطربان با رنه آهنگ و بازیگران خوش رفتار و رقاصان زهره گفتار که از ولایت پاریس همراه امپراطور آمده
آمده بودند نغمات و اطراب آن یک با لحن داودی آواز کشیدی و این با مضراب دل چکان فرشیدی یکی نامی خوش نوا
براستی چون عندلیب نوا آوردی و دیگری تار را بایه سرود حصار کردی یکی را با طور خوش بودن دل از کمان کار بودی
و دیگری بحرکات دلنشین نقد خاطر از مستمع و ناظر ربودی و چون امپراطور الکساندر را در سامعه ثقلی بود بجهت آنکه او
مطربان را بسهولت استماع تواند نمود امپراطور ناپلیون مقرر فرمود که ایوان جلوس سلاطین و ملکزادگان را عموما در جنب مجلس
ارباب طرب مرتب سازند که استماع اصوات طرب باسهل وجه میسر گشته معلوم کرده که امپراطور الکساندر را سامعه ثقیل است
جنرال سوورنین مکویه در بیان یکی از ملاعب مطربان ادا نموده که محبت و وداد بزرگی با دیگری از اعاظم
مواهب خداوند بزرگ است پس امپراطور الکساندر روی بجانب امپراطور ناپلیون نموده نگاهی باو کرده این معنی را اعلام
داشت که همانا مرد بزرگ شمائید که با من بنای محبت و وداد نهاده اید اهالی مجلس از وقوع این مکالمه بیکباره آواز تحسین
و آفرین آن دو جلالت قرین برکشیدند فصل یازدهم در بیان گرفتن مصالحات از ولایات مختلفه که در تصرف
ناپلیون بعهد و دستان مستر سطرنگ و وضع رفتار روس نسبت بفرانس و اتفاق کردن روس با نمسه در حرکت
لشکر انگلیس باسپانیول و رفتن امپراطور ناپلیون بملک نمسه و گذارشات آن تا مولف مکویه چون ناپلیون فتوحات عدیده
و تسخیر ولایات متسعه و نفوذ اوامر و احکام و استقرار و استحکام کار خود را از وفور عساکر و ضرب تیغ قضا آثار دیده
و منحوت مجموع ملوک و سلاطین فرنگستان را منقاد و مطیع خود ساخته لهذا احکام محکمه بولایات مسخره و ممالک محروسه
صادر فرمود که سرانجام جنود جدیده فرمان داد و تقسیم نمود بهر بلده و بلوک سرباز و مصالحات حواله داد و زیاده بر قوه
طاقت هر محل حواله شفر نمود مثلا از محلی که زیاده بر دویست نفر گنجایش نداشت مطالبه دو هزار سرباز میکرد و همانا مطلوب آن بود که

عموم

عموم اهالی اروپا سپاهی و رعیت و کسبه و متفرقه کلا اهل حرب بر خوردار است و بطرز لشکری در حصول مقاصد عظیمه و
و تسخیر ممالک عالم متابعت و معاونت او نمایند ولی آن نشد و سخت گیری که در مطالبه لشکر از ولایات مشاهده بود
موجب این شد که طرق مراودت اکابر آن ولایات با اعادی دولت فرانس از روی شماتت و اخلال در امورات
ناپلیون آغاز نهاده و بدین راه چند وقت مطالبه لشکر را نموده و ولایات را موقوف فرمود تا اینکه مدت کلام بوده که
مستر سطرنگ که بمراتب کفایت و درایت و مراسم دانش و کیاست معروف و مشهور بود از جانب استاریه بسفارت مامور
و در ولایت پاریس توقف داشت و او بغایت دانشمند و عاقل و خوش محاوره و کامل بود و بدین ماده در قلوب صاحب رسوخ
تمام و در نظر امپراطور جلوه لا کلام داشت و در باطن برای منافع دولت خود ساعی کامله معمول میداشت و از زیاده بذل و
بخشش و رشوت و دهش هر یک از امنای دول خارجه را با خود را یگان و یکجهت نموده بود و برای مصالح دولت خود چندی
با ایشان القا مینمود که با اهالی دولت خود بنویسند تا از آن بخبط و خطا معروف گشته منافع دولت استاریه حاصل
گردد مستر نورین مکویه پدر مستر سطرنگ شخصی بود که در مدرسه قدیم ولایت کان تن که یکی از ولایات معظمه نمساوی
و در سرکوهی واقع است و در آن مدرسه تدریس علوم سفارت مینمود و تحصیل کرده و تربیت یافته بود و آن بزرگوار مستر سطرنگ
فرزند خود را تعلیم علوم مزبوره بر وجه اکمل نموده تربیت فرموده و معظم آداب سفارت آن است که سفیر در هر دولت باشد
نهایی بمباشرین مقتضی نمایند که بتدبیر و حیلت و تزویر و رشوت کارگذاران دول خارجه را معتقد بعضی امورات نمایند که موجب
خبط و خطای دول خارجه و منافع دولت ایشان فزاید بالجمله تدبیرات این شخص مقتضی آن شد که دولت استاریه اظهار انحراف از
دولت فرانس نموده استعفا ورزد و چنان نماید که از این پس در مقام محافظت مملکت خود خواهد بود و تصرفاتی که سابقا
از دولت فرانس مملکت او روی میداده هرگاه از این پس نیز اراده داشته باشند که معمول نمایند ممانعت خواهد نمود و در آن اوان
امپراطور جنود فرانسه تماما از ممالک نمسه بیرون برده مامور مملکت اسپانیول فرموده بود این معنی نیز موجب جرات اهل
ممالک نمسه گشت حضرت امپراطور از حرکات و خیالات و افعال امپراطور نمسه مطلع گشته آثار محاربت و آیات مخالفت از وجنات
احوال او استنباط فرموده مستر سطرنگ ایلچی دولت نمسه را احضار و علت و موجب آن امر را از آن استفسار نمود که گاهی بیان نماید
ایلچی مزبور نظر بدستور العملی که از امپراطور نمسه داشت کتمان حقیقت مطلب نموده جوابی که باید در عهده حضرت امپراطور را شاید بیان کرد
امپراطور ناپلیون سودای ملنده و طنه برواز امپراطور نمسه را در یاد فرموده در ساعت احکام الکیده باجتماع عموم عساکر صادر و جنود

مامور در مملکت سپانیول مالامر بموجب فرموده تمامی ربمالک نمسه مامور فرموده و از آن پس این خیال افتاد که تعهدات
روس را نیز در آن خصوص دریافت نماید و در آن اوقات دولت روس را محاربه با دولت قوی آیت روم و سوئد در میان
بود برارباب فطانت بایستی این معنی بغایت ظاهر باشد که دولت نمسه قبل از اقدام بامر محاربت ناپلیون این مرحله را درنوردیده
جلد از امپراطور روس استنباط نموده بود که هرگاه با دولت فرنس آغاز مجادله نماید دولت روس اگر اعانت او را ننماید
اهانت نخواهد نمود و دولت روس نیز از عزیمت محاربت دولت نمسه با دولت فرنس استحضار یافته مشعوف خاطر گشته
برین خیال بود که در مقام فرصت اعانت از امپراطور نمسه نماید و در صورت پیشرفت کار او با او متفق گشته ناپلیون را
از تسخیر و تصرف سایر ممالک و بلاد فرنگستان ممانعت نماید مستر بورین میگوید از فطانت و ذکاوت و دوربینی ناپلیون
بس عجب بود که با وجود مراتب مزبوره از اندیشه این کار تغافل ورزیده و چنان دریافت نموده بود که هرگاه امپراطور
نمسه بنای محاربه گذارد امپراطور روس بنابر تعهداتی که در شهر ارفرت نموده بود امداد او خواهد کرد و از معاهدات مخفیه
و مراودات کلیه امپراطور روس و نمسه بی اطلاع و این معنی را دریافت نکرده بود که قرار امر ایشان در حیف و خلال و فساد
امر ناپلیون است و او را اعظم اعادی خود دیده اند و چون دولت انگلیس در مخالفت دولت نمسه با دولت فرنس استحضار حاصل
نمود وقت فرصت شمرده لشکر خود را که از صدمات جنود فرنس از مملکت سپانیول اخراج نموده بود حکم بمراجعت ایشان داده
و لشکر مزبور را از حد و مملکت پورتگال از جهازات جنگی بسواحل گلیشیا آمده بسمت مملکت سپانیول روان شد مستر ساسپهسالار جنود
فرنس که در سپانیول بود از این مقدمه مستحضر گشته با جنود جمعی خود بمقابله عساکر انگلیس شتافت و هرگاه دیگری بجز مرشال سلت
در آنجا میبود احتمال قوی میرفت که بواسطه کثرت موانع و قلت عده و صعوبت راه و تعقیب ولایات ضعیف و پریشان
و شکسته و گریزان گردد بالجمله فرنتیف امپراطور نمسه با وجود همراهی ارکان دولت خود مشترد و در آن بود که اولا اقدام
در محاربه با ناپلیون نماید یا تامل کند تا مبادرت از جانب ناپلیون شود و رای او در تامل بود ولی بالاخره بهمراهی انگلیس و دولت
انگلیس و ترغیب نهانی دولت روس و غرور وجهی که برای مخارج محاربه از دولت انگلیس باو میرسید بر رفع تردید او مصمم
قرار بر محاربه نهاد و لی باز بیکمرتبه جرات اظهار محاربت با دولت فرنس نکرده معاهدات اولیای آن دولت مشاوره نموده
تبیین این مقال آنکه در روز نهم ماه اپریل مطابق حمل شاهزاده چرل سپهسالار جنود نمسه را که بمحافظت سرحد
اشتغال داشت با عساکر ابواجمعی مامور بتسخیر ولایت بوریه که از ولایات متعلقه امپراطور ناپلیون و از اولیای دولت

فرنس بود فرمود پس از وصول این حکم شاهزاده مزبور شرحی باین مضمون بسپهسالار لشکر فرنس که در آن اوقات در بوریه بحکومت
بود نگاشت که نظر بسوابق مراوداتی که فیمابین حضرت امپراطور نمسه و امپراطور ناپلیون بوده است آنجناب را که سپهسالار جنود
فرنس میباشند مطلع و مستحضر میسازم که من حسب الامر حضرت امپراطور نمسه با جنود ابواجمعی خود مامور بضبط و تسخیر ولایات
بوریه میباشم و هر آن کو در مقام مخالفت من برآید و تمکین امر امپراطور نمسه ننماید البته بدستور دشمنان دولت نمسه با او
معامله نموده بمحاربه و مقاتله او اقدام خواهم نمود و چون شرح مزبور بسپهسالار دولت فرنس رسید در ساعت سواد شرح مزبور را
مصحوب چاپار برق رفتار روانه ولایت ستراسبرگ که یکی از ولایات معظم ممالک فرنس و در دار السلطنه ولایات پاریس
نموده و از آنجا بتوسط نشان و علامات که برای اطلاع اخبار در عرض راه مرتب ساخته بودند سواد مزبور را بدار السلطنه پاریس
رسانیدند و در روز یازدهم ماه اپریل مطابق نوزدهم حمل خبر مزبور در عمارت سنت کلود بتوسط ارکان دولت بمعروض
خدمت امپراطور ناپلیون افتاد و حضرت امپراطور بفاصله دو ساعت از وصول خبر مزبور از شهر پاریس نقل مکان بعجلت
فرموده عطف عنان عزیمت بجانب مملکت نمسه نمود با وجود آن اختلالات که در امور او روی داده بود و کثرت مشغله که
در آن اوقات دامن گیر او گشته بود چنان با جرات و جلادت بچابکی و چالاکی حرکت کرده بآن تعجیل روانه گشت
که بوقتی وارد ولایت بوریه گردید که جنود مشوقی آنجا رسیده بودند در ساعت لشکر مزبور را برداشته در دو هفته سپاه نمسه
شاهزاده چرل تازه از رود ان عبور نموده بود معسکر خود را در شهر راتسبورگ که یکی از جاهای محکم و مضبوط ولایت بوریه است
و در ساحل رود دنیوب واقع است استقرار داده و آن هنگام روز ششم امپراطور از شهر پاریس بود در مقام تحقیق
و تهدید عساکر نمسه بود و جنود نمسه را از حرکت و نهضت جنود فرنس اطلاع حاصل بود ولی از آمدن امپراطور ناپلیون
هنوز مستحضر نگردیده بودند و ناپلیون بعد از ورود بشهر راتسبورگ در مقام ترغیب و تحریص جنود بآمده اعلام نامه بر جمیع
سپاه در ترغیب جدال و تحریص و تشویق قتال بعساکر خود نگاشت تا لشکر را بر سر غیرت و حمیت آورده بمحاربه خصم بیجا
اقدام ورزیده از خطرات عظیمه اندیشه و تحاشی ننمایند و چون عموم اهالی ممالک اروپا طالب اطلاع بر حقایق احوال و اتفاقات
احوال و مجاری افعال ناپلیون بودند و هر یک بنا بر تربیتی چند گماشته بودند که وقایع و احوالات و عادات و مقالات او را
بعرض ایشان رسانند که دستور العمل سلطنت و مملکت گیری نمایند لهذا اعلان نامه مزبوره بلغات مختلفه ترجمه و در سیاقات مختلفه
و تفسیر منتظم در روزنامه ها بعموم ممالک و ارباب فرنگستان انتشار دادند و بیکونه عزم و حرکت ناپلیون بسمت نمسه و مشغول

آن اعلان نامه موجب تزلزل و هراس عموم اهالی فرنگستان گشته هریک باضطراب بفکر چاره کار و علاج درد خود
افتادند و الحق اینگونه آشوب و انقلاب و اختلال امورات منتظم ممالک اهل فرنگستان و فرنس بود ولی موجب ظهور جلادت
و رشادت ناپلیون بر تمامی اهل عالم گشت و نحو مطلوب و منظور او مکشوف ضمایر نزدیک و دور گردید و چون
آن شاهزاده [illegible] نام که در رزمیات اشعار میگفت و برای تحصیل مضامین جدیده طالب این بود که همیشه در
صفحات عالم آشوب و انقلاب حاصل نماید و او خود در میان معرکه باشد تا جودت ذهن او بر عالمیان واضح
و هم چنین ناپلیون نیز میخواست که هنگامه و آشوب در ممالک و دول خارجه روی دهد تا او مراتب تدابیر و حیل خود را در
لشکرکشی و کشورگیری برای اهالی عالم واضح و ظاهر سازد شاهزاده [illegible] مقال انگیزه بمحض وصول خبر عزیمت جنود ملک [illegible]
بسر ولایت [illegible] احکام اکیده بخانه الیها نوشت که هریک با لشکر ابواجمعی تماشاگاه میدان کارزار شتابند آن جلگی
با فتخار شاهزاده [illegible] کار و امضا در فرمود که با وجود ولایت [illegible] ابواجمعی خود بمعسکر ظفر اثر [illegible] و جوان شاهزاده مزبور
والی ولایت حمبرق بود کوتوتول [illegible] بنیابت او مامور گشت که مادام غیبت او امر حکومت و سرحد داری قرار دهد
و مرشل [illegible] را در این ایام چندان شاغلی مهم نبود و بدین راه بس شاکی و ناراضی بود همانا این مراتب [illegible]
از بدو طلوع نیر اقبال ناپلیونی قبل از بلوغ برتبه کونسلی اول مخالف با او [illegible] مزبور بظهور رسیده و در [illegible]
نموده و این معنی مکنون ضمیر امپراطوری بوده همواره او را بخدمات نامناسب و ولایات بی اهم سفیر مینمود تا مفاخرتی شایان و نامی
نمایان مر او را حاصل نیاید و لشکر چندان نیز ابواجمعی او نمی فرمود و بقدر امکان در تقلیل جنود جمعی او میکوشید [illegible]
[illegible] منظور چنان نیست که وقایع لشکرکشی و محاربه گرت ثانی را چون [illegible] اول [illegible] شهر [illegible]
بلکه بذکر وقایعی چند مناسب مقام اکتفا خواهم نمود الحق در این سفر مردانگی و رشادت و فرزانگی و جلادت ناپلیونی [illegible]
واضح گشت بدون اندیشه و درنگ بدار السلطنه [illegible] و دار الملک دشمن را تسخیر نمود و بهمین راه تمامی [illegible]
نهانی دیگران که برای استیصال ناپلیون و اختلال امر سلطنت او بعمل آورده بودند نابود و باطل گشت و ثمره از چنین
تاثیرات و الا تمامی ملوک متفق گشته بودند که بطور اندک و تنبیهی در امورات او یکباره کار او را مختل و تمام نمایند و بعزم
همین کار از جنود انگلیس ده هزار در سمت شمال مملکت نمسه مستعد و منتظر فرصت در کمین بودند و شاهزاده [illegible] لشکری [illegible]
در بحبوحه ممالک نمسه جمع آوری نموده سرداران جنود هریک با جماعت ابواجمعی خود و لشکر انگلیس نیز باتفاق گشته و متفق [illegible]

آن بودند که اهالی ولایات چند که متعلق بدولت فرنس و بنای مخالفت و طغیان و هوای استقلال خود داشتند [illegible]
با ایشان ملحق و متفق گشته بخصوصه جنود انگریز مترصد بودند که [illegible] فی الجمله در آن ولایات اقرب آنند که سلسله [illegible] متفق و
موافق گشته ناپلیون را از صفحات ممالک نمسه که [illegible] ولایات فرنسا محل زوال خارج سازند و اهالی آن ولایات ناپلیون
[illegible] مختصر کلام اینکه جنود انگلیس در ابتدای ماه جولای مطابق [illegible] سنه ۱۲۲۴ هجری با دوازده فروند جهاز جنگی وارد
بندر کاق زوین که یکی از بنادر ولایات [illegible] در ساحل رود آب واقع است گردیده و پانصد نفر ملاح و پنجاه هزار نفر از لشکری
از آنجا بیرون آورده بیدق دولت مزبوره را در یکی از [illegible] خارج بندر منصوب نموده و روز دیگر آن لشکری که در ولایات
دانمرک ترتیب داده بودند منهدم و از آنجا بیرون آمده بعزیمت آنکه ملحق بلشکر بزرگ انگلیس که در بنادر ولایات نمسه بود شوند روان
گشتند و در هنگام خروج از بندر کاق زوین قونسل جمهوری ولایات حمبرق را گرفته بهمراهی خود بردند منظور بودن میگوید
این طریقه امپراطور ناپلیون که در محاربه [illegible] بدون درنگ و [illegible] دار السلطنه مملکت خصم [illegible]
انگلیس و دیگر دشمنان او را بی بهره و فایده گردانید چه قبل از آنکه دولت انگلیس و سایر دشمنان او [illegible]
امپراطور ناپلیون دار السلطنه نمسه را متصرف شدند تبیین این کلام آنکه حضرت امپراطور در یازدهم ماه اپریل مطابق نوزدهم
محرم سنه ۱۲۲۴ هجری از دار السلطنه پاریس نهضت فرموده در چهارم حمل مزبور وارد ولایات [illegible] گردید و [illegible]
[illegible] که از معظم ولایات [illegible] وارد گشت و در محاربه که قبل از ورود او بولایت مزبور واقع گشته بود [illegible]
حضرت امپراطوری رسیده بود با وجود آن صاحب میدان محاربت گشت و همچنین فیمابین ولایات [illegible]
مرشل [illegible] محاربه مردانه با دشمن کرده فایق آمد و بلقب شاهزادگی سرافراز گردید مولف میگوید [illegible] ناپلیونی
علاوه بر آنکه جنود او در هر جا مظفر و منصور گشته آیات فتح بر شقه رایات [illegible] هویدا [illegible] آنچه بر سبیل [illegible] بر خاطر [illegible]
میآورد مشاهده از دایره خفا چهره ظهور مینمود چنانکه در اخبار نامه که در شهر [illegible] بجنود خود نگاشته [illegible] فرموده بود
که یک ماه از این دار السلطنه نمسه را بحیطه تسخیر خواهیم آورد و در همان وقت بدون تخلف چنان شد فصل دوازدهم
بیان مجمل از گذارش جنگی که قبل از ورود [illegible] در حوالی شهر [illegible] واقع شد و اخبار آن [illegible]
[illegible] امپراطور ناپلیون [illegible] که چون [illegible] فرنس بر ممالک نمسه وارد شدند احکام اکیده [illegible] صادر گردید
که بزودی و تعجیل موکب مسعود ملحق شوند [illegible] حسب الامر روانه شده هنگامی رسیدند که حضرت امپراطور در حوالی شهر [illegible]

خصم اقدام و ایشان را نهیب داده با موکب مسعود در شهر لنده شط که یکی از ولایات بوریه است متوقف گشته بودند انگاه
حکم داد که جنود فرنس از هر طرف بدار السلطنه ... روان شوند و خود نیز با جنود در کابی ... طرف روانه شد و حضرت
امپراطور در عرض راه انواع ملاطفت و رأفت در مجاری رفتار نسبت بجنود مسعود مبذول بود و در عرض راه محاربه اسلنجین روی
نمود و چند هزار از ابطال رجال جنود فرنس در آن کارزار طعمه تیغ آبدار گردیده مرشل لانس که از سرداران نامدار
فرنس بود در آن گیرودار زخمدار گشته بعالم بقا شتافت چند روز در گذشت و هم در آن محاربه تیپ زیاد و توپخانه و سواره جنود
فرنس روی داد و سوای قریه اسلنجین پناه گاهی برای سپاه فرنس باقی نمانده بود و لشکر فرنس در محافظت قریه مزبوره
نهایت اهتمام معمول میداشتند اگرچه ... چون سایر ... سپاه خصم تصرف نمود لشکر فرنس را ... منهزم ساخت و
چند هزار از لشکر مخالف بر قریه مزبوره یورش آوردند و ما را طاقت محافظت قریه مزبوره نمانده نزدیک بدان شد که
جنود مخالف داخل لشکر ... که حضرت امپراطور بجهة محافظت قریه مزبوره ترتیب داده بود شوند امیر ... ما لابو ... مشاهده این احوال
برآشفته مردانه بمقابله و مدافعه مخالف و محاربه دشمن شتافت ولی از آنطرف بزودی لشکر مخالف رسیده بر قوت ایشان افزود
حضرت امپراطور از این معنی مستحضر گشته مرا فرمود تا با دو فوج از قراولان بامداد امیر مزبور روم و ایشان را بجنگ و گریز
از مقابل دشمن معاودت داده جنود مخالف را بمیانه قریه مزبوره و شیب قراولان خاصه کشانیم و در کنار رود دانوب در نزد
پلی که خراب نموده بودند باتفاق امیر مزبور مکانی مناسب گرفته بمحافظت و خودداری اشتغال ورزیم و در آن وقت
مجموع افواج لشکر مخالف هجوم تسخیر مکان ... از اطراف متوجه محل مزبور گردیده بودند و در میسره جنود ما جنرال ... نموده
مکان خود را از دست نداده بود و اگرچه جمعی کثیر از جنود جمعی او کشته گشته بود در خاطرش خار واهمه و بیمی تخلیه ... تمام
در مقام معاودت اقدام و قدمی از محل کارزار انحراف نورزیده بود جنرال رب ملکوره که من برحسب امر امپراطور
با دو فوج وارد اسلنجین شدم و در خلف جنود جنرال بوتان تصفیه جنود پرداخته خود برای ابلاغ احکام امپراطوری
روانه نزد امیر مزبور گردیدم مقارن این حال عموم افواج مرتفعه جنود مخالف بسپهسالاری امیر الامرا ...
مکان جنرال مزبور جنگل و قتل برآمده روان شدند که با لشکر سابق که مقابل جنود فرنس بود موافق گشته حمله بر
جنرال بوتان و امیر لابو ... و ایشان را در معرکه کارزار یک قلم کارزار نمایند جنرال رب ملکوره از صورت
حال شاهده نمودم که اگر آن لشکر بآن لشکر ملحق شود ما را مجال معاودت محال و کار ما را خسران تمام خواهد بود ...

اظهار

اظهار نمودم که علاج کار ما منحصر در آن است که قبل از وصول جنود به رفقه خصم ... بمقابل افواج لشکر ... حمله
برداشته نیزه و پیش بر روی دشمن تازیم و ایشان را منهزم ... تا ... در این راه ... افواج مخالف
باز و نسیم نصرت از اعطاف نزول وزیدن و در مزرع امال ما در اهتزاز آید پس اگر تیر این ... بهدف مقصود رسیده جنود
مخالف منهزم و پریشان گشت هر آینه موجب اعتبار و اقتدار ما هر دو در خدمت امپراطوری و ظهور مراتب
تدبیر و جلادت ما در انظار خلایق خواهد بود و هرگاه مقدمات مزبوره برحسب مقصود نتیجه بر عکس منظور آمده
هزیمت ما را روی نمود شماتت این حرکت مرا خواهد بود امیر ... ما لابو ... سخن ... مستحسن شمرده و در این تصور
تصدیق من کرده و فورا با پنج فوج ابواجمعی خود بر وضع مزبور داخل صفوف دشمن شدیم و صفوف جنود مخالف ... از این
حرکت مردانه و حمله فرزانه افواج فرنس مضطرب گشته تاب ضرب سنان و طاقت صدمه افواج جلادت نشان نیاورده متفرق
شدند و ما قریه اسلنجین را تماما بحیطه تصرف درآوردیم و مجددا سپهسالار جنود ... با لشکر خود هجوم آورده اراده استرداد قریه
مزبوره را از ما نمود ولی ... اثری مترتب نگردید مجملا از طرفین تا آن شب بثبات قدم در مجاری کارزار
معمول بود که پنج کرت تصرف ... و هجوم آورده منهزم شدند و مجروح و مقتول بسیار از طرفین اتفاق افتاد
و جنرال بوتان و جنرال قرات مجروح گشته سرکرده و صاحب منصبان چند مقتول شدند و از شاهده امر ... چشم
و بیرون رفتن از قریه مزبوره امپراطور مشعوف گشته و فرصت مغتنم شمرده فرمان داد تا از اطراف هجوم آورده دشمن را ...
منهزم سازند و پس از ... فتح در مقام تحسین فرموده که اگرچه خلاف حکم من کردی ولی برای این ... فتح و نصرت
از جانب ما شد و سلامتی ما و لشکر ما بواسطه نگاهداری همان قریه اسلنجین بود و هرگاه در تسخیر و تصرف آن اهمال میرفت
امر محاربه بصعوبت میانجامید و کار تباه میگشت جنرال رب ملکوره جنرال لانس از آن مکان در ابتدای ...
هنگام صبح حرکت کرده برای حمله دشمن پیشتر رفته مجددا امکان مزبور برحسب ... لوازم اهتمام و شرایط کوشش در محافظت و نگاهداری
انجا نموده معاینه دیده است که هرگاه ... این ... انحراف ورزیده عقب نشینند موجب هزیمت عموم لشکر خواهد گشت و چون
توپهای دشمن نزدیک بآن مکان بود و گلوله ... توپ مانند شهاب ثاقب ... مرشل لانس را از اسب فرود آمده سواره
قبل از گرمی هنگامه گیرودار از آن هنگامه عبور ... در جزیره لابو ... بوده بودند و حضرت امپراطور چون ملاحظه فرموده جنود
مخالف زور آور است احکام نافذه صادر فرمود که مجددا عساکر فرنس از رود خانه دانوب عبور و بآن سمت روانه و خود ...

کارزار بیرون رفته دستور العمل میداد که عراده چند توپ آتشبار گلوله صاعقه بیان طریق فرار جنود فرنسه را
مسدود نگذارند که از پل رود مزبور عبور کرده فرار نمایند **مقارن این حال بعرض امپراطور رسید** که پای مرشل
لانس از صدمه توپ مخالف از ران افتاده ناقص گشت حضرت امپراطور را از استماع این خبر بغایت متأثر کرده و شعر گشت
سیلاب سرشک از چشمه سار چشم بر جویبار روی روان ساخت و در این اثنا عماری از سمت کارزار نمودار گشت که
مرشل لانس را در آن نهاده بیاوردند امپراطور حکم فرمود تا او را بمقامی مناسب و محلی بردند و قدغن فرمود کسی در نزد
او تردد ننماید که لحظه آسوده استراحت نماید و خود مستعجلا ببالین او رفته از اسب فرود آمد و مشفقانه او را در بر گرفت
نوازش بیشمر نمود و مرشل لانس را از شدت جراحتیکه باو رسیده و وفور خونی که از او رفته بود ضعف تمام طاری گشته
در حالت نزع بود در آن حال با آواز حزین و صدای غمین چند کلمه با نهایت صعوبت و تأنی معروض ضمیر ملکوتی
داشت که ای صاحب با عطوفت و سرور رأفت خداوند حفیظ حافظ وجود شریف باد یک جان چون این جاکر را
مدید شمار و از خدمت و فدویت غلام خود یاد آور و از خاطر مبارک محو و منسی مدار که من زیاده بر دو ساعت
دیگر پای بند حیات عاریت نخواهم بود خاطر امپراطور را از این سخن دلخراش غبار اضطراب و انقلاب نامحصور روی نمود
مقارن همان حال بفاصله دو ساعت جنارال سنت هلئیر را از میدان محاربت آوردند که پای او نیز از جراحت گلوله
درهم شکسته بود و پس از روزی چند بهمان صدمه از ملک حیات دست باز داشت **بالجمله پس از انقضای محاربت و جدال**
حضرت امپراطوری فرخنده فال در ولایت ابرزدارف توقف فرمود و چون حرکت و حمل و نقل مرشل لانس امکان
نداشت او را در خانه از خانهای آن دهات حوالی گذاشته امپراطور در هر روز بعیادت او تشریف قدوم رنجه میفرمود در یک روز
از جانب مرشل لانس معروض خدمت امپراطوری داشته که زودتر از ایام دیگر بعیادت او اقدام فرمایند امپراطور در ساعت
سوار و بر بالین او شتافت حکما رسید که او را تب شده عارض گشته بیهوش بود چون از آن حالت باز آمده نظر بر
امپراطور افکنده عرض کرد که در عالم خواب جمعی را دیدم که قصد جان من دارند و چون بانی که دفع ایشان اقدام نمایم
ننمود شما را مصدع شدم که امدادی از من فرمایند چون امپراطور آن بیچاره را در آن حالت دید زیاده متغیر گردید حکیم باشی
عرض نمود که توقف زیاده در نزد او موجب ملال خاطر میشود امپراطور مراجعت فرمود و دو ساعت بعد مجدداً کسی از جانب مرشل طلب
امپراطور آمد و امپراطور فوراً روان گشت حکیم باشی عرض نمود که مرشل مزبور را جان از قفس تن غلام گشت الحق قضیه آن دلاور را اثر

فاحش برای جنود فرنسه بود و غم بر خاطر عموم سپاه افزود **فصل سیزدهم در بیان قلعه در شتین و بیگرد**
نام که ملقب بشیردل بود و رسیدن امپراطور بدروازه پای تخت نمسه و حکایت نقل کردن دختر امپراطور
نمسه بواسطه مرض از پای تخت مزبور و اوراق بیان مینماید که جنارال رب که در سفر نمسه ملتزم رکاب حضرت
امپراطور بود حکایتی از مراتب دور اندیشی و مراسم پیش بینی ناپلیون در آن سفر برای من مذکور ساخت که از ملاحظه دقایق
بعد معاینه معلوم گشت که ناپلیون مستقبل کار خود را از استحضار بر احوال اخبر بحت بلند بدید است **اخبار آن حکایت میکند**
که چون چند منزل فاصله بپای تخت نمسه رسیدیم امپراطور بروی سال خورده از اهالی نمسه را دلیل راه فرمود که از
آثار و علامات و بلاد و دهات و خرابه و ویرانات جدیده و قدیم عرض را و او را قرین آگاهی ممنوعه کاهی عرض نماید در بین راه
در فوق ولایت دیرشتین که یکی از ولایات ممالک نمسه است و در ساحل رود دنوب واقع است قلعه مخروب بنظر امپراطور
رسید و آن قلعه قدیم بود که در عهود سابقه ریچرد نام از سلاطین انگلستان ملقب بشیردل در آنجا محبوس بوده است امپراطور
احوال آن را از دلیل مذکور استفسار فرمود و دلیل مزبور صورت حال کما ذکر معروض داشت ناپلیون از استماع نام آن قلعه بسیار
متفکر گردید پس از ساعتی مرشل لانس را مخاطب فرمود که همان قلعه مخروبه بوقتی از اوقات محبس ریچرد شیردل بوده و آن
شیر صولت جوان ممالک **سریان و مصر و حلب و شام را مسخر داشت** بلکه در رکاب ممالک او از ما فرون تر بوده
قلعه سنت جان اکری که مسمی بعکه است مراد او مسخر گشت و ما بمحاصره آن پرداخته از عهده تسخیرش نتوانستیم برآییم
مؤلف گوید کیفیت این محاصره در جلد اول مسطور گردیده است و نیز ناپلیون فرمود که همان شیردل که پادشاه
مملکت انگلیس و مرد جلالت نشان است شاید بیش بود که یکی از شش هزار کان ممالک نمسه گرفته با امپراطور آن ملک بفروخت و
امپراطور مزبور او را در همین قلعه مادام الحیات محبوس ساخت و اندکی تأمل فرمود و گفت که سلاطین و ملوک و پادشاهان و امرای
عهود سابقه از آداب رفتار و رویه سلوک و گفتار استحضار نداشته عاری و جاهل بودند در این خجسته زمان معمول امرا و طبقات
طبقات و صنفی از اصناف خلایق بارتب کامل حاصل و در آداب رفتار و سلوک قرین استحضاری کامل گشته اند از جهالات
فاحشه این عهود صدق مدعا را در یافت توان نمود چنانچه این معنی بر عموم فرقه اروپا واضح و روشن و ظاهر و مبرهن است
که با وجود اینکه من دو نوبت بر امپراطور نمسه مسلط گشته قدرت بر حبس او داشتم ملاحظه آداب سلطنت و حرمت بزرگی او نموده هرگز
سوئی خلاف حرمت نسبت باو معمول نداشتم و احترام ملوک و سلاطین از لوازم رفتار و سلوک است **جنارال رب میگوید که**

پس از این مقدمه چنانچه بیان تفاصیل تحریر پذیرفت و در دو مقام محاربهٔ عظیم واقع گشته پس از وقوع محاربات حضرت امپراطور
با عساکر منصورهٔ فرنس در دروازهٔ دار السلطنهٔ مسکو رسیده و یکی از امرای آن مملکت که در شهر بود در مقام مخالفت آن
ولایت بر آمده و حیل مخالف امپراطور فرو کوفت و فرستادگان او را جواب نموده سکنهٔ شهر را با ندای بشارت ترغیب
نموده بر آن داشت که انواع اذیت بر ایشان نمایند و تا آنکه کار بر آن مقام رسید که یکی از رسولان امپراطور را
چندان اذیت نمودند که قریب بهلاکت رسید و صراحتاً پیغام فرستادند که هرگاه امپراطور اراده دخول شهر نماید
تا تمام اهالی تحمل رسیم الکان ندارد که لشکر و نفرات دار السلطنه خود را و هم حضرت امپراطور بسیار تمام جمعیت فرمودند در اطراف شهر
سنگرات مرتب نموده توپ بسیار و خمپاره رعدکردار بر آن سنگرات کشیده و از گلولهٔ نارنجک و میان تهی صاعقه بارید بر اهل
ولایت آغاز نهادند و تخریب آن ولایت پرداختند در این اثنا معروض رای حضرت امپراطور گشت که امپراطور مسکو هنگام فرار تمامی
اهل و عیال و منسوبان و اطفال خود را همراه خود برده و لکن دختری را که بواسطهٔ استیلای مرض امکان حمل و نقل نداشت بنا چار
گذاشت و الحال از دودمان سلطنت او در ولایت جا مانده امپراطور از استماع این خبر متأثر گشته فرمود که رمی توپ و
خمپاره را موقوف دارند که بی احترامی بخانهٔ ملوک واقع شود *از بدایع اتفاقات اینکه همین دختر پس از تمام محاربات*
از در صلح در آمده بحبالهٔ نکاح ناپلیون آمد *خلاصه ناپلیون* در آن محاربه دار السلطنهٔ مسکو را مسخر و تصرفی بخود خود مقرر
داشت که سلیماً پس از عبور مخالف از رودخانه دار السلطنه را مسخر نموده امپراطور گورمنه با عموم شاهزادگان و کسان و منسوبان
خود از ولایت فرار نموده دار السلطنه را متروک گذاشت ولی نه آنکه چون مردان کار زار بقدر قوه سعی و اهتمام نموده پس از
سد طرق طریق بر امپراطور ولایت را تسلیم نمایند بلکه چون سوگند خورده بودند که هیچ کردار ... همه متعاقب ... شهر را
گذارده فرار و اهالی مملکت را در بارهٔ قتل و غارت مخالف افکندند *یکی از اتفاقات عجیبه و وقایع غریبهٔ آن اوقات*
که ذکر آن بی مناسبتی نیست آنکه چون در بدو امر محاربه فروختن متاع قدغن شده بود که ... ممالک انگلیس و ممالک
متعلقهٔ آن از قبیل هندوستان و دیگر ولایات و متعلقات بممالک بری فرنگستان نیاورند ناپلیون در این باب اصرار
و اهتمام تمام داشت و ملحوظ داشت که متاع انگریز را در آن صفحات بیع و شری ننمایند در این اوقات حضرت امپراطور بواسطه
اشتغال امور محاربه و کثرت مشاغل دیگر اینگونه امور را بعهدهٔ مباشرین دیگر محول فرموده بود که مراقبت نمایند
و چون اهتمامی چنان و مراقبتی شایان در امر مزبور معمول نگشت در ممالک فرنگستان اموال فراوان از امتعهٔ مرغوبهٔ انگلستان

که بیع و شرای آن ممنوع بود در گمرکخانه گذرانیده و بخفیه مبایعه مینمودند من جمله شش هزار نفر کتان اعمال در هر روز ...
از ولایت آلمانه بشهر همبرق تردد مینمودند و بانواع حیل اموال ... گمرکچیان در میبردند *یکی از آنها اینکه خالی از غرابتی*
نیست آن است که در جنب بیارهٔ سفری که از ولایت همبرق بشهر آلمانه عبور مینمودند قطعه زمینی بود که در آنجا چاههای
بسیار حفر نموده بودند که ریگ از آن چاهها بیرون آورده برای سنگ فرش طرق و معابر ولایت همبرق میبردند چه حکم ... آن
باب مقرر گشته بود که اولا معبر بزرگی که در شهر همبرق در دروازهٔ شهر آلمانه میرود مفروش کرده و در اینوقت گذرانندگان
مال گمرک با خاک کشان ولایت متفق گشته چنان تمهید نموده بودند که در هر شب شکر خام آورده چاههای مزبور را مملو سازند
و خاک کشان در روز شکر را بجای ریگ از چاه بیرون آورده با عرادهای کوچک که مخصوص حمل و نقل ریگ بود محمول ...
روی آن اندک مقداری ریگ برای اشتباه امر ریخته نقل بشهر و مکان موعود میرسانیدند و بهای معتد و فضلی معتد
اشتغال این امر میبردند تا آنکه زمان حمل و نقل ریگ بمقداری تمام گشته و کاری که چاه بانجام رسیده و بین
راه مردم شهر شکایت آمده ... در شأن افتاد و اندک اندک این صحبت متداول گشته مقروع سمع گمرکچیان شد پس
روزی که هوا صاف و روشن بود بعادت مستمر عرادها را با اسم ریگ از شکر بار کرده بشهر میآوردند راهداران بر
پی ایشان گشته دیدند که عرادها را بسر کار می برند معلوم کردند که در این نقد غشی میباشد لهذا یکی از آن عرادها را گرفته
شکافتند و حقیقت حال استفسار یافتند و بجرمیت آن گناه آن متاع را با تمام ضبط و در مقام ... اتفاقی که روی *دیگر* داد
فیما بین شهر همبرق و آلمانه در ساحل رودخانه محلهٔ مختصر واقع بود که عموم سکنهٔ آن ملاحان و عملهٔ بنادر و ارباب
املاک آنجا بودند و طریق ایشان آن بود که چون کسی در آن محله وفات مییافت با داب خاصی که داشتند او را بروز ...
بهمبرق آورده مدفون مینمودند در آن ایام اهل شهر دیدند که از محلهٔ مزبوره جنازه بسیاری میآورند از این معنی متعجب گشته
در تحقیق آمدند و متحفظین گمرکخانه مطلع گشته در مقام استعلام آن حال بر آمدند که موجب اینگونه مرگ اهالی آن
محله چیست پس روی کالسکهٔ جنازه را گرفته گشودند تا معلوم شود که آن میت بچه مرض حیات از تنش رحلت نمود
معلوم آمد که بجای میت قهوه و نیل و شکر و ... مملو بوده و کالسکه ها بهمین حالت داشت و کلا بضبط عشاران آمد
فصل چهاردهم در ملاحظهٔ صحرای دوقرام و الحاق کردن ولایات پاپای روم بممالک فرنس و جنگ نمودن ...
عزم انگلیس بولایت هالند و قصه جان امپراطور ناپلیون در شهر شنبرون و سایر وقایع آن

ملاحظه و بازدید افواج جنود نصرت قرین صفحه قوام و عطف عنان ظفر فرجام فرموده و آن تمام محل و نوع مجاز
عظیمه بود که بخیدر و قبل از آن کیفیت آن بیان نپذیرفته و حقیقت تا آن روز محاربه بدان طریق روی نداده و کمی
چنان واقع نگردیده بود و قبل از تسخیر دار الملک نمسه به تحریر حضرت امپراطور فرمانی شرف صدور فرموده که ولایات
متعلقه خلیفه اعظم مملکت روم قدیم کلاً ضمیمه ممالک فرنس و دار السلطنه آن ملک نیز منضم بولایات امپراطوریه گردیده
هرچند صدور این حکم منافی عدالت و مخالف انصاف و مروت امپراطوری بود ولی خلیفه مزبور را مانع از توقف
دار السلطنه خود نیامده و از خلیفه اول این معنی فرموده معادل چهار کرور فلنک از مالیات آنجا در وجه او مقرر داشت
عاید او شود مشروط بر اینکه بهیچوجه مداخلت در امر سلطنت ننماید و بوظایف کار شریعت خود اقدام ورزد ناپلیون
پس از تسخیر دار السلطنه نمسه و توقف آنجا معروض ضمیر منیر افتاد که جنود انگلیس بسرداری سر آرتر ولزلی جنود در سرا
که متوقف اسپانیول بودند منهزم و عزم تسخیر هالند که متعلق بدولت فرنس است نموده جزیره وال چرین که یکی از
جزایر ولایت هالند است متصرف گشته بضبط در آمد این خبر موجب وحشت خاطر و ملال ضمیر مهر تنویر امپراطوری
گشت و اگرچه لشکر انگلیس دست بر تسخیر ولایت هالند نیافته از عهده محافظت آن جزیره بر نتوانسته اند و با چار
از آن کار کشیده بزودی سر خود گرفته ولی باعث این شد که چون در آن اوان دولتین بهیتین فرنس و نمسه بنیان محاربه را
ویران نموده و بنای مصالحه را بنیان نهاده بودند وقوع این امر زمانی چند تعویق در مصالحه آمد چرا که اهالی نمسه تصور نموده که جنود
انگلیس مجدداً دستی بجا گذارد فرنس رسانیده و ولایت هالند را متصرف خواهند گشت در امر مصالحه مساهله و مماطله مشهور
و منتظر فرصت بودند که شاید شکستی از اسپانیول بدولت فرنس رسیده و از آن راه ناپلیون در قیود و شروط مصالحه سهل انگاری
شاه قد نظر نماید مقارن این احوال صورتی عجیب از پس پرده تقدیر جلوه داد که متضمن مخاطرات عظیمه میبود و توضیح
این مقال آنکه چون اهالی ممالک نمسه را از توقف جنود فرنس در آن مملکت کار بجان و کارد باستخوان رسیده و روز روشن
از شدت صدمه بر ایشان تیره و تار گردید علاج کار و چاره روزگار خود منحصر در قتل ناپلیون و انهدام آن بنیان
نمودن دیده لهذا یکی از جوانان آن مملکت در این کار بر میان زده میان را در این کار استوار بست جنرال رپ میگوید که
امپراطور در قلعه شنبرون بازدید جنود منصور اشتغال داشت و صفوف سلام بوضع نظام آراسته بود و من در میان
در بسیار امپراطور بودم ناگاه جوانی را دیدم بسمت امپراطور رسانید یکی از شاهزادگان تصور آنکه آن جوان

خواهد بود

خواهد بود بجانب او رفته مرا او گفت که بر حسب نوبت امروز اطلاع عرایض بردم بخدمت امپراطور محول و موکول
بعهده جنرال رپ است چیاشه آن مرد در جواب گفت عرضی است که باید خود معروض خدمت امپراطور دارم و قدم پیش نهاد
جنرال برتیر بر نهج مذکور القای او نمود و جوان نیز بر سخن او ممنوع گشته نزدیک آمد و ناپلیون بوضع مزبور گرم
سلام نظام بود من چون ابرام و اصرار آن جوان را دیدم باو اعتنا ندیدم و او را گفتم که تا انجام منتظر تمام سلام باش
در کمان گشته بدقت ملاحظه نمودم دیدم دست راست زیر بغل نهاده و از زیر دوش جانب کاغذی نمایان است و از چهره
و سیمای او آثار شرارت مشاهده نمودم و دانستم که منظوری دارد در ساعت یکی از صاحبمنصبان را گفتم تا او را بقلعه برده و نگاه دارد
تا امر سلام باتمام رسید چون حضرت امپراطور را از امر مزبور فراغت حاصل گشت و تشریف بقلعه برد مرا خبر نمودند که
آن جوان کاردی بزرگ و تصویر زنی با دو اشرفی در بغل داشت پس باتفاق برتیر و دورک مجلس آن جوان روانه شدیم و او
جوان اثری در خوف و هراس نشسته دیدیم او را از اسم او استفسار نمودیم سبب کارد را از او تحقیق کردیم در جواب گفت با حدی سوای
ناپلیون اظهار نخواهم نمود مجدداً گفتیم آیا قصد جان او داشتی بدون انکار اقرار نمود بار دیگر از سبب پرسیدم جواب
اول اعادت کرد جنرال رپ میگوید صورت آن ماجری را کماجری معروض خدمت حضرت امپراطور داشتم فرمود
تا او را بمقامی خلوت برده و پس از ساعتی حضرت امپراطور تشریف فرمای آنجا شده و در مقام تحقیق حالات او بر آمد
او اول از نام او استعلام فرمود عرض کرد مرا استپس نام است پس فرمودش از زبان فرنس بطور نیکو عرض کرد نجات
از مسقط الرأس من رسیده تا نزبرق که یکی از ولایات ممالک نمسه است معروف داشت شغل والدش جویا شده
نسبت داد و از عمر او تحقیق رفت هیجده سال معین گردید سبب کارد را که در بغلش بود پرسیدند بیجا باک گفت تا شما را بقتل رسانم حضرت
امپراطور از این سخن حیرت نمود و فرمود همانا سودا بر مزاج تو غالب گشته از عقل بری و از خرد عری شده در جواب گفت
هرگز مرض بر من غالب نشده و سودا نخورده ام از سر زبجه معتقدم علم قلبی و در خاطرم ذلتی نیست پس امپراطور فرمود سبب چه بود
که قصد جان من کردی گفت مگر کشتن تو عرضه داشت چرا که شما مملکت ما را خراب و چشمه عیش ما را سراب کرده اید فرمودش از آن
نسبت بتو ضرری رسیده گفت ضرری در قلم داری عرض کرده نه تنها مرا بلکه عموم اهالی مملکت نمسه را متضرر و مملکت ما را بدون
حقی متصرف گشته اید فرمود محرکت بدین کار ناشایست که بود عرض کرد مرا آگهی علم حاصل است که از قتل شما نفع کلیه بمملکت عاید
و نام نیکم در دنیا باقی خواهد بود محرکی ندارم فرمود گفت که دیدن پیش مرا دیده یا این اول مرتبه ملاقات است عرض کرد

در ولایت ازفرت که با امپراطور روس در مقام ملاقات در آنجا بوده و خدمت شما رسیدم فرمودند آن وقت هم خوب گفتی
من داشتی لیکن نه بلکه دوست ترین خلایق شما بودم چه چنان میدانستم که ازین پس ابدا در مقاتله و مجادله با امپراطور روس
نخواهید آمد فرمود چند وقت تا بدار السلطنه آمده عرض کرده بودم کفتش تا دیدن وزرت چه بود که بدین امر خطیر راضی
و تا کنون تاخیر انداختی گفت اشت روز قبل لم رفتن بقلعه شنبرون با کسانم ولی چون دوره روزکار نور او قرب
اتمام نرسیده و وقتی رسیده ام که سیلاب نظام اختتام یافته و باتمام رسیده بعمارت خود تشریف برده بودید و دوران بغضی
از شش جهتم حواس بخانه جمیع این کار و چاره منحصر در انتهاز وقت مزبور دیدم که باتمام مقصود پردازم تا شیره کاری
سرای و وزنم یکباره از مقصد دور و وزر شاه و حال مرا مجهور ساخت جنابمال رتب سکوه حضرت امپراطور پس از این کلمات
فرمود این جوان معلوم مجنون است و مرا امر کرد تا کسی باحضار کار و تربیت فرستم آن جوان اعلام کار و تربیت از کجا کرد
کفتم حکیمباشی امپراطور است که مرا رضی نیست که محتاج بمداوای حکیم باشی باشد مجملا پس از حضور حکیم باشی امپراطور او را
بملاحظه نبض آنجوان فرمود و حکیم پس از ملاحظه معروض عرض رسانید که مرا این را از هیچ راه ناخوشی نیست مجددا امپراطور
جوان را مخاطب ساخت که تو را جنون گریبان گیر و عاقبت مخرب خاندان خود خواهی گشت اکنون اگر خواهی این یک بار
آیی والله راه بازگشت فرازای تا از تقصیرت بگذرم و بمقتضای عفو جبلی خشم فرا خورم جوان عرض کرد ابدا امیدی
عفو تقصیرم نخواهم نمود و همه بار خاطرم همان که دست در گردن بمرادم حایل گردیده و قتل شما را کناه نبود چه لازم
از اهل مملکت بر ذمه من بود پس امپراطور از صورت حال آن صورت که در غلبه است استعلام فرمود عرض کرد که صورت معشوقه
من است که اراده شاگردی او دارم امپراطور فرمود حتما اولاد تو این حکایت پریشان حال و مضطرب احوال خواهی گشت
عرض کرد موجب افسردگی خاطر آن دختر نخواهد بود مگر از عدم نیل من باین مقصود و چه اولا پس از من از وجود شما طالب وصلت
امپراطور فرمود با وجود اینکه عهد وان ولکن هرگاه قلم عفوت بر جرایم اعمال کشیده و از عقوبت بگذرم ممنون من خواهی
بود گفت نه ولی اگر تو تسمی جوشت رحیمی از بخت بنجات ممنون بودم جنابمال رتب سکوه پس از مقدمات مزبوره
فرمود تا او را بمحبس بردند و مرا فرمود این جوان بعمر خود کرده قدم در این کار نهاده و حکمی از جانب من بحاکم الابز
بنویس تا در انجاها و تحقیق مطلب نماید که کی محرک او آمده و او را برین داشته که باین شدت لم قتل من بسته است حاکم
مزبور حسب امر امپراطور بلوازم سعی و اهتمام در آن کار معمول داشت ولی نهال کوشش و دوحه اهتمامش بار ثمری بدید نیامد

بالاخره

بالاخره حکم بر قتل او صادر کردید و از آن پس امپراطور فرمود تا کیفیت قتلش از آن جنابمال معلوم سازم جنابمال
مزبور نیز کور نمود که تا سه روز مطلقا دست بغذا نبرده و بوقت حضور طعام سلیف که مرا چندان قوت است که هر کلام
خواهم بدون زحمت بمحل ساعت توانم آمد و چون حکم قتل او از جانب ناپلیون رسید فورا او را بمقام سیاست آوردند
در هنگام ضرب عنق فریاد برآورد که ابدا مملکت ما آزاد باد و معمور و آباد و مرگ مر آن ستمکاری را رسید که ممالک بیشمار
بدون حقی غصب کرده است بعد از آن او را بمکافات عمل رسانیده نقش از بار سر رهانیدند مؤلف گوید و پنهان
نماید که این معنی بر عموم اهالی دولتین معلوم است که پس از وقوع محاربه و فرار و انهزام جنود نمسه در شریف
فرمانی امپراطور بشهر ماتب که یکی از ولایات ممالک نمسه است شاهزاده پرنس لیختنشتین از جانب امپراطور نمسه وارد
و در مقام انعقاد امر مصالحه آمده و با وجود مصلحت برای هر دو دولت و میل آن دو امپراطور بر مصالحه عهود صلح
و شروط آن قرین اتمام و انعقاد نیامده و فی الحقیقه تاخیر امر مزبور از جانب امپراطور ناپلیون بود چه تکالیف
مالایطاق در آن باب میفرمود ولی پس از روی داد این حادثه و حرکت آن جوان فورا وزیر دول خارجه را که
باشر امر مصالحه بود احضار و از قرار داد امور مزبور استفسار فرمود وزیر مزبور روی داد امور و کیفیات وقعه را
کما هی معروض ضمیر منیر امپراطوری داشت حضرت امپراطور تاکید در تمام امر مصالحه فرموده مقرر داشت که اسباب محاربه
معروف محاربه که امپراطور نمسه بغرامت آن تکلیف کرده ایم هرگاه در دو سه میان وجه سخن و حرف کوید چندان
سخت مگیر مقدار کم و زیاد نقصی نخواهد بود سایر تکالیف ما را کلا بدرجه قبول رسانید از این دو سه میان منظور
گذشت مرا منظور نظر و منتهای خاطر آنست که امر مصالحه بزودی انجام پذیرد و ضرر و خرابی که بر ما وارد شد جبران و
تلافی شود مطالبه زیادتی و منفعت لزوم و ضروری ندارد وزیر مزبور حسب الحکم مسطور در ساعت بشاهزاده سابق الذکر
که از جانب امپراطور با تمام امر مصالحه مامور بود شرحی نگاشته در همان شب بلدیکر ملاقات و مکالمات و محاورات نمایند با
نمود قرار و شروط مصالحه و معاهده را تمام و در باب وجه خسارت محاربه دولت فرنس که بایستی دولت نمسه از عهده
غرامات آن برآید نیز ختم کلام نمودند و از طرفین شروط نامجات مرقوم و ممهور گشت و صبح همان روز وزیر مزبور شرفیاب حضور حضرت
امپراطور گشته صورت مصالحه را بلحاظ انظار مهر ظهور رسانید و حضرت امپراطور فصول آن را بانظار دقت ملحوظ و شروط مرقومه را
بامعان نظر معلوم فرموده تمامی را بمقرون درجات استحسان و قبول داشته وزیر را مورد کمال تفقدات خاطر عاطر

مشمول فرموده در ضمن قیود مصالحه شرط نموده بودند که فرنسیس دویم امپراطور مملکت نمسه سرمایه لوئیسه دختر خود را بحباله
نکاح امپراطور ناپلیون آورده بدان راه عقود مواحدت و وداد را قرین کمال استحکام دارند و این دختر چنانچه
سابقا نیز بآن اشارت رفت در هنگام محاصره دار السلطنه نمسه بواسطه عروض ارتحالت پدر در فرار باز مانده
در شهر استقرار داشت **فصل پانزدهم در بیان نتیجه ضبط ولایات روم قدیم و فتوای خلیفه روم بخلاف حکم
ناپلیون و اخراج خلیفه از روم و رفتن ناپلیون بجهة ملاحظه دیوان و پای تخت توریه و اتمبرق و مراجعت
او بپای تخت فرنس و اظهار طلاق با امپراطریس جوسفاین و عقد کردن دختر امپراطور نمسه و سفر کردن
امپراطور با حرم تازه خود بولایت هالنده و کاشتن تخم جنگ با دولت روس** قبل از این مرقوم کلک درر سلک
تحریر و بیان گردیده که حضرت امپراطور در هنگام استقرار موکب منصور در حوالی دار الملک نمسه احکام محکمه صادر فرمود
که ولایات متعلقه خلیفه روم قدیم ضمیمه ممالک فرنس شود و قراری نیز برای خلیفه اعظم مقرر فرمود که از آن قرار
و مطلقا مدخل در امر سلطنت آن مرز و بوم و دیار ننماید پس اعظم خلیفه اعظم متصور آنکه نیز چون پادشاهان فرنگستان تفوق
روحانیت غالب خواهد آمد چنانچه ایشان خلاف اوامر او کرده شانی حرمت نیست باو معمول نمیتوانستندی داشت ناپلیون
نیز چنین خواهد بود در مقابل حکم امپراطور فتوائی نه هیچ بین دستور مرقوم داشت که بحکم خداوند اعظم و حواریون عیسی که
کیفی پل و دیگری پطرات و بحکم خود که خلیفه اعظم و جانشین ایشانم اظهار و بیان مینمایم که بسبب صدور این حکم که در
خصوص ضبط ولایات روم قدیم متعلقه و ولایات متعلقه خلفای دین را متصرف گشته و مطالبه وجوه دیوانی از آنها میکنید
شما و مباشرین شما عموما بر حسب حکم ربانی مستحق عقوبت گشته از تحت حلیف نصارانی انحراف ورزیده اید و بنا بر این
احکام و فتاوی دینی در آن مقام نوشته در معابد و کنایس و بقاع و مدارس و رباطات و معابر و ضیافتخانهای کلیسا
مجامع قبایل و عشایر خلق از غریب و قریب و عامی و ادیب ولایات روم قدیم سپاردیم تا عموم خلایق را معلوم و مشهود
آید که غاصبین ولایات مزبوره که متعلق بخلفای دینیه است مردود و مطرود شده اند و معین و نام ایشان عاصی درگاه
خداوند جهان و مستحق عقوبت نیران سبحانست و هرگاه در روم قدیم یا در ولایات متعلقه بخلفای دین کسی از ایشان مقتول
یا اجل محتوم خبر حیاتش افول نماید محروم و عاصی و مردود و نامسعود رفته خواهد بود و نیز خداوند ودود مقرر داده و حواریون او
که خلفای ایشان میگوییم هر کس تقویت اعمال مزبوره نماید یا مباشری امور دیوانی ناپلیون را تقبل کند در جزای

احکام سعادت ایشان نماید هر آینه مجرم و مبغوض پروردگار جهان خواهد بود **مؤلف میگوید** هنوز موکب امپراطوری
از دار السلطنه نمسه عطف عنان عزیمت بجانب ممالک فرنس نفرموده بود که حکایت مخالفت عظیمه خلیفه اعظم معروض
سمع شریفش گردید و از تامل آن کار زیاده متوحش شده در ساعت حکمی بعهده جنرال راوت که در آن اوقات مأمور
توقف روم قدیم بود صادر فرمود که خلیفه اعظم را گرفته بدار الملک فرنس فرستد جنرال مزبور حسب المقرر او را در کالسکه
نشانیده و از شهر روم روانه ساخت و آن خلیفه بیچاره که همواره در نزد ملوک و سلاطین دارای کمال احترام
و اعزاز بود اسیر وار از شهری بشهری و دیاری بدیاری میرفت و اهالی ولایات بجهت خوف از ناپلیون احترام و استقبالی
از او معمول نمیداشتند و اگرچه ملالت خاطر و کدورت ضمایر مردم در آن باب خارج حیطه حساب بود و عموم خلایق معتقد آن
بودند که اینگونه رفتار با بزرگ دین دار موجب سخط خداوند غفار خواهد بود ولی از آنجائیکه مشیات ربانی موقوف بعقبات
خلقانی و تقدیرات سبحانی بر حسب تصورات انسانی نیست از محاسن اتفاق یک فردای آن روز که خلیفه اعظم را فرمان
محبس او رفت فتح و قوام بر حسب مرام حضور امپراطوری را میسر گردیده کما سبق ذکره و فتحی بود از اعاظم فتوحات حضرت امپراطور
مؤلف گوید که سابقا اشارت به تحریر منتظم آمد که وزیر دول خارجه بجهت تکمیف امر مصالحه را فیمابین دولتین علیتین فرنس و نمسه
بانجام رسانید و چون این مصالحه در شهر شنبرون باختتام رسید مسمی بمصالحه شنبرون گشت و بسبب این مصالحه بنیان مملکت نمسه
منهدم و اوضاع سلطنت متغیر و دیگرگون گشت فرنسیس دویم امپراطور آن ممالک بواسطه آن تغیر و سوانح مملکت و انهزام
و فرار خود و تسخیر و تصرف امپراطور ناپلیون در ممالک او که حقیقت مجدداً از جانب ناپلیون با امپراطوری مملکت خود برقرار گشت
بغایت ضعیف گشته مانند سلاطین اول سلسله که بایستی سالها زحمت برند تا در امر سلطنت خود متمکن شوند گردیده و
امپراطور ناپلیون ولایاتی از ممالک که بر حسب مصالحه نامه خارج و ضمیمه ممالک خود فرموده بود تمامی را دولتی عظیمه
مقرر و مسمی بدولت الیریم داشت و در آنجا فرمان فرمائی از جانب خود مأمور ساخت و بدین راه اطراف بری و بحری مملکت
دریای آدریاتک را بالکلیه صاحب گردید و اکثری از بنادر ممالک نمسه را بموجب مصالحه نامه بحیطه تصرف آورده **بالجمله
دولت نمسه بواسطه مصالحه شنبرون** بدان مرتبه مختصر گشت و طرق تجارت و معاملات ایشان چنان مسدود شد که
بحیطه محاسبه وهم و خیال نتواند آمد و از همان روز که امر آن مصالحه انعقاد یافت بر عموم خلایق این معنی واضح گشت که دولت
نمسه تحمل آن تحمیلات و خسارات نمیتواند کرد و فاسخ شرایط آن لا محاله امکان نخواهد یافت **خلاصه حضرت امپراطور بعد از اتمام امر انعقاد مصالحه شنبرون**

حرکت و تعجیل تمام مرحله پیمای طریق مملکت فرنس گردید و در عرض راه بملاقات پادشاه لوریه اقدام فرموده و از آن
ولایت وارد تمبرق ملاقات نمود در اواخر ماه اکتوبر مطابق دهم شهر رمضان ۱۲۲۵ هجری وارد شهر فانتین بلو که در ده فرسخی
ولایت پاریس واقع است گردید و از آنجا در غایت سرعت روانه و عنان در شهر پاریس در دولتخانه ایمپراطوری کشیده
و چنان بتعجیل آمد که از قراولان رکابی زیاده از یکنفر در خدمت او نتوانست آمد چون در مصالحه شنبرون در ضمن العقد
شرطی یافته بود که ایمپراطور زوجه قدیم خود را طلاق داده دختر ایمپراطور نمسه را بحباله نکاح خود آورد در ایام توقف خود
در شهر فانتین بلو پسر جوزفین را که از شوهر اول خود داشت و در ظل عطوفت ناپلیون تربیت یافته بود احضار فرموده کیفیت را
کماینبغی بجوزفین پیغام داد او نیز از روی صداقت تعلق کار را خاطر نشان مادر نموده او را راضی بطلاق داشت و صورت حال را
معروض خدمت ایمپراطور نمود ناپلیون مقرری و رسومی گزاف در وجه جوزفین مقرر فرموده رجب خلیفه عیسوی
علی نبینا و علیه السلام او را مطلقه فرموده و از آنجا کس روانه فرمود که دختر ایمپراطور نمسه را بعظمت و جلال تمام از آنجا
آورده در کلیسای بزرگ شهر پاریس عقد مناکحت ببندد و در آن جشن میمون و عقد سعادت مقرون حضرت ناپلیون
احکام قدرنمون بتجار … صادر فرمود که از امتعه و اقمشه نفیسه مملکت نمسه در آن مملکت بیاورند تا مجموع خواتین فرنس
دلجوئی و خوشامد آن عروس حجله سلطنت را در ایام جشن لباس و وضع نمسه ترتیب دهند و در بر کنند بپوشند و بدین واسطه
نمسه را قرب تمام و بهای لاکلام پدید آمده عموم اهالی نمسه و فرنس از ادای جشن سعید مسرور و خاطر … آن بود که من بعد
مخاصمت و جدال فیمابین دو دولت ابد اتصال بالمره مسدود و ابواب محبت و خلت مفتوح خواهد گشت مجملا چون
ناپلیون مرایه لوئیه صبیه ایمپراطور نمسه را بعقد زوجیت آورد اولا او را بهمراهی خود برداشته بولایت هالند برسم
تفرج برده در حدود و بنادر آن مملکت امر بتعمیر و استحکام فرموده هم باتفاق حرم محترم مراجعت نموده و در عمارت سنت کلود که
یکی از عاظم عمارات ایمپراطوری بود نزول کوکبه عظمت و جلال فرمود مستر اورین سلکویه که در همان عمارت عرایض
من و باتیرین من داخل انجمن حضور ایمپراطوری گردید که ولایت همبرق و ولایت … از عهده … توجهات دیوانی خود
نمی توانند برآمد و موجب و مخارج عساکر مأموره آن مملکت را نمی توانند همسازی نمود در مقام استدعا برآمده بودیم
که ایشان را از تکالیف شاقه دیوانی معاف فرموده تخفیفی در وجه ایشان مرحمت فرماید و حضرت ایمپراطوری در آن اوقات
هنوز بمحاربه انگلیس و … اقدام نفرموده زیاده طالب مصالحه با دولت انگلیس بوده ولی دست بر این مطلوب نیافته

مصالحه صورت امکان و حصول نیافت و چون ایمپراطور ناپلیون قدغن و تأکید فرموده بود که در ولایت هالند که
برادر ناپلیون ضمیمه ممالک فرنس گردیده بود نیز چون سایر توابع دولت فرنس امتعه و اقمشه انگلیس بیع و شری نشود و
معامله با آن دولت را موقوف دارند و از اینکه امور اهالی آن ولایت بمعامله تجارت با ایشان می گذشت و بواسطه این حکم
معاش ایشان بسته گشته بود عموم اهالی ولایت هالند و سایر ولایات ملجا و مضطر گردیده معاینه دیدند که هرگاه چندی کار
بدین منوال گذرد بالمره از حلیه آبادی عاری و خراب و ویران خواهند گشت و کلا متفکر و منتهز وقت می بودند که دولتی اولا بنای
محاربه با دولت فرنس گذارد بر او فایق آید با ایشان نیز متفقا باعانت و امداد دولت مخالف بپردازند و … ناپلیون را از
قرین … سازند مورخ سلکویه که سبب اصلی و راه کلی مخالفت دولت انگلیس با دولت فرنس این بود
که ناپلیون ولایت هانوور را تابع ملک فرنس نمود و بدین راه دولت انگلیس قدم در راه مصالحه نمی گذاشت چه سیاست
که ولایات و بنادری را که بهنگام محاربت برای وسعت صفوف کارزار و در مقام صلح بجهة تجارت و … لازم است
و در کار بود کلا ناپلیون بحیطه تصرف در آورده علاوه بر تصرف ضمیمه مملکت فرنس نموده بود و هرگاه امر مصالحه صورت
انجام پذیرد و ولایات مزبوره متصرف ایشان بوده باشد امور ممالک بخصوص ملک انگلیس در نهایت صعوبت خواهد گذشت
و بدین راه مطلقا از در صلح در نیامده و در طریق محاربت جازم بود و دولتمردان را نیز بغوی و تحریک در آن امر نموده مستر بورین
سلکویه در زمان ۱۲۲۵ هجری برای اهالی ممالک متعلقه بغایت خوش گذشت و ظلمی چند بر ایشان واقع گشت ولی ناپلیون
در آن سال حکمی عجب که از طریق خرد بغایت غریب بود فرموده آن این بود که اگر در ممالک محروسه فرنس بهر جا متاع
و قماش انگلیس دریافت گردد و کلا باتش بسوزانند و حکم او نیز چنان حکمی بود که … متاع … در آن
توان … لهذا امتعه و قماش انگلیس بهر جا بود سوزانده … تمام و … لاکلام بود … فقرا و ضعفا …
… که اکثری بی ثروت و سرمایه بودند برای العین میدیدند که آن اموال و امتعه فراوان … و جنبه
باتش سپرده می سوزانند و اگر آن مال گزاف را فیمابین فقرای مملکت تقسیم و تسویت می نمودند بیک هر آینه مستطیع و بی نیاز
میگشتند مقارن این حال حضرت ایمپراطور مرشل برنادت را ولیعهد دولت سویدن کرده روانه فرمود و این معنی
موجب وحشت خاطر دولت روس شده و در معاملات ایشان فتوری پدید آمده چنانکه تفصیل ولیعهدی مرشل بورد در
فصل دیگر مذکور خواهد گشت فصل شانزدهم در ولیعهدی مرشل برنادت در سویدن و توقف او سه روز در شهر

حمبرق و ملاقات آخرین او با امپراطور ناپلیون و وداع او و سایر گزارشات دیگر مؤلف میگوید که توضیح
این کلام در این مقام مقتضی آنست که ذکری بر سبیل اجمال از وقایع اتفاقیه آن ایام و اوقات و موجبات و ترقیات
ترقی مرشل برنادات برشته تحریر و بیان آید که ناظرین را فی الجمله بصیرت حاصل و از بصیرت مجمله استحضار کامل
حاصل آید و بر ارباب فطنت معلوم گردد که در زمانیکه ناپلیون وزرای جمهوریه را در مقام استیصال بود نهایت مخالفت
نسبت باو نموده بودند و ابدا آن مخالفت از خاطر ناپلیون بیرون نرفت چگونه مقرون بمنصب جنرال و ولیعهدی
دولت سوئدین منتخب گردید مبین این مقال آنکه در سیزدهم ماه مارچ ۱۸۰۹ عیسوی مطابق ۱۲۲۴ هجری قسطاو ثالث اندلف
پادشاه مملکت سوئدین در محافظت ثغور مملکت و اجرای قوانین و آداب دولت قرین عجز و قصور و هم عنان فروماندگی
و بیمایگی گردید بنا علیه اهالی مملکت او را گرفته بقید و حبس مقید نمودند تا مملکت خالی از وجود حکمرانی نبوده باشد
در آن ایام زمام مهام ولایت بقبضه اختیار امیر سدرمنیه که عموی او بود نهادند و چندی بعد از آن قسطاو
اندلف را در دیوان خانه دولت حاضر نموده بر آن داشتند که حکما استعفا نامه از سلطنت نگاشت و در روز [illegible] منتشر ساختند و در ده
می سال بعد مطابق ۱۲۲۴ هجری بدو ماه بعد از حبس سلطان سابق از آنجا که قانون مملکت است عموم ملک زادگان
و اکابر مملکت در شهر استاق خولم دار السلطنه مملکت سوئدین مجلس شوری آراسته همان امیر شهر سدرمنیه را بسلطنت و دارائی
مملکت منتخب و مقرر ساختند و امیر مزبور را فرزندی بنام کرستیان اقست بود که بجهت مقرر و ولیعهد مقرر گردید ولی از
احکام قدر در اواخر ماه مزبور فرزند مذکور بمرگ مفاجات ترک حیات نموده و دیگری از آن سلسله که شایسته و مستحق
ولیعهدی بود نیز اهالی شهر بگمان آنکه او باعث قتل ولیعهد مزبور گشته کشتند و قریب سه ماه از آن پس که هشتم ماه اقست
و چهل و ششم اسد سنه مزبوره بود کارگذاران دولت سوئدین شوری و صلح کرده قرار کار بر آن دادند که مرشل برنادات
متصدی آن امر خطیر و شغل جلیل سازند چه قبل از آن او را آزمایش و امتحان نموده حسن تدبیر و اصابت ضمیر او را در فتح ممالک
ولایت و سرپرستی رعیت در ایام حکومت او در یکی از ولایات سوئدین که بحسب امر امپراطور ناپلیون مامور آن مملکت بود دیده
و از آن جمله بودند بنا علیه صورت مدعا را برای رضا منای حضرت امپراطور و ضمیر منیر مرشل برنادات معروض و مشهود داشتند
عهد این اوقات مرشل برنادات در ولایت پاریس بود در ساعت بحضور حضرت امپراطور رفته حقیقت را عرض نمود و استدعا
امر مزبور بود استرخاص و دستور العمل خواست حضرت امپراطور چون این عمل جلیل بود متعرض نشد و فرمود که در این کار تو را اختیار تام

بود و چاره امورات را جز باختیار قضا منتهی گردد پس فرمود اختیار رد و قبول تکلیف امنای دولت سوئدین با
آنچه بخاطرت مقبول است مقبول دارد و موانعی که در این باب است رفع مینمائیم از این فرمایشات امپراطوری چنان
استفاده میشد که رفتن برنادات در آن ولایت مصلحت کار و صلاح دولت یاد ارست مستر بورین میگوید که برنادات
روزی چند بانجام تدارک و تهیه اسباب رفتن اشتغال داشت و بعد از انجام آن [illegible] که چند نفر از اهل پاریس [illegible]
رفته مجددا بولایت پاریس مراجعت و از آنجا کیفیت ماموریت خود را بولیعهدی سوئدین بتوسط مراسله در آن اوقات حمبرق بمن
نگاشت و بفاصله چند یوم از خدمت امپراطوری ترخص حاصل و روانه صوب مقصود گشت و در پانزدهم ماه اقتوبر
مطابق نوزدهم شعبان ۱۲۲۴ هجری وارد شهر حمبرق شده سه روز در شهر مزبور توقف نمود مستر بورین میگوید مرشل
برنادات در ایام توقف حمبرق متصل با من بوده اختلافات واقعه فیما بین خود و امپراطور را در آن اوقات مذکور نموده و بسبب
نقصان التفات ناپلیون را پس از محاربه و قرام نسبت بخود در رشته بیان آورده گفت که با وجود ظهور جلادت
و شهود رشادت افواج بحر امواج ولایت سقیان ابو الجمعی من باز پس از محاربه ایشان را مورد ملامت و مواخذه فرمود و خفت
شرفیابی حضور نداده و از آنرا از مجرمان حرمان غیرت و شان استقلال نمودم اظهار کردند که او باین [illegible] آن نمود که تمام
فتح محاربه و قرام باسم افواج سقیان تمام شود و بدین راه افواج مزبوره را مورد ملامت داشت و شما با وجود نگاشت و ملاحظات
ناپلیون اعلام نامه مبنی بر تعریف و تحسین ایشان و اشعار بر ظهور مردانگی ایشان نوشته فتح مزبور را باسم خود تمام نمودم
و این معنی معروض ناپلیون افتاد که اعلام نامه مزبوره که منافی رای ایشان است انتشار شده و در همه ولایات منتشر گشته است
مستر بورین میگوید از مرشل برنادات استعلام نمودم که عاقبت از تغیر مزاج امپراطور بکجا منجر گردید گفت اعلام نامه سپاه
جنود منه نگاشت که آنچه برنادات در باب فتح محاربه و قرام نوشته خلاف واقع است و سواد اعلام نامه مزبوره را که همراه داشت
بمن نمود مضمون آن این بود که در احکام یومیه حکمی که مرشل برنادات در ششم ماه جولای نوشته و چاپ نموده از مجموع ولایات انتشار یافت
و مضمون آن این است که جنود سقیان مخاطب داشته که در روز پنجم ماه جولای بعد یا سی هزار نفر از شما قلب لشکر مخالف را
تهمتن وار شکافته بقریه و قرام رسیدند و از صدمت و سطوت چهل هزار لشکر و شصت عراده توپ اژدها پیکر دشمن که چون [illegible] در
بار شما بود اندیشه بخاطر راه نداده رخنه در ضمایر شما راه نیافت و از مطلع مهر خاور تا مغرب شمس انور و از مغرب تا نیمه شب
کارزار اشتغال ورزیده شب را در محل عسکر مخالف بسر آورده بروز دیگر که روز ششم ماه بود چون روز قبل در مقابل صفوف

قبح مخالف با قلت عدد شما و کثرت عدد آنها همچنان کوه آهن مقاومت کرده بار مقابله و مقاتله پرداخته و پرچم
اعظم مراتب جرأت و جلادت شما را برای العین مشاهده نمود شما را چون افواج رشادت قرین بلکه مرتبه برتر و بهتر از
ایشان مورد تحسین و آفرین فرمود الکنون ظهور رشادت و نام برداری سرباز و صالدات موقوف بر آنست
که لوازم حقوق ولی نعمت خود را بجا آورده تا جان در بدن دارند محاربه نمایند تا بر خصم غالب آیند و نیکنامی
حاصل سازند الحق شما در این محاربه حق خدمت را ادا نمودید و لازمه فدویت را بعمل آوردید و گفته کان شما رشادت
جاوید از نام نیک حاصل و زنده کان قرین مفاخر کامل آمدند الکنون گذشته از آنکه حضرت امپراطور در روز محاربه
مزبور خود در سر عساکر فرنس بوده و حکمرانی میفرمود و امر و نهی سپاه و تشخیص رتبه و مقدار افراد جنود و جلادت دلیرانه
اختصاص باو داده بنابه دیگران در آن دخالت نمایند و چون مرشل برنادت گستاخی کنند و بنا بر آن حضرت امپراطور فتح
و نصرت خود را تنها بر جلادت و رشادت جنود فرنس حمل نمایند و از عساکر خارجه نداند و نام شما از میان رود آن حکم
مرشل برنادت خلاف محض است و محض خلاف و چون سقیان ابوالجمیع او بجهه برای اظهار رشادت و جلادت خود آن حکم را نوشته
و فتح مزبور را با افواج سقیان که بیگانه میباشند منسوب داشته و زیاده بر تعریف ایشان اصرار کرده و این معنی منافی
صداقت و مخالف صلاح و صواب دید دولت و شیوه تدبیر در امور مملکت داری است که شخص اول مملکت خود را چشم پوشیده
در تعریف بیگانگان کوشد و خود قرار نماید که افواج سقیان باعث فتح و ظفر شده‌اند و حقیقت آنکه فتح مزبور را تمام امپر
ریوالی و مرشل آونیات صورت وقوع یافت که آن دو سردار والا تبار در روز حرب هجوم برده اجل قلب لشکر مقابل
کشته و همچنین مرشل برنادت نوشته که در هجوم او جولای افواج سقیان قریه و قرام متصرف شده و مانند آهن در مقابل دشمن مقاومت
ورزیده نیز مخالف واقع است زیرا که قریه و قرام را در ششم ماه مزبور افواج ابوالجمعی مرشل آونیات متصرف شده و مرشل برنادت
و جنود جمعی او هرگز مانند آهن در مقابل دشمن مقاومت نکرده بلکه اول کسی که رو بفرار نهاد او بود و حضرت امپراطور را علاج گشته افواج
ابوالجمعی مرشل گذاشته و سواران جمعی خیاران [illegible] و جوقی از افواج قراولان خاصه را بامداد و محافظت برنادت فرستاده
این صورت مفاخرتی که مرشل برنادت در باب فتح و ظفر بر خود و افواج سقیان نسبت داده حقیقت شایان شان مرشل
ملکه نبود و افواج جمعی او است و امپراطور میفرماید که احدی از سپهسالاران و سرداران رشادت دیگران را بخود نسبت دهد و بیهوده
مفاخرت نکند و فتوحات دیگران را نسبت بخود ندهد و نام دیگران پایمال نماید بالجمله که چه افواج سقیان خود بیشتر که

تعریفات مرشل برنادت درباره ایشان خلاف واقع بوده و رشادت دیگران را با ایشان نسبت نموده ولی از این حکم
که بر نسخ حکم برنادت شرف اصدار یافته البته موجب نقار خاطر و کدورت خاطر ایشان خواهد گشت بنابر آن حضرت امپراطور
میفرماید که چاپ آن حکم مخفی مانده و غیر از سپهسالاران و سرداران احدی از افواج سقیان و دیگران بر مضامین آن اطلاع
نیابند مختصر کلام آنکه مرشل برنادت مذکور ساخت که روزی از ایام سلام امپراطور رقم در مجمع سلام از من استعلام فرمود که
خبری از مملکت سوئدن داری عرض کردم بلی مرا خبر فرستاده‌اند که وقایع نگار حضرت امپراطور که در دارالسلطنه سوئدن متوقف است
بکارگزاران دولت مزبور بحث مینماید که برای چه مرشل برنادت را بولیعهدی انتخاب کرده‌اید و نیز بعضی معتقدند که حضرت
امپراطور را که اراده آن است که دولت سوئدن و دنمرک را متحد شود و سلطان دنمرک را ولیعهد آنجا سازد حضرت امپراطور
این معنی متعجب گشته فرمود خاطر جمع دار که این سخنان را اصل و صحتی نیست و از حیف و صحت میباشد مستر بوری بن یکوید که مرشل برنادت
پس از بیان اوضاع مزبوره مذکور ساخت که تاکنون درک منظور تا پیمون ماده بار خود نکرده‌ام و نمیدانم از این رفتار باشد
من چه منظور دارد و بالقطع میدانم که او مرا محبوب نمی‌شمارد و بغایت با من عداوت دارد ولی اطمینان من با آنست که
حب [illegible] امپر مملکت داری در انتظام مملکت و امورات دولت سوئدن مضایقه و خودداری نمینماید چنانچه در باب ولیعهدی من
مانع نیامده و مرا از قبول آن ممانعت نفرموده چون خبر رسید که مرا بولیعهدی انتخاب نموده‌اند در ساعت امر فرمود خبر مزبور را در
اخبارنامجات نوشته بولایات منتشر ساختند و تا ده روز در باب حرکت من از ولایت پاریس و رفتن مملکت سوئدن مطلقا فرمایشی
نفرمود و من تدارکات خود را از هر جهت دیده و تعجیل در ترخص داشتم بخدمت امپراطور رفته احکام و فرامین لازمه آن کار را که منتظر بودم
معروض داشتم و استدعای صدور فرامین مزبور نمودم تا من نیز رسم خداوندگاران سوگند در صداقت دولت نمایم حضرت امپراطور
اولا از تعجیل من در رفتن تعجب فرموده بعد از آنکه تأمل فرمودند که از رای مصلحت آن خاص دولت صلاح کار در آن دیده فرمود که
شما باید قبل از رفتن بر سلطان خاطر نمایید که خلاف فرمان نکنند و تیغ مخالفت از نیام خودسری بیرون نیاورید در جواب معروض داشتم
که آیا حضرت امپراطور چنان تصور میفرمایند که من قادر بر چنان تعهد باشم و حال آنکه نمیتوانم زیرا که کارگذاران دولت سوئدن
مرا بولیعهدی دولت مزبور منتخب کرده‌اند و حضرت امپراطور نیز امضا فرموده‌اند و من بدین ماده از اهالی سوئدن شده‌ام چگونه چنین
شرط اقدام نمایم و من علم دارم که این تکلیف از خود حضرت امپراطور ناشی نشده است بلکه قاضی بزرگ مجلس مصلحت این تدبیر را
نموده است و بلاشک این معنی را دریافت کرده است که این تکلیف موجب ارتقای مراتب من خواهد گشت حضرت امپراطور فرمودند

مفهوم این کلام چیست عرض کردم ای خداوند هرگاه شما بوسطه قبول کردن این تکلیف مرا از ولیعهدی دولت
ممنوع فرمائید مفهوم میگردد که من زیاده بر جنرالی نمیباشم با خود که امپراطور اعظم میباشید همسر و برابر شمارند حال
آنکه تفاوت از زمین تا آسمان است مرشال برنادات میگوید چون این عرض را کردم حضرت امپراطور فرمودند پس از
ما از این تکلیف که نمیتوانیم مرا مرخص فرمود و گفت در هر کار رنجت و طالع با تعلق کار ما را فرو نخواهد گذاشت و تمنای
ما را زود بعمل خواهد آورد مرشال برنادات گفت بعد از مکالمات مرخص معلوم گشت که مرا خواهد گرفت و سعی بسیار نمود
که امپراطور رفع مکافات از من نماید و قسم یاد کردم حضرت امپراطور دست مرا گرفته فشرد که برمن معلوم گشت که از راه التفات
قلبی میباشد و همان حال که دست مرا در دست داشت مراتب مرحمت و عنایات خود را بیان داد و چهار کرور فرانک در عوض
شاهزادگی من که در ولایت پانت کارو داشتم مرحمت فرمود که مبلغ مزبور بخانه بکار آید و کفایت مخارج و تدارکات مرا نمود
چون مرخص از امپراطور حاصل نمودم بخواستم روانه مقصد شوم یکی از جاهای من که ذکر اسم او مناسب نیست بعزم وداع نزد من آمد و صحبتی که
میانه او و ناپلیون شده بود ذکر نمود و گفت ناپلیون بمن تحقیق فرمود که آیا برنادات ترک فرانس مفهوم میتماید عرض کردم
بلی البته بخانه دیگری است پس فرمود من زیاده میخواستم او ولیعهدی سوئدن را قبول نماید و ترک وطن خود کند ولی حاصل
که او با این عرض کردم ای خداوند گستاخی نمیخواهم عرض نمایم که حضرت امپراطور در این باب سهو فرموده اند و اکنون
مرشال عام است که شما نسبت با او بی التفات میباشید و او بی التفاتی شما را قرار کم معلوم کرده است که هنگامی که
امپراطور وزرای جمهوریه را گرفتند مخالف بخانه از برنادات بظهور رسید و معاندت زیاد ورزید ولی این اظهر من
الشمس است که اکنون ترقی مدیده است تا بعد اتفاق در خدمتگاری میکوشد و با قدام اخلاص طریق ارادت میپوید حضرت
امپراطور فرمود بحتمل این سخن صدق داشته باشد ولی چه حاصل که در این مدت مقصود خود را یافته ایم و حال وقت
منقضی گشته اکنون او در منافع مملکت خود کوشش نماید و در خیال دولت خود مستر نودین میگوید از آن پس که مرشال برنادات
این مکالمات تمام نمود در باب رفتار خود و سلطنت سوئدین از من استنباط کرد من آنچه صلاح کار او را دیدم اعلام نمودم
و وداع نمود روانه مقصد گردید فصل هفدهم در کیفیت جنگ وقرام و سبب تغییر مزاج امپراطور ناپلیون نسبت بمرشال برنادات
و گذارش آن صبح ششم روز محاربه وقرام که مخالف را منهزم ساخته بودند امپراطور ناپلیون احکام اکیده بافواج
و دستور العمل کار هر جوق از جوقها و هر فوج از افواج لشکر مقرر فرمود که از اطراف و اکناف بقدر ضرورت هر یک نصرت نمایند

بتعاقب جنود مخالف مامور ساخت و چون از دو روز زحمت و کثرت مشقت کمتری در مزاج شریفش طاری گشته بود خواست
ساعتی استراحت نماید در آن ساعت که افواج جنود در حرکت و نهضت بودند در بستر راحت غنوده مقرر فرمود که تا خود
کسی را احضار حضور سعادت ننموده باشد احدی قدم در بارگاه سلطنت ننهاده مزاحم نگردد جنرال سوزین میگوید
مقارن همین حال مرشال برنادات بعزم شرفیابی خدمت ناپلیون آمد من او را ممانعت از دخول سراپرده ناپلیون نمودم
و نمیدانستم که منظور او از دیدن ناپلیون چه بود و چون افواج الوجی او از رشادت و جلادت چندان در محاربه نشان نداده
ابتدای کار همواره از ایشان شاکی بود که افواج مزبوره را شوق محاربت و جدیت و تازه کار میباشند و سرکرده
خود را اعتبار و اعتنائی ننمایند و تشویق من همه آن است که در روز محاربه کاری از ایشان ساخته شود و موجب نامی من
گردد و با وجود مراتب مزبوره چنین اتفاق افتاد که در روز محاربه وقرام فتح بدست ایشان شده و از دیگران نصیب ایشان شد
غلبه بر خصم ربوده مرشال برنادات را که خیال ظهور جلادتی چنان از افواج ساکسان در مخیله و هم نگذشته بود از شادی نصرت
بغایت مسرور گشته تعریف نامه از ایشان نوشته در میان حکام بوهیمه در موکب مسعود منتشر ساخت ناپلیون از این اخبار بغایت متغیر
گشته مرشال برنادات را احضار و از سرداری افواج مزبوره معزول ساخت و بر خلاف تعریفنامه او چیزی که مسبوق بحرف حکام
نوشته بسرداران تمام افواج فرستاده و مقرر فرمود که بجز ایشان احدی از مضمون حکم استحضار نیابد تا باد لشکر ساکسان
که در تحت لوای ناپلیون بمحاربه اشتغال ورزند انیقعی دریافت ننموده مایوس از مراحم خاطر سعادت مآثر شوند و سرداران افواج
ساکسان در همان روز بجنرالان قشون رسانند یکی از وقایع روز حرب اینکه در عین هنگامه گرمی گیرودار میمنه جنود فرانسه جوانب
که جلادتی بظهور رسانیده وقتی بکار بردند که خود را بمکانی رسانیده بوضعی ترتیب صف دادند که آخر صف میمنه جنود فرانس عمود گشت
بانداختن گلوله توپ صاعقه بار کار را بر ایشان زار نمودند صاحب میدان کارزار شوند و جنود فرانسه علاوه بر آنکه دو ضلع
فرانسه را هدف گلوله نارنجک و توپ آتشبار نمودند چند عراده توپ را نیز بر کنج زاویه لشکر فرانس بسته که یکباره مانع اضطراب ایشان
ساخته جنرال سوزین میگوید چون حضرت امپراطور دیده بود که صفوف میمنه تاب اینگونه صدمات گلوله و نارنجک توپ مخالف
و دسترس نیز باستعمال تفنگ ندارند چه دشمن با قرب چندان دست نداده که توان با تفنگ آتش فشان با او در مقام محاربه
بر آمد بجهته ساعتی تمام در کنج زاویه لشکر که محل باریدن گلوله توپ صاعقه بار دشمن بود چون سنگ سکندر ایستاده مطلقا حرکت ننمود
که مبادا حرکت او موجب اضطراب لشکر شود عیبناک و آن باعث پریشانی و پراکندگی ایشان گردد و پس از ساعتی که گرمی هنگامه

اشتداد یافت رهبیکه موسوم بغرات بود و در رنگ مانند برف و حضرت شاهنشاه ایرانش ابنجان نقاد فرموده بود
چون بخت سوار و در مقابل صفوف بجوانان آورده بهر سمت آمده و جکام سفر سیاه و در صف لشکر تا آخر
آن میرفت و با آرام و وقار تمام رجب سفر شود و با وجودی که گلوله توپ و تفنگ از اطراف و مانند صواعق و
باران تند پیاپی بزمین میریخت و بجز خاطرش را قطره اضطراب حاصل نمیگشت جنارال سودس پلوه سپهسالار قشای
نابلیون روان بودم و در همراهی آن با خود خیال مینمودم که اینک هدف گلوله دشمن گشته از اسب خواهد گشت با حجمیه
امپراطور لشکری گران تعیین و مقرر فرمود که برقلب سپاه مخالف حمله برده و قلب را بشکافند و از آن پس تمامی افواج سواره را
در ساعت گردش کرده و بسرعت بر سر جنود پیاده که بر صفوف میسره لشکر مخالف داخل گشته بودند تاختن آورده و بحکمت
وصول فتحنامه را خالی نموده باستعمال آلات حرب اشتغال ورزند مرشل بسیر را بابلاغ بعضی احکام لازمه سپرده و امر فرمود
مرشل مزبور برای انجام خدمت مامور به برگشت درخلال این حال گلوله از توپ مخالف بمیان صفوف لشکر را
رسید که چون برق میان از بشکل مارپیچ حرکت مینمود تا آن زمان چنان گلوله دیده نشده بود از صدمت باد آن
گلوله مرشل بسیر بزمین افتاده مدهوش گشت و طپانچه پایش از قرپوس زین بدر رفت حضرت امپراطور ملاحظه فرمود که کسی از
اسب بزمین افتاد ولی معلوم نگردید که کی بود و چه شخص است برحسب عادت تحقیق از تحقیقات فرموده ملازمان رکاب
نصرت انتساب معروض حضرت سعادت نصاب داشتند که مرشل بسیر بود که بسر آمد از استماع این خبر بغایت متاثر گشته فرمود
جای دریغ که مرا قوت گریه و طاقت دیدار آن نیست و سوزد جگر از داغ مرشل لانس کباب و دیده از آن حسرت پر آب است
و مرا فرمود تا رفته تحقیق نمایم که او را رمقی باقی یا در ساعت تسلیم نموده است چون بدانجا رفتم او را از معرکه بیرون برده
بهوش آورده بودند مجملاً در هنگام محاربه اهالی دار السلطنه درسدن از ذکور و اناث بر فراز باره شهر و بر بام موضع
مجتمع گشته نظاره مینمودند و هنگام صبح که بعد طلوع کواکب محاربه بود [illegible] از ملاحظه ضعف در لشکر [illegible]
لشکر ما را رسید بغایت نشاط و خرمی مینمودند و از عاقبت امر که بدست قاهره تقدیر است غافل و ذاهل بودند تا بعد و
ساعت از وقت ظهر که شمس به هنگام زوال رسید خبر [illegible] جنود دشمن را [illegible] گشته که هزیمت سپاه [illegible] را
مشاهده نمودند ضعف و سرور شان بسوگواری و شور بدل گشت و هنگام غروب آفتاب که جنود دشمن شکست و منهزم و
حضرت امپراطور دررسیدن این معرکه [illegible] زار نظاره و جولان [illegible] رسید که در شلیک توپ مخالف کرد

لوادی فرو نهادند جنارال لیسال بضرب گلوله تفنگ از پای درآمده بر سر آمد و در مجاری عبور [illegible] نابلیون
گذار بر محل وقوف افواج [illegible] مرشل [illegible] افتاد چندان که لشکر مخالف زور آور گشته بود که او را از امکان حرکت [illegible]
امکان نیافته بود و چندان از افواج [illegible] در معرض تلف رسیده بود که مافوق آن تصور نیست و نابلیون از ملاحظه این مصیبت
بغایت متاثر گشته فرمود که جلادت و ثبات قدم افواج مزبوره را دلیلی واضح از این نخواهد بود و در میان سپاهیان [illegible]
شناخت و چندی از آن قبیل خلاف نظامی از او ظاهر شده بود که فی الجمله موجب رنجش ضمیر امپراطور گشته چون او را در این
حالت دید فرمود از قتل او چون بمردانگی بود دریغ نمیخورم ولی بر خاطرم این است که قبل از قتل امکان نیافت که او را
نموده بگویم که از تقصیرات گذشته و غبار ملالت و کدورت بالمره از خاطر شسته ام تا با دل آزاد از سرای فانی رخت بسرای ابدی
و حضرت امپراطور قدمی چند پیشتر رفته یکی از [illegible] فوج را در میان موج خون [illegible] دید که [illegible]
و توانائی در تن بود و در [illegible] بر آمده و در سر او ملاحظه فرمود که سرش گلوله تفنگ بهمه در میان خاک و خون [illegible]
خون و خاک از سر پاک و در روی مشتی سبزه ای که از [illegible] بر دمن او ریخته فوراً دیده باز و حضرت امپراطور را بر سر خود دید و باز
دیده و شناخت و چشم خود را از شکر پر ساخت و مجدداً از غلبه ضعف مدهوش گشته از خوف اگرچه آن بیچاره را برای امکان نیست ولی
امپراطورش از راه عطوفت بحکیم فوج مزبور سپرده روان گشت و همان [illegible] که مامور تعاقب خصم فرموده بود رسیده و جنارال [illegible] راه آنجا
دیده و در ساعت دست دراز کرده دست او را گرفته فرمود مصافحه کن که بسبب خدمتی که در این محاربه از شما و افواج [illegible]
ظهور رسیده مرا با شما نسبت دوستی مقرر و از این پس بهیچوجه خاطر محبت [illegible] از شما [illegible] نخواهد گشت و چند سال تا از راه عدم
التفات من سر خجلت بگریبان حسرت برده و در این خدمت که در این غزوه تقدیم رسانیده غبار [illegible] بالعطوفت
زایل و با عطای نشان و حمایل و علامات مرشلی و سپهداری که علامات و نشانه رفع ملال من و ظهور خدمت تو است قرین مباهات
کاف خواهم داشت جنارال [illegible] شبی بعد از غزوه [illegible] با امپراطور مشغول بازی ورق بودیم [illegible] مقصود
و سلوک [illegible] نابلیون در برابر او بود مرا امر فرمود که اهل [illegible] نابلیونهای کوچک [illegible]
کوچک را دوست میدارند ولی نابلیون اعظم را [illegible] محبت ندارند و [illegible] میگویند نابلیونهای کوچک بیشتر از نابلیون
میخواهیم فرموده [illegible] این سخن [illegible] است که همواره [illegible] فصل هجدهم حرکت بذات از شهر [illegible]
و رسیدن او به شونبرن و اختلاف میان او و نابلیون و مکالمات با نابلیون و گرفتن نابلیون [illegible] پایتخت

و مجبور شدن دولت سوئدین که با دولت انگلیس و روس متفق شود و تکلیفات ناپلیون به دولت سوئدین
و جواب مستر نوربین بپای تخت فرانس و منظم شدن شهرهای چند بمملکت فرانس و عدم رضای دولت اوستریا
مطالبه ناپلیون وجه زیادی از مستر نوربین و صداقت و شان قدیم مستر نوربین که یکی پس دیگری واقع
باشد نسبت با و سایر گذارشات و وقایعات آن مقارن آن اوان که ترشح برنادات متدارک نقشه‌ای
از پس منصب جلیل ولیعهدی دولت سوئدین که اهل مملکت با و تفویض داشته بودند بود حضرت امپراطور مشغول قلع خلاف
واقعه فیما بین خود و خلیفه اعظم روم قدیم و سرگرم تنظیم امور مملکت پورتغال بود و امور مزبوره بر وفق مطلوب امپراطور
سمت انجام نمی یافت و هنگام عزیمت برنادات از ولایت همبرق امیر حوکستین آقستبرق وارث آن ولایت که
و امیر مزبور برادر ولیعهد ثانی دولت سوئدین بود که برنادات را بجای او منتخب بولیعهدی نموده بودند و باعث آمدن امیر
مزبور در آن ولایت آن بود که همشیره خود را از شهر آلتانه که در حوالی ولایت همبرق واقع است بولایت دنمرک برد
و او بواسطه انتخاب برنادات بولیعهدی از دولت خود با کوشش با دولت روس طریق مراودت و مراسلت باز کرده بود
اولیای دولت روس لوازم محبت و مودت نسبت با و مبذول میداشتند مجملا برنادات بود و دار السلطنه سوئدین مراسله
دوستانه مبنی بر حقایق حالات خلاصه مستر نوربین نگاشت مستر نوربین مکتوب الکنون مقتضای مقام آنست که حقیقت سبب مخالفت
برنادات و ناپلیون را بر وجهی که بر من معلوم گشته برشته بیان کشم ناپلیون از ولیعهدی برنادات در دولت سوئدین
بسیار اندیشناک گشته دانسته بود که برنادات نظر بصداقت و دولتخواهی مملکت خود ابدا راضی باین معنی نخواهد گشت که بعد انقیاد
ناپلیون را بر رتبه رفیعه نهادن باطاعت و فرمانبرداری او در ده و چنانچه سایر سلاطین و سرحدداران بر وجه رای
استقرار یا به رفتار نماید رفتار نخواهد کرد و با او مخالف خواهد ورزید بنا علیه صاحبان نکه همراهی برنادات بامور و
روانه فرموده بود و مقرر گشته که تا کمال دقت داو مانده بنا را اجودان او شب برکاب مستطاب حضار فرمود لهذا ولیعهد
برنادات مکاتباتی چند بحضرت امپراطور نگاشت که مضمون یکی از مکاتبات مکتوب این بود که در هنگامی که مستحکم عرایض صادقانه
مبنی بر شکر نعمت و قبول منت فدوی کان آنحضرت نگاشته از مراحم ناپلیون حضرت امپراطور مستفید می‌شوم که التفات فرموده حکم
اذن مقرر دارند که صاحبان مورد توقف نزد کمترین تا کمال پدر نیز متوقف بوده‌اند حکم محکم با حضار ایشان صادر فرموده
اند صدور این حکم غفلت و از استماع پاره اخبارات از مقر سلطنت پایدار چنان مستفاد میشود که خاطر مهر مظاهر امپراطور از کمترین ملال

والطاف کامله قصوری طاری گشته و راه بی التفاتی را در پیش گرفته‌اند لکن آنکه مبنی بر افترا و تهمت چند است که نسبت بمن در حضور
حضرت امپراطور بسته و عرض نموده‌اند و هرگاه بالتفات خاطر و عنایات ضمیر مرحمت مظاهر امپراطوری حامی و معین من در مجاری
ولیعهد گذرد داد أظهر من الشمس و أبین من الأمس است که ارباب غرض و فساد از باب حسد و عناد تهمت و افترای زیاد در جهت
سعادت بنیاد من بشاه خواهند داد ای خداوند هر عرضی که ارباب غرض در باره کمترین معروض میدارند استدعای من
آنست که حضرت امپراطور بدرجه قبول موصول نشده در ارادت و دولتخواهی من اشتباه نفرمایند زیرا که در خلوص ارادات خود تقصیری
نمی بینم که بملامت خود کوشم و این معنی نیز معلوم ضمیر منیر امپراطوری باشد که من نه از راه ترس و بیم اطاعت آن سرکار را بر خود لازم دانسته‌ام
بلکه با ارادت قلبی خود را بنده آن حضرت میشمارم و اگر عموم امورات سوئدین بر وفق مطلوب و مقصود حضرت امپراطور نگذرد جرم و
جنایت و تقصیر و خیانتی بر من نخواهد بود بلکه مقتضای قوانین مملکت است و مرا در آن مجال چاره نیست و این معنی بر رای
مهر ضیای امپراطوری واضح است که در دولت آزاد در قوه پادشاه نیست که خلاف قانون رفتار نماید و در این مملکت چندین
رای مختلف جاست که هر یک بپای نفع خود در آن اهتمام مینمایند که باید متدرجا آرای مختلفه را متفق کرده راجع بنفع مملکت سازم
و نیز دولت سوئدین چهار فرقه است که چون چهار عنصر هر یک طبیعتی دارند و مربی حباب تاثیر باید که طبایع مختلفه را در حج
بطبیعت واحده نماید و از این صورت مرا لازم است که در کار این دولت چنان هوشمندانه رفتار نمایم که توانم روزی امور اعتبار و
این مملکت شوم و بحسب حکم امپراطور مستر چلنل انفال را روانه نمودم و منظم حضور سعادت دستور نمودم و عریضه اذن طلب
نیز مصحوب او انفاذ خدمت خلد اشیانه داشتم تمامی این ارادت این آنست که چون مومی الیه را کاملا مبنی از حقایق امور تصحیحات حبلت
استفسار حالات از او فرمایند که او کاملا بدون زیاده و نقصان معروض خواهد داشت و مراتب گرفتاری من بدین حالت که از اشتغال
مهام منظمه و وقوع در مهالک و مراسم شوق کمترین که رضامندی و خوشنودی امپراطور از خدمات خود معلوم ضمیر کیمیا تاثیر خواهد گشت
و شرح اضطراب من از انتظام خدمات محوله جدیده و تحیر از آنکه مبادا امری منافی رای امپراطوری روی دهد و فقرات حزن والم
کمترین را از احضار سرکردگان فرانس که مامور خدمت من فرموده بودند نیز معروض خواهد داشت امید از مکارم اخلاق امپراطوری
آنست که مجددا بنده وار ارادت آیت را مورد مرحمت فرموده نفری چند دیگر از سرکردگان را روانه فرمایند و هر قدر خشنود
باشد مزید الطاف است و من از آمدن ایشان ممنون گشته بقدر امکان درباره ایشان محبت خواهم ورزید و هرگاه رای مبارک
بر روانه نمودن ایشان استقرار نیابد بسته عادارم که ایشان را مورد نهایت عنایت فرمایند که بحق در خدمات من کوتاهی نکرده

ودر مراحم و عنایات ملوکانه که بعد از سفر ممسه براشال در اقران ایشان مبذول گشته بهره و نصیبی نبرده اند چون مرشل
مرشل برنادت ملحوظ انظار امپراطوری افتاده عنایات متغیر گشته فرمود بایستی برنادت را ماذون بولیعهدی سوئدن نکرده باشم
که اکنون مدعی سلطنت لهجه باشد بلکه سزاوار آن بود که او را در قلعه ونسن محبوس سازم تا زبان مملکت سوئدن را
درست و مضبوط فهم نماید مرشل برنادت از فقرات مزبوره مستحضر گشته اعتقاد بصدق آن کرد که امپراطور منظور غرامت اخذ و در
در قلعه مزبوره که یکی از قلاع نکبت دنیا میباشد **بالجمله در آن اوقات در خفیه اوضاع مخالف** در سوئدن برنادت را فراهم
آمده مخالفین چند فروند کشتی حاضر کرده بنهج عجلت او را جبر خفیه که برنادت را سرقت نموده در کشتی نهاده به بیرون ولایت
برند ولی منتشر و برنادت مخبر گشت مخالفین از خوف برنادت بی نیل مقصود و مطلوب در کشتی سوار و فرار نمودند **متعاقب این حال**
امپراطور ولایات پامرینه را که در دولت سوئدن میباشد غفلة متصرف گشت برنادت مجددا شرحی در این باب با امپراطور نگاشت
که از فحاوی نوشتجات که در این اوان از خفیه و ممالک سوئدن رسید چنان معلوم گردید که فوجی چند از افواج جنود در تحت سرداری
شاهزاده اکمول در شب پنجم و ششم ماه جنوری مطابق چهارم ذیلو غفلة وارد ولایت پامرینه که متعلق بسوئدن است شده
دار السلطنه ولایت مزبوره رفته الی یک جا عبور و جزیره روگن را که قریب بساحل بود با تکلیف متصرف گشته اند اکنون یاد
سوئدن را تمنا از امپراطور آن است که ما را این علم که منافی عهود و تبین است بیان فرمایند و نظر برابطه قدیم که در این زمان
دارم امیدوارم که مقصود از این رفتار خلاف مازوود تر بیان فرمایند تا اینکه دولت سوئدن از تکلیف خود مستحضر گشته طرق
رفتار خود را بداند و من که ولیعهد این دولتم مصلحت دید خود را در این باب خدمت پادشاه سوئدن معروض داشتم و معلوم
رای حضرت امپراطور باشد که دولت سوئدن متحمل این نوع ناحسابی نخواهد گشت و بر من که حب الوطنی اهالی این مملکت بولیعهدی
اینده ولت منسوب گشته ام لازم است که در محارست و محافظت ایشان بقدر المقدور والامکان مساعی موفور معمول دارم
مستر بورین میگوید که در این اوقات من در شهر پاریس متوقف بودم چون امپراطور رسائل مزبوره را ملاحظه فرمود بغایت متغیر
گشته گفت برنادت چاره ندارد یا در محاربه کشته شود یا بسیار آمده بعقوبات مذکوره مبتلا گردد و چون دولت سوئدن را قوت تعاون
نبود ناچار از عهده معاونت دولت فرانس بر نیامده بنای محبت و وداد با دول خارجه نهاد و مرشل برنادت امیر ذبح
پاپل حودان پادشاه سوئدن را بسفارت مامور و روانه روس و انگلیس نموده نامه بدین مضمون نوشت که چون امپراطور نابلیون
برخلاف قانون محبت ولایت پامرینه را که متعلق بمملکت سوئدن است متصرف گشته و دولت سوئدن را بنای مخالفت

با دولت فرانس چاره شده و حمایت آن دولت قوی شوکت را طالب میشد **مجملا حضرت امپراطور از مراتب مزبوره متغیر گشته امر به**
واجبها دات کاله بنمونه ول فرمود تا مگر بوضعی مرشل برنادت را بدار الملک پاریس تواند برد ولی مفید فایده و نتیجه نشد مرشل
برنادت دریافت این معنی کرده بود که هرگاه محاربه با نابلیون اقدام نماید مرا و را استخلاص حاصل نخواهد گشت بنا علیه اراده کرد که خود
جانب فیمابین دولتین التیامی دهد مجددا شرحی بدین مضمون نوشت و خدمت امپراطور ناپلیون فرستاد که مکاتباتی چند از
کارگزاران آن دولت ابد مونه بمن رسیده و از اطلاع بر فحاوی آن مایل گشته ام که تفاصیل وقایع آن مملکت را که هی بصداقت
معروض خدمت ناپلیون دارم در هنگام عزیمت مملکت سوئدن منتظر آن بودم که پس از ورود توانم اهالی این مملکت را
با خود موافق و متحد ساخته نظر بروابط ارادت قدیم که با دولت ابد مرسیم فرانس دارم در مقابل نیکخواهی و صداقت
آن دولت و انتشار نام نیک آن حضرت باده وجود خود را آینه وجود حضرت امپراطور نموده باشم چون وارد این مملکت
شدم عموم اهالی آن ولایت را بتربیت خاطر متوسل بدولت فرانس یافتم ولی دیدم که در باب حفظ قوانین مملکت
و آزادی خود بی اختیارند و بهیچوجه متحمل نخواهند شد که در صورت امکان کسی که از دوست و دشمن رخنه در مملکت ایشان
نماید و تغییری در اوضاع قوانین ایشان دهد **بالجمله ایلچی حضرت امپراطور که مامور توقف در دار السلطنه این مملکت بود مطلقا**
احترام اینده ولت را نگاه نداشته فرمایشات حضرت امپراطور را بجوی بکارگزاران اینده ولت القا مینمود که احدی نسبت
بغلام زر خرید خود این وضع تکلیف و خطاب نمی نماید و ایلچی مزبور بدین راه روابط اتحاد این دولت را برهم زده
اهل مملکت را در مقام مخالف حضرت امپراطور آورده ایشان را بر آن داشت که در مخالفت آن حضرت استمداد و استعانت
از دول خارجه نمایند و من که ولیعهد اینده ولتم برای رفع این غوایل و مفاسد **در بیست و ششم عقرب و پنجم ذیحجه سنه ١٢٢٥**
هجری اوضاع مملکت سوئدن را معروض رای امپراطوری داشتم و عرض کردم که تمنای اهالی اینده ولت و قاطبه اهل مملکت
آن است که حضرت امپراطوری حامی و حافظ ایشان باشد و چون از جانب آن حضرت جوابی صدور نیافت اهل مملکت
متزلزل و خائف گشتند که مبادا ضرری از آن حضرت نسبت بایشان برسد لهذا ابواب اتحاد با دولتین روس و
انگلیس گشاده اکنون اگر مکنون درون ناپلیون اصلاح باشد علامات آن را ظاهر فرمایند تا پادشاه سوئدن
مطمئن گشته فسخ عزیمت خود را با امپراطور روس اظهار نماید و معذرت خواهد و من که ولیعهد اینده ولتم از جانب پادشاه
سوئدن مطمئن میباشم که هر گونه تکلیفی که سزاوار دولت فرانس و مناسب احوال اهل مملکت سوئدن باشد فرمایند قبول نماید

بالاخره اگرچه بواسطه غربت و اعتبار که اهل این مملکت بمن داده‌اند چون الان تابع این مملکت شده‌ام ولی کمال میل ضمیر دولت فرانسه که
که موطن اصلی من است وارزیده و جوانی بصداقت تمام در آن دولت خدمت نموده‌ام و هرگونه اطاعت که اهل این مملکت
بسلیت فیمابینه کنند ثمر خدمات که در آن دولت نموده‌ام و اهل مملکت که مرا بوبعیدی خود منتخب نموده‌اند محض آن بود که تا به
خاص اهل فرنس داشته باشد **مؤلف اوراق بیان فیمابیه** که ناپلیون چنان خام کار نبود که اعتماد بچنین اسیلات نماید و از انکه
برذات سلطان کرده **مجملاً قبل از آنکه مرا از حمبرق احضار فرمایند** وزیر دول خارجه شرحی بمن مضمون نگاشت که امپراطور
از شما شکایت بسیار است و راه آن این است که در میان اخبار نامجاتیکه در هر کاه چاپ میزنند اخبار نامه ملقب شده در شهر
حمبرق باسمه شده و در صفحه ممالک منتشر شده این نوع روزنامها منافی رای امپراطوری فیمابه میفرمایند که چرا مستر بورین
گذاشت که چنین روزنامه در آن ولایت منتشر کرده از آن پس سلیه مجددا از وزیر مزبور رسید که حضرت امپراطور مستعجلا
شما را احضار فرموده که در باب حمبرق و تصرف ولایات حنزیاتیک (?) با شما مشورت نماید بروز دیگر از حمبرق روانه فرانس گشتم و چنان
تصور کردم که حقیقة منظور ناپلیون مشورت در امورات حمبرق و در باب تصرف ولایات حنزیاتیک (?) است و در آن سن ملکه (?)
آنجاها را تصرف خواهد گشت چون بشهر [illegible] رسیدیم چاپاری دیدیم روانه است و احکام امپراطور میبرد که شهرهای [illegible]
متصرف شوند و ولایات مزبوره را ضمیمه ممالک فرانس بنمایند بقوانین فرانس معامله در ولایات مزبوره نمایند چون وارد ولایات شدم
مطلع گشتم که احکام مزبوره در دیوانخانه خاص دولت نیز چنین گشته و ولایات مزبور متعلق بفرانس شده و در صحبت هلند نیز
ناپلیون در مملکت خود منافی رای امپراطور روس خواهد بود و موجب رنجیده و تشکیک او خواهد گشت چنانچه امپراطور الکساندر
افسرده خاطر گشته فرمود تا اتباع فرانسه را بولایت روس نیز راه ندهند و از آن پس با دولت انگلیس بنای اتحاد نهاده مرور
از زمان از هر دولت آواز شکایت از اطوار ناپلیون بلند گشت و عاقبت همین شکایات منجر بوقوع محاربه گردید که ابتدای
آن را مستر طرح نموده ابتدای اتمام ناپلیون هم نهاده **مستر بوربن مکوید روزی وزیر دول خارجه را ملاقات کردم** وزیر
مزبور گفت امپراطور را فرموده بشما بگویم که خواهش امپراطور این است که شما شش هزار فرنک که در معنی بعید میرزان (?) است
برای اتمام عمارتی که بجهه دستگاه امور دول خارجه میسازم کارسازی بنمائید و مخانه (?) من نمائید **مستر بوربن مکوید در**
استماع این کلام چنان متعجب و مبهوت گشتم که قدرت جواب نماند وزیر دول خارجه گفت حضرت امپراطور میخواهد شما بخود
رفته در این باب جواب بگوید هرچه جواب گوئید جواب من معروض میدارم باز قادر بر جواب گفتن قدری سکوت نمودم وزیر

دو سه مرتبه تکرار و اصرار در صدد جواب از من نموده پس بخشم آمده گفتم از زبان من عرض کن بجهنم برود و چندان که
وزیر مزبور سعی کرد تا که جواب دیگر از من صادر نماید همان جواب اول را تکرار نمودم وزیر دول خارجه خدمت ناپلیون
رفت ناپلیون فرمود مستر بوربن را دیده فرمایش ما را ابلاغ نمودی عرض کردم بلی فرمود در جواب چه گفت عرض
کرد جرات عرض ندارم امپراطور اصرار از حد بیرون برد وزیر جواب مزبور را عرض کرد امپراطور از زردی متعجب شده فرمود
به چه حیف چنین جواب داد عرض نمودم بلی اندک تامل فرموده در کاه او طاق قدم زده و هفت هشت دقیقه در آنجا
ایستاده ناخن بر لب کرد پس چون رجعت بمقام خود فرمود مطلقا از آن باب سخنی بر زبان نرانده مطلبی در میان
آورده بنای صحبت خارج نهاد **مستر بوربن مکوید ناپلیون چنان در مقام وجه مزبور و اخذ نمودن آن نبود**
که از حد وصف خارج است و هر هنگام از حوالی عمارت وزارت دول خارجه عبور میفرمود بلااختیار سکه مخارج
تعمیر این عمارت را باید مستر بوربن بدهد و المنة لله که این مطالبه فقط قول منجر نشد **فصل نوزدهم در بیان**
احوال مستر زرنشیف و تجاهل ناپلیون از احوال او و امورات سپانیول و فتح لشکر فرانسه در سپانیول
و پس نشستن مرشل ماسینه از دشمن در پورتگال و در جه نقه دادن انگلیس لشکر را و مامور نمودن برنزه (?) بولایات
الیرپه و مرشل مرمونت بپورتگال و سایر گذارشات آن مستر بوربن مکوید از زمان ورود ولایات [illegible]
از بابت [illegible] و دیگر [illegible] مستر زرنشیف ایلچی آقاسی نظام دولت روس بسیار استماع مینمودم حضرت الکساندر
امپراطور روس پس از وقوع مصالحه از فرصت بهر هنگام که اراده مطلب و مکاتیب با ناپلیون میکرد شاه زاده مراسلات
میفرستاد و او از دو فور تردد بولایت پاریس دارالخلافه جاسوس دولت گشته فرار کار را در آن داده بود که از احوال
مخفیه و اوضاع لشکریه امپراطور ناپلیون مطلع گشته اخبارات بدولت روس فرستد و فیمابین فساد نماید ناپلیون
بزودی از این مقدمه مستحضر شد ولی نمیخواست احدی را اطلاع بر این معنی حاصل آید که ناپلیون از فرار او مخبر گشته
و روز بروز صحبت در باره او زیادتر میفرمود که اعتبار او در سوالات امپراطور الکساندر زیاده بر سابق معلوم گردد
تا فرصت و اطمینانی بر امپراطور الکساندر حاصل گشته و چون سابق تقصیر از طرفین واقع گردد و بهانه برای نقض عهده
شروع حرب در ممالک شمالی متعلقه بدولت روس بر ناپلیون را بدست افتد عاقبت کار منجر بمآل مقام گردید که مستر
زرنشیف بدست آوردن تحصیل علوم هندسه یکی از ارباب فن مزبور را که دوست و آشنای بسیار از مشاوران دولت فرانس داشت

با خود متفق و رفیق ساخته پای تحمیل نهاد و شخص مزبور بتوسط اولیای خود از وقایع دربار امپراطوری
مستحضر و در مجمر مباحث و مشار الیه فوراً کیفیات وقایع را با امپراطور روس نوشته او را مطلع مینمود و حضرت
امپراطور با وجود اطلاع از آنکه دیگران الکسندر را از اوضاع او مخبر مینمایند و با اینکه علانیه بعرض او میرسانیدند
که وقایع دستگاه دیوان و دفتر رجال دولت فرانسه اکلا بنزد تالیران مکشوف مطلع و بدولت خود ملکار از
آنجا که در فن تجاهل کامل بود مطلقا ابراز مطلب نموده بر مراتب محبت آن شخص افزود و خواستار اخبار او
نماید که او نفهمد که امپراطور از رفتار او مخبر است لهذا نامه دوستانه ببرادر خود الکسندر نگاشته مصحوب او
ارسال داشت امپراطور الکساندر نیز زودی جواب نامه ناپلیون را با تو مجدداً بتعجیل تمام مصحوب همان شخص
انفاذ داشت و خیانت پیشه بتعجیل جهت پاریس گرد که کوئی مدار الملک روس نرفته مراجعت نموده است و چون این نوع
رفتار از امپراطور روس موهم مخالفت و نفاق بود ناپلیون را بنا بر منظوری که داشت این حرکت بغایت مطبوع افتاد
و هم در آن اوقات دولت فرانسه محاربه با دولت اسپانیول و پورتغال در میان بود قرالات دیگر عموماً
مترقب و منتظر مآل محاربه مزبوره میبودند و این محاربه را علت آن بود که ناپلیون میخواست جوسف برادرش را در مملکت
اسپانیول بسلطنت مستقر سازد و اهل مملکت راضی باین معنی نبودند و دولت انگریز و پورتغال متفقا امداد اهل آن
مینمودند در اوایل ۱۲۲۶ سنه هجری جنود فرانسه بر عموم مملکت اسپانیول منصور و مظفر گشت ولی دو ماه از آن پس چهره صورت
دیگرگون گشته صورت خلاف مطلوب از پس پرده تقدیر روی نمود توضیح آنکه امیر شهر بلونو که یکی از دولت
مملکت ایطالیاست با وجود رشادت جنود او جمعی در حوالی شهر چکلانه که یکی از ولایات اسپانیول است و در ولایت
اندلوسیه واقعست از جنود پورتغال و انگلیس شکست یافته از آن پس عساکر فرانسه در آن صفحات قدرت غلبه بر جنود
انگلیس و پورتغال نیافت حتی مارشل سینه که در تسخیر منه ملقب بلقب شاهزادگی گشته بود نتوانست مصدر فتحی شود
و لشکر متفقه پورتغال و انگلیس در آن صفحات روز بروز زیاده میشد و جنود فرانسه نقصان مییافت و لشکر انگلیس دقیقه
آرام نداشت و علی الدوام در مرارت و زحمت بود که بر عموم جنود فرانسه فایق آید و زر و سیم را بهیچوجه از کسی
دریغ نمیکرد و چون جنرالی را مأمور خدمتی میکرد در ایصال و تهیه مدارکات و آذوقه و سایر ملزومات اتباع کان قصور
نامرعی نمیگذاشت و تهیه تمام مدارکات را در مکان مقرره جدال مینمود و لشکر فرانسه نیز از بیم آنکه مبادا بمطالبه سیورسات

از اهالی ولایات موجب تنفر ایشان از دولت فرانسه والتجا بدولت انگلیس گردیده در هر مقام تمام آذوقه و لوازم
بهای گزاف ابتیاع و بدین راه ضرر و خسارت بغایت بایشان رسید مقارن این حال مارشل سینه سپهسالار
جنود فرانسه که در صفحات پورتغال بمحاربه و جدال اشتغال داشت مزاج متغیر و احوال منکسر گشته دولت فرانسه
بلا علاج او را احضار نمود حضرت امپراطور مارشل برنوت را از خدمت ولایات ایلیریه مأمور بولایت و اشتغال
بسپهسالاری جنود فرانسه در مقام مارشل سینه فرمود و مارشل مرطران وار را در عوض مارشل برنوت سرحد
داری ولایات ایلیریه مأمور فرمود و مارشل برنوت بمحض ورود جنود فرانسه را جمع آوری نموده در اندک زمان
امورات ایشان را قرین نظم کامل داشت و استعدادی چنان یافت تا سی هزار پیاده و چندین هزار سوار بکار جلادت
شعار و چهل عراده توپ صاعقه بار فراهم آورده منتظر حکم ناپلیون نشست و در آن اوان امورات لشکر فرانسه را
در اسپانیول نیز چون پورتغال انتشار و اختلال کامل حاصل بود در اوایل ۱۲۲۶ سنه هجری جنود فرانسه در هر مقام و هر
محل بر خصم غالب گشته فایق میآمد ولی در هر حمله از تعداد جنود فرانسه نقصان تمام مییافت چه در معرکه کارزار
هدف گلوله آتشبار و عرضه تیغ آبدار میگشتند و روز بروز ناقص پذیرفته از قوت میافتادند و عموم اهالی مملکت
اسپانیول ترتیب اسلحه حرب نموده برای آزادی و استخلاص مملکت خود اهتمام مینمودند و هر قدر از جنود فرانسه هلاکت
بر لشکر خصم میافزود اهالی آن مملکت بغیرت و تعصب دینیه میجوشیدند دشمن را از ممالک خود بیرون نمایند و در این ضرورت
معلومست تا چه قدر مرتبه و کثرت میباید که از عهده ایشان توان بر آمد مؤلف میگوید که قوانین مرتبه و تجربه که ناپلیون
مقرر فرموده بود هر گاه سبب استیصال او نگردیده باشد لامحاله موجب استیصال او همان گشت مثلا قانون بری از آن
بود که هر ولایت را تسخیر مینمودند با اینکه دولت مطیع خود میساخت اهل آن مملکت بایستی با دول خارجه که مخالف دولت فرانسه
بود ترک معاملات اهالی فرنگستان و ممالک تجار نمایند و بجهه این قانون ممالک محروسه امپراطور ناپلیون از ثروت رفته
بخرابی و ناتوانی رسیده بودند و اکثر ممالک اروپا را سبب زور لشکر و قوت عساکر و قوام دولت و استقامت شوکت او از
معامله و تجارتست و هر گاه طرق تجارتشان بسته و آمد و رفت بر ایشان دشوار گردد متأصل میشوند و ناپلیون را خیال
آن بود که در راه بسته طرق معاملات قرالات اروپا با ممالک انگلیس قوت و مکنت آن مملکت نقصان پذیر خواهد گشت غافل
از آنکه انگریز با اهل دریا و ... از راه دریا طرق معامله گشاده از قوت ملکی افتد و سایر قرالات خراب میشوند خاتمه دولت ۱۲۲۶

هجری دولت فرانسه نهایت قوت و شوکت و غلبه و کثرت بود و امکان تصور تخلط به دولت مزبور نه داشت و همین
قانون تجارت بریه موجب سرکشی عموم ممالک متصرفه او گردیده و در مملکت اسپانیول نیز همان قانون را مقرر در حجم
مترشل و راق را گفت بهمین سبب اختلال تمام در امر تجارت انگلیس را خواهد یافت و چنانچه برادرم جوسف را پادشاه اسپانیول
کرده ام هر کس بندر مملکت خود را بر روی انگلیس بند ده و امر تجارت دولت مزبور را الملک خود راه نه دهد او نیز برادر
من است و سلطنت مملکتی را با او مفوض خواهم داشت مستر نوربن بیکوه مترشل مورات پادشاه نیپل در آن ایام برای
حضور در جشن وضع اسپرس حرم جدید امپراطور ناپلیون بولایت پاریس آمده بود و در آن ایام فرزند از حرم جدید
ناپلیون دختر امپراطور نمسه متولد گردیده او را ملقب بپادشاه روم قدیم نموده و ده روز پس از ولادت مولود مزبور
بروزی علی الصباح در باغ عمارت تفرج سکنیتم مترشل مورات را ملاقات نمودم که او نیز منفرداً بتفرج مشغول است پس از
تقدیم تعارفات بر سبیل که بچه کار مشغول میباشی من تفاصیل اوضاع را حکایت کرده رفتار ناپلیون و وضع حضار را
از جمبرق بیان نمودم در جواب گفت ناپلیون درباره شما بسیار بی انصافی نموده ولی این معنی عمومی دارد و هر گاه ملاحظه
نمائی احدی نیست که این اوقات ناپلیون با او بی انصافی نکرده و او را نرنجانیده باشد و من در این اوقات بی انصافی
ناپلیون را از تفقدات او بهتر میدانم زیرا که در صورت اول غایت امر این است که بی شغل و عمل میمانم ولی باز بعزت
حرمت خود در منصب نظام باقی میباشم و چون ناپلیون تفویض حکومت ولایت و مملکتی بشخصی مینماید زود بنقض عهد میکند
و منظورش این است که با اهل آن مملکت بر حسب خواهش و خاطرخواه او رفتار شود و همواره منت بر ما مینهد که شما را بمرتبه
سلطنت و شاهزادگی و مرشلی رسانیده ام و این مرحله را پایان نمی نماید که ما او را بمرتبه امپراطوری رسانیده ایم و ای
بودن الکنون عهدی متمادی است ما با شما دوست و متحدیم و بدون تردید مکنون ضمیر خود را برای شما میگویم شمشیر و خون و جان
من متعلق با امپراطور است هر گاه مرا برای محاربه دشمن حضار سفر باید خود را پادشاه نمیدانم بلکه یکی از سرلشکران تمام
و بقدر قوه در دفع دشمن او میکوشم ولی متوقعم که او نیز زیاده از این توقع ننماید و چون دشمن او را دفع کرده در
ولایت نیپل رفتم و در آنجا پادشاه میباشم رعیت آنجا رعیت من میشوند دیگر شایان نیست که جان و مال ایشان
با احکام خلاف ناپلیون در معرض تلف آورم و امپراطور تصور نماید که با من نیز چون لویث میتواند رفتار نمود زیرا که مصمم
آنم که بقدر امکان در حفظ و حمایت مملکتی که او خود بمن داده کوشم و نگذارم حقوق ایشان را باطل سازد و راه تجارت

ایشان را

ایشان را که طریق گذران ولایت منقطع دارد و مستر نوربن بیکوه همانا بدین راه بود که مترشل مورات پس از تلاقی
چند رشته مخالفت و مخالفت خود را از امپراطور بدیده لاعلاج بران گشت که بنای مراودت و مخالفت با پادشاهان
مخالف و مناقض ناپلیون گذارد و در این خصوص روایات مختلفه مذکور گشته اعتقاد مورخ بران است که چون
مترشل مورات بزرگ دولت فرنس بود شایسته او نبود که مخالف به دولت خود نموده آغاز مخالفت با
خصمان آن دولت گذارد و خود را مورد شماتت گردد ولی از آن رهگذر که پادشاه نیپل بود و بر حسب قوانین
سه اوله فرنگستان محافظت و محارست مملکت مزبور را استلزم و مستجل از راه مخالفت بجای آورد و دیت
مستر نوربن بیکوه که در اوایل سنه ١٨١٢ عیسوی و اوایل سنه ١٢٢٧ هجری مجدداً روانه جمبرق گشتم و اتفاقی که از
امپراطور متوقع بودم مادام توقف در پاریس نسبت بمن بنده دل تنگ شد و چون از هر جهت ابواب آنانش چهره
اقبال باز و نسائم فتوحات ممالک بیشمارش بر بوستان آمانی در اهتزاز است و فرزندی جدید از دختر امپراطور
نمسه از پرده عدم در مرآت وجود مرآو را چهره نموده و از وجود مسعودش که ملک و دولت را وارث میبود بر بهائی
دولت افزوده چنان مغرور گردیده بود که خدمتکاران قدیم و جدید و دولتخواه و خائن در نظر او یکسان گشته اوامر
خواهان و نه از این هراسان بود در این صورت مرا مجال توقع نمانده از رجب و رخصی در جمبرق ممنون
گشتم مخلص کلام در مملکت اسپانیول در فصل تابستان سنه ١٢٢٧ هجری محاربات و مخاصمات عظیمه فیمابین عساکر فرنس و انگلیس و اسپانیول
واقع گشت و اگر چه فتحی کامل و شکستی تمام بجای از فرق مقابل را حاصل نیامد ولی باز بعضی امورات عظیمه از جنود انگریز
بمعرض ظهور و بروز رسید که رشادت ذاتی و جوهر بعضی سران سپاه و افواج جنود ظفر دستگاه فرنسه ظاهر و باهر ساخت
منجمله این مقاتله که در محاربه شهر البوفره بر مخالف فایق آمده و قلعه ترقانه را بغلبه و قهر مسخر نموده از وقوع این
فتوحات لارد و لنقتان و سایر سرداران جنود دولت انگلیس لاعلاج بران گشته که دست از محاصره قلعه ... برداشته
برکنار رود و شهر فرنس متصرف جنود فرنس آمده و شهر مزبور از معظم ولایات مملکت اسپانیول است ناپلیون از این خبر خیلی
منشرح گردیده و امیدوار گشته که امر عساکر او در مملکت اسپانیول مشرف خواهد یافت لهذا با خاطر مسرور بنای جشن برای مولود
مسعود جدید خود ملقب بپادشاه روم قدیم نهاده و بعد از فراغ از جشن برای ملاحظه اوضاع بعضی سرحدات غربیه مملکت
ولایت حالند گشت چون مراجعت بولایت پاریس فرمود از نوعی امور چنان استنباط کرد که صلاح کار در مباحثه و مجادله

با دولت روس بست لهذا لاریستان را ایلچی مختار نموده بپای تخت روس فرستاد که بجای کالنکورت که ایلچی مقیم دولت
بود و مأذون بمراجعت فرانسه بود مشغول کفایت امور سفارت شود و با کارگزاران دولت روس در باب اصلاح
فیمابین مکالمه نماید و سخن گوید این مرد جلیل القدر پس از ورود بشهر پطربورغ دارالسلطنهٔ دولت روس چندان که سعی و
اهتمام نمود تا مگر رفع کدورت تواند کرد صورت امکان نیافت و دید با کارگزاران آن دولت مکالمه در آن باب
خشت بر دریا زدن و مشت بر سندان کوفتن است لهذا چون ایلچی او نیز بی نیل مطلوب مراجعت نموده ناپلیون را از صورت
حال استحضار داد امپراطور ممالک بری را بتهیهٔ آلات و ادوات حرب فرمان داد و بدین راه لابد شد که کار مملکت سپانیول را
بهمان وضع گذارد و دست از نفع آن مملکت باز دارد و حقیقت منظور ناپلیون از مبالغه و اصرار در تسخیر سپانیول آن بود که
اظهار شوق در امر مزبور سایر دول چنان تصور نمایند که هرگاه ناپلیون محاربه با دولت روس نماید لاعلاج بدان
خواهد گشت که جنود خود را فرقه فرقه و منقسم نماید و بدین راه از قوت و مکنت خواهد افتاد و از آن سبب جرأت محاربهٔ
او ننمایند ولی بر خلاف خیال ایشان چون بنای محاربه با دولت روس نهاد فوراً احکام باطراف فرستاد تا مجموع
جنود فرانسه که در ممالک ایطالیا و نمسه بودند با عساکر ولایات فرانسه متفق گشته یکباره از اطراف حرکت و روانهٔ مملکت روس
شوند در ماه ربیع الآخر علیه مطابق سنهٔ ۱۲۲۷ هجری حضرت امپراطور تمامی افواج قرالات فرنگستان را در تحت لوای نصرت انتمای
خود فراهم آورده بمحاربهٔ روس اقدام فرمود و اهالی مملکت عموماً از ملاحظهٔ آن حال متعجب گشته که چگونه عساکر تمامی
قرالات که بحسب لسان و دین و مذهب و آیین و کردار و گفتار و آداب و رفتار تباین کلی با هم دارند در مقام واحد جمع
محض وجود ناپلیون بمخاصمت و معادات دولتی چون روس که ابداً اضراری از او باحدی از قرالات نرسیده بدون سببی از
اسباب برخواسته اسلحهٔ حرب بر تن راست داشته‌اند حتی دولت پروس با وجود ضرر و خسارات بی منتها که از ناپلیون بدو رسیده
بود در مخالفت روس با او موافقت ورزید ولی مکنون ضمیرش آن بود که در وقت فرصت دست از موافقت ناپلیون شسته
پای در دایرهٔ دوستی و شناسائی گذارد مؤلف گوید قبل از شروع بمحاربه در باب مآل آن با رسل و رسائل او از هر سخن رانده‌ایم
و آنچه از مکنون ضمایر سلاطین قرالات دریافت نموده بودیم بر یکدیگر خوانده‌ایم و امپراطور نیز در آن باب با ما متفق بوده و
براهین و دلایل که اکنون هنگام عزیمت این محاربهٔ عظیمت و منوط که از صداقت و خیرخواهی سایر قرالات فرنگستان اطمینان
کامل حاصل نماید و باستظهار ایشان داخل مملکتی مانند روس شدن منافی صلاح دولت و مملکت ولی چه حاصل که امپراطور کلام

امپراطور

امپراطور و سوفقین او را وقعی ننهاد و اگر سخنان ایشان را بسمع قبول اصغا میفرمود محمل آن بود که عزیمت
روس را در آن سال فسخ نماید ولی دولتخواهان بغرورش هر یک بطمع حکومت ولایتی و هوای ریاست و سلطنت مملکتی
محرک گشته بر آتش دامن زدند که سخن احدی را مسموع و مسموع قبول نفرمود بلاتأمل روانهٔ روس گردد و از آن پس که امپراطور را
این عزم عظیم جزم گشت تدارکات و تهیهٔ بسیار برای آن کار سرانجام فرمود و پس از حرکت از ولایت پاریس بشهر درزدن
تا فراولان ممالک محروسه را نیز که سه جوق بودند در رکاب ظفر انتساب حاضر سازند و همچنان ممالک و دول سایر فرنگستان
که قطع و فصل نزاع با تمام دول مزبوره با ایشان اتفاق نمایند که تمامی همت مصروف محاربهٔ روس شود و با دولت پروس
عهد و سوگند تازه‌ای بسته قرار کار بر آن دادند که ولایات لهستان را محافظت نمایند و از نوع اختلاف فیمابین ایشان و نیز
عهد نمودند که ولایات روم را که در حدود فرنگستان واقع است چون دولت مزبور نیز با دولت روس در نزاع بود
محافظت نموده نگذارند که از دولت روس اضراری بر ایشان رسد و با دولت نمسه نیز بهمین دستور شرط و عهد نمودند و
در همین اوقات سمت وضوح پیوست که میکائیل نام محرر تپاله وزیر حرب اوضاع جنود فرانسه را که در ممالک نمسه و حدود
ممالک فرانسه متوقف بودند با تفصیل احکام و فرمایشاتی که از جانب امپراطور با ایشان شرف صدور یافته بود که
بایستی احدی از آن اطلاع نیابند کلاً بایلچی روس که نامش ... اظهار داده امپراطور به دولت خود
معروض داشته است و ناپلیون محرر مزبور را بعد از اطلاع هدف گلوله ساخته از پای درآورد و مناسب مقام چنان است
که بشارتی بجاهلی که سابقاً تحریر یافته نمائیم و آن این است که جنرال ... که یکی از جنرالان دولت نمسه و با ناپلیون
در مقام نزاع بود جاسوسی بموکب ناپلیون فرستاد که از اوضاع او مستحضر گشته جنرال مزبور را مخبر سازد ناپلیون نظر باهتمام
بخت میمون مقرر فرمود که اوضاع لشکر و ذخایر مملکت را کلاً نوشته بجاسوس مزبور دادند و آن امر مبنی بر آن بود که در آن
اوقات ناپلیون را اطمینان تمام حاصل بود که جنرال مزبور مغلوب گشته و استحضار از اوضاع جنود ناپلیون مر او را ثمری
نخواهد بود ولی در این مقام از خیانت آن محرر بجانب ملول و متأثر گشت زیرا که مصلحت مقتضی آن بود که درین وقت کار کارزار
دولت روس از تدبیرات او مستحضر گردد و در مقام چارهٔ آن برآید مجملاً از بی احتیاطی خود که خیانت کاری چنان را بر
امری چنین محول بود زیاده متأثر گشت فصل بیستم در بیان بردن خلیفهٔ اعظم پاپای روم را بفونتن بلو و
حرکت ناپلیون از پاریس با حرم جدید خود ماری لوئیز بشهر درزدن و اوضاع امور ممالک سپانیول و پرتقال

در گذارش عزیمت امپراطور ناپلیون بشهر ویتربک و فرار تقریر پرنس پپ و خواهش امپراطور از سنده
و امپراطور ناپلیون بجنگ و بیان احوال اهالی مملکت سوئدن با مملکت روم و سعی بیجا و بیحاصل نمودن
ناپلیون در اینکه رشته الفت سوئدن و روس را منقطع سازد و سایر گذارشات و وقایعات آن چون
ناپلیون تصمیم توسیع حدود ممالک خود نموده عزیمت آن کرد که تلافی هزیمتی که از دولت روس که بواسطه منع مال التجاره
فرنس و متعلقات از مملکت خود نسبت بناپلیون واقع شده بود غرامتی تمام از ایشان گیرد و از خلیفه روم قدیم هم
که ذکر آن گذشت بایستی اطمینان خاطر حاصل نماید و قبل از حرکت نسبت بمشار الیه چندانکه اهتمام نمود تا خلیفه مزبور را بمقام
صداقت و مودت آورده با خود همجهت سازد امکان نیافت و مصلحت هم در بودن او در ولایت سوانه که محل توقف او
مقرر فرموده بودند ندیده زیرا بیم آن داشت که چون جنود فرنس کلیه از صفحات ممالک ایطالیا و نمسه روانه شهر تیمن گردند ممالک
خالی گشت دولت انگلیس فرصت یافته او را از ولایت مزبوره در برند یا اینکه اهالی ایطالیا بتحریک علمای این شریعت
نصیحه بمواعظ ایشان شفیده بر پا نمایند که اطفای نایره آن آتش بسهولت میسر نتوان نمود لهذا فرمود تا جناب خلیفه را
از ولایت مرقومه بر کالیسکه سوار و بقلعه فان تین بلو که در سه فرسخی دار الملک فرنس بود برده و مکانی مناسب در قلعه مزبوره
برای سکنای جناب معظم الیه معین داشت و شترودان را که مردی نجابت منشور و عالم بود در نزد خلیفه متوقف داشت
که بمصاحبت ایشان روزگار گذراند و حقیقت امپراطور از تعیین آن مرد جلیل بخدمت خلیفه نیل نهایت ادب بعمل آورده معلوم
نمود که منظورش نیکی با خلیفه میباشد و نمیخواهد بر او بد بگذرد و مجملا حضرت امپراطور پس از آنکه مقام خلیفه را مقرر فرمود از
جانب او اطمینان حاصل ساخت باتفاق ماریه لوئیزه ملکه امپراطوریه حرم جدید خود که اراده ملاقات مادر خود داشت
روانه ولایت درزدین گشت و شهر مزبور یکی از ولایات معظمه ممالک نمسه و دار السلطنه سقسان است و رود خانه الب
در وسط شهر جاری است و ولایت مزبور را چون شهر بغداد منقسم و قسمت نموده یکی را شهر قدیم و دیگری را شهر جدید تسمیه نموده اند و این
دو ولایت بواسطه پلی که بر فوق رود مزبور ساخته اند بیکدیگر متصل گشته است بالجمله حقیقت این عزم عظیم و قصد کریم امپراطور
ناپلیون در باب تسخیر ممالک روس شهرت عزم اسکندر را از نیوتن تسخیر هندوستان گشته و زبان سخن سنجان را از
توصیف قیصر و خاقان بر بست و موجب تحیر و تعجب تمام اهل عالم گشت مورخ گوید ناپلیون تدارکات و اذوقه
و ادوات حرب که در ولایت شترودزبرگ برای تسخیر مملکت پاپانول فراهم آورده بود بکلی فراموش نموده تمامی خاطر بر جمیع تدارکات

وتهیه

وتهیه لشکر در رودخانه شهر تیمن و ولایت نمرت گماشت توضیح این مقال و تفصیل این اجمال اینکه شتروتزبرگ شهر
معظم از ولایات مملکت پاپانول و یکی در ولایت نیوکسل و در سواحل رود خانه شتروتزبرگ ستانستی دار السلطنه مملکت
واقعست و دیگری در ملوک منیچ در سواحل رود ادور میباشد و قبل از این ناپلیون همت بر این گماشته بود که برای تسخیر
ممالک پاپانول آلات و ادوات حرب و اذوقه و مایحتاج لشکر را کلا در آنجا جمع نماید اکنون چون تسخیر ممالک روس را
پیشنهاد همت امپراطوری داشته بود ولایات مزبوره را بالمره از نظر محو و خاطر بر رود خانه تیمن و شهر نمرت نهاده
و رود مزبور چنانچه سابقا تحریر یافت رودخانه ایست از حدود مملکت پروسیا در گذارات و در همانجا امپراطور ناپلیون
عمارتی از چوب مرتب و با امپراطور الکساندر ملاقات نموده بودند و در رود مزبور وسط شهر تیلسیت که شهر مملکت
پروسیا است و چهار سال قبل از آن امپراطور ناپلیون و امپراطور روس و پادشاه پروسیا در محل مزبور عقد مصالحه بسته بودند در این
اوقات نیز حضرت امپراطور مقرر فرمود که از اطراف و اکناف ممالک فرنگستان افواج و عساکر پیاده و سواره و تمام
اذوقه و ملزومات و مایحتاج پیاده و سایر حشم و دستگاه را در آنجا مجتمع سازند و این معنی مبرهن است که سران سپاه
و جبارالان رشادت دستگاه و صاحب منصبان افواج و جلیان غضنفر مزاج برای حصول منافع و وصول مناصب و مراتب عالیه
یک جویای محاربه و جنگ و خواهان غریو توپ و تفنگ میباشند و مردان عاقل و عاقلان کامل همواره مآل کار را نگران
و از عواقب امور حرب و ضرب خائف و ترسانند اکنون مردان کار زار فرنسه الکام نشاط بایستی تسخیر ممالک روس بودند
و کار دیدگان هوشیار را موسم هراس اندیشه مآل آن کار با انحصار بر قوت و کثرت آن دولت حشمت مانوس میباشد و
چنین است عاقبت امور محاربه را احدی آگاه نیست چنانکه همان محاربه پاپانول را که عقلا فی مجان نموده سرداران
فرنسه امور محاربات آن مملکت عار و ننگ بوده آن کار را خدمت نالایق شمرده هیچیک را میل آن نمی شدند و هر یک برای حصول
نام طالب محاربه مملکت روس بودند و از ننگ جنگ پاپانول یک فرار مینمودند و در آن چند روزه امپراطور شهر [illegible]
بخدمت حضرت امپراطور نگاشت که با بودن جنود انگلیس در آن صفحات و تسخیر و بند معظم این مملکت لشکر فرنس را از این اراده بوم
کاری از پیش نخواهد رفت الا آنکه جنودی مستعد و تدارک و اذوقه بعد با امداد لشکر متوقف این کشور روانه فرمایند
شتر نور این میگوید ناپلیون قبل از اشتعال ایام معظمه محاربه در رود تیمن و واقعه تشریف فرمای شهر ویتربک گردیده و شهر
مزبور یکی از ولایات معظمه و قلاع محکمه فرنگستان و در آن اوان دار السلطنه مملکت پروسیای غربی و مرشل [illegible]

بود و مرشل مزبور پس از انقضای زمانی چند کیفیت باب وزنات امپراطور را بدین دستور برای من مذکور ساخت که
حضرت امپراطور از ورود بدین شهر دنظرلیک آمده من خیال داشتم که مرا تنبیهی خواهد فرمود زیرا که مباشرین کمرکخانه
زیاده بدرفتاری و سختگیری با اهالی ولایت و تجار و مترددین میکردند و بدین واسطه چندین هزار تومان
دولت فرنسه بودند و بدین راه کمرکچیان را اذیت پنهانی ملتفت بودم و دیگر عموم وقایع مملکت روس را
بناپلیون نوشته عرض کرده بودم که عاقبت کار بمحاربه منجر گشت و نیز معروض داشته بودم که محاربه این اوقات
دولت مایه نیست و متوهم بودم که مبادا که حرکات مزبوره منافی رای امپراطور گشته باشد و از جمله فقرات معروضه در
اوایل شهر عیسوی مطابق اوایل شهر شوال سنه ۱۲۲۷ هجری نوشتم که هرگاه حضرت امپراطوری اراده محاربه روس داشته باشد
یقین دانند که دولت روس دشمنی که اکنون کمال انقیاد و اطاعت امپراطوری دارند با ملک انگلیس مشغول گشته سردار کرمانشاهان … آورده و اهالی فرنگستان را عموماً بر محاربه و دفاع شما خواهند داشت حتی پادشاه سوئد که محل وثوق و اعتماد سرکار است
با دشمنان شما دوست گشته عهد مخالفت آن حضرت را خواهد بست مگر پادشاه عثمانی که شاید در دوستی شما ثابت ماند ولی
او را نیز اهل مملکت بران خواهند داشت که با مخالفین شما موافقت کرده در دفع شما با عامه اهل اروپا شراکت ورزد مستر نوبرین میگوید
که مرشل رپ نیز حکایت نمود که مرشل مورات پادشاه نیپل در آن اوقات بسرکردگی افواج اختصاص داشت و قبل از امپراطور بشهر
دنظرلیک آمد و او چون من نیز مصلحت لشکرکشی امپراطور بروس نمیدانست و اندک شکایتی نیز از امپراطور داشت که او را بشهر …
احضار نفرموده بود و من گفت ای بورین در نظر من سلطانی فوجی از سلطنت مملکتی چنانچه من دارم بهتر مینماید زیرا که در
پادشاهی باید متحمل بار گران گشت چه هرگاه بخاطرخواه و رای امپراطور رفتار نماید باید حقوق مردم را ضایع کند و چشم از
خرابی مملکت و اهل مملکتی که سپرده باو گشته است پوشد و اگر بر محافظت و محارست ایشان … بکوشد بلکه مدت خود صرف …
کوشد نامطلوب ناپلیون حاصل و خاطرش بر او ناراضی گردد و بر خلاف فقرات مزبوره در سلطانی فوج فراغت کامل حاصل
و مدام فارغ البال و آسوده حال ملتزم خدمت در رکاب … بوده و اندیشه ولایت و پریشانی مملکت ندارد و بجز انتظام
دسته افواج جمعی خود پریشانی خاطرش نیست مستر نوبرین میگوید چون مرشل رپ را کلام بانجام رسید مرا وهم که مرشل
مورات در هنگام وضع حمل حرم محترمه ناپلیون در ولایت پاریس بود و مرا نیز امپراطور احضار بولایت مزبوره فرموده بود در
هنگام عمارت مرشل مورات را ملاقات نموده مرا گفت که هرگاه ناپلیون اراده نماید تا بمن نیز … سلطنت … دستان

خود رفتار نماید مجادله و دفاع او اقدام نمایم مرشل رپ از استماع این کلام متعجب گشته گفت بدیهی است که آن وقت
اشتهار جلادت و رشادت و مردانگی و جرات دیده ام که در خدمت ناپلیون چون شخص … مغلوب و مورد معیوب
با نهایت سکوت و انکسار و خفض جناح دولت نیسته است مستر نوبرین میگوید که مرشل رپ نیز حکایت نمود که چون
امپراطور وارد شهر دنظرلیک گردید اول سخنی که فرموده این بود که ای رپ این ایام دلتنگی مانده و الحق بجا مانده با دولت …
نموده ام و بقدر امکان رفع ظلم و تعدی از ایشان نموده ام هیچ میدانی فی الجمله حاصل کرده ام که از این پس خلافی از ایشان ظاهر نگردد
و بر مودت باشند مرشل رپ گفت ای بورین از این فرمایش ناپلیون عنان طاقتم از دست رفته بی اختیار عرض کردم که
چندانکه دوست و دولتخواه مانده یاد میگردد زیاده ایشان را اذیت و آزار نموده از خود مایوس و بیزار خواهیم کرد … که
بر من واضح و آشکار است که جنود فرنس از ولایات دوستان دولت با عدالتی بحد … ضرر بسیار بایشان رسانیده …
ناپلیون از استماع این مضمون متغیر گشته چنانچه عادت تغیر او بود سر را بلند فرموده دقیقه ساکت گشته بعد با فرمایش نمود که
ای جبار … صاحب در چنین اوقات اینگونه امورات چون سیلاب است که عنان آن را نتوان باز گرفت تا خود بسیلان … جاری
گشته بگذرد و مراد او ثبات و دوامی نخواهد بود اکنون نخستین مرحله که تحقیق آن بر او فرض و لازم است آنست که …
الکسندر حقیقتا مایل بمحاربه میباشد و منظور او از آن تدارک و تلافی آن حقیقه محاربه و جدال است یا منظورش تمنای مطلبی است که از
من حاصل سازد مرشل رپ گفت که چون مطلب بانجا رسید امپراطور تغییر کلام داده فرمود که شما را این ایام تغییر در احوال …
مورات ملاحظه نمایید که تفاوت بسیار حاصل نموده است باید عرض کردم بلی احوال او بکلی متغیر گشته فرمود مگر …
معروض داشتم از عروض مرض نیست بلکه خاطرش نیز محزون و قلبش شکسته شده است در مقام تحقیق سبب فرمود مگر سلطنت مملکتی …
… او را پادشاه مستقل مملکت نیپل نموده ام عرضه داشتم که مورات را سخن این است که من در سلطنت خود استقلال ندارم و بود
قصور و تقصیر از جانب خود او میباشد زیرا که بطرز خیرخواهان دولت … امپراطور … فرنس … رفتار نماید
و بر این طریق خلاف می پیماید بایستی چون یکی از اهالی مملکت فرنس شود و در ملک خود مرتکب امورات چند منافی رای من گردد
یکی از امورات خلاف او آنکه میخواهد تجارات و معاملات انگلیس را در ولایت نیپل رواج دهد و حمایت اهل انگلیس نماید
ابدا باین معنی راضی گشته نمیگذارم اینگونه رفتار نماید و عموم ولایات متعلقه دولت فرنس که من حاکم و شاهزاده و پادشاه
از جانب خود در آنجا مقرر داشته ام میباید مانند اهل مملکت فرنس نسبت بدشمنان رفتار نمایند چنانکه در مملکت فرنس طرز …

اهل انگلیس بسته و پای تردد تجار ایشان را از آن ممالک شکسته است و در ولایات متعلقه نیز باید این حکم جاری و این قاعده
استمراری باشد و هرگاه مورات طریقی جز این پیش گیرد البته مانع خواهم گشت مرشل رپ گفت چون عرض حضور اعلیحضرت
ناپلیون نمودم فرمود امشب را صرف شام در منزل الکسی حبل الامر امپراطوری باید مهمان او خواهد گشت مرشل مورات
و مرشل بریسر را در خدمت او دیدم فردای آن شب امپراطور بباز دید وضع قلعه و نظر تماشای تشریف فرما گشت [illegible]
شهر رفته سران سپاه و امرای درگاه و اشراف و اعیان و قاطنین و سکان ولایات کلا شرفیاب حضور امپراطوری گشته تقدیم رسوم
احترام و لوازم شکرگذاری مقدم بهجت التزام نمودند و باز مرا و مرشل مورات و مرشل بریسر را برای صرف شام چهار [illegible] خدمت
سعادت فرجام فرمود و در شب هنگام صرف طعام حضرت امپراطوری ساکت نشسته ما نیز افسرده دل و پژمرده خاطر مشغول
صرف شام گشته قدرت بر تکلم نداشتیم حتی مرشل مورات نیز با آن همه گستاخی در حضرت فلک سمات مجال سخن نیافت پس از
ساعتی امپراطور مرا فرمود که بعد مسافت از شهر کرتز تا ولایات و نظر تمکین چند است عرض کردم طول مسافت زیاده از
حد است فرمود منظورات از این کلام معلوم است و غافلی که بچند ماه دیگر بعد مسافت افزون تر خواهد گشت عرض کردم بعد مسافت که [illegible]
خواهد بود و در مورد اینگونه مکالمات اگرچه ناپلیون ما را داده آن بود که در صفحات شهر کرتز که در ممالک اسپانیول است
و ذکر آن خواهد آمد اسباب حرب فراهم آورده آغاز محاربه با دولت روس در آنجا نماید و مرشل رپ غرضش ناپلیون را
در آن وقت در آن سرحد ملحق [illegible] و مناسب ندیده لهذا از زیادتی بعد و طول مسافت را معروض داشته منظور ناپلیون
از اینکه فرمود بعد مسافت و دوری راه افزون خواهد گشت آن بود که ممالک روس را تسخیر نموده مسافت را بعید و دورتر
خواهیم ساخت پس ناپلیون لب از سخن بسته ما نیز ساکت نشستیم و آن وقت با وجود آنکه ناپلیون نگاه [illegible] سؤال بر
مرشل مورات و مرشل بریسر افکنده از وضع نظاره اش انبساط [illegible] که فرمایشی چند در نظر است و منظور دارد که ایشان
بمبادرت در کلام نمایند مطلقا آوازی از ایشان برنیامد مورخ گوید کرتز شهری است با حصار محکم و قلعه [illegible] مستحکم در
اندلوسیه که یکی از ولایات اسپانیول است و اقعست و بندرگاهی است بغایت معتبر و ممتاز و در سمت جنوب شهر مزبور جزایری است
که مانند جزیره ای از زمین اطراف آن را فرا گرفته راه باریکی دارد که از خشکی بدانجا عبور و تردد میشود و سه فرسخ طول
و یک فرسخ عرض جزیره است و فیمابین آن جزیره و ساحل بحر بندرگاهی است که سه فرسخ طول و دو فرسخ و نیم عرض آن است و
جهازات جنگی و تجارتی اسپانیول را در بندر مزبور [illegible] و در سمت شهر مزبور کوهستانی است که از دریا [illegible]

امکان ندارد و در سمت غربی جزیره مزبور قلعه ایست مسمی بسنت سبستین که در استحکام سخت بسی از کوه خارا برده و در
جانب شرقی قلعه ایست مسمی بسنت فلیپ و در جانبین شرقی و غربی بندرگاه جزیره مزبوره نیز دو قلعه محکم است و توپهای
بسیار بزرگ در آنجا قرار داده و تهیه اند که دخول کشتی در بندر بی اذن اهل آن امکان ندارد و در آن جزیره [illegible]
سی و هشت سال قبل هفتاد و پنج هزار جمعیت بوده و اکنون جمعیت آن افزون شده است و تمامی آذوقه و مایحتاج
ایشان را وفور تمام است بجز آب شیرین که از فقدان آن اهالی جزیره در مضیقه بوده اند و آب هم از سواحل دریا و از چشمه های
حوالی جزیره و شهر [illegible] بدست میآورند و این جزیره و بندر مرکز دوایر تجارت و معاملات ممالک اسپانیول و هند مغربی
و یکی از مخازن دنیا میباشد و شهر کرتز از سنه [illegible] عیسوی مطابق سنه [illegible] هجری تا سنه [illegible] عیسوی موافق سنه [illegible] هجری در تصرف دولت انگلیس بوده و در سنه مزبور
بواسطه آنکه چند سال بود تا جنود فرنس برحسب امر ناپلیون از جانب بری قلعه و جزیره مزبوره را محصور و در تسخیر آن سعی و مجاهدات
نامحصور معمول میداشتند اهالی انگلیس مستاصل و لاعلاج گشته عمارات ابنیه تجارا را خراب و بکشتیها نشسته از قلعه و جزیره مزبوره
بیرون رفته در تصرف دولت فرنس واداشتند مجملا مرشل رپ حکایت نمود که پس از سؤال و جواب مزبوره ما سکوت نموده
قدرت بر تکلم نداشتیم امپراطور پرسید آنکه احدی از ما را مخاطب سازد بملایمت فرمود ای نجبا بمعاینه ملاحظه مینمایم که
هیچیک از شما مایل بمحاربه نباشید و اراده ندارید که این سفر بسرداری جنود فرنس اقدام بمحاربه نمائید زیرا که مرشل مورات
از آب خوش و هوای دلکش مملکت نیپل دل نخواهد کند و مرشل بریسر از تفرج شکار و صیدگاه مملکت خود نخواهد گذشت مرشل رپ
نیز در صدد است که بزودی رخصت حاصل نموده بولایت پاریس رفته در عمارات عالیه خود بتفرج اشتغال ورزد مرشل رپ گفت
چون دیدم آن دو تن را یارای سخن گفتن نمانده و سیمای مرشل مورات که قدرت بر حرکت لب ندارد و لاعلاج گشته جسارت
ورزیده و در جواب امپراطور معروض داشتم که فرمایشات امپراطوری با تمام صحیح و مربوط است و حضرت امپراطوری [illegible]
فرموده اند بالجمله امپراطور ناپلیون را منظور آن بود که در انظار مردمان چنان نماید که مایل بمحاربه و جدال نیست و بمصالحه
و قیل و قال نیست لهذا از در صلح با امپراطور الکساندر بدر آمده ولی از وضع تکالیف طرفین استفاده میشد که هرگاه [illegible]
جنگ و در بند نام و ننگ میباشند و ناپلیون از مجادله استحکام مبانی مملکت و دولت خود مراد و الکساندر از آن مراد
عتق رقبه خود را از ربقه رقیت ناپلیون منظور بود چه هرگاه در امر محاربه و دفاع اهمال و اقناع ورزیدی عقوبت
بودی که ناپلیون بالطبع او را امر و نواهی و فرمان بردار خود سازد مؤید این مدعا آنکه در آن اوقات ناپلیون [illegible]

عظمت ناپلیون و روس را تکلیف نمود که برای انتفاع دولت فرنس از هر راه طرق تردد کشتیهای دولت انگلیس را از بنادر و
تاسیس خود مسدود و ابواب مراودت با ایشان در بندند و در آن زمان که ناپلیون بنیان محاربه با دولتین پروس و
انگلیس مینهاد عموم قرالات فرنگ بغیر از روم و سوئدن گردن باطاعت نهاده تن بفرمانش داده بودند
و منظور داشت که قبل از وقت و شروع در طلب آن دولت را نیز با خود متفق سازد ولی بجهت رهائی بتکالیف او گشته
تابعت ننموده دولت روم که با روس محاربه در میان داشت عاجلا مصالحه کرده و ناپلیون را از این
پریشان خاطر ساخت و مرشل برنادات ولیعهد دولت سوئدن نیز با دولت روس هم موافقت در باب امپراطور الکساندر
قبل از این موالات لشکری گران مامور توقف ولایت فین لند فرموده بود که محل مزبور را از خطر هجوم قشون سوئد
محافظت نماید و ولایات مزبور یکی از ولایات متصرفه سوئدن بود و چنانچه سابقا مذکور شد در مصالحه شهر تیلسیت
امپراطور ناپلیون برای حصول رضای خاطر امپراطور الکساندر از ضبط مملکت پاتنول ولایت مزبور را با دولت او واگذار
فرموده ضمیمه ممالک روس داشت و در این اوقات که فیمابین امپراطور ناپلیون و امپراطور الکساندر مخالفت اتفاق افتاد
ناپلیون به برنادات نوشت که اکنون هنگام فرصت است پایه لشکر بر ولایت فین لند گماشته و آنجا را بقهر و غلبه از روس بگیر
تا اهل مملکت سوئدن اطمینان کامل بشما حاصل نموده در اطاعت شما راسخ شوند و ناپلیون را منظور از این تکلیف آن بود
که برنادات لشکر بر آنجا گماشته بدین راه امپراطور روس ناچار جنود خود را از ولایت … برده لاعلاج گردد که قشونی زیاد بجانب
محافظت آنجا از دار السلطنه خود مامور سازد تا بدان علت قوت و عدت جنود روس نقصان پذیر گردد و در بند آن نبود که
برنادات را کاری از پیش رود و یا نه و چون ناپلیون را در آن اوان مهمی مانند تسخیر روس پیشنهاد ضمیر سعادت مانوس بود حاجت
و سودت ولایات محروسه فلکستان را نیز از منافع منظوره و مهام مهمه میشمرد لهذا منتظر جواب برنادات گشته مرشل … را
فرمود تا با افواج ابواجمعی خود در خلال ولایات پامرینه که یکی از ولایات سوئدن است گشته سوئدن را لابد باطاعت و انقیاد
در آورد و برنادات از این حرکت خائف و ترسان و اندیشناک و بدگمان گشته تکالیف ناپلیون را قبول کرده بنای اتحاد
با دولت روس نهاده و امپراطور الکساندر را اراده آن بود که جنود خود را از ولایت فین لند بیرون برده با سایر عساکر خود
ملحق نماید تا تواند در مقابل جنود ناپلیون و فرانس تاب مقاومت آورد لهذا از دار الملک خود حرکت نموده تا شهر ابو
که سواد اعظم ولایت فین لند است گردیده مرشل برنادات نیز از دار السلطنه سوئدن بولایت مزبور رفته در بیست و ششم … اعلی

مطابق

مطابق ششم سنبله سنه ۱۲۲۷ هجری ملاقات فیمابین آن دو نامدار اتفاق افتاد و با یکدیگر همراز و هم عهد گردیده امپراطور
الکساندر متعهد آن گشت که در مجاری حالات حمایت و اعانت ولیعهد برنادات نموده او را بر سریر سلطنت سوئدن مستقر
و مستقل سازد و ولایت نارویج را در عوض ولایت فین لند بدولت سوئدن واگذار نماید و در همان روز شروط و عهود
فیمابین ایشان استحکام یافته در مخالفت امپراطور متفق و متحد گشتند و برنادات علانیه اظهار معادات با ناپلیون نمود
بیشتر نوبتی میکوید اگرچه برنادات از این عمل مورد ملامت امکانی گشت و این نوع بیوفائی که از او نسبت با ناپلیون بظهور
رسید موجب بدنامی ابدی و شماتت دائمی او گشت ولی در حقیقت بجهتی بر او وارد نیست چه حرکت مبنی بر مصلحت دولت بود
و برنادات را از آن گریزی و چاره متصور نگشت و موجبات و دلایل چند در آن امر بود اولا آنکه برنادات از غضب و سیاست
ناپلیون هراس و اندیشه تمام بود و حتی هر روز با فی البغات بعید بود که در خوف و بیم روزگار بگذراند ثانیا بعد از
ولیعهدی دولت سوئدن که حقیقت هرگاه برادرت … در … ثالثا آنکه برنادات
بواسطه ولیعهدی دولت سوئدن از اهل مملکت فرانس خارج و از اهالی مملکت سوئدن محسوب گشته و امکان نداشت که با
ناپلیون متحد گشته احکام و تکالیف او را لا اطاق او را اگر سر بسر ضرر و خسران مملکت سوئدن است ممضی و مجری دارد و
ادای … چنان که از اهل مملکت نسبت با او بظهور رسیده او را بولیعهدی انتخاب و باعتبار عموم معاش کامیاب …
حیات و حیاتی چنین بایشان رساند رابعا آنکه مملکت سوئدن در قرب جوار دولت قوی آیت روس واقع و دولت
مزبور را قدرت بر آن بود که یکی از شاهزادگان خاندان قدیم را بولیعهدی مملکت سوئدن منصوب و برنادات را
مسلوب الاختیار سازد و با مراتب مزبوره ناپلیون او را تکلیف مینمود که لشکر بر ولایت فین لند که خود با امپراطور روس
مفوض کرده تعیین نماید و با دولتی چنان مخاصمت آغاز کند رابعا آنکه برنادات دولت سوئدن را با دولت روس
متفق نمی ساخت دولت انگلیس نیز مخاصمت دولت سوئدن بر می خواست و آن دو دولت قوی آیت او را در میان گرفته از جانب
خشکی و تجارتی دولت سوئدن را از دریا مانع می آمدند و بدین راه ضرر و خسران بسیار بر دولت مزبور رسیده بکلی مستاصل میگردید

فصل بیست و یکم در بیان مراتب هجوم خیالات و غلبه غرور ناپلیون با لشکر فرانس در شهر مسکو و وقوع کارزار …
انجا و فساد کردن جنارال ملیط در شهر پاریس و رسیدن خبر او بناپلیون در شهر سمالنسک و احوالاتی که بر مرشل …
گذشت و مقصود حقیقی ناپلیون از رجعت شهر پاریس و … مرشل … و مرشل نی و شاهزاده اوجین و … و تاب …

لشکر ایطالیا بسرای روس و سعی ناپلیون در ترتیب خیالات سفر مسکو و شور کردن با بزرگان و ...
و مخالفت خلیفه روم و گفتگوی ... مصالحه با دولت نمسه و ولیعهد کردن ناپلیون حرم جدید خود را
گوشه راه گند در شان تا آن اگرچه ناپلیون در مجاری امورات رأیی مستقیم و تدبیری صائب و مستقیم بوده ولی در
بعضی موارد و مواد مغلوب خواهش و هوس خویش گشته چنان می‌پنداشت که آنچه بر مرآت خیالش منتقش شده و ذهن ...
خفا چهره نما خواهد گشت و در ابتدای غلبه روس چنان فریفته خیالات خود گشته تعجیل در تسخیر آن مملکت معمول که ما فوق آن
متصور نبود چنانچه قبل از وقوع آن حوادث عظیمه و فرار از مسکو که مذکور خواهد گشت عموم عقلای عصر و سرداران هنرمند صاحب
تجربه متفق الرای بودند که موافق تدبیر حرب ناپلیون آن زمستان را که سنه ۱۲۲۷ هجری بود در مملکت لهستان توقف نموده در ایام بهار شروع
در کارزار و تسخیر بلاد و حصار دولت قوی آثار روس نماید ولی برخلاف گمان دانایان هجوم افواج وساوس و خیالات
و غلبه جنون حرص کشورگشائی و مجاربات آتش چنان سرمست باده غرور داشت که بر روی زمستان ممالک روس را گشائی میسر
بل ز مهر بر نمونه ارتفاع است بهار گلستان ارم پنداشت و با چنان لشکری گران که ... بحر بیکران و دشت بیابان بود قدم
مجادله در آن مرز و بوم گذاشت شتاب در محل درنگ و درنگ در مقام جنگ مناسبت ندارد و حضرت امپراطور اگرچه در مقام عجل ... فرصت
از دست نمیداد ولی در مقام درنگ تعجیل داشت و همچنان قدم در راه ... داشت چنانکه در مملکت لهستان که جا بایست زمستان را توقف نماید
توقف نفرموده عاجلا حرکت کرده و در مسکو که مقام توقف نبود رحل اقامت افکنده و این حرکات خام موجب شکست کار
ناپلیون گردید و چنانکه در کتاب تجربیات قیصر اول مسطور است و ناپلیون مسوده مطالعه نموده معلوم بود که قیصر اول
مرتبه اولی نتوانست که تسخیر ممالک فرنس نماید بلکه کرات عدیده لشکر برانگیخت تا بر ممالک فرنس و انگلیس استیلا یافت و این
معنی خبط عظیم بود که ناپلیون برخلاف جمهور ارباب دانش نمود که در یک غلبه دولتی چون روس را تسخیر نماید و خبطی دیگر که ...
ناپلیون ظاهر گشت آن بود که اطمینان تمام داشت که چون بر لشکر روس کشیده قدم در صفحه آن مرز و بوم نهد امپراطور الکساندر قهرا
از در صلح درآید و چون مرات سابق و دفعات قبل مصالحه اقدام خواهد کرد و کار بر نهج مطلوب ناپلیون صورت انجام خواهد
یافت و طول توقف ناپلیون در ولایت مسکو نیز دلیل در آن بود که منتظر طالع امپراطور الکساندر در آمدن او از در
مصالحه و موافقت بود و الا توقف مسکو راه و دلیلی نجسته و بایستی بعد از ورود مسکو روانه ولایت پطربورغ شده بانجام
مهام آن صفحات پرداخته کار را انجام قرین اختتام سازد بالجمله ناپلیون از دانش پس ... چه در مسکو توقف نمود دید که وقت کار منقضی

و وقت فوت گردیده لاعلاج از آنجا حرکت نموده بعزم توقف زمستان روانه مملکت لهستان گردیده همانا بخت سعید از او رو
گردانیده و روزگار بر تیره روزی و تباه کاری کوشیده و کوکب بخت و دولت روس از افق اقبال طالع و لمعات
انوار اقبالشان بر ساحت احوال لامع بود که لشکر گردون کر و فر ناپلیون را با عظمتی چنان و عدتی چندان که بر
زبان و پیل دمان و سیل روان از صلابت و غلبت و شوکت ایشان زهره آب و جگر کباب دیده و بر آب گشتی سهولت
در میدان کارزار ... بیزار نمودند و چنان وهنی که بر لشکر ناپلیون روی داد در این سنوات بر احدی واقع نگشته بود
بلی ... در سال از آن قبل چنانچه در تواریخ مسطور است که لشکر ... را نیز صدمتی چنین و وهنی قریب باین واقع گشته است
و در آن اوقات از استماع اخبار ناپلیون اهالی پاریس را وحشتی تمام و اضطرابی لاکلام بود ولی از هیبت خالی گشته و مردمان
باموارات خود اشتغال داشتند تا اینکه از وقایع با تشخص در همان روز حرکت ناپلیون از مسکو جنرال ملط در ولایت پاریس بنای
افساد را نهاده هنگامه برپا داشت و جنرال مزبور از آنجا که طالب دولت جمهوریه بود همواره اخلال در امر سلطنت میکرد چنانچه
در ایام توقف حضرت امپراطور در پروشا نیز بصدد فسادی کلی گشت و سرداران افواج مستحفظین ولایت مطلع و او را گرفته در محبسی در
جنب سربازخانه محبوس ساخت و در آن اوان یک هزار و دویست نفر سرباز و یک نفر سرتیپ در آنجا متوقف بودند و محبس مزبور سوم
نگهبان و ساتنی بود و ملط مزبور را دو جنرال دیگر دوست و یار بود یکی بنام لهاری و دیگری قیدال بود جنرال لهاری
نیز بواسطه میل بجمهوریه و کراهت از سلطنت ناپلیون در اوقات توقف امپراطور در پروشا اراده مفسده نموده در راه احداث
ولایت نیز او را گرفته در محبس لفورث مقید و محبوس ساخت و جنرال قیدال را نیز از آنکه کشتی جنگی انگلیس رفته ... بانجا
فرستاده ... نبود مراد او که با دولت مزبور همی نمود گرفته در محبس مزبور افکنده و این سه تن شب و روز در بند اخلال و فساد
امر سلطنت امپراطور بوده و منتظر و مترصد وقت و فرصت میبودند جنرال ملط را که تا آن زمان فرصتی در دست ...
تدبیری مراتب غیبت ناپلیون را غنیمت شمرده وصول اخبار متوحشه را وسیله وصول مطلوب ساخت و در فکر اخلال و فساد در
ولایت و سلطنت افتاد بنا علیه در محبس خیالات پخته در ترتیب نمود و نوشتجات و مکاتیب مجعوله از زبان وزرای دولت جمهوریه
فرانسه ساخته منتشر ساخت که ... هشتم ماه اکتوبر در حوالی ولایت مسکو امپراطور ناپلیون در محاربه کشته و از جانب
کارکنان قدیم جمهوریه مجعوله مکاتیب و نوشتجات نگاشت که پس از وصول خبر قتل امپراطور سلطنت او سپری و دولت جمهوریه استقرار یافت
و اکثر وزرای دولت ... آن کشور و سپهسالاری لشکر را مفوض و محول نموده ... و شورا ... مجلس ...

وفتق وحل وعقد ونظم ونسق امورات محوله پردازی وکار اهل مملکت بروفق مصلحت بسازی ودرجب قوانین
مقرره مملکت برسیاق وزرای جمهوریه قدیم آخر مکاتیب بخط ملفه تا معلوم کرده که حکم مزبور ازدیوانخانهای جمهوریه
سمت صدور یافته ونیز احکامی چند بروضع مزبور مرتب ساخت که کل فی ما که اراده داشت بنام صاحب رقعه منصوب ومرتب
ساخته انده وچنانچه مذکور گشت درجنب محبس جنارال لمیط کربازخانه بوده وسرتیپی از سرداران البوالجمیی درآنجا توقف
داشت وسرتیپ مزبور بغایت ساده لوح وصادق بود ودرزنه تبازکی مرحمت نموده وبسرتیپی فوج درهم منصوب بود
حکمی مجعول برطریق مزبور نیز بسرتیپ مسطور نگاشت که مقرر داشته ایم چند هزار فرانک وجه نقد ازخزانه دروجه شما کارسازی
شود وشمارا بمنصب جنارالی سرافراز نموده ایم ویکی از وعظان مملکت اسپانیول درمحبس رفیق جنارال لمیط بوده ودران
اوقات استخلاص یافته درشهر پاریس درخانه استیجاری سکنی داشت ویکی ازرهبانان دین عیسوی علی نبینا وعلیه السلام
مسمی بلفانه درآن محبس با جنارال لمیط بوده وجنارال مزبور اولا لفانه را ازاحکام مزبوره مستحضر ساخت وبه تیاری او با
دو جوان دیگر از اهل ملت که رفیق لفانه ودرشهر پاریس متوقف بودند بنای مراودت نهاد وروزی کاغذی درمحبس بزوجه
خود نگاشت ویکی ازجوانان مزبور سپرد که ابلاغ نماید وآن جوان درفوج نظام خیابات سرجوقه منصوب بود ودرکاغذ
درج کرده که لباس جنارالی او را با یکدست ملبوس بیارال اجودانی درصندوقچه نهاده مقفل سازد وبا کلیدش بآن جوان سپارد
زوجه جنارال مزبور خالی الذهن وغافل ازخیالات خام وباطل شوی خود امر مزبور را اطاعت کرده لباس مزبور را
چنانچه نوشته بود که بآن جوان سپارد سپرد لمیط در روز بیست و دویم ماه اکتوبر مطابق اوایل عقرب دو جوان
مزبور را احضار نمود که درمحبس آمده باتفاق راهب ومحبوس مزبور صرف طعام نمایند پس از صرف طعام بآن دو
جوان اشارت کرد که لباس نظام را پوشیده بمنزل واعظ مملکت اسپانیول که ذکرحالش سابقا نگارش یافت روان شوند ودر
آنجا منتظر او باشند تا بوقتی ازشب که فرصت یابد خود را بآن مقام رساند وچون پاسی ازشب گذشت ودربستن درهای
محبس را محکم بستند وهرکسی بمقام خویش استقرار ورزید جنارال لمیط باتفاق لفانه بنحوی که احدی را اطلاع
حاصل نگشت ازدریچه محبس که برپهلوی باغ اتصال داشت بزیر آمده وازمعبر داخل وتعجیل بمنزل واعظ شتافتند وچون بآنجا
رسیدند اشارت کرد تا قدری نقد در برندی وآب لیمو وشکر حاضر نموده وشروعی بیسکه مرتب داشته وساغری چند
برفقای جوان خود نموده ایشان را سرخوش وطربناک نموده ازآن پس اظهار نوشتجات مزبوره وفقرات مجعوله از قبیل بیلون

وصدور

وصدور احکام ونوشتجات وزرای جمهوریه درباب بیگلربیگی گری وسپهسالاری خود در نزد ایشان نموده گفت اکنون
مامور باجرای احکام مزبور میباشیم ومدتی مدیدست که بزحمت چیدن این اوضاع ودرچیدن قرارات سلطنت ناپلیون
واستقرار قواعد جمهوریه فیمابین من ووزرای قدیم جمهوریه معهود ودرمیان است وهمواره منتظر فوت ناپلیون میبودیم که
باجرای وتقریر خطورات خود بپردازیم اکنون که خبر قتل امپراطور ناپلیون واصل واحکام ودستور العمل وزرای جمهوریه بمن واصل
گشت لازم همت وتسلیم دولت بمن افتاد که حسب المقصد ودراین امور کوشیم وازاین پس پرده برعنوان خاطر کوشیم پس
نوشتجات مجعوله را باتمام درآورده بعموم حضار مجلس بآواز بلند خوانده وهرچند ازرهطلب نمود که چاپ تمامی علم فرمان اجتماع
رجال دولت رابسته بیاس جمهوریت بتقرر داشت واجرای این احکام بمن تعلق دارد پس صندوقچه را گشوده لباس نظام خود را
برتن راست ورخت بیارال اجودانی را برفقاتش آن دو جوان پوشانید سرجوقه آرا ولی قا از نیمه شب رفته جنارال لمیط بنظم
مزبور ازمنزل واعظ بسربازخانه روی نهادند وچون قراول ایشان را از دور خوانده محل مزبور ممانعت نمود جنارال لمیط که لفظ شب را
جنارالی بود قراولان را گفت که جماعه مرا ادراه بسرتیپ رسانید که حکمی فوری در رسیده وباید مرا او را ابلاغ نمایم قراول او را
بمنزل سرتیپ برده وتسولیر سرتیپ جنارال مزبور را که آیات سروری از ناصیه لباس او ساطع بود بمنزل لمیط معلوم ومطاع تقدیم
رسانیده پس تقدیم شرایط معذرت پرداخت جنارال لمیط نام خود را برخلاف آنچه بود لماط قلمداد نمود وسرتیپ را گفت که مرا
بحوری شما موجب آن گشته که ازوقته سانحه خبر یافته اید سرتیپ مزبور تعجب وتحیر یافته واستفسار کیفیت نمود جنارال
غایت کمدر وملال بیان این مقال کرد که امپراطور ناپلیون پای ازدایره دوران دوری کشیده ودرست نبده کاران اقبال
وجلالش بریده ووجود مسعودش درصفحات مسکو معرض قتل رسیده وسرتیپ را ازاین کلام سرشک از دیده کاغذی روان گشت
بکلمه غفران ای گشت جنارال چون تیر کلام خود را بهدف سرتیپ موثر دید جا تامل وتجمل نداد که سلطنت سپری گشت وحکم
بیگلربیگی گری وسپهسالاری جنارال لماط است که ازجانب جمهوریه رسیده ومرا باعلام شما ازآن حکم مامور ساخته ونیز حکمی جداگانه بنام شما
سرتیپ نوشته نزد بود ملاحظه نموده وبرفوریت گشته که بموجب حکم افواج قراولان احضار آنچه جنارال لماط قرار داده رفتار نماید سرتیپ
بیچاره فورا تعظیم جنارالی لماط بقدیم رسانید ومطابق معمول اجداد فوج احضار وهرکجا مامور بیش فوج افراشته که اطاعت دوامر وی نماید
وخود بمعذرت خواهیست که مرا قدرت التزام خدمت جنارال لماط بسربازخانه رفته وفوج ازقتل امپراطور وتغییر اوضاع سلطنت و
احکام وزرای جمهوریه مستحضر ساخته استماع آن خبر وحشت اثر چنان مضطرب وپریشان گشته که احدی را مجال سوال از جنارال نماند

که چه هنگام امپراطور مقتول و این خبر بچه وقت صورت وصول یافت و سبب تغییر اوضاع سلطنت هرین تعجیل چه بوده بالجمله

جنرال شال داز با فوج قراول که مهزار و دویست نفر بودند کلاً باستعجال از محل مزبور مرا ند وازشدت تعجیل ده هزار

فشنگ گلوله داری که در سربازخانه بود فراموش نمود که بسربازان سویت تقسیم نماید و چه بها انکه بجای سنگ برای شق

چخماق تفنگ نصب نموده بودند تعویض نکرده جمعی از سربازان را در انجا توقف با مور دیگر فرمود که با ترتیب عمارت ولی قبه منتظر

اجتماع کارکنان دولت جمهوریه در عمارت باشند ولی از اتفاقات دیگر اینکه روز چهارشنبه عیسویون بود وجنرال

ناپلیون مقرر بود که هنگام غیبت او در هر هفته روز مزبور جنود متوقفین ولایت پای تخت بیرون رفته در میدان سلام

حاضر و از نظر سپهسالار بگذرند و برحسب مقرر با نتیجه فوج مزبور را زنبیار افواج زودتر روانه کرده که موعد مقرر محل سلام خانه

شوند چه راه ایشان از دیگران دورتر بود لهذا اجتماع وحرکت ایشان در نظاره مردمان معمول آن اتفاق که کاکان محل شان

میبردند و هنگامی که آن حرکت رفت و جنرال لمیط با فوج مزبور بر در محبس رفته فرمان داد تا در ها را گشوده جنرال قیدال

و جنرال الحاری تخلیص نمودند و سایر محبوسین را بر حال خود نهاده و آن دو را نیز از قتل ناپلیون استحضار داده از تغییر امور

و اوضاع سلطنت واقف ساخت و گفت اکنون مجال سخن و گفتار نیست و دستورالعمل شما از قراریست که در این ورقه شرح داده

چه باید این فوج را با بجمع خود در آمده بنحو دستورالعمل مزبور اقدام اراذل رجال دولت و ستمگر از بعضی مناصب باید و خود و

ضبط بار ره اموال و رجال و سایر مقررات و احوال معمول و با احکام مطیع خود تمامی احکام مندرجه را تمام موصول داشته خود

با نجات من رفاقت کرده بر ایشان کشف ضبط و در کمکومه پاریس میروم که لوازم امر حکومت پرداخته شما نیز پس از اتمام احکام

دستورالعمل و دوری خود را در انجا رسانید پس از آن شتم وزیر داخله پس از گرفته دو نفر از ضبط تفتیش خود بجای او مقرر داشت

راوی حکایت اسیر او بقوله که در آن اوقات بپاریس بود میگوید وزیر داخله پنجانه چون دید او را گرفته نجیکی از

محرزین را باخبار امر مزبور نزد من فرستاد و آن محرز نزد من آمد مشغول بیان صورت حال بود که جنرال الحاری که همه

بقید و حبس من بود وارد گردیده و جنرال لمیط جنرال قیدال را مامور با خذ و حبس و قید وزیر حرب داشته وکیلی را نیز

بقتل من فرستاده بود و کیل مزبور از حکم جنرال لمیط کما هو استحضار نیافته بر تعاقب قیدال روان و او را با فوجی از همراهان

بر داشته بمنزل من آمده و مخفی وده مرا بقید و محبوس کرد و جنرال لمیط فوجی از قراولان شهر را بر معابر و کاسو کال داشته مقرر نمود که

عموم سکنه شهر را از خروج ولایت ممانعت نموده احدی را از رخصت خروج ندهند و این امر مبنی برآن بود که مباد اهالی

ولایت از بلوک و دهات مجبر گشته باعانت و امداد اهل شهر آیند فوجی دیگر را بمحافظت و محارست خزانجانه دولتیه

مامور داشت و یکی از سرکردگان را با پنج نفر ماموریا حاطه اطراف اوطاق نظام نمود و احکامی چند مبنی بر دستورالعمل شمار

و کیفیت وقایع و روی داد کار از جانب وزرای جمهوریه نوشت نام جنرال احوان والی ولایت نگاشت و در احکام

مندرج داشت که جنرال مزبور بر قواعد نظام احکام با افواج قراولان متوقفه سایر محال لکان مصادر تماما در قرار

دستورالعمل جمهوریه رفتار نماید و بدین زرق و حیل در اندک زمانی در حکومت ولایت مستقل گشته اساس سلطنت را

منقرف کرده و نیز جنرال احوان مزبور را ماموریقید و حبس مستر لبارد که متصدی تمام مهام جنود انتظام شهر پاریس

بود فرمود و هم او را نوشت که چون جنرال حولین که یکی از رؤسای دفترخانه دولت با شما مانوس و شمار از رفیقان او هم

شمارد گشت این خدمت را بر خود نهاده ام و خود کار او را با تمام رسانیده و از آن پس نزد شما خواهم آمد شما در قبض لبارد استعجال

نمایند جنرال لماط معمول پس از انفاد این حکم خود با پنج نفر سرباز روانه عمارت جنرال حولین گشت بوقتی وارد گردید که

آن مرد کهن سال از هر قوت تمرد و دیوان خانه نشسته بلوازم شاغل خود اشتغال و هنگام صبح بود جنرال لماط مجلس ورود مرا و از رفقا

کشف من از جانب وزیر داخله پس بورم که شما محبوس سازم و دفاتر و ثبت و سر رشته جاتی که در اختیار شماست بحضور ما تسلیم

رسد جنرال حولین مطالبه حکم مزبور نمود که از آن قرار رفتار کند جنرال لماط مراد او کشف مقامی خلوت و مناسب برای ابلاغ حکم با شما

بنمایم جنرال حولین از پس و جنرال لماط از عقب او روان شدند چون در رواق رسیدند جنرال حولین بخم رافعکم روی بجانب جنرال

لماط منعطف ساخت جنرال لماط تپانچه بر روی او خالی کرد و گلوله از روی او بر گذشت و در سرش نشست کی جانش بیاسا

ولی گلوله اش نیز از سر بر نیامد پس او را گرفته بمحبس فرستاد و خود روی بعمارت جنرال احوان نهاد و در آن وقت جنرال احوان از حکم

جنرال لمیط مستر لبارد را احضار نموده در مقامی خلوت مطالعه احکام مشغول شد جنرال لمیط حضور را نیافته او را گرفته محبوس ساخته اند عمارت

جنرال احوان رفته قراول را بر در گذاشت که احدی بیرون و درون نرفته داخل و خارج نگردد و چون قدم در اوطاق خلوت نهاد لبارد

دید و در انجا نشسته پس خطاب بجنرال احوان نمود که از چیست که تاکنون این مرد را بمحبس نفرستاده و لبارد را گفت تو محبوس دولت میباشی و

اندک تامل منما بعزم خروج برپا خواست و بزبان راند که از چه راه بپای خود بمحبس بروم چون خواست که از در رفات اوطاق بیرون رود مباشر انوار جلال

شهر و ثبت داده که برای کشف و تحقیق حالات دیده از در عزم آمدن بدرون و قراولانش حسب امر جنرال لمیط ممانعت نمایند لبارد از جاسخ

آن حالت برآشفته فریاد برآورد که مرا و او را مانع نگردند قراولان چون همیشه از تعاملات عام اطاعت امر او کرده بودند دیگر بار از اطاعت اش مانع شده جبر نمودند

بالا برده چون وارد گشت لباس و صورت وقایع را کلاً باو بازنموده باو وعده ترقی داده تا از توقف جنرال ملیط در جای
باشر احدی را چون نظر بر او افتاد گفت ای ملیط صاحب شمار از این حبس که رخصت نمود این چه کار است باید کرده و چه جنایت بدین
کار آورده جنرال ملیط چون دید پرده از روی کار برافتاد و راز از پرده بیرون افتاد او را که از خفایای امور آگاه و مجرب بود زرق
و تلبیس بعنوان فریب طپانچه بعزم قتل او از جیب برآورد و در ساعت آن سه تن که در آنجا بودند متفق گشته طپانچه از دست او
بستدند و خودش را محبوس نموده قراولانش را که بر در منتظر خروج او بودند از حقیقت مستحضر ساختند مر او را با تمام اولاد بکار برده
بمجلس فرستادند پس از گرفتاری او بواسطه آن شرارت و فساد چهارده تن بسیاست دولت رسیدند که سه نفر از ایشان جنرال
ملیط و جنرال قیدال و جنرال لحاری حقیقه موجب شیاع و فساد و شرارت بودند و ما بقی از حقیقت مراتب مستحضر نبودند و
سخنان آن سه کاذب را صادق پنداشته اعانت و امداد ایشان میکردند بالجمله آتش آن فساد و نایره آن هنگامه و فساد اشتعالی
چنان و امتدادی چندان در ولایت پاریس نیافت چه هر چند بیکمرتبه آتشی افروخت ولی بزودی آب ... فرو
و طریق فسادش را بسد صلاح دولتخواهان دربست ... تعجب و شگفت هر کسی تواند شد که جنرال ملیط با وجود انکه سالی بسیار
مقید و محبوس بود غفلتاً در عرض چند ساعت تمامی اعاظم و اعیان دیوان را دستگیر و وزیر و باشر احدی را گرفت و محبوس ساخت
مجملا چنانچه اشارت رفت در همان روز که جنرال ملیط در ولایت پاریس آتش آن فتنه را برافروخت حضرت امپراطور از شهر
مسکو حرکت فرموده و آن روز نوزدهم ماه اقتوبر مطابق بیست و ششم شهر شوال بود حضرت امپراطور در ولایت اسمالسکو توقف
که حکایات شعبده جنرال ملیط معروض حضرت امپراطوری افتاد و شهر ... یکی از ولایات معظمه ممالک روس و در ساحل ...
... واقع ... و قلعه اطراف آن ده ذرع ارتفاع و پنج ذرع عرض است و در کوه ... در شمال مسکو واقع است و مسافت آن تا ولایت
اسمالسکو ... میل است **و در سنه ۱۲۲۷ هجری که امپراطور عزیمت تسخیر مملکت روس نمود** و قلعه ... محصور ساخت ...
قدم ورزیده جمعی کثیر از جنود امپراطور مقتول ساختند بالاخره در نیمه شب ... شهر ... قلعه ... تخلیه ...
سایر ساحل شهر را سوزانیدند و فرار کردند و جنود فرانس قلعه را متصرف گردیدند **مجملا در شرح ... کتاب امپراطوری و ...**
مسکو ... حکایت میکنند که حضرت امپراطور ... مکاتیب ... گشته اولا ... باشرین ...
محافظین ولایت را مأمور ... فرمود تا ... سطوت و صلابت من در قلوب اهل مملکت ...
... و وجود ... چنان ... ملاحظه ... سلطنت ...

و گرنه از تن واحد این همه فساد در دار السلطنه من پیدا نمی گشت **مرشل ... سیکویه پس بر مخاطب فرمود که مصاحب**
سوالی دشوار پرسید این واقعه شهر پاریس نیز ضمیمه سوانح و صدمات این سفر گشت و من که نفس واحدم ... و الکنه
متعدده چگونه توانم بود اکنون باید بشهر پاریس رفت تا از صباح وجودم قلوب اهالی مملکت ضیا داده ...
از ضیای بودم بر فروزد و تدارک سپاه و لشکر و تهیه آذوقه و زر در آنجا نمایم که جبر انکسار این شکست ... بتمام ...
و آلام موقوف بجبار فتوحات و فر و مراسم تسخیر ممالک و ولایات ... این بگفت و رو بولایت پاریس نهاد **مرشل ...**
سیکویه که ناپلیون ... عساکر را گذاشته خود روان گشت و نهاد فرار از بیم خصم مراو را محض کذب و خلاف است چه بر ارباب فطن و ذکا
که بر احوال ناپلیون دانا و بینا بند اظهر من الشمس است که او را وحشت از دشمن و هراس مطلقا از مخالف نبود و ابدا از راه خوف
فرار از روس نمی نمود ولی اختلال امر مملکت و اغتشاش کار ولایت خود زیاده موجب اضطراب خاطر و پریشانی ضمیر ...
... چنانچه در سفر روس و رجعت از مسکو مطلقا آثار خوف و هراس از جبین احوال ظاهر نبود ولی از استماع اخبار ملیط ...
پریشان گردید و ... چون مملکت ... و سلطنت بر قرار است صدمات دشمن را ... میتوان نمود و هر گاه ولایت ...
وقت محاربه و نزاع صاحب مملکت را از دو جانب خاطر پریشان و مضطرب خیال و مختل الارکان میکرد یکی ... خصم خارج
و دیگری اختلال ... در داخل مملکت **بالجمله چون ناپلیون عزیمت حرکت از ولایت مسکو فرمود** عنان اختیار و حراست لشکر را بکف
کفایت سرداران نامدار و سپهسالاران جلادت شعار که محل اعتماد و اعتبار بودند نهاد و مرشل ... که در آن تاریخ
بسپهسالاری عموم سوار ... مقرر بود از عهده خدمت بخوبی برآمده بود باختیار جمعی سپاه سرافراز فرموده ... پس از حرکت
لشکر را بحال خود نهاده بولایت ... رفت و ناپلیون اختیار جمعی جنود را بمرشل نی محول فرموده بود رشادت و جلادت او بر عموم
اهل عالم معلوم و ظاهر و نام ... دلیران روزگار تا ابد ... و قربت کیفیت وفات او نیز در محل مقام ذکر کرده ...
... از صفحه تواریخ محو نخواهد گشت **مؤلف ... سیکویه در سفر روس و رجعت از آن و مجاری اتفاقات ...**
... از سرداران شجاعت شعار و سپهسالاران جلادت آثار و افواج نامدار و مردان کارزار کسی که اقدام ثبات قدم در ...
رشادت و جلادت استوار داشت شاهزاده یوجین و افواج او ... بود با آنکه جمعی ایشان از مملکت ایطالیا ...
... ایطالیا ... سایر جنود ... و حمایت ایشان ... از دیگران بمعرض تلف رسیده و مضطرب شوند و از سرمای ...
مهلکات ... ثبات قدم ورزیده تحمل کردند **مجملا در آن نوبت ورود ناپلیون** بشهر پاریس بر خلاف دفعات سابق ...

فتح و ظفر بوده و اهل مملکت بطمع رجعت قدم در پایه لوئیه صبیه امپراطور نموده که در آن روز که ناپلیون اراده عقد
در آورد کارهای او رو با ختلال نهاد برخلاف چون سفاین که روز بروز از جوش کوکب بخت امپراطوری از مطلع
دانش شعشعه انوار فیوضاتش بر ساحت روزگار لامع گشت مجملاً چون وارد بر ولایت پاریس شد تصور چنان نمود که اکمال
ضرورت و برای تهیه و تدارک اساس حرب در اضمحلال خصم هر گونه اجحاف و تعدی که نماید مشروع خواهد بود لهذا دست ستم
و تعدی گشاده و داد بیرحمی داده وجوه بی حساب بجهة چریک ما لایحصی و لاتعد بر عموم ممالک فرانس حواله فرموده تأکید
تشدید زیاد در جمع آن تعجیل تمام نمود با وجود آنکه مراتب مزبوره روز بروز ترقی جلالت سفر روس فروگذاشت دیده انگلیه
پادشاه پروس خبار ال بارک را مشغول با جنود پروس بر مخالفت فرانس اقدام ورزیده و بهیچ بابت که این رفتار او
به دیگران نیز سرایت نکند حضرت امپراطور علاج آنکار را از وزرای دولت و خاطر خاندان سلطنت در مجلس خاص شده
از ایشان استفسار فرمود که آیا در این حال که اغتشاش و اختلال چنین در امورات واقع گشته صلاح در مصالحه و متارکه با خصم
یا نه اکثر بیشتر و قطرنه وزرای دولت معروض داشتند که در این مقام مصالحه صلح از محاربه است حضرت امپراطور این سخن را
در هم کشیده و عرض ایشان را وقعی ننهاده چه غیرت ناپلیونی مصالحه در حالت مغلوبیت در نمیداد و لی اپرفلطم
از وجنات حالش دریافت نموده بر وفق خاطر او عرضه داشت که این معنی بدیهی است که هر گاه در این حالت از در صلح در آییم و طالب
مصالحه خصم شویم دولت مخالف تکلیف شاقه بر ما خواهد نمود و بساط لاف گزاف خواهد گسترد و لا علاج بر آن میشویم که ولایات
و بلاد دیگر سابقاً بغلبه و قهر متصرف گشته ایم بعجز و فروماندگی واگذار نماییم و اگر چه فرنسه از ولایاتی که تعاقون عهد دولت
ضمیمه ممالک فرانس داشته ایم نزع نمایند تصرف مخالف در آییم موجب بدنامی ابد و تا ابد سر شکسته نام ما برای حضرت امپراطور خواهد
بود ناپلیون کلام او را مطبوع افتاده متدارک تهیات محاربه گشت و در آن اوقات خلیفه اعظم پاپای رومیه که بقلعه فنتن بلو
محبوس بود بر حسب اشاره امپراطور پا در پایه مصالحه نهاده قرار بر آن یافت که عهدنامه مهر و ممهور امپراطور سازد
از آن قرار رفتار نمایند و لی برخی از کارکنان عیسویه علی نبینا و علیه السلام خلیفه را از وضع دستخط بر عهدنامه مزبور مانع آمدند و
حضرت امپراطور را نیز چون در آن ایام مهماتی اهم از آن پیش نهاد خاطر آفتاب نشان بود مهر را در وضع دستخط کرده کلمات
با قرار جناب خلیفه نموده و او را رخصت فرموده قرار نامه مزبوره را چاپ نموده باطراف ممالک فرنگستان منتشر ساخت تا عموم اهالی
از قرارات مقرره فیمابین آن دو عظمت ارکان حاصل آمده و حضرت امپراطور را فرصت امعان نظر در فعال و کردار خلیفه نبوده و تمامی خیال

خود را مصروف محافظه ممالک نموده پیدا است چه دول خارجه که با او دوست و متحد و یکجهت و موافق گشته بودند آغاز مخالفت و بنیاد معادات
با او نهاده بر خلافش کمر بستند حتی دولت نمسه که علاوه مودت و مصالحه بواسطه قرابت و مواصلت بستگی تمام با او داشت
همچون دولت پروس شارک موافقت نموده بنیان بر مخالفت برداشت حضرت امپراطور سفیری به دولت نمسه فرستاد که ایشان را
استمالت نموده بر سر عهود سابقه آورد و لی مفید فایده نیفتاده دولت نمسه فرصت را از دست نداده و نخواست که خود را در مهلکه
و مرارت افکند حضرت امپراطور چون دید که دولت نمسه با وجود محبت و وصلت دست از دوستی او کشیده و پا در دایره عداوت نهاده
معاینه دانست که از آن پس عموم اهالی فرنگ بر مخالفت او متفق گشته قدم در محاربه او خواهند گذاشت و لی از هیچ جهت اندیشه و وحشت بخاطر
نورا ه نمیداد و بعضی از سایر ارکان ولایات رود رین هنوز ترک موافقت با دولت ناپلیون نکرده قدم در طریق مخالفت
می پیمودند ناپلیون تعجیل تمام لشکر و تدارک لازمه را فراهم آورده تصمیم آن نمود که خود بنفس نفیس متصدی سپهسالاری آن جنود گردد
نمود که مبادا در ایام غیبت او مجدداً آشوبی چون بختیار ال در ولایت بر پا شود سرایه لوئیه حرم خود را
ولیعهد نموده بجای خود منصوب بحکومت ولایات داشت و شورتخانه ولیعهدی برای او مقرر نمود که در امور مملکتی بمدد او اقدامات نمایند

ذکر رفتن ناپلیون بمیلو و تعداد لشکر امپراطور ناپلیون و تعیین قراول مملکت فرانس بجهة حفظ مملکت و حرکت او از پاریس بمیلو
و ملاقات او با سلاطین فرنگستان که دوست او بودند در شهر درزدن و حرکت از آنجا و رسیدن به رودخانه المب و عبور
از آن و جنگ نزد اوینه و ورود او به میلو و مراجعت به پاریس مورخ گوید چون حضرت ناپلیون تصمیم عزیمت تسخیر مملکت روس
و سر انجام تهیه و تدارکات جیوش ظفر مانوس مقرر نمود چندان لشکر و سپاه و ذخیره و دستگاه در مملکت خود فراهم آورده و مهیا
کرده بود که محاسب تیزفهم و هم از عهده تحریر عشر آن بر نتوانستی آمد و مطلقاً محتاج باستمداد و استعانت از دولت روم
نبودی نه از دوستی و محبت و معادات و موافقت و مخالفت ایشان را بر سوامی نمیداشت و قبل از نقض عهد مصالحه فیمابین دولتین
فرانس و روس مقرر آن بود که در هر سال معادل شصت هزار تن از جوانان بر توان و پهلوانان نوجوان از طبقه از
سکنات فرانس که بکس و آماده بوده در نظام قشون داخل نمایند و نیز مقرر آن بود که قرب دویست هزار تن از
مطیع و منقاد ناپلیون بودند جنود مختفی خود را ضمیمه عساکر حضرت تا در فرانس نمایند مورخ گوید جمیع تعداد جنود و سپاه
و منضمات و ملحقات آن از قرار تعدید لشکر شماران عطارد قلم دو کرور و کسور هزار نفر بودند که اسامی ایشان مفصلاً
در دفاتر مرقوم بوده و بر موجب تحدید مزبور جنود کوک فرانس ششصد و پنجاه هزار نفر لشکر ایتالیا

پنجاه هزار نفر جیوش مملکت له شصت هزار نفر افواج ولایت توریه چهل هزار نفر عساکر ولایت سقیان سی هزار نفر
ولایت وستفالیه سی هزار نفر توپچیان ولایات و از قبیرق پانزده هزار نفر دستجات ولایت بدین ده هزار نفر
ابوابجمعی شاهزادگان تنقفه ولایات رین پنج و سه هزار نفر افواج شش بند جیوش مملکت روس هشت هزار
نفر افواج شش بند جنود لهستان سی هزار نفر جنود ولایت قیلیل سی هزار نفر و از جنود مزبور سیصد و شصت و هشت هزار
نفر تنها موضوع بود که برای بیماران افواج و غایب و متوفی و غیره منظور و ملحوظ بودند و پس از وضع موضوعات
نیز همواره اوقات ششصد هزار مردان کارزاری مبارک و آلات حرب و ادوات و اسباب طعن و ضرب مستعد کارزار
و منتظر امر امپراطوری بودند که اگر کوه آهن باشد بمجلس اشارتی از هم بشکنند و اگر دریای آتش باشد در لحظه بر هم زنند و امپراطور
امپراطور را چندان اقتدار و احتشام و شوکت و استعداد بود که تواند از جنود منصور نمود و به استظهار نصرت و شکوه خود و چندان
حدت و شوکت امپراطور روس فراهم آورده امور مملکت مزبور نماید با وجود اینکه مزبور ده و عساکر منصوره نظام
سپاهی و قواعد لشکر آرا بر حساب رعیت و کسبه و طبقات قاطنین مملکت فرانس نیز جاری گشت و مقرر فرموده ...
حضور او نیز نظمی تمام و نسقی ملا کلام در مملکت بوده باشد و در عامه کسبه را ناتمام ترتیب کرده بنظام نظام ربایا جاری فرموده
بقراولان مستحفظ ملتی مسمی ... مستحفظ نمود را بر سه جوقه منقسم نمود اول بیست ساله تا بیست و شش ساله بودند دوم بیست
و شش ساله تا چهل ساله بودند سیم چهل ساله تا شصت ساله بودند و مقرر چنان بود که قراولان مزبوره همواره در مملکت ...
ابداً از مملکت بخارج نروند و از حدود مملکت در آن سمت مأمور نگردند و هنگام که در داخل مملکت دشمنی از خارج یا از داخل به آید ایشان
جوقه جوقه برای دفع و رفع ... مأمور معرکه کارزار شوند و قراولان ... را جوقه جوقه ... مأمور نمودند و هر کوه قلاع
برکشیده ... و دشت نفر مرتب کردند و حضرت امپراطور معادل ... بر نهج مزبوره فراهم آورده و جوقه اول ان
جوقات ثلثه را که جوانان بیست ساله تا بیست و شش ساله بودند ابوابجمع وزیر حرب فرمود که ... مقتضای وقت ...
مأمور فرمایند تا بعث و بسط ... نمایند و مقرر ... که قراولان ... همه اوقات با تفنگ و یراق ... در هر جا ...
مجمع گشته مشق نظام مشغول باشند و بخارج مملکت نروند مجملا حضرت امپراطور بدین تدبیر قریب بچهار صد هزار نفر لشکر و ملک
فراهم آورده بود که هنگام ضرورت برای خدمت آماده و در سایر اوقات بر کسب و تجارت خود ایستاده بودند ...
بود که قراولان ... هنگام ضرورت شرکت در خدمت ایشان خواهد نمود که ... اهالی مملکت را تشویق ...

امپراطور

امپراطور این جمعیت را داخل نظام کرده بخارج مملکت خواهد برد و بهمین سبب ... اسامی ایشان را در دفاتر ثبت و توقف ...
بخدمت مأمور نیست و تفنگ و اسباب جنگ ایشان از دولت بوده و رخت و سایر مایحتاج از خود داشتند مقارن این
حال عرایض از مملکت اسپانیول بپایه سریر اعلیحضرت امپراطوری رسید که دوک انگلستان سپهدار دولت انگلیس قلاع ...
در قویه جانزا که در قلاع محکمه اسپانیا ... مملکت مزبور و متصرف ... دولت فرانس بود و ... و فیمابین مملکت
اپورتغال بود و حقیقه مفتاح تسخیر آن دو مملکت ... محصور و تقویت و شوکتی غیر محصور در زمانی اندک بحیطه تسخیر آورده
بمحاصره آنکه مدت سی و شش روز در برابر قلعه مزبور لشکر فرانس قوت مقاومت ... محصور ... آورده جنود انگلیس در اطراف
دوازده یوم یورش و حمله و قهر و غلبه مسخر کرده و سرداران جنود فرانس که در آن حدود بودند چندانکه سعی ... در انقلاع ...
قلاع مزبوره نمودند مفید فایده ... و بجهت ... سعی ایشان ثمری نداد و حضرت امپراطور ... را حقیقت آن کار
اصرار بشنود فرموده شرحی مبنی بر اصلاح ذات البین و فصلی مشتمل بر صلح ... دولت انگلیس
در جانب او نیز جوابی موافق سؤال مطابق اصل و حاصل گشت حضرت امپراطور چون صورت کار بر آن قرار دید ...
فتنه و فساد ... تیغ آبدار فرو نشیند ... خاک حرب فرو نبرد و لهذا تهیه حرب را ساز و سامان
مخاصمت را افزوده داد و امپراطور روس نیز در فکر محافظت مملکت خود افتاد و حضرت ناپلیون ... تسخیر ممالک روس ...
ازدیاد شوکت روس معروف بوده و امپراطور روس در صدد ممالک خویش سرانجام تهیه و تدارک و محافظت و رفع ضرر ناپلیون ...
حضرت امپراطور تعجیل تمام و استعجالی ملا کلام جنود بی شماره عدد مملکت پروس ... فوجی بجانب ... سرحد روس
و برای آن دو مملکت ... ارکان ... جنود ظفر اثر ... اجتماع و احتشاد لشکر فرمود که تعجیل در عزیمت هجوم ...
مملکت روس برد و امپراطور الکساندر از مشاهده این معنی متوهم و خائف گشته در مقام طلب مصالحه برآمده و ...
ایلچی خود را که مقیم دولت فرانس بود برقوم داشت که ... اولیای دولت فرانس دارد که هر گاه حضرت ناپلیون فرمان دهد
عساکر فرانس از مملکت ... و سرحدات ممالک روس دور نمایند امپراطور ... قبول تکالیف امپراطور ناپلیون ...
فرانس را در ممالک روس ... و مضی خواهد داشت امپراطور ناپلیون از استماع مقالات ... و اطلاع از ... امپراطور روس
بخلاف متغیر گشته ... و جواب مقالات مرقومه را با ایلچی مزبور چنین گفت که مرا در سلف عادت نه این بود ...
که مطیع و منقاد خصم آیم ... خواهش ... نمایم ... تکالیف ...

خلاف قانون و منافی نظام است پس در ساعت مقرر فرمود تا رخص نامه با ایلچی مزبور دهند که توقف در دار السلطنه پاریس را
متروک و طریق مملکت روس را مسلوک دارند و حضرت امپراطور خود در نهم ماه می فرنگی عیسوی مطابق ... سنه ۱۲۲۷ هجری از دار السلطنه
پاریس حرکت و نهضت فرموده و دو روز پس از نهضت موکب فیروز کوکب رخص نامه ایلچی را سپرده و داده او از ولایت پاریس
کوچ کردند مورخ گوید که حضرت امپراطور را عادت اوقات طریقه آن و شیوه چنان است که هنگام کشورگشائی و لشکرآرائی
بدون اخبار و احضار غفلة با محارم و خواص مخصوصان خدمت از ولایت پاریس نهضت و موکب ظفر مانوس حرکت می گرد ولی
در این سفر ترک عادت مألوف فرموده طریق عظمت و جلال و ابهت و اجلال پیموده بر مراتب حشمت و شوکت امپراطوری افزود
مبین این مقال آنکه فرمان داده تا عموم سلاطین و شاهزادگان و امرا و اعیان ممالک فرنگستان که مطیع امر و فرمان او بوده در شهر درسدن
مجتمع گشته و خود با حرم جدیده خویش بشهر مزبور تشریف فرما گردیده و امپراطور نمسه نیز با حرم محترم ملاقات داماد محترم خویش ...
تجدید ملاقات نموده و پادشاه پروس نیز بدان مقام حاضر گردیده و اخوان و اخوات و منتسبان و سایر متعلقان خاندان
حشمت نشان امپراطوری نیز عموما در خدمت او بوده و عموم سلاطین و ملوک فرنگستان را که در آن ولایت بوده حواس ظاهر
و باطن از رشته جهات مراقب و متوجه افعال و اطوار و اقوال و گفتار و حرکات و سکنات و اوامر و فرمایشات حضرت امپراطور
بوده و احدی را جرأت تکلم و تنطق نزدیک او نبوده و چون چهره مهر اشتهار در حجاب خلوتخانه خاص مختفی می شد همه را انتظار طلوع
آن نیر فلک امپراطوری دیده بر راه و برای چتر شمس کف کلاه بوده و امپراطور ناپلیون اکثر اوقات در خلوت خانه خاص با محارم
و خواص در تمهید اسباب حرب و جدال و تأسیس اساس خونریزی و قتال و تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت و انجام مصالح کلی
و تقریر قوانین کلی را اشتغال داشت و در آن ایام مخارج تمام سلاطین و ملوک و اکابر و امرا که در آن ولایت جمع گشته بوده وارد با
طرب و سرور و صحابت جشن و سور و سایر مخارج وارده بایشان کلا از سرکار امپراطوری بوده و احدی از ایشان از خود مصرف ننموده
و در مجاری میزبانی و مراتب مخارج رسانی از مأکول و مشروب و آلات طرب و غیره دستگاهی چنان چیده که چشم فلک ندیده
و گوش روزگار نشنیده و پیش از انقضای جشن میمون قاضی شهر ملین را احضار و بسفارت مملکت لهٔ نامزد فرموده و مراد از وجود
که جانب دار الملک مملکت لهٔ روان و در ولایت مزبور دستگاهی تام برپا ساخته و شایان حضور او در خور آن در میان آن ...
شایسته حال و مناسب احوال برپا دارد دیده بصیرت بر ملاحظه اولایات برکاری و بهینه که از قواعد دقیقه ...
آن مملکت مخبر ... و تواریخ و سیر اند سیاق و روش ایشان مستحضر گشته در طریقه معاشرت و رفتار با اهالی مملکت

و دیار

و دیار با وقوف و ماهر میباشی و نیز فرمود که من مسخر مملکت روس و اضمحلال آن گروه منحوس را دم دوقاک از ...
دست میرود و مایه تا اواخر ماه ستمبر مهام ممالک روس را قرین انجام سازم و بکلی خاطر از تسخیر آن مملکت پردازم
و در مقام تفاخر فرمود که اکنون اسب عزیمت بجانب مسکو مصروف میدارم و یک محاربه و مقاتله کار را
تمام میکنم و از آن پس شهر مطوله را که محل انجام و انتظام آلات حرب و ادوات طعن و ضرب جنود روس است
بآتش خواهم سوخت و آتش بیداد در آن مملکت خواهم افروخت و امپراطور روس از صدمات توپ آتشبار و
تیغ آبدار و سواران دریانورد بادرفتار من مغلوب و خاکسار خواهند گشت و مملکت او خالی از سپاه
و عاری از دستگاه خواهد ماند و فرمود که قلب مملکت روس شهر مسکو است جنود مملکت لهٔ را اسیر مایم که تسخیر
الولایات روانه و کار را چنانچه باید بسازند و پنجاه هزار کس از جنود فرانس در مملکت لهٔ خواهم گذاشت و امور
آن صفحات شان خواهم داشت و در هر سال معادل یکصد هزار کرور فرنک برای مخارج ایشان رسیده هم ...
از ابر رفته بهمت ملوکانه خود منهم و بوده است که تا مملکت روس ضمیمه ممالک محروسه نگردد امور ممالک
فرنگستان منتظم نخواهد گشت و قوانین تربیه که من در باب امور تجارت و غیره مقرر داشته ام استقرار نخواهد یافت
و نیز فرمود که از تسخیر ممالک اسپانیول خسارت و مضرت کلیه به دولت فرانس رسیده و هر گاه خسارات مزبوره
نبود اکنون صفحات ربع مسکون را بحیطه تملک و تسخیر آورده بودم و خواهم مقدری حکیمانه آورد که در این صورت
فرزند مرا که ولیعهد است پس از من کاری موجب حصول نام بلند و القاب ارجمند نمانده باید همان ملک موروث را
ضبط نماید و این از طریقه حزم و خرد بعید است و پس از اتمام فرمایشات مزبوره قاضی مزبور را امر فرمود که ایشان
دستور العمل لازمه سفارت را از مرتب وزیر دولت گرفته روانه مقصد شود و سابقا سرکار امپراطور جنرال لارتسان را
برای استحضار از اوضاع امپراطور الکسندر و استطلاع بر مکنون خاطر و شیمهاء ضمیر عداوت مخمر وی بشهر ویلنه که دار
السلطنه مملکت لتوانیه است مامور فرموده که امپراطور الکسندر را تکلیف نماید که بشهر ارت عطف عنان عزیمت نماید
و در ولایت مزبور سرکار امپراطور را ملاقات نماید و بدون عداوت با یکدیگر مکالمه و گفتگو نمایند و اختلافاتی که فیمابین بود
بواسطه سفرا و ترددین مرتفع نمی گشت از میان بردارند امپراطور الکسندر فرستادگان امپراطور ناپلیون را اذن
حضور داده و فقرات مطالب را بتوسط محرمان درگاه سلطنت معروض داشته و پس از عرض مقدمات نتیجه جز از دم محاربه نبخشید

پس حضرت امپراطور در اعلام نامه مطالعه افراد عساکر منصوره اعلام فرمود که ایام بخت دولت روس بنهایت رسیده
و پیمانه طالعشان لبریز گردیده و اکنون که توان نصیر ملیون و مقدم تحت فلک سقروان ملوکانه داشته‌ایم که عطف عنان عزیمت بآن
ملک نموده از رود نیمن عبور و اشتعال نوایر جنگ و جدال و گرمی هنگامه خونریزی و قتال صفحات آن ممالک را گلگونه
روز نشور نمائیم مورخ گوید امپراطور ناپلیون را منظور آن بود که دولت روس را المعقلم [؟] و قرالات فرنگستان را
و کار آن دولت را چنان ابتری مقرون سازد که مطلقا نتوانند اخلتی در امور قرالات کنند بلکه از مداخل خود در قرالات
دست کشند و امپراطور روس نیز اعلام نامه بعموم سپاه و لشکر در جاهای آن مرز و کشور مرقوم داشت و در ضمن آن بایشان نگاشت که
چندانکه سعی و کوشش و عنایت و پرورش نمودم که تا مگر عهد مصالحه با ناپلیون نشکند و صلحی که در هر باب مصلحت دولت ... بجا بر
منجر نگردد آب در هاون سائیدن و نقش بر آب کشیدن بوده اکنون چاره منحصر بدان است که به تیغ آبدار و توپ آتشبار جنود جلادت
شعار سیلاب هلاک بر بنای هستی خصم نهیم و صواعق مرگ بر جان ایشان افکنیم و جلادت افراد سپاه و غیرت و حمیت
رعایای صداقت دستگاه روس در مراتب راستی و صداقت و دوستی و ارادت ایشان نسبت بمن گذشته از آنکه محتاج
مقاتله و محاربه محتاج بترغیب و تحریص من بوده باشد و این کرت بر سر مرز و بوم و وطن خویش بایستی محاربه نمایند
که خصم بر بوم وطن شما غالب نیاید و دست تعدی بر شما نگشاید و معلوم شما باشد که امپراطور شما نیز در میان شما ملازم
یکی از سلاطین با فر و تمکین فرنگستان برحسب قواعد و قوانین خود ترتیب افواج عساکر و جیش و تهیه اسباب حرب و جیش نموده
اعظم امپراطور ناپلیون نیز برحسب تدابیر صائبه و خیالات خود طرح لشکرکشی و دشمن کشی ریخت و از شهب کشورگیری بر حلبه شادت ... عجلت
و مسطور نظر و پیشنهاد خاطر کیمیا اثر او آن بود که جنود گران و افواج جلادت نشان را در برابر قلب صفوف جنود روس ...
از روز کارزار ایشان را برآورده و نیز در مقام غفلت بر جوقات جنود روسیه تازد و کار ایشان به تیغ کج بروفق مطلوب خاطر ... بسازد
و قلاع محکمه و ولایات مستحکمه ایشان را تصرف و لشکر بمحافظت آنها بگمارد و در صورت امکان کلی اردوی ... ملک پطربورغ و
مسکو را بحیطه تسخیر و تصرف آورده بعد جنود ظفرآثار و مقر و مستقر افواج بحرامواج لشکر فیروزه ... قشلاقی بر ایشان مقرر سازد
و از آن پس امپراطور روس را لاعلاج و ناچار بمصالحه نموده از ممالک و ملک سالش مسلوب الاختیار و در قید ...
سازد و ولایات مملکت لهر را که حامی او بوده بر مملکت روس برتری و تفوق دهد مورخ گوید چون سلاطین و سرداران ممالک
اروپا از نهایت جلادت و ثبات قدم و رشادت امپراطور ناپلیون مستحضر و از حسن تدبیر و اصابت رای و ضمیر او مخبر بودند

دانستند

دانستند که اگر کوه آهن و دریای آتش در برابر سپاه نصرت پناه او آید آن یک از صدمه توپ آتش‌فشان آب و این
از تندباد تیغ آبدار نمونه سراب گردد و اصلا با قوت متفاوت در مقابل ایشان مقاومت ... تدبیری در کار کارزار بکار برند
و در آن تدبیر آبی بر روی کار آورند مبین این مقال آنکه جنرال بارکلی وطالی که سلسلش بجزیره اسکاتلند و مولدش ولایات
لیه بود و در خدمت امپراطور روس بمنصب محترم و معتبر و سرداری عموم عساکر و لشکر آن مرز و کشور مخصوص و مفتخر بود
تدبیر چنان نمود که جنود روس اولا در حدود مملکت خود در برابر عساکر فرانس رفته قرار کارزار جنگ و گریز گذارند تا جنود فرانسه را
بمیان حیلت مملکت خود در آرند پس از مقابل ایشان هزیمت گرفته و از مقاتله ایشان بر کنار نشینند و البته رفته رفته ... گوشه و کنار
و بیابان و بسیار در اتلاف و اضرار جنود فرانس کوشند و گاه گاه برای تخویف خصم در برابر نیز عرض لشکری نمایند و مطلقا بمحاربه
برابر اقدام ننمایند و قدم از دایره جنگ فراتر ننهند تا بمرور ایام صفوف جیوش فرانس خسته و کم قوت گردند که جنود روس
توانند حمله بر ایشان برند و رعایای مملکت نیز توانند از آنکه در مقام اتلاف و اضرار ایشان برآیند ...
برآید طریق عبور و مرور بر ایشان بسته و کرده و آذوقه و تدارکات ایشان را روی تعطیل نهند و از حدود مملکت خود دور افکنند
در آن وقت چندانکه از عساکر فرانس بعرض مقاتله و تدارکات ایشان ناقص یابد ایشان را تحصیل مال و عوض جانکاه دور و دراز
ضعف و ناتوانی ایشان زیادتر و قوت و شوکت جیوش روس بیشتر خواهد گشت چه لشکر امپراطور از کشور خویش دسترس بهم کم و بیش ... دست
و هر آنچه از ایشان بمعرض تلف رسد بر قیاس از جنود جدیده عوض نخواهد رسید و کفایت مدارکات بموقع نیز خواهد گردید و حقیقت
تدبیر نیز بود و صواب دید جنرال مسطور در آن اوقات و آن ایام محض مشکلات برای جنود روس و سکنه روس ...
بغایت نافع و مددکار و مناسب احوال و در کار بود زیرا که تا آن هنگام مدارکات حرب و قتال و تهیه مملکت داری و حفظ آن ...
بصورت انجام نیافته و قرین اختتام نگردیده بود و فرصتی متعدد در زمانی ممتد بر ایشان را بایستی که از محاربه کناره جویند تا
و تفنگ و سایر ادوات و آلات حرب و جنگ بقدر احتیاج و کفاف از ممالک انگلستان برای ایشان ...
نیز مصالحه و ترک محاربه و مخاصمه ... فارغ البال آیند و افواج لشکر که از بیم اضرار دولت روم ...
توقف داشته بودند مطمئن خاطر حضار رسانیده و در بعضاً ایشان بر تعداد جنود روس افزایند و جنرال ...
مقصود آنکه در مجاری امور در حمله و فرار جنود روس ضعف ... طاری و عارض خواهد گشت مجلی محکم و پناهگاهی مستحکم برای رفع
تکسر بر ایشان حاضر و در کار است ... هنگام ضرورت توانند مقام ... پناه گاه ...

لهذا امکانی مناسب بوسعت و فسحت آن سنگ صحرای سپهر در قرب شهر در [illegible] و در سواحل رود دونه وارده در [illegible] مخیم
خیام موکب ظفر کوکب داشت و در اطراف عساکر زبور سنگرهای محکم و استحکامات مستحکم مرتب نموده که هرگاه جنود روس بجانب
لشکر روس آینده یا عزیمت دار الملک پطربورغ نمایند عساکر مزبور که در آنجا متوقف شده اند راه و قطع طریق ایشان نموده ممانعت کنند و لیکن
برخلاف خیال ایشان جنود روس طریق ولایت مسکو را در پیش گرفته زحمات عساکر روس بی حاصل و باطل گشت مجملا جنود روس
در قبضه اختیار و حیطه اقتدار امپراطور ناپلیون در آمده بودند مقدار شصت فرسنگ مسافت طی مراحل و [illegible] جنود ظفر [illegible]
بود حضرت امپراطور نظم جاری میمنه و میسره و قلب سپاه منصور مقرر فرموده بود که توکوف ایلچی با لشکران [illegible] فرسنگ راه گاه
و جنگ ایشان را محصور و تنگ کرده و لشکر نه که در کارزار و جنگ و سرعت و درنگ و حرکت و سکون و رفتار و کردار [illegible]
رشید [illegible] باسی ده هزار مرد کارزار خارج جنود ظفر آثار گذاشته و او را مقرر داشته بود که داخل ولایت کورلند [illegible]
از ولایت مملکت روس است گردد و تخویف و تهدید جنود خارج [illegible] روس بوارزد و هرگاه مصلحت داند [illegible]
از بنادر معظم روس است محاصره نماید و الا ایشان را تخویف و تهدیدی که باید نماید و شاهزاده شوارزنبرغ را [illegible]
پشت بند مملکت لمسه در خارج [illegible] جنود فرنس مقرر داشت و محافظت شهر [illegible] که در مملکت ولجینیه [illegible]
دوکه است مقرر فرمود که جنود ابواجمعی جنارال [illegible] را که از جانب روسیه بمحافظت مملکت ولجینیه [illegible]
داشته باشد و فیما بین خارج [illegible] و خارج [illegible] گردون و قافرنس مقرر یافته و سرکار امپراطور عساکر [illegible]
برسه جوقه منقسم فرمود یکی قرین رکاب ظفر انتساب و ایشان افواج قراول امپراطوری و سواره ایشان ابواجمع
و پیاده ابواجمعی [illegible] و افواج ابواجمع [illegible] قوچی و [illegible]
که مجموع ایشان دویست و پنجاه هزار تن بودند با التزام رکاب همایون مامور فرمود و جنود [illegible] مامور
محاربه عساکر کلیه روس که بجنود [illegible] بودند و دیگری از جوقات ثلثه جوق پادشاه و [illegible] بود و نام [illegible]
و هشتاد هزار نفر سواره و پیاده ابواجمعی جنارال [illegible] و شاهزاده [illegible] و [illegible]
[illegible] در تحت لوای پادشاه مزبور بودند و خدمت ایشان آن بود که بایستی [illegible] روسیه را که [illegible]
بجنود پشت بند بودند [illegible] و جوق سیم جنود ابواجمعی شاهزاده [illegible] بود و ایشان عساکر ایطالیا بودند و [illegible]
کریانه جنود [illegible] روس را [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] روسیه [illegible]

در شش نوبت بسرداری عموم افواج سواره ملتزم رکاب امپراطور [illegible] جنود روسیه امپراطور [illegible]
[illegible] متصدی امر خطیر و شغل جلیل سپهسالاری سپاه نصرت پناه گردیده و احکام و دستورالعمل لشکر بعهده جنارال [illegible]
و جنود [illegible] رکاب او [illegible] هزار بوده و سردار [illegible] امپراطور با جنود [illegible] بجانب شهر [illegible]
که دار السلطنه مملکت لیتوانیه بود روان گردیده و منظور ایشان از رفتن بآن طرف محافظت مملکت لیتوانیه بود از هجوم
جنود فرنس نبود بلکه چنین بخاطر داشتند که جنود فرنس لا علاج رو بآن نمایند که بآن سمت که اراده [illegible]
روسیه منظور ایشان معلوم گردد و در جانب شمال جنود روس ده هزار نفر دیگر از جنود ایشان بسرداری [illegible] بودند
با عساکر ملتزم رکاب امپراطور طریق تردد و آمد شد ایشان باز بود و از جانب جنوب با جوق دیگر روسیه که ابواجمع [illegible]
بود راه مراودت و مخالطت داشته ولی مسافتی فیما بین بسیار بود و جنود ابواجمع شاهزاده [illegible] هشتاد هزار [illegible]
و غیر آنها جنارال [illegible] نیز با ده هزار سوار قزاق [illegible] ایشان ملازم و موافق بودند و طرف سوف بابت هزار نفر [illegible]
در خارج بسیار سپاه روس [illegible] عساکر [illegible] که از جانب جنود فرنس بآن سمت مامور بودند [illegible]
و شهر [illegible] هر یک بیست هزار نفر لشکر برای معاونت و امداد جنود روسیه مجتمع بود مورخ گوید که در این محاربه جنود ظفر نمود
[illegible] جمیع الجهات دویست و شصت هزار نفر بوده که چهار برابر لشکر منصور فرنس [illegible] و [illegible]
و مقاتله و مقابله اقدام ورزند ولی امپراطور روس در ایام محاربه و کارزار و در گرمی جنگ و گیرودار از دولت [illegible]
و اهالی ممالک ارزده و نزدیک [illegible] لشکر خویش نیز فراهم و مجتمع آورد تا وقت ضرورت ممد و پشت بند جنود او [illegible]
مجملا جنود کواکب نمود سرکار امپراطور ناپلیون با نظم و ترتیب مذکور از منزل [illegible] حرکت بجانب رودخانه [illegible]
عزیمت نمودند پادشاه و ولایت [illegible] با جنود ابواجمعی خود در برابر شهر [illegible] و شاهزاده [illegible] با جنود ابواجمع [illegible]
امپراطور خود با عساکر و افواج ملتزم رکاب ظفر انتساب در برابر [illegible] نقطه [illegible] که در دو فرسخی شهر [illegible] مملکت
لیتوانیه است عنان جهان [illegible] نمود چون [illegible] عساکر ظفر [illegible] ب رود [illegible] رسید آب رود مزبور طغیان [illegible]
و [illegible] از [illegible] سرکار امپراطور خود برای ملاحظه آب بر کنار رود روان گردیده و در [illegible] قبل از وصول [illegible]
اسب [illegible] سرکار امپراطور [illegible] برخلاف مطلوب [illegible] گردیده [illegible] خورده و آن [illegible]
مهر خاور بهنگام غروب از فلک زین بر صفحه زمین نهاده و این قضیه را بفال بد شمرده [illegible]

دراول ورود بسرحد خصم روی بیداد البته آن شغر را متروک و طریق رجعت مسلوک بسیر نمینمود و صاحب او را معلوم گشت که خود
امپراطور نبود با وکری که این ننموده مجملاً چون امپراطور ناپلیون با جنود ظفر نمود بکنار رود نربور رسیده و شروع در عبور
نمودند سواری از قزاق در آن سمت رود که اول مملکت خاک روسیه است نمایان و اسب خود را در آن میدان جولان داده
پس خطاب با فواج جنود فرنس نمود که سبب این احتشام و علت چنین لشکر کشی چیست که امت اعیان جنود فرنس در جواب او گفتند که
منظور ما انهدام بنای دولت روس و تسخیر آن مملکت و فتح اوس است پس او در نربور در جنگل متواری و [illegible]
و قبل از عبور جنود فرنس از رود نربور موارد انقلابی پدید گشته و باران با شدت باریدن گرفت تمام جسر و پلها که بر آن بربسته بود
از زور سیل منهدم گشت و در این اثنا معروض حضرت امپراطوری افتاد که جنود روس از اطراف و جوانب نهضت و فرار و مملکت
شانیه را خالی از متنفس و دیار نهاده اند سرکار امپراطور افواج و جنود ظفر نمون را فرمان داد که بتعجیل تمام و سرعت لاکلام از رود
نربور عبور نمایند که شاید فرصتی یافته بر خصم مظفر و غالب آیند مورخ گوید چون رود خانه نمین چنانچه مذکور شد بسبب باران
و سیلاب بغایت پر زور و پر آب و طغیان و پلهای آن را سیل خراب و ویران ساخته بود همین که مقدمه جنود با حشم فرنس بکنار رود رسیدند
طریق مرور و راه عبور را مسدود دیدند لاعلاج و ناگزیر در مقام خود توقف ورزیدند و منتظر امر و قدغن امپراطوری گردیدند
امپراطور نظر باستعجال موفور و تعجیل محصور که در وصول بجنود روس [illegible] فوجی از سواران
که بسبب تنگ بودن آب رود [illegible] مرور و عبور نمایند سواران [illegible]
امر قضا دستور مردان جلدت و دشنگ خود را در آن دریای پر نهنگ زدند چون بوسط رود نربور رسیدند [illegible] ایشان شکست
و طریق عبور و مرور بر ایشان بسته [illegible] بنظر امپراطور غریق بحر فنا گردیدند و بعضی ایشان که در دم آخر سر از آب بدر کردند
رو بطرف امپراطور [illegible] و ثنائی از روی کمال ارادت [illegible]
نظارگیان از مشاهده آن حالت حیرت بر حیرت بیافزودند و بر صدق نیت و حسن ارادت ایشان نسبت بسرکار امپراطور آفرین خواندند
مجملاً چون بعد از گذرش امپراطور [illegible] از رود نمین عبور و مرور [illegible] و ولایات شانیه گردیده و سرکار امپراطور
شهر ویلنه را که دارالسلطنه مملکت مزبور بود معسکر جنود ظفر اثر و مستقر افواج و جوقات لشکر فرمود و جنود ظفر آثار در اطراف و جوانب
عساکر روس [illegible] فرمود مورخ گوید امپراطور ناپلیون را طریقه آن بود که در مجاری یغما و کشورگشایی [illegible]
آذوقه جنود ظفر [illegible] ولایات [illegible] اهالی آن ولایات [illegible] و در مقام همراه

او برخواسته آمد برخلاف عادت معهوده و شیوه مألوف قبل از ترتیب سفر و نهضت موکب ظفر اثر احکام محکم و فرمان لازم
بعهده میرزایان و سرداران جنود ظفر انتباه صادر و مقرر شده بود که هر یک تهیه آذوقه افواج ابواجمعی خود را دیده
تا در همه منازل آذوقه لشکر نیز مانند قورخانه و سایر ادوات و آلات حرب در نزد لشکر حاضر و موجود باشد و جمیع احتیاج
گندم و برنج و نان و مشروبات و برندی و غیره و ملزومات بمحمل عرادها همراه برداشته و نیز مقرر فرمود که ادویه و اغذیه
برای شفاخانهای اردوی کیوان شکوه لازم است همراه بردارند که واضح و مبرهن است که چون چهارصد هزار جنود و جلادت شعار
در مملکت دشمن مجتمع آید از مملکت خصم چیزی بدست نخواهد آمد و هر گاه آذوقه و ما یحتاج همراه نباشد قحط در موکب ظفر کوکب
و سرداران حسب فرمان واجب الاذعان مرتب و معمول شده سرکار امپراطور عرادهای آذوقه را دسته دسته جوق جوق
منقسم بر افواج و دسته جات لشکر تسهیم و تقسیم فرمود و هر فوجی از افواج شهزاده کونتل [illegible] و هر دسته از دسته جات
عراده چهار هزار و ششصد کونتل آذوقه بر سد است و عرادهای ادویه و اغذیه و تدارک شفاخانه و آلات و ادوات قلعه گیری
جسر بندی و عرادهای مختص مهندسین علاوه بر عرادهای آذوقه علاحده برای تنها بود مورخ گوید با وجود وفور
آذوقه و تدارکات و ادویه و اغذیه و سایر ملزومات [illegible] ظفر آثار فرنس را هنگام ورود و توقف مملکت شانیه در آذوقه قصور
در تدارکات فتور بهم رسید لاعلاج و ناچار [illegible] مشتورسات و مایحتاج از اهالی آن مملکت نماید [illegible]
جنود نامعدود که بسیاری ایشان در زیر عدد و نهایت [illegible] لشکر شان از زمین [illegible] بود چندان
و خسارت [illegible] اهالی آن ملک و دیار رسید که نه دیده [illegible] و نه سامعه [illegible]
شنیدن بود و چندانکه امپراطور ناپلیون خواست تا مگر ایشان را از مخالفت روسیه با خود موافق سازد [illegible]
کاری [illegible] نظر بصدمات مزبوره [illegible]
خاطر گشته در تمام ایامی که [illegible] جنود فرنس [illegible] بسبب صعوبت طرق [illegible]
از آن جمله در مجاری حرکت از شهر ویلنه و عبور از رود نمین و در عرض راه دو هزار اسب و چندین آدم از جنود فرنس تلف
رسید امپراطور [illegible] لشکر بود معروض حضرت امپراطوری گردید که در عرض راه کنار رود نمین تا کنار رود شهر ویلنه تمام
دهات [illegible] اهالی آن منهدم و شکسته [illegible] عرادها [illegible] و نعش آدمی [illegible] طریق مرور بر عابران
و بعضی دشمنان [illegible] خوش آمد سرکار امپراطور [illegible]

باران و طغیان طوفان بود و مردم در آن عجله معروض لطمات نه ولی نه چنان بود که ایشان سینه سپر شده یا بر خلاف معروض سنبده
باران تابستان با همه شدت و طغیان موجب اتلاف چند کسان و تمام و نه کی باقی مانده کان پیکر و دو بلا موجب این نوع
و صورت ایلغار و خسارات و صدمات که لشکری را از قوه کار و توان انداخت و سپاهی را بی توان و تاب تواند ساخت تحمل حوادث
صعب لکن روشور و قطع مراحل بعیده و منازل شدیده و روز گرم و شبهای تیره و تار و قلت آذوقه و احتیاج و عدم علیق و مأکول
خالی نبود که روز بروز راکب و مرکوب لاغر و مرطوب از قوت میرود و بالمرتبه چنین هیکله بر ایشان بیاورد مورخ گوید که سال [illegible]
چنان تا آن زمان دیده دوران نجوم و گوش جهان نشنیده بود بسمت ممالک شمالی فرنگستان که در سرما بر مهر درخشنده دیده و دیده فلک در راه درین
برقی چون آن سفید کرده از مرحله حزم دور و از [illegible] دور و از طریقه مصلحت و کاردانی مهجور بود چه بایستی سواره افواج
جنود وی شب و روز در کار دارد و افواج پیاده جیوش کواک نموده از قطع منازل طولانی به همه در آزار باشد و نیز کلی از بایستی
و اتلاف جنود فرنس آن شد که ادویه و اغذیه و سایر مایحتاج شفاخانه که در اردوی کیوان شکوه امپراطور بود زیاده از شش هزار نفر
و مجروح را مداوا و تدارک می توانست نمود و جنود ظفر نصاب که ملتزم رکاب موکب نصرت ایاب امپراطور بود زیاده
چهار هزار تن بود و در ایام حضر و مکان خوش هوا و معتدل نیز موافق مقیاس و معیار حکما و اطبا مریض آن جمعیت هشتاد هزار
شش هزار نفر میبود و چه در هنگام آرام و آسایش لامحاله از پنجاه تن کمتر مریض و بیمار نباید به بیابانی که در سفر و حرکت [illegible]
خصم خشن و سنگاه هر گاه بیمار و خسته زیاده بر این مقدار نکرده کمتر نخواهد گشت و در وقت ورود موکب به شهر ویلنه بیست و
پنج هزار مریض و بیمار در شفاخانهای موکب ظفر آثار مجتمع گردیده بود که بایستی دوا و غذای ایشان از دستگاه شفاخانهای [illegible] بشود
مجملا سرکار امپراطور در ابتدای ماه جون دهم جوزا جنود نصرت نمون و جیوش جلادت مشحون را به تعجیل تمام و شتاب کلام
با وجود هشتاد و هشتاد و چهار فوج فوج و دسته دسته از طرق مختلفه و راههای متفاوته مأمور ارض لتوانیه حکم عبور فرمود و در روز
بیست و سیم ماه مزبور افواج و عساکر ظفر دستور فرنس بکنار رود نیمن رسیده در مکانهای مختلفه مجتمع گردیدند و در روز
بیست و چهارم ماه مزبور شروع در عبور و ابتدای در مرور از رود مذکور نمودند و ارض لتوانیه تا کنار رود خانه نیمن [illegible]
دویست و چهل میل راست که هشتاد فرسخ مسافت باشد و از کنار رود خانه نیمن تا ولایت ویطبسکه در کنار رود دوینه واقع است نیز
قریب هشتاد فرسخ راست و هر گاه سرکار امپراطور به استعجال و سرعت در مجاری عبور و مرور منظر مینمود [illegible] کشتی [illegible] چهار
فرسخ راه می پیمود و [illegible] چه جلو در مکان مزبور و محل مذکور بسر رسید و آذوقه و تدارکات اردوی ظفر سمات نیز معرض تلف [illegible] میشود

ولی بجای اینکه زودتر بمکان مزبور رسد تعجیل ننموده چنانچه مذکور شد آن قدر [illegible] و لشکرش معروض تلف و هلاک شد [illegible]
آذوقه از ایشان عقب ماند و بعد از مراتب مزبور بعد از چهل و چهار روز بمکان مذکور رسیده و سبب طول وصول و تعجیل موفور محل مزبور
آن بود که مجاری عبور برای تحصیل آذوقه و سرانجام مشورت و تفحص و سرکردگی مرشیان زیادت داده و نیز هشت روز در شهر ویلنه
برای تدبیرات دولتیه توقف و تأمل ورزید مجملا جیوش بحر خروش فرنس در حالتی که از رود نیمن از سه جا عبور نمودند با تعدید [illegible]
ششصد تن بودند و تفصیل تعداد هر فوج که ابواب جمع سرداران جلادت نشان و خیام [illegible] بود از قرار تفصیل است که
تحریر میآید افواج خاصه قدیم و جدید که افواج قدیم ابواب جمع [illegible] که امیر شهور [illegible] بود و سرداری افواج جدید [illegible]
مرشل [illegible] بود چهل و دو هزار نفر جوق اول پیاده ابواب جمع مرشل داود هشتاد هزار نفر جوق دویم ابواب جمع مرشل اودینو
چهل و دو هزار نفر جوق سیم ابواب جمع مرشل نی چهل و پنج هزار نفر جوق چهارم ابواب جمع شاهزاده یوجین نایب السلطنه ایطالیا
چهل و پنج هزار نفر جوق پنجم جنود لهستان ابواب جمع شاهزاده [illegible] که در جنگ لیپزیک در رودخانه غرق شد سی و پنج هزار نفر
جوق ششم جنود ولایت بوریه ابواب جمع مرشل سانتی سیر بیست و دو هزار نفر جوق هفتم افواج سکسان ابواب جمع جنرال رینیه هفده
هزار نفر جوق هشتم جنود ولایت وستفالیه ابواب جمع جنرال ژنو سی هزار نفر جوق نهم از جنود فرنس ابواب جمع مرشل ویکتور سی و
[illegible] هزار نفر جوق دهم که دو ثلث از جیوش پروس و یک ثلث از اهالی فرنس ابواب جمع مرشل مکدانلد سی و دو هزار نفر جوق [illegible]
و از جنود فرنس و ایطالیا ممزوج بود ابواب جمع مرشل اوژرو پنجاه هزار نفر جوق اول سواره نظام ابواب جمع جنرال [illegible] دوازده هزار
جوق دویم سواره نظام ابواب جمع جنرال مونبرون پانزده هزار نفر جوق سیم ابواب جمع جنرال گروشی [illegible] هشتصد نفر جوق چهارم
ابواب جمع جنرال لتور موبورغ هشت هزار نفر جنود ممالک نمسه ابواب جمع شاهزاده شوارتزنبرگ سی و دو هزار نفر و [illegible] هزار و
توپ قلعه کوب در موکب ظفر کوکب بود و پنج هزار عراده و قورخانه و آذوقه و ملبوس و تدارکات وغیره مایحتاج شفاخانه همراه [illegible]
و شش هزار گاو و عراده کش و دویست هزار اسب توپخانه و سواره نظام در اردوی نصرت التیام بود مورخ گوید سرکار فلک
اقتدار امپراطور با افواج عساکر منصور و تهیه و تدارکات مزبوره از رودخانه نیمن با عزمی ثابت و اراده راسخ عبور فرموده که بر
جنود امپراطور روس یکمرتبه تاخته کار ایشان چنانکه خواهد بسازد پس با خاطری آسوده و [illegible] از تشویش حمله جنود [illegible] کشور
تصرف ممالک آن بوم و بر پردازد و چون بحوالی شهر ویلنه که محل کار بود رسید معروض خدمت جلالت آیت و [illegible]
افتاد که امپراطور [illegible] از استماع ورود جنود [illegible] نمود و وصول موکب ظفر کوکب نصرت آمود [illegible] مخالف [illegible]

و غیره و تدارکات ما که بکار جنود فرانس بیاید با آتش حسد و غیرت سوخته و خراب نموده است و خود با زوجه و اولاد و اتباع از آنجا
فرار و نام و ننگ گریز را بر نام جنگ اختیار کرده است سرکار امپراطور ناپلیون از استماع این خبر بغایت متاسف و متحیر گشته سرداران
جنود را بتعاقب خصم مامور فرموده و خود برای انجام برخی مهام روزی در شهر ویلنه توقف نمود سفیر شهریاری ممالک فرانس
مذکور شد از جانب امپراطور بسفارت مملکت لهه مامور بود و دندری کمال کاردانی و مصداق ملوز رم امر نمود
نموده آزادی مستظهر بالطاف امپراطوری ساخته و ایشان را ترغیب و تحریص بخدمتکاری و ازدیاد شعار امپراطور ناپلیون
باذیال عنایات آن دولت اعلی متوسل نمود مر ایشان را اعلام داشت که سرکار ناپلیون شما را از قید انقیاد روس
مملکت را نیز قرار علیحده مشخص خواهد فرمود اهالی مملکت نیز بنوید عطاف ناپلیونی مستظهر و با اهتزاز و اطمینان آورده
مخلوق مملکت شاد و از لشکر برای خدمت سرکار امپراطور موجود داشتند و پیچره فوج از جنود مزبور را سرکار امپراطور
ظفر دستور تشخیص مخارج و مواجب ایشان از خزانه عامره مقرر نموده و مخارج و مواجب سایر بن ملک مزبور را از محال
و وجوه آنجا مقرر بود که شاد و فرنگ بود کفایت نصف مخارج آن میکرد و از روی کمال اتحاد و قبول تحمل آن
مشقت میکردند **مجملا سرکار امپراطور مدت هیجده روز در شهر ویلنه توقف فرموده سبب توقف در آنجا با وجود فرصت**
و فوات امر آن بود که ولایت مزبور سرحد ممالک فسیح المسالک فرنگستان و روس است که از آن پس ممالک روسیه
و مملکت سرکار فلک اقتدار امپراطور ناپلیون از ولایت مزبوره عبور سفیر شود و طریق مراودت و راه تفرس تمامی ممالک
و اشکال عیاف و بر ذمت همت ملوکانه لازم بود که در رفع آن اختلال کوشد و مصالح امر مراودت را از آن ایام و
توقف فرموده و در ایام توقف آن شهر جنرال برت مالک که از وزرای قوی کت فرانس بود با امارت شهر مسطور
ولایت ثانیه منصوب و مفتخر فرموده و مقرر داشت که هر قدر از عساکر منصور رکاب ظفر انتساب تا زمان
مامور و روان گردد و یا از ممالک ملوک حضرت مالک احضار و ملحق شود با استحضار و استصواب وزیر مزبور باشد
از قرار دستور العمل و مصلحت دید او روانه مقصد گردد و نحو محل بوده را مرکز مراودت و مراسلت ممالک فرنگستان با ملوک
نمود و سرکار امپراطور ناپلیون در ایام توقف شهر ویلنه با وجود کثرت مشاغل و مهام ملکی و مالی و دولتی از غافل از کار
خصم عداوت شمیر سوده بکام فرصت از دست نمیداد **بیین این حال و توضیح این اجمال آنکه چنانچه سابقا زیب**
بیان و نظم و سلک گردید جیوش عدوان نیوش روس بر دو فرقه منقسم گردیده بودند فوجی در تحت لوای امپراطور الکسندر

جنارال برکلی وطالی متقرر بود و فوجی دیگر ابو الحسیع شاهزاده تقرنش و در عدد از فوج اول کمتر بود و فوج
اول در شهر ویلنه و حوالی آن اقامت داشته چون خبر ورود جنود فرانس بمملکت مسموع ایشان شد بنابر تدبیری سابقا معهود
فرار و تعلقه شهر دریزه که شهریست از شهرهای ممالک روسیه که در حوالی ملتقای این دو رودخانه عظیم دریزه و دوینه واقع
برای توقف لشکر مرتب ساخته بودند روان آوردند و فوج دوم لشکر روسیه که در عدد کمتر از فوج اول بودند بسپهسالاری شاهزاده
تقرنش حبارت و در بند او از سمت جنوب و مغرب از فوج اول روسیه منتشر رفته جزوی از ولایت لهه را متصرف شده و محل
اقامت افکنده بودند و شهر والکاویسک را مقر جنود جلادت نمود مقیم بودند و جنارال ماطاف با فوجی سوار قزاق
قرار بر این بود که فاصله فیمابین آن دو شهر منقضی و شاهزاده مزبور با جنارال مذکور هر دو بجناح لشکر عظیم روس
مراوده نگاهداشته بودند که جناح مزبور بسرداری جنارال دراحوف با شهر لیده استداد و فاصله فیمابین شهر مزبور و ولایت
ویلنه که معسکر امپراطور ناپلیون بود نوزده فرسخ و شاهزاده تقرنش بدان سبب جنود خود را در آن مرتبه بیش برده بود
که چون امپراطور ناپلیون با جیوش فرانس از رود نیمن عبور نماید و عزیمت شهر ویلنه کند او جنود خود را از پس و پشت جنود
فرانس بر ده دستبردی بر ایشان نماید ولی خیالات شاهزاده مزبور باطل و در سر او بکلی حاصل حیاد جنان مسخر نمود
بود که چندان سپاه در رکاب سرکار امپراطور نخواهد بود و از عهده ضرر ایشان بر نخواهد آمد چون از کثرت عدد و قوت
لا تحصی و لا تعد و وفور حشام و جند و استعداد و مکنت لا کلام جنود ظفر التزام فرانس مخبر و از مرتب مزبور آگاه
داشت که آن خیال را بانجام نمی توان برد و تنخواه داشت هر چند از خلق مر برود ولی ما فات بر او فهمانید که
و نگهبانی خویش مصمم گشت **در خلال این احوال فرمن استحضار گردید که سرکار فلک اقتدار امپراطور ناپلیون پادشاه ونغالیه را با**
سی هزار تن از جنود جلادت نمود مامور و مقرر فرمود که در مقابل جنود و مقدمه جیوش بحر خروش فرانس که عزیمت ولایت ویلنه
دارند بستاده فیمابین ایشان و جنود شاهزاده مزبور حایل در رفع و دفع و منع وصدمه و تعب از جنود روسیه از جسارت
ممانعت نماید شاهزاده مزبور از استماع این خبر بغایت مشوش و مضطرب گشته اندیشه آن نمود که تنگی بجنود فرانس
علاوه بر آن بیم آن است که آن جنود مغلوب شود که دیگر توان طریق مراوده قادر از جیوش و جوق امپراطور الکسندر منقطع
و از تمامی لشکر ممنوع دارند و یکباره در مخاطره هلاکت اندازند **در اثنای آن احوال و تعاقب آن اقوال حکمی از جانب امپراطور الکسندر باو**
رسید که توقف در آن صفحات موجب مضرات کلیه و مورث خسارات غیر متناهیه است البته بهر تدبیر و حیلت که دانی بهر نوع ممکن

که توانائی لشکر ابوالجمیع [illegible] به تعجیل تمام و سرعت لا کلام [illegible] قلعه دارا که در شهر دربند است ملحق شود مجملا [illegible]

ناپلیون ایمپراطور در شهر ویلنه از صورت احوال شاهزاده تغرتیشن مستحضر گشته ملاحظه فرمود که شاهزاده مزبور [illegible]

که جنود فرنس معسکر روسیه که در شهر دربند است [illegible] شاهزاده مزبور [illegible] طریق بر او داده [illegible]

اول و معسکر روسیه بکلی منقطع نمود و معاینه میدید که هرگاه راه مراوده شاهزاده تغرتیشن با جوق بزرگ جنود روسیه منقطع

گردد چاره جز این [illegible] که یا با ابوالجمیع [illegible] تسلیم [illegible] یا یکمرتبه مضمحل و پریشان گردد

لهذا مرشل [illegible] ابوالجمیع و مرشل [illegible] جوق [illegible] جوق اول [illegible] مأمور نموده

بود که تعاقب جوق اول جنود روسیه رفته مانع از امداد و فرستادن [illegible] از برای شاهزاده تغرتیشن [illegible]

و پادشاه ولایت وستفالیه را فرمان داد که با یلغار و یورش بر سر شاهزاده مزبور تاخته [illegible] از عقب [illegible] جنود

دولت رسانیده پس از دو طرف بر او تاخته و کارش بکلی تمام سازند و سرکار گردون [illegible] فلک اقتدار ایمپراطوری [illegible]

جنود ظفر نمود را بر سر هر دو جوق جیوش روسیه مأمور [illegible] خاطر مهر مظاهر بکلی از آن جهت [illegible]

خامسه [illegible] مملکت ایطالیا [illegible] ولایت [illegible] ابوالجمیع [illegible]

خاطر [illegible] جنود [illegible] تعاقب ایمپراطور [illegible] مأمور بود [illegible]

باستیصال [illegible] شاهزاده تغرتیشن روان گردیده [illegible] مزبور ساختن آن [illegible]

[illegible] بود که [illegible] و صعوبت [illegible] بر سر شهر [illegible] رفته [illegible] شهر مزبور [illegible]

تسخیر در آورد [illegible] شهر [illegible] خاطر [illegible] هرگاه تصمیم [illegible]

بجانب شهر [illegible] ولایت [illegible] که بر سر راه [illegible] واقعست [illegible] میمود **مورخ گوید** [illegible]

مراتب مزبوره سرکار ایمپراطوری [illegible] مأمور فرستادن [illegible] [illegible] آن [illegible] محصور [illegible]

[illegible] و مختل [illegible] گذشته بود [illegible] در شهر ویلنه توقف [illegible] گذشتن وقت [illegible] مقتضای [illegible]

کارزار خود [illegible] تحسر و تأسف فرمود اگرچه [illegible] که آن تأخیر و توقف از روی [illegible]

[illegible] اراده و اختیار [illegible] در مزاج [illegible] خاطر [illegible] بوده که [illegible]

و زحمات [illegible] و برخلاف عادت [illegible] خیان [illegible] در کار [illegible]

توقف انتظام مصالح کار و کثرت مریض و بیمار در موکب نصرت آثار بود **مجملا مرشل دوایت رجب [illegible]**

شاهزاده تغرتیشن رفت شاهزاده مزبور خصم را در برابر و راه مراوده را با جوق ایمپراطور الکسندر منقطع دیده چاره [illegible]

یافت و راه [illegible] معسکر [illegible] بواسطه [illegible] جنود فرنس [illegible] عزیمت [illegible] تصمیم نمود که از عقب [illegible]

فرار نماید و چنان میدانست که هرگاه [illegible] یا ولایت [illegible] خود را بشهر [illegible] رسانید [illegible]

معسکر ایمپراطور الکسندر ملحق خواهد گردید و جنود ابوالجمیع شاهزاده مزبور [illegible]

[illegible] لشکر فرنس [illegible] معسکر روسیه [illegible] علاج [illegible] شاهزاده [illegible] بوده قرب پنجاه هزار [illegible]

از صحاری [illegible] ولایت [illegible] صعب العبور مرور نماید و [illegible] که [illegible]

و بحر [illegible] داخل [illegible] صحاری مزبوره [illegible] بمرتبه [illegible]

مرور و عبور [illegible] صورت امکان [illegible] جنود روسیه [illegible] مختلفه [illegible] سنگ [illegible]

که بوقت ضرورت طریق فرار [illegible] مهیا و آماده بوده **مجملا شاهزاده تغرتیشن ناچار و لاعلاج بمدافعه و مقاتله خصم**

از مقابل [illegible] دفع و منع حمله و هجوم دشمن مشغول [illegible] مرشل [illegible] در اول کارزار [illegible]

جنود روسیه واقع بود [illegible] حمله و یورش و غلبه و شورش بحیطه تصرف و تسخیر در آورده راه عبور [illegible]

که از اطراف و جوانب دیگر معسکر ایمپراطور الکسندر [illegible] مقطوع [illegible] و از آن پس [illegible] تصرف و تسخیر [illegible]

[illegible] طرق [illegible] آن [illegible] که شاهزاده مزبور را [illegible] سمت شرق [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] و در نظر [illegible] که کار را [illegible] جنود [illegible] خاطر [illegible]

تصرف در آورده [illegible] شاهزاده تغرتیشن را [illegible] احوال [illegible] که [illegible]

[illegible] تواند کرد [illegible] محالات و ممتنعات [illegible] **مورخ گوید هرگاه [illegible] بر شاهزاده تغرتیشن**

[illegible] آن [illegible] دشوار گردیده بود که هرگاه [illegible] پادشاه [illegible] جرات [illegible]

بظهور رسانیده با قوت و استعداد و شوکت [illegible] جنود شاهزاده مزبور [illegible]

[illegible] جنود شاهزاده مزبور [illegible] پادشاه مزبور [illegible]

شاهزاده تغرتیشن [illegible] جنود [illegible] ناپلیون [illegible] متحیر گشته پادشاه مزبور را [illegible]

باخت تمام بولایت و سغالیه آتش فتنه فرستاد و از غایت تسلط و غرور قراول نیز همراه او نکرده از فساد و آشوب اندیشه نمود مجملاً شاهزاده
تقرتش از تغافل پادشاه مزبور فرصت یافته از محاربه احتراز و بجانب جنوب میل کرده به تعجیل تمام خود را بساحل رود برزینه رسانید
و در حوالی ولایت بابر و اشک از رود مزبور عبور کرده مانع که در سر راه او بود این بود که از رود خانه و نیز نیز عبور بایستی نماید
کنار رود خانه مزبور پس گرفت و از آنجا بجانب اعلی میل نموده تا بشهر میلاف رسید مرشل و یت نیز تعاقب او نموده در کنار
شهر مزبور بدو رسید شاهزاده تقرتش چاره بجز محاربه ندیده اقدام نمود تا مگر بتیغ آبدار آتش عداوت خصم فرو نشانده و بیرق
غرور و نخوت دشمن بسوزاند و بعید نه که لواء انتقام عدو را بلند کند و نخوت از دماغ عدو بدر آورده و مشتی غرش بر خاک مذلت
عبور و مرور خود را سیل آسا از میان کوه جنود انبوه خصم باز و حرب منظور نمای فرار را ساز سازد مجملاً فیمابین آن دو سردار جلادت
شعار و دلیر جلالت آثار آتش حرب و قتال اشتعال آمد از طرفین کثیری مجروح و کشته شده در این سوال جنگ چند برآمده تا آن
علیم المثال شاه بنصرت و اقبال از پس پرده خفا و از حجاب اخفا رخ جلوه گر کواکب نمود و روس را منکوب فرار و شکست نصیب
دلی آفرین ایام سکنین شاه نصرت فتح رایات ظفر آیات جنود را بشارت نمود فرانس در احتراز و ابواب ظفر و فتوحات بر چهره
و دامان ایشان باز آمد شاهزاده تقرتش را تاب مقاومت نمانده و منهزم گردیده قرار بر فرار اختیار نمود با فرار حیات بسیار
رجعت گزیده و راه فرار خود را تغییر داده برخلاف دل لنزاده مجری رود مزبور نشیب کرده و تعجیل تمام و طیش بشهر
چنگاف رفته در مکان مزبور از رود خانه دنی پر نیز عبور کرده جان از دست خصم بدر برده و از صدمه حمله دشمن مستخلص گردیده و در جانب
داخل گشت و عزیمت داشت که باتصال جنود امپراطور الکساندر معسکر روسیه اتصال بهم رسانده و مرشل مورات و مرشل آمات
چنانکه سابقاً اشارت رفت بر جسارت قدر امپراطوری تعاقب جوق اول روسیه و محاربه با لشکر امپراطور الکساندر مامور بوده
بر سر عسکر روسیه تاختن آغاز نهادند لشکر روسیه فرار نموده و از جنگ احتراز کرده و به معسکر قلعه دریسه رسیدند که معسکر
چنانچه سبق ذکر یافت تعیین کرده بودند که لشکر روسیه از هر طرف بیاید در آنجا جمع شود و لشکر فرانس تا ساحل
رود دوینه رسیدند و رود مزبور حایل فیمابین ایشان گردید در خلال این احوال خبر هزیمت و شکست شاهزاده تقرتش مسموع جنارال
برکلی و طالی سردار جوق اول روسیه افتاده دانست که وصول جنود شاهزاده تقرتش بمعسکر ایشان که در شهر دریسه امکان
یافت و نیز ملاحظه نمود که هر گاه جنود فرانس غفلتاً از رود دوینه عبور و میسره جنود مزبور را گیرد طریق وصول شاهزاده تقرتش
بمعسکر قوم بالمره منقطع گردیده کار بر ایشان دشوار خواهد گشت لهذا معسکر را از قلعه دریسه حرکت داده

سرمالا روان کرده از اتفاقات حسنه این بود که جنارال برکلی با لشکر عظیم روس از این طرف رود بالا
رود خانه میرفت و از آن طرف شاهزاده تقرتش چنانچه ذکر یافت روبپایین رود مزبور میآمد
این دو لشکر جداگانه روس بتدبیر عمل و امپراطور الکساندر قبل از حرکت از دریسه جنارال وختنین را مامور فرموده که در حوالی
شهر مزبور توقف نموده متوجه حرکات خصم باشد و معبر دار السلطنه پطرزبورغ را محافظت نماید چون فرانس از آن
آمده طریق عبور و مرور ایشان را مقطوع و مغشوش نماید جنود نامعدود روسیه مهجیان برهنمائی جنارال برکلی و طالی
مسافت می‌نمودند و همان سوال راه می‌پیمودند تا چون بشهر رسیدند امپراطور الکساندر معسکر ظفر اثر جنود ظفر
نموده و عنان اشهب سبک رفتار عزیمت بجانب شهر سپهر رفعت مسکو منعطف ساخت تا اهالی و سکان و سکنه آن شهر
محکم بنیان را بنوازشات ملوکانه مستظهر و مستمال و تفقدات امپراطوری امیدوار و خوشحال فرموده بر جنگ
قتال ترغیب و تحریص نماید و نفرمان شهریاری ایشان را بتحمل و تقبل تکالیف و امورات منظوره فرماید و جنارال برکلی
حسب المرقوم مهجیان با جنود ظفر روس بجانب بالای رود مزبور روان و متوسط نامه و چاپار شاهزاده تقرتش
مرقوم و منتشر گردید که از ساحل رود دنی پر نشیب تا بشهر که فیمابین آن شهر معبر فرسنگ
باید تا در آنجا ملحق و متصل بلکه گردند و سرکار گردون وقار امپراطور ناپلیون نیز عموم جنود و کواکب نمود و عساکر ظفر
نصرت بود را بهمان مکان که در شهر جنود روسیه اراده اجتماع و اتصال داشته مامور و در حمله
اشهب سبک سیر منعطف عنان ساخت و منظور ضمیر و منشهاد خاطر کیمیا ناثر آن بود که
مزبور رسیده مانع از اتصال و الحاق آن دو جوق جلادت شوق جنود بشارت سوق بلکه گردد مورخ گوید که هر گاه
ناپلیون در این پیرحساب و خیال زود می‌پرداخت و تهیه آنکه روزی چند در شهر مستعجل جمع جنود
روسیه بلاشبهه و بی تشکیک قبل از جنارال برکلی بتمام مزبور رسیده و با کمی هزار جنود ظفر نمود فیمابین جوق
شاهزاده تقرتش و جنارال برکلی و مانع از اتصال ایشان بلکه و جوقات جنود بر سر هر یک از جوق جنود
روسیه بود مطلقا انتقام تشویش باقی نمیماند مجملاً جنود فرانس بعزم ولایت
چون فریقین قریب بلکه رسیدند جنارال برکلی نظر بعدم احوال شاهزاده تقرتش خلاف قانون
نموده خود را ناپلیون محاربه اقدام نماید

جنگ برآید مقارن این مسموع افتاد که شاهزاده تقرین پس از هزیمت از جنود فرانس با هراکلیه کرده جود با سلطنت
دو روز بعد از ورود او شاهزاده تقرین نیز وارد شهر مزبور گردید **مورخ گوید که حرکات و اتفاقات که بعد از آن از جنود روسیه بار دیگر داده بدون تحمل** مشقت کلی و محاربه مقابل سلطنت ایشان که الحاق اتباع جنود لشکر نصرت اثر
بلکه لکر بود بعمل آمد موجب اختلال و اغتشاش سرکار امپراطور ناپلیون شد و اگرچه ناپلیون قلعه سپهر استحکام دربند را بزور
اقبال و شوکت و اجلال بحیطه تسخیر و تصرف آورد و شهر محکم ویب را که در انضباط و استحکام باره و برج با قلعه ذات
البروج فلک لاف برابری داشت از ارتفاع جدران و علو بنیان فلک اثر را با همه قوت بغایت سهولت می بنید امدون
رجعت مسخر و مسلم کرد ولی از آن پس که جنود نامعدود و جیوش بحر خروش تاره ملمود روس تماماً و عموماً در شهر سمالنسک
مجتمع گشته و بالمره از شهر ویب و قلعه دربند در گذشته و محیط جنود ظفر اسود فرانس قلاع فلک ارتفاع استوار بنیان
انقطاع مر ایشان را نداشت و برای کار لشکرکشی و سطوت مملکت گیری سرکار امپراطور ناپلیون مفید فایده نبود **مجملاً چون از ارکان
دولت امپراطور ناپلیون شهر ویب را بحیطه تصرف و تسخیر در آورد** و جنود نصرت نمود وارد و ... مزبور گردید سران سپاه و سرداران
جنود نصرت دستگاه و اعیان و اشراف لشکر و آحاد و افراد جیوش ظفر اثر کلاً متفق الرای و موافق همه گشتند که چون این مایه استحکام
شهر و وسعت مکان و سردی هوا و شدت سرما خستگی جنود ظفر آثار و کثرت و وفور مجروح و بیمار سرکار امپراطور را
در امسال جیوش بحر خروش روسیه موقوف و متروک دارد و در آن زمستان در شهر مزبور توقف و اتراق فرماید و هر
ماثر در سواحل رود و ... شایسته متمکن بسازد تا در زمستان استراحتی ایشان را حاصل و عوض ناقص ... کاملاً
محروسه حاصل آید و هنگام بهار از آنجا نهضت نموده مسخر ... بظهور پیوندد ... خدمت امپراطوری
امپراطور از کمال غیرت و غرور ... قول ایشان ... گفت ... که توان ... [illegible]
که در این کارزار مردی ... فتح و شرف کار روسیه از محاربه باز ... عجز و قصور ... نماید **مقارن این حال سرداران ... از**
اتصال ... سیکه ... جدا گشته حرکت نمودند که در حوالی شهر ویب جشم زخمی ... رسانند و بسمت شهر دوینه ...
ولایت ویب و سمالنسک ... روان گردیدند و در عرض راه مسموع جنرال ... افتاد که امپراطور ناپلیون ... که
لشکر روسیه عبور ... شهر سمالنسک هجوم ... جنرال مزبور ... رسیده ... باز پس کشیده بجانب
بسمت شهر سمالنسک متوجه گردید که هر گاه جنود فرنس سر شهر مزبور رسند ... تسخیر گشته با مداد قلعه ... **موقع ...**

که این حرکت و رجعت بی آرام و فکرت که از جنرال مزبور نطفه ظهور رسید موجب حصول مضرات کلیه و سنوح خسارت
نامناسبه برای او و عموم جنود روسیه گردید **توضیح این اجمال و شرح این مقال اشتمال آنکه چون جنرال مزبور بجانب ... زدون**
و از آن سمت عنان عزیمت بگردید چنانکه بیشتر مرقوم شد از جنود کوکب نمود فرانس در جانب میسره لشکر اشاف و برادر علوم
گردید که از آن سمت بیم آسیب و ضرر رسید لهذا از آن طرف نیز رجعت و مجدداً بدان سمت که اولاً مرحله پیما بود عنان عزیمت منعطف نمود
این حرکت و رجعت مدت چهار روز امتداد یافت موجب تعویق کار و تعطیل امر کارزار او گشت و چون جنرال ... از ...
اول نمود مجدداً بعلوم و مشهود خاطر رشادت مرسوش گشت که سرکار جلالت مدار امپراطور ناپلیون با رایات نصرت آیات
و اعلام ظفر فرجام فلک سمات از جانب شهر سمالنسک شتافته و جنود نامعدود و حشام فلک احتشام نصرت نمود فرانس را
بجانب تسخیر آن ملک معمور مرحله پیمای فرموده است و بدین راه بر ذمت همت جنرال مزبور مستلزم گردید که مجدداً با استعجال
و سرعت با مداد و استخلاص شهر مزبور منعطف عنان آید و چه بر سرکار امپراطور ناپلیون در آن باب خیال بود که چون از
عزیمت جنرال ... کلی رحشم زخم و صدمه جنود فرانس مستحضر گردید طرح لشکرآرائی و سپاه گردانی ... بکلی تغییر داده جنود
نامعدود و سیل آسا و کواکب نمود و جیوش بحر خروش نصرت منوش با فرهنگ و هوش ... از ولایت ویب رجعت فرموده
فرمان داد که در ساحل رود ... مجتمع آیند و بدین ... از میسره جنود روسیه گذشته عقب ایشان را بگرفت و شهر سمالنسک
روان گردید جنرال ... گی چنان ... که امپراطور ناپلیون از میمنه جنود او مرور خواهد فرمود **مجملاً امپراطور ناپلیون از جانب مرقوم**
جنود نامعدود در امتداد کنار رود ... پیش برده بمحض وصول جهار ... مرتب و جوقات الوا ... شاهزاده ...
و ... روانه فرموده ... مورات نیز با ایشان عبور کرد و شاهزاده پانی ... جوقات
الوا ... مامور فرمود که محافظت طرق منفحه ... ایشان رسید از جنود خصم ... عرض راه هر چه ... بلکه ...
برسید ... و جنود خصم را ... تیغ آبدار تا حوالی شهر کرسنی که در ملوک سمالنسک واقع است رسانیدند و در آنجا
محاربه شد ... خصم غالب آمدند **مبین این مقال و توضیح این اجمال آنکه سرکرده سپاه و پیشکار ... جنود ظفر نمود**
روسیه جنرال ... در ولایت سمالنسک متوقف و بحراست و محافظت آن قلعه سپهر حصانت مامور ... نمود که
قبل از آنکه خبر ... عزیمت سرکار امپراطور ناپلیون بسمت سمالنسک رسد ... از جنود ... سال ...
سعادت ورزد و از حرکات و سکنات ایشان استحضار حاصل سازد و بقدر امکان و قوت و اندازه مقدور ... خصم

از عبور رود. اما همه آن جیش گردون طیش عبور بر رود زد و جنارال مزبور چون طلیعه جنود و مقدمه عساکر نصرت مآثر را
شاهده کرد بر خود مغتنم نموده و غریب آن تهور رواست که جلوه نماید و در برابر آن جیش پرطیش که کوه را از الجمله از کروش
تواند انداخت و بعبدیتی ارض ساکن را متزلزل و متحرک تواند ساخت تماشایی کند و دست از جان بر دارد و با
جبر گذارد و در مجادله و محاربه و مقابله و مقاتله دشمن بر دارد غافل از آنکه گفته اند گرچه شاطر بود خروس بجنگ
نزند پیش باز روئین چنگ گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ مجملاً
جنارال ساده لوح مزبور بوقتی از مستی باده خیالات خام در پیش کار بخویش آمده مشخص کرد که جنود [illegible]
با پیاده دو چندان جنود او و هیجده هزار اسب سواران آموخته و توپچیان و دیگر شیر نیایان رزم جو آورده جنارال
مزبور از آن شهسواران عرصه رمات مانده با بیرق برگون طریق فرار را در پیش و در رو بشهر سماالنک نهاده سر خویش گرفت
در شل نی چند فوج از افواج تعاقب او فرستاده خود نیز از میمنه و میسره تاخته و تا از اشتغال الدولت و تا شهر سماالنک
چهار صد نفر از جنود جنارال مزبور معرض تلف رسیده و پنجراده توپ از ایشان با توپچی بتصرف خصم درآمده و سرکار
امپراطور ناپلیون نیز خود از عقب رشل نی و مرشل موارت بجانب سماالنک روان گردیده و شاهزاده نیز برنس جنارال فرنگ
با الو الجیمی خود بامداد جنارال نیورانکی بشهر مزبور فرستاده خود نیز با جوق الوالجیمی از جانب یسار رود قی بر مستعجلا
بامداد شهر مرقوم روان گردیده و جنارال رگلی نیز از سمت یمین رود مزبور روان گردیده و باستخلاص آن شهر عنان
عزیمت منعطف ساخت و سرکار امپراطور ناپلیون تعجیل سفر بود که قبل از وصول امداد ولایت مزبور را تسخیر سازد و شهر مزبور از
قلاع معظمه ممالک روسیه و دوازده هزار و ششصد نفر جمعیت داشت و در سمت یسار رود قی بر واقع است و سی عدد برج بر
آن ترتیب داشته و برجی مسمی بشاه برج در آن ساخته بودند و دیوار شهر از شش ذرع قطر و ششصد ذرع ارتفاع بود و خندقی
نیز بر دور آن بود ولی عماراتی چند در خارج شهر تا قاپاقها بود که مر اهالی شهر را مضر کار و مخل امر کارزار بود و چه
هنگام حمله دلیران و هجوم و شورش محاصرین که بقرب دیوار شهر سپر میشدند عمارات مزبوره مانع از وصول کلوله توپ محصورین
جنارال فرنگی حکمران شهر مزبور که شانزده هزار جمعیت و اعضا و حشم و خدم حشمت پناه خویش بودند [illegible]
سان سبحانی اطاعت ننموده تدارکات و تهیات محافظت و محاربت شهر آماده ساخت و با عزمی ثابت و خیالی راسخ
بنگهداری شهر و محافظت قلعه پرداخت دو روز از این [illegible] شاهزاده [illegible] نیز با جنود الوالجیمی خود بمحاذات [illegible]

کث مجملا ادولا مرشل نی که بوفور تهور و کثرت شجاعت در آفاق طاق و در کمال شهادت و نهایت جلادت
شهره آفاق بود پای جرات در دایره جلادت نهاده و حمله و یورشی مردانه برد و خود را بپای قلعه و دیوار آن سرسانیده
ولی کاری از پیش نبرده و حل این عقده نتوانست کرد و خود نیز جراحتی برداشت و در [illegible] از لشکر کوه ثباتش را بعضی کلوله
برق مانند و توپ رعد غرش قلعه گیان خرمن حیات بر باد فنا رفته آتش بر کانون سینه اش افتاد و کرت ثانی نیز با
نخوت و غرور دامن کمر پیش گشته تا لمراتی بر روی کارزار مجددا یورش برد چون کرت اول فتح بابی نتوانست کرد
چون کار را سخت دید و دانست که آن عقده بستی گشوده نخواهد گشت اندکی عقب نشسته از کلوله توپ [illegible] آتش
خرمن جان قلعه گیان افتادن آغاز نهاده و توپچیان چابکدست را بخمپاره و بمب آبار و برج شهر فرمان داد
در قرب عصر آن روز کوکبه حشمت و اجلال سرکار ظلک اقتدار ناپلیون از سمت شرقی رود قی بر پلمو در رسید و مع
تقارن همان وقت از جانب دیگر رود مزبور جوقات جنود روسیه [illegible] که بسمت شهر آمده سرکار امپراطور را چون
نظر بر لشکر روسیه افتاد از روی شعف آواز برآورد که عاقبت برحسب منظور خصم را بجنگ [illegible] و مشغول نمودم مورخ گوید
اتفاق ناپلیون آن بود که روسیه از دروازه های شهر سماالنک بدرآمده بمحاربه برابر خواهند پرداخت و بدین [illegible]
جدال اشتغال ورزند ولی جنارال رگلی از آنکه استظهار مملکت روسیه بجنود مزبور بود بتوهم آنکه مبادا هزیمت نمایند و مملکت
از دست رود از محاربه روبرو مجتنب و محترز بوده و بتوسط شاهزاده [illegible] را تا بساحل مشاهده بخرابی ولایات مملکت
مزارع و باغات خراب گشته بمحاربه برابر پرداز و قبل از ورود شهر سماالنک بجانب شهر الینه و محافظت آن صفحات [illegible]
و خود با جنود الوالجیمی وارد شهر سماالنک گردیده و مستقر شد تا سرکار امپراطور ناپلیون تا هنگام عصر انتظار برده اثری از جنود خصم
و بهیچوجه علامتی از ایشان ظاهر و هویدا نگشته چندانکه خصم در راه دروازه ها سفید کرده [illegible]
واقف با هنگام مرخصی و خور را کاه زر وی نزدیک رسیده هر یک از سران سپاه و سرداران جنود نصرت و شکوه از آن
حد سپنی بنمودند و سخنی سرانه و چیزی معروض سپه نمودند مرشل نیورات معروض حضرت جلالت سمات امپراطوری داشت که کمان
که جنود روسیه جرات بمحاربه نخواهند نمود و طریق کارزار با قدام جسارت نه پیمایند و گرنه وقت کار تنگ است و از این سخن [illegible] کلام
بکار جنگ و مرشل دوات نیز بحد بخواهش سخنی معروض حضرت حشمت کیش داشت ولی سرکار گردون وقار امپراطوری بر حمل
خود باقی و ثابت بود و در جواب سخنان ایشان فرمود که شاید جنود بر حیله و سالوس [illegible]

در حجاب غرب مختفی و پنهان و پردهٔ ظلام شب چهرهٔ نورپاش مهر درخشان عذار جهان آرای که تخاش و تش تاریکی شب لشکر
دروازهای سوراخ صف در آمده در پناه دیوار شهر بجنگ صفوف حرب و جدال اشتغال داشتند تا هنگام صبح و طلوع مهر عالمتاب نظام
امور کارزار بر وجه منظور دست نداد چه گفته‌اند مهر درخشنده چه پنهان شود شب پره بازی‌گر میدان شود
مجملا هنگام صبح نیز عرصهٔ وسیع و میدان فسیح فاصله فیمابین جیوش بحر خروش فرنس و باره و برج شهر را خالی
از وجود جنود خصم و عاری از لشکر دشمن دیدند و چون بسمت رودخانه که پل آن متصل بشهر سمالنسک است نظر انداختند
شاهراه معبر را مملو از لشکر و عساکر دیده توپ کوه پیکر جنود روسیه دیدند که بتعجیل تمام و سرعت لاکلام در کار فرار
بودند سرکار امپراطور از مشاهدهٔ این حالت از خیال خویش مأیوس گشته بغایت در غضب شده ولی چنانکه بکلی آن
هنگام هنوز خود با جمعی از خواص در اردو در قصر بود و بیرون نرفته بود سرکار امپراطور فرمود که باستعجال تمام خاطر از تسخیر قلعه
باید پرداخت و از رودخانه عبور کرده تعاقب جنود منهزمهٔ خصم باید رفت و فرصت نباید داد که خود را بمامنی رسانند
مارشل مورات معروض داشت که اکنون که جنود خصم فرار و شهر را بی استحفاظ گذاشته‌اند لامحاله مارا که اکنون تسخیر و تسلیم خواهد
شد در تعجیل حاجت نیست که موجب مزید اتلاف جنود غضنفر مصاف گردد و نیز در این هنگام مرور عساکر منصور از این مقام و عبور از
رودخانه بر خلاف طریقهٔ حزم است مناسب چنان است که زمستان را در این مکان اطراق و در بهار آینده از رودخانه عبور نموده جان
پردازیم سرکار امپراطور مراد او را جوابی درشت فرمود مارشل نیز بی‌حجت فریاد بر آورد که در این فصل بر این مسلک خوش‌خرامی نمی
خواهد و با افواج سواره بساحل رودخانه پر توس تاخت و چون جنود روسیه از آن رود گذشته تمت رود بسکر جنود فرنسرا هدف گلوله توپ ساخته
بودند با مراد ایشان ترحم نکرده با کمال بی‌باکانه بر راه گلوله توپ خصم ایستاد و سواران پیاده فرنس چون او را بآن حالت دیدند که خود را بکشتن
کشتن است بتعجیل تر داو شتافته از آن مکان پرخطر پس در آوردند مجملا جنود فرنس بر جسارت پلیان از اطراف یورش بر قلعه برده
و قلعگیان نیز نگاهداری شهر را همت گماشته غضنفر قهر پرداخته و کرات عدیده و جنود فرنسرا از پای دیوار قلعه بضرب گلوله
توپ و تفنگ دور داشتند مجددا یورش تسخیر آن شهر محصور می‌بردند و در این حملات متواتره قریب چهار پنج هزار تن از جنود
فرنس بمعرض تلف رسیدند مجملا هرچند محصورین روزی چند در مقابل جنود فرنس مقاومت نمودند و رزم دلی چنان
بکلی متوهم بودند که مبادا از توقف در شهر نیز بر سرکار ناپلیون فرصتی حاصل گشته سرداران جلادت نشان را با افواج منصور از بدر
شهر سمالنسکو ... داده شهر بر فراز ... از آن پس که بقدر مقدور از آذوقه و آلات حرب و ذخیره اختیار شهر را بدر برده و راه فرار را ملی

شهر را از ضرر خصم محفوظ کرده فرمود تا خانه‌های شهر را کلا سوزانند و خود و متوطنین شهر در نیمه شب از رودخانه عبور
و فرار نمودند و عمارات معمور و قصور عالی قصور و مساکن نامحصور را که هریک رشک قصر نعمان و غیرت عمارات کلستان
بودند از آن سبب منهدم و ویران نمودند و با آتش غیرت و حسد سوزانیدند که جنود ناسعادت شعار فرنس را تمتعها
ممکن نگردد و در مقام ضرورت منتفعا از آن حاصل نسازند چون جنود ظفرنمود فرنس بر فرار قلعه‌گیان اطلاع و اخبار
حاصل نمودند در روز آن شب هنگام طلوع صبح که شاهنشاه ممالک خاور با صد هزاران شوکت و فر بعزم تسخیر قلعهٔ زرافشان برج
سپهر الکمین افق لشکر بر آورده با تیغ شعاع بحمله و یورش پرداخت و قلعه‌گیان کواکب تاب مقاومت نیاورده رو بهزیمت و فرار
نمودند با فری برتر از مهر خاور و شوکتی چون جمشید و اسکندر در شهر داخل و وارد گشته و هنوز عمارات و ابنیه بر آتش سوزان بود
کلا منهدم و ویران سپاه نصرت پناه و جنود ظفر دستگاه فرنس از مشاهدهٔ این صورت در تعجب و حیرت ماندند و از مرات عداوت
و شدت خصومت و مراسم دشمنی و حسد و خودکینه‌ورزی جیوش پاک فرموش روسیه در شگفت شده و از ثبات قدم و استادگی
ایشان در محاربه متوهم و متوحش گشته متفق الرای و العزیمه گردیدند که در آن سال محاربه و جدال و کارزار و قتال با آن جنود
رشادت خصال موقوف دارند و کار کارزار و قتال با آن گروه ببهار سال آینده گذارند چه دیدند که گروه روسیه هر مقام
و محل و قلعه و شهر که فرار و هزیمت مینمایند تمامی عمارات و مساکن و باغات و ولایات و قلاع و آذوقه و دواب را سوزانیده
و منهدم و مخروبه میسازند و جنود نامحدود فرنسرا بی آذوقه و سیورسات و بی مکان و مقام و پناه و فرجام میگذارند
و در هر محل که منزل و مقام گزینند نه بیماران را دوائی و نه خستگان را غذائی نه مجروحان را مرهمی و نه تنهایان را همدمی
میباشد چون صورت کار را بدین هنجار دیدند دانستند که جنود روسیه بکثرت زحمات و وفور مشقات عاقبت عاجز خواهند شد و در آن جنگ
کار را بر جنود فرنس تنگ خواهند نمود آری نه بینی که چون گربه عاجز شود بر آرد بچنگال چشم پلنگ
مورخ گوید که سرکار ناپلیون برای دلجوئی جنود نیز در هنگام ورود شهر سمالنسک اظهار فرمود این شهر توقف ما
مناسبت این زمستان را در اینجا میمانیم تا هنگام بهار امداد نیز از ممالک محروسه سر رسد در آن وقت یا در اینجا یا در مسکو
روسیه مصالحه خواهیم کرد ولی بخلوت محارم و خواص را میفرمود توقف در اینجا بمثابه فرار از خصم است چه باید بمسکو
رویم و در آنجا قرار مصالحه با روسیه دهیم مورخ گوید استعجال ناپلیون در مجاری امورات آن سفر موجب استیصال و اضمحلال
او گردید چه بواسطه زحمت راه و استعجال بسیاری از جنود او بیمار و مجروح گشته آذوقه و دوا و غذای ایشان بعقب مانده نمیرسید

و درین راه بمعرض تلف میرسیدند و جمعی کثیر در معرکه کارزار عرضه تیغ آبدار و گلوله توپ و تفنگ اشرار خصم میگردید
شاهد این مقال اینکه در هنگام وصول مملکت روس سیصد هزار لشکر با تدارکات و مایحتاج سوای جوقا جداگانه در
رکاب او بودند و در وقت ورود بشهر سمالنسک زیاده بر یک ثلث جنودش بمعرض تلف رسیده و روز بروز از
قوت میافتادند و برخلاف ایشان جنود روسیه را یوماً فیوماً بر قوت و مکنت میافزود امپراطور الکسندر چنانکه
مسبوق الذکر شد بشهر مسکو رفته مجدداً ورود نموده اشراف کسبه و تجار شهر را جمع کرده بایشان اظهار نمود که منظور من
آن است که تا تنی از جنود فرانسه در خاک من باقی است دم از مصالحه نزنم و تا جنود فرانسه را از مملکت خود بدر نکنم مصالحه
با ایشان ننمایم و تمام طبقات اهالی شهر عهدنامه نوشته با امپراطور الکسندر سپردند که از جان و مال در راه امپراطور خود
اهمال و مضایقه ننمایند و اولاً تجار شهر مبلغی خطیر و مقداری غفیر در میانه خود تقسیم و سویت نموده بمعرض عرض آوردند
پس اشراف و اعیان شهر و بلوک خود از یکصد نفر ده نفر نام نویس کرده داخل نظام نمودند و هریک مواجب تدارکات
سرباز رسیدی خود را از خود دادند و برخی متمولان مملکت هر یک یکصد نفر و هزار نفر از خود مواجب داده تجهیز آورده
و متعهد شدند که هرگاه خصم در طریق مملکت متصرف شود و در بحبوحه مملکت با مصالحه ننمایند تا که تن و مال خواهد بود جان
و مال در دفع دشمن خواهیم کوشید مقارن این احوال ما بین دولتین روس و انگلیس نیز مصالحه واقع گردیده و بواسطه انعقاد
سر رشته صلاح صلح مجدداً طریق تجارت و معامله و راه مراوده و مراسلت فیما بین آن دو دولت قوی آیت مفتوح و ابواب خلطه
ابد مانوس روس با انفتاح ابواب نصرت و فتوح آمده موجب مزید قوت و شوکت روسیه گردیده و از آن پس دولت انگلیس نیز
واسطه گشته بنای صلح و اتفاق فیما بین دولتین حشمت توام روس و روم محکم و مشید شده و مراسم محبت و عهود معاهدت و موادت از دو جانب
ایشان مستحکم و مؤکد داشت غبار کدورت و نقار و زنگ دورنگی و ملال از مرآت قلوب اولیای دولتین با صیقال اتحاد زدوده شد
بغایت موجب قوت کار و مکنت و اقتدار دولت روس گردیده و باعث مزید اطمینان خاطر و تقویت ضمیر اهالی آن مملکت گردیده که
بتقویت مودت و مواحدت آن سه دولت قوی مکنت از عهده امپراطور ناپلیون برآمده دست تسلط او را از سر مملکت
خود کوتاه خواهند نمود و مصالحه دولت روسیه با دولت روم مرهون برای دولت روسیه با منافع بسیار و فواید بیشمار گردید و در حین وقت
تعقیب هزاران مر ایشان با مرزوق و میسر گردید از جمله منافع آن امر آن بود که چهل و پنج هزار تن از جنود خصم افکن روس در سرحد
روم بمحافظت سرحد و رفع و دفع اضرار خصم مامور و متوقف بودند و پس از اتمام و انعقاد امر مصالحه تمامی ایشان از جانب

و تعاقب

و تعاقب و تقابل جنود نامعدود فرانسه مامور و برقرار نمودند آری در نتیجت عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد
مورخ گوید منشأ تمام این امور و مصدر عموم مواد مزبور و باعث انعقاد مصالحات مسطور کلالارد کسلری وزیر
دول خارجه انگلستان که در اصابت تدبیر و رای بود و در جهت ابجد خوان دبستان و در دبستان سخنوری و بلاغت
بلبل هزار دستان بود عقده ابهام غوامض بابیان به وا ابهام تدبیر گشودی و گرهای غوامض امور را بسرانگشت صواب نمایش سهل
الاسهل بودی کرده بود که موجب کار روسیه گردیده و بر دشمن قوی انگلستان که ناپلیون بود غالب آمده و منظور
اصلی او که اضمحلال ناپلیون بود بعمل آمده و اسم دولت او بلند گردد و خبر مصالحه مزبوره در شهر ویتبسک بعرض
امپراطور ناپلیون رسید و بدین سبب تعجیل در تسخیر سمالنسک و عزیمت مسکو بسیار نمود که تا روسیه را از مصالحه
روم منفعتی و تقویتی در امور حرب حاصل نگردیده او دارالملک ایشان را مسخر و اهالی آن مملکت را پریشان و مضطر سازد
و امپراطور روس را بر قبول فصول مصالحه بر حسب منظورات خود مجبور و منتج حاصل سازد مجملاً سرکار امپراطور ناپلیون بدان انجاح
مقصود امیر که در سمالنسک میر مسکو نخواهیم رفت در شرح نبی و شرح موارت و شرح جونات و شرح دولت را مامور متعاقب
جنود روسیه که از سمالنسک فرار نموده بودند فرمود و چنانکه گفتی پس از بیرون رفتن از سمالنسک اولاً چند میل راه بجانب
پطربورغ رفت که از صدمه گلوله توپ جنود فرانسه که در ساحل اینر رودخانه واقع بود سالم بوده و از آن پس
بجانب جنوب و براه مسکو روان گردید جنود فرانسه مدتی متردد بودند که آیا جنود روسیه بکدام طرف فرار نموده
و طریق کدام یک از آن دو دارالملک پیموده و تعاقب ایشان را بکدام طرف میباید برد و توسن شادت و فرس ارادت را در کدام
چه راه میباید تاخت و ساز کدام طریق باید ساخت تا پس از زمانی ممتد و انتظار ... بعد از غیبت جنود روس مغرور و موش ...
روس مسخر و ... پر و خیال معطل ... جنرال ... مطلع و با خبر گردیده و بر حسب رقم قدر سرکار حشمتمدار امپراطوری
بتعاقب ایشان ... و توسن دلاوری در حلبه کند آوری تا ... غرش ... ایران و صهیل ...
گوش افلاک را کر ... ستم ... تازی نژاد و آسمان ... ستم ... ز سم ستوران در آن پهن دشت
زمین شش شد و آسمان گشت هشت تا آنکه سواران رشادت عنان فرانسه بجنود ... و روس رسیده ...
و تعاقب مغرور ... حرب و کثرت آلات طعن و ضرب و توپهای چرخ گردش رعدغرش برق آتش ...
بکر ... بلکه ...

افواج دلیران خون آشام چون گوی در میدان بیافتاد و از جانبی برق گلوله توپ رعد آسا آتش حرص جان گسل [illegible]
فرجام بر باد فنا میداد و در این اثنا جنود ظفر نمود روسیه مستحکم گشته فوجی چند بامداد چند اول چند جنود فرستاده و [illegible]
بکر خروش فرانس نیز افواج دیگر بامداد قراولان ایشان [illegible] و لوازم حرب و جدال بشدت اشتغال داشت و جنارال [illegible]
معتبرین جنارالان جنود فرانس بود جراحتی مهلک رسیده و بالاخره چند اول جنود روسیه منهزم و فرار نمود و جنارال برکلی [illegible]
از محاربه روبرو محترز بود تا چون جنود فرانس بشهر سمولنسکو نزدیک گردید بزرگان و اشراف و اعیان [illegible] شدند که با ناپلیون
محاربه برابر نماینده خلاف طریقه غیرت و حمیت دانسته که بماوقات از برابر خصم فرار نمایند تا جنود خصم تقرب در اراضی مملکت
ایشان آینده و عموم جنود نظام [illegible] اظهار نمودند که باید سرداران ما را با خصم برابر نمایند تا جنگ [illegible]
بدانیم و هرگاه دیگر بر تکلیف نمایند اطاعت نخواهیم کرد مورخ گوید سران سپاه و افراد و جنود روسیه عموما بر این رای
متفق بودند سوای جنارال برکلی که مصلحت آن امر نمیدانست و ایمپراطور الکسندر نیز با او موافق بود لذا نظر بآنکه رد قول اهالی
مملکت نمی توانست نمود بناچار اذن محاربه مقابل و مقاتله برابر با ایمپراطور ناپلیون فرموده و بانجام مدارکات و تهیات
محاربه پرداخت و مهام خطیر اختتام آن امر خطیر را بر وفق منظور ساخت و بنابر مقتضای مصلحت و اقتضای صوابدید ارکان
دولت و ملت سرکار شهامت مدار ایمپراطور الکسندر جنارال کتوسف را که مرتبت شجاعت و کیاست [illegible]
و فراست مشهور و معروف بود تا آن زمان خیریت اقتران بر حسب امر قضا نشان و فرمان لازم الاذعان [illegible]
در سواحل رود دنوب و صفحات آن ملک مرغوب بمدافعه و پیکار و محاربه و کارزار و مقاتله و گیر و دار روبروی [illegible] جنود
جلادت [illegible] سرحدداری آن ملک جنت نشان اشتغال داشت برکاب مستطاب نصرت انتساب موکب همایون کوکب ظفر شعار احضار
و سرداری سپاه جلادت پناه و سپهسالاری لشکر نصرت اکتناه قرین مباهات و افتخار فرمود و جنارال برکلی را که سپهسالار اول
جنود نصرت شعار بود تالی و ثانی او مقرر داشت و چون سرکار حشمت مدار ایمپراطور ناپلیون با جنود نصرت نمود ظفر قرین [illegible]
فرای شهر [illegible] گردید یکی از اهالی مملکت فرانس که مدتهای مدید و زمانهای بغایت بعید در ممالک روسیه توقف [illegible]
معروض خدمت [illegible] و مشهود ضمیر حشمت آیت داشت که سرکار ایمپراطور روس جنارال کتوسف را بسرداری جنود نامعدود [illegible]
و سپهسالاری لشکر جلادت آثار نامزد و منسوب فرموده که بمحاربه و مقابله و مقاتله جنود کواکب نمود فرانس پرداخته و کارزار [illegible]
ایشان را بسازد و پس از وصول این خبر صاحب منصبی از جنود روسیه با بیدق صلح وارد معسکر نصرت اثر فرانس گردیده بهانه [illegible]

افواج عسکر شده و از آثار و اطوار او و صدق آن خبر که شخص مزبور معروض خدمت حشمت اثر داشته بود ظاهر گردید معلوم
آمد که ارکان دولت روسیه صاحب منصب مزبور را برسم جاسوسی فرستاده اند سرکار ایمپراطور ناپلیون پس از استفسار [illegible]
دو روز در شهر مزبور توقف فرموده [illegible] جنود و ترغیب ایشان بر مقاتله پرداخت پس از محل مزبور نهضت فرموده [illegible]
رفت و در هشتم سنبله در صحرای [illegible] جنود روس و فرانس مقابله گشته مقاتله در پیوست اول جنود فرانس حمله بر سنگر روسیه [illegible]
مرتب داشته بودند برده متصرف و ضبط نموده روز دیگر هنگام کارزار جنود روسیه مکانی محکم و سخت تر بجهت سنگر [illegible]
مضبوط نموده محل تعبیه صفوف حرب نمودند و در میمنه ایشان نیز جنگلی بود که موجب استحکام میمنه گردیده بود و در [illegible]
رودی عمیق در گذار بود که از وسط میدان کارزار [illegible] و میسره جنود روس قریه [illegible]
امتداد داشت و برابر میسره مزبور هر چند محافظ بود ولی رودخانهای متعدد و اشجار بسیار در برابر او بود که موجب دفع [illegible]
خصم میگشت مجملا جنود روسیه قبل از وقت کار تعبیه صفوف کارزار بمقتضای دوربینی و حزم و اقتضای کمال احتیاط در کار لازم
محل وقوف لشکر و سنگر جنود ظفر اثر و میدان کارزار و حرب و مکان گیر و دار و ضرب [illegible] برای خود سنگرهای محکم [illegible]
مضبوط و مستحکم چنان محکم و مضبوط داشته بودند که تحرک و تغیر ایشان [illegible] در وسط صفوف حرب نیز دو سنگر مانند
قلعه و در توپ مرتب ساخته بودند که از آنجا توپهای ایشان [illegible] جنود فرانس [illegible]
و بر حسب مرقوم [illegible] جنارال کتوسف بوده [illegible] کلا از اهل یک مملکت و در رفتار [illegible]
و غیرت و حمیت و حب وطن و تعصب دولت موفق داشته و افراد جنود روس [illegible] محاربه [illegible]
ایمپراطور [illegible] جنارال برکلی [illegible] متعهد محاربه روبرو [illegible]
در کار کارزار کوتاهی نمایند و خصم بیگانه را در مملکت [illegible] ایمپراطور خود غلبه و تسلط ندهند [illegible] جنود فرانس اگرچه از [illegible] مختلفه [illegible]
و اهالی مملکت متفاوته مجتمع بودند ولی [illegible] نظام و شجاع فرجام بودند که [illegible]
سرکار ایمپراطور ناپلیون خود بنفس نفیس سرکرده ایشان و فرمایشات [illegible] ارکان [illegible] بود و سرداران جنود ظفر [illegible]
[illegible] رزم با شیر شرزه پنجه برابری و برتری [illegible]
خود را بر خصم غالب و فائق میدانستند و در باب این معنی متفق بودند که هر گاه در کار کارزار اندک اهمال ورزند [illegible]
خواهند آمد و قبل از شروع در محاربه سرکار ایمپراطور ناپلیون بر جنود خود [illegible] فرمود که این کارزار که [illegible]

که در این محاربه تهاون نورزیم و غلبه بر خصم نمائیم تا آذوقه فراوان و قشلاق و مکان در جهت با سلامت و ظفر مهیا و میسر گردد
و باید چنان محاربه نماید که تا ابد نامش بر صفحه روزگار بماند و در قرب دار الملک خصم ایشان نیز تا اصل و بر ایشان منع دیده مورخ گوید
در معسکر روسیه برای ترغیب کارزار و تحریص بر کار عظام و خلفای آن ملت ملبس بلباسهای فاخره که در ایام عظیم معتاد بوده
در میان لشکر آمده و صنام بر کف … و افراد اجناد را مخاطب مینمودند که از هجوم جیوش فرنس که سراپا معصیت خطاها
واقع گشته و بدان راه واجب القتل گردیده اند و جهاد با ایشان مباح است و هر که در مدافعه خصم معرض تلف آید مقام عالی
مراو را در جنت خواهد بود و در منظر اولیای دین درجه و جاه رفیع مراو را حاصل خواهد گردید جنود روسیه از استماع کلمات مزبور
مایل و راغب بمحاربه خصم بیکر دیدند مورخ گوید که یک روز قبل از جنگ برادینه صاحب منصبی از مملکت فرنس وارد حضور
ناپلیون گردید تصویر فرزند او را که ملقب بپادشاه روم قدیم بود آورد حضرت امپراطور صورت مزبور را در اردو
خود گذارد که لشکریانش دیده تماشا کردند که امپراطور ایشان را فرزندی هست که پس از او سرپرستی ایشان کند و صاحب منصب مزبور از
مملکت سپانیول وارد معسکر ظفر اثر گشته خبر شکست محاربه سلمنکه را که در سپانیول بجهت جنود فرنس روی داده بود بمعرض … رسانید
سرکار امپراطور اخبار موحشه را با نهایت آرام و قرار استماع نموده مطلقا در احوال خود تغییر راه نداد و مجلس در تهیه کارزار بود
مورخ گوید مرشل دوویت … از راه قدیم سمالنسک روانه گردید و از میسره جنود روس عبور نماید و در پشت … از
در ظرف و عقب میسره مزبور گذارد و بایستی با بقیه جنود فرنس مقدمه و قلب جنود روس را بمحاربه سرگرم سازند تا خیال …
دوویت بعمل آید و این حرکت … مرشل دوویت منظور … آن بود که طریق فرار و راه گریز جنود … از
بجانب شهر ماجیسک و ولایت و شهر مسکو مسدود و مقطوع دارد و مرشل دوویت همین … صفوف جنود … از
اول گرفته مواضع را از مقابل برداره و در لشکر … جیوش … فرقه فرقه …
مغلوب سازد و شکست داده … کار جنود مزبور را چنان از هم بزند … کار ایشان را … مختل سازد …
لشکر کشی و قوه محاربه و صف آرائی … ماند ولی سرکار امپراطور ناپلیون … مرشل دوویت را … مقبول …
نفرمود و طریق عدم رضا آن بود که چون … مرشل دوویت … مقصود جیوش خصم … ظفر از …
لهذا سرکار امپراطور مقرر فرمود که شاهزاده پانی آتاوسکی … از میسره جنود روسیه بر همان وضع که مرشل دوویت … بود
روان گردد و جنود حضرت … و قلب جنود روسیه را بمحاربه و کارزار سرگرم سازند که نتوانند بکار شاهزاده مزبور …

و سرکار ناپلیون از آنجا که بانظار ملوکانه رسیده که جنود روسیه تهور محاربه خواهند نمود و طریق اقدام
تقدم ثبات خواهند نمود فرمود تا آنچه توپ در موکب ظفر اسلوب مهیا بمیدان کارزار کشیده و چنانکه
ارزنده نشد و در هر یک از دو موکب فرنس و روس … توپخانه بود مجملا یک ساعت بعد از طلوع اعظم آن
دود دریای لشکر … چون شیران شرزه … یکدیگر حمله آوردند آوای کوس حرب … خوانی
و از انقلاب کبیره در کارزار … سم سمندان گرد و غبار مهر خاور … سحاب باختر … افراد اجناد
… و … ابطال رجال در صفحه کارزار و قتال مانند کواکب ثوابت بر میدان سپهر دوار بود
و خون … دلیران بر جویبار میدان … سر فلک رجال … سرجدا … مریخ خون
آشام از خونریزی دلیران در تعجب و شگفت … ابدا چنان خونریزی بخود ندیده و …
در آن خصومت و عداوت در صفحه روزگار واقع گردید مجملا مرشل نی بر سنگری که در وسط صفوف جنود روس … بود
حمله برد و شاهزاده یوجین همت بر اخراج جنود خصم از قریه … و تصرف قریه مزبوره معروف کرد و بالاخره …
که در وسط جنود روسیه بود بتصرف جنود فرنس در آمد ولی مجددا جنود روسیه متهورانه از اطراف … جنود
فرنس هجوم آورده چنان کار بر جیوش فرنس تنگ کرده که سرکار … سرکار ناپلیون … افواج قراول … بمحاربه مامور فرماید و چون … افواج مزبور بود عرض ایشان … قبول … مرشل … کار
چنان … میشود که امر محاربه بانجام رسید و تا افواج قراول خاصه قدم در عرصه کارزار نگذارند تمام …
و جنود فرنس زیاده معرض تلف خواهند آمد سرکار امپراطور در جواب فرمود که هر گاه در روز دیگر کارزار شود …
لشکر بمحاربه خواهم پرداخت و حقیقة فی الواقع آخرین … جیش منصور … جنود تا … نمود
همان … قراول خاصه همایونی و تحفظ وجود حشمت … بود که هر یک کرد … فرار …
کارزار … و امداد دیگری … جاجم … خون … ساغر … بود
و تیغ … مانند مرغ … سجاده … سرکار … بگران …
مردانه شان در روز رزم … کار … کارزار و پیکار پیکانه … سرکار … مرد …
از ابتدای کار پیکار و اول لشکر کشی و کارزار انواع مرحمت و اقسام مکرمت و نهایت عنایت و عواطف بی‌نهایت …

والطاف سحابات در باره ایشان مبذول و هر یک را متعهدات و مراحم ملوکانه مشمول فرموده بود و همه را بیاب داد
طعن و ضرب آماده و رزم و فرار اعادی را در ایشان ماده و دل شاد بود و ایشان را به جهة چنان ترتیب سفر بوده که [illegible]
چنانچه ملتزم شیوه قضایا و متضمن نتایج تقدیر است مضایقه تصور جمیع جنود ظفر بسیار از عکس مطلوب غلط کاری روزگار
و منی رسید و اختلالی عارض گردد افواج بحر امواج غضنفر مزاج مزبور از مخاطرات و مهالک ذات شریف لشکر اسلاف
توانند برد **مجملا قوت بخت و صعود اختر سرکار کردون وقار امپراطور ناپلیون** مقتضی آن شد که جنود خصم تاب
مقاومت نیاورده منهزم گردیدند **مبین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه** چون جنود روسیه از کثرت یورش و هجوم [illegible]
لشکرهای حرب آزموده حضرت جنود فرانس چندان المعرض تلف آمدند که جنرال کتوسف متاصل گشته به فرار و جنگ و گریز فرمان داد
سرکار ناپلیون هر چه از ایشان خصم را ملاحظه فرمود جنود خود را مأمور به جبار نیدان حرب مقام اول که در تصفیه صفوف جرح
اقامت داشته نمود و میدان کارزار را بازگذار نمودند و جنود روسیه آن شب را تا به صبح مرفق گشته کان و جمل و نقل مجروح و
دخیره کان برده خشه و دراین محاربه خسارت بی شمار بجنود طرفین وارد آمد از جنود روسیه پانزده هزار مقتول و زیاده بر سی هزار مجروح
گردیدند شاهزاده تقریشن و جنرال سوکاف نیز در آن محاربه کشته گشته و جمعی از سرداران ایشان با جراحات منکر رسیده و دو هزار تن
از ایشان در دست جنود فرانس اسیر گردیدند سیزده عراده توپ ایشان بدست فرانسیان آمد و از جنود فرانس قریب ده هزار نفر
مقتول و بیست هزار نفر مجروح و بیست و هشت نفر از جنرالان ایشان که از آن جمله یکی هم برادر دیگری کالین کورت بوده کشته
سی نفر جنرال مجروح گشتند کتوسف اراده کرد که بروز دیگر نیز محاربه نماید ولی نظر بخسارتی که به لشکر رسیده بود سران سپاه
محاربه را مقرون بصلاح ندیدند لهذا جنرال الم بور بروز دیگر از آنجا فرار و به شهر ماسکو رفت ناپلیون نیز متعاقب ایشان به شهر
مزبور رسید و اراده محاربه نمود روز دیگر معروض افتاد که مجددا جنود روسیه ناپدید گردیده و سرکار ناپلیون در تردید آمد که آیا
کدام سمت رفته اند لهذا یک روز در شهر مزبور توقف فرمود تا معلوم شد که روسیه ها بسمت لوغه رفته اند سرکار امپراطور ناپلیون
در روز بیست و پنجم سنبله جنود خود را بجانب ماسکو مأمور فرمود و ایشان را بجز گوشت اسب و گندم بو داده آذوقه دیگر نبود
مرتسل مورات و مرتسل نی که مقدمه الجیش لشکر بودند در حوالی شهری از ولایات عرض راه بجنود روسیه برخوردند که مقامی
مستحکم پناه برده بودند مرتسلهای مزبور متهورانه یورش بردند که جنود روس را از آن مکان مدهش نمایند در آن یورش قریب دو هزار نفر
جنود فرانس بمعرض تلف آمد سرکار ناپلیون ایشان را بتعاقب اشتغال داشت و زیاده خطا بود که مره اخری محاربه بر ایشان [illegible]



داد و واقع گردد چه در حقوق دیگر از جنود فرانس که در شهر سمالنسک بودند بعد از وقوع محاربه بر ادوینه و انقضای آن
خونخواهی و کینه جوئی در سینه معسکر ظفر اثر موکب کیوان کوکب حضرت امپراطور و سپاه فیروزی آثار ظفر رسوخ معتق
گردیده بودند و با وجود صدمات واقعه و زحمات وارده و محاربات عدیده و مقاتلات شدیده هنوز کمیند انتقام
جرار خنجر گذار گردون گردش صرصر روش عدو عرش غضنفر گیر در ادار مترصد رکاب مستطاب حضرت اقتباس و ملازم موکب سپهر کوکب
گردون قباب بودند همه یلان شیر چنگال همه شیران اژدر کوپال همه اژدرهای نهنگان یورش همه نهنگان به فرهنگ و هوش
و از آن طرف رؤس لشکر و بزرگان کشور و سران سپاه و شکاران بادستگاه روسیه در معسکر خود مجلس شوری بر وفق قانون ملت منعقد
ساختند و رای زدن و مصلحت پرداختند که آیا نوبتی دیگر بمحاربه و مقاتله و مدافعه خصم اقدام نمایند و یا اینکه قدم در طریق مصالحت
فرار نهاده شهر را تسلیم و محاربه را بوقت دیگر اندازند و پس از مصلحت و مشاورت بسیار از راه اینکه جنود روس را شکر مزبور بود
و هر گاه دیگر از محاربه برابر هزیمت بیافتد طریق علاج از اطراف مسدود و منکر دیده و در برابر جیوش فرانس را نعمتی دیگر نماند
آراء ایشان بر آن متفق داشتند و قرار کار چنان گذاشتند که بمحافظت لشکر بپردازند و شهر را تخلیه نموده بجنود دشمن منتقل سازند و چون
هنگام زمستان و موسم برف و باران نزدیک و جنود فرانس در بحبوحه مملکت روسیه بود و آذوقه و تدارکات ایشان را لازم میبود
قرار بر آن نهادند که شهر را بجنود فرانس گذارند و لشکر را بر اطراف گمارند که راه آذوقه و تردد ایشان را سد نمایند تا آنکه بر آن
و سرما جنود خصم را مستأصل سازند و پلکریکی شهر مسکو مردی پرخرد و دانشمند و از ابتدای خبر انتشار ورود جنود فرانس تا آن زمان
هر روز اهالی شهر را بیهانه دلگرم میداشت تا چون شهر سمالنسک بتصرف فرانسیان آمد متمولین شهر کلا اموال و اسباب خود را از شهر بیرون
کرده و بعضی از شهر بدر بردند ولی پلکریکی مزبور باز از راه تدبیر و خرد هر روز تمهیدی تازه میکرد که اهالی ولایت چندان متوحش
و مضطرب نگردند **از جمله تدبیرات و تمهیدات او یکی آن بود که متقرر داشت کشتی هوا پیما سازم و جمعی کثیر از زنان و مردان آمد کار**
در اسباب مزبور مشغول ساخت و مردم را چنان نمود که از این کشتی آتش افشانی بر سر لشکر فرانس خواهم نمود و منظورش آن بود که تحت شهر را
مجوف و از باروت و غیره اسباب ترکاندن و سوزاندن مملو سازد تا چون امپراطور ناپلیون و جنود فرانس بولایت داخل شدند
شهر را آتش زند و ایشان را یکباره بسوزاند و به این بهانه باروت و سایر ما یحتاج آن امر خطیر را فراهم آورد و هیچکس بر کیفیت
مکنون ضمیر او مستحضر نگردد **مورخ گوید بر اهالی شهر چون واضح گردید که جنود فرانس روز بروز نزدیکتر می‌آیند متوحش گشته از رو دادن**
قتل و غارت ایشان خائف شدند امرا و اعیان و اشراف و ارکان و علمای دین و طالبان حقیقت و یقین و کسبه و تجار و ارباب صنعت

وکار و اقامت و ادانی شهر در هر روز چندین هزار به در رفته جلاء وطن اختیار می‌نمودند و یکلی بکی بزور هر چند نظام سلف و ولایت
نگاهداری می‌نمایم و از کشتی سواتش بر جمهور فرانس بیز نمود ولی نظر منظور بزبور که در نظر داشت در جزو همه از ترغیب بفرار و تخلیه شهر
می‌نمود و علم در خزاین و اسباب دولتیه را از شهر بدر فرستاده و انبار قورخانه و آذوقه و غیره را کلا خالی نمود طرق و شوارع و جلو
عراده کالسکه بود که فوج فوج و جوقه جوقه و دسته دسته از دروازه‌های شهر مسکو بدر می‌رفت سرکار امپراطور ناپلیون بحکمی
بحیل النجات که در قرب شهر مسکو واقع است رسید و شهر مسکو از بالای کوه مزبور نمایان است و اهالی اروپ را طریقه آنست که چون
بکوه مزبور می‌رسیدند بمحض دیدن مسکو شکرانه نعمت و شکرانه حصول آن موهبت جبین اطاعت و نیاز بر زمین عبودیت قادر کارساز می‌سایند
و سجدات شکر واهب العطیات را تقدیم می‌نمودند و با آداب مذهب خود تعظیم و احترام شهر را دست بر دو طرف سینه و پیشانی برمیزدند
و ترکیب صلیب آشکارا می‌ساختند سرکار فلک اقتدار شوکتمدار امپراطور ناپلیون چون نظر کیمیا اثر بر آن شهر معظم افتاد بسجود
شکر باری را تقدیم رسانیده منتظر و مترصد و مترقب آن بود که خدایان و اعیان و اشراف سکان شهر باستقبال و پذیره آیند
و مراسم اطاعت بر پاره فرمانش گذارند و مفاتیح ابواب و اثقال خود به تصرف او دهند و فرمان بردار امرش گردند قریب دو ساعت
بهمان منظر مانده و اثری پدیدار نگردید آخر الامر تنی چند از اهالی مملکت فرانس که متوطن شهر مسکو بوده و بجا مانده بودند بحضور
شرفیاب خدمت معرفت شعار گشته معروض ضمیر منیر و مشهود خاطر کیمیا اثر شان داشتند که اهالی و ولاة و سکان آن شهر عظمت آیات از وضیع
و شریف و ادانی و اقاصی کلا فرار و جلاء وطن نموده شهر را خالی و تنها گذاشته و نام فرار را بر ننگ اقبال ترجیح داده‌اند و بجز
معدودی بی‌بضاعت و تنی چند بی‌کفت و استطاعت احدی در شهر نمانده سرکار فلک وقار جمجاه امپراطور ناپلیون
دولت قرین کامکار از استماع این خبر و اطلاع بر آن از تعجب از عجایب متعجب و متحیر گردیده و در شگفت ماند که شهری بآن عظمت
و ولایتی بآن جمعیت را که زیاده بر دویست و پنجاه هزار سکنه و جمعیت داشت چگونه در آن اندک مدت و قلیل زمان تخلیه و
بیوت آن را غیر مسکون نموده و سرکار امپراطور ناپلیون در ساعت حرکات لشکر و افواج سپاه نصرت شعار و دستجات جنود
بنود و ستونهای جیوش ظفر آثار را فرمان داد که چون سیل سیال و موج بحار حرکت نمایند چون اجل محتوم و بلای مبرم بجانب آن شهر
روان گردیدند چون بدروازه‌ها رسیدند سرکار جمجاه اقتدار امپراطور ناپلیون تحقیقات در شهر خالی وارد گردید اندکی توقف نموده
جنود کواکب نمود و از حمل و ولایت گشته در سمت آن منزل گرفته ذرات پس چون وارد گردیده و در هنگام ورود به همه در شهر بود که روانه را
آتش خواهند زد ولی اثری از آن امر چندان ظاهر نبود چون شب آن روز در انجام شهر رسید اثر آن خبر ظاهر و شعله آتش از بازار [illegible] فلک

برشد سرکار ناپلیون از غریو و غوغا بیدار گشته بمکان اشتعال آتش شتافت و باطفاء آن نایره فساد فرمان داد
پس از اطفاء آن نواب سرکار امپراطور بمنزل اولین نرفته بعمارت کرملین که عمارت امپراطوری بود تشریف فرما
گردیده بدستخط خود فصولی چند در باب مصالحه با امپراطور الکساندر نگاشته یکی از صاحبمنصبان روس که اسیر
مقید گردیده بود داده نزد امپراطور مزبور فرستاد و بروز دیگر باز آتش نمود چون شب شد باز شعله آتش مشتعل و فروزان
بزم شهر گردیده و امداد باد و هوا خرابی آتش را بر عمارت امپراطوری رسانیده شرفه آن عمارت آتش گرفت و بعضه ظهور رسید که
در زیر عمارت مزبور نیز باروط گذاشته‌اند که عمارت را آتش زده ناپلیون و سایر سکنه عمارت را بقتل رسانند و قراولان
ناپلیون از این معنی مستحضر گشته مخزن باروط را که در زیر عمارت بود پیدا نموده مدار کرده که اسباب داد و توپ
از اقسام گلوله و غیره در آن تیز نموده بودند که چون انبار باروط آتش زنند آنها نیز آتش گیرند و نیز معلوم گردید
که در عمارات شهر در هر جائی گلوله آتشی نهاده بودند که می‌سوخت که مانع اطفاء آتش عمارات گردد در آن اثنا دو نفر
یافتند که اجزای آتش در دست داشتند و آتش بر عمارات میزدند و اکثری از ایشان را که یافتند در همان مکان بهدف
گلوله تفنگ نمودند در شب سیم در شهر نیز آتش مشتعل گردیده و این کرت چندان شدت داشت که اطفای آن از قلزم
و عمان صورت امکان نداشت و در نیمه شب عمارت کرملین نیز که مستقر سرکار ناپلیون بود آتش گرفت و سر
کردگان مجتمع گشته سرکار امپراطور را از عمارت بدر برده و در مجاری عبور و مرور نیز چندین [illegible] آتش سوزان
گشته بالاخره از شهر بدر رفته در تفرجی شهر در عمارتی که امپراطور الکساندر بنا نهاده بود سکنا گرفته و شهر مسکو بحال
تا چهار شبانه روز میسوخت و چهار خمس آن با تمام سوخته خاکستر گردیده و سرکار ناپلیون در دویم سپتامبر مجدداً بعمارت
کرملین تشریف فرما گردیده و برای آنکه شهرت نماید که سرکار امپراطور ناپلیون شهر مسکو را قرارگاه خویش قرار نموده
تماشاخانه از ارباب طرب که از شهر پاریس آورده بود برپا نموده و احکام باطراف و اکناف فرستاده تاریخ
آنرا از شهر مسکو در عمارت کرملین نهاده و چون جواب نامه او از امپراطور روس نیامد و سال را فصل زمستان نزدیک رسید
ارباب مشورت و تدبیر و وزرای جنگ و رایهای دولت بسته و اعیان سلطنت جاوید در آن توقف و
حرکت از شهر مسکو سه رای زدند تا هر آنچه مطبوع خاطر امپراطور ناپلیون افتد مقرر فرماید اول آنکه سرکار ناپلیون
از مسکو بشهر پطربورغ نهضت فرماید و در آنجا امپراطور الکساندر را بر مصالحه بر وفق منظور مجبور نماید و این معنی کمال

موافق رأی ناپلیون بود ولی برتییر و نییر که هر دو از وزرای مدبر بودند بر رأی والاتس برتری داشتند که راه دوری
نزدیک و آذوقه بی وجود و پریشانی جنود نامحدود و این غرابت موجب مزید استیصال جنود خواهد گشت دویم آنکه از مسکو
بشهر کالوگه رفته از آنجا بشهر سمالنگ که مقام اول ایشان و مکانی بغایت مناسب است شتابند ولی آن حرکت
موجب وقوع محاربه بار با جنارال کتوسف میگردید چه جنارال مزبور چنانچه بسمت تحریر خواهد آمد در جانب جنوب شهر
مسکو سنقاقی محکم جنود خود را مرتب ساخته مترصد بود که هرگاه لشکر فرنس از آن راه رود محاربه دیگر چون محاربه برادینا با
ایشان نماید و مصاف جان دلانوف مناسب احوال جنود فرنس نبود سیم آنکه از همان راه که از شهر سمالنگ
بشهر مسکو آمده بودند طریق رجعت بپیمایند و در شهر سمالنگ توقف آیند چه در راه مزبور بعضی الکه چند که مستحکم و قلعه بندی
نموده بودند و سنقاقات ترتیب کرده هنوز راه مراوده و تردد تا شهر سمالنگ و شهر و تیب و ولایت و لتنه دایر شده
ولی این راه نیز از اول تا آخر بواسطه عبور و مرور عساکر نصرت مآثر از حلیه آبادی افتاده و خراب و ویران گردیده بود
مورخ گوید جنود در شادت نمود فرنس در مجاری عبور و مرور آنگ بی احتیاطی کرده اکثر دهات و ولایات و قصبات
و مزارع و باغات عرض راه را که ارض غیر ذی زرع خراب و ویران و نمونه دشت بیابان نموده بودند و هرگاه بندرت
و اتفاق قریه و قصبه بصدمه جنود فرنس ایمن مانده و محفوظ و بی تکرر دیده بود سکنه و اهالی آنها برخی از ترس و خوف و بعضی
برحسب حکم جنارالان روسیه مساکن خود را تخلیه نموده جلاء وطن اختیار و باقصی بلاد مملکت فرار نموده بودند و هرگاه که
امپراطور از راه مزبور رجعت و مرور میفرمود قحط و غلا و گرانی و بی آذوقگی یکباره تمام عساکر را عموم لشکر نصرت
فرجام را هلاک و مخلکام میگردید و بدین وسایط سرکار حشمتمدار امپراطور ناپلیون را در اتمام این خطر ساعت بساعت و آن بآن
بر تردید خاطر مهر اقران بیافزود و در باب توقف در شهر مسکو و حرکت و نهضت بر جهات مرقومه متفکر و متردد بود
و مصلحت در همانولایت مخروب و مکان نامرغوب چندان توقف و تحمل ورزد که امر مصالحه با رونق منظور حاصل و منسوب
همینکه آثار با سرکار امپراطور الکسندر صورت دهد و تکلیفات خود را در باب امر مزبور بر دوش امپراطور نهند ولی
امپراطور روس را ملاقات منحصر بود در سیاق احوال و افعال و وضع رفتار و اقوال او چنان استنباط نموده بود
که بسیار سهل الرضا است و بسهولتش عنوان مایل باطاعت نمود ولی در آن مقام برخلاف دفعات بود چه امپراطور
هرچند تا آن زمان بعجز و هزیمت و فرار ثمری از محاربه بدو راه نکرده بود ولی باز مصمم بود که تا تاب مقاومت دارد گردن

برتکالیف

برتکالیف شاقه ناپلیون نگذارد و اهالی مملکت نیز از راه غیرت راضی بمصالحه میکردند و از وضع و سیاق در
مقام مقاتله و مقابله و مدافعه ناپلیون بودند مجملا سرکار ناپلیون چندانکه انتظار برد اثری از جواب امپراطور
بظهور نرسیده و از این معنی مضطرب گردید و چون میخواست بر احدی ظاهر شود که او برای مصلحت خود طالب
صلح است در مقام ترحم بر امپراطور الکسندر و انفاع حضور را فرمود که امپراطور الکسندر دوست هرگاه بگویی خود اقدام
بمصالحه نماید میترسم که اهالی روس او را کشته دیگری را بر سلطنت بردارند لهذا راضی بسقفاه در مصالحه نمیشوم باری کاپیتن
گور را که اسم او نیز کاپیتن گورت بود نزد او بفرستم که راه مراوده را مفتوح دارد و اهالی مملکت را از راه مرفوع دارد
ثانی باز نظر بعلو رتبه کاپیتن گورت اندیشه که مبادا استنباط شود که زیاده طالب صلح هستیم لهذا لاکارستن را برای آن سفارت
منتخب و نامه با امپراطور روس نوشته او را روانه فرمود و در حین مرخص نمودن او فرمود که من مایه مصالحه تمام میدهم ولی طوری
مصالحه شود که شایسته نام بلند من بعمل باشد مؤلف میگوید قبل از ذکر تفاصیل سفارت لاکارستن مناسب مقام آن دید که
اقتضاء حالات که شمه از اوضاع و حرکات و برخی از رفتار روسیان افواج اجناد روس و تفاصیل احوال آن عساکر
مانوس را برشته تحریر روسیان و سلک قسطر و بیان کشیم تبیین احوال اینکه چون جنود سرکار نمود روسیه رجعت بر قوم
تمام و طالع الکلام از دار الملک مسکو بیرون و دور داره هزیمت و فرار را در دون خوشه طریق کالانه از پیش گرفته روز دیگر
در راه مزبور قدم فرسوده و دمی در مقامی نیاسوده و جیوش بحر خروش فرنس خیال تصور نموده که جنود روسیه از جانب شمال شرقی
و جنوب ولایت عظمت اسلوب مسکو فرار و طریق مزبور را برای هزیمت اختیار کرده اند و بسمت مشرقی و شمالی خالی از لشکر است
جنارال سلیمانه جنارال کتوسف الان تپس که جنود خصم را بدین خیال تمام انداخت خود بخیال دیگر روانه شد ساحت جنارال
با چندین هزار نفر محافظت راه و بعبر بطی نوزع امور منحصه خود با جنود روسیه بجانب جنوب ولایت مسکو گردش نموده دایره
دور شهر مزبور گردیده براه شهر کالوگه روان گشت و چنان اجنب جنود فرنس عبور نمود که جیوش اعدا اصلا خبردار
نگردیده و جنارال کتوسف دو فوج از افواج سواره روسیه را در راه کالانه متوقف نموده بود جنود فرنس تصور نمودند جنارال
کتوسف در آن مقام متوقف است و در روز تعاقب ایشان پرداخته غافل از اینکه خط منحصه جنود روسیه بسمت جنوب
و شرق مسکو سالک گردیده اند و میخواهند طریق مراوده ناپلیون را با شهر سمالنگ و مملکت لهستان قطع نمایند
که مخزن آذوقه است و شهر لوطه را که جباخانه تمامی ممالک روسیه است محافظت نمایند و بشکل صورت جهان

و به تعاقب جنارال کتوسف رفت و چند کرت فیما بین ایشان محاربه فراوان واقع کردید و جنود روسیه بهمان محاربه فراوان
اشتغال نموده مکانی محکم در شهر طروتینو خویشتن را متعین و لشکر و خندق مضبوط و مستحکم نمودند و از شهر مسکو تا کالوغه
سه راه است و شهر طروتینو در معبر او سط واقع و که مرکز لشکری در شهر مزبور نهج با ذکر اهتمام و توجه میمنه و میسره آن
دو راه دیگر را نیز محافظت میتوانند نمود و رود نره در برابر لشکر روسیه واقع بود که خصم را سهولت عبور از آن امکان نداشت
و با وجود استحکام مقام جنود روسیه را آذوقه نیز از هر باب فراوان بود و از ملوکات قریبه نیز میاوردند و چون
اهالی مملکت مصمم گشته بودند که بقدر مقدور در دفع خصم کوشند همه روز در هر بلاد و صالدات جدیده گرفته مشق و تعلیم داده
فوج فوج و جوقه جوقه و دسته دسته بمعسکر ظفر اثر روسیه میفرستادند و داد امداد و اطاعت میدادند و از ولایات و اوان و
یوک رین که از ممالک فسیح المسالک روس و ملحقات آن ملک وسعت نوش حاصل است فوج سواره قزاق فرستادند
و جلادت سیاق که هریک را در روز زور رزم رستم ثانی و نبرد و نیروی شیران ژیان بود و در معرکه کارزار قوام میران ابنان بابا
تازی نژاد و لاغر میان و مغفر و خفتان و برگستوان بمعسکر نصرت ارکان روان ساخته و سواران شاه زادگان ارمنیو نیز
برحسب قوانین نظام و قواعد دولت تا بفرجام مدت معینه و زمان مقرره ملازمت و خدمت را تمام و اتمام داده
و شهور و سنین خدمتکاری را با نجام رسانیده و از نوکری استعفا و گوشه گیری را اختیار نموده بودند در آن وقت چون مملکت را
در خطر دیدند و اهالی را در هر روز مردانه در بعد و زنان را از فرزندان بی خبر و روز کارزار را نمونه یوم این المفر دیدند از راه
مردی و غیرت و از راه کمال تعصب و حمیت طاق نیاورده و ننگ را بر خود ننهادند و برای حصول نام کمر ارشاد بر میان
بستند و تیغ کج را بر میان راست کرده و نیزه راست بر دست گرفته و بر غم دشمن بامداد دوستان رفتند و در اثنای
اشتعال و تعارض آن احوال برتل مورات هجوم بر میسره و میمنه آورد و بسرعت طی مسافت کرد که در برابر معسکر روس جنود
خود را مقر و مستقری مقرر سازد که از حرکات و سکنات ایشان مستحضر و از مکاید و خیالات خصم مخبر گردد و از راه
بر ولایتی فسیح الارجا و شهری وسیع الاطراف و الانحاء مرور و عبور نمودند و ولایت مزبور متعلق به بکلربکی شهر مسکو بود
شهر مزبور را کلاً آتش زده سوزانیده و احدی از رعیت و غیره در آنجا نبوده و نوشته در شهر مزبور دیده که بکلربکی
نوشته بود که این ولایت ملک من بود و خود خراب کرده و بدین ضرر رضا دادم که از خصم را نفعی از آن نرسد مورخ گوید
روستاییان هر مملکت نیز بیوتات خود را منهدم و با کلیه بکلی منزوی کرده بودند که هرکس آذوقه بجنود فرنس رساند

فصل هشتم و کلیم از جلد سیم

در هر ربوده باشند و از هریک نقض عهد ظاهر نشد در ساعتی مقتول او را بورش تاراج میبردند مورخ گوید
صاحبمنصبان جنود فرنس چون خویشتن را اسرای روسیه را در سلک خدمت در آوردند دست ایشان را بشکل نون
که علامت نام نپلیون است داغ نمودند تا بنده کی ایشان باشد کمی از ایشان آن دست با داغ را با تیغ قطع نموده
از بندگی نپلیون آزاد شدم و روستاییان مملکت نیز از اناث و ذکور اسلحه حرب برداشته بسد طرق و معابر خصم از جنگل
در راهای عرض راه در پرده نشستند و هرکه از جنود فرنس را بدست میآوردند فوراً بقتل میرسانیدند مجملاً برتل مورات که در برابر
جنود روسیه را داشت از عدم آذوقه از قوت افتاده مکرر به نپلیون نگاشت که زیاده توقف در مسکو نموده
حرکت نماید مورخ گوید لارستان که برحسب مرقوم مامور زند هم را اطوار الکند بود متعارف این احوال بمعسکر جنارال
کتوسف وارد گردید اولاً از معارضه و استرداد اسرا و گرفتاران طرفین که اهم مهام او بود سخن در میان آورده اظهار نمود
جنارال کتوسف از این معنی سر باز زده پای در دایره قبول آن مطلب ننهاد و صریحاً جواب داد فقره ثانی لارستان برطبق
تحریر و بیان نهاد که اکنون محاربه و پیکار و مقاتله و کارزار در اطراف مملکت و اکناف ولایات موقوف و متروک و طریق
متارکه و مسالمه رعی و سلوک آید و در هر محل و مقام افواج اجناد و جوقات لشکر جلادت بنیاد که بمحاربه و مقاتله و مجادله
و مقاتله و مدافعه و مجادله مامورند از پرخاش و پیکار و جنگ و آرام و استراحت و آسایش و فراغت اشتغال ورزند چه اکنون فصل سرما
و موسم کارزار منقضی گشته وقت این کار و هنگامه گیر و دار گذشته است و خسارت و ضرر بسیار بر جنود طرفین میرسد
جنارال کتوسف در جواب مکالمات موصوف فرمود که محاربات و مجادلاتی که در اطراف و نواحی مملکت واقع میکردد در حسب امر
و فرمان من نیباشد بلکه اهالی مملکت و سکنه هر ولایات از نوکر و رعیت و تجار و کسبه و غیره کلاً از راه غیرت و نهایت عصبیت و حمیت
محاربه و مدافعه و مقابله و مقاتله میورزند و با حریف خصم در تخته میدان بالعبتین گلوله و نارنجک و مهره‌های تیر و دلیران
نرد حرب میبازند یا سرمایه حیات و زندگی در کار نرد این پیکار بازند یا ششدر و پنج در کار خصم را قمار کرده مهره حیاتش را شش در
فنا اندازند و ایشان را بتدبیراتی که دانند خام و کشته از خانه مملکت بدر نمایند و در راه نشست دخول ایشان را بنقد
نام بلند در برند و سخن ثالث لارستان بر سر مطلب اصلی و مقصود کلی رفته مکنون خاطر و مشهود ضمیر امپراطور بزرگ
شوکتمند رفیع قدر امپراطور نپلیون را در باب مصالحه بر طبق بیان نهاد و جنارال کتوسف رای معطلی جنود فرنس تا تمام شدن
ایشان و جمع آمدن جنود روسیه و از دیاد قوت اولاً از راه تدبیر و حیله اظهار میل بمصالحه نمود و تعهد اهتمام در تمام آن نمود

ولی کف از امپراطور انگلستند باذون در قبول مصالحه با روانه نمود ناپلیون نیز داو نیستم و نتوانم شمارا روانه نمایم بنوع
ولی جنارال دال کانکی با خدمت امپراطور فرستاده اذن حاصل و تالش پانکار را روانه نمایم الارسان نیز فریب خورده با ملاحظه
تکلیف نرنور قبول و تکلیف را با ناپلیون نگاشت و سرکار ناپلیون بواسطه خبر نرنور در مسکو متوقف و منتظر خبر امپراطور الکساندر
گردید و در زمان توقف مسکو صاحب منصبی دارو نام معروف شد که زنهار زیاد در مسکو توقف و مهمه بیان از آنکه رای آن دو قد را نکات
نهیمند ناپلیون مدبر نیز نرنور او را پسندیده و ولی اندیشه نمود که مبادا در زمستان اغتشاشی در فرانسه روی نماید و مدارک آن تمهید
توقف را موقوف نمود و ستد الک پیروان زمین کرده و تصاویر الواح مجلّه که زینت کلیسا ها بجهت تشویر نایند و لوازم فرمود
جنود تسار و نمود آنها را چون کف و دو وقف اماده چیدن رچیده جمع نموده و بر عرّاده های کوه تا تنبل کردند گردش تربیت خلقند
که ملاد الملک تهمان تعیین از این حمل و نقل نماینده سرکاب و محوطان کاده و چیکاران تیکاه نظر بجانب کرانی مارو عدم امکان استطاعت
حمل انجا بر عین روسیه و بخار معروف خدمت حشمت آثار داشته که جرائل کونوف بالنسبه بعراده و در کوب زیاد تر حمل و نقل آن
با وجود این مسافت بعیده و طرق و معابر شدیده و برودت هوا و برف و باران مجمع تب بسیار از جهت شمار در سرکار فلک
عظمت ناپلیون از استماع این سخن بر آشفت و از روی نهایت تغیر لب بسخن بر گشاد و گفت مرا نکات و رعیت شهادارم
عرصه تنگ که چیزی در این مملکت حتی سنگ بجای گذارم و دست از دست برد آن و تاراج باز دارم و بعدا در گذرند
دست روسیه در آیه و با لجمله یکرا نگاه مفاخرت کنند و از روی مباهات گویند که این اجنود فرانسه بجا مانده و دست ما اهو
این معنی را هرگز بر خویشتن نپسندم و باین ننگ تن در ندهم بالجمله با وجود آن که در آن احوال کثیر الاختلال بسبب بی انجام
منقسم نشده بنمود احکام و فرامین قدر قرین بتقرر فرمود که معادل پنج نفر اسب بحیطه اتباع در آورند و سیورسات و علیق و اسلحه
دو ماهه را سر انجام و موجود نمایند که بر عرّاده ها حمل نموده با اتفاق بردارند و همراه آورند که در هر محل و هر مقام موجود و آماده
و هنوز منعقد و تر صدآن بود که خبر قبول مصالحه از جانب امپراطور الکساندر بسمت وصول خواهد یافت مقارن آن احوال
جنارال کتوزوف از خدمت امپراطور الکساندر فصول تألیف مصالحه را بدرجه قبول بهیچوجه موصول نفرموده بیان اظهار آن
فقره متغیر و خشمناک گشته فرمود که جنارال کتوزوف بچه سبب مراوده با جنود فرانسه نماید و کدام جهت باب پیام نرنور و مراسلت
معمول داشته صالحت مسلوک سیدارد و جنارال کتوزوف نیز حسب الامر امپراطور روس در صدد آغاز محاربه و مجادله بر آمد
مقارن این احوال مرشل مورات رو زی بیار در مقدمه جنود فرانسه بود اتفاقا قاسوری قزاق غفلتاً تفنگی انداخت

کرنافی با بتار که بود مرشل مورات چنان تصور نمود که این عمل عمداً از او ظاهر گشته در ساعت جنارال سبب را کرد
موقوف و آغاز محاربه است و میسره جنود مرشل مورات متصل بجنگلی بود و از جنگل نرنور بیم هجوم روسیه بر میسره جنود
فرانسه بود و با وجود این مرشل نرنور تغافل کرده لشکری در آن سمت ترتیب نداد و قراولی مقرر نکرد بناگاه دو فوج
روسیه حمله آورده میسره نرنور را هزیمت داد و شاهزاده پانی آتاو سکی با جنود لهستان میمنه محاربه مردانه نموده نگذاشت
جنود فرانسه را آسیبی زیاد برسد و ولی جنود مرشل مورات بکلی منهزم گشته توپها و سایر بنه و اسباب شان بدست روسیه افتاد
ده هزار نفر لشکر با آتش مقتول و هزار و پانصد نفر اسیر گردیدند و معسکرشان را روسیه متصرف شدند و در کارخانه او سوای
گوشت گربه و اسب ماکولی ندیدند عنقریب در دوئیم عقرب خبر شکست مرشل مورات بعرض ناپلیون رسید ناپلیون از ساعت
احکام بسران سپاه فرستاد که بشهر وارد و انور قه امداد مرشل مورات رسانند و ناپلیون در شب پنجم منتظم مزران از
مسکو حرکت و مرشل ما تیر را در شهر نرنور گذاشت و مقرر این کار را فرمود که بسمت کالوقه سیر و ایم و منظور شان بود که جنارال
کتوزوف را منهزم ساخته از راه کالوقه و مدین و الیته و سمالنسک بمملکت لهستان رود و در آن وقت جنود فرانسه مصدود هزار نفر
بودند و پانصد و پنجاه عراده توپ و دو هزار عراده قورخانه و اسباب داشتند و چندین خانه وار از اهالی فرانسه که ساکن
در دار الملک مسکو متوطن و متوقف بودند با عیال و اطفال و احمال و اثقال در عقب موکب نصرت اشتمال روان شدند و چندین تن
فراریان از ظفر رهبر فرانسه بودند که سابقاً مظفری و فراری کردیم و در آن سفر در مسکو و غیره و لایات بدست آمده بودند و
دخلی بجنود جنگی نداشتن در رکاب بودند و نیز چندین هزار نفر اسرای حرب بودند که گرفتار کرده کشان آوردان کرده بودند
و این دو گروه انبوه در حساب قدر شکوه امپراطور بکشیدن عراده های غنایم و احمال جنود کوکب نمود فرانسه مامور و مشغول
بودند و علاوه بر جیش و جمعیت نرنور چندین هزار عراده با انواع و اقسام و رنگ مختلفه احمال و اثقال و شبه و بارد غنایم
دار الملک مسکو در بار داشتند که متعقب و ملتزم موکب ظفر کوکب میبودند و این جیش و جمعیت بشاره تعداد متفرقه و متعاقبه
که دخلی بجنود محارب و عساکر ظفر کواکب سرکار سپهر اقتدار امپراطور ناپلیون نداشت تو کوکبی متفرقه و خراب بودند که
چپاول و تاراج مرجعت نموده غنایم و اموال فراوان از هر گونه آورده داشتند مجملاً چنانچه سبق ذکر یافت از شهر مسکو تا دوات
کالوقه سه راه پیدا است راه وسط که مشهور بمعبر قدیم است و اعظم معابر ثلثه است همان راه بود که بر سر آن در حوالی شهر ترتینو
جنارال کتوزوف بر وجه موصوف با جنود جلادت نمود روسیه معسکر خود را مستقر و لشکر و خندق اطراف آن را محکم و مضبوط نموده

بود و در برابر شهر طرو تنو شهر وارد النو وقعیت که مرشل مورات در آنجا مرتب یافته بود سرکار ناپلیون اول اعتماد
یک روز راه از معبر قدیم رفت که جنارال کتوسف چنان تصور نماید که منظور ناپلیون محاربه رو برو و مقابله و رزم
از بیراهه رفته خود را بمعبر جدید کالوقه رسانید که شاید بتعجیل رفته قبل از انحصار جنارال کتوسف از میمنه جنود روس عبور
و زان پس مجددا بمعبر قدیم رود شهر بارونیک و ملیه یاروسلاوتز را بتصرف خود در آورد و منظور آن از آن مسیر آن بود که از
معسکر روسیه بدون حرز عبور جنود خود را فیما بین جنود روسیه و شهر کالوقه متوقف ساخته و لایات جنوبی مسکو را بتصرف
در لشکر را آذوقه از آن ولایت بدست آورد در روز عقرب بر دو فوج مزبور شهر بارونیک را متصرف گردید جنارال
دالنواز مقدمه جنود فرنس نیز شهر ملیه یاروسلاوتز را مسخر نمود مورخ گوید چون جنارال کتوسف از مسیر ناپلیون مستحضر گردید
دانست که از شهر کالوقه مقطوع النید خواهد گشت جنارال دالتارف و دفرکامی را که هر یک در کارزار و مصاف بود سال و سفید
بل توان از طفل و زبان دانسته و شیر ژیان و پلنگ ریان از جیون و ناتوان کشته دی با دو جوق جنود کولب نمود جلادت
انمود بجهت خروش کیوان خروش صرصر روش گردون گردش هامون نورد در بیابان نیز و بجانب جنوب چون سیل دمان از پرده
روان ساخت و مامور و مقرر داشت که پیاده چنان بسرعت و تعجیل طی مسافت نموده راه بپیمایند که از جنود دشمن سبقت
جسته در گذریه و شهر ملیه یاروسلاوتز را بحیطه تصرف و تسخیر در آورده و هر گاه جنود فرنس قصب السبق برده زود تر بمکان مزبور رسیده
شهر مزبور را متصرف کرده باشند حکما و حتما مردانه و دلیرانه حمله و یورش و هجوم و شورش برده شهر مزبور را از تصرف ایشان
انتزاع و تصرف خود در آورده و جنارال کتوسف خود با جنود ناسعده و چون سیل سیال از معسکر محکم و مضرب خیام تروتنو
نهضت و حرکت کرده برق آسا و شهاب مانند راه شهر تقاضا در پیش گرفت و بتعجیل تمام و طی بلا کلام روان گردید
تا لکر از جنود مصر نمود فرنس گذشته جانب جنوب شهر ملیه یاروسلاوتز را متصرف گردید که بار حایل فیما بین جنود فرنس و شهر کالوقه
گردد و شهر ملیه یاروسلاوتز مکانی محکم و شهری بغایت مستحکم است و برای معسکر زیاده مناسب بیاد و بسهولت از تصرف شان
نمیتوان آورد چه اصل شهر در سراشیب واقع و در دامن سراشیب مزبور رودخانه لوجه جاری و در جانب شمال رود مزبور
فضائی مسطح است و پلی که در زیر رود مزبور است بفضای مزبور متصل و فضای الشهر اتصال است جنارال دالنواز چون شهر
مزبور را بحیطه تصرف در آورده دو فوج از افواج بحر امواج غضنفر مزاج خود را بمحافظت و محارست ولایت مزبور گذارده و چشم بر
داشت که دیده بانی جنود و دشمن بیفکند مستحضر از سکون و حرکت ایشان شود و خود با افواج الوالعزمی خود در سطح فضای مزبور

رحل اقامت افکنده و شبی دو ساعت بطلوع صبح مانده که تمامی مستحفظین و متوقفین شهر تن در خواب راحت داده بودند جنارال
دالتارف با جنود روسیه غفلة هجوم برده داخل شهر شدند دو فوج مستحفظ را از شهر بدر کرده و از رود لوجه گذرانیدند
شاهزاده یوجین که مقدار دو فرسنگ از معرکه مصاف دور بود از قضیه مزبوره واقف گشته با جنود خود بعجله مصاف
حاضر گردیده دید که افواج جنارال دالنواز در سعی اند که شاید از رود گذشته مجددا شهر را متصرف گشته جنارال دالنواز
چون جنود شاهزاده یوجین را دیده مستظهر گشته هجوم آورده و از مزبور عبور و تا وسط شهر رسید و از اتفاقات در آنجا ضرب
گلوله از پا در آمد برادرش خواست نعش او را از میدان بدر برد او نیز متعاقب برادر گشت جنارال دیات بمقام او
مقیم و در ساعت فوجی چند از جنود فرنس از کلیسای شهر برده روسیه را بالکلیه از شهر بدر کرد معاون ایلاج حال جنارال
کتوسف با جمعیت نود هزار لشکر رسیده و در مقامی مناسب فرود آمده بستن سنگر و کندن خندق اشتغال ورزید و امداد فرستاد
جنود فرنس را از شهر بدر کردند مورخ میگوید در صفحه بیان می نگارد که پنج کرت و نوبت جنود روس شهر را متصرف شدند و افواج آن
اجناد ظفر مانوس بحمله و یورش و هجوم و شورش شهر مزبور را از ولایت مسطور را از جیوش بحر خروش ظفر مانوس فرنس مسترداد و محیط
تصرف و تسخیر در آوردند و جنود ظفرمند و جان نصرت شعار فرنس بقهر و ستیزه دوباره از دست ایشان انتزاع و بحیطه تصرف در آوردند تا
بالاخره سرکار سپهر اقتدار امپراطور ناپلیون با جنود منصور و جیوش ظفر دستور در شهر مزبور تشریف ورود ارزانی فرمود و
ملاحظه نمود که شهر مزبور را اسنور در تصرف جنود منصور و جیوش ظفر دستور فرنس میباشد ولی در اطراف شهر مزبور عساکر
روسیه رحل اقامت انداخته و حوالی شهر را بر موکب ظفر کوکب ساخته اند و سنگر و خندق مضبوط و مستحکم نموده و در اطراف معسکر
انقضاف نیز در امکنه و مقامات لازمه سنگر و سقاقات محکم مرتب ساخته اند در آن راه بر استحکام و انضباط موکب منصور
افزوده اند و توپهای آتشبار صاعقه کردار در آنها نهاده در مقام مقاومت سخت ایستاده اند بر ذمه همت امپراطور ذی
واجب و لازم و فرض و متحتم دانست که بمحاربه و مقاتله و مقابله پرداخته ایشان را از مکان خود عقب تر نشانده و مکان
معسکر روسیه را که سنگر و باره و برج و خندق مستحکم و محصن بلغه بود نه متصرف شود و در این باب امنا مشورت و مصلحت
احضار و در باب محاربه خصم مکرر در با ایشان مشاورت فرمود و رای صواب طلب فرمود مرشل بسیر که زبور دانا و در تدبیر
در است و از نتایج غبی و غفلت بری است با سایر سرکردگان کار دان بعرض ضمیر آفتاب شعاع و مقدوع سمع حقایق اقتران امپراطوری
داشتند و با قلام زبان بر لوحه بیان نگاشتند که مکان معسکر جنارال کتوسف را که بقلاع و سنگر و خندق مستحکم نموده

فلک محدب در انضباط و استحکام لاف برتری و با قلعهٔ ذات البروج سپهر سر هم سری است و یکصد هزار نفر جنود
شیر دل پهلوان در معسکر مزبور مستقر میباشند و حرکت دادن ایشان از موضع مزبور بصورت امکان نخواهد یافت سرکار
امپراطور بفردای یوم الشوری بعزم مشاهدهٔ معسکر روسیه سوار و با چند نفر صاحب منصب از شهر بدر رفت و در فضای خارج شهر
سیر فرمود ناگاه ساحت صحرا مملو از سوار قزاق گردید جنارال ربیر از این حالت متعجب گشته عنان نامور را گرفته عرض
کرد که شما رجعت فرمائید امپراطور از رجعت انکار فرموده تیغ برکشید همراهان نیز صفوف خود جمع کرده بر کنار ساباع
شهر منتظر محاربه ایستادند در خلال آن احوال گلولهٔ غفلة بر اسب جنارال ربیر خورده افتاد سرکار ناپلیون با جمیع
رکاب بمحافظت خود مشتغل شدند سواران قزاق از آنجا که غنیمت مالی را بسیار بهتر میدانستند چند عراده بار که در آن قرب
و جوار دیدند تصور مال نموده بفاصلهٔ نیزه از جانب ناپلیون گذشته متعرض او نگردیدند در ساعت افواج قراولان خاصه
از اطراف رسیده سرکار امپراطور را از آن مهلکه استخلاص دادند سرکار امپراطور پس از استخلاص از آن ورطه روز دیگر
بملاحظهٔ معسکر خصم رفت جنارال کتوسف را دید که با یکصد هزار نفر در برابر شهر کالوقه نشسته و جنارال پلاطف
با شش هزار سوار قزاق در سمت راست راه مزبور نگاهداشته و معسکر خود را چنان استحکام داده‌اند که تغییر ایشان
از آن مکان صورت امکان ندارد ناپلیون پس از ملاحظهٔ این صورت بموکب خود رجعت و مجدداً در باب محاربه مجلس شوری
منعقد ساخت مرشل مورات بنظر تهور و شجاعت و دلیری و در استادی امر در محاربه و مجادله و مقاتله معمول و مرشل
بمقتضای تدبیر و کاردانی و دوراندیشی و خرده‌بینی که داشت که مکان معسکر خصم بمقاومت از نهایت محفوظ
و محکم و منهایت منضبط و مستحکم میباشد و در هر وجب و شبری زمین که از خصم تهور قرین استرداد واخذ شود
هزاران تن بایستی بی سر گردد و سرها هزاران دور از بدن افتد و خونها بر زمین ریزد و مقاتلهٔ عظیمه از میان خیزد
و جنود دشمن بمکانی این استحکام و انضباط را بسهولت از کف نخواهند داد و بلا سردی و مردانگی مخالفت مکان
خود نخواهند داد و وجب و شبری زمین نخواهند گذاشت و مصلحت در محاربه نمیباشد و فیما بین آن دو سردار خود لازم
و واجب دیده که خود در آن باب حکمی فرماید و قرار فرار و محاربه را بنماید لهذا با حسرتی بیحد و افسوس بیکران
ولا تعد حکمی که تا آن زمانش بر زبان دقایق بیان جریان نیافته بود مقرر فرمود یعنی برخلاف عادات معهوده
جنود جلادت نمود را بفرار مأمور نمود تورخ کوچ سرکار حشمت آثار امپراطور ناپلیون نظر بوفور تجربت و نهایت

استحضاری که در کار کارزار داشت دریافت فرموده بود که هرگاه از آن راه که کتوسف متوقف است
روان گردد میمنه و میسرهٔ جنودش را از نیزه داران سواران با فروشان قزاق که در حوالی شهر مزبور مجتمع و
محتشد میباشند صدمات کلیه عارض و مضرات منهایت روی خواهد داد نیز بعرض او رسیده بود که چند اول
جنودش را با جیوش روسیه کار رقیب بکارزار است بمتوسطه ناپلیون معلوم کرده که هرگاه در زودی بجانب
آن کار نکوشد راه مراوده او را از فرنس مقطوع و کار را بر او تنگ خواهند نمود لهذا لاعلاج امر بفرار لشکر ارادهٔ خود
شهر وریه و ویلمه فرمود که در زودی خود را بجد و ولهٔ رسانند جنارال کتوسف از عزم ناپلیون آگه گشته او نیز حرکت داده
میسرهٔ جنود ناپلیون مستعجلا روان گردید که شهر ویلمه و شهر قذا را که لامحاله محل عبور ناپلیون است متصرف گردد در آن
اوان که ناپلیون در شهر وریه بود مرشل مارتیر و افواج ابو جمعی که در ولایت مسکو بوده ملحق بمعسکر گردید و از امر منعقد از
روسیه بحضور میمنت اثر آورده‌اند تبیین این مقال آنکه چون جنود فرنس از شهر مسکو راهی شدند جنارال ونچنراد با جمعی از
روسیه بشهر مزبور شتافت که ولایت را متصرف گردد چون بحوالی شهر رسید شهر را خالی دید لکن عمارت کرملین را
که مستحفظین فرنس در آنجا بودند جنارال مزبور چنان تصور نمود که عمارت نیز خالیست لهذا خود با تنی چند از
یاران الان امپراطور الکسندر بتقرب عمارت مزبور قدم فرسا گردیده در ساعت هر دو چون مرغی که بطمع دانه در کنج دام افتند
قید اسیر و دام گرفتاری جنود فرنس شدند تا جنود فرنس مقید و اسیر و پابند و دستگیر آمدند دانه ناچیده در دام بلا و در دام فنا افتادند
در زمانی که جنود فرنس متوجه شدند ایشان مقید سازند جنارال مزبور دستمال سفیدی که در دست داشت حرکت داد که
بیدق مصالحه است و من بدان آمده‌ام که شما را تکلیف نمایم که بدون محاربه عمارت را تخلیه نمائید مرشل مارتیر گفت که
سردار خود بیدق مصالحه نمیبرد بنزد خصم که ایشان را باطاعت و موافقت تکلیف نماید و عذر او را مسموع نداشته او را در دام
اسیری دستگیر ساخت و مرشل مارتیر حسب الامر امپراطور ناپلیون تدارک دیده و مهیا کرده بود که قبل از تخلیه شهر عمارت
عمارت کرملین را آتش زند از آنجا که در باب آن معنی کرده بود که پس از خروج جنود فرنس از آن عمارت ارازل و اوباش شهر
که در ولایت متواری و پنهان گردیده‌اند برای تاراج اسباب عمارت شاهی در عمارت مجتمع خواهند گردید لهذا
چند ذرع فتیله‌ئی برانبارهای زیر عمارت که باروط داشته نهاده آتش زدند که بمرور سوزد تا چون بباروط رسد
جنود فرنس خارج و اهالی شهر مجتمع شده باشند و حسب تدبیر مزبور جمع موفور که در عمارت مجتمع گردیده بودند

بمعرض تماشا آمده و بمعظم آتش گرفته در ساعت افواج اجناد روسیه که جدید وارد شهر گردیده بودند بعمارت مزبوره [illegible]
انبارهای باروط سوخته و آتش گرفته بود فتیله را خاموش و باروط را از آتش محفوظ داشتند مورخ گوید قبل از آنکه جنود فرنس
از شهر مسکو بیرون رود شدت قحطی آمده بود وقتیکه لشکر فرنس شهر را خالی و بیدرق رها نمودند شدت غیرت و دور
اندیشی اهالی مملکت مزبور باین مرتبه بود که بفاصله یک روز بیست و هزار عراده بزرگ که بار آنها نان خشک از حول
و حوش داخل شهر کردند و قحطی بفراوانی مبدل داشتند مورخ گوید هنوز ناپلیون بمقابل جنرال کتوزف نرفته که
عمارت کرملین را باروط انداخته فزمین زلزله گرفت و صدای خراب شدن عمارت مزبوره بگوش امپراطور ناپلیون
رسانید که حکم او بانجام رسید الحاصل وقتیکه مرشل مارتیر جنرال [illegible] را [illegible] امپراطور روس بحضور
امپراطور ناپلیون برد امپراطور ناپلیون زبان ملامت فرمود که کیست معروض داشت که شخصی مملکت [illegible] که
موطن اصلی اوست تصرف دشمن آمده ناپلیون فرمود شما همیشه اوقات دشمن من بوده وقتیکه [illegible] جنگیدم شما در
میان لشکر من مشغول خدمت بوده حال که من با دولت [illegible] دوست و یگانه ام شما را در میان لشکر روس می بینم معلوم
میشود که شما بعداوت تمام در خلاف من اصرار دارید و الا موطن اصلی شما از ولایات [illegible] و شما [illegible]
و خیانت کار شده اید بعد از این فرمایشات فرمود که شما را دولت انگلیس [illegible] گرفته و بجنگ من فرستاده حکم
فرمود که او را گرفته نگاه دارند تا وقتی بمقام اثبات تقصیر او برآید امر فرمود با قراول بشهر پاریس فرستند که [illegible]
چنان اشخاص معتبر در آنجا باعث رعب عظیم از فتوحات ناپلیون در دلها شود لیکن در عرض راه در شهر [illegible] جان
در موقع او ذکر خواهد شد مستخلص گردید بالجمله اخبارات از حرکت کردن لشکر روس بتواتر بحضرت امپراطور رسید و بصحت
پیوست که جنرال کتوزف بسمت [illegible] روانه است که در شهر [illegible] یا شهر قدات راه عبور لشکر فرنس را مقطوع و هرگاه
ممکن شود دست اندازی بلشکر فرنس نموده در وقت عبور از آنجا ممنوع دارد حضرت امپراطور احکام صادر نمود که لشکر [illegible]
بسوی قداه شتابند که قبل از ورود لشکر خصم پرده از چهره مقصود گشوده از آنجا عبور نمایند حضرت امپراطور [illegible]
لشکر را سه جوق قرار داده بود که عقب سر یکدیگر روان بودند جوق اول در رکاب امپراطور بود جوق دویم در زیر لوای
شاهزاده یوجین و سرداری جوق سیم که چند اولی و محافظت عقب لشکر نیز با آن بود بمرشل [illegible] تعلق داشت
و چون نظام و تجربه او بیشتر از دیگران بود از آنجهت او را برای محافظت پشت لشکر تعیین ساخته که غفلت روی ندهد [illegible] حضرت

امپراطور دستورالعمل داده بود که هر جوق بقدر یک روز فاصله از یکدیگر داشته باشد که هنگام عبور و مرور [illegible]
و پریشان نگردند و باسانی توانند آذوقه بهم رسانند مورخ گوید هنوز این مسئله را دانایان رموز جنگ
نتوانسته اند جواب شافی داده باشند که امپراطور ناپلیون بچه جهة لشکر را سه جوق کرده امر فرمود که
این سه جوق بخط مستقیم از عقب یکدیگر روان شوند و از همانجا که اولی گذشته اخری نیز بگذرد و حال
آنکه اگر آن سه جوق را امر بسفر میشود که از سه راه محاذی یکدیگر بقطع مراحل پردازند اولاً در روز [illegible]
[illegible] این جوق اول و جوق سیم فاصله بود برای لشکر او صرفه شده دیگر برای اینکه جوق دویم و سیم بجوق اول
برسد و سه روز منتظر آن شود و فرصت را از دست دهد و لشکر را در آن سفر که در حقیقت سفر گریز بود از اینها [illegible]
باز دارد و ثانیاً سه جوق لشکر که در پهلوی یکدیگر بفاصله معینه طی منازل مینمودند معلوم است که خیلی [illegible] از
مملکت [illegible] آذوقه بهم رسانیده و قحطی در میان لشکر او واقع نمیگشت خلاصه کلام اینکه همه [illegible]
و شوارع صعب العبور بود و اگر لشکر را از سه راه در پهلوی یکدیگر روانه نموده [illegible] در عرض راه برای او [illegible]
معقول [illegible] چرا که ناپلیون وقتیکه [illegible] مسکو [illegible] مجموع لشکر خود را سه جوق کرده در پهلوی یکدیگر در هر جا
برد و [illegible] چرا بایست رجعت از مسکو بدین طریق نموده باشد علی ای حال حضرت امپراطور با جوق
اول لشکر فرنس بشهر قداه رسیده از شهر قدات در دو روز بشهر [illegible] رفت و در آنجا توقف فرمود که شاهزاده
یوجین و مرشل دیوت با جوق دویم و سیم وارد شوند و در روز دهم عقرب مرشل نی را با [illegible] جمعی از [illegible] بشهر [illegible]
گذاشت که چند اولی لشکر با او باشد و جوق مرشل دیوت که بسیار زحمت کشیده بودند از آن خدمت معاف داشت و از آنجا حکم
فرموده با افواج قراولان قدیم خود بسمت شهر [illegible] روان گردید و چنان دانست که روسیه در حرکت هستند
که شهر مزبور را بر راه عبور لشکر فرنس را مقطوع دارند متعجل روانه شد که خود را زودتر بآن شهر رساند و حضرت امپراطور
حکمی در آن روز صادر کرد که از آن حکم معلوم میشود از وقایع احوال و اختلال لشکر فرنس و خوف و خطر که در آن [illegible] آنها
مشخص بود مختصر اینکه چنانچه حکم فرمود مجموع غنایم شهر مسکو را از قبیل اسلحه قدیم و توپ و سایر اسباب و ادوات که از شهر مزبور همراه
[illegible] بدریاچه [illegible] انداختند و بعضی از توپها و ادوات حرب که سنگین بودند در راه گذاشتند که سبکبار شوند هنوز امپراطور با جوق
با چند اول لشکر او [illegible] بود و لیکن جوق شاهزاده یوجین اگر چه [illegible] شده بود [illegible]

لشکر سنگین که رو بر جنگ کند نبود بدین خاطر جمعی در دو فرسخی شهر ویلنه شب را آرام کرد جنرال میلارادوویچ
که از جنرالهای بسیار رشید روسیه بود در زمانی که از عزم حضرت امپراطور مطلع شده دانست که از شهر
ویازمه خواهد گذشت لشکر او جمعی خود را برداشته از بیراهه روانه شده طلوع صبح عسکر شاهزاده یوجین رسیده چنداول
لشکر او را پریشان ساخت و بنای دست اندازی بهمراهان او گذاشت سواران قزاق در تحت فرمان و اختیار جنرال
پلاطاف که همراه او بود با لشکر مزبور ستیزه و آویز می‌نمودند مرشل نی ازین مقدمه آگاه گردیده جمعی را از شهر ویازمه
بامداد شاهزاده یوجین فرستاد و مرشل دووست نیز خبردار گشته چنداول لشکر او را از چنگ خصم مستخلص ساخت لیکن از
توپهای لشکر روس که در قطر بزرگتر از توپهای لشکر فرنس و از دور گلوله و ساچمه چون تگرگ میبارید و گلوله توپهای
لشکر فرنس جواب ده توپهای خصم نتوانست شود عرصه میدان جنگ را که محل نام و ننگ است لشکر فرنس از
دست نداده از طلوع صبح الی غروب آفتاب مشغول جنگ بودند و مغلوب دشمن نشدند وقتیکه هوا تاریک شد لشکر فرنس
دست از جنگ باز داشته و از رودخانه شهر مزبور عبور کرده در کنار چپ رود مزبور منزل گزیدند چهار نفر از لشکر فرنس در آن جنگ
کشته و دستگیر شدند مورخ گوید که مجموع صاحبان علوم جنگ قرار بران کرده‌اند که هرگاه در همان روز جنگ جنرال کتوزف
امداد تازه بجنرال میلارادوویچ رسانده بود جنگ لشکر فرنس مجبور بجنگ میگشت و تمامی مستاصل میشدند لیکن جنرال
کتوزف از تیرگیه در اول ایشان گرده اطراف نورزیده بود باز از جنگ روبرو احتراز ورزیده دانست که موسم گذشت و
مصاف عظیمی امپراطور ناپلیون پیش دارد و فتحی که آدم کشتن و دادن میتوان کرد و سرها هم سلسله اتصال جنرال
بجهت کار بهمین قناعت کرده که اطراف لشکر فرنس را گرد و گاه و بیگاه دست اندازی نماید تا اینکه برف سرما و قحطی
آذوقه لشکر فرنس را از پا اندازد بنا برین جنرال کتوسف گوش بحرف احدی نداده عسکر خود را بشهر کرسنای
قرار داده جنرال میلارادوویچ را حکم فرستاد که او نیز از جنگ روبرو احتراز نماید و با جنرال پلاطاف هرجا دست
اندازی نماید مقارن این احوال احکام از حضرت امپراطور بشاهزاده یوجین رسید که شاهزاده شهر سمالنسک را
که راه عبور لشکر مرشل دووست و مرشل نی بود ترک کرده بسمت شمال حرکت و بطرف شهر ... که در پهلوی لشکر
آدات را که جنرال ویتگنستین گرفته عرصه را بروی تنگ کرده اعانت نماید اتفاقا لامره شاهزاده یوجین
راه خود را از دست داده بطرف مقصد روان گشت جنرال پلاطاف با جمع کثیری از سواران قزاق در هرجا مزاحم حرکات

لشکر شاهزاده مزبور گردیده در مقام فرصت از اطراف تاختن میکرد شاهزاده یوجین شب را در شهر ...
گذرانده و فردا از آنجا حرکت و بر رودخانه واپ رسید رودخانه مزبور بسبب باران مملو از آب شده بود و بعد آن
از هردو طرف سرشیب داشت و از شدت سرما یخ بسته بود در وقت گذشتن از آب ضرر کلی باو رسید از جهت عظیم لشکر پیاده
از رودخانه گذرانده سواران قزاق لذا هر طرف زور آور شده شاهزاده مزبور مجبور گشته چهل و سه عراده توپ و مجموع
عراده‌های بار و بنه را در آن طرف رودخانه گذاشت که سواران قزاق روسیه بکلی متصرف شدند و لشکر پیاده و سواره
او که از رودخانه عبور کردند مجموع رخت و بدن ایشان تر شده شب دیگر را که در آن طرف رودخانه توقف کردند
از شدت سرما اکثری از آنها تلف شدند فردا از آنجا حرکت کرده بهمان جانب شهر دوگلخات چون رسید و منتظر بود که
در آنجا فی الجمله آرامی جهت لشکر او حاصل خواهد شد لیکن در اول ورود افواج سواران قزاق با چند عراده توپ از دروازه‌های
شهر بیرون آمده بگلوله توپ و تفنگ لوازم مهمانداری بجا آوردند این چند فوج پیشاپیش لشکری بود که بعد از حرکت
لشکر فرنس از مسکو متصرف آنجا مامور گشته بودند و حال بسمت جنوب شهر مسکو میرفتند که وجود ایشان از ملحقات در کار
بود مورخ گوید با وجود ممانعت و مقاومت روسیه شاهزاده یوجین حمله و هجوم برده راه لشکر را از میان سواران قزاق
شکافته داخل شهر شد و در آنجا منزل جهت لشکر خود معین ساخت و شب را در آنجا توقف نمود فردا را قوه خود ندید که بشهر
... رود و امداد او بمرشل ... رساند چراکه جمیع توپهای او از کار افتاده و آذوقه و ادوات با عراده‌های ... او
بدست قزاق آمده هرگاه بشهر مزبور نیز میرسید امداد مرشل ... در قوه او نبود لهذا مصمم گشت که خود را بلشکر عظیمی که در
تحت لوای امپراطوری است رساند بنا برآن از آنجا حرکت کرده در عرض راه چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد با مرشل
نی ملحق شده در هشتم عقرب با هزاران تعب خود را بشهر سمالنسک رسانید و حضرت امپراطور در نهم و دهم عقرب بشهر سمالنسکو
و در یازدهم در شهر ... توقف داشت و در دوازدهم عقرب سرمای شدیدی که مختص بولایات روس است
آغاز نهاده لشکر فرنس که در آن اوقات چنان سرمائی ندیده بودند برف و طوفان زیادی شده که ... لشکر فرنس از
رفتار عاجز آمدند و در رودخانه‌های کوچک عرض راه اکثری بعلت شدت برف فرو رفته و بقیه از زحمت آن جان ...
مستخلص گشتند تا سال آینده که برف آب شد امان ایشان در زمین ننمود با وجود این حالت باز وجود حضرت امپراطور
مایه تسلی بوده اکثر از سپاه او بسبب نظاره ... برف و سرما غالب شدند و در روزها تماشا نمودند که ... همگی

ورود به شهر سمالنسک برسیم که در آن شهر و نواحی آن بیست و سی هزار از لشکر فرانسه نیز در آنجا در تحت فرمان جنرال
ویکتور جا داشته که معین و امداد باشند مورخ گوید در همان روز دوازدهم عقرب که روز خطرناک سپاه فرانسه بود
اخبارات وحشتناک و بلکه عظیم بسمع حضرت امپراطور رسید که هر یک در مقام خود شدت اندوهناک و غم انگیز بوده
یکی آنکه مرتبه ثانی جنرال ملیط بود که در شهر پاریس کرد و شهرت داد که ناپلیون در جنگ برادینه کشته شده و سلطنت
منتقل بجمهوریه سابق گشت حضرت امپراطور از استماع این خبر تغیر بهم رسانیده و در باطن منغص گشت که خود را زودتر بشهر پاریس رساند
دویم خبر ناگوار تاخت و تاز جنرال وتچین شتین باو رسید که مرشل سنت سیر را شکست داده شهر ویتپسک را متصرف گشت
و جمیع طرق و شوارع رودخانه دوینه را مجددا صاحب شده راه فرار لشکر فرانسه و راه مراجعت ایشان بمملکت فرانسه
مقطوع خواهد گشت بالجمله حضرت امپراطور از این اخبارات بی هنگام اندیشناک گشته در صدد این برآمد که موانع
را از میان رفع سازد لهذا حکم بمرشل ویکتور فرستاد که با لشکر ابوالجمعی خود از شهر سمالنسک حرکت کند و جنرال وتچین شتین را
که جسارت ورزیده و سر راه لشکر او را مقطوع داشته است بقهر و غلبه از رود دوینه بآن طرف دوانده و راه عبور لشکر را مفتوح دارد
و در این احوال خبر وحشت اثر دیگر نیز رسید تفصیل آن اینکه چهار نصف فوج از صالدات جدید فرانسه که از فرانسه فرستاده
بودند چندی قبل از این مقدمات که امپراطور میخواست از مسکو حرکت نماید و از شهر کالوگه روانه سمت سمالنسک شود
احکام بسردار افواج مزبور فرستاد که از سمالنسک حرکت نماید و سمت شهر الینه رود و طرق و شوارع آن صفحات را
تا شهر سمالنسک از شر وجود دشمن عاری سازد و خالی نماید سردار مزبور نظر بحکم امپراطور از سمالنسک حرکت کرده
در آن صفحات بانجام خدمات مرجوعه مشغول بود ناگاه مطلع شد که حضرت امپراطور از راه کالوگه بشهر سمالنسک خواهد رفت
و هنگامیکه حضرت امپراطور از مسکو حرکت کرد طرح اولی لشکر را برهم زده از راه کالوگه چنانچه قبل از این مذکور گردید
رفتن را موقوف داشت سردار مزبور از انحراف راه ناپلیون بی خبر و احکام مراجعت از آنجا نیز باو نرسیده بود
که خود را به اطراف شهر سمالنسک کشانده از اتفاقات از سرداران لشکر روس یکی بر سر او هجوم برده علی الغفله دور او را
ایشان را گرفته همگی آنها را اسیر و دستگیر ساختند بالجمله حضرت امپراطور در مقدم لشکر وارد شهر سمالنسک گشت و در آنجا
خبر از اطراف رسید که روسیه از هر طرف در تعجیل و شتاب بند کردن راه عبور او را از جهت اینکه مقطوع دارند و حق دویم که در تحت حکم
مرشل دیوات بود چنداولی لشکر را بحکم امپراطوری بمرشل نی واگذاشت و از شهر ویازمه بشهر دوروغوبوژ فوجی روان کرده و از

شهر مزبور از سرما و برف و از هجوم سوار قزاق روس عرصه بر او تنگ گشت رعایا و لشکر روس عموما در عرض راه
در زوایای جبال و تلال پنهان شده هر کس که از لشکرهای ضعیف بیرون میرفت فورا اسیر و دستگیر ساخته میکشتند
یا برهنه کرده به برف و سرما میسپردند و همچنین چنداول لشکر فرانسه نیز در زیر حکم مرشل نی زیاده از مرشل دیوات گرفتار
مصایب گردیده در عرض راه و در دهات هر چه خانه و آذوقه بود خواه از عبور لشکر که خراب شده و آذوقه تمام
شده بود و خواه بسیاری اهالی مملکت همه را آتش زده که در آن سرما پناه از برای لشکر فرانسه نباشد و در وقت
عبور از رودخانه دنیپر دشمن بروی حمله کردند و نزدیک بآن شد که لشکر بکلی شکست حاصل کرد ولیکن مرشل مزبور
تفنگی از دست صالداتی گرفته پای ثبات بر زمین فشرده چند هزاری که قوه جنگ کردن داشتند بهمراهی مرشل مزبور
بطرد و منع خصم مشغول گشتند و معبر رودخانه مزبور را محافظت کردند ولیکن در همان جنگ اکثر توپهای او از دست رفت و جمعی از صالدات
او اسیر و کشته گشت مرشل مزبور از آنجا بیکونه ضرر با وحشت بر دارند شده راه سمالنسک را پیش گرفته با نظام و ترتیب روان
گردید سوار قزاق از گوشه و کنار ضرر باو و لشکر او میرسانیدند در هنگامیکه مشغول در کار رفتن بود جبال سمت یسار لشکر
فرانسه را ملاحظه کرد که فراری لشکریان را سوار قزاق در تعاقب در کار گرفتن و کشتن ایشان‌اند از مشاهده این حال متحیر
احوال گشته فوجی را امر فرمود سوار قزاق را بضرب گلوله تفنگ پراکنده کردند و معلوم شد که از فراریهای لشکر شاهزاده
اوجین است و بعد از اندک زمان افواج شاهزاده مزبور نیز که از نظام خود پریشان شده بودند بلشکر مرشل نی
ملحق گشتند و آنان ماکه سوار قزاق اسیر و دستگیر سازند از بیکارگان و واماندگان لشکر فرانسه بهانه محض کلام این است
و سرداران رشید جرار نیز وارد شهر سمالنسک شدند که حضرت امپراطور در شهر مزبور تشریف داشتند در این مقام
لازم است که قبل از شروع بمطلب وقایع احوال فتحهای جانبین لشکر فرانسه را که در کار رفتن بسمت مملکت لیتونیا بودند
بیان نموده باشیم که مطالعه کنندگان را بصیرتی حاصل آید در هنگامیکه مرشل سنت سیر را که یکی از مرشلهای لشکر فرانسه بود
جنرال وتچین شتین شکست داده و شهر پلاتسک را متصرف گشت جنگ در آن طرف موقوف شد و لشکر فرانسه
قلعه داری ترتیب داده و سرباز خانهها برای پناه از سرما و برف درست کرده و اطراف اردو را قلعه بندی نموده
آرام گرفته بودند ولیکن روز بروز کمتر میشدند و لشکر جنرال مزبور بسبب لشکر جدیدی که برای او میفرستادند ساعت
بساعت قوت مییافت بالاخره جنرال وتچین شتین جلو دو فوج لشکر جدید که بکمک او رسیده بود در بندر لیقه (?)

بیرون آمده تعجیل تمام خود را بمعسکر جنارال وتچکین بتین رسانده جنارال مزبور از رسیدن لشکر جدید قوی دل بنای شکامه آرائی نهاده و پیش قراولان لشکر فرنسه را از هر طرف دوانده داخل معسکر قلعه دار ایشان نموده بعد از آن یورش بسر اردوی لشکر فرنس آورده ایشان را از اردو بیرون کردند و باز لشکر فرنس هجوم آورده اردو را از ایشان بیرون آورده چندین بار لشکرهای اردو را لشکر روس گرفت و عسکر فرنس بضرب گلوله و شمشیر و نیزه از تصرف روس بیرون آورده متصرف شدند ولیکن مرشل سنت سیر زخم مهلکی برداشته فردای آن روز که جنارال شتین جل از طرف رود دوینه بالا آمده و در نظر داشت که شهر پالاتسک را گرفته و پلی که متصل بشهر مزبور و در سر رودخانه مزبور است و معبر لشکر فرنس منحصر بهمان پل است گرفته باشد که جنارال سنت سیر را راه نداده باشد **لذا اتفاقات حسنه همان شب تیره و تار گشته جنارال مزبور لشکر فرنسه را از پل آن طرف رودخانه رسانید** و راه فرار پیش گرفت که سردار روس از مخالف ملتفت نشد **مورخ گوید** علاوه بر اینکه شهر پالاتسک را که نگاه داشتن آن برای لشکر فرنس قوت کار بود بید تصرف روسیه داده شکست لشکر فرنس که در تحت حکم مرشل سنت سیر بود کرده محاوله نیز با همین جنارال زد که سردار لشکر ولایات نوره بود مرشل سنت سیر واقع شد و این معنی نیز زیاده بر موجب شکست کار ایشان گردید **توضیح این مقال آنکه وقتیکه مرشل سنت سیر زخمدار گشت** و از قوت کار کردن افتاد سپهسالاری لشکر مزبور عجالة بجنارال مزبور محول کرده سرداران لشکر فرنس این معنی را قبول نکرده آخر الامر مرشل سنت سیر مجبور شد که با وجود آن احوال سپهسالاری لشکر را خود متکفل گردد و جنارال زد را شده و لشکر نوره را برداشته از مرشل مزبور جدا گشت و از آنجا بسمت رفته بشهر ویلیکه رفت و داد او مرشل نیز بکلی دست از والی مرشل دکتار بحکم حضرت امپراطور چنانچه قبل از این مذکور گشت از شهر سمالنسک به امداد او می شتافت لشکر فرنس را با تمام متاصل می ساختند لیکن رسیدن مرشل مزبور باز مجدداً روز مرشل سنت سیر را زیاده تر از زده جنارال وتچکین بتین نموده خواست آسیبی در رساند حضرت امپراطور نیز احکام فرستاده بود تا عرصه بر ایشان تنگ نشود بجنگ اقدام نکنند چرا که حضرت امپراطور بهمین لشکر سنت سیر و لشکر شاهزاده شوارزنبرق خاطر جمعی داشت که راه عبور و مرور لشکر عظیمه را که در تحت لوای خود داشت از دشمن عاری و خالی خواهند کرد و به آسانی و سهولت بحدود مملکت لهه خواهد رسید لیکن وقتیکه جنارال وتچکین بتین شهر دوبنه را متصرف گشت و با آنکه بعد از آن لشکر خود را در سواحل رود دوینه که سر راه لشکر فرنس بود متمکن نمود حضرت امپراطور مشارالیه تمام که انواع جمعی خود را برداشته جنارال مزبور را از آنجا با خبر نمود و شاهزاده توچلین چنانچه مذکور شد احکام فرستاده

از ولیه حرکت و بشهر دوخوف چینه رود که هرگاه ضرور شود امداد بلشکر مرشل اودنات رسانند و مذکور شد که بعد عبور از رودخانه وایپ لشکر شاهزاده مزبور را صدمات بسیار عارض گشت و توپ و ادوات حرب و عراده اذوقه تمامی از دست او رفت از این جهت مجبور شده بشهر سمالنسک رفت **مقارن این احوال امداد تازه بجنارال وتچکین بتین رسید** و مرشل اودنات را مانع از حرکت آمده بلکه مرد و پیشتر رفته بشهر بارنیاف رفت که شهر مزبور در امپراطور ناپلیون واقع شده بود و در شهر مزبور لشکر فرنسه را تهدید می ساخت که با لشکری که در حدود رودخانه دنوب بود بعد از مصالحه با روم از آنجانب حکم امپراطور الکسندر بسمت شمال در حرکت بود که با لشکری که … در آنجا بعهده ملحق گشته سر راه امپراطور ناپلیون را بگیرند در هنگامی که عساکر روس و فرنس در این زد و خورد بودند … طیچیقاف پنجاه هزار کس از روس بسبب مصالحه که در مابین دولت روم و روس بسته شد از ولایت مولداویه که سرحد روم است حرکت کرده بشهر ولمجینه رفت که در آنجا با جنارال طرمه سوف و جنارال … متصل شده و اتفاق جنارال وتچکین بتین در کار باشند که راه عبور و مرور ناپلیون را منقطع سازند چند روز قبل از آنکه ناپلیون بشهر سمالنسک وارد شود لشکر طرمه سوف و لشکر طیچیقاف ملحق شده که شصت هزار نفر بودند و زیاده تر از لشکر فرنس و لهه … را شده و از رود سیر عبور کرده بسمت ورشا که پای تخت لهه بود بحرکت آمدند و شاهزاده شوارزنبرق را به تعاقب … بیاورده بجبر … خسارت بساحل رودخانه بق فرار کرده و تعاقب کنندگان او متوجه شدند زیاده بر عرصه را بر او تنگ گرفته لیکن رسیدن شاهزاده رنشیف از جانب امپراطور الکسندر فرصتی باو داد که خود را از چنگ جنگیان روس متخلص سازد چرا که شاهزاده مزبور احکام جدید از امپراطور روس آورده بود که طرمه سوف با لشکر عظیمه در بیرون و همان بکار که قبل از آن شاهزاده تعرض در تصرف داشت محل اقامت خود سازد و سپهسالاری لشکر و لشکر مولداویه آمده بود بجنارال طیچیقاف محول داشته و شاهزاده رنشیف بعد از رسانیدن احکام لوکراپو جمعی خود را برداشته نزد جنارال وتچکین بتین رفت که احکام و دستور العمل حرکات عساکر روس را که از جانب امپراطور الکسندر داشت با او رسانده و چون راه مابین این دو لشکر … شاهزاده شوارزنبرق گرفته شاهزاده رنشیف با سواره سلکین که همراه داشت نمی توانست بدون مخاطره از آن راه برود لهذا شاهزاده مزبور بسمت غربی ولایت لهه پیش گرفت و قبل از لشکر شوارزنبرق داخل ولایت لهه شده در نهایت تعجیل عبور … های صعب و جنگل و بیراهه گردش میکرد و میخواست که اهالی مملکت لهه که دشمن روس بودند او را … و نشناخته …

بتعجیل و شتاب گردش میکرد که بغیر از اسب قزاق روس در چنان فصل در قوه اسب دیگر نبود چنانکه بمقصد [illegible]
در چهار ساعت می کرد این رفتار و یکنوع واقعه غریبی شد در این مقام ذکر او خالی از تعجب نیست قبل از این در کور
شد که در مسکو در مقابل عمارت کرملین جنرال وزینجراد را با کمپیر اجودان ناپلیون را دیگر گرفته نزد امپراطور ناپلیون بردند
حضرت امپراطور بعد از ملاقات بسیار امر فرمود که ایشان را بشهر ولینه ببرند و از آنجا روانه شهر پاریس نمایند و چند نفر
قراول نیز جهت محافظت ایشان تعیین شد و قراولان آنها را داخل مملکت لهستان کردند و ایشان از هر جا مأیوس گشته طی مراحل
می نمودند از اتفاقات در کنار جنگل [illegible] شدند چشم جنرال وزینجراد بیکنفر سوار که در کنار جنگل بود افتاد که چنان
اسب میتازد و بشتاب میرود که [illegible] و کلاه او تشخیص معلوم داد که از جمله سواران است بعد از اندک زمانی یکدسته سوار قزاق
از جنگل سر در آورده و قراولان آن دو سردار عظیم الشان را پراکنده ساخته جدا گشته داخل جنگل میشوند شاهزاده
[illegible] از این مقدمه بسیار خوشوقت شده باز بتعجیل تمام روانه مقصد گردید و مابین شهر [illegible] و شهر چانکی
معسکر جنرال [illegible] منهدم گشت و معلوم شد که جنرال طیچقاف با لشکر مولداویه مراد داده [illegible]
شده که راه دخول ناپلیون را بولایت لهستان مقطوع سازند بنا بر این حکایت امپراطور الکسندر بجنرال طیچقاف [illegible]
جنرال مزبور حرکت کرده بر سر شاهزاده شوارزنبرق ایلغار نمود و از لشکر شاهزاده مزبور حضرت امپراطور چنان امیدوار
بود که در حدود ولایت لهستان کارسازی بسیار از ایشان خواهد شد بخلاف آن بمجرد ورود [illegible] روس [illegible] فرار کرده به
رودخانه [illegible] رفت و امیرال طیچقاف بعد از مشاهده این احوال جنرال ساکن را که سرکرده جراری بود تعیین ساخت
که بملاحظه احوال و حرکت شوارزنبرق و [illegible] بپردازد و ایشان را مانع از پیش رفتن نماید و خود بحرکت
قهقرا بسمت رودخانه برزینه رفت و ظن غالب داشت که ناپلیون را در عبور از رود مزبور ممنوع [illegible]
از او اثری ظاهر نشده و در بیست و دویم عقرب شهر منسک را گرفت که برای لشکر ناپلیون بکار بسیار عظمی بود و
ادوات و آذوقه از هر باب در آنجا جمع کرده بودند که لوازم لشکر ناپلیون [illegible] خلاص
شوند مورخ گوید با این فتح عظیم که مملکت [illegible] ناپلیون نیز منظم کرده بود گویند لمبرت که یکی از جنرال امیرال طیچقاف
بود بسر شهر باریساف رفت که در کنار رودخانه برزینه و در همان مکان واقع است که نقطه عبور حضرت امپراطور با
لشکر عظیمه خود [illegible] جنرال [illegible] که یکی از جنرالهای لشکر لهستان بود از این مقدمه آگاه گشته [illegible] شد که [illegible] راه

عبور حضرت امپراطور رسید و در محافظت مکان مزبور شتافت و در بیست و نهم عقرب در طلوع آفتاب
مقابل دشمن صف قتال آراست بعد از جنگ مردانه نتوانست بر خصم غالب آید مغلوب گشت و جنرال لمبرت شهر
باریساف را متصرف گشته هشت عراده توپ و دو هزار و پانصد نفر صالدات اسیر کرد و امیرال طیچقاف بعد از استماع
از این احوال خوشوقت گشته معسکر خود را از آنجا حرکت داد که بطرح عمل خود بپردازد و معابر [illegible] امیرال طیچقاف در شهر
برزینه رود و جنرال ساکن که مأمور ملاحظه حرکات شوارزنبرق بود خدمت عظیم دانست که توجه ایشان از کلی [illegible]
خود کند و نگذارد امدادی از ایشان بجائی رسد جنرال مزبور لشکر خود را آراسته بر سر [illegible]
مضبوطی باز در تردید شد که او را گرفتار نماید لیکن چستی و چالاکی شوارزنبرق او را از آن مهلکه استخلاص داد
چنانچه بمجرد استماع بتعجیل و شتاب ایلغار کرده در حین گرمی هنگامه وارد عرصه کارزار گردید جنرال روس غافل از
اینکه شوارزنبرق رسیده و لشکر روس را شکست داد جنرال لمبرت بعد از آنکه خسارت بسیار دید و زخم کلی گشته خود
نیز بهزار محنت از میدان کارزار فرار کرده از آن بعد لشکر خود را جمع آوری نمود از مکان [illegible] تا آنکه بشهر
برزت رسید و از آنجا براه مقصود [illegible] روان گردید مورخ گوید جنرال ساکن بر طریق شوارزنبرق را معطل نموده
[illegible] فرصت کرده خود را بتعجیل بمخاطره که در معبر رودخانه برزینه واقع است رسانده و امداد بعساکر عظیمه فرنسه
که در تحت لوای حضرت امپراطور از معبر مزبور بالیست عبور نماید برساند مؤلف اوراق [illegible]
شکایت بسیار از حیات کاری شوارزنبرق که سپهسالار لشکر نمسه بود نوشته اند و این معنی اظهر من الشمس است که شاهزاده
مزبور بسیار رشید و جرار بود و در هر جا مظفر و منصور گشت لیکن شکایت ایشان از این راه است که رشادت و جلادت خود را
در مقامی جلوه میداد که چندان منفعت [illegible] کل بهم نمیرسانید و بعضی [illegible] عدم اهتمام
شاهزاده مزبور را در اواخر کار حمل بر این میخواهد که وقتی امپراطور نمسه از سلامتی و وجود امپراطور ناپلیون که داماد ایشان بود
مأیوس شد در خفیه احکام بسپهسالار نمسه که شوارزنبرق باشد فرستاد که از ولایت والحیه [illegible] بآن طرف که
داخل ممالک روس است نگذرد و اعمال لشکر کشی خود را بعرصه ظهور رساند علی ای حال حضرت امپراطور با لشکر عظیمه خود را
در شهر خرابه سمالنسک پنج روز توقف فرمود و لشکر عظیمه [illegible] صدیاده که بمکان حرکت
از شهر مزبور جمله [illegible] و مجموع شهرهای حدود [illegible] را که آذوقه و تدارک برای لشکر [illegible] جمع کرده بودند لشکر [illegible]

متصرف شده دو لشکر سنگین از برای تحقیقات و جنرال و تکمیل شتن در شهر و رود خانه بریزینه لشکر اقامت کلند
منتظر بودند که راه عبور امپراطور ناپلیون رسیده و دو سازند و کمند از لشکر فرنس از رود مزبور عبور نماید مجملاً حضرت
امپراطور که در شهر سمالنسک تشریف داشت درانظر تیل که مذکور شد لشکر خصم اطراف او را گرفته سر راه برف و قحطی او را فرو
بست لهذا حضرت امپراطور چاره منحصر دیده بنای تدبیر نهاد که از کدام راه کوشش در فرار نماید چون خبر رسیده
بود که شهر ویتبسک متصرف خصم درآمده و سپاه لاامان روسیه طرق و شوارع رود خانه دوینه را انابند اما انتهای آن
علی الظاهر مصمم شد که راه ویلنه را پیشنهاد کرده از راه شهر کرسنو و باریداف و شیان بولان کرده که در این دو شهر
البته آذوقه فراوان بدست خواهد آمد و غافل از وقایع سمت جنوب ولایت لثانیه بود مطلقا اطلاعات نداشت که سواحل
رود خانه بریزینه تمامی در تصرف شاهزاده شوارزنبرق است مجملاً لشکری که در تحت لوای حضرت امپراطور مجتمع
چهل هزار بود با قدری از توپخانه و ادوات حرب لشکر مزبور را چهار جوق ترتیب داد که هر یک گرد و قاجاله
شهر سمالنسک بیرون روند خود با شهزار قراول خاصه همایون پیشاپیش لشکر برفت بعد از او شاهزاده اوجین
با جوق دویم در بیست و سیم عقب از شهر حرکت نمود روز بیست و چهارم مرشال داونت با جوق سیم روانه و مرشال نی
جبالام امپراطوری در بیست و پنجم عقب حرکت کرد که محافظت جوقهای پیش با او بود و چهار هزار نفر قراول
خاصه همایون نیز که بهترین افواج بود با او مجمع او بود قبل از آنکه شهر را تخلیه کنند بحکم حضرت امپراطور جمیع بروج شهر را
آتش زدند که در سال آینده مانع عبور لشکر فرنس نگردد مورخ گوید که در خیال بقام که هیچ جان در نظر بود باز آن
اعجوبه روزگار در فکر آینده بود که دوباره بمملکت روس خواهد آمد بالجمله حال مقتضی مقام این است که حرکات لشکر روس را نیز ارتسه
بیان کند مورخ گوید بعد از آنکه خبر حرکت امپراطور گوش زد سرداران سپاه روس گردید اجماعا جنرال کتوزف تکلیف دیگر نمودند
که باید با لشکر فرنس روبرو و جنگ کرده ایشان را در جنگ سلطانی شکست داد هرچه از اینگونه اصرار کردند کتوزف از
راه خرمی که داشت قبول نکرد و مصمم شد که بقدر امکان احتراز از جنگ نماید و مصاف دشمن را بتقاضای عالم صنعت
گذارند که با برف و سرما دشمن را مستاصل سازد و حمل تدبیر کتوزف این بود که در هر حال در پهلوی لشکر فرنس حرکت کند
و گاه گاهی در مقام فرصت حمله بر سر جنداول لشکر فرنس برده و هرگز داخل جنگ روبرو نشود و جنرال مزبور اطراف لشکر فرنس را
از سواره قزاق تعیین و توپهای جلو با آنها داده که در سلسله جبالی که هست در هر جا همراه باشند و در وقت ضرورت بکار برند گلوله

و ساچمه آنها از توپهای بسیار بزرگ عرصه را بلشکر فرنس که سواره نه شنه تنگ میکردند الحاصل جنرال کتوزف
بدون اینکه از تدبیر خود که از اول لشکرکشی کرده بود که از جنگ روبرو احتراز کند انحراف ورزد و لشکر خود را بسمت
شهر کراستای بحرکت آورد و در پهلوی لشکر ناپلیون چنان روان بود که در یک خط مستقیم واقع بودند و بسیار لشکر
فرنس را گرفته راه عبور ایشان را در اختیار خود گرفته که هر وقت میخواهد حمله برد و هم چنین چندین جوق لشکر جداگانه
تعیین نموده بود که از عقب جوقهای لشکر فرنس تاخت و تاز نمایند جنرال میلارادوویچ با جمعی کثیر از سپاه ظفر پناه روس
شارعی که از سمالنسک بشهر کراستای میرفت رسانده که سر راه حضرت امپراطور را گرفته باشد لکن حضرت امپراطور چند
ساعت قبل از آن وارد شهر مزبور شده بود اما شاهزاده اوجین در عقب بود و راه عبور او بالمره مسدود گشت جنرال
روس ایشان را دعوت کردند که اسلحه حرب گذارند و مانند اسیران جان شان در امان باشد شاهزاده اوجین تکلیف او را قبول نکرد
و در ساعت از جبال و حوش که در اطراف عبور لشکر فرنس بود مانند کوه آتشی که همیشه میسوزد و گاهی بخارج آتش بسان
سیلاب آتش و ریسمان بگراو قشا در شاهزاده اوجین که نصف لشکر او بضرب توپ خصم تلف شده و نصف دیگر در تاریکی شب از
شارع مزبور روبرتافته خود را بسمت صحرا کشیده آتشی که از شدت سرما سوزانیده بودند بهمان طور گذاشتند که روس
از رفتن ایشان خبردار نشوند شاهزاده مزبور با باقی لشکر خود که در عرض راه نیز تلف شده بودند و زیاده از هزار و
پانصد نفر باقی نمانده بود فردا صبح خود را بمعسکر حضرت امپراطور ملحق ساخت با وجود این قضیه هائله حضرت امپراطور از
قوت تدبیر شان که در چنین مقامات خطرناک بکار میبرد بر همه معلوم و آشکار ساخت چنانچه معلوم گشت که با وجود رسیدن
لشکر روسیه از هر طرف در شهر کراستای چندان توقف نماید که جوقهای عقب او مرشال داونت و مرشال نی باو
ملحق شوند مورخ گوید دلیل آنکه امپراطور ناپلیون از اول چرا از مرشلهای خود جدا شد هرچه بود بتادر او وقت
مقتضای مقام را در آن دید که مرشلهای او مجددا در نزد او جمع شوند و چنانکه سرداران لشکر روسیه اوضاع حرکت
امپراطور و لشکر فرنس را بدین طریق دیدند زبان ملامت بجنرال کتوزف گشودند که چرا با جنگ روبرو با ناپلیون
اذن نمیدهد و جنرال مزبور با مصلحت کار خود را دان دیده که از دور اکتفا بانداختن گلوله توپ نماید و هرگز
بجنگ روبرو نشود حضرت امپراطور طلوع صبح شاهزاده اوجین را امر فرمود با همان لشکر شکست خورده خود بسمت قرینه
لیدی راه فرار گشاده سازد و خود شمشیر را از نیام کشیده فرمود که تا حال ایام شاهنشاهی مشغول بعهد حال الامر

که باز سپهسالاری لشکر خود را بدانم و صفوف حرب آراسته با همان کمیتی از لشکر فرنس که باقی مانده کار مبارزت را
گروه مشهور از قراول خاصه ناپلیون بوده و پنجم از لشکر اول جمعی مارشال ناریز منضم شده که هر قدر از لشکر روس جنرال
کتوزف در مقابل ایشان آورده امپراطور بی محابا با جنگ سلطانی اقدام نموده با ایشان جنگ نماید لیکن جنرال کتوزف
امر کرد یکصد عراده توپ ها که در سنگرها نهاده بودند ساچمه و نارنجک پر کرده میان لشکر فرنس بیاندازند و نگذارند
پیشوا شدند یکدفعه روبرو شده به جنگ اقدام کنند **مورخ گوید از اول تا آخر جنرال کتوزف نسبت با ناپلیون و لشکر**
او چنان رفتار نمود که صیادان قرین لند که بسم جزیره ایست متعلق به ملک بحرهای شمالی در صید ماهی نهنگ
مینمودند یعنی وقتیکه بصید نهنگ مشغول میشدند همیشه احتیاط خود را داشتند که نزدیکی آن نروند و از دور با حربه که دارند نهنگ را
از پا درآورند و چنان محترز میبودند که تا آخر نفس نزدیکی او نمیرفتند که گاه است از شدت تسلیم جان و حرص و غضب که
بر آن مستولی است در عین نزع کشیدن در مقام انتقام کوشش تمام بعمل آورد که صیادان را بورطه هلاک اندازد بنا
بر این کتوزف در جنگ با ناپلیون همین التفات داشت که از اطراف بضرب گلوله و نارنجک توپ و گاهی بحمله و هجوم سواران
تند خوی عرصه را بر او تنگ نماید بدین جهت در آن جنگ کرسنای همان سیم ناپلیون که در میان لشکر فرنس بود آنها را
از شکست خوردن و تمام شدن محافظت نمود و این کرسنای بسبب رسیدن افواج مرشل داوت صورت اقتدام
یافت و در باب نرسیدن مرشل نی که چنداول لشکر قرار داده بود حضرت امپراطور مضطرب شده که او را بالمره تمام معدوم
خواهند ساخت باین خیال برآمد که در همان مکان توقف نماید که مرشل نی نیز وارد شود در این اثنا خبر از او رسید لیکن
اخبارات متواتر رسید که شاهزاده قلنتین در صدد متصرف شدن شهر کرسنای میباشد و علاوه بر این اگر از آنجا
بتعجیل روان نشود شهر لیدی که در سر راه او واقع بود نیز به تحصیل خصم پیش دستی کرده آنجا را نیز متصرف شوند و راه عبور او
بسته کرده لهذا منتظر مرشل نی نشده افواج قراولان همایون را برداشت و بسوی شهر لیدی شتافت که هم آنجا را متصرف
و هم معبر رودخانه دنی پر را برای عبور لشکر خود نگاهداری کند و مرشل داوت و مرشل مارتیر را در شهر کرسنای گذاشت
که هر گاه توانند شهر را نگاهداشته منتظر ورود مرشل نی شوند و یا در تاریکی شب از تعاقب او بسمت شهر لیدی روان گردند
مورخ گوید رفتن ناپلیون خوف هجوم را از دل روسیه و امید جنگ را از دل لشکر فرنس بیرون کرد هنگامیکه لشکر روس
از وجود ناپلیون خالی دیدند حمله زوری بر سر مرشلهای ناپلیون برده و ایشان را مجبور ساختند که بحالت عظیم از آنجا

وادوات و توپ از آنجا فرار کرده در شهر لیدی بحضرت امپراطور ملحق گشتند چهل و هجده توپ روس از ایشان بغنیمت
گیری گشته در میدان جنگ که ماندند لشکر روس صاحب میدان جنگ شده و راه لشکر مرشل نی را به شهر لیدی که معسکر
حضرت امپراطور بود بکلی مقطوع ساختند که امید استخلاص او و لشکرش بالتمام بریده گشت **حال لازم است که کیفیت فرار کردن مرشل**
نامدار را بر رشته بیان کشیم مجمل آنکه در روز بیست و نهم عقرب مرشل نی با لشکر خود از شهر سمالنسک حرکت کرد و شش هزار
لشکر با خود داشت و هفت هزار نفر در عقب که زخمدار و ناخوش را با بار و بنه بجا گذاشت هنگامیکه از سمالنسک حرکت کرد
جنرال پلیطاف با سوار قزاق داخل شهر شده به گرفتار کردن باز ماندگان از ناخوش و زخمدار مشغول شد
مرشل نی تا بعرصه جنگ کرسنای بدون مانع رفت و عرصه جنگ را ملاحظه کرد که مملو از کشتگان لشکر فرنس است
و نشان ایشان معلوم بود که متعلق کدام فوج از افواج لشکر فرنس بوده اند و از آن مکان علم نشان گذشته چندان راه نرفته
بودند که به لب رودخانه لازمنه رسیدند که لشکر دشمن با استعداد و فراغت تمام صف حرب آراسته کرده و منتظر ورود ایشان
بودند و چون مکان خصم را ابر گرفته بود و لشکر مرشل نی بدون اینکه دانند دشمن در کجاست داخل لشکرهای ایشان شدند
که اطراف راه و کنار رودخانه ترتیب داده بودند و توپها را سوار نموده در این اثنا یکنفر از صاحبمنصبان روس نزد
مرشل نی رفته دعوت کرد که تسلیم لشکر روس شود مرشل نی در جواب گفت که مرشل لشکر فرنس هرگز تسلیم لشکر دشمن نشود
صاحبمنصب روس مراجعت کرد و بمجرد غایب شدن از نظر از سنگرهای روسیه آتش توپ و خمپاره باریدن آغاز
نهاد و از فاصله دویست و پنجاه ذرع گلوله و ساچمه توپ مانند تگرگ در میان لشکر فرنس باریدن نمود و در این اثنا
ابر و میغ نیز مرتفع گشته رودخانه که در پیش رو که معبر لشکر بوده نمودار شد که لشکر خصم نیز اطراف آنرا گرفته و لشکرها
ترتیب داده با توپ و تفنگ منتظر دریافت مقدم لشکر فرنس میباشند و کوهها و تپه های عرض راه چنان از لشکر روس
مالامال است که گویا پرده سیاه بر سطح جبال و تلال کشیده اند در چنان هنگامه پر خطر شیران عرصه جنگ و دلیران معرکه
مصاف و در تک که عبارت از قراولان همایون ناپلیونی بوده باشند مطلقا خود را باخته و کشته شدن را بهتر از گرفتار
خصم انگاشته هجوم برده خصم را که سر راه عبور بیرون کرده و از رودخانه لازمنه گذشته و بصورت تمام لشکرهای روس
هجوم و حمله برده و چنان بلشکرهای خصم نزدیک رفته که دشمن با لوله های تفنگ لشکرها گرفته شد سرداران روس
چون صورت احوال را چنان دیده شمشیرها کشیده و لشکر روسیه را چنان بغیرت آوردند که با نیزه و تفنگ

و نیزه سواره لشکر فرانسه از لشکرهای خود پس تر نشانده و بسیاری از ایشان را مانند برگ درخت بر زمین ریختند
با وجود این معنی قراولان همایون از صولت و غیرت که داشتند باز ایستادند و از میان آتش لشکر خصم راه را
شکافته مجدداً بر لشکر حمله بردند و در میان هر یک از صفوف که کشته میشدند فوراً یکی دیگر در جای او قرار میگرفت
که اوضاع صفوف مطلقا بر هم نمیخورد و باز لشکر روس بضرب ساچمه توپ افواج قراول همایون را پس تر نشانده و
در این حمله چنان صدمه بلشکر فرانس رسید که مرشال نی از عبور کردن از آن راه مایوس گشت و هنگام شب میان آن
تدبیری کرد که شایسته سرداران تجربه کار روزگار بود چهار هزار نفر از لشکر الواجمعی خود منتخب نموده همراه خود
برداشته در تاریکی شب از همان راه که آمده بود رجعت کرد و چنان بخصم معلوم کرد که باز بطرف سمالنسک خواهد
رفت و در حقیقه همین راه سمالنسک از همه راهها ایمن تر بود و بغیر از راه مزبور از راه دیگر عبور ممکن نبود
بالجمله همینکه قدری از راه مزبور پیشتر رفت برودخانه کوچکی رسید و اصل منبع و مدخل رودخانه را ملاحظه کرد دانست که
این رودخانه برودخانه دنیپر ملحق خواهد گشت آن مرشال آموزگار همان رودخانه را رهنمای خود نموده
بساحل رودخانه مزبور شتافت و در اندک زمان بکنار رود مزبور رسید و در حوالی قریه سیراوینه رودخانه
دنیپر را دید که یخ بسته برای امتحان صالداتی از روی یخ روان نمود که بآن طرف رودخانه عظیم
بگذرد و چنان دریافت نمود که یخ چنان نازک است که زیر پای صالدات حرکت مینماید آن سردار
آموزگار لابد و ناچار همانجا را برای عبور از آن رود عظیم متعین ساخت و حکم بلشکر داد که سه ساعت در
لب رود مزبور توقف کنند و منتظر باشند که عقب ماندگان لشکر وارد شوند و در این سه ساعت مرشال نی [illegible]
دوخته شده و پوستین خود را بر خود پیچیده باستراحت مشغول گشت بعد از آنکه سه ساعت منقضی شده او را بیدار کردند
حکم بر عبور لشکر داد و نازکی یخ بمرتبه بود که زیاده از یکنفر در یک دفعه نمیتوانست گذر کرد و قتیکه نوبت عرادهای
مریض و زخمدار رسید یخ شکست و عرادها در آب غرق شدند در این سه ساعت سوار قزاق روس از عقب رسیده [illegible]
توپ و عراده زخمدار و ناخوش که در آن طرف رود مزبور مانده اسیر و دستگیر ساختند مرشال نی رودخانه دنیپر را
با این خصم و لشکر خود که زنده ماند مستعجلا بسمت شهر ارشه شتافت که حضرت امپراطور از رودخانه مزبور عبور کرده
از شهر [illegible] بشهر مزبور نهضت فرموده بود مرشال [illegible] بیست و پنجم عقرب وارد شهر مزبور گشت شاهزاده اوژن

و مرشال

و مرشال مارتیر و مرشال دوویت ما در آنجا ملاقات نمود و لکن حضرت امپراطور دو فرسخ از آن شهر گذشته بود
که مرشال نی شرفیاب حضور شد حضرت امپراطور فرمود ای اشجع شجاعان کسی از سلامتی وجود تو
اگر خبر میداد مال و دولت خود را شمرده کانی میدادم و جمیع مرشالها بمبارکبادی نزد او جمع شده و
خوشحالی کردند و چون بخاکی رسیده بودند آذوقه و غیره وفور داشت بلشکر خسته و شکسته مرشال نی
بقدر کفاف از هر قسم خوراک رسانیدند مورخ گوید حالت همگی لشکر عظیمی که حضرت امپراطور در رکاب داشت مجموع
مجتمع گشت و در شهر سمالنسک چهل هزار لشکر جنگی بود و لکن از شهر مزبور تا آن مکان بیست و هشت هزار نفر اسیر و مقتول و
کشته شده بود و دوازده هزار نفر لشکر جنگی برای او باقی مانده بود و سی هزار نفر لشکر ترتیبی مصرف بود که ناخوش و زخمدار و از کار
افتاده بودند و در چنان حالت پر خطر اخبارات غم آیات نیز رسید که شهر منسک را که در عرض راه او واقع بود لشکر دشمن
متصرف گشت و شاهزاده شوارزنبرق لشکر منه را برداشته بسمت شهر وارسا که پای تخت لهستان رفته تا آن حدود را
از هجوم خصم محافظت نماید لهذا از امداد لشکر منه نیز مایوس گشت و همچنین خبر باو رسید که مرشال وکتار و مرشال اودینات در
این خصوص که بر چه طریق حمله بر سر لشکر جنرال ویتکنشتاین برند با یکدیگر مباحثه بسیاری کرده موقع کار را از دست داده
و جنرال مزبور را بحال خود گذارده مطلقا حمله بر سر او نبرده اند بنابراین اگر حضرت امپراطور در آن حدود زیاده
توقف کند جنرال ویتکنشتاین میتواند بدون ممانعت بسیار لشکر او را بمحاصره اندازد و جنرال کتوسف نیز مجدداً
پهلوی چپ لشکر او را گرفته مدتها بتاختن مشغول شود و در آن حین چیچاقف نیز در منسک شهر بریزینه را که در سر راه واقع
متصرف شده راه عبور لشکر امپراطور را مقطوع سازد مورخ گوید حضرت امپراطور در چنین احوال خیالات
دل سوزناک فرمادگشته و گفت وقتیکه با خطا از راه خطا نمائیم چنین قضایا بالضروره واقع خواهد شد مورخ گوید بعد از همه
این مقدمات در نظر گرفت که شهر بوریسف و در آنجا پلی در بالای رودخانه بریزینه واقع بود ششصد ذرع طول داشت و برای
آنکه تواند از خاک روس بیرون رود لازم است که شهر مزبور و پل مزبور را متصرف گردد و لشکر را از آن رود عظیم تواند بگذراند
هنگامیکه حضرت امپراطور در این خیال بود که بعد از آنکه در شهر بوریسف از رود مزبور عبور کرد کدام سمت عطف عنان سازد
ناگاه این خبر وحشت اثر رسید که بوریسف و پل رودخانه بریزینه را که متعلق آن شهر بود لشکر روس متصرف گشت
و اطراف آنجا را با لشکر توپ محکم ساخت و مضبوط نمود و چیچاقف و امیر لشکر روس چنانچه مذکور شد در پای قلعه مزبور تنگ داد

حضرت امپراطور از استماع این خبر بهجت اثر آن گشته سر بسوی آسمان نموده عصای خود را بزمین زد و گفت که بعد از این چنین شده
و در این سفر بجز خطا و خطر از سرداران ما چیزی ظاهر نگردد و در ساعت نقشه فرنگستان را خواسته بدقت ملاحظه نمود که مکان
مناسبی بجهة عبور از رود خانه مزبور پیدا نماید بعد از اندک تأمل انگشت خود را بروی ولایت قزاق گذاشت و خود بخود
فرمود این است شهر ملطاوه و **چرل دوازدهم که پادشاه سوئد بود با پطر اول امپراطور در منازعه و جنگ بود** و عاقبت
متاصل گشت **مورخ گوید** با وجود این مقام پرخطر باز حضرت امپراطور با نهایت وقار و آرام در سر طرد و دفع دشمن را
متفکر بود و در سلامتی وجود خود و لشکرش با کمال متانت ولی آنکه خوف و دهشت از او ظاهر گردد در جمیع امور بحث میکرد
عاقبت الامر فرمود با وجود که امیرال طچیچاقف لشکرش کنار آن سر رود خانه را گرفته و توپخانه را در سنگرها نهاده منتظر است که ما
بعبور نمائیم مصمم شده ام که از بالای دست شهر باریساف و از جائی که بستد زنبکه نام دارد خصم را بحساب نیاورده بصولت دلیرانه
از رود خانه بگذرم که عرض رود خانه در آن مکان یکصد و ده ذرع و عمق آب بقدر شش پای آدمی است **مورخ گوید بزرگترین**
و شادت ناپلیون و مراتب اطاعت و اخلاص لشکرش را باید ملاحظه کرد که در حال این مقام پرخطر مثل آنکه در جشن و جهان
و نصرت جا باشند رفتار میکردند از آنجا که ناپلیون بنای عبور از رود مزبور گذاشت سنگرهای مقابل رود خانه بسیار بلند
و سرازیر بود و هنگامی که از آنجا میگذشت چمنی در بر داشت که خصم متصرف شده با لشکر و خندق مضبوط نموده بود
که هر گاه لشکر فرانسه از آنجا گذرد در معرض گلوله توپ و تفنگ میشود و علاوه بر این از آن مکان که حضرت امپراطور مصمم شده
که جسر بسته و عبور کنند نزدیک لشکر مولداوی نیز بود که قبل از این کیفیت آن تفصیل ذکر شد و حضرت امپراطور با ده
هزار لشکر جنگی و با سی چهل هزار خسته و وامانده و از کار افتاده در نظر گرفت که باید در مقابل دشمن جسر بسته از رود مزبور
گذرد و در حقیقه عزم غریبی بود و وجود خود و لشکرش بکلی در معرض خطر بود لیکن ستاره بختش هنوز بمقام افول نرسیده
بود چنانچه علامات اول بیداری بختش این بود که مارشال ادینو از آن روز با خصم جنگ آمده **تغافل آن اسباب**
دو مارشال نامبرده در قرار کلی حضرت امپراطور بسمت شهر باریساف روانه بوده که شهر را متصرف نماید در عرض راه خبر ایشان رسید
که جنرال وطچین ستین و جنرال وایریکی با پای لشکر شهر باریساف شکست داده اند و در عقب این خبر لشکر ... که بجمع جنرال
مزبور بوده دیده که فرار را بر قرار اختیار کرده و روبه از عقب سر ایشان در مقام تاختن بر آمد تا شهر مزبور رسیده بود و از آنجا
هجوم کرده بیش قراول روسیه رسیده و در ساعت شکست داده بسیار را قبل و اسیر ساخته جنرال طچین ستین ... نمایان

بلای ناگهان مجبور گشته شهر باریساف را خالی نموده ولیکن در آن وقت پل رود خانه را شکست که عبور خصم بهمان پل بود
و بسبب شکستن پل مزبور که ششصد ذرع طول آن بود تصرف شهر باریساف برای لشکر فرانسه بی مصرف گشت حضرت امپراطور
با وجود این معنی باز در همان خیال اولی بود و مصمم گشت که از همان مکان موسوم بستد زنبکه جسر بسته و از رود خانه
مزبور عبور نماید و باین سبب لازم دید که لشکر او بجمعیت مارشال و یکتار و مارشال ادینات ملحق شوند و احکام برای ایشان فرستاد
وضع رفتار ایشان را بدستور العمل تازه القاء داشت و خود بتهیه حرکت مشغول شد جمیع امرا و اعیان و صاحب منصب بزرگ و
کوچک را امر فرمود که یک عراده بار و بنه بردارند و حمال و اثقال خود را بهمان یک عراده نمایند و نصف عراده آذوقه و ادوات
و سایر ما یحتاج لشکر را بلکه مجموع دکاکین که را نهاب بود بکشیدن قورخانه و توپخانه مختص ساختند سواره نظام که سرکرده
ایشان لتوموبرق بود از یکصد و پنجاه نفر زیادتر نبود برای آنکه سوار را زیاده کنند پانصد نفر از صاحب منصبان که اسبهای آنها
تلف شده و بقیه سوار بودند منتخب مخصص فوج مقدس نام نهاد که مستحفظ وجود حضرت امپراطور شوند **بالجمله حضرت امپراطور با**
جمیع لشکر در معارف نهضت کرده داخل جنگل وسیع شدند که در میان جنگل روانه مکان مقصود شوند در بین راه از میان جنگل
صدای فریاد و فغان بلند شد اولا اندک انقلاب بر صفوف لشکر ما راه یافت که مبادا دشمن کمین کرده باشد در ثانی
فرح و شادی برای لشکر پیدا شده معلوم گردید که مارشال و یکتار و مارشال ادینات با پنجاه هزار لشکر الوا جمعی خود داخل لشکر امپراطوری شده
و از هر باب آذوقه و ادوات حرب همراه دارند که برای خود و لشکر منهزم که با حضرت امپراطور کفایت نماید حال وقتی بود که جنرال
کتوسف در شهری از شهرهای روس لشکر خود را توقف داده زحمت زیادی را با تنگی کار لشکر دیده در تعاقب لشکر حضرت
امپراطور بهمین قدر کفایت نمود که سوار قزاق را تعیین ساخت که در هر جا در عقب لشکر تاخت و تاز نمایند امپراطور ناپلیون را
اندیشه از طرف جنرال کتوسف نبود لیکن پیش بینی او شده بود که امیرال طچیچاقف با سی و پنج هزار لشکر جرار کنار رود خانه را
گرفته است که از هر جا اراده گذشتن از رود خانه نماید سر راه او را بگیرد و بضرب گلوله توپ و تفنگ مانع از عبور
آید **مورخ گوید از عدم بخت امیرال مزبور که مردی بود خوش باور حیله مخبر شنید که خصم فلان جا را اراده و یا**
فلان مقصود را نظر گرفته است چنان اعتقاد بر عزم دشمن میکرد که کسی خلاف او را نمی توانست برا و ثابت کند **شاهد**
این مدعا آنکه امیرال مزبور چنان دریافت کرده بود که حضرت امپراطور از جای رود خانه عبور خواهد کرد
که با این شهر باریساف است و هر چه سرداران دیگر باو گفتند که کاه است از جای دیگر بگذرد قبول نکرد و هنگامی که چنین

بواسطه یهودیها که جاسوس و قاصد طرفین بودند بحضرت امپراطور رسید فرصت را فوت نکرده طرحی اندیشید که ادمرال
نربور را اعتقادی که داشت کاملتر شد بواسطه جاسوسهای یهود را معلوم نمود که عزم حضرت امپراطوری
بسمت بتهزینکه از راه تدوریت از قضا همان روزیکه امپراطور ناپلیون تهیه و تدارک دید که در کنار شهر بتهزینکه
معبری مهیا سازد ادمرال نربور بعوض اینکه رفتار دشمن را مشاهده کند و معلوم نماید حرکت خصم را که با [illegible]
شهر باریساف چه میکند نه تنها خود با لشکر البواجمی بسمت بالادست رودخانه روان گردید علاوه احکام بجنارال
چپلتز نیز فرستاد که از جای خود حرکت کرده از عقب او روان گردد و حال آنکه جنارال نربور در مقابل مکانی بود
که ناپلیون در همانجا مصمم بر پا داشتن جسر بود اتفاقا لاامره لشکرها را خالی کرده در عقب ادمرال روان گردید حضرت
امپراطور بوارد کنار رودخانه گردیده امر فرمود که جسر بالای رود نربور ترتیب دهند و معلوم است که ساختن
جسر در آن رود عظیم بچه مرتبه خطرناک است بنا بر این بتعجیل تمام مشغول کار شدند و منتظر بودند که صبح زود لشکرهای
روسیه که در آنطرف رودخانه بود با گلوله توپ و نارنجک سلام نظام خواهند نمود و جنارالهای لشکر فرانس همگی
مایوس از عبور رود شده و بالاتفاق معروض نمودند که حضرت امپراطور تبدیل لباس نماید و بقصد [illegible] و دوستی چند نفر لهستانی
که آگاه از طرق و شوارع آن مملکت بودند خاطر جمع شده همراه بردارد و از میان لشکر که اکثر صبح معرض خطر و هلاکت
بیرون رود حضرت امپراطور از این سخن خشمناک شده فرمود این عمل لایق شأن من نیست که لشکر را در چنین مقام گذارم و
جان خود را بسلامت بیرون برم بالجمله شب تا صبح بساختن پل مشغول گشتند و قدری را ساختند صبح زود مشاهده
کردند که لشکر روسیه توپ و توپخانه را برداشته بتعجیل تمام در کار فرار کردن هستند مرتبه تعجب لشکر زیاده شد حضرت امپراطور
دانست که تیر تدبیرش بنشانه مقصود در رفته و خصم تصور نموده که او از بالا در شهر باریساف پل خواهد بست در ساعت حضرت
امپراطور فرصت غنیمت شمرده جمعی را امر فرمود که سواره از آب بگذرند چهار صد نفر جمع کثیری از آب گذشته و بعجل [illegible]
ترتیب داده بگذرانند لشکر مشغول گشتند و اکثر از لشکر مرشل ویکتار را امر فرمود که از کنار رودخانه روبپائین رودخانه بسمت
بتهزینکه روند و مابقی در شهر باریساف که در آنطرف مرشل نربور بود توقف نموده چنداول لشکر ناپلیون باشند و مادام عبور
رود نربور عقب لشکر را از حمله و صدمه عسکر خصم محفوظ دارند دو روز و دو شب بگذرانیدن لشکر مشغول بودند جوق مرشل اودینات را
مقدم لشکر قرار دادند و چنان در آنطرف رودخانه مکان مستحکم قرار دادند که وقتیکه جنارال چپلتز از جای خود برگشته [illegible]

نمود که مکان خود را محکم دارد لشکر فرانس را مانع از عبور شود و چنان مکان مستحکم گرفته اند که حرکت دادن ایشان از آنجا ممکن
بیرون نشد لهذا در همانجا که رسیده بود لشکر را بر توقف فرمان داد و منتظر فرمان و احکام از جانب ادمرال گشت این
هنگام هنگامی بود که لشکر فرانس از کثرت مریض و زخمدار و از شدت سرما و گرسنگی کم کم از رودخانه مشغول عبور بودند
تا هنگام ظهر حضرت امپراطور با قراول همایون از رودخانه عبور کرده و جنارال ویکتار که چنداول لشکر امپراطور ناپلیون بود
بگذرانیدن بازماندگان لشکر مشغول گشت همینکه لشکر عبور کرد او نیز از شهر باریساف حرکت نمود که بشهر بتهزینکه رود
و از رودخانه عبور نماید بمجرد خروج از شهر بلافاصله سوار جرار جنارال پلتاف وارد شهر شده و از آنطرف جنارال
وتجنستین در کنار ایسر رودخانه در کار حرکت بود بعد از آنکه مرشل ویکتار را با حمله و هجوم مرحوق حضرت امپراطور [illegible] ساخت
جلادت ورزیده با لشکر جرار خود در ما بین شهر باریساف و بتهزینکه انداخت و راه لشکر البواجمی جنارال پرتنو را بکلی مقطوع
ساخت و ایشان را از رسیدن بلشکر عظیمه فرانس ممنوع داشت جنارال مزبور از این مقدمه متاثر شده مردانه وار همت بر آن
گماشت که بضرب شمشیر آبدار راه عبور و مرور از میان خصم شکافته خود را بساحل نجات کشاند لیکن جنارال پلتاف
و جنارال دیگر از عقب رسیده چنان عرصه را بر آن سردار نامدار تنگ نمودند که از مقابله و مقاتله بسیار [illegible] و چاره
اسلحه حرب را فرو گذاشت و با لشکر البواجمی که سه جنارال [illegible] مشهور رسالدات و چند عراده توپ بود اسیر و دستگیر
گشت و از قرار تقریر روسیه این معهود از نفر منتخب لشکر آنها محسوب میشد بالجمله روسیه از این فتح قوی دل شده بتعجیل تمام در
سر رودخانه برزینه ترتیب داده با لشکر ادمرال طیچقاف که در آنطرف رودخانه بود باتصال بهم رسانیده و مصمم گشتند که از دو جانب
رودخانه بر سر لشکر امپراطور ناپلیون که از رودخانه گذشته اند و بر سر لشکر مرشل ویکتار که هنوز از رودخانه نگذشته بودند
حمله برند ادمرال طیچقاف در روز معین قوش بسمت قریه ستاکهوم که در کنار یمین رودخانه نربور واقع است نهضت کرد
که در آنجا با جنارال چپلتز ملحق شده بتعاقب سپاه فرانس که از رودخانه عبور کرده بودند و جنارال وتجنستین با جنارال
پلتاف بسمت شهر بتهزینکه که در یسار رود نربور واقعست روان گردیدند که چنداول حضرت امپراطور که در زیر لوای مرشل ویکتار
بود و هنوز نتوانسته از رودخانه بگذرد خراب و مستاصل سازند مورخ گوید که بخت بلند امپراطور ناپلیون تا آن زمان چنان بود که او را
با جوق خود بسلامت از آن رودخانه عظیم آن طرف گذرانید و در آن طرف که طرف راست است اگرچه هجوم بلا اطراف او را گرفته بود
لیکن حضور خاطر او و رشادت لشکر بمرتبه بود که مطلقا اندیشه نمیکرد که از لشکر ادمرال طیچقاف [illegible] وجود او تواند رسانید

جنرال چیلنه که سرکرده رشیدی بود از قریه استاکوم ایلغار و بر لشکر امپراطور تاخت و جنگ و ستیز آغاز نهاد و لیکن
لشکر امپراطور که در کثرت و عدت زیاده تر از لشکر او بود رد حمله او را نموده غالب آمدند و او هر چه امداد از مارشال طلب نمود
نشد حضرت امپراطور تاخت و تاز و جنگ و ستیز آغاز نهاد و با صولت و هیبت جان سوز در هر جا ناچار مجبور میشود
و روان میشد لیکن مارشال ویکتار که در مرتفعات شهر بتهزیکه با ده هزار لشکر خیلی با کرزو فور لشکر فرنس را از بالای
تپههای مزبور محافظت مینمود یکان لشکر او به رودخانه متصل بود و در رودخانه کوچکی نیز در پس و پای لشکر او واقع بود که
درخت و بوته بسیار داشت و پناه لشکر میشد لیکن یسار لشکر او پناهی نداشت و باصطلاح سپاهی در هوا بود و دو فوج سوار ملازم
سمت یسار لشکر او بودند که از صدمات خصم محافظت نمایند و در عقب مکان او چندین هزار از زوات و باقیماندگان
و آنان که با زن و فرزند و مال و دولت از مسکو فرار کرده و از ولایت روس بیرون میرفتند جمع شده بودند که
تعجیل در گذشتن از رودخانه داشتند و سایر متفرقه و چندین هزار آدم و چند هزار عراده بار و بنه و توپخانه و غیره
کلا در اضطراب و ولوله بودند که از لمحه بلمحه زودتر از رودخانه عبور نمایند و از چنگ لشکر روسیه متخلص شوند مورخ گوید
در طرف ایسر رودخانه بدین طریق قتال و مکابره بود که در این اثنا جنرال ویتجنستین از قبل لشکر جنرال ارتنو
ملکوم شده از کنار رودخانه برزینه به تعجیل روان گردید بر سر مارشال ویکتار و لشکر او هجوم آورد و تاخت نمود و مجرد
مقابل شدن بنای مقاتله نهاد و هنگام ظهر لشکر فرنس که منور مردانه وار در جنگ میکردند بنای پس رفتن نهادند و لشکر
روسیه قوت یافته بضرب شمشیر و نیزه و با آتش توپهای صاعقه بار هجوم کرده از رودخانه کوچک گذشته لشکر فرنس را
مجبور ساختند که از آن مکان عقب تر رفته نزدیک پل مکان گیرند و در این بین که پل عظیمی برای گذشتن توپها و عرادهها
آذوقه و بار و بنه و ادوات حرب ترتیب داده بودند از کثرت عبور بشکست و جمعی کثیر از آدمی و مال و عراده به رودخانه
ریخت و صدای ولوله تا باسمان بلند گشت باز مارشال ویکتار و لشکرش مانند سد عظیم در مقابل ایستاده بر دو طرف
حمله و هجوم ایشان مشغول و از طرفین مانند تگرگ گلوله بر سر یکدیگر میریختند تا هنگام شب که پرده ظلمت نمایان
و ملت آمده و مارشال ویکتار به لشکر فرمان داد تا صبح ایشان از پل عبور میکردند و گلوله توپهای روس مانند
تگرگ میریخت و طلوع صبح بود که جنرال ایبل مهندس لشکر فرنس امر کرد پل را آتش زدند و هرچه از توپخانه و لشکر و عراده
و غیره در آنطرف رودخانه مانده بکلی اسیر و دستگیر لشکر روسیه گردید اگرچه تعداد کشته و تلف شده را مورخین درست

نمی

مشخص نکرده اند لیکن بقول روسیه بعد از آنکه یخ و برف آب شد سی و شش هزار نفر از لشکر فرنس در رودخانه برزینه
پیدا کرده دفن نمودند خلاصه کلام حضرت امپراطور بدین طریق از رودخانه برزینه عبور کرده در ششم
از کنار رودخانه مزبور راه افتاده وارد شهر ملادچنو شد و در آنجا از شدت سرما و برف که مجموع ملبوس افراد لشکر
تر و یخ بسته بود جمیع خانهها را خراب کرده آتش سوزانیدند و از قوت طالع نامیمون امپراطور شهر بسنو جنگلی
عبور برزینه را شنیده فوج چند از لشکر فرنس را با سرداری جنرال میلان که در نزد او بود مامور ساخت که
لشکر هزیمت یافته را نگاهداری دارد در این شهر حضرت امپراطور بمحرمان خود فرمود که باید از لشکر جدا شده خود را
بمسکو و شهر پاریس رسانید که در آنجا هنگامه آرائی جنرال ملیط چنانچه سبق ذکر یافته حضور او را در شهر پاریس لازم
گرفته است و فرمود که حال در نزدیکی ولایت پروشا مقیم هرگاه از این طریق با لشکر شکسته خواسته باشیم از آنجا عبور
کنیم شاید بسبب اغوا و تحریک پادشاه پروشا اهل مملکت خیره سری کنند و با ما اراده دشمنی کرده و ضرر بوجود او
و لشکر رسانند مورخ گوید بعد از آنکه عزم خود را برای رفتن جزم نمود امر فرمود که تدارک رفتن او مهیا سازند
و خود در شهر مزبور توقف نمود که جنرال میلان که چند اول لشکر بود او نیز با او ملحق شود و در نزد او همراه گردد
در شهر سمارقانی امداد تازه با و رسید چنانچه جنرال میلان نیز با اهالی شهر ویلنه که پای تخت ولایت
لیتوانیه است به تعجیل خود را بمعسکر امپراطوری رسانید حضرت امپراطور چند اولی لشکر را با و محول داشت که با لشکر تازه
نفس خود در عقب لشکر با از صدمات لشکر روس محافظت فرماید و سران سپاه را احضار فرموده چنین فرمایش کرد که سپاه
لشکر را بمارشال مورات برگذار کردم و مارشال نی را امر نمودم که در شهر ویلنه تدارک لشکر را دیده از آنجا با لشکر روان شود
بعد از آنکه از رود نیمن عبور کردند زمستان را در آنجاها در شهرهای خوب توقف نمایند بالجمله سه عدد سلیج برای
حضرت امپراطور حاضر و موجود نموده بودند که در یکی خود با جنرال کالین کورت نشسته و در یکی دیگر سه نفر صاحب منصب دیگر
و در سیمی رستم مملوک که همراه خود آورده بود حضرت امپراطور بعد از آنکه از نزد سرداران خود وداع نموده و لباس خود را تغییر داد
ده دو ساعت نصف شب مانده در سلیج نشسته بسمت پاریس روان گردید و در صبحدم هم قوس وارد شهر ورشا که
پای تخت مملکت لهستان است گردید و در یکی از قهوهخانههای شهر منزل گرفت کالین کورت را با حضار ایلچی خود که در
شهر مزبور بود فرستاد مورخ گوید ایلچی مزبور بیخبر از همه جا کالین کورت را دید که داخل اطاق از خجالت تغییر فرا داد

کشیده و گفت کالین کورت شما چرا آمده اید حضرت امپراطور در کجاست کالین کورت در جواب گفت که حضرت امپراطور
در قهوه خانه تنزل کرده و باحضار شما فرستاده است بعد پرسید چرا در عمارت شاهی تنزل نکرده جواب داد
که باید میل پارس روانه است صدی باید مستحضر نشود کم اعیان و متمدین ایلچی مزبور در ساعت شرفیاب حضور حضرت
ناپلیون شده و از اوضاع ولایت لهه و وزرای اهالی آنجا شمه معروض داشت در این اثنا دو نفر از وزرای
مملکت لهه که احضار شده بودند داخل اوطاق گردیدند و از استخلاص او از چندین خطرها تهنیت گفتند حضرت
امپراطور فرمود که هر قدر در جنگ و خطرها باشم بهتر و خوبتر هستم و باز فرمود شما چرا این قدر مضطرب شده اید
عرض کردند که از اوضاع لشکر فرانس از بسکه اخبارات مختلفه شنیده ایم فرمود تشویش نکنید لشکر من در خوب
احوال می باشند مقصود و چه هزار لشکر دارم و در هر جنگ روس را شکست دادم و لشکر را امر فرمودم در شهر ویلنه
چند روز توقف کنند و از خستگی در آیند و تدارک ایشان سرانجام شود من خود می روم سیصد هزار نفر دیگر از
فرانس می آورم و دو سه دفعه در سواحل رود اودر با روس جنگ کنم و در عرض یکماه باز برود خانه نیمن و من
وقتیکه در بالای سریر سلطنت خود باشم عظم و کارسازی من زیادتر از آن است که در زمستان در میان لشکر خود بمانم
و کاری در پیش نباشد و در سر لشکر بودن آن وقت برای من خوب است که در مقابل دشمن بطراحی جنگ مشغول باشم
اگرچه بسیار غمگین هستم که از لشکر جدا شده ام و لیکن بر لازم است که متوجه کار رفته و بر روس تیز شوم و انهار را
از هم که خیالات فاسده از دل کنند و هر گاه با این قضیه که در روس اتفاق افتاد در زمستان نیز با لشکر در ولایت روس
میماندم فرصت جسارت دوستان ظاهری من زیاد تر شده اخلال بامر سلطنت من میرسید لیکن وقتیکه خود در پای تخت
سلطنت قرار یافته ام کسی را یارای جرات و جسارت نیست و بوزرای لهه امر فرمود که ده هزار سوار دیگر بگیرند
و بتعجیل بحدود ولایت فرستند و بعد از فرمایشات بسیار وداع ایشان نموده باز در تاریکی شب در سلیدج نشسته در اندک
از نظر ایشان غایب گشت و حکم از عرض راه فرستاد که ایلچی مزبور زود بشهر پارس روان شود حضرت امپراطور بتعجیل از راه
سیلزیت و درزدن و قتیکه در جزیره سنت هلینه بود تقریر نمود که در هنگام عبور از سیلیشه نزدیک شد که مرا گرفته و بقتل رسانند
در سلسله ایالت که کدام یک اول جسارت در گرفتن و زدن که رانند و وقتی خبردار شدند که من از نظر ایشان
پنهان شده در هشتاد و دوم قوس اوضاع سیدل داخل شهر درزدن شده که پای تخت سقسان علیا و باشاه

آنجا

آنجا که در خفیه مابین حضرت امپراطور رفت گفتگوهای مخفیه بسیار شد در هشتم قوس هنگام شب داخل شهر پارس که
پای تخت فرانس بود گشت و در آن شب ده روز بود که صحبت مصایب روسیه که لشکر فرانس مبتلا شده بود
کم کم شهرت یافته میشد و نزدیک شده بود که شهر مجدد اضطراب افتد بالجمله حضرت امپراطور در نهایت استعجال از دروازه
گذشته داخل عمارت شاهی شد و حرم او مرایه لوئیسه تازه باوطاق خلوت و خوابگاه رفته بود که
امپراطور ناپلیون با یکی از محرمان داخل طالار شد مورخ گوید که یکی از خدمه های امپراطوریه لوئیس دید که دو نفر
عجب هردو بخز و سمور پیچیده شده داخل طالار شدند یکی از آنها بهار و سمت خلوت و خوابگاه حرم نموده
بتعجیل روان شد خدمه مزبور با اضطراب و تعجب تمام شتابان شده خود را مابین در خلوت و حضرت امپراطور
انداخت که او را مانع از دخول اوطاق آید بمجرد نگاه بصورت آن پادشاه شناخت و از غایت تعجب فریاد
کشید و افتاد مرایه لوئیسه در مقام تعجب بود که امپراطور داخل اوطاق شد و او را در بغل گرفت بسکه مهربانی
مابین ایشان اتفاق افتاد معلوم گردید که حضرت امپراطور ناپلیون با آن همه خسارات و زحمات باز دماغ مهربانی
اهل خانه را داشته است فصل هشتاد و دوم در ذکر طغیان اهل شهر حمبرق و لوبک و تخلیه شهر حمبرق و نا
رضائی مردم از زر قار جنارال سنت سیر و امور دیوان دولت نمسا و دولت فرانس و حمایت قشون سوار
قزاق روس و متصرف شدن کولونل تطین با برن شهر حمبرق را و سپل شهر مزبور بروسیه و ذکر لشکر جمع
امپراطور ناپلیون و مرگ جنارال نار به و رسیدن لشکر ابواجمیعی مرشل داووت و جنارال وندمی سلیه و گرفتن
شهر حمبرق را مجددا و تعیین کشتن جنارال جاخنداف بحکومت شهر حمبرق و گرفتن وجه تعدی با دارالحکومه اهل
حمبرق و شهر لوبک و گرفتن از ایشان مستر بوربن گوید چند ماه قبل از حرکت ناپلیون از پارس و ملحق
شدن بعساکر خود که در ولایت سقسان وغیره بودند در ولایات چند آثار مخالفت ظاهر و علامات نقض عهد
گردید هر چند ممالک و ولایات قدیم فرانس امنیتی حاصل و خلاقی از ایشان بظنه ظهور نرسید ولی بسیار ولایات که
بقهر و غلبه ملحق بممالک فرانس شده بودند از دولت فرانس رو گردان گشته مخالفت آغاز نهادند سیما ولایات حمبرق و چند
بالکلیه محاربت و مخالفت بنیاد نهادند عاقبت کار ایشان بجائی منجر گردید بتفصیل این اجمال آنکه در آن ایام که
امپراطور با جنود نامحصور متوقف ممالک روس بود مستر اتو نام که از جانب دولت روس در ولایت آلتانه که یکی از

ولایات جنز و در حوالی جمبرق واقع است مباشر بود در ظاهر با اقتدار کی و کیلری تمام حرکت مینمود ولی نظر
بزیادتی و تعدیاتی که از مباشرین دولت فرنس نسبت باهالی آن ولایت میرسید شخص مزبور همیشه در خیال افساد
و شرارتی بود که بموجب انقطاع دولت روس و افراز دولت فرنس آمد بنا علیه وصول خبر هزیمت و رجعت بناپارت از
در مسکو ضمیمه عدم رضای اهالی داشته فرصت غنیمت شمرده بر آن وسیله مفسده را کم جست تبیین این حال آنکه در پانزدهم
ماه فبروری سنه ۱۸۱۳ عیسوی مطابق بیست و ششم ... ۱۲۲۸ هجری سه ساعت قبل از ظهر یکی از اهالی جمبرق از ولایات الثانه مراجعت
نموده خواست تا داخل شهر خود شود مباشرین وجوه گمرکخانه دیوان برای تفحص احوال و تجسس اوضاع و کیفیت حال او
مانع از دخول شهر آمدند شخص مزبور ممتنع گشته سرباز زد مباشرین در مقام امنای او برآمده او را مجروح نمودند اهالی که
این حال مشاهده نمودند بتحریک و اغوای مرد مزبور و سایرین مباشرین روسیه هجوم عام کرده مباشرین فرنسا را از ولایات
اخراج و قراولان شهر را بیرون نموده قراولخانها را کلا باتش طغیان سوزانیدند و هم باغوای روسیه اجماع نموده ابنیه و
عمارات دولت فرنسا را تمام سوزانیدند مباشرین دولت فرنس و قراول و کارنظام از مشاهده این جمعیت خائف گشته منازل
و بیوتات خود را رفته دست از کار دیوان کشیده متنزوی گشتند اکابر ولایت نیز که از مقدمات مزبوره مستحضر نمودند از عواقب آنکه مبادا
مواخذه دولت فرنس خائف و با هر اس گشته بمنازل خود متواری و ابواب تردد بر روی اقامه و ادانی بستند جنرال
که از جانب دولت فرنس بسرحدداری جمبرق مامور بود و سایر مباشرین امور دیوانی نیز از مشاهده این اوضاع بهوش آمده
و سررشتجات و نوشتجات خود را برهم پیچیده منتظر و مترصد مآل کار نشسته تا بچهار ساعت بعد از ظهر فوجی از افواج فرنس از ولایات
وارد شهر شده بمجرد ورود فوج جمعیت اجامره و اوباش متفرق گردیده اکابر و اعاظم شهر جمبرق و مباشرین امور دیوانی در
مجمع و فوج مزبور را برای انتظام و آرام ولایت الثانه روانه شهر مزبور نموده و در مقام تفحص و بدست آوردن بانی و باعث بلوای
مزبوره برآمدند که اقدام بسیاست او نمایند و بسیاری از اهالی ولایت جمبرق و الثانه را بدان جرم گرفته محبوس و اسباب تقصیر ایشان را
اهتمامات تمام معمول داشته بلی را که بنا و محرک این کار بوده هدف گلوله تفنگ نموده و سایرین محبوس و مقید داشته در ورود تفحص
مزبوره نیز مفسده جوان خانیه جمبرق و الثانه در ولایت لوبک برپا خواست که اجامره و اراذل شهر نیز گرفتن مباشرین دیوانی
مجمع گشته اکابر ولایت مستحضر گشته حمایت از مباشرین نموده ایشان را راه و سلوح مضرت و آسیب روانه جمبرق نمودند بالجمله
انتشار اختصاص بهمین ولایات است بلکه در عموم ولایات بود چنانکه ولایات ساحل بساریرو دال نیز بنای مخالف نهاده

فرنسا اضطراراً از حدود مزبور اخراج نموده بجمبرق رفته مقارن این احوال خبر رسید که افواج عساکر روس شاه در گرد از
سواحل رود آب بغرمبا این جانب حرکت نموده اند این معنی نیز موجب مزید انتشار ولایات و سفالیه و خنادره
و ملکنبرق و پانزینه که متعلق بدولت فرنس بود گردیده مجموع جنود فرنس نیز که در حدود بحر بالتک که فیما بین ولایات
بارلین و جمبرق مجتمع گشته بودند از قرب عساکر روس لابد گشته عقب نشسته بحوالی شهر جمبرق آمدند از وقوع وقایع
مزبوره جنرال بنت سیر سرحددار دولت فرنس و مترکاین بکلربکی مضطرب گشته در هر شب از جمبرق بالثانه میرفتند و
متحیر و متفکر در مآل و عاقبت کار بودند بکلربکی مزبور را از ظهور آن امور غیرت و تعصب چنان زور آور و کارگر که
روزی بقصد جان خود کمر بسته باستخلاص خویش جراحتی بدست خود بر خود زد ناپا و ارکان امر قلاع حاصل گشته مردان
از قتل خویش مانع آمده و بشهر التائه برده جراحت او را التیام دادند مقارن این احوال آمدن جنود روس بشهار رسید جنرال
بنت سیر مصلحت وقت در آن دید که رخت از وحشت آباد جمبرق بیرون کشد لهذا در روز دهم ماه مرج مطابق
هجدهم حوت یکصد هزار فرنک تنخواه از خزانه جمهوریه جهت مخارج لشکر برداشته با ایشان داده و از غایت واهمه و جبن
قدم از جمبرق بیرون نهاده و ولایت را تخلیه نمود چون این خبر بعرض حضرت امپراطور رسید بغایت متغیر گشته علامات
تغیر او آغاز نهاد مؤلف گوید ناپلیون در ملامت و شماتت آن سرداری اعتبار محق بود چه جنرال مزبور با
وجود آنکه سه هزار لشکر نامدار نظام الواجمع و بود و جمع کثیری صاحب اسلحه ات نیز در گمرکخانه شهر داشت نتوانست تا دو ماه
ولایت جمبرق را نگاهداری نموده مغلوب خصم نگردد و اگر اندک خودداری میکرد امکان آن داشت که جنرال ماریز از
ولایت ملکنبرق بجهار سرباز بامداد او فرستد و در اتوقف میتوانست بسهولت ولایت را محافظت و در مقابل مخالف
مقاومت نماید گذشته از مراتب مزبور هرگاه در تخلیه شهر تعجیل میکرد جنرال ماریز نیز با افواجی که بهمراهی خود داشت
قزل که یکی از ولایات و سفالیه است آورده بود بمعاونت او میرسید و مرشل و اوست با جنود الواجمیع خود که بدوا
ولایت جمبرق را محاصره نموده متصرف گشت میتوانست که بتقویت او آید بدون سبب و جهت محض از راه خوف و وحشت
باستماع خبر عزیمت جنود روس و اقوال کاذبه و اغراقات مردم ارذل و فوررویه توهم و جبن بستعجلا ولایت را تخلیه نموده
فرار کرده بنامی امرار خود نهاد و بالاخره جنود فرنس بعد از دو ماه ولایت مزبور را محصور نموده مجدداً استرداد و تسخیر نمودند
مجملا دولت بنیه علی الظاهر اظهار ثبوت و دولتخواهی و ابراز موالات و همراهی با ناپلیون کرده چنان مینمود که دبیا ...

خیر و شر و نفع و ضر شریک او میباشند و هرگاه دشمنی قصد او نماید چون سابق ایشان امداد و حمایت
از جنود فرنس و امپراطور نموده قدم در میدان حرب خصم او خواهند نهاد ولی در باطن جز حیله و تلبیس
خیالی نداشتند و عدم بصیرت و جهالت کارگذاران دولت فرنس بمرتبه بود که با وجود آنکه معاینه
دیده نشده که لشکر روس از رود دنیستر عبور و بحوالی رود سال که در حدود ولایت سقبالی واقع
مرور نموده و امپراطور نمسه مطلقا ناپلیون را از حرکت و ورود جنود روس مستحضر نساختند و نه با امپراطور روس شکایتی از
عبور جنود مزبور بحدود ممالک خود نگاشت و حال آنکه اگر در مجاری حرکت و ورود جنود روس شکایت نماید اظهار
مخالفت و ابراز محاربتی بنت با ایشان مینمودند اما روسیه را جرات و زهره آن نبود که قدمی بردارد
و یا در حدود آن مملکت گذارد و دست از آستین محاربه و مخالفت امپراطور بدر آرد با رشته تنگه حیله و دقایق
امپراطور نمسه را از سکوت و تامل او در مجاری امور مزبور دریافت نکرده بدوستی دروغ و لاف بفروغ او
اعتماد نموده مطمئن نشستند تا اینکه لشکر روس رسیده و معرکه قتال و جدال میانه ایشان و ناپلیون گرم گردید
از آن پس امپراطور نمسه اظهار مخالفت با ناپلیون و ابراز اتفاق با دولت انگلیس و روس نمود خلاصه کلام
آنکه در آن اوقات و ایام کنیرال دیا با پنصد تن از سواران شیرافکن و دلاوران پلتن قزاق روس را که از کی
کولونل تطین یابن وارد قریه برقدارف کرده‌اند و قریه مزبوره در ده فرسخی سمت شرقی ولایت همبرق واقعست
و سواران مزبور با وجود استماع آنکه سه هزار تن از افواج جنود فرنس و هزار کس از قراولان بلمرکانه در آنجا مجتمعند
در ورود جنود روس بمرتبه ولایت را تخلیه و قرار را بر فرار اختیار نموده‌اند جرات حرکت بسمت همبرق ننمودند و از
آن طرف اهالی ولایت نیز از اکاذیب و خرافات چند که از کثرت و عدت و تعداد جمعیت جنود روس گوشزد
ایشان گردیده بود در واهمه و بیم افتاده توپ و صالدات هم ندیدند که محافظت ولایت نمایند لهذا دو تن از
اکابر جمهوریه ولایت متعهد گشته که بقریه برقدارف رفته کولونل تطین یابن را که خود از ورود ولایت همبرق
خائف و مضطرب بود راضی نمایند که وارد ولایت گشته شهر همبرق را که ابواب معاملاتشان با دولت انگلیس
مفتوح و اموال بسیار از تجار روس در آنجا باشد محافظت نماید کولونل مزبور این معنی را اعتقاد نکرده که لشکر
فرنس این تعجیل ولایت را واگذارده و قرار بر فرار اختیار کرده‌اند لهذا اعتماد بگفتار ایشان نکرده چنان

اداره فریب او را دارند و میخواهند بدانه مکر ایشان در دام آرند یکی از حکمای سوئدین که متوقف همبرق و از کولونل
مزبور سابقه داشت او را مطمئن نموده که جنود فرنس از شهر بدر رفته اهالی ولایت طالب مقدم شما میباشند پس
کولونل اظهار نمود که هرگاه قواعد قدیم جمهوریه را در ولایت مقرر و حکم از دیوانخانه بتعلق و حمایت ولایت
همبرق بممالک روس صادر نمایند من نیز ولایت مزبور را چون سایر ولایات امپراطوریه شمرده بمحافظت آن قیام خواهم
کرد و اضرار و ضرر احدی را نخواهم رسید امنای جمهوریه قدیم حسب تمنای او مجلس دیوان ترتیب نموده منشور او را
معمول داشته و با خود قرار داده که هرگاه مجددا جنود فرنس غالب آیند معذرت این کار چنان خواهیم که دشمن غلبه
نموده ما را لاعلاج و مستاصل ساخت بیان کرده که قواعد جمهوریه قدیم را مقرر و ولایت را بدولت روس متعلق و مستقر سازیم
مجملا در روز هفدهم ماه مرج مطابق بیست و پنجم حوت چهل سوار قزاق وارد شهر گشته چنان ولایتی که آن عظمت را
که شاید هزار جمعیت داشت متصرف گشته قراول بر برج و باره نهادند روز دیگر کولونل تطین یابن با هزار و دویست
سوار قزاق وارد ولایت گردید المنة لله ظاهر میگردد که تغیر ناپلیون از تخلیه ولایت بیجا و بموقع نبوده که سردار اعاظم
از ترس فرار و ولایت را از دست بدر کرد خلاصه سکان شهر از شدت ستوه آمدن از تعدی و ستم جنود فرنس مقدم
کولونل را فوزی عظیم شمرده بتقدیم لوازم احترام او پرداختند و شبانه روزی چند بهای جشن و عیش پرداختند
و از ماکول و مشروب بقدر امکان قزاقان را خورانیده و سواران روسیه از آنگونه احترام و محبت و وفور انواع طعام
و نعمت زیاده متعجب گشتند و اهالی ولایت پس از چند روز بر قلت جنود روسیه مطلع گشته از کار خویش پشیمان شدند
ولی کار از دست رفته و دست از چاره مانده بود کولونل مزبور در دویم روز ورود جمعی از قزاق را بشهر لوبک روان
و سایر دستجات را نیز مجال آنکه دیگر فرستاد و از هزار و دویست نفر زیاده از هشتاد تن در نزد او نمانده و سایر را
با تمام باطراف متفرق نمود و اول مرحله چاپخانه دولت را متصرف گشته از آن پس خزاین و دکاکین دولت فرنس را
که در آن ولایت بود ضبط و اموال اهالی آن دولت را کلا ضبط و بحیطه تصرف در آورد و آنچه نقد بود مالک شده و جناب
نیز با تمام مبیع نموده و قلیلی وجه نقد و برخی جواهر و غیره و اسباب اهالی فرنس در نزد کونسل دولت پروس را که هن(?)
ودیعت نهاده بودند انها را کلا نیز اخذ و ضبط نمود و چند آنکه ایلچی مزبور اظهار اتحاد دولتین پروس و ساکسونیا(?)
کرد و ممانعت از بردن اموال نمود مفید و موثر نیفتاد و جوابش چنان دادند که شما نه صیرفی بوده که زر از دیگران

دولت گرفته وجه نقد برای دفع ما یحتاج ایشان داده کولونل پس از فراغ خاطر از مراتب مزبور حکم محکم بجمع
جدید از ولایت جمبرق و ولایات حوالی فرمود دمنت نامی از اهل ولایت که سابق بر آن قصاب و از ظلم های
دولت فرانسه کانون سینه پر از آتش و چشمه چشم پر آب بود دو فوج سرباز مهیا و موجود نموده تمامی موجب و
مدارکات ایشان را که معادل یکصد و سی هزار فرنک بود از خود داد و خود بسرکردگی ایشان اقدام نمود کولونل
نظر بضرورت وجهی گزاف بر بلده و ملوکات حواله کرد و بهر قدر وجه که سرانجام مهیا تحویل خازن کولونل
مینمودند تا او بمصارف و مخارج افواج لشکر برساند در عرض ایامی معدود قریب ده هزار لشکر و جنود فراهم
موجود گردید و از هر طایفه و جوقه حتی ارباب صنایع و حرفه ملازم و سرباز ترتیب نمودند و چون جنود جدید غالبا
مردمان رذل و کم نام و کیسان ناکس و بیفرجام بودند افراد و خسارات بسیار و ناحساب و اجحافات بیشمار بمردمان
ولایت رامیر رسانیدند و بدین راه اهالی شهرستان ملقب بتعراق الف نموده بودند مولف میگوید تعرامل و الا از جانب
دولت فرانسه مشابه بود که تسلط کولونل را بر ولایات استخلاص خویش میدیدند و صدمات بیحد و زحمات لاتحصی و لاتعد را
راحت و فرحت میانگاشتند و کولونل پس از سرانجام لشکر و مدارکات بیحد و سرما استعدادی تمام و احتشادی کلام
بمحاربه جنود فرانسه عنان عزیمت منعطف و روی توجه منصرف داشت و در هنگام حرکت اهالی و اعیان و دلالان لشکر ته
عنایات بجهر رشغال را سلوک داده ازاد گشته و جمبرقش لقب نهادند چه ادموس قوانین ازادی آن ولایت کرده
مورخ گوید در مزبور بر کولونل مراتب از آن لقب بهتر و در کار تر بود مجملا در این اثنا خبر احتشام و احتشاد حضرت
امپراطور و عزیمت و توجه ایشان بجانب نمسه در آن صفحات منتشر و مشهور گردید توضیح سخن آنکه حضرت امپراطور در
پانزدهم ماه ابریل مطابق هشت و هشتم حمل سنه ۱۲۲۴ هجری بیکصد و هشتاد هزار لشکر نامدار بغیر از افواج قراولان خاصه
با جمیع مدارکات و تهیات فراهم آورده میان دیده و از شهر پاریس نهضت آغاز کرده و با وجود غایت اشتهار وقوع
این معنی که ناپلیون از احتشاد این جنود محاربه عظیم در کار است دو ماه اول شهر سنه مزبور برامال جمبرق و سایر ولایات
حقیقت آن حال نامعلوم و در تردید و تشکیک و خوف و رجا بودند ولی فیمابین جنود فرانسه و روس گاه و گاه در حوالی
ولایت لونبرق و زینین محاربات سهل واقع میگشت در یکی از محاربات مزبوره جنارال ما رنه را که یکی از جنارالهای جنود
فرانسه بود زخمی منکر رسید او را بلونبرق که از ولایات سقسیان است بردند و برادرش نیز در معرکه کارزار دستگیر و گرفتار گردید

کولونل تطین بارن او را بعبارت برادر خود مرخص نموده متعهد گردید که بزودی مراجعت نماید و او بوقت نزع بر سر برادر رسید
بالجمله جنود فرانسه از اطراف وجوانب زور آور شده کولونل را منهزم و بحوالی جمبرق رسانیده و مرشل داونه می که از
مرشلهای معظم جنود فرانسه متصدی آن امر خطیر بود و در همان ایام مرشل مزبور ولایت جمبرق را محاصره نمود
و حضرت امپراطور در ولایت درزدین که از ولایات نمسه و دار السلطنه سقسیان بود و در غیاب او سفیر مود که مرگ
مرشل داونه می در معرض تلف آید نمیدانم چه باید کرد و بحق در لیستی ارشل او عقیم است و اگر مراد و سردار چون او
هیبود بایستی لا علاج یکی را از حلیه حیات عاری سازم چه وجود دو تن چون او موجب واهمه و هراس است مجملا چون
داونه می بحوالی جمبرق رسید مر کولونل تطین بارن بعیف را مم فرستاد که هر گاه برادر و بیادر زن جنارال مارنه را که در شهر محبوس
داشته المنون منکرگاه ما نفرستی ولایت مزبور را آتش میزنم و بضرب گلوله صاعقه اسلوب خمپاره و توپ شهر را تل
خاکستر خواهم ساخت کولونل در جواب گفت که هر گاه اینگونه رفتار نمائی آن هر دو را از بالای مناره بنیت مکافات الحلق
خواهم آویخت که از دور بهر دو را نظاره نمائی مرشل داونه می از استماع این کلام از آن خیالات فرود آمده در فکر کار
دیگر گردید و در آن اوان روز بروز جنود فرانسه را بر عدت و کثرت میافزود و افواج جدیده جمبرق که محافظت جزایر
معظمه رود الب مأمور بودند نظر بعدم استحضار بر نکات حرب و کارزار غفلت و تکاهل و تسامح و تغافل در محافظت
جزایر مزبوره نمودند مرشل داونه می تغافل ایشان را مغتنم شمرده هنگام فرصت شبیخون ایشان زده لشکر جدید و سایر عساکر ولایات
جنرتاب مقاومت در مقابل جنود فرانسه نیاورده منهزم و جزیره معظم بالاردت و از نعاقصله زمانی چند جنارال
مزبور جزیره کوچک را نیز بحیطه تصرف در آورده جزیره مزبور ساحل یمین رود الب قریب بجوار و فاصله
آن مکان تا ولایت جمبرق بقدر نصف گلوله رس توپ است و در روز نهم ماه می مطابق منعدهم ثور مرشل دلوات
با چهل هزار نفر امداد لشکر مرشل داونه می که با طراف جمبرق بود رسید و غرض مرشل دلوات آن بود که مجموع
حضرت امپراطور گردد کولونل تطین بارن با وجود آنکه زیاده بر سه هزار تن امداد برای او رسیده و در مقابل
چهل هزار مرد نامدار امکان مقاومتش نبود باز باستظهار جنود متفقه انگلیس و روس ارامحافظت ولایت جمبرق منقطع
الطمع و مأیوس نبود و ثبات قدم در حفظ ولایت میورزید ولی اهالی ولایت را بجنی گریبان گیر گشته مراد ایشان آن که از
اصرار او در محافظت شهر مر مارا اضرار کلی خواهد رسید لهذا کولونل مزبور عهود و شروطی چند با دلوات منعقد و جنود

جدید حمبرق را بر داشته از شهر بدر رفت و ولایت را تخلیه کرد فوجی چند از جنود فرنس بنا بر شرح و مقرر داد
با نهایت آرام و طمأنینت وارد ولایت گشته امکنه و مقامات را چنان متصرف کردند که گوئی تعویض قرار اول فیمابین
و حکومت ولایت بر جنرال [illegible] مقرر داشته و مرشل سنت سیر تقصیر تخلیه شهر را حساب از بلیون
محبوس مخصه بوده و کارکنان فرنس متوجهات دیوانی ایام تصرف روسیه و بیدخلی مباشرین خود را که
هشتاد و پنج روز بود از اهالی حمبرق گرفته بودند مطالبه و مقرر داشته که وجوه مزبور را برای مصارف و مخارج
دیوانیان ولایت مهیا سازی نمایند و نیز مواجب و سیورسات افواج متوقفه سابق ولایت را که بیرون رفته بودند
کلا بر ذمه ایشان نهادند که مواجب و غیره ایام غیاب آنان را بدون کلام بدهند و علاوه بر آن مزبوره
مخارج منزل افواج مرشل داووت را که سی و پنج فرسخ از ولایت حمبرق دور بود از ایشان طلب نمودند و بجای آن [illegible]
مستحفظ گماشتند که مکاتبات و مراسلاتی که از ولایت بجائی رود یا از ولایات بشهر رسد گرفته بخوانند و بر مضامین
مطلع آیند دیگر کلیان را امر به درفتاری و سختگیری نمودند و چنان معامله با ایشان بنا نهادند که [illegible]
دولت چنان رفتار نشاید مؤلف گوید از شداید و زحمات که برای اهالی حمبرق رسید نسبت تحمیلات و تکالیفی که از
پس ایشان وارد گشت بس راحت و فراغت بود توضیح این مقال آنکه امپراطور در هشتم ماه جون مطابق شانزدهم
جمادی الثانی سنه ۱۲۲۸ هجری حکم محکم صادر و در هجدهم ماه مزبور بوسطه اخبارنامجات بر عموم اهالی آن ولایات معلوم و ظاهر ساخت
که نظر بجرم و جنایت طغیان و خیانت بغی و عدوان که از اهالی حمبرق و لوبک نسبت به دولت فرانس ثابت
گشته باید اهالی حمبرق چهل و هشت ملیان فرنک که هر ملیان ده کرور و بحساب تومان شانزده کرور است و اهالی
لوبک ده کرور تمام بدون سخن و کلام تسلیم دیوانیان عظام نمایند و مقرر فرمود که مبالغ مزبوره را در مدت
یکماه یا نقدا مهیا سازی نمایند یا تجار معتبر برایه حواله و توجیه بنمایند یا در عوض امکانات و اسباب کشتی و [illegible]
احتیاج لشکر و جنود بری و بحری از شراب و غیره و مسکرات و ماهوت و دیگر منسوجات و چوب کشتی و قیر و قطران
و قیر و طناب و ریسمان و مس و فولاد و متفرقات سایر اجناس لوبک و حمبرق از قرار نرخ وقت مسعر و تحویل
کارکنان دولت فلک فر نمایند مؤلف گوید در حمبرق اموال مردم را باین اسم بخرج و برخرج تاراج میکردند و در درزدن
که دارالسلطنه سقسان بود هم اموال [illegible] در معرض تاراج و هم جانهای رجال در مرصد اتلاف و قتل بود و تعدی

و اجحاف و ظلم و اسراف در آن بلد و چندان و بل صد چندان آن بود که در حمبرق و از آن قبیل بعضی عمال آن
و مفسدین شروحی چند برخلاف واقع معروض خدمت مهر لوامع امپراطوری داشته بودند که موجب سخط ایشان
گشته در پانزدهم ماه جون مطابق بیست و ششم جمادی احکام قضا نظام بعهده مباشرین امور دیوانی حمبرق
و سایر متعلقه آن مقرر فرمودند که تفصیل اسامی اشخاصی که از راه خوف و بیم ترک اوطان و الوف گفته از ولایت
مزبوره فرار و طارت خدمت روسیه اختیار کرده اند با اتمام قلمی و انفاد حضور مهر ظهور امپراطور دارند مقرر بود
که هرگاه از روز تحریر الی مدت چهارده یوم دیگر اشخاص مزبوره مراجعت بمساکن خویش ننمودند فیها و الا اموال و املاک
و متملکات ایشان را کلا ضبط دیوان نمایند و بتوسط مباشرین دیوانی عیال و کسان و اقوام و خویشان ایشان را
و آزار بسیار رسانیده با سر و تب و قتل و ضرب گرفتار دارند و بسیاری از اکابر و متمولان ولایت را بجای غائب و فراری
گرفته جبرا ایران داشتند که وجه ترجمان فراریان را ضمانت نمایند که هرگاه فراریان را نیابند وجه ترجمان
بحیطه وصول نرسد ضامنان مزبور از عهده حصه ایشان برآیند و اشخاص مزبوره اکثری متمول و معتبر و [illegible]
و منعم بوده آن بیچارگان که مادام العمر روزگار بناز و نعمت و عیش و عشرت بسر آمده بود و بهرچه خاطر خواه بود
میسر در قلعه قدیم حازبرق که در ساحل بسار رود آلب واقع است برده محبوس داشتند و از معاش و کسان خویش بی نصیب
بالکوشانی خشک بود در جای عنبر و زعفران و بستر نیز از خاکستر و در عوض پرند و پرنیان مرکز راحت مقیم [illegible]
و نیز گروهی از ولایت لوبک را بشهر حمبرق برده در بندر آنجا کشتیهای شکسته مستعمل مکان داده تا بوسطه
بدی مکان و عفونت هوای آن بیچارگان آمده وجه ترجمان را بزودی کارسازی نموده از عهده برآیند و علاوه
بر مذکورات در بیست و چهارم ماه جون مطابق اوایل سرطان حکمی محکم بضبط اموال و متملکات عموم ارباب تمول و مکنت
ولایات حمبرق و خاور و [illegible] از قرار تفصیل اسامی که حکم مرقوم بود از جانب امپراطوری شرف صدور یافت
فصل بیست و سیم در بیان رفتن [illegible] مجدد بشهر درزدن و جنگ لوتزین و ارادت مجمع کنگره در شهر پراغ و
جنگ و تاراج و درستان جنرال موره و بهم خوردن قرار گفتگوی مجمع پراغ و جنگ درزدن و مجادله
لیبزیک و خبر [illegible] و سایر گذارشات در روز دویم ماه می مطابق دهم [illegible] آیات فتح [illegible] رایات
امپراطوری در محاربه لوتزن که یکی از ولایات سقسان است [illegible] آمده [illegible] شهر درزدن که دارالسلطنه مملکت

مزبوره است محل نزول اجلال فرمود و پادشاه آنولایات از جانب امپراطور منصوب و در خدمتگذاری و جمعداری
آنحضرت دقیقه نامرعی نگذاشته و کوتاهی نکرده بود امپراطور ده روز در ولایت مزبور توقف فرمود پس از آن
بتعاقب روسیه رفت و در نوزدهم ماه می در حوالی ولایت بوتذن بلشکر روس رسیده محاربه آغاز نمود و دو روز
دیگر در حوالی شهر ورتچین واکرچین واقع گردید که سه روز بطول انجامید و در هر سه کرت فتح از جانب امپراطور
روی داد ولی در محاربه مضرات بسیار بجنود او رسید بس بری این جنرال میرافتاد و در اواخر محاربه در هنگامی که
گیرودار گرم بود مرشل دوراق و جنرال کرز سرگرم سخن و صحبت بودند ناگاه گلوله توپی از جنود متخالف آمده
مرجنرال کرز را برخورده در ساعت جان بحق تسلیم نمود و بنای هستیش از بنیاد رفت و مرشل دوراق را نیز زخمی منکر رسید که
کیفیت آن مذکور خواهد شد و پس از محاربات حضرت امپراطور و امپراطور روس و امپراطور نمسه را گفتند که حقیقت مکنونی و
محبت و راستی و دورنگی و معاندت خود را نسبت به هر یک از دو دولت معلوم سازد بالاخره پس از مکالمات بسیار
قرار کار بر آن دادند که دولت فرنس با روس مصالحه نماید و دولت نمسه نیز دخیل در امر مزبور شود و در اتمام
کرده لهذا در چهارم ماه جون در ولایت پلیسوتیه بنای متارکه نهادند و ابتدای ایام متارکه مزبوره تا دهم
اگست کشید که مطابق بیستم اسد باشد در ابتدای بنای متارکه قرار بر آن شد که اتمام امر مصالحه در ولایت پرگ که
با قلعه محکم و مضبوط است و دار السلطنه بوحمیه است شود و سفرای طرفین در محل مزبور مجتمع گشته در این باب سخن رانند
پس برحسب قرار رفتار نمودند و در ولایت مزبور مجمعی آراسته مشغول سخن گشتند بالاخره تکلیف نمودند که ناپلیون ولایاتی که
از سنه ۱۸۰۵ عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۰ هجری تا آن زمان از سایر قرالات گرفته ضمیمه ولایات فرنس نموده متصرف داشت باز دهد
و در این صورت بایستی امپراطور ولایات حالنه و ... را که ضمیمه ممالک داشته بود رد نماید و واگذار کند ولی باز
ولایاتی چند از ولایات مستخره در تحت تصرف امپراطور بماند و احتمال آن داشت که بنای دولت فرنس ناپلیون را
رضای مصالحه مزبوره نماید اما در بین مکالمات مصالحه خبر رسید که در ولایت وتاریه که یکی از ولایات محکم و قلاع
مستحکم ملک اسپانیول است جنود انگلیس و روس باستظهار و امداد سایر قرالات بسپهسالاری لارد ولنگتان
عساکر فرنس را بجمعی برادر امپراطور را هزیمت داده شکسته اند و مرشل سالت در محل مزبور از محاربه فرار نموده و از
رفته است و محاربه مزبور بجنگ وتاریه مشهور است و غزوه مزبور موجب قوت مباشرین دولت انگلیس گشته ملک متصرف شاه

داده است

درآمده است وصول این خبر موجب مزید قوت و قدرت کار قرالات مخالف ناپلیون و دشمنان آنحضرت سلطنت ممنون
بر تکلیفات شاقه و تحمیلات سابقه دولت فرنس افزودند و مطالبه مطالبی چند نمودند که قبول آن مغایرت
و منافات با طبع غیور و خاطر کیوان اعتلای امپراطور داشت مقارن این احوال جنرال مورو که اسم او سابقا
ذکر شد چنانکه مذکور گشت چون ناپلیون او را از ولایت پاریس اخراج فرمود پس از سیاحت ممالک و ولایات
چند در این اوقات در شهر بل تیمور که یکی از ولایات جزیره امریکه است متوقف بود اخبارات مزبوره که الحال
ناپلیون را دلیل بود استماع نمود با خود اندیشید که اعمال ناپلیون را هنگام مکافات رسیده و تلافی بهمه
موسم گردیده است لهذا از ولایت مزبور حرکت نموده بوقت مکالمات مصالحه وارد شهر پرگ گردیده
بعضی را رای این است که او بهوای سلطنت فرنس روان شد که شاید قرالات متفقه فرنگستان قرعه سلطنت فرنس را
بنام او زنند و جمعی را اعتقاد آنکه مرشل برنادات ولیعهد مملکت سوئدن او را محرک گردید که به آنجا رفته متقوت
و موافق سلاطین فرنگستان که مخالف و معاند امپراطور ناپلیون بودند سر بر سروری و مرتبه امپراطوری
ناپلیون را متصرف گردد و شاهین شاهنشاهی را رام نموده همای همایون فال حکمرانی و شاهباز شاهان شهر
شهریاری را بدام آورد ولی تقدیر را امری خلاف تدبیر او بود با قضای قضایای قضا مقدمات مقصود را
ضمیرش انتاج قضیه برعکس مراد نمود و نتیجه مقدمات مزبور آنکه بجای تخت تاجوری بر تخته تابوت قرار گرفت
و در عوض آنکه افسر بر سر نهد سر بر خاک نهاد و در بستر قبر بخفت یعنی قریب در محاربه لفزیک بمعرض قتل رسید
مجملا این معنی سمت وضوح یافت که در مجمع مزبور امر مصالحه انعقاد نخواهد یافت و در سخن زیاده از حد صداع امری
نخواهد بود و ناپلیون از مصالحه مایوس گشته در آخر ماه جولای مطابق اوایل اسد تشریف فرمای شهر منتز که یکی از ولایات
نمسه و در زمین سفلی واقعست گردید امپراطوریس ماریه لوئیزه نیز بعزم دیدن او بشهر مزبور روان گردیده روزی
چند در خدمت او بسر برد و چون ناپلیون بشهر درزدن که دار السلطنه سقسانی است رفت امپراطوریس مراجعت بپاریس
کرد و مجددا در ورود امپراطور بشهر درزدن مدت متارکه او و سایرین نیز با تمام رسید و از شانزدهم ماه اگست مطابق
بیست و ششم اسد دولت نمسه پرده از کار برگرفته مخالفت و معاندت را با حضرت امپراطور ظاهر و آشکار ساخت
جنود خود را بمعاونت و امداد عساکر متفقه قرالات مامور ساخت حضرت امپراطور از این معنی بعقد مزبور آشفته در ساعت

احکام قضا نظام و فرامین قدر ارتسام با قپخان ارشل نی مقرر فرمود که ساز حرب را آماده دارد و قدم
کارزار گذارد و در ابتدای پیکار جنرال جانبی که از جنرال ارشل نی بود فرار و التزام خدمت خصم را اختیار
نمود اولا محاربه در حوالی ولایت درزدین واقع و انوار فتح و نصرت بر جبین احوال جنود ناپلیون ساطع
لامع گشت و مرشل مورو در همین غزوه مقتول گردید ولی مرشل واندمی در آن ایام هزیمتی روی داد که فتح
مزبور را بی ثمر نمود و پادشاه بوریه نیز چون مملکت خود را از جنود فرانس خالی دید سر از انقیاد امپراطور باز
زده گردن از فرمان او کشید و بملوک مخالف ملحق گردید و در ماه اقتوبر مطابق سنه مزبوره غزوه لپزیک
اتفاق افتاد و در این محاربه کار جنود فرانس بآخر رسید و پس از محاربه مزبوره عساکر ولایت سقسان نیز که
آن زمان قدم در طریق اقتفای ناپلیون ثابت داشته بودند روگردان و ملحق بعساکر دشمنان گشتند و شاهزاده
پانی اتاوسکی که از شاهزادگان له بود در غزوه مزبور خواست که از رود الستر عبور نماید با اسب و اسباب
در آب غرق گردید و مرشل دوراق نیز کشته گشت حضرت امپراطوری بمفارقت ایشان بغایت متاثر افتاده
شرحی محتوی بر تفاصیل مصائب سانحه جنود خود در آن سفر نگاشته قتل آن دو مرد بزرگوار را اعظم مصائب و نکاره قلمداد
داشت و مرشل دوراق در حالت نزع وصیتی نمود این بود که چون تا کنون خدمت بصداقت نموده و همواره از جانب
خیانت بری بوده ام اکنون که عمرم بآخر رسیده و زمان جان سپاریم بر سر آمده مراحم خاطر امپراطوری مستدعی آنم که دختری
دارم مورد مراحم و اشفاق پادشاهیش دارند اگرچه غلام زاده است بمنزله دختر خودش شمارند فصل بیست و چهارم در
ذکر تعداد و تقسیم لشکر فرانس قبل از جنگ درزدین و تعداد لشکر متفقه سایر قرالات و طرح لشکر کشی جانبین
و معاودت مرشل مورو از ینگی دنیا و ملحق گشتن وی بلشکر دشمن و یورش دشمن بسر درزدین در بیست و ششم اوت
مطابق ششم سنبله و رسیدن ناپلیون بامداد شهر مزبور و کشته شدن مرشل مورو و شکست یافتن و فرار
نمودن لشکر دشمن و تعاقب نمودن لشکر دشمن را پاره فرانس و شکست خوردن مرشل واندمی و گرفتار شدن او در دست
دشمن و جمعی کثیر از لشکر دشمن بسبب شکست مرشل واندمی و سایر گذارشات اتفاقیه آن اوقات از قرار وقایع مزبوره
حضرت امپراطور تصمیم توقف و تحصن در ولایت درزدین فرمود لهذا اشجار باغات مزبور را کلا از پا در آورده ترتیب آلات
و اسباب نموده سنگر و باره و برج بر گرد ولایت مرتب داشت و در اندک فرصت قلعه مزبور را شان قلعه ذات البروج

فرمود و قلاع محکمه حوالی شهر و زیر جبل و سواحل رود الب را نیز با تمام متصرف و مستحفظ مقرر فرمود و اهتمام
تمام در محافظت و استحکام قلاع ثلثه ترفو و طمبرق و متغدبرق که بر زیر کوه واقع است فرمود که بواسطه ارتفاع
قلاع مزبوره بضرب توپ دره که مجرای رود البست بتصرف جنود فرانس و از دست مخالفین صحرای بادست بر آن نبود
خارج بوده را معسکر جنود فرانس داشته سنگر مرتفع و خندق عمیق باطراف آن بر آورده حفر نمودند و بر رود الب
پلی از زورقهای کوچک مرتب ساخت که معبر فیمابین قلعه ستالپن و قلاع فوق جبل بوده باشد از اینگونه حرکات در قلع
ناپلیون چنان استنباط و مفهوم میگشت که او را تشویش و بیم آنست که جنود دشمن که مجمع ایشان در پشت جبال بوهمیا است
و از فوق جبال بوهمیه حمله و یورش بموکب ظفر کوکب آورند بالجمله حضرت امپراطور فرمان داد که عموم جنود جدید ممالک فرانس
و جوانان با فروشان نظام کلا از هر محل و هر مقام در مکان مزبور مجتمع و فراهم آیند و در اوایل ماه اوت سنه ۱۸۱۳ عیسوی
مطابق سنه ۱۲۲۸ هجری امپراطور ناپلیون دویست و پنجاه هزار لشکر با تمامی تدارکات و استعدادات در ولایت سقسانی و سیلیسیه
فراهم و موجود فرمود و جنود مزبوره را در هر مقام و مکان مقر و مستقر داشت که در هر مقام که لشکر مخالف فراهم آید
بمحض حرکت مقابل ایشان رهسپر و هیچ مکانرا خالی از جنود فرانس نگذارند چنانچه در حوالی ولایت لپزیک جنرال اژرو را
با شصت هزار نفر مقرر فرمود و در شهر لونبرق که یکی از ولایات سیلیسیه است یکصد هزار تن بسرداری مرشل مکدانلد معین
داشت و پنجاه هزار کس در شهر لوزیه که فیمابین ولایات سیلیسه و بوهمیه و سقسانی واقع است متوقف فرمود جنرال است را
با بیست هزار نفر میان جبال ولایت بزنه مامور توقف کرد که هر هنگام اثری از لشکر مخالف بظهور رسد بمقابله ایشان بپردازد
و حضرت امپراطور خود با بیست و پنج هزار نفر از قراولان خاصه که از ابطال رجال جنود فرانس بودند در حوالی شهر درزدین رحل اقامت
افکنده و جمعی کثیر و جمی غفیر از جنود سعادت تأثیر نیز با ابهیج شاهزاده یوجین در مملکت ایطالیا منزل گزین بودند و بیست و چهار هزار
تن نیز افواج ولایت بوریه با ابهیج جنرال روی بود که حسب الامر امپراطور بجنبه اولی عساکر منصوره مامور بودند و سرداران
جلادت نشان و صاحب منصبان با فروشان و جنرالان جنود ظفر بنیان کلا و قاطبه با التزام رکاب نصرت انتساب و اشتیاق
موکب سعادت نصاب احضار فرمود و عموما حتی مرشل سورت پادشاه ولایت نیپل بحسب امر امپراطور در موکب منصور حضور
بهم رسانیدند و مرشل مزبور با وجود رنجش خاطر که از امپراطور داشت از محاربه خصم تغافل و تساهل نورزید و سایر قرالات
اروپا که در مخالفت و استیصال ناپلیون متفق گشته و موسوم بقرالات متفقه بودند نیز حشام تمام و تدارکات

و استعدادات لا کلام فراهم آورده بودند که صد و بیست هزار نفر جمعیت از جنود دولت روسیه توجه و تجمع
قرالات متفقه نیز شصت هزار نفر از جیوش روس و پروس بایشان ملحق و منضم که تعداد جنود ایشان به دویست هزار رسید
و جنود مزبوره را که موسوم بلشکر عظیم قرالات متفقه بودند الوابجمعی جنرال اشوارزنبرق داشتند و عنان جنود مزبوره
بکف کفایت او باز گذاشتند و جنرال مزبور را نسبتی با دولت نمسه بود ولی علاوه بر آنکه امپراطور نمسه تازه بقرالات دیگر
متفق و ملحق گشته و پادشاهان قرالات را منظور از سپهسالاری او رضاجوئی خاطر امپراطور مزبور بود آن جنرال را در
فنون لشکرکشی و سپاه آرائی مهارتی تمام و وقوفی لا کلام بود و عقل و ذکا و ادراک و احوال مستقیم و سلیقهٔ صحیح
باهم مجتمع بود و از لوازم بزرگی و حکمرانی او را آگاهی کامل حاصل بود و حقیقت حزم و روقه کسی نبود که چنانکه محافظه و دور
و اخراب متعاونه خیالان را بر محاربه ترغیب و آداب جدال ایشان تعلیم و تادیب نماید و قرالات مزبوره جیوش بحر امواج را
در حوالی و اطراف ولایت زیق که شهری محکم و قلعه بسیان بروج فلک مثل فلک البروج مستحکم است و دارالسلطنهٔ توجه است
مستقر و متمکن داشته و جبال ارج ارج که در آن حدود واقع شکوه و بنا و هیاکل مزبور بوده و در پشت جبال مزبوره که قلل
که در رفعت با کیوان لاف برابری و دعوی برتری بود و منتظر و متهور فرصت بودند که از فراز آن جبال چون شهاب ثاقب
و مندل کواکب بزیر آمده و ولایت درزدین ریخته و داخل ولایات سقایانی شوند و جوقی دیگر از افواج لشکر
نفر بودند مامور تسخیر ولایت درزدین و سلیقه داشته و جنرال بلوچر را بسرداری ایشان برگماشته و عده دویست
طرق و معابر شهر برسلو را که دارالسلطنه ولایت سیلزیه است محافظت نمایند و در شرح ترتیبات و تعبیه مملکت سوئد
سی هزار تن لشکر مملکت مزبور و شصت هزار کس از جیوش روس و پروس در قرب دروازه شهر برلین بعمل آمده
و شهر مزبور را از جانب شمال فاصله با ولایت درزدین یکصد میل راه است و از جانب شمال و مغرب با شهر برسلو
هشتاد و پنج میل راه است و فاصله دارد و جنرال ولمودین نیز با سی هزار از عساکر نمسه در روس و شهر شوارزن که یکی از
ولایات ملک نمسه است متوقف بود و جنرال هلر با چهل هزار لشکر نمسه مدیده بایلی جنود الوابجمعی شاهزاده که از
جانب ناپلیون بنیابت سلطنت ایطالیا منصوب و در آن صفحات مامور بود ممانعت و شاهزاده
با افواج الوابجمعی خود بمقابله جنرال که با جنود جمعی خود مامور و متوقف حدود و ولایات اشتغال داشت
بر آنند که طرح صفوف محاربه و جدال با در شرح تجارت ریخته که در اول ترتیب دولت فرانس بود

جرح و تعدیل و تغییر و تبدیلی که لازم داشت بعمل آورده و دستور العمل طرح مقابله و مقاتله امپراطور ناپلیون
بقرالات متفقه داده بود که از آن قرار رفتار نموده دست بکار کارزار زنند و در شرح مورو و چنانکه سبق ذکر یافت
از اعاظم معتبران بارگاه کیوان اشتباه امپراطوری بود و امپراطور بسبب ثبوت تقصیری از شهر پاریس اخراج نموده او جنگی دنیا
روان و در انجاح و کاری بپایان میبرد تا در این اوقات امپراطور روس نیز در خود خواهان روبر جنود نموده
قرالات متفقه پیش سردار فرموده آن دو سردار با اقتدار یعنی مورو و برنادات طرح لشکر آرائی قرالات متفقه را
ریخته ایشان را از حیل و تدابیر و لشکر آرائی ناپلیون بتحقیق آگاهی رسانیدند و آن دو سردار را باعتبار مورد تغییر و شماتت
دشمن و دولت کرده که محض عداوت و رنجش خاطر با ناپلیون با دشمن مملکت خود دوست گشته بمحاربه با اهالی مملکت قیام
و اقدام نمودند و چشم از مملکتی چون فرانس که موجب اشتهار نام و ترقیات مقام ایشان بود پوشیده و در خرابی
و اتمام ایشان کوشیدند مجملاً سرداران مزبوره پیری که برای حرب حضرت امپراطور دیده بودند آن بود که از انجا که
این مرحله بدیهی است که ناپلیون با هر یک از افواج آغاز محاربت کند لامحاله غالب آید و منهزم سازد و
الکنون معلوم نیست که او در منظور چیست و او لا حمله بر کدام دسته از جمله لشکر خواهد آورد پس باید هر یک از سران
سپاه و سرداران جنود ظفر همراه در هر محل و مقام که با جنود سعادت ارتسام ناپلیون تقابل آیند اصرار و ثبات
در محاربه ننورزند بلکه از مقابل فرار نمایند و چون جنود ناپلیون ایشان را تعاقب نمایند جوقی دیگر از لشکر
متفقه در عقب سپاه او آمده از اطراف طریق تردد بر ایشان مسدود نمایند جوقهای دیگر عساکر او را مانع از
امداد آیند تا مگر بدین راه بر او ظفر یابند و الا امپراطور ناپلیون جنرالی جهان و مشتمل است که حوصله و هم دوراندیش
تصور خبط و خطا در آن نتوان نمود و لامحاله در هر مقام که جوقی از لشکر او خواهش آغاز محاربه نماید افواج دیگر
جنود او بامداد و معاونت ایشان خواهند رسید و اگر کوه آهن در مقابل باشد خواهند برداشت و سیل سیال در
برابر ایشان توانائی نخواهد داشت پس سپهسالار بزرگ لشکر را که اشوارزنبرق باشد لذا قرالات مزبوره استحضار
نمودند که بر حسب صوابدید مزبور رفتار نموده در هنگام مقابله با جنود ناپلیون فرار اختیار و در جنگ دیگر قرار
کارگر ازند و هم او را اعلام داشتند که هرگاه ناپلیون از ولایت درزدین حرکت نماید و حمله بر جوقی از
دستجات لشکر قرالات متفقه رود سپهسالار مزبور با دویست هزار جنود ظفر نمود الوابجمعی خود از جبال ولایت

نوچمیه زیاده طریق حجت و قرار و راه گریز و فرار را از جانب عقب مراوده سازند و تعجیل تمام در تسخیر
و محاصره شهر مزبور پردازد پس جنرال بلوچر قبل از تمامی سپهسالاران لشکر عساکر و افواج الوانجمعی خود را
از ولایت سیلیشه حرکت داده بمحاربه و مقاتله مرشل مکدانلد و مرشل نی سرداران دولت فرانس اقدام کرده جسارت
امپراطور بمحض خبر و استماع مرحله مزبور با پنجاه هزار تن قراولان خاصه جلادت ارتسام و جمعی دیگر از
افواج بحر امواج سوار نظام الوانجمعی جنرال لیتور در پانزدهم ماه اوت مطابق بیست و سیم سنبله از شهر
درزدین حرکت نموده بامداد و معاونت مرشل مکدانلد و مرشل نی روان گردید و برای سهولت عبور و مرور
و اوامر قدر بعقد و ربقون غرضه و رفرمود که پلهای محکمه و جسرهای مستحکمه بر نهر رود باز مرتب داشتند
و تعجیل تمام و استعجال لاکلام عنان شهب عزیمت را سبک کرده مقرر فرمود تا افواج بحر امواج الوانجمعی
مرشل نی نیز بمعاضدت و معاونت جنود ظفر نمود ملتزم رکاب نصرت انتساب روان و ملحق بموکب ظفر کوکب
فیروزی نشان گردند و رود باز رودی معظم است و منبع آن در ولایت سیلیشه و حدود ولایت بوهمیه و از
از جانب شمال ولایات لودبرق و بند لودسقان گذشته از وسط شهر کرستین داخل برود اودر میشود
بالجمله جنرال بلوچر حسب دستورالعمل مقرر از محاربه و مقاتله با جنود کواکب ممالک امپراطوری بحث و جنگ احتراز
جسته از جانب ولایت گنذبیج کمی از ولایات بوهمیه بتوقف تمام رو بهزیمت نهاده بجنگ و گریز در میان
فرار و ستیزی با لشکر فرانس مینمود تا اینکه خود را برود خیس رسانیده در ساحل رود مزبور در حوالی شهر جاور
مکانی مناسب مر عساکر خود را مرتب ساخته بمحافظت ولایت سیلیشه و دارالسلطنه آن مملکت اشتغال ورزید و در
بیست و یکم ماه اوت مطابق آخر سنبله سنه مزبوره معروض خدمت امپراطوری افتاد که بمحض خروج حضرت امپراطور
از ولایت درزدین عساکر قرالات متفقه روس و پروس و نمسه جسارت و تسخیر قلعه درزدین مبادرت ورزیده اند
امپراطور ناپلیون این خبر را نعایت مرضی خاطر مهر آیات داشته تمهیدات خصم را شومده مبرات خود دانسته فرمان داد
که افواج قراولان خاصه او بمملکت سقان که ولایت درزدین و دارالسلطنه آن مملکت است مراجعت نماید و مرشل مکدانلد
بتعاقب بلوچر مأمور ساخت و خود بروز دیگر از آن پس شهب عزیمت بجانب درزدین تاخت و در آن اوان شوارزنبرک با
عساکر جسام قرالات متفقه و امپراطور روس و پادشاه پروس و شاهزاده و مرشل بو چون نهضت امپراطور ناپلیون از درزدین

استماع نمودند بر حسب تدبیرات سابقه با دویست هزار لشکر از جبال و ولایت بوهمیه نزول آمده عساکر خود را
کلا و بالتمام در جانب یسار رود آلب مجتمع ساخته در خیال یورش و حمله شهر درزدین بودند و اراده تسخیر و
سنگرهای شهر مزبور داشتند جنرال سنت سیر که بر حسب امر حضرت امپراطور با پنج هزار نفر بمحافظت طرق و
شوارع و حدود و ثغور ولایت بوهمیه مأمور بود چون هجوم جیوش بحر خروش و یورش عساکر روس و نمسه و پروس را
از اطراف و نواحی ملاحظه کرد تاب مقاومت نیاورده از مقابل ایشان کناره گرفت بحوالی ایلبه ولایت مزبوره
لشکر منظور را تا هنگام وصول حضرت امپراطور از تسخیر و تصرف آن جنود نامحصور محافظت نماید خود را بقلعه رسانیده در آن
حصن حصین متحصن گشته بمحافظت و قلعه داری اشتغال ورزید عساکر ثوابت آثار قرالات متفقه چون طریق اقتراب خالی از خار
عایق و رادعی دیدند کار را با منظور خود موافق و مطابق دیدند بدون تأمل و درنگ در جهت محاربه و جنگ بحوالی شهر رفته
عساکر را در چهار ستون مقرر داشته و بمحاصره اقدام نمودند و این امر در روز بیست و پنجم ماه اوت مطابق
چهارم سنبله صورت وقوع یافت و هرگاه سلاطین حشمت قرین روس و نمسه و پروس قبل از ورود ناپلیون ولایت مزبوره را
مسخر کرده و متصرف شده بودند یکباره اختر اقبال ناپلیون از اوج جلال بحضیض زوال افول نموده میگردید زیرا که کلی
مراد وی با مملکت فرانسه بسته و منتهی جنود جدید او بمملکت فرانس تصرف مخالف بیافتاد اگرچه طرح محاصره را بر وضع
مرغوب ریخته بودند ولی سرداران جنود متفقه روس و نمسه و پروس چنانچه بایست از عهده محاصره بر نیامدند برآمده
چه بایستی در همان روز ورود از اطراف و جوانب حمله و یورش برده شهر و سنگرها را بحیطه تسخیر آورده ولی تکاهل ورزیده
منتظر ورود جنرال کلنو شدند که او نیز با افواج الوانجمعی خویشان ملحق گردد لذا از آن پس با امر محاصره پرداختند حمله
حمله و یورش را در آن روز موقوف داشته بفردای آن روز که روز بیست و ششم ماه اوت مطابق پنجم سنبله بهنگام صبح بمحاصره و
یورش اشتغال ورزیدند و از اطراف شهر و سنگر گلوله توپ آتش بار صاعقه کردار مانند باران باریدن گرفت و در عین شتاب کار
جنود قرالات متفقه هجوم آورده سنگری مضبوط که قرب دروازه و پالیه سوالد بود متصرف گردیدند و با آنکه فاصله سنگری
دیگر را نیز متصرف در آورده تا نزدیک میدان رسیده که از اطراف بجنود فرانس سیل آتش ریزان و پیش مقاتله پرداختند و گلوله خمپاره
و تفنگ و توپ متوجه دیوار و بارو شهر مزبور سر کشیده و جنرال سنت سیر را اگرچه لوازم مجاهدات و مساعی و ثبات قدم در
محافظت و محارست ولایت و معارضه و مقابله دشمن قوی آیت معمول میداشت ولی در قوه خویش نمیدید که توان

شهری که آن عظمت داشت از صدمهٔ حملهٔ این جیوش کواکب عدت مخالف و در مقابل مبارزت ایشان متفاوت تمام
و با اکابر ولایت در این اندیشه و خیال بودند که شهر را بدشمن سپارند و سر از گریبان زنهار بر آرند که ناگاه
ابواب بخت و اقبال مفتوح و لوکبهٔ موکب ظفر کوکب با فتوح حضرت امپراطور از جانب یمین دوداب چون سیل و
برق عجال نمودار گشته وارد ولایت شدند و در استخلاص شهر از دست مخالف استعجال نموده حمله بر افواج خصم برده دارم
غم از مرآت خاطر احباب بستردند **مؤلف سلوه چون حضرت امپراطور خبر غریب لشکر مخالف را بجانب دولت**
استماع فرمود از حدود ولایت سلیله برجعت و تعجیل و سرعت عنان عزیمت بجانب آن ولایت معطوف فرمود
و هنگامی که افواج خصم شهر محصور را در جناح تسخیر آن حصن بی قصور بودند شرف ورود ارزانی فرمود و ساعت
جنود فرس نمود را بمقابله و مقاتلهٔ خصم با مسعود فرمان داده ملاحظه خستگی و ماندگی عساکر نصرت مآثر نکرده افواج
لشکر نیز از راه تعصب و غیرت مطلقا اظهار فرو ماندگی نکرده امپراطور را ثنا و آفرین خواندند و با نهایت جلادت اقدام
بمحارب ورزیدند و همانا بخت نامیمونی سپدار و اقبالش همیشه کار ساز بود و در هنگام عبور از تنگناها و معابر و تحکمات
حضرت امپراطور توقف فرموده پادشاه سقانی را احضار داده وی را از خرابی ولایت در زدن تسلیت داده و با خراج و
هزیمت مخالف مستظهر داشته وارد شهر نخست و از محل معبر عبور نموده امر بحمله و یورش فرموده برشل نیز و خنا دال مار سیرو در برابر حضرت
امپراطور حمله بردشمن بردند یکی از آنان دو تیر سرزبان لندر وارزه موسوم بیلاوین بشهب جلادت بیرون جهانده حمله بسیره
جنود خصم کرد و دیگری لندر وارزه موسوم به نیز نه بی پروا پا بدر نهاد و دست از سر شست و جانب چپ روی
ستیز بمیمنهٔ لشکر خصم آورده آن دو شیر بیشه کنداوری در اولین حمله لشکر پادشا را از مقام خود که باغ بزرگ موسوم
دوانیده و مدد کردند و آنان را که با مدد توپ آتش فشان رخنه بر شهر افکنده بسنگرها متصرف گشته بودند از سنگرهای بر بیرون
اخراج نموده بسایر جوقا و افواج جیوش قزلات متفقه را از شاهده این صورت رعب و هراس بر خاطر مخالف استیلا یافته
دست از محاصرهٔ شهر و سنگرها برداشتند و قرار کار جنگ بر فرار گذاشتند تا اینکه خسرو افواج کواکب تیغ تسخیر ممالک اقالیم
در نیام مغرب نهاده دست از میدان وادی سپهر بازداشت پس طرفین حسام انتقام در نیام نهاده هر یک در مقام خود آرام گرفتند
و قرب مکان ایشان بالمره بکر خیان بود که قراولان طرفین الهم بمکالمت مینمودند تا هنگام طلوع صبح که شاه افق جمالک
شرق نهضت افواج مختلفه کواکب قدم در میدان سپهر نهاد طرفین نیز قدم در کارزار نهادند و با آنکه ایران و با دیگر عزدار

چون بحر خضر و میدان موار المونهٔ صفحهٔ اغبر منجمه بودن تکاهل و تقاعد از حرب ننمودند و حضرت امپراطور عساکر
منصوره را جوقه جوقه دسته دسته از شهر و رزمین باطراف روان ساخت و چون قزلات عساکر متفقه الکه بر تصرف را
از شهر باپامین الی ولایت سطر لین کلا بحیطهٔ تصرف در آورده بودند حضرت امپراطور لشکر بر هر تعام و هر کرانی
آن سهل و الکمن بود مامور و منتشر داشت و ابر و باد و برق و طوفان حرکات حضرت امپراطوری از انتظار مخالف آسانی آن
و در حقیقه آن بر همه کار و حیات امپراطور نامیمون بود و امپراطور خود با افواج قاهره ببیابان رفتار جلد و تور فرمود
و بر جیسر و آن لشکر غلبه و استیلا یافت **توضیح مطلب آنکه فیمابین صفوف جیسر و لشکر مخالف از هر طرف آماده نهاده منتظر بودند**
که افواج الو بجیجی خا بال کلنو بدانجا آمده مقام گیرند و چون حا بال نیز بوده آن مقام رسید افواج الو بجیجی از آن جهت کی از
ارکار امده و کار ایشان را ابکلی ساخته بود و باروط ایشان رطوبت برداشته و استخوانها بمصرف نرسانیده بود و در آن اثنا
خصم را لحظاطی رسید حضرت امپراطور فرصت غنیمت شمرده امر بیورش جیسر فرموده در هنگام گرمی هنگامه حرب و جنگ
و اثر آن صوعق کلوله توپ و تفنگ آواز رعد صحار توپ از یکی سنگرهای قراولان منقطع گردید حضرت امپراطور خبار آن
قاذ قادر سبب تشخیص مرنبور مامور فرموده شاید پس از تشخیص معروض شد که چون سنگر مزبور در پستی واقع و مقام توپ دشمن
بر تفع می باشد توپهای سنگر مزبور در جواب توپ خصم مانده و هر قدر هم توپ میاندازند بدشمن نمیرسد و از آن اثر باکی یافته
می شنید و هر سیر و حضرت امپراطور از استماع این سخن بر آشفته متغیرانه فرمود که صوت آواز توپ را منقطع سازند و متصل توپ
میاندازند تا دشمن را در مقام سرگرم سازند و از امدادو کمان افواج مانع آیند پس بحکم وصول حکم مطاع بصدای رعداوی توپ
در سنگر مزبور بفلک اعلی پیوسته و در ساعت حرکتی از افواج مخالف بر سر کوه بظهور رسید که در ظهور آن حرکت بر جنود فرس
معلوم گردید که برزکی از دشمنان هدف کلولهٔ آتش فشان شده است حضرت امپراطور کمان برده که شاهزاده شوارتزنبرق
سپهسالار عساکر قزلات متفقه کشته شده و با وجود مخاصمت و معادات نجابت متاسف گردیده مامور با بنکی یاد فرموده بعد از آن
روز یکی از روستاییان سک شکاری بر شل مزبور را نزد نا پلیون آورده که بر قلادهٔ آن نام برشل مزبور محکوک بود و همه زدند آن است
که در هنگام استعجال آنکه بر شل قتال بضرب کلوله توپ صاعقه مثال مرده با پیش افتاده و از پا در افتاده و از معرکه کار زار برده بکار شرا
سینه امپراطور در پادشاه پروس افتاده برشل مزبور بخشید روز آن پس از دایره حیات بیرون رسید **مجملا چون هنوز مجادله محاربه و**
شهر دنیدن را برشل مزبور بخته دیم او مباشر و متعهد تسخیر آنجا بود از قتل او تمامی را خاطر پریشان و مضطر کردید

وتدبیرات در تسخیر ولایت موافق آن بود که ناپلیون از محل مزبور غایب بوده باشد و از خارج امدادی
محصورین نرسد نظر بمراتب مزبور امپراطور روس و پادشاه پروس از تسخیر شهر بکلی مایوس گشته پریشان‌خاطر
وصول ناپلیون طرح جنگ ایشان بالکل از هم پاشید و وضع حرب را دیگرگون گردانید و امپراطور روس و پادشاه
که در آغاز کارزار خود را غالب و متفوق میدیدند پس از ورود ناپلیون خویشتن را مغلوب و مقهور دیده از
خیال ولایت گیری بفکر خودداری افتادند ملخص کلام آنکه چون عساکر روس و نمسه دیده و شنیده غزوات سابقه
رشادت و شجاعت ناپلیون را دیده و حنظل قهرش چشیده و بارها صدمات تیغش کشیده و آوازه سطوت و طنطنه
صولتش شنیده بودند رعبی تمام و هراسی لاکلام در خاطر ایشان افتاده یکباره از تسخیر ولایت مایوس گشته و از
بی‌احتیاطی و عدم حزم تدارکی چندان هم ندیده بودند که توانند در مقابل شهر و جنود ناپلیون مقاومت
ورزند و بدین راه نیز بغایت افسرده خاطر و پریشان دل بودند جنرال جامنی که از اهالی ولایت سوئدن بود و در
فن هندسه سرور کامل التحصیل وافر معرفت چندی قبل از محاربه مزبوره از دولت ناپلیون روگردان و خدمت امپراطور
روس را ملتزم و خواهان گشته و در آن محاربه حاضر بود بعد از مشاهده اوضاع حرب معروض خدمت امپراطور روس و پادشاه
پروس داشت که اکنون مقتضی مقام آن است که جبهه و سمت محاربه را تغییر داده در عین قتال بکثرت لشکر مقابل خصم را
بجا بکلی تمام حمله بر میسره جنود فرنس بریم امپراطور روس و پادشاه پروس تو هم آنکه مبادا از تغییر مزبور بواسطه
اغتشاشی که در وضع کارزار بهم رسد خلل کلی و خطر زیاد بر ایشان رسد جرات اجرام آن ... نکردند
و فرار داده و از اطراف و جوانب احکام معهوده عساکر مقرر شد که قرار کار بر فرار نهادند فرار بر قرار اختیار
نمایند مولف گوید هرگاه سلاطین متفقه حسب صوابدید و تدبیر هندس مزبور رفتار مینمودند محتمل آن بود که شاهد
نصرت مرادشان رهبوت نماید و صورت فتح و ظفر بر ایشان ظاهر آید ولی از آنجا که تقدیرات سبحانی بر خلاف
اندیشه‌های انسانی میباشد قبول آن سعی نکردند و رسید ایشان را آنچه رسید مجملا بسبب انقلاب هوا و اغتشاش ... صدمات
بی‌منتهای افواج فرنس که تعاقب ایشان میرفتند مضرات بی‌منتها و خسارات لاتعد و لاتحصی بر لشکر متفقه را عاید
و طاری گردید و حضرت امپراطور ناپلیون پادشاه و نیل را با افواج عساکر ابواب جمعی مشار الیه بطریق واقعه در جانب جنوب رود
الب که معبر خصم بود فرمود و مرشل وانه می را مامور با جنود ابواب جمعی بقطع طرق و شوارع غربی ولایت بوهمیه که ...

وبعین ساخت مورخ میگوید چون عساکر منصوره حضرت امپراطور این دو شارع مقرر و دو معبر معتبر را که طرق
فرار و راه گریز خصم بود بسته و مقطوع داشته جنود مخالف را چاره بران منحصر شد که معبری از میان آن دو تعیم
از بیراهه برای خود جویند و بواسطه بارش باد و طوفان کج‌بنیاد فرار از آن طرف نیز صورت امکان نیافت
سلاطین متفقه را کار تباه و روزگار سیاه گردیده و افواج فرنس از اطراف و جوانب جنود خصم را تعاقب نموده
قتل و اسیر و خسته و دستگیر میکردند اگرچه در کشته و بسته مخالف سخن از پنجاه هزار میرانند ولی بی اغراق مقدار
بیست و پنج هزار تن از جنود دشمن در آن معرکه عرضه تیغ آبدار و در قید اسر مقید و گرفتار گشته و بیست عراده توپ
و چندین هزار عراده از ادوات و سایر تدارکات حرب از ایشان در مجاری فرار بدست افواج قاهره فرنس
افتاد و از لشکر فرنس شش هزار قتیل و مجروح گردید حضرت امپراطور پس از تعیین جوقات سپاه منصور بتعاقب
جنود خصم مقهور رجعت بشهر درزدین فرموده و از شدت باران رخوت و لباس و برگ و اساس اکثر رایات لشکر بعد
ورود وقت ورود پادشاه سقیان مراو را استقبال کرده با عزاز و احترام تمام بدار السلطنه رو حضرت امپراطور
مقرر فرمود تا مجروحین و محبوسین جنود مخالف را عیادت و ملاطفت کرده غذا و دوای ایشان را بوقت و موقع رسانند
لذا آن پس اهالی ولایت را احضار فرموده نوازشات و ملاطفات ملوکانه کرده وعده عوض خرابی و خساراتی که از
محاصره دشمن بر ایشان وارد رسیده بود انعامات و بخشش بسیار بر ایشان ارزانی فرموده که تعمیر خرابی و جبران شکستگی نمایند
و آن شب را مطلقا استراحت نفرموده هنگام صبح رب فلک سیر سوار و باز فوج فوج و جوقه جوقه جنود مسعود بتعاقب
خصم روان فرموده سرداران را باستیصال و گرفتاری ایشان وصیت نمود و آن روز نیز حضرت امپراطور تا شب در حرکت
و زحمت و کثیر و دار و مشقت بود مورخ گوید الحق تحمل اینگونه زحمات و مشقات که در آن چند روز امپراطور ناپلیون متحمل
گردید خارج از بشریت و طاقت انسانی بود و در آن سه روز در زیر باران و باد تمام امورات انتظام لشکر و جنود سعادت
نهاد بود و الله نوم و راحت و اکل و شرب که در کمین انداز کالانشه ضروریه است بجز قدر ناگزیر متمتع نمی گرفت و خود
رای قرار و دستور العمل لشکر تا شهر ... بتعاقب خصم شتافت و عساکر نصرت مآثر در آن قرب و حوالی مورد زحمت
و سهولت ابطال احکام و تقریرات ایشان ممکن و میسور بود ولی بسبب ... بخش مقتضی آن گردید که از فرط خستگی
و زحمت ضعف و کسر در مزاج او غالب گشته لاعلاج بر خلاف منظور ضمیر برکاب سلطنت بشهر درزدین مراجعت فرمود و تعاقب

دشمن با معدودی سرداران با قدری محول و موکول داشت و بدان راه مصائب کلیه و محن بسیار در آن ایام بر لشکر او
روی نمود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در روز بیست و نهم ماه وقت مطابق یازدهم سنبله که افواج
بحر امواج عساکر نصرت مآثر فرانسه بحکم امپراطوری بتعاقب خصم مخالف اثر مبرهن شده و کار هر یک بعدد و
مباحثه پادشاه و جنرال و مرشل برتوت و مرشل بیت سیر هر یک با افواج ابوالجمعی خود از راهی مخالف که بر تعاقب
خصم سپرده شده و مرشل وانده می با سی هزار تن جنود ابوالجمعی از طریق دیگر بتعاقب لشکر گرج طریق تعاقب مرشل ابو [illegible]
امیر سطرسن سپهسالار جمعی معظم از جوقات لشکر بعدد و سر روس روان بود و بتعاقب او تا شهر پیرواند که شهری محکم
و در زیر جبال ولایت بوهمیه است رسید امیر سطرسن منظور آن بود که خود را با لشکر ابوالجمعی بشهر یافته که یکی از دولات
بوهمیه است رساند زیرا که شهر مزبور محل معبر و سکان منظر عموم جنود قرالات متفقه واقع میباشد و مرشل وانده می
خیال آنکه هرگاه زودتر با امیر سطرسن رسیده او را منهزم و مغلوب سازد و بدان شهر شهر مزبور را تسخیر نموده متصرف خواهد
و جنود سیاره نمود خود را در آنجا متمکن ساخته طریق عبور و مرور توپ و سایر دشمن را که منحصر در آن است سدود و مقطوع
نموده مخالف را از آن لاعلاج خواهد نمود که یا در قرب مقام مرشل مزبور رحل اقامت افکنده خود و لشکر را در معرض هلاکت
عظیمه و مهالک کلیه اندازد و چه اطراف ورا عساکر نصرت مآثر فرانسه خواهند محاصره نمود و بجز مفری [illegible]
یافت و یا اینکه توپ و عراده و سایر حمال و اثقال را بر جای گذاشته از طرق صعبه و راههای غریبه که آمد و کوه [illegible]
از جبال بوهمیه فرار و جانی از ورطه هلاکت بر کنار برند مجملا مرشل وانده می بنابر تصورات مزبوره بسمت شهر بطرزوالند
عبور نمود بعد از رحیل بر آمد و بقریه کلم که فیمابین شهر بطرزوالند و ولایت بالمند در دره عمیق واقعست رسیده و از محل مزبور
عبور نموده بسمت شهر بالمند روان گردیده و مقدمة الجیش او در سر منزل شهر مزبور بقرب لشکر دشمن رسیده امیر سطرسن که تا
آن زمان بادیه پیمای یا بوادی گریز و فرار بود چون کار را بدان سان دید گریزی از کارزار ندید و دست از جان شسته و پیکان
عنان از فرار کشیده ایستاده و مهورانه بنای مقابله و مقاتله با دشمن نهاده و افواج ابوالجمعی خود را بتحریض قتال آگاه ساخته که
سلامتی و استخلاص امپراطور روس که شما حقیقه پدر و ارباب از پدر بهتر است موقوف بر آن و بسته بدان است که در مقابل خصم
کوه آهن بسته و اهتمامات تمام و مساعی لاکلام معمول و مبذول دارید مرشل وانده می چون حال آن جمال بدید خیره سری او را
مخالف مشاهده کرد او نیز افواج ابوالجمعی خود را بحرب خصم مامور داشته جوقه جوقه دسته دسته بمیدان کارزار روان ساخت

و کار به آنجا رسید که بلاعلاج چند اول جنود خود را که در قلل جبال بطرزوالند متوقف داشته بود بمحاربه مامور نمود
و عموم لشکر خود را در دره مزبور مجتمع ساخت و امیر رشید سطرسن اگرچه یکدسته و به ستاری کلوله توپ و قطاره
بسیاری از سپاه در آن پاشش از پا در آمدند ولی دلیرانه ثبات قدم ورزیده از مقام خود نجنبید تا جنرال
بزرگی که او نیز از هزیمت یافته کان جنود روس بود با افواج ابوالجمعی بامداد او رسید و شاهزاده شوارزنبرگ
نیز در محاربه فرار از محاربه مزبوره استحضار یافته جمعی را بامداد او مامور فرمود مرشل وانده می بوقفی سخت
که اطراف او را لشکر خصم احاطه و او را در میان گرفته بودند طریق چاره را از هر طرف مسدود دیده بنا چار تن بقرار
فرار نمود پس ظلمت شب پرده سیاه بر چهره عالم کشیده طرفین دست از محاربه کشیدند و مرشل وانده می تصور اینکه لشکر او
که مامور بتعاقب خصم میباشند شبانه در آن مقام رسیده و هنگام جنود روس را منهزم و مقهور نموده مقصود خود حاصل خواهد ساخت
در مقام علاج کار بر نیامده شب را در همان مکان توقف نموده و در آن شب بر خلاف مرشل مزبور جنود منهزمه خصم [illegible]
بر روز در آن مکان مجتمع گشته و هیچ جا اثری از جنود فرانسه ظاهر نگردید تا هنگام طلوع صبح که خسرو خاور از مشرق
لوای نصرت بر افراشت افواج کواکب بر افراشته و افراد موجودات را بر زیر لوا آورد شاهزاده شوارزنبرگ و جنرال
بزرگی لوای فیروزی بر افراشته عموم جنود منهزمه قرالات متفقه بر زیر لوای ایشان مجتمع و با فری چون خورشید
بسان شیر نر حمله بر لشکر مرشل وانده می بردند مرشل مزبور چون صورت حال بدان منوال دید بلاعلاج بعزم فرار روی
مرتفعات شهر بطرزوالند نهاده و در مجاری فرار او را و بنی بر دو مداد که بالمره خبر اقبال جنود فرانسه را [illegible] غروب نمود
تفصیل این اجمال آنکه جنرال کلیست که از جمله جنرالان پروشیا بود با افواج ابوالجمعی هزیمت نموده فرار [illegible] مرشل
بیت سیر چون امر امپراطور ناپلیون بتعاقب و تقاقب در عرض راه از هم متعاقبین از راه راست و جاده در بست
منحرف گشته خود را بجنگل شوین واله افکنده و بود و جنگل مزبور در حوالی شهر بطرزوالند واقع است منتهی بمحلی بود
که معبر فرار مرشل وانده می نیز بود اتفاقا دو لشکر منهزم بیکدیگر ملاقات نموده جنود پروشیا از ملاحظه فرانسیان چنان گمان
بردند که افواج فرانسه از هزیمت ایشان مستحضر و بسد طریق ایشان آمده اند که متعاقبین نیز از عقب رسیده از دو طرف
کار بر ایشان تنگ گرفته یکباره کار ایشان تمام نمایند لهذا جرات توقف در مرتفعات مکان مزبور و قطع طریق
عبور جنود فرانسه ننموده از روی یاس و خوف هجوم آور گشتند که بوضعی از میان جنود فرانسه راه یافته فرار و جان

از وسط ملک بدر برده به شهر ناپلیتن روند و از آن طرف تزیشل وارد می‌ [illegible] جنود فرانس نیز تصور نموده که جیوش
پروس از فرار ایشان استحضار یافته بسد طریق و قطع راه ایشان شتافته‌اند تا شاهزاده شوارتزنبرغ از تعاقب
برسد بنا به علیه عزم جزم نمودند که بهر طریق باشد طریقی جسته جان از مهلکه پرخطر بدر برند پس جیوش فرانس و پروس
یک جمعی تصور مزبور و منظور مسطور آن یک از شیب بفراز مرتفعات و این دیگر بعزم شهر ناپلیتن از فراز بنشیب سرازیر
شدند و صفوف جنود طرفین با یکدیگر تلاقی و مخلوط گشته دست تعقیبش تیغ آبدار و نیزه خطی چون مار برده آتش کین را
مشتعل ساختند و مردان کارزار خرمن جان بر باد فنا داده سر بر خاک هلاک نهادند و افواج سواره نظام
فرانس زورآور گشته توپخانه جیوش پروس را متصرف و قافله توپچیان ایشان را مقتول ساختند و سعی و اهتمام ایشان
نه از برای فتح و نصرت و غلبه بر یکدیگر بود بلکه طرفین را منظور جستن مفر و استخلاص از آن معرکه پرخوف و خطر بود مجملا
مقارن این احوال و مطابق این حال لشکر کواکب شمار روس الواجمعی شاهزاده شوارتزنبرغ که بتعاقب رشل وانده می
بیامدند از عقب رسیده کار بر جنود فرانس تنگ کردند و نایره حرب و قتال چنان اشتعال یافت که دود آن چشمه مهر
درخشان را تیره و تار نمود القصه لشکر فرانس تاب مقاومت و ایستادگی نیاورده منهزم و متفرق گشتند رشل وانده
و جنرال قوماط با هفت هزار تن از جنود فرانس در آن معرکه بقید اسیر درآمده دستگیر گردیدند و چند هزار کس از ایشان
بمعرض قتل رسیده جمعی کثیر مجروح و زخمی شدند و دو شقه لوای جنود فرانس متصرف عساکر خصم آمده ما بقی با هزاران محنت
و خواری فرار نموده در جنگل و جبال مختفی و متواری گشته و پس از چندی ملحق بمعسکر امپراطور ناپلیون شدند مجملا بواسطه وقوع این
فتح که موسوم بفتح کلم است عساکر متفرقه روس و پروس و لمنه قوی دل گشته از فتح و استخلاص خود خبر باطراف فرستادند
سایر جوقات جنود فرانس چون از این قضیه مستحضر و مخبر شدند از هر اراده در تعاقب خصم غدار خائف گشته با دشمن جنگ [illegible]
جنود جمعی خود در شهر پیدا توقف ورزیده و رشل موت در شهر [illegible] و رشل نت سپر [illegible] لنبور جنگ [illegible]
و ما توقف موکب امپراطور در ولایت ناپلیتن متوقف بود مورخ گوید جنرال [illegible] افواج سواره [illegible]
ذکر کیره در معرکه قتال و جدال فرار نموده خون آلوده و مجروح با شمشیری که در دست داشت خود را بحضرت [illegible]
ناپلیون رسانید و صورت آن قضیه هایله و سانحه را تمام از ابتدا الی الختم کما وقع معروض رای ضیاانتمای ناپلیون داشت
حضرت امپراطور با کمال اطمینان و وقار بدون تغیر خاطر و تفرقه حواس وقایع مزبوره را استماع فرموده پس از حصول استحضار

از اخبار مزبوره خطاب به رشل سوارت فرمود که جنگ و محاربه همواره بر این حالت است که بهنگام صبح از اوج فیروزی
و توقع شام در حضیض هزیمت و وبال جا یافته و فیما بین نصرت و نکبت و فتح و هزیمت قدمی بیش نیست هر گاه گامی
دفع و توقف بر روی مظفر و منصوری و اگر قدمی به پیش روی گذاری مغلوب و مقهوری پس از این کلمات مزبوره قلم پرکار
بدست گرفته بمطالعه و ملاحظه نقشه که در مقابل داشت اشتغال ورزیده و لم ملک یاد [illegible] با ابیات و اشعاری
چند که شاید بهای لوادی خیال گردید فصل بیست و پنجم در بیان بعضی وقایع که در سمت شمال ممالک نمسا و آلمان
اتفاق افتاده و لشکر فرانس شکست یافته و شهر لوبیک متصرف ولیعهد دولت سویدن و ذکر جنگ فرانس [illegible]
و رشل [illegible] تسخیر شهر برلین و سایر گذارشات متفاقه در آن اوقات قبل از این سمت تحریر رفت که رشل
بلوچر برای آنکه از مقابله و محاربه برابر با ناپلیون محترز و با هراس بود از راه [illegible] عبور نموده رو به والی
فرار نهاد و رشل برنادات ولیعهد دولت سویدن معسکر خود را از شهر [illegible] که تا شهر برلین منفصل است
توقف داشت و حضرت امپراطور چون از تعاقب خصم رجعت نموده به شهر درزدن بیامد رشل اودینات را به تسخیر شهر برلین
مأمور فرمود و رشل مکدانلد را تسخیر شهر برسلو محکوم داشت و اطمینان تمامش حاصل بود که رشل اودینات را
چندان جنبش و استعداد است که از عهده رشل برنادات برآید و او را منهزم نماید و رشل مکدانلد نیز جنرال
بلوچر را هزیمت تواند داد مجملا رشل اودینات برحسب امر ناپلیون از راه [illegible] روبراه مقصد نهاده
برنادات نیز شصت هزار جمعیت فراهم آورده بمقابله اودینات پرداخت و در حوالی شهر برلین تعبیه صفوف حرب
اقدام نموده اولا چند کرت قراولان با یکدیگر محاربه نموده از آن پس طرفین بحرب جمیع اقدام ورزیدند در آن
اثنا جنرال رنیار با لشکر فرانس جمعی خود هجوم برده قریه [illegible] را متصرف آورد و قریه مزبوره در قلب جنود
برنادات واقع بود و هرگاه در تصرف خصم میماند قلب لشکر فرانس آسیبی بحد میرسید و جنرال بولو جنرال [illegible]
جنرالان جیوش پروس با افواج ابواجمعی خود حمله برده تا قریه مزبوره را از جنود فرانس استرداد نمایند و لشکر فرانس را عقب برده
چون [illegible] شدت یافت محاربه و جنگ بضرب تفنگ [illegible] انجامید [illegible] مزبوره داخل و آنجا را متصرف گشتند
و باز بهنگام مغرب دو فوج از جنود فرانس حمله برده مجددا مکان مزبور را متصرف شب را در آنجا متوقف گشتند ولی
در این حمله [illegible] نفر از لشکر فرانس کشته و دوازده توپ ایشان نیز متصرف خصم افتاد و روز دیگر رشل اودینات

شاهزاده بسعدد خصم تبنا ملاحظه نمود که تاب مقاومت نخواهد آورد لهذا قرار کار را بر جنگ فرار نهاده فرار را بر قرار اختیار کرده فرار او موجب هراس بیست هزار نفر مستحفظین فرنس که در قلعه لوکو شوقه گشته تن بفرمان خصم در داده وگردن بر اطاعت نهادند و لشکری که برحسب امر امپراطور مامور مملکت سلیسیه و استرواد و شهر برسلو از تصرف خصم بودند بالمره مستاصل و منهزم گشته پانزده هزار کس معرض تلف آمده و یکصد عراده توپ نیز از ایشان بتصرف خصم افتاد مورخ گوید اگرچه بواسطه این هزیمتهای متوالی و شکستهای در پی بر حضرت امپراطور صدمه عظیمی رسید ولی با وجود مراتب مزبوره باز اصرار تمام در محافظت صفحات سواحل رود الب و ولایات دردن شت داد و ساعی کامل در آن باب بعمل آورد و مبین المقال آنکه مرشل نی را بسرداری لشکر مامور و مقرر فرمود که میانه [illegible] توقف و تامل با عساکر ابوالهیجی روانه و اعلام نصرت فرجام فرنسا را بر باره شهر برلین منصوب نماید بناء علیه در ششم ماه سپتمبر مطابق سیزدهم شنبه مرشل نی از جانب ناپلیون بسپهسالاری عساکر مامور بسمت شمالی لنه که سابقا ابوالهیجی مرشل اودنات بوده در حوالی ولایت [illegible] توقف بوده روانه شهر برلین که دار السلطنه مملکت پروس است گردیده و در اثنای توقف جنود خصم که ابوالهیجی مرشل برنادات ولیعهد مملکت سودن بوده و سمت شرقی آن صفحات جوقه جوقه دسته دسته در دهات و بلوکات جوتربانک و بلنیک و سایر دهات حوالی متفرق و ساکن گشته بودند و مرشل نی را منظور نظر آن بود که بقرب معسکر خصم رسیده و در سمت یمین راه بوضعی عبور نماید که مرشل برنادات و افواج عساکر او از عزیمت او مطلع و مستحضر نگردیده تا جنود ابوالهیجی خود را بر جاده بزرگی که از شهر تارقو بشهر برلین میرود رسانیده تا در آنجا با جنودی که امپراطور ناپلیون از ولایات دردن بکمک او فرستد بسهولت ملحق تواند نمود پس نقشه طرق را برای استحضار بدقت تمام ملاحظه نمود از نقشه چنان استنباط کرد که در عرض راه در قریه یونوم برنوته که محل توقف خصم است در مجاری عبور و مرور لامحاله دشمن خبردار خواهد گشت لهذا قرار بر آن نهاد که قسمت وجیشی چنان از آن مکان بگذرند که هرگاه برنادات مخبر شود و جنود آن حوالی را خواهد مجتمع نموده بحرب ایشان پردازد و ایشان عبور کرده باشند بناء علیه جنارال برطرند را فرمود که با افواج ابوالهیجی خود فیمابین میسره جنود فرنس لشکر منوهفه قریه دنوتز توقف نماید تا عساکر فرنس از آنجا عبور نمایند و هرگاه دشمن مطلع و بمحاربه قدم گذارد چندان اورا معطل کند که جنود مسعود عبور نمایند و از آن پس بجنگ و گریز خود را از آن مقام دربرده بلشکر ملحق سازد مورخ سلوید جنارال برطرند بمحاذی قریه مزبوره رسید جنارال تونزین که متوقف مکان مزبوره بود مستحضر و افواج ابوالهیجی خود را

برداشته بدر آمد فیمابین قریه مزبوره و جنود مشارالیه تصفیه صفوف قتال اشتعال ورزیده مولف سلوید هرگاه جنارال برطرند زمانی قلیل در آن مکان پرچم و خطر ثبات قدم ورزیده و در مقابل خصم تاب مقاومت بیاورد افواج عساکر مرشل نی کلاه دون استحضار دشمن از آن مکان بعنوان عبور [illegible] ولی جنگی برشاید عارض گشت که موجب صعوبت کار ایشان شد توضیح این اجمال و تبیین این احتمال آنکه افواج ابوالهیجی مرشل برطرند در آن روز ساعتی قبل از حرکت عساکر مرشل نی از منزل خود روانه مقصد گشته و چون بمحاذی قریه مزبوره رسیده بودند ناگاه بافواج خصم [illegible] وصول افواج مرشل نی نیامده خبری از افواج مزبوره نرسیده و جنود خصم مستحضر شد که جنارال مزبور پیش درآمد [illegible] و لشکر [illegible] جنود فرنس از پشت سر او مرحله پیمای دار السلطنه پروشیا شده لهذا باخبار جمیع حوزات لشکر چاپار روانه نموده و [illegible] مزبوره حرکت کرده نایره حرب مشتعل گردیده از طرفین امداد برای ایشان رسید جنارال بلوچر از جانب لشکر سودن [illegible] مامور گشت و جنارال [illegible] از جانب لشکر فرنس بدفع او نامزد گردید و مجددا مرشل نی جنارال [illegible] را مامور داشت و مرشل برنادات ولیعهد دولت سودن جنارال [illegible] مرشل را با امداد جنود خود روان ساخت و چندان استعداد نیافت که [illegible] اشتعال یافته هنگامه گرم گشت و لشکر پروشیا از صدمات توپ فرنس ضرر و خسارات بیشمار رسید ولی چندان که [illegible] مضطرب گشته از محل توقف خود حرکت کرده چون کوه آهن ثبات قدم ورزیدند تا بالاخره جیوش بحر خروش مسکوو سودن و پروشیا بمعاونت و معاضدت و استظهار و موافقت یکدیگر از اطراف هجوم آور گشته و هنگامه کارزار گرم و نایره حرب [illegible] و [illegible] لشکر فرنس ساییده نه مرشل نی هرچند در مقابل جنود روس و پروش مقاومت و ایستادگی دلیرانه نمود ولی اتفاق افواج سودین تاب مقاومت را در قوه خود ندیده قرار بر فرار نهاده و افواج سقسان از هراس و بیم از جای برده روی فرار نمودند این معنی نیز موجب وحشت جنود فرنس گشته کار بر ایشان تباه و روزگارشان سیاه گردید مقارن این حال [illegible] بحر امواج خصم مجتاز برقلب صفوف جنود فرنس ریخته جنود مرشل نی از هجوم مخالف منقسم دو فرقه گشته جوقی با [illegible] هزیمت بست و انهزام نموده و فوجی بهمراهی مرشل اودنات بسمت شهر [illegible] فرار کردند مجملا مرشل نی با بقیه السیف جنود منهزمه از محل مزبور نیز فرار و خود را بولایات تارقو که از ولایات سقسان [illegible] و در ساحل رود الب واقع است رسانید و در آن محاربه که موسوم بغزوه دنویتز است ده هزار نفر از افواج فرنس معرض تلف رسید و چهل و سه عراده توپ و سایر از آلات حرب ایشان بتصرف خصم درآمد و از قوم و قبایل ملوک و عساکر قراولات متفقه حربی گشته احکام سپهسالاری

وسرداران ممالک مقرر داشته که هر یک با افواج ابواب جمعی خود روانه ولایت سقسان شوند و امپراطور ناپلیون را
منظور آن بود که طریقی نماید که لشکر دشمن را از اطراف در یک مکان مجتمع نموده در یک نوبت محاربه کلیه ایشان را منهزم
و پریشان سازد و بتدبیرات فنون ناپلیونی بر ایشان غالب و فایق آید و دشمنان را نیز در مقابل خیال
آن بود که مطلقا با ناپلیون برابر و مقابل نگردیده از محاربه روبرو محترز آیند و همواره به تخریب حوالی معسکر
ناپلیون پردازند و مراتع و مزارع آن را بایر سازند و طرق مراودت ایشان را با مملکت فرانس مسدود سازند و
یک از ولایات نمسه که بر صداقت و محبت ناپلیون بر دوام میباشند بمعادات و خصومت او وادارند و در اطراف او
متفرق و منتهز فرصت لحظه باشند که هنگام تفرقه در جمعیت و قصوری در قوت موکب یابند هجوم برده تمام
کار او پردازند مورخ گوید حضرت امپراطور چون مرشل نی را چنانکه سابقا سمت تحریر یافت مامور محاربه و تسخیر
وتسخیر ولایت برلین که دار السلطنه مملکت پروس است فرموده خود نیز در سیم ماه سپتمبر مطابق پانزدهم سنبله از شهر درزدن
نقل موکب عظمت و اجلال فرموده با کمال استعجال عطف عنان عزیمت فرمود مقصود از آن عزیمت و منظور از آن
حرکت آن بود که شاید صدمه و وهنی بر جنرال بلوچر سپهسالار عساکر روس و پروس رساند چه سوار قزاق ابواب جمعی
جنرال مزبور پس از محاربه کتزباخ جسارت ورزیده و از سمت شرقی ولایت داخل گشته در حوالی شهر بوتزن سد راه
انجامی که بامداد لشکر فرانس سر فشند نموده بود با جمله جنرال مزبور حسب دستور العمل مقرر رسوم حزم و
خبر حرکت ناپلیون معسکر خود را از محل توقف حرکت داده عقب تر نشست و از محاربه او محترز گشت در این
اثنا خبر هزیمت مرشل نی بر وجه مسطور معروض ضمیر منیر و معلوم رای بیضا ضیای حضرت امپراطوری افتاده بدین
سبب مجددا عطف عنان عزیمت بولایت درزدن فرموده تشریف فرمای القصوب با صواب گردیده تا مبادا عساکر
سقیفه خصم بر مملکت سقسان وارد گشته ولایت درزدن را که دار السلطنه مملکت مزبور و محل اجتماع و احتشاد جنود سائره نموده
حضرت امپراطوری است چون سابق محصور و راه کار را بر جنود فرانس دشوار نمایند و در هنگام رجعت ناپلیون لشکر مخالف نیز
بمقابل و محاذی شهر و تحلیتین رسیده بودند در انتظار رجعت ناپلیون متوهم و خائف گشته که مبادا شبیخون بر ایشان
زند بنا علیه سرداران و سران جیوش روس و پروس فرار و از طرق و دره های صعب المرور از جبر روان گشته و ناپلیون تا
حوالی شهر پطرز والد ایشان را تعاقب فرموده و از مقام مزبور نیز عبور نموده محل ثبت نامی ... می رسید و طرف

ودرهای ضیقه که مرشل نی در آنجا هزیمت یافته بود ملاحظه فرموده و از تجالی شهر تا پلنه که در آن وقف معسکر جنود
امپراطور روس بود امعان نظر فرموده بدیده بصیرت دریافت کرد که مسلک کوهستان که سپاه خود را از آن دره‌ها
و راههای صعب العبور داخل نماید لهذا آن شب را در محل مزبور توقف فرموده روز دیگر روانه شهر درزدن گردیده در
بیست و سیم سنبله وارد ولایت مزبور گردیده و در مجاری مراجعت محاربه جزئیه فیما بین واقع گردیده پسر بلوچر را
در آن محاربه زخمی منکر رسیده و در کمند دلیران شیر دل پیل توان لشکر ناپلیون مقید و گرفتار گردید مقارن این احوال
جنرال بلوچر حمله بر سپاه فرانس که در برابر او بود برده ایشان را از دخول ولایت درزدن ممانعت فرموده و لاعلاج
مرآن کرد که از راه بوتزن و نیوستد بسمت شهر ساتلفین فرار نمایند ناپلیون از استماع این خبر مصمم بر آن گشت که
مجددا بمقابله و مقاتله جنرال بلوچر رایات نصرت آیات را شقه گشا فرماید در خلال این احوال خبر رسید که ساکنان
شوند زنبرق لشکر محاربه امیر لابو که از جانب امپراطور ناپلیون بقراولی آن صفحات مامور میباشد نامزد و مقرر است
حضرت امپراطور از آن عزیمت باز آمده باستخلاص امیر مزبور شتافت و این کرت از جبال ولایت توجمیه بزیر آمده تا
حوالی قریه کلم که مرشل نی در آن مکان هزیمت یافته بود رفت و محاربه جزئی نیز در آن مکان با دشمنان روی نمود و
در آن روز بارندگی شدید اتفاق افتاد که در آن راه ناپلیون را مجال توقف نمانده بسمت شهر خشوبل رفته از آنجا
بشهر درزدن روان گشت و مقارن ورود در شهر مزبور خدمت ناپلیون اشته که مرشل برنات ولیعهد دولت سوئدن
شد ارک عبور و مرور از رود البه میباشند و جنرال بلوچر شهر وطن برق را محصور نموده و جنرال مزبور
با حمل الیمن رود البه رسیده و مرشل نی و مرشل مقدانلد که مامور بمحافظت و سرحد داری آن صفحات بودند از عهده
ممانعت خصم بر نیامده اند حضرت امپراطور از وصول این خبر عزم مقابله خصم جزم نمود در بیست و یکم ماه سپتمبر مطابق
اول میزان از شهر درزدن حرکت و در حوالی شهر هرتا با دشمن تلاقی اتفاق افتاد ولی باز جنود خصم بمحض سپاه
از ورود ناپلیون عقب نشستند ناپلیون بخیال آنکه جمعیت و احتشاد در آن مکان قبانچه و حمله بر ایشان خواهد برد نمایان
گردید چون وارد گشت جمعیتی قابل حمله در آن مکان از خصم ندید بنا علیه ساعتی چند در آن مکان توقف ورزیده
خیالاتی چند برای محاربه نمود که مگر آنکه تعاقب مرشل برنات بر خیزد و او را لاعلاج بمحاربه سازد و در مخاطره
هر علتی اندازد و دیگر آنکه شهب کینه جوئی بر بلوچر تازد و کار او را بر وفق مطلوب سازد و باز با خویش اندیشه که هر گاه بمحاربه

اتیان باشتغال ورزد البته شاهزاده شوارزنبرق و امپراطور روس و پادشاه پروس چنانچه سابقا در هنگام عزیمت
امپراطور عزیمت نموده بودند بر سر شهر دریزدین خواهند رفت که ولایت مزبور را متصرف گشته طریق تردد او را با مملکت
فرنس مسدود سازند لهذا از آن مقام رجعت در چهاردهم میزان مجددا وارد شهر مزبور گشت و احکام قدر ارتسام
بعهده سرکردهای لشکر ظفر اثر مقرر فرمود که بحوالی و قرب آن ولایت آمده آنجا را محل نزول اجلال و معسکر جنود
سعادت رهبر سازند و چون چندان اعتنائی بمهم ساحل ایمن رود آب ننمود اهتمامی در تصرف و ضبط آن نکرده
در دست خصم گذاشته در خلال این احوال معادل شصت هزار تن از افواج سرباز روسیه نیز بامداد عساکر قرالات
متفقه رسیده دوباره مصمم بر آن گردیدند که از رود آب عبور و ساحل ایسر رود مزبور را محل جنود و اجتماع لشکر
نامحصور نمایند و هرگاه ناپلیون از ولایت دریزدین حرکت کند طریق مراودتش را با مملکت فرنس مسدود سازند
مؤلف میگوید جنود قرالات متفقه زیاده بر یک جوق لشکر نتوانستند بمحافظت مقام مزبور گمارند و این معنی بر ضمیر منیر
امپراطوری معلوم و مشهود گردیده در ساعت سرکردهای سپاه نصرت پناه را احضار و طرحی جدید در باب مقابله و
محاربه خصم قرار نهاد که وهم دوراندیش تصور امکان چنان تدبیر را نمی‌توانستی نمود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه
امپراطور ناپلیون قرار کار بر آن فرمود که از رود آب عبور و از سمت یمین بجانب یسار رود مزبور رود و آن
دریزدین را میمنه و شهر حمبرق میسره جنود خود سازد و خود با اندک غلبه و فرصت بر خصم بشهر میلته رفته باستخلاص
قلاع و قصبه در ساحل رود آوردر که محصور جنود مخالف بود بپردازد و بهمین سبب قبل از این مقدمه مزبور مرشل رقیار را
بر طرف رود روانه فرموده بود و اراده آن داشت که ایشان را بسمت شهر برلین مامور فرماید و ایشان تا آن وقت
سوای استخلاص قلعه وطن برق از محاصره خصم خیالی دیگر در ضمیر نبودند مجملا اهالی مشورت حضرت امپراطور در
امضای رای او که بظاهر خالی از غرابتی نبود تحاشی و اعراض نمودند و حضرت امپراطور مدت سه روز در مکان مزبور
برای استقرار و اثبات مدعای خود توقف فرموده امنای مشورت و روسای جنود کواکب عدت را ملاحظه فرمود
ناپلیون در مملکت بلغه و مخالف ایشان در رای مزبور رنجش خاطری از امپراطور بهم رسید و فسرده دل گردیده بودند
و سخن ایشان آن بود که بایستی امپراطور ناپلیون بدین مرتبه از مملکت خود دوری گزیده در حفظ ولایات خاک خود
اهتمام ورزد تا بتوالی ایام قوت او بضعف مبدل و خصم او را قوت کامل حاصل آید و امپراطور در جواب ایشان فرموده

الکنون

الکنون سران سپاه من مدت زمانی است که از زحمت محاربه آسوده و در مهد راحت غنوده‌اند و بدین راه جسور و
گستاخ گشته جز راحت منظوری و بغیر فراغت دستوری ندارند و طرح محاربه و جنگ و سودای نام و ننگ و نعره
توپ و تفنگ در نظر ایشان غریب و در سماع آنان غایت عجیب می‌نماید مجملا نظر بمراتب مزبوره حضرت امپراطور با
رفتن مرشل رقیار و مرشل بطرف شهر برلین موقوف فرموده عزیمت شهر لیپزیک را که یکی از بلاد معظم
سکسان علیات نمود و بتعجیل تمام روانه گشت و در صفحات ممالک مزبوره و سواحل رود آب در اماکن متعدده در
موکب مسعود متحفظین چند نفر و بعض از مرشل و لوایت را با افواج البواجمعی شوقف حمبرق مامور و خبار المانیه را
در مقدبرق متوقف داشت و لیوپ و امیر مزبوره را با البواجمعی خود در شهر وطن برق در ولایت ترتو متعرض نمود که
در حدود مزبوره توقف ورزند و از این معنی مستفاد میشود که باز امپراطور ناپلیون را اراده مراجعت بحدود
مؤلف میگوید که در آن ایام اگر حضرت امپراطور میفرمود که تا مرا فرصت محاربه باشد و توانم با خصم مجادله نمایم
یک فتح مجموع مملکت بلغه را باطاعت خود در خواهم آورد فصل بیست و ششم در بیان ورود ناپلیون بشهر لیپزیک
و گذارش جنگ لیپزیک و فرستادن جنابال بر فلیه که در محبس بود نزد امپراطور نمسا بجهة مبارکه و جواب نوشتن
امپراطور نمسا و دیگر باره جنگ نمودن و شکست لشکر فرنس و ملاقات نمودن سلاطین متفقه قرالات و قرار
بفتح و نصرت در میدان نزدیک شهر لیپزیک و فرستادن پادشاه سکسان را با قراول بشهر برلین و سایر
مؤلف اوراق میگوید که پس از چهاردهم ماه قبیت مطابق بیست و ششم سنه سلاطین مامور و پادشاهان جنگ آور
اراده لشکر و کنون مخیر گمکه مسخر کردن مرکز از طرفین جنود خود را از اطراف و جوانب بسمت شهر لیپزیک کرانده
سکسان علیات مامور فرمودند و حضرت امپراطور از شهر دوبین بهفت فرسخ در بیست و ششم سپهدار در شهر مزبور
و معروض ضمیر او افتاد که عموم جوقهای جنود فرنس در عرض بیست و چهار ساعت در حوالی ولایت مزبور مجتمع خواهند گردید حضرت
امپراطور را از استماع این خبر بغایت مبتهج و مسرور گشته مجددا احکام موکده مقرر فرمود که عموم دستجات لشکر از اطراف
حرکت نموده بودند تعجیل خود را بسیار نمایند و جنود کواکب نمود نمسا نیز عاجلا روانه آن ولایت بودند ولی مرشل بلوخر
سپهدار جنود روس و پروس از مشاورت ناپلیون با جمیع خود در باب رفتن بر سر شهر برلین مخالف گشته تو هم آنکه مبادا
بنابر مشاورت مزبوره ناپلیون بغفلة بشهر مزبور رود و در آمدن خود و عساکر البواجمعی تهاون ورزند و لشکر را از آن حدود بهیچ

حرکت داده و امپراطور ناپلیون را منظور آن بود که قبل از وصول عرش مزبور شروع در کارزار نماید تا کار را
یک را قبل از وصول آن دیگر با تمام رساند از محاسن اتفاق در اثنای این حال و خلال این احوال نغمه کوس
رعد اسلوب فلک اثر بلند گردید و با اندک فاصله عرش سوارات معروض خدمت امپراطوری داشت که فیمابین سواره
الوا جمعی او و سواره جنود خصم بازار محاربه اشتعال یافته و اثر غلبه و فتح از هیچ طرف بظهور نرسید مجملا شهر برن
ولایتی است از کیان ارتبع و مشتمل است بر چهار دروازه که دو دروازه بر سمت شمال واقع است یکی را دروازه
جبل گویند و دیگری را دروازه رفتنه نامند و یک دروازه در جانب مشرق است موسوم به دروازه قلعه و
دروازه دیگر در سمت مغرب و مسمی به دروازه سنت پطر واز دروازه های مزبور راه بمحلات شهر است و تمامی محلات
شهر را در و دیوارهای مضبوط و مستحکم است و در سمت غربی ولایت مزبور دو رودخانه جاری است یکی موسوم
برود پلیس و دیگری مسمی برود السطر که از جنب باره شهر گذرد و بخشهای شهر جاری گشته چندان شعبه گردد
و شعبه های مزبوره متصل بجزایر و جل و اطلاق میباشد که از آن طرف خصم را مجال نزدیکی شهر نیست و تردد شهر مزبور
از آن سمت منحصر بپلی است که بر بالای شعبه های رود مزبور مرتب داشته اند که از پل مزبور اولا بقریه موسوم بلند کو میرود
و از آنجا بشهر مرک رفته تردد مینماید و دروازه شهر مزبور بپل مزبور متصل است و از همین دروازه شهر مزبور تردد
بولایت سواحل رود رین میشود و در سمت شرقی شهر لیند یک رودخانه پرنیه جاری است که در آن سمت ترک نقطه (?) دایره
بر شهر احاطه کرده و فضائی وسیع فیمابین رود مزبور و ولایت مذکور واقع است مشتمل بر مرتفعات بسیار که برای معرکه
کارزار بغایت مناسب و در کار است و در جانب جنوب شهر مزبور نیز اراضی متسعه مشتمله بر مرتفعات و تلول متناه (?) و یکی از
تلال مزبوره مسمی بمعسکر سوورات است و وجه تسمیه آن این است که بوقتی از اوقات یکی از سرداران لشکر سووره در آنجا حل اقامت
افکنده بوده و هم چنان مسمی بدان اسم مانده است و دیگری از اراضی مزبوره چراگاه کوسفندان مشهور است و زمین مزبور محدود
برود پلیس است و در حوالی و اطراف زمین مزبور قراء و قلاع محکم و مستحکمه چند واقع است و قراء مرقومه قرب بیکدیگر میباشد و از
ابتدای حد دو قریه کانی و تند زمین شوره زار و گل است که سیلاب رود پلیس و رود السطر اطراف آن را احاطه کرده است
و در این مکان دریاچه ها نیز هم هست و تا هنوز مطابق هست و نهم میزان که جوقات و افواج جنود قرال گشته و کمان متحمل تمام
هجوم آور بوده حضرت امپراطور برای محافظت خود هر یک از سرداران لشکر را با افواج الوا جمعی در هر محل مقرر فرمود سرشل

در قریه لیند بتوقف داشته مقرر فرمود که متوجه طرق آن حدود شود که از مرک رفته عبور میشود و راه گذر جنود فرنس بود
ضرورت منحصر بدان است محافظت نماید و شاهزاده یانی ا و یرکی را با حال امین رود پلیس مامور فرمود که بمحافظت
قراء و رود مزبور و محاربه خصم اقدام نماید جنارال اقورا مامور بتوقف صحرای مرتفع موسوم بلوا شو فرمود و جنارال
وقار و جنارال لارستان را برای معاونت و امداد جنارال اقور در قریه معظم ستکس ساخت و افواج سواره را در
دو جناح جوقات مزبوره مقرر داشت و افواج قراولان خاصه را در قریه موسومه بپراسیده که در ... لشکر بود نشاندند و
وایشان را جیداول لشکر فرمود و عرش متقدانلدرا فیمابین قریه سطرند و قریه جالخوسین در دامنه وسیعی که در آنجا بود
مامور و مقرر نمود که با افواج الوا جمعی خود بر سر راه عرش بلوخر که سردار عساکر خصم و منتظر ورود او در دانه کارزار بود
نشسته مترصد وصول او باشد و در سپاه لشکر ظفر اثر امپراطور ناپلیون جنود عداوت نمود خصم از اطراف تعبیه صفوف حرب
و تهیه اسباب طعن و ضرب نموده مستعد و مترصد حمله و یورش بودند و قراولان طرفین در آن ساعت تا هنگام صبح در مقابل یکدیگر
ایستاده و طرفه العینی بخواب نرفتند و فاصله فیمابین بمقدار یک تیر پرتاب بود ولی از هیچ طرف شروع بمحاربه و کارزار
نرفت مؤلف میگوید عموم جنود ناپلیون در آن محاربه سوای لشکر الوا جمعی جنارال سوحام که در آن محاربه نبوده جنود
جمعی جنارال رغیار که تا آن وقت بدان مکان نرسیده بود یکصد و سی هزار تن بودند و عساکر خصم دویست و سی هزار تن
در محاربه بوده و علاوه بر آن شصت هزار نفر الوا جمعی عرش بلوخر نیز غایب بود که تا آن وقت در مقام حرب حاضر نشده بود
مجملا در آن شب امپراطور ناپلیون خود در تمامی صفوف عساکر گردش کرده احکام و دستور العملی که باید بدیشان داد و بیان
بر عادت مستمره اعلام ظفر فرجام را بر عساکر و افواج منصوره تقسیم فرمود و عموم افواج بحر امواج سپاه نصرت پناه را
تکلیف بدان نمود که چنانچه طریقه و قانون نظام است سوگند یاد نمایند که ابدا از زیر لوای خود فرار نکنند و تا جان در تن
دارند رایت دولت را در میدان کارزار بی صاحب و بیار نگذارند پس با آواز بلند ندا در داد که ای سرهنگان جلادت نشان
من اینک افواج خصم است که در برابر شما ایستاده و قدم در میدان کارزار شما نهاده اند باید قسم یاد نمایید که تا هم
عرصه تیغ دشمن و تن یا سر و سری تن نگردیده دست از محاربه بر نداریده و این ننگ بر مملکت ما نگذارید افواج از استماع فرمایش
امپراطور فریاد برآوردند که سوگند یاد نمودیم که تا یکی از ما باقی است نام مملکت را فرو نگذاریم و خواهیم نمود پس تیغها و صدا
ثنای امپراطور برآوردند مورخ گوید حقیقت جنود ناپلیون در مجاری حرب بسر شخص و سوگند خود ایستادند و در مقابل

توپ بسیار و صدمات بسیار خصم زیاده بر اندازه طاقت مقاومت ننمودند مختصر کلام آنکه حضرت امپراطور اکثر میدان
حرب را در جنب جنوب شهر لیپزیک سرانجام نموده بود و گمان آن داشت که جنود خصم از جانب شمال شهر مزبور
حمله و یورش خواهند آورد و شب بیست و نهم میزان سه تیر فشنگ هوائی از جنود خصم از جانب جنوب چون تیر شهاب
ولی بر خلاف آن سر بآسمان نهاد و شعاع آن بواسطه سپیدی در هوا نمایان است و پس از اندک زمانی چهار تیر فشنگ از
سمت شمال از مقام بعید بجانب سپهر بلند گردیده و سرخی شعاع آن از دور معلوم بود اینها بدان میکردند که معلوم باشد
که افواج الوالجمی برنسل بلوخر که بایستی از پروسیا آینده و عساکر الوالجمی ولیعهد دولت سوئدن از معسکر ایشان چه قدر بعید
مکان دارند و در روز کارزار چه هنگام بدیشان ملحق خواهند گشت مجملاً ناپلیون پس از آن باز دید جوقات لشکر در پس افواج
قراولان خاصه محاذی قلب سپاه خود تا هنگام صبح بتدبیر حرب اشتغال داشت و مکان مزبور در برابر قریه قانه که تصرف
مخالف بود واقع بود و روز آخر میزان هنگام طلوع فجر شروع در محاربه نمودند و عساکر خصم از اطراف بر صفوف
جنود فرنس که در جانب جنوب بودند دلیرانه حمله آوردند و جنرال کلیست در قریه ملکنبرق که در تصرف جنود فرنس بود راه
یورش برد مقارن این حال عساکر فرنس از میان کل و لم زار از ساحل ایستر رودخانه پلیس هجوم آورده عزیمت عبور از
رود مزبور نمودند شاهزاده پانی اتاوینزکی که چنانچه سبق ذکر یافت بمحافظت آن حدود مامور بود تاب مقاومت
نیاورده منهزم شد لهذا امپراطور ناپلیون لاعلاج گشت بیان که افواج الوالجمی جنرال سوحام را که در بنیوک نظر کرد
ملحق گشته و در سمت شهر لیپزیک بامداد و معاونت برنسل سونت مامور گردیده بود بامداد شاهزاده مزبور مامور فرماید
و جنود خصم شش کرت از اطراف حمله بر افواج الوالجمی برنسل ویکتور و برنسل لارتیان آورده و منهزم شدند و ایشان را از مقام خود
حرکت دهند بالاخره از شدت حمله و یورش سعی و کوشش طرفین خسته و مانده گشته و امپراطور ناپلیون نیز بتعدد و در
دفع و رفع جنود مخالف اهتمام بیشمار و الی ظرفین منفصه فایق و منقاد بسر ناپلیون برنسل مقدانلد را فرمود که با
افواج الوالجمی خود بر سر جنرال کلنو حمله برده برنسل مزبور بر جسارت تمام بر سر جنرال مرقوم تاخته او را تعقیب برد
مقارن این حال دو جوقه از جنود خصم بامداد شتافته هنگام ظهر جنود عظیمه از طرفین بحمله و یورش آمده و عساکر قراولان
متفقه بر قلب جنود فرنس یورش برده ولی جانان از جنود فرنس همراهان بودند که تا چند ساعت جرات بر حمله ننمودند
و قریه قانه که در تصرف جنود خصم در قلب سپاه مزبور بود لشکر فرنس ضیره بیش هجوم برده دشمن را از آنجا اخراج و مکان را

تصرف

تصرف کردند و مکان موسوم بهر اگاه و گوسنفیدان نیز قریب بدان بود که از تصرف خصم برون و در آن حال برنسل
مقدانلد لشکر مجلی که در مکان موسوم معسکر شوده بود تصرف کرده و از حملات متوالی و متواتر جنود کولب نموده برنسل
نزدیک بدان کرده که قلب لشکر خصم از یکدیگر متفرق و منهزم کردند امپراطور ناپلیون متصور آنکه فتح از جانب جنود
او روی خواهد نمود مژده و فتحنامه به پادشاه سقیان که در شهر لیپزیک بود فرستاد و پادشاه مزبور فرمان داد
که تمامی نواقیس معابد شهر را بنوازند و اهالی ولایت عموماً خویشتن را بر سرور و شادمانی دارند در اثنای این
حال پادشاه قیلم برنسل تتور و برنسل سوبرق و جنرال کلزبن با عموم افواج سواره فرنس چون شیر بران
جنگی بر قلب جنود خصم حمله بردند و چون برق جهنده تا قریه مقدنبرق که در عقب جنود خصم واقع بود رفتند و جنرال
ریکامی که با افواج قراولان خاصه که بخیداولی عساکر خصم اشتغال داشت نیز در مقابل آن افواج سواره تاب
مقاومت نیاورده هزیمت یافت مؤلف میگوید در آن مغلطه حرب با افواج سواره فرنس بواسطه استعجال در فتح
و نصرت اندک پریشان و از نظم نظام بیرون رفته بودند امپراطور الکسندر از ملاحظه این صورت فرصت غنیمت شمرده
افواج سواره قزاق را که قراولان خاصه او بودند فرمان داد که حمله بر سواره فرنس برند قراولان مزبور در برابر سطور
الکسندر باشتغال لوازم حرب و جدال اشتغال ورزیدند و بضرب نیزه و تیر و دشنه و شمشیر جنود فرنس را که از کار فتح
بوده از میدان کارزار بدر کرده کار بر ایشان دشوار کردند در خلال این احوال از سمت شمال شهر لیپزیک نیز که طرف
یمین شهر بود صدای رعدآسای توپ بلند گردید پس از ساعتی مشخص گردید که برنسل بلوخر با عساکر پروس بغلبه
وارد و در برابر شهر با برنسل مرمونت بنای محاربه نهاده است و جنود الوالجمی او نیز برابر افواج برنسل مرمونت بیا
که مکین از جنود فرنس چپایه در مقابل سه کس از عساکر پروس مقاومت نماید و برنسل مرمونت از شاهزاده این
صورت در ساعت تاب خود را خدمت امپراطور فرستاده استدعا نمود که جنود الوالجمی جنرال سوحام را که
اولا مامور بمعاونت او بودند و در ثانی چنانچه سابقاً مذکور گردید او را از مقام خود حرکت داده بامداد شاهزاده
پانی اتاوینزکی مامور ساخته مجدداً بمعاونت او نامزد فرماید و بواسطه صعوبت مامور نمودن افواج مزبوره
بامداد برنسل مرمونت صورت امکان نیافت و بدین راه برنسل بلوخر زور آور گشته قریه موکرن را که در تصرف
افواج برنسل مرمونت بود با انضمام بیست عراده توپ بحیطه تصرف در آورده و دو هزار نفر اسیر نیز از افواج

ابوالحجمی او دستگیر نمود پس چون خسرو سیارگان در تنگنای مغرب گرفتار و جنود شب صاحب معرکه کارزار
سپهر دوار گردید طرفین دست از کارزار کشیده پای در دامن بردند در سمت شمال جنود خصم لشکر فرانسه را [illegible]
از کار رانده خسته نموده ولی در جانب جنوب که ناپلیون خود در آنجا بود کوشش مردانه منظور نمود غلبه از هیچ طرف ظاهر نشده
بود و قریه قاسه را چندین کرت جنود فرانسه از تصرف خصم در آوردند ولی از هنگام شب متصرف خصم ماند و قبل از [illegible]
آفتاب عساکر نمسه در ساحل رود پلیس از قریه ملنبرق یورش بردند و شاهزاده پانی آتاوزنگی مجاولت جنارال [illegible]
ثبات قدم ورزیده و مکان خود را در تصرف خود نگاه داشته بدست خصم ندادند و از جانب ایسر رود مزبور شاهزاده
شوارزنبرق بعزم آنکه فوجی چند از سواره فرانسه را بضرب نیزه و شمشیر از پیش برداشته بر رود خانه ریزد و مکانی به
مؤخر لشکر فرانسه برای جنود مقرر سازد بحمله و یورش پرداخت ولی کاری نتوانست از پیش برد و جنارال [illegible] در همان
روز ممکن است که تمامی پلها را منهدم و راه عبور جنود فرانسه که منحصر به پلهای مزبور بود بالمره مقطوع سازد ولی چون
نمسه و روس و پادشاه مملکت پروس مصلحت در امر مزبور ندیدند چه توهم آن نمودند که چون جنود فرانسه طریق فرار را
مسدود بینند متهورانه تن بمحاربه دهند و بغیرت مردانه مجادله نمایند و فتح از جانب جنود فرانسه روی نماید مجملا
حسب المرقوم تا هنگام غروب آفتاب بار محاربه بر دوخته خستگی طرفین را از کار انداخته دو طرف دست از کارزار کوتاه نمودند
و بنای اعلام افراد و آحاد جنود لذت حرب سه کرت توپهای بزرگ را خالی نموده و افواج عساکر طرفین هر یک در مقام
خود آرام گرفتند و جنود فرانسه اگرچه مکانهائی که در حین محاربه گرفته و پیشتر رفته بودند مجددا جنود خصم از
تصرف ایشان درآورده ولی از آن مقام که در ابتدای کارزار مستقر داشتند قدمی عقبتر نگذاشتند و در مقام خود شب را
استراحت نمودند حضرت امپراطور در آن شب تا هنگام صبح در تدبیر و فکر مخالف لشکر ظفر اثر نمود پس از تفکر زیاد دانست
که توقف و ایستادن لشکر در چنان مقام مصلحت دولت نیست چه زور خصم در آن روز زیاده از حد توصیف و تعریف بود
و تاب مقاومت [illegible] آورده علاج کار منحصر در هزیمت لشکر یافت لیکن از آن اندیشه رفت که [illegible] چگونه
معابر شهر که وسعت استقرار ایشان ندارد در برده و از زیر یک پل بگذرانند و حال آنکه زیاده بر دویست هزار تن جنود
دشمن ایشان را تعاقب خواهد نمود چون کار را بدین شایه دید مصلحت در آن دید که تنی را بسفارت بجانب امپراطور نمسه روان
و مصالحه را خواهان گردد لهذا جنارال مرفلد را که از سرداران نمسه بود در روز مصاف گرفتار بند دلیران فرانسه شده بود

محاربه بسط فرستد چون امپراطور نمسه خود را مغلوب دیده جنارال مزبور را برای بستن عهد صلح خدمت حضرت امپراطور
فرستاده بود و حضرت امپراطور بملاحظه علو همت و غلو فتوت مسئول او را [illegible] قبول و متارکه را مقبول [illegible]
مجملا جنارال مزبور را حضرت امپراطور نزد امپراطور نمسه فرستاده پیغام داد که هرگاه راضی بمصالحه شوند امپراطور
ناپلیون شرایط و تکالیفی که در ولایت پرتیق با او نموده و او متقبل نشده اکنون متقبل خواهد شد و ولایت [illegible]
خشرو سپانیول و شهر حاینه را از ممالک متصرفه مستثنی و مجموع را واگذار خواهد نمود و نیز پیغام داد که انجام امر مصالحه
تخلیه مملکت سپانیول مهلت دهد پس از آنکه امر صلح تخلیه خواهد شد و از مملکت ایطالیا نیز دست باز خواهد داشت مشروط
بآنکه آن نیز قرای علیحده شود و نیز پیغام داد که برای تنفیذ و استعجال امر مصالحه شرط مینمائیم که در حال ممالک نمسه را تخلیه و
جنود خود را از آن پشته بولایت سواحل رود رین خواهم برد که سرحد ممالک فرانسه باشد مؤلف گوید هرگاه حضرت امپراطور شرط
مزبور را در ابتدای امر محاربه قبول میفرمود عموم ملوک و سلاطین فرنگستان بمصالحه راضی میشدند مجملا حضرت امپراطور جنارال
خود را بر [illegible] بالمزبور فرموده او را روانه خدمت امپراطور نمسه کرد و ساعتی چند منتظر رجعت او گشته اثری از او [illegible]
نرسید و مادام که جنود او از رود رین بآنطرف عبور ننمود جواب پیغام مزبور به وی نرسید زیرا که سلاطین مملکت فرنگستان با هم
متعهد و هم سوگند گردیده بودند که تا جنود فرانسه کلیه از ممالک نمسه بیرون نروند و داخل حد مملکت فرانسه نگردند متفقا قدم در
دایره مصالحه نگذارند و دست رضا از [illegible] که در بیابانه مجملا چون ناپلیون از رجعت سفیر مزبور مأیوس گردید دست از ابرام
[illegible] خاطر از ترتیب مصالح [illegible] گماشت و چون پادشاه سریر سپهر برادر کنگ شرق قدم نهاده بتهیه تسخیر ممالک آفاق
پرداخت جنود خصم محاربه اقدام نورزیده منتظر ورود جنارال بنیکسن و [illegible] دولت سوئد [illegible] که ایشان نیز برسند
مجتمعا باستیصال جنود فرانسه پردازند مؤرخ گوید که ناپلیون در آن روز میتوانست پلی چند بروی رود مزبور مرتب سازد
که هنگام هزیمت لشکر او بفراغت از رود مزبور عبور نمایند و از آن پس پلها را خراب کنند و خمرهای چوب و سایر ادوات برای ترتیب
پل در شهر لیپسک وفور داشت و عمله و کارکن بسیار بوده مانا چنانچه باید خاطر بر هزیمت ننهاده و تن بر فرار [illegible]
نمیداد که محتاج به آن نخواهد بود و نمیخواست که سرداران عساکر او دریافت نمایند که او اراده فرار دارد و اسباب هزیمت فراهم
میاورد لهذا اکتفا بهمان دو پل کرد یکی از قدیم بود و دیگری را جدید [illegible] فرموده و الانصاف حفظ و خطا خان امپراطور
جلالت سیر که در فنون حرب بی همتا بود عین خطا و خطای عین خواهد بود مجملا آن روز را تا شب از طرفین مطلقا حربی روی نداد

و میمنه و انجام مراکات محاربه پرداختند و روز دیگر که پنجم ماه اکتوبر و ابتدای عقرب بود بمراتب شدید از
روز سابق از طرفین آغاز محاربه نمودند و امپراطور ناپلیون در آن روز مصاف کارزار را از روزهای پیش تنگ
و جوقات لشکر را قریب بیکدیگر در مقامهای مضبوط و محکم مستقر فرمود و خود در مکانی مرتفع مسمی بثان برگ که مشرف
بمجموع معرکه کارزار بود استقرار یافت و ملاحظه اوضاع حرب میفرمود و در پشت قرائی که لشکر مقیم بودند
عموما افواج جنود فرانسه مجتمع فرموده بود که هنگام ضرورت و مصلحت بامداد و اعانت لشکرها پردازند
و در میمنه و میسره و مقابل قراء مزبوره توپهای آتشبار نهاده بودند که گلوله و نارنجک بسان صاعقه بر سر
جنود خصم میریختند و جنود مملکت لهستان با پنی اتاوزکی بمحافظت رود پیس و قراء متصله برود مزبور اشتغال داشتند
و از جانب خصم شاهزاده هیس هامبرق و جنرال فنجی و جنرال کارزار دو در برابر شاهزاده پنی اتاوزکی
ایستاده و از اطراف برادو و بردبات و قراء مزبوره حمله میزدند و جنرال زکلی و جنرال وتکین ستین و جنرال
کلت در قلب سپاه خصم متوقف و در کار یورش بر قلعه پرداخته بودند و در برابر پادشاه ناپل و مرشال وکتار
و مرشال آجرو و مرشال لارستان مرفع در دفع حملات خصم اشتغال داشتند و مرشال مقدانلد با افواج الواجیمی خود در میسره
لشکر در قریه هستو طرزند که بمحافظت آنجا مأمور بود باشتغال نوار حرب اشتغال میورزید و در جانب جنوب محاربه
چنان اتفاق افتاد که دهکده خوزشه از نظاره آن تار و تیره و نظارگیان گردون از دهشت آن حال حیران و خیره
میگردیدند و در این محاربه لشکر فرانسه امکان و مقام غایت مطلوب و مرغوب بود و از مقام خصم بهتر مینمود ولی اقم
و کثرت جنود خصم از لشکر فرانسه افزون بل از حد احصار بیرون بود و در عصر پس از زوال شمس جنرال بلوچ و شاهزاده
مملکت پروس شامه متهورانه هجوم برده قلب جنود خصم را شکافته خود را بقریه پرانشیه رسانیدند و متحصنین قریه مزبوره تاب
مقاومت نیاورده از برابر جنود خصم منهزم گشتند و غریو دلیران و ولوله منهزمان چنان بلند گشت که نعره رعد آسای
توپ را فرونشانیدند و ناپلیون اگر چه در عقب بود ولی مقام او بقریه که جنود خصم متصرف شدند اتصال داشت و از مشاهده
اوضاع مزبوره تغییری در احوال او روی نداده با نهایت آرام و وقار افواج قراول قدیم را که بمحافظت حضرت امپراطور
اشتغال داشتند در کار استعجال رد ساخته باستخلاص قریه مزبوره شتافت ولی بوقتی رسید که جنود خصم قریه را متصرف گشته بودند
مجدداً امکان خود مراجعت ننموده بملاحظه اوضاع حرب پرداخت مورخ گوید ناپلیون در آن هنگامه عظیمی مطلقا تغییری در

خاطر راه نیافته با نهایت وقار و اطمینان امداد باطراف میفرستاد و افواج منهزمه خود را از غلبه لشکر خصم بود
و از آن سمت عساکر قزاق متفقه با وجود کثرت عدد و قوت و شوکت لاتحصی و لاتعد از ثبات قدم جنود فرانس متوهم
و خائف گشته از تسخیر قراء متصرفی جنود فرانس برخواستند و از آن مقدار که پیش آمده بودند عقب تر رفته
خمپاره و توپ بقراء و لشکرهای مزبوره پرداختند و جنود فرانس نیز مردانه بانداختن گلوله آتشبار اشتغال ورزیدند
ولی توپ جنود فرانس کمتر و ادوات حرب ایشان قریب باتمام بود و حضرت امپراطور در جانب جنوب شهر بود و بقوت
تدبیرات ناپلئونی نگذاشت که اختلال در اوضاع سپاه عارض شود ولی در سمت شمال شهر لیپزیک جنرال بلوچر و
شاهزاده پروس با افواج الواجیمی خود که از تعداد ستاره ها افزون بود بیکمرتبه بر افواج الواجیمی مرشال نی حمله برده
از گل و نمزار بر ناراه یافته با سه ستون انبوه از سه مقام عبور نمودند و قصد مرشال نی که الواجیمی او عشر جمعیت خصم نبود
تاب مقاومت نیاورده لاعلاج عقب نشسته افواج الواجیمی خود را در قرب شهر لیپزیک در جنب
فراهم آورد که میمنه افواج او با لشکر ناپلیون متصل گردد و نیز سران سپاه خصم افواج جنود روس را فرمانداد
که پیش قراولان مرشال مذکور را که فیمابین قریه ناشو و پانه ارف در مکان مرتفع مقام داشتند از مقام مزبور دور کرده
آنجا را بالحیطه تصرف آوردند در خلال این احوال افواج ولایت سقیان که در طرف شمال در صفوف جنود فرانسه
بامر حرب اشتغال داشتند خیانت آغاز و بالمره کمر همراز گشته یکمرتبه تیغ شمشیرها با غلاف و از صفوف سپاه خارج
گشته بجانب قراولان دویدند و باستقبال جنود روسیه استعجال نمودند و در هنگام گرمی هنگامه حرب از دولت ناپلیونی رو گردان
و با قراولان متفقه متفق گردیدند و عساکر روس بر ایشان چون این خیانت از آن فوج دیدند متوهم و خائف گردیدند که
مبادا آنها نیز حیلتی در این امر نموده باشند پس افواج مزبوره را که دو فوج بودند گرفته بعقب سپاه برده در آنجا نگاه داشتند
و توپهای ایشان را متصرف گردیده نصف باروت و گلوله که باقی مانده بود در حرب جنود فرانس بمصرف رسانیدند و با
افشانی مشغول گردیدند مورخ گوید از این قضیه خیانت که واقعا موجب شکست کار جنود فرانس گردید مرشال نی
لاعلاج مستأصل شد که مجدداً جنود الواجیمی خود را از محافظت و محارست مقامات دیگر ممانعت نموده بعقب آورده
کارزار را از برای محافظت و محارست خود کوتاه تر سازد لهذا قریه شان فیلدر را که در سمت شمال شهر لیپزیک واقع و جنود
فرانسه در آن بند مضبوط بود متروک نمود و چنان که امپراطور ناپلیون در استخلاص آن همت گماشت قریه مزبوره را تمام

و افواج سواره خاصه را از آن کار مانع فرمود مفید فایده نبخشید و باز خسرو و میدان سپهر در زاویه مغرب سر فرو برد و
و بنات النعش کواکب در معرکه کارزار سرگشته ماندند و در حرب سیم مقرر از طرفین سه تیر توپ اعلام ترک حرب آمد آنچه
محاربه را موقوف ساختند و معرکه را ملتمکان گذاشتند مؤلف گوید در این ایام محاربه دویست و پنجاه هزار گلوله توپ
از جانب فرنس بعساکر خصم انداختند و زیاده بر شانزده هزار گلوله برای ایشان نمانده بود امپراطور ناپلیون حساب نمود که
گلولهای مزبوره دو ساعت محاربه را کفایت نخواهد نمود لهذا جنود خود را بعقب امر فرمود و در شب عساکر را فرمان داد که
محلات شهر و دو پل که در تصرف داشتند از رودخانه عبور نمایند بناءً علیه جنود فرنس از اطراف در شهر مجتمع و در دو پل ازدحام نمودند
و حضرت امپراطور شاهزاده پانی اتاونزکی را فرمود که با ترتیب لشکر قدر الله در عقب مانده پیش روی جنود خصم را ایستادگی نماید تا
لشکر فرنس تماماً از رودخانه عبور نمایند و شاهزاده مزبور معروض داشت که افواج البواجیمی من بسیار کم است ناپلیون
فرمود تا همان قدر که البواجیمی دارید پای ایستاده در منع ضرر از لشکر نمایید پس قبول فرموده اظهار مراتب فدویت و جان
نثاری نمود مجملاً هنگام طلوع فجر که جنود کواکب منهزم و خسرو سپهر مسخر قلاع افلاک متمکن گشت جنود فرنس از انهزام
جنود خصم مستحضر گشته تعجیل تمام و استعجال مالا کلام بجانب شهر لیپزیک هجوم بردند که در محلات شهر دشمن رسیده سلطان حاصل
سازند پادشاه سقسان و عمال دیوان و اشراف و اعیان که در شهر مزبور بودند دانستند که هرگاه چند اول جنود فرنس و فراوان
عساکر متفقه از طرفین شهر بمحاربه اقدام نمایند لامحاله بضرب گلوله توپ و تفنگ شهر خراب خواهد گشت لهذا شرحی از زبان
با امپراطور روس و سایر سلاطین متفقه نگاشته و جمعی را فرستاده مستدعی گردیدند که مدت آن مقدار مهلت نمایند که جنود فرنس از
ولایت بیرون روند و اکنون که منهزم گردیده اند مزاحم ایشان نشوید معلوم است پس از خروج ایشان عموم ولایات
اطاعت شما خواهند نمود سران سپاه خصم چون خود را غالب و قاهر دیدند تعجیل و اصرار در تعاقب جنود فرنس نمودند
چون ناپلیون صورت حال بدین منوال دید فرمود تا محلات شهر را کلاً بسوزانند که آتش مانع وصول جیوش خصم شده
عساکر او بفراغت از رود عبور نمایند و حکم مزبور بواسطه استیلای جنود خصم و استعجال عساکر فرنس و انضاف سرداران سپاه
مزبور بعهده تعویق افتاد و عساکر روس و قزاق از اطراف هجوم آورده افواج ولایت سقسان نیز در لجای خصم با
تفنگ بجانب جنود فرنس پرداختند مورخ گوید ناپلیون سرکرده گماشته بود که پس از عبور جنود فرنس پل را آتش زند
سرکرده مزبور تصور آنکه جنود فرنس کلاً گذشته اند آتش برق بپا زده پل را خراب نمود و اکثری از جنود فرنس در این طرف

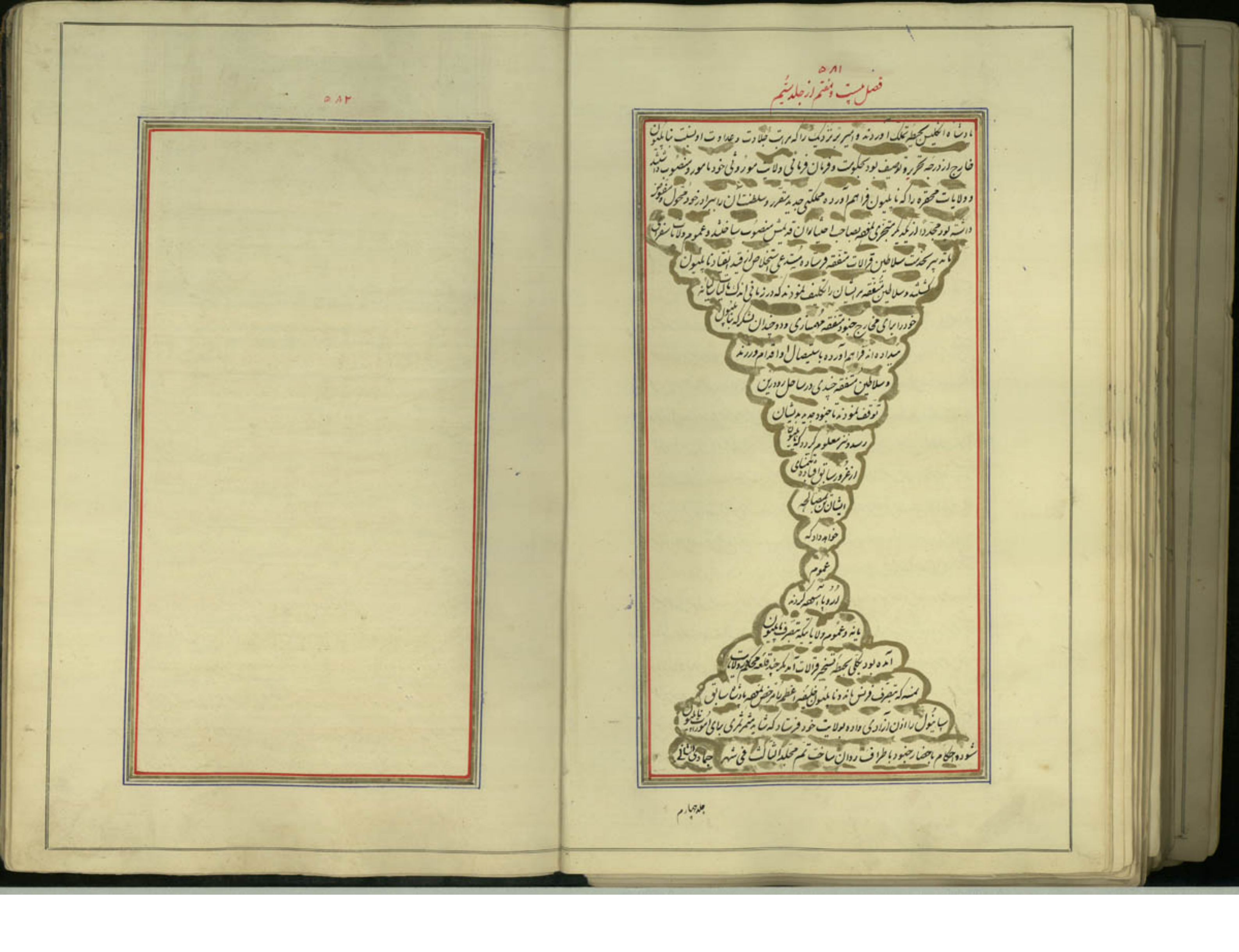
رودخانه ماندند بعضی خود را به رودخانه انداخته با شناگری شده و برخی غریق و بقیه گرفتار شدند دلیران خصم کشته از آنجمله
مقداری خود را به آب زده جان بسلامت بردند و شاهزاده پانی اتاونزکی را در حرب دو جراحت منکر رسیده بود چون
هجوم لشکر دشمن را از اطراف مشاهده کرده پل را که طریق عبور بود نیز مخروب دید تیغ کشیده از بام انتقام کشیده همراهان
خود را گفت که بمردی کشته گشتن به که بنامردی در میان دوست و دشمن کشتن پس تیغ کشیده قلب صفوف دشمن زده
و از میان صفوف ایشان حرب کنان بسان شیر ژیان عبور مینمودند در آن اثنا نیز جراحتی از گلوله تفنگ بیازوی
او رسید و این معنی موجب جلادت خصم گردید فوجی چند هجوم آوردند که شاهزاده مزبور و همراهان او را از
هزیمت ممانعت نمایند شاهزاده و همراهان آن افواج را نیز بضرب تیغ تیز شکافته از میان ایشان بدر رفتند
و درین کرت نیز شاهزاده را جراحتی رسیده خود را بکنار رود پلیس رسانید و بی تامل خود را بر آب زده بامداد
سرکردگان ملتزم رکاب با صعوبت تمام از آن رودخانه عبور نموده اسب او در آب غرق گردید اسبی
دیگر باو رسانیدند و بر آن سوار شده چون مشاهده نمود که جنود خصم کنار رود منتظر ایستاده اند بعزم تسخیر و تصرف
وجود بنهایت خستگی و جراحت و بدی حالت خود را برودخانه مزبور انداخت و رود مزبور بغایت عمیق و لجن و
لای چسبنده داشت بمحض آنکه شاهزاده بر آن رود افتاد با اسب ناپدید گردید که مطلقاً اثری از راکب و مرکوب بظهور
نرسید چون شاهزاده مزبور برنج مذکور از وصال شاهد حیات مهجور گشت سایر افواج عساکر فرنس سوای آنچه
مقتول و غریق گشته بودند جنود خصم چپ و چپاول زن از ایشان را امان بخشیده و بقیه را مقید اسیر نمودند و حبس گرفتار
نمودند و در این محاربه امپراطور ناپلیون دویست عراده توپ و دویست شتر آن با چند هزار عراده آذوقه و
محمولات بحیطه تصرف جنود خصم در آمد و امپراطور روس و پادشاه پروس و ولیعهد دولت سوئد هر یک علاحده
با جنود نامعدود خود مظفر و منصور از اطراف نهضت نموده وارد شهر لیپزیک گشتند و در میدان ولایت
یکدیگر را ملاقات نموده آداب مبارکباد و رسوم تهنیت را بتقدیم رسانیدند پس از اندک زمانی امپراطور مذکور وارد
و به ایشان ملحق گشتند و جنرال برطرنه که از جانب دولت فرنس حکمرانی شهر بود بانهایت ادب و خفض جناح خود را
سلاطین مزبور تسلیم نمود و پادشاهان مرقوم پادشاه سقسان را مطلقاً ملاقات ننمودند و سواره چند از سواره قزاق
مقرر نمودند و او را روانه شهر برلین که دارالسلطنه مملکت پروس است نمودند و پس از زمانی چند ترجمانی معتمد بدر او

و درستی خود با ناپلیون سلاطین مزبوره داد مجدداً سلطنت را باو تفویض نمودند فصل بیست و ششم در ذکر خروج لشکر
فرنس از ممالک نمسا و جنگ جنوه و فتح لشکر فرنس و ورود امپراطور ناپلیون بشهر پاریس و رسیدن عساکر
متفقه بکنار رود رین و توقف ایشان در آن مکان و برقرار نمودن قرونشند و استخلاص خلیفه روم و قرم
و آزاد گشتن ولایت هالند از ربقه اطاعت امپراطور ناپلیون و سایر گذارشات آن مؤلف میگوید که
امپراطور ناپلیون برحسب مرقوم با جنودی منهزم و خاطری متوحش و متوهم از مملکت نمسه در رفته روانه جانب
مملکت فرنس گردیده و در عرض راه نیز ضرری و ایذائی از عساکر متفقه خصم که بر سر راه او بکمین نشسته بودند بجنود او رسید
ولی مطلقا ناپلیون را دغدغه بخاطر متطرق نشده نهایت آرام و اهتمام تمام مبذول میداشت و بزودی و استعجال خود را
بشهر ارفرت که یکی از ولایات معظمه سقسان علیا و با قلعه محکم و باره مستحکم میباشد رسانیده روزی چند در محل مزبور توقف
و عساکر منهزمه خود را جمع آوری نموده نظمی جدید در کار ایشان داده و در روز بیست و سیم ماه اقتوبر مطابق ششم عقرب وارد
شهر مزبور گردید تفصیل مضرات و خسارات محاربه مزبوره را خواست و پس از ملاحظه زیاده بر آنکه از او تعلیم آمده چه
عموم افواج نمسه ملتزمین رکاب او از تحت لوای فرنس خارج و افواج سقسان و نودین را خود نیز مرخص فرمود که
چون ولایات ایشان بتصرف خصم افتاده خود نیز برای حفظ مال و عیال نیز بخصم رونه و آنچه از جنود فرنس هم که تواب
مزبور رسیده بودند اکثر اوضاع حرب و اسلحه کارزار شان از دست رفته بی اسباب و تفنگ و ما یحتاج مانده
بودند ناپلیون از مشاهده این حالت بغایت برآشفته زبان عتاب بر افواج بیاد گشوده ایشان را مورد طعن و
ضرب فرمود که تمامی آلات و ادوات حرب را از دست داده و بیک هزیمت کوکوه غم و اندوه بر خاطر نهاده اند
و هرگاه عموم جنود بدین طریق حرکت نمایند تا بسواحل رود رین تمامی ایشان معرض تلف خواهند رسید مجملا اکثری از
اقارب و منسوبان ناپلیون نیز در آن منزل ملحق گشتند که از خدمت او دست کشیده متفرق گردند حتی برنس مورات نیز
استدعا نمود که مرخص گشته از جنود و رود رین جنود جدید فراهم آورد حضرت امپراطور دریافت فرمود که او مجددا
مراجعت نخواهد نمود لهذا او را وداع نموده او را مرخص فرمود و جنود مملکت نیز در طریق صدق ثابت قدم و در
مرحله خدمتکاری راسخ دم بودند امپراطور ناپلیون ایشان را اعتذار فرموده لطف که هرگاه برضا و رغبت خاطر در
رکاب ما ملازمت میورزید محاربه و الا مرخص با وطان مالوفه خود میباشید جنود لهستان معروض داشتند که تا حضرت امپراطور

سلامت مجدد در رین نرسانیم و تا حدود مملکت فرنس نیائیم از ملازمت رکاب مستطاب مفارقت نخواهیم نمود
و پس از ورود امپراطور بمملکت خود مرخص گشته مراجعت باوطان خود خواهیم نمود مجملا حضرت امپراطور دو روز در ولایت
ارفرت توقف فرموده تدارکات و مایحتاج سپاه را از قورخانه و غیره مهیا نموده با هشتاد هزار تن که از سپاه
او باقی مانده بود بتعجیل تمام روان گردید و جمعی از این هشتاد هزار نفر در بعضی از ولایات نمسه متوقف بودند و فی الحقیقه
آنها نیز از تلف شدگان و کشتگان بودند و از دویست و هشتاد هزار نفر که اولا در رکاب ناپلیون بودند همین
عدد و مانده بود که در آن سفر از لشکر ناپلیون قتیل و دستگیر شده بودند و در آن ایام که حضرت امپراطور در ارفرت
توقف فرموده معروض خدمت سعادت آیت افتاد که جنود ولایت بوریه که تا آن زمان در قبضه اقتدار و ربقه انقیاد
ناپلیون بودند از در بغی و طغیان در آمده طریق مخالفت و معادات می پیمایند و با جمعی از جنود نمسه متفق گشته زیاده
بر پنجاه هزار نفر مجتمع و بسرداری جنارال ورد از ساحل رود دانوب نهضت نموده رو براه آورده اند و اکنون تا ولایت
وارتزبرق که در ساحل رود مین واقع است رسیده و سر آن دارند که خود را فیما بین حدود مملکت فرنس و عساکر
امپراطور رسانیده راه طریق عبور بر ایشان سد و مسدود سازند و نیز بواسطه مخبران معروض خدمت اعلی افتاد که
جمعی کثیر و جمعی غفیر از جیوش نمسه در پی روش تعاقب حضرت امپراطور آمده تا حوالی رود ایلم و شهر لاچین سلنده
رسیده اند حضرت امپراطور از استماع اخبار مزبور متوهم گردید که مبادا اکثر دیگر جنود متفقه قزاقات از اطراف
هجوم آورده او را احاطه نمایند لهذا در روز بیست و پنجم ماه اقتوبر مطابق نهم برج عقرب در هنگامیکه مورا را چون بخت
ناپلیون نهایت انقلاب بود از شهر ارفرت نهضت فرموده از محاسن اتفاق در این حرب قزاقات متفقه را خطی دیگر
مزیرات روی نمود که موجب استخلاص جنود فرنس گردید تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سلاطین قزاقات سرداران
جلادت سمات بتعاقب امپراطور ناپلیون مأمور میساختند که او را فرصت جمع آوری سپاه و مرحمت بجا نداده نه
پس برنس پلوچر را که از اکابر سرداران ایشان بود مأمور نمودند که از راه جنین و توده تعاقب ناپلیون بر رود دو مان
دارند که افواج عساکر نمسه از راه راست و جاده مستقیمه که از شهر فلده تا ساحل رود رین میرود بتعاقب مشغول گردیدند
راه عبور ایشان را از طریق مزبور مسدود سازند بر حسب حکم مزبور برنس پلوچر طریق عبور حضرت امپراطور را متعرض گشته جانب
مذکور شد از طریق دیگر بتعاقب مشغول گردید و جنود نمسه نیز که بایستی زود بر سر راه مزبور آمده طریق عبور جنود فرنس را قطع

نماید توقف در موقع نرسیده حضرت امپراطور از همان شارع نزدیک با جنود معدود در اشتغال است ولی از عقب
جنارال بلیاف و دُرنشاف و آرلاف کوبلی که جنارالان دولت روسیه‌اند با افواج سواره قزاق رسیده
از میمنه و میسره و مؤخر جنود فرنس دستبرد و دست‌اندازی و تاخت و تاز می‌نمودند متعاقب این احوال جنارال رد
که یکی از جنارالان قرالات متفقه بود در آن شب که افواج الوالجمیع خود که بعد از قتل از جنود فرنس بوده
عبور امپراطور ناپلیون را مسدود کرده تا وصول جیوش بحر خروش قرالات متفقه مانع از دخول ناپلیون به مملکت
فرنس گردد پس مکانی مناسب در ولایت حنو که یکی از ولایات معظمه مملکت نمسه است برای معسکر خود معین ساخت
و در مقام مزبور سرداران افواج سواره قزاق نیز با افواج الوالجمیع خود بدو ملحق گردیدند مؤلف میگوید هرگاه
مرشل بلوچر که ذکر نام او سبق تحریر یافت بتعاقب ناپلیون پرداخته در مقام مزبور می‌رسید بلا شک کار
ناپلیون تباه و روزگارش چون شام سیاه می‌گردید ولی متفاوت جنود الوالجمیع جنارال رد که
زیاده بر چهل و چهار هزار تن نبودند در مقابل جنود جلادت نمود فرنس که بزرگی چون ناپلیون در میان ایشان بود
عین خطر و خطر عین بود مجملا در روز آخر ماه اقتوبر مطابق چهاردهم عقرب جنود توریه جنگلهای [illegible]
متصرف و در ساحل یمین رود کنیزیق که رودی مختصر ولی در خور دار و صفوف حرب آراسته حضرت امپراطور فرمود
تا فوجی چند از افواج جنود فرنس در جنگل بر درختان بالا رفته آغاز محاربه نمایند و صفوف طرفین نهایت قرب
با یکدیگر داشته و به توسط مطلق گلوله تفنگ مهلک از یکدیگر رد نمی‌گشت و هر یک به هدف مطلوب می‌نشست و ساعتی
چند بدین منوال نایره قتال در اشتعال و ابطال رجال بکار کارزار و جدال مشتغل بودند تا آثار غلبه و نصرت از هیچ
طرف بظهور نرسید بالآخره حضرت امپراطور با فوجی چند از افواج قراولان خاصه را نیز به سرداری گوردان
غازیان جنگل روان ساخت عساکر توریه چون افواج قراول خاصه را دیدند چنان تصور نمودند که عموم قراولان خاصه
ناپلیونی بر سر ایشان یورش آورده‌اند لهذا خائف گشته قرار کار بر جنگ و گریز نهادند حضرت امپراطور فرمان
داد تا افواج سواره نیز بر میسره جنود فرنس حمله آوردند و ایشان را عقب بردند جنارال رد چون صورت حال
بدان منوال دید از رودخانه عبور و قرار بر فرار نهاد و هر چند شهر حنو در تصرف جنود فرنس و بغایت معمور و
مستحکم بود ولی ولایت مزبور بر سر راه فرنکفارت که معبر جنود فرنس است واقع نمود که سد راه بر ایشان توانند نمود

و معبر جنود فرنس با اندک فاصله از جانب جنوب شهر مزبور بود و حضرت امپراطور را تمامی همت و منظور
مصروف بر آن بود که تا تواند زودتر و مستعجل خود را بحد و رین رساند لهذا در مقام تعاقب و جدال بر نیامده
با جنود خود بسمت شهر دلم [illegible] و ولایت حاقه که بر سر راه ولایت فرنکفارت واقع است عنان عزیمت
تافت و مرشل ماتیر با پنجاه هزار نفر از جنود فرنس در قریه حال حوسین بعقب مانده بود حضرت امپراطور مرشل اکوت
با سه تیپ عظیم مأمور فرمود که ایشان را از صدمه خصم محافظت فرماید و ایشان را بگذراند و در روز پانزدهم عقرب
مرشل مونت با افواج الوالجمیع خود بر سر شهر حنو رفته یورش برد و در ساعتی شهر را مسخر نموده متصرف گردید و از آن سو
بر معسکر جنارال رد که در حوالی شهر مزبور بود حمله برد در اول محاربه جنارال رد زیاده بر یک هزار تن معرکه کارزار
نفرستاده و متهورانه بر لشکر فرنس حمله آورده ایشان را از رود کنیزیق بآن طرف بردند ولی جیوش بحر خروش
فرنس در ساعت حمله برده تمامی ایشان را نشانه گلوله تفنگ و فارغ از قید هوا و هوس و بند نام و ننگ نمودند
و جنارال رد را نیز زخمی منکر و جراحتی مهلک در آن مهلکه رسیده جنارال رد گردیده و از راه احتیاط در ساعت عموم
لشکر را فرمان داد که از محاربه دست باز داشته بمکان خود معاودت نمودند جنود فرنس نیز که طالب و خواهان
این مطلب بودند که خود را بسلامت با امپراطور ناپلیون رسانند لهذا فرصت غنیمت شمرده از خصم متهور باز داشته
طریق شهر فرنکفارت را پیش گرفتند و در این محاربه شش هزار تن از جنود فرنس بمعرض تلف رسیده و ده هزار کس از
جیوش روس و پروس طمع از حیات بریدند مجملا حضرت امپراطور پس از استخلاص از مهالک و مخاطر عظیمه در سلخ
ماه اقتوبر مطابق چهارم عقرب بشهر فرنکفارت رسیده و اراده سلاطین قرالات متفقه آن بود که متعاقب
امپراطور ناپلیون در روز پانزدهم عقرب بشهر فرنکفارت رفته در مقیم ماه نوامبر مطابق بیست و یکم عقرب از
ولایت مزبور نهضت فرموده روز بیست و نهم وارد شهر پاریس که دار السلطنه فرانسه است گردیده امپراطور روس
و پادشاه پروس بتعاقب ناپلیون شتافته بحوالی رود رین رسیدند و اولا ولایاتی را که امپراطور ناپلیون
بحیطه تصرف آورده و وضع جدید در سلطنت احداث و رسوم سلطنت سابقه را منسوخ کرده بود مجددا
نسخ بدعات امپراطور ناپلیون نموده سلطنت قدیم را در آنجا احداث و مقرر نمودند و شاهزاده جلیس را از ابتدا
محاربه لیپزیک مأمور نمودند که بولایت خود رفته بلوازم امر سلطنت اشتغال ورزد و شهر حناو را نام [illegible]



پادشاه انگلیس بخط تملک آورده و امیر بزرگی را که در رتبه جلادت و عداوت او نسبت بناپلیون
خارج از درجه تحریر و توصیف بود بحکومت و فرمانفرمائی ولایات موروثی خود مأمور و منصوب داشتند
و ولایات مجدده را که ناپلیون فراهم آورده مملکتی جدید مقرر و سلطنت آن را برادر خود محول و مفوض
داشته بود مجدداً از یکدیگر متجزی و منفصل بصاحبان قدیمش منصوب ساختند و عموم ولایات سفر
مانند پر بحدت سلاطین قرالات متفقه فرستاده مستدعی استخلاص از قید انقیاد ناپلیون
گشته و سلاطین متفقه بر ایشان را تکلیف نمودند که در زمانی اندک ایالات ایشانه
خود را برای مخارج جنود متفقه مهمانداری و ده هزار لشکر که با ناپلیون
میداده اند فراهم آورده باستیصال او اقدام ورزند
و سلاطین متفقه چندی در ساحل رود رین
توقف نمودند تا جنود جدیده ایشان
رسد و نیز معلوم گردد که ناپلیون
از غرور سابق افتاده و تمنای
ایشان مصالحه
خواهد داد که
عموم
اردو با متفقه کرده
مانند و عموم ولایاتیکه متصرف ناپلیون
آمده بود بکلی بخط تسخیر قرالات آمد مگر چند قلعه محکم ولایات
نمسه که متصرف فرنس مانده و ناپلیون خلیفه اعظم پاپا را مرخص مقر پادشاه سابق
سپانیول را اذن آزادی داده بولایت خود فرستاد که شاید مثمر ثمری بجای امور ناپلیون
شود و هنگام باحضار جنود باطراف روان ساخت تمّ مجلد الثالث فی شهر جمادی الثانی



بسم الله الرحمن الرحیم

جلد چهارم ناپلئون که مشتمل بر فصلی چند است

فصل اول در بیان تهیه و تدارک امپراطور ناپلئون جهت منع هجوم خصم در مملکت فرانس و شرح شروط مصالحه که سلاطین متفقه تکلیف با ناپلئون نموده و وصول مصالحه و جواب ناپلئون در خصوص ناصواب نمودن آن در نظر سلاطین فرنگستان و آراستن مجلس خاص شوری و طلب نمودن ناپلئون تنخواه گزاف و سیصد هزار صالدات جدید از اهل مملکت و عدم رضای خلق در آن باب و تغیر نمودن ناپلئون و تعیین کردن مباشرین بر ولایات برای دلجوئی مردم و در غضب نمودن ایشان و نابود نمودن تنخواه و سرباز و انجام نرسیدن مقاصد او و طلب نمودن قراول مملکتی را و سپردن حرم و فرزند خود بایشان و وداع نمودن با اهل پاریس و رفتن بمعسکر خود در ماه جنیوری در سال یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۹ هجری

حضرت امپراطور در این صدد بود که لشکر عظیمی که سزاوار شان و شوکت اهل مملکت ممالک فرانس باشد و سایر قرالهای عظیم و جلال ممالک وسیع فرانس را چنانچه در نظر داشت ادراک کند فراهم آورده باشد در آن اوقات هشتاد هشتاد هزار نفر از لشکر قدیم که از جنگهای گذشته باقی مانده بود بر وفق ضابطه و قانون تقسیم نمود که حدود و سرحدهای مملکت وسیع بود تعیین ساخت که آن حدود را از هجوم عساکر خصم محافظت نماید و مطلقا بخاطر خود ماند سردارهای عساکر مأمور بدان حدود دیگر دانسته که این جمع قلیل در برابر لشکر عظیم از محافظت حدود وسیع و عریض رودرین قصور خواهند ورزید و سرداران خود اعلام کرد که حال وقتی است که بهیچگونه ملاحظات از لشکرکشی

بنا کرد

بنا کرد و چون اسم مملکت فرانس و رعب اهل آن در قلوب جای گیر است این قلیل لشکر که بهر طرف فرستاده شده خصم را اندیشه خواهد افتاد بخصوص لشکریان و پروس که سپاه گردانی و لشکرکشی سابق فرانس را در نظر دارند چون ملاحظه کنند که مردان فرانس بکلی اسلحه حرب برداشته بجنگ اقدام کرده اند اندیشناک و خوف بردار خواهند شد و جسارت نخواهند نمود و در این نزدیکی بجنگ اقدام و مبادرت نمی کنند بالجمله سلاطین فرنگستان عموما و امپراطور نمسا خصوصا متصور داشتند که اهل فرانس در غیرت و رشادت عدیل ندارند و بزرگ ایشان ناپلئون نیز در فنون سپاه گردانی و کشورگیری نهایت مهارت دارد و هر گاه زیاده بر عرصه را بر ایشان تنگ و کار را سخت گیرد ممکن باشد که روزی کار را دگرگون شود و صورت اوضاع متغیر گردد و بنابراین مصمم شدند که دفعه دیگر تکلیف مصالحه با امپراطور نمایند یکی از امرای فرانس که اسم او برآن سنت ایغنان بود و از سفرای فرانس و در دربار یکی از سلاطین ممالک نمسا توقف داشت و گرفتار شده بوده برای القای شروط مصالحه متفقه منتخب نموده رخصت آزادی داده نزد امپراطور ناپلئون فرستادند و دولت انگلیس نیز از قلب راضی بمصالحه شده و امیر ابردین که برای وزیر مشهور بود از جانب خود همراه آن شخص مأمور کردند که در باب مصالحه باتفاق او در نزد ناپلئون گفتگو نمایند و تفصیل اصول شروط مصالحه که قرالهای متفقه با امپراطور ناپلئون تکلیف کرده اگرچه فروعات در ضمن آن مترتب است این است که هرگاه امپراطور ناپلئون بقوت و قدرت خود مملکت فرانس ضمیمه کرده است دست بردار شده بحدود قدیم خود که عبارت از رود رین و جبال آلپ و پیرنه اکتفا نماید و ممالک نمسا و ایطالیا و جاهای دیگر را باتمام رضا و رغبت تمام واگذار نماید و مملکت اسپانیول را که دولت انگلیس زحمت و جهد و کوشش زیاد کشیده از زیر قلاده اطاعت ناپلئون بیرون آورده و اسپانیول واگذارد که سلطنت قدیم خود را برقرار کنند و فردیننند که پادشاه سابق آنجا است تخت پادشاهی بنشانند تکالیف مزبور اگرچه گوارای طبع غیور ناپلئون نبود لیکن جواب این تفصیل را وزیر ناپلئون حسب فرموده او بدین طریق نوشت که امپراطور ناپلئون از اصول شروط مصالحه که باعث آرام و امنیت جمیع فرنگستان است و سلاطین متفقه تکلیف نموده اند راضی و رأی ایشان این است که چنانچه سلاطین متفقه مصلحت دانسته اند که تمامی قرالهای کوچک و بزرگ فرنگستان متحد و متفق و آزاد باشند و هیچیک بر آن دیگر تفوق نجویند و ادعای برتری بیکدیگر نکنند مستحسن و پسندیده است و بهیچگونه مصالحه مکروه طبع حضرت امپراطور نیست بدین شرط که دولت انگلیس نیز تمکین نماید که در بر و بحر این نحو مساوات و مواسات شیوع یابد و مدعی سلطنت دریا نباشد اگرچه از شروط مزبوره ضرر و خسارتهای کلی لند

قبول تفویض چندان ولایت‌ها و اگر از دون منافع آنها با امپراطور میرسد لیکن امپراطور من قسم خورده از راضی و خود نشدن
و این در صورتی متحقق است که دولت انگلیس نیز داخل امر مصالحه و این مواد را سلطان خاطر سازد و نقض و ابرام مصالحه
وقوع یابد به مورخ گوید هر که برای رزین واندیشه و رهین بگرد حاصل این جواب را خواهد دانست که مرحبا ناپلیون آن
تکلم بکرده ناشی از صداقت نبود و مرام طالب بود که نقضی در جلال و قصوری در تفوق او نسبت به سایر قرالات
عارض نشود چون تحقق شرط ناپلیون در مصالحه غیر ممکن بود از فریقین تهیه و تدارک محاربه را آماده شده و سلاطین
متفقه در این اندیشه بودند که تمامت اجناد و عساکر خود را که در هر مکان موجود دارند متجلا در سرحدات فرنس فراهم آورده
و مجتمع سازند و هر یک از معسکر هر جوق از سپاه را معسکر و جوقی دیگر از لشکر منتظر دارند و پشت بند قرار دهند و امپراطور
ناپلیون هر قدر در قوه داشت سعی مینمود که لشکر جدید خود را تعلیم رسوم جنگ آموزد و تدارکات ایشان را آماده نماید که آن
سپاه سابق فرنس از مراسم قتال و جدال آگاه شوند و چون برای مخارج لشکر وجه نقدی در کار و جهت دفع آن خصم قوی لشکر جدیدی
لازم بود حضرت امپراطور از خزینه خود نقد سی هزار لیان فرنگ که عبارت از شصت کرور باشد برای مصارف سپاه بیرون آورده
و مجلس شورای خاصی منعقد نمود و به حضار مجمع مزبور فرمود که در ایامی که جنگ و جدال نیست و اهل مملکت کمال امنیت دارند حساب
کرده و قرار داده‌اند که رعایا خمس مداخل خود را به دیوان بدهند و فی الحقیقه خمس کفایت مخارج مینماید لیکن در چنین هنگام که از
طرف دشمن هجوم آورده است و مخارج زیاد لازم دارد که دفع خصم حاصل شود چرا باید در این وقت ربع و ثلث بلکه نصف مداخل
منافع خود را به دیوانیان ندهند وجه دلیل دارند در ایجاب اهمال میورزند و اگر در این خصوص اقامه دلیل کنند در این مقام مقبول
و مسموع نخواهد شد باید وجه نقد مهمات زیادی دارند و کار لشکر و سپاه را اساز نمود نیز حکمی لازم دارد توپخانه اعلی جهت جمع آوری سیصد هزار
نفر سرباز جدید صادر گردیده بود با مجلس شورای العاکره و این لشکر جدید باید از کسانی که در سنوات سابقه از قلم افتاده و از
خدمت معاف شده بودند گردآید و نیز ناپلیون مشیرانه و مشکلین بحضار فرمود که اکنون چنانکه لشکر انگلیس از سمت جنوب
فرنس داخل شده و عساکر روس از طرف شمال در تاخت و تاز و سپاه پروس و توریه و نمسا نیز در تهدید و تخویف سمت شرقی
مملکت این شغف و عار را الحال بیم که دلیقان قدم در خاک فرنس گذارده و ما هیچ یک هنوز به دفع و اخراج او از حدود مملکت
اقدام نموده باشیم اکنون مجموع دوستان و متفقان با من منافق شده‌اند و ترک دوستی گفته و در دشمنی مبادرت کرده‌اند در
این حالت چه قسم تکلیف مصالحه را از دشمن متقبل شوم که ننگ دولت فرنس باشد از مردم فرنس خواهانم که در ادای اهمال سعی بسیار

از لشکر

از لشکر جنگی فراهم آورده که من بیش از سیصد هزار نفر در حوالی شهر پاریس در معسکر دارم در قرب شهر مزبور و لشکرگاه
دیگر نزدیک شهر لیان فراهم آورده و با این سه لشکر و سپاهی که از اطراف مجتمع نمیخواهم یک گرد خواهد شد و بعد از
اجتماع این لشکرها بمجادله دشمنان خواهم شتافت و باید لشکری که مجدداً از مملکت گرفته میشود شامل سپاه سابق باشد
و مانند اطفال نورس که بجز نی صد سه ماه از پا در آیند و مریض شده شفاخانه‌ها را مملو نمایند و لشکر کمتر شده و باز گفتار مجلس
فرمود که ای بزرگان محترم شما سرخیلان و نیکان فرنس همه را خبر که چه میرود و باید پیشی در کار ما جویند تا دیگران را
عبرت حاصل شود اگرچه دشمنان اکنون از مصالحه سخن میرانند و چیزی جز صلح مذکور نیست لیکن از اطراف مملکت
جز آواز القتال و الجدال بگوش و هوش من نمیرسد و لازم است که بقدر امکان سعی و اهتمام نمایم و از دیار خود آن
هزیمت بکنیم جامع این اوراق میگوید چون اهل شورت از مطالبه گزاف ناپلیون در تسلیم زر و دادن لشکر آگاه شدند
همگی مستغرق دریای حیرت شده متفکر ماندند و بدل گرمی و شعف جواب ندادند و در اعانت و انجام این خدمت
قصور ورزیدند امپراطور اعظم از تفکر و سکوت ایشان برآشفت و در آن برآشفتگی فرمود که قرار داد با اهل شورت
تعیین کنند و وکلای رعیت را با پایه سریر سلطنت حاضر سازند بعد از حضور وکلای مزبور فرمود که امروز جلال و عظمت و دولت
فرنس بسته بوجود من است و وجود چون من شخصی در مملکت مزبور لازم است تا اسم آن را در ممالک روی زمین بلند نمایم
و اهل آن بر جمیع ممالک مفاخرت کنند و حال سلاطین فرنگستان به دشمنی من اقدام کرده میخواهند مرا مستهلک سازند و در دشمنی
اهل فرنس و دولت آنند که هرگاه وجود من غایب نباشد مملکت فرنس بزودی بید قدرت آنها خواهد آمد و دولت دختر خواهد مملکت را
آن منم و چه صلاح دانم باید آنها قبول کنند نه هرچه رای آنها قرار گیرد معمول دارم اکنون مقتضی وقت این است که لشکر بسیار از
اهل مملکت جمع آوری کنم تا توانم در مقابل خصم ایستاده او را جواب داده و باید وکلای رعیت دخل و تصرف در این
امورات نکنند پس از آن تمام گفتگو با شعرین تعیین کرد که مردم را بغیرت آورده زر و لشکر از آنها ماخوذ دارند فردای روز
مزبور قراولان ملکی را با سرداران و سرخیلان ایشان جمع کرده سرکرده را بطالار عمارت طلبید و خود با حرم و فرزند
در میان ایشان حاضر شده و بیانات فصیحه بر دل تخت فرمود که من میخواهم بمعسکر خود روم و لشکرکشی نمایم و عهده
خود گیرم و در این سفر حراست و حفظ حرم و فرزند و شهر پاریس را بعهده اهتمام شما وا میگذارم و سلامتی ایشان را بالتمام
شما محول میدارم مورخ گوید که حضرت امپراطور پس از اتمام این کلام و انجام اینگونه امورات در

اوایل حوت بود از مقر سلطنت نهضت فرموده وارد دار الملک پاریس شد حرکت نمیه کاخهای سلطنت را وداع
و بمعسکر خود شتافت که با آن تدارک جزئی و لشکر قلیل مقابل لشکر انبوه خصم رود و ایشان را مانع آید از اینکه بمملکت فرانسه دست اندازی
نمایند ذکر احوال شاهزاده مترنیخ که امیر نمسه بود و سلاطین متفقه را دعوت نمود که در شهر شاتیون مجلس شوری بر پا کرده
در باب مقدمات مصالحه گفتگو نمایند و دولت انگلیس لارد کسلری را که از وزرای خاص آن دولت بود بعوض
خود مامور کرده بشهر مزبور فرستاده بودند که در مجلس شورای سلاطین اعظم فرنگستان حاضر گشته از جانب پادشاه خود
وکیل باشد و پادشاهان در حین گفتگوی مصالحه بیان نامه چاپ کرده در معسکر و ولایت منتشر ساختند و در آن بیان نامه
از تنبیه و تدارک و لشکر جدید امپراطور ناپلیون گله تنها نوشتند که هر گاه منظور او مصالحه باشد چرا باید تدارک جنگ
کند و لشکر خود را زیاده نماید و نیز در آن بیان نامه شرح دادند که اگر چه ما بر او غلبه کرده فتح و فیروزی یافته داخل مملکت او
آمده ایم لیکن با وجود آن فتح و نصرت باز تکلیف مصالحه با ناپلیون کرده ایم و میخواهیم که مملکت فرانسه بزرگ و قوی باشد و
بدین شرط که مجموع قرالهای فرنگستان هر یک آرام و آسوده شوند و جنگ و نزاع از میان برخیزد و منظور ما این است که
مصالحه را بطور یقین بانجام رسانیم که گذشت از همه قرالات بعمل آید و در قوت و قدرت مساوات باشند و تا حال فرنگ و اروپا …
از آن گونه مصایب بیحد و حساب که در مدت بیست سال جنگ در میان خاص و عام شیوع داشت سالم مانده … جمعیت ما نه
از برای این است که وجود ناپلیون و سلطنت و مملکت و اهل و عیال او را ضرر و خسارت رسانیم بلکه منظور این است که او را از تسخیر
ممالک دیگر و مجبور کردن سلاطین براطاعت او باز داریم و مادامی که بر وفق مرام همه کلی در صلاح و صواب جمهور قرالان …
مصالحه را با تمام نرسانیم دست از جنگ و پیکار باز نخواهیم داشت و خلاصه تحریر بیان نامه مفصله این بود که سلاطین متفقه
قرالها مشوش شده که مبادا اهل مملکت فرانسه که مردمان غیور در جنگ مشهور هستند اجماع نموده و اسلحه حرب بر دارند و
بدفع ایشان اقدام ورزند و کار بصعوبت و اشکال منجر گردد بعد از انتشار شرح مرقوم عساکر متفقه بولایت شمپانی وارد شده
داخل شده قلعه … را متصرف گردیدند و شاهزاده شوارزنبرغ عساکر خود را از رود رین گذشته داخل مملکت فرانسه
گردید و فیلد مارشال بلوخر با لشکر … خود بلشکر سلاطین مزبور ملحق گشت و پایه تخت شهر … را که یکی از شهرهای مملکت … و شهر
متصرف شدند و جنرال بوبنه که یکی از جنرالهای لشکر نمسه بود شهر لیان را که از شهرهای معظم فرانسه است و با شهر
پاریس بیست فرسنگ مسافت دارد محاصره نمود و بمجرد وصول این خبر ناپلیون چند فوج با امداد روان … داشت …

عین … محاصره رسیده و با عانت ساخلو شهر جنرال مزبور را منهزم ساخته و این شکست از جمله شکستهای بزرگ
بود که بعساکر متفقه رسید و هر گاه چالاکی و چابکی در عساکر قرالها در تدارک و تلافی شکست مزبور عمل می آمد …
کلی با ایشان میرسید بالجمله از یک سمت لشکر کثیر قرالها بسپهسالاری شاهزاده شوارزنبرغ داخل مملکت فرانسه شده و از سمت دیگر
لشکر پروس و روس بسرداری فیلد مارشال بلوخر بچهار جوق شده از چهار راه بمملکت مزبور داخل شده هجوم آور شده بود و لشکر …
از یکطرف اتصال ورزیده و با لشکر بزرگ قرالها همراه شده و لشکر سیم قرالهای متفقه که موسوم بلشکر شمال بود … تابع
حکم ولیعهد سوید بود و لشکر سوید بوده با روس و پروس که آنها نیز از لشکر شمالی محسوب شده به عزم تسخیر ولایات هلند …
و لیکن ولیعهد مزبور که فیلد مارشال برنادت … در سال قبل بیرون کردن لشکر فرانسه از ممالک … بسیار اهتمام ورزیده …
این لشکر کشی که بسمت وطن اصلی او بود هیچ سعی نمی نمود و با او گران بود که با اهل مملکت خود جنگ آغاز کند و باعث خرابی شود
بنابراین در هجوم بمملکت فرانسه اهمال می ورزید و … او بود و در نزد سلاطین نیز عذر او در این باب مسموع بود بالجمله امپراطور
در این پیچیدگی و اغتشاش امورات و انقلاب و آشوب و هجوم عام که از سمت شرقی لشکر دشمن داخل مملکت فرانسه شده بعهده
اهتمام خود گرفت که بقایه اقبال و رهنمائی بخت … دلالت نمودن بجنگ لشکر فرانسه مبادرت نماید لهذا در روز …
ماه جنیوری بشهر … که یکی از شهرهای فرانسه است وارد گردید و سپهسالاری لشکری که در شهر مزبور فراهم آمده بود با
… فیلد مارشال … و فیلد مارشال … و فیلد مارشال … و غیره که از حد و مملکت از تعاقب خصم هزیمت نموده در شهر مزبور
مجتمع بودند بعهده خود گرفت و فیلد مارشالهای مزبور که در ایام سابق هر یک شصت هزار و هفتاد هزار لشکر … داشتند حال
کار ایشان بجائی رسیده بود که با آن چهار نفر سپهسالار بزرگ پنجاه و دو هزار … جنگی بود و حضرت امپراطور دو
هزار نفر نیز از شهر پاریس همراهی خود آورده با آن لشکر قلیل ملحق کرده بود مورخ گوید احدی از صاحبان فنون جنگ ناپلیون
را در فن عظیم سپاهی و سپاه کردانی واقف نبود معلوم است که فتح و فیروزی موقوف بقلت و کثرت لشکر نیست بلکه منوط
بر … هنر و قوت … سپهسالاری است که در میدان جنگ داند و تواند که بچه طریق و بچه طرح سپاه را بجنگ و پیکار بدارد
بالجمله فیلد مارشال بلوخر که از همه سپهسالاران عساکر متفقه با جرات تر بود و … از سایر سپهسالاران پیشی جسته داخل مملکت
فرانسه نیز بسیار و بیشتر از دیگران آمده بود و حضرت امپراطور مصمم شد که اولا با تمام کار او را بپردازد بالجمله …
بود در فیلد مارشال مزبور از عزم امپراطور آگاهی یافته بدون فوت فرصت مجموع عساکر … خود را که در آن حوالی … بودند

تقریبا برین که نزدیک سرچشمه رود خانه اوب واقع است جمع آوری نمود قریه مزبوره در دامنه کوهی که باغ و اراضی بکار داور است
جابالای شهر چطو که سابقا مدرسه نظام تعلیم سرکردگان بود سر وده و یکی شهر آرثیث که در سر رود خانه اوب واقع است
اطراف شهر چطو اکثر امکنه و باغ و چمن سبز و تماشاگاهست در مدرسه نظام این شهر بود که ناپلیون اوایل حال عنفوان
جوانی اصول فنون سپاهی را آموخت که بسبب آن مجموع اهل عالم را بخاک سیاه نشانید و روی اتهام او را بر بار خود بخاک
مذلت مالید و عاقبت کار را بجائی رسانید که سربرین اواد عبرت گرفته و فنون سپاهگری دانی را از او فرا گرفته و علوم ما خود
از او را در محل لقا و بکار برده و در آن مکان بود که در او اخر کار نیز خوب کوششهای مردانه ما در غلبه بر لشکر عدوان از سر گرد
مانند صیدی که هنگام شکار صیاد در عاقبت آن اظهار نماید و بجبر نیز بود جهت آنکه از جنگ صیادان رهی چنان میداند که از مکان
که رفاه و آسایش حاصل خواهد نمود کوشش مینماید که خود را بمکانی که او را از آن بخیر رهانیده و بوده رسانده و ناپلیون نیز آن جگه نهایت
اینکه از شاید او از آن مکان برآمده و ترقی حاصل نمیه بود محل آسایش و غلبه بر دشمن میدانست بالجمله حضرت امپراطور با افواج خاصه در بیست
اول ماه مذکور در هنگامیکه برشل بلوخر در شهر چطو با صاحبمنصبان خود در سر سفره شام خوردن مشغول بود و جنرال السوفیف که یکی از
سرداران روسیه بود نیز در شهر برین توقف داشت و افواج جنرال سالکین نیز در راهی که از شهر برین بشهر لهاستر میرود با جوقی
جوق لشکر پیاده بود علی الغفله صدای ولوله عظیمی بلند گردیده و دیدند که دو هزار سوار لشکر روس را سواران جلگی فرانس پیش از خیمه سیاه
و برشل بی یورش بر قریه برین برده و چند نفر از پیادگان بسبب حفاظ نخلستان و بلندی و پستی زمین باغ و سرکاه شهر چطو
نزدیک شده که برشل بلوخر را با هر قدر از صاحبمنصب و غیره که در آنجا مجتمع بودند اسیر و دستگیر نمایند بلکه بود با صاحبمنصبان خود بتعجیل
تمام بر خواست و بصعوبت خود را به ریخه کوچکی که بشهر میرف رسانیدند و اسبهای خود را از مهمای دریجه با نهایت اشکال
برده سوار شدند و با وحشت و اضطراب تمام جان سلامت بردند و جنرال السوفیف که در شهر بود در نگاهداری آنجا با سیاه
ثبات قدم ورزیده و در مقابل حمله های برشل بی مردانه وار ایستادگی نمود و جنرال سالکین با مداد و افواج سواره قزاق
جیبث باغات شهر رفته عقب لیران فرانسه گرفته و بطریقی که فوق آن متصور نبود از اطراف هجوم کردند و جنرال اللدم
که نزدیک شده که بوجود حضرت امپراطور نیز آسیبی برسد و چندین نفر را در پهلوی او کشته و زخمدار نمودند حضرت امپراطور شمشیر خود را
در حرکت خود مشغول کرده و یکی از سرداران شبیه او که در سر افواج قراول خاصه بود باستخلاص ناپلیون حرکت کرده در دست او مر کلوله
تفنگ از پا درآمده در این هنگامه قریه برین آتش گرفت و مجموع آن سوخت و چنین احوال لشکر روس بی دریش بحکم برشل بلوخر ایام

در اشتر داده قلعه مزبور واشند و تا یکساعت تخفیف شب مانده نیز خاش و کوشش نمودند چون دیدند که اشتر داده آنجا از لشکر فرانس بحسب
و دشوار است تسخیر قریه را گذاشته گذشتند و برشل بلوخر با سپاه خود در مکان موسوم بولاسیر که در پشت قریه مزبور است قرار گرفت
شورخ گوید منظور ناپلیون از این شبخون این بود که بلکه برشل بلوخر را از اتصال بلشکر شاهزاده شوارزنبرق جدا سازد و او را
از امداد و رسانیدن لشکر قرالهای متفقه ممنوع دارد و این مقصود حاصل گشت و سرداران برشل مزبور در ماه زبرکی بکار برده
لکه شنده اضطراب و تشویشی که مستلزم آن مقام بود در لشکر شیوع یابد و در روز چهارم ماه فبروری که اواخر حوت
بود از لشکر متفقه قرالها امداد عظیمی برای برشل بلوخر رسیده و بدین جهه قوی دل آسوده خاطر گردیده و مجدد بجنگ امپراطور اقدام کرد
امپراطور خواست که از جنگ اعراض کند و کار مقاتله را بوقت دیگر گذارد چون دید که هرگاه معاودت کند لابد است که در اثنای آن
گیرد و کنده کار لشکر بهمان یک پی است و تا که تشنه لشکر او دشمن از تعاقب خواهد رسید و میسره عساکر او که با افواج چند از آن
عقب خواسته مانده بمخاطره میوان گرفتار میگردند بجنگ اشتغال نمود برشل بلوخر از سه طرف حمله بر عساکر برده و از قراولان امیر
دوتویل و ملکوث یورش آورده و آن روز تا شب آتش حرب از طرفین در اشتعال بود حملات پیاپی بردند و صدمات خوردند و هنگام
غروب آفتاب امپراطور مجبور شده که از رود خانه اوب گذرد چهار هزار از لشکر او با هفتاد عراده توپ در آن مکان مانده و خود پیش
پل گذشت و برشل بی بحکم امپراطور پل را آتش زده و آن چهار هزار نفر و هفتاد عراده توپ بدست خصم اسیر و دستگیر گردیدند بعد از
هزیمت سپاه فرانس سپهسالاران جنود متفقه مجلس شوری بر پا نموده پس از شورت مصلحت در آن دیدند که دو لشکر عظیم برشل بلوخر و شاهزاده
شوارزنبرق از یکدیگر جدا شوند برشل بلوخر با سپاه خود جنرال یارک و جنرال کلف که سابقا از رود تمارن شده اند بسمت پاریس مقر
سلطنت روان شود شاهزاده مزبور با لشکر فراوان سلاطین از معبر سین بطرف پای تخت مزبور شتابد و این مشورت بی
این بود که اگر ناپلیون بجنگ یکی از این دو مبادرت کند آن دیگر راه بجانب پاریس تاختن آرد و فرصت را غنیمت شمارد و امپراطور چند
هزیمت بشهر طرائی که در جلو رود اوب واقع است رسید و افواج قراولان خاصه قدیم او در آنجا با وی ملحق شده و از دو هزار قراولان
خاصه سپاه هزیمت یافته فرانس قوی دل گشته و حضرت امپراطور بار دیگر عزم کرد که با دشمن در آویزد و در آن هنگام که سپاه خصم دو
قسم و جمعیت آنها پراکنده گشت بدین واسطه توانست مدارکی از گذشت پیش نماید لهذا به تعاقب برشل بلوخر روان گردید و رای سلیم
مشارالیه مانند سابق از حرکت او آگاه گردیده و امر کرد که لشکر قلیلی بلوک بر ته سین که یکی از بلوکات فرانس است روانه کردند و از آنجا بر
میان سپاه شاهزاده شوارزنبرق که در شکرف بودند حمله کنند و از وقوع این حرکت از سپاه فرانس شاهزاده مزبور خاطر جمع نمود که

که امپراطور ناپلیون با تمامی لشکر خود در آن سمت خواهد رفت این معنی را شاهزاده مزبور فوزی عظیم دانسته چه اگر ناپلیون بآن سمت
حرکت میکرد طرق و شوارع شهر پاریس بی مستحفظ میماند عساکر متفقه زود میتوانستند که بدون ضرر رو بسمت شهر پاریس روند
شاهزاده مزبور اندیشه کرد که مبادا بسیار لشکر او را نیز هجوم کرده از جای خود حرکت دهند بنابراین اکثر از لشکر را بامداد
لشکر خود فرستاد و بدین جهت راهی را که اول رفتن آنجا را در نظر گرفته بود ترک و با متوسط اندک لشکر عظیم را در مرشل بلوخر دوباره اقدام
و حضرت امپراطور چون یافت که شاهزاده مزبور از خیال خود فارغ گشت و از آن لشکر عظیم بسبب تحریف راه دور افتاده مرشل
و قفا رو مرشل را دمی نانت را امر فرمود که در سمت بهین لشکر ما حمله برده تنها را از آن طرف سرگرم بسازند و خود بتعجیل تمام از شهر
حرکت فرموده بطرف مرشل بلوخر روان گردید و مرشل مزبور تصور اینکه امپراطور ناپلیون در مقابل لشکر شوارز نبرق واقع
و عساکر مزبور او را چندان مشغول جنگ خواهند نمود که او خود را بپای تخت فرانس بسازند بتعجیل خود را بشهر مرنی رسانده و مرشل
از شهر چطو حرکت داده مجبور ساخت که رو بهزیمت نهند و چند روز بعد شهر و رتس را معسکر خود نمود و جنرال سالکین که پیش جلودار مرشل
بلوخر بود افواج مختلف خود را بجهت تا شهر چو دی آمده مقام مزبور بمکان امپراطور ناپلیون نزدیکتر از شهر پاریس بود و جنرال
یارک نیز تا شهر مسورف و آنجا چندان مسافت شهر پاریس دارد و اهل شهر مزبور از استماع این اوضاع بواهمه عظیم افتادند
و مرشل بلوخر توهم اینکه خود را زودتر بشهر پاریس بسازند در حرکت بوده هرگز بخیال و ضمیرش نمیرسید که امپراطور ناپلیون از آن مسافت
بعید و از آن راههای صعب العبور تواند توپ و عراده بکشد زانرو بجنگ اقدام کند جنرال سالکین و سپاه او پیشرو لشکر مزبور بودند
و جنرال السوفیف که یکی از جنرالهای روس بود با لشکر خود عقب سپاه مرشل بلوخر را محافظت مینمود و همه ایشان بشوق گرفتن
پای تخت چنان بتعجیل و بی احتیاط روان بودند که جوقهای لشکر ایشان بسیار فاصله از یکدیگر داشتند و بطوری دور از یکدیگر میرفتند
که هر یک جداگانه جنگ و جدال ممکن بود که دیگری را اطلاع حاصل نشود امپراطور ناپلیون چون از اوضاع لشکر استحضار داشت اتفاقا
بر سر افواج جنرال السوفیف که در وسط لشکر بود تاخت و اطراف او را گرفته شکست فاحش میداد و لشکر او با تمام متفرق شده
مجموع توپهای او با دو هزار نفر سپاهی بدست عساکر امپراطور ناپلیون گرفتار و تتمه لشکر او در کوه و جنگل متواری و پنهان شده جنگ
نمودند در این حال مجموع عساکر ناپلیون میان دو لشکر بزرگ دشمن واقع بود یکی لشکر جنرال سالکین در پیش بود و دیگر سپاه مرشل بلوخر
در عقب سر حضرت امپراطور مصلحت چنین دید که اول بر سر جنرال سالکین که در پیش بود تاختن برد اتفاقات او بازده ساعت قبل از ظهر
داشت ملاقات نمود چرا که خبر شکست جنرال السوفیف چون بگوش جنرال سالکین رسید در ساعت افواج لشکر را فرمان داد که برجعت

نموده خود را بتعجیل بامداد او رسانند و بلشکر مرشل بلوخر ملحق گردند در عرض راه به سپاه امپراطور فرانس برخوردند و از
کثرت ایشان مخوف شده شکست یافتند و چهار هزار نفر از لشکر جنرال سالکین کشته و اسیر گردیده و جنرال مزبور بایقیه
سپاه از راهی که مرشل بلوخر میآمد منحرف شده بسمت شهر چطو فرار نمودند و در حوالی شهر مزبور جنرال یارک و ...
و نیوم که یکی از شاهزادگان مملکت پروشا بود با و ملحق گشت با وجود این باز قدرت بر توقف و مقابله با ناپلیون
نداشت از رودخانه مرن گذشت و پل آنرا که از شعاقبین ایمن باشد سوزانیدند و بسیاری از لشکر او در این طرف
رودخانه ماندند و از صدمه پیل و کلنگ و تبر دو هزار روستاییان بهلاکت رسیدند مرشل بلوخر بیخبر از بسیاری استعداد
ناپلیون از شکست جنرالهای مزبور متأثر گشته بامداد ایشان مانند شیر ژیان شتابید و در صحرای وسیعی که صاف و
هموار و مطلقا بلندی و پستی نداشت مقابله خود را در برابر لشکر بسیار و پهلوانان نامدار فرانس ملاحظه کرده دید که لشکر فرانس از آن
دو فوج بزرگ سرخوردی دو طلوم شده چندان جری گشته و اطراف صحرا را گرفته اند که هرگاه اراده هزیمت نماید گریز
ممکن نخواهد شد و امان نخواهد یافت و در این احوال اگرچه تعجب او از حد افزون شده بود لیکن مطلقا خوف و هراس
را راه نداده و دید که از سواران لشکر او سه تیپ باقی مانده اند که از وجود ایشان چندان کاری ساخته نخواهد شد و لیکن افواج
پیاده او رشید و جرار و کار افتاده و مرد پیکار زنند و میتوانند بجلادت جمعی ایشان افواج مزبور در مقابل دشمن ایستادگی
کنند بنابراین از لشکر بسیار خود چندین قلعه مربع ترتیب داده در هر قلعه چندین عراده توپ مقرر داشت و قلعهای مزبور را تقابله
از مقتضی مقام بود دور از یکدیگر قرار داده و ترتیب قلعهای پیش شروع بمجادله مینمودند و آنکه اندک در حین مجادله تهور
پس می نشستند و بقلعهایی که در عقب ترتیب یافته ملحق میشدند و بعد از آن قلعهایی که در عقب ترتیب یافته و تازه نفس بودند شروع
بمجادله مینمودند و در مقابل خصم چندان جنگ و شجاعت میکردند که قلعهای مزبور تعدد کفاف توانند از خصم دوری نمایند
و بدین روش بطور مبادله جنگ میکردند و از پس روی لشکر فرانس بطریق جنگ و گریز قرار مینمودند بالجمله بعد از آنکه لشکر مرشل بلوخر
چند فرسنگ راه بدین روش طی کردند چند فوج از سوار لشکر فرانس در هنگام جنگ بسبب تازه نفسی و از پهلوی
لشکر بلوخر گذشته عقب ایشان را گرفتند و خواستند که با لمره راه ایشان را مقطوع و مسدود نمایند و قلع و قمع نمایند
مرشل بلوخر چون بمقام مزبور رسید و از منظور ایشان مطلع گردید بدون مکث و درنگ با چند عراده توپ و چند فوج صالحات
خود را بسواران مزبور رسانده و در ساعت تنها را در هم شکست و از سر راه عبور خود دور نمود و از آنجا گذشت و در عرض

بقوبر تا خبر رسید و در آنجا نیز لشکر فرنس شکست یافته فرار لشکر دشمن شده بودند باز بحکم مرشل بلوخر لشکر همجا باز نبرد آغاز نموده
اگرچه مرشل مزبور بمردانگی از جنگ ناپلیون بیرون رفت لیکن از سپاه او بسیاری کشته و اسیر شده و از توپ و سیورسات هم عاید
بارنبه عساکر او بدست لشکر فرنس افتاد و حضرت امپراطور امر فرمود که مجموع اسیران را با توپ و سایر ادوات حرب که
غنیمت فتح او بود بپای تخت فرنس بردند و اهل شهر بعد از ملاحظهٔ غنایم و اسیران از فیروزی و نصرت ناپلیون اظهار کمال
شعف و شادی نمودند در عین شادی خبر رسید که شهر فونتن بلو را سوار قزاق روس و تاتار و ترکمان و قلماق
تصرف آوردند و شهر مزبور تخمیناً ده فرسخ تا پاریس فاصله دارد و اهل شهر مزبور از زدوخورد وحشی‌خصالان لشکر شرقی
که گوشت انسانی میخوردند و درین صفت شهرت داشتند وحشت نمودند و شادی چند روز قبل ایشان بکدورت مبدل گشت
تفصیل این مجمل آنکه مقارن جنگ ناپلیون با مرشل بلوخر لشکر شوارزنبرگ هم در زیر لوای ملوک متفقه فرمان از سمت دیگر
بطرف شهر پاریس روان بودند و از سر غیرت سرداران شهرها و قلاع عرض راه را گرفته جادهٔ عبور لشکر خود را میگشودند و
قدری ازین لشکر بود که شهر فونتن بلو رفته آنجا را بحیطهٔ تصرف درآورده شاهزاده شوارزنبرگ بعد از شنیدن احوال
شکست و فرار مرشل بلوخر پیش از نهاد او برآمد از سه جانب لشکرکشان بطرف شهر پاریس روان نمود تا که ناپلیون بتعاقب بلوخر
مشغول بود خبر عزم شوارزنبرگ بوی رسید دست از ترک تعاقب و نهضت علم کوکبهای لشکر فرستاد که بجای رجعت کرده بمقابل شاهزاده
مزبور رفته در عرض راه لشکر مرشل اوذینات و مرشل وکتار که از مقابل سپاه انبوه شوارزنبرگ فرار کرده بودند بلشکر امپراطور ملحق
گشته و علاوه برآن تخمیناً بیست هزار نفر صالدات ازبسه و کار رومن لشکر فرنس نیز که در سمت اسپانیول بودند امپراطور را از
حضار فرمهیه بود رسیده حضرت امپراطور از رسیدن آنها پا استقامت بیشتر داری بهم رسانده بمقابله و مقاتلهٔ عساکر انبوه شوارزنبرگ
شتافت و در روز بیست و هفتم ماه فبروری از هر طرف تاخت بلشکر خصم آورده و از هر سمت شروع بجنگ نمود و بصولت مردانه شمشیر
شمشیر را از دست دشمن استرداد نمود و لشکر هر یا بلین را متفرق ساخت و بیکر کفه دلیرانه ولیعهد ولات را
مجبور ساخت که از جای فرار کرده بشهر ماتروبرده مؤلف گوید از وضع سپاه‌گردانی امپراطور ناپلیون و از نزدیکی این
آن شاهنشاه ظفرمند و ولولهٔ عظیمی در میان خصم افتاد و مجموع سلاطین متفقه و سپهسالاران ایشان شک شده در
ساعت نایب شاهزاده شوارزنبرگ را نزد او فرستاده شرحی نوشته پیغام دادند که ما حکم بسفرای خود که در شهر شتیلان جمع‌اند
صادر کرده‌ایم که موافق مکالمهٔ عهدنامه که از جانب شما ایلچی دولت فرنس قبل ازین قبول کرده بود مقدمات مصالحه را قرار

مهرکرده

مهر کرده دستخط گذارند و حال از جنگ کردن و مبادرت نمودن شما بتعجب افزوده حضرت امپراطور چند روز جواب
سلاطین متفقه و جواب مراسلهٔ آنها را در باب انعقاد مصالحه تأخیر انداخت و در فکر مشرف کار جنگ بود و چنانکه در بیترو بود
بقهر و غلبه از خصم گرفت و در استرداد پل مزبور مجادلهٔ سپاه اتفاق افتاد چراکه ولیعهد وارتمبرگ از جانب سلاطین متفقه محافظ
بحراست پل مزبور و شهر که موسوم بمانتره و جانب بود و در محافظت پل و شهر نهایت رشادت و جلادت ورزیده امپراطور
ناپلیون چنان اصرار در پل و شهر مزبور داشت که خود در اثنای جنگ بتوپخانه رفت و چندین توپ را خود قراول رفته بشلیک
درحوالی آن ترتیب داده بودند انداخت و بصالدات حکم نمود که اینقدر زندان من تشویش نکنید و بکمال اطمینان قلب حمله برکنید
بدید که من نیز در میان شما هستم و تعیین هر به گلوله که از توپ و تفنگ دشمن بمن خورد هنوز از هیچ قورخانه بیرون نیامده
و اسم آن از صلب هیچ سنگی بر نخواسته و گلوله که از دشمن بمن انداخته میشود مرا نخواهد کشت مورخ گوید که برین اقوال صالدات را
بغیرت آورده در ساعت حمله برده پل را متصرف و شهر مزبور را مسخر نمودند و امپراطور ناپلیون بعد از تسخیر آنجا چون دید
که بسیاری از لشکرها بمعرض تلف آمده بسیار متغیر شد و در عالم تغیر اکثر از سپهسالاران و سرداران لشکر خود را از یاد از جمله ملامت
کرد و در میان آن مرشل وقتار را بیشتر مورد ملامت ساخته و یاد فرمود که چرا قبل از آنکه لشکر خصم مدارک مضبوط برای محافظت پل
و شهر مزبور ترتیب داده بود آنجا را بحیطهٔ تصرف در نیاوردی و چرا فرصت دادی که درین مرتبه ادوات حرب فراهم آورده و در
گرفتن پل و شهر چندین پایه لشکر من کشته شوند و در ساعت مرشل مزبور را از خدمت معزول ساخت و از راه کنایه فرمود که جای
خوبی که بهتر از آن در عسکر من نباشد برای این مرشل چرا اندیشیدم که بعد ازین با استراحت مشغول شد و از زحمت جنگ فارغ
گردد مرشل وقتار با وجود تغیر حضرت امپراطور باز اصرار کرد که هرگاه مرا بکشند هیچ وقت از خدمت خود دست نخواهم و
معزول ضد است که اگر حضرت امپراطور سپهسالاری قبول نفرمایند از شغل و عمل خود که صالداتی بود دست برنخواهم داشت
و تفنگ صالداتی که از اول خدمت داشتم بدست خواهم گرفت و قراول حضرت امپراطور خواهم شد چون ناپلیون این اقوال
و اخلاص در آن کلام که اطراف او را دشمن احاطه کرده بود از مرشل مزبور ملاحظه کرد در عین مقام التفات آمد دست خود را
بلند فرمود و قتار را از تقصیرات شما گذشتم و کنون با هم دوست و یکدیگر کینیم لیکن لشکری که تابع حکم شما بود در عالم تغیر بمرشل جرارد
تفویض کرده‌ام و او را سپهسالار افواج مزبور نموده‌ام و با این زودی از او نمی‌توانم پس گرفت لکن شما را سرداری دو پیاده از
افواج قراول خاصهٔ خود برگزیدم حالا روانه شده و حکم‌رانی ایشان مشغول باش و من بعد اندکی خود که حالا اتفاق

افتاد ذکر کمن مؤلف گوید که سلاطین متفقه فرانسه را گویا منظور قولی که حکمای قدیم گفته اند که اگر یک رشته تیر مجتمعاً بکار ببندند شکستن
بسیار مشکل است مصمم شدند که عساکر مرتب یافته مرشل بلوخر را که در آن روزها مرشل مزبور فراهم آورده بنحوی که سابق
داشته اند راجع کنند و ایشان را ملحق نموده مجموع عساکر در حوالی شهر طرای مجتمع سازند و هرگاه امپراطور ناپلیون بجنگ سلاطین
اقدام کند آنها نیز بمجادله اقدام کنند تا بنگرند بخت بکدام سمت رو خواهد نمود بنا علیه حکم مرشل بلوخر فرستادند که لشکر خود را
بزودی بحوالی شهر طرای بیاورد و بعساکر متفقه ملحق شود و مرشل مزبور بعد از شکست لشکر بقیه خود را بشهر بری که در کنار
رودخانه سین است برده و جمع آوری کرده بنظام آورده بود از آنجا حرکت کرده بحوالی شهر طرای که عساکر متفقه در آنجا
مجتمع بودند رفت بعد از ورود بآن مکان سلاطین متفقه مجلس شوری در باب صلح و جنگ و رفتن و ماندن و با ناپلیون تقابل نمودن
برپا نمودند و در مجلس مزبور مرشل بلوخر اصرار کرد که باید با امپراطور ناپلیون بجنگ سلطانی اقدام کرد و با او مقابل شد و اجماع
کرد و او را از میان برداشت که هرگاه واپس بی میل مرام مراجعت کنیم و او را بحال خود گذاریم من بعد از عهده او نمی توان بر آمد و
اقتدار و استقلال او بیشتر از پیشتر خواهد شد شاهزاده شوارزنبرق و سایر سپهسالاران عساکر متفقه در جواب گفتند که در این روزها
توقف عساکر ما در اینجا و جنگ کردن مقابل با ناپلیون بهیچوجه من الوجوه مصلحت نیست بلکه خیریت در این است که از همین مکان
بالاتفاق مراجعت کنیم و در مابین شهر [illegible] و شهر لانگرس که یکی در ولایت [illegible] و دیگری در ولایت [illegible] که از اعمال مملکت فرانسه
است واقع میباشد که در اول ورود بمملکت فرانسه چندی توقف نموده بودیم رویم و در آنجا معسکر نموده بنای صلح و جنگ بگذاریم
سلاطین متفقه و مرشل بلوخر سبب این نوع عمل و دلیل اینکه بضعف ولایات مسخره ایشان [illegible] شاهزاده شوارزنبرق
و سایر سپهسالاران تحقیق نموده بیان کردند که چون حال مرشل آقرو که یکی از سرکرده های ناپلیون و [illegible] بود که شهر لیان را
بر دار الملکی محافظت کند و دشمن [illegible] معلوم شده که لشکر اتریش [illegible] مرشل [illegible] که در ولایت ایتالیا که یکی
ولایات مملکت [illegible] است و بمحافظت آن حدود مأمور بوده طلب نموده نیز [illegible] لشکر اتریشی در شهر لیان [illegible]
[illegible] محافظت شهر مزبور [illegible] و از آنجا حرکت نموده [illegible] عساکر ما که در حوالی شهر [illegible] توقف داشته
[illegible] در این صورت [illegible] راه [illegible] از ولایات
[illegible] بتجارت مقطوع سازند و [illegible] ولایت [illegible] ولایت [illegible] و کوه [illegible]
رشید ولایت [illegible] که از ولایات فرانسه [illegible] آن حدود [illegible] فراهم آورده [illegible]

وشروع [illegible] عساکر فرانسه [illegible] شاهزاده شوارزنبرق یکی از سردارهای بزرگ و کاردان خود را با لشکر
انبوه بر عقب عساکر متفقه روانه ساخته که هم راه [illegible] که در شهر [illegible] توقف دارند نماید و هم متوجه آن حدود شود که
راه تردد سپاه عظیم متفقه را نتوانند قطع نمود و شاهزاده شوارزنبرق بسبب تعیین جنرال [illegible] و فرستادن جمعی از لشکر [illegible]
سردار مزبور کم قوت شده و از توانائی سپاه شاهزاده شوارزنبرق و جمعیت آن کاسته گردید و لشکر تازه که بایست تا
حال از سمت شمال ممالک بمعسکر او ملحق شود نیز نرسیده [illegible] بنابراین اظهار نمود که با این کمی استعداد و لشکر میدان جنگ با ناپلیون
اقدام نمی توان کرد و با این مدارک و توانائی که حال داریم با امپراطور ناپلیون جنگ سلطانی کاری است بزرگ
و مشکل مؤلف اوراق گوید که سلاطین و سپهسالاران متفقه فرانسه ای فرنگستان بعد از شوره مصلحت بسیار قرار بر این دادند که
لشکر انبوه فرانسه ای متفقه با ملوک و سلاطین از آنجا رجعت کرده معسکر خود را حوالی شهر لانگرس قرار دهند و مرشل بلوخر
با سپاه انبوه جمعی خود باز معاودت نموده معسکر خود را در ملوک [illegible] مجتمع آرد و منتظر شود تا لشکر ممالک شمال [illegible]
قلعه ای رسیده به معسکر مرشل بلوخر ملحق شود بعد از الحاق لشکر مزبور اگر چنانچه امپراطور ناپلیون تعاقب سپاه عظیمه اقدام کرده
و بطرف شوارزنبرق رفت مرشل مزبور با سپاه قوی و توانائی خود متحد و بسمت شهر پاریس که پای تخت مملکت فرانسه است
روان گردد و آنچه از او سر زند و شاید در تسخیر آنجا بعمل آرد مؤلف گوید بعد از اتفاق آرای اهل مجمع شوری عملی بر جواب احکام
بجو قهای لشکر فرستادند که هر یک بمقام معین خود روان شوند افراد عساکر [illegible] مقصود ملوک و سپهسالاران اطلاع
نیافته چنان تصور نمودند که رای پادشاهان از تسخیر مملکت فرانسه و از جنگ با ناپلیون منحرف شده و از صولت ناپلیون خوف
کرده میل بجلی مملکت فرانسه ترک خواهند کرد و همین رجعت از فرانسه را خواهند رفت و با زنانی که در میان مملکت
سالک بقهر و غلبه ناپلیون مبتلا خواهند گشت از این رهگذر آوای نارضائی بلند نمودند و شاهزاده شوارزنبرق از این مقدمه
آگاه گشته ترسید که بسا از انقلابی در لشکر حاصل شود حکمی نوشته و چاپ کرده به سرخیلان و سرداران لشکر فرستاد و حکم کرد که تا
ضابطه نظام به صحت گیرند و نگذارند از افراد عساکر خلافی سرزند و حرف بیهوده در میان آنها گفته شود و با فراد سپاه نظام
معلوم کنند که رجعت لشکر برای این است که امداد سپاهی که از رود رین گذشته است بمعسکر ملحق شود بعد از رسیدن امداد در ساعت
بجنگ خواهیم نمود و مرشل بلوخر نیز بسمت شمال مملکت حرکت کرد که جنرال [illegible] و جنرال بلو [illegible] لشکران [illegible]
در آنجا ملاقات کند و با لشکر انبوه در عقب و بهمین و سایر لشکر فرانسه حمله کرد لشکریان از شنیدن این حکم مطمئن خاطر شده متفقاً

قبل ازین مذکور شد که ملوک متفقه وقتیکه صولت مردانه و جنگ دلیرانه امپراطور ناپلیون ملاحظه کردند و شکست
سردارهای خود را مشاهده نمودند شاهزاده شوارزنبرق سرکرده که شرحی بامپراطور ناپلیون از قول ملوک متفقه
و خود نوشت و جواب آنرا ناپلیون بتاخیر انداخت مقارن این احوال که بیست و دویم ماه فبروری و ابتدای
حوت بود جواب مراسله مزبور از ناپلیون رسید بعد از ملاحظه مضمون آن معلوم شد که بامپراطور نمسا نوشته که مضمون
آن این بود که همان طور که در شهر فرنکفارت شروط مصالحه نوشته اند راضی شده ام ولیکن در بعضی مقدمات آن
ایلچی من بسیار ضبط کرده و از سایر فقرات مراسله چنان معلوم میشد که ناپلیون نمیخواهد که با همه ملوک متفقه یکدفعه مصالحه کند
بلکه طالبست که با امپراطور نمسا صلح نماید و بعد با دیگران چون ملوک مزبور از مضمون خاطر امپراطور آگاه شدند اول قرار دادند
که جواب مراسله او را بتاخیر اندازند لیکن برای اینکه ناپلیون را آرام کنند که چندی جنگ را موقوف نماید و فرصت در
دست داشته باشند که لشکر پشت سر ایشان برسد و جنرال بلو و جنرال ونزنجراد نیز خود را بفلدمارشل بلوخر رسانند
که قوت و توانائی ایشان زیادتر شود شاهزاده وین سلور [illegible] امپراطور ناپلیون فرستادند که در باب متارکه گفتگو
نماید امپراطور از این معنی خوشوقت شده امیر فلاهالت را فرستاد که ایلچی مزبور را در شهر لوزینی ملاقات کند و در باب
متارکه گفتگو نماید **فصل دویم در بیان بعضی گذارشات که در حدود مملکت فرنس وقوع یافت و در بیان خیانت**
مرشل مورات و فرار نمودن جنرال آجرو از شهر لیون و محاصره کردن [illegible] قریب شهر [illegible]
روم را و ملحق شدن جنرال بلو و جنرال ونزنجراد بمرشل بلوخر و پیش آمدن دوک ولنگتان و شکست
لشکر فرنس از ولنگتان در شهر آرتیز و گذارش مصالحه در شهر شیلان و سایر گذارشات آن زمان
هنگامیکه حضرت امپراطور در اطراف شهر پاریس سعی و کوشش برای محافظت خود و نگاهداری پای تخت مملکت
مینمودند بعضی امورات که باعث شکست کار او بود در حدود ممالک فرنس واقع شد و شرح آن امورات که هر یک جداگانه
باعث ضعف کار ناپلیون گردید در این مقام لازمست که مجملی از آن ذکر شود از آن جمله حضرت امپراطور ممالک ایطالیا را
بعهده شاهزاده یوجین که نایب پادشاه آنجا بود واگذار نموده بود و آنجا شخصی بود که شایسته کمال اعتماد و اعتبار را
داشت و میتوانست بصداقت تمام ملک مزبور را از ضرر خصم ناپلیون محافظت نماید ولیکن از جانب مرشل مورات فتوری
اتفاق افتاد که آن شاهزاده با وفا را از جمیع اسباب کار عاری ساخته و تهی دست گذاشت و قبل ازین اشارت

رفت

رفت که در وقت گریز از مسکو مرشل مورات بی اذن امپراطور ناپلیون بولایت خود رفت و حضرت امپراطور بسیار ملال
از او کرده و در روزنامجات نیز نوشت و بهمشیره خود که معقوده مرشل مورات بود مرقوم نمود که مرشل مزبور شخصی است که
جز رشادت روز جنگ هیچ ندارد و در سایر کارها بسیار سخیف الرای و ضعیف العقل میباشد همشیره ناپلیون در جواب نوشت
که با شوهر من با حرمت رفتار کن و او را در نظرها خفیف مگردان لیکن ناپلیون از آنجا که معتاد باغماض بود همراه او
ملاطفت مینمود مرشل مورات از این معنی متغیر شده و در عالم تغیر با دولت نمسا دوستی کرده بمخالف ولی نعمت خود
که در آنوقت از هیچ بی انصافی شایسته نبود برخاست و سی هزار لشکر برداشته بسمت روم قدیم رفت که در اخراج لشکر فرنس از
ولایت او با اهل نمسا کند و همان روزها بملوک انکانه و فلارنس را که از ملوکات ایطالیا است متصرف شده و شاهزاده
یوجین که آن روزها با سی هزار لشکر نمسا در جنگ بود از شنیدن این اوضاع فرار کرده بشهر آدیج رفت و تا وقت قطع و فصل
جنگ خود را در آنجا نگاهداری نمود و از مخالفت مرشل مورات لشکر فرنس در ولایت ایطالیا بالمره از تسلط افتاد
و کار مرشل مزبور روز بروز بالا گرفت عاقبت بجائی رسید که آنجماعت را از دولت فرنس و گرمان و یاغی کرده و راه
مملکت ایطالیا را که همیشه ناپلیون از آنجا بجبوحه ممالک نمسا داخل میشد بکلی بروی لشکر فرنس سد و مسدود ساخت علاوه برین
بسبب یاغی شدن مرشل مورات تدبیرات ناپلیون در باب دست آوردن آن حدود جنوبی و شرقی مملکت فرنس و قطع کردن
راه مراوده خصم بکلی باطل گردید و جنرال آجرو را که امپراطور ناپلیون دستور العمل فرستاده بود که از شهر لیان حرکت کند و امدادی
که شاهزاده یوجین برای او خواهد فرستاد همراه خود برداشته بحدود جنوب شرقی مملکت رود و از عقب خصم راه احتیاط که بسوی او رفت
سد و سازد جنرال آجرو حسب الامر ناپلیون از لیان بهمین عزم حرکت کرد لیکن بسبب طغیان و عصیان مرشل مورات که
امداد از شاهزاده یوجین بایست برسد و با او ملحق شود نرسید لهذا با همان فوجی که مرشل ساکت برای امداد او فرستاده
بود باستیصال جنرال بوبنه تاخت و او را مجبور ساخت که فرار کرده در قلعه جناوه متحصن شود **ملاقات جنرال [illegible] که شاهزاده**
شوارزنبرق او را برای امداد جنرال بوبنه فرستاده و ذکر آن که شکست خورده و شاهزاده [illegible] با لشکران بسیار از [illegible]
[illegible] وارد گردید بنابراین جنرال آجرو باز مجبور گشت که هزیمت نموده بشهر لیان رود و وقتیکه امپراطور ناپلیون بجهت
جنرال آجرو آگاه گشت **علی رؤس الاشهاد بنامی ملامت نهاد** و عدم جرات و جلادت او را بمردم بیان نمود **بانجام وجود [illegible]**
اوضاع بازشهر جینوا و روم که شهر بسیار محکم ولایت [illegible] است در تصرف لشکر فرنس بود و [illegible] قریب بانجام کرد

و سی یورش برده لشکر جرار انگلیس مردانه وار داخل قلعه شده و نزدیک شد که قلعه را بالتمام متصرف شوند ولیکن بعد از آنکه
لشکر انگلیس وارد قلعه شدند چنان دانستند که قلعه مسخر گشت و دشمن فرار نموده اند که بی نظامی پیش گرفته و پریشانی در نظام
ایشان واقع گردید در ساعت لشکر فرنس نمودار شده هر چه از لشکر انگلیس که داخل قلعه شده بودند یا اسیر کرده یا بقتل رسانیده
بودند لیکن مجدداً امداد از لشکر انگلیس و لشکر سوئدن و دنیمارک و فلمینگ رسیده و برلن قادر شد که اگر لشکر فرنس از قلعه مزبور حمله و شبیخون
آورد تواند در مقابل مقاومت کند و از طرف جنارال بلوچر هجوم آورده شهر لیون را که یکی از شهرهای فرنس است متصرف
آورد و در آنجا جنارال ورنجر ملحق گشته بر سر شهر سنیسان رفت و اهالی شهر مزبور مردانگی بسیار کردند عاقبت حاکم آنجا
شهر را تصرف جنارال مزبور آمد اگرچه نگاه داشتن شهر مرقوم برای پیشرفت کار عساکر متفقه بسیار لازم بود لیکن جنارال مزبور
که با لشکر خود زودتر بر مارشل بلوچر رسید بدین سبب شهر را دوباره خالی نمود و مارشل مارتیر خبر گذشته چند فوج از لشکر فرنس تعیین نموده
دوباره شهر مزبور را متصرف نمود این زمان اتصال دو لشکر جنارال بلو و جنارال ورنجر با عساکر مارشل بلوچر نزدیک شده بود
چند اول عساکر مزبور شدند و سمت جنوب شرقی مملکت فرنس را از شدت هجوم خصم دگر و سپاه او بر سپاه گرفته بود چرا که دوک ولنقتان
بعد از آنکه داخل مملکت اسپانیول شده از راه ولایت موسوم بولایت پیدی مونز که راه بسیار بدی بود و همه جا بالای کوه
و برای عبور و مرور لشکر صعوبت تمام داشت و لشکر انگلیس را از داخل مملکت فرنس نمود آنگاه چنان نظم و نسق در کار لشکر بود که احدی با
یارای بی حسابی با اهل دهات عرض نداشته و احدی از عساکر از جای خود حرکت نکرده و هرچه احتیاج از آذوقه و غیره برای لشکر
میخواست بفراوانی جمع کرده و قیمت داده ابتیاع می نمود و بلشکر میداد با وجود بدی راه لشکر با آذوقه گذشت و در این زمان شاهزاده
دوک ولنقتان شده بود پسر کوچک سلسله بوربان و وارث سلطنت فرنس بوده تنها بود لهذا در انگلیس توقف داشت
در این اوقات مقتضی مقام در این دیده که او را نیز بصلاح و صوابدید سلاطین متفقه قرار دهد تا میان لشکر فرستند که در سیاحت داخل
مملکت فرنس شود و چون از نتایج سلطان قدیم و از خاندان پادشاه سابق مملکت مزبور است از بودن او در اردوی
لشکر انگلیس مجموع تأثیری در دل اهل فرنس خواهد کرد و اهل مملکت میل بطرف او خواهند نمود بنا بر این از امنای دولت انگلیس بعسکر
دوک ولنقتان فرستادند و در حقیقت وجود شاهزاده مزبور در معسکر عساکر متفقه چه حاصل نمود بلکه نتایج نیک از این فقره بظهور رسید
چنانکه یکی از امرای مملکت فرنس که از خیرخواهان سلسله بوربان بود و ورود شاهزاده مزبور را در اردوی دوک ولنقتان شنیده در سال
بعسکر او شتافت و او را تکلیف کرد که لشکر بطرف شهر بارذو که یکی از شهرهای بزرگ و در کنار دریا واقع است بی محابا حرکت دهند



و در آنجا قرار گیرند که بسبب ورود ایشان لشکر انبوه جمعی مارشل سالت که در آن حدود بعقب خواهند نشست و هرگاه
عقب نشستن مارشل مزبور ولایت بتصرف شما خواهد آمد و احدی برای دلجوئی و وفا نسبت بشاهزاده خود مخالفت نخواهد
نمود لیکن دوک ولنقتان از راه حزم و احتیاط که در این مقامات بسیار لازم است این کار را جرأت و اقدام نکرد و چندی
در این خصوص صبر و تأمل نمود و گفت که بمحض قول کسی نباید طریقه حزم و احتیاط را از دست داد و بنا بر این دوک ولنقتان
کنار چپ رودخانه ادور را که لشکر فرنس در آنجا متوقف بودند در نظر گرفته روانه شد و هر مکان که لشکر فرنس اقامت نموده
منهزم ساخت تا اینکه لشکر فرنس بشهر آرتیز رسید و مارشل سالت مصمم شد که در آنجا با لشکر خصم مقاومت کند و دوک ولنقتان
شروع بحمله میمنه لشکر مارشل سالت نمود و در قریه که میمنه لشکر مارشل سالت قرار گرفته بود خود را بلشکر فرنس رسانید و ایشان را
از پیش برداشت قریه مزبور را بتصرف خود آورد و در این اثنا نیز جنارال هال کمک نموده از رودخانه قیو که در بالای شهر آرتیز واقع
عبور کرده از عقب لشکر مارشل سالت حمله نمود و در ساعت جنگ با افواج جنارال مزبور واقع شده و مارشل سالت
بنای جنگ و گریز نهاد عاقبت دشمن حمله ور شده و چاره منحصر در روی نهادن بهزیمت نهاده دوک ولنقتان او را تعاقب
نموده و دفعه دیگر در شهر آرتیز لشکر فرنس را در هم شکست و در شکست ثانی لشکر فرنس کلی فرار نمود و دوک ولنقتان بسمت شهر بارذو
شتافت که مبادا لشکری که از سمت اسپانیول بیاید ملحق شود و در آنجا نیز لشکر فرنس تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و شهر
بارذو را بی مانع اهل آنجا که تشنه و اهالی شهر از رسیدن سردار انگلیس و شاهزاده فرنس مجبور بتسلیم شده قریب ده هزار نفر از
اهل شهر باستقبال شتافتند و مقدم اولاد پادشاه قدیم را مبارکباد گفتند مؤلف گوید در خلال این اوضاع امپراطور
شاهزاده وین شولو را نزد امپراطور ناپلیون فرستاد و با وی مراسله نوشت و التماس کرد که تکلیف سلاطین متفقه را قبول کند
تا امر مصالحه بگذرد و هرگاه تکلیف ایشان را قبول نکنی ملتجی میشوم که علاقه قرابت را قطع کنم و از فرزند و نبیره خود در گذرم و
قرار نمودن نسل بوربان را با سلاطین فرنگستان متفق شوم و اگرچه تا حال بجهت ملاحظه فرزند خود و نبودن سلطنت در دودمان
شما سلاطین متفقه را از آوردن نسل بوربان ممانعت کرده ام لیکن بعد از این در قوه ندارم و سلاطین فرنگستان را منظور است
که یا مصالحه شود و مملکت فرنس بحدود سابق راجع گردد و یا جنگ کنند و در استیصال شما تا در قوه دارند بکوشند امپراطور ناپلیون
پیغام و مراسله امپراطور را حمل بغرض دانسته چنان تصور نمود که میخواهد او را بانجا تهدید نماید و امپراطور از مصالحه که گویا طبع و
پسند خاطر ناپلیون نیست مایل سازد لهذا در جواب او نوشت و پیغام داد که هرگاه شما در نظر دارید که امر مصالحه بگذرد

توسط نماید که از قرار قرارداد من امر صلح بگذرد و الا اگر بخت یاری کند و اهل مملکت فرنس غیرت نمایند چندان وقت
نمیگذرد که باز از رود رین عبور کرده در آن طرف رود مزبور امر مصالحه بحسب خواهش خود خواهیم گذرانید بالجمله بعد از وصول
این خبر سلاطین متفقه دانستند که ناپلیون کسی نیست که تا هنگام رحلت ترک جنگ و تاخت کند و بمصالحه که نقصان
شوکت و شأن او باشد راضی گردد بنابراین باجماع شروع بجنگ نمودند و بسرداران خود حکم مجدد فرستادند که هر یک
از اطراف حرکت نموده شهر پاریس را در نظر گیرند و مانند آتش سوزان روان شوند فصل سیم در رجعت و صعوبت کار ناپلیون
و رفتن وی بمدافعه برشل بلوچر و جنگ کردن وی و رفتن برشل بلوچر بشهر لان و وقوع جنگ در آنجا و ناچار گشتن
ناپلیون برینکه با ضرر و خسارت کلی از پیش دشمن هزیمت جوید و حمله بر شهر ریم که لشکر روس تهی نموده بود برده
شکست یافتن برشل آدنات و برشل جارتد و برشل متعدائمه(?) و رفتن ایشان بسر شارع پاریس و مصمم شدن
شوارزنبرگ برفتن قصبهای طرف رود الوب و قبول نمودن امپراطور الکساندر و لارد کسلری این اراده را و مایل گردیدن
شاهزاده مزبور را برفتن شهر پاریس و متصرف شدن امپراطور ناپلیون شهر ارسیس را و وقوع جنگ در آنجا
و ملحق شدن امپراطور ناپلیون در شب آن روز برشل متعدائمه و برشل آدنات و برشل جارتد و رجعت کردن
ناپلیون عاقبت از دو سمت رود الوب بجبر فی خسارت و سایر گذارشات آن مورخ گوید حال ملکی اتفاق
که طرفین تیغها را از نیام کشیده مشغول بوده و بدفعه یکدیگر پرداختند و تا یکی آن دیگری را از قلع و قمع نکند و شأن
تیغ را در نیام ننهد امپراطور ناپلیون با اینکه در شهرهای ترو خصم را در هم شکست و شهر طرائی را از ایشان استرداد نمود
کار برا و صعب و دشوار گردید چه هر گاه بمقابل لشکر عظیمه که سپهسالاران شوارزنبرگ بود قیاف متحمل بود که [illegible]
امپراطور ناپلیون هزیمت کند و گاهی جنگ و گریز نموده او را معطل دارد و ناپلیون قادر نبود که او را بتمامه
بجنگ سلطانی بدارد و از طرف دیگر برشل بلوچر که ولایت مرنی فرانسه را باتمام متصرف بود در تاخت با سپاه انبوه از پس
قیاخت و هر گاه ناپلیون بدفع برشل بلوچر میرفت شوارزنبرگ فرصت یافته از راه سین با لشکر انبوه بشهر پاریس
میتاخت جامع اوراق مینویسد که حضرت امپراطور بعد از آنکه ملاحظه اطراف کار را نمود طرف برشل بلوچر را قوی
یافت لهذا سپاه خود را فراهم آورده بسمت او شتابان گشت برشل آدنات و برشل متعدائمه و برشل جارتد را در مقابل
شاهزاده شوارزنبرگ گذاشت و با ایشان القا داشت که اگر چه لشکر مأمور نزد شما کمتر است لیکن از آنجا که شوارزنبرگ

از رفتن و عزیمت من آگاه نیست چنان خواهد دانست که من در میان شما خواهم بود یا بعقب خواهد رفت و یا بر
جای خود متمکن خواهد بود و اقبال بجدال نخواهد نمود و در مکان خود بیاریچه و تاخت و تاز چنان جارت بدان منضم
و در کارات مشغول خواهد گشت و باین سبب ناپلیون ایشان را امر کرد که بعد از هفتاد و افواج خود را از آن
مکان حرکت داده بیلوک الوب شتابند و اگر ممکن شود بیشتر رفته بلندیهای آن سرزمین را تمام مالک گردند و تعلت
اینکه بروز دیگر چنان معلوم شود که من در میان شما هستم همه جا تا وارد بلند چنانچه لشکر فرنس معتاد بر آنند آوازی
امپراطور ما زنده باد و سلطنتش پاینده بگوش خصم رسانند که دشمن از بیم وجود من در میان سپاه جرأت نکنند که
بجنگ متقابل اقدام نماید تا من کار برشل بلوچر را با تمام رسانم حضرت امپراطور بعد از القای دستور العمل بتعجیل تمام
بسمت برشل بلوچر روان گردید و برشل مزبور با لشکر خود بطرف شهر پاریس میشتافت ناپلیون چنان تصور نمود که مانند ایام سابق
بمجاهدین لشکر را حمله خواهد برد و باین سبب بتعجیل تمام تعاقب او هر رفت در ابتدای ماه مارچ که دهم حوت بود بانجام رسید
و افواج جنارال ماکین و جنارال یارک مالکه در آنجا بودند از آمدن امپراطور ناپلیون خبردار شده از رود مرنی گذشته
و بلشکر بلوچر ملحق شدند امپراطور اعظم چون مصور احوال را چنان دید مصمم شد که بیشتر رود و حمله بر افواج جنارال بلو
و جنارال ونزنجراد که از حد و دبلوک [illegible] مسکن شده برد از اتفاقات در آن روز با هوا بشدت تمام سرد شد و معابر که
بواسطه آب و گل صعب المسالک بود از شدت برودت منجمد شد و راه عبور و مرور خصم که قبل از آن در غایت اشکال بود
آسان گردید امپراطور ناپلیون و حلیه مکان مزبور رسید که خصم از حرکت او متخبر شده بتعجیل تمام از آنجا رفته بود بنابر
این امپراطور ناپلیون افواج برشل مرمونت و افواج جنارال [illegible] را مأمور کرد که بتعجیل تعاقب برشل بلوچر شتابند
و از گوشه و کنار کار او را بسازند و عرصه بر او تنگ کنند و ناپلیون خود هجوم برده شهر قرنن را که مابین شهر ریم
و شهر سنیسان واقع است متصرف گردید و خواست که بشهر سنیسان رود و آن مکان را که با بار محکم و مضبوط است بحیطه
تصرف آورد و برشل بلوچر را مجبور نماید که بجنگ اقدام کند چون پناهی ندارد تحمل شکست بر لشکر او واقع گردد در دوم ماه
مارچ که یازدهم حوت بود جنارال بلو با سی هزار لشکر روس و پروس قبل از ناپلیون بشهر مزبور رسیده بود که اکثر شهر
مزبور را زود مسخر کند لشکر فرنس میرسد و او را تاب مقاومت نخواهد بود بنابراین در ساعت درود امیر آنجا
تهدید نموده نامه نوشت که اگر اکنون شهر و قلعه را تسلیم ننمائی هجوم آورده بقهر و غلبه شهر را متصرف و در تلف القا

نخواهیم کرد امیر جان سخیف الرای از تهدید او مخوف شده همان روز قلعه را تسلیم کرد و جنرال مزبور ده هزار نفر از
روس در آن قلعه گذاشت که قلعه را محافظت کنند و مرشل بلوچر از این مقدمه آگاه گشته لشکر خود را به پناه شهر مزبور کشید و
چون امپراطور ناپلیون از عقب مرشل بلوچر بانجا رسید و متحضر شد که امیر شهر از جبن و ترس شهر را بتصرف داده از تغیر آن
حکم فرمود که در حکام بوتیه شرحی از بیکارگی و بیم امیر مزبور نوشته چاپ کردند و جهة افتضاح او در جهان منتشر ساختند
بدین مضمون با وجود شنیدن امیر غریو توپ حوق دل دو تیم لشکر فرانسه از عدم ادراک در یافت نمود که حضرت امپراطور
در شرف رسیدن است که خصم تعجیل نماید در گرفتن شهر مینماید بالجمله حضرت امپراطور در آن تغیر فرمود که بهر قسم باشد
هجوم کرده شهر را از تصرف دشمن گرفت و در ساعت حکم به یورش داد و ده هزار صالدات روس در قلعه با انداختن
توپ و تفنگ مشغول شدند امپراطور ناپلیون در تسخیر قلعه و اهتمام خصم در حراست آن از حد گذشت و ثبات هنگام قتال و جدال
طرفین واقع شد عاقبت حضرت امپراطور از کشته شدن لشکر در تسخیر قلعه اندیشناک گشته دست از محاصره باز داشت چه
مستحفظین شهر دست از جان شسته و مردانه در کشش و کوشش کردند و در بریهای آن از رودخانه علیقی عبور کرد و در جناح یسار
لشکر مرشل بلوچر چون این قریه کرون و شهر لون مقام داشت حمله برد و مرشل بلوچر چون ... با ناپلیون مخوف
بود لشکر خود را در مکان مزبور بوضعی متمکن ساخته بود که هر گاه دشمنی بر آید و عارض شود تواند خود را به پناه شهر ...
رساند حضرت امپراطور بسمت جناح یسار خصم که مرشل بلوچر ده هزار سوار بسرداری ورنجراد تعیین ساخت که
چون لشکر فرانسه بطرف قریه کرون آیند سوار مزبور عطف عنان نموده عقب جناح لشکر فرانسه را چشم زخم و ... رسانند
سواران مزبور بسبب بی معابر نتوانستند بموقع برسند و حکم مرشل بلوچر را بانجام رسانند و حضرت امپراطور در مقدم
برج که شانزدهم حوت بود بخصم نزدیک شد و حکم بسرداران نامدار و دلیران روزگار فرمود که شروع بجنگ کنند
مرشل نی از مکان که جناح یمین لشکر خصم قرار گرفته بود حمله برد و مرشل و کتار مکان مزبور را مردانگی نگاهداری کرد و از
طلوع صبح تا چهار ساعت بعد از ظهر آتش افشانی و خونریزی بحدی شد که قلم از تحریر آن عاجز است عاقبت مرشل بلوچر
بسرداران خود حکم نمود که از مقام مزبور که لشکر فرانسه به این مرتبه اصرار در گرفتن آن دارند دست کشیده بجنگ دیگر عقب روند
و در مکان وسیع شهر لان به لشکر پروس ملحق شوند و کنون اصرار در جنگ موجب خسارت کلی خواهد شد لشکر روس و
حین باریدن گلوله توپ و تفنگ لشکر فرانسه از میدان جنگ هزیمت اختیار کردند و حضرت امپراطور تا چند فرسنگ

ایشانرا

ایشان را تعاقب نمود و در منزل گاهی که موسوم بقرنز بود در این قریه کرون و شهر لان واقع است توقف نمود
و شب را در آن مکان اقامت کرد و در این مکان از سفیر او که در مجمع سفرای فرنسیان ... مصالحه اشتغال داشت
عریضه رسید و در آن عریضه مستدعی امر مصالحه شده معروض داشته بود که جز صلح چاره دیگر نیست زود تر این کار را
باتمام رسانید و دستور العملی مرقوم فرمایید که بدان دستور العمل امر مصالحه توانم مبادرت کرد و با ناپلیون جوابی که
سفیر مزبور بدان متمسک شود و تواند مصالحه را منعقد سازد نوشت بالجمله حضرت امپراطور در شب مزبور طرح جنگ
فرو داده بخیه بسرداران خود فرمود که این جنگ را مانند گردابی می بینم که همه در آن غرق شویم بلکه من در این جنگ
که آخر کسی باشم که در آن گرداب غرق خواهم شد حضرت امپراطور علی الصباح از آنجا حرکت کرده بسمت شهر لان که دشمن در
آنجا رحل اقامت افکنده و مقر و مسکن سپاه خود را لشکر و باره مضبوط و مستحکم ساخته بود روان گشت شهر مزبور در قله کوهی
واقع است که اطراف آن بشدت سرایشیب است و دامنه آن کوه از هر طرف بقدر نیم فرسنگ زرستان است که جویهای
بخیه لشکر مانند لشکر بود مرشل بلوچر جنرال ... با لشکر او جهة شهر مزبور و محافظت آن و اطراف آن تعیین ساخت و تتمه
لشکر خود را در صحرائی که پایان کوه واقع است در مکان محکم و مضبوط جای داد و جناح یسار لشکر بلوچر با تمام از سپاه پروس بود
و از آن مکان تا قریه آتبیس جناح لشکر مزبور فرود گرفته بودند و جناح یمین لشکر او از عساکر روس بود که در قلل جبال منزل و
مسکن ... مکان محفوظ شده روز نهم ماه برج که هجدهم حوت بود هوا را شدت ابر و میغ احاطه نموده و تاریک شد
حضرت امپراطور تاریکی هوا را پیشرفت کار دانسته افواج یسار فرانسه را تا پایان کوه مزبور که قلعه شهر لان در قله آن واقع
رسانید و در قریه موسوم بسملی و ... که در آن حوالی است متصرف گشت و خواست که از آنجا بر فراز کوه مزبور رود ناگاه
ابر و میغ مرتفع شده تاریکی هوا بروشنی مبدل گشت در آن هنگام که لشکر فرانسه بفراز کوه حمله ور بودند از زرستان
و دامنه و پستی آن مکان برق و شعله باروط نمودار شد و صدای آواز توپ بلند گردید و مانند تگرگ گلوله بطرف لشکر فرانسه باریدن
گرفت لشکر مزبور تاب مقاومت نیاورده هزیمت نمودند در ساعت دو فوج از افواج بهادران بتعاقب ایشان روان
شدند و بسبب سرایشیب بودن مکان مزبور مانند سیل که از کوه بهامون ریزد بسرعت تمام بجای کوه آمدند و قریه
مزبور را که در دست لشکر فرانسه متصرف شده بودند پاک کردند مرشل مونت بر جناح یمین خصم که در قریه آتبیس
کلیه مجموع مقامات لشکر بلوچر بود حمله برد و جنرال ماک و جنرال کلینت که در قریه مزبور توقف داشتند معاونت مرشل

دو مرشل لنجران در حرکت انجا نهایت مردانگی و ثبات قدم ورزیدند با وجود این نوع ثبات که از لشکر روس بظهور رسید
باز مرشل مرمونت جد و جهد و جهاد منتهی بقدر نصف توابع قریه مزبوره را از خصم انتزاع کرده و چون شب بمیان آمد مرشل مرمونت
مجبور شد که در آن مکان در میان سلسله لشکر و خندق در دور لشکر خود قرار دهد و جای لشکر را مستحکم سازد در حال آنکه مؤلف گوید
گویا مقرر شده بود که او تا صبح در آن مکان بدین سبب توقف کند چنانچه ذکر خواهد شد در روز دهم ماه مرچ که نوزدهم
بود حضرت امپراطور طلوع صبح اسب بهای سواری طلب نموده بود تا که دو سواره دیداگون را که هر دو زخمی و مجروح و
پیاده و پریشان احوال بودند نزد امپراطور آوردند ایشان حکایت کردند که شب لشکر خصم شبخون بر مرشل مرمونت آورده
مجموع لشکر مرشل را اسیر و بقتل رسانیدند و بقیه تمام متفرق شده ما دو نفر مانده که پیاده فرار نموده خبر برای حضرت امپراطور
آورده‌ایم و مجموع مرشلها و سرداران و ادوات حرب بدست دشمن گرفتار آمده و بعد از چندی معلوم شد که مرشل مرمونت خود نیز
کشته شد حضرت امپراطور از وقوع این قضیه‌ها بسیار افسوس خورده و چند سپاهی تعیین کرد که کیفیت را دریافت نموده مشخص
معروض دارند شد که شب مارشل مزبور نهایت در آن مکان بی معسکر و مدارک با عدم احتیاط توقف کرده و معسکر خود را مستحکم
ننموده رحل اقامت افکنده و خبر صریح دادند که مرشل مرمونت با چند فوج فرار کرده جان از مهلکه بیرون برده حضرت امپراطور با
وجود وقوع چنان حادثه هولناک مطلقا تغییر در احوال خود راه نداده بجنگ خصم و تسخیر آن مکان اقدام کرد و آن روز را با
نیز مشغول جنگ بود هنگام شب از اوضاع چنان استنباط نمود که تسخیر آن قریه ممکن نیست و در آن مکان غلبه بر خصم صورت پذیر
نخواهد شد لهذا ترک جنگ و تسخیر مکان مزبور نمود روز چهارم جوت بنای بازگشتن نهاد و در این جنگ سی عراده توپ بدست
خصم افتاد و قریب ده هزار از لشکر او بمعرض تلف آمد و از لشکر خصم نیز با وجود سختی مکان معادل همین قدر بهلاکت
رسیدند حضرت امپراطور بشهر سئیسان رفت و این شهر را قبل از این که مرشل مورتیه بنای جنگ گذارد متصرف شده و
بجنرال لانقران سپرده بودند و چون بنای جنگ شد مرشل بوجیار که در شهرها بسیار غلو بودند جمعی از
هزار نفر سرداری جنرال لانقران در این شهر متوقف بودند بعد از رسیدن حکم مرشل مورتیه ده هزار نفر جنرال مزبور
برداشته از شهر بیرون رفت و شهر را تخلیه کرد ناپلیون مجدد امر فرمود که شهر مزبور را مضبوط و مستحکم نمایند چون قدری
ممکن باشد باستحکام آن افزایند که اگر مرشل مورتیه چنانچه گفته شد برفت پیش آید مرشل مزبور با افواج خود در آنجا توقف نموده شهر
مزبور را از شر تسخیر آن نگاهداری کند مقارن این احوال خبر با امپراطور دادند که سنت پریست که یکی از اهل فرنس بوده تبعه او را

اخراج بلد نموده بودند و در آن اوقات در میان سپاه روس منصب جنرالی داشت شهر ریم را متصرف شد و آورد و
شهر مرقوم از شهرهای معظم مملکت فرنس و کلیسای عظیمی در آنجاست که بنابر قانون مملکت سلاطین فرنس تخت تاج
سلطنت را در آن کلیسا بسر میگذارند و شهر مزبور بدین جهت در نزد اهالی فرنس بسیار معزز و محترم است و بقدر بیست و
پنج فرسنگ در طرف مشرق و شمال شهر پاریس واقع است و بقدر چهار و پنج فرسنگ از شهر طرابی دور است حضرت
امپراطور تصور نمود که اگر شهر در تصرف لشکر روس بماند مرشل بلوخر نیز بآنجا خواهد رفت و با لشکر شوارزنبرق مراوده
اتصالی در میان دو لشکر قوی واقع خواهد گشت و این معنی بهیچ وجه من الوجوه مصلحت کار نخواهد بود لهذا در ساعت عصر و مهلت آن
خبر امپراطور از شهر سئیسان حرکت کرده بشهر ریم ایلغار نمود و صبح بآنجا رسید در ساعت عصر و در وادار یورش فرموده تا غروب آفتاب
در تسخیر آن شهر جنگ و جد و جهد نمود و بسیاری از طرفین کشته گشت عاقبت الامر جنرال لشکر روس جراحت مهلکی دید و با
ماموره نزد او مخوف شده شهر را تخلیه کردند و رو بهزیمت نهادند و این معنی را بتصور توان فهمید احتیاج بتفصیل نگاری نیست
که چون لشکری شکست یابد و منهزم شده در شب رو بفرار نهد و دشمن او را تعاقب کند چه شاید اذیت و چه قدر قتل و غارت
و صدمه و مرارت خواهد دید لیکن چون هر دو طرف لشکر نظام بودند چنان حرکت کردند که آسیب زیاد بر آنها وارد شود
مؤلف گوید در هنگامی که حضرت امپراطور مشغول تسخیر شهر ریم بود مرشل مرمونت با آن چند فوج و با سایر متفرقه که از لشکر
در عرض راه فراهم آورده بود وارد شده و امپراطور او را مورد ملامت بی نهایت ساخت و امپراطور سه روز در شهر ریم توقف کرد که
هم لشکر آرام گیرد و هم مدارک آنها دیده شود و در این سه روز از هر طرف لشکرجه بمعسکر او ملحق گشت و جنرال جنسن که
از اهل فرنچ بود چهار هزار عساکر از سالدات جرار از محافظین قلعه‌جات جمع آوری کرده و در همه راه از میان دشمن عبور نموده در شهر ریم
باردوی امپراطوری ملحق گشت قرار ناپلیون این بود که بکاران دولت اوضاع مملکت و وقایع امورات را بتحقیق و بتفصیل
در هر هفته بمعسکر او فرستند چند هفته بود که بسبب اغتشاش خبر از پاریس نرسیده مادام توقف حضرت امپراطور در شهر ریم
فرستاده بکاران دولت بحضور وارد شده و روزنامه وقایع بنظر او رسانید قبل از این مذکور شد که مرشل اودنو و مرشل ...
حضرت امپراطور ناپلیون با بیست هزار نفر و مرشل متعدد را با لشکرها مأمور نزد او مأمور ساخت که پلهای شهر اوب را
گرفته نگذارند که شوارزنبرق از رودخانه اوب بگذرد و هر قدر توانند جهد و کوشش در این باب بعمل آورند بحکم امپراطور سلیمانی
مزبور بشهر اوب شتافته و یورش برده شهر مزبور را بعد از قتال و جدال بسیار از خصم گرفته استرداد نمودند و چنان

خصم تزلزلی نه که بجز جنگ روبرو چاره ندیدند لهذا مصمم شدند که با خود حمله بخصم برند یا قطع حمله دشمن شود سرکرده‌های
مزبور حمله بر دشمن [illegible] شروع بجنگ نمودند و بعد از [illegible] قشونهای لشکر دشمن از [illegible] رسیدند لیکن سرکشان مزبور آن ایام
بسبب رسیدن امداد و توپ بسیار از دولت انگلیس و روس بسیار قوی و جری شده بودند و قشون پیاده دشمن از لشکر فرانس [illegible]
بیش [illegible] بودند شوارزنبرق امر فرمود که جنود مسعود عساکر ظفر نمود از هر طرف هجوم آورده چندان گلوله توپ [illegible]
فرانس انداختند که لشکر مزبور تاب مقاومت نیاورده رو بهزیمت نهادند و اکثر از افواج سوار [illegible] آن روز از گلوله توپ و
[illegible] خصم شدند سرکشهای مزبور بسبب همین شکست ملجا شده آن صفحات را خالی نموده بشهر طرائی رفتند و در آن شهر مزبور
سرکشان مقدانلد و سرکشان آدنات و سرکشان جرار و مجمع شوری آراسته کرده بعد از گفتگوی بسیار [illegible] که شهر مزبور را نیز در مقابل
چنان خصم قوی نمی توانند نگاه دارند و [illegible] بمعرض تلف میرسند لهذا بنا گذاشتند که شهر مزبور را نیز خالی گذاشته و لشکر را
بسر شارع عظیم شهر پاریس روند که هرگاه دشمن رو بانطرف نماید هرچه در قوه دارند در مقابل خصم ایستادگی نموده [illegible]
ممانعت از رفتن شهر پاریس کنند سلاطین متفقه چون ملاحظه کردند که آن صفحات از لشکر فرانس تهی شده و سرداران [illegible]
شاه راه شهر پاریس متکفل گشته‌اند [illegible] از مکان خود حرکت کرده شهر [illegible] را معسکر خود قرار دادند و مجددا مصمم شدند
که از کنار رودخانه حرکت کرده بطرف شهر پاریس روان گردند و مطلقا متحمل سرکشهای دولت فرانس نشوند و پادشاهزاده
شوارزنبرق در این رای با سلاطین متفقه موافقت نکرده و برهان اقامه نمود که چون امپراطور ناپلیون شهر [illegible] را متصرف شده
و مراوده سرکشان [illegible] منقطع [illegible] کنون از طرف شهر پاریس [illegible] امپراطور ناپلیون خود را
بلشکر [illegible] خواهد رسانید و تا رسیدن سرکشان [illegible] خسارات کلی بما وارد خواهد آورد [illegible] سلاطین متفقه مجلس
شوری منعقد ساخته در باب حرکات عساکر متفقه که بعد از این چگونه باید رفتار نمایند و باید بکدام سمت عزم کنند [illegible]
کردند شاهزاده شوارزنبرق مصلحت در این دید که از اینجا رجعت کرده بآن طرف رود الیوب روند و در آن [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] این رای را ضعیف شمرده فرمود که چون جنگ بسیار طول یافت اذیت بسیار و خسارت بیشمار [illegible]
میرسد و همه کس [illegible] خاطر شده اجتماع نمایند و [illegible] بهر طریق باشد اسلحه حرب برسانند و خصم [illegible] مملکت خود دور
خواهند کرد آن زمان کار [illegible] خواهد شد بنابراین لازم است که اهتمام کرده بجنگ ناپلیون اقدام نمائیم
و کار جنگ را یک طرف [illegible] باتمام رسانیم [illegible] دشمن کردن [illegible] رسانیدن و از جنگ

ناپلیون احتراز کردن بهیچ وجه [illegible] مصلحت نیست بالجمله اجزای مجمع شوری دو جوق شده بعضی با امپراطور الکساندر و بعضی قول
شوارزنبرق را تصدیق نمودند و چون گفتگو زیاده بطول انجامید امپراطور الکساندر فرمود که [illegible] نزدیک [illegible] سوی [illegible]
[illegible] عاقبت الامر لارد کستری که از جانب پادشاه انگلستان در آن مجمع حاضر بود در رد قول شاهزاده شوارزنبرق
سخن راند و گفت از اینجا رجعت کردن و در عقب رودخانه الیوب رفتن بمقدمات فرار کردن [illegible] که حدود مملکت فرانس
عبور کردن [illegible] پادشاه انگلستان و از جانب آن شهریار با شوکت و شان سخن میرانم اظهار میکنم [illegible]
کنون [illegible] چهار کرور [illegible] که دولت انگلیس برای مخارج لشکرکشی شما [illegible] مقطوع خواهد
کرد و با شما مشارکت در این جنگ نخواهد نمود بعد از قیل و قال بسیار عاقبت الامر اهل مجلس شوری متفق الرای [illegible] که شروع بجنگ
نمایند و سرکشان [illegible] خبر دهند که خود را نیز بعساکر متفقه رسانند و از تنها جنگ کردن احتراز کنند و مقرر شد که از کنار
رودخانه الیوب روان شده در حوالی شهر [illegible] مجموع عساکر خود را جمع آوری کنند و اول بجنگ امپراطور ناپلیون اقدام [illegible]
و هرگاه او از جنگ احتراز کند [illegible] من حیث الاجتماع بحرکات تمام بشهر پاریس روان شوند مورخ گوید که اهتمام سلاطین متفقه
و جرات ایشان در رفتن بپاریس از این جهت بود که در شهر مزبور خبر بایشان رسیده بود که خیرخواهان سلسله بوربان در شهر [illegible]
و قریب با چند نفر از اعاظم و [illegible] دولت با ایشان اتفاق نموده منتظر میباشند که کار سلاطین متفقه قوت بهم رساند [illegible]
بشهر پاریس همگی قلاده اطاعت امپراطور را از گردن خود برداشته اساس علامات دولت او را بکلی معدوم ساخته سلطنت فرزند
پادشاه سابق را برقرار نمایند در این زمان حضرت امپراطور در شهر ریم بود روز [illegible] و سیم [illegible] و چهارم [illegible]
اثر سه نفر سرکشان و شکست خوردن و فرار نمودن ایشان بانطرف رود [illegible] رسید و نیز [illegible] شد که سلاطین متفقه [illegible] مجلس شوری
برپا کرده عازم و جازم شده‌اند که مجددا از رود [illegible] عبور کنند و شوارزنبرق با عساکر انبوه و جمعیت بسیار و توپ
بی‌شمار فرصت یافته خود را بپاریس رساند حضرت امپراطور از استماع این خبر آشفته [illegible] سرکشان [illegible] را امر فرمود که لشکر [illegible]
خود را برداشته بشهر [illegible] که شهر [illegible] اعظم ملوک [illegible] است روند و در آنجا متصرف شود و امپراطور خود بطرف شهر [illegible]
که هرگاه شوارزنبرق خواهد که بپاریس رود از آنجا خارج [illegible] و عقب او را بگیرد در شهر [illegible] خبر بناپلیون دادند که [illegible]
متفقه از حرکت لشکر امپراطور ناپلیون مخوف شده رجعت کرده بشهر طرائی رفته و از آنجا نیز خارج [illegible]
رود الیوب [illegible] بشهر لان [illegible] روند و نیز خبر باو رسید که [illegible] سرکشان آدنات و سرکشان مقدانلد از رجعت خصم خبردار شده [illegible]

نیز عساکر خود را برداشته از عقب ایشان روان گشتند ناپلیون بعد از آگاهی از این احوالات عازم و جازم شد که بتعجیل تمام خود را
بر سرهای خود رسانیده لهذا از کنار رود دانوب تا بشهر [illegible] بسرعت شتافت باین امید که لشکر شوارزنبرق از هر دو کنار
رود دانوب در حرکتند او خود را بعقب ایشان خواهد رسانید لیکن درین باب بسیار خبط و خطا از او بظهور رسید و بنابر
قول راوی چنان تصور نمود که لشکر شوارزنبرق در حرکتند و چون ناپلیون بشهر آرسیس رسید لامحاله چند فوج اول
لشکر او را ملاقات خواهد کرد از این خیال در عرض راه بهمراهان خود در مقام مزاح سبک که حال وقت که امپراطور [illegible]
تعاقب کرده بدست آرم و آنچه لازم است در حق او بعمل آورم مجملاً امپراطور افواج مرشل نی را با افواج سواره که بی
خود همراه برداشته از آنجا حرکت فرموده در مقابل شهر [illegible] از رود دانوب گذر کرد و کنار چپ رودخانه مزبور را گرفته پیش رفت
و هرچه از لشکر دشمن در مقابل او پدید گشت فی الفور از پیش برداشت تا بشهر آرسیس رسید عساکر متفقه خبر رسیدن ناپلیون را
شنیده شهر مزبور را خالی کرده بودند در روز بیست و ششم حوت لشکر فرانس آنجا را متصرف شد شهر مزبور در خارج [illegible]
واقع است و یک سمت آن جویهای کوچک و نهرهای بسیار دارد و پلهای کوچک بر روی آنها ساخته اند و [illegible]
از پلهای مزبور است و در شهر آرسیس نیز رودخانه است و پلی دارد که از آن باید گذشت و بخارج شهر رسید و سمت دیگر
آن شهر صحرای وسیعی است چون ناپلیون وارد شهر شد چند فوج از افواج سواره لشکر متفقه دشمن در صحرای مزبور [illegible]
فوجی از جنود [illegible] و سایر علاقه جات مشغول بود که برای تشخیص مکان اردو مامور شده بنظر آورده غافل از آن بود
سوارهای مزبور در مکانی که موسوم به [illegible] است شاهزاده ورتمبرق با لشکر [illegible] خود مکان گرفته [illegible]
عساکر قراولهای متفقه نیز بجا [illegible] بسیار از ایشان در بالای بلندیهائی که موسوم [illegible] بلندیهای مثل که کام [illegible] است
متمکن [illegible] و صف حرب آراسته منتظر بودند و پیش قراولان فرانس نیز مطلقا ایشان را ندیده و آگاه از آنها نشده بودند
حضرت امپراطور حکم با افواج سواره فرستاد که افواج مختلف خصم را برده از صحرای مزبور دور سازند بمجرد رسیدن
افواج سوار چند فوج پیاده دشمن با توپ از عقب آنها بامداد سوار مزبور موجود شده افواج سواره [illegible] را شکست
بعد از جنگ و جدال بسیار از پیش [illegible] تا بشهر آرسیس رسانیدند و بسبب موانعی که در آن شهر بود و مذکور شد افواج
نتوانستند که خود را از دور بامداد سواره رسانند حضرت امپراطور چون صورت حال چنان دید شمشیر از میان کشیده خود را در میان
سواره [illegible] خود را [illegible] و بانگ بر ایشان زد که ای سواران یاد از فتوحات خود آورید و حمیت کنید و [illegible]

تمام

تمام حمله بر عدوان نمائید و امپراطور خود با همراهان بمدافعه خصم شتافت و داخل افواج دشمن شد و چنان جنگ نمود
که نزدیک بود بمعرض تلف آید و یکی از سواران قزاق روس نیزه با و حواله نمود و اگر یکی از آجودانان [illegible] او نیزه را
رد نمیکرد در معرض هلاک بود و در این جنگ رستم نام که یکی از مملوکین مصر و ناپلیون او را از مصر همراه خود آورده بود بسیار
رشادت و جلادت نمود و تا آخر جنگ در پهلوداری امپراطور غفلت نکرد الحاصل حمله مردانه ناپلیون این قدر
خصم را معطل نمود که افواج پیاده و توپخانه از شهر آرسیس رسید و افواج خاصه در میدان جنگ حاضر آمده و آتش [illegible]
جدال بشدت افروخته گشت و چون لشکر دشمن زیاده تر از لشکر امپراطور بودند هر ساعت حمله مینمودند و در مکان جنگ قریه بود
که قلعه مستحکمی داشت و آن روز در تصرف لشکر فرانس بود چندین بار حمله بقریه مزبوره بردند قتال بسیار از طرفین واقع
شد و میسر نشد که قلعه را از تصرف سپاه فرانس بیرون آورند و شهر آرسیس از آتش گلوله خمپاره و نارنجک توپ خصم [illegible]
گرفت و بکلی سوخت و هنگام شب پایان آمد عساکر متفقه دست از جنگ باز داشته و بمقام خود باز گشتند مورخ گوید
مرشل مقدانلد و مرشل اودینات و مرشل جرارد هر سه با لشکر خود وارد حضور امپراطور ناپلیون شده بودند شاهزاده شوارزنبرق
نظر بعهود و شروط سلاطین متفقه که در مجمع شور قرار داده بودند تمامت سپاه خود را از [illegible] مثل که کام پیش کشیده و در آنجا
مصمم گشته که بجنگ سلطانی اقدام کنند و ناپلیون آن شب را با سرداران خود شور و مصلحت کرده نظر بزیادتی لشکر دشمن و
ملاحظه نرسیدن پاره از سپاه جنگ [illegible] صلاح ندید و فرمان داد که لشکر شبانه حرکت کرده از آن راه که آمده
بودند مراجعت نمایند و عساکر متفقه از حرکت ناپلیون مطلع گشتند [illegible] که تعاقب ایشان [illegible]
نموده باشند چون امپراطور ناپلیون چنداول سپاه خود را مضبوط نموده بود نتوانستند خسارت زیاد بلشکر او رسانند
و ذکر این فقره خالی از شگفتی و تعجب نیست که ناپلیون با [illegible] نفر در مقابل [illegible] هزار نفر از لشکر دشمن ثبات قدم ورزیده
دو روز جنگ و جدال مردانه نمود و مطلق خوف و اندیشه بخاطر خود راه نداد و چون خواست که مراجعت کند لشکر دشمن با وجود
کثرت عدد و غلبه جرات نکردند که او را تعاقب کنند و این معنی از مجموع مورخین فرنگستان دلیل و علامت عساکر متفقه
[illegible] فصل چهارم در بیان تدبیر ناپلیون در آن احوال که منجر باختلال و منهزم شدن وی [illegible]
و عبور وی از رود [illegible] در اول حمل و عزیمت سلاطین متفقه بسمت دار السلطنه پاریس و گذاشتن [illegible]
و جد و جهد جوسف بناپارت برادر ناپلیون در جهت شهر و بیرون رفتن [illegible] امپراطور [illegible]

پیکاران دولت از شهر پاریس و هجوم عساکر متفقه خصم بشهر مزبور و شکست یافتن عساکر فرنس در اطراف شهر
و امان خواستن اهل شهر و قبول افتادن آن و فرار نمودن جوسف بناپارت با اعیان و سایر خود از شهر پاریس
و سایر گذارشات مورخ گوید که در آن اوقات تنزل بخت و طالع ناپلیون بحدی شده که او را از قبول صلح
مقابل با وجودی که همیشه طالب آن بود باز داشت و او را با این دو لشکر عظیم بلوچر و شوارزنبرق که هر یک جداگانه دو برابر
او سپاه همراه داشتند متوقف سازد در این صورت لازم آمد که متابعت ناسازگاری بخت نموده به وجه خود متعلق و قت لازمه
اقدام نماید بنا براین حضرت امپراطور از حرکت لشکر شوارزنبرق و بلوچر دانست که منظور ایشان این است که بالکلیه محو شود
و لهذا او در آنجا توقف نماید این دو لشکر که هر یک جداگانه دو برابر لشکر امپراطور نه اطراف او را احاطه خواهند کرد در این مقام
جز این نیست که یا از آنجا رجعت کند و پیشاپیش دشمن بشهر پاریس رود و تمام سپاه و لشکر خود را جمع آورد و در حفظ شهر معاونت
اهل شهر با دشمن جنگ آغاز کند و یا از آنجا مراجعت کرده بحدود شرقی مملکت خود رود و در عقب خصم و یمین و یسار راه را گرفته تاخت
و تاز مشغول گردد و راه تردد ایشان را از ممالک خود مقطوع سازد حضرت امپراطور طریقه اول را که رفتن بشهر پاریس است
مقرون بمصلحت ندانست و چنان تصور کرد که اگر خود در خارج باشد و هر زمان آوازه تاخت و تاز و شهرت آمدن او بگوش
مسعود فیروزی آثار او بگوش اهل مملکت فرنس و مردم پای تخت که در آن اوقات منفصد هزار جمعیت داشت رسید قوی
دل شده بجرات تمام در مقابل خصم ثبات قدم ورزند تا اینکه فرصت یافته از خارج کار دشمن را تمام کند و مطلقا
تصور نمیکرد که شهر پاریس بآن زودی و ورود عساکر متفقه تسلیم خواهند نمود لهذا او را اول از مقابل خصم عطف عنان کرده و از جلی
در مقابل شهر فرچین کور لبور از رودخانه مرنی عبور کرده بسمت حدود شرقی روان شد و در عرض راه بهیچ وجه من الوجوه
صلاح ندانست که بتسخیر قلاع محکم بپردازد و لشکر قلیل دشمن را هر جا به متعرض شود و اوقات خود را تعطیل کرده به عزم حدود
شرقی از پای تخت مملکت و مقر سلطنت دور شده و از دشمن کناره نمود و در این زمان حادثه در قرب شهر لیان روی داده
که ناپلیون را از آنچه منظور داشت که در حدود شرقی مملکت خود و ولایت سوئیزرلند بعمل آورد محروم نمود و باعث اغوای کل حکام
آن صفحات که با سلسله بوربان تعلق داشتند گردید تفصیل این اوضاع اینکه جنرال [illegible] با لشکر انبوهی از عساکر نمسا که در تحت جنرال
شاهزاده هسن همبرق بود وارد شهری موسوم بمکان گردید و در آنجا مرشل اُجرو را که از جانب امپراطور بود منهزم ساخت
و بعد از چند روز دیگر دفعه ثانی در حوالی شهر سنت جارج براو غلبه نمود بنا براین مرشل مزبور از این دو شکست که رو داد

از پیش را

از پیش روا پس گرفته بسمت فرار رود مزبور فرار اختیار نمود و شهر لیان که امپراطور را بآن اطمینان حاصل بود بحیطه
ما نه متصرف جنرال بنچی آمد و جنرال مزبور شصت هزار لشکر خونخوار همراه داشت و اهالی شهر از مشاهده ایشان تعجب زیاد
نمودند که با وجود اخبارات شکست یافتن لشکر متفقه که پی در پی شنیده بودند این شصت هزار لشکر مستعد در کجا
بودند که در نهایت جلادت و تهور از کوههای شهر ملکه [illegible] مولف گوید وقتیکه ناپلیون عازم حدود شرقی مملکت شد هنوز
خبر شکست مرشل اُجرو و تسلیم یافتن لیان بحضرتش نرسیده بود و چنان میدانست که مرشل مزبور شهر لیان را متصرف است
و الا با آن عجله عازم حدود شرقی نمی شد بالجمله وقتیکه ناپلیون از پیش خصم بازگشت و بسمت حدود شرقی رفت
سلاطین متفقه بسیار از غیبت او اندیشناک بودند و نمیدانستند که او چه تدبیر تازه در جنگ کرده و غفلة ایشان را بحیله
مبتلا خواهد نمود چندی در مقام حیرت بیحرکت ماندند که خبری از او حاصل سازند اتفاقات چاپاری که حضرت امپراطور
بشهر پاریس روانه داشته و کیفیت اوضاع خود را با دستخط خود با امپراطریس گویند مرقوم فرموده بود بدست قراولان شواره عرض
راه شده و چاپار را نزد سلاطین متفقه آوردند و دستخط امپراطور ناپلیون را از او گرفته بعد از مطالعه خاطر جمعی حاصل کردند که حضرت امپراطور
رای خود را از جنگ منحرف ساخته بسمت حدود شرقی شتافته است بعد از اطمینان از جانب ناپلیون شاهزاده شوارزنبرق
با لشکر متفقه پیغام فرستاد که از راه ویتری که قرار شده بسمت شهر پاریس حرکت نماید از قرار سابق در حرکت آمده
و در دو یم حمل وارد شهر ویطری شده حوالی شهر مزبور را معسکر ساختند و از آن طرف مرشل بلوچر بعد از آنکه جنرال
دور در جنگی که با ناپلیون کرده بود عساکر خود را از شهر لان برداشته بشهر شالان برد و از جمله احتیاطی که سلاطین متفقه رعایت
آنکه از پشت سر لشکر خود خاطر جمعی بهم رسانیده و اطمینان تمام بشهر پاریس روان شوند از این سبب جنرال [illegible] مامور
رودخانه الیوب مامور متوقف فرمودند که ادوات حرب و آذوقه و سایر مایحتاج سپاهی را که برای ایشان در عقب
گذاشته بودند محافظت نماید و راه آمد و شد ایشان را متوجه شود که آسیب از لشکر فرنس بآنها نرسد و متحفظ امپراطور
نمسا باشد چرا که امپراطور نمسا [illegible] که بواسطه دختر و نبیره خود بشهر پاریس رود و با سلاطین اتفاق و را
اظهار کرده توقف نمود از این جهت سایر سلاطین مخوف شده بودند که مبادا امپراطور نمسا از نزد ایشان غیر مخالف
ورزند در خفیه بجنرال مزبور رسانده بودند که از لشکر نمسا نیز [illegible] منظور دارد تا شهر پاریس متصرف شود
و امپراطور نمسا نیز بپاریس شتابد و همچنین جنرال دوکه را مأذون کرده بودند که هر گاه از جانب لشکر فرنس صدمه باو

وارد شود و نتوانند تاب مقاومت آورد و از آنجا بشهریان که مستحکم است رود و علاوه بر این جهت بلکه امپراطور ناپلیون
فریب دهند و او را چنان فهمانند که لشکر متفقه کلی بتعاقب او مشغول است با این زودی بشهر پاریس نخواهد رفت
ده هزار سوار خنجرگذار از میان افواج سواره خود منتخب نموده بجنرال ونژنگرود و جنرال تنتشیف که از سرداران
روس بودند داده و با پنجاه عراده توپ مامور ساختند که در عقب امپراطور ناپلیون روان شوند نه نزدیک او روند
و نه دور از او قرار گیرند و از هر جا که میگذرد راه تردد عساکر او را مقطوع سازند و مترددین طرق و شوارع را
از چاپار و قاصد و جاسوس هرکه باشد بگیرند و بقدر امکان نگذارند که چاپار امپراطور ناپلیون بشهر پاریس و سایر
ولایات فرنس رود و از ولایات فرنس نیز در او آیند و اخبار حرکت و سکون و اوضاع متفقه را با ناپلیون رسانند
مجملا آنچه لشکر روس و پروس که طرق و شوارع را گرفته بودند مرتبه چند اول لشکر ناپلیون را که چندین عراده آذوقه و ادوات
حرب و هشت عراده توپ با بار با احتیاج لشکر با آنها بود بالکلیه متصرف آوردند و چندین چاپار که از شهر پاریس نزد
امپراطور ناپلیون فرستاده بودند و اخبارات و روزنامجات ارسال داشته در عرض راه ایشان را گرفته و اخبار روزنامجات
ضبط و خود ایشان را بقتل رسانیدند و نوشتجات بمعسکر ملوک متفقه انفاد داشتند در آن زمان مرشل بلوخر نیز از صدمات لشکر
فرنس اطمینان حاصل نموده در ساعت لشکر حرکت داده و لشکر ابواجمعی مرشل مارتنیر و مرشل مرمونت را منهزم ساخته و در
شهر ریم رسید و در صدد حمله های پیاپی شهر را متصرف گشت و آنچه توانست در قتل و غارت شهر مزبور فروگذار نکرد
و از آنجا نهضت نموده بسمت شهر چلان و ویطری روانه گردید که بمعسکر شوارزنبرق ملحق شود و در این هنگام حکم از پادشاه
پروشا باو رسید که از آنجا حرکت نموده از طرف غربی بخط مستقیم بشهر پاریس روان شود مولف گوید در این وقت حضرت امپراطور
بجد و شرقی مملکت شاپان بود که راه مراوده لشکر خصم را مقطوع سازد و نگذارد که آذوقه و ادوات حرب بمعسکر خصم رساند
بمضمون من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه ناپلیون خود باین بلیه مبتلا گردید چرا که لشکر خصم از هر طرف راه تردد او قطع نموده
و آذوقه و ادوات حرب او را متصرف گشتند چنانچه شش هزار نفر صالدات با چندین عراده آذوقه و ادوات حرب از شهر پاریس
جهت لشکر امپراطور ناپلیون فرستاده بودند و ایشان تصور اینکه شهرهای مزبور تصرف سرداران حضرت امپراطور است و در
سرداران ملحق خواهند شد بسمت شهر مزبور سرفتند در عرض راه با افواج سواره و پیاده مرشل بلوخر برخوردند در ساعت
لشکر مرشل مزبور هجوم آور شدند از آنجا که لشکر فرنس جوان و تازه کار و هرگز جنگ و جدل ندیده بودند تاب مقاومت نیاورده

او بهزیمت

رو بهزیمت نهادند عساکر دشمن آذوقه و ادوات حرب ایشان را بالتمام متصرف شده افواج مزبور بعضی کشته و برخی
زخمدار و اسیر و مابقی بکلی متفرق گردیدند بالجمله وقتیکه عساکر متفقه بطرف شهر پاریس روان بودند در عرض راه ده هزار نفر از
جرایت ملیشی خواستند که مانع عبور و لحوق از لشکر مخالف شوند بعد از تلاقی فریقین جرایت مزبور ثبات قدم نورزیده بکلی
شکست یافته و جنرال پاژل که سردار جوق عساکر متفقه بود در عین اشتداد جنگ بسر الجیخه داخل جرگه مزبور شده
و سرداران ایشان را اسیر نموده مرتب خود مقید ساخت چون مرشل بلوخر بحوالی شهر میو رسید ساخلو شهر مزبور انبار قورخانه را
آتش زده فرار کردند و شهر را بی محافظ گذاشتند و در همان شب مرشل روی لشکر مرشل بلوخر بسمت شهر کلی شتافت و جمعی از افواج
مرشل مرمونت و مرشل مارتنیر را که در شهر مزبور مستحفظ بودند باندک جدلی بیرون کردند و این دو مرشل صورت احوال را چنین
دیدن بکلی دست از جنگ و پیکار کشیده و بسمت شهر پاریس روان گردیدند و از آن طرف شوارزنبرق با عساکر متفقه و افواج
متحده بهمان قراری که طرح نموده بودند در رفتن پاریس استعجال مینمودند و سی هزار نفر بسرداری جنرال [illegible] و جنرال [illegible]
ساکین در حدود رود مرنی متوقف ساختند که اگر از اطراف صفحات ناپلیون با سرداران او حمله و هجوم نمایند مرجع حمله و تعطیل [illegible]
ایشان پردازند مورخ گوید حال هنگام آن آمد که عساکر قرالات از راه میو ولاقنی و [illegible] متهدیه اهالی شهر پاریس مشتغل
گردند و سلاطین جنگجوی فرنگستان و عساکر ظفر مآثر ایشان بنزهتگاه و منظرهای تخت وسیع مملکت فرنس که در تمام
فرنگ اهل آنجا با انواع هنر از رسوم جنگ و ترتیب صنایع و اختراع ظرایف در بسیار قرالات ممتاز بودند در آیند و حکام آن [illegible]
جنگجوی و طالبان سپاه قوی بازوی آنجا که بکرات و مرات در پایتخت اوقات در مقابل پایتخت ملوک مزبور صف آراستند
[illegible] در تکاپوی بودند مخذول و منکوب کردند و سلاطین مجهول فرنگستان در برابر سواد اعظم شهری جلوه گر آیند اهل آن شهر
با وجود ازدیاد قدر و مرتبه و تفوق خود از همه جهت بر عموم سکان سایر بلدان علی الاتصال بر این عزم بوده که مجموع
ساکنین دارالسلطنه روی زمین را تابع و مطیع و فرمان بردار خود نمایند و آن سلاطین در نظر شهری صف آرا گشتند که مردم
آن شهر بارها مفاخرت و مباهات میکردند که در فنون سپاه گردانی و لشکرکشی بر همه سبقت دارند و بر آن شهری که حکم آن
نشسته که عروس شهرهای جهان و غیرت افزای ان و مجمع صنایع و بدایع بوده آثار غریبه و عجیبه از او بروز و ظهور یابد

فصل پنجم

در ذکر وضع شهر پاریس و پستی و بلندیهائی که نزدیک آن واقع است و بیرون آمدن اهل شهر جهت دفع خصم و صفوف
آراستن ما بین شمال و شرقی شهر مزبور که از آن حد و جانبه مذکور شد سپاه خصم مشغول آمدن شهر بودند تا [illegible]

واقع شده که با سهل وجوه در حفظ و حراست آن میتوان کوشید و شهر پاریس خود چندان استحفاظی ندارد لهذا در مدخل و مخرج شهر
چند سنگر بی ربط جهت محافظت شهر ساخته اند که چندان اعتنا بر آنها نیست و کوهی در سمت شرقی شهر مزبور کشیده شده که جبهه
پناه سپاه بسیار نیک است و لشکر میتوانند در پناه آن قرار گیرد و شهر را حفظ کنند و سمت جنوب شهر مزبور بجنگل و بیشه متصل و از
آنجا نیز با رودخانه مرن کشیده شده و موسوم بمرتفعات بلویل و رامنویل است و قریه بل ویل بسیار نزدیک بشهر و قریه
رامنویل اندک دورتر است و مجموع بلندیهای مزبور چمن و باغ و تماشاگاه است و پیش روی بلندیهای مزبور معبر شهر پانتن
و در پناه آن قریه پنتین واقع است و سمت یسار قریه رامنویل و مقابل قریه بل ویل تلی است که موسوم بمقبره شاسنت
لمونت است که از آن مکان کوه سرشیب میشود و نهر بزرگی در آنجا احداث نموده اند که منتهی تمام است و بانه از کنار شهر مزبور
اندک اندک زمین رو به بلندی نهند تا بقله کوه رسد و کوه مزبور بمشهد سنت دنیس که اهل فرنسه معتقدند موسوم است و از
دامنه کوه مزبور صحرای مسطحی است که تا رودخانه سنن کشیده شده و از آن صحرا تا قریه سنت دنیس راهی است بشهر پاریس که عبارت از
عظیمه فراعه اند از آن راه تا باغ شهر مزبور بوده بالجمله ژوزف بناپارت که برادر ناپلیون بود از عزم [illegible] متفقه خبر دار شد
مدارک استحکام کوه مزبور که شهر پاریس در پناه آن واقع است منظور داشته که جناح یمین لشکر فرنسه از جنگل و بیشه تا
قریه کرنتان که در کنار رودخانه مرنی در جهت مکان گرفته و چند فوج نیز در مرتفعات بل ویل قرار یافته پشت بند آن
گردیده و قلب لشکر مزبور در حوالی نهری که در پای کوه است و از آن گذشت مکان گزین شده و پشت آن تسنلری بود که
بیست عراده توپ بزرگ در آنجا گذاشته و قریه لوبلیط پناه آن قرار داده بودند و جناح یسار لشکر فرنسه از عقب قریه موسوم
بمان گو تا بقریه نوبلی که در کنار رودخانه سنن واقع است رسیده بود ملخص کلام آنکه منتهای جناح یمین لشکر برودخانه
مرنی و آخر جناح یسار آن برودخانه سنن از قرار که مذکور شد رسیده و بشکل نصف دایره مکانهای مزبوره را چنان
احاطه کرده بودند که میتوانستند خود را بطریقه نیکو محافظت کنند و دشمن نتواند ایشان را از آن مکان حرکت دهد مجموع بلندیها
و گلوله گاه مزبور توپهای بزرگ نهاده بودند که وقت هجوم دشمن با انداختن گلوله افواج پیاده خود را از حمله های لشکر
محافظت نمایند و سمت دیگر شهر مزبور مطلقا استحکام نداشت لیکن اگر دشمن میخواست که از آن طرف هجوم بشهر برد بایست
قبل از وقت از رودخانه سنن عبور کند و این عمل باعث تاخیر کار ایشان میشد و چون وحشت اهالی شهر بدان شدت بود که شاید از شهر
اخبار ورود ایشان را با امپراطور ناپلیون رسانده باشند و او بسرعت تمام که در این تمام مقتضی طبیعت او است علی الغفله

خود را از عقب آنها بشهر رسانده صورت احوال ایشان را متغیر و کار را بر ایشان پریشان سازند بنابراین سلاطین متفقه مجبور شدند
که از آن سمت که بسیار مضبوط و محکم بود بدون اندک تامل و درنگ حمله و یورش برند تا فرصت در دست دارند مرقد از
صالدات گشتن رود و شهر را تصرف شوند مورخ گوید و از آن زمان که لشکر متفقه از رود رین که از حدود مملکت فرانسه است
عبور کردند سه مرتبه لشکر تا شش فرسنگ بشهر آمدند و اهل شهر را مخوف نموده بودند و لوا همه و اندیشه آورده حرکات
سریع حضرت امپراطور و حمله مردانه او اهل شهر مزبور را از واهمه مستخلص ساخت و اهالی پاریس بواسطه اندک جری شده بنوعی نیز
که آمدن لشکر دشمن را تا کار کردند چندان خوف و واهمه بر ایشان غلبه نکرد باینکه حضرت امپراطور خود از راه شمال
و حیل سپاهی خصم را فرصت داده که جسارت ورزند و نزدیک مقر سلطنت او آیند و اینک از عقب ایشان مانند آتش سوزان
پیدا خواهد گشت لهذا در تدارک محافظت شهر بر آمده و بفکر منازعه و ممانعت خصم افتاده بودند مقارن این احوال
اخبارات پی در پی باهل شهر رسید که در شل تر مونت و در شل ما تیر شکست عظیم یافته و از برابر خصم فرار کرده اند و از عقب این
اخبار مشاهده کردند که جمعی از لشکر فرنسه زخمدار و از دروازه های شهر داخل شده که از نگاه حیرت آثار و الفاظ حسرت افزای
ایشان صورت حال معلوم میگشت و از پی ایشان روستاقیان حول و حوش شهر را مشاهده کردند که عیال
و اطفال گرسنه و برهنه خود را برداشته و هرچه توانستند از گله و رمه و اسباب خانه حمل و نقل نموده و از مقابل خصم فرار
کرده و بتعجیل تمام داخل شهر گشتند اهالی شهر از ملاحظه این احوال وحشت نموده مخوف گردیدند لیکن ژوزف بناپارت
که برادر ناپلیون بود و از جانب ماریه لوئیسه حرم امپراطور بحکمرانی شهر و کفایت امور دولت و مملکت اشتغال
داشت هر قدر از او بر آمد جهت آرام و اطمینان اهل شهر جد و جهد نموده و هر ساعت بر ایشان القا داشت که
حضرت امپراطور در این زودی مانند شیر ژیان نمایان خواهد گشت و هر صباح و مسا کاغذ یابی از اخبار مجعول
مینوشت که سپاه دشمن از حضرت امپراطور در فلان مقام شکست فاحش داده و اینکه بطرف شهر آمده اند از راه
شبهه و اضطراب است سرداران سپاه خصم چنین دانسته اند که اگر خود را بشهر پاریس رسانند قوتی در کار ایشان پیدا
خواهد شد ژوزف اهل شهر را این نوید ها و اخبارات جعل قوی دل و آسوده خاطر نمود و بنای سلطنت گذاشت حرم
امپراطور با فرزند خود در عمارت امپراطوری نشسته سی و شش هزار صالدات که سی هزار آن از چریک
مملکتی بود بسرداری جنرال مارمان و هشت هزار نفر آن بسرداری جنرال جرار و دو از لشکر نظام لند

حضور ایشان گذشته و مجموع توپ و ادوات حرب و ما یحتاج لشکری را نیز از ایشان امپراطوریس و فرزند او که در بیرون
و در پشت دروازه‌های شهر صف حرب آراسته کرده و هر شغل مزبوره و هر شغل از تیر هر چه از لشکر الواجی که می‌خود
توانسته فراهم آورده در خارج شهر در سنگرهای مزبور که قبل از این ذکر شد داخل لشکر نموده و خود داخل
شهر شده و شریک زحمت جوسف بناپارت برادر ناپلیون شد که در نظم امورات امدادی از او نماید مورخ گوید
کنون وقتی رسید که اوضاع سلطنت را از پاریس حرکت دهند و به آن طرف رود لاایر برند این فقره به بی‌ابت
مرایه لوئیسه حرم ناپلیون از طایفه هفسان که طایفه زنان و در میان ایشان مردانگی می‌شود و خود بجنگ دشمن
مبادرت و اقدام نکنند نمود که در میدان جنگ حاضر شده نبرد کند از آن گذشته حرم مزبور در آن هنگامه متحیر و سرگردان
مانده بود چرا که محصورین میان خود خواهی پدر و رضا جوئی شوهر گردیده هیچکس امداد و اعانتی نتوانست نمود بنابراین
لازم بود که هنگام نزدیک شدن دشمن شهر او از پاریس بیرون رود و هیچکس اظهار مخالفت نماید و حضرت
امپراطور نیز قبل از وقت اعلام داشته بود که اگر چنان اتفاق افتد که دشمن به شهر هجوم آورده نزدیک به شهر شود او
مجموع مستکاران دولت را اعم از اهل دفتر و غیره همراه برداشته از شهر بیرون رود بنابراین امپراطوریس فرزند خود را برداشته
از شهر بیرون رفت و فرزند او اگر چه طفل بود لیکن این قدر با هوش بود که علانیه اکراه از رفتن اظهار نموده احوال او حکایت
میکند و نمی‌خواست از شهر بیرون رود بعضی اکراه طفل مزبور را در رفتن از شهر از معجزات شمرده‌اند مجملا امپراطوریس
مجموع اهل دفتر و مستکاران امور ملتی که از جانب ناپلیون در آنجا بودند همراه خود از شهر بیرون برده و هر چه جواهر
و اسباب متعلق به دولت از قبیل تاج و غیره و نقد و جنس که در خزانه بود با خود برده و مجموع روزنامه و دفتر و ثبت
و سررشته مخفیه دولتیه را تماماً باطل ساخت که دشمن را از آنها استحضار حاصل نشود و جوسف بناپارت برادر ناپلیون
در شهر توقف نمود و گم نشیر که خازن و گنجور امپراطور بود نزد خود نگاه داشت و این شخص را حضرت امپراطور چند روزی
قبل از این تعیین نموده بود اگر چه جوسف بناپارت اندکی میل بود که او را نگاه دارد لیکن مصلحت کار در این دید که
او را باتفاق حرم روانه نکند و در شهر پاریس بماند جوسف بعد از انجام این امور در شب و نهم ماه مرچ که اشتم
حمل بود جهت تقویت قلوب خلق در کاغذ اخبار چنان مرقوم داشت که من در شهر توقف خواهم نمود و این لشکر
که اراده تسخیر شهر دارد و می‌آید لشکری است که چندان التفات بدان نباید نمود و چند فوجی است که قبل از این

نیز جسارت کرده آمده بودند و حال نیز سبقت نموده آمده و خواسته‌اند دستبردی نموده باشند اندک معاودت
و مقاومت از اهل شهر لازم است که شهر پاریس را آن قدر حفظ نمایند که حضرت امپراطور وارد شود و ایشان را
خاطر جمع نمود که حضرت امپراطور به تعجیل تمام تشریف فرمای این ساحات خواهد شد بعد از انتشار این اخبار مردم
قبل از ورود دشمن مردمان شهر که در آنجا کوسها بنوا آورده و دسته دسته قراولان مزبور فرنس فراهم آمده و جنگ زمان
هزار تن بخواهش و درخواست خود بسیج رزم را ساز و با کمال کمالیا نیز آمده نیزه و زوبین و تفنگ و تبرزین برداشته
آماده نبرد و پیکار دشمن خونخوار شده و باز رشتن ایشان را از آمدن به شهر کمر مردانگی به میان نهادند در آن میان
برخی از کمی سال و نا آزمایشی شایان جنگ دشمنان نبودند و نزدیک هشت هزار تن بدین روش که تحقیق باشد
شده آماده نبرد شدند و تا یک ساعت از ظهر گذشته در پشت دروازه‌های شهر ایستاده و بعد از شهر بیرون رفته
بند صف اول که در بیرون بودند کرده و در سنگرهای تعبیه مستعد جنگ ایستادند فردای آن روز عساکر متفقه
نمودار شدند و سلاطین در نظر گرفته بودند که به محض ورود به مجموع صفوف مردم شهر که به جهت حفظ خود و ممانعت دشمن از
دخول به شهر آراسته بودند یک دفعه حمله برند و یکبار هجوم کرده لشکر فرانسه را حرکت دهند و سنگرهای ایشان را که در مرتفعات
و بلندیهای کوه مرقومه بود مالک شوند بنابراین دلسعید و لایت ویرتمبرق را مامور داشته بودند که با لشکر خود
جناح راست لشکر فرنس که در جنگل وین‌سنسر قرار یافته بود حمله نماید و ایشان را از کناره رودخانه مرن و از
قریه گرنتان بیرون کند و به موضع پشت مرتفعات بل و یل را که از جناح یمین واقع بود متصرف شود و جنال
رافسکی را که یکی از جنرالهای لشکر روس بود تعیین نموده که سه جوق لشکر با توپ و ادوات حرب و هر قدر که
برای آن سه جوق لازم است همراه برداشته به روش فلنگ که به طریق شکل هلال به پهلو حرکت کردن است از شارع
عام شهر پاریس روانه شده به شهر نزدیک شود و در پیش روی مرتفعات بل و یل و راین و بلی تقریبه که موسوم به همین سمت
حمله برد و دو جوق از سپاه روس و پروس که آنان را بادی قرد ملقب نموده تعیین کرده که تعقیب سپاه فرنس کرده بالای
نهری که موسوم کنیتی و لارک بود مکان گرفته هجوم برده و پشت بند ایشان را که بالای تلی که موسوم به مونت
مرتفیست مکان داشتند از آنجا حرکت دهند و لشکر ایرجیکی به شغل بلوخر را تعیین نموده بودند که بر جناح یسار
لشکر فرنس حمله نماید و در سمت شمال شرقی هجوم کرده به عقب مرتفعات مونت مرطری رفته از آن مکان را با تمام

از تصرف لشکر فرنس بیرون آورند و جوق سیم از لشکر متفقه را با چندین فوج خونخوار خنجرگذار سوار در پشت سر
لشکر قرار داده در عقب عسکر نگاه داشته که از هر سمت تنگ ظاهر شود زود امدادی برای او فرستند مؤلف گوید
بعد از آنکه سلاطین متفقه لشکر را مقابل لشکر فرنس بدین روش تعیین نمودند قبل از آنکه شروع بجنگ کنند دو دفعه
بیدق مصالحه فرستاده اول شهر را بتسلیم شهر دعوت کردند مردم آنجا و سرداران لشکر مصالحه را قبول ننمود و گفتند که هرگز راضی
نمی شویم که سپاه دشمن بپای تخت مملکت ما داخل شود و از جواب دادن ایشان معلوم شد که بغداد تمام مستعد جنگ
شده اند و تا جنگ خصمانه نکنند و مغلوب نشوند شهر را تسلیم نخواهند نمود علی الصباح که مردمان شهر پاریس بالای سقف
تمام جوق جوق در دروازهای سمت دنیس و دین شنز که یکی بمیمنه و دیگری بمیسره لشکر فرنس واقع است ایستاده و تماشا
مینمودند ناگاه از دور مشاهده کردند مانند آنکه ابر هوا را احاطه کند و برق زند و باران بارد دود باروط بلند و گلوله
توپ و تفنگ علی الاتصال در باریدن است در ساعت دانستند که جنگ در پیوسته و چند دقیقه فاصله بانگ توپ و تفنگ
از سمت پل وبل گوش ایشان رسید دانستند که نایرهٔ حرب در اشتعال است جنرال رایسکی جبهه [illegible]
به پشت مرتفعات ماینون وبل گذارد شروع بحمله کرده یک جوق لشکر خود را پیش فرستاد که هجوم کرده پیشتر روند و در آن اثنا
سپاه فرنس علی الغفله توپها را از سنگرها آتش زدند و گلوله مانند تگرگ بمیان خصم ریختند و لشکر مزبور تاب مقاومت
نیاورده رجعت نمودند و در این هنگام لشکر از جا بجنبید بخصم حمله بردند و بسرداری جنرال مرمونت دشمن را بتعاقب کرده
چندان پیشتر رفتند که قریه پانتین را که پیش روی صف حرب واقع و بسیار سخت و مستحکم و در بین دو شین [illegible]
خصم خالی کرده بخصم گذاشته بودند متصرف شدند لشکر روس بعد از ملاحظه این امر هجوم برده بسر نیزه و تفنگ لشکر فرنس را
از آنجا متحرک مجدداً آنجا را بحیطه تصرف آوردند و سپاه فرنس از آن مکان هزیمت داده و بقریه بلوویل رسانیدند
و از دامنه مرتفعات بلوویل خود را بجنگل رامین وبل انداختند و در مجموع سنگرهای صفوف لشکر فرنس گلوله توپ و تفنگ بطرف
ایشان چون بلای ناگهان نزول مینمود و عمله توپ سنگرهای صفوف لشکر فرنس اکثر از جوانان ده دوازده ساله
فرنس و از زرچپ یافتگان مدرسه پالی تکنیک بودند که معلمان آن مدرسه خدا را به تثلیث قائلند و آن جوانان
مشغول تحصیل آداب و قوانین آن مذهب بودند و از علوم تثلیث و اثبات حقیقت آن مذهب تعلیم گرفته جوانان
مزبور بسیار رشادت و جلادت ورزیدند و هر وقت فرصت دست میداد از افواج سپاه فرنس جوق جوق از سنگرها

جنبه‌ها هجوم برده از پیش آمدن خصم ممانعت مینمودند و ایشان را بضرب گلوله و سرنیزه تفنگ هزیمت میدادند
و از آن طرف افواج لشکر روس در هر حمله که از سنگرهای لشکر فرنس میشد بحدی هیبت و جلادت جنگ و ایستادگی لشکر
که جمع کثیری از طرفین کشته میگشت و در این حین میان باغات و بنه و کوچه‌ها و مزرهای زرستان تفنگ اندازان متفرق شده
تیراندازی و جنگ تفنگی مشغول گشتند عاقبت الامر جنرال طالی که سپهسالار لشکر روسیه بود و از آثار جنگ مشاهده کرد
هرگاه اصرار در حمله و یورش نماید لشکر او بیشتر تلف خواهد شد لهذا امر فرمود که تفنگ اندازان که داخل باغات شده بودند
حمله را از پیش روی مرتفعات موقوف سازند و آن قدر تامل نمایند که صاحب لشکر متفقه از سایر مکانها غلبه بر لشکرهای
فرنس کنند و ایشان را فرصتی حاصل شود و بطوری شروع بجنگ و حمله کنند که از صالت لشکر کمتر بکشتن بروند لهذا افواج روسیه
که در باغات و زرستان متفرق شده تیراندازی مشغول گشته بودند همگی از جنگ دست باز داشته و جمع شده صف آرا
گشتند مورخ گوید که لشکر فرنس از برگشت لشکر روس فرصت یافته هجوم نمودند و قریه پانتین را مجدداً متصرف گشتند
بالجمله چون احکام و دستورالعمل ملوک متفقه بمرشال بلوخر در باب حمله بردن بقلب و یمین لشکر فرنس دیرتر رسید در آنوقت که باید
جوقهای لشکر روس از سایر لشکر فرنس حمله میبردند متوالیاً او نیز شروع بحمله بیمین لشکر فرنس اقدام کرده بود لهذا یک ساعت
قبل از ظهر مرشال بلوخر ابتدا بجنگ کرده اول چند فوج از لشکر فرنس را که در قریه سنت دنیس بودند حمله برد و محاصره نموده
جنرال لانجران را که یکی از جنرالهای لشکر پروس بود تعیین نمود که بتسخیر قریه اوبرویلیر بپردازد و بعد از آن مدد از لشکر
فرنس در تسخیر آن دهات صدمات زیاد بلشکر مرشال بلوخر رسید و او تاب مقاومت آورده از آن صدمات خلاصی یافت
سرداران خود را از آنجا حرکت داده از راه شهر کلیچی روان نمود که بیمین لشکر فرنس که تا آخر مرتفعات مونت مارتر یعنی جبل الشهدا است
واقع است حمله کنند و جنرال کلینست و جنرال یارک را مامور کرد که زود بسرعت روانه شده از جانب قریه ولیلط و پانتین
حمله بردند بالجمله مرشال بلوخر بدین طریق بقلب و یمین لشکر فرنس حمله برد و لشکر فرنس یمین و قلب را بطور شایسته مضبوط کرده
سنگر و خندق مستحکم ساخته و توپهای بزرگ در بلندیها برای محافظت آنجا گذاشته و اندیشه از حمله سپاه دشمن بهجوم نمیداشتند
مقابل حملات دشمن ایستادند و چون جبهه و سپاه بود سواران مشغول شدند که در آن مکان در حرکت آیند و جولان نمایند
جبهه لشکر سپاه خصم بسیار صدمه لشکر فرنس رسید در این اثنا افواج الوجهی شاهزاده ولیتوم که در [illegible] برده بود خود را
حمله کنان بقلب لشکر فرنس رسانید چون سپاه مزبور صورت احوال را بدین منوال مشاهده نمودند از سایر سنگرها و مکانها

مقامی که موسوم بمقام لَه ولیط بود و بسیار استحکام داشت گرد آمده در محافظت آنجا تفاوت و کوشش مردانه نموده
درخلال این احوال عساکر متفقه قرالها و افواج قراولان پروس و افواج ولایت ... که در جناح یسار بودند بهیئت تمام
هجوم بر سر قریه پانتین برده در ساعت بسر نیزه و تفنگ آنجا را بتصرف خود آورده و شاهزاده ولایت ورتمبرگ که در جناح
یسار عساکر متفقه بود هجوم کرده راه خود را از میان گلوله توپ و تفنگ عساکر فرانسه شکافته خود را بقریه ... رسانیده
همین لشکر فرانسه که در بلوویل قرار یافته بودند مشغول کرده و جنرال ... نیز که در مقابل مرتفعات بلوویل ایستاده و حمله را موقوف
داشته بود شروع بحمله نموده در سر مرتفعات ... با قریه که موسوم بهمان اسم بود از دست لشکر فرانسه گرفت و در سر آن
و در شمال آن ... که بمحافظت آنجا مشغول بودند هرچه سعی کردند و جد و جهد نمودند که مرتفعات مزبور را نگاهداری کرده ... و
در مقابل حمله های دشمن ثبات قدم ورزند نتوانستند و چون رجعت کردند لشکر عدو تعاقب ایشان کرده قریه بلوویل را
بتصرف آورده و جبلی که موسوم به ... بود و در اول طرح اسم آن مذکور شده با توپخانه متعددی که لشکر ... در آنجا
داشتند متصرف گشت درخلال این احوال قریه ... نیز که در ... کوه واقع و لشکر فرانسه در دست داشتند بتصرف
عساکر متفقه آمد در آن موقع مکانهائی که جناح یمین لشکر فرانسه مضبوط کرده بودند با تمام در دست خصم افتاد و افواج
سواران مخفف عساکر متفقه برفتن شهر پاریس مبادرت نموده از آن سمت روان شدند و توپهائی که در آن ... بود و
بتصرف دشمن افتاد بطرف شهر پاریس گردانیده بنای انداختن گلوله و نارنجک نهادند مؤلف گوید قبل از ...
... قرار گرفته و سنگرها در ... که چند عراده توپ بزرگ در آنجا گذاشته بودند با قراولان ...
مرد و معین قبل مزبور بود هنوز مکان خود را نگاهداری ... حرکت از آنجا ننموده بودند وقتیکه جناح راست لشکر فرانسه شکست
عساکر متفقه جرأت یافته هجوم کرده سنگر و قریه مزبور را نیز گرفته داخل ... الطرف شهر پاریس ...
این حین جمعی از سواران فرانسه حمله کردند که ... خصم را مانع از تعاقب پیاده لشکر فرانسه شوند لیکن عساکر متفقه ...
شلیک توپ و تفنگ سواران مزبور را متفرق ساختند با جناح یمین لشکر ... که ... در جوانب ... کوه مونمارتر رسید
و افواج ... قرار گرفته ... بود که کوه مزبور را نیز که تنها در دست لشکر فرانسه مانده بود متصرف آورند ... عقد
پیدق متارکه از دور نمودار گشت که جنگ چندی موقوف شود تفصیل آن اینکه صبح روز جنگ جناب جوسف بناپارت ...
سپاه فرانسه جنگ ... و ... ایشان ... که در میان شما خواهم ماند و از شهر بیرون نخواهم رفت ...

امپراطور وارد شود در آن روز شخصی موسوم به ... که یکی از مهندسین شهر پاریس بود قبل از جنگ بچنگ سواران
قزاق افتاده او را نزد امپراطور الکساندر که در شهر بانتری بود بردند و در عرض راه مهندس مزبور فرصت جمعیت ...
سلاطین متفقه را تحدید نموده و دانست که عدد لشکر زیاده از آن است که جوسف بناپارت و اهل شهر گمان برده بودند
چون مهندس مزبور را نزد امپراطور الکساندر حاضر نمودند او را مرخص فرموده پیغام باهل شهر فرستاد که ملوک متفقه در نظر دارند
که اگر اهل شهر از جنگ کناره کنند و طالب امان شوند بوضع درست و نوع مناسب ایشان را امان دهند و مطلقا ...
نمی شوند که هیبت و خسارتی به ایشان وارد آید بدین شرط که قبل از طلوع عساکر هر دروازه شهر طالب صلح و امان شوند
والا بمحض رسیدن عساکر بشهر و دروازه در قوه هیچ یک از پادشاهان متفقه نیست که شهر را از خرابی محافظت نمایند
و جان و مال اهل شهر را از قتل و غارت مانع آیند مهندس مزبور با هزار زحمت در روز جنگ که گلوله از لشکر فرانسه میبارید
بود خود را بجوسف بناپارت رسانیده و پیغام ملوک متفقه را باو گذرانید و او را از اوضاع و کیفیت عساکر متفقه آگاهی
داد جوسف بناپارت بعد از آگاهی ساعتی در تفکر و تردد خاطر ماند چون دید که چاره ندارد آورنده پیغام را که از
کیفیت لشکر دشمن آگاهی داشت نزد مرشل مرمونت که در آن وقت ملقب به سپهسالار عساکر فرانسه بود و بجنگ مشغول گشت
فرستاد و پیغام داد که اکنون هنگام آن رسیده که بستهای متارکه از خصم نمائی و هرچه مقتضی وقت بجا آوری و
جوسف بناپارت مجموع تبعه و لشکر خود را برداشته فرار کرد مرشل مرمونت چون صورت احوال را بدین منوال دید ...
بیدق متارکه بلند کرد جنرال ... جای بجای فرستاده بستهای متارکه نمود و مهلت خواست که حال جنگ موقوف
شود تا از طرفین وکیل تعیین شده و شروط متارکه را منعقد سازند جنرال مزبور تمنای مرشل مرمونت را قبول کرده
پیغام داد که جنگ را باین شرط موقوف میدارم و مهلت میدهم که جبل مونمارتر که تا اکنون در تصرف لشکر فرانسه است
تسلیم عساکر متفقه شود بنابراین وکیل از طرفین تعیین شده مکان مزبور را خالی کردند و لشکر نظام فرانسه حکم داده که
... و خسارت از شهر پاریس بیرون روند و قرار شد که فردای روز مزبور شهر را بملوک متفقه سپارند
الحاصل محاصره شهر پاریس بدین طریق گذشت و در این محاصره چهار هزار نفر از لشکر فرانسه کشته گشت و ... عراده توپ
با ادوات حرب بدست خصم افتاد و از لشکر دشمن قریب هشت هزار نفر معرض تلف آمد بعد از این هنگام اهل شهر پاریس
سه فرقه شدند فرقه خیرخواه جمهور و فرقه خیرخواه سلسله بوربان و طایفه خواهان ... ناپلیون و این سه فرقه نیز چند ...

مجادله و مباحثه بوده‌اند عاقبت الامر آنانی که خیرخواه سلسله بوربان بودند مطلب خود را اظهار نموده و در هر مکان شهر جمع
عامی بوده و آواز زنده باد پادشاه ما زنده باد و خنده شد و قبل از آنکه سلاطین متفقه داخل شهر پاریس شوند قضاة و امرا و
رؤسای شهر تقریبا به پانصد نفر رفته و بحضور حضرت امپراطور الکسندر مشرف شده و ... اعلیحضرت امپراطور بحکام و بزرگان
شهر پاریس فرمود که من مخصوصه با ناپلیون در مقام جنگ و جدال بوده‌ام نه با اهل مملکت فرنس اگرچه ناپلیون
با من دوست شده بود لیکن خود ترک دوستی گفت و دشمنی آغاز کرد و خسارت کلی به مملکت من رسانید و من حال
باین عزم نیامده‌ام که تلافی خسارت و ضرر مملکت خود را از مملکت فرنس نمایم بلکه آمدن من جهتش این است که هر
نوع سلطنت و هر پادشاه که اهل مملکت باختیار خود برقرار نمایند با آن سلطنت و آن پادشاه مصالحه مخصوصی
و محکمی نموده مراجعت کنم و باز فرمود که من الان با مملکت فرنس در صلح و با ناپلیون در مقام جنگم مؤلف گوید اینگونه
مقالات دوستی علامات امپراطور الکسندر دلنشین اهل شهر و در اعتقادی که در حق او در باب دشمنی با اهل فرنس داشتند
سستی خاطر شده و چون دیدند که رای سلاطین بر این جاست که یکی از نسل پادشاه قدیم در فرنس حکمران شود
اهالی مملکت نقش حرمت فرنسیان منقش نشده که باختیار خود از نتایج خاندان پادشاه سابق یکی را در تخت سلطنت متمکن سازند
فردای روز نهم بود امپراطور الکسندر و پادشاه پروش با جلالت و شوکت تمام داخل شهر پاریس شده و سی‌هزار نفر
صالدات با توپ و توپخانه و سواره نظام در رکاب او بشهر رفتند و اهل شهر عموما استقبال کردند و احترامی که
لایق شأن آن دو شخص بزرگوار بود بعمل آوردند و مدح و ثنا و وصف و دعای آن دو پادشاه نمودند ... چنانچه
که پادشاه خود دیده باشند شنیدند امپراطور روس و پادشاه پروش بعد از آنکه نصف شهر را گردیدند در سیرگاه موسوم
بلک الیسیس ایستاده افواج پیاده نظام که در رکاب ایشان بشهر داخل شده بودند با توپخانه و سواره از حضور
ایشان گذشته و مرخص شده در سربازخانه‌ها قرار یافتند و سواران قزاق در همان سیرگاه منزل نمودند فصل ششم
در بیان خوف اهالی پاریس و گذارشات ناپلیون و آگاهی یافتن وی از متفرق گشتن مجمع مصالحه چتیلان
و ترک دادن افواج سواره فرنس مدافعه عساکر متفقه و اسیر نمودن امیر و تسخیر ... و وقایع امپراطور ...
نزدیک ... لشکر فرنس کرده و تعجیل ناپلیون که خود را بشهر پاریس رساند و وارد شدن وی در ... شهر ...
و حرکت نمودن وی روز نهم از شهر ... و ملاقات نمودن وی در حوالی شهر پاریس ... انکار ...

و پرسش ناپلیون احوالات شهر را از وی و منصرف شدن بشهر پاریس و فسخ عزیمت نمودن و مامور
نمودن امپراطور ناپلیون کالین کورت را بشهر پاریس که به حکام گفت و شنود مصالحه را در آنجا موقوف نماید
و رفتن وی بشهر فونتن بلو و سایر گذارشات آن اوقات مؤرخ گوید که اعتقاد باطل و توکل بیهوده
مردمان شهر پاریس در هنگام ورود سلاطین متفقه مرتبه‌ای بود که روز ورود ایشان بشهر که در حقیقه روز ماتم و ننگ
بود بعیش و طرب مبدل نموده و چون جوش عیش فرونشست و طغیان فرح و سرور درگذشت کسانی که خود را
غفلة در میان آشوب و هنگامه جدید دیدند این گفتگو در میان ایشان شیوع یافت که لجاجت ناپلیون و شرارت او
و چه خواهد کرد که مجدد از روی عقل و تدبیر و حیل سپاهی کارهای خود را انجام دهد و مقام و انتقام جای تخت
خود که اهل آن بزیر ربقه اطاعت او پیچیده روان شود و آنکه تاکنون خواب از چشم و هوش از سرها برده ...
تصور و خیال و خواب از نظرها محو شده و نزد ما حاضر بوده و ادراک بوس فرنگستان در جنگ ... ایشان ...
در چه مقام است یقین با صولت شیرژیان و هیبت پیلمان چاره‌جویان و حمله‌کنان بطرف خصم قوی
شتابان خواهد شد اگرچه کنون حضور ندارد لیکن در مقام علاج و اندیشه کار خود است و ...
بسبب این خیالات همگی اهل شهر در اضطراب و تزلزل بوده و می‌ترسیدند که مبادا ناپلیون لشکر جرار آورده و
عساکر قلعه‌جات حدود مملکت را با لشکری که در رکاب خود داشت مجتمع سازد و علی الغفله با قوت و استعداد تمام
بشهر پاریس رجعت کند مؤلف گوید آن اوقات ... اهالی شهر پاریس مخوف و هراسان باشند چه در آن
زمان ناپلیون از شهر پاریس چندان دور نبود و این خبر مایه وحشت اهل شهر شده لیکن امپراطور
آن وقت آن تسلط را نداشت که بعد از آن تواند مانند ایام سابق بمقام مؤاخذه و انتقام برآید بالجمله
حضرت امپراطور چنانچه سبق ذکر یافت از حوالی شهر ... و ... از سمت حدود شرقی مملکت
فرنس روان شده ... عرض راه کالین کورت که از جانب او در مجمع سفرای سلاطین فرنگستان بجهة گفتگو امر مصالحه
توقف داشت بمعسکر امپراطور ناپلیون ملحق گشت و بحضور شان مشرف شده احوال متفرق شدن سفرا را از
مجمع شهر چتیلان بتفصیل حکایت کرد و بعرض رسانید که دستورالعملی که حضرت امپراطور از شهر ... فرستاده بودند
بعد از متفرق شدن ایلچیهای سلاطین فرنگستان بمن رسید و شرحی نیز که در باب اتمام مصالحه مرقوم داشتند

بمحاصرهٔ شهر فراکفورت که سال‌ها داشته بوده مطلقا نیارست آن شرف کشتن حضرت امپراطور بعد از مراجعت ایلچی خود از اردو
که افواج سواره تعاقب عساکر متفقه شتابند ایشان نیز حسب فرمان روان شده و چندین نفر از اشخاص معتبر را که
بعسکر عساکر متفقه میرفته در عرض راه گرفته بخدمت امپراطور آوردند از آن جمله امیر شهر ویتزنبرق بوده و امپراطور
فرنگیث که امپراطور نمسا با خان نزدیک رسیده اند که او میخواسته بکاسله کوچلی از روسیه که موسوم ...
و یک نفر از سرکرده ... و دو نفر از خدمتکاران خود را از منحصر شهر و یکجا رفت و حضرت امپراطور التفات بسیار
شهر ویتزنبرق کرده او را مرخص نموده پیغام امپراطور نمسا فرستاد که مابین او و سایر سلاطین واسطه مصالحه شود
در روز سیم حمل امپراطور ناپلیون بشهر دانوین که یکی از شهرهای فرنسیست وارد شده دو روز در آنجا توقف نمود
که لشکر خود را در یک مکان جمع آوری کند نقشه مملکت فرنسا را ملاحظه کرده تدبیرات جدید نمود و باز کالینکور را ... بعد از
که بشهر پاریس رود و با اسامی دولت سلاطین متفقه مقدمات گفتگوی مصالحه بمیان آورد متعاقب این احوال خبر
رسید که عساکر متفقه تعقیب لشکر او که در تحت اختیار مرشال مقدانلد بوده حمله نموده ناپلیون در ساعت با مرشال نی بطرف
شاتاف ... دانست که مراد او موافق افتاده و چون او بجهت شرقی حرکت کرده عساکر متفقه از عقب او روانه
شده اند و بسمت پاریس رفته اند و قتیکه ناپلیون بمقام جنگ رسید دید که افواج لشکر سواره خصم با توپهای جلو
صف آرائی نموده اند در ساعت حکم بحمله فرمود و بعد از کوشش بسیار سپاه خصم رو بهزیمت نهاد و از گرفتاران
جنگ چنان بعرض ناپلیون رسید که این توپخانه جلو و سواره نظام از لشکر انبوه دشمن نبوده بلکه از لشکر مرشال بلوخر است
که بسبب مشتبه نمودن امر شما فرستاده که چنان بفهمانند که لشکر متفقه تماما تعاقب کرده مشغول جنگ ما شده
و بطرف پاریس رفته اند ناپلیون از این خبر متحیر شده در حیرت افتاد که آیا عساکر متفقه بکدام طرف رفته اند بعد از تفحص بسیار
بجهه ملاحظه این مصالحات و برای خبر رسانی از لشکر سلاطین قراولات بسمت شهر ویتری فرستاد و فرستادگان خبر
صریح بایشان رسید که لشکر عظیمه قزاقها و لشکر مرشال بلوخر ملحق بهم پیوسته بسمت شهر پاریس رفته اند و این ده هزار سوار
و توپخانه را از عقب او فرستاده اند که او را مشغول سازند و نگذارند که از تدبیر سلاطین آگاهی بهم رساند حضرت امپراطور
از این خبر متحیر افتاد و خواست که از عقب سلاطین بتعجیل تمام بطرف پاریس روان شود لیکن دانست که شارع عام از
بسبب عبور و مرور دشمن و سپاه خصم از حلیه آبادی افتاده و از آن راه که نزدیک بپای تخت بود نمی توانست با

حرکت

حرکت نماید از این جهت لازم بود که از پشت شهر لیان حرکت نموده بشهر دلونت رود و از آنجا از قفای شهر لیان
بشهر پاریس شتابد مؤلف گوید چون حضرت امپراطور لوای اجلال بشهر دلونت افراشت عریضه بخط رئیس
چاپارخانه شهر پاریس نگاشته بود در آن شهر نظر فرود آورد امپراطور رسانید این چند فقره در آن مندرج و مرقوم بود
اول اینکه طالبان پادشاه سابق فرنس بتقویت و رعایت بعضی از اهالی شهر در خارج حرکت و خروج مباشرت نموده اند
و در این زمان حضور حضرت امپراطور ناپلیون در شهر پاریس از لوازم و متمهات امورات از مطالب و خواهان است که مقر
سلطنت و پای تخت مملکت را از شر عدوان و تسلط شدن به ایشان سالم دارد و در حفظ و حراست آن کوشش بلیغ نماید
و ملک بدون فوت فرصت یک دقیقه بشهر پاریس شتابد و دایمی تأخیر و تعویق جایز ندارد امپراطور ناپلیون بعد از
وصول عریضه و استحضار از مضمون آن مانند شیر ژیان خشمگین بطرف شهر پاریس شتافت و چون به رود الوب رسید دو روز
نمود که از پل شهر دولنکارت عبور نماید توپخانات و عرابه‌ها متوالی از شهر پاریس نزد ناپلیون آوردند که خصم
بحوالی شهر رسیده و در تهیه و تدارک حمله و یورش و تسخیر شهر پاریس میباشد امپراطور در ساعت یکی از اجودان های
خویش را که نام او ژیبلین بود بتعجیل روانه ساخت که بچاپاری بشهر پاریس رود و از هر جا که رد شد ورود حضرت امپراطور
بگوش مردم نزدیک و دور رساند و اعلام دارد که حضرت امپراطور با لشکر موفور اینک خواهد رسید حضرت امپراطور
بعد از فرستادن اجودان جابال مزبور بتعجیل بشهر طرای شتافت و آن روز افواج قراول امپراطور در رکاب او پانزده
فرسنگ طی مسافت نمودند فردای روز ورود مرشال مقدانلد رجعی از خیالات و تدبیرات خود را به امپراطور ناپلیون
بود القا داشت از آن جمله یکی این بود که کنون غریب به پاریس بطول انجامید و مشکل توانیم پیش از غلبه دشمن خود را
باستخلاص اهالی شهر رسانیم چه از اینجا تا شهر مزبور پنجاه فرسنگ مسافت بر مخاف است اگر لشکر که در رکاب امپراطور
حاضر است جلادت نمایند و جد و جهد موفور بظهور رسانند چهار روز بعد بپای تخت خواهند رسید و بعد از ورود تماما
خسته و شکسته رنج راه میباشند و انبار آذوقه و ادوات حرب با تمام از دست رفته خواهد بود در آن حال چگونه بجنگ اقدام
میتوان کرد و علاوه بر این عساکر متفقه قراولات از قراری که معلوم شد دیروز بشهر میو رسیده و از آنجا بلا شک پیش قراولان
ایشان هجوم کرده بدربند و دروازه‌های شهر رفته اند و این امید حاصل نیست که امپراطور ژوزف و امپراطوره با عساکر
خود توانند دشمن را آن قدر معطل دارند تا ما خود بمعاونت اهل شهر رسانیم و چون خصم از نزدیک شدن ما بشهر پاریس خبردار

کنار رود مرنی و گذرگاه آن را با تمام مضبوط و محکم خواهند کرد که ما را در آنجا چندی معطل کنند و نگذارند که ما از شهر
باشیم مرشل مقدانلد مرشل برسیرکف که اگر تا رسیدن ما بشهر پارس خبر رسید که خصم شهر را متصرف شده است در این صورت
مصلحت این است که حضرت امپراطور بجانب رود سین عازم شوند و لشکر مرشل اجرو را با عساکر خود در مکان واحد مجتمع ساخته
و چند روزی بآسایش سپاه و استحکام مراتب جنگ آمده و اسباب و تدارک نقد را که کفاف سرانجام و سپاه را است مهیا نماید بعد از آن
تعیین مکان جنگ نموده با دشمنان بجنگ سلطانی اقدام کند و اگر خداوند جهان ویرانه آورده اینکار را و نهان
عمر ما را بپایان خواسته در میدان جنگ کشته خواهیم گشت و بعزت این عالم را بدرود خواهیم گفت و سواران
قزاق بهت و غارت اطراف ما را احاطه نمایند و بقتل ما اقدام می‌کنند مورخ گوید که عجله و اضطراب ناپلیون در استخلاص
دره‌ها فی دادن مردم پای تخت او را مانع و عایق شد که بپای و تدبیر مرشل مقدانلد غور کند و گفتهٔ او را استماع نماید
و حال آنکه اگر سخنان مرشل مزبور در آن حال پذیرفته شده احتمال قوی داشت که ناپلیون آنقدر استعداد فراهم آورد
که با دشمن مقابل شده جنگ آغاز کند و یا آن قدر توانائی یابد که قفای دشمن را گرفته ایشان را مستأصل و مستهلک سازد
بالجمله حضرت امپراطور یکی از اجودان جنرالهای خود را نیز از شهر طری بپارس فرستاد و حکم نمود و اهل شهر گوشزد کرد که
باید بهر طریق است شهر را حراست نمایند تا من خویشتن را با تعجیل بشما رسانم و در دهم ماه حمل امپراطور از شهر طری روانه شد و دید که
در راه از لشکر دشمن اثری ظاهر نیست لهذا بر کالسکهٔ چاپاری خویش نشسته در عقب سپاه با تعجیل تمام روانه بود تا ساعت
شهر ولینشو رسید و از آنجا در نهایت سرعت بشهر فون تین بلو رفت و در شب شرف بخش شهر بوکت و در ساعت
کالسکهٔ جدیدی طلبیده است و برتیره و کالین کورت را باتفاق خویش برداشته بشهر پارس روانه گشت فرسنگی چند بشهر
مسافت داشت که جنرال بل یرد با سواران او بحضور امپراطور شرفیاب شده خبر ورود سلاطین متفقه را بشهر پارس
معروض داشته مورخ گوید مجمل آنکه ناپلیون جنرال بل یرد را ملاقات کرد فی الفور از کالسکه بیرون جست و با کمال
و گفت این چه عملی است که از تو صدور یافته چرا شهر را گذارده با سواران باین مکان آمده و دشمنان من در
احوال پارس رسیده‌اند یا نه بدان و آگاه باش که لشکر من از من متفرق شده‌اند و در رکاب من بجایان نیاری
اقدام نمایند مجادله و مقاتله را تا کنون اندازه نداده و ام حرم و فرزند من در چه مکان استقرار یافته‌اند مرشل
مرتوت و مرشل مارشیر بچه امر مشغولند آیا امپراطوری بطرف شهر زنبالنیط رفت و از آنجا بالین خواهد رفت

مرسلهای

مرسلهای من در پارس در اتمام و انجام کارهای خود میباشند یا نه جنرال مزبور داستان جنگ را علی التفصیل عرضه داشت
در ساعت امپراطور در کالسکه نشسته بطرف پارس روان گردیده و از موبرنک طی مسافت نموده بود که جنرال بل یرد
بعضی اخبار را که از ناپلیون مخفی داشته بود معروض داشت که در شهر پارس لشکر نظام نمانده و ناپلیون در جواب او فرمود
که از چریک ملک در شهر پارس بقدر سی هزار نفر مجتمعند و نزدیک خواهند آمد و لشکر نظام من فردا یا یک روز بعد خواهند
رسید کارها را موافق تمنای خود انجام خواهیم رسانید جنرال مزبور معروض داشت که قرارداد صلحی بنا بر عهد و شروطی
مابین ملوک متفقه و کارکنان اهالی شهر پارس بسته شد مستحفظ دربندها و ابواب شهر نه که از خارج کسی داخل شهر نشود
اگرچه ملوک متفقه فردا تا چهار ساعت از روز گذشته داخل شهر نخواهند شد لکن تا رسیدن شما احتمال کلی میرود که از راه
شهر آیند و افواج روس و پروس از ابواب شهر داخل شده باشند حضرت امپراطور فرمود که این اقوال همه لاشی است
هیچ وجه با حوال من تفاوتی ندارد اکنون مصمم شده که خویش را به امپراطور و سابق است بشهر پارس رسانم و فرمود که کالسکه
مرا بیاورند جنرال مزبور عرض کرد که بیست هزار نفر سپاه در بلندیهای شهر متوقف میباشند چون باخبر شوید که امپراطور
داخل شهر گردید شهر را با تمام قتل و غارت خواهند نمود و علاوه بر این عهد و شروطی مابین اهل شهر و ملوک متفقه
شده و مرا مامور کرده‌اند که بشهر فون تین بلو روم حال شنیده‌ام که شهر رجعت نمایم حضرت امپراطور فرمود که عهد
و شروطی بسته شده و باکی قطع و فصل کرده جنرال مزبور بعرض رسانید که اطلاع درست از آن ندارم و نمی‌توانم
مفروض دارم از امیر تیری و نزد شنیده‌ام که عهد و شروطی بسته شده و مرا حکم کرده است که با سواران خود بشهر فون
تین بلو روم امپراطور فرمود جوسف در چه کار است و در جنگ در کجاست جنرال مزبور عرض کرد که در روز نبرد
حکم هیچ یک را زیارت نکردم و عالم نیستم که بچه امر مشغول است و مرشل مونت و مرشل مارشیر در نزد دشمنان بانضباط امر
خود مشغول میباشند ناپلیون بعد از اطلاع این حکایات نیز ترک رفتن شهر نموده فرمود که حتما باید بشهر روم و تا خود
در شهر حاضر نباشم هیچ کار ساخته نخواهد شد مؤلف گوید که برتیره و کالین کورت با جنرال مزبور متفق الرای شده که
امپراطور را از رفتن شهر پارس ممانعت کنند ناپلیون هرچه اصرار زیاده در راه آوردن کالسکه نمود که سواره شود
و زود خود را بشهر رساند ایشان جسارت ورزیده عرض کردند که کالسکه حاضر نیست امپراطور مکرر فرمود که بجهه سبب
شهر را آن قدر حفظ ننموده‌اند که عساکر ظفر آثار من بامداد رسند جنرال مزبور جهة فرصت نجات یافته معروض داشت

که بیست هزار نفر را مشکل بود که در برابر یکصد هزار نفر پیاده خونخوار زیاده از چهار ساعت مقاومت کنند چون وزیر
دولت مرتفعات شهر را منضبط و مستحکم نموده و لشکر را در آن امکنه بجربت مامور داشته اگر حضرت امپراطور وارد شده و شکست
دشمن را مستأصل ... در پیش روی ارتشکرها دشمن را فرصت ندادند و احتمال کلی میرفت که کاری ساخته شود در هر خبر وارد
موکب مسعود حضرت امپراطوری بسمع اهل شهر رسیده و لشکر با تهور و جرات تمام بجنگ اشتغال نموده و نیک مقاتلت
اقدام ورزیدند تا مدت چهار ساعت خصم را مهلت و امان ندادند لیکن چون از وصول قدوم میمنت لزوم حضرت امپراطور
یأس حاصل نمودند زیاده قوه مدافعه نداشته ثبات قدم نورزیدند و این یکی مالهٔ بودند که جنرال کونیل که از جوق امیر تری وزرو
بود با معدودی پیاده وارد شده حضرت امپراطور از او نیز جویا شده او نیز معروض داشت که امیر تری فرو شود در شهر
متمکن است بیرون نیامد و ملوک متفقه بشهر داخل شده‌اند حضرت امپراطور بعد از استماع این خبر و اصرار همراهان در کار داشت
که اگر بشهر رود یا گرفتار یا کشته خواهد گشت لهذا از آنجا بمورت و فرنس رفت و فرمان داد که هر چه از لشکر مجتمع شوند در تفحصات
شهر ... نمود در شب روز در خانه کوچک ... جا و مکان دهند و از آنجا کالنین کورت را مجدداً بشهر پاریس فرستاد که
در شهر ... داده شد با انشای ملوک متفقه بنای مصالحه گذارد و بعد از فرستادن او خود نیز بشهر فون تین بلو رجعت نمود
در یکی از خلوتهای عمارات شاهی منزل گزین گشت و منتظر جواب سفیر خود که بپاریس روانه ساخته بود گشت فصل هشتم در ذکر اجتماع
ملوک متفقه و معلوم نمودن ایشان مدعای خود را باهل مملکت که امپراطور ناپلیون را بمصالحه نخواهد نمود و تعیین کردن
ملوک متفقه مجالس انشائی در دولت فرنس و لقب دادن بایشان و قرار امور دولت و لفت و شنود بانشائی ... و
در رسیدن فتحنامه امپراطور ناپلیون در هیجدهم حمل و استعفای وی از سلطنت پاریس جامع این اوراق ... که
امپراطور ناپلیون در این اندیشه بود که هر چه دشمن در جنگ و جدال از او حاصل شده بیشتر ورود او نیز مجادله و قتال
از ایشان در ستانه و اقبال و بخت وارد گون شده خود را بحالت اول مبدل کند و یا بدشمن خویش با مصالحه پیش رود در سلطنت
استقلال بهم رساند غافل از آنکه در شهر پاریس دشمنان در ترتیب تدبیرات و حیله و تمهید مقدمات چند ... که او را بالمره
سازند و از دولت فرنس مسلوب الاختیار نمایند چه ملوک متفقه دانسته بودند که تا ناپلیون در سریر سلطنت متمکن است امر مصالحه دوام
در فرنگستان متحقق نخواهد شد و ممکن نیست که توانند برونق مصالحه ... انعقاد مصالحه دائمی فیما بین سلاطین بشود
... تجربت نموده که چون یکی از سلاطین فرنگستان ترک جنگ نموده و صلح نموده مصالحه را تا آن زمان

ثبات حاصل بود که طرف خصم قوی اندک تضعیف گراید که تواند در مقام مدافعه برآید علی الفور بدست آویزی بهانه
عهد را میشکست لهذا محاربه و جنگ را تنگ می‌بست بنا بر این عقیده که عقده قلوب ملوک متفقه بود و همگی با امپراطور در عهد
نموده بودند که با ناپلیون مطلقا حرف صلح بمیان نیاورند و کاری کنند که برضای عموم اهل فرنس کسی را بجای ناپلیون بپادشاهی
منتخب و منصوب دارند و با او انجام امور مصالحه دهند و چون ملوک قرالات فرنگ وارد شهر پاریس شدند جمعی از اعاظم
که خیرخواهان سلسله بوربان بودند بحضور پادشاهان شرفیاب شده در استقرار یکی از سه امر سخنان گفتند اول اینکه
با امپراطور ناپلیون مصالحه کنند دوم اینکه ولیعهد جنبه ناپلیون تعیین شود و با ولیعهد مصالحه بانجام رسد سیم اینکه از نسل بوربان
یکی را اهل مملکت بسلطنت منتخب نمایند و با او عقده مصالحه ببندند بعد از ادای سخنان آخر الامر باتفاق آرا گفتند که شق سیم
اختیار باید کرد و در آن باب که سپاه و رعیت راضی نمی‌شدند و مایل بناپلیون بودند اعاظم مملکت که حضور داشتند ملوک متفقه را
مطمئن نمودند که سپاه و رعیت را راضی باین امر خواهیم نمود پادشاهان آوردن نسل بوربان و برقرار کردن یکی از ایشان را
در سلطنت فرنس برگزیدند بعد از آنکه ملوک متفقه اطمینان از اعاظم حاصل نمودند در ساعت اعلام نامه نوشته نسخه‌های متعدد
از آن چاپ نموده در مملکت منتشر ساختند و در آن اعلان نامه باهل مملکت معلوم کردند که با ناپلیون و اهل خانه آن و سلسله او
مطلقا مصالحه نمینمائیم و ایشان را بیش از این در امر سلطنت دخیل و مختار نخواهیم داشت و چون در این مقام لازم بود که باهل مملکت معلوم
سازند که عموم خلق در این باب با ایشان متفق‌اند مبادا هنگامه و آشوبی احداث شود و عوام الناس طغیان ورزند لهذا مردم را
احضار نموده او را از صورت حال آگاهی دادند تا لهذا چون مردی با عقل و کفایت و دانشمند بود در ساعت دیوانخانه خاص دولت را
برپا داشت و جمعی از اعاظم با اعیان و وکلای اهل مملکت در آن دیوانخانه حاضر شدند در باب تعیین دولت مستعار سخنان
چند سرودند و گفتگوی بسیار نمودند بالاخره در باب استقرار دولت مستعار که چند روزی ایام انقلاب بحکمرانی و آسایش خلق پردازد
اتفاق کرده در ساعت پنج نفر را منتخب نمودند و مجالسه کردند امور دولت را بعهده ایشان موکول داشتند و این پنج نفر را دولت
مستعار نامیدند و آن پنج نفر یکی ترنه دوم دیمی بوربان ... سیم خولکورت و چهارم وانبرق و پنجم ابی دمان بسلکو بوده‌اند
انتخاب مجلس عام البلوای فرنس مشهور تر از همه کس شده بودند بالجمله در روز یازدهم حمل از جانب دولت مستعار نوشتجات
چند مشتمل بر تقصیرات امپراطور ناپلیون چاپ کرده در مملکت منتشر ساختند آن نوشتجات این بود اول اینکه امپراطور ناپلیون
برونق عدالت سلطنت مملکت فرنس اشتغال نمود عاقبت الامر بسبب اخذ مالیات گزاف و جنگ و حرب و خواهش مملکت نمود

وخلاف سوگندی که در باب حفظ قواعد شریعت مملکت یاد نموده بود از او ظاهر گشت دویم اینکه مجمع کارگذاران [illegible]
متفرق ساخت و حق آن مجمع محترم را در باب وکالت عموم اهل مملکت و القای مطالب ایشان به دولت باطل نمود سیم اینکه
بعضی احکام برخلاف قانون و روش بر قوانین مملکت افزوده و اهتمام ورزید که تا آن سبب اهالی فرانس پیوسته در جنگ
و جدال باشند و در جنگ نیز جز تسلط و منفعت خود هیچ منظور نداشت و نفع مملکت را هیچ محفوظ نمیداشت چهارم اینکه در
مجلسهای دولت قراری داده بود و از خود وضعی نهاده که با قوانین مملکت مخالف بود پنجم اینکه چون [illegible]
مهام معظمه وزرا بود ناپلئون آن را مخصوص خود نموده وزرا را بالمره مسلوب الاختیار و مطیع اراده خود نموده سایر بزرگان
و اعیان دولت را نیز مخذول و منکوب ساخته بود و محکمه قضاة و بزرگان دین را از تسلط در اجرای احکام باز داشت
ششم اینکه چون از حقوق اهل مملکت این است که در باب منتشر نمودن کیفیت صلاح و مصلحت امور خود و انتشار آن در [illegible]
این را نیز ناپلئون منسوخ نمود و کلی این کار را بعهده احد از شهر که خود تعیین نموده بود مفوض داشت که بهر قسم مصلحت داند معمول
دارد و بعد از استقرار این کار ناپلئون بعضی اخبار مجعول و سخنان ناصحیح که باعث استقلال و جلالت قدر او و شان و شوکت
در کاغذ اخبار نوشته منتشر میساخت و مطاعن و ملامت سایر قرالات را در آن درج مینمود هفتم اینکه رجوع احکام
دادرسی که در عدالتخانه دولت اصحاب عدالت بجهت رفاه و صلاح اهل مملکت صادر میگشت قبل از آنکه معلوم شود ناپلئون
جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل مینمود و بعد از آن اذن بانتشار آن در مملکت میداد و این معنی نیز خلاف قانون مملکت بود
هشتم اینکه ناپلئون در بدو امر که بسریر سلطنت جلوس نمود بقانون مملکت سوگند یاد نمود که جهة افتخار و شوکت
و جلال و عزت اهل مملکت سلطنت نماید نه محض خواهش و هوای نفسانی با وجود آن ایمان مغلظه خلاف آن از او بظهور رسید
چنانچه در این اوقات پادشاهان فرنگ مکرر تکلیف مصالحه نمودند و عهود و مصالحه را منهج تقریر داده شد که موجب
رفاه اهل مملکت در ضمن آن متحقق بود ناپلئون قبول آن را انکار ورزید و خواهش که در جنگ مواظبت کند و چندان
وجه نقد و صالدات علاوه بر مقرری ولایات از اهل مملکت مطالبه نماید که همه بی بضاعت و محتاج گردند
و مقدمات چند ترتیب داد که نتیجه آن خرابی مملکت گردید و شهر و نواحی آن از [illegible] خصوص خراب و دوران
شد و مقصود او از تقدیم این مقدمات انهدام بنیان مملکت فرانس بود بناء علی هذه المراتب مجموع صحابه
دیوان خاص مصلحت دران دیدند که دولت امپراطور و حب او از مملکت فرانس سلب شده منقرض شود و تمامی اهل فرانس نیز

این بود که امورات را نیز بوضعی منضبط سازند که اولا نتیجه آن آسودگی و امنیت باشد و دوستی و موالات و یگانگی
و مواخات مابین دولت فرانس و دول خارجه استحکام پذیرد و حکم از دیوان خاص صادر گردید اولا اینکه
ناپلئون بناپارت از سلطنت فرانس و اولاد او از وراثت سلطنت بسزای مکافات اعمال مذکوره خلع شوند
دویم اینکه سپاه و رعایای مملکت از سوگندی که با ناپلئون یاد نموده اند که در صداقت و خدمت با او خود را معاف
دارند و باز گشت نمایند و از آن ایمان نکول کنند مورخ گوید هشتاد نفر از بزرگان و پیشوایان دولت برین
دو تکلیف دولت شعار متفق و از صمیم قلب بدین دو حکم تمسک کشتند و حکم مزبور را در ولایات منتشر ساختند و این
اخبار بتوسط نوربان و بل سرداران و صاحب‌منصبان لشکر ناپلئون رسید و ایشان از اوضاع شهر پاریس مستحضر شده
و دیدند که کنون هنگامی است که اگر امپراطور زیاده از این در جنگ اصرار نماید و لشکر را بشهر پاریس [illegible] که لشکر
دشمن را با اینکه شهر را تصرف دارد و اطراف را مستحکم ساخته از شهر بیرون کند جان [illegible] تمامی مملکت و او نیز
روی تعیین معرض تلف خواهد بود و دیدند که اخلاص و بندگی و ارادتیکه بناپلئون دارند با حقوقی که اهل مملکت با ایشان
دارند برابر شده اگر پیروی ناپلئون کنند و بشهر پاریس حمله و یورش برند چندین هزار نفر از اهل شهر را بقتل خواهند رسانید
و تحمل که در ضمن این اغتشاش کلی در مملکت رو دهد بنابراین سرداران لشکر بالمکه یکرا معاهده نمودند که ناپلئون اگر عزم تسخیر پاریس نماید
و حمله لشکرهای اطراف شهر که متصرف مستحفظان لشکر مخالف است برد هیچیک با او موافقت ننمایند بالاتفاق سعی و جهد کنند که او را از آن
عزیمت باز دارند در این زمان کالین کورت که از جانب امپراطور ناپلئون بجهة گفتگوی مصالحه بشهر پاریس رفته بود و ذکر
آن گذشت بعد از استحضار از اوضاع انجا مراجعت کرده وارد حضور حضرت امپراطور گردید و کیفیت وقایع را بعرض رسانید
و در خفیه سرداران سپاه اعلام نمود که ملوک متفقه عهد با یکدیگر کرده اند که با امپراطور اعظم مصالحه ننمایند الا اینکه امپراطور ناپلئون
برضا و رغبت تمام خود استعفا از سلطنت کند محتمل است که ولیعهدی [illegible] او دهند و حرم او را عاقله و کار
او نمایند و با ایشان اتفاق داشت که امپراطور [illegible] مخالف [illegible] ظاهر نخواهد ساخت [illegible]
که امپراطور ناپلئون قبل از وقت باستعفا راضی شود [illegible] مکالمات میان سرداران و ناپلئون شهرت یافت ایشان
خبر از [illegible] شدند که ناپلئون را از این امر [illegible] که از سلطنت استعفا نماید و وقوع این امر باعث امنیت و رفاهیت تمام
اهل [illegible] و خواص اهل مملکت فرانس خواهد شد مورخ گوید که ناپلئون هیچگاه بخیال خود نمیرسانید که از سرداران

در خدمت قصوری حاصل خواهد شد لهذا در روز سیزدهم حمل سوار شده کموق از شهر ... حضور او که شنیده بود
اتفاق افتاد که در شهر پاریس بعضی از اشرار خبری منتشر کردند که علامت سلطنت بوربان را عوض لوای ظفر انتمای
رنگ نمودار کرده اند و مرمنظور این است که در تجارت دوم در شهر از مفسدین با ساز و سامان صالحه او صاحب منصبان بعد از
استماع این خبر آن رای ... منتشر شدند ... ناپلیون را هیچ تردید خاطری نمانده و دید که سپاه از
اطاعت او بار نخواهند زد و در زیر لوای نصرت پیرای او مجتمع خواهند شد و بهر جا عزم ورزد همراه خواهند رفت لهذا حکم
صادر فرمود که عساکر از شهر فونتن بلو نهضت فرموده بشهر اسونی روند و بعد از آنکه سان و سلام سپاه با تمام رسید
حضرت امپراطور بعمارت پادشاهی مراجعت کرده بخلوت گرائید و مرشل نی و مرشل مقدانلد و لیکورت و
و برخی دیگر از مرشلهای بزرگ و سرداران معتبر بوده با سایر سران سپاه بحضور امپراطور مشرف آمده و بانفراد
اتصال معروضه شدند که این زمان گرائیدن جانب پاریس مرحضرت را مصلحت نیست و روی داد امور پاریس را ... تفصیل تسمیع
شرانطا در سانیده و بیان نمودند که اکنون چاره این است که امپراطور خود را از سلطنت استعفا نماید تا ولیعهدی تعیین و
مصالحه صورت بندد اگر بهر ارادت رفتن پاریس نماید ما بندگان بمقتضای عهد که ... استعفا
خدمت ... مهم خویش شتابان خواهیم گشت ... مفصلا عرضه کردند مورخ گوید در اوقات
اگر امپراطور استعفای سپهسالاران و سرداران خود را نمی شنید و صاحب منصبان جدید در عوض ایشان منصوب نموده
جنگ و شهنه شکر در رکاب او متاقنه و بهرچه حکم میفرمود اطاعت مینمودند چون سپهسالاران و سرداران قدیم
همگی در کار محاربه و جنگ ماهر و در قرالات فرنگستان بر شجاعت و جلادت شهرت یافته و معروف بودند و در میان
سپاهی ایشان هم ایشان باعث رعب قلوب و آوازشان در گیر و دار مانند شیپور جنگ در دلها مؤثر بود ناپلیون
مخالف ایشان ممکن نمی شد بالجمله امپراطور بعد از ادای سخنان بسیار و مباحثه بسیار خامه برداشته و در جواب بسته های
این روش استعفانامه نگاشت که چون ملوک متفقه مرا مانع بزرگ انعقاد امر مصالحه پنداشته اند چنین سخن بر زبان آورند که ناپلیون
از صلح گریزان و ... ریاست ... در ممالک فرنگستان ... ناپلیون کنون نیاز سوگندی که در باب
حفظ آن ... و اصلاح حال مملکت فرانس یاد نموده ام این است حاضرم و مستعدم که بجهت آسایش و مصلحت مردم فرانس که در
حقیقه از مصلحت فرزند او بهتر است از حقوق ولیعهدی که امپراطوری دارا و تخت ... است از سلطنت ...

و وداع و ترک دعوی کوید و از جان نیز دست شویم و بدین نهج تاریخ استعفانامه را رقم فرمود که در چهارم
آپریل که سال یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی است در شهر فونتن بلو این استعفانامه سمت رقیم پذیرفت و بعد از
اتمام کالینکورت و مرشل نی را از جانب خود و سرداران سپاه که تکلیف استعفا و انجام مصالحه با او کرده بودند که با ملوک
متفقه عهود مصالحه را منعقد سازند روانه پاریس فرموده و منظور حضرت امپراطور این بود که مرشل مرمونت را نیز باتفاق ایشان
روانه نماید لیکن مرشل مزبور بواسطه عهد و شروطی که با ملوک متفقه در پاریس نموده بود افواج خود را برداشته بشهر اسونی رفت
و در آنجا متوقف شد لهذا مرشل مقدانلد را بمثابه ایلچی سیم که از جانب سپاه در نزد ملوک متفقه حاضر باشد همراه آن دو نفر
نمود مورخ گوید چون آن سه تن از خدمت حضرت امپراطور رخصت حاصل نمودند معروضه شدند که در باب شما در مصالحه چه قرار
گذارند و در حق شما چه برقرار کنند فرمودند که بخصوص من بهیچ وجه من الوجوه لازم نیست گفتگو نمائید این قدر جهد و کوشش
کنید که هرچه مصلحت مملکت فرانس است بعمل آید همین قدر با ایشان فرمود که بمجرد در روز سعی کنید تا انجام مصالحه جلد موقوف شود
مورخ گوید ناپلیون از بدو گفتگو تا آن زمان که استعفانامه را دستخط گذارد بسیار با حضور قلب و استقامت رای رفتار نمود
لیکن بعد بی اختیار در هیجان آمده تیرگی در قلب او واقع شد از کثرت و شدت غیرت مدهوش شده بر زمین افتاد و چند
دقیقه رخسار خود را پوشیده داشت و بعد سر برداشت و بمرشلها در نهایت شکستگی خاطر فرمود که اکنون مردانه کمر همت
بندید و این نوشتجات را ... دهید و لیکن با اتفاق من بدو جهه و جنگ خصم شتابید امید دارم که دشمن را در این مرتبه منهزم بسازم
و بخواهش خود با ایشان مصالحه را با انجام رسانم اگرچه سرداران از حرکات و فرمایشات امپراطور خود بسیار متاثر و پریشان
حال گردیدند لیکن وقت را مقتضی ندیده اقامه براهین و ادله نمودند حضرت امپراطور گوش فرا داده امر فرمود که زود روانه شوند
و زود تر امر مصالحه را انجام رسانند فصل ششم در ذکر احوال و گذارش سایر مرشلان فرانس که در وقت ... فرانس اراده نموده
و مخالف مرشل مرمونت و مصالحه نمودن با ملوک متفقه و ملاقات فرستادگان امپراطور با ناپلیون امپراطور ...
و از قتل گشتن جنرال ... مرشل مرمونت ... ملوک متفقه در مصالحه و قرار
گذاردن در کار امپراطوری و بعضی ملاحظات ناپلیون و حرکت نمودن وی از فونتن بلو بجزیره البه مورخ گوید که حضرت
امپراطور ... که مرشلها را بجهت امر مصالحه روانه سفر نمود که در عرض راه در شهر اسونی مرشل مرمونت را ملاقات کنند تا او
نیز در باب مصالحه شور و مصلحت نمایند لهذا مرشلهای مزبور در بین راه بشهر مرقوم رفته مرشل مرمونت را ملاقات کرده

در هنگام ملاقات مستحضر شدند که مرشل وکن از ناپلیون گسسته و به دولت مستعار پیوسته و چند نفر از سرداران نیز در این باب
پیروی او کرده اند بالجمله این واقعات چندان باعث اختلال امر ناپلیون نمی گشت لیکن خیانت مرشل مرمونت بیشتر باعث
فوت کار و سلسله بود بیان کرده و شکست کار ناپلیون شد تفصیل این مجمل آنکه مرشل مرمونت با ده دوازده هزار نفر لشکر جنگی
کاردان پیش جنگ حضرت امپراطور بوده و در شهر اسونی توقف داشت بی استحضار رفقای خود در خفیه با امنای دولت مستعار
عهد و شروطی نهاده با شاهزاده شوارزنبرق نیز که در خارج شهر پارس بود معاهده بعمل آورده و جهت پیشرفت امر خود
خود قراری داده بوده با ایشان متفق شد با امنای دولت مستعار و شوارزنبرق نیز ... گشت و بر این سبب مرشل مزبور
متعهد شد که لشکر خود را از شهر مزبور حرکت داده و بعساکر متفقه ملحق سازد و من بعد اطاعت و ... خود را ... به هیچ وجه با
ملوک متفقه و لشکر ایشان بجنگ اقدام ننماید و نیز در عهود و شروط قرار داد که اگر امپراطور ناپلیون گرفتار ایشان گردد احترام
او را کما ینبغی بعمل آورده و عدم حرمت نسبت با او سلوک ندارند و نیز شرط نمود که ... و توقع جنگ با ناپلیون نکنند ... امان
دهند که لشکر خود را برداشته به جانب نرمندی رود و منتظر قرار امر ملوک متفقه با ناپلیون باشد چون مرشل ... و مرشل ...
حضرت امپراطور بودند به شهر اسونی رسیدند از کیفیت و ضیاع مرشل مرمونت مستحضر نبودند با او گفتند که امپراطور ناپلیون از سلطنت
استعفا کرده و کنون استعفانامه او را نزد ملوک متفقه می بریم که در باب ولیعهدی فرزند او و عهود مصالحه گفتگو نماییم و امپراطور
فرموده که شما نیز باتفاق ما به شهر پاریس آیید مرشل مزبور اظهار کرد که چرا امپراطور در گفتگوی استعفای خود مرا احضار نفرمود که در
مجلس شورا حاضر باشم کنون عهد و شروطی در باره خود و سپاه خود با سلاطین متفقه و دولت مستعار فرانس نهاده ام مرشلها از این سخن
متحیر و متعجب گشته گفتند که وقت ضیق بود و تا شما را مخبر نموده ایم موقع کار منقضی می شد زیرا چه امپراطور ناپلیون ...
بودند اخبار فرموده و مصلحت در این دیده ایم که ناپلیون جهة مصلحت فرزند و مملکت فرانس از سلطنت در گذرد و او رضا باین امر ...
و حتما لشکر بطرف پاریس حرکت داده جنگ نمود آخرالامر ناچار شده این امر را متقبل گردیده و از این مقوله سخنان را با مرشل مزبور
گفت و شنید نمودند و با او ثابت کردند که اگر کنون اظهار مخالفت نماید ملوک متفقه ... و انجام کار با صعوبت منجر می شود
لهذا مرشل مرمونت را متقاعد نمودند که لشکر را گذاشته باتفاق ایشان به شهر پاریس رود ... انجام مصالحه گردد و مرشل مزبور
جنارال سوحام را نایب خود قرار داده امیر لشکر نمود و خود بکالسکه مرشل نی سوار ... روانه پاریس شدند در حین ورود به شهر
بدون تامل شرف اندوز حضور امپراطور الکسندر گشته و مقصود سفارت خود را معروض داشتند اعلیحضرت امپراطور با ایشان فرمود

لکن

لکن تنها بدون مشورت سلاطین متفقه گفتگو در امر مصالحه نمی کنم لیکن در باب امپراطور ناپلیون این چند فقره را بیان
که ناپلیون دوست من بوده و من بسیار اطمینان به دوستی او داشتم لیکن طمع مملکت گیری او مرا به جنگ ملجا و ناچار نمود و
در ایام جنگ و انقلاب پایتخت مملکت من با آتش سوخت و خسارت زیاد بمملکت من رسید و چون حال طالع او شکست
کرده باین حوادث و نوائب گرفتار گشت من از جمیع تقصیرات او چشم پوشیدم و مطلقا در صدد تلافی نخواهم بود و من بعد
پژوهش نمود که اگر در خصوص قرار کار خود ناپلیون پیغامی دارید و یا شما خود در باب او چیزی در نظر گرفته اید معروض دارید
که از آن راه طرف او منظور دارم و از جانب او در مجمع پادشاهان گفتگو کنم مرشلهای مزبور بعرض رسانیدند که ناپلیون
به هیچ وجه در باب امر خود سخنی نفرموده و تکلیفی بسلاطین متفقه ننموده امپراطور الکسندر را از رفتار استعفای صحیح و قوت ...
ناپلیون شگفت و تعجب حاصل گردید که امپراطور در باره خود تکلیفی نکرده و سخنی به مرشلهای مزبور و دستورالعمل خود را ...
ناپلیون با امپراطور الکسندر نموده چون در آن وقت تخت سلطنت ... مملکت و ... آن استعفای از سلطنت چیزی
امپراطور الکسندر فرمود کنون گوش دارید که در باب قرار امر او سخنی گویم مرشلها با کمال احترام و تشکر گذاری مستعد استماع شدند
فرمود که امپراطور ناپلیون ملقب بلقب امپراطوری و سلطنت باقی باشد لیکن در ولایت مختصری توقف نماید و خراجی که مناسب
احوال او باشد از آن ولایت ستانده و قراولان و سایر اوضاع امپراطوری در آنجا باشد و نگاه دارد و بعد فرمود که ولایت مزبوره
یا باید جزیره البه باشد یا جزیره دیگر بعد از اتمام سخن به همین شرح به ایشان اذن ترخص داد که آن شب را رفته در منزل خود آرام
کنند تا انجام ولیعهدی فرزند ناپلیون که استعفای آن مشروط بآن بود گفتگو نمایند مقارن این حال امری واقع شد که باعث آن
سبب ملوک متفقه استعفای ناپلیون را که مشروط بولیعهدی فرزند او بود قبول ننموده گفتند که ولیعهدی فرزند ناپلیون امر
مستقبل ... شد و امر واقعه این بود که مرشل مرمونت لشکر را چنانچه ذکر شد بجنارال سوحام سپرده گفته بود که لشکر
از جای خود حرکت ندهد تا خبر از شهر پاریس برسد بعد از رفتن مرشل مزبور ناپلیون جنارال سوحام را احضار فرموده بود
جنارال مزبور هر چه تصور کرد که سبب احضار خود را بفهمد معلوم نشد و از جا ... نیز جویا شده هم سخنی نگفت که مفید فایده
باشد و مشوش شد که حضرت ... از گفتگوی او و مرشل مرمونت با دولت مستعار خبردار گشته است و اگر نزد امپراطور ...
رود مورد مواخذه خواهد شد ... و ... و در خفیه سایر سرداران را ... احضار نمود ...
آن باب شور با ایشان نموده قرار بر آن دادند که بدون اینکه منتظر خبر مجدد از جانب مرشل مرمونت شوند لشکر ...

سفر از عساکر متفقه نشانیده و وفا بعهد و شرط نکرده‌اند نمایند لهذا آن شب را آسوده شده صبح آن شب را حکم حرکت
لشکر داده و سپاه را از استحضار از عهود و شروط سرداران خود و نهایت احتیاط روانه کرده‌اند و گمان کردند که بجنگ لشکر دشمن
حمله خواهند برد لهذا با شوق تمام روانه شدند لیکن وقتیکه باین عساکر متفقه رسیدند و از آنجا گذشته دیدند که دشمن مطلقا
متعرض ایشان نشده سهل است که پیش رو و عقب و یمین و یسار ایشان را حراست مینمایند که ضرر و آسیبی بایشان نرسد
فی الفور عموم لشکر منظور سرداران خود را دریافته و فهمیده دانستند که ایشان در خفیه با خصم مصالحه نموده‌اند و خیانت با امپراطور کرده‌اند
باین جهت همهمه و قیل و قال در لشکر پیدا شده و اختلاف در میان ایشان بهم رسید افواج ولایت لیکه در صدد قتل ناپلئون
قدم بوده‌اند مراجعت نموده در فونتن بلو برکاب امپراطور ناپلئون شتافتند سایر افواج نیز در اضطراب و انقلاب بوده
سرداران و صاحبمنصبان با هزار زحمت و مشقت ایشان را دلجوئی کرده از عزم خود منصرف گردانیدند و روانه شده بودند
منزل اینکه در میان خصم ساکن شده بودند از خیال مراجعت بنزد ناپلئون منقادانه و شورش عظیم برپا شد و سرداران
ایشان را آرام و تسلی داده در این حال فرستادگان ناپلئون در مجمع امنای دولت ملوک متفقه مشغول گفتگو بودند که
خبر رسید که مرشل مرمونت با سایر سرداران از طرف امپراطور ناپلئون برگشته بعساکر متفقه ملحق شده‌اند از این خبر دست
فرستادگان ناپلئون بحیرت افتادند امپراطور الکساندر فرصت(؟) نموده بسفرای ناپلئون فرمود که اگر ناپلئون و
شرط و تعهدی فرزند خود از سلطنت استعفا نماید فبها و الا ملوک فرنگستان بهیچ وجه من الوجوه با او در مقام گفتگو و قرار
امورات نخواهند برآمد باین جواب مرشلها را رخصت ارزانی داشت که خبر با امپراطور ناپلئون برند چون ایشان از شهر پاریس
خارج شدند امنای دولت فرنس و ملوک متفقه با در ریل سلسله بوربان بپاریس مبادرت نمودند و بقرار امورات قلع و
قمع ناپلئون پرداخته و بخلع او و فرزندش از سلطنت مبالغه نمودند مورخ گوید تا این خیانات از طرف مرشل مرمونت
صدور نیافت و لشکر او از جا نلغزید سلاطین متفقه و امنای دولت فرنس تا آن مرتبه کار را بر ناپلئون سخت نمیگرفتند
و باین امر مبادرت نمیکردند که ناپلئون خود از سلطنت استعفا نماید و وارث او نیز از سریر پادشاهی دور شود و بسیار مخوف بودند
که از سختگیری کنند ناپلئون ملتجی خواهد شد و با لشکر رکابی خود اوضاع امور را تغییر خواهد داد و صورت احوال را دیگرگون خواهد
نمود و پس از خیانت مرشل مرمونت و پس از وقوع اوضاعی که سبق ذکر یافت جری شده سختگیری نمودند و فرستادگان ناپلئون را
بی نیل مرام روانه ساختند و چون مرشلهای مزبور بحضور ناپلئون مشرف شدند کیفیت اوضاع را حکایت کردند ناپلئون

تحمل

تحمل نمود که در باره او چه قرار داده‌اند معروض شد که جزیره البه را بشما واگذار نموده‌اند که در آنجا مانند سلاطین دیگر
بحکمرانی آن جزیره مشغول باشید بعد از استماع این خبر اندکی متفکر شده فرمود یکی که استحضار از جزیره مزبور دارد و نزد من بیاید
و کتابی که تفصیل آنجا و اوضاع آن جزیره نوشته شده با نقشه البه حاضر نماید در ساعت بفکر تفحص احوال جزیره مزبور افتاده
چنان مستغرق مشغول مطالعه نقشه آنجا گشت که گویا سلطنت کل عالم و سلطنت آن جزیره در نظر او یکسان است تا صبح بمطالعه
و تدبیر مشغول بوده علی الصباح کاتبین کورت و منشآت قلمیه را بشهر پاریس روانه نمود که در مجاری امر استعفا بطریق استعفای مطلق با ملوک
متفقه گفتگو نمایند و شرحی در این مضمون نیز مرقوم داشت که چون ملوک متفقه فرنگ چنین مشهور نموده‌اند که امپراطور ناپلئون مانع از صلح
فرنگستان است و وجود او در فرنس عایق صلح و صلاح ابدی در ممالک فرنگستان شده لهذا اظهار مینماید که ناپلئون و وارث او
از سریر سلطنت فرنس و ایطالیا استعفا نمایند چه او جهت منفعت مملکت فرنس هر نوع ضرر و خسارت حتی مرگ را بر وجود خود قبول
مینماید مؤلف گوید اگرچه استعفانامه را بدین طریق نوشت و این شیوه را اختیار کرد ولیکن تا آخر انجام کار خیال شکست از او
هیچ وقت بسر نمیبرد که جنگ را بآن طرف رود و خانه لاتر برپا کند و در این اندیشه بود که از شهر فونتن بلو حرکت کند و با لشکر
رکابی خود را بلشکر جنرال آجرو که یکی از جنرالهای لشکر فرنس و در آن حدود بود ملحق سازد و از آنجا داخل مملکت ایطالیا شده
بشاهزاده یوجین ملحق گردد و نزدیک آن شد که لشکر رکابی را حکم بحرکت دهد و بجنگ اقدام نماید روزی یکی از سرداران بعرض
او رسانید که امپراطور نمسا از سختگیری ملوک متفقه بشما بسیار رنجیده گشته مصمم شده است که امداد شما نماید اگرچه این خبر
بکلی بی اصل بود لیکن امپراطور ناپلئون محض استماع این خبر افواج قراولان خاصه خود را در میدان پیش روی عمارت باز
سان دیده و خواست از آنجا حرکت کرده بجنگ اقدام کند مرشل اودینات عرض کرد که باین افواج اعتبار نمیتوان نمود چه
شما برضای خود از سلطنت استعفا نموده‌اید و کار از آن گذشته که توان بجنگ اقدام ورزید ناپلئون فرمود که در استعفا
شرطی کرده‌ام که تحقق آن شرط بسته بحصول استعفات مرشل مزبور معروض داشت که حالا تا این اقوال را ادراک نمایند بجز
اینکه شنیده‌اند که شما از سلطنت فرنس کناره کرده‌اید شما را بی اختیار و مسلوب الاختیار میدانند و بچه امید داری تا در کی
ثبات قدم میورزند کماهو چنان خیال میدانند که سلطنت با امپراطور باتمام رسیده حضرت امپراطور بعد از شنیدن این حرف
فرمود که باید صبر کرد و منتظر خبر مجدد از شهر پاریس شد بالجمله مرشل نی اند و کاتبین کورت و مرشل مکدانلد از پاریس مراجعت
نموده بحضور حضرت امپراطور مشرف شدند و قرارنامه ملوک متفقه را از نظر امپراطور گذرانیدند و عهود و شروط مرقومه این بود

که باید اولا ناپلیون با امپراطوری خود برقرار باشد لیکن جز جزیره البه جای دیگر تسلط نداشته باشد و جزیره مزبوره مشتمل بر
شش فرسنگ عرض و طول بوده و تقریباً دوازده هزار مخلوق در آن متمکن بودند دویم ناپلیون را باید
مانند یکی از تاجداران فرنگستان محسوب داشت که قراول خاصه بجهت احترام وجود خود نگاه دارد و جهاز جنگی
و لشکر بحری بقدریکه بمملکت او مناسبت داشته باشد تدارک کند و دوازده کرور فرنک جهت مخارج خود علاوه بر محاصل
جزیره هرساله از دولت فرانسه دریافت دارد و پنج کرور بجهت مخارج برادران و سایر اقوام و خاندان او
برقرار شود که هرساله عاید ایشان شود مورخ گوید وقتیکه در مجمع ملوک قرار امور ناپلیون باین طریق داده شد
گفتگوئی مابین امنای دولت متفقه واقع شد بعضی گفتند در صورتیکه شما مقرری ناپلیون را زیاده از مقرری
پادشاه انگلستان در نظر داشته بهتر این بود که او را بهیچوجه از سلطنت معزول ننمائید و برخی گفتند که این قرارداد
شما در حق او به مراتب ملکداری مناسب نیست چرا که امپراطور با این اسم و آن اختیار و تسلط در قلمرو البه اگر
توقف کند و قراول خاصه نگاه دارد و جهاز جنگی مهیا نماید و کسی تصور کند که در آن جزیره آرام خواهد داشت
و متقاعد باین مقرری خواهد شد و در مقام فرصت مجموع فرنگستان متزلزل نخواهد آورد بالقطع متصور او
بیهوده و عقل او ناقص است مورخ گوید ناپلیون کسی نبود که باین خرابیات از ملوک متفقه خورسند شود
و قناعت بجزیره محقر البه نماید و باین سبب این منت ایشان کرده و نیز سلاطین متفقه جهت حرمت ناپلیون
مرایه لوئیزه و فرزند او را معزز داشتند و ولایات پرمه و پلیسنزه و قستاله را متعلق حرم او نمودند که با اتفاق
با فرزند خود در روزگار گذرانند حضرت امپراطور چون از این قرار مستحضر گشت مجلس شورائی برپا داشته از سرتیپهای خود
درخواست نمود که بار دیگر با او موافقت کنند و با آن لشکری که در حول و حوش حاضر باشند باتفاق او از آنجا حرکت
نموده به آنطرف رود لایر روند سرتیپها سکوت اختیار نمودند ناپلیون فرمود ما دو دیدیم که بمنزل خود رفته [illegible]
با یکدیگر شور و مصلحت کنید اگر صلاح در رفتن دیدید فردا جواب را بعرض رسانید که زود از اینجا حرکت کنیم و [illegible]
تدبیر دیگر بکار بریم و [illegible] دیگر زنیم فردا سرداران بحضور او شتافته همگی معروض داشتند که وقت از آن گذشته که [illegible]
قراری که ملوک متفقه داده اند توان بکار دیگر اقدام نمود حضرت امپراطور [illegible] درنگ نماید که ایشان
گفتگو را بانجام رسانید فرمود که چون وقت آن رسید که از شما مفارقت کنم و شما نیز خدمتگذار دولت دیگر شوید

شایسته

شایسته این است که بصداقت تمام بطوریکه خدمت بمن نموده اید بدولت مزبوره خدمت و اتفاق کنید و باید این نصیحت
عمل نمائید حال هرکه میخواهد بدون مکث بپاریس رود و هرکه توقف میخواهد باید با امنای دولت بوربان اعلام کند که تا من
او از راه مخالفت نیست و بسته بدولت بوربان میباشد و بعد از این گفتگو مرشل مقدانلد را در خلوت احضار فرموده
زیاده از حد اظهار رضامندی از زحمت و خدمت او نموده و فرمود که هدیه خاصی بپاداش کاری و نشان حال که
هنگام مرخصی شما است در نظر دارم که شما را مرحمت نمایم و قداره نیکوئی داشت که در مصر از ابراهیم بیک چرکس [illegible] نموده
بود و در نهایت اعتبار داشت فرمود بحضور آوردند و بدست خود بمرشل مقدانلد مرحمت فرمود و اظهار التفات
بپایان و محبت بیکران با او نموده اذن مرخصی داد مورخ گوید که امپراطور ناپلیون بکلی یکبار و هم امور خود را بسر نوشت
قضا و قدر تسلیم نموده تهیه و تدارک هرچه لازم داشت سرانجام نموده در روز هشتم ماه اپریل که بیست و هشتم حمل باشد
در شهر فونتن بلو مرکب جهت جزیره البه روان شد و قبل از حرکت بوداع بازپسین با افواج قراول خاصه و
سایرین که در آنجا حاضر بودند شروع نموده امر فرمود که تمامی ایشان را حاضر کردند بعد از سلام نظامی [illegible]
قطرات اشک از غیرت [illegible] او روان شد و علامات هیجان حزن و غموم و اندوه و هموم از وجنات احوال
او آشکار گشت زیرا که میدانست این وداع آخرین است با همراهان خود که در هر فتح و ظفر از او جدائی اختیار نکرده
مینماید و از زمانی که در مهالک شده و معارک عدیده ملتزم خدمت او بوده مفارقت میجوید و حضرت امپراطور
در وقت سلام نظام سوار بود و بعد از سلام اسب تاخته نزدیک افواج آمده پیاده شد و مشغول وداع گردیده فرمود
ای سرداران من اکنون وقتیست که مجموع فرنگستان بدشمنی من برخواسته اند و اهل مملکت فرانسه نیز از من روگردان شده اند
و سلسله بوربان را بسلطنت برگزیده اند اگرچه با این لشکر کافی و آنانی که در سایر امکنه آرمیده اند و مطیع اقوال و
حکم ما میباشند چندین [illegible] دوام مملکت و سلطنت را میدهم و مردم را عامه مشغول سر جنگ و ستیز سازم
لیکن مملکت بکلی پایمال میگردد و اهل آن بزحمت و مرارت مبتلا میشوند حال که از میان شما بیرون میروم فرمایش من
بشما این است که بپادشاه جدید که اهل مملکت جهت خود انتخاب و اختیار کرده اند بصداقت خدمت کنید و وفادار باشید
مفارقت من بهیچوجه اندوهناک و غمگین نشوید چون میشنوم که شما خورسند و خوشنود باشید من نیز از خورسندی و
خوشحالی شما مسرور خواهم بود و بعد از اندک سکوت فرمود که از مرگ ایشان تر برای من چیزی نبود که از خصم [illegible]

در تسخیر ولایات خود نمایم این قدر بدانید که من از جاده قهر و آزردگی خود پا بیرون ننهاده‌ام بعد از اندک
کمک بیان نمود که مجموع خدمتهای همه را که با کمال تقدیم رسانیده‌ام بخط خود خواهم نوشت که بعد از این بر عالم
معلوم باشد چون اکنون که عازمم و نمی توانم با همگی شما مصافحه و معانقه بجا آورم بعوض تمامی شما جنرال
شما را در آغوش بگیرم و وداع بکنم بعد فرمود که لوای عقاب بگیر برایش آرید چون بیدق را آوردند بدست خود
گرفت و آن را بوسه داد و فرمود که ای لوای ظفر سرای من بوسه که بر پیکر تو میدهم سالها بر دل صاحبدلان
غیور من شور خواهد بود ای فرزندان من خدا نگاهدار شما باد و همراه شما گفته‌ها جامع این حکایات نویسد که
الفاظ ناپلیون چنان تأثیری در دل افواج کرده بی اختیار آه و ناله از ایشان بلند گشت ولیکن ناپلیون بحوالت (?)
که هنگامه و آشوبی در میان سپاه برپا شود و قسمی حرکت نمود که مفسده حاصل نگردد و سربازان نیز مفارقت
امپراطور خود که از جان عزیزترش داشتند راضی گردیدند بالجمله ملوک متفقه چهار نفر صاحب منصب فرستاده بودند که
رکاب امپراطور ناپلیون بجزیره البه روند و اسامی ایشان بدین تفصیل است اول جنرال شوالوف که از قبل امپراطور روس
بود دویم جنرال کولر از جانب امپراطور نمسه سیم کولونل کمپبل از طرف دولت علیه انگلیس چهارم جنرال ... از جانب
پادشاه پروس و حضرت امپراطور وکیل پادشاه پروس را اعتنا نفرمود چه مملکت پروس را از ملک مفتوحه ناپلیون بود
و چندان و فرزند او نه اشت و غیرتا و ننگ داشت که پادشاه پروس خود را قابل آن شمرده وکیل تعیین نماید که در رکاب
امپراطور باشد و او را بجزیره البه برد و حضرت امپراطور در روز بیستم ماه اپریل عیسوی که عبارت از بیست و ششم حمل سال ۱۲۲۹
هجری باشد از شهر فونتین بلو حرکت و خاصان درگاه که ملتزم رکاب او بودند و از خدمت او دوری نجستند در چهارده
کالسکه قرار گرفتند و در رکاب امپراطور بجزیره البه شتافتند و در هر یک از منازل عرض راه مقرر بود که از چاپارخانه‌ها بجهت
امپراطور شش راس اسب بگیرند و در بعضی از منازل بنا بعادت معهود حکام و باشرین امور دیوانی احترامات
و تنقدات چاپاپان مبذول میداشتند و در بعضی از امکنه اهالی مملکت باز در هنگام عبور او آواز امپراطور زنده باد در دوش بلند
مینمودند و در برخی مکان که از سلطنت او رنجش داشتند برای خفت او پادشاه جدید را می ستودند و در عرض راه
امپراطور را که یکی از سرتیپهای معظم او بود و حق استادی بر تربیت ناپلیون داشت و در علم جنگ اکثر آداب را امپراطور از او آموخته بود
ملاقات کرده با او بسیار مباحثه و گفتگو نمود گاهی او با ناپلیون عرض میکرد که شما باعث شکست کار جنگ شده و تعجیل

سلطنت فرموده و ناپلیون گاهی با وی سخن میفرمود که شما طغیان ورزیده و خیانت از جانب امثال شما واقع شده که
خاتمه امر باین منجر شده و چون ناپلیون بشهر آوینیون رسید صاحب منصبان قراول امپراطوری بوکیل دولت علیه انگلیس اظهار
نمودند که عوام الناس از عبور حضرت امپراطور مخبر شده و در مقام شرارت میباشند که بیم ضرر وجود امپراطور متصور و وکیل مزبور
قدغن نمود احتیاطی که لازم بود بعمل آوردند و زحمت و وحشت تمام از آن جا گذشتند چون امکنه و مطلقا امپراطور مزبور (?)
بود و اهالی آن صفحات بسیار رنجیدگی از کارکنان او بهم رسانیده بودند لهذا حضرت امپراطور امر فرمود که وکلای ملوک
متفقه در کالسکه در خدمت او مجتمع باشند و اکثر اوقات تغییر لباس سفر نمود و بهمراهان خود اذن میداد که در خدمت او
جسارت نمایند و نغمه سرائی و مزاح بی‌ادبانه ورزند و در مجلس هم کاتیکه منافی خدمت سلاطین و بزرگان است بعمل آورده
اهالی آن صفحات ادراک ننمایند که امپراطور در میان ایشان حضور دارد الحاصل بعد از چندی وارد شهر فریجس که یکی از
شهرهای فرنس است گردیده و بقدر سیم فرسنگ شهر مزبور را دریای مدیترانین فاصله میباشد و در بندر فریجس دو فروند جهاز
از جهازات دولت فرنس قبل از وقت بحکم ملوک متفقه در آن بندر حاضر کرده بودند که ناپلیون سوار شده روانه
جزیره البه گردد بطبع عبور حضرت امپراطور ناگوار آمد که در زیر لوای سلسله بوربان نشیند و در آن کشتی که متعلق به دولت است
قرار گیرند لهذا یکی از کشتیهای دولت انگلیس که بزرگ آن کپیتان توشر بود جلوس فرمود یک ساعت نصف شب مانده
بطرف جزیره البه روان گشت در حین سوار کشتی شدن و یک توپ سلام بجهت احترام او انداختند و وکیل دولت روس ناپلیون را
که بمرتبه قیصر اول میدانست با سلطنت وداع گفت و مراجعت نمود و وکلای سایر دول در خدمت او روانه شدند در چهارم ماه
می که دو روز بعد از ورود بود بمنظر سواد اعظم جزیره مزبور رسیدند و آن سواد اعظم بنام شهر پورتوفرجو و اهل جزیره مزبور در
آن اوقات مخالف به دولت فرنس بوده و لیکن شورش ایشان آرام یافته بود و حضرت امپراطور بعد از ورود تغییر لباس
فرمود و صبح بسیار زود بخشکی تشریف فرما شده و اوضاع شهر را ملاحظه فرموده تعجیل مراجعت نموده در کشتی خود نهار صرف
کرده و ساعت بعد از ظهر امپراطور ناپلیون که مجدداً امپراطوری جزیره البه یافت با جلال و شوکت تمام از کشتی بخشکی قدم
نهاده و از دریا و خشکی هر دو باحترام توپ سلام انداختند امیر جزیره با اعیان و اشراف و اعاظم دین عموماً استقبال او
رفته حضرت امپراطور را بعظمت و جلالت وارد شهر نمودند و اهالی شهر و جزیره مزبوره تحسین و توصیف بسیار
بعمل آوردند و اوقاتیکه امپراطور ناپلیون امپراطور فرنس بود اهل جزیره مزبوره مطلقا او را طالب بودند و حال که امپراطور

ایشان گردیده مقدم او را مغتنم شمرده وجود او را در آن جزیره باعث منفعت کلیه دانستند فصل نهم در بیان ورود
جزیره البه و طریقه گذران ناپلئون در آنجا و آمدن مادر و همشیره وی و رفقا راه او کیل دولت انگلیس و خوف
ناپلئون از کشته شدن خود در آن جزیره و شکوه اوضاع او در آنجا و فرار کردن وی از جزیره مزبور مؤلف گوید
که جزیره البه در مقابل ولایت تسکنی واقع است و قریب بیست فرسنگ دوره آن جزیره میباشد و کوهستانات بسیار دارد
و جزیره بسیار نیکی است و اقسام گل و گیاه در کوه و صحرای آن وفور دارد و معدن آهن در آنجاست که منفعت بسیار از آن
حاصل میشود حضرت امپراطور با سر نیل کمبل وکیل دولت انگلیس هر روز سوار شده و حدود مملکت جدید خود را سیر مینمود
روزی بتماشای معدن آهن تشریف برده و از مداخل معدن مزبور استفسار فرمود عرض کردند که یک کرور فرنک مداخل سالیانه
این معدن است فرمود که مداخل آن متعلق بسرکار ماست چون بخاطرش رسید که منافع معدن مزبور را قبل از آن بانعام
و قبول لجیان آف هانر مفوض داشته بود بی اختیار بر زبان راند که در آن اوان چرا اینگونه بعقل و کفایت و از طریقه معاش
عاری بوده ام و بذل و بخشش گزاف مینمودم و باز فرمود که در آن زمان لذتی که از قبل احکام بسیار از من صادر شده و هر یک
که ناپلئون بتماشا و تفرج ولایت خود میرفت اندیشه از این مینمود که مبادا اهل غفلة کسی قصد جان او کند همیشه اوقات
دو نفر سوار جانب مکمل و مسلح در پیش روی او میرفتند و هر مکانی که مظنه خطر داشته بدقت تمام ملاحظه مینمودند روزی ناپلئون در
بالای تلی بکنار دریا میرفت و جنب تپه و آب دریا بپای او بر میخورد با خنده و خورسندی فرمود که حال دانستم که مملکت من چه
قدر وسیع است چه در دو ساعت که از پای تخت خود حرکت کرده بمنتهای حد و مملکت خود رسیده ام بالجمله در اوایل ورود
ناپلئون بجزیره مزبور اوضاع آنجا را بسیار تغییر و تبدیل داده از جمله قانون مملکتداری که از قدیم در فرنگستان متداول بود
برقرار فرموده اختراعات تازه کرده و خواست که مملکت مختصر خود را وسعت دهد جزیره کوچکی در آن حوالی واقع بود که آبادی
نداشت حضرت امپراطور سی نفر قراولان خاصه خود را با ده نفر از اهل جزیره مأمور ساخت که جزیره مزبور را متصرف شده
و قلعه در آنجا بنا نهاده و ملاحظه کرد که اهل فرنگستان خواهند اندیشید که ناپلئون بود در جزیره البه مکانی را مسخر کرده
بجزیره مزبور منضم و بابی افکار مقتضای نفس سود مقرر داشت که چندین معبر مرغوب بنا کنند و راه از دو شهر را از هر طرف
ایشان نمایند و نهرها احداث نمود که آب جاری بپای تخت آورند و عمارت عالی مخصوص جهت تشریف خود ترتیب داد
یکی در شهر و یکی در ییلاق و عمارت دیگر جهت همشیره خود بر پا نمود و اصطبلی که گنجایش پنجاه راس اسب در آن بسته شود بنا نهاد

و در چهار گوشه مملکت مختصر خود چهار باب عمارت ساخت که هر زمان خاطرش بخواهد بعزم سیاحت به آنجا رود و معلوم است
ناپلئون مانند مرغی که در قفس باشد آرام نداشت و در هر جزوی از اجزاء مملکت خود در گردش بود و اوضاع خانه و
عمله جات و خدام و قراولان خود را بسیار با شکوه و رونق نمود و بیدق جدیدی برای علامت جزیره البه اختراع
فرموده و علاوه اینکه پای تخت خود را در آفاق مشهور کند اسم قدیم آن جزیره و شهر را از کتب پیدا کرده و آن
اسم که کاسماپالی بود آنجا را بآن اسم تسمیه نمود و قراول خاصه خود را هفتصد نفر پیاده و هشتاد نفر سوار قرار داد و از
ایشان را بجوانان مهیا کرده و دائم ایشان را بمشق و تعلیم مشغول میکرد و انداختن توپ و تفنگ و خمپاره را بایشان
میآموخت بعد از چند وقت معلوم کرد که اراده دارد و صالدات جدید از آن جزیره بگیرد و بسربازان و قراولان
دارد علاوه کند بالجمله در اوایل ماه جولای سال یکهزار و هشتصد و پانزده عیسوی که مطابق سنه ۱۲۳۰ هجری است اغتشاشی
بر پا گشت و منسوبان و متعلقان ناپلئون و دوستان و خیرخواهان او متوجه او شدند و باین خیال افتادند که
ناپلئون بوسیله از وسایل اقتدار و اختیار بهم رسانند و در آن اوان جمعی از ایطالیا بجزیره البه رفتند که بشرف
خدمتگذاری ناپلئون مشرف گردیده بقراولان خاصه او ملحق گردند اما این اشخاص دو نفر را در شهر لیغاران به اردو
و اسامی مردمان چند نوشته نزد آن دو نفر بود که بسته های حصار و خدمتگذاری از ناپلئون متعهد بودند مجملاً بسبب
اغتشاش این اهالی ایطالیا و ولایت آنجا پدید گشت و آن اغتشاش روز بروز رو بتزاید نهاد و شاهزاده ولایت تسکنی
بعد از آنکه در حکومت استقرار یافت از راه غرور بر قاعده و قانون عهد سلطنت ناپلئون که در آنجا قرار شده بود رفتار
نمود و مردم از او شاکی و ناراضی بودند از این جهت غوغا و غلغله مردم در ایطالیا بسیار بود تا وقتی که از ایطالیا و فرنگ فرار
کرده بجزیره البه میرفتند ناپلئون نهایت محبت با ایشان منظور نموده التفات کامل در حق ایشان مبذول میداشت از جمله از
سرتیپان لشکر ایطالیا کسی که او را نام کالانیانی بود بجزیره مزبور وارد شده او را بحضور حضرت امپراطور مشرف نمودند حضرت
امپراطور بعد از اظهار التفات وافر در حق او فرمود که چه سبب ترک وطن گفته این مکان را اختیار نمودی گفت مقصود عمده
ادراک زیارت حضرت امپراطور و اظهار ارادت ملازمان سرکار بوده و تا بحال طالب خدمت حضرت امپراطور مطمح نظر من است
که در جوق قراولان خاصه آن حضرت داخل گردیده بخدمتگذاری اشتغال نمایم امپراطور فرمودند که قراولی دون رتبه و قدر
شماست و با عظمت شان شما امر بسیار مختصری است باید بهتر از این خدمتی بعهده شما محول و مرجوع دارم و در ساعت فرمان داد

که ملبوزر و دولت فرنگ سفری بجهة محاربه او برقرار نماید و حال آنکه در آن اوقات امپراطور پاریس معطل و محتاج بود
و در تابستان آن سال ماه در جزیره امپراطور بجزیره البه رفته ناپلیون را ملاقات نمود مورخ گوید در آن زمان امپراطور
منتظر بود که حرم او مرایه لوئیز نیز بنزد او شتابد چه در آن اوان چنان مذکور شد که حرم ناپلیون بولایت متعلقه خود
که در ولایت ایطالیا بود واگذار نموده بودند بیاید چون امپراطور نمسا اوقاتی که ناپلیون در شهر فونتن بلو توقف داشت
بعوض ملوک متفقه امینی از جانب خود فرستاد که دختر او را محافظت کند و نگذارد که نزد ناپلیون رود و او را با برداشته
مملکت نمسا برد بدین جهة ناپلیون بسیار متاثر گردیده بود و بزبان شکوه آمیز چنین میفرمود که مرا از دیدن حرم و فرزند
مانع آمده زن و فرزند مرا بشهر وینه برده اهل شهر عموما این عمل را علامت بیمروتی دانند و ملکشان هیچگونه بی انصافی در حق احدی
نمون نشده که با حرم امپراطور بجا آورده اند مادر را از ملاقات شوهر او مانع گردیده و ناپلیون حکایت کرد که نفر را جهت تفتیش
تعیین کرده بودند که از دل او بود و پیش حرم او بجهة احترام راه میرفت و از او منفک نمی شد او را مانند محبوسین نموده بود
و قبل از آنکه حرم او از شهر ارلین حرکت کند گفتند که شما را اجازت خواهیم داد که از جزیره البه امپراطور را ملاقات کنید و بعد از حرکت او
خلاف گفته بعمل آوردند و فرمود هر چه تصور میکنم سلطان بی مروتی و ستمگری در ضمن این عمل نمی بینم و عدم انصاف و عدالت است
که حرم مرا از من جدا ساختند زمانی که مملکت در قبضه اختیار من بود و مقتدر بودم از شاهی دولت نمسا متعلق داشته
دختر امپراطور خود را بحباله نکاح من در آوردند و کنون که مالک ملک البه میباشم میخواهند او را از من بستانند و چنین میدانند
که اگر دختر امپراطور نمسا در جزیره البه با من زیست کند قوت کار من خواهد بود و حال اینکه هرگز چنین نیست مولف گوید
که جنرال کاتر وکیل دولت نمسا خود حکایت کرد که مرایه لوئیز تمنای خود را از ناپلیون دوری میدانست و نیز او گفت که از رحم امپراطور
امپراطور در آوردن حرم خود چنان مفهوم شد که از راه محبت نیست بلکه نه بروه کم در نظر داشته با وجود این از انصاف نبود
که او را از ولایات او پسر او نمودند و هر کس را از مصاحبت او و رفاقت آن مانع آمده در این خصوص امپراطور نمسا را بسیار ملامت نموده
مورخ گوید در آن اوقات که ناپلیون در جزیره البه بود از شهر لغهارن که یکی از شهرهای ولایت تسکنی است کنیزی از زنان
با طفلی پنجشش ساله وارد جزیره البه گردید و ناپلیون بسیار احترام او را منظور داشت و او را در قصبه جزیره در مکانیکه از توجه مردم دور
بود منزل داده مخفی از خلق دو روز خاتون مزبور را با طفل او در آن جزیره نگاه داشت و در خفیه بدیدن او میرفت اهالی البه
چنان حکایت کنند که آن زن حرم امپراطور و طفل مزبور فرزند ناپلیون بود و بعضی از مورخان امپراطور حکایت کرده که آن زن

از اهل

از اهل لنه و از شهر وارسا که پای تخت آنجا است آمده بود و طفل مزبور فرزند ناپلیون که بحرام متولد شده و بجهة آنکه او را
زود روانه نمود این بود که در پای تخت نمسا مذکور نشود و باین بهانه مفارقت ناپلیون با حرم او استدلال نمایند
مجملا آنکه در اواسط ماه می که اواخر ثور بود جنرال کاتر نیز از حضرت امپراطور اذن رخصتی حاصل کرد که بپای تخت نمسا
مراجعت کند امپراطور از رفتن او بسیار متاثر بود و وقت رفتن او را خواهش نمود که اگر ممکن او شود از امپراطور نمسا اذن
حاصل نماید که حرم و فرزند او را روانه البه نماید وکیل دولت انگلیس نیز بحکم پادشاه انگلستان در جزیره البه توقف نمود
که رفتار و حرکات ناپلیون را متوجه شود و چون عهد و شروط منعقده بود که امپراطور ناپلیون در مملکت او دولت جداگانه
باشد و اگر بخواهد از سایر دول فرنگستان سفیری در آنجا توقف کند شغل و منصبی در البه برای او مشخص و پس حاکم بر توقف او
فرماید وکیل دولت انگلیس بعد از رجعت سایر وکلا در آنجا توقف کرد و در دولت انگلیس شغل و عملی بجهة او معین نکرده
مردمان البه از توقف او در تعجب بودند که با شروط سابق ماندن او در البه خلاف قانون است و نیز البه از وکیل سوال
نمود که سبب توقف شما در البه چیست در جواب گفت که تا گفتگوی ملوک متفقه در قرار امر فرنگستان در مجمع مصالحه پاریس بانجام
نرسد از جانب دولت مامور بر توقف این جزیره میباشم و ناپلیون از وجود دولت انگلیس در ولایات او چندان اکراه نمی ورزید
و اکثر اوقات او را نیز در خود میطلبید و بسیار با او مکالمه میفرمود در ایام گرمی صحبت طریقه دولتداری و کمونات ضمیر خود را اظهار
میکرد روزی وکیل مزبور را احضار فرمود و در اطاق راه میرفت و با او صحبت میداشت و فرمود از من مشنو فهم که شما را اینجا
اقامت نموده اید الکنون در خیالی بجز ضبط حدود ولایت و مملکت مختصر خود نیست اگر صلاح میدانستم قادر بودم که تا
بیست روز بعد از این با خصم بجنگ بپردازم چون مصلحت ندیدم بمانند کسانی که ترک دنیا کرده با انزوا عزلت گزیده ام و چیزی دیگر
تصرف نمودنم در کارخانجات و پیاده کاه و عمارت و کاه و جاده [illegible] و مرغان خاکی و وزرای انگلیس و دولت ایشان بسیار
خورسند و خوشنودم کتاب مقدمات زبان انگلیس موجود کن که میخواهم زبان انگلیس بیاموزم و بعد از آن از وکیل دولت
مزبور تحقیق فرمود که حال اوضاع فرنس چگونه میباشد او معروض داشت که بسیار نیک و در نهایت امنیت و امان است و
تمام مردم از پادشاه جدید و سلطنت او مشعوف و خورسند میباشند مگر آنانکه بسبب سلطنت مزبور از منصب معزول و محبوس
شده اند و جمعی از سپاهی که اخراج و متفرق شده اند که ایشان خواهان حضرت امپراطور و سلطنت وی اند ناپلیون فرمود
که استحکام امور سلطنت مضایقه نیست که بسبب حمایت لشکر و سرداران ایشان مثل سابق باشند لیکن امر سلطنت فرنس

مینکرد و که زمام اختیار در دست اهل مملکت است و بطریقه آزادی امور مملکت را میگذرانند و حال آنکه بنای دولت فرانسه در این
کارند که قانون مملکتداری انگلیس را در فرانسه شد اول سازند و جد و جهد اهالی دولت فرانسه در تقلید آداب و آیین
دولت انگلیس بسیار بیهوده و لغو است چه جهة بنای مزبور ممکن نیست که مانند دو مجمع خاص دولت انگلیس که هر دو را
پرلمنت مینامند حال در فرانسه موجود نیست مثل آن امرا و اعاظم و اشراف مملکت انگلیس از سه قرن الی الحال که
عبارت از ایشان است در مملکت فرانسه باقی نمانده‌اند که توانند مانند دولت انگلند پرلمنت بنا گذارند و بعلاوه امیر لفایت
مهام جمهور کننده حضرت امپراطور هنگامی که گرم سخن گفتن بود چنانچه عادت اوست بی اختیار بعضی مقال که گفتن آنها مصلحت
نبود بمیان آورد و با تندی و تلخی تمام بوکیل مزبور فرمود که تدبیر نیکی نبود که ولایات بلجیم را از ولایات فرانسه مفروز کنند
و شهر بزرگ انت و رپ را از فرانسه مفروض سازند اگرچه مرا مطلقا غرض و خیال و علاقه در این کار نیست و کمال نفع
و ضرری مرا حاصل نیست و مانند تماشاکنان مشغول تماشا میباشم و هرچه در آن خصوص تعقل کنم بزبان میرانم و بعقیده
میدانم که از این طریق آزردن اهل فرانسه و اذیت رسانیدن ایشان معلوم میشود که ملوک متفقه آداب و اوضاع و
طبیعت اهل فرانسه را جاهل و غافل میباشند و حقیقت این است که طبیعت اهل فرانسه معتاد بغرور و تفاخر است این رفتاری که
ملوک متفقه در باره ایشان معمول داشته‌اند ملایم طبع ایشان نخواهد شد و ملوک مزبور منتظر باشند که اهل فرانسه از کثرت عناد
دشمن مغلوب گشته و متوسل شده بجنگ اقدام کنند از این جهة آرام خواهند شد و حق این است که باید دانست که مردم فرانسه بیحوصله
ملایم شده و از غیرت و حمیت خود دست برداشته‌اند و عدد سرداران فرانسه نیز بطریقی که شهرت یافته منقضی یافته‌اند و در
محاربات چندان از ایشان تلف گشته بلکه همه اوقات ایشان را محافظت میکردم و لشکر ایتالیا و فساد و سایر غرباء را
بمخاطره میانداختم که هرچه تلف شود از ولایات دیگر باشد و اهل فرانسه سالم بمانند و در خاتمه گفتگو فرمود که پادشاه و فرزندان
بعین صفت دولت انگلیس باشد با اهل فرانسه خوش آینده نیست و این همه باعث نقض خود میدانند و اکنون از اراده شهر و قلعه
لوئیس هیجدهم ما ناب پادشاه انگلیس میخوانند مجملاً اینکه وکیل دولت انگلیس بعد از چندی در یافت این معنی نمود که امپراطور نا
که چندان تحریمی از آن ستایش شنود میخواهد در حضور خود باریابد و در مکالمه با او جسارتی نماید و ناپلیون تیری نمود که راه شکایت
را ایراد و بحث بسته و وکیل مزبور باقی نماند که شکایت آغاز کند و تحقیق مطلب نماید و فرصت و بهانه که تحصیل شرف حضور ناپلیون
برای او باقی ماند این بود که چون ناپلیون اندک زمانی از مکان خود بطرح شرف و عیب عیسا میکرد و شهر قلعجات و اکو

میرف

میرفت که هر دو در قریب جزیره و اقعند بعد از رجعت امپراطور در مجلس او راه صحبت و عرض تعظیم و تکریم خود مینمود مورخ گوید
آن اوقات روش گفتگوی ناپلیون و طرز صحبت او از دعاوی تهدیدات صلح و جنگ فرنگستان بود و چنان گفتگو میکرد
که تمیع جهان بتبادر کند که فرنگستان را این روزها اوضاع پریشان و در فرانسه فتنه و آشوب بر پا خواهد گشت و همه منظور او که
چون ملوک متفقه ولایات بلجیم و بندر انت و رپ را از فرانسه موضوع نموده مردمان فرانسه این ضعف و زبونی را قبول نکرده ننشینند
کرده این دو مکان معظم را از مملکت ایشان موضوع سازند و در آن اوقات که ناپلیون در این خیالات بود میداند که سخن را
وسیع مینمود که گفتگوی او از سایر بلدان شهرت کند و شنیده بود که اکنون خلق فرانسه بسیار رنجیده و غضبناک شده‌اند چه مردم
اهل فرانسه چنان تصور مینمودند که حدود اصلی مملکت ایشان رود رین است و هیچ سعی از اسباب این مخاطره و تصور را از خیال ایشان
بیرون نمی توان نمود و ملوک متفقه آن دو مکان مرقوم را که از حدود فرانسه است اگر موضوع کنند جای شک غیرت مردم آنجا این
خفت و خواری را بر خود نمی پسندند و آخر روزی در مقام تلافی بر میآیند چه مجموع اهل فرانسه غیرت و جلادت و هیچ طایفه
از طوایف فرنگستان مانند ایشان شجاع و دلیر نیست و بسبب تجربت و زحمت و ذلتی که در ایام شورش عام و اوقات دولت
جمهوریه جهة ایشان حاصل شده از هر حیثیت از همه طوایف فرنگستان جری تر و بهتر اند و تحمل ذلت و خواری از خلق سایر
ممالک نمی شوند و همواره مترصدند که مفاخرت و مباهات بسیار نمایند لوئیس چهاردهم که پادشاه قدیم فرانسه بود با
اینکه اهل فرانسه را بگونه گونه ضرر و خسارت و مصیبت گرفتار نمود باز بعلت شعشعه انوار فتوحات و شکوه دیوان و درگاه معشوق
تمامی اهل مملکت فرانسه بود و هرچه در راه او کشته میگشتند از خدمت و اطاعت او تحاشی نمی ورزیدند و حال لوئیس هیجدهم در
تخت سلطنت فرانسه متمکن شده و بکلی غافل از خلق و خوی مردم فرانسه است و چنان تصور مینماید که با اوله و براهین و نوید
قانون تعلیق در امور مملکت میتوان نهاد و اهل فرانسه را میل بدان میتوان نمود که بمرحمت جنگ و فتنه و نکاه او قائل گردند
و در نهایت آرامی و امنیت بسر برند و اهل مملکت خفیف شوند و طرارت و رحمت مستغرق گردند مورخ گوید که در مجلس و محفل فرانسه
ناپلیون این بود که اکنون توقف دوک و لنگتن در شهر باعث ذلت و خواری دولت و هتک حرمت اهل مملکت است و در میان
اهل فرانسه تصور میکنند که وجود دوک و لنگتن در فرانسه علامت مغلوبیت اهل مملکت است و باین سبب مخالف عظیم و عداوت شدید
میان مردم فرانسه شیوع یافته و لشکر و رعیت خواهان لوئیس هیجدهم نیستند مورخ گوید که ناپلیون چون در وقت سخن گفتن بمعنی غضبناک میگردید
و در بین گفتگو طبع حیله که زیاد رو یی نمود و حضار مجلس چنان تصور خواهند نمود که او بجهة پیشرفت امر خود چنین سخنان میراند

درساعت گفتن سخن را یکسره و چنان با ایشان سخن مینماید که خود هیچ منفعت خود را منظور نمیدارد و اگر در فرانس مقصد را بکار آورد
او را نفعی در آن حاصل نخواهد بود و مکرر میفرمود که من مسلوب الاختیار و در به در و امر خویش از کثرت صلابت بیچاره‌ام و بالاخره فرزند
سریر سلطنت ما را اگر هم و بازو از لک شاهنشاهی فرود آمدم و هرچه مقدر شده تن در داده‌ام و ملوک متفقه هم ستمی نمودند
جام را که اراده کنند روان سازند و در این مکان بقتل من حکم رانند و سینهٔ من در مقابل خنجر دشمنان گشوده است هنگامی که مرا سلطنت
جهانبانی بود دولت از حد افزون اندوخته بودم کنون سرمایه آن زمان نیز از دست رفته ناپلیون در مقام دیگر فرمود که
اقوام و منسوبان و رفیقان قراولان خاصهٔ من از فرانس خبر صریح داده‌اند و مرا یقین حاصل شده که عنقریب
آشوب عام البلوی قدیم بزیاده در فرانس بر پا خواهد شد که رجعت من به آنجا لازم خواهد گردید و ملوک فرنگستان لازم
دانست که مراجعه و دفع شورش اهل فرانس دوباره بفرانس دعوت نمایند مورخ گوید ناپلیون ایام ملوک متفقه را بجهته مذکور
مباحث که مقصود اصلی خود را از وکیل دولت انگلیس مخفی میداشت و چنان وانمود کند که بدون اذن ملوک متفقه امری از او صادر
نخواهد شد و بدون استحضار ایشان پا بخاک فرانس نخواهد گذاشت چون فصل زمستان آن سال نزدیک شد تغییر و تبدیل
در رفتار و کردار ناپلیون ظاهر گردید و بعضی بناها که در جزیرهٔ البه بنا نهاد و حکم باتمام آنها فرموده بود در ساعت
موجب بود که بانجام رسد از اتمام آن منصرف گشته سعی و کوشش خود را موقوف داشت و گاهی بجهته تفرج سوار کالسکه شد
و سواری اسب را ترک فرموده چنان مستغرق دریای تفکر گشت که در آن صورت آثار هموم و غموم از وجنات احوال او
ظاهر بود و از آن جهة در رجعت و شفقت اوقات میگذرانید و در ازمنهٔ سابق هیچگاه تردید خاطر و پریشانی از او آشکار نمیشد
اوقات مخارج او بسیار بود و مداخل او اندک و وجه نقدی که از فرانس آورده بود باتمام رسید و جهة تهیه مخارج خود
امر فرمود که در ماه جون که اواسط بهار بود مالیات سالیانه خود را تمام مهاجرین دارند و اهل جزیره هر روز شکایت
میرفتند و شکوه‌شان بقبول نمی‌افتاد و نتیجه این عمل بی منجر شد که در برخی امکنه محصلین مالیات با اهالی سلوک
و ناپلیون ناچار شده قراولان خود را بر آن گماشت که ایشان را بتنبیه محصلین مالیات سالیانه را
کنند و علاوه بر آن مادام توقف خود در آنجا مخارج خود را نیز بازیافت دارند و چون ناپلیون مخارج خود را زیاده از دخل
تخفیف مخارج کوشید و مقرری قرین خدمتش الحتر در سابق مینمود و از وقه مستخفین خزینه را در معرض بیع آورد و چند عراده
توپ مس نیز با سیر ولایت تسکلی فروخت و اکثر از مال و ملک را از مسلوک نقد نمود حتی عمارت بزرگی که سرباز خانه قرار داده

وعمارتیکه

و عمارتیکه در بندر فریجو ترتیب داده بود بمعرض فروش آورد اگر چه تنگی گذران ناپلیون بجهت این بود که دول مجلبه
مینمود و میخواست که هر گونه صورت و حالتی که از خاطر مهر مظاهر و ضمیر خیر او گذرد در ساعت او را صورت خارجی دهد لیکن وزرای
دولت فرانس نیز با او بنیک رفتار نمودند و باعث تنگدستی او شدند در مصالحه شهر فونتن بلو در فصل ششم قرار شده بود که دو کرور
فرنک هر ساله از فرانس از بابت مالیات بناپلیون برسانند و وجه مزبور را در دفتر بزرگ دولت ثبت کنند و این مبلغ را
حضرت امپراطور دارند که او را معطلی در مخارج حاصل نشود و این وجه را بانجام سفارت ناپلیون با پارس ملوک متفقه
قرار داده کرده بودند که از فرانس با امپراطور برسانند و وزرای فرانس از آن قرار شوشینه کردند و چه در ضمن این عمل خلاف حرکت
ناپلیون و قرارداد ملوک متفقه بعمل میآمد لهذا آن وجه را متقبل و دفتر مخارج مملکتی مندرج و ثبت داشتند که هر ساله عاید سازند
بعد از تشریف بردن ناپلیون بالبه فرستادن وجه مقرره را بتعویق انداختند وکیل دولت انگلیس مکرر بدولت فرانس رجوع نمود
که ناپلیون متغیر شود اگر تنخواه مرا وزرای فرانس عاید نسازند و از این سبب منقضی تجملات و شوکت من روی دهد خود را قادر بتحمل
که با این چند فوج که در رکاب حاضر دارم بخاک فرانس گذارم و انواع فتنه و صلاح در آن سرزمین برپا کنم وکیل دولت مزبور به جهت
لارد کسلری وزیر دولت انگلیس بالای این کیفیت مطلع ساخت لارد کسلری مکرر سختی و درشتی تمام بوزرای فرانس اعلام نمود که رفتار شما
نسبت بآن شیر خشمناک که در جزیرهٔ البه محبوس است مقرون بمصلحت نیست وزرای دولت فرانس این بهانه جستند که
تمام سال باید تنخواه را تمام و کمال با امپراطور ناپلیون برسانیم و حال آنکه وجه مزبور مقرری بود که باید در وقت و موقع
و قانون فرنگستان بناپلیون واصل گردد و ملکه در وقت ضرورت مساعده نیز پیش از موقع باو رسانند که معطل نماند
با وکیل دولت انگلیس نوشت که ناپلیون بدین سبب از وزرای دولت فرانس متغیر شده مشغول حرکت خلاف از وجنات احوال
او ظاهر گردد با رجاره وجه نقد رسید علاوه بر این بعضی اخبار نیز بناپلیون معروض شد که باعث وحشت
کاهی میگفته که محرک است که او را از البه منقول سازند و گاه بعرض میرسانید که ملوک متفقه اراده
فرستادن شما را بالبه پشیمان شده‌اند چه آن جزیره بفرانس و ایطالیا نزدیک و شما به شمار حرکت داده جزیره سنت هلن فرستند
این اخبار در فرانس و ایطالیا انتشار تمام یافت و آنان که در صدد این بودند که ناپلیون مجدداً شغل و عمل خود برقرار شود تقویت
اخبار میکردند و چون این خبرها بسمع شریف ناپلیون رسید تردید خاطر او زیاده گشت و مکرر میفرمود که اگر ملوک متفقه این عزم
کرده‌اند بهجا حرکت دهند بسکرهائی که در اطراف جزیره ترتیب داده‌ام خواهم رفت و تا هنگام مردن مدافعه با دشمن

خواهم کرد مورخ گوید در این زمان خلق انبوهی از هر سمت در جزیره مزبور گرد آمده بودند که خدمه حضرت ملحق شده
بنوعی که آن جزیره مختصر مطاف کل اهل ممالک روی زمین شده از غربا جمعی کثیر در آن جزیره مجتمع شده بودند بعضی
جهة دیدن حضرت امپراطور و توقف در مملکت مستقر او و برخی بسبب لقای بعضی مطالب و پاره از راه تماشا آمده
بودند و بندرات جزیره البه مملو از کشتیهای تجارتی گردید اکثری تجبه جمعیتی که از ولایات مختلف دیدن امپراطور بجزیره البه
بودند آذوقه آورده که بفروش رسانند و برخی بسیاحت به آنجا رفته بودند و بعضی باد مخالف در کشتی جهات
مزبور رسانیده و چهار فروند کشتی جنگی ناپلیون و هفده فروند کشتی تجارت اهل جزیره همیشه با ایطالیا و سایر بلدان
سیر کرده آدم و آذوقه بهر طرف حمل و نقل مینمودند و اخبار در خفیه بناپلیون میرسانیدند وکیل دولت انگلیس بعضی علامات
از اوضاع ناپلیون دریافت کرده بود لیکن بدلائل ظاهر از آن همچنین سبب است روزی مادر و همشیره ناپلیون از نزد
او بیرون آمده بسیار اظهار افسردگی نمودند و از احوالشان استنباط شد که امپراطور در این خیال است که از آن جزیره رحلت
فرماید ناپلیون در آن اوان دولت با سعید نفر از قراولان فرانسه بعضی را اخراج و برخی را بموطن اصلی شان
بود فرستاد و کمان اکثری این بود که امپراطور ناپلیون را از این عمل مقصود این بود که رضاجوئی از پادشاه فرانسه
پاریس متوقف بودند نماید و بعد از ملاقات ایشان را از پادشاه جدید روگردان کند و براین مدار که هنگام ناپلیون
دوباره خروج کند مجدد در زیر لوای او مجتمع آیند بالجمله وکیل دولت انگلیس آن اوقات در شهر لیفورن بود حاکم شهر
مزبور وقایع نگار دولت فرانس او را اعلام نمودند که ناپلیون بدون شک مصمم شده که از البه با قراولان خود بکشتی
بممالک فرنگ رود و نقطه کلی آن است که اول با ایطالیا رود و آنجا با عساکر خود متوسل گردد که در فرستن لوای خود
مشغول است ملحق شود بنابراین وکیل دولت انگلیس بکشتی که اسم آن پرطروج بود سوار گردیده و بطرف البه روان شد
چون وارد بندر جزیره مزبور گردید ملاحظه نمود که در عوض سرباز بهادران امپراطور که در لشکرها قراول بودند سربازان حرکت
میباشند وکیل مزبور در تعجب شده و از ایشان تحقیق نمود که صورت حال چگونه است ایشان خبر دادند که ناپلیون قراولان و
سربازان بهادران را برداشته با کشتی جنگی خود که انکانستانه موسوم بود و هفت عدد کشتی را با مرادش برده روان گردیده وکیل مزبور
مضطرب شده بحجره مادر و همشیره ناپلیون را ملاقات نموده دید که با اضطراب تمام نشسته در ناله و بیقراری حال
و در خیال ناپلیون اند که کدام سمت رفته و بچه بلا و مصیبت مبتلا شده خواهد شد و ایشان را گفته چنین بود که بطرف رفت

شاید

شاید است بوکیل دولت انگلیس تکلیف نمودند که در جزیره البه توقف کند تا خبر صریح از امپراطور برسد که کدام
سمت رفته امیر جزیره مزبور نیز در توقف او اصرار نمود و او عذر از ایشان خواسته بکشتی خود نشست و تفحص ناپلیون را
کرد بعد از کوشش بسیار همین قدر از اهل کشتی پرطروج برآمد که کشتی ناپلیون را در جنبی که بجنگی رفته بودند از دور
آورده مجملاً آنکه تغییر اوضاعی که در مملکت فرانس بعد از هجرت ناپلیون روی داد باعث قوت این عزیمت
مخالف گردید تبیین این مقال بر وجه اجمال آنکه در سال هزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق ۱۲۲۹ هجری از سلسله بوربان بادشاه
صاحب و مالک اورنگ سلطنت شد و در این تغییر اوضاع مردمان فرانسه تصور کرده که بر ایشان بهتر و خوشتر از ایام
اقتدار ناپلیون خواهد گذشت و امید خلق فرانس از سلطنت بوربان مانند ملاحظه درخت بارآوری بود که زیاد
شکوفه زیاد ظاهر شود و از زیاد شکوفه دلالت بر فراوانی میوهٔ آن درخت کند بعد از آن تمام شکوفه در رسیدن
میوه با غبار چنانکه منظورات او از هر رنگی و از هر راهی بعمل نیاید و میوه که در سنوات سابقه از آن درخت
انهم حاصل گشت مردمان فرانس در اوایل جلوس سلسله بوربان بنابر امیدواریها که داشتند بسیار خورسند و سرخ رو
و آسوده خاطر بودند و قانون اهل فرانس این است که بقدر اهل سایر فرنگستان ملاحظه ماضی و مستقبل امور کنند و بالجمله
آینده را مرتکب شوند بلکه بقدر وسع و طاقت بخورسندی و خوشحالی و عیش اوقات میگذرانند لهذا لویس هجدهم که
بچرب زبانی و شیرین کلامی معروف و سخنان خوش و نیکو بمردم میگفت در اول ورود به پاریس عموم مردم از رفتار او
توصیف و تحسین نمودند گرچه لشکر فرانس که ایشان مانند سابق اظهار سروری نمودند بلکه از وجنات احوال ایشان کدورت
و عدم رضایت استنباط میگشت و افواج قراول امپراطوری در آن زمان بقراول شاهی لقب یافته بودند گاهی که از
استقبال پادشاه جدید مرخص مینمودند و بشهر وارد میشدند از سیمای ایشان معلوم میگشت که گویا ایشان خود را
اسیران جنگ میدانند که از ولایات غریبه آورده اند نه آنکه از متعلقان دولت بوربان محسوب شوند و بخورسندی
خلق نثار کرده و اوایل و اواسط اهل مملکت بشکرانه آنکه از مطالبات گزاف ناپلیون خلاص یافته اند اظهار وجد و سرور
میکردند و ملوک متفقه از این راه که مردم مستبشر گردیده سلطنت بوربان شوند شکر گذار مقدم پادشاه جدید گردیدند
در عهود مصالحه و عقود آن چندان سختگیری ننمودند و آن تکلیفاتیکه در مصالحه با ناپلیون مینمودند بسیاری را تخفیف
و تبدیل دادند و اهل فرانسه در این واسطه مشعوف یافتند و اهل آن مملکت مرور و نزدیک معلوم نمودند که از وجود پادشاه

ضعف کلی در مملکت شیوع یافته و شل اهل فرنس شل و داستان آن حاله اینکه بود که قبل از آن معبد و ...
که شبی صالداتی سرخوش جام شراب گردیده و در عالم مستی و بیخودی بسر در رخود سقط گفتن آغاز کرده و دشنام داده چون
قاعده اهل فرنگستان این است که در عالم مستی مواخذه خطا از کسی نمی کنند لهذا صالدات مزبور را فردا نزد سردار برده
که بمقام مواخذه برآید خبار از صالدات مزبور استفسار نمود که شما دیشب که در دوش سخنان بیهوده و دشنام بمعبد و حرکات
قبیح نموده اید صالدات مزبور بی تحاشی نموده واقعه شب دوشین را منکر شد خبار اظهار فرمود که این مقاله در دعوی خود
صادق است دوشین عالمی بود که حال از آن عالم بی خبر است جامع الحکایات می نویسد در ابتدای ورود پادشاه
با پاریس اهل مملکت مانند صالدات مزبور از فعال خود که در هوای جمهوریه بعمل آورده و پادشاه را مقتول ساخته و
نعشش در بلدان بیرون آورده و پیروی ناپلیون کرده با تمام انکار و تحاشی جسته و کسانیکه طالب سلسله بوربون
چنین مکشف که گناه و تقصیر مهچیک از دو فرقه که خواهان جمهوریه و ناپلیون باشند و این کیر ما نخواهد شد چرا زیرا که ما
تاکنون صدیق پادشاه قدیم خود و دارا دست کیش ملوک متفقه بوده ایم و همواره مصالحه با خارج مملکت و
امنیت و رفاه داخل مملکت را طالب میباشیم مجملا این سه فرقه که طالبان جمهوریه و خواهان ناپلیون و پیروان بوربون
باشند هیچیک خود را مقصر نمیدانستند و همگی مانند صالداتا از عمل خود تحاشی میورزیدند و لویس هیجدهم چون علاوه
ملاحظه صداقت خلق را نسبت بخود نمود از ضعف نفس تمامی را مغتنم شمرده بملوک متفقه معلوم نمود که اهل مملکت همواره
طالب من بوده و میباشند و تمامی تقصیرات و خطاهای اهل فرنس با اختلافات و شورش و غوغای ایشان بواسطه وجود
ناپلیون بوده و چون او بجزیره الیه شتافت این غوایل مرکوره را نیز با خود برده و اهل مملکت فرنس با ناپلیون ساری که
نمی اسرایل جرم و خطای خود را تماما با او نسبت داده از میان خود بیرون نموده و او را نیز و خود راه نداده اند با عادات
سلاطین متفقه از مملکت خود راندند مجملا ملوک مزبوره تمنای پادشاه جدید را که دست نشان ایشان بوده در قرار امور مملکت
بعمل آوردند که مردمان فرنس با وکرد چ ورز تا ناپلیون رسیده کرده ملوک متفقه غالب بودن خود و مغلوب بودن اهل
فرنس را پوشیده میداشتند و اهل فرنس نیز اظهار این معنی نموده چنانچه ناپلیون هرچه از سایر ممالک از صنایع و صور
و الواح و غیره بفرنس آورده و زینت پای تخت نموده بود موافق عدالت این بود که ملوک متفقه از شهر پاریس
اشیاء را بمالکان اصلی خود فرستند محض رضا جوئی اهل پاریس هیچیک را از جای خود متحرک نساختند که شهر از آن زینت نیفتد

وجمع

ومجموع مجوسان جنگ را که چندین هزار نفر بودند بدون بنگه در اخراب گفتگو و با ایشان جواب و سوالی کنند و مال امرا
بکرنه که از ایشان بیس چه امر سادر خواهد گشت اذن مرخصی دادند که بموطن اصلی خود روند و این رفتار ملوک متفقه با
اهل فرنس شبیه آن دایه نادان است که کاردی بطفل نموده باشد که باسباب جرب و آلات ضرر رو تیب است و طفل بود در
طلب آن کارد مویه کنان و موی کنان و دایه بجهت بیکات آن را بطفل داده و ضرر ها هم از آن بطفل رسد و نتیجه این
اعمال بی ثمر و نا پسند در اوایل سال مستقبل بر ملوک مزبوره آشکار گردید مجملا چون اعاظم فرنس لوئی شاه سلسله بوربان
بسریر سلطنت دعوت نمودند از جانب اهل مملکت و خود جمهور دو شروط چند منعقد کردند و اهل مجمع دیوان حکمی در آن باب
صادر نموده مرقوم داشتند که ما لوئی ششتیلیس دویم برادر پادشاه سابق را بسریر سلطنت دعوت نمودیم بدین شرط که او
تعارف معاهم جمهور را قانون نامه که ترتیب داده خواهد شد قبول کند و از قرار آن قانون نامه بر نظم و نسق امور سلطنت پردازد
مورخ گوید بدین دو شرط که یکی تعیین پادشاه در مملکت و دیگری ترتیب قانون نامه از اهل مجمع دیوان باشد مشروط نمودند
و آن شرط این بود که فرمان و مقرری صحاب دیوان خاص با ترتیب باشد و بوراثت جبل ایشان منتقل گردد و مرسوم
ناپلیون نیز با دوام الحیوة در حق بعضی از ایشان این عمل را مقرر داشته و با ایشان نوید داده بود و بعد از فوت هریک از ایشان
بهرچه مصلحت مقتضی بود معمول شده و هرکه را که سزاوار دیده با عطای منصب و نشان و مقرری سرافراز و مباهی میداشت
مجملا لوئیس هیجدهم از قبول این شروط انکار ورزید و گفت که سلطنت فرنس بالارث بمن منتقل میشود و هیچ جبرا از ارث خود
استعفا ننموده بودم که مرا حال امرای دیوان خاص سلطان جدید فرض کنند و تازگی با ورنگ شاهی نشانند با اخره
پادشاه مزبور شروط مرقوم تاج سلطنت بسر نهاد و فرمان و دستور العمل در مجاری امور مملکت و دولت صادر نموده اهل
مملکت اعلام داشت که کنون مقتضی وقت این است که بقرار و دستور العمل اجداد خود که در مملکت متداول بود بلطف عام
جمهور پرداز یم و تفاوتی در شور و مصلحت ملکی جهت عموم مردم در رفتار پادشاه بروش اجداد خود حاصل نموده احکام
ملکیه را امرای دیوان با پادشاه یا پادشاه با امرای دیوان اظهار نماید مقتضی بحال خلق است چه وقوع آن در هیچ
محل امور اهل مملکت و ثبات آزادی ایشان نمی گشت لهذا از کسی مخالفت آشکار نشد و پادشاه بروش اجداد خود
بسلطنت اقدام کرده و در نظر داشت که چنان رفتار نماید که رجال دولت از طالبان خود و خواهان جمهوریه و غیرهم
از او خورسند باشند و در آن اوقات مجمع دیوان منحصر در طایفه مزبوره بوده و منظورات هیچیک بعمل نیامده و تو ...

ثم ندرا بمنصب وزارت دول خارجه منصوب ساخت و مأمور نمود که بپای تخت لندن رود و در مجلسی که اعیان دول فرنگستان
مجتمع و در قرار امور بری و بحری و تجارت گفتگو مینمایند حاضر شود و از جانب دولت فرانس امور مملکت مزبوره را فیصل دهد
و دوپان را بوزارت جنگ منصوب نمود بعد از چندی مرشل سالت را بآن منصب جلیل سرافراز داشت مورخ گوید چون
خبر وزارت جنگ مرشل سالت بسمع شریف امپراطور ناپلیون رسید از روی صداقت فرمود که مرشل مزبور …
مشهور میباشد در صورتیکه مهمان وطن و دوستان بنظامات امور مملکت فرانس ظهور و خروج کند و الا مرشل سالت از همه کس در
سلطنت سلسله بوربان اکراه میورزد و بصداقت خدمت نمی‌نماید بلکه در این اندیشه خواهد شد که کسی از نسل بوربان …
و بعد از چندی همین فرمایش امپراطور صورت وقوع حاصل نمود و خزانیان یکی از مهمان پادشاه که در ایام هجرت او
مملکت فرانس همواره ملتزم خدمت او بود و نام او را بلکاس میگفتند اگرچه وزیر اعظم پادشاه نبود لیکن چندان رسوخ …
نمود که احکام پادشاه تماما بتوسط او بوزرا و رجال دولت میرسید و هرکه بادشتوسیل ملک مطلوب و مقصود او بنجاح
مقرون میشد و از این جهت نیز رجال دولت عموما رنجش از پادشاه حاصل نمودند و پادشاه بسبب این شخص منظور اهل فرانس …
و علاوه بر این چون در مصالحه اهل فرنگستان چنانچه سبق ذکر یافت آنچه ولایاتی که ناپلیون از سایر ممالک بر مملکت فرانس افزوده
هنگام مصالحه ملوک مزبور تمامی آن ولایات را از فرانس موضوع نمودند و حدود فرانس مانند سابق شد لهذا جمعی از اهل مملکت بسیار
ازرده خاطر و ملول گشته شکایت آغاز کردند در باب ولایت بلجیم هرچه اصرار و مبالغه نمودند که از فرانس موضوع نشود مفید
نیفتاد از این سبب زیاده اهل مملکت در شکوه آمدند و همهمه میان مردم افتاده و آنان که طالب ناپلیون بودند …
مردم را اغوا مینمودند و عموم خلق فرانس چون اینگونه رفتار ملوک متفقه را از تحریک کارکنان دولت انگلیس میدانستند که
ایشان میخواهند که این ولایات از فرانس موضوع شود بر این شدند که بمقام تلافی آیند در آن اوقات اهل فرانس سه فرقه
شده خواهان بوربان و طالب ناپلیون و پیروان جمهوریه و این سه فرقه از اوضاع پادشاه خود رنجیده … آمده
که چاره در آن باب بکنند و تمامی لشکر نیز که چندین سال که در تحت لوای نصرت پیرای ناپلیون پیوسته در فتح و ظفر بوده
از این اوضاع که باعث خفت ایشان بود ملول شده چنین مقرر داشته که اگر امپراطور از البه خروج کند کمر او را محکم … شوند
و متعادل یکصد و پنجاه هزار از لشکر فرانس که در محاربه مسکو و سایر محاربات اسیر دشمن شده و ملوک متفقه ایشان را آزاد …
باوطان خود راجعه بوده در فرانس منتظر فرصت شده و هنوز داغ اسیری در دل ایشان بود و حمیت غیرت و حمیت ایشان …

بر این خیال شده که لوای عصیان برافرازند و آشوب و هنگامه برپا کنند و در مدت سه سال بود که ناپلیون بجنگ و جدال
اشتغال داشت وجه داخل مملکت که فی مخارج او نبود بقدر شصت و شش کرور زر سلوک متعهد اهل مملکت گشت و در این وقت …
که از تحت مراو را یاری کنند وجه مزبور را از منافع ممالک مسخره مهیا سازی داده چون اوضاع پریشان و در البه …
مزبور بر ذمه دولت قرار گرفت و بایست داخل مملکت فرانس افزوده شود تا دین اهل مملکت ادا شود و در آن نیز مخارج گزاف …
و فوج عساکر ملوک متفقه در فرانس پست داده وجه عساکر مزبور مالیاتی که در ایام ناپلیون … از فرانس مطالبه کردند اهل مملکت
آن زمان آگاهی حاصل شد که امپراطور ناپلیون را با جلالت قدر و بلندی مرتبه که در حصول مفاخرت اهالی فرانس …
مصروف میداشت از دست داده بذلت و خواری نیز افتاده و مالیات سابق نیز مطالبه میشود بدین علت نیز عموم خلایق
شورش و غوغا را مستعد شده فرصت میجستند و مانند اجزاء مستعده حاره که بمحض احساس حرارتی در گیرد فتنه …
و آشوب و انقلاب کنند فصل دهم در بیان نقض تعرب جنارال فوش از پادشاه جدید و همداستان شدن او با رؤسای
جمهوریه و مجمع سفرای دول فرنگستان در شهر وینه و اندیشه نمودن مرشل سولت از مآل سخنان سفرا و مراوده او با …
و فرار نمودن ناپلیون از جزیره البه و رفتن وی بکنت و روانه شدن بشهر پاریس و ملحق شدن سه هزار عسکر فرانس
با ناپلیون در شهر قرانبل و توقف وی در شهر لیان و تعیین وزرا و اصدار احکام از آنجا و اندیشه نمودن پادشاه و رجال
دولت وی و هنگامه آرائی جنارال فوش و خیانت مرشل نی و طغیان لشکر بوربان در شهر لمون و هجرت پادشاه از شهر پاریس
و رسیدن امپراطور ناپلیون بپاریس مورخ گوید جنارال فوش که ذکر آن گذشت و مکرر گفته شد در آن اوقات در شهر پاریس
متوقف بود و از چگونگی اوضاع شایعه آن زمان مراو را ممکن نبودی که در آن انقلاب زمان و کارهای پریشان …
و وقوع فتن و عروض حوادث و انتقاش امر دولت بدون آنکه مباشر امری از امور دیوان شود تواند زندگانی نماید
و از شرر آتش فتنه سلطنت بوربان که آنا فانا در اشتعال بود و در آن چشمه خورشید تیره و تار و ذات صحیح و سالم اوقات بسر برد
و فراخور احوال و رسم و رسم خود زندگی نماید و جنارال مزبور در آن ایام که ناپلیون در صدد تخریب خیال قوانین جمهوریه
بود بناپلیون از هر جهت امداد نمود بخصوص در انهدام خیال در قتل آنان که سالاران جمهوریه بوده اند و بعد از انهدام این
طایفه جنارال مزبور بر این شد که ناپلیون را نیز بوضعی از سلطنت فرانس خلع و ولیعهدی مراو را قرار داده یا وضع سلطنت را تغییر
دهد که خود تواند صدر اعظم آن شود و باین جهت دو کرت قریب باین رسید که ملوک متفقه … آخر الامر بعلت جلای وطن

جانی از محافظه بیرون برد و زمان ورود ملوک متفقه به پاریس خانواده فوش در انجا بود که به سر مرفت
خود را چاره انگیزد بعد از چندی خود را به پاریس رسانید باین اندیشه افتاد که پادشاه را بجوید و ایل و عیال
خود را در نظر او جلوه گر سازد بار تخت که مجمع صحابه دیوان که اکابر دانشوران در آن قرار بود
حاضر آمد ملاحظه نمود که چون اصحاب کبار جمهوریه هریک داخل شدند علامات ضحک و تسخر از سایر صحابه
بایشان ظاهر میگشت خانواده مزبور فرصت را فوت نکرد و با ایشان اعلام داد که کسی که متهم ... وزارت
گردد البته ازان منصب معزول شود باز چنان رفت که از وحشت احوال خلق ملون خاطر ایشان ...
نکند و یکی از رجال دولت جدیده گفت بخاطر داری که در فلان وقت بخصوص پادشاهی پادشاه جدید ...
سخنان ناصواب میگفتی حال چه شده که رجال جمهوریه را استهزا مینمائی بالجمله خانواده مزبور را معروف
پادشاه نمودند و او بعلت اینکه خود را وزیر اول مملکت فرنس نماید به پادشاه تکلیف کرد که اگر خواهی ...
پیشرفتی حاصل آید پیروی اهل مملکت را از دست مده چون اهالی فرنس جمهوریه را طالبند هرچه آثار و علامات
جمهوریه در عهد سلطنت شما شیوع یابد بیشتر مردم در این دولت در رزیا دخواه بود و بدین گفتگو مصلحت
بصوابدید پادشاه چنین داشت که شقه و جانه بیدق را مانند ایام جمهوریه به سه رنگ قرار داد و با قبه که علامات
خاص اهل فرنس است بکلاه خود ترتیب دهد مورخ گوید که خانواده فوش را ازین عمل مقصود این بود که
میخواست پادشاه را بر این دارد که اعتماد و وثوق تمام بصحابه کبار جمهوریه بهم رساند که اغلب امور دولت مصلحت
دولت را با ایشان بمیان آورد و جز او کسی نمیتوانست که رابطه مابین پادشاه و جمهوریه شود و بدین جهت
مرجع شود و علو قدر یابد و از اسرار امور دولت اطلاع حاصل نماید بالجمله خانواده فوش بتدبیر رسید و از ات
متمکن شد و اوامر و نواهی پادشاه از او صادر میگشت و رجال دولت پادشاه بر فوش حسد برده دیدند
که اگر پادشاه آداب جمهوریه را مرعی دارد و با اصحاب جمهوریه که در حقیقت قاتل برادر پادشاه هستند متحد شود و
معلق کند تمامت افواه الناس او را ضعیف العقل و سخیف الرای خواهند شمرد و ارادت خود را از او سلب خواهند نمود
نه تنها رجال دولت بل طبقه اهل هر مذهب و فرقه از او مایوس و منحرف خواهند گشت بعلاوه این تکلیف مسئول خانواده
فوش مقران باب مقبول نیفتاد و خانواده مزبور به سزای عمل رسید که همان سبب چنین شد که او از ناپلیون منقطع العلاقه ...

وامر او را پیشرفتی حاصل شود و آن تدبیر این بود که اولا خود شرحی بناپلیون مرقوم داشت که توقف شما در جزیره البه مصلحت
کار نیست و در آن مکان محقر نسبت امپراطوری و لقب آن باعث بدنامی شما و تمسخر مردم میگردد و اکنون وقت مقتضی است که
از جزیره البه بولایات ینکی دنیا روان شوید و در آنجا مانده امرار وقت کنید و اوضاع سلطنت را از خود خلع نمائید و سواد آن مکتوب را
به پادشاه نمود بلکه او نیز از بیرون کردن ناپلیون از جزیره البه اهتمام کند و چون اصرار پادشاه در این خصوص باعث هیجان
غضب ناپلیون است چه او متحمل این حرف نخواهد شد و تدبیری خواهد انگیخت که اختلال امور مملکت در ضمن آن مشهور شود لهذا اهل مملکت
محتاج برای و تدبیر دانایان خواهند گشت و وجود من ناچار خواهد بود لیکن پادشاه از جوانمردی خود از قبول این مطلب خود
انکار ورزید و خانواده فوش را طبع فتنه انگیز او محرک شده و از شهر به ییلاق شتافت و در آنجا با دوستان قدیم خود
که اصحاب کبار جمهوریه بودند در خفیه بنای مراوده نهاد و بفکر هنگامه آرائی افتاد و اصحاب جمهوریه نیز از تولیف ایشان
ادخورات شدند و مقرر داشتند که محسنات اوقات ناپلیون را با قباحت اعمال بوربان گوشزد خاص و عام ...
ورعیت نمایند و ایشان را از سلطنت بوربان منحرف سازند مورخ گوید الشری ما اعتقاد این است که منظور خانواده
فوش و اصحاب جمهوریه این بود که امپراطور ناپلیون دوباره بسلطنت فرنس منصوب شود و ایشان بخصوص از ناپلیون
هراسان بودند و وحشت و نفرت از پادشاهی او داشتند و مقصود ایشان این بود که امیر اورلئین را بپادشاهی برقرار
کنند و امیر مزبور از اقوام دوری لوئیس هیجدهم بود لیکن بجوانمردی و ادراک و هنر معروف بود نمک خود ... که فرصت ایشان
خورد لهذا از نسلی که در عزل لوئیس هیجدهم و نصب او در سلطنت نوشته بودند بنظر پادشاه رسانیده اصحاب جمهوریه را از
پادشاهی مقطوع نمود مرتجه اصحاب جمهوریه در باطن با شخاصی که طالب ناپلیون بودند متفق شده بنای هنگامه آرائی
نهادند در خلال این احوال سفرای دول فرنگستان در پایتخت نمسا که در شهر وینه است بجهة نظم امور ممالک فرنگستان که بحکم
ملوک متفقه مجتمع آمده و در ضمن گفتگو سخن از اوضاع ولایت ایتالیا که مرتبش مورات پادشاه آنجا بود بمیان آمد
تلرند از جانب دولت فرنس سخن آمد که ایتالیا ولایتی است که ناپلیون خود بحیطه تصرف آورده و داماد خود مورات را
بپادشاهی آنجا برگزیده الحال او بر این حال باقی مانده محتمل است که وقتی موجب فتنه و باعث اغتشاش ممالک فرنگستان
شود اهل مجمع گفتند که حال وقت آن گذشته که تغییر و تبدیل در اوضاع آنجا توان داد چراکه در شهر پاریس ملوک متفقه
این طریق مقرر داشته اند که اگر مورات پادشاه آنجا باشد تلرند پاره نوشتجات مدرک و نقصان نمود که مابین ناپلیون ...

و همشیره او کارلالین و مرشل مورات زن و مرد شده بود و بزبان آورد که این طرز نوشتجات میان ناپلیون و ادونا
بنابیت نوشته شود و دوک ولنقاسان در جواب چنان نمود که از اینگونه نوشتجات خیانت ملوک متعهد از مورات
معلوم نکرد و چرا او با ناپلیون بطریقی راه خیانت گرائیده که این مکاتبات تا الی تمام این ایشان حاصل شود
مورخ گوید منشور این نشان اسفرا در میان داشته که خبر مرشل مورات رسید و او بواسطه افتاد که کاه شود چنان
مصلحت دانند که مرا از نیپل معزول نمایند لهذا از ملوک متفقه کناره جسته با ناپلیون مراوده آغاز نهاد و چون والی
نیپل بجزیره البه نزدیک است مراوده ایشان با کمک بتوجه احسن خیر بوده و مورات از پادشاه فرنس نیز مشوش بود
اهل شهر پاریس نیز عقد الفت درزمان مراوده او با اهل شهر مکاتبه مرتب مباشرین پادشاه فرنس آمد که
جنارال اقسل تن که یکی از سرداران لشکر فرنس بود مکتوبات نوشته آن بنظر پادشاه رسانیدند و مضمون آن این بود که من
جانب خود و جمعی متعهدم که اگر شما در سلطنت نیپل استحکام نیابید و امدادی بشما لازم شود بمحض دعوت اطاعت خواهیم
نمود پادشاه فرنس بعد از مطالعه مراسله مصفه موجب جنارال مزبور را مقطوع نموده او را از پاریس اخراج کرد جنارال
مزبور در فتن انگار ورزید پادشاه امر فرمود در کورت مرشل او را بمقام اثبات تقصیر آوردند و او تقاعات و اقرار تقصیر خود
ببانت ذمه نمود و دست پادشاه را بوسیده سوگند یاد کرد که پیرامن خیانت پادشاه نگردد و دانسته بجه طریق سوگند
خورده فا نمود عنقریب مذکور خواهد شد مملکت فرنس مخالفین پادشاه در دو مقام اوضاع فراهم آوردند که لوای
طغیان برافرازند یکی درحالیکه ناپلیون از جزیره البه بیرون آید و بخاک فرنس پا گذارد و دویم هنگامی که پادشاه
از شهر پاریس اراده فرار کند در عرض راه لشکریکه در تحت اختیار جنارال اکمند بود پادشاه را با من تبع او از فرش
محبوس نگاه دارند و مراتب را معروض رای حضرت امپراطور نمایند که هرچه او فرماید معمول دارند مورخ گوید منشور معلوم
منشور خیر نشد که ناپلیون در عرض یازده ماه چه زمان رضا بتکلیف اهل مملکت داده که از جزیره البه بیرون آید
محقق است که در روز یکشنبه جمعه سیوم هشتم ماه فبروری که آخر دلو بود حضرت امپراطور با قراولان خاصه خود
سوار کشتی جنگی خود که اسم آن چنانچه مذکور شد فلاتیه بود با هفت کشتی کوچک از جزیره البه روان گردید و تمامی
لشکر او که در نظر داشت که بواسطه ایشان جمعیت مخالفین متفرق سازد قریب هزار نفر بودند و همشیره ناپلیون که
ادا نام بولین بود بدین حیله که مقصود ناپلیون را مخفی دارد در آن شب ضیافت عظیم برپا نمود و در آن محل مغنیان خوش

خوشنوا

خوش نوا و رقاصان زیب التعارف داده محفل را رشک بهشت از وجود ماهرویان خوش سرشت نمود و بعد از
انقضای مجلس مهمانی علی الغفله مجموع صاحب منصبان را که در مجلس بودند دعوت نمودند که سوار کشتی شوند و تمامی بر کشتی نشسته
روان شدند مورخ گوید در عرض دریا ناپلیون دو بار از خطر استخلاص یافت یکی از کشتی جنگی فرنس که او را اسم زفیار بود
بار اول کشتی ناپلیون برخورد ناپلیون امر فرمود که قراولان در اطاق کشتی پنهان شده بزرگ کشتی جنگی فرنس چنان
دانست که این کشتی بجزیره البه است و بجای دیگر می رود نه است که ناپلیون است و فرار می نماید با بزرگ فلاتیه از
بواسطه سابقه آشنائی تعارفی بعمل آورده و گذشت و دویم آنکه وکیل دولت انگلیس از شهر لقحاران بجزیره البه وارد آنجا
بتعاقب ناپلیون بر کشتی نشسته روان گردید اگر وکیل مزبور در دریا با ناپلیون میرسید دور نبود که چشم زخمی با او رسانیده
لیکن چنانچه ذکر شد وقتی رسید که ناپلیون از دریا بیرون رفته بود مجملا در روز اول ماه مارچ که نهم دلو بود حضرت امپراطور
امر فرمود که علامات دولت امپراطوری را که با قبه سه رنگ بود که لشکر رعیت و ارباب مناصب اهل مملکت بکلاه خود نصب
میکردند آشکار نمودند و از بندرکن که چندان مسافتی بشهر فرجیث که یکی از شهرهای فرنس است ندارد بخشکی رفتند
و مکان مزبور آن مکان بود که ناپلیون از مصر بآنجا مراجعت کرده در آن مکان پای بخاک فرنس نهاد و آن مملکت
وسیع را بتصرف آورد و نیز در آن مکان از کشتی نشسته بجزیره البه رفت مجملا حضرت امپراطور بمحض خروج
از کشتی مردان انگلیس خدمت واندیشه بخاطر خود راه داده و مخوف و شکسته احوال شود با آن هزار نفر داخل آن مملکت
وسیع پرآشوب شد که نه ماه قبل از آن بنهایت اکراه او را از آنجا اخراج نموده و وارث بالاستحقاق سلطنت را بر اریکه
پادشاهی متمکن ساخته امپراطور بعزمی جزم و همتی بلند که همواره با او بود راه شهر پاریس را پیش گرفت و از هر شهر و بلده
و بلوک که میگذشت مردم از خطه او متحیر شده نه دانستند که بدشمنی آمده یا بدوستی که با و امداد نمایند یا ممانعت
ورزند حاکم در عرض راه امپراطور را از منع او دستش پاینده طلبه بیک و بزرگان مملکت باستقبال او رفته و سپاه او شدند
مانع از عبور و مرور او نمیشدند حضرت امپراطور چون عجله در رفتن شهر پاریس داشت توپخانه مختصری که داشت در عقب گذاشته خود
بسرعت تمام بجانب مقر سلطنت شتافت مورخ گوید چون امپراطور بشهر گرینوبل که مهد طغیان شهرت یافته بود
نزدیک شد روستائیان آن سرزمین بشارت قدوم او بشارت میمنت دادند بزرگان و علما و قضات و مباشرین امور
دیوانی شرفیاب خدمت او شدند از آنجا نیز گذشته بجائی رسید که بسبب وجود ایشان فتح و نصرت و اقبال و ادبار بخت

ناپلیون ظاهر گشت توضیح این مقال آنکه مرشال سالت که وزیر جنگ دولت فرنس بود چند فوج از افواج معین نموده
که از مکان خود حرکت کرده ما بین شهر لیان و شهر چمبری را که در صحرا ایمپراطور واقع بود مسدود نمایند و مرشال نی
پیمان نمود که افواج مذکور را بجهت امور آن مکان نمودم که پیروی رای تلرنه وزیر دول خارجه فرنس [illegible]
و او در آن اوان گفته بود که باید سرحدات و معابر را مضبوط نمود که اگر قرار کار داده نشود آتش جنگ و غوغا در فرنس
افروخته خواهد گشت این عمل مرشال سالت اگرچه از راه خیرخواهی دولت فرنس بود لیکن در انظار چنان جلوه گر آمد که او اسرار را
عمداً بمحل عبور ایمپراطور فرستاده که قوت کار او شوند الحاصل در پانزدهم حوت جوق جوق عساکر فرنس بسرداری کولونل [illegible]
بشهر قرنابل وارد شدند و ناپلیون بحوالی معسکر نور رسیده و لشکر از وصول او مطلع شده صف حرب آراستند ایمپراطور
چون این حالت را مشاهده نمود لشکر قلیل خود را در مکانی قرار داده تنها بنزدیک صف مخالف شتافت و فریاد برآورد که
هر یک از شما اراده دارید که ایمپراطور خود را بهلاکت رسانید کنون وقت که تمنای خود را بجا آورید افواد لشکر فرنس از
استماع این سخن و دیدن ایمپراطور خود که سالیان دراز در رکاب او عادت بنصرت و فتح نموده بودند تفنگ از دست افکنده بگرد
او مجتمع شدند و آواز ایمپراطور زنده باد برآوردند در این اثنا کولونل [illegible] از شهر [illegible] با فوج رسید چون نزدیک رسید
آمد بیدقی که علامت طغیان و نافرمانی بود و تا بطرف ناپلیون شتافت نمود و بعد نادم شده باقیه سه رنگ که از [illegible]
ایمپراطور ناپلیون و او در جوف طبل سربازان پنهان داشت بیرون آورده بسربازان تقسیم نمود و هر یک بر کلاه خود
و این دو لشکر با نهایت شعف و سرور یک لشکر محسوب شدند مقارن این حال مرشال [illegible] که سردار لشکر [illegible] بود
گردید چون حال را بدین منوال مشاهده کرد بعد از اندک گفتگو با کولونل و افواج او از میان ایشان بیرون رفت
و جنرال [illegible] را که در شهر قرنابل بیگلربیگی بود مستحفظین آنجا محبوس کرده شهر را تسلیم حضرت ایمپراطور نمودند در آن وقت
ناپلیون سه هزار نفر لشکر و چند عراده توپ و قلیلی آذوقه مالک بوده و قدری قورخانه و ادوات حرب نیز بهم رسانید و با [illegible]
بسیار بعلامت رفتار فرموده جنرال [illegible] را نیز بدون اذیت رخصت نمود که بهر جا خواهد برود دفعه اولی که خبر خروج
حضرت ایمپراطور بشهر پاریس رسید تعجب اهل شهر از وحشت ایشان زیادتر گردیده [illegible] و امیر [illegible] بسمت شهر لیان
روان شدند و امیر [illegible] بشهر [illegible] شتافت و از کارکنان دولت و بزرگان شهر پاریس اکثری جانب داری پادشاه
خود مینمودند و سفرای دول فرنگستان که متوقف پاریس بودند مراد ایشان را اغوا نمودند که ملوک متفقه زود بشما امداد خواهند

رسانید و افواج را طلب و لشکر گرداوری نمود و اعلام نامها جهت اطمینان و جرات اهل مملکت صادر و بایشان اعلام
کردند که اگر پادشاه شما [illegible] هم باشد در این وقت [illegible] سکه رانید و اگر ناپلیون استقلال بهم رساند
بار دیگر زحمت و مرارت و خسارت و جنگ و کشته شدن خواهید کشید روزی یکی از خاتونان فرنس در عمارت شاهی
بدوک دبری عرض نمود که اگر شما این قدر مردانگی و همت ندارید که با ناپلیون محاربه کنید ما را بگذارید که فرزندان و بیوه زنانی که شوهران
ایشان را ناپلیون بکشتن داده طلب فرما که ناپلیون را مانع از ورود فرنس آیند و مرشال سالت چنانچه مذکور شد
اصرار مینمود که هرچه از لشکر و صاحب منصب که بضعف موجب سکینه و از خدمت مرخص نموده‌اند همه را طلب کرده بر قرار سابق
و احکام صادر کنید که مجتمع شوند هنامی دولت چنان تصور نمودند که او از راه خیانت و بدخواهی سلوک میدارد اعیان دولت او را
از وزارت جنگ معزول کرده کلارک را بجای او برقرار نمودند و عسکری در شهر ملون که یکی از شهرهای فرنس است و بپای
تخت دو ولایت [illegible] و سین میباشد ترتیب داده و از هر طرف لشکریان بمکان مجتمع ساختند مورخ گوید منور
لوک دبرنت و طایع سلسله بوربان بالمره بانحال [illegible] بود و پاهی که در شمال فرنس
جمع شده بودند منظور صاحب منصبان ایشان بود که سپاه را برداشته با ایمپراطور ملحق شوند و منظور صاحب منصبان بر تمامی لشکر معلوم
شده اراده کردند که ایشان را گرفته مقید سازند صاحب منصبان بجهت تمام فرار اختیار کرده لشکر نیز متفرق شده
و مرشال [illegible] نیز لشکری فراهم آورده بایشان اعلام نمود که در شهر پاریس اغتشاش حاصل شده و بآنجا باید رفت و
هنگامه و آشوب را فرونشانید و مرشال [illegible] منظور این بود که بآن بهانه لشکر را بشهر پاریس برده و پادشاه و تبع او را
گرفته محبوس کند در عرض راه مرشال [illegible] نیز با ایشان دو چار شده ایشان را از رفتن شهر پاریس باز داشت و اتفاق
نهانی و منظور صاحب منصبان را مرشال [illegible] یافت نموده ایشان را نیز متفرق ساخت و مرشال [illegible] را محبوس نموده بشهر پاریس
فرستاد مورخ گوید اگر پادشاه و مرشال [illegible] بلقب [illegible] جرات نمی کردند که پیرامون فتنه و فساد گردند
چون پادشاه را آن مقدار قوت نفس نبود که در آن مقام مراتب صولت خود را بمردم ظاهر سازد مجلس ادعای نمود
و این اوقات ناپلیون را روز بروز در کار ترقی حاصل میشد و مانعی در عبور از شهر [illegible] نداشت تا بشهر لیان رسید
خارج شهر نزول فرمود شاهزاده [illegible] و امیر [illegible] و مرشال [illegible] که حکومت شهر مزبور با ایشان بود همراهی
کردند که لشکر را نگاهداری کنند و اهل شهر را در خدمتگذاری پادشاه فرنس ثابت قدم سازند و ابواب قلعه را بسته بناپلیون راه

از دخول شهر ممانعت نمایند چاره پذیر نشد و بی اختیار از لشکر و رعیت اهل شهر آواز امپراطور مانده باد بلند گشت برسل
مقدم آمده و امیر مارشال ... ناچار شده رو بفرار نهادند و اهل شهر اراده کردند که از جهة احترام قراول باتفاق
ایشان فرستند شاهزاده مارشال قبول ننموده گفتند سوار ... ایشان و حمایل داده سوار ... راه اراده خود
بدولت پادشاه و حق شناسی او سلسله بوربان باتفاق او روانه که او رسالت بمنزل رساند مجملاً حضرت امپراطور
با هفتصد نفر در شهر لیان که پای تخت قدیم فرنس بود توقف فرمود که لشکر خود را آسایش دهد و استمالت نموده ... ورود
و تعیین امنای دولت کند و ارباب مناصب را مشخص نماید و احکام صادر فرمود که ... وزیر عدالتخانه دولت ...
اخبار اول فرنسیس ... منصوب ساخت و دیوانت را وزیر جنگ نمود و نوشتجات متوالی باطراف و جوانب
فرستاده از جلوس خود مجموع اهل فرنسیس را مستحضر ساخت و احکام چند پی در پی در باب نظم مملکت صادر نمود و تغییر و تبدیل بسیار
در امورات داد اول حکم فرمود که هر چه تغییر و تبدیل در ایام غیبت امپراطوری در عدالتخانه و محکمه قضات ...
واقع گشته کلی برچیده و منسوخ شود دویم تمام صاحبمنصبان و غیره آنانی که از ... وطن بوده در ایام غیبت امپراطور
از سایر دولت بفرنسیس آمده و پادشاه فرنسیس ایشان را در نظام صاحبمنصب نموده بود کلی معزول باشند سیم حکم فرمود که تمامی نشانها
و علامات منت لوئیس و بیدق سفید و ... سفید و سایر نشانها و علامات پادشاهی سلسله بوربان باطل کرده و در عوض
انشان لوای سه رنگ و سایر علامات ناپلیونی هویدا شود و فرمایش چهارم آنکه اموال بوربان ضبط امپراطور باشد و اموال
سایر مهاجرین وطن که بحکم پادشاه فرنسیس ایشان تفویض شده ضبط نمایند پنجم اشراف و امرای قدیم معزول گردند و
القاب فئودال متروک شود و در جاهایشان ضابطان ولایتی برقرار گردند ششم مجموع متروکین وطن که در ایام
غیبت ناپلیون بفرنسیس رجعت کرده بودند باخراج از وطن مامور شدند مگر آنانی که قبل از رفتن ناپلیون بجزیره البه
ایشان را اذن رجعت داده شده بود و اموال این اشخاص را نیز ضبط نمودند هفتم آنکه فوج همایون امپراطور دوباره برقرار شوند
و از مالیات املاک و اراضی خالصه جات که از املاک منت لوئیس بود بر مقرری سابق ایشان افزوده شود هشتم آنکه
مهاجرین وطن آنانکه سلاح حرب در مخالفت اهل وطن برداشته بودند و ایشان را پادشاه فرنسیس ... ارکان ...
گذارد دولت نموده بود که رتق و فتق مهام پردازند بحکم امپراطور از مجمع ... بهانه مخالفت اهل مملکت که ... برایشان
گشته اند معزول شوند و در عوض مانند ایام سابق جمهوریه برقرار شوند و ... قرار دهند که در آن ... مرکبا

بهرکار

بهر کار که صلاح دانند منتخب کنند که در باب مناصب دفتر و مباشرین امور مملکتی برضای عموم مردم بگذارند ...
بپردازند و از این قرار دو چیز در نظر داشت یکی اینکه هر نوع تغییر و تبدیل در امورات دولت اقتضا کند باتفاق اهل مجمع
واقع شود دویم اینکه منصوبت حرم و فرزند خود را بصوابدید عموم اهل مملکت تاج بر سر گذارد که حرم او امپراطوریس شود
و فرزند او ملقب بپادشاه روم قدیم و تاج سلطنت بر سر نهد بعد از آنکه حضرت امپراطور این احکام را از شهر لیان
مرقوم داشت و قراری در امر سلطنت فرمود از آنجا حرکت نموده با طمینان و آرام تمام بطرف شهر پاریس روان گردید
و چنان از ولایات عبور میکرد که گویا پادشاهیست که از امور دولت خستگی بهم رسانیده و میخواهد چندی از مصاحبت
مردم کناره جوید نه اینکه خواهد افسر سروری از پادشاه فرنسیس ستاند اکثر اوقات در مقدمه لشکر تنها کالسکه سوار
کالسکه گاهی بر اسب سوار میشد و تفرج مینمود و گاهی چند نفر از نیزه داران ملک که ناپلیون اعتماد بسیار بر ایشان داشت
همراه او بودند و چون از شهر و دهات عرض راه که از عبور و مرور سپاه ملوک متفقه خراب و منهدم شده بود میگذشت
مردم که از دیدن امپراطور خود که منفرد بدون عظمت و جلال و قراول در میان ایشان میبود و از ایشان در نهایت
التفات ضرر و خسارتشان را تحقیق میفرمود و وعده و نوید در جبران شکستگیهای ایشان مینمود بسیار خوشوقت میشدند
حضرت امپراطور بدین روش ساعت بساعت بپاریس نزدیک میگردید لوئیس هجدهم متحمل تمام تشویش و اضطراب شد امرای
بخلوت طلب نموده بعد از اطمینان از صداقت ایشان امر فرمود که لشکری برداشته از پاریس روبروی ناپلیون رفته مشغول شوند
و فرمانده لشکری که در شهر ملون مجتمع بودند با امپراطور ناپلیون بجنگ اقدام نمایند مرشال نی چون میخواست که از حضور پادشاه
مرخص شود و بخدمت خود پردازد معروض داشت که عنقریب که ناپلیون را مانند ... قفس آهنی کرده
بحضور پادشاهی حاضر سازم با این عقیده مرشال نی از شهر پاریس حرکت نموده بشهر ... و در آنجا حکمی از امپراطور
باو رسید که بمعسکر ظفر اثر ملحق شود مرشال نی قبل از رسیدن این حکم از مجموع لشکر و صاحبمنصبان استمزاج حاصل نموده و دانسته بود که
با ایشان بالاتفاق در تحت لوای حضرت امپراطور مجتمع خواهند شد مطلقا بجنگ اقدام نخواهند نمود لهذا مرشال نی از راه ضعف
نفس از لاف و گزاف و تعهدی که بپادشاه نموده بود درگذشت و بدون درنگ بمعسکر حضرت امپراطور شتافت و یکی از صاحبمنصبان
عظام از رفتن انکار نموده شمشیر خود را شکسته بپای مرشال نی انداخت و گفت شمشیری که از جهت شکستن ... و از خدمت استعفا
نمودن بهتر از آن است که آدمی عهد و شروط خود را بشکند بالجمله مرشال نی ... حضرت امپراطور در نهایت فرح و سرور در

در آغوش کشیده و زیاده اظهار التفات فرمود مخالف مرشل نی بکلی باعث انقلاش امر پادشاه کردید و او مجمع
وکلای رعیت حاضر شده اهل مجلس او را اطمینان از خدمت خود داده و پادشاه و از آنجا میدان سپاه جریک شهر کوچ و شهزاده
نفر لوده رفت و ایشان با نهایت ارادت شرفیاب حضور پادشاه شده و از خدمت خود او را دلگرم نموده و از آنجا
بملاحظه شش هزار نفر لشکر نظام شتافت اگرچه ایشان چتر را کلاه در سر خود برداشته لیکن تحسین و صف آرائی نموده وجه حمایت
شاهی روان کردید و همه عیان و اشراف و امرا و صاحبمنصبان و متقربان درگاه را احضار کرده مشورت و مصلحت
نمود که چه باید کرد در احضار صدا برآمد که لشکریان عموما طالب ناپلیون شده و در تحت لوای او مجتمع گشته اند و الا در عین اثر
امداد و فای حرفت در این صورت جنگ با ناپلیون بتعویق مصلحت نیست بعد از مباحثه بسیار پادشاه برای شب که از پاریس
بیرون رود و در این احوال لشکر حضرت امپراطور و لشکر پادشاه سبر ودری مرشل نقدانلد که از اخلاص کیشان پادشاه
بود متقابل یکدیگر رسیده و مرشل مزبور امر نمود که صفوف حرب آراسته و ادوات موسیقی با طبالان افواج و نایبان
بشورش درآورده و منتظر گشته که حضرت امپراطور با لشکر خود از شهر فون تین بلو بیرون آیه و جنگ آغاز کند بیکبار
آلات موسیقی در شورش و مردان جنگی منتظر غوغای و شورش بودند که ناگاه صهیل سیاهان چند بگوش دلیران رسیده کالسکه
سرکشوده از دور نمایان شد که چهار اسب بر او بسته و چند نفر قراول خاصه امپراطوری در عقاب آن روان قشون و چنان
منتظر نمایند که عقل از نظاره آن متحیر است چون کالسکه بصفوف نزدیک رسیده دیدند که حضرت امپراطور از کالسکه بیرون جست
و در اخل صفوف کردید همراهان او نیز بلشکر ملحق شدند سواران و پیادگان بمحض ملاقات حضرت امپراطور خود را از اسبها
پیاده و رخ بر خاک مذلت نهادند و نظارگیان از این حرکات و حیران آمده و بی اختیار بنا بقانون آواز امپراطور پاینده باد
باد و ولتش پاینده باد کردند سرداران و صاحبمنصبان وجد و سرور نموده بشرف پای بوس امپراطور فائز گشته و چتر امپراطوری
آوردند و آلات موسیقی فوج را بسرور مقدم امپراطور نواختند مرشل نقدانلد چون صورت احوال بدین منوال دید فرار نمود بقبل از
لشکر خود که در حوالی شهر دشت ملحق کردیده و پادشاه طلوع صبح با عیال خود از شهر پاریس فرار نموده بشهر لیزل ق وارد
داشت که چند روز در آن شهر توقف کند مرشل ماکدونالد معروض داشت که متخلفین شهر مشغول فتنه جاسته و نزدیک است که شما را
شما نمود شما را مقید و محبوس سازند و مصرا نمود که تا زود است از این مکان پرخطر روانه گردید پادشاه نیز و از آنجا فرار نموده بشهر
هنتن که یکی از شهرهای دریا کنار و لایت فلانذرس است روان شده و از آنجا بشهر جنت که یکی از بلاد وسط مملکت فلانذرس است متصل گردید

فرنس جاسوس شتافت و در شهر مزبور توقف فرمود و مرشل مقدانلد در حدود مملکت فرنس از پادشاه رخصت حاصل نمود
بوطن اصلی خود مرخص گشته و بپادشاه معروض داشت که اگر از مملکت خود خارج شوم از زمره مهاجرین محسوب
خواهم شد و ملک و مال من ضبط دیوان خواهد کردید و بتوسط او از دولت و اوضاع بری و بحری مشوم و تمامی افواج
پادشاهی نیز در حدود مملکت هرچه ملتزم رکاب او بودند متفرق کردیدند و در عرض راه از سواران محقق حضرت امپراطور
بسیار ضرر و خسارت جان و مال با ایشان رسید حضرت امپراطور حوالی مغرب داخل شهر پاریس گشت و در عمارت خود
قرار یافت مورخ گوید از ازدحام خلق بحدی بود که تا امپراطور پا و ز نمی فرمود که ایدوستان من بسیار اذیت بشما
رسید و پیش آمده که از پله های عمارت بفراز تشریف فرما بود اجوان بناز الها اداء اسیرت کرده داخل اطاق
نمودند فصل یازدهم در بیان جد و جهد اهل مملکت در باب قبول بوربان و قاصر آمدن مقصود ایشان و قرار یافتن
امپراطوران پلیون برادر زنک امپراطوری و خواهش مصالحه نمودن با سایر فرمانروایان و دیگر ایشان از مصالحه وعده دادر
ناپلیون در باب خروج از جزیره البه و شروع نمودن کارکنان دولت انگلیس در مصلحت نمای دولت جنگ با ناپلیون
و خروج نمودن مرشل مورات با سپاه بسیار از نفر و تصرف نمودن روم قدیم را و دعوت نمودن اهل ایطالیا
بجنگ و رفتن وی بجانب منا و ملک با قتن او در آنجا و بجهت رفتن وی و فرار کردن بغرنس و بالأخره شیدل او را
و کشتن ناپلیون او را مورخ گوید چون شهر پاریس از تصرف سلسله بوربان خارج شده و تیره پر او نسبت آنها
اشخاص چند در مقام اداء او شیاورت کردند لیکن مراد او ثمری نبخشیده مفید فایده نکردید و از آن جمله امیر شهر انقولیم سرداری که
در ترسیل بود نه بعهده خود گرفت و لوای طغیان برافراشت جنرال قیلی که در تحت فرمان ناپلیون بود با لشکران مرفوع
شتافت و او را در شهر مزبور محصور ساخت و چنان عرصه بر وی تنگ نمود که خواطر عهد تسلیم چاره ندیده و عهد و شرط
نمود که لشکر او در ضرر جان و مال رسانیده و مأذون نماید که ترک وطن گفته از مملکت فرنس بیرون رود جنرال مزبور عهد نامه را
ممضی داشته مراتب بحضرت امپراطور معروض داشت ناپلیون چون نظر کرد دید که در بعد و ام نیکنفسی و جوانمردی ظاهر نماید
جرایم لشکر مزبور را بعفو و اغماض ... و ... امراء اذن مرحمت نمود که در وقت یا رفتن از مملکت فرنس خارج شود و فرمایش فرمود که
سلسله بوربان را بگوکه هرچه جواهر و اسباب پادشاهی که از پاریس برده تمام و کمال آنها را انقیاد دارد و پادشاه مزبور
بشهر لوندی قرار کرده بود که منسوب و متعلقان پادشاه را که در آورده وضایع فساد و طغیان شود و قبل از ورود او بآنجا

کمی از فدویان ناپلیون شهر مزبور را متصرف شده و مضبوط نموده بودند امیر مزبور مجلس ورود بآنجا فرار نموده انداخت
کشتی نشسته از پی کار خود شتافت و زوجه امیر شهر انقولیم که صبیه لوئی چهاردهم بود و از آن سلسله دختر منحصر بود و بود
بعد از اطلاع از احوال شهر باردو فرار نموده و چلریکی شهر مزبور او را مطمئن خاطر نموده که بهر چه امر کند اقدام نماید چند روز
بعد از وجنات اهل شهر معلوم و مشخص نمود که با ناپلیون مخالفت نخواهند کرد و علاوه براین چند فوج که در شهر مستحفظ بودند
ناگاه اظهار مخالفت با ملکزاده مزبوره که زوجه امیر بود نمودند و جنرال کلاسل نیز با افواج الوجمعی خود بشهر مزبور
شتابان شد ملکزاده مرقومه چند جهد و کوششی بجا آورد که چاره در آن باب کند و تمامت سرکردگان را دعوت نموده جمعیت
کرد که چون شما قسم یاد کرده اید که با پادشاه بصداقت رفتار کنید کنون وقت غیرت و حمیت است باید مرا متابعت کنید که
بجنگ اقدام کرده شهر مزبور را نگاهداری کنیم سرکردگان مزبور بمعاذیر چند متمسک شدند ملکزاده و از رعات ایشان مایوس شده
بنفرت تمام از ایشان روی در هم کشیده و گفت که من میدانم که از رعات من مخوف میباشید و مرا باحوال شما رحم میاید از آن
سوگند که بصداقت با پادشاه یاد نموده بودید من شما را معاف داشتم این گفت و در ساعت بکشتی انگلیس نشسته روانه شد و در دو روز بعد
شهر مزبور را بروی جنرال کلاسل گشوده و اهل شهر متوسل بحضرت امپراطور شدند مجملا پس از آنکه مخالفین از مملکت بدر رفتند
چند روز بعد از ورود حضرت امپراطور بخاک فرانس عموم اهل مملکت مجددا با امپراطوری وی اقرار و اعتراف نمودند ناپلیون
دوباره بر اورنگ امپراطوری استقرار یافت و چون میدانست که اگر سایر سلاطین فرنگستان اقرار بسلطنت و تمکن و استقلال او در آن
زمان در مملکت بطریق سهل صورت پذیر نخواهد شد لهذا بهریک از سلاطین فرنگستان نامه نوشت و اظهار نمود که اراده من آن
باشد که با او مصالحه کنند بطریقی که با پادشاه فرانس عقد مصالحه صورت پذیرفت من او را نیز متقبل میباشم و جواب مراسله
او را پادشاهان فرنگستان نفرستادند چه تا رسیدن مراسله ناپلیون ملوک متفقه قرار اتمام کار ناپلیون را با یکدیگر داده بودند
تفصیل این مجمل اینکه چون ناپلیون از جزیره البه بیرون شتافت تا آن زمان مجمع سفرای فرنگستان در شهر ویانه تخت نمسا جهت
قرار امور مملکت فرنگستان منعقد و متفرق نشده بودند چون خبر خروج ناپلیون گوشزد ملوک متفقه گشت در ساعت سفرای
خود اعلام داشته که در آن باب تدبیری کنند و حیله انگیزند و رای زنند و گفتگوی خود را قطع و فصل نمایند که من بعد ملوک متفقه
تکلیف چه و تدبیر کدام است در روز دوازدهم ماه مارچ که منتصف حوت بود خبر وحشت افزای ورود ناپلیون بخاک فرانس
وزرای امور خارجه شهر مزبور بسفرا رسانیده و حکام ملوک متفقه نیز بایشان رسید فردای آن روز مجمع شورای آراسته بگفتگو مشغول

کنند

کنند بالاخره قرارنامه بدین طریق مرقوم نمودند در ممالک منتشر ساختند که ناپلیون بموجب مصالحه که در شهر پاریس امضا
یافت بایست در جزیره البه متمکن شود و بخلاف عهود مزبور از جزیره البه بیرون آمده و نقض عهد از او صادر گشت و مصالحه
حفظ سلامتی وجود او و آن بود بکلی بگسست و بدین عزم مجدد بفرانس شتافت که اغتشاش و انقلاب مبانی مجددا اندازد و ناپلیون
بشهر پاریس روان گردید و خلاف قانونی مرتکب شده که تمامی اهل فرنگ معلوم دار گردید که با ناپلیون نه مصالحه میتوان کرد
و نه بصداقت قول و عهد و شرط او اعتماد شاید نمود علیهذا اهالی دول فرنگستان معتقد و متفق که ناپلیون عدو
و دشمن امنیت و فراغت تمام روی زمین میباشد و سزاوار است که عموم خلق مجتمع شده انتقام از او کشیده و ملوک مزبور متفق
شده اند که عهود مصالحه که در شهر پاریس منعقد گشته و قرار سلطنت فرانس که در سلخ ماه می سنه یکهزار و هشتصد و چهارده
عیسوی ممضی شده و مجری و برقرار دارند و ناپلیون را اخراج کنند و لوئی هجدهم را برادر کماکان پادشاهی نشانند و هم قرار
در قوه دارند سعی و کوشش نمایند که امنیت و آرام فرنگستان بطوری قرار یابد که در دوره کان اطلاع خللی در آن نشود و پس از
شیوع اقرارنامه ملوک متفقه دولت انگلیس و نمسا و پروس و روس دوستی خود را با یکدیگر تجدید کرده و چند فصل از عهد
و پیمان خود قرار دادند فصل اول اینکه مصالحه که در شهر پاریس منعقد شده و بآن سبب امپراطور از سلطنت مسلوب الاختیار واز
مملکت اخراج شد کماکان سابق منعقد باشد و سعی کنند که ناپلیون مداخله در امر پادشاهی ننماید و بموجب اقرارنامه
ملوک که سفرا از شهر نما نوشته و ناپلیون را از ملت عیسوی خارج دانسته اند ثابت قدم ورزند و در اثبات آن بطالت سابقه
نمایند فصل دویم اینکه هر یک از دول مذکوره یکصد و پنجاه هزار لشکر مستعد با جمیع تدارک و ما یحتاج و توپخانه و سوار
همه در میدان جنگ ناپلیون حاضر و موجود سازند فصل سیم اینکه هیچیک از این چهار دولت قوی شوکت دست
از جدال برندارند مگر برضای یکدیگر و جنگ را موقوف نکنند تا او را بکلی مستاصل نمایند و اطمینان از شر او بهم رسانند
که پس از این ضرر و خسارت او بممالک فرنگستان نرسد و در فصل چهارم شرط کردند که مجموع قرالات کوچک را نیز دعوت کنند
که در این امر شریک و سهیم باشند و در فصل پنجم قید شد که پادشاه فرانس را باید در این کار و عهد بخصوصه با خود متفق نمود و در
فصل ششم شرط شد که اگر دولت انگلیس یکصد و پنجاه هزار نفر نتواند تمام و کمال در میدان جنگ حاضر آرد پیاده را از قرار نفری
بیست تومان رایج فلکستان که چهل چاقلو باشد و سوار را نفری سی تومان که شصت چاقلو باشد هر ساله وجه نقد
برساند و از سایر دول پیاده و سوار موجود نمایند و این عهدنامه در پای تخت نمسا در مجمع سفرا نوشته شده و دستخطها و مهر

و بلجیک بسپرند و آوای الجدال و القتال از همه فرنگستان بلند شد و ملوک متفقه دو کرور و یازده هزار نفر را قرار فیصل که مردم
سپاه را تعیین نمودند و با تدارک و جمیع احتیاج بمملکت فرانس داخل شوند و تقلیع و قمع ناپلیون پردازند دولت نمسا سیصد هزار
و دولت روس دویست و پنجاه هزار نفر دولت پروس دویست و سی و شش هزار نفر و سایر ولایات جرمن یکصد و پنجاه
هزار نفر و اهل هالند پنجاه هزار نفر لشکر متعهد شدند که بجنگ ناپلیون اقدام ورزند مورخ گوید که قبل از شروع بمطلب لازم است
مختصری از احوال مرشل مورات برشته تحریر کشم زمانی که در مجمع سفرای دول فرنگستان قرار نمودند دول خارجه
دولت فرانس بر آن طریق که مذکور شد در باب ولایت نیپل گفتگو نمود و مرشل مورات شنید و هم شد که منظور ملوک متفقه خلع
نمودن او را از سلطنت نیپل است لهذا مصمم گشت که قبل از آنکه ملوک منظور شان را معمول دارند چاره بکند و از آن روز
بنای مراوده با ناپلیون نهاد و قبل از حرکت ناپلیون از جزیره البه چون مطلع از عزم ناپلیون بود حرکت نمود همراه که
ناپلیون نیز مستعد جنگ شود تا او با مداد برخیزد پنجاه هزار نفر جمع آوری نموده و بنابه کسی را از منظور خویش آگاه نکند
از نیپل نهضت کرد و در روم قدیم را متصرف گشت خلیفه اعظم و سایر کسان آن مملکت با لشکر نمسا که در آن ولایت بودند تاب
مقاومت نیاورده فرار کردند و مرشل مورات بعد از آنکه روم قدیم را متصرف گشت اعلامنامه بولایات ایطالیا فرستاد
و اهل آنجا را دعوت نمود که سلاح حرب بردارند و مملکت خود را از وجود دشمن تهی سازند و از این اعلام نامه چنان مفهوم گردید
که منظور مرشل مزبور این بود که ایطالیا را در قدم یکی کند و خود را در تخت سلطنت آنجا که متفق قاصره بوده است قرار بدهد ولی علامات
مزبور چندان تاثیر قلوب اهالی ایطالیا ننمود بنابر این مرشل مورات بسمت شمال مملکت حرکت کرده چنان خیال کرد که
یکی از سرداران نمسا بود لشکر عظیم داده پادونیه و فلارنس را که از ملوکات امیر نشین ایطالیات مالک گشت
مورخ گوید که از آن روش مزبور از آنجا بولایات لامبردی پیرفت میتوانست از آنجا با ناپلیون که در آن اوان بر
سریر پادشاهی قرار گرفته بود مراوده بهمرسانده و بصوابدید او کاری از او ساخته شود و چندین هزار نفر از سپاه
خونخوار شاهزاده یوجین مخمل بود که بعساکر او ملحق شود و کارش را رونقی حاصل کرد چون دولت نمسا دید که کلیه بخشش
در مملکت او به یه خواهد گشت خواهشمند شد که با مرشل مورات مصالحه کند و ولایت نیپل را با انضمام ولایت موسوم برومنی
با و تفویض نماید و دولت انگلیس نیز در این باب اشاره نموده بودند که دولت نمسا با مرشل مورات مصالحه کند و در آنکه
زمان و مدت مصالحه بعد از آنکه خبر تنگ از ملوک متفقه برسد طول خواهد یافت مرشل مورات تکلیف دولت نمسا را در باب صلح

نپذیرفت و تاکیدات دولت انگلیس را فراموش نمود و در مقصود خویش مبالغه تمام بعمل آورد که با ایطالیا
ملحق جدا گانه شود و از نمسا موضوع کرده بعد از آنکه دولت نمسا از مصالحه مأیوس گشت بنظر تدارک اقدام جنگ
با مرشل مورات آشکار ساخت و بتعجیل تمام لشکرها به امداد لشکر ایطالیا روانه نمود و دولت انگلیس نیز از بحر لشکری را تعیین
کرد که تسخیر ولایت نیپل و نه و کار را در مغشوش کند مورخ گوید لمبت و ناسازکاری بخت چنان در حق مرشل
مورات کرده که با وجود آن استعداد چون بکار رود خانه پو رسید و خواست عبور کند سابقا عساکر
نمسا پل مزبور را مضبوط و مستحکم نموده بودند و مانع از عبور او گردیدند مرشل مزبور این یک ممانعت منظورات
خود را موقوف داشته طرحی که در آن کشکشی رنجیده تغییر داده و قاعده رفته که ابواب مصالحه با دولت نمسا گشاید ولی آن
مکان مراجعت کرده دو ولایتی که متصرف شده بود گذاشت و لشکر نمسا از مراجعت او جری شده از پس رو
دیدن او بنای عرصه براو تنگ کردند که در حوالی شهر تالین تینو ناچار گردید که در مقابل ایستاده بجنگ اقدام
نماید و در آن مکان دو روز بجنگ مبادرت کرد عاقبت کار جنگ بجائی رسید که توپهای جلو بر او در عقب سپاه خود
قرار داد که اگر لشکر او فرار کند توپها را با ساچمه پر کرده با ایشان اندازد الحق بسیار رشادت و مردانگی در
جنگ از او بظهور رسید با وجود این اهتمام چاره پذیر نگشت لشکر تاب مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند و تمامی عراده
و توپ و ادوات حرب و وجه نقد که همراه داشت بدست دشمن افتاد و مرشل مزبور با سپاه شکست یافته از خیال صلح الملک
ابر و ئیدره رو بهزیمت نهاد و دو لشکر از سپاه او از هم یاره و گمی افتادند در وقت که بمعرض تلف آمد مرشل مزبور بتعجیل تمام
همه جا مانده با چهار نفر سوار نیزه دار خود را به نیپل رسانید ژولیده موی و پریشان احوال داخل عمارت شده
نزد حرم خود که همشیره ناپلیون بود رفت و سخن اول او این بود که ای خاتون من از خداوند مرگ در خواستم
و مسئول من بدرجه قبول نرسید و بعضی فقرات دیگر بزبان راند و در آنحال خبر رسید که جهازات جنگی انگلیس بار
به بندر نیپل داخل شده و آماده اند که بسپردن آمده تسخیر نیپل پردازند و از این خبر اغتشاش تمام بولایت دست داده
مرشل مورات تشویش نمود که اگر در آنجا توقف کند اسیر و دستگیر خواهد شد در ساعت موی سر خود را که بسیار بلند بود
برید و تبدیل لباس نموده با حرم خود وداع بجای آورد و کشتی کوچکی نشسته خود را به بندر کنش که چند روز پیش امپراطور
ناپلیون از جزیره البه در آنجا نزول فرموده بود رسانید و حرم او نیز از خوف آنکه اجازه داد بشهر شورش نمایند

تعاقب مرشل مزبور بیرون درنگ از شهر بیرون رفت و در کشتی جنگی که در بندر نیل بود نشسته رفت مجملاً آنکه چاپارچی
ورود مورات را با امپراطور ناپلیون رسانید و ناپلیون بجای تسلی خاطر او نوشت که گر بعد از رفتن ناپلیون بجزیره
البه امین فرانس و قبل بواسطه تی دست داده که باید مرشل مزبور بجرات داخل فرانس شود و در این خصوص او را مورد
ملامت نمود چه در ایام سلف خیانت بسیار از او ظاهر گشته مورات معروض داشت که بعد از این خیانتی
بظهور نرسانم که تلافی تقصیرات پیش بعمل آید حضرت امپراطور فرمود که در بدو امر خرابی من از جنبه شد که از خلاف
رای من حرکت نمود و بجنایت من اقدام ورزیده و از من دوری جست کنون که بی تدارک و تمهید مقدمه
سری نموده و با دولت نمسا جنگ آغاز کرده و مآل کار را نسنجیده و قبل از وقت و او میخواهد بمن نزدیک شود و
نزدیکی او این دفعه نیز مرا مختل الاوضاع و پریشان خواهد کرد بالاخره هر چه مرشل مزبور سعی کرد که شاید اذن حاصل
سازد و بپاریس درآید و بحضرت امپراطور تقرب جوید ممکن نشد امپراطور امر فرمود که با همه حال گوشه گیر اختیار کند
و در حوالی شهر تولان مکانی را تعیین نمود که در آنجا توقف نماید مادامی که ناپلیون با ملوک متفقه صلح و جنگ را
فیصل داده از آنجا حرکت و بمکان دیگر نرود فصل دوازدهم در بیان تهیه و تدارک جنگ و شرح احوال کمال
از قشون عساکر متفقه و تعیین عدد لشکر خصم و سپاه ناپلیون و عدم جرات ناپلیون در گرفتن لشکر جدید از مملکت
و قرار دادن خاصه ارادیان و انکار اهل مملکت فرانس از خدمت و اختلافات بعضی از ولایات فرانس و طرح سپاه
کشی ناپلیون و مستحکم نمودن شهر پاریس و انضباط معابر و ثغور و شهرهای قرب بپاریس و قبول نمودن
سرداران لشکر که در زیر لوای امپراطور ناپلیون بجنگ اقدام کنند و افتتاح جنگ امپراطور ناپلیون با دوک ولنگتان و
و سایر گذارشات آن زمان مورخ گوید اوقاتیکه امپراطور ناپلیون در شهر پاریس مشغول استقرار امور سلطانی بود
که در یازده ماه غیبت او تغییر یافته بود گردید ملوک متفقه تدارکات زیاده از حد که عقل از تصور او حیران بود
که جنگ با حضرت امپراطور از سر گیرند برای تدارک ایشان خزانه دولت انگلیس مصدوقی و دو کرور با جاقلو
باسایر از اهل مملکت بتقرض منجمله و وصول این وجه باعث حرکت مجموع عساکر ملوک مزبور گردید و سفرای دول
فرنگستان را که در شهر ویانه بودند حرکت داده شهر و لنگ غارت فرستادند که بمحل جنگ نزدیکتر باشند و امپراطور نمسا و
پادشاه پروس با لشکر مستعد خود بجنگ مصمم شدند و لشکر تعیین نمودند که از تمامی حدود شرقی فرانس حمله و هجوم برند

و داخل

و داخل مملکت شوند و یکصد و پنجاه هزار لشکر نمسوی در نزد امپراطور نمسا تعیین شد که از ولایات ... داخل فرانس گردند
و دویست هزار نفر لشکر روس از حدود ولایات آلمان بهجوم آورده شد و شاهزاده قسطنطین برادر امپراطور اسکندر
سپهسالار کل بود و برکلی و تالی و ساکین و نقولات چهار نفر سردار متشخص بودند که در تحت لوای شاهزاده مزبور حکمرانی
اشتغال داشتند و یکصد و پنجاه هزار لشکر پروس بسپهسالاری مرشل بلوچر ولایات فلندرز را متصرف شده و از آن راه بخاک
فرانس در حرکت آمده و شصت هزار نفر لشکر انگلیس با لشکری که موجب و اخراجات آنها از دولت مزبوره بود بسپهسالاری
دوک ولنگتان از سمت دیگر مرحله پیمای محل جنگ بودند مجملاً سپاه ملوک متفقه با عساکر سایر شاهزادگان قراولهای
کوچک که زیاده از دو کرور میشدند من حیث المجموع از طرق مختلفه و از ولایات متعدده بجنگ امپراطور ناپلیون
برای عالم آرای شاهنشاهی پوشیده و مبهم نماند که ملوک متفقه ممکن نمیشد که این لشکر گران را توانند یکدفعه
عرصه جنگ حاضر آرند چنان قرار داده بودند که از ولایات و طرق متعدده مختلفه جوق جوق روان شوند و با یکدیگر
مراوده و اتصال داشته باشند که هنگام ضرورت امداد یکدیگر توانند رسانید و کارگذاران ملوک را در قوه بآنکه
لشکر رسانند و در راه معطل نمانند و چنان مستحضر از اوضاع و حرکات یکدیگر باشند که در هر مکان با ناپلیون اگر مقابل شوند
پی در پی بمعاونت یکدیگر در عرصه کارزار حاضر گردند بالجمله حضرت امپراطور در نهایت چستی و چالاکی و علاج
قبیل مقابل و کرد و جمعیت ملوک چنان لشکر آراست و تدارک فراهم آورد که عقل از مشاهده آن حیرت داشت
و قریب یکصد هزار نفر از سربازان و صاحبمنصبان که نوبران اخراج کرده بودند جمع آوری فرمود و یکصد هزار از لشکر
قدیم که بر قرار بودند افزوده و ملاحظه فرمود که این دویست هزار نفر در میدان مقاومت نتوانند با دو کرور سپاه دشمن باشند
چون سنگ جانشان بخود مختص نمود که سیصد هزار نفر از نفرات مملکت تقسیم نموده فراهم آورد لکن وکلای رعیت از این معنی اکراه
ورزیده معروض داشته که اهل مملکت از این قانون ظلم آمیز قدیم امپراطور متنفرند اگر کنون این تکلیف بایشان شود دفعه
عظیم بر پا خواهد شد لهذا از دویست هزار سپاه ایلجاری مملکت که در مقام ضرورت قراول و مستحفظ بوده و تفنگ و
یراق از دیوان داشته و صاحبمنصب و غیره در میان خود تعیین نموده بودند و هفته یک روز مشق میکردند و بموجب
دیوانی داشته مگر در وقت ضرورت که بخدمتی مأمور سازند جیره و مواجب تنخواه کفاف از دولت بایشان داده
میشد امپراطور صادر شد که یکصد و دوازده هزار نفر از ایشان منتخب نموده لشکر مزبور را قرار دهند در نهم ماه آپریل سال ۱۸۱۵ عیسوی

که چهارم حمل سال [illegible] ئیل بود احکام متوالیه در آن خصوص از دیوانخانهٔ دولت صادر نمود در آن باب خیالی از منشورش که وزیر اعظمش بود صادر گردید و معلوم شد که در خفیه با ملوک متفقه مراوده دارد حضرت امپراطور کوت را در المعرض مؤاخذه در آورد و بقتل او فرمان داد کنت وزیر اول امپراطور مانع گردید و عرض کرد که قتل او باعث مفاسدهٔ عظیمه میشود مجملا امپراطور امور مملکت را چنان بوضعی منتظم ساخت که از طغیان و مفسدهٔ اهل مملکت اطمینان خاطر او حاصل گشت و بفکر جنگ خارج مملکت افتاد قبل از آنکه امپراطور از شهر پاریس حرکت فرماید وزیر اول کنت شرحی در باب استعداد و تدارک حضرت امپراطور که باهتمام وکلای رعیت و اهل مملکت سر انجام نموده بود نوشته به دیوانخانهای دولت فرستاد و چنین مرقوم داشت که در سال گذشته سپاه دولت فرانس چهارصد و پنجاه هزار نفر بود و پادشاه اکثری از ایشان را اخراج و متفرق ساخت و عدد لشکر فرانسا [illegible] و شصت و پنجهزار رسانده بود و از روز ورود حضرت امپراطور بشهر پاریس لشکر [illegible] و سپاه [illegible] فرانسا سیصد و شصت و پنجهزار رسانید و امید چنان است که عنقریب لشکر فرانسا یک کرور رسانند و قراول خاصه امپراطوری که در ایام محاربه باعث [illegible] اسلحه هر یک کوکب درخشان شهر پاریس میباشند و در وقت جنگ سد عظیم خصم بودند چهل هزار از سلام و سان حضرت امپراطور گذشتند و از توپ و ادوات حرب که در سال گذشته بسبب تنزل حضرت امپراطور در ضمن کارها به نقصان و خرابی پذیرفته بود بکلی تکمیل یافت و اسباب افواج سواره بوضعی سر انجام یافت که ناظر و مستمع را حیرت میافزود و حضرت امپراطور از این سپاه یکصد و پنجاه هزار نفر منتخب فرمود که در تحت لوای او بجنگ اشتغال نمایند و مخصوصه بحکم و دستور العمل او بکار مجادله پردازند و این مقدار لشکر قابل حکمرانی چون او نبود و لهذا سرداران لشکر را از حکمرانی کافی بود حضرت امپراطور بقرار مذکور تهیه جنگ نموده لازم دانست که پیش از آنکه خصم از طرق مختلفه بمملکت او راه یابد یا فرصت دهد که دشمن تدارک خود را مهیا کند و لشکر فراهم آورد بر یک جوق از جوقهای لشکر دشمن حمله برده ایشان را منهزم سازد و به این واسطه لشکر فرانسا جرات تازه حاصل کرده و بدان سبب قوی دل گردند و شوق تمام بجنگ سبقت نمایند بالجمله ناپلیون مرشل [illegible] را از [illegible] شناخته بود در [illegible] دوک [illegible] مطلع گشته بود لهذا [illegible] که در مقابل آن دو سردار نامدار شتابد و با ایشان جنگ آغاز کند و قبل از حرکت امر فرمود که به دستور العمل جنرال حاذق [illegible] شهر پاریس و اطراف آن لشکر و برج و باره منضبط و مستحکم کنند و در اطراف پاریس

دو دیوار بر پا داشت که اگر دشمن یکی را محیط تصرف آورد آن دیگر که مرتفع تر میباشد بکمال عنف و محارست نشاند و مستحفظ بعقب آن جدار رفته بمحافظت شهر پردازد و جبل مونت مارتر را که قبل از این جبل الشهداء نام نهاده شده منضبط نموده و لشکر و جان پناه در فراز و نشیب آن جبه توپ و سرباز ترتیب داده و سمت جنوب شهر را هر مکان که چشم کار گر بود مسطح و هموار نموده و در آن مکان نیز لشکرها بنا نهاد و در دوخانه [illegible] چنانچه قبل از این مذکور شد منضبط بود و کنار آن محتاج لشکر نبود و در معابر جبه جبل و چنین لشکرها منضبوط ترتیب داشت و در سایر معابر کوه نیز برجها بنا نهاد و در خارج قلعه میان مکان سپاهی را مستحکم نمود و در شهر برای توپخانه منضبوط ترتیب داد و در نشیب رودخانه رین و [illegible] لشکر مثلث و مربع و اقسام دیگر بنا نهاد که سد راه عبور و مرور خصم شود و سایر قلعجات و بلدان که در معبر خصم شهر پاریس [illegible] مملکت فرانس بکلی استحکام داد و در این احوال اگرچه لشکر روس تعجیل تمام بسمت فرانس در حرکت بود لکن بحد در مملکت و مقام ابتدای جنگ نزدیک رسیده بودند با تعاون جنگ ناپلیون را اعتقاد این بود که ایشان جرات نکنند که قلعه عرض راه را در حدود مملکت گذارند و خود بشهر [illegible] شتابند و تقلیجات عرض راه اعتنا ننمایند و اگر خواهند که آن قلعجات را محیط تصرف آورند اوقات آن تعطیل خواهد کشید تا حضرت امپراطور کار جنگ با سایرین فیصل دهد ایشان در قلعه جات معطل خواهند بود ناپلیون بعد از این هم مجموع سرداران خود را طلبداشت و شغل و عمل هر یک را مشخص فرمود از جمله مرشل [illegible] را بخدمت [illegible] جنرالی منصوب داشت و مرشل [illegible] را بحکمرانی [illegible] که در شهر [illegible] بود مأمور فرمود و جنرال [illegible] و جنرال [illegible] و مرشل [illegible] با مرشل [illegible] و مرشل [illegible] بنیابت سرداران منصوب ساخت که بخدمت مشغول شوند و سرداری افواج سواره را بمرشل [illegible] محول نمود و جنرال [illegible] و جنرال [illegible] و جنرال [illegible] را نایب و در حکم لشکر ثانی نمود و چند نفر از سرکردگان صاحب تدبیر را ایشک آقاسی نظام نمود و سیصد عراده توپ و شصت و پنجهزار سوار جرار و شصت و پنجهزار نفر نخبه قراول رکاب خود تعیین فرمود و سرداران و صاحبمنصبان هر یک را موافق نظام مشخص نمود و یکصد و سی هزار نفر سرباز همگی با شوق تمام در رکاب امپراطور بجنگ حاضر گشته و مرشل [illegible] را بمحافظت حدود [illegible] مأمور نمود و امر فرمود که در روز چهاردهم ماه جون که [illegible] جوزا بود بنای جنگ با خصم گذارد و شهرهای [illegible] را محاصره کند و مرشل [illegible] را فرمان داد که شهر [illegible] رود و بحکومت آن حدود مشغول شود

سیم و چهارم در تحت اختیار او باشد مورخ گوید معدارد که حضرت امپراطور مجموع امور از منتظم ساخت روانه معسکر گردید
و چون سواره کالسکه شد آنچه در ضمیر مخمر کرده بود آشکار نموده بهمراهان خود فرمود که حال طالع خود را با دوک
ولینگتان در یک میزان خواهم سنجید تا ملاحظه کنم که کدام در فرایش است فصل سیزدهم در بیان اوضاع لشکر
دوک ولینگتان و محاصره نمودن ایشان شهر برسل که از بلاد هلند است و وقایع لشکر مرشل بلوخر در شهر سمبری
میوز و سان و دیدن ناپلیون در چهارم ماه جون مطابق بیست و دوم جوزا لشکر گاهی خود را و قشونی قلعه
چرل رواوه سپرداون فخاق افکندن مابین دو فرقه لشکر خصم و منعه نقادن تا پیروی و ملاقات کردن مرشل
بلوخر و ولینگتان را در شهر بلیک و طرح جنگ ناپلیون در شهر لقینی و شکست یافتن بلوخر و محو شدن ناپلیون مرشل نی
و قشون لشکر انگلیس بواترلو و مصمم شدن ولینگتان در توقف آنجا و صورت احوال آن معرکه و جنگ و سایر قضایای
آن مورخ گوید چون از فرانس ولایت بلجیم را به قطار عسکر و قلعه مضبوط و محکم نموده بودند و جهه و حضرت امپراطور
مانند جان پناهی بود که از هر جا خواهد سپاه خود را در آن مکان گرد آورد و ملوک متفقه و سرداران آن از آن مملکت بخود
که از حرکت و سکون لشکر امپراطور اطلاع حاصل سازند و بفهمند که لشکر فرانس از کدام سمت حمله بر ایشان خواهند برد
که تدبیر دفع آن نمایند و در صدد و در بود حضرت امپراطور را از جمیع اوضاع لشکر ملوک آگاهی حاصل آمده و از کار
ایشان مطلع بود که بچه وضع سپاه ایشان مجتمع خواهند گشت که در قلع و قمع ایشان بکوشد مورخ گوید اگر لشکر
فرانس قبل از وقت در ماه می حمله بر لشکر فلندرز مینمود محتمل بود که لشکر دشمن در مقابل مقاومت نتواند از آن جهه که جنرال
کلیست که یکی از جنرالهای لشکر پروس بود با شاهزاده ولایت آرنج هر دو فقط پنجاه هزار نفر سپاه داشتند که نتوانستند
بجدال اقدام کنند لیکن در آن زمان ناپلیون چنانچه مذکور شد بجد و جهد تمام مشغول فراهم آوردن لشکر و تدارک بود
دوک ولینگتان از شهر ویانا مراجعت کرده در ماه اپریل وارد ولایت برسل گردیده و فرصت نموده مجموع قلعه جات
آنتنداتت وپ و نیوپورت و ساغلو و مستحفظ گماشت و چندین قلعه در آن حدود تعمیر نمود و امداد از انگلستان
باو رسید و لشکر ولایت بلجیم و ترنج و جرمن را جمع آوری نمود مجملا دوک ولینگتان لشکر خود را فراهم آورده و ترا داد
از انگلیس با و ملحق شده و سی هزار سپاه انگلستان گرد او مجتمع گشته و نیز پانزده هزار نفر لشکر هناور و هشت هزار نفر
از جرمن و بیست هزار نفر از ولایت برنزیک و هفده هزار نفر از ولایت بلجیم و سایر بسرداری شاهزاده آرنج باو ملحق گشت

داعتقاد اکثری این بود که در ولایت بلجیم روز جنگ خیانت ظاهر شود چرا که مدتی در تحت لوای سرداران
فرانس مشغول جنگ بودند ناپلیون باین خیال جمعی از سرکردگان ولایت بلجیم را بمعسکر خود دعوت کرده در افواج
لشکر فرانس مشغول خدمت نمود که چون بولایت هلند رسید لشکر بلجیم بواسطه صاحبمنصبان مزبور از خصم روگردان شده
و در معسکر سرداران او مجتمع آیند بالجمله لشکر پروس نیز بتعجیل تمام جمع شده و چون در مجمع سنبر اچیلی قرار داده
بودند که جزوی از ولایت سقسان موضوع کنند و بولایت پروس منضم نمایند از این جهه لشکر سقسان که جزو لشکر او
بود از راه حمیت که چرا ولایت ایشان را مجزی کنند شورش برپا کردند و از لشکر پروس منفعل شده بلشکر فرانس متوسل گردیدند
از این جهه جوقی از لشکر کار زار نموده جوقی دیگر از پروس از مرشل بلوخر که سپهسالار ایشان بود روگردان شدند و مرشل مزبور
بقیه لشکر که در حوالی رود خانه سمبری و میوز مجتمع بودند بولایت لیج که یکی از ولایات هلند است رسید و دوک
ولینگتان وارد شهر برسل که قلعه محکم و از ولایات هلند است و پای تخت آنجا محسوب میشود گردیده معسکر خود را
در آنجا قرار داده سپاه در چنان در آن حدود متوقف داشت که بیاری لشکر او باین سپاه مرشل بلوخر مراوده مینمود
و خبر از یکدیگر نبودند و وقت ضرورت متوسل شده امداد یکدیگر رسانند و اعتقاد عموم خصم این بود که چون پیش لشکر
ناپلیون در بلوک منور که یکی از بلوکات ولایت هلند است و پای تخت مملکت منور میباشد قرار خواهند یافت
و آن مکان را چندان استحکام نداره و مستحفظ زیاد در آن متمکن نیست متصرف خواهند آورد جوق اول لشکر دوک ولینگتان
بسرداری شاهزاده ارنج و دو فوج از لشکر انگلیس بود و دو فوج از لشکر بلجیم و دو فوج از هناور و سهران علیحده بود این
لکوم و نیوول را که از شهرهای ولایت هلند است متصرف شده معسکر قرار دادند و چنان مکان گرفته که شانه به شانه
یک جوق از لشکر پروس که در اختیار زتین در حوالی شهر چرل روا بوده شدند و جوق دویم لشکر دوک ولینگتان
بسرداری لارد هیل که دو فوج انگلیس و دو فوج هناور و یک فوج بلجیم بودند بلا دیتل و آت و ندو و گرمونت را معسکر قرار
داده بودند و پشت بند لشکر دوک ولینگتان که ده فوج انگلیس و سه فوج هناور بود بسرداری جنرال پکتن که نایب
لارد ولینگتان بود در شهر برسل و حوالی آن اقامت کردند و افواج سواره انگلیس در شهر گرمونت و نیو قرار گرفته مورخ گوید
جوقهای لشکر دوک ولینگتان بطریقی مکان گرفته بودند که بمحض وصول خبر حرکت امپراطور ناپلیون در آن صفحات فاده بوده
که زود یکدیگر متصل شوند و بلشکر پروس ملحق گردند و با امداد یکدیگر بجنگ اقدام نمایند و نیز جوقهای متعدده این دو لشکر

بلکه پراکنده و متفرق افتاده بودند بعلت آنکه معین نشده که لشکر ناپلیون از کدام طرف حمله خواهند آورد و ازین جهة لازم بود که
صف خود را طولانی نمایند و از اول سرحد تا آخر در هر مکان سواره و پیاده و کرنه که از هر محل آثار حمله سپاه امپراطور
ظاهر شود مطلع کردند. مورخ گوید در لشکرکشی قانون این است که از طرفین هر یک بلشکر محافظت خود باشند لابد باید
خود را جوق جوق نموده در امکنه مختلف متمکن سازند چه هرگاه مجموع لشکر خود را در یک مکان مجتمع نمایند محتمل است که لشکر
دشمن از این معنی مطلع شده مکان حمله را تغییر دهد و از محلی داخل حدود مملکت شود که لشکر خصم را استحضار حاصل نگردد
مقارن این حال ناپلیون از شهر پاریس حرکت فرمود و با قراولان خاصه در روز دهم ماه جون که [illegible] بود وارد
شهر لاون که یکی از شهرهای فرانسه است و در بلوک اسنی واقع است گردید و سایر جوقهای لشکر زده و نامی و جنگی او
که پنج جوق پیاده و چهار تیپ سواره بودند با نهایت سکون و آرام به پیش امپراطور در شهر بوموت که یکی از
شهرهای فرانسه است و در بلوک نارد واقع است مجتمع گشته و ناپلیون همه لشکر در مکانهائی منزل داده بازدید
و سان دیده و با ایشان اعلام داشت که لشکر دشمن که کنون بمخالف اقدام کرده اند آنانند که مکرر از شما شکست
یافته روی بهزیمت نهاده اند این سخن امپراطور در دل لشکر پر تاثیر افتاده ایشان را شوق آورد و در روز
بیست و سیم جوزا که پانزدهم جون بود فرمان داد که لشکر از هر طرف بحرکت آمدند و پیش قراولان او که افواج [illegible]
مختلف بودند جانب غربی رود سمبری که یکی از رودهای [illegible] است و در بلوک [illegible] واقع است از قراولان
سپاه دشمن عاری کردند و بعد از هزیمت ایشان خود را بشهر شارلروا رسانیدند و جنرال زیتن با چند فوج از لشکر
پروس بمحافظت شهر مزبور مشغول بود [illegible] لشکر ظفر اثر دشمن را [illegible] شهر مزبور را تخلیه نمود [illegible]
و در آنجا جوق دوم لشکر فرانس راه گریز در راه او مسدود نمودند جنرال زیتن لابد از محل عبور خود منحرف گشته [illegible]
در پس گرفت و تعجیل تمام بمعسکر لشکر پروس که در حوالی [illegible] لیقنی [illegible] بود ملحق گشت و جنرال مزبور در [illegible]
راه مجادله نمود و هیچ عراده توپ خود را از دست نداد و جمعی کثیر از لشکر او کشته و زخمدار گردیدند و حرکت سپاه فرانس [illegible]
لشکرکشی امپراطور بر خصم آشکار گردید چون ناپلیون ملاحظه فرمود که لشکر او در عدد کمتر از سپاه مارشال بلوخر و ولینگتون
است که با ایشان جنگ کردن مشکل است در کمال عجله روانه گردید که لشکر آن دو سردار بزرگ را نگذارد که بیکدیگر ملحق شوند و خود
یکی حمله کند و بمجادله آن دیگر لشکر تعیین نماید و ایشان را مشغول سازد تا کار یکی را باتمام رساند و بعد تعیین و قتل آن دیگر [illegible]

شاید

شاید کار را رونقی حاصل گردد جامع این حکایات گوید که بجهة این تدبیر و سپاه گردانی ناپلیون لازم بود که بلا توقف
بمقصد شتابد و خود را بیکی از جوقهای لشکر انگلیس که پیش رو بودند و در شهر کواتربرا توقف داشتند رسانیده ایشان را
منهزم سازد و لیکن بدین سبب که ناپلیون لشکر فرانسه را بتعجیل آن حدود رسانیده و بواخته کی تمامی لشکر دست داد
و این امر صورت نپذیرفت و اگر خود بجنگ لشکر انگلیس میشتافت لازم بود که در شهر شارلروا چند روز توقف فرماید
که لشکر او تماما فراهم آیند و استراحت مختصر از خستگی وارهند و این تاخیر در انجام باعث امری گشت لهذا مارشال نی تعیین
فرمود که با لشکر خود بشهر کواتربرا رفته چون مارشال مزبور بدانجا رسید بنا بحکم امپراطور میبایست در ساعت ورود حمله بشهر
مزبور برده عرصه را بلشکر دشمن تنگ نماید از اتفاقات آوازه شلیک [illegible] از سمت شهر فلورت بگوش او رسید و او
در ساعت عزم جنگ را موقوف داشته جوقی از لشکر خود را بآن طرف مامور داشت مارشال نی بسبب این عمل که منافی حکم امپراطور
بود مورد ملامت گشت و مانند این عمل از مارشال قروجی نیز بعد وقوع رسید ناپلیون مجموع تقصیرات [illegible] و [illegible] را باو نسبت
چه او نیز مانند مارشال نی احکام و دستور العمل را ملاحظه گذارده برای وقت مقرر خود رفتار نمود و با وامر شده بود که لشکر پروس را
تعاقب کند و پیش روی مارشال بلوخر را سد نماید که او نتواند در جنگ واترلو حاضر شود و در اداء این حکم که از جانب
ناپلیون صادر شده بود چنین کرد که در عرض راه از جانبی صدای توپ شنود فی الفور از جانب مارشال بلوخر [illegible] منحرف ساخته
بطرف آواز توپ روان شده و راه عبور مارشال بلوخر بمیدان جنگ واترلو مفتوح گردید بالجمله رفتاری که حضرت امپراطور
نسبت بلشکر انگلیس بجهة تخمیر کرده بود بدین سبب از حصول مقصود قاصر آمد لیکن ناپلیون [illegible] خود که لشکر انگلیس [illegible]
توانند از یکدیگر متفرق سازد و کار ایشان را یکیک باتمام رساند پای پس گذاشته باستعجال حکم به پیش رفتن لشکر فرمود و در [illegible]
که ساعت از شب شانزدهم ماه جون که چهارم جوزا بود گذشته خبر سپهسالار لشکر انگلیس که در شهر بروسل بود رسید که لشکر
فرانسه را باستعجال ناپلیون حرکت داده روانه [illegible] این خبر درست باو محقق گشت که [illegible] تواند لشکر را حرکت دهد و [illegible]
الی الحرکت خلاف اراده صادر شود موجب هلاک او و همراهان او خواهد بود لهذا تا نصف شب تامل نمود تا خبر صحیح رسید که پیش
قراول لشکر در حوالی رودخانه سمبری شده اند سپهسالار مزبور در عشاء امداد تعلیقه کواتربرا روان ساخت و خود نیز سوار
شده هنگام طلوع صبح بآنجا رسید و از آنجا بمحل موسوم ببیرکیت شتافت و مارشال بلوخر را ملاقات نمود و در مجلس ملاقات ایشان
مفهوم گشت که تمامی لشکر فرانس متوجه [illegible] بر فتح لشکر پروس [illegible] باستیصال مارشال بلوخر مبادرت کرده اند و مارشال بلوخر [illegible] تمام

خود را بلشکر پروس رسانیده دستهٔ مقابل خصم گشت و سه جوق از سپاه خود را که هشتاد هزار نفر بودند در امکنهٔ مرتفعه متمکن
نمود و طول آن لشکرگاه از زیر یک الی سانبریف و پیش روی صف ایشان چند قریه و مزرعه اتفاق افتاده بود و مجموع آن قراء
و مزارع را محکم و مضبوط نموده بودند و مرشل بلوخر را از فتنهای یمین لشکر پروس را مراوده با سپاه انگلیس بود و در وقت ضرورت
امداد از لشکر مزبور همین سپاه پروس میتوانست برسد و جوق چهارم لشکر پروس بسرداری جنرال بلو در شهر لیج و حوالی آن
مکان گرفته بود و فاصله بسیار با لشکر پروس داشت و نهایت سعی معمول داشتند که خود را بعسکر بلوخر ملحق سازند مقدور نگشت مرشل
بلوخر با این حال باطمینان اینکه لشکر انگلیس بامداد او خواهند آمد عازم شد که در مکان مزبور با ناپلیون محاربه کند امپراطور
نیز جنگ را مهیا شده و طرح معرکهٔ قتال [illegible] نمود مرشل نی را با یک جوق از لشکر فرنس که چهل و پنج هزار نفر بودند بکوه تری برت
مامور فرموده باو آموخت که بهر طریق و تدبیر که تواند لشکر انگلیس را از آنجا بیرون کند و مهلت جانب ندهند و نگذارد که لشکر بلوخر
امداد باو رسانند و از الحاق این دو سپاه بیکدیگر ممانعت کند و امپراطور ناپلیون خود در حوالی شهر لغنی حمله بر لشکر پروس برده
مرشل بلوخر را بجنگ مقابل ناچار نمود و مرشل گروشی باشش امپراطور در جناح یسار لشکر فرنس حمایت قرار یافته در حوالی
شهر کووتری برت منزل گزیند امپراطور ناپلیون در جناح یمین حوالی شهر لغنی قرار یافت و یک جوق که ده هزار نفر بودند
بسرداری دارلان در عقب لشکر فرنس قرب بشهر فرمین [illegible] متمکن شدند که هنگام ضرورت بمقتضای وقت یا بحضرت ناپلیون
یا بمرشل نی امداد رسانند در آن اوان دو جنگ عظیم یکی در لغنی و دیگری در کووتری برت در شانزدهم ماه جون که چهارم جوزا
بود اتفاق افتاده و تفصیل هر یک جداگانه معروض خواهد افتاد اما جنگ لغنی که عظیم تر بود [illegible] چنین است که ناپلیون قرار
یافت که جمیع لشکر خود را در میدان جنگ حاضر نماید تا سه ساعت بعد از ظهر تامل فرمود تا سپاه مجتمع شدند و پس از آن [illegible]
درنگ بر صفوف سپاه دشمن حمله برده و چنان صولت آورد که تزلزل بر ارکان صفوف لشکر پروس افتاده و بعد از آنکه دو ساعت
پی در پی مقاتله و مجادله کردند از شدت مقاومت و ثبات لشکر پروس [illegible] اندک [illegible] قریه [illegible] که از
تصرف لشکر پروس بود بدست آوردند چون مرشل بلوخر صورت احوال را چنین دید برخی از لشکر خود را که در پشت تپهای
مکان مزبور صفوف آراسته بودند و بعضی قراء و مزارعی که در دامنهٔ بلندیهای مزبور واقع بود در حیطهٔ تملک داشتند امر
فرمود که امداد بقراء مزبور رسانند از هر طرف که امداد از مرتفعات بنشیب میآمد بالضروره بگلولهای توپ لشکر فرنس که از جمیع
اطراف نهاده بودند مبتلا گشته و بدون سبب قادر نبودند که بنشیب آیند با این اوضاع که بر لشکر دست داده بود امپراطور ناپلیون

از صورت اوضاع جنگ در تشویش بود و چنان سنجیده است که لشکر او را فتح و فیروزی حاصل نخواهد شد
لهذا افواج ابوالمجمی مرشل دارلان را که در عقب لشکر فرنس مکان داشت و ذکر او پیش گذشت احضار فرمود
که بامداد اقدام کند و مرشل مزبور در مکانی متوقف بود که فاصلهٔ او بشهر لغنی و شهر کووتری برت یکسان
و او را در آن مکان همان سبب فرستاده بودند که اگر در لغنی با امپراطور ناپلیون امداد ضرور شود بامداد او
آورد و یا مرشل نی در کووتری برت معین خواهد باعانت او شتابد مرشل بلوخر مجموع لشکر جناحی دست چپ
خود را درست آنکه فراهم نموده طرف حملهٔ خود را تغییر داده و همه سپاه را بسمت لغنی متوجه ساخت بعد از آنکه
پروس جزئی از لشکر فرنس بعمل آمده شهر مزبور را متصرف گشت و افواج قراولان لشکر مزبور بمعاونت توپهای جدید
فراز مرتفعات عروج کردند و در عقب شهر لغنی حمله بر محل وقوف عساکر پروس بردند و چون پشت بند لشکر پروس
بینت آنکه فرستاده بودند مرشل بلوخر را اجرا اینکه با افواج سواره بدفع حملهٔ لشکر فرنس بپردازد چاره نبود لهذا
خود را با افواج سواران رسانیده و ایشان را امر بدفع و منع حملهٔ دشمن فرمود خود نیز مخلوط با سواران گردید هر چه
جد و جهد در ممانعت نمود چاره نیافت و صولت لشکر فرنس افواج سواران او را نیز مضطرب حال نمود [illegible] مرشل
بلوخر چون مشغول دلالت لشکر خود بود در راه گریز از اسپ خود نمود و اسپ او از گلولهٔ توپ دشمن بدپای درآمده و
مزبور مانند سایه بر زمین نقش بست و ناپ او در آن ساعت بعزم اینکه خدمتی کند و در این درماندگی اضطراب مرشل مزبور را
معین و یار باشد خود را به پهلوی او بزمین انداخت و بالاپوشی بر روی او و خویش کشید که از متعاقبین سپاه فرنس
کسی او را نشناسد چون سواران فرنس از ایشان گذشتند و سواران پروس را هزیمت دادند مجدداً سواران مزبور غیرت
و حمیت نموده معاودت کردند و سواران لشکر فرنس را منهزم نموده آن قدر تعاقب نمودند که تا از مکانی که مرشل بلوخر
و ناپ او افتاده بودند گذرانیدند و آن پهلوان قوی دل را سوار مرکبی دیگر نموده بردند سوء ترجیح کوه الکر در آن جنگ
مرشل بلوخر [illegible] یا دستگیر شده لشکر پروس بعد از آن شکست امداد بیک مکان مجتمع نمی گشتند که در روز دیگر
بامداد عساکر انگلیس رسند و صورت کارزار را منعکس سازد و مجملاً مرشل مزبور چون [illegible] از مهلکه استخلاص یافت [illegible] فرار لشکر پروس را
بشهر تیلی [illegible] نمود و چنان لشکر هزیمت یافته خود را بدان شهر رسانید که چندان ضرر و خسارت بدیشان نرسیده بسیار
از ایشان بمعرض تلف نیامد و لشکر فرنس نیز بتعاقب کردن ایشان مبادرت ننمودند و تا فراز مرتفعاتی که لشکر پروس توقف

داشتند تعاقب رفته رجعت نمودند مرشل بلوچر چون قرار نموده که در آن جنگ لشکر پروس را شکست فاحش دست
داده و از میدان جنگ منهزم شدند و از مردانگی و رشادت خود هیچیک از دستجات لشکر پروس وقف از ثبات
گرفتار خصم نگردید متفرق گشتند و اسلحه حرب بنیفکندند و پانزده هزار نفر از ایشان در میدان جنگ کشته و مجروح گردیده
بروایت جنرال فارقادیب و پنجهزار نفر از لشکر پروس و سه هزار نفر از لشکر فرنس در آن جنگ کشته و مجروح
شدند و نفعی که حضرت امپراطور را از این محاربه حاصل گشت تعلق جنگ مرشل نی و خبط و خطای او فایده بخشید
و تفصیل جنگ ثانی اینست که شهر فرنشت را لشکر انگلیس تهی کرده در روز شانزدهم ماه جون قلعه کواتری برث را متصرف
گشتند و این مکانی بود که سیار نشاب سپاه انگلیس و شایسته احوال آنها بود و چهار طریق از آنجا بچهار جانب کشیده
سپهسالار لشکر انگلیس بالذات بیار خود راه مراوده با همین لشکر پروس که در شناسنه بودند حاصل بود و میتوانست
که جان لشکر اتصال بهم رسانند و علاوه براین در عقب لشکر او نیز جاده وسیع محفوظی بود که بنگام شکست از آن راه فرار
میتوانست نمود که بسمت او زیده و نیز از سیار جاده مزبور که از کرلی روا شهر برسل که پای تخت فلندرز است میرود
جنگلی است موسوم بپاپیز و با سوقبل از وقت مجموع اطراف آن را از راه حفاظ تفنگچیان زبردست و افواج فوج
مجبران فشانیده بودند بعد از سه ساعت از ظهر روز مزبور ابتدای جنگ گرم گردیده لشکر فرنس حمله بر سپاه انگلیس نمودند و الحق حمله
صعب بر سپاه لشکر انگلیس وارد آمد چه زمین را بلندی و پستی بود و حمله ایشان علی الغفله واقع شد تا لشکر انگلیس مستحضر شده
که بصف آرائی مشغول گردند سواران تیره روز خونخوار فرنس سیل دو دسته از سرباران انگلیس را تمام و کمال بقتل رسانیدند
و پیادگان سپاه انگلیس مطلع گشته و از کیفیت آنها استحضار بهم رسانیدند با آتش توپهای لشکر و گلوله تفنگچیان هر دسته از آن سواران که نزدیک میشدند
که سواران فرنس را مجال پس رفتن نمانده و بلندی و پستی و فراز و نشیب آن گشتگان را اکب و مرکوب پشته کرده و از هر دو قسم
آنانکه امداد میرسید و ثبات قدم میورزیدند و شکست هیچیک معلوم نبود در این حین مرشل نی باین خیال افتاد که امداد
جدیدی جهة لشکر خویش فراهم آرد لهذا ایلچی را مأمور نمود که افواج جنرال دژرلان را با مداد حاضر سازند و جنرال
مزبور را چنانچه مذکور شد قبل از وقت امپراطور خود خواسته و برده بود و چون شش از جنرال مزبور جنگ لیتنی
گذشت نابلیون او را دوباره مأمور نمود که بامداد مرشل نی شتابد و تا رسیدن او نیز جنگ مرشل نی با تمام رسیده بود
یک توپ و تفنگ لشکر جنرال مزبور بدشمن نینداختند و لشکر انگلیس ملک نام و ننگ و صاحب میدان جنگ گردید هر چه

دوک و نقصان گمان داشت که مرشل بلوچر شکست خورده یافت و محل لشکر خود را که صبح در تصرف داشت بار
خواهد گشت و لشکر انگلیس و پروس مراوده سابق را با یکدیگر خواهند نمود و از این جهة در مقابل مرشل نی ثبات قدم
ورزیده و مکان خود را از دست نداد مرشل نی ناچار گردیده در مقابل او پس نشست و دوک و لنگتن بخلاف مرشل
بلوچر اثبات منصه مرشل مزبور با لشکر پروس شکست یافته مجموع مکانهای خود را تهی کردند و قراء و مزارع متصرفه خود را
واگذار نموده رفتند و از حوالی شهر لیغنی بشهر وورری که در کنار رود دیل واقعست شتافتند و این حرکت قهقرا القدر
فرسنگ از عسکر سابق خود دور افتادند و در آنجا لشکر جنرال بلوچر ملحق گشتند و بعد از هزیمت بلوچر لشکر فرنس اولا ایشان را
تعاقب نکردند و تا یا تا چندی ندانستند که ایشان بکدام طرف فرار کرده اند و تا خبر رسیدن تعاقب لشکر فرنس ایشان را
تعاقب عسکر فرنس را به ترین زحمات مبتلا گردانید و مصایب عظیمه گرفتار نموده نابلیون بعد از جنگ در ظهر لوکر نمود
که تاخیر و اهمال در تعاقب لشکر پروس از مرشل قروچی بود چه تعاقب دشمن را بعهده او محول نموده بودم و او اهمال و
مسامحه نمود اگر مرشل مزبور بجد جنگیده مأمور آمده اقدام میکرد و بعقب دشمن میشتافت در نهم ماه جون که پنجم
جوزا بود خود را بشهر وورری میرسانید مرشل بلوچر را ممکن نمیشد که در روز پنجم و ششم که روز جنگ واترلو بود امداد بلشکر
انگلیس فرستد و اگر جسارت میکرد زود اصل میگشت مورخ گوید که مرشل قروچی میلیف که بعد از جنگ و شکست لشکر پروس
شب هرچه صبر کردم که شرف حضور امپراطور را دریابم ممکن نگشت و عرض و رسید عا کردم که قدری پیاده بفرمایند
فرمایند که در تعاقب کردن بلوچر امداد و بر سواره کنند مطلقا جواب نیامد بلکه از مقربان درگاه اشاره شد که دستور
العمل و احکام صبح بشما خواهد رسید و صبح زود در روز پنجم و هجدهم بمعبد امپراطور شتافتم و دیدم که تعاقب کردن
مرشل بلوچر از اهم امور است لیکن حضرت امپراطور را تا دو ساعت از روز گذشته ندیدم و مجاشدم که بدون احکام
احکام زیاد و رسد تعاقب او روان شوم و در روز پنجم و ششم بمیدان جنگ حاضر شوم بالجمله حقیقت این است که بعد از
شکست بلوچر حضرت امپراطور با چندین نفر سواره مخلصه کمک تا ظهر روز پنجم و هجدهم احکام به مرشل قروچی نفرستاد
و بنگام ظهر امر فرمود که مرشل مزبور با سی و دو هزار نفر بتعاقب مرشل بلوچر روان شود و گویا امر نفرمود که بکجا میرود که تا
رود و چرا که معلوم که بکدام سمت رفته و معلوم نبود که مرشل مزبور باو رسد و به دفع و استیصال او پردازد مرشل قروچی می
گوید که بعد از وصول احکام امپراطور سه ساعت نیز ممکن نگشت که روانه شوم چه لشکر جنرال اقسام و اسباب اردو

که بایست با این روانه شوند سه ساعت بعد از وصول حکم از مکان خود حرکت نموده و این سه ساعت تاخیر نیز باعث
کار لشکر فرنس گردیده و صورت افول کوکب اقبال حضرت امپراطور گشت و امپراطور استحضار از حرکت پرنس بلوخر نیز
ونمیداشت که او بشهر واوری رفته چون خبر رسید که لشکر انگلیس در صحرای واترلو حال اقامت افکنده و پرنس بلوخر عزم
مراوده در میان ایشان امداد باو کرده آن زمان از تدبیر دشمن استحضار بهم رسانیده و معلوم و مشخص نمود که مابین دوک
ولنگتان و پرنس بلوخر قبل از آن قرار چنین بوده است که لشکر خود را در صحرای واترلو مجتمع سازند و در آنجا بجنگ
امپراطور اقدام نمایند مورخ گوید عقده مشکلی که اوج کوکب اقبال ناپلیون بسته بحل آن بوده همین بود که او در عهده
استعجال در مقابل خصم بعادت خود طرح جنگی نیافکند که خصم را فهم و درک آن میسر نماند که متحیر شده و از مکان خود حرکت
کند بالجمله در این احوال که امپراطور پرنس قروچی تعاقب لشکر پروش را روان نمود خود بجانب شهر فرشرون روان گشت
و در آنجا لشکر پرنس نی باو نیز ملحق شده و این صدمه افتاد که حمله بر لشکر انگلیس برد و چنان دیده است که هنوز لشکر انگلیس تمام
از کوتره برث بصحرای واترلو نرفته اند و هنوز در آن مکان جا گرفته و دوک ولنگتان صبح روز بیست و پنجم حوت منهزم
گشت که پرنس بلوخر شکست یافته بطرف شهر واوری رفته بمجرد وصول این خبر لشکر انگلیس را حرکت داده بصحرای واترلو
برد که راه مراوده و طریق اتصال با لشکر پروش از دست نرود و افواج سواره فرنس همه جا بتعاقب لشکر انگلیس مشغول
و لشکر مزبور مایوس از امداد کردن لشکر پروش بخود بوده و در عرض راه باران بشدت باریدن گرفت و همین ماده گردید
ایشان را خسته و ملول نمود چرا که در اطراف زمینها محل زراعت و باتلاق بوده و افواج سواران فرنس نیز نمی توانستند از
بسیار ایشان آسیب زیاد رسانیده و لشکر انگلیس هم اینقدر بوده که سپاه پروش در لغنی شکست یافته و از آن سبب مشوش بوده
که توانند با ایشان برسند و در بلده موسوم بجنپی پل کوچکی که عرض رودخانه مسمی بدیل و کوچه کم وسعتی واقع بوده
که بایست لشکر انگلیس از آنجا عبور کنند و در آن تنگ سواران فرنس بلشکر انگلیس رسیده و جای ستیز و آویز نهاده سواران مختلف
انگلیس نیز نتوانست مقاومت نماید لهذا توپهای بزرگ را بکار برده و از صدمه گلوله سواران را منهزم
ساختند و در آن روز از سواران فرنس بایشان ضرری نرسید و در غروب آفتاب دوک ولنگتان با لشکر انگلیس وارد
صحرای واترلو گردیده و قبل از آن در نظر داشت که بجهت محافظت شهر بروکسل که پای تخت فلندر است در صحرای مزبور
چندی توقف کند و لشکر انگلیس در مرتفعات آن صحرا و کنار رودخانه که موسوم بمرک و قریه که موسوم است بمونت سن ژن

در جانب چپ رودخانه قریه کوچکی است که اسم آن تره جمی است و در برابر آن مرتفعات بلندیهای جداگانه واقع
که سلسله کرانک شامتی دارند و در بلندیهای اول لشکر انگلیس و در دومی سپاه فرنس مکان گرفتند و مابین این دو بلندی
دره کوچکی است که عرض آن مختلف میباشد لیکن زیاده از نیم فرسنگ نیست و در نشیب مرتفعات مزبور بلندی و پستی
بسیار و زمین مسطح نیز دارد و در وسط آن دره و صحرای واترلو دو جاده منتظم است که با سنگ مفروش ساخته اند و از
هر دو راه بشهر بروکسل میروند و در پشت قریه موسوم بمونت سن ژن که در عقب لشکر انگلیس اتفاق افتاده بود این
دو شاهراه بیکدیگر تقاطع مینمایند ولی این دو شارع از شهر گوتری برث و شهر چرلروا و جنپی بیکدیگر و شهر بروکسل
میروند و لشکر انگلیس از آن راه فرار کرده بصحرای واترلو آمده بودند ولی دیگر از شهر نوئل سیاه و شهر بروکسل میرود و
میسلن مهاجران عمارت مونت سن ژن محکم زده بر سر شهر مزبور و نزدیک تر بعقب لشکر انگلیس بود و در شارع شهر چرلروا
که پیش روی صف حرب واقع گردید سرای دیگر بوده که اسم آن لاهی سنت میگفتند که در دامنه مرتفعات مزبور واقع
بوده در سرنشیب بلندی دیگر که مقابل دامنه بلندی اولی واقع است ده ی است موسوم به بله الیانث که مرتفعات مزبور را
بدان اسم مشهور است و این قریه محاذی مونت سن ژن واقع است و این دو محل مکان قلب دو لشکر مزبور بود و در دره
دره عمارتی بطرح قدیم بر پا بوده که او را هوگومون و هوگومون میخواندند و در اطراف عمارت مزبور باغستان و جنگل و مزرعه است
و در جنگل درختان از اشجار قوی و تناور و بلند بسیار است و در عقب بلندیهای مونت سن ژن زمینی سراشیب واقع است
که بمکان عمیق منتهی میشود و آن مکان پناهی جهت صفوف دویم لشکر انگلیس بود و در پشت این دره جنگلستان عظیم سوانی نیز
واقع است و شارع شهر بروکسل از میان جنگلستان مزبور میگذرد بقدر سه ربع فرسنگ در راه مزبور در دست راست لشکر
انگلیس شهر محقر واترلو واقع است فصل چهاردهم در بیان منظور امپراطور ناپلیون که از انگلیس با شکست داده از اهل بلجیم و سایر
لذا اتفاق بکدیگر خواهند دست باز داشت و در ذکر منصرف شدن لشکر انگلیس در بیست و ششم حوت و لشکر فرنس در بیست و ششم
حوت را محل اقامت خود را و مقدار تعداد لشکر انگلیس و فرنس و طرح جنگ افکندن سرداران دو لشکر و جنگ واترلو که در هیجدهم
ماه جون مطابق بیست و پنجم حوت را و حمله لشکر فرنس بقلب سپاه انگلیس و از آنجا بیمین آن و پیش آمدن لشکر پروش و حمله بر
نی و طرد و منع خصم وی را و حکم ناپلیون بعقب نشستن لشکر و رسیدن آن جنگ و ملاقات سپهسالاران انگلیس و پروش و
و تعاقب کردن لشکر فرنس را پرنس بلوخر و خسارت لشکر انگلیس و فرنس مورخ گوید در این تدبیر اختلاف نموده اند که

سردار انگلیس را لازم بود که سر راه شهر برسل را مسدود کند و بجهة حفظ شهر مزبور با ناپلیون بمجادله پردازد و یا بقلعه
انت ورپ رود و منتظر امداد باشد اکثری از مدبران جنگ را عقیده بر آن است که محافظت شهر برسل بهتر از آن
بود که بشهر انت ورپ رود و برسل را با ناپلیون گذارد و اعتقاد ناپلیون این بود که اگر لشکر انگلیس را در واترلو منهزم
سازد وسایل بسیار و اسباب کار جهة تسخیر ولایات بلجیم و نیدرلند بدست خواهد آمد و ممکن است که مردمان آن ولایات را
از ملوک متفقه یاغی و روگردان سازد و ناپلیون در این اعتقاد محق بود چرا که ولایات مزبوره تا مدتی در تصرف اهل
فرانس بود و اهل فرانس در آن ولایات رفقای متفق و موافق داشته و منظور امپراطور از دو عمل سابق همین بود که در
لفنی خصم را در هم شکست و اهالی انگلیس را از کوتری برت پس نشانید اگرچه بر این فتح چندان اعتنا نکنند لیکن
اگر ناپلیون در واترلو نیز مظفر و منصور میگشت و با لشکر انگلیس قبل از رسیدن او از راه شهر برسل منحرف شده بشهر
انت ورپ میرفت یعنی در سر راه نمیماند و خود را بشهر برسل که پای تخت مملکت نیدرلند است میرسانید آن دو فتح مانند
فتوحات عظیمه در انظار جلوه مینمود و مردم از ملوک متفقه دلسرد میشدند و وقوع این مقدمه خلل بارکان اتفاق
عموم اهل فرنگستان میانداخت و مخالفت با ملوک متفقه آشکار میشد اما آنانی که وثوق و اعتقاد به سرداری و سپاه آرائی
ناپلیون داشتند معتقد بودند که چون امپراطور اتفاق ملوک متفقه را حصنی حصین یافته بود باشترین تعیین منهج که بحیله قدم بر انقلاب
سیاسات در انهدام بنیان آن حصن بردارند و چون فتح نمایانی از طرف لشکر او ظاهر شود او را باعث تقویت دانند و در ساعت
آن قلعه را منهدم میسازند و با تمام علم خود میپردازند و به دول فرنگستان آشکارا اظهار کنند که با دست از اتفاق ملوک برداشته
فلاتیه مورخ گوید که عقیده ناپلیون این بود که اگر دوک ولنگتان را در واترلو شکست دهد بسبب آن شکست تغییر در اداره حالات
کارکنان دولت انگلیس بهم خواهد رسید و نیز آنان که در مصلحت خانهای دولت انگلیس بر عدم جنگ سخن میرانند و قائلند که جنگ
مصلحت نیست قوت یافته دولت انگلیس را مایل میسازند که با او مصالحه کنند و سایر پادشاهان چون دیدند که انگلیس با او مصالحه نموده
منضم و گروهات مقرره نرسید در ساعت خود را از حدود فرانس بیرون خواهند داد و هر یک بمملکت خود خواهند رفت و این
خیالات ناپلیون نسبت بدولت انگلیس خیالاتی بود که او را عارض شده و چه در مدت چند سال جنگ و جدال کار اهل فرانس
با انگلیس بود و در اکثر آن جنگها شکست با انگلیس روی میداد با این حالت باز کارکنان دولت مزبوره بهیچ وجه من الوجوه از حرکات
و غیرت او دست نمیکشیدند و همراه او جنگ مینمودند در این صورت چگونه میشد که بیک فتح ناپلیون ترک جنگ کنند و دنبالۀ

مصالحه

مصالحه گذارند و حاصل فتح ناپلیون در واترلو در صورت فتح این بود که اقتدار او در فرانس زیاده میگشت و در سایر
ولایات فرنگستان تفوق مییافت و اوضاع بعضی از ایشان را پریشان میساخت با این جهت بود که دوک ولنگتان هم
بر تخت و طالع دولت انگلیس متهم در مقابل او ایستاده بر آن جنگ بزرگ اقدام ورزید بالجمله چون سپهسالار دولت انگلیس از
کوتری برت بواترلو شتافت راه مراوده را با برسل و بروجز مفتوح میساخت و فاصله ما بین جناح یمین لشکر پروس
و جناح یسار لشکر انگلیس زیاده تر از پنج میل مسافت نبود لیکن راه از شدت باران چنان خراب شده بود که راه عبور
و مرور متعذر گشت دوک ولنگتان پس از آنکه در واترلو متمکن گردید خبر از وضع مکان گرفتن خود به بلوچر فرستاده اظهار
کرد که چون ناپلیون طالب جنگ است من نیز مصمم شده ام که در برابر ایستاده بهر طریقی که هست بکارزار
اقدام کنم بشرطی که شما دو جوق از لشکر پروس بامداد فرستید مورخ گوید بلوچر با وجود آن شکست که از
ناپلیون یافته بود مطلقا بجرات و جلادت و غیرت او خلل و نقصان عارض نگشت فی الحال جواب
نوشت که خود با تمامی سپاه بامداد خواهم رسید این قدر مهلت ضرورست که آذوقه لشکر را با ایشان
برسانم و فشنگ گلوله مدد سربازان تقسیم کنم و پس بتعجیل بسوی شما شتابم بالجمله سه ساعت از ظهر روز
هجدهم جون گذشته لشکر انگلیس در میدان مصاف صفوف حرب آراستند و بدان روش که
صف آرائی نمودند آن شب را در مکان مزبور آرمیدند حضرت امپراطور وقتی بر این مقاله اطلاع یافت
دار و گرد دید که وقت بسیار ضیق بود و لشکر فرانس تا صبح روز هجدهم تماما بمکان مزبور رسیدند
و از افواج لشکر فرانس آن شب را در عرض راه در قریه جنپی مانده بودند حضرت امپراطور در مسکن صاحبان
مزارع موسوم بکیلوم که یک میل دورتر از مکان جنگ بود منزل فرمود و علی الصباح بمقام مجادله رسید در
مقابل خصم صفوف حرب آراست برادر خود جروم را که بنده پیرات سپاهی او اعتماد داشت در میسره لشکر
و امیر دارلان را در قلب لشکر متمکن ساخت و میمنه لشکر را با میر لابوسپرد و در شش ساعت در شش فوج
خود فرمود و در آن روز از لشکر فرانس تخمینا هشتاد و پنجهزار نفر در میدان مصاف حاضر بودند و لشکر انگلیس نیز
بقول مورخ زیاده بر آن نبوده سی و پنجهزار از اهل انگلیس و باقی از ولایات جرمن و غیره بمواجب
داده آورده بودند بالجمله لشکر انگلیس را با هر یک از طوایف مخلوط کرده بودند و دو صف آراسته صف اول را

جناح یمین و صف دویم را جناح یسار نام نهاده بودند در جناح یمین صف اول و تیپ دویم و چهارم
لشکر انگلیس بودند و تیپ سیم و ششم لشکر هانور و جوق اول از ولایات بلجیم که سردار آن لارد هیل بود قرار
یافته و در قلب صف یمین لشکر انگلیس افواج شاهزاده اورنج و افواج ولایت برنزویک و افواج ولایت
نسو مکان گزیدند و سواران قراول را بسرداری جنرال کوک در دست راست آن و افواج جنرال
آلتین را در چپ آن مستقر داشته بودند و در یسار صف اول لشکر انگلیس افواج جنرال پکتان و جنرال
لمبرت و جنرال لمپ متمکن گشته و صف ثانی لشکر انگلیس مشتمل بود بر افواجی که چندان اعتماد بایشان
نبود و افواجی را که دور و از قبل از صدمات سپاه ناپلیون صدمه و آسیب زیاده رسیده بود و جنگ
کردن ایشان متعذر بود لکن وقتیکه بسیار لازم باشد تماما در نشیب عقب مرتفعات متمکن ساخته که
از گلوله توپ لشکر فرنس ایمن باشند لیکن با دوام جنگ از نارنجک و گلوله بسیاری خالی لشکر فرنس بسیاری
از ایشان تلف گشت و افواج سواره را کلا در عقب صفوف حرب مکان دادند و سواران جناح
امپراطوری در جنب یسار سپاه بسمت شرقی شارع شهر جنرل رود قرار گرفتند و مکان بهاجان
زراعت قریه لاهین سنت را که در مقابل قلب لشکر بود بسیار مضبوط و محکم کردند و مستحفظ جهت آن مکان
تعیین نمودند و عمارت و باغات و مزرعهای قریه هوق مونت را بسمت قلب میمنه لشکر مضبوطی در سنگر
ترتیب دادند مجملا هیئت مجموع مکان لشکر و طرح حرب ایشان مانند شکل خط منحنی واقع که وسط آن پیش
و نزدیک تر بدشمن و یمین و یسار آن عقب و دورتر اتفاق افتاده باشد و منظور دوک ولنگتن این بود
در آن مکان که حرب را تعهد گشته بمحافظت سرحد و لشکر خود پردازد و انقدر استقامت کند که لشکر پروش بامداد
او آیند و لشکر او زیادتر و توانا تر از سپاه فرنس شود و چون ناپلیون شروع بجنگ نماید مقصود او این
بود که لشکر پروش هنگام ظهر یا ساعتی زودتر بامداد خواهند رسید و بسبب بدی راه که در شب باران
روی داده بود آمدن لشکر بلوخر چند ساعت از موعد مقرره بتعویق افتاد و منظور ناپلیون بقانونیکه
داشت این بود که در نهایت سرعت و تعجیل با جلادت تمام زودتر خود را بلشکر انگلیس رساند و قبل از آنکه
لشکر پروش تواند بمقام مجادله رسد لشکر انگلیس را متفرق و پریشان سازد و بعد از رسیدن سپاه پروش

امپراطور

امپراطور از تعاقب لشکر انگلیس دست کشیده باستقبال سپاه پروش پردازد و در آن جا بر صعب المسالک که از
شدت باران مرور از آنجا مشکل بود بجنگلهای سپاهی ایشان را از بلجیم متفرق سازد و حضرت امپراطور را علم
حاصل بود که لشکر پروش در آن زودی نخواهد رسید و او را در این باب اطمینان تمام حاصل بود و قبل از این
مذکور شد که حضرت امپراطور جنرال گروچی را با سی و دو هزار نفر سرباز خونخوار مأمور ساخته بود که لشکر پروش را
تعاقب کند و مطمئن خاطر بود که اگر لشکر پروش را تعاقب کند و متفرق سازد لامحاله ایشان را از امداد انگلیس
منع خواهد نمود و نخواهد گذاشت که ایشان تهیه و تدارک و جبران شکستگی خود کنند بالجمله حضرت امپراطور بنا بعادت
قدیم خود شروع بحمله و جنگ فرمود و افواج سواره و پیاده قراولان خاصه را در کمین گذاشت که اگر از سمت لشکر
دشمن اندک وهنی ظاهر شود در ساعت فرصت را فوت نکرده با آن افواج بتعجیل تمام تقلع و قمع ایشان پردازد
لیکن حرکات لشکر فرنس و رفتار ایشان در جنگ بتردستی و چابکی که امپراطور را منظور بود بعمل نیامد چه لشکر انگلیس در
روز جمعه هشتم جون از سه ساعت بعد از ظهر در عرصه جنگ مکان و مقام خود را معین ساخته قرار یافته و لشکر فرانس
فردای روز نزول که روز جنگ بود در عرض راه باران خورده در زحمت راه کشیده یک ساعت قبل از ظهر تا ظهر جوق
جوق بمیدان رزم حاضر شدند و چنانچه سبق ذکر یافت ابرهت تمام تیب آرائی مشغول گشته و لشکر فرنس را
آن قدر فرصت دست افتاد که طعامی صرف کنند و اندک استراحت در رفع خستگی نمایند حضرت امپراطور بسبب خستگی
سپاه چند ساعت جنگ را دیرتر از وقتیکه بایست شروع نمود حقیقت امر آنکه در چنین اوقات یک دقیقه و یک ساعت
فرصت را فوت کردن باعث شکست و هلاکت لشکر است مجملا باران نیز بمقتضای وقت شب در اشتداد بود و روز
یکشنبه لیکن ابر و منع رطوبت از اول طلوع صبح تا غروب از هوا مرتفع گشت و در آن روز که روز
هجدهم جون بود بقدر نیم ساعت بعد ظهر امر حضرت امپراطور بحرکت و حمله فرمود در ساعت توپهای
صاعقه بار باتش افشانی مشغول گشته و جروم برادر امپراطور ناپلیون بصوب تمام حمله بقلب لشکر انگلیس برد
بمقابل قلب لشکر انگلیس که عمارات و باغات و خانهها را سنگر نموده بودند رسید و از لشکر بلور کسانیکه در جنگل مکان
داشتند تمامی را بیرون نمودند و هرچه سعی کردند که عمارات و باغات و خانه صاحبان [illegible] را مالک شوند
ممکن نگشت جمعی از قراولان خاصه دولت انگلیس چنان آن استقامات را محافظت نمودند که رخنه بجهت سپاه فرنس

مکمل گشت و لشکر فرنس مجدداً جد و جهد نمودند خود را بحوالی دیوار باغ قارسانیده غافل از اینکه از در و از جدار
زیاده از پیش و تدارک [illegible] و منع ایشان را مهیا نموده اند در ساعت گلوله توپ و تفنگ مانند تگرگ بر ایشان
باریده و جمع کثیری از ایشان از پای در آمد با این مقدمه لشکر فرنس از پای نکشیده باستظهار وفور لشکر و [illegible]
جنگل که در دست ایشان بود متصل شده با سوار و توپخانه بغلبه تمام از قلب لشکر انگلیس گذشته میان ایشان حمله بردند
و میمنه لشکر انگلیس قلعه های مربع از سرباز و توپ ترتیب داده مترصد ایستاده بودند که بمجرد حمله لشکر فرنس [illegible]
بمجرد رسیدن عساکر مزبور بنزول گلوله از طرفین شروع باتش افشانی شد و از هیچ سمت غلبه و تفوق ظاهر [illegible]
عاقبت الامر لشکر انگلیس چندان کوشش نمودند که لشکر فرنس را از خود دور و اتصال بقلب لشکر خود بهم رسانیدند و
با ایشان که در [illegible] قرار یافته امداد نمودند و کولونل [illegible] را با جمعی از قراولان بمعاونت آنجا فرستادند
هنگامه جدال و معرکه قتال اشتداد یافت و آتش توپ و تفنگ بشدتی که مافوق آن متصور نشود در اشتعال آمد
و لشکر فرنس دوباره بقلب لشکر خصم حمله آور شده و چنان حمله نمود که لشکر انگلیس چنان بهم [illegible] که عقل
نظارگیان خیره و حیران شده و مجادلات طرفین در زیر بارش گلوله توپ و تفنگ چنان گرم هنگامه شده بود
که مانند برگ درختان بزمین میریختند و مطلقا بیم و هراس [illegible] نشده و [illegible] در صفوف ایشان راه
نمی یافت در این موقع برخی از لشکر فرنس که چهار تیپ پیاده و جمع کثیری از سواران بودند که همگی زره پوش و نیزه بد
ست داشتند محل مکانهای صاحبان [illegible] قریه [illegible] متوجه شدند و سواران مزبور همه جا پیش رو بودند و در پهلوی
جاده شهر [illegible] در نهایت چالاکی هجوم میبردند و در آن مکان شلیک تفنگ و چنانچه سواران انگلیس گرفتار گشته و کار
بکار از تفنگ و توپ گذشته شمشیر کشیده تا اینکه حمله آوران سواره فرنس مجبور شده بمعبر خود رجعت دادند و توپهای
بزرگ لشکر فرنس سواران و پیادگان مزبور را از شر تعاقبین لشکر انگلیس محافظت نموده چهار ستون از سپاه پیاده [illegible]
مشغول جدال بودند چون سواران لشکر انگلیس [illegible] دیگر دوباره هجوم نموده پیش رفتند و از مکان صاحبان
زراعت [illegible] گذشتند که محل اقامت لشکر انگلیس بود گذشته و افواج [illegible] را از یکدیگر متفرق ساختند و در مقام
قلب لشکر انگلیس مکنی گرفتند در این اثنا افواج جنارال [illegible] و جنارال [illegible] از صف دوم برداشته بر ایشان حمله بر
که گذر [illegible] در آنجا اقامت کنند و چون با ایشان رسیدند [illegible] از سواران [illegible] انگلیس نیز امداد پیاده

اب تاخته از جنب ستونهای حمله آوران فرنس تا نفس آوردند و در ساعت حمله آوران فرنس را در هم شکستند و
بسیاری از ایشان بمعرض تلف آمدند و سه بیرق [illegible] هزار نفر از ایشان اسیر شدند فی الحال ایشان را بشهر برسل
فرستادند و سواران انگلیس اکتفا باین ننموده از حد خود تجاوز نمودند و داخل [illegible] فرنس شدند و از سپاه فرنس جمعی
از سواران تیز رفتار بامداد شتافته افواج سواران انگلیس را [illegible] بکار [illegible] و اکثر ایشان مقتول و اسیر
و زخمدار گشتند و در این مجادله جنارال [illegible] که یکی از جنارالهای نامدار فرنس بود با جنارال [illegible] که منصب سپهسالاری
سواره داشت بضرب نیزه و شمشیر از پا در آمدند و لشکر فرنس باز هجوم آور شده و مکان صاحبان [illegible] از تصرف
انگلیس بیرون آورده خود متصرف گشتند و دویست نفر تفنگچیان زبده و ماهر [illegible] را که در آنجا بودند تماما
بقتل رسانیدند و قلیل زمانی مکان مزبور متصرف لشکر فرنس بود عاقبت لشکر انگلیس بضرب گلوله خمپاره ایشان را
از آنجا متحرک ساختند و بعد از اندک زمانی از جانب میمنه لشکر انگلیس هنگامه جدال ظاهر گشت و حمله [illegible]
لشکر فرنس بقلعهای مربع لشکر انگلیس که از سرباز و توپ ترتیب داده بودند اتفاق افتاد مورخ گوید در هنگامی که گلوله توپ
و تفنگ مانند تگرگ میبارید و گلوله لاینقطع میریخت افواج سواره فرنس بی محابا حمله بردند و توپهائی که پیش روی گذاشته
بودند رسیدند توپچیان از بیم جان فرار کرده داخل قلعهای سربازان شدند و چون سواران فرنس را فرصت نبود که
توپها را نگاه دارند و یا آتش خانه آنها را میخ کوب کنند لهذا باز توپچیان فرصت یافته از زیر [illegible] خود بر سر توپها شتافته
و توپها را پر کرده بحمله آوران لشکر فرنس انداختند و سواران زره پوش فرنس از ایشان مخوف نشده حمله بر قلعهای مربع
سربازان میبردند و علی الظاهر [illegible] توحش و اضطراب پیدا [illegible] مورخ گوید حمله سواران فرنس و
قبول حمله عساکر انگلیس آن یک مانند موج دریا بود که از طوفان در تلاطم باشد و این یک مانند کوه گرانی که در برابر آن
موج پایدار چون لشکر فرنس حمله مینمودند سپاه انگلیس که از سربازان قلعه مربع ترتیب داده بودند مانند کوه پا برجا ایستاده
چون سپاه فرنس نزدیک میرسیدند گلوله و ساچمه توپ و تفنگ چنان میبارانیدند که راکب بیک طرف میافتاد و مرکوب
بطرف دیگر میگریخت مورخ گوید که مورخین فرنس چنان نوشته اند که سرداران زره پوش داخل قلعهای مربع سربازان
انگلیس شده ایشان را متفرق ساختند مصنفان انگلیس که در جنگ حاضر بودند گفته اند که مورخین را قول مقرون
بدروغ [illegible] سواران هجوم میآوردند و چنان نزدیک میشدند که یکدیگر را [illegible] لیکن نتوانستند داخل قلعهای

سربازان شوند و طعمه را بر هم زنند و همچنین بعضی سواران بنزد سربازان چنان پیش تاختند که بعد از اندک جنگ
خود با شمشیر و طپانچه بجنگ اقدام میکردند مجملاً سواران فرنس از ممانعت و صدمه لشکر انگلیس بسیار برشده دست از کوشش
و کوشش باز داشتند و در این مقابله و مقاتله سواران فرنس که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده بسیاری از ایشان
تلف آمدند و ناپلیون از استیصال سواران خونخوار خود که هنگام فرار او را معین و یاور بودند و لشکر [illegible]
مددکار نیامدند مایوس گردید و پس از آنکه باقی سواران مزبور نیز بکنار رفتند عساکر فرنس چندی جنگ [illegible]
گلوله توپهای کلان نمودند قشون انگلیسان برخی بافتادن بر خاک و بعضی پناه جستن در دره و مغاک و بلندی و
پستی خود را از شر گلوله توپ فرنس محافظت نمودند سپاه فرنس مهیا شدند که از مکان دیگر بوضع جدید حمله
جنگ مزبور نمایند آن زمان تقدیر یک ساعت بغروب آفتاب مانده بود و هفت ساعت از زمان شروع جنگ گذشته
لشکر فرنس علی التوالی حمله و هجوم میبردند و ممانعت و مدافعت از دشمن میدیدند در مدت هفت ساعت کوشش و تلاش و ثبات
قدم و شجاعت لشکر انگلیس بمرتبه بود که تقدیر یک وجب از مکان توقف خود بعقب نرفتند و قلیل زمانی جمل اطراف عمارت هوگو
مونت در تصرف آوردند و دو بار لشکر انگلیس از آنجا ایشان را پراکنده نموده تقدیر دو دقیقه هم [illegible] صاحبان زراعت
قریه [illegible] فرنس متصرف گشته عساکر انگلیس ایشان را منهزم ساختند [illegible] خود [illegible] و خسارت بسیار دیدند ده هزار نفر
از انگلیس کشته و زخمدار و از سایرین نیز که بایشان مخلوط بودند بسیاری مقتول و زخمدار گردیدند و فرار نمودند و صفوف
لشکر مزبور بسیار ضعیف و زبون گشت و اکثری از ایشان را که از میدان زخمدار بیرون میبردند بجای خود مراجعت نمی نمودند که
خود را بهلاکت مبتلا کنند و از لشکر فرانسه پانزده هزار نفر کشته شدند و دو هزار نفر گرفتار آمدند در هنگامه از پهلوی یمین
خود آواز توپ و تفنگ لشکر پروش شنیدند تفصیل این آنکه قبل از وقت چنانچه مذکور شد دوک ولنگتان بمرشل بلوخر خواهش
نمود که امداد باو رساند و مرشل مزبور نیز متعهد شده بود که زود بعرصه کارزار حاضر آید مرشل بلوخر بوفای عهد خود
صبح روز چهارشنبه [illegible] جنرال بلو [illegible] که در جنگ [illegible] داخل [illegible] شده صدمه بایشان وارد نیامده بود
روانه نمود که خود را بتعجیل بلشکر انگلیس رسانند و از جنب و خلف سپاه فرانسه حمله برد اگرچه فاصله افواج مزبور با عساکر انگلیس
زیاده از چهار فرسنگ نبود لیکن بلندی و پستی آن سرزمین و دهی معابر از شدت باران ایشان را مانع از زود رسیدن
مانع گشت و بیشتر حمل و نقل توپخانه ایشان را معطل داشت و علاوه بر اینها صبح زود صدای شلیک از شهر دوری که در عرض

واقع

واقع بود بگوش ایشان رسیده و از خوف تابه شده و از پراهه برجعت تمام خود را بمعبر انگلیس رسانیدند و چهار ساعت
از ظهر گذشته بود که جنرال بلو آمدن خود را از دور بشلیک توپ بکپتیان عرصه کارزار آشکار نمود حضرت امپراطور آگاه
از این اوضاع گشت جوق ششم لشکر فرانسه که در رقه نگاه داشته بود امر فرمود که بمقابل لشکر پروش رود و او را مانع از پیش
آمدن شود چون پیش قراول سپاه پروش بآن مکان رسید جوق ششم چند دقیقه ایشان را ممانعت نمودند چون جوق
اول و دویم لشکر پروش رسیدند و جوق ششم نیز وارد شدند و خواستند که خود را بدان مقام که مقصود است رسانند
علی الغفله از عقب ایشان حمله افواج مرشل قروچی ظاهر گشت بعد از آن یافت که مرشل مزبور را امپراطور با سی و دو هزار نفر
صالدات جرار و توپخانه بسیار مامور ساخته بود که لشکر بلوخر را تعاقب کند و او خبط کرده که چنان تصور نموده بود که
جوق سیم سپاه جنرال بلو تمامی لشکر مرشل بلوخر است که او تعاقب نموده مرشل بلوخر نیز مانند سرداران کم تجربه که در چنین
مقام متوحش و مضطرب شوند علامات تعجیل و تردید از وجنات احوال او ظاهر ننموده بل دلیرانه فی الحال حکم بلشکر [illegible] داد
و بجنرال [illegible] که سردار جوق سیم بود پیغام داد که بهر طریق تواند خود را بسمت رودخانه [illegible] کشیده در برابر خصم هرچه
تواند مقاومت کند و اگر مجموع لشکر خود را کشتن دهد باید بسبب لشکر پروش و عساکر انگلیس فرار نماید تا مرشل بلوخر امداد
برای جوق سیم فرستد بر حسب حکم او لشکر [illegible] در تنگ [illegible] پیش از آنکه کار انگلیس [illegible] رود [illegible] بکار [illegible] مرشل
بلوخر آگاه از این بود که مدد از طرف او کار جنگ [illegible] میدان او چنان قطع و فصل خواهد شد که اگر در مکان دیگر هر نوع
شکست و فتح مر او را روی دهد چندان وقعی بر او نخواهد ماند بالجمله تقدیر یک ساعت بغروب آفتاب مانده بود که جوق
دویم لشکر پروش از قریه [illegible] گذشته [illegible] لشکر انگلیس گردید و آن [illegible] جنرال بلو نیز از قریه [illegible] گذشته و
دره که اسم آن را [illegible] میگویند عبور نموده خود را بپهلوی راست و عقب لشکر فرنس رسانیدند در آن موقع بر عموم لشکر فرنس
و انگلیس معلوم و آشکار گشت که مرشل بلوخر با لشکر تازه دم پروش وارد شده و بصولت و هیبت تمام مشغول جنگ خواهند گشت
و حضرت امپراطور هنوز اندک رمق در لشکر خود احتیاط میکرد که تواند با لشکر پروش مقابل شود یا خواهد از میدان جنگ
کناره جوید و قراول خاصه او که زبده و منتخب بودند هنوز بهیچ وجه من الوجوه مدخلیت در میدان جنگ ننموده و او قوه
داشتند که اگر خود را از معرکه کارزار بیرون کشد و لشکر را از رزمگاه بیرون برد و در جنگ گریز و فرار ایشان تواند بمحافظت اقدام
و چون ناپلیون میدانست که در آن یا باید خود تمام شود یا کار خصم را با تمام رساند و از هیچ طرف امداد بجهت او تصور نمیکرد

و اینکه جنارال قرقچی باید با او ملحق شود و لشکر او قوت یابد و او نیز خطا نموده خود را در جنگ جوق سیم لشکر پروس
بکار انداخته تمامی لشکر پروس چنانچه معطل منتظر جنارال [illegible] که لشکر پروس را معطل منتظر عساکر روسیه نیز از حدود این مملکت نمایم
بیایند که خود را امکان جنگ و تسخیر ولایات فرانس سازند و در آن کار جمهوریه در شهر پاریس بنای فتنه و فساد نهاده و در
فکر خرابی بنیان سلطنت ناپلیون بودند و در حقیقت قوت کار و رونق امر ناپلیون منوط بفتح آن روز بود بنابراین
ناپلیون مصمم گشت که قبل از آنکه لشکر پروس تمامی ملحق بلشکر انگلیس شوند عساکر انگلیس را بهر طریق است هجوم برده از مکان
خود حرکت دهد بلکه باین تواند اتصال این دو لشکر را منفصل سازد در حوالی غروب آفتاب امر فرمود که قراولان خاصه در
روی خود دو ستون ترتیب داده و هر دو را امرشل نی سپرده فرمایش نمود که این لشکر پروس که کنون بمیدان جنگ
رسیده آن لشکر است که جنارال قرقچی تعاقب ایشان مامور شده بود و ایشان از پیش روی او فرار کرده باینجا
آمده اند و کنون یا ساعت دیگر جنارال قرقچی نیز با سپاه خود از عقب ایشان خواهد رسید و باید تا رسیدن او شما نیز
اهتمام کرده لشکر انگلیس را از پیش بردارید که فرار این دو لشکر پروس و انگلیس بکلی مرتفع نشوند مورخ گوید حضرت امپراطور
چهار تیپ از قراولان را پشت بند قرار داده امر فرمود که رفقا و همراهان یکدیگر را از شر خصم محافظت نمایند
قراولان خاصه بصولت و صلابت هرچه تمامتر حملهای پی در پی بردند و کاری از پیش نبرده بعقب آمدند و لشکر قراولان
خاصه حمله بردند و لشکر انگلیس ایشان را ممانعت نمودند که اوضاع لشکر انگلیس را فی الجمله اختلالی حاصل شده و در مقام
حمله خصم مرور لشکر انگلیس بطریق قوسی از دایره که در راستهای جنگ محدب آن بطرف دشمن بود جانبین آن از جا
حرکت کرده بطریقی پیش رفتند که محدب آن قوس مقعر شده و در قوس بسبب دشمن اتفاق افتاد و قلب از دشمن دور
و جانبین نزدیک باو شده و از این جهت پهلوی راست لشکر انگلیس چنان نزدیک بعساکر فرانس شد که گلوله توپ و تفنگ
ایشان باتمام میان حمله آوران لشکر فرانس میریخت و از آن طرف نیز هرچه گلوله توپ و خمپاره و تفنگ
میانداختند بلشکر فرانس برمیخورد و لشکر انگلیس چنانکه حمله آوران فرانس را مغلوب سازند صفوف را چهار قطار پشت به
یکدیگر ترتیب دادند و چون تیپهای قراولان فرانس نزدیک صفوف انگلیس رسیدند تفنگ و طپانچه خود را انداخته از
صفوف انگلیس علی الاتصال گلوله باریدن گرفت و هوا را تیره و تار نموده بود عاقبت لشکر انگلیس پیش حرکت نموده
بطوری که از دو طرف میل بطرف ستونهای قراول فرانس کردند که ایشان را احاطه نمایند قراولان مزبور بار دیگر

وجلادت تمام ستونها را بصفوف مبدل ساخته که طول از پس روی صف حرب واقع شود که انگلیس نتوانند جانب
ایشان را احاطه نماید لشکر فرانس چون در کوشش بودند که در ستون بصف مبدل شوند و در آن زیر گلوله
توپ و تفنگ اغتشاش کلی در جوقهای فرانس روی داد و در مقام اغتشاش کلی همه گرد آمده بهم آمیختند بلکه
گلوله توپ و تفنگ با ایشان آمیخته شده که از پیش روی لشکر انگلیس بعقب آمدند و این سعی و کوشش آخر بود که از لشکر فرانس
بعمل آمد چون حضرت امپراطور صورت حال را بدین منوال ملاحظه فرمود احکام بعموم لشکر فرستاد و فرمان داد که ترک
میدان جنگ گویند و از عرصه کارزار و قتال بیرون روند و بجنگ و گریز جان از هلاکت بدر برند و بجهة محافظت
راه گریز لشکر و نگاه داشتن پیش روی متعاقبین چهار تیپ از قراول خاصه قدیم باقی مانده بود که دیگران گذشته و آن چهار تیپ
بحکم امپراطور قلعهای مربع ترتیب داده در برابر متعاقبین محکم و استوار ایستادند و بنای شلیک نهادند و نقصان
بر مجموع لشکر خود حکم داد که حرکت کرده پیش روند و از هر طرف بحمله و هجوم مشغول شوند لهذا از هر طرف چنان یورش آوردند
که خیلیان فرانس تاب مقاومت نیاوردند و قلعهای سربازان ایشان سرپریشان گشت مرشل نی بسیار جد و جهد
بعمل آورد و مقصود او حاصل نگردید عاقبت اسب او کشته گشت و پیاده شمشیر بدست گرفته تا خاتمه کار در پیش صفوف
حرب بجدال مبادرت نمود مورخ گوید چنان شهرت یافت که از هر طرف سپاه انگلیس تکلیف بقراولان خاصه امپراطوری
کردند که اسلحه حرب را فرو گذارند و در امان باشند در جواب فریاد از ایشان برآمد که قراولان خاصه امپراطور با تمام
کشته شدن را حاضرند و بکلی مقتول میگردند و هرگز اسلحه حرب را نمیگذارند و تسلیم دشمن نمیشوند و بعضی گفته اند که قراولان همان
حال رو بیکدیگر کرده تفنگ خود را بیکدیگر انداخته تمامی کشته گشتند و خود را از گرفتاری لشکر انگلیس مستخلص ساختند مورخ را
عقیده آن است که هیچیک از این روایات را اصلی نیست و اهل فرانسه از راه غیرت و اغراق چنین شهرت داده اند
در مقام مرتبه رشادت قراولان خاصه امپراطوری را انکار نمی توان نمود و غیرت و حمیت ایشان را پوشیده نمی شود و هیچ
در جنگ واطرلو که نهایت تهور و دلیری و ثبات قدم را ایشان مشهور کردند بنا در چنین محل که [illegible] این است
بچنین اشخاص صحیح و پسندیده نیست مورخ گوید چون قراولان خاصه امپراطور را شکست روی داد جنارال بلوخر صاحب منصب
لشکر خود را در یک مکان مجتمع نمود و حمله برده قریه پلنچنوا که در پشت صفوف فرانسه واقع و در تصرف ایشان بود
بتصرف خود آورد و بنای شلیک بجانب همان لشکر نهاد و توپها را چنان نزدیک گذاشته با آتش افشانی مشغول بود

که مجال حرکت بر لشکر فرانس نمانده و لشکر انگلیس نیز که بتعاقب هزیمت یافتگان میرفتند جرات عبور نموده بدین
ملاحظه انداختن گلوله توپ را موقوف داشتند و سپاه انگلیس و پروش بخط منحنی در حرکت آمده در مرتفعاتیکه قبل از این
لشکر فرانسه بود یکدیگر را ملاقات نمودند و باواز بلند مبارکباد گفتند در این حالت لشکر فرانس تماما شکست یافته بود
مرشل بلوچر و دوک ولنقتان را چون ملاقات واقع شد چنین قرار دادند که لشکر پروش تازه دم صباح و خستگی ندارند
لهذا بتعاقب عساکر فرانس بپردازند و این خدمت آن زمان در قوه لشکر انگلیس نبود چرا که هشت ساعت متصل در جنگ
خسته و مانده شده بودند مورخ گوید مادام جنگ حضرت امپراطور بار گشاده روی و روشن ضمیر بود و در تعاقب
ذوی الالباب که نزدیک قلب لشکر و بعد نیم فرسنگ از میدان جنگ مسافت دشت ایستاده مشاهده مینمود و اوضاع
جنگ را ملاحظه میفرمود و از کشته شدن سپاه خود مطلقا اظهار افسردگی و اضطراب نمیکرد و حرکات تمامی لشکر را عموما
سیما نظم جنگ و ثبات قدم لشکر انگلیس را تحسین و توصیف مینمود بکابیکه قراولان خاصه خود را صف آرائی میکرد که
مامور جنگ نماید از مکان خود بقدر دو آمد نزدیک ایشان ایستاد فرمایش و دستور العمل ایشان نمود و مورش حمله
و دوربین در دست گرفته بدقت تمام مجادله ایشان را ملاحظه نمود و تحسین و آفرین با ایشان میفرمود و چنان مشغول
بود که یکی از اجوران تیپالهای بزرگ هرچه خواست که این فقره را بعرض رساند که لشکر پروش بجوالی میمنه لشکر فرانس
متوجه است عاقبت الامر چون ناپلیون دید که افواج قراولان خاصه او بهم آمیخته و مغشوش شدند در ساعت رنگ رخساره
او مانند رخساره مردگان زرد گردید و چنان افسرده گشت که مطلقا تکلم ننمود و بعد از مدتی همراهان خود فرمود که افواج
قراولان بهم آمیخت اکنون رشته کارها از دست رفت و علاج پذیر نیست فی الحال سوار شده از عرصه کارزار بیرون رفت
و بجهة اکل و شرب در هیچ مکان درنگ نکرد تا اینکه بشهر چرل روا که یکی از شهرهای مملکت فرانس است رسید در نیمه شب
از اسب فرود آمد در خیمه که جهه او بر پا نموده بودند قرار یافت مرشل بلوچر بتعاقب هزیمت یافتگان مشغول گشت
و تمامی سواران خود را بتعجیل مامور نمود که لشکر فرانس را فرصت ندهند و آرام و آسایش از ایشان قطع کنند چون لشکر فرانس بشهر
جنپی رسید خواست در آنجا متحصن شده خودداری نماید و پل رودخانه را که راه عبور خصم بود مضبوط نماید و لکن
شهر را تله بندی گشته لیکن لشکر پروش زود از تعاقب رسیده و نگذاشت که مقصود ایشان بعمل آید مجتمعا در رودخانه
شهر خارج شدند اگرچه لشکر فرانسه را در قوه بود که در مقابل دشمن ایستاده مجادله کنند لیکن بی نظمی و پریشانی ایشان بمرتبه

بود که بقاعده و قانون نظام حرکت نمی توانستند نمود در میدان جنگ یکصد و پنجاه عراده توپ فرانس غنیمت لشکر
انگلیس گردیده و معادل همین مقدار نیز هنگام تعاقب متصرف سپاه پروش آمد و مجموع عرادهای اذوقه و دواب جبه
و ملبوس و غیره و کالسکه امپراطور ناپلیون که از ظرف و عجایب و نفایس جهان و بسیار ثمین و گران بها بود بدست
لشکر پروش افتاده و در صندوق کالسکه اعلام نامه دیدند که ناپلیون بخط خود نوشته که فردای روز جنگ بشهر بروکسل
ارسال دارد و مضامین آن ایشان را بر تعجب آورد بالجمله خسارتیکه در جنگ واطرلو بسپاه انگلیس رسید از قرار تقریر و
تحریر دوک ولنقتان که هراق نمی کند بدین موجب است که یکصد نفر از سرکردگان بزرگ و کوچک کشته و زخمدار
گردیده بودند و اکثر ایشان نیز بعد از جنگ مشرف بموت بودند و پانزده هزار سرباز جز سربازان پروش و سایر اولاد انگلیس
کشته و زخمدار شده و چند نفر سردار و صاحب منصبان نامدار بزرگ بعوض تلف آمدند و دوک ولنقتان خود و یکی
از رفیقان او سلامت ماندند و زخمدار نگردیدند مورخ گوید منافع کلی در سوال بسیار روز جنگ واطرلو بود که
انگلیس با اهل آن کشور متحمل شدند و بسیار مشکل است که مرتبه خسارت اهل فرانس را و آن محاربه تحریر و تقریر توان در آورد
سی و پنج هزار نفر در عرصه جنگ و عوض راه هنگام گریز مقتول شدند و ترک وطن گفته بممالک دیگر رفتند مگر اندازه هزار
لشکر فرانس که در آن جنگ حاضر بودند بعد از مدت زمانی سی و پنج هزار از ایشان فراهم و باقی کشته و جلای وطن اختیار نمودند

فصل پانزدهم در بیان ورود امپراطور ناپلیون بشهر پاریس و انعقاد مجلس وکلای رعیت و وزراء و امراء و اعیان و
اشراف و استعفای امپراطور ناپلیون از سلطنت مشروط باینکه پسر او را امپراطور نامند و ناپلیون ثانی خوانند
و سایر گذارشات آن مورخ گوید که هرچه از لشکر فرانس در جنگ واطرلو جان بدر بردند بسمت فرانس فرار نمودند
امپراطور ناپلیون خود نیز عزیمت نموده بشهر چرل روا درآمده و از آنجا نیز بجانب شهر فلپ ویل که از بلاد فرانس است
روی نمود که عسکر مرشل قروچی ملحق گردد و بجنگ اقدام کند و لیکن علی التوالی خبر رسید که لشکر پروش شهر چرل روا را
متصرف و مرشل قروچی شکست یافته لشکر او بجمعی وی متفرق شده و خود نیز دستگیر شده است امپراطور ناپلیون از
استماع این خبر فسخ عزیمت فرموده احکام نوشت که سرداران وی بقیه لشکر را جمع آورند و بشهر آونت آیند و خود
بجانب شهر پاریس روانه گشت مورخ گوید در نوزدهم ماه جون مطابق هفتم شهر جوزا در شهر پاریس بجهة وصول خبر
فتح لشکری یکصد توپ انداختند و مژده تسخیر بخارا گوش زد نزدیک و دور نموده چنانچه از فتوحات [...] ناپلیون و لشکر

فرنس مشحون کردند و در دویست و یکم ماه جون مطابق بیست و نهم جوزا آشکار و نهان میان اهل شهر شهرت یافت
که حضرت امپراطور با نفراده از جنگ هزیمت منهزم شب گذشته را وارد شهر و اکنون در عمارت سلطانی متمکن است و در هر
دو ساعت ثلث مجلس فرنس و کرزحضرت امپراطور بتهاون با علمای جمهوریه را در کار بارده فرصت بدست افتاده و
خیرخواهان پادشاه سابق را بهانه بچنگ آمده عموما بر خود لازم شمردند که مجددا اوضاعی فراهم کنند که خود را از امپراطور
مستخلص نمایند لاجرم مصلحتخانهای دولت بتعجیل تمام منعقد گشت که چاره اندیشند سه چهار ساعت در گفت و شنود
بودند که گرنوت و کالین کورت و دیونت و فوش و لوشین را بر ناپلیون بطالت مصلحتها نه در آمدند و گذارش جنگ
و شکست فرنس علی التفصیل بحضار مجلس القا کردند و از آن بس ذکر نمودند که حضرت امپراطور با چهار تن وزرا مامور داشته است
و ماذون کرده که با ملوک متفقه گفتگوی مصالحه نماییم اکنون تجربه اعلام و بشارت خبر مصالحه نزد شما آمده ایم
مجلس پس از استماع آن در جواب وزرای مزبور گفتند که ما را دست آویزی نیست که توانیم بنام حضرت امپراطور با ملوک متفقه
مصالحه تکلیف کنیم چه ایشان وی را سلطان ندانند و بر دفع او اقدام و اتفاق نموده اند و وی را در مصالحه میان فرنگ با شیخ
علیم مباشر لوشین پس از استماع این سخن فریاد نمود که اهل مجلس آیا اراده دارند که خود را از امپراطور ناپلیون کناره گیرند و بنای
تازه نهند ایشان را ممانعت نموده زبان بنصیحت گشوده و بوفق وفای برادر خود ترغیبشان نموده جواب گفتند که ما
هموره باوی وفا نموده ایم و در رکاب او در بیابان مصر رفته ایم و سنجی و سرمای جبال روس تحمل کشیده ایم و استخوان برادران
فرنس که در هر مملکت ریخته بصداقت و وفای امپراطور شهادت دهد و اکنون مقتضای وقت آن است که او از سلطنت استعفا
و امنای دولت را با حوال خود گذارد که بفراغت توانند با ملوک متفقه بنای مصالحه گذارند مجملا پس از گفت و شنود زیاد
بمنظر آن وکلای مملکت مقرر شد که با وزرا شور و مصلحت نمایند بعد از گفت و شنود آرا بدین متفق گشت که امپراطور ناپلیون
مجددا استعفا کند حضرت امپراطور ناپلیون در شب بیست و نهم جوزا مجلس شوری آراسته وزرا و امرای دولت در آن مجلس اجتماع نموده
و گفت و شنود بسیار کردند و کیل ولایات تلی و بنای شمالی عرض کرد که امپراطور ناپلیون بولایت تلی بنیاد زود عرض او
مقبول نیفتاد و نیز هر چه امپراطور وزرا و وکلا را تنبیه و جهه نقد و سرباز تکلیف نمود که در مملکت موجود کنند و وی بجنگ اقدام
کند مفید نیفتاد لاجرم استعفانامه بدین مضمون نگاشت که ای اهالی فرنس در بدایت جنگ مطمئن بودم که شما اتفاق خواهید نمود
و مقصود و منظورات شما با من متحد خواهد گشت در فتح و شکست با من همپای و همعهد و متعهد و ناصر من خواهید بود هم

جمع

جمیع تکالیف ملوک متفقه بوده و در راه نام و ننگ دولت فرنس بجان و دل کوشیده ام اکنون که اوضاع دیگر
گون شده و شما نیز اهتمام در مهام من نمی نمایند ناگزیرم که خود را مخذول و مقهور دشمنان فرنس نمایم و اگر
فی الواقع آنچه دشمنان در باره من میگویند مقرون بصدق بود برایشان نیز لازم است که معها امکن بر اعتزال من
از سلطنت سعی نمایند بناء علی هذا المراتب فرزند خود را با امپراطور ناپلیون ثانی ملقب نمودم و با امپراطوری فرنس
گزیدم از این پس وزرای دولت فرنس باید دانند که تا ورود فرزند من بمملکت فرنس از مملکت ایتالیا و استقرار بر سریر
سلطنت بعادت مجلس و عقد امور دولت پردازند و در تغییر و تبدیل امور و قبض و بسط مهام در ایام غیبت وی از سلطنت
مستعار باشند و لوازم امور خود اقدام کنند و چاره تا زمان حضور وی و لیعهدی تعیین کنند که از جانب وی بانجام
مهام مملکت پردازند و نیز تکلیف من با شما این است که عموما بجهت رفاه خلق بالمره متفق و متحد باشید که توانید با
سایر فرنگستان با حیثیت و اقتدار بلوازم مملکتداری قیام و اقدام نمایند چون حضرت امپراطور استعفانامه را باین
تفصیل نوشت و بحضار مجلس دیوانیان فرستاد امنای دولت از روی اجرای آداب و رسوم اراده باظهار شکرانه این عنایت
چند تن از اعاظم و اعیان دولت را بحضور امپراطور فرستادند و وی بدیشان فرمود که باید باصحاب دیوانخانه این سخن
معلوم و محقق باشد که استعفای من استعفای مشروط است بشرط امپراطوری فرزند خود از سلطنت کناره گرفتم و او را بجای خود مستقر
داشتم مجملا مقارن این احوال خبر رسید که مرشل قروچی که در کنار رودخانه ویلکلم امپراطور توقف نموده بود معادل
لشکر انبوه خود را بدون آسیب وزیان بشهر لون رسانیده است از اطلاع این خبر خیرخواهان ناپلیون از رعیت و سپاه قلیل
مشعوف و مسرور گشته امپراطور ناپلیون از امنای دولت تمنا نمود که وی نیز مانند سایر سرداران داخل لشکر در سر
شور و در حفظ و حراست پای تخت مملکت که بفرزند وی تعلق یافته بپردازد امنای دولت تمنای وی را اجابت ننمودند بالجمله
که از جنگ و ظفر او بازگشته باشکر انبوه جمال قروچی که در خارج شهر پاریس مجتمع بودند از شکست خود متاثر
اندوهناک شده از روی حمیت همه بنیاد کردند که حضرت امپراطور میان ایشان رود به هر طریقی که خواهد ایشان را بجنگ
رهنمائی کند امپراطور ناپلیون نیز بدان مایل گشت که بار دیگر بسپهسالاری لشکر فرنس اقدام کند امنای دولت و وکلای رعیت
دانستند که اگر امپراطور در شهر توقف کند باز هنگامه بپا خواهد نمود و خود را میان لشکر خواهد رسانید لهذا در روز ختام اجتماع
نموده که خود را از آن خیال بازدارند لاجرم امپراطور را تکلیف نمودند که از شهر پاریس حرکت بعمارت مل میان نزدیک

حضرت امپراطور اطاعت وزرای مستعار که خود از جانب فرزند خود تعیین نموده بجای آورده بعمارت مزبور
شتافت مقارن این احوال عساکر پروس و انگلیس نزدیک شهر پاریس آمدند امپراطور مجدداً از وزرای دولت
اجازت خواست که مانند سپهسالاری از جانب فرزند خود بر سر لشکر مزبور رود و با ملوک متقابل شده
و جنگ کند و چنان دید که این نوبت تمنای وی مقبول خواهد گشت و خلاف آن معمول آمد و چنانکه
بلکه مامور شد که امپراطور را از عمارت مل میسان نیز حرکت دهد و در کارب شهر راشفار رود با مردم
از عمارت مزبور نیز در نهم ماه جولای مطابق دوازدهم سرطان وارد شهر رشفار گردیده در شانزدهم
مزبور بنا بر قراری که ما بین عساکر متفقه و امنای دولت مستعار فرنس که ناپلیون خود تعیین نموده بود
گردیده شهر پاریس متصرف عساکر متفقه در آمده و لشکر فرنس از شهر حرکت نموده آن سمت رود لاری ساکن گردیدند
و امنای مستعار مجدداً مجلس شوری آراسته بحل و عقد امور اشتغال داشتند تا از جانب ملوک متفقه احکام صادر گشت
که از امنای دولت مستعار فرنس که امپراطور ناپلیون ایشان را تعیین کرده هر چه احکام صادر شود ممضی نمودند
و اعلام داشتند که لوئیس هیجدهم هم در این دو روزه وارد پای تخت خود خواهد گشت و در سر سلطنت متمکن خواهد شد
بعد از ورود وی با امنای دولت او در باب امور مملکت فرنس گفتگو خواهد شد مورخ گوید بدین سبب
مجمع امور را اختلال حاصل گشت و امنای مستعار متفرق شدند امور دولت در آن اوقات بوکلای
رعایا میگذشت و ایشان هر روزه در مجمع خاص خود نشسته قرار امورات را میدادند هشتم ماه جولای مطابق دهم
سرطان لوئیس هیجدهم مجدداً وارد پای تخت مملکت موروثی خود گشت و باز تاج سلطنت بسر نهاده
براورنگ شهریاری متمکن گردید امپراطور ناپلیون چون بشهر رشفار وارد گردید تدارک نموده بودند که
بسمت ینگی دنیا روان شود و چهار پنج کشتی جنگی موجود و مهیا بودند که او را از بندر رشفار بساحل ینگی دنیا رسانند
و لیکن ناپلیون قبل از وقت [illegible] که مرا اعتقاد آن است که هر دریا و رودی که کشتی بر آن تواند ماند مقابل کشتیهای
دولت انگلیس در آن عبور نموده بلنگر افکنده اند تفصیل این اجمال آنکه چون کیفیت شکست ناپلیون بامیران
جهازات جنگی انگلیس رسید در ساعت احکام باطراف صادر نمودند که حدود غربی مملکت فرنس را از
ابتدا تا انتها نگهبانی کنند که ناپلیون اگر خواهد فرار کند در روی آب او را بدست آورند از جمله کپیتان [illegible] که از جانب

لاردکیث



لارد کیث که امیر جهازات جنگی انگلیس بود حکم رسید که با کشتی جنگی خود و سه کشتی معتبر دیگر مستحفظ بندر رشفار شود
و نگذارد کشتی بدون آنکه بدقت ملاحظه نماید که چه در بار دارد و که بر آن نشسته بگذرد و اگر ناپلیون با من تبع خود
در آن حدود باشد و بدست آید مامور چنان باشد که وی را بکشتی موسوم بیلرافان که در تحت اختیار وی است
در آورده بدقت تمام وی را در حبس محافظت کند و آنگاه کپیتان مزبور خود را بهر یک از بنادر انگلیس که نزدیکتر است
رساند و کیفیت را بصاحب منصب بندر مزبور معلوم کند و چنان بوی اعلام نماید و بنویسد که احدی آگاه نگردد
و نیز کیفیت مزبور را بلارد کیث امیر جهازات بنویسد و مصحوب صاحب منصبی ارسال دارد و صاحب منصب مزبور هم باید
که کیفیت او را پوشیده و مخفی دارد بالجمله کپیتان مزبور با کشتی بحوالی بندر رشفار رسید امپراطور ناپلیون از کیفیت
مزبور هیچ چه استحضار نداشت او را چند نوبت تکلیف نمودند که تبدیل لباس کند و بکشتی تجارتی نشسته بسمت ینگی دنیا
روان شود و لیکن بخاطر وی نیفتاد عاقبت کار بدان منجر گشت که با کپیتان [illegible] بنای مراوده نهند
و خود را بجوار مروت دولت انگلیس سپارد چنانچه علیه در دهم ماه جولای مطابق نوزدهم سرطان جنرال ساوری
و مرشل لاکث [illegible] آنکه از دولت انگلیس بلیط و اجازه نامه بوی رسد زیرا که انگلیس وعده نموده بود که
اجازه نامه بوی رسانند بکشتی موسوم بیلرافان فرستاد کپیتان کشتی مزبور در جواب گفت که از دولت انگلیس اجازت بهم
که ناپلیون بینگی دنیا رود امپراطور ناپلیون دولت انگلیس را با چه سلطنت و معاهده خواهد نمود که دیگر باره در آنجا [illegible]
نماید و فرنگستان را [illegible] جنرال ساوری و مرشل لاکث گفتند که در نوبت اول حضرت امپراطور که مستعفی بوده
فتنه و هنگامه بر ترند و سایر رجال دولت باعث گردیده و اهل مملکت متحصن نمودند اکنون ناپلیون بخواهش خود استعفا نموده
میخواهد بینگی دنیا رود و در آنجا گوشه نشینی اختیار کند کپیتان [illegible] گفت [illegible] انگلیس میرود که در آن مملکت آزادی
آسایش گزیند مجملاً پس از گفت و شنود بسیار فرستادگان بازگشت نموده ماجرا را بامپراطور عرضه نمودند امپراطور
ناپلیون مراسله بدین مضمون بولیعهد انگلستان نگاشت و مصحوب جنرال [illegible] انفاذ داشت که نواب همایون
ولیعهد انگلستان اظهار میشود که بنا بر مغایبه و هنگامه که موجب خرابی مملکت فرنس بود و بنا بخصومت قرالات معظم
فرنگستان من سلطنت را با نتهار رسانده ام و اکنون آمده ام که خود را مانند [illegible] بجوار امری دولت انگلیس سپارم
و خود را بحمایت قوانین انگلستان سپرده و [illegible] نواب همایون شما که قوی تر [illegible]

دشمنان من بجز این است که تعاون انگلیسان در حق من رفتار نمایند و تاریخ غره سیزدهم ماه جولای
یکهزار و هشتصد و پانزده عیسوی مطابق پنج دویم سرطان ۱۲۳۰ هجری بالجمله امپراطور ناپلیون در چهاردهم
سرطان سال مزبور خاک فرانسه را وداع نموده بکشتی جنگی انگلیس موسوم بلرافان در آمده و در خدمت وی چهار نفر از
سرداران باحقوق بودند یکی برتران و سه نفر فرزنده دویم سوری بارن و لمغرزنده سیم جنرال الیمنه چهارم
باشاکان و از وزرا امیر کشتی ملتزم خدمت گردیده پسر وی که صغیر و قدردار امپراطور بود نیز ملتزم رکاب و خدمت بودند
نه تن صاحب منصب و سی و نه تن از خانه زادان حضرت امپراطور همراه بودند هنگامی که از کشتی فرانس برآمد که بکشتی انگلیس رود
غلغله و شیون از اهل کشتی بلند گشت و آواز گریه و ناله برآمد بزرگ کشتی انگلیس پیش دوید که استقبال امپراطور کند
آهسته و طرز خوش فرمود که بانگلیسان آمده ام که خود را بعهده دولت انگلیس سپارم مجملا کشتی انگلیس بحال بادبان
گشوده دوره بندر قدرت موث شد و لنگر افکنده فوراً احکام از امرای کشتی رسید که احدی از آحاد ناس و هر با
منصب که بود ماذون نیست که بکشتی وی رود فردای روز مزبور حکم رسید که کشتی از آنجا حرکت کند بخلیج موت
در آید مورخ گوید چندان کشتی و زورق و ناو در اطراف کشتی ناپلیون بجهة تماشای آن سلطان متعدد جمع گشته بود که از
حد و حصر بیرون بود سپهسالار دریا امر نمود که لنگه حاکم نظارکیان را ممانعت نمایند زورقها تعیین شد و از هر طرف مردم
میزدند و میراندند فایده نمی نمود عاقبت چاره منحصر گشته بانده تفنگ نظارکیان را دور مینمودند تا آنکه روز سلخ
جولای یکی از مستوفیان دولت انگلیس وارد و حکم آورد که ناپلیون و متعلقان وی را بجزیره سنت هلینه برند
و حکم دولت را با ناپلیون نمودند لهذا استماع آن آه از نهاد وی برآمده اظهار و اصرار نمود که دولت انگلیس نباید با تو
رفتار با من معمول دارد و با من مانند اسیری که در جنگ گرفتار گشته رفتار نماید و فرمود که هنوز پرچم لوای عقاب سالار من
در حرکت است که من بکشتی انگلیس در آمده ام و شکر تر طالبند که من سپهسالاری ایشان را قبول کنم و بعرصه جنگشان زمانی
نمایم در چنین حالتی اراده کشتی انگلیس نمودم و هرچه اصرار فرمود که بزرگ کشتی عهد و شرط نموده که مرا مانند یکی از سیاح
غریب بخاک انگلیس رساند باید بشرط خود عمل نماید و بعهد خود وفا کند چاره پذیر نگشت عاقبت ملجا گشته از کشتی بلرافان
برآمده بکشتی موسوم بنارثمبرلند در آمده روانه سنت هلینه گشت و شمشیر او را که از طلای انگلیس بود خواهش نمود که با
وی رود که در سفر دریا مراقب متعلقات مزاج وی بود هنگام ورود امپراطور بکشتی او ضایع صنده و قبای وی را که ملاحظه نمودند

چهار هزار

چهار هزار لویث وجه نقد با او بود از انها نیز از بیم آنکه مبادا بعلاج و فرار دهد و بر شوت لندن در طریق بهر مکار
لوکیاران ضبط نمود و مجیت سپرد که زنده و دولت هر وقت ضرور شود مهیا سازی کنند و خاطر و صنده و قدر را امپراطور
سفارش نمود که هر وقت خرج لازمی اتفاق افتد وجه از وی باز یافت کنند در پانزدهم ماه اقتوبر کشتی ناپلیون
بجزیره سنت هلینه وارد گشت و حکم از دولت انگلیس صدور یافته بود که حضرت امپراطور چندان در کشتی انگلیس توقف نماید که
در جزیره مزبور عمارتی شایسته اقتدار وی بنا کنند چون انجام عمارت بطول می انجامید و چاپیت عمارت را از چوب
بنا نمایند و در کشتی نهاده بیاورند نیز جایز کوکبیاران توقف امپراطور را در کشتی نظر بحفظ صحت مزاج وی صلاح ندیدند
مرتان شد که امپراطور را بجزیره برده ماوای ایشان را مهیا کنند تا عمارتی شایسته بنا شود لاجرم در شانزدهم ماه اقتوبر
حضرت امپراطور با متعلقان وی بجزیره مزبور در آمدند امپراطور فرانس بلکه حقیقة امپراطور عموم فرنگیان در خاک
سنت هلینه عزلت گزید بالجمله عمارت لانق وود را که عمارت ییلاق حاکم جزیره مزبور بود تعمیر نمودند و آنچه جهة گذران
حضرت امپراطور لازم بود در آنجا فی الحال مهیا ساختند و در دویم ماه دیسمبر بقدر وسعت وقت در رفع ضرورت
عمارت مزبور را تعمیر کرده چندین اطاق و ایوان نیز برا و افزودند و هرچه بجهة امپراطور لازم بود مهیا نمودند
بالجمله در نهم ماه دیسمبر حضرت امپراطور بعمارت مزبور در آمد بعضی از خانه زادان وی در عمارت و برخی دیگر نزدیکیها
ایشان افرشته بودند قرار یافتند در عمارت لانق وود و اطراف آن زمینی مسطح بود که ناپلیون توانستی که در
کالسکه یا پیاده یا سواره تفرج نماید لهذا فضائی که دوازده میل اطراف آن وسعت داشت معین و محدود نمودند
که امپراطور ناپلیون در آن فضا تفرج نماید و اطراف زمین مزبور را بکلی قراول و مستحفظ بر قرار داشتند که ناپلیون از
حدود معینه تجاوز نکند و هرگاه خواهد پای از آنجا بیرون نهد یکنفر صاحب منصب انگلیس همراه وی بوده در زمین مزبور
دو معسکر قرار داده بودند یکی بقدر یک میل از عمارت مزبور دورتر در مکان موسوم بدد وود و دیگری در مکان
بجت قیت در آنجا یکنفر صاحب منصب از صاحب منصبان قراول لیلا و نهارا سواره و پیاده و از قرار دستور العمل
ناپلیون بطریق مزبور قراول اطراف ناپلیون معین داشته یکنفر صاحب منصب با یک فوج سرباز مسادی شصت قدم فاصله از
عمارت در مکانی که معبر و مدخل عمارت لانق وود بود تعیین نمودند و بجهة علامات در اطراف حدودی که امپراطور ناپلیون
بتفرج ماذون بود قرار دادند که بر ناپلیون و دیگران نیز معلوم شود که تا آن محوطه تماشا و تفرج ماذون بود

و هر روز با استمرار سه ساعت قبل از ظهر قراول در اطراف آن محوطه مقیم می‌شدند و چنان می‌بایستی که متصل
ملتفت بوده و هر کس خواستی در آن محوطه درآید یا از آن بیرون رود بایستی قراولان او را بچند و شناسند
و سبب خروج و دخول را معین نمایند و در ابواب عمارت قراولان تعیین نموده که علی الدوام و التوالی در ایام و
لیالی امیر شب و روز باتفاق قراولان گردش کند و ایشان را ملتزم دارد از خدمت غفلت نکنند و سه ساعت بغروب
شب مانده امپراطور را مأذون نبود که از عمارت پای بیرون نهد مگر اینکه کمیفر صاحب‌منصب انگلیس باتفاق وی بوده و
مأذون نبود که تا آنکه تمام شب را قراولان کوه از آنجا تردد کنند بدین روش کار شب انتظام داشت تا طلوع آفتاب
در سواحل دریا و محل خروج از کشتی و معابری که بدریا میرفت بچراغ و آتو و دیگر در آنجا آمد و شد محال بود عبور کنند
چوب بجهة علامات نصب کرده قراول تعیین نموده که احدی بدون استحضار و اجازه از آنجا عبور نماید و در اطراف
نیز چند مکان که قراول نشین بود علامات معین داشته که هر اوقات کشتی از دور روی آب شش فرسخی جزیره برسد
قبل از آنکه تواند بسبب افکندن توپ و برپا داشتن بیدق و اخذ فشنگ هوائی که قبل از وقت هر یکرا علامتی مقرر داشته
بودند نیز دیگر جزیره آمده اعلام نموده و دو فروند کشتی جنگی انگلیس با توپ و اسباب تمام باطراف جزیره در گردش بوده
یکی بطرف باد و دیگری بطرف مخالف هر وقت از شش فرسخی کشتی نمایان میشد از قراولخانهای اطراف جزیره
با افکندن توپ و برپا داشتن بیدق و افکندن فشنگ بآن دو کشتی جنگی اعلام مینمودند که زود خود را بایشان رسانند
و سبب آمدن او را تحقیق کنند و بار و آدم کشتی را معین نمایند و در بندرات جزیره کشتیهای غریبه مأذون نبودند که
لنگر افکنند مگر در حالتیکه از طوفان و تلاطم دریا بیم غرق گشتن بود و در این احوال نیز احدی از اهل کشتی اجازت نداشت که
بساحل رود و در آن ساعت که لنگر میافکند و در بندر توقف مینمود کمیفر صاحب‌منصب با چند تن قراول بکشتی میرفت و تا
کشتی در بندر بود مراقب و موظف علم و بار کشتی میگشت و نمیگذاشت احدی بساحل رود و با علم سایر کشتیها مراوده کند
و نیز مجموع ناوه و زورقها ئیکه مخصوص صید ماهی بودند شب را اذن حرکت نداشتند بایستی در غروب لنگر افکنده تا طلوع
آفتاب توقف نمایند هنگام صبح بصید اشتغال دارند و پس از غروب آفتاب جهازات جنگی انگلیس نیز زورقها تعیین نموده بودند که تا
هنگام صبح در روی آب در اطراف جزیره گردش مینمودند و در خفیه بعضی را که از اهالی ناپلیون بود تعلیم نموده بودند که در شبانه
روز دو نوبت بطوریکه ناپلیون خود آگاه نگردد مشخص نماید که وی در عمارت هست یا نیست بالجمله سر جارج کوکبارن

نوع احتیاط که لازم بود منظور میداشت که فرار کردن ناپلیون از جزیره ممکن نباشد و از خارج اخبار بوی نرسد
و بی اطلاع مستحفظین نامه و پیام بهیچوجه برا و ده با وی اتفاق نیفتد و کسی را مجال آن نبود که بخفیه و آشکار نزد وی
رود و سخن گفت و شنودی با وی یا با کسان وی نماید و ناپلیون نظر باینکه از مقام بلند سلطنت تنزل یافت
و بر طبع غیور وی نیز حرکات سر جارج کوکبارن که در محافظت آن اعجوبه روزگار از قرار دستور العمل دولت
انگلیس معمول میداشت ناپسند و ناگوار بود و مدام زبان بشکایت از حالت خود برگشوده و شرحی از شکایات وی را
بامنای دولت انگلیس بدین تفصیل نوشت و هر یک را چنین جواب نوشتند اوّلاً سر جارج کوکبارن از راه عدم احترام حضرت
امپراطور را جنرال خطاب کند و در ادای خطاب نیز اظهار بشاشت و خورسندی نماید امنای دولت انگلیس در
جواب نوشتند که سر جارج کوکبارن از قرار دستور العمل دولت ناپلیون را بآن لقب خواند ولیک اظهار بشاشت و
بهجت ثانیاً ناپلیون را در مکانیکه شایسته شأن وی نبود جای داده و خود در مقام عالی و عمارت رفیع منزل
نمود جواب نوشتند که دستور العمل دولت این بود که ناپلیون در کشتی بماند و چندان بجزیره رود که عمارتی لایق
شأن وی بنا نهند او خود نظر بحفظ صحت مزاج بتکلیف امپراطور مزبور بجزیره رفت و در آن مکان ساکن گشت
ثالثاً قراول در مطابق اطاق نشیمن حضرت امپراطور نهاده جواب نوشتند که این قاعده کلیه است محبوسین را قید
و احتشام را خواسته مانند ناپلیون که سخن و عهد و شرط وی اطمینانی نبود در حفظ و حراست وی باید اهتمام نمود
رابعاً سر جارج کوکبارن قدغن نموده که بی اجازت وی احدی بحضور امپراطور نرود جواب نوشتند که سر جارج
کوکبارن را لازم است که از بیگانه و آشنا هر که خواهد چنان محبوسی را ملاقات کند از اسم و رسم و مقصود وی
آگاه شود هر کرا مصلحت داند او را راه دهد و الا ممانعت کند خامساً سر جارج کوکبارن وعده ضیافت بلند
حضرت امپراطور خواست و در رقعه خود وی را جنرال مخاطب داشت جواب نوشتند که سر جارج کوکبارن چنین حکم
جناب مصلحتی از دولت صادر شده که ناپلیون را در مخاطبات و مکاتبات بدان لقب مخاطب دارند سادساً
سر جارج کوکبارن کمیفر صاحب‌منصب معین نموده که هر وقت از دو ساعت خواهد حضرت امپراطور از فضای محدود
بجهة تفرج وی شخصی همراه بخارج رود صاحب‌منصب مزبور باتفاق وی رود جواب نوشتند که قانون حزم مقتضی است
که این نوع احتیاط در حق وی معمول شود مورخ گوید هنگامیکه در جزیره سنت هلینه این نوع با وی رفتار مینمود

امنای دولت در مصلحتخانه چنین قرار دادند که بجهت مزید احتیاط کشتیهای تجارتی قرالات دیگر بسمت جزیره
تردد ننمایند مگر کشتیهای هند شرقی که همیشه آمد و شد مینمودند و هرگاه از کشتیهای سایر حدود خواه بتجارت
و خواه بسیاحت به بندر مزبور درآید یا بشش فرسخی آنجا عبور کند کمپنی ضبط نمایند و در هشتم ماه اوت سال
یکهزار و هشتصد و پانزده عیسوی مطابق بیست و هشتم سنه یکهزار و دویست و سی هجری در شهر پاریس ملوک [illegible]
با یکدیگر قرار چنان نهادند که اولا هر یک وکیلی در جزیره سنت هلینه مقیم سازند و تحمل مخارج آن شوند ثانیا
ناپلئون محبوس این چهار دولت انگلیس و روس و پروس و نمسا بود مخصوص دولتی دون دولتی نباشد ثالثا حبس و حفظ
ناپلئون بعهده اهتمام دولت انگلیس بود تعیین محبس خاص دولت مزبور باشد بنحوی که صلاح داند رابعا سلاطین شوند
متعین دارند رابعا پادشاه والاجاه انگلیس متعهد شده که از قرار قرارداد مجمع شهر پاریس هرچه در حراست و محافظت
ناپلئون شرط شده از آن قرار معمول دارد مورخ گوید از این قرار معلوم گشت که حبس ناپلئون مخصوص دولت انگلیس تنها
نبود بلکه عموم فرنگستان و اغلب سلاطین متعدد قرارات چنین قطع و فصل نمودند که بجهت آسایش خود و امنیت
و آرام جمهور عباد لازم و واجب است که ناپلئون مادام الحیوة محبوس بود و از بیرون آمدن وی از محبس محترز باشند
بالجمله در آن هنگام که در محافظت وی لازمه اهتمام معمول میافتاد جنرال قارقاد را با جنرال برترند که در وقتی
فیمابین واقع شد جنرال قارقاد مذکور آن دستاویز انحراف از ناپلئون و سر جارج کوکبارن حاصل
کرده بانگلستان بازگشت نمود بعد از ورود بانگلیس اظهار نمود که همراهان ناپلئون را اذن برآمدن وی از
جزیره سنت هلینه با امنای دولت انگلیس معروض داشت در جمله ذکر نمود که همراهان وی را تکلیف نمودند که اوراق
در صندوق رخت گذارند و بهانه آنکه صندوق را بخانه رختشوی فرستند او را از محوطه محدود بیرون
برند ولیکن ناپلئون بدان رضا نداده هرچه تدابیر نمودند قبول ننمود و فرمود که مرا در جزیره سنت هلینه
محبوس بودن خوشتر از آن است که از اینجا بیرون روم و در گوشه گمنامی زیست کنم و نیز مطلبی بود که در آن اوقات
اختلال فیمابین کارگذاران دولت انگلیس واقع شود و آن موجب رستگاری او خواهد گشت در اثنای این حالات
دستورالعمل جدیدی از دولت انگلیس بسر هدسان لو حاکم جزیره مزبور در حراست و محافظت ناپلئون
فقره حاکم بوی صادر گردید که تخت شانزده هزار پاتقلو جهت مخارج ناپلئون از دولت انگلیس برقرار شد

چون

چون کفایت نمود به هشت و چهار هزار پاتقلو رسانند از این مبلغ مخارج کفایت شام و نهار وی و متعلقان
وی نمی شود حاکم مزبور اگرچه مأذون بود که هر مبلغ صلاح داند در مخارج وی قرار دهد ولیکن اهمال نمود
کارگذاران وی بحاکم مزبور اعلام داشتند که مخارج شام و نهار حضرت امپراطور سه هزار تومان علاوه
برآنچه دولت انگلیس معین نموده میشود فرمایش حضرت امپراطور در این باب اینست که اولا جمیع مخارج را بعهده
خود گیرد مشروط باینکه در ممالک فرنگستان تنخواه بعامل و خازن خود حواله نماید و نوشتجات و حواله جات او را
سر بمهر بدون اینکه حاکم مزبور از مضمون آن مستحضر شود بهر کس که خطاب و حواله شده برسانند و اگر راضی بدین نشوند
اجازت دهند که حضرت امپراطور ظروف طلا و نقره زیاده که همراه دارد بتاجری بفروش رساند و صرف مخارج کند
فرمایش بحث بقبول نیفتاد ولیکن آخر الامر برآنچه حضرت امپراطور بعضی از ظروف خود را بمعرض بیع درآورد
امنای انگلیس در این باب حاکم مزبور را بسیار ملامت نمودند که چرا باید بدین راضی گردد و سه هزار تومان علاوه بر مقرری
ناپلئون را از دولت مضایقه نمی کند و دولت قوی شوکت انگلیس را خفیف و بدنام سازد و امنای دولت انگلیس نیز
از این فقره آگاه گشته بسیار خاطر ایشان نیفتاد که با ناپلئون این نوع معامله اتفاق افتد حکمی مجدد نوشتند که از حیث
مخارج ناپلئون و متعلقان وی زیاده از هشت و چهار هزار پاتقلوت علاوه را از تنخواه دولت کارسازی
کنند بالجمله چون عمارت ناپلئون در آن جزیره وسعت نداشت و این معنی معروض دولت انگلیس گشته بود حکمی صادر
شده بود که یکدست عمارت ملوکانه با تمام اثاث البیت که لایق ناپلئون بود در انگلیس ترتیب دهند و بسنت هلینه
برند پس از آنکه عمارت مزبور را با فرش و ظروف و سایر مایحتاج بجزیره مزبوره فرستادند حاکم مزبور بسر هدسان لو
لازم دانست که از قرار حکم دولت انگلیس بعرض حضرت امپراطور رساند و معلوم کند که در کجا و بچه وضع عمارت مزبوره
برپا دارد حاکم مزبور گوید که من بخدمت جنرال برترند رفتم و از وی تحقیق نمودم که ناپلئون را مجالی هست که
من توانم بحضور وی درآیم و شرفیاب گردم فرمود لیکن از آنجا بعمارت لانگ وود که محل نشیمن ناپلئون بود شدم
و در آنجا جنرال لاکنت را ملاقات نموده مستدعی گشتم که وی متحمل زحمت شود و از ناپلئون دستوری خواهد که من
شرفیاب حضور شوم پس از حصول اجازت بعمارت درآمدم و باوطاق نشیمن وی شدم ملاحظه کردم که
در اوطاق وی ایستاده مانند ایام امپراطوری که گاه سلام عادت بود کلاه خود را در بغل نهاده منتظر صدور [illegible]

که من بعرض مطلب خود بپردازم و دانستم که وی سبقت در تکلم نخواهد فرمود من در نهایت فروتنی و ادب معروض داشتم
که البته تا حال نوشتجات اخبار انگلیس بعرض شما رسیده است که امنای دولت جهت آسایش و آرامش شما عمارتی
نیک در انجا از چوب ترتیب داده با جمیع ما یحتاج بدین جزیره آورده اند چون امنای دولت ازین عمارت
که بنده جهت شما بر پا نموده ام استحضار یافته اند دستور العمل فرستاده اند که این عمارت را بهمان عمارت قدیم ضمیمه
وسعت منضم کنیم و در آن اقامت نمائیم و یا در محل دیگر عمارت جدید بپا آورم حال مقصود از در باب حضور آن است
که بهرچه رای مبارک تعلق گیرد مقرر فرمایند **سرحدسن لوگو بعد از عرض این فقرات باز بدان طریق سکوت**
داشت و مطلقا سخنی تقریر ننمود چون دیدم سخنی نمیفرماید مجددا عرض کردم چنین میدانم اگر دو سه اطاق دیگر که حال
آورده اند بعمارت سابق اقامه اقامت نمایم بهتر بود که عمارت جدیده نیز در محلی دیگر بپا دارم بنده بشنیدن که ناپلیون مطلقا گوش بسخنان من
نمیداد به سکوت با تغیری که ما فوق آن متصور نبود بسخن آمد فرمود نمیدانم دولت انگلیس این چه رفتاری است با من
مینماید منظور دولت شما رسیدن بجود نیا فته ام آیا تمنای دولت شما آن است که مرا هلاک کند و شما بدینجا
آمده اید که مرا بقتل رسانید بعد ازین آینده گان سلسله انسانی میان ما و دولت انگلیس از روی انصاف حکم خواهند نمود
و بپاداش این عمل که الکنون مرا گرفتار کرده اند و باین زحمات مبتلا نموده اند وقتی از اوقات گرفتار خواهند گشت و
بچنین بلیه مبتلا خواهند شد و قتیکه شما حاکم این جزیره گشتید و بحراست من مامور شده از آنجا که پاسبانی مرا جای خود
چنان میدانستم که در هر باب بر سر جارج کوکبارن که یکی از صاحب منصبان عمارات بحری بود رجحان خواهید داشت و با من
طریقه ادب بپرورن نخواهید نهاد و حال انکه خلاف منظور دکان من محقق شده و نمیدانم این چه رفتار است که شما با من
معمول میدارید مرا اخبار ال ناپارت میخوانید این معنی یاد دانید که من جنارال ناپارت نیستم بلکه بنده امپراطور فرانسه
دیگر فرمود چرا حکایات من در این جزیره بهر کس معلوم است در فرنگستان نمیگذارید با حدی معلوم شود **سرحدسن لوکو**
عرض نمودم که ازین بعد هرچه شکایت که از دولت یاد بنده دارید چنان قرار دهم که در اخبار فرنگستان نوشته شود و بر
مجموع اهل فرنگ معلوم گردد بعد از آن فرمود که در باب فرستادن اجزاء و اسباب عمارت از امنای دولت ملول خاطر نیستم
شما خود در هر جا که میخواهید بر پا میدارید عرض کردم هر جا که شما مقرر بدارید بر پا خواهم داشت فرمود بهتر آنست که
شما در اینباب با مرشال اعظم گفتگو نمائید و قرار داد کنید **مورخ گوید امپراطور بدین طریق با حاکم جزیره گفتگو نمود و مجملی از آن**

جدید چندی معوق ماند عاقبت در جائی که حضرت امپراطور خود خواهش داشت بر پا داشتند ولیکن ناپلیون را
کسر مزاج بحدی غلبه نمود و مرض عارض گشت که حمل و نقل وی بعمارت جدیده ممکن نگشت بعد ازانکه بعمارت جدیده نزول
اجلال فرموده حکم از دولت انگلیس مجددا شرف صدور یافت که بهرجا ناپلیون تردد نماید یکنفر از صاحب منصبان انگلیس همراه
با وی رود و مراقب باشد این معنی زیاده از حد منافی طبع غیور امپراطور ناپلیون گردید و در اینباب مدام شکایت مینمود
تا بالتماس وی سرحدسن لوکو با ناپلیون عهد و شرط نمود که هر زمان که خواهد بسمتی سوار شود با اهالی از اهل
جزیره خواه عرب و خواه بومی مطلقا تکلم نفرماید از آن پس قدغن نمود که دیگر صاحب منصب همراه ناپلیون تردد نکند
ولیکن ناپلیون در آغاز شرط فرصت منعهد عهد را فراموش کرده آغاز گفت و شنود با بزرگان جزیره و رعایا نهاد و
همراهان او وی با ستر دین ما دوره منعهد خبر احوال و اوضاع وی را تحریر و تقریر با بقرنگستان و از فرنگستان بجزیره رسیدن علیه
سیر سانید نه عاقبت سرحدسن لوکو ازین فقره آگاه گشته مجددا صاحب منصبی تعیین نمود که در خدمت ناپلیون بوده مطلقا
از وی جدا نگردد و قدغن کرد که مراوده کسان وی نیز با اهل جزیره منقطع گردد طبع ناپلیون که بجنگ و قتال
مایل بود و در آن مقدمه از آن منحرف افتاد و در آن باب دیگر با حاکم جزیره در مقام گفتگو بر نیامد **فصل شانزدهم در**
مریض گشتن امپراطور ناپلیون و اخراج شدن مرشل لاکث از حضور ناپلیون و شکایات نامهای جنارال های باتان در
از لازم حالتی که در مصلحتخانه دولت انگلیس وظهور شداید مرض ناپلیون از معالجه و موقوف داشتن او تفرج رفتن
و ماندن حکیم او میره با از نزد خود و عهد نمودن وی که دیگر حکیم انگلیس بنزد خود راه ندهد و ذکر تمنا نمودن وی از دولت
انگلیس که در خط دین کسالتیک را از روم قدیم نزد او فرستند و پایان گریزاندن ناپلیون و دیگر باره شدت یافتن
مرض وی و سفارش نامه پادشاه انگلیس در مداوا و پرستاری وی و وفات ناپلیون در ماه می سنه ۱۸۲۱ عیسوی مطابق ۱۲۳۶
هجری مورخ گوید که کسر مزاج ناپلیون پیش از آنکه بجزیره سنت هلنه رود بشهاری تمام یافته بود حتی قبل از جنگ واترلو
نیز ناخوشی وی مذکور است و افواه بوده و سلیفه مرضی در شکم وی آشکار گشته است اغلب را اعتقاد آن است که شکست ا
و انهدام سپاه وی از زیادتی لشکر ملوک متفقه و توانائی دشمن نبود بلکه مرض وی را ناتوان نموده اما از آن جا که
که در لشکرکشی و دشمن کشی دست بازداشته **مورخ را اعتقاد آن است که این سخن مبتنی بر اصل است** چه حضرت امپراطور با وجود آن
زمان قلیل که پس از بیرون آمدن از جزیره البه او را دولت و لشکری در شهر چرل رو احیا نمود که عقول از مشاهده آن

منحصر بود هر که آن لشکرآرائی را ملاحظه نمود براو واضح و مبرهن است که موجب هلکت و ضرر ناتوانی در مرض بهم [illegible]
حضرت امپراطور را سبب ماده که در شکم بهم رسیده حرارت و خواب بروی قطع آمده و روز بروز مرض مزبور بروی مستولی
میگشت و ملک نمکاپیله وارد جزیره سنت هلینه شده بهیچ وجه تغیر مزاج از وی ظاهر نمیگشت چنان قوی و توانا
بود که یکی از صاحب منصبان انگلیس که وی را دیده فریاد برآورد که مردم میگفتند ناپلیون ضعیف و ناتوان شده حاشا
که هرگز آثار ضعف از وی ظاهر نیست حالیا طرح چهل عرصه لشکرکشی مطمح نظر و ملحوظ خاطر اوست که بمحض فرصت
بجنگ اقدام کند مستر الیس و کپتان حال که وی را در تابستان سال ۱۸۱۷ عیسوی مطابق ۱۲۳۲ هجری دیده
بودند حکایت نمودند که این مرض که در معده و شکم وی عارض گشت من بعد زحمت لشکرکشی را تاب نتواند آورد
و خستگی سپاه گردانی را تحمل نتوانست مورخ گوید درد معده که ناپلیون داشت عاقبت وی را از پای درآورد و این
مرض از پدر بوی ارث رسیده بود که این مرض موجب هلاک پدرم گشت عاقبت مرا نیز خواهد کشت پس از وفات وی جسد
چون وی را تشریح نمودند عموما مصدق قول ناپلیون شدند بالجمله این فقره معلوم است که هرکه را طبعی چنان غیور بود
و ادعای سلطنت روی زمین را کند و بکنوت گرفتار گردانند گرفتاری و غیرت مزاج وی را از کل امراض
زودتر بتحلیل میبرد و موجب هلاکت وی میشود اینکه گفته اند جزیره سنت هلینه را آب و هوا ناگوار و ناسازگار بود
این سخن معقول نیست چنانچه حکیم ارنالد گوید که ناپلیون قریب پنجاه نفر عمله از خود در سنت هلینه داشت و در مدت
پنج سال که در جزیره مزبور توقف نمود کمتر از آن پنجاه تن وفات یافت و لیکن دیگران بهیچ وجه علیل نگشتند مجملا تو
وی را از مرض شکم محصول اشتها نبود در ماه نومبر سال یکهزار و هشتصد و بیست عیسوی مطابق ۱۲۳۶ هجری مزاج وی شروع بشکست نهاد
و در ظاهر حالات وی علامات ضعف هویدا میگشت و از وجع معده اظهار تألم مینمود و پاهای وی آماس کرده و نشانه
آثار دیگر نیز در وی ظاهر گشت طبیب وی معروض داشت که مزاج شما محتاج است که حرکت وی را لازم است باید مدام تن
و خیال شما مشغول کار باشد اگر بسواری و پیاده روی مداومت نمائید مزاج بکلی از دست خواهد رفت ناپلیون فرمود
مادامیکه قرار و آزادی با من نبود بهر مرضی گرفتار شوم که حرکت وی را لازم بود هرگز پای از مکان خود بیرون
ننهم و بجائی نروم داکتر او میره چند نفر از حکمای دیگر را نیز در معالجه با خود متفق نموده هرچه معروض داشتند که
تفرج باغ و راغ این مرض را بغایت نافع است باز مفید نبود و مادامی که صاحب منصب انگلیس همراه از عمارت پای بیرون

نگذارم

نخواهم نهاد و دوا خوردن نیز احتراز داشت داکتر او میره عرض کرد که اگر حال چاره مرض نشود و دوا
استعمال نکرده عاقبت کار بهلاکت منجر خواهد گشت حضرت امپراطور در جواب وی فرمود که اگر بمیرم تسلی خاطرم
آن است که از مرگ من دولت انگلیس بزشت نامی ابدی مبتلا خواهد گشت که مرا درین آب و هوای ناسازگار
گرفتار نموده و بدین جزیره فرستاده که در تحت اختیار فلان باشم و ازین غیرت هلاک شوم باز حکیم معروض داشت که
اگر بمعالجه اقدام نفرمائید خود را گرفتار چنگ اجل خواهید نمود ناپلیون روی خود را بجانب آسمان نموده فرمود هرچه
سرنوشت قضا است تغییر و تبدیل نتوان داد شماره ایام ما معین است بالجمله داکتر او میره مزبور در اوایل ورود
بجزیره سنت هلینه هنگام معالجه هرچه در نزد ناپلیون گفت و شنود میشد بحاکم خبر میداد و لیکن پس از آنکه الفت و محبت
وی در حضرت ناپلیون زیاده گردید ترک عادت سابق نموده و بدین سبب بین وی و سر هدسان لو کدورت
روی داد و عاقبت بخصومت کشید و با امنای دولت انگلیس معروض داشت که داکتر او میره با مباشرین ناپلیون که
پای تخت انگلیس آمده اراده دارد مطالب و نوشتجات ناپلیون و کسان وی را بفرنگستان میفرستد چون امنای
دولت را در حراست ناپلیون اهتمامی تمام بوده از فرار کردن وی واهمه عظیم داشتند فی الحال حکیم مزبور را بانگلستان
احضار نمودند ناپلیون از مفارقت وی بغایت متأثر گشت و زبان شکایت با امنای دولت انگلیس گشوده فرمود که
امنای دولت انگلیس را منظور از احضار من نیست که من زودتر تلف شوم مورخ گوید بعد از رفتن حکیم مزبور سر هدسان لو
بجهه آنکه اختیار جان ناپلیون را نیز در قبضه تصرف خود درآورد حکیم خود را بخدمت حضرت امپراطور فرستاد که
بجای داکتر او میره بمعالجه اقدام کند امپراطور را این معنی پسند خاطر نیفتاده فرمود و از بد وی برنجید و حکیم او را
مطلقا بحضور خود راه نداد بعد از چندی خواهش نمود که یکی از اطبای مملکت ایطالیا را دولت انگلیس اجازت دهد که بجهه
معالجه وی آورند امنای دولت انگلیس خواهش وی را قبول نموده یکی از اطبای ایطالیا را بمعالجه وی روانه ساختند
حکیم مزبور پس از شرفیابی حضور از احوال و اوضاع بازماندگان ناپلیون که متعلق از ایشان بخبر بود معروض داشت
از جمله عرض کرد که همشیره و خویشان حرم شاهزاده با خیریت اند که حضرت امپراطور وی را احضار فرمایند که بجزیره
سنت هلینه آمده به پرستاری اشتغال نماید فرمود من خوش ندارم که وی به اینجا آید و مرا درین روز چند و از رسوائی قبا
انگلیس با من آگاه شود و چون حکیم مزبور از اهل جزیره کارسیکه که موطن اصلی ناپلیون است بود از ملاقات وی بسیار مشعوف

گشت و وی را تا آخر نفس در نزد خود نگاه داشت بالجمله امنای دولت انگلیس اظهار نمود که یکنفر از واعظان مذهب کاتلیک
فدایای روم قدیم که خلیفه اعظم دین مسیحی پاپ خوانند و نیز در دی فرستد خلیفه اعظم از آنجا که خود این معنی را طالب بود
بجای یکی دو تن از واعظان مذهب مزبور را نزد وی روانه داشت و ورود ایشان بجزیره مزبور فرحی تازه بحضرت ناپلیون را
دست داد و در باب اعتقادات خود با ایشان بسیار گفت و شنود مینمود عاقبت عقیده خود را بایشان گفت معلوم شد
که میخواهد بمذهب اجداد خود رحلت نماید و فرمود که در باب دین و مذهب نه فیلسوفی هستم و نه کافر مطلق مورخ گوید
که ناپلیون از طلب موذن و غیره مذهب کاتلیک چنین مینمود که معتقد بمذهب مزبور است چنانچه نوشته اند که چون
خلیفه دین مزبور را چند سال با وضاع مختلف محبوس داشت و از وطن خود آواره نمود و بعضی گفته اند که وی بالمره اعتقاد بواجب
الوجود نداشته زیرا که در اغلب اوقات بعقیده خاص از صمیم قلب اظهار مینمود که واجب الوجودی هست که مجموع ادیان
و مذاهب عاقبت راجع باوست و اختلافات و تکثرات را حمل بظاهر مینمود بالجمله امر فرمود که گاه گاه مجلس وعظ در عمارت
لانق وُد بپا دارند در آن اوقات دو سه نوبت اهالی فرنگستان بخیال اتفاق نمودند که ناپلیون را از جزیره سنت هلینه
بیرون برند مجملی بعقیده نفاد از جمله شخصی کشتی بنا کرد که بر روی آب قرار گیرد و در زیر آب رود هر وقت خواهد [illegible]
بطریق که جرم ثقیلی بر آن تعبیه نموده که کشتی را بزیر آب برد تا زمانیکه خود خواهد در زیر آب درنگ نماید هنگامیکه اراده
بروی آب آمدن کند آن جرم ثقیل را بحرکتی بشکند پس آنگاه کشتی بقدرت بر روی آب آید و میخواست چنین کشتی بسازد
که بشبی فرصتی بسنت هلینه برد که از آنجا کشتی غریب از آن نیت بیشتر رود و در آنجا بزیر آب برود تا شب در زیر آب
نگاه دارد و شب ببالای آب آورده و زود خود را بجزیره رسانده و ناپلیون را که قبل از وقت مخبر نموده و تعبیه بیرون آوردن
وی نموده بود بکشتی نشانده فرار کند غافل از آنکه شب نیز مانند روز از دستبرد زورقهای شبگرد انگلیس [illegible] بود
بالجمله اگرچه فکر بدیعی نموده بود ولیکن از آنروی که عدم تجربه در یکی از آن امکنه که در کنار رود تمس که از شهر لندن نیکنه رد
و کشتی جنگی و تجارتی در آن حدود ساخته میشود کشتی مزبور را بنا نهاد و از اتفاق اهل انگلیس از وضع ساختن کشتی مزبور
بشکیک افتاده و دولت انگلیس را اعلام نمودند امنای دولت امر بگرفتن صاحب کشتی نموده او را گرفته در آنجا حبس کردند
مجملا در آن اوقات مزاج ناپلیون روز بروز بنای تنزل نهاد و در عقل و هوش و خاطر وی فتور حاصل گشت
در آن احوال بجهت شغل دریاچه بساخت و ماهی فراوان در آن افکنده و مدام بتماشای آن ایام بگذرانید اتفاق

تغیری

تغیری در طعم آب بهم رسید و ماهیان دریاچه اندک اندک تلف شدند ناپلیون از این واقعه بسیار بغایت متأثر
گشت و در عالم تأسف و تألم فرمود که بدبختی چنان روی بمن آورده که هر چه را دوست دارم و بدان خود را
خوشنود کنم صدمات زمان دار دارد و فرمود خالق و مخلوق برنجش خاطر من متفق شده اند و از ضعف و ناتوانی
خود نالید بسیار و گفت روزگارم کار بجائی رسانده که محل استراحت و عیشم خوابگاهم شده که آنجا را تاج
و نگین و اورنگ سلطنت روی زمین معاوضه نمیکنم در هنگامیکه چنان بینا و بصیر بود حال گشودن چشم نتوانم و وقتی
چنان سخنور و گویا بودم که چندین محرر سریع القلم تقریرات مرا تحریر نتوانست در آن روزها باستقلال
و بالاستحقاق ناپلیون بودم حال هیچ نیستم قوت و قدرت و عقل و هوشم بکلی ترک مرا گفتند و اینک [illegible]
شده است مورخ گوید در بیست و دویم ماه جنیوری سال ۱۸۲۱ عیسوی مطابق سنه ۱۲۳۶ هجری اندک
مزاج وی قوت یافت و سعی نمود که شاید تفرج و گردش مرض را دفع کند سوار گشت و باب راه را باستقبال
مینمود و بقدر پنج شش میل راه در اطراف عمارت لانق وُد گردش نمود عاقبت از حرکت ضعف بر وی غالب
و مرض استیلا یافت پس از معاودت فریاد برآورد که کف توانائی و زندگانی من در استعجال زوال و سرحد سال نو
حاکم جزیره مزبور کیفیت شدت مرض او را باولیای دولت انگلیس اعلام داشت و نوشت که چون ناپلیون اطبای انگلیس را
باسرکردگان بهیچ خود بار نمیدهد و بدین سبب ضعف و شدت مرض وی را افواها میشنوم و نمی توانم محقق نمود که
تا چه حد مرض بر وی استیلا یافته اولیای دولت انگلیس و ولیعهد دولت مزبور بغایت متأثر شدند و متأسف گشتند
و بحاکم مزبور احکام و دستورالعمل دادند که بهر طریق که تواند و هر قدر که وی را مقدور بود در آن بزرگوار [illegible]
تسلی خاطر وی و از جانب ولیعهد مراسله مشعر بر تحقیق و استعلام احوالات وی ارسال داشتند و بسیار اظهار
غمخوارانه و هم در آن باب نموده و بحاکم نوشتند که خدمت ناپلیون معلوم کند که هر یک از اطبا را که خواهد نام وی را
معین دارد و در هر جا باشد حاکم بحکم اولیای دولت او را احضار کند و نزد ناپلیون فرستد مورخ گوید که از جمله
این آداب و مهربانی ولیعهد و اولیای دولت انگلیس مطلقا ناپلیون را خوشنودی حاصل نگشت حاکم جزیره
معروض داشت که داکتر شارت که از اطبای حاذق است وارد جزیره و اگر اجازت دهد بحضور آید ناپلیون عرض
وی را مانند سایر تکالیف مقرون بقبول نداشته فرمود که حاکم جزیره میخواهد از احوال من آگاه شود و از اخبار کا

عموم فرنگستان را مملو کنند هر کسی را از خود راه نه هم که با حاکم مزبور مراوده کند و حکیم خود را باذن نمود
که با دکتر ارناط حکیم جوق ... لشکر انگلیس شور و مصلحت نماید مورخ گوید که با وجود اتفاق آن دو حکیم کاردان
و تکلیف نمودن ایشان ناپلیون را بر دوا باز قبول معالجه نکرده یوماً فیوماً قوای وی سستی گرفت و ضعف
بر وی غلبه نمود از پانزدهم ماه اپریل تا بیست و نهم ماه مزبور مشغول وصیت کرده در روز بیست و نهم چندان
وصیت نمود که خسته گشت در بیست و ششم ماه اپریل از احوال خود چنان استنباط و استخراج نمود که ساعتی دیگر رخت
بعالم باقی خواهد کشید لهذا حکیم خود را طلب نموده فرمود که بعد از نزع روان شکم مرا شکاف و علت مرض مرا معلوم
کن و تأکیدات نمود که اطبای انگلیس را مگذار که دست بر جسد من نهند مگر هنگام تشریح که امداد از ایشان لازم
بود آن زمان دکتر ارناط باذن رخصت خود باتفاق ده بملاحظه جسد من حضور یابد و فرمود بعد از تشریح قلب مرا
بیرون آور و بقسمی که عیب در آن حاصل نشود بشهر پرمه نزد حرم من ماریه لوئیزه برسان مجدداً بحکیم خود فرمود
که از شدت فواق چنان دانم که مرض معده در شکم من سرایت کرده در نهایت تأسف و تحسر خواهش نمود که شکم
و معده مرا بدقت وارسی نمایید عیب و علت آن را مشخص کنید و چگونگی آن را با معالجه که لازم است نوشته نزد فرزند
من فرستید بعد فرمود سابق براین اطبا در ناخوشی من که ماده است در شکم شرحی نوشته گفته اند که این مرض
موروثی است از پدر بفرزند رسیده چنانچه پدر من ... و نوشته ایشان در خاطر دارم که نزد برادرم لوئی
بود آن را نیز گرفته با امراضی که شما در شکم من ملاحظه خواهید نمود مقابله نمایید و ماحصل آن را نزد فرزندم
ارسال دارید که وی عاقبت از این بلیه که من اکنون مبتلا گشته ام مستخلص شود مجملا [illegible] حضرت امپراطور
چون حالت نزع از سیمای وی مشاهده نمودند مضطرب گردیده در مقام آن برآمدند که اطبای دیگر که در آن
جزیره حاضرند نزد امپراطور آورند ولیکن چون میدانستند که حکم حضرت امپراطور این است که در حالت نزع [illegible]
تسلیم نیز اطبای انگلیس را کسی نزد او راه ندهد مگر دکتر ارناط را اگر چاره متعذر شود در هنگام نزع بالین او
آورند گفته ما را اکنون در قوه نیست که حضرت امپراطور هنگام سکرات اگرچه قادر بر تکلم نبود چشم خود را باز
و نظاره نماید که خلاف حکم از ما صادر یافته و از اطبای انگلیس کسی بالین او حاضر آمده و باین سبب اندوه [illegible]
تغیر بهم نرسد و در آن حالت نیز ما را تاب مقاومت و نگاه خشم آلود وی نیست مجملا در آن روز پیش از هنگام ظهر دو ساعت [illegible]

مذهب کیتالیک ببالین ناپلیون حاضر شده آداب تلقین مذهب مزبور را با وی نمودند امپراطور از ایشان خواهش نمود
که جسد وی را در خانقاهی که جنازه ملوک در آن گذارند بآداب مذهب کیتالیک جنازه وی را در آن نهند و
فانوسها در آن افروزند بعد فرمود چنانچه قبل گفته ام من نه فیلسوفم و نه حکیم بخداوند عالم معتقدم و دین آبا و اجداد
خود میباشم چون در مذهب کیتالیک متولد شده ام از آن جهت آداب آن مذهب را معمول میدارم و تلقین
و اعتقاد آن مذهب را قبول مینمایم پس از آن روی خود را بسمت دکتر انتارجی حکیم خود کرده فرمود چنان
دانسته ام که شما بری مذهب میباشید و اعتقاد بوجود صانع حقیقی ندارید چگونه است که از مطلب این دو [illegible]
آیا چگونه میتوانید اعتقاد بوجود واجب الوجودی که مجموع موجودات بوجود وی گواهی دهند ننمایید و حال آنکه اولیا
و حکما که فیلسوفان اعصار سالفه اند کلیه اعتقاد بوجود واجب الوجود نموده اند مجملا یک روز قبل از آنکه آن فرید
روزگار از دار دنیا ارتحال نماید بادی عظیمی وزیدن گرفت بقسمی که درختی بغایت تناور که اغلب اوقات وی سایه
آن درخت استراحت مینمود از پای درآورد و آن درخت عظیم اطراف عمارت لانق وود را در هم شکست فردای روز
مزبور که پنجم ماه می و چهاردهم ثور و روز وفات وی بود طوفان عظیمی بیدار گشت باد و باران چنان شدت نمود که رعب
اهل جزیره بیفزود مورخ گوید در آن انقلاب هوا و طوفان امپراطور ناپلیون در کشمکش اجل اشتغال داشت و در آن
انقلاب و طوفان عناصر در نزد وی بخت رمیمود سخن آخر که دم واپسین از او استماع آمد شعر بآن بود که حواس وی متوجه
هجوم و تهور جنگی است که مغلوب گشتن وی نزدیک است مجملا قریب غروب آفتاب آن آسمان احتشام و اقتدار روی
بعالم پایدار نهاد و جان بجان آفرین سپرد محرمان خاص و مقربان درگاه وی در آن صرافت افتادند که جسد
بدن وی را تشریح نمایند و بقسمی که در حال حیات مقرر داشته بود معمول دارند ولیکن سرحدیان لو حاکم جزیره
مستحفظ ناپلیون این فقره رسیده است که اولیای دولت انگلیس ضامن وجود ناپلیون گشته و حفظ مقام دولت
انگلیس در آن باب لازم است هر گاه مخفیه بدن وی را تشریح کنند و شهرت دهند که در محافظت وی خیانت
از اولیای دولت شده و با مستحفظین جزیره قصد جان وی نموده موجب نقص دولت خواهد بود لهذا اظهار
نمود که اگر بخوشی وی را هنگام تشریح بملاحظه آن راه نه دهند و نگذارند اطبای انگلیس در آنجا حضور یابند بجهة
حفظ نام دولت بر او لازم شود که بعنف و جبر در آن مقام حاضر گردد لهذا چند تن از محرمان امپراطور ناپلیون

و چند نفر از اطبای انگلیس و چند نفر دیگر از سرکردگان عساکر بری و بحری انگلیس هنگام تشریح حاضر شدند و علت مرض وی را بقدر الامکان تشخیص نموده نوشتند که ماده در شکم وی بهم رسیده و موجب هلاک وی گردیده و مجموع حضار آن مجلس نوشته را دستخط گذارده بدولت انگلیس فرستادند مقربان حضرت امپراطور ناپلیون تمنا نمودند که قلب وی را بدیشان سپارند که برسم امانت نزد ایشان ماند و بنا بوصیتی که ناپلیون نموده نزد حرم وی فرستند ولیکن سر هدسن لو حاکم جزیره عذر آورده گفت که از اولیای دولت انگلیس دستوری ندارم نمی توانم عضوی از اعضای ناپلیون را از جسد وی جدا نمود بنا علیه عهد و قرار چنان شد که قلب وی را در حقه نقره گذارند و جوهر شراب بر آن ریزند که محفوظ ماند و در لحد نزد جسد ناپلیون گذارند و کیفیت را با اولیای دولت انگلیس اعلام کنند اگر اجازت دادند از لحد برآورده در حقه نقره بدیشان سپارند که بنا بوصیت بجهة حرم وی فرستند مورخ گوید در باب مدفن وی نیز مقربان او و اولیای دولت انگلیس منازعه و مباحثه نمودند چون ناپلیون وصیت نموده بود که نعش وی را بملک فرانس برند در کنار رود سن دفن کنند مباشرین دولت انگلیس این معنی را نیز مقرون بصلاح ندانستند زیرا که شورش در ایطالیا و فرانس انقلاب خاطر مردم در باب ناپلیون تسکین نیافته بود اندیشه نمودند که نعش وی باعث شورش شود بالجمله مدفن آن یگانه آفاق را در جزیره سنت حلینه قرار نهادند مورخ گوید چون ناپلیون آگاه بود که اولیای دولت انگلیس قالب بیجان وی را نیز نخواهند گذاشت بفرنگستان برند لهذا در آن جزیره مدفن بجهة خود معین داشت و آن در محلی بود که عبور و مرور مردم از آنجا کمتر شده و چشمه از آنجا جاری است که از آب چشمه مزبور خدمه ناپلیون ظروف نقره مخصوص او را هر روزه مملو نموده بجهة صرف وی میبردند و مکان مزبور بغایت سبز و خرم بود که بهتر از آن مکان در آن جزیره نیست درخت ساوری که ناپلیون مدتی تکیه می نمود و در سایه آن بر لب جوی می نشست در آن مکان واقع بود بالجمله پس از اکمال آداب تکفین و تجهیز وی معمول آمد جنازه او را حرکت داده در مقام خوابگاه وی نهادند بالاپوشی که در جنگ مارنغو بر دوش داشت بر روی جنازه وی کشیدند و در آنجا بزرگان بتعزیت میرفتند تا آنکه در روز هشتم ماه مئی از آنجا بمدفن حمل و نقل نمودند مقربان و همراهان وی گریه و افغان کنان در پس جنازه میرفتند حاکم جزیره و امیر جهازات جنگی و سایر بزرگان بقانون تعزیت در قفای

کالسکه

کالسکه جنازه وی روان گشته عموم نظام تفنگهای خود را معکوس بدوش گرفته آلات و ادوات موسیقی را با آهنگ غم زدن آغاز نهادند چون در نزدیک مدفن راه تنگ بوده کالسکه را وسعت گذر نبود جمعی از بهادران افواج انگلیس طالب این سرافرازی گشتند که جنازه امپراطور فرانس را بدوش گرفته بمدفن رسانند و اعاظم مذهب کیتالیک

آداب دعا و تلقین را بقاعده و قانون فرنگستان بجای آوردند و از جهازات جنگی
توپها بجهة احترام نعش ناپلیون انداختند هنگامیکه جسد وی را
بقبر سرازیر نمودند نیز بجهة احترام سه نوبت
شوالی از یازده عراده توپ هر یک
یازده تیر شلیک کردند و جسد

وی را بمرقد نهادند

پس از آن سنگی عظیم بر مضجع وی نهاده
در آن مکان مختصر جسد بزرگواری را که صفحه وسیع ممالک
فرنگستان بر وجود وی تنگ بود جای دادند تم المجلد الرابع



وصیت نامه امپراطور ناپلیون در پانزدهم ماه اپریل سنه ۱۸۲۱ عیسوی مطابق سنه ۱۲۳۶ هجری که در جزیره
سنت هلینه در عمارت لانگ وُد مرقوم نموده و مشتمل است بر سه فقره — فقره اول

وصیت اول آنکه میخواهد که من در دین روم قدیم ما آنچه از فرستادگان خداوند آن دین بمن رسیده است
جان بجان آفرین تسلیم میکنیم و در دین مزبور زیاده از پنجاه سال قبل از این متولد شده ام دویم آنکه تمنای من
آنست که جسم مرا بخاک فرنس مدفون کنند که جسد من در کنار رود سین و در خاک فرنس بود زیرا که
من آن مملکت زیاده از حد محبت داشته ام سیم آنکه همیشه از حرم محترم خود مری لوئیزه راضی و خوشنود بوده ام
و تا دم واپسین از وی رضامندی داشته و دارم و تمنا میکنم که فرزند مرا تربیت کند چون فرزندم کودک است
و خطر بسیار در پیش دارد باید وی را بدقت محافظت کند و نگذارد ضرری بوجود وی عارض شود چهارم
آنکه فرزند من باید فراموش نکند که در فرنس تولد شده و شاهزاده فرنس است و او را وصیت میکنم که هیچ وقت
خواهد بسه پادشاه تعلق که منظور شان آنست که در فرنگستان اساس ظلم بپا کنند و اهل فرنگ را نجس آورند
حرکت نکند و اسباب کار ایشان نشود و هرگز این معنی را قبول نکند که بمخالفت اهل فرنس لوای مفاخرت برافرازد
و با مدعای اهل آنجا اقدام کند و فرزند مرا لازم است که در باب مملکت فرنس قول مرا شعار خود سازد و رفتار
کردار مرا که از آن جز خیرخواهی اهل فرنس منظور نبوده شیوه خود کند و باید چنان کند که اهل فرنس در هر مواد از شاید

قرارات

وصیت نامه امپراطور ناپلیون

قرارات مقدم بوده پنجم آنکه چون اجل من در موعد اتفاق نیفتاده و بلکه بی هنگام رسیده قاتل من دولت انگلیس است
امیدوارم که اهل فرنس انتقام مرا در اقرب زمان از ایشان کشند ششم آنکه در آن دو نوبت که خصم بر مملکت فرنس
مسلط گشته از خیانت مرشل مرمونت و مرشل اجرو و جنرال برنه و جنرال لافیتی بوده با وجود این باز در هنگام که
این عالم را بدرود میکنیم از جرم ایشان درگذشتم اهل فرنس و اولاد و احفاد ایشان را نیز مشوقم که مانند من از
تقصیر ایشان درگذرند هفتم آنکه من از مادر و برادران و خواهران خود ممنونم و شکر گذارم که ایشان همیشه
اوقات با من مهربان و غمخوار بوده اند از برادرم لوئیس که در تاریخ یکهزار و هشتصد و بیست عیسوی مطابق ۱۲۳۶
هجری نظامی که فقرات چند در باب منظورات من نوشته و باسمه زده چون بیان واقع نبود از او رنجیده ام و او را عفو
کردم و اکنون که این عالم را وداع میکنیم او را نیز عفو نمودم و از جرم وی گذشتم هشتم آنکه آنچه در سنت هلینه در این
شش سال از زبان من نوشته یا گفته اند که این طریقه گفتار و کردار ناپلیون است و باسمه زده در فرنگستان منتشر
ساخته اند بکلی خلاف است و هرگز عادت زندگانی من چنان نیست و چنان نبوده که از زبان من نوشته اند از
جمله در باب امیر دانجین است که من او را مقید و محبوس نموده ام و بمقام اثبات تقصیر درآورده ام این عمل بجهت سلامت
اهل فرنس و سود ایشان لازم بود و حالیه هم این روش رفتار کنم زیرا که امیر دارتوا تا زمانی که بپاد وی با قرار خود
چند نفر را تحریک نمود که در شهر پاریس بجهت مرا بقتل برسانند در این صورت مرا واجب بود بجهت محافظت خود
امیر مزبور را بعد از ثبوت تقصیر بسزای خود برسانم فقره دویم اول آنکه تفصیل جمیع صندوق و نشان و سایر
اسباب از ظروف طلا و نقره و خوابگاه سفری و زین و یراق و شمشیر و عبارتگاه و کتاب و ملبوس که مخصوص
وجود من است از فرزند خود خواسته ام که این یادگار مختصر را بسیار عزیز شمارد که آنان وی را از پدر یادآور
خواهند شد و مجموع اهل عالم با وی بعد از من در باب پدر او در نهایت حکایت کنند دویم آنکه انگشتری و دورم گلوبند
پیش مشتم خلیفه اعظم روم قدیم من بیادگاری داده است و من آن انگشتر را بپاتو خانه نیز بیادگار داده ام آن انگشتر را
باید بخاتون مزبوره رد نمایند سیم آنکه چهار کرور فرانک نقود ماثانان از مال من عطا کنند که نه است از نقد خانه
رضامندی من از محبتهای وی که در حق من بانواع نموده و فرزند معمول داشته است حمایتیکه در مدت شش سال توقف
در جزیره سنت هلینه در مجاری خدمات بعمل آورده و در عوض خسارتی است که با دوام توقف وی در نزد من در جزیره

بنت خلیفه بمال دولت وی رسیده است چهارم آنکه بکونت برترند یک کرور فرانک مهیا سازی نماید پنجم آنکه
مرچند مشیخه جاشی من چهارصد هزار فرانک بدهید در عوض خدماتی که این چند سال در این جزیره من نموده واز
روی صداقت و صدق قدم زده است و تمنای من آن است که وی جسیره و بیوه صاحب منصب قراول قدیم مجاورگاه
کلاج خود درآورد ششم آنکه بمصارف کلیسای سنت دنیت یکصد هزار فرانک خرج کنند هفتم آنکه در کلیسای
ناوری یکصد هزار فرانک مصرف نمایند هشتم آنکه در کلیسای پیران نیز یکصد هزار فرانک مخارج نمایند
نهم آنکه در کلیسای انزجاد نیز پنجاه هزار فرانک مصرف رسانند دهم آنکه در کلیسای لمبرسار بیست هزار
فرانک خرج نمایند یازدهم آنکه بچراغچی کلیسای مزبور نیز بیست هزار فرانک مهیا سازی نمایند دوازدهم آنکه
بنایب خلیفه موسوم بکشیش وتقال یکصد هزار فرانک دهند که وی در حوالی شهر پانت نوذ کاشتغنو عمارتی
بجهت خود بنا نماید سیزدهم آنکه بکونت لالاث یکصد هزار فرانک و بکونت لوئت یکصد هزار فرانک و بطری
جراحباشی یکصد هزار فرانک دهند که آدمی است بغایت پرهیزکار چهاردهم آنکه بجانرال دروئو و بجانرال دواث
و بجانرال دشنوتر و بجانرال لمبرون هریک یکصد هزار فرانک دهند و باولاد جانرال موتان نیز یکصد هزار فرانک و باولاد
جانرال برنو نیز یکصد هزار فرانک و باولاد جانرال جرار که در جنگ لغنی کشته شد یکصد هزار فرانک مهیا سازی دارند
پانزدهم آنکه باولاد جانرال مرچند یکصد هزار فرانک و باولاد جانرال ترونت یکصد هزار فرانک و بورثه جانرال لالمنه
یکصد هزار فرانک و بکونت ریل یکصد هزار فرانک و ببازماندگان کاتبه تبیلکه در جزیره کارنیلیه است یکصد هزار فرانک
دهند و بجانرال کلوزل یکصد هزار فرانک و باولاد جانرال متوال یکصد هزار فرانک و ببازماندگان مؤلف کتاب مرتب
یکصد هزار فرانک دهند و بکولونل مرات یکصد هزار فرانک مهیا سازی کنند وازوی توقع دارم که در حرمت قسلکرتی هم
قدر تواند اهتمام کند و نجات ایشان واز آن که خلاف با ایشان نموده اند ودر جنگ ایشان قصور ورزیده اند بشمار الیم
بسبب توشیحات خود متاصل و پریشان کند شانزدهم آنکه بمیرزان لغان یکصد هزار فرانک دهند وهذه وصیت تمیم که
تاریخ قانون نامه اهل فرانسه از تاریخ یکهزار و هفتصد و نود و دو لغایت یکهزار و هشتصد و پانزده عیسوی مرقوم
دارد هفدهم آنکه بپاجی تلمو یکصد هزار فرانک وبامری طبیب دولت نیز یکصد هزار فرانک مهیا سازی کنند هجدهم آنکه
وجوهات نقد که بتفصیل مزبور وصیت نموده ام باید از دوازده کرور وجه نقد که بنگام خروج از شهر پاریس بخانه

خود

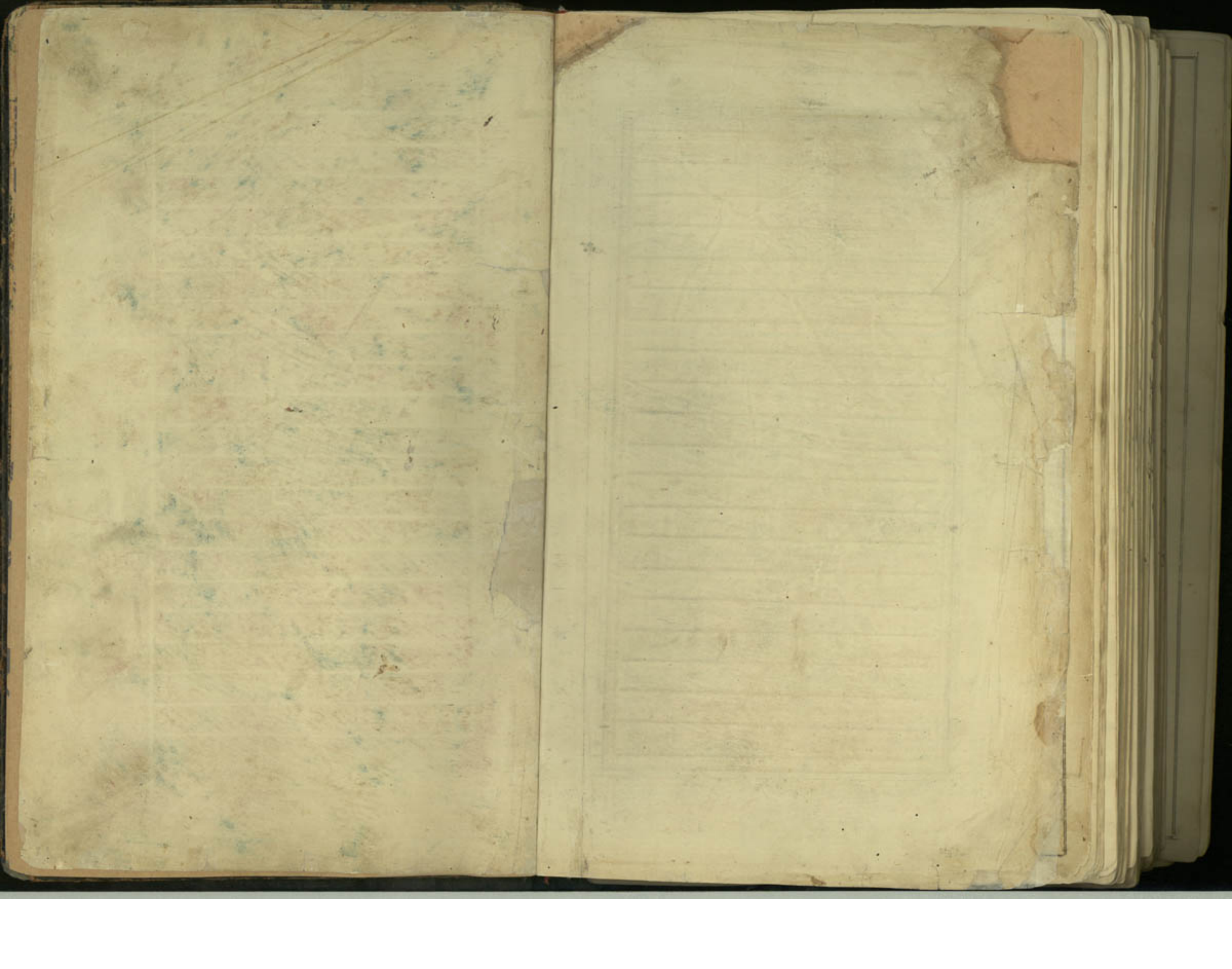
خود گذارده ام داده شود و حساب وی با کونت مانتالان و کونت برترند و مرچند است برسند نوزدهم
سیلغ منفصله که بهریک از چاکران خود وصیت کرده ام ده کرور و ششصد هزار فرانک است دوازده کرور با معامله
شش ساله زیاده‌تر از آن سیلغ است که وصیت نموده ام متوقعم که هرچه زیاده است در میان زخمداران جنگ واطرلو
وما بین سرکردگان و صاحب‌منصبان فوجی که در جزیره البه ترد من توقف نمودند برسم انعام تقسیم شود بخواهد بود
بعهده کونت مانتالان و کونت برترند و جانرال دروات و جانرال لمبرون و حکیمباشی است که موافق عدالت
مابین ایشان تقسیم نمایند بیستم آنکه در باب انعام مزبور در صورتیکه اشخاص و افراد فوج مزبور مرده باشند
باید باولاد و بیوه زنان ایشان برسد واگر وارث نداشته باشند وجه تقسیم وی بمال من راجع شود فقره
سیم اول آنکه جدا نقد و جنسی که مال خاص من است هیچ یک از اهل فرانس از امی تواند غصب نماید حساب آن با
بالفعل جیت ازوی محاسبه اموال مخصوصی مرا مطالبه نماید ووجه نقد از قرار صورت مفصلی که در صندوق
من است چهارصد کرور فرانک است زیرا که چهارده سال اول سرداری خود در مملکت فرانس از مالیه سلطنت سیم
هرساله بیست و چهار کرور در مداخل من بوده دخلی بدولت فرانس که در ایام امپراطوری در ید اختیار من بوده است
منافع آن از آن زمان که بدست کنجور خود داده ام بسیار میشود واین سیلغ علاوه بر آن است از مجموع عمارات و املاکی
که در فرانس وایطالیا دارم با متعلقات عمارت که در رم قدیم و در فلارنت و تورین هست که مجموع از عمل الال
من است اسباب ششش و سایر اسباب وامتعه عمارت من از جواهر و ظروف طلا و نقره و فروش و سایر از مال
مخصوص من است دخلی بمال دولت ندارد و حساب آن تماما باید با شاهزاده یوجین و ناظر من رسیده شود دوم
آنکه چهارصد کرور وجه نقد با منافع آن که تا حال نیز بر آن علاوه شده موجود دارم دو وصیت کرده ام آن را
وصیت میکنیم که با انضمام منافع آن با نیمی از اسباب و متروکات مرا بسرکردگان و تابعان سپاه فرانس که از تاریخ
هزار و هفتصد و نود و دو لغایت هزار و هشتصد و پانزده عیسوی که بیست و سه سال میشود در رکاب من
بجهت عظمت و جلالت و آزادی دولت فرانس جنگ نموده اند نصفه بانعام تقسیم کنند و نصف دیگر را بشهرها و نواحی
و ملوکات که در هنگام هجوم لشکرکشی خصم خسارت بدیشان رسیده بدهند و مقرر میدارم که کونت مانتالان
و کونت برترند و مرچند بوصیت نامه من عمل کنند و از آنچه گفته ام تخلف ننمایند واین وصیت نامه من که

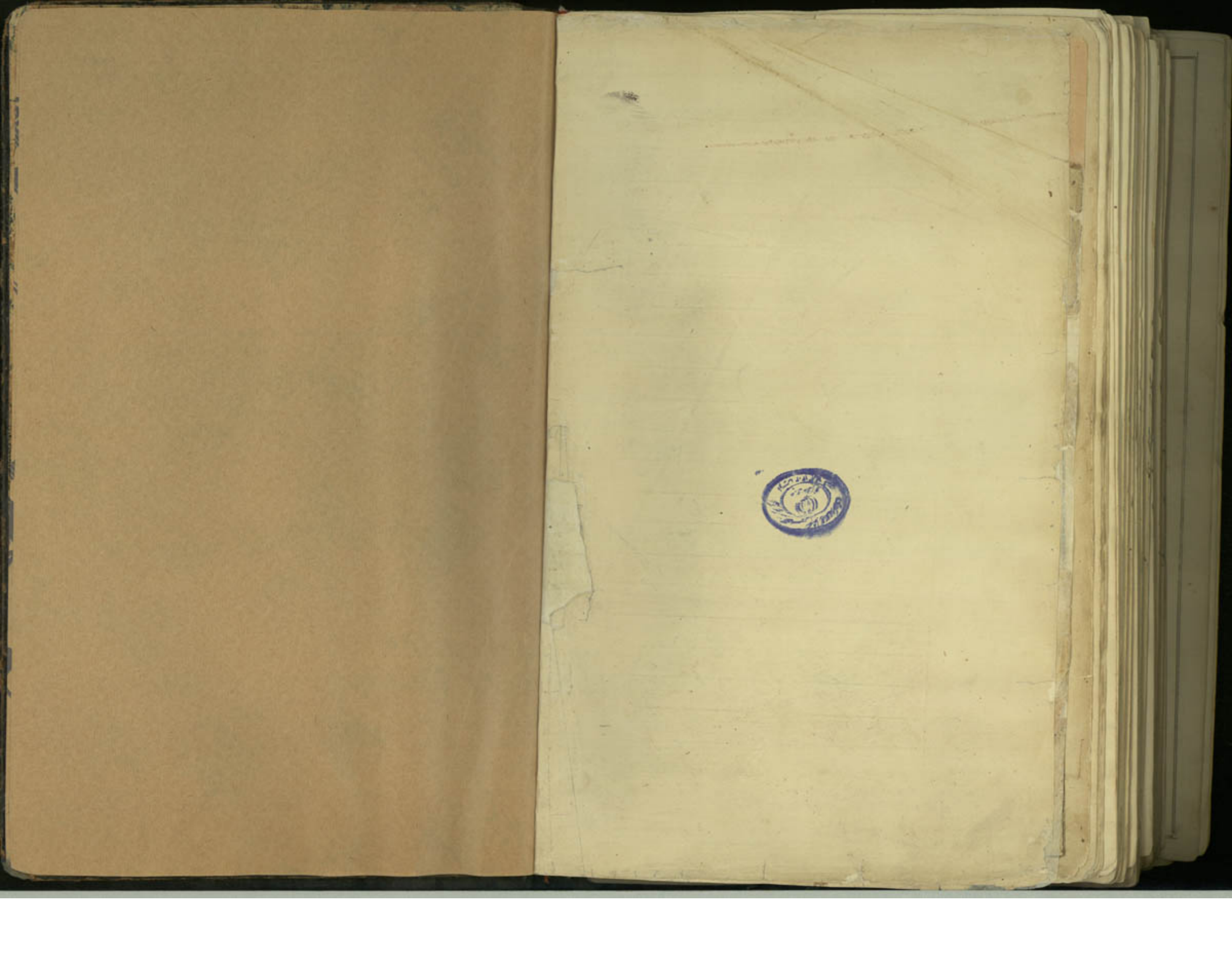


وصیت نامه امپراطور ناپلئون

ناپلئونم با تمام به خط خود نوشته و به دستهای
خود در حالت شعور و اختیار و خط
نهاده ممهور داشته‌ام
تم فی شهر رجب ۱۳

در سال همایون فال اول جلوس میمنت مانوس شاهنشاه اسلام پناه سلطان سلاطین جهان و خاقان
خواقین دوران شهریار عادل کامکار پادشاه باذل معدلت مدار معاذ الاکاسره و ملاذ القیاصره
السلطان ابن السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان مظفرالدین شاه قاجار
خلدالله ملکه و ادام الله تعالی ایام سلطنته حسب الامر سرکار جلالتمدار شوکت و حشمت آثار
امیر فریدون جاه و خدیو منوچهر دستگاه نتیجة الخوانین العظام و عمدة الامراء الفخام
آقای یوسفخان بختیاری مدظله العالی که بخشش یار و عزتش برقرار باد این مجلد تاریخ را در
کمال اختلال حواس و در نهایت استعجال و کثرت پریشانی احوال بخط شکسته بسته تحریر شد
امید از مطالعه کنندگان چنان است که از عیوب و نواقص آن اغماض فرمایند که بهم برزده چنین خط
من عجلم که مرا محنت ایام بهم برزده است قد وقع الاتمام به تاریخ فی شهر شعبان سنه ۱۳۱۴
هجری بید راقم حسن ابن مراد علی البحاثری الچهار محالی من محال دار السلطنه اصفهان
اللهم اجعل خاتمه امورنا خیرا
بحق محمد و آله
الطاهرین






RIPASA

